

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)؛ ج 1؛ ص 3

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 3

جلد اول

[مقدمات تحقیق]

پیش نوشتار مترجم

بسمه تعالی

سپاس بیکران و حمد و ستایش بی‌پایان پروردگار منان راست که تمام نعمتهای جهان از آن اوست و بدون منت و یا استحقاق بانسان ارزانی داشته درود فراوان بر سرور کائنات و سید بشر حضرت ختمی مرتبت و فرزندان معصوم و پاک مردان از سلاله طیب و طاهرش که رهبران راه تاریک و پر بیم و خطر دنیا، بسوی بهشت و آخرتند.

خشنودم از اینکه مرهون این بیکران نعمت خداوند گردیده‌ام که بخامه نارسا و ناتوانم آثار ائمه گرام و پیشوایان دین را ترجمه نمایم و درهای ناسفته و گوهرهای گرانبهای آسمان رهبری و هدایت این خاندان را برشته تحریر درآورده آویزه گوش و گردن خردمندان و پیروان راستین این خاندان نمایم بعقیده مترجم مشکلترین کارها ترجمه آثار پیشینیان است مخصوصا ترجمه‌ای که مربوط بمسائل اعتقادی یا اخلاقی و عملی در محدوده دین و ایمان باشد، زیرا اهمال و عدم رعایت و بی‌احتیاطی در این موارد غیر قابل اغماض و بلکه موجب مسئولیت خطیر است، نمیتوان ترجمه این آثار را با یک داستان تاریخی یا اخلاقی و غیره مقایسه نمود.

خصوصا فاصله زیاد از عصر صدور بیانات باضافه دامنه وسیع و گسترده‌ای که زبان

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 4

عربی دارد مخصوصا قلت بضاعت مترجم اما با تمام توضیحات بالا نمیتوان دست از یک وظیفه مذهبی بعذر ناتوانی و احتیاطهای نیش غولی برداشت با عنایت ائمه طاهرین علیهم السلام و کوشش هر چه بیشتر و با استمداد از ارباب فضل قدم در این راه بر می‌دارم به آن امید که للمصیب اجران و للمخطئ اجر واحد حتی در خطاها نیز امید لا اقل یک پاداش را دارم.

چون در ابتدای احتجاج بحار، استدلال به آیات قرآنی آورده شده، و پس از بیش از شصت صفحه به ترتیب تفسیر همان آیات ذکر گردیده برای فارسی زبانان که بخواهند از تفسیر هر آیه استفاده نمایند مراجعه به هفتاد صفحه بعد و توجه به آیات کاری دشوار و گاهی نقض غرض حاصل میشد و فارسی زبان ترجمه آیات را می‌خواند و بعدها که در تفسیر به توضیحی برمیخورد توجهی به ارتباط آن با آیه مخصوص نمیکند چنین در نظر گرفته شد که تفسیر هر آیه بترتیب از صفحات بعد در ذیل همان آیه آورده شود تا بیشتر مورد استفاده قرار گیرد گرچه این کار برخلاف ترجمه معمول و متداول است. بناچار در حدود یک صد و چند صفحه کتاب مرتب ترجمه نخواهد شد بلکه تلفیق و مخلوطی از صفحات قبل و بعد ترجمه گردیده. ضمناً چنانچه در بیشتر ترجمه‌های بحار الانوار که بقلم نارسای این حقیر ترجمه گردیده نوشته شده است.

در بحار الانوار از نظر تحقیق و تعداد و مصادر روایت گاهی یک روایت چندین بار تکرار گردیده که باز برای فارسی زبانان ترجمه همه آنها کسالت‌آور و بی‌فایده بوده است به همین جهت ترجمه روایات مکرر غالباً با قید تکرار حذف گردیده و یا قسمت اضافی یک روایت از روایت دیگر ترجمه شده است.

امیدوارم در راه خدمت به فرهنگ و ادب و آموزش اسلامی هر چه بیشتر توفیق به تمام پژوهندگان واقعی و ارادتمندان ائمه طاهرین علیهم السلام داده شود این ناچیز نیز بی‌بهره از توفیق وافر نبوده و مشمول بذل و لطف و عنایت کامل این خاندان قرار گیرم.

اول رمضان 1402 موسی خسروی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 5

بسم الله الرحمن الرحيم*

مقدمه مؤلف

ستایش خدای راست که انسان را آفرید و باو سخن گفتن را آموخت و او را به شاهراه هدایت با دلیل و برهان راهنمایی کرد. و بر مردم بوسیله پیامبران و ائمه گرامی علیهم السلام حجت را تمام نمود تا آنها را از تاریکیهای کفر بسوی نور و ایمان راهیابی و رهبری نمایند.

دین‌داران و یاوران حق و حقیقت را با دلایل واضح و حجت‌های غیر قابل رد بر گمراهان و گمراه‌کنندگان از سایر مذاهب یاری نموده و درود بر کسی که صلوات بر او وسیله رسیدن به نعمتهای بیکران لطف و عنایت است.

محمد مصطفی (ص) که واسطه تنویر افکار و عرفان انبیاء و اوصیاء گردیده و درود بر خاندان پاکش که خداوند نعمتها را بوسیله آنها بر بندگان خویش تمام نموده و آنها را گنجینه علم و دانش قرآن و نگهبانان پایگاه یقین قرار داده.

این جلد چهارم از کتاب بحار الانوار است که مشتمل بر احتجاج و استدلالهای خداوند و پیامبر و ائمه گرام علیهم السلام است بر مخالفین و ستیزه جویان از ارباب مذاهب مختلف و گمراهان از راه واقعی و دارای مطالب دیگری نیز هست که به بخش مخصوصی اختصاص داده نشده گر چه بیشتر مطالب کتاب تحت عناوین مناسب قرار گرفته برای سهولت استفاده جویندگان.

این اثر از تالیفات خاک پای مؤمنین محمد باقر پسر محمد تقی است که خداوند هر دو را با ائمه طاهرین محشور نماید و از گرفتاریهای قیامت محفوظ بدارد و از کسانی قرار دهد به فضل خود که نامه عملشان را به دست راستشان میدهند (و مترجم را نیز مشمول دعای مؤلف گرداند).

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 6

[کتاب احتجاج]

بخش اول احتجاج خداوند تبارک و تعالی با صاحبان مذاهب و ادیان مختلف در قرآن کریم

البقرة «2»: إن الذين كفروا سواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون* ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على أبصارهم غشاوة و لهم عذاب عظيم* و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين* يخادعون الله و الذين آمنوا و ما يخدعون إلا أنفسهم و ما يشعرون* في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب أليم بما كانوا يكذبون* و إذا قيل لهم لا تفسدوا في الأرض قالوا إنما نحن مصلحون* ألا إنهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون* و إذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء ألا إنهم هم السفهاء و لكن لا يعلمون* و إذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و إذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معكم إنما نحن مستهزؤن* الله يستهزئ بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون* أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين 6-16¹.

تفسیر: طبرسی در مجمع البیان در باره آیه إن الذين كفروا سواء عليهم کسانی که کافر شده‌اند برای آنها مساویست چه بترسانی آنها را چه نترسانی ایمان نخواهند آورد گفته شده این آیه در باره ابا جهل و پنج نفر بستگانش که در جنگ بدر کشته شدند نازل شد.

بعضی گفته‌اند در مورد گروه معینی از احبار یهود نازل شده که از روی عناد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند و پیامبری آن جناب را پنهان میکردند از روی حسد.

¹ (۱) تفسیر آیه چنانچه تذکر داده شد از صفحه ۶۴ ترجمه می‌شود.

گفته‌اند: در باره مشرکین عرب نازل گردید. بعضی نیز معتقدند که در باره تمام کفار است که خداوند اطلاع میدهد آنها ایمان نمی‌آورند.

و آیه: **و من الناس من يقول آمنا** در باره منافقین که آنها عبد الله بن ابی بن سلول و جد بن قیس و معتب بن قشر و یارانش که بیشترشان یهودی بودند نازل شده و در مورد آیه **و إذا خلوا إلى شياطينهم** از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که آیه در مورد کاهنان یهود

(1) تفسیر آیه چنانچه تذکر داده شد از صفحه 64 ترجمه می‌شود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 7

است خداوند میفرماید: **يا أيها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم و الذين من قبلکم لعلکم تتقون** بآیدیم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا فويل لهم مما كتبت آیدیمهم و ويل لهم مما يكسبون 75-79.

در مورد آیه **و لا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا** از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: حی بن اخطب و کعب بن اشرف و چند نفر دیگر از یهود که از طریق یهودان زندگی خود را میگذراندند و هر ساله مقرری از آنها دریافت می‌نمودند نمی‌خواستند با اعتراف به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله مقرری خود را از بین ببرند به همین جهت آیاتی که در تورات راجع به مشخصات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده تغییر دادند. این آیه که میفرماید:

آیات مرا با بهای کم معامله نکنید آن بهای کم همین گذران سالانه آنها است.

در مورد آیه **أ تأمرون الناس بالبر** مینویسد: این آیه خطاب به علمای یهود است.

آنها به خویشاوندان مسلمان خود می‌گفتند بر دین خود پایدار باشید ولی خودشان ایمان نمی‌آوردند لذا خداوند می‌فرماید مردم را به نیکی دعوت می‌کنید و از خود فراموش می‌نمائید.

در باره آیه **أ فتطمعون أن يؤمنوا لكم** گفته شده آنها دانشمندان یهود هستند که تورات را تحریف می‌کردند حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند از روی هوای نفس و هماهنگی با کسانی که در این باره به آنها پول می‌دادند.

در مورد آیه **و إذا لقوا الذين آمنوا** تا لیحاجوكم به عند ربکم می‌نویسد: از حضرت باقر (ع) روایت شده که گروهی از یهودان دشمن سرسخت و مخالف جدی اسلام نبودند که با یک دیگر تباری داشته باشند این گروه وقتی به مسلمانان برخورد می‌کردند مشخصات حضرت محمد صلی الله علیه و آله را که در تورات می‌یافتند برای آنها بازگو می‌کردند. علماء و رهبران را از این عمل نهی می‌کردند به آنها می‌گفتند شما مشخصات حضرت محمد را از روی تورات برای

مسلمانان نقل می‌کنید لیحاجو کم به عند ربکم تا با شما به مبارزه برخیزند در نزد پروردگارتان و استدلال نمایند این آیه به همین جهت نازل شد.

و در باره آیه فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عند الله.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 8

می‌نویسد: منظور از نوشتن با دست این بود که آنها مشخصات حضرت محمد صلی الله علیه و آله را با دست خود تغییر می‌دادند تا بدین وسیله مستضعفین یهود را مشکوک نمایند. همین مطلب از حضرت باقر (ع) و گروهی از مفسران نقل شده.

گفته‌اند: مشخصات قیافه پیامبر صلی الله علیه و آله در تورات سبزه و معتدل بود آنها تغییر دادند و گندمگون و بلند قامت کردند و در روایت عکرمه از ابن عباس نقل شده که گفت دانشمندان یهود مشخصات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در تورات چنین مشاهده کردند مژگان سیاه و چشمان درشت و قامت معتدل و چهره زیبا دارد. از روی حسادت و ستمگری آن را تغییر دادند.

الذی جعل لكم الأرض فراشا و السماء بناء و أنزل من السماء ماء فأخرج به من الثمرات رزقا لكم فلا تجعلوا لله أندادا و أنتم تعلمون* و إن كنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءكم من دون الله إن كنتم صادقين 21-23.

«و قال تعالى»: إن الله لا یستحیی أن یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها فأما الذین آمنوا فیعلمون أنه الحق من ربهم و أما الذین كفروا فیقولون ما ذا أراد الله بهذا مثلا یضل به كثيرا و یدعی به كثيرا و ما یضل به إلا الفاسقین 25-26.

از امام صادق (ع) روایت شده که خداوند از آن جهت مثل به پشه می‌زند چون پشه با کوچکی و جثه ضعیفی که دارد خداوند در او آنچه در فیل وجود دارد با جثه قویش آفریده باضافه دو عضو دیگر که در فیل وجود ندارد. تا مؤمنین را متوجه آفرینش دقیق و مصنوعات عجیب خود بنماید.

خداوند میفرماید: یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم و أوفوا بعهدی أوف بعهدکم و إیای فارهبون* و آمنوا بما أنزلت مصدقا لما معکم و لا تكونوا أول کافر به و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قليلا و إیای فاتقون* و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و أنتم تعلمون 40-42.

در مورد آیه یا بنی اسرائیل اذکروا می‌نویسد خطاب به یهود و نصاری است بعضی گفته‌اند خطاب به یهودان مدینه و اطراف آن است.

خداوند می‌فرماید: أ تأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أ فلا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 9

تعقلون 44.

و می‌فرماید: یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم و أنى فضلتکم علی العالمین 47.

و می‌فرماید: أ فتطمعون أن يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون* و إذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و إذا خلا بعضهم إلى بعض قالوا أ تحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوكم به عند ربکم أ فلا تعقلون* أ و لا يعلمون أن الله يعلم ما یسرون و ما یعلنون* و منهم أمیون لا یعلمون الكتاب إلا أمانی و إن هم إلا یظنون* فویل للذین یتکتبون الكتاب.

گروهی از قریش به آنها مراجعه کرده و پرسیدند آیا در تورات پیامبری از قبیله ما تذکر داده شده است میگفتند آری اما مشخصات او چنین است بلند قامت دارای چشمان آبی و مویهای ریخته و غیر مجعد است.

این مطلب را واحدی باسناد خود در وسیط نقل می‌کند.

«و قال تعالی»: و إذ أخذنا میثاق بنی اسرائیل «إلی قوله»: ثم تولیتهم إلا قلیلا منکم و أنتم معرضون* و إذ أخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون أنفسکم من دیارکم ثم أقررتم و أنتم تشهدون* ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسکم و تخرجون فریقاً منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالإثم و العدوان و إن یأتوکم أساری تفادوهم و هو محرم علیکم إخراجهم أ فتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض «إلی قوله»: و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما يؤمنون* و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل یتستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنه الله علی الکافرین* بئسما اشتروا به أنفسهم أن یکفروا بما أنزل الله بغیا أن ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فبأؤ بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین* و إذا قیل لهم آمنوا بما أنزل الله قالوا نؤمن بما أنزل علینا و یکفرون بما وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون أنبیاء الله من قبل إن کنتم مؤمنین* «إلی قوله»: قل إن کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت إن کنتم صادقین* و لن یتمنوه أبدا بما قدمت أیدیهم و الله علیم بالظالمین «إلی قوله»: قل من کان عدوا لجبریل فإنه نزله علی قلبک یاذن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 10

الله مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمؤمنین «إلی قوله»: یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للکافرین عذاب ألیم «إلی قوله»: أم تریدون أن تسئلوا رسولکم کما سئل موسی من قبل و من یتبدل الکفر بالإیمان فقد

ضل سواء السبيل* و د كثير من أهل الكتاب لو يردونكم من بعد إيمانكم كفارا حسدا من عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم الحق «إلى قوله»: و قالوا لن يدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصارى تلك أمانيهم قل هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين «إلى قوله»: و قالت اليهود ليست النصارى على شيء و قالت النصارى ليست اليهود على شيء و هم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون «إلى قوله»: و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما في السماوات و الأرض كل له قانتون 83-116.

در باره آیه و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا قبلا همین یهودان با یادآوری پیامبری که در آینده مبعوث می شود مدعی پیروزی و تسلط بر اوس و خزرج بودند.

ابن عباس می گوید یهودان بر اوس و خزرج (ساکنان مدینه) پیوسته اظهار پیروزی می کردند بوسیله پیامبری که بعد از این مبعوث خواهد شد که همان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود همین که خداوند او را از میان عرب برانگیخت و از بنی اسرائیل نبود کفر ورزیدند و انکار کردند آنچه در باره اش قبلا می گفتند.

معاذ بن جبل و بشر بن براء بن معرور به آنها گفتند از خدا بترسید و اسلام آورید. شما خود را قبلا بر ما پیروز می دانستید بواسطه حضرت محمد صلی الله علیه و آله در حالی که ما کافر بودیم و پیوسته مشخصات و خصوصیات او را بما گوشزد می کردید که در آینده مبعوث می شود.

در جواب او سلام بن مسلم برادر بنی النضیر گفت آنچه محمد (ص) آورده ما اطلاعی از آن نداریم و این آن پیامبری نیست که بشما می گفتیم خداوند در همین مورد آیه فوق را نازل نمود و در باره آیه قل من كان عدوا لجبريل می نویسد: ابن عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که ابن صوریاء و گروهی از یهودان فدک پس از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه از آن جناب سؤالها می کردند. می پرسیدند چگونه می خوابی به ما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 11

اطلاع داده شده که کیفیت خواب پیامبری که در آخر الزمان مبعوث می شود.

در جواب می فرمود چشمانم خواب است ولی دلم بیدار، در پاسخ می گفتند صحیح است می پرسیدند بگو ببینیم فرزند از مرد بوجود می آید یا از زن؟ جواب می داد. استخوان و اعصاب و رگها از مرد است و گوشت و خون و ناخن و موی از زن. می گفتند درست گفتی.

باز می پرسیدند پس چرا فرزند شباهت به خالوهایش پیدا می کند بطوری که هیچ شباهتی به عموهای خود ندارد. در جواب می فرمود هر کدام نطفه و آب منی او افزون شود شباهت به آن طرف بیشتر می شود گفتند صحیح فرمودی.

پرسیدند بگو ببینیم خدایت چیست؟ خداوند در جواب آنها این آیه را نازل کرد **قل هو الله أحد** بگو خدا یکتا است تا آخر این سوره.

در این موقع ابن صوری گفت یک مطلب دیگر باقی مانده اگر جواب بدهی به تو ایمان می آورم و پیروت خواهم بود. کدام فرشته برایت وحی می آورد؟ در جواب او فرمود جبرئیل.

ابن صوری گفت جبرئیل دشمن ما است او پیوسته جنگ و گرفتاری و کشتار به ارمغان می آورد اما میکائیل مژده و نعمت فراوان می آورد اگر میکائیل مأمور وحی تو بود ایمان می آوردم خداوند در جواب آنها این آیه را فرستاد **قل من کان عدوا لجبریل**.

در مورد آیه **لا تقولوا راعنا** می نویسد: مسلمانان به پیامبر اکرم می گفتند «یا رسول الله راعنا» یعنی یا رسول الله گوش به حرف ما بده. ولی یهودان این لفظ را تحریف نموده می گفتند **راعنا** و از رعونت می گرفتند و منظورشان عیبجویی و نسبت نقص بود. وقتی مورد عتاب قرار گرفتند از جانب خدا گفتند ما که چیزی جز آنچه خود مسلمانان می گویند نمی گوئیم خداوند از این تحریف نهی نموده فرمود **لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا** نگوئید **راعنا** بگوئید **انظرنا** به ما توجه کن.

قتاده در تفسیر این آیه می گوید **راعنا** کلمه ای بود که یهودان بعنوان مسخره و استهزا به پیامبر می گفتند عطا نیز گفته این کلمه را انصار در جاهلیت می گفتند ولی در اسلام از گفتن این کلمه نهی شد.

امام باقر (ع) فرمود این کلمه در لهجه عبرانی ناسزا است که منظور یهودان همین ناسزا بود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 12

بعضی نیز گفته اند معنی این کلمه در نزد آنها این بود که گوش کن خواهی شنید و معنی **انظرنا** یعنی بگذار بفهمیم یا بما بفهمان و یا توجه کن بما.

در باره آیه **أم تریدون أن تسئلوا رسولکم** می نویسد: در باره سبب نزول این آیه اختلاف شده است.

ابن عباس می گوید: رافع بن حرمله و وهب بن زید به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند برای ما کتابی از آسمان بیاور تا آن را بخوانیم و رودها و نهرها جاری نما تا پیرو تو شویم و تصدیقت کنیم. خداوند این آیه را نازل کرد «که می خواهید از پیامبرتان همان چیزهائی را درخواست که از موسی (ع) درخواست می کردند».

حسن از مفسرین قرآن می گوید منظور مشرکین عرب هستند که قرآن خود شاهد است چنین درخواستی را نمودند **لن نؤمن لک حتی تفجر لنا** به تو ایمان نمی آوریم مگر چشمه ساری برای ما بوجود آوری.

سدی دیگری از مفسرین می‌گوید: اعراب درخواست می‌کردند که پیامبر اکرم خداوند را آشکارا به آنها نشان بدهد.

مجاهد می‌گوید: قریش می‌گفتند کوه صفا را برای ما به صورت طلا درآور فرمود آری در آن صورت مانند مائده‌ای خواهد شد که عیسی برای پیروان خود نازل کرد. آنها برگشتند (و دنباله تقاضای خود را نگرفتند).

جبائی دیگری از مفسران می‌گوید: روایت شده که گروهی از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کردند درختی را برای آنها تعیین کند که به آن درخت نذر و نیاز ببندند چنانچه مشرکین درختهای متعددی برای این کار داشتند و آن درخت‌ها را می‌پرستیدند و خرما و خوراکیهای دیگر بر آن می‌آویختند همان طوری که قوم موسی (ع) از او درخواست می‌کردند که برای ما نیز یک خدا قرار بده همان طوری که بت پرستان خدایان فراوانی دارند در باره آیه **و د کثیر من أهل الكتاب** می‌نویسد: این آیه در باره حی بن اخطب و برادرش ابو یاسر فرزند اخطب نازل شد که وقتی پیامبر به مدینه آمد خدمت آن جناب رسیدند و از نزدیک ایشان را مورد مطالعه قرار دادند پس از خارج شدن از خدمت پیامبر یک نفر به حی بن اخطب گفت آیا به عقیده تو او پیامبر است جواب داد همان پیامبر است. گفتند تو خود با او چگونه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 13

هستی. گفت تا بمیرم دشمن او هستم.

ابن عباس گفته: این همان کسی است که با پیامبر پیمان شکنی نموده و در جنگ احزاب آتش جنگ را پیوسته می‌افروخت.

زهري گفته: این آیه در باره کعب بن اشرف نازل شد. و از حسن نقل شده که آیه در ارتباط با گروهی از یهودان است.

و در باره آیه **قالت اليهود لیست النصارى علی شیء** می‌نویسد: ابن عباس گفت وقتی نصاری نجران وارد بر پیامبر صلی الله علیه و آله شدند (که پیشنهاد مباحله شد) احبار و دانشمندان یهود نیز آمدند و در حضور پیامبر این دو گروه با هم به نزاع پرداختند.

رافع بن حرمه به نصرانیان گفت شما هیچ کاره نیستید و نبوت عیسی را انکار کرد و کافر بانجیل شد. یک نفر نجرانیها گفت یهودان نیز کاره‌ای نیستند منکر نبوت موسی و تورات شد. خداوند این آیه را به همین جهت نازل نمود و منظور از **الذین لا یعلمون** در آیه مشرکان عرب است که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفتند این هر دو دسته کاره‌ای نیستند و یا گفتند تمام پیامبران و امت‌هایشان بی‌ارزشند و موقعیتی ندارند.

در مورد آیه **و قالوا اتخذ الله ولدا** می‌نویسد: در باره نصرانیان نازل شده که معتقدند عیسی پسر خدا است یا در باره آنها و مشرکان عرب که ایشان نیز می‌گفتند ملائکه دختران خدایند.

خداوند می‌فرماید (سبحانه) منزّه است از داشتن فرزند و صفاتی که شایسته خدا نیست او مالک تمام آسمان و زمین است ولی فرزند ملک پدر نیست زیرا وقتی تمام آسمان و زمین ملک خدا باشد پس فرزندان او نمی‌شوند زیرا فرزند بودن با ملک شدن جمع نمی‌شود و یا از نظر کار صحیح نیست زیرا فعل از جنس فاعل نیست و فرزند جز از جنس پدر خود نخواهد بود (پس عیسی که فعل خدا است نمی‌تواند از جنس خدا یعنی فرزند او باشد).

خداوند در سوره بقره آیه 118-135 می‌فرماید:

و قال الذين لا يعلمون لو لا يكلمنا الله أو تأتينا آية كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بينا الآيات لقوم يوقنون* إنا أرسلناك بالحق بشيرا و نذيرا و لا تسئل عن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 14

أصحاب الجحيم* و لن ترضى عنك اليهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم قل إن هدى الله هو الهدى و لن اتبعن أهواءهم بعد الذى جاءك من العلم ما لك من الله من ولى و لا نصير* «إلى قوله»: و قالوا كونوا هودا أو نصارى تهتدوا قل بل ملة إبراهيم حنيفا و ما كان من المشركين 118-135 در باره آیه و قال الذين لا يعلمون می‌نویسد: مجاهد گفته است منظور نصرانیان هستند در این آیه ولی ابن عباس می‌گوید آیه مربوط به یهودان است. حسن و قتاده معتقد است که آیه در باره مشرکین عرب است و همین نظریه بواقع نزدیک‌تر است و منظور از **أو تأتينا آية** یعنی مطابق میل ما معجزه‌ای ظاهر کند **قد بينا الآيات لقوم يوقنون** منظور اینست که آیات و معجزات بسیار آشکار و بارزی آوردیم که گواه صدق پیامبر ما بود که برای هر کس ستیزه‌جو و معاند نباشد آن معجزات کافی بود اگر خداوند در مورد درخواست معجزه مخصوص که آنها می‌خواستند مصلحتی میدید برای آنها همان معجزه را آشکار می‌نمود.

و در باره این آیه و **قالوا كونوا هودا** می‌نویسد: ابن عباس گفت: عبد الله بن صوريا و كعب بن اشرف و مالك بن صيف و گروهی از یهودان و نصرانیان نجران با مسلمانان به بحث و مناظره پرداختند و هر کدام مدعی بودند که اهل حق آنها هستند. یهودان می‌گفتند پیامبر ما حضرت موسی بهترین پیامبران است و تورات کتاب ما بهترین کتاب آسمانی است.

نصرانیان می‌گفتند پیامبر ما بهترین پیامبر و کتاب ما انجیل بهترین کتاب خدا است و هر دو دسته مسلمانان را دعوت پذیرفتن کیش خود می‌نمودند گفته شده ابن صوريا به پیامبر اکرم می‌گفت هدایت فقط در پذیرفتن معتقدات ما است تو ای محمد، از ما پیروی کن تا هدایت یابی. نصاری نیز همین پیشنهاد را کردند این آیه در همین مورد نازل شد که می‌فرماید گفتند یا یهودی شوید یا نصرانی تا هدایت یابید بگو پیرو ملت ابراهیم هستیم که واقعیت‌گرا است و مشرک نبود.

خداوند می‌فرماید: قل أ تهاجوننا في الله و هو ربنا و ربكم و لنا أعمالنا و لكم أعمالكم و نحن له مخلصون* أم تقولون إن إبراهيم و إسماعيل و إسحاق و يعقوب و الأسباط كانوا هودا أو نصارى قل أ أنتم أعلم أم الله و من أظلم ممن كتم شهادة عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون 139-140

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 15

و می‌فرماید: سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق و المغرب يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم «إلى قوله»: الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم و إن فريقا منهم ليكتمون الحق و هم يعلمون. 142-146.

و می‌فرماید: و من الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله و الذين آمنوا أشد حبا لله و لو يرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوة لله جميعا و أن الله شديد العذاب* إذ تبرا الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الأسباب* و قال الذين اتبعوا لو أن لنا كرة فنتبرأ منهم كما تبراؤنا منكم كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم و ما هم بخارجين من النار 165-167.

و إذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا أ و لو كان آباؤهم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون* و مثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا دعاء و نداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون 170-171.

در باره این آیه و إذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله وقتی به آنها می‌گویند پیرو دستورات خدا شوید می‌گویند ما پیروی از اجداد خود می‌کنیم.

مرحوم طبرسی در مجمع می‌نویسد: ابن عباس گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یهودان را به اسلام دعوت نمود آنها گفتند ما روش اجداد خود را رها نخواهیم کرد و در روایت ضحاک از ابن عباس نقل می‌کند که گفت این آیه در باره کفار قریش نازل شده.

خداوند می‌فرماید ليس البر أن تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من آمن بالله و اليوم الآخر «إلى قوله»: و أولئك هم المتقون 177.

و می‌فرماید: و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا و يشهد الله على ما في قلبه و هو ألد الخصام* و إذا تولى سعى في الأرض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل و الله لا يحب الفساد* و إذا قيل له اتق الله أخذته العزة بالإثم فحسبه جهنم و لبئس المهاد آيات 204-206.

و می‌فرماید: سل بني إسرائيل كم آتيناهم من آية بينة و من يبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فإن الله شديد العقاب.

در تفسیر آیه و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا بعضی از مردم از سخن ترا بسیار خوش آید با اینکه او سختترین دشمن است. وقتی پشت سر می‌رود کوشش می‌کند که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 16

در روی زمین تباهی و فساد بوجود آورد و کشت و نسل را از میان ببرد.

طبرسی می‌نویسد: حسن گفت این آیه در باره منافقین نازل شده و سدی می‌گوید آیه در باره اخنس بن شریق نازل شده که پیوسته نسبت به پیامبر اکرم اظهار علاقه و محبت و دلبستگی به او و علاقه به مسلمان شدن می‌کرد. اما فقط به این کار تظاهر می‌کرد در دل تصمیم خلاف آن را داشت از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که منظور از «حرث» کشت در این آیه دین است و منظور از نسل مردم هستند (که در آیه فرمود همین که پشت سر رفت کوشش در از بین بردن کشت و نسل دارد یعنی دین و مردم).

آل عمران (3): فَإِنْ حَاجُوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعْنَ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ. «و قال تعالى»: أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِنْهُمْ وَهُمْ مَعْرُضُونَ* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمْسَنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ 23-24.

در باره آیه **يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ** وقتی آنها را دعوت می‌کنند که کتاب خدا را حاکم بین خود قرار دهید، گروهی از آنها کناره‌گیری می‌کنند در حالی که مخالف هستند. می‌نویسد: یعنی حکومت کند کتاب خدا در باره نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله یا در باره ابراهیم و اینکه دین او اسلام بوده و بعضی گفته‌اند منظور اینست که کتاب خدا را حکم قرار دهید در مورد سنگسار نمودن زیرا از ابن عباس نقل شده که مرد و زنی از اهالی خیبر زنا کردند و از شخصیت‌های برجسته خیبریان بودند در کتاب خود آنها مسأله رجم و سنگسار وجود داشت ولی بواسطه شخصیت آن دو نمی‌خواستند آنها را رجم نمایند.

امیدوار بودند که در اسلام چنین کاری را اجازه داده باشند به همین جهت برای حکم و داوری خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتند. حضرت رسول نیز آنها را محکوم به سنگسار نمودند. نعمان بن اوفی و نجر بن عمرو گفتند در این حکم ستم روا داشتی نباید آنها سنگسار شوند.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: بین من و شما داور تورات باشد قبول کردند پرسید کدامیک

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 17

از شماها به تورات آشناتر است؟ گفتند مردی بنام ابن صوری که ساکن فدک است از پی او فرستادند به مدینه آمد، جبرئیل قبلا مشخصات ابن صوری را برای پیامبر نقل کرده بودند.

پیامبر اکرم به او فرمود تو ابن صوری هستی؟ جواب داد آری. فرمود تو داناترین یهودی؟

گفت چنین می گویند.

پیامبر اکرم یک قسمت از تورات را که شامل رجم و سنگسار بود خواست و به او فرمود بخوان شروع کرد بخواندن تا رسید به آیه رجم خود را بر روی آن نهاد و بعد از آن آیه را خواند این سلام گفت یا رسول الله این مرد رد شد، از جای حرکت کرد و دستش را از روی آیه رجم برداشت و خود آیه را برای پیامبر و یهودیان قرائت کرد که اگر مرد زن دار و زن شوهر دار عمل منافی عفت انجام دهند و این مطلب بوسیله گواهان ثابت شود باید رجم شوند. اگر زن آبستن باشد باید منتظر شد تا فرزند خود را زایمان کند پیامبر اکرم دستور داد آن دو یهودی را سنگسار کردند. یهودان به همین جهت خشمگین شدند و خداوند این آیه را نازل نمود.

خداوند در سوره آل عمران آیات 59-86 می فرماید:

«و قال سبحانه: إن مثل عیسی عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون* الحق من ربک فلا تکن من الممترین* فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین» «إلى قوله تعالى»: قل یا أهل الکتاب تعالوا إلی کلمة سواء بیننا و بینکم ألا نعبد إلا الله و لا نشرك به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون الله فإن تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون* یا أهل الکتاب لم تحاجون فی إبراهیم و ما أنزلت التوراة و الإنجیل إلا من بعده أ فلا تعقلون* ها أنتم هؤلاء حاجتکم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم و الله یعلم و أنتم لا تعلمون* ما کان إبراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین* إن أولى الناس بإبراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین* و دت طائفة من أهل الکتاب لو یضلونکم و ما یضلون إلا أنفسهم و ما یشعرون* یا أهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و أنتم تشهدون* یا أهل الکتاب لم تلبسون الحق

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 18

بالباطل و تکتبون الحق و أنتم تعلمون* و قالت طائفة من أهل الکتاب آمنوا بالذی أنزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون* و لا تؤمنوا إلا لمن تبع دینکم قل إن الهدی هدی الله أن یؤتی أحد مثل ما أوتیتم أو یحاجوکم عند ربکم قل إن الفضل بید الله یؤتیة من یشاء و الله واسع علیم* یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم* و من أهل الکتاب من إن تأمنه بقنطار یؤده إلیک و منهم من إن تأمنه بدینار لا یؤده إلیک إلا ما دمت علیه قائما

ذلك بأنهم قالوا ليس علينا في الأميين سبيل و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون* بلى من أوفى بعهده و اتقى فإن الله يحب المتقين* إن الذين يشترون بعهد الله و أيمانهم ثمنا قليلا أولئك لا خلاق لهم في الآخرة و لا يكلمهم الله و لا ينظر إليهم يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم* و إن منهم لفريقا يلوون ألسنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب و ما هو من الكتاب و يقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون* ما كان لبشر أن يؤتية الله الكتاب و الحكم و النبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله و لكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب و بما كنتم تدرسون* و لا يأمركم أن تتخذوا الملائكة و النبيين أربابا أ يأمركم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون «إلى قوله تعالى»:

أ فغير دين الله يبغون و له أسلم من في السماوات و الأرض طوعا و كرها و إليه يرجعون «إلى قوله»: كيف يهدى الله قوما كفروا بعد إيمانهم و شهدوا أن الرسول حق و جاءهم البيّنات و الله لا يهدى القوم الظالمين 59-86.

در باره آیه **إن مثل عیسی عند الله که می فرماید مثل عیسی در نزد خدا مانند آدم است که او را از خاک آفرید.** می نویسد: ابن عباس و قتاده و حسن گفته اند این آیه در باره گروه نجران بنام عاقب و سید و همراهانشان نازل شده که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند آیا ممکن است فرزند بدون مباشرت پدری بوجود بیاید این آیه نازل شد که مثل عیسی مانند آدم است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیه را برای آنها خواند.

و در باره آیه **قل یا اهل الكتاب تعالوا ای اهل کتاب بیائید روی آوریم بمطلبی که برای ما و شما یکسان است که جز خدا را نپرستیم ...**

می نویسد: آیه در باره نصرانیان نجران نازل شد بعضی گفته اند در باره یهودان مدینه و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 19

اصحاب ما همین را نقل کرده اند. بعضی نیز گفته اند در باره هر دو دسته از اهل کتاب نازل شد. (یهود و نصاری) در باره آیه **و لا يتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون الله** منظور اینست که عیسی را بعنوان خدا نگیرید یا احبار و دانشمندان یهود را بعنوان رب نپذیرید که مانند خدا از آنها اطاعت کنید.

امام صادق (ع) فرمود آنان احبار و دانشمندان را پرستش نمی کردند ولی آنها احکام خدا را تغییر می دادند حلال را حرام و حرام را حلال می نمودند مردم هم می پذیرفتند نه اینکه بعنوان خدا آنها را پرستند در باره آیه **یا اهل الكتاب لم تحاجون فی ابراهیم** می نویسد ابن عباس و دیگران گفته اند که احبار یهود و نصرانیان نجران در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجتماع نمودند و در مورد ابراهیم با یک دیگر به بحث و نزاع پرداختند.

یهودان گفتند ابراهیم یهودی بود و نصرانیان می گفتند ابراهیم نصرانی بود این آیه نازل شد که می فرماید ابراهیم نه یهودی است و نه نصرانی بلکه او مسلمان و پیرو حق بود و در باره آیه **و قالت طائفة می نویسد:** حسن گفت یازده نفر از احبار یهود خیبر و دهات عربیه با هم تبانی کردند و قرار گذاشتند که اول صبح بزبان اظهار اسلام کنند نه اعتقاد بیاورند و شامگاه کافر شوند و بگویند ما در کتاب آسمانی دین خودمان دقت کردیم متوجه شدیم که محمد صلی الله علیه و آله آن پیامبر موعود نیست فهمیدیم دروغ می گوید و دین او باطل است مدعی بودند که اگر چنین کنند اصحاب پیامبر مشکوک خواهند شد زیرا خواهند گفت اینها اهل کتابند از ما اطلاعاتشان بیشتر است در نتیجه دست از اعتقاد خود خواهند کشید و به دین آنها بر می گردند.

مجاهد و مقاتل و کلبی گفته اند: این جریان مربوط به تغییر قبله از بیت المقدس به طرف کعبه اتفاق افتاد. این تحویل و تغییر قبله بر یهودیان گران آمد. کعب بن اشرف به یاران خود گفت ایمان بیاورید به محمد ابتدای روز و نماز به طرف قبله آنها بخوانید ولی شامگاه برگردید شاید بتوانید آنها را در اعتقادشان مشکوک نمائید.

و در مورد آیه **و من اهل الکتاب می نویسد:** ابن عباس گفت آیه **من ان تأمنه** بعضی از اهل کتاب هستند که اگر آنها را بر یک پوست گاو طلا امین قرار دهی به تو بر می گرداند منظور عبد الله بن سلام است که مردی نزد او هزار و دویست اوقیه^۲ طلا به امانت گذاشت

(1) اوقیه 12 / 1 رطل است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 20

عبد الله به صاحبش برگرداند و منظور از کسی که اگر یک دینار به او سپاری به تو بر نمی گرداند مگر اینکه بالای سرش بایستی و از او بخواهی فنخاص بن عازوراء جریان چنین بود که مردی از قریش به او دیناری امانت سپرد اما او خیانت کرد.

در بعضی از تفاسیر است که منظور از کسانی که امانت را رد می کنند در این امت نصرانیان هستند و آنها که بر نمی گردانند یهودانند.

در باره آیه **ان الذین یشترون بعهد الله می نویسد:** عکرمه گفت: این آیه در باره گروهی از احبار یهود نازل شد ابو رافع و کنانه بن ابی الحقیق وحی بن اخطب و کعب بن اشرف که اینها بشارت های تورات را در مورد بعثت حضرت محمد صلی

² (۱) اوقیه ۱۲ / ۱ رطل است.

الله علیه و آله کتمان نمودند و بدست خود آیات را تغییر دادند و قسم خوردند که همین طور نازل شده تا مبادا ریاست از دستشان برود و مزایای پیروی مردم را از دست بدهند.

بعضی گفته‌اند این آیه در باره اشعث بن قیس و اختلافی که با شخصی در مورد زمین داشت نازل شد. او در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت قسم بخورد وقتی این آیه نازل شد، از این کار خودداری کرد و اعتراف نمود و زمین را به مدعی آن برگرداند.

و در باره آیه **و إن منہم لفریقا** می‌نویسد: گفته‌اند این آیه در باره گروهی از احبار یهودی نازل شد که با دست خود در کتاب خدا تغییراتی در ارتباط با اوصاف و مشخصات حضرت محمد صلی الله علیه و آله دادند و آن تغییرات را نسبت به خدا دادند.

ابن عباس گفته در باره یهودان و نصرانیان نازل شد که تورات و انجیل را تحریف نمودند و جای آیات را تغییر دادند و به آیات آن اضافه نمودند و مطالبی که از دین ابراهیم در آن بود حذف نمودند.

و در باره آیه **ما کان لبشر** گفته‌اند: ابو رافع قرطبی و رئیس قافله نجران به حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفتند تو تصمیم داری که ما تو را بپرستیم و خدا قرارت دهیم فرمود به خدا پناه می‌برم که غیر خدا را بپرستم و یا دستور پرستش غیر خدا بدهم نه برای چنین کاری مبعوث شده‌ام و مرا چنین دستوری داده‌اند این آیه در باره همین جریان نازل شد.

این نظریه ابن عباس و عطا بوده بعضی نیز گفته‌اند در باره نصرانیان نجران نازل شده و نیز گفته‌اند مردی به پیامبر اکرم گفت یا رسول الله ما به شما مانند دیگران سلام بدهیم اجازه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 21

نمیدهی ترا سجده کنیم؟ فرمود جز خدا را نمیتوان سجده نمود ولی مأمور به احترام پیامبرتان هستید.

در باره آیه **کیف یهدی الله** چگونه هدایت خواهد کرد خداوند گروهی را که کافر شدند بعد از ایمان آوردن و اعتراف کردن که پیامبر واقعا فرستاده خدا است و دلائل واقعی برای آنها ذکر شد. خداوند ستمگران را هدایت نخواهد کرد.

می‌نویسد: این آیه در باره مردی از انصار نازل شد به نام حارث بن سوید بن صامت که محذر بن زیاد بلوی را به ناحق کشت و فرار نمود و از دین اسلام برگشت و مرتد شد و داخل مکه گردید ولی بعد پشیمان گردید بوسیله بستگان خود خواست که از پیامبر بپرسند آیا توبه‌اش پذیرفته می‌شود. بستگان او سؤال کردند این آیه نازل شد تا این قسمت آیه **إلا الذین تابوا** مگر کسانی که توبه نمایند.

یکی از بستگانش آیه را به او رساند و گفت من می‌دانم تو در دعای خود که توبه کرده‌ای راست می‌گویی، پیامبر اکرم از تو راستگوتر است و خدا از هر دوی شما راستگوتر است. آن مرد به مدینه برگشت و توبه نمود و مسلمان واقعی گردید همین مطلب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده.

بعضی گفته‌اند در باره اهل کتاب که قبل از بعثت پیامبر ایمان آورده بودند ولی پس از بعثت از روی حسد و طغیان و ستم کفر ورزیدند.

خداوند در سوره آل عمران آیات 93-95 می‌فرماید:

«و قال تعالی: کل الطعام کان حلالاً لبني إسرائيل إلا ما حرم إسرائيل على نفسه من قبل أن تنزل التوراة قل فأتوا بالتوراة فاتلوها إن كنتم صادقين* فمن افتري على الله الكذب من بعد ذلك فأولئك هم الظالمون* قل صدق الله فاتبعوا ملة إبراهيم حنيفاً و ما كان من المشركين 93-95.»

قل يا أهل الكتاب لم تكفرون بآيات الله و الله شهيد على ما تعملون* قل يا أهل الكتاب لم تصدون عن سبيل الله من آمن تبغونها عوجاً و أنتم شهداء و ما الله بغافل عما تعملون* يا أيها الذين آمنوا إن تطيعوا فريقاً من الذين أوتوا الكتاب يردوكم بعد إيمانكم كافرين* و كيف تكفرون و أنتم تتلى عليكم آيات الله و فيكم رسوله و من يعتصم بالله فقد هدى

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 22

إلى صراط مستقيم 98-101.

«و قال تعالی: و لو آمن أهل الكتاب لكان خيراً لهم منهم المؤمنون و أكثرهم الفاسقون* لن يضرركم إلا أذى و إن يقاتلوكم يولوكم الأدبار ثم لا ينصرون* ضربت عليهم الذلة أين ما ثقفوا إلا بحبل من الله و حبل من الناس و باؤ بغضب من الله و ضربت عليهم المسكنة ذلك بأنهم كانوا يكفرون بآيات الله و يقتلون الأنبياء بغير حق ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون* ليسوا سواء من أهل الكتاب أمة قائمة يتلون آيات الله آناء الليل و هم يسجدون* يؤمنون بالله و اليوم الآخر و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و يسارعون في الخيرات و أولئك من الصالحين 110-114.»

در باره آیه کل الطعام کان حلالاً می‌نویسد: یهودیان از اینکه پیامبر اکرم گوشت شتر را حلال دانسته ناراحت شدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب آنها فرمود تمام این گوشتها برای ابراهیم خلیل حلال بوده اما آنها مدعی شدند هر چه را ما حرام بدانیم در زمان نوح و ابراهیم حرام بوده و همین طور تا به ما رسیده است. این آیه در جواب آنها نازل شد.

و در باره آیه **لم تصدون عن سبيل الله** می‌نویسد: گفته‌اند آنها پیوسته بین اوس و خزرج اختلاف می‌انداختند آنها را به یاد جنگ‌هایی که در جاهلیت بین این دو قبیله اتفاق افتاده بود می‌انداختند (تا بدین وسیله تجدید و تشدید اختلاف بین اصحاب بنمایند) و از دین برگردند. این کار توسط یهودان انجام می‌شد.

بعضی گفته‌اند یهود و نصاری هر دو این کار را می‌کردند و معنی آیه اینست که چرا با انکار صفات پیامبر اسلام مانع پیشرفت ایمان مردم می‌شوید و جلوگیری از راه خدا می‌نمائید.

در باره آیه **لن یضروکم إلا اذی** می‌نویسد: مقاتل گفت سران یهود از قبیل کعب بن اشرف و ابو رافع و ابو یاسر و کنانه و ابن صوری شروع کردند به سرزنش کردن یهودان که مسلمان شده بودند این آیه در مورد همین جریان نازل شد که هرگز آنها نمی‌توانند به شما آسیبی برسانند جز آزار.

در باره آیه **لیسوا سواء** می‌نویسد: وقتی عبد الله بن سلام و عده‌ای دیگر از یهودان مسلمان شدند دانشمندان یهود گفتند ایمان به پیامبر اسلام نیاوردند جز افراد شرور و نابکار ما این آیه در همین مورد نازل شد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 23

عطاء گفته است در باره چهل نفر از اهالی نجران و سی و دو نفر از اهالی حبشه و هشت نفر رومی که در زمان عیسی بودند و تصدیق به نبوت حضرت محمد نموده‌اند نازل شده.

خداوند در سوره آل عمران آیات 181-189 می‌فرماید:

«و قال تعالی»: لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير و نحن اغنياء سنكتب ما قالوا و قتلهم الانبياء بغير حق و نقول ذوقوا عذاب الحريق* ذلك بما قدمت ايديكم و ان الله ليس بظلام للعبيد* الذين قالوا ان الله عهد إلينا ألا نؤمن لرسول حتى يأتينا بقران تأكله النار قل قد جاءكم رسل من قبلي بالبينات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين* فإن كذبوك فقد كذب رسل من قبلك جاؤ بالبينات و الزبر و الكتاب المنير* كل نفس ذائقة الموت و إنما توفون أجوركم يوم القيامة فمن زحزح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز و ما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور ... الذين أشركوا أذی كثيرا و إن تصبروا و تتقوا فإن ذلك من عزم الأمور* و إذ أخذ الله ميثاق الذين أتوا الكتاب لتبيننه للناس و لا تكتمونه فنبدوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون* لا تحسبن الذين يفرحون بما أتوا و يحبون أن يحمدوا بما لم يفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب و لهم عذاب أليم* و لله ملك السماوات و الأرض و الله على كل شيء قدير 181-189.

«و قال تعالی»: و إن من أهل الكتاب لمن يؤمن بالله و ما أنزل إليكم و ما أنزل إليهم خاشعين لله لا يشترون بآيات الله ثمنا قليلا* أولئك لهم أجرهم عند ربهم إن الله سريع الحساب 199.

در باره آیه **لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير و نحن اغنياء** خداوند شنید سخن آنها را که به تو گفتند خداوند فقیر است و ما ثروتمندیم می نویسد: وقتی آیه **من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً*** چه کسی به خداوند قرض خوبی می دهد؟ نازل شد یهودیان، گفتند خداوند فقیر است و از ما تقاضای قرض می کند ما ثروتمندیم این سخن را حی بن اخطب گفت این روایت از حسن و مجاهد نقل شده.

بعضی گفته اند پیامبر اکرم نامه ای توسط ابا بکر برای یهود بنی قینقاع فرستاد و آنها را دعوت به نماز و پرداخت زکات کرد و اینکه به خداوند قرض بدهند. ابا بکر وارد سالن سخنرانی و درس آنها گردید دید گروهی گرد یک نفر جمع شده اند به نام فنحاص بن عازوراء.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 24

آنها را دعوت به اسلام و زکات کرد.

فنحاص گفت اگر این حرفی که تو می گویی واقعیت داشته باشد پس خدا فقیر است و ما ثروتمندیم ابا بکر از شنیدن این سخن ناراحت شد و خشم گرفت و بر چهره اش نواخت این آیه در همین مورد نازل شد.

در باره آیه **الذین قالوا ان الله عهد إلینا** می نویسد: این آیه در باره گروهی از یهودیان که از جمله آنها کعب بن اشرف و مالک بن صیف و وهب بن یهودا و فنحاص بن عازوراء بودند نازل شد گفتند یا محمد، خداوند در تورات با ما قرار بسته که ایمان به پیامبر نیاوریم مگر اینکه یک قربانی بیاورد که او را آتش بسوزاند اگر واقعا تو پیامبری همین معجزه را بیاور تا تصدیقت کنیم این آیه نازل شد روایت از کلبی است.

بعضی گفته اند خداوند در تورات به بنی اسرائیل دستور داده که اگر کسی مدعی نبوت شد از او نپذیرند مگر قربانی بیاورد که آن را آتش بخورد تا زمانی که عیسی مسیح و محمد صلی الله علیه و آله بیاید وقتی آنها مبعوث شدند به ایشان بدون آن قربانی ایمان بیاورید **فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین** این قسمت آیه تکذیب می کند آنها را در ادعایشان زیرا می فرماید پس چرا همان پیامبران را کشتید اگر راست می گوئید و شاهد دشمنی و عناد آنها است و دلیل است بر اینکه اگر پیامبر اکرم قربانی مقبول نیز می آورد همان طوری که می خواستند باز ایمان نمی آوردند چنانچه پدرانشان ایمان نیاوردند اما چرا خداوند بهانه آنها را مرتفع نمود زیرا می دانست فرستادن چنین قربانی به زیان آنها است معجزات نیز تابع مصالح است و چنین پیشنهادی تکلیف تعیین نمودن برای خدا است در دلیل آوردن آنچه لازم است برای آنها اینست که بوسیله دلیل شک و تردید ایشان را برطرف نماید (نه هر چه گفتند و خواستند بپذیرد).

خداوند در سوره نساء آیات 44-54 می فرماید:

النساء «4: أ لم تر إلى الذين أتوا نصيبا من الكتاب يشترون الضلالة و يريدون أن تضلوا السبيل* و الله أعلم بأعدائكم و كفى بالله وليا و كفى بالله نصيرا* من الذين هادوا يحرفون الكلم عن مواضعه و يقولون سمعنا و عصينا و اسمع غير مسمع و راعنا ليا بألسنتهم و طعنا في الدين و لو أنهم قالوا سمعنا و أطعنا و اسمع و انظرنا لكان خيرا لهم و أقوم و لكن لعنهم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 25

الله بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلا* يا أيها الذين أتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم من قبل أن نطمس وجوها فتردها على أدبارها أو نلعنهم كما لعنا أصحاب السبت و كان أمر الله مفعولا* إن الله لا يغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و من يشرك بالله فقد افترى إثما عظيما* أ لم تر إلى الذين يزكون أنفسهم بل الله يزكي من يشاء و لا يظلمون فتبلا انظر كيف يفترون على الله الكذب و كفى به إثما مبينا* أ لم تر إلى الذين أتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت و الطاغوت و يقولون للذين كفروا هؤلاء أهدى من الذين آمنوا سبيلا* أولئك الذين لعنهم الله و من يلعن الله فلن تجد له نصيرا* أم لهم نصيب من الملك فإذا لا يؤتون الناس نقيرا* أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما 44-54.

در باره آیه أ لم تر إلى الذين أتوا نصيبا من الكتاب می نویسد: ابن عباس گفته این آیه در باره رفاعه بن زید بن سائب و مالک بن دخشم نازل شد که هر وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صحبت می کرد آنها دهن کجی می کردند و بر او خورده می گرفتند.

در مورد آیه أ لم تر إلى الذين يزكون أنفسهم گفته اند این آیه در باره گروهی از یهودان نازل شده که بچه های خود را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آوردند و می گفتند آیا این بچه ها هیچ گناهی دارند پیامبر اکرم (ص) می فرمود نه بعد می گفتند ما نیز مانند آنهائیم هر چه در روز انجام دهیم شب از ما فرو می ریزد و هر چه در شب انجام دهیم روز خداوند محو می نماید این آیه نازل شد که می فرماید نمی بینی آنها را که خویشتن را می ستایند و از خود تعریف می کنند باید خدا هر که را می خواهد بستاید و تمجید کند گفته اند در باره یهودان و نصرانیان نازل شده که می گفتند ما فرزندان خدا و دوستان اوئیم و مدعی بودند که داخل بهشت نخواهد شد مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد همین روایت از حضرت باقر (ع) نقل شده.

در باره آیه أ لم تر إلى الذين أتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت و الطاغوت می نویسد: گفته اند ابو برزه در جاهلیت کاهن بود بعضی از مسلمانان پیش او می رفتند و (گوش به سخنان این کاهن فرا می داشتند) این آیه از این جهت نازل شد.

و نیز گفته اند: کعب بن اشرف به همراه هفتاد نفر از یهودان پس از جنگ احد به مکه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 26

رفتند تا با قریش هم پیمان شوند علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیمانی که با پیامبر داشتند بشکنند کعب وارد بر ابو سفیان شد و او از کعب احترام زیادی کرد بقیه یهودان در خانه‌های قریش منزل گرفتند. اهالی مکه به آنها گفتند شما اهل کتاب هستید محمد (ص) نیز دارای کتاب است ما اطمینانی نداریم که این عمل شما حيله و تزویری نباشد. اگر واقعا راست می‌گوئید بیائید برویم برای این بت‌های ما سجده کنید و به آنها ایمان آورید تا ما باور کنیم، همین کار را کردند.

این قسمت آیه اشاره به همان است که می‌فرماید **يَوْمَنون بِالْحَبْتِ وَالطَّاعُوتِ** ایمان آوردند به بت و طاغوت ستمگر.

بعد کعب پیشنهاد کرد که سی نفر از شما و سی نفر از ما بیائید برویم سینه‌های خود را به خانه کعبه بچسبانیم و با خدای کعبه قرارداد ببندیم که علیه محمد به پیکار برخیزیم.

این کار را نیز کردند پس از انجام این پیمان ابو سفیان به کعب گفت تو مردی کتاب خوان هستی و ما مردمانی بی‌سوادیم که چیزی نمی‌دانیم حالا تو بگو کدامیک از ما بر حق هستیم ما یا محمد؟

کعب گفت اعتقادات خود را برایم توضیح دهید ابو سفیان در جواب گفت ما برای حاجیان شترهای تناور می‌کشیم و برای آنها آب تهیه می‌کنیم و از ایشان پذیرائی می‌نمائیم و بند از پای اسیر می‌گشائیم و صله رحم می‌کنیم و خانه خدایمان را نیز آباد می‌کنیم و در اطراف آن به طواف می‌پردازیم ما اهل حرم و مکه نیز هستیم ولی محمد (ص) دست از دین اجداد خود برداشت و قطع رحم کرد و از مکه خارج شد. دین ما سابقه‌دار است ولی دین محمد جدید و تازه است. کعب در جواب ابو سفیان گفت به خدا قسم شما به هدایت نزدیک‌ترید از محمد (ص) این آیه از همان جهت نازل شد.

در سوره نساء آیات 60-63 می‌فرماید:

«و قال سبحانه: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنزَلَ مِن قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ آمَرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَ يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا* وَ إِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُونَ عَنكَ صُدُودًا* فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ ثَم جَاؤُكَ

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 27

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ عَظَّمَهُمْ وَ قَلَّ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ

قولا بليغا 60-63.

در باره آیه **ألم تر إلى الذين يزعمون** می‌نویسد: بین مردی یهودی و یکی از منافقین اختلافی بود مرد یهودی پیشنهاد کرد برای داوری برویم پیش محمد (ص) زیرا می‌دانست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رشوه نمی‌گیرد و در داوری ستم روا نمی‌دارد، اما مرد منافق گفت نه بیا برویم پیش کعب بن اشرف چون می‌دانست کعب رشوه می‌گیرد پس منظور از طاغوت در آیه کعب بن اشرف است.

بعضی گفته‌اند یکی از کاهنان جهینه بود که منافق مایل بود پیش او به داوری برود.

بعضی نیز در تفسیر آیه گفته‌اند منظور همان رسمی بود که اعراب داشتند برای رفع اختلاف بوسیله تیرهای مخصوص در نزد بت‌ها فال می‌زدند.

امام باقر و حضرت صادق (ع) می‌فرمایند منظور از آیه هر کسی است که به داوری پیش او بروند و بر خلاف واقع حکم کند.

در سوره نساء آیات 81-83 می‌فرماید:

«و قال تعالی»: و يقولون طاعة فإذا برزوا من عندك بيت طائفة منهم غير الذي تقول و الله يكتب ما يبیتون فأعرض عنهم و توكل على الله و كفى بالله وكيلا* أ فلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا* و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به و لو ردوه إلى الرسول و إلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم و لو لا فضل الله عليكم و رحمته لاتبعتم الشيطان إلا قليلا 81-83.

«و قال تعالی»: إن يدعون من دونه إلا إناثا و إن يدعون إلا شيطانا مریدا* لعنه الله و قال لاتخذن من عبادك نصيبا مفروضا* و لأضلنهم و لأمنينهم و لأمرنهم فليبتكن آذان الأنعام و لأمرنهم فليغيرن خلق الله و من يتخذ الشيطان وليا من دون الله فقد خسر خسرانا مبينا 117-119. «و قال تعالی»: ليس بأمانيكم و لا أمانی أهل الكتاب من يعمل سوءا یجز به و لا یجد له من دون الله ولیا و لا نصیرا 123.

در باره آیه **لوجدوا فيه اختلافا كثيرا** می‌نویسد: یعنی در قرآن اگر از جانب خدا نبود تناقض از جهت حق و باطل پیدا می‌شد و یا اختلاف در اخبار از آنچه پنهان است یا از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 28

جهت بلاغت و نارسائی و یا تناقض زیاد، و جریان اینست که سخن بشر زمانی که طولانی و دارای مفاهیمی که در قرآن است باشد قطعا همراه با تناقض‌های زیادی خواهد بود و اختلاف الفاظ زیاد دیده می‌شود تمام این احتمالات از قرآن دور است.

در باره آیه **إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا** در مورد این آیه اقوال متعددی است یکی اینکه **إِلَّا إِنَاثًا** که عربها اوئان را اناث می نامند: لات و عزی و منات الثالثة الاخری و اساف و نائله این مطلب از ابو مالک و سدی و مجاهد و ابن زید نقل شده و ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود نقل کرده او می گوید در هر یک از این بتها شیطانی زن وجود دارد که گاهگاه برای خدمتکاران بت ظاهر می شدند و با آنها صحبت می کردند و این از کارهای ابلیس است که او همان شیطانی است که خداوند در قرآن او را ذکر کرده و لعنتش نموده گفته اند لات اسم تخته سنگی است و عزی اسم درختی است که این دو اسم را تغییر داده و نام دو بت کرده اند.

بعضی گفته اند عزی مؤنث اعز و لات مؤنث الله است حسن گفته هر یک از قبائل دارای بتی که آنها را به نامهای مخصوص زنان می نامیدند (پس معنی آیه اینست که جز بتها را به مدد خود نمی خوانند).

قول دوم اینست که «الامواتا» این قول از ابن عباس و حسن و قتاده نقل شده و معنی آیه چنین می شود که آنها نمی پرستند در مقابل خدا مگر جمادات مرده را که شعور و عقل ندارند و سخن نمی گویند و موجب نفع و ضرری نمی شوند. و این مطلب شاهد کمال جهل و گمراهی آنها است و آنها را اناث نامیده چون مشرکین عرب معتقد بودند هر چه پست و خوار باشد نسبت تانیث به او می دهند و نیز به جهت آنکه اناث از هر جنس پست و خوارترین افراد آن است. زجاج گفته چون ضمیری که به موات نسبت میدهند ضمیر تانیث است میگوید «الاحجار تعجبني» که فعل مؤنث نسبت به سنگها داده شده.

قول سوم اینست که معنی **إِلَّا إِنَاثًا** ملائکه است زیرا آنها عقیده داشتند که ملائکه دختران خدایند و آنها را می پرستیدند و معنی **إِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا** یعنی نمی پرستند مگر شیطان کافر بدترین را که سخت در طغیان و عصیان و سرکشی فرو رفته.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 29)

سؤال می شود در مورد آیه به این صورت که چگونه در اول کلام عبادت غیر اناث را نفی می کند و در آخر سخن اثبات عبادت شیطان را می کند پس در آخر آیه اثبات چیزی شده که در اول آیه آن را نفی نموده حسن از این اشکال چنین پاسخ داده که آنها در حقیقت جز شیطان را نمی پرستیدند زیرا بتها مرده هستند کسی دعوت به عبادت آنها نمی کند دعوت کننده به عبادت بت شیطان است ولی عبادت را نسبت به او داده اند.

ابن عباس گفته در هر یک از بتهای عرب شیطانی وجود داشت که مشرکین را دعوت به عبادت آن بت می کرد به همین جهت نسبت عبادت به بت و شیطان هر دو صحیح است بعضی گفته اند در آیه اثبات چیزی که نفی شده باشد وجود ندارد چنین ما یعبدون الا الاوئان و الا الشیطان جز بتها و شیطان را نمی پرستند.

لَاتُخَذْنَ مِنْ عِبَادِكُمْ نَصِيبًا مَفْرُوضًا از بندگان تو بهره‌ای معین خواهم گرفت از پیامبر اکرم نقل شده در مورد این آیه فرموده است فرزندان آدم نود و نه درصد آنها اهل جهنم و یک درصد بهشتی هستند در روایت دیگری است از هر هزار نفر یکی مال خداست و بقیه سهم شیطان و اهل آتشند این هر دو روایت را ابو حمزه نقل نموده در تفسیر خود.

وَأَمِّنْهُمْ یعنی به آنها وعده طول عمر در دنیا می‌دهم به همین جهت دنیا را بر آخرت مقدم می‌دارند گفته‌اند شیطان به آنها می‌گوید در آینده حشر و نشر و بهشت و جهنمی وجود ندارد هر چه می‌خواهید بکنید آنها را وعده به هواهای باطل که موجب گناه می‌شود می‌دهم و شهوترانی‌ها و زرق و برق دنیا را در نظرشان می‌آرایم **وَأَمْرُنْهُمْ فليبتكن آذان الأنعام** یعنی وادار می‌کنم که گوشهای چهارپایان را شکاف دهند بعضی گفته‌اند یعنی گوش‌ها را از بیخ ببرند همین نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده. مشرکان عرب نسبت به چهارپایان همین کار را می‌کردند گفته‌اند این کار را نسبت به بحیره و سائبه^۳ می‌نمودند.

(۱) بحیره و سائبه نوعی شتر است که در جاهلیت برای آنها احکامی از خود تراشیده بودند، بحیره شتری است که پنج شکم زاید و شکم پنجم نر باشد گوش او را شکاف می‌دادند و حرام می‌دانستند سوارشدنش را و هیچ کس نمی‌توانست جلو آب و چرای او را بگیرد. سائبه نیز شتری بود که نذر می‌کرد از سفر اگر برگشت و یا از بیماری خوب شد شترش سائبه باشد یعنی مثل بحیره دارای احترام مخصوص می‌شد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 30

وَأَمْرُنْهُمْ فليغيرن خلق الله یعنی دستور می‌دهم که دین خدا را تغییر دهند از ابن عباس و دیگران نقل شده از حضرت صادق (ع) روایت شده بعضی گفته‌اند منظور اخته نمودن چهارپایان است که آنها اخته کردن را دوست نداشتند. بعضی نیز علامت‌گذاری روی حیوان را گفته و گفته‌اند منظور ماه و خورشید و سنگ است که مردم به جای بهره بردن از آنها به عبادت اینها مشغول شده‌اند.

در باره آیه **ليس بأمانيكم** گفته‌اند مسلمانان با اهل کتاب به مفاخره پرداختند. اهل کتاب می‌گفتند پیامبر ما قبل از پیامبر شما و کتاب ما نیز قبل از کتاب شما بوده و به خدا از شما نزدیک‌تریم مسلمانان گفتند پیامبر ما خاتم پیامبران و کتاب ما حاکم بر کتابهای آسمانی است و دین ما اسلام است این آیه نازل شد که می‌فرماید نه آرزوی شما و نه آرزوی اهل کتاب هر کس کار بد کند کیفر می‌شود و هرگز جز خدا ناصر و یاور نخواهد یافت.

آیات 153 تا 162 سوره نساء می‌فرماید:

³ (۱) بحیره و سائبه نوعی شتر است که در جاهلیت برای آنها احکامی از خود تراشیده بودند، بحیره شتری است که پنج شکم زاید و شکم پنجم نر باشد گوش او را شکاف می‌دادند و حرام می‌دانستند سوارشدنش را و هیچ کس نمی‌توانست جلو آب و چرای او را بگیرد. سائبه نیز شتری بود که نذر می‌کرد از سفر اگر برگشت و یا از بیماری خوب شد شترش سائبه باشد یعنی مثل بحیره دارای احترام مخصوص می‌شد.

«و قال تعالی: یسئلك أهل الكتاب أن تنزل عليهم كتابا من السماء فقد سألوا موسى أكبر من ذلك فقالوا أرنا الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البينات فعفونا عن ذلك و آتينا موسى سلطانا مبينا* و رفعنا فوقهم الطور بميثاقهم و قلنا لهم ادخلوا الباب سجدا و قلنا لهم لا تعدوا في السبت و أخذنا منهم ميثاقا غليظا* فيما نقضهم ميثاقهم و كفرهم بآيات الله و قتلهم الأنبياء بغير حق و قولهم قلوبنا غلف بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلا* و بكفرهم و قولهم على مريم بهتاناً عظيماً* و قولهم إنا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم و إن الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم إلا اتباع الظن و ما قتلوه يقيناً* بل رفعه الله إليه و كان الله عزيزاً حكيماً* و إن من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل موته و يوم القيامة يكون عليهم شهيداً* فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات أحلت لهم و بصددهم عن سبيل الله كثيراً* و أخذهم الربوا و قد نهوا عنه و أكلهم أموال الناس بالباطل و أعتدنا للكافرين منهم عذاباً أليماً* لكن الراسخون في العلم منهم و المؤمنون يؤمنون بما أنزل إليك و ما أنزل من قبلك و المقيمین الصلاة و المؤتون الزكاة و المؤمنون بالله و اليوم الآخر أولئك سنؤتيهم أجراً عظيماً 153-162.

در باره آیه یسئلك أهل الكتاب می نویسد: کعب بن اشرف و گروهی از یهود گفتند یا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 31

محمد اگر تو پیامبری برای ما از آسمان کتابی بیاور چنانچه برای موسی آمد تورات یک مرتبه نازل شد و گفته اند درخواست کردند خداوند نامه ای بفرستد برای اشخاص معینی و به آنها دستور دهد که آنها ایمان به پیامبر بیاورند. روایتی نیز هست که گفتند یک نوشته مخصوصی برای آنها از آسمان بیاید.

حسن گفته این درخواست را از روی لجبازی و زورگوئی کردند نه برای آشکار شدن واقعیت و معجزه خواستن اگر از روی توضیح و راهنمایی درخواست می کردند خداوند برای آنها می فرستاد.

در باره آیه فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات أحلت لهم یعنی چیزهای خوبی را بر یهودان حرام کردیم که قبلاً برای آنها حلال بود وقتی آنچه نباید کردند. مصلحت به تحریم این اشیاء قرار گرفت و آنها چیزهایی است که در این آیه بیان شده و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر بر یهودان تمام حیواناتی که ناخن دارند حرام کردیم.

و در سوره نساء آیات 170-176 می فرماید:

«و قال تعالی: یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فآمنوا خیرا لکم و إن تکفروا فإن الله ما فی السماوات و الأرض و کان الله علیما حکیماً* یا أهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله إلا الحق إنما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته ألقاها إلی مریم و روح منه فآمنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلاثاً انتهوا خیرا لکم إنما الله إله واحد سبحانه أن یکون له ولد له ما فی السماوات و ما فی الأرض و کفی بالله وکیلاً* لن یتنکف المسيح أن یکون عبداً لله و لا الملائکة

المقربون و من يستنكف عن عبادته و يستكبر فسيحشرهم إليه جميعاً* فأما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيوفيهم أجورهم و يزيدهم من فضله و أما الذين استنكفوا و استكبروا فيعذبهم عذاباً أليماً و لا يجدون لهم من دون الله ولياً و لا نصيراً* يا أيها الناس قد جاءكم برهان من ربكم و أنزلنا إليكم نورا مبيناً* فأما الذين آمنوا بالله و اعتصموا به فسيدخلهم في رحمته منه و فضل و يهديهم إليه صراطا مستقيما 170-176.

در باره آیه یا اهل کتاب لا تغلوا فی دینکم می نویسد: گفته اند این آیه خطاب به یهودان و نصرانیان است زیرا مسیحیان در باره عیسی زیاده روی کردند بعضی گفته اند او خدا است و بعضی معتقد شدند سومین خدای سه گانه (پدر پسر روح القدس) یهودان نیز در باره

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 32

موسی غلو و زیاده روی کردند تا آنجا که گفتند بدون مباشرت پدر متولد شد پس زیاده روی در هر دو دسته وجود دارد. بعضی گفته اند مخصوص نصاری است زیرا **و لا تقولوا ثلاثة** معتقد به سه خدا نشوید. در باره نصرانیان است یعنی نگوئید خدایان ما سه تا است.

گفته این حرف صحیح نیست چون نصاری معتقد به سه خدا نیستند چون آنها می گویند خدا یکی است ولی معتقد به سه اقوم هستند (پدر پسر و روح القدس) معنی آن اینست که نگوئید خدا سه تا است اعتقاد آنها شبیه این حرف ما است که می گوئیم یک چراغ است بعد می گوئیم سه تا است روغن و فتیله و شعله و می گوئیم خورشید یکی است با اینکه خورشید جسم و روشنائی و پرتو است این توجیه غلط بسیار بعیدی است چون ما می گوئیم یک چراغ منظور ما این نیست که چراغ یک شیء واحد است زیرا چراغ مجموعه ای از چند چیز است در واقع همین طور خورشید این مانند آنها است که می گوئی یک ده تا و یک انسان و یک خانه با اینکه اینها مجموعه از چند چیز هستند اگر بگویند خدا یک شیء واحد و خدای یکتای واقعی است پس سه تا بودن با آن متناقض است اگر می گویند خدا مجموعه ایست همان طور که توضیح دادیم در این صورت موحد نیستند و جزء مشبهه به شمار می آیند. دیگر شق سوم ندارد پایان.

رازی در تفسیر خود مینویسد: معنی اینست که نگوئید خدا یک ذات است و سه اقوم.

باید توجه داشت که مذهب نصاری واقعا مجهول و نامعلوم است آنچه از مجموعه اعتقادات آنها بدست می آید اینست که معتقد بیک ذات هستند که دارای سه صفت است گر چه آنها اینها را صفت نامیده اند در واقع صفت نیستند چند ذات هستند زیرا آنها تجویز میکنند که در عیسی و مریم حلول کند اگر اینها ذات قائم بنفس نباشند نمی توانند در غیر حلول کنند و از یکی بدیگری منتقل شوند گر چه بنام صفات مینامند ولی در واقع سه ذات قائم به نفس است که این عین کفر است.

سپس مینوسد: در مورد یقین مبتداء که «ثلاثة» خبر آن باشد به سه قول اختلاف دارند قول اول همان که ما ذکر کردیم نگوئید خدایان ما سه تا است (که مبتدا اقایم می‌شود) دوم زجاج گفته لا تقولوا آلہتنا ثلاثة نگوئید خدایان ما سه تا است و این توجیه برای آن است

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 33

که قرآن خود شاهد است که نصاری میگویند الله و مسیح و مریم سه خدایند و این آیه شاهد آن است **أ أنت قلت للناس اتخذوني و أمي إلهين من دون الله.**

سوم فراء گفته است لا تقولوا هم ثلاثة یعنی مبتدا ضمیر هم است مانند این آیه **سيقولون ثلاثة** و توضیح مطلب چنین است که اسم بردن عیسی و مریم با خدا باین صورت چنین بخاطر می‌آورد که قائل بدو خدایند بالاخره ما مذهبی در دنیا رکیک‌تر و بعیدتر از نظر عقل و دانش از مذهب نصاری نداریم.

در سوره مائده می‌فرماید:

المائدة «5»: **و لقد أخذ الله ميثاق بني إسرائيل «إلى قوله»: فيما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حقا مما ذكروا به و لا تزال تطلع على خائنة منهم إلا قليلا منهم فاعف عنهم و اصفح إن الله يحب المحسنين* و من الذين قالوا إنا نصارى أخذنا ميثاقهم فنسوا حقا مما ذكروا به فأغرينا بينهم العداوة و البغضاء إلى يوم القيامة و سوف ينبئهم الله بما كانوا يصنعون* يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا بين لكم كثيرا مما كنتم تخفون من الكتاب و يعفوا عن كثير قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين* يهدى به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و يخرجهم من الظلمات إلى النور بإذنه و يهديهم إلى صراط مستقيم* لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم قل فمن يملك من الله شيئا إن أراد أن يهلك المسيح ابن مريم و أمه و من فى الأرض جميعا و لله ملك السماوات و الأرض و ما بينهما يخلق ما يشاء و الله على كل شيء قدير* و قالت اليهود و النصارى نحن أبناء الله و أحباؤه قل فلم يعذبكم بذنوبكم بل أنتم بشر ممن خلق يغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء و لله ملك السماوات و الأرض و ما بينهما و إليه المصير* يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا بين لكم على فترة من الرسل أن تقولوا ما جاءنا من بشير و لا نذير فقد جاءكم بشير و نذير و الله على كل شيء قدير 19-10.**

آیات 10-19 سوره مائده.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع می‌نویسد: **«فأغرينا بينهم العداوة و البغضاء بين آنها عداوت و دشمنی انداختیم یعنی بین یهود و نصاری بعضی گفته‌اند یعنی بین دسته‌های**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 34

مختلف نصاری این دشمنی را انداختیم زیرا اعتقادات مختلفی در دین دارند توضیح اینکه نسطوریه می‌گویند عیسی ابن الله است و یعقوبیه معتقدند خدا همان مسیح است و الملکانیه که همان رومیها هستند می‌گویند خدا سومین سه خدا است الله، عیسی، مریم.

در باره آیه **نحن أبناء الله** می‌نویسد: گفته‌اند یهودیان مدعی هستند ما در مقام قرب به خدا مانند فرزند هستیم نسبت به پدر و نصرانیان همان طور که می‌گویند عیسی مسیح فرزند خدا است خویشان را هم فرزندان و دوستان خدا می‌دانند چون سخن عیسی را در انجیل که گفت: «میروم پیش پدر خودم و شما» بهمین صورت تفسیر کرده‌اند بعضی گفته‌اند گروهی از یهودان مانند کعب ابن اشرف و کعب ابن اسید و زید بن تابوه و دیگران هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را از کیفر و عذاب خداوند بر حذر می‌داشت به آن جناب عرض کردند ما را نترسان ما فرزندان و دوستان خدا هستیم اگر هم بر ما خشم بگیرد مانند خشمی است که پدر به فرزندش می‌گیرد منظورشان این بود که بزودی از ما راضی خواهد شد از ابن عباس نقل شده.

گفته شده وقتی گروهی مدعی شدند عیسی مسیح فرزند خدا است همین مقام را برای همه جاری دانستند چنانچه عربها می‌گویند: قبیله هذیل شاعرانند. منظورشان اینست که در میان این قبیله شاعرانی وجود دارد.

«و قال سبحانه»: و قالت اليهود ید الله مغلوله غلت أیدیههم و لعنوا بما قالوا بل یداه مسوطتان ینفق کیف یشاء و لیزیدن کثیرا منهم ما أنزل إلیک من ربک طغیاناً و کفراً و ألقینا بینهم العداوة و البغضاء إلی یوم القیامه کما أوقدوا ناراً للحرب أطفالها الله و یسعون فی الأرض فساداً و الله لا یحب المفسدین* و لو أن أهل الکتاب آمنوا و اتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم و لأدخلناهم جنات النعیم* و لو أنهم أقاموا التوراه و الإنجیل و ما أنزل إلیهم من ربهم لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم منهم أمه مقتصده و کثیر منهم ساء ما یعملون 64-66.

در باره آیه **قالت اليهود ید الله مغلوله** مینوسد: یعنی دستهای خدا بسته است و از دادن روزی امتناع دارد و نسبت بخل داده‌اند به خدا. ابن عباس و دیگران گفته‌اند: خداوند یهودان گسترش مالی عنایت کرد بطوری که ثروتمندترین مردم شدند وقتی در مورد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 35

حضرت محمد صلی الله علیه و آله تلمذ جسته و عصیان ورزیدند خداوند آن قدرت مالی را از ایشان گرفت فنحاص بن عازوراء گفت **ید الله مغلوله** اما او نگفت إلی عنقه بسته است بگردنش صاحب نظران در این مورد معتقدند که چون فنحاص بن عازوراء تنها این حرف را زد ولی دیگران او را از گفتن چنین سخنی باز نداشتند و از سخن او خوشحال بودند خداوند نسبت این سخن را به یهودان داده دیگران را نیز شریک گفتار او کرده.

بعضی گفته‌اند منظور اینست که دست خدا از عذاب ما بسته است ما را جز بهمان مقدار که قسم خوردنش مصداق پیدا نماید عذاب می‌کند باندازه‌ای که آباء و اجدادمان را در مقابل گوساله‌پرستی عذاب نمود.

و نیز گفته‌اند این جمله استفهام است سؤال می‌کند آیا دست خداوند بسته شده نسبت بما که روزی را بر ما سخت گرفته.

ابو القاسم بلخی می‌گوید ممکن است یهودان سخنی را گفته باشند و معتقد به عقیده‌ای شده‌اند که خداوند گاهی بخل می‌ورزد و گاهی بخشش وجود دارد این سخن از آنها نقل شده بر سیل تعجب و شگفت از گفتارشان و تکذیب آنها و ممکن است این حرف را از روی مسخره گفته باشند چون پیامبر اکرم از نظر مالی در مضیقه بود (آنها از روی استهزاء می‌گفتند خدا حالا دستهایش بسته شده).

از گروهی که به موسی گفتند اجعل لنا إلهًا كما لهم آلله یک خدا برای ما قرار بده آنها چقدر خدا دارند و گوساله را بخدائی پذیرفتند نباید تعجب کرد که بگویند خداوند گاهی بخل می‌ورزد و گاهی جود و بخشش می‌نماید. حسن بن علی مغربی گفت: بعضی از یهودان مصری برایم نقل کردند گروهی از یهودان این سخن را گفته‌اند.

رازی می‌گوید شاید این سخن آنها یک اعتقاد فلسفی است که خداوند واجب الوجود است و حدوث حوادث از او به یک صورت و یک طریق امکان ندارد و نمی‌تواند حوادث و اتفاقات بر غیر صورتی که اتفاق می‌افتد تغییر و تبدیل نماید همین قدرت نداشتن بر تغییر و تبدیل را «بغل ید» و دست بسته بودن تعبیر کرده‌اند.

مرحوم طبرسی در مورد «غلت ایدیه‌م» که خداوند می‌فرماید دستهای خود آنها بسته باد می‌نویسد راجع بمعنی آن باختلاف سخن گفته‌اند. بعضی گفته‌اند جمله خبر می‌دهد که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 36

در جهنم دستهای آنها بسته است. نظر دوم اینست که جمله نفرین است مثل اینکه میگوئی خدا او را بکشد.

سوم اینکه خداوند آنها را بخیل کرده و نمی‌توانند از بخل دست بکشند و بخیل‌ترین مردم جهانند بطوری که هیچ یهودی را مشاهده نخواهی کرد جز اینکه بخیل و پست است «**کلما أوقدوا نارًا للحرب أطفأها الله** یعنی هر زمان آتش جنگی افروختند برای محمد صلی الله علیه و آله خداوند آتش را خاموش کرد در این آیه یک شاهد و معجزه‌ای است زیرا خداوند خبری می‌دهد و خبر او مطابق واقع و جریانهای بعد اتفاق می‌افتد زیرا یهودان قدرتمندترین مردم حجاز و با شخصیت‌ترین اشخاص این ناحیه بودند بطوری که قریش نیز از آنها کمک گرفتند و اوس و خزرج در کینه‌های دیرینه خود از آنها مدد و کمک می‌جستند اما خداوند شخصیتهای آنها را نابود کرد و قدرت ایشان را از بین برد و ایشان را زبون و خوار کرد بطوری که پیامبر اکرم دستور داد یهودان بنی النضیر و بنی قینقاع تبعید شوند و بنی قریظه را کشت و اهالی

خیبر را تار و مار کرد و بر فدک پیروز گردید اهالی وادی القرى نیز سر باطاعت آوردند آن قدرت و نیروی ایشان تبدیل بضعف و زبونی گردید و در آیات 68 تا 85 سوره مائده می فرماید:

«و قال تعالى»: قل يا أهل الكتاب لستم على شيء حتى تقيموا التوراة و الإنجيل و ما أنزل إليكم من ربكم و ليزيدن كثيرا منهم ما أنزل إليكم من ربك طغيانا و كفرا فلا تأس على القوم الكافرين «إلى قوله سبحانه»: لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم و قال المسيح يا بنى إسرائيل اعبدوا الله ربي و ربكم إنه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و مأواه النار و ما للظالمين من أنصار* لقد كفر الذين قالوا إن الله ثالث ثلاثة و ما من إله إلا إله واحد و إن لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب أليم* أ فلا يتوبون إلى الله و يستغفرونه و الله غفور رحيم* ما المسيح ابن مريم إلا رسول قد خلت من قبله الرسل و أمه صديقة كانا يأكلان الطعام انظر كيف نبين لهم الآيات ثم انظر أنى يؤفكون* قل أ تعبدون من دون الله ما لا يملك لكم ضرا و لا نفعا و الله هو السميع العليم* قل يا أهل الكتاب لا تغلوا فى دينكم غير الحق و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و أضلوا كثيرا و ضلوا عن سواء السبيل* «إلى قوله»:

ترى كثيرا منهم يتولون الذين كفروا لبئس ما قدمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم و فى

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 37

العذاب هم خالدون* و لو كانوا يؤمنون بالله و النبى و ما أنزل إليه ما اتخذوهم أولياء و لكن كثيرا منهم فاسقون* لتجدن أشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود و الذين أشركوا و لتجدن أقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا إنا نصارى ذلك بأن منهم قسيسين و رهبانا و أنهم لا يستكبرون* و إذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا فاكتبنا مع الشاهدين* و ما لنا لا نؤمن بالله و ما جاءنا من الحق و نطمع أن يدخلنا ربنا مع القوم الصالحين* فأتابهم الله بما قالوا جنات تجرى من تحتها الأنهار خالدين فيها و ذلك جزاء المحسنين 68-85.

و نیز در آیات 104-120 می فرماید:

«و قال تعالى»: ما جعل الله من بحيرة و لا سائبة و لا وصيلة و لا حام و لكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب و أكثرهم لا يعقلون* و إذا قيل لهم تعالوا إلى ما أنزل الله و إلى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا أ و لو كان آباؤهم لا يعلمون شيئا و لا يهتدون 104 «و قال تعالى»: و إذ قال الله يا عيسى ابن مريم أ أنت قلت للناس اتخذونى و أمى إلهين من دون الله قال سبحانه ما يكون لى أن أقول ما ليس لى بحق إن كنت قلته فقد علمته تعلم ما فى نفسى و لا أعلم ما فى نفسك إنك أنت غلام الغيوب* «إلى آخر السورة» 116-120.

در باره آیه **لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم** می نویسد: این مذهب یعقوبیها از نصاری است زیرا آنها معتقدند که خداوند با عیسی اتحاد ذاتی پیدا کرده و یک چیز شده و ناسوت لاهوت گردیده^۴.

رازی در تفسیر سخن نصرانیان که گفته‌اند: خدا سومین فرد خدایان است می نویسد: دو راه در این سخن هست.

اول- آنچه مفسران در این مورد گفته‌اند: خدا و مریم و عیسی سه خدایند.

دوم- اینست که متکلمین از نصاری نقل کرده‌اند که آنها می گویند: جوهر یکتا است ولی اقانیم سه تا است: اب، ابن، روح القدس و هر سه یک خدایند چنانچه خورشید یک

(۱) ناسوت سرشت انسانی است که اصل آن از ناس است آخر آن واو و تاء اضافه شده برای مبالغه و لاهوت اولوهیت است و اصل آن لاه به معنی اله است ممکن است لاه بلیه به معنی بلند و با عظمت باشد.

حتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ج ۱، ص: ۳۸

اسم است که عبارت از مجموعه قرص خورشید و پرتو و حرارت است منظورشان از اب ذات خداست و از ابن کلمه و از روح حیات و اثبات ذات و کلمه و حیات کرده‌اند و گفته‌اند کلمه الله که همان کلمه خدا است با عیسی متحد شده چنانچه شراب با آب ممزوج می‌شود و آب با شیر می‌آمیزد و مدعی هستند پدر اله است پسر نیز اله و روح هم اله است و همه اینها یک خدا است.

باید توجه داشت که این ادعا بسیار باطل و بیهوده است عقل گواه بطلان آن است هرگز سه تا یکی نخواهد شد و یکی سه تا نمی‌شود در دنیا از ادعای نصرانیان خرافی تر مذهبی یافت نمی‌شود.

طبرسی رحمه الله علیه در باره آیه **تری کثیرا منهم** یعنی مشاهده می‌کنی بسیاری از یهودان را که علاقمند هستند به کفار منظور کفار مکه است. آیه در باره کعب بن اشرف و یاران اوست که مشرکین را علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحریک می‌کردند و قبلا توضیح داده شد. حضرت باقر (ع) فرمود یعنی دوست می‌دارند پادشاهان ستمگر را و نظرات و خواسته‌های آنان را می‌آریند تا از قدرت مالی و دنیای آنها بهره‌مند شوند.

در باره آیه **ما جعل الله من بحیره** می نویسد: آنچه را اهل جاهلیت حرام نموده‌اند، (به نام بحیره و سائبه و وصیله و حام) خداوند چنین چیزی را قرار نداده.

^۴ (۱) ناسوت سرشت انسانی است که اصل آن از ناس است آخر آن واو و تاء اضافه شده برای مبالغه و لاهوت اولوهیت است و اصل آن لاه به معنی اله است ممکن است لاه بلیه به معنی بلند و با عظمت باشد.

بحیره: شتری است که پنج شکم بزاید و آخرین نوزاد او نر باشد که گوش او را شکاف می‌دهند و از سوار شدن و کشتن او خودداری می‌نمایند و نه مانع آب و علف او می‌شوند اگر شخص عاجز و ناتوانی هم او را مشاهده کند سوارش نمی‌شود ابن عباس گفته است: بحیره اینست که وقتی شتری بزایمان پنجم رسید اگر شکم پنجم او نر بود می‌کشتند او را زن و مرد از گوشش نمی‌خورند اگر ماده بود آن شتر بحیره است و گوش او را شکاف می‌دهند. دیگر کرک از او نمی‌گیرند و نام خدا را بر او نمی‌برند موقع کشتن و نه بار بر او قرار می‌دهند و بر زنان شیر او حرام است و نه از او بهره‌برداری می‌کنند بهره‌برداری و شیر او مخصوص مردها است تا بمیرد وقتی مرد زن و مرد در خوردن گوشت او شریک هستند و گفته‌اند بحیره بچه سائبه است شتری است که آن را نذر کنند. مثلاً برای آمدن از سفر یا شفا از بیماری و چیزهای دیگر می‌گویند شتر سائبه است آن وقت همان احکام بحیره نسبت به او هم جاری

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 39

است از نظر بهره برداشتن از او و جلوگیری نکردن از آب و علف زجاج و علقمه این نظر را داده‌اند.

ابن عباس و ابن مسعود گفته‌اند سائبه شتری است که برای بت‌ها نذر کنند شخص از مال خود هر مقدار بخواهد نذر می‌کند و آن را تحویل به خدمتکاران بت خانه می‌دهد آنها شیر شتر را به غریبان و بیچارگان می‌دهند.

بعضی گفته‌اند سائبه شتری است که ده شکم پشت سر هم ماده بزاید که هیچ کدام نر نباشد دیگر سوار آن نمی‌شوند و کرکش را نمی‌کنند و از شیرش نمی‌خورند مگر برای میهمان هر چه بعد از این شکم بزاید گوش آن را می‌شکافند و بچه و مادرش را رها می‌کنند.

(وصیله) زجاج می‌گوید: وصیله یک نوع گوسفند است اگر میش بچه‌اش ماده بود متعلق به خود آنها می‌شد و اگر نر می‌زائید آن را به خدایان خود می‌دادند اگر نر و ماده می‌زائید می‌گفتند بچه ماده به برادر خود رسید دیگر بره نر را نمی‌کشتند برای خدایان خود.

ابن مسعود و مقاتل می‌گویند وقتی گوسفند هفت شکم می‌زائید اگر شکم هفتم بره نر بود آن را برای خدایان خود می‌کشتند گوشت او متعلق به مردان بود نه زنان اما اگر بره ماده بود ننگه می‌داشتند و از گوسفندهای خوب به شمار می‌رفت اما اگر در شکم هفتم بره نر و ماده می‌زائید می‌گفتند بره ماده به برادر خود رسید دیگر به ما حرام است هر دو بر آنها حرام می‌شد و تمام بهره و منفعت آن متعلق به مردها بود نه زنان.

بعضی گفته‌اند وصیله موقعی بود که گوسفند ده بچه ماده در پنج شکم می‌زائید که هیچ بره نر در میان آنها نبود آنگاه وصیله می‌شد پس از آن هر چه می‌زائید متعلق به مردان بود این مطلب از محمد بن اسحاق نقل شده «و لا حام» حام شتر نر بود عرب هر گاه از نتاج شتر نری ده شکم بهره‌گیری می‌کرد می‌گفت دیگر پشت او ممنوع شد. آن شتر را بار نمی‌کرد و از آب و چرا باز نمی‌داشت. بعضی گفته‌اند حام شتر نر بود عرب هر گاه از نتاج شتر نری ده شکم بهره‌گیری

می‌کرد می‌گفت دیگر پشت او ممنوع شد. آن شتر را بار نمی‌کرد و از آب و چرا باز نمی‌داشت. نقل شده از ابن عباس و ابن مسعود و دیگران.

بعضی گفته‌اند حام شتر نری است که بچه بچه خود را باردار کند می‌گویند پشت او ممنوع شد سوارش نمی‌شدند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 40

باید توجه داشت که خداوند عزیز هیچ کدام از این چند نوع را حرام نکرده. مفسران از ابن عباس نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عمرو بن لحي بن قمعه بن خندف فرمانروای مکه بود و او اولین نفر بود که دین اسماعیل را تغییر داد. بت‌ها و بت‌پرستی را رایج نمود و بحیره و سائبه و وصیله و حامی را بوجود آورد. پیامبر اکرم فرمود در آتش جهنم او را مشاهده کردم که از شراره‌هایش جهنمیان در عذاب بودند، روایتی نیز هست که چوبهای آتش او را در جهنم می‌کشیدند.

در سوره انعام آیات 1-71 می‌فرماید:

الانعام «6»: الحمد لله الذی خلق السماوات و الأرض «إلى قوله»: و ما تأتیهم من آیه من آیات ربهم إلا كانوا معرضین* فقد کذبوا بالحق لما جاءهم فسوف یأتیهم أنباء ما كانوا به یتستهزؤن* أ لم یروا کم أهلكنا من قبلهم من قرن مکناهم فی الأرض ما لم نمکن لکم و أرسلنا السماء علیهم مدرارا و جعلنا الأنهار تجری من تحتهم فأهلکناهم بذنوبهم و أنشأنا من بعدهم قرنا آخرین* و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بأیدیهم لقال الذین کفروا إن هذا إلا سحر مبین* و قالوا لو لا أنزل علیه ملک و لو أنزلنا ملکا لقضى الأمر ثم لا ینظرون* و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون* و لقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما كانوا به یتستهزؤن* قل سیروا فی الأرض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین* «إلى قوله»: قل أى شیء أكبر شهادة قل الله شهید بینى و بینکم و أوحى إلى هذا القرآن لأنذرکم به و من بلغ أ إنکم لتشهدون أن مع الله آلهة أخرى قل لا أشهد قل إنما هو إله واحد و إننى برىء مما تشرکون* الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون أبناءهم الذین خسروا أنفسهم فهم لا یؤمنون* «إلى قوله»: و منهم من یستمع إلیک و جعلنا علی قلوبهم أکنة أن یفقهوه و فی آذانهم وقرا و إن یروا کل آیه لا یؤمنوا بها حتی إذا جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا إن هذا إلا أساطیر الأولین* و هم ینهون عنه و ینأون عنه و إن یهلكون إلا أنفسهم و ما یشعرون* «إلى قوله»: قد نعلم إنه لیحزنک الذی یقولون فإنهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بأیات الله یجحدون* و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و أودوا حتی أتاهم نصرنا و لا مبدل لکلمات الله و لقد جاءک من نبی المرسلین* و إن کان کبر علیک إعراضهم فإن استطعت أن تتبغی نفقا فی الأرض أو سلما فی السماء فتأتیهم بأیه و لو شاء الله لجمعهم علی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 41

الهدى فلا تكونن من الجاهلین* إنما يستجيب الذين يسمعون و الموتى یبعثهم الله ثم إلیه یرجعون* و قالوا لو لا نزل علیه آیه من ربه قل إن الله قادر علی أن ینزل آیه و لكن أكثرهم لا یعلمون* «إلی قوله»: قل أ رأیتکم إن أتاکم عذاب الله أو أتتکم الساعة أ غیر الله تدعون إن کنتم صادقین* بل إیاه تدعون فیکشف ما تدعون إلیه إن شاء و تنسون ما تشرکون «إلی قوله»: قل أ رأیتم إن أخذ الله سمعکم و أبصارکم و ختم علی قلوبکم من إله غیر الله یا تیکم به انظر کیف نصر فی الآیات ثم هم یرصدفون* قل أ رأیتکم إن أتاکم عذاب الله بغتةً أو جهرةً هل یهلك إلا القوم الظالمون* «إلی قوله»: قل لا أقول لکم عندی خزائن الله و لا أعلم الغیب و لا أقول لکم إنی ملک إن أتبع إلا ما یوحى إلی قل هل یرتوی الأعمى و البصیر أ فلا تتفکرون* و أنذر به الذين یخافون أن یحشروا إلی ربهم لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع لعلهم یتقون* «إلی قوله»: قل إنی نهیت أن أعبد الذين تدعون من دون الله قل لا أتبع أهواءکم قد ضللت إذا و ما أنا من المهتدین* قل إنی علی بینة من ربي و کذبتم به ما عندی ما تستعجلون به إن الحکم إلا لله یقصر الحق و هو خیر الفاصلین* قل لو أن عندی ما تستعجلون به لقضى الأمر بینى و بینکم و الله أعلم بالظالمین* «إلی قوله تعالی»: قل من ینجیکم من ظلمات البر و البحر تدعونه تضرعا و خفیه لئن أنجانا من هذه لنکونن من الشاکرین* قل الله ینجیکم منها و من کل کرب ثم أنتم تشرکون* قل هو القادر علی أن یربعث علیکم عذابا من فوقکم أو من تحت أرجلکم أو یلبسکم شیعا و یرقی بعضکم بأس بعض انظر کیف نصر فی الآیات لعلهم یرفقون* و کذب به قومک و هو الحق قل لست علیکم بوکیل* لکل نبیا مستقر و سوف تعلمون* و إذا رأیت الذين یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و إما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین* «إلی قوله تعالی»: قل أ ندعوا من دون الله ما لا ینفعنا و لا یضرنا و نرد علی أعقابنا بعد إذ هدانا الله کالذی استهوته الشیاطین فی الأرض حیران له أصحاب یدعونه إلی الهدى اثنتا قل إن هدی الله هو الهدى و أمرنا لنسلم لرب العالمین 1- 71.

در باره آیه و لو نزلنا علیک کتابا می نویسد آیه در باره نصر بن حارث و عبد الله بن امیه و نوفل بن خوید نازل شده که گفتند: ما ایمان به تو نمی آوریم مگر اینکه کتابی از جانب خداوند بیاوری و چهار فرشته نیز به همراه آن کتاب باشند و گواهی دهند که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 42

این کتاب از جانب خدا است و تو پیامبر اوئی و لو أنزلنا ملکاً لقضى الأمر یعنی وقتی ایمان نیاورند مقتضای حکمت اینست که آنها را خداوند مهلت ندهد و مستاصل نماید و لو جعلناه ملکاً یعنی اگر آن پیامبر را فرشته قرار دهیم و یا آن فرشته که گواه بر پیامبری اوست لجعلناه رجلاً او را به صورت مردی خواهیم فرستاد زیرا آنها قدرت دیدن فرشته را به صورتی

که هست ندارند چون چشم انسان نمی‌تواند فرشته و ملک را ببیند مگر بعد از اینکه تکثف پیدا کند و مجسم بصورت اجسام مرئی شود و **للبسنا علیهم ما یلبسون**.

زجاج گفته است آنها با ضعف و ناتوانی که داشتند در مورد خود پیامبر مشکوک بودند و می‌گفتند این هم یک انسان است مثل شما. خداوند می‌فرماید: اگر آن فرشته را بصورت یک مرد و انسانی بفرستیم همان طور دچار شک و اشتباه می‌شوند و این آیه احتجاج بر کفار است به این صورت که آنچه شما درخواست می‌کنید موجب توضیح مطلب و آشکار شدن جریان نخواهد شد.

بعضی گفته‌اند منظور اینست که اگر فرشته بفرستیم او را نمی‌شناسند مگر با اندیشه و تفکر آنها هم که اهل تفکر نیستند در نتیجه همان شک و تردید بر ایشان باقی می‌ماند به همین جهت اشتباه را خداوند نسبت به خود داده چون با فرستادن ملائکه این اشتباه به وجود می‌آید.

در باره آیه **قل آی شیء أكبر شهادة** می‌نویسد: کلبی می‌گوید اهل مکه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده گفتند: خدا غیر از تو پیامبری نیافت ما خیال نمی‌کنیم یک نفر را به ما نشان بده که گواهی برسالت تو نزد ما بنماید این آیه در همین مورد نازل شد که بگو خدا بزرگترین شاهد است در باره آیه **و من بلغ** می‌نویسد: در تفسیر عیاشی ذکر شده که حضرت باقر و صادق علیهما السلام فرمودند منظور از (من بلغ) که می‌فرماید این قرآن به من وحی شده تا بترسانم شما را بوسیله آن و کسانی که به آن مقام می‌رسند.

منظور این است کسی می‌تواند امام بشود از آل محمد صلی الله علیه و آله و او نیز بوسیله قرآن شما را می‌ترساند مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

در باره آیه **کما یعرفون أبناءهم** می‌نویسد: ابو حمزه ثمالی گفت وقتی پیامبر وارد مدینه شد عمر به عبد الله بن سلام گفت خداوند بر پیامبر آیه‌ای نازل کرده که بیان می‌کند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 43

اهل کتاب این پیامبر را چنان می‌شناسند که بچه‌های خود را می‌شناسند این شناسائی چگونه است.

عبد الله بن سلام در جواب او گفت ما پیامبر را با مشخصاتی که خداوند به او بخشیده چنان می‌شناسیم و تشخیص می‌دهیم مثل یک نفر که بچه‌اش را بین بچه‌ها تشخیص می‌دهد.

سوگند بخدا می‌خورم که من هم اکنون پیامبر را بهتر از فرزند خود می‌شناسم و عرفانم به او بیشتر است عمر گفت برایم توضیح بده چگونه چنین عرفانی داری؟

عبد الله بن سلام گفت او را با مشخصاتی که خداوند در کتاب ما برایش تعیین کرده می‌شناسم که این همان پیامبر است اما در مورد فرزندم کاملاً نمی‌دانم مادرش چه کرده عمر گفت واقعا خدا بتو توفیق داده و بواقعیت رسیده‌ای.

و در باره آیه و منهم من يستمع إليك گفته‌اند گروهی از مشرکان مکه از قبیل نضر بن حارث و ابو سفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عتب بن ربیع و برادرش شیبه و دیگران در خدمت پیامبر نشستند و آن جناب مشغول تلاوت قرآن بود.

بعضی گفتند محمد چه می‌گوید؟ گفت این داستانها و قصه گذشتگان است همان طوری که من از گذشته برای شما نقل می‌کنم. «أساطیر الأولین» یعنی وقایعی که آنها را در کتابها نوشته‌اند بعضی گفته معنی آن سخنان بیهوده و چرندها است مانند داستان رستم و اسفندیار و قصه‌های دیگری که فایده‌ای ندارد.

در باره آیه قد نعلم إنه ليحزنك الذي يقولون ما می‌دانیم تو را اندوهگین می‌کند حرفهایی که آنها می‌زنند مثل اینکه می‌گویند ساحر است یا دیوانه و نظائر این نسبت‌ها فإنهم لا يكذبونک این آیه را نافع و کسائی و اعشی نقل کرده‌اند که به تخفیف خواند و همین قرائت حضرت علی است و از حضرت صادق (ع) نیز روایت شده ولی بقیه به تشدید کاف و فتحه خوانده‌اند در توجیه معنی آن چند وجه است.

اول: یعنی آنها در دل تو را پیامبر می‌دانند و تکذیب نمی‌کنند. اما به زبان از روی عناد و لجبازی منکر می‌شوند این نظر اکثر مفسرین است. این نظر را تأیید می‌کند روایتی که سلام بن مسکین از یزید مدنی نقل کرده که روزی پیامبر اکرم در بین راه با ابو جهل برخورد کرد. ابو جهل با او مصافحه نمود. بعد به ابو جهل اعتراض کردند که چرا تو محمد را در آغوش گرفتی گفت خدا گواه است که من او را در ادعایش صادق می‌دانم ولی کی ما تابع

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 44

عبد مناف شده‌ایم؟ خداوند این آیه را بهمین جهت نازل نمود.

سدی می‌گوید اخنس بن شریق با ابو جهل برخورد کرد به او گفت یا ابا الحکم از وضع محمد صلی الله علیه و آله برایم پرده بگشا آیا او در ادعای نبوت خود صادق است یا کاذب اکنون کسی جز من و تو نیست که سخنان تو را بشنود ابو جهل گفت نه هرگز خدا را گواه می‌گیرم که او صادق است و هرگز دروغ نگفته ولی وقتی فرزندان قصی پرچم و پرده‌داری و سقاییت حاج و رهبری دار الندوه و پیامبری را به خود اختصاص دهند دیگر برای سایر قریش چه خواهد ماند؟ دوم: اینکه نمی‌توانند با دلیل تو را تکذیب نمایند و قدرت ابطال دلائل تو را ندارند دلیل بر این معنی روایتی است که از حضرت علی (ع) نقل شده که بهمین صورت قرائت می‌کرد و می‌فرمود یعنی آنها نمی‌توانند دلیلی بیاورند که بر دلائل تو تفوق یابد.

سوم: منظور اینست که با تو برخورد نخواهد کرد با ادعای دروغ چنانچه عربها می گویند قاتلناکم فما اجبناکم یعنی با شما نبرد کردیم ولی برخورد به ترسیدن شما نکردیم در این صورت لازم نیست حتما با تخفیف خوانده شود زیرا باب افعال و تفعیل هر دو به این معنی می آید و باب افعال بیشتر در این مورد است.

چهارم: منظور اینست که به تو نسبت دروغ نمی دهند در ادعای نبوت زیرا تو امین و راستگو بین آنها بودی مطالب تو را چنین تکذیب می نمایند و نسبت دروغ به آیات خدا می دهند. و روایت شده که ابو جهل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت ما تو را متهم نمی کنیم و هرگز نسبت دروغ به تو نمی دهیم ولی ما آنچه را آورده ای قبول نداریم و تکذیب می نمائیم.

پنجم: یعنی تو را تکذیب نمی کنند مرا تکذیب می کنند زیرا تکذیب تو برگشت به من دارد و تو تنها تکذیب نمی شوی زیرا تو پیکی و رسول هر که تو را نپذیرد مرا نپذیرفته.

در باره آیه **فإن استطعت أن تتبغی** می نویسد یعنی اگر می توانی جایگاهی درون زمین و یا نردبانی برای بالا رفتن به آسمان ترتیب دهی و دلائلی بیاوری که آنها مجبور به ایمان شوند این کار را بکن. بعضی گفته اند یعنی دلیلی بهتر از آنچه ما داده ایم برای آنها بیاوری این کار را بکن.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 45

إنما يستجيب الذين يسمعون یعنی پاسخ به ندای تو کسانی می دهند که گوش می دهند و می اندیشند زیرا کسی که اندیشه نکند و تدبر ننماید مثل کسی است که گوش نداده و **الموتی یبعثهم الله** می فرماید کسانی که گوش نمی دهند و اندیشه و تفکر نمی کنند مانند مرده ها هستند آنها اجابت نخواهند کرد مگر در قیامت که برانگیخته شوند.

و **قالوا لو لا نزل علیه آیه من ربه** چرا یک نشانه و دلیلی از جانب خدا بر او نرسیده منظور دلائلی مانند پیامبران پیشین می خواستند از قبیل عصای موسی و شتر ثمود و **لكن أكثرهم لا يعلمون** ولی بیشتر آنها نمی دانند که چنین آیات موجب بدبختی آنها می شود وقتی ایمان نیاورند و اطلاعی ندارند که این آیات و نشانه ها به مصلحت آنها است.

در باره آیه **هل يهلك إلا القوم الظالمون** یعنی هلاک شده فقط کسانی هستند که کافر به خدایند و در زمین فتنه و فساد بر پا می کنند زیرا اگر مؤمنی از دنیا رود یا بچه ای بمیرد این نوع آزمایش است که خداوند در مقابل آن چندین برابر پاداش می دهد که این گرفتاری در مقابل آن پاداش چیزی نخواهد بود.

در باره آیه **هل يستوی الأعمی و البصیر** می نویسد: یعنی آیا مساوی هستند کسانی که عارف به خدا و دین اویند با کسانی که جاهل و بی اطلاعند. کور را مثل برای نادانان و بینا را مثل برای عارف و دانا قرار داده در تفسیر اهل بیت است که آیا مساویست کسی که می داند با کسی که نمی داند.

در باره آیه **يخافون أن يحشروا إلى ربهم** می‌نویسد: یعنی مؤمنین از هول و هراس قیامت بیمناکند، بعضی گفته «یخافون» یعنی «یعلمون» می‌دانند که محشور می‌شوند امام صادق (ع) فرمود بیدار و متوجه می‌شود بوسیله قرآن کسی که امیدوار است به پیشگاه پروردگار خود می‌رود بواسطه علاقه و عشقی که به پاداش او دارد همانا قرآن واسطه و شفیع برای مردم است.

در باره آیه **ما تستعجلون** شما عجله می‌کنید در مورد آن می‌نویسد: یعنی در مورد عذابی که درخواست می‌نمائید که می‌گوئید یا محمد بگو خدا آن عذابی را که وعده داده بفرستد، بعضی گفته‌اند منظور دلائلی است که آنها پیشنهاد می‌کردند پیامبر بیاورد خداوند اعلام می‌کند که آن دلائل در نزد خدا هست.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 46

و در باره **من فوقکم** منظور عذاب بالا یعنی صدای آسمانی و فرستادن سنگ و طوفان و باد شدید **أو من تحت أرجلكم** عذاب زیر پا منظور فرو رفتن به زمین است.

گفته‌اند «من فوقکم» یعنی از طرف بزرگترانتان و «**أو من تحت أرجلكم**» یعنی از طرف اشخاص پست و رذل شما. و نیز گفته‌اند «من فوقکم» یعنی فرمانروایان ستمگر «**أو من تحت أرجلكم**» یعنی بندگان و بردگان بد و بی‌فایده همین نظر از حضرت صادق (ع) روایت شده.

«**أو یلبسکم شیعا**» یعنی شما را به دسته‌های مختلف با عقاید متفاوت تقسیم می‌کند که یک عقیده نداشته باشید.

بعضی گفته‌اند یعنی آنها را به خود وامیگذارد و از عنایت و لطف خویش بی‌بهره می‌کند بواسطه گناهی که قبلا انجام داده‌اند. بعضی نیز گفته یعنی بین آنها اختلاف می‌اندازند و به هم می‌افتند بواسطه دشمنی و کینه‌ای که بین آنها می‌اندازد همین روایت از امام صادق (ع) نقل شده.

«**و یدیق بعضکم بأس بعض**» یعنی شما را گرفتار جنگ با یک دیگر می‌کند. و بعضی گفته‌اند منظور همسایه بد است که از حضرت صادق (ع) همین روایت رسیده.

در تفسیر کلبی می‌نویسد: وقتی این آیه بر پیامبر اکرم نازل شد از جای حرکت نموده و وضوئی شاداب گرفت سپس به نماز ایستاد و نماز نیکوئی خواند بعد از نماز از خداوند درخواست کرد که امتش را گرفتار عذاب بالا و پائین ننماید و گرفتار اختلاف و جنگ نکند.

جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد خداوند درخواست تو را شنید و آنها را از دو چیز امان داد ولی دو چیز دیگر را اجرا خواهد کرد به آنها امان داد از اینکه عذابی از بالا یا از پائین نازل کند، اما دو چیز را امان نداد پیامبر اکرم فرمود جبرئیل،

دیگر از امتم چه باقی می ماند در صورتی که گرفتار جنگ با یک دیگر شوند و یک دیگر را بکشند باز از جای حرکت کرد و شروع به دعا نمود آن وقت این آیه نازل شد **الم أ حسب الناس** آیا مردم خیال کرده اند رهایشان می کنند همین که گفتند ایمان آوردیم و آنها را آزمایش نخواهند نمود. پیامبر اکرم فرمود نه باید حتما یک آزمایش بعد از پیامبر باشد تا راستگو از دروغگو تشخیص داده شود چون وحی منقطع شده و شمشیر مانده و اختلاف و ناهماهنگی تا روز قیامت هست.

حضرت باقر (ع) فرمود وقتی این آیه نازل شد **فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 47

مسلمانان گفتند اگر مشرکان پیوسته قرآن را به مسخره بگیرند بنا باشد ما حرکت نکنیم و آنها را به خود واگذاریم چگونه با آنها برخورد نمایم دیگر باید وارد مسجد الحرام نشویم و بطواف خانه خدا اشتغال نوزیم. بعد خداوند این آیه را نازل نمود **و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء** کسانی که پرهیزگاران دچار حساب آنها نخواهند شد یعنی بواسطه ارشاد و راهنمایی که می کنند بقدر توان و قدرت خویش و در باره آیه **کالذی استهوته الشیاطین فی الأرض حیران** می نویسد: این لفظ از هوی گرفته شده به معنی پرت کردن از بلندی و به همین وضع تشبیه می کنند کسانی را که از راه راست منحرف شده اند.

بعضی گفته اند یعنی آنها را به بیابانهای قفر می اندازند و گفته اند بمعنی اینست که شیاطین آنها را دعوت به پیروی هوای نفس می کنند.

و نیز گفته اند به هلاکت و امیدارند. و گفته اند یعنی او را از بین می برند **له أصحاب یدعونه إلی الهدی**. یارانی دارد که او را دعوت به راه راست می کنند به او می گویند بیا پیش ما ولی او نمی پذیرد و نزد ایشان نمی رود چون بواسطه تسلط شیاطین حیران و سرگردان شده.

«و قال سبحانه»: و ما قدروا الله حق قدره إذ قالوا ما أنزل الله علی بشر من شیء قل من أنزل الكتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا و علمتم ما لم تعلموا أنتم و لا أبأؤکم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون* و هذا کتاب أنزلناه مبارک مصدق الذی بین یدیه و لتنذر أم القرى و من حولها و الذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به و هم علی صلاتهم یحافظون* «إلی قوله تعالی»: و جعلوا لله شرکاء الجن و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغير علم سبحانه و تعالی عما یصفون* بدیع السماوات و الأرض أنى یکون له ولد و لم تکن له صاحبة و خلق کل شیء و هو بکل شیء علیم «إلی قوله»: قد جاءکم بصائر من ربکم فمن أبصر فلنفسه و من عمى فعلیها و ما أنا علیکم بحفیظ* و کذلک نصرنا الآیات و ليقولوا درست و لنبینه لقوم یعلمون* اتباع ما أوحى إلیک من ربک لا إله إلا هو و أعرض عن المشرکین «إلی قوله سبحانه»: و أقسموا بالله جهد أیمانهم لئن جاءتهم آیه لیؤمنن بها قل إنما الآیات عند الله و ما یشعرکم أنها إذا

جاءت لا يؤمنون* و نقلب أفئدتهم و أبصارهم كما لم يؤمنوا به أول مرة و نذرهم فى طغيانهم يعمهون* و لو أننا نزلنا إليهم الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كل شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا إلا أن يشاء الله و لكن أكثرهم يجهلون*

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 48

«إلى قوله»: أ فغير الله أبتغى حكما و هو الذى أنزل إليكم الكتاب مفصلا و الذين آتيناهم الكتاب يعلمون أنه منزل من ربك بالحق فلا تكونن من الممترين* و تمت كلمة ربك صدقا و عدلا لا مبدل لكلماته و هو السميع العليم* و إن تطع أكثر من فى الأرض يضلوك عن سبيل الله إن يتبعون إلا الظن و إن هم إلا يخرسون* «إلى قوله»: و إن الشياطين ليوحون إلى أوليائهم ليجادلوكم و إن أطمعتموهم إنكم لمشركون «إلى قوله تعالى»: و إذا جاءتهم آية قالوا لن نؤمن حتى نؤتى مثل ما أوتى رسل الله الله أعلم حيث يجعل رسالته سيصيب الذين أجرموا صغار عند الله و عذاب شديد بما كانوا يمكرون* «إلى قوله»: و ربك الغنى ذو الرحمة إن يشأ يذهبكم و يستخلف من بعدكم ما يشاء كما أنشأكم من ذرية قوم آخرين* إن ما توعدون لآت و ما أنتم بمعجزين* قل يا قوم اعملوا على مكانتكم إني عامل فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار إنه لا يفلح الظالمون* و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الأنعام نصيبا فقالوا هذا لله بزعمهم و هذا لشركائنا فما كان لشركائهم فلا يصل إلى الله و ما كان لله فهو يصل إلى شركائهم ساء ما يحكمون* و كذلك زين لكثير من المشركين قتل أولادهم شركاؤهم ليردوهم و ليلبسوا عليهم دينهم و لو شاء الله ما فعلوه فذرهم و ما يفترون* و قالوا هذه أنعام و حرث حجر لا يطعمها إلا من نشاء بزعمهم و أنعام حرمت ظهورها و أنعام لا يذكرون اسم الله عليها افتراء عليه سيجزيهم بما كانوا يفترون* و قالوا ما فى بطون هذه الأنعام خالصة لذكورنا و محرم على أزواجنا و إن يكن ميتة فهم فيه شركاء سيجزيهم وصفهم إنه حكيم عليم* قد خسروا الذين قتلوا أولادهم سفها بغير علم و حرموا ما رزقهم الله افتراء على الله قد ضلوا و ما كانوا مهتدين* «إلى قوله سبحانه»: و على الذين هادوا حرمنا كل ذى ظفر و من البقر و الغنم حرمنا عليهم شحومهما إلا ما حملت ظهورهما أو الحوايا أو ما اختلط بعظم ذلك جزيناهم ببغيهم و إنا لصادقون* فإن كذبوك فقل ربكم ذو رحمة واسعة و لا يرد بأسه عن القوم المجرمين* سيقول الذين أشركوا لو شاء الله ما أشركنا و لا آباؤنا و لا حرمنا من شيء كذلك كذب الذين من قبلهم حتى ذاقوا بأسنا قل هل عندكم من علم فتخرجوه لنا إن تتبعون إلا الظن و إن أنتم إلا تخرصون* قل فله الحجة البالغة فلو شاء لهداكم أجمعين* قل هلم شهداءكم الذين يشهدون أن الله حرم هذا فإن شهدوا فلا تشهد معهم و لا تتبع أهواء الذين كذبوا بآياتنا و الذين لا يؤمنون بالآخرة و هم بربهم يعدلون «إلى قوله»: و هذا كتاب أنزلناه مبارك فاتبعوه و اتقوا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 49

لعلکم ترحمون* أن تقولوا إنما أنزل الكتاب على طائفتين من قبلنا و إن كنا عن دراستهم لغافلين* أو تقولوا لو أنزل علينا الكتاب لکنا أهدى منهم فقد جاء کم بینة من ربکم و هدی و رحمة فمن أظلم ممن کذب بآیات الله و صدف عنها سنجزی الذین یصدفون عن آیاتنا سوء العذاب بما کانوا یصدفون* هل ینظرون إلا أن تأتيهم الملائکة أو یأتی ربک أو یأتی بعض آیات ربک یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا إیمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی إیمانها خیرا قل انتظروا إنا منتظرون* إن الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا لست منهم فی شیء إنما أمرهم إلی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون* «إلی قوله»: قل إنی هدانی ربی إلی صراط مستقیم* دینا قیما ملء إبراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین* قل إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین* لا شریک له و بذلک أمرت و أنا أول المسلمین* قل أ غیر الله أبغی ربا و هو رب کل شیء و لا تکسب کل نفس إلا علیها و لا تزر وازرة وزر أخرى ثم إلی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم فیہ تختلفون 91-164.

در باره آیه و ما قدروا الله حق قدره می نویسد: مردی از یهودان بنام مالک بن صیف برای مناظره خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر اکرم به او فرمود: تو را سوگند می دهم به آن کسی که تورات را بر موسی نازل کرد بگو بینم آیا خداوند در تورات نازل نکرده که از عالم یهودی چاق متنفر است؟ خود او مردی فربه چاق بود خشمگین شده گفت خداوند بر هیچ کس چیزی نازل نکرده دوستانش از روی اعتراض گفتند بر حضرت موسی هم نازل نکرده این آیه در همین مورد نازل شد این تفسیر از سعید بن جبیر نقل شده.

در روایت دیگری است که آیه در باره کفار نازل شده که منکر قدرت خدا بر خود بودند هر کس معتقد باشد که خداوند بر هر چیز توانا است او را به قدرتی که دارد ستوده مجاهد گفته است در باره مشرکان قریش است. سدی می گوید: آن مرد فنحاص بن عازوراء بود که این حرف را گفت ابن عباس می گوید یهودیان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفتند آیا خداوند بر تو کتاب نازل کرده فرمود آری گفتند به خدا قسم هرگز خداوند از آسمان کتابی نفرستاده این آیه به همین جهت نازل شد.

تجعلونه قراطیس: یعنی آن را کتاب و صفحات پراکنده قرار می دهید یا دارای کاغذ منظور اینست که پیامبر را در آن کتاب قرار می دهید تبدونها و تخفون کثیرا یعنی بعضی از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 50

آیات کتاب را آشکار می کنید و بسیاری را پنهان می نمائید منظور صفات پیامبر است و اشاره به سوی آن جناب است.

و علمتم ما لم تعلموا أنتم و لا أبأؤکم گفته‌اند این آیه خطاب به مسلمانان است بعضی گفته‌اند خطاب به یهود است یعنی تورات را آموختید ولی ضایع نمودید یا منظور اینست که قرآن را فرا گرفتید و یاد نگرفتید قل الله بگو خدا این آیات را نازل کرده، بعد آنها را بگذار در همان باطلی که فرو رفته‌اند بمانند این امر تهدید است از جانب خدا.

و در باره آیه و جعلوا لله شركاء الجن می‌نویسد: منظور از جن در این آیه ملائکه است بجهت پنهان بودن آنها از چشم. گفته‌اند: قریش معتقد بودند که خداوند جن را به ازدواج در آورد ملائکه در میان آنها بوجود آمد در این صورت منظور همان جن معروف است بعضی گفته‌اند منظور از جن شیطان است زیرا آنها پیرو شیطان شدند در بت پرستی و خلقهم ضمیر هم به همه آنها بر می‌گردد یا به جن تنها بر می‌گردد معنی آیه چنین می‌شود خداوند خالق جن است چگونه جن شریک او می‌شود. می‌تواند معنی آیه چنین باشد خداوند جن و انس را آفریده.

گفته‌اند منظور از آیه مجوس است زیرا می‌گفتند یزدان و اهرمن که اهریمن به عقیده آنها همان شیطان است خلقت موجودات مودی و شرور و اشیاء زیان‌آور را به اهرمن نسبت می‌دهند و شبیه آنهایند ثنویها که معتقد به دو مبدأ نور و ظلمت هستند.

و خرقوا له بنین و بنات از خود در آوردند و مردم را به اشتباه انداختند و به دروغ به خدا نسبت دادند که دارای پسر و دختر است مشرکان می‌گفتند ملائکه دختران خدایند و نصرانیان می‌گفتند مسیح پسر خدا است و یهود معتقد بودند عزیز پسر خدا است بدون دلیل.

در باره آیه و ليقولوا درست می‌نویسد: یعنی این مطالب را از یهود یاد گرفته‌ای و منظور اینست که سبب سخن آنها که گفتند از یهودان یاد گرفته‌ای خواندن آیات بود.

در باره آیه و أقسموا بالله گفتند قریش یا محمد تو به ما اطلاع داده‌ای که موسی دارای عصایی بود که آن را به سنگ زد و دوازده چشمه باز شد و به ما می‌گوئی عیسی مرده را زنده می‌کرد و خودت اطلاع می‌دهی که ثمود دارای ناقه و شتری بودند، خودت نیز نشانه‌ای مانند آنها بیاور تا تصدیقت کنیم. پیامبر اکرم فرمود چه چیز مایلی برایت بیاوریم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 51

گفتند کوه صفا را برای ما بصورت طلا در آور و بعضی از مرده‌های ما را زنده کن تا از آنها پرسشهایی بکنیم که آیا ادعای تو صحیح است یا باطل و ملائکه را به ما نشان بده تا گواهی برای تو بدهند یا خدا را برای ما بیاور و فرشتگان را دسته دسته بیاور.

پیامبر اکرم فرمود اگر بعضی از خواسته‌های شما را بر آورم مرا تصدیق می‌کنید گفتند آری به خدا قسم اگر بیاوری همه ما پیرو تو خواهیم شد. مسلمانان نیز تقاضا کردند پیامبر اکرم این تقاضاها را بر آورد تا مسلمان شوند. پیامبر اکرم از

جای حرکت کرده شروع به دعا کرد که خداوند صفا را طلا نماید جبرئیل بر او نازل شده گفت اگر بخواهی صفا طلا خواهد شد ولی اگر تصدیق نکردند آنها را عذاب خواهم کرد. و اگر آنها را رها کنی هر کدام توبه نمایند توبه آنها را می‌پذیرم. پیامبر گفت نه باشد تا توبه نمایند خداوند این آیه را در همین رابطه فرستاد. این روایت از کلبی و محمد بن کعب نقل شده.

جهد ایمانهم یعنی تمام کوشش و جدیت خود را به کار می‌برند و اظهار وفاء به آن می‌کنند **إنما الآيات عند الله** یعنی خدا مالک آیات است و در اختیار اوست اگر بداند صلاح است برای شما آن آیه و دلیل را می‌فرستد و **نقلب أفئدتهم و أبصارهم** دل و چشم آنها را تغییر می‌دهم. منظور این تغییر در جهنم است بواسطه عقاب آنها یا این تغییر در دنیا است به اینکه آنها حیران و سرگردان می‌شوند **«و حشرنا»** یعنی جمع کردیم **«علیهم کل شیء»** یعنی هر آیه را بعضی گفته‌اند هر چه درخواست کردند آشکارا به آنها نشان دادیم **«إلا أن یشاء الله»** یعنی اینکه مجبور نماید آنها را به ایمان. همین مطلب از اهل بیت علیهم السلام روایت شده.

در مورد آیه **فلا تکنون من الممترین** یعنی از شک‌کنندگان مباش در این باره خطاب به پیامبر است ولی منظور از آن امت هستند بعضی گفته خطاب مربوط به غیر پیامبر است یعنی نباش ای انسان و ای شنونده و **إن هم إلا یخرسون** یعنی آنها جز تکذیب کاری ندارند یا معنی اینست که آنها حرفهایشان همه از روی تخمین و حدس است نه اطلاع و یقین.

ابن عباس می‌گوید: پیامبر و مؤمنین را دعوت به خوردن گوشت مرده می‌کردند و می‌گفتند شما آنچه خودتان می‌کشید می‌خورید ولی آنچه را خدا می‌کشد نمی‌خورید این بود گمراه کردن آنها.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 52

و در باره **و إن الشیاطین لیوحون إلی أولیائهم** یعنی دانشمندان کفار و رؤسای آنها مردم را به خط کفر رهبری می‌کردند **لیجادلوکم** با شما مجادله می‌کردند در خوردن گوشت مرده چنانچه قبلاً ذکر شد. عکرمه می‌گوید بعضی از مجوس فارس برای دوستان قریشی خود نوشتند که محمد و یاران او مدعی هستند که ما پیرو فرمان خدا هستیم ولی آنچه خود می‌کشند می‌خورند ولی آنچه خدا کشته حرام می‌دانند از این حرف قریش خوششان آمد اینست وحی و الهامی که شیطان‌ها به دوستان خود می‌کنند.

ابن عباس گفته منظور ابلیس و سپاه اوست که به دوستان انسانی خود وحی می‌کنند با وسوسه کردن در دلهاشان در باره آیه **و هذا لشرکائنا** منظور از شرکاء بت‌ها است. بت‌ها از آن جهت شریک آنهایند که از اموال خود برای آنها سهمی قرار داده‌اند.

فما کان لشرکائهم فلا یصل إلی الله در مورد این آیه اقوال زیادی است:

اول: آنها برای خدا زراعت می کردند و برای بت‌ها نیز زراعت می کردند. وقتی زراعتی که به نام خدا کرده بودند محصول خوبی می داد ولی زراعت بت‌ها محصول خوب نمی داد مقداری از زراعت خدا را در راه بت‌ها صرف می کردند. می گفتند خداوند بی نیاز است ولی بت‌ها نیازمندند اما اگر محصول مخصوص خدا کم می شد و زراعت بت‌ها زیاد برای خدا چیزی نمی دادند و می گفتند خدا بی نیاز است. چهارپایان را نیز تقسیم می کردند بین خدا و بت‌ها آنچه مربوط به خدا بود به میهمانان می دادند اما سهم بت‌ها را در راه بت خرج می کردند.

دوم: وقتی سهم بت‌ها با سهم خدا مخلوط می شد بر می گرداندند ولی وقتی آنچه متعلق به خدا بود با سهم بت‌ها مخلوط می شد بر نمی گرداندند می گفتند خداوند بی نیازتر است وقتی آبی که در سرزمین خدا بود رخنه پیدا می کرد به سرزمین بت‌ها آب را نمی بستند ولی وقتی آب زمین بت‌ها به زمین خدا جاری می شد آن را می بستند می گفتند خدا بی نیازتر است به نقل از ابن عباس و قتاده همین نظر از ائمه علیهم السلام نیز نقل شده.

سوم: هر چه از سهم بت‌ها می مرد از سهم خدا جای آن می گذاشتند ولی اگر از سهم خدا می مرد از سهم بت‌ها بجای آن نمی گذاشتند.

در مورد آیه **قتل أولادهم شرکاً و هم می نویسند: یعنی شیاطینی که به نظر آنها خوب**

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 53

جلوه داده بودند کشتن دخترها و زنده بگور کردن آنها را از ترس فقر و ننگ. گفته اند اینکه کشتن دختر بین اعراب رایج گردید به علت آن بود که نعمان بن منذر حمله کرد به قبیله ای و زنان آنها را اسیر کردند در میان آن زنان دختر قیس بن عاصم نیز بود بعد بین دو قبیله صلح شد و همه زنان تقاضای برگشت به قبیله خود را نمودند مگر دختر قیس که او گفت من پیش همین قبیله می مانم. قیس سوگند یاد کرد هر دختری که برایش متولد شود او را زنده به گور کند این کار بین آنها رسم شد.

آیه «حجر» یعنی حرام است منظور چهارپایان و زراعت‌هایی است که مخصوص خدا و بت‌ها است که می گفتند جز به کسانی که بخواهیم نمی دهیم بخورند خداوند در این آیه اعلام می کند این تحریم یک ادعائی است از طرف آنها و دلیلی ندارد آنها این خوردنیها را حلال نمی دانستند مگر برای مردانی که در خدمت بت‌ها بودند نه زنان آنها «و أنعام حرمت ظهورها» یعنی چهارپایانی که سوار شدن بر آنها حرام است که عبارتند از سائبه، بحیره و حام «و أنعام لا یذکرون اسم الله علیها» گفته اند اعراب با آن چهارپایان حج انجام نمی دادند گفته اند آن دسته از چهارپایانی است که به نام بت‌های خود می کشتند نام خدا را بر آنها نمی بردند «افتراء علیه» به خدا تهمت می زدند چون مدعی بودند خداوند به آنها چنین دستوری را داده «و قالوا ما فی بطون هذه الأنعام» می گفتند هر چه از این چهارپایان سود و منفعتی بدست آید اختصاص به مردان دارد و زنان از آن محرومند. منظور شیر بحیره و سائبه است به نقل از ابن عباس و دیگران.

بعضی گفته‌اند منظور جن‌های بحیره و سائبه آنچه زنده از آنها متولد می‌شود اختصاص به مردان دارد و به زنان نمی‌رسد اما هر چه مرده به دنیا آمد بین زن و مرد مشترک خواهد بود گفته شده منظور از آن هر دوی آنها است «و محرم علی أزواجنا» یعنی زنان.

در باره آیه **فإن شهدوا فلا تشهد معهم** معنی آیه اینست که اگر آنها شاهی نیافتند برای آنها شهادت دهد بر تحریم آن حیوانات و خودشان شهادت دادند تو با آنها شهادت مده.

در مورد آیه **علی طائفین من قبلنا** منظور از دو طایفه یهود و نصاری است و **إن کنا عن دراستهم لغافلین**. یعنی ما از خواندن کتاب آنها غافل بودیم.

در مورد آیه **إن الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا حمزه و کسائی «فارقوا» قرائت**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 54

کرده‌اند و همین قرائت از علی (ع) نقل شده.

در مورد معنی آیه به اختلاف سخن گفته‌اند: 1- منظور کفار و گروه‌های مختلف مشرکین است که این آیه را آیه سیف و شمشیر نسخ نموده. 2- منظور یهود و نصاری است چون آنها یک دیگر را تکفیر می‌نمایند. 3- منظور از شبهه اندازان و گمراهان و بدعت‌گذاران این امت‌اند این روایت را ابو هریره و عایشه نقل کرده‌اند و همین مطلب از حضرت باقر (ع) روایت شده دین خدا را بصورت دینهای مختلف در آوردند چون یک دیگر را نسبت به کفر می‌دادند و به شعبه‌های مختلف تقسیم شدند «لست منهم فی شیء» این خطاب به پیامبر است و به او اعلام می‌شود که هیچ ارتباطی به آنها ندارد و بسیار فاصله دارد از اجتماع با آنها در عقاید فاسدشان گفته‌اند یعنی نباید با آنها آمیزشی داشته باشی بعضی هم گفته‌اند نباید با آنها به هیچ وجه جنگ کنی ولی قتال آن را نسخ کرد.

خداوند در سوره اعراف آیات 1- 71 می‌فرماید:

الاعراف «7»: **المص کتاب أنزل إلیک فلا یکن فی صدرک حرج منه لتنذر به و ذکرى للمؤمنین* اتبعوا ما أنزل إلیکم من ربکم و لا تتبعوا من دونه أولیاء قلیلا ما تذکرون 1-3 «و قال سبحانه»: و إذا فعلوا فاحشۃ قالوا وجدنا علیها آباءنا و الله أمرنا بها قل إن الله لا یأمر بالفحشاء أ تقولون علی الله ما لا تعلمون* قل أمر ربی بالقسط و أقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین کما بدأکم تعودون* فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالۃ إنهم اتخذوا الشیاطین أولیاء من دون الله و یحسبون أنهم مهتدون* «إلی قوله»: و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمۃ لقوم یؤمنون* «إلی قوله تعالی حاکیا عن نوح علی نبینا و آله و علیه السلام»: أ تجادلوننی فی أسماء سمیتموها أنتم و آباؤکم ما نزل الله بها من سلطان فانتظروا إنی معکم من المنتظرین 28-71.**

در تفسیر آیه **فلا یکن فی صدرک حرج منه** می‌نویسد: در باره این آیه چند قول است:

1- معنی حرج و تنگی است: مبدا دلتنگ شوی از افکار مختلف از ترس اینکه مبدا قیام لازم را برای تبلیغ رسالت نکرده باشی تو مامور به انذار و ترسانیدن مردم هستی.

2- معنی حرج: شک است یعنی مبدا در دل شک و تردیدی راه دهی در اینکه لازم است قیام در مورد تبلیغ بنمائی.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 55

3- معنی آیه اینست که دلتنگ نشوی از تکذیب مردم و اینکه با تو برخورد ناروا دارند و روایت شده است که وقتی خداوند قرآن را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرد آن جناب عرض کرد پروردگارا می‌ترسم مردم مرا تکذیب نمایند و چنان مرا مورد ضرب قرار دهند که سرم را تکه تکه نمایند خداوند بوسیله این آیه بیم و هراس را از دل پیامبر خارج کرد.

در باره آیه **و إذا فعلوا فاحشه** این آیه اشاره به مشرکین دارد که در طواف خانه خدا مراعات حیا را نمی‌کردند زن و مرد لخت به طواف مشغول می‌شدند مدعی بودند که ما چنان طواف می‌کنیم مادرزاد و با لباسهایی که بوسیله آنها مرتکب گناه شده‌ایم طواف نخواهیم کرد آنها معتقد به این اعمال بودند حمس⁵ نامیده می‌شدند فراء گفته است یک تکه پوست را می‌گرفتند و به جلو و عقب خود می‌بستند که آن را حوف می‌نامیدند و اگر از پشم درست می‌شد رهط نام داشت زن بر روی فرج خود یک تسمه می‌بست و در طواف می‌گفت:

و ما بدا منه فلا احله

اليوم يبدو بعضه او كله

امروز مقداری یا همه آن آشکار می‌شود آنچه آشکار شد حلال نمی‌کنم منظورش فرج است که کاملاً پوشیده نمی‌شد در باره آیه **فی أسماء سمیتوها أنتم و آباؤکم** منظور اینست که در باره بت‌هایی که بدست شما و پدرانتان ساخته شده و به آنها نام الهه داده‌اید با اینکه هیچ معنی خدائی در آنها وجود ندارد. بعضی گفته‌اند منظور از نامگذاری بت‌ها اینست که می‌گفتند بعضی از اینها باران می‌فرستند و بعضی رزق و روزی می‌دهند، و برخی شفای مریض و دیگری همراه آنها در سفر است خداوند هرگز در این موارد چیزی نفرستاده انتظار عذاب خدا را داشته باشید که حتماً مشمول آن می‌شوید در سوره اعراف آیات 158-203 می‌فرماید:

⁵ (۱) حمس جمع احمس است که قبیله قریش و فرزندان آنها و کنانه و جدیله قیس و پیروان آنها رای در جاهلیت حمس می‌نامیدند چون در اعتقاد خود محکم بودند یا بواسطه آنکه پناه به حمساء یعنی کعبه آورده بودند.

«و قال تعالی: قل یا ایها الناس إني رسول الله إليكم جميعا الذي له ملك السماوات والأرض لا إله إلا هو يحيى ويميت فآمنوا بالله ورسوله النبي الذي يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون 158.

(1) حماس جمع احساس است که قبیله قریش و فرزندان آنها و کنانه و جدیله قیس و پیروان آنها رای در جاهلیت حماس می‌نامیدند چون در اعتقاد خود محکم بودند یا بواسطه آنکه پناه به حماس یعنی کعبه آورده بودند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 56

«و قال سبحانه: أ و لم يتفكروا ما بصاحبهم من جنه إن هو إلا نذير مبين* أ و لم ينظروا في ملكوت السماوات والأرض و ما خلق الله من شيء و أن عسى أن يكون قد اقترب أجلهم فبأى حديث بعده يؤمنون «إلى قوله»: قل لا أملك لنفسي نفعاً ولا ضراً إلا ما شاء الله و لو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير و ما مسنى السوء إن أنا إلا نذير و بشير لقوم يؤمنون* «إلى قوله»: أ يشركون ما لا يخلق شيئاً و هم يخلقون* و لا يستطيعون لهم نصراً و لا أنفسهم ينصرون* و إن تدعوهم إلى الهدى لا يتبعوكم سواء عليكم أ دعوتهم أم أنتم صامتون* إن الذين تدعون من دون الله عباد أمثالكم فادعوهم فليستجيبوا لكم إن كنتم صادقين* أ لهم أرجل يمشون بها أم لهم أيد يبطشون بها أم لهم أعين يبصرون بها أم لهم آذان يسمعون بها قل ادعوا شركاءكم ثم كيدون فلا تنظرون* إن وليي الله الذي نزل الكتاب و هو يتولى الصالحين* و الذين تدعون من دونه لا يستطيعون نصركم و لا أنفسهم ينصرون* و إن تدعوهم إلى الهدى لا يسمعون و تراهم ينظرون إليك و هم لا يبصرون* خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلين* و إما ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله إنه سميع عليم* «إلى قوله تعالی»: و إذا لم تأتهم بآية قالوا لو لا اجتبيتها قل إنما أتبع ما يوحى إلى من ربي هذا بصائر من ربكم و هدى و رحمة لقوم يؤمنون 184-203.

در تفسیر «و کلماته» می‌نویسد: منظور کتابهای انبیای گذشته است و قرآن و وحی و در باره ا و لم يتفكروا ما بصاحبهم من جنه می‌نویسد: یعنی آیا اندیشه نمی‌کنند این کافرانی که محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب می‌نمایند تا بفهمند او دیوانه و مجنون نیست زیرا در افعال و گفتارش دلیلی بر جنون وجود ندارد سپس ابتدا می‌نماید و می‌فرماید: ما بصاحبهم من جنه یعنی او دیوانه نیست جریان چنین بود.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز کوه صفا رفت و شروع به دعوت قریش نمود دسته دسته و از عذاب خدا آنها را ترسانید مشرکان گفتند دوست شما دیوانه شده آن شب را تا به صبح به دعوت اشتغال ورزید این آیه از آن جهت نازل شد.

در مورد آیه **قل ادعوا شركاءكم** معنی آیه اینست که معبود و خدای من مرا یاری می‌کند و حيله و تزوير نابکاران را از من دفع می‌کند اما معبود شما قدرت یاری کردن شما را ندارد اگر شما قدرت آزار مرا دارید همه جمع شوید با بت‌هایتان و چاره‌ای در باره‌ام بیاندیشید هرگز مهلت ندهید در کید و آزار خدایم مرا از آزار شما نگه می‌دارد و **إن**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 57

تدعوهم یعنی اگر بت‌ها را دعوت به حق کنید نمی‌شنوند ممکن است منظور مشرکان باشد که اگر دعوت کنند آنها گوش فرا نمی‌دهند.

خذ العفو یعنی بگیر ما زاد از اموال آنها یا به معنی گذشت اخلاقی است و پذیرفتن مقدار ممکن از آنها بعضی گفته منظور بخشیدن از پوزش خواهی است و انتقام نگرفتن و **أمر بالعرف** یعنی به کار نیک دستور بده و **أعرض عن الجاهلین** یعنی از نادانان پس از اتمام شدن حجت بر آنها اعراض کن مبادا با آنها ستیزه‌جوئی کنی.

نباید توهم شود که این آیه بوسیله آیه قتال که دستور جنگ می‌دهد منسوخ شده زیرا آن آیه عمومی است که کافر از آن استثناء شده بواسطه وجوب کشتن او با دلیل ابن زید گفت وقتی این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت خدایا خشم را چه کنم؟ این آیه نازل شد و **إما ینزغک من الشیطان نزع** اگر شیطان در دلت وسوسه‌ای کرد و یا پیش آمدی شیطانی برایت شد به خدا پناه ببر.

در باره آیه و **إذا لم تأتهم بأیه قالوا لو لا اجتیبتهما** می‌نویسد: یعنی وقتی آیه برای آنها می‌آوری تکذیب می‌کنند و وقتی دیر وحی می‌شود و مدتی قطع وحی می‌گردد تکلیف تعیین می‌کنند و می‌گویند چرا از خودت یک آیه نمی‌آوری آنچه میگوئی از آسمان نیست گفته‌اند منظور اینست که وقتی آیه‌ای را که آنها خواسته‌اند نیاوری می‌گویند چرا از خود آن آیه را در نیاوردی بعد از خدا بخواهی آن آیه را برایت ارسال نماید.

خداوند در سوره انفال آیات 2-38 می‌فرماید:

الانفال «8»: یا ایها الذین آمنوا أطيعوا الله و رسوله و لا تولوا عنه و أنتم تسمعون* و لا تكونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون* إن شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون* و لو علم الله فیهم خیرا لأسمعهم و لو أسمعهم لتولوا و هم معرضون* یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم و اعلموا أن الله یحول بین المرء و قلبه و أنه إلیه تحشرون* إلی قوله تعالی: «و إذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا إن هذا إلا أساطیر الأولین* و إذ قالوا اللهم إن کان هذا هو الحق من عندک فأمطر علینا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب ألیم* و ما کان الله لיעذبهم و أنت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یتستغفرون» إلی قوله: «و ما کان صلاتهم عند البیت إلا مکاء و تصدیة فذوقوا العذاب بما کنتم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 58

تکفرون «إلى قوله تعالى»: قل للذين كفروا إن ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف و إن يعودوا فقد مضت سنت الأولين 20-38.

در باره آیه کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون می نویسد: شنیدن اینجا به معنی قبول و پذیرفتن است و اینها منافقان هستند بعضی گفته اند منظور اهل کتاب از یهودانند و بنی قریظه و بنی النضیر. گفته شده مشرکان قریشند زیرا آنها گفتند سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا شنیدیم اگر بخواهیم ما هم مانند این آیات را می سازیم **إن شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون** یعنی این مشرکان که بهره نمی برند از آنچه می شنوند و زبان به حق نمی گشایند و اعتقاد ندارند از بدترین جنبندگان روی زمین هستند کر و لالهایی که عقل را بکار نمی برند همچون چهارپایان امام باقر (ع) فرمود این آیه در باره بنی عبد الدار نازل شد که جز مصعب بن عمیر از این قبیله کسی ایمان نیاورد یک نفر دیگر هم پیمان آنها به نام سویبط.

در باره آیه **لو نشاء لقلنا مثل هذا** می نویسد: این سخن را گفتند اگر بخواهیم مانند قرآن می آوریم، با اینکه ناتوانی آنها از آوردن قرآن کاملاً مشهود و آشکار بود ولی از روی عناد و دشمنی این حرف را می زدند. بعضی گفته اند این حرف را پیش از عاجز شدن گفته اند و گوینده آن نصر بن حارث بن کلدیه بود که در روز جنگ بدر اسیر شد و پیامبر او را کشت و همچنین عقبه بن ابی معیط او را نیز در جنگ بدر کشت و **إذ قالوا اللهم** گفتند خدایا اگر این آیات واقعیت دارد از آسمان بر سر ما سنگ ببار. گوینده این حرف نصر بن حارث بود و گفته اند ابو جهل این حرف را زده.

در باره آیه **«إلا مکاء و تصدیة»** می نویسد: مکاء سوت زدن و تصدیة دست زدن ابن عباس گفته است قریش در اطراف خانه کعبه به طواف مشغول می شدند برهنه و عریان و به سوت زدن و کف زدن در حال طواف اشتغال داشتند صلوه در آیه به معنی دعا است یعنی به جای دعا سوت و کف می زدند.

بعضی گفته اند منظور اینست که آنها نماز و عبادتی نداشتند کاری که می کردند نوعی رقص و بازی بود و روایت شده که هر وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول نماز می شد در مسجد الحرام دو نفر از بنی عبد الدار بپا می خاستند در طرف راست آن جناب و شروع به سوت زدن می کردند و دو نفر طرف چپ دست می زدند تا نمازش را به هم بزنند خداوند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 59

همه آنها را در جنگ بدر کشت برای همین ها و بقیه بنی عبد الدار می فرماید **فذوقوا العذاب** بچشید عذاب را منظور عذاب شمشیر است در جنگ بدر بعضی گفته اند عذاب آخرت است.

و در باره آیه **فقد مضت سنت الأولین** بگو به کافران اگر دست بکشند از کردار خود گذشته اعمال آنها را می بخشیم اما اگر دو مرتبه به همان کارها مشغول شوند روش پیش بکار برده خواهد شد. یعنی روش یاری کردن مؤمنین و نابود نمودن دشمنان آنها (که در گذشته همین کار را خدا بارها کرده است)، خداوند در سوره توبه آیات 30-37 می فرماید:

التوبة 9: «و قالت اليهود عزیر ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بأفواههم یضاهون قول الذین كفروا من قبل قاتلهم الله أنى یؤفکون* اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون الله و المسيح ابن مریم و ما أمروا إلا لیعبدوا إلهها واحدا لا إله إلا هو سبحانه عما یشرکون* یریدون أن یطفؤا نور الله بأفواههم و یأبى الله إلا أن یتم نوره و لو کره الکافرون* هو الذى أرسل رسوله بالهدى و دین الحق لیظهره على الذین کله و لو کره المشرکون* یا ایها الذین آمنوا إن کثیرا من الأحبار و الرهبان لیأکلون یضل به الذین کفروا یحلونه عاما و یحرمونه عاما لیواطوا عدة ما حرم الله فیحلوا ما حرم الله زین لهم سوء أعمالهم و الله لا یرهدى القوم الکافرین 30-37».

در باره آیه **قالت اليهود عزیر ابن الله** می نویسد: ابن عباس گفته است گوینده این سخن گروهی از یهودان بودند که خدمت پیامبر اکرم آمدند از قبیل سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و شاس بن قیس و مالک بن صیف این حرف را زدند.

بعضی گفته اند این ادعای گروهی از یهودان پیشین بود که در آن زمان وجود نداشتند عزیر تورات را از حفظ می خواند جبرئیل به او آموخته بود گفتند او پسر خداست. ولی خداوند این نسبت را به همه آنها داده گرچه حالا چنین اعتقادی نداشته باشند. چنانچه می گویند خوارج معتقدند که فرزندان مشرکین نیز عذاب خواهند شد با اینکه چنین اعتقادی را فقط از ازارقه از خوارج دارند، دلیل بر اینکه چنین اعتقادی را داشته اند همان است که در موقع نزول آیه آنها اعتراض نکردند با کمال جدیتی که در تکذیب پیامبر اکرم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 60

صلی الله علیه و آله داشتند **یضاهون قول الذین کفروا** یعنی شبیه سخن بت پرستان در عبادتشان یا در پرستش ملائکه که می گویند فرشته ها دختران خدایند.

اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون الله از حضرت باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرموده اند به خدا قسم مردم برای احبار و رهبان خود نماز و روزه نگرفتند ولی آنها برای مردم حلالهائی را حرام و حرامهائی را حلال نمودند مردم نیز از آنها پیروی کردند در نتیجه آنها را ناخودآگاه پرستش نمودند.

ثعلبی به اسناد خود از عدی بن حاتم نقل کرده که گفت خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم و صلیبی از طلا برگردن آویخته بودم فرمود: عدی، این بت را از گردن خود بدور انداز. من صلیب را از گردن خود خارج نمودم و رها کردم و برگشتم خدمت آن جناب دیدم این آیه را می خواند.

که احبار و رهبان خود را به جای خدا می‌پرستند، عرض کردم: ما آنها را نمی‌پرستیم فرمود مگر آنها برای شما حرام نمی‌کنند چیزهایی را که خدا حلال نموده و شما نیز آن چیزها را حرام می‌شمارید و حلال می‌نمایند چیزهایی را که خداوند حرام کرده شما هم حلال می‌شمارید گفتم صحیح است فرمود همین است پرستش آنها در باره آیه **إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ** منظور تاخیر ماههای حرام است بر خلاف ترتیبی که خداوند برای آنها معین نموده.

عربها چهار ماه را حرام می‌دانستند و آنها این حرمت را از ملت ابراهیم و اسماعیل به یادگار داشتند با اینکه پیوسته به جنگ و غارت اشتغال داشتند گاهی بر آنها دشوار و ناگوار بود که سه ماه متوالی دست از جنگ و غارت بردارند گاهی حرمت ماه محرم را تاخیر می‌انداختند و صفر را حرام می‌نمودند و در محرم جنگ و غارت را حلال می‌شمرند مدتی به این وضع می‌گذراندند باز دو مرتبه تحریم را به خود ماه محرم بر می‌گرداندند و این کار را نمی‌کردند مگر در ماه ذیحجه.

ابن عباس گفته است **زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ** معنی آن اینست که اعراب آنچه خداوند حرام کرده بود حلال می‌شمرند و آنچه حلال نموده بود حرام. فراء می‌گوید کسی که اقدام به این عمل می‌کرد مردی از قبیله بنی کنانه بود به نام نعیم بن تغلبه و رئیس موسم و مراسم حج بود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 61

در میان مردم می‌گفت من شخصی هستم که مورد عیب و خورده‌گیری قرار نمی‌گیرم و هرگز خواسته مرا رد نمی‌کنند و دستورم را رها نمی‌کنند مردم می‌گفتند راست می‌گوئی همین طور است اینک حرمت ماه محرم را برای ما فراموش کن و آن حرمت را یک ماه بتاخیر انداز و به جای محرم صفر را حرام و محرم را حلال کن. این کار را می‌کرد پس از آمدن اسلام کسی که این کار را می‌کرد جناده بن عوف بن امیه کنانی بود.

ابن عباس می‌گوید اولین کسی که «نسیء» را معمول نمود عمرو بن لحي بن قمعه بن خندف بود ابو مسلم گفته است مردی از بنی کنانه بود که قلمس نام داشت. مجاهد گفته است که مشرکان در هر ماه دو سال حج به جا می‌آوردند. دو سال در ذیحجه بعد دو سال در محرم و پس از آن دو سال در صفر بهمین ترتیب تا در ذی قعدة مطابق حجی شد که پیامبر (ص) قبل از حجه الوداع انجام داد سپس پیامبر اکرم در سال بعد در ذیحجه مراسم حج را به جای آورد که این همان حجه الوداع و آخرین حج پیامبر بوده، این مطلب را می‌فرماید در سخنرانی خود که فرمود: الا ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق السموات و الارض اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم، ثلاثة متواليات ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم و رجب مفطر الذی جمادی و شعبان.

مردم زمان دور زد به همان صورتی که خداوند در ابتدا آسمان و زمین را آفریده بود هر سال 12 ماه است و از دوازده ماه چهار ماه آن حرام است که سه ماه متوالی و پشت سر هم قرار دارد ذی قعدة و ذیحجه و محرم ماه چهارم رجب است که فاصله است بین جمادی الآخر و شعبان.

منظور پیامبر (ص) این بود که ماههای حرام برگشت به همان صورت اول و حج به همان ذیحجه برگشت و نسیء از میان رفت.

لیواطوا عدة ما حرم الله یعنی آنها هر ماه را که حلال می کردند یکماه از ماههای حلال را بجای آن حرام می نمودند و هر ماه را که حرام می کردند بجای آن یکماه از ماههای حرام را حلال می شمردند تا از نظر تعداد ماهها موافق با دستور خدا باشد.

«و قال تعالی»: و إذا ما أنزلت سورة فمنهم من يقول أیکم زادته هذه إیماناً فأما الذین آمنوا فزادتهم إیماناً و هم یستبشرون* و أما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً إلی رجسهم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 62

و ماتوا و هم کافرون* أ و لا یرون أنهم یفتنون فی کل عام مرة أو مرتین ثم لا یتوبون و لا هم یدکرون* و إذا ما أنزلت سورة نظر بعضهم إلی بعض هل یراکم من أحد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بأنهم قوم لا یفقهون 123-127.

در باره این آیه آنها یفتنون یعنی امتحان می شدند فی کل عام مرة أو مرتین در هر سال یک مرتبه یا دو مرتبه بوسیله امراض و بیماریها یا بوسیله جهاد و پیکار با پیامبر اکرم (ص) و آنچه مشاهده می کردند که خداوند پیامبرش را یاری می کند و دشمنان پیامبر چگونه کشته و اسیر می شوند.

بعضی گفته اند بوسیله قحطی و گرسنگی آزمایش می شدند و برخی را عقیده آنست که منظور از آزمایش همان پرده برداری از دل آنها و آشکار کردن نیت های فاسدی که داشتند.

و إذا ما أنزلت سورة یعنی هر وقت سوره ای از قرآن نازل می شد و آنها در خدمت پیامبر اکرم بودند از شنیدن آیات خوششان نمی آمد نظر بعضهم إلی بعض به یک دیگر با ایماء و اشاره نگاهی می کردند چون منافق بودند و می ترسیدند که کسی متوجه آنها شود مثل اینکه به یک دیگر می گفتند آیا کسی متوجه شما شد، بعد از جای حرکت کرده و می رفتند این عمل را از آن جهت انجام می دادند که ترسی داشتند آیه ای در رسوائی و فضاحت آنها نازل شود. این سخنان را به زبان نمی آوردند فقط با اشاره و نگاه به هم می فهماندند.

بعضی گفته‌اند منافقین به یک دیگر تماشا می‌کردند از روی طعنه و دشمنی با قرآن سپس می‌گفتند آیا کسی از مسلمانان متوجه رفتار ما شد؟ وقتی می‌فهمیدند که کسی متوجه آنها نیست در این کار اصرار می‌ورزیدند اما اگر متوجه می‌شدند که یک نفر آنها را دیده خودداری می‌کردند «ثم انصرفوا» بعد می‌رفتند یا منظور اینست که از ایمان کناره می‌گرفتند:

صرف الله قلوبهم خداوند دل‌های آنها را از رحمت و ثواب خود دور کند این خود نفرینی است بر آنها.

سوره یونس (10) آیات 1-2-15-20.

یونس «10»: الر تلك آيات الكتاب الحكيم* أ كان للناس عجا أن أوحينا إلی رجل منهم أن أنذر الناس و بشر الذين آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم قال الكافرون إن هذا لساحر مبين 1-2 «و قال تعالی»: و إذا تتلی آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 63

لقاءنا انت بقرآن غیر هذا أو بدله قل ما یكون لی أن أبدله من تلقاء نفسی إن أتبع إلا ما یوحی إلی إنی أخاف إن عصیت ربی عذاب یوم عظیم* قل لو شاء الله ما تلوته علیکم و لا أدراکم به فقد لبثت فیکم عمرا من قبله أ فلا تعقلون* فمن أظلم ممن افتری علی الله کذبا أو کذب بآیاته إنه لا یفلح المجرمون* و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل أ تنبئون الله بما لا یعلم فی السماوات و لا فی الأرض سبحانه و تعالی عما یشرکون* «إلی قوله»: و یقولون لو لا أنزل علیه آیه من ربه فقل إنما الغیب لله فانظروا إنی معکم من المنتظرین 15-20.

در باره آیه قال الذین لا یرجون لقاءنا می‌نویسد: کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند یعنی ایمان به زندگی آینده و قیامت ندارند انت بقرآن غیر هذا یعنی جز این قرآن کتاب دیگری برای ما بیاور أو بدله یعنی تغییر بده و بر خلاف آن بصورت دیگری درآور فرق بین این دو صورت اینست که کتاب دیگری بیاورد ممکن است قرآن هم باشد با کتاب دیگر ولی تغییر و تبدیل بصورتی است که دیگر آن قرآن نخواهد بود.

بعضی گفته‌اند «بدله» منظور اینست که احکام و حلال و حرام آن را تغییر بده، منظورشان این بود که محدودیت‌ها برطرف شود و هر چه مایلند انجام دهند.

و لا أدراکم به خداوند به شما اعلام نکرده که این قرآن را من بر او نازل نکرده‌ام من مدت‌ها در میان شما زندگی می‌کردم پیش از نزول قرآن هرگز مدعی نبوت نشده بودم و نه قرآن برای شما می‌خواندم تا خداوند به این مقام مرا مفتخر نمود.

و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله خداوند از قول کفار می‌گوید که آنها مدعی هستند که ما این بت‌ها را می‌پرستیم تا برای ما نزد خدا شفاعت کنند و خداوند به ما اجازه پرستش آنها را داده و بزودی در عالم آخرت آنها را شفیع ما قرار می‌دهد

و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمۃ للمؤمنین* قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون* قل أ رأيتم ما أنزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا قل آله أذن لكم أم على الله تفترون* «إلى قوله»: و لا يحزنك قولهم إن العزة لله جميعا هو السميع العليم* ألا إن لله من فى السماوات و من فى الأرض و ما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء إن يتبعون إلا الظن و إن هم إلا يخرصون* هو الذى جعل لكم الليل لتسكنوا فيه و النهار مبصرا إن فى ذلك لآيات لقوم يسمعون* قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنى له ما فى السماوات و ما فى الأرض إن عندكم من سلطان بهذا أ تقولون على الله ما لا تعلمون* قل إن الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون إلى قوله: إن الذين حقت عليهم كلمت ربك لا يؤمنون* و لو جاءتهم كل آية حتى يروا العذاب الأليم «إلى قوله»: و لو شاء ربك لآمن من فى الأرض كلهم جميعا أ فأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين «إلى قوله»: قل انظروا ما ذا فى السماوات و الأرض و ما تغنى الآيات و النذر عن قوم لا يؤمنون* فهل ينتظرون إلا مثل أيام الذين خلوا من قبلهم قل فانتظروا إني معكم من المنتظرين* ثم نجى رسلنا و الذين آمنوا كذلك حقا علينا ننج المؤمنين* قل يا أيها الناس إن كنتم فى شك من ديني فلا أعبد الذين تعبدون من دون الله و لكن أعبد الله الذى يتوفاكم و أمرت أن أكون من المؤمنين* و أن أقم وجهك للدين حنيفا و لا تكونن من المشركين* و لا تدع من دون الله ما لا ينفعك و لا يضرك فإن فعلت فإنك إذا من الظالمين «إلى قوله سبحانه»: قل يا أيها الناس قد جاءكم الحق من ربكم فمن اهتدى فإنما يهتدى لنفسه و من ضل فإنما يضل عليها و ما أنا عليكم بوكيل* و اتبع ما يوحى إليك و اصبر حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين 31-109.

در باره این آیه فسیقولون الله می نویسد از این آیه استفاده می شود که آنها اقرار به خدا و آفریننده جهان داشته اند گرچه مشرک بودند زیرا عموم مردمان با عقل اقرار به صانع و آفریننده دارند مگر گروه اندکی از فلاسفه ملحد. اما معترفین به صانع دو دسته هستند یک دسته موحد که ایمان دارند خدا یکتا است و جز او شایسته پرستش نیست و دسته دوم مشرک هستند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 66

مشرکین نیز دو دسته اند یک دسته برای خدا شریک مخالف و ضد معتقد هستند مانند ثنویها و مجوس، باز آنها اختلاف دارند گروهی می گویند شریک خدا قدیم و ازلی است مانند مانویها و گروهی معتقدند بشر یکی آفریده شده هستند مانند مجوس. دسته دیگر برای او شریک در ملک و حکم قائل نیستند فقط شریک در عبادت قائلند که او واسطه بین خدا و آنها می شود که این گروه به نام اصحاب متوسطات، نامیده شده اند باز اینها چند فرقه هستند بعضی وسائط بین خود و خدا را اجرام سماوی مانند خورشید و ماه قرار داده اند و برخی از اجسام سفلی مانند بت ها. خدا منزه است از اعتقاد انحرافی این منحرفین.

در باره آیه **أمن لا يهدى إلا أن يهدى** می نویسد: بت‌ها نه هدایت شده‌اند و نه هدایت می‌کنند احدی را زیرا آنها مرده و جماد هستند از سنگ و چوب ولی سخن در این مقام قرار گرفته که آنها اگر هدایت شوند هدایت می‌یابند چون وقتی مردم از آنها به نام خدا یاد می‌کنند تعبیر از چیز با عقل و فهم است و نسبتی که می‌دهند همان نسبتی است که به عقلاء می‌دهند گرچه واقعا این طور نباشد با دقت در این آیه **مطلب ثابت می‌شود إن الذين تدعون من دون الله عباد أمثالکم** کسانی را که به جز خدا می‌پرستید بندگان همچون شمایند و این آیه **فادعوهم فليستجيبوا لكم أ لهم أرجل يمشون بها** همچون آیه **إن تدعوهم لا يسمعون دعاءکم و لو سمعوا ما استجابوا لكم** نسبت‌هایی که به آنها داده شده نسبت کسی است که دارای علم و فهم است.

بعضی گفته‌اند منظور ملائکه و جن هستند و برخی را عقیده اینست که منظور فرمانروایان گمراه آنها هستند که دعوت به کفر می‌نمایند. گفته‌اند منظور از آیه **لا يهدى إلا أن يهدى** یعنی حرکتی ندارند مگر محرکی آنها را حرکت دهد.

بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه یعنی تکذیب کردند چیزی که از تمام جهات به آن اطلاع ندارند، زیرا در قرآن مطالبی است که می‌توان با دلیل از آن اطلاع پیدا کرد ولی احتیاج به تفکر دارد یا مراجعه به پیامبر در کشف منظور آیه مانند متشابهات. ولی کفار چون معنی ظاهر آیه را درک نکردند آن را تکذیب نمودند.

بعضی می‌گویند منظور اینست که اطلاع از نظم و ترتیب قرآن ندارند همان طور که مردم کلمات و معنی اشعار را می‌فهمند ولی خودشان نمی‌توانند مانند آن شعرها بگویند چون

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 67

بنظم و ترتیب کلمات وارد نیستند.

حسن گفته است یعنی قرآن را تکذیب کردند با اینکه اطلاعی از بطلان آن نداشتند.

بعضی گفته‌اند یعنی تکذیب مطالب قرآن را کردند مانند بهشت و جهنم و قیامت و حشر و نشر و ثواب و عقاب در باره آیه **ما ذا يستعجل منه المجرمون** می‌نویسد: جمله استفهامی است و در مقام ترسانیدن و وحشت است چنانچه انسان در مورد کسی که معتقد است آینده و خیمی دارد باو می‌گوید می‌دانی چه جنایتی بخود روا می‌داری. حضرت باقر (ع) فرمود منظور عذابی است که در آخر الزمان بر تبهکاران مسلمانها نازل می‌شود.

أ ثم إذا ما وقع آمنتم به این جمله نیز استفهام انکاری است و معنی چنین است آیا وقتی عذاب مقدر بر شما نازل شد آن وقت ایمان به خدا یا قرآن و یا عذابی که انکار داشتید می‌آورید بعد به آنها گفته می‌شود حالا ایمان آوردید با اینکه قبلا آنها را مسخره می‌کردید.

در باره آیه **قل بفضل الله و برحمته** می نویسد: فضل خدا اسلام است و رحمت او قرآن بعضی عکس این را گفته‌اند حضرت باقر فرمود فضل خدا پیامبر اکرم و رحمت او علی بن ابی طالب (ع) است این مطلب را کلبی از ابو صالح از ابن عباس نقل کرده.

در باره آیه **فجعلتم منه حراما و حلالا** می نویسد: منظور چیزهایی است که حرام نموده‌اند مانند بحیره و سائبه و وصیله و حام و دیگر چیزها.

و در باره آیه **و لا یحزنک قولهم یعنی تو را اندوهگین نکند سخن نابجای آنها** مانند اینکه می گویند ساحر یا دیوانه است.

و ما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء لفظ (ما) در این آیه دو احتمال دارد، یکی اینکه بمعنی چه چیز و مای استفهامیه باشد بجهت زشت شمردن کار آنها وجه دوم اینکه (ما) نافیه باشد یعنی پیروی نمی کنند شریکان را در حقیقت.

وجه سومی نیز محتمل است که ما به معنی الذی و موصول باشد و محلا منصوب باشد بواسطه عطف به (من) و در واقع معنی چنین می شود کسی که پیروی بتها را می کند، و بتهایی که در مقابل خدا تراشیده‌اند هر دو شریکند.

و در باره آیه **و ما أنا علیکم بحفیظ یعنی من عهده دار نجات شما از هلاکت نیستم در صورتی که خود مواظبت نکنید و منظور اینست که مأموریت من فقط تبلیغ است نه اینکه شما**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 68

را هدایت یافته قرار دهم و از آتش برهانم مانند کسانی که مأمور حفاظت یک چیز می شوند که زیان و ضرری به آن نرسد.

هود «11»: **الر کتاب أحکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر* ألا تعبدوا إلا الله إننی لکم منه نذیر و بشیر* و أن استغفروا ربکم ثم توبوا إلیه یمتعکم متاعا حسنا إلی أجل مسمى و یؤت کل ذی فضل فضله و إن تولوا فإنی أخاف علیکم عذاب یوم کبیر* إلی الله مرجعکم و هو علی کل شیء قذیر* ألا إنهم ینثون صدورهم لیستخفوا منه ألا حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون و ما یعلنون إنه علیم بذات الصدور «إلی قوله»: و لئن أخرنا عنهم العذاب إلی أمة معدودة لیقولن ما یحبسه ألا یوم یأتیهم لیس مصروفا عنهم و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن «إلی قوله»: فلعلک تارک بعض ما یوحی إلیک و ضائق به صدرک أن یقولوا لو لا أنزل علیه فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله إن کنتم صادقین* فإلم یتجیبوا لکم فاعلموا أنما أنزل بعلم الله و أن لا إله إلا هو فهل أنتم مسلمون «إلی قوله»: فلا تک فی مریة منه إنه الحق من ربک و لکن اکثر الناس لا یؤمنون 1- 17.**

در باره آیه **يَمْتَعِكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى** می‌نویسد: منظور اینست که در دنیا شما را با نعمتهای فراوان از قبیل آسایش زندگی و امن و امان وسعت می‌دهد تا هنگام مرگی که برایتان مقدر شده **يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ** یعنی به هر کس که نسبت به دیگری کمک کرده بوسیله مال یا کلامی و یا عملی پاداش نیکی او را می‌دهد و یا اینکه هر خیرخواهی به مقدار خیرخواهی خود پاداش می‌برد.

أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ گفته این آیه در باره اخنس بن شریق نازل شده که مردی شیرین زبان بود در روبرو با پیامبر برخورد بسیار خوبی نشان می‌داد ولی در دل دشمنی را پنهان می‌کرد از ابن عباس نقل شده.

عیاشی به اسناد خود از حضرت باقر (ع) نقل می‌کند که جابر بن عبد الله گفت مشرکین وقتی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روبرو می‌شدند سرهای خود را درون جامه خود پنهان می‌کردند تا پیامبر او را نبیند خداوند این آیه را نازل کرد که مشرکان و کفار آنچه در دل از کفر دارند پنهان می‌کنند از حسن نقل شده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 69

بعضی گفته‌اند خود را پنهان می‌کردند تا قرآن را نشنوند. گفته شده که عداوت پیامبر را در دل پنهان می‌کردند.

بعضی گفته‌اند منظور آیه اینست که وقتی گرد هم جمع می‌شدند و جلسه‌ای علیه پیامبر تشکیل می‌دادند بهم نزدیک می‌شدند و به هم می‌چسبیدند و آرام سرگوشی می‌کردند تا از نظر خدا پنهان باشد بنا بر نظریه اخیر و اما بنا بر نظرات دیگر این کار می‌کردند تا پیامبر متوجه نشود.

أَلَا حِينَ يَسْتَغْشَوْنَ ثِيَابَهُمْ یعنی هنگامی که خود را در جامه خویش می‌پوشیدند و توطئه علیه پیامبر و مؤمنین را با هم در میان می‌گذاشتند و پنهان می‌کردند. گفته شده منظور از پوشش در لباس اینست که از تاریکی شب استفاده می‌کردند.

و در باره آیه **إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ** می‌نویسد یعنی تا زمان معین بعضی گفته‌اند یعنی تا گروهی از پی آنها بیایند و اصرار بر کفر ورزند و هیچ کس در میان آنها ایمان نیاورد چنانچه در باره قوم نوح انجام دادیم.

از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) نقل شده در این آیه که می‌فرماید اگر عذاب را از آنها تأخیر بیندازیم تا امت معدوده یعنی تا اصحاب حضرت مهدی عجل الله فرجه در آخر الزمان که سیصد و سیزده نفرند به تعداد سلحشوران جنگ بدر در یک ساعت گرد یک دیگر جمع می‌شوند چنانچه ابرها در پائیز بهم می‌پیوندند.

در باره آیه **فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ** می‌نویسد: ابن عباس گفت سرکردگان قریش در مکه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده گفتند: یا محمد اگر تو پیامبری کوههای مکه را برای ما به صورت طلا درآور یا ملائکه را برای گواهی بر نبوت خویش بیاور این آیه در همین رابطه نازل شد.

عیاشی به اسناد خود از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب (ع) فرمود من از خدا خواستم که تو را برادر من قرار دهد خواسته‌ام پذیرفته شد باز تقاضا کردم که تو را وصی و جانشین من قرار دهد این کار را نیز کرد بعضی از حاضران که شنیدند گفتند یک من خرما در یک انبان خشک در نظر ما بهتر است از آنچه محمد از پروردگار خود تقاضا کرده چرا درخواست نکرد که فرشته‌ای او را

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 70

کمک کند هنگام برخورد با دشمن یا گنجی که بوسیله آن رفع تنگدستی از خود بنماید. این آیه راجع به همان نازل شد «شاید تو رها کنی بعضی از آنچه به تو وحی شده» و آن سب و ناسزا به خدایان آنهاست که به خودشان نگو بواسطه هراسی که از ایشان داری و ضائق به صدرک یعنی شاید تو دلتنگ می‌شوی از حرفهائی که آنها می‌گویند و آزار و اذیتی که تو را می‌کنند.

بعضی گفته‌اند منظور تقاضاهای کفار است **آن یقولوا** یعنی از ترس اینکه بگویند چرا گنجی با او نیامده یا فرشته‌ای گواهی رسالتش را نمی‌دهد.

ضمنا باید توجه داشت که «لعلک» بمعنی شک و تردید نیست بلکه منظور نهی از ترک تبلیغ و رسالت است و تحریص به انجام وظیفه پیامبری است مثل اینکه ما بدیگری که می‌دانیم مطیع و فرمانبردار است از جهت ترغیب و تحریص می‌گوئیم شاید تو بعضی دستورات مرا بواسطه حرف فلانی رها کنی این سخن را از آن جهت می‌گوئیم که گوشزدش نمائیم که فلان کس ممکن است از تو بخواهد مأموریتت را انجام ندهی و ترک انجام وظیفه نمائی.

قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات یعنی اگر این آیات به دروغ نسبت به خدا داده شده چنانچه شما می‌پندارید ده سوره با همین نظم و فصاحت شما به دروغ بسازید. قرآن که به زبان شما نازل شده من خود نیز بین شما بزرگ شده‌ام. در صورتی که خود را عاجز از آوردن مانند آن می‌یابید. پس اعتراف کنید که قرآن از جانب خدا است این پیشنهاد صریح در تحدی و به مبارزه خواستن است و همین آیه شاهد است که جهت اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت و نظم مخصوص آن است. زیرا اگر اعجاز قرآن از جهت دیگری بود در معارضه با آن بافتراء و ساختگی آن قناعت نمی‌کرد. چون بلاغت سه درجه دارد عالیترین درجه بلاغت بصورت اعجاز است و پست‌ترین نوع و حد متوسط آن امری ممکن و انجام شدنی است این به مبارزه خواستن و تحدی در نوع اعلی آن است اگر وجه اعجاز قرآن این بود که خداوند به طور قهر و اجبار نگذارد مانند قرآن را بیاورند این جلوگیری قهری با رکیک‌ترین کلمات و جملات ممکن بود (لازم نبود فصیح و بلیغ باشد).

اما آنچه در این آیه مورد تحدی و مبارزه قرار گرفته این نیست که مانند همان آیات را بیاورند از نظر مطلب و سخن زیرا آوردن ماندنی که مطابق آن باشد یعنی بازگو نمودن همان آیات که تحدی و مبارزه نیست این موضوع برگشت بهمان تحدی و مبارزه و نبردی است که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 71

بین خود اعراب معمول بوده که فصحاء و بلغاء عرب در سخنرانی و شعر با یک دیگر به مبارزه بر می‌خاستند از قبیل مبارزات و مناقضات امرء القیس و علقمه و عمرو بن کلثوم و حارث بن حلزه و جریر و فرزدق و دیگران.

و ادعوا من استطعتم من دون الله یعنی هر که را می‌خواهید بجز خدا دعوت کنید تا در این کار با شما همکاری نماید اگر واقعا می‌دانید من به دروغ بر خدا بسته‌ام. این نوع مبارزه طلبیدن و دعوت به مخاصمه نهائی‌ترین درجه تحدی و مبارزه است و همین آیه شاهد بارزی بر اعجاز قرآن است.

زیرا وقتی ثابت شد که پیامبر اکرم بوسیله این آیات آنها را به معارضه و مبارزه خواسته و تهدید به کشته شدن و اسارت نیز نموده با اینکه اعتقادات آنها را به خرافات نسبت داده بود و بر خدایانشان خورده گرفته و در ضمن به اثبات رسیده که اعراب جاهلی سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر بودند و تمام سعی و کوشش خود را در معارضه و نابودی او بکار گرفتند تا آنجا که خونها ریخته شد و ثروتها بر باد رفت. وقتی به آنها پیشنهاد شد که شما هم مانند همین قرآن بسازید و استدلال او را بدین وسیله باطل نمائید، این عمل که ساده‌تر از مایه گذاشتن جان و مال است چون مشاهده می‌کنیم آنها از چنین مبارزه و معارضه‌ای دست کشیدند و روی به جنگ و کشتار آوردند و سخت‌ترین راه را در پیش گرفتند این خود آشکارترین دلیل است بر اینکه نمی‌توانستند با قرآن معارضه نمایند چون اگر امکان معارضه وجود داشت همین کار ساده را از پیش می‌گرفتند زیرا هیچ عاقلی کار سهل و آسانی را رها نمی‌کند که خود را دچار دشوارترین کارها نماید، با اینکه منظور و هدف او بوسیله هر دو نوع انجام می‌شود. هرگز چنین نیست زیرا آنها به نهائی‌ترین آرزوی خود که کشتن پیامبر هم بود اگر می‌رسیدند باز هم به هدف اصلی خویش که ابطال دعوت و اعلان پیامبر نبودن او باشد نمی‌رسیدند چون گاهی اشخاص محق و حقیقت‌گو به قتل می‌رسند.

اگر اشکال شود که چرا به مبارزه خواستن گاهی توسط ده سوره پیشنهاد شده و گاهی به یک سوره و گاهی به مقداری مانند آن، جواب اینست که پیروزی در مبارزه بهمان مقدار لازم است که اعجاز ثابت شود و ناتوانی آنها آشکار گردد ممکن است یک بار با مقدار کمتری

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 72

پیشنهاد مبارزه نموده و گاهی به مقدار بیشتر.

فإلم يستجیبوا لکم (اگر پیشنهاد شما را نپذیرفتند) گفته این قسمت آیه خطاب به مسلمانان است و بعضی گفته‌اند خطاب بکفار است که معنی چنین می‌شود اگر برای کمک شما نیامدند. بعضی هم می‌گویند خطاب به خود پیامبر است ولی به لفظ جمع از نظر احترام آورده شده.

«و قال تعالی»: تلك من أنباء الغيب نوحيها إليك ما كنت تعلمها أنت و لا قومك من قبل هذا فاصبر إن العاقبة للمتقين 49
 «و قال سبحانه»: و كلا نقص عليك من أنباء الرسل ما نثبت به فؤادك و جاءك في هذه الحق و موعظة و ذكرى للمؤمنين*
 و قل للذين لا يؤمنون اعملوا على مكانتكم إنا عاملون* و انتظروا إنا منتظرون* و لله غيب السماوات و الأرض و إليه يرجع
 الأمر كله فاعبده و توكل عليه و ما ربك بغافل عما تعملون 120-123.

در باره آیه ما کنت تعلمها أنت و لا قومک من قبل هذا می نویسد: این اخبار و جریانهای امم گذشته را تو و اعراب
 قبیلهات اطلاع نداشتید قبل از اینکه بتو وحی شود چون آنها اهل مطالعه و اطلاع نبودند و در مورد آیه ما نثبت به فؤادک
 می نویسد یعنی دل تو را قوی و استوار کنیم و دلخوش باشی و استقامت بیشتر به تو ببخشیم تا تحمل و توان بیشتری در
 راه تبلیغ و آزار آنها داشته باشی.

یوسف «12»: ذلك من أنباء الغيب نوحيه إليك و ما كنت لديهم إذ أجمعوا أمرهم و هم يمكرون* و ما أكثر الناس و لو
 حرصت بمؤمنين* و ما تسألهم عليه من أجر إن هو إلا و هم مشركون* أ فأمنوا أن تأتيهم غاشية من عذاب الله أو تأتيهم
 الساعة بغتة و هم لا يشعرون* قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على بصيرة أنا و من اتبعني و سبحان الله و ما أنا من
 المشركين* و ما أرسلنا من قبلك إلا رجالا نوحي إليهم من أهل القرى أ فلم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة
 الذين من قبلهم و لدار الآخرة خير للذين اتقوا أ فلا تعقلون 102-109.

در مورد آیه و ما يؤمن أكثرهم بالله إلا و هم مشركون می نویسد در مورد این آیه چند اظهار نظر شده است:

1- منظور از مشرک همان مشرکین قریش بودند که اعتقاد داشتند خدا خالق و زنده کننده و فانی کننده موجودات است
 اما باز هم بت پرست بودند و آنها را به عنوان خدا و الهه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 73

می پذیرفتند. این نظر ابن عباس و جبائی است.

2- ضحاک گفته منظور مشرکان عرب است که وقتی از آنها می پرسیدند چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و باران نازل
 می کند پاسخ می دادند خدا باز طریق شرک را می سپردند زیرا در تلبیه خود چنین می گفتند: لبیک لا شریک لک الا
 شریک هو لک تملکه و ما ملک یعنی آری خدا شریکی نداری مگر آن شریکی که هستی او و هر چه دارد مال تو است.

3- منظور اهل کتاب هستند که ایمان به خدا و روز قیامت و تورات و انجیل دارند ولی با انکار قرآن و نبوت پیامبر خاتم
 مشرک می شوند. از حسن نقل شده. این نظر و نظریه قبل از آن را دارم بن قبیصه از حضرت رضا (ع) و آن جناب از جد
 خود حضرت صادق نقل کرده اند.

4- مراد منافقین هستند که اظهار ایمان می‌کنند ولی در پنهانی مشرکند، بلخی گفته:

5- منظور فرقه مشبهه هستند که ایمان اجمالی دارند ولی در توضیح و تفصیل مشرک هستند از ابن عباس نقل شده.

6- منظور از شریک قرار دادن برای خدا شریک در اطاعت است نه شریک در عبادت اطاعت از شیطان کردند در معصیت‌هایی که انجام می‌دهند که موجب آتش جهنم می‌شود، پس مشرک شده‌اند در اطاعت با اینکه مشرک در عبادت نیستند. این نظر از حضرت باقر علیه السلام نقل شده.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که این سخن شخصی است که می‌گوید: اگر فلان کس نبود من از بین رفته بودم یا اگر فلانی نبود خانواده من نابود شده بودند. سخنی شرک آمیز است و برای خدا شریک در ملک و رزق و دفاع از ناراحتیها قرار داده، عرض کردند اگر بگوید اگر خداوند بر من منت نهاده بود بواسطه فلان کس هلاک شده بودم چطور است، فرمود اشکالی ندارد.

و در روایت محمد بن مسلم و حمران از امام صادق و باقر علیهما السلام نقل شده که این شریک نعمت قرار دادن است محمد بن فضیل از حضرت رضا (ع) نقل کرده که فرموده است:

انه شرک لا یبلغ به الکفر

. این یک نوع شرک است که به حد کفر نمی‌رسد.

أ فأمّنوا أن تأتيهم غاشية من عذاب الله یعنی مطمئن و آسوده هستند از اینکه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 74

عقوبت کیفری آنها را از جانب خدا فرا گیرد که محاصره نماید ایشان را و احاطه بر آنها پیدا کند.

الرعد «13»: المر تلك آيات الكتاب و الذي أنزل إليك من ربك الحق و لكن أكثر الناس لا يؤمنون «إلى قوله تعالى»: و يستعجلونك بالسيئة قبل الحسنه و قد خلت من قبلهم المثلثات و إن ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم و إن ربك لشديد العقاب* و يقول الذين كفروا لو لا أنزل عليه آية من ربه إنما أنت منذر و لكل قوم هاد «إلى قوله»: هو الذي يريكم البرق خوفا و طمعا و ينشئ السحاب الثقال* و يسبح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته و يرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء و هم يجادلون في الله و هو شديد المحال* له دعوة الحق و الذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشيء إلا كباسط كفيه إلى الماء ليبلغ فاه و ما هو ببالغه و ما دعاء الكافرين إلا في ضلال* و لله يسجد من في السماوات و الأرض طوعا و كرها و ظلالهم بالغدو و الآصال* قل من رب السماوات و الأرض قل الله قل أ فاتخذتم من دونه أولياء لا يملكون لأنفسهم نفعا و لا ضرا قل هل يستوى الأعمى و البصير أم هل تستوى الظلمات و النور أم جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم

قل الله خالق كل شيء و هو الواحد القهار «إلى قوله سبحانه»: أنزل من السماء ماء فسالت أودية بقدرها فاحتمل السيل زبدا رابيا و مما يوقدون عليه في النار ابتغاء حلية أو متاع زبد مثله كذلك يضرب الله الحق و الباطل فأما الزبد فيذهب جفاء و أما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض كذلك يضرب الله الأمثال «إلى قوله»: أ فمن يعلم أنما أنزل إليك من ربك الحق كمن هو أعمى إنما يتذكر أولوا الألباب 1- 19.

در باره آیه يستعجلونك بالسيئة قبل الحسنة می نویسد: یعنی شتاب دارند بعذاب قبل از رحمت و منظور از مثلث یعنی عقوبتها. از ابن عباس و دیگران نقل شده.

إنما أنت منذر و لكل قوم هاد در مورد این آیه چند قول نقل شده:

1- تو ترساننده و هادی برای هر گروهی هستی اما انزال آیات در اختیار تو نیست در این صورت از نظر ادبی (انت) مبتدا است و (منذر) خبر آن است و «هاد» عطف بر منذر است.

2- منذر و ترساننده حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و هادی خدا است.

3- معنی آیه اینست که هر قوم و ملتی پیامبری دارند که آنها را هدایت می کند و راهنمای ایشان است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 75

4- منظور از هادی هر دعوت کننده به حق است ابن عباس نقل کرده که وقتی این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من منذرم و علی هادی است پس از من یا علی بوسیله تو هدایت می یابند پویندگان هدایت مانند همین روایت را ابو القاسم حسکانی به اسناد خود از ابی برده اسلمی نقل کرده.

و در باره آیه **إلا كباسط كفيه** می نویسد: این مثلی است که خداوند برای کسانی زده که غیر خدا را می پرستند و بامید سود و منفعتی او را میخوانند. مثل چنین اشخاصی مانند کسی است که دست از دور دراز کرده تا آب بردارد و تشنگی خود را فرو نشاند و به آن دست نمی یابد بواسطه بعد مسافت و دوری از آب همچنین آنچه مشرکان می پرستند از بتها سودی بر ایشان ندارد و دعایشان مستجاب نمی شود. از ابن عباس نقل شده.

گفته شده معنی **كباسط كفيه إلى الماء** یعنی مانند کسی که با زبان آب بخواد و با دست اشاره به آب کند اما آب پیش او نمی آید. از مجاهد نقل شده.

گفته اند: مانند کسی که دست به سوی آب می گشاید ولی می میرد قبل از رسیدن آب به دهانش.

بعضی نیز گفته‌اند این مثل است عرب در مورد کسی که سعی به چیزی مینماید که به آن نمیرسد می‌گویند مانند کسی است که آب را می‌خواهد با چنگ و مشت بگیرد هو کالقباض علی الماء.

و ما دعاء الکافرین إلا فی ضلال یعنی نیایش آنها به بتها نه با خدا جز انحراف از حق و حقیقت نیست بعضی گفته‌اند منظور از راه اجابت و سود منحرف شده‌اند.

و لله یسجد من فی السماوات و الأرض یعنی ملائکه و تمام مکلفان برای خدا سجده می‌کنند یا بخواست خود و یا باجبار طوعاً و کرها ولی مؤمن از روی بندگی و علاقه سجده می‌کند کافر به زور شمشیر. یا منظور اینست که در پیشگاه پروردگار خضوع و کوچکی می‌نمایند ولی کافر با اکراه خضوع می‌نماید چون چاره‌ای ندارد بواسطه گرفتاریها و بیماریها که به او روی می‌آورد.

و ظلالم بالعدو و الأصال یعنی سایه‌های آنها برای خدا صبح و شام، گفته‌اند منظور از «ظل» شخص است زیرا وقتی که سجده نماید سایه او هم سجده می‌کند. حسن گفته است یعنی سایه کافر سجده می‌کند ولی خود او سجده نمی‌کند و در نزد محققان منظور اینست که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 76

پیکرش به سجده می‌افتد ولی قلب او سجده نمی‌کند زیرا او در سجده از جهت عبادت و پرستش سجده نمی‌کند بلکه از ترس به سجده می‌افتد.

گفته شده منظور از ظلال همان معنی ظاهری آن است یعنی سایه‌ها هم سجده می‌کنند به این صورت که متمایل به این طرف و آن طرف می‌شوند و بلند و کوتاه می‌گردند.

قل هل یستوی الأعمی و البصیر یعنی آیا مؤمن با کافر مساوی است أم هل تستوی الظلمات و النور یعنی آیا کفر و ایمان مساوی هستند یا گمراهی و هدایت یا علم و جهل أم جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه یعنی آیا این کفار هر یک در عبادت خدا قرار داده‌اند کسانی را که افعالی را آفریده همان طوری که خدا اجسام و الوان و طعمها و بویها و قدرت و زندگی و سایر چیزها را آفریده.

فتشابه الخلق علیهم که همین خلقتی که شرکاء خدا داشته‌اند موجب اشتباه آنها شده و خیال کرده‌اند که بت‌ها هم شایسته پرستش هستند چون آنها نیز مانند خدا آفرینش دارند وقتی که آنها قدرت آفریدن نداشته باشند دیگر وجهی برای اشتباه باقی نمی‌ماند و جز خدا هیچ کس شایسته پرستش نیست.

در باره آیه فسالت أودیة بقدرها یعنی خداوند از آسمان آب را می‌فرستد و هر نهری به مقدار وسعت و گنجایشی که دارد از آن آب بهره می‌گیرد. **فاحتمل السیل زبدا راییا** آب به همراه خود کف فزاینده که سطح آب را فرا گرفته آورد. خداوند در این آیه آب صاف و پاک را به اسلام نافع و سودمند برای مردم تشبیه نموده و خط باطل را به کف که روی آب می‌ایستد و نابودشونده است.

بعضی گفته‌اند منظور قرآن است که از آسمان نازل شده هر دلی به اندازه یقین و شکی که دارد از آن بهره می‌برد آب مثل برای یقین است و کف مثل برای شک این قول را ابن عباس گفته است سپس خداوند مثل دیگری را می‌زند:

و مما یوقدون علیه فی النار و آنچه در آتش می‌گدازند (که منظور طلا و نقره و مس و سایر سنگهای معدنی است که گداخته می‌شود) **«ابتغاء حلیة»** که از آن زینت‌آلات می‌سازند مانند طلا و نقره **«أو متاع»** یا لوازم زندگی درست می‌کنند مانند معادن دیگر که از آنها ظروف و وسائل تهیه می‌شود، این نوع از گداختنی‌ها هم مانند کف آب دارای کف

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 77

هستند زیرا آنها را که از معادن استخراج می‌نمایند برای جدا کردن ناخالصیها می‌گدازند و در آتش حرارت می‌دهند وقتی گداخته می‌شود آنها نیز ناخالصی‌هایشان بصورت کف در می‌آید.

كذلك يضرب الله الحق و الباطل این چنین خداوند مثال برای حق و باطل می‌زند **فأما الزبد فیزهب جفاء** اما کف پراکنده شده و از بین می‌رود و **أما ما ینفع الناس** آنچه برای مردم سودمند است مانند آب صاف و طلا و نقره و سایر فلزات. مفید **فیمکت فی الأرض** در زمین باقی می‌ماند و مردم از آن بهره‌مند می‌شوند مثل مؤمن همانند آب صاف است که تمام نباتات از آن استفاده می‌نمایند و موجب زندگی همه چیز است و شبیه سود طلا و نقره و سایر فلزات است که مردم از آن بهره‌مند می‌شوند و مثل کافر و کفر او مانند همان کف است که نابودشدنی و تار و مار می‌شود و مانند ناخالصی‌های سنگهای معدنی است چون چرک و کثافتی که بر طلا و نقره که سودی ندارد.

كذلك يضرب الله الأمثال للناس این چنین خداوند برای مردم مثل می‌زند در امور دینی. قتاده گفته است خداوند در ضمن یک مثل در این آیه سه مثل آورده. تشبیه نموده نزول قرآن را به آب که از آسمان فرو می‌فرستد و دل‌های مردم را به نه‌ها و رودها هر که اندیشه را به کار برد و کنجکاو باشد بهره کافی و زیاد می‌برد مانند یک رود بزرگ که گنجایش آب فراوان دارد اما کسی که قانع باشد به همان مقدار که فقط اعتراف به یکتائی خدا داشته باشد بهره‌اش از آن دیگری کمتر است مانند نهر کوچک این یک مثال است.

بعد خداوند وساوس و شبهات شیطان را تشبیه به کف نموده که روی آب می‌ایستد و این کف‌ها از خود آب نیست از کثافت زمین است همین طور این شکوک و وساوس از طینت ذات خود شخص است نه لازمه حق و واقعیت باشد بعد

می‌فرماید همان طوری که کف از بین می‌رود و آب صاف باقی می‌ماند و سوسه‌های شیطان نیز نابود می‌شود و حق باقی می‌ماند این مثل دوم است.

اما مثل سوم و **مما یوقدون علیه** آنچه گذاخته می‌شود از فلزات پس کفر همین خباثت و ناخالصی‌ها است که بهره‌ای ندارند و بی‌فایده هستند و ایمان همان خالص از طلا و نقره و آب صاف است که مردم از آن بهره‌مند می‌شوند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 78

خداوند می‌فرماید: و يقول الذین كفروا لو لا أنزل علیه آیه من ربه قل إن الله یضل من یشاء و یربى من أناب «إلی قوله تعالی»: کذلک أرسلناک فی أمة قد خلت من قبلها أمة لتتلوا علیهم الذی أوحینا إلیک و هم یکفرون بالرحمن قل هو ربی لا إله إلا هو علیه توکلت و إلیه متاب* و لو أن قرأنا سیرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو کلم به الموتی بل لله الأمر جمیعاً فلم یبأس الذین آمنوا أن لو یشاء الله لهدی الناس جمیعاً و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعةً أو تحل قریباً من دارهم حتی یأتی وعد الله إن الله لا یخلف المیعاد* و لقد استهزئ برسل من قبلک فأملیت للذین کفروا ثم أخذتهم فکیف کان عقاب* أ فمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت و جعلوا لله شرکاء قل سموهم أم تنبئونه بما لا یعلم فی الأرض أم بظاهر من القول بل زین للذین کفروا مکرهم و صدوا عن السبیل و من یضل الله فما له من هاد «إلی قوله»: و الذین آتیناهم الکتاب یفرحون بما أنزل إلیک و من الأحزاب من ینکر بعضه قل إنما أمرت أن أعبد الله و لا أشرك به إلیه أ دعوا و إلیه مآب* و کذلک أنزلناه حکماً عربیاً و لئن اتبعت أهواءهم بعد ما جاءک من العلم ما لک من الله من ولی و لا واق «الی قوله»: و إن ما نرینک بعض الذی نعدهم أو نتوفینک فإنما علیک البلاغ و علینا الحساب «إلی قوله»: و یقول الذین کفروا لست مرسلًا قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب 27-43.

در باره آیه و لو أن قرأنا سیرت به الجبال می‌نویسد جواب (لو) محذوف است یعنی لکان هذا القرآن اگر کتابی کوهها را به رفتار و مردگان را به گفتار در آورد و زمین را در هم نوردد این قرآن کریم است گفته شده چون ایمان آورده‌اند.

أ فلم یبأس الذین آمنوا یعنی مگر نمی‌دانند و این مطلب برای آنها ثابت نشده کسانی که ایمان آورده‌اند، اگر خدا بخواهد همه مردم را هدایت می‌کند ابن عباس گفته است و دیگران بعضی نیز می‌گویند معنی آیه اینست که آیا مؤمنین هنوز اطلاعی کسب نکرده‌اند که مایوس و ناامید باشند از علم دیگری (یعنی اطلاعی صحیح و غیر قابل تردید).

گفته شده نیز که معنی آیه اینست آیا مایوس نشده‌اند مؤمنین از ایمان کسانی که خداوند اطلاع داده که ایمان نخواهند آورد.

«قارعة» یعنی مصیبت گرفتاری که آنها را فرا گیرد مانند جنگ و قحط و خشکسالی و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 79

کشتن و اسارت **أو تحل قريبا من دارهم** یعنی این مصیبت و ناراحتی نزدیک خانه آنها فرود آید در مجاورتشان که موجب ترس و هراس آنها شود بعضی گفته‌اند (تاء) در «**تحل**» تاء خطاب است یعنی تو ای محمد وارد شوی به سرزمین آنها یعنی مکه **حتى يأتي وعد الله** تا وعده خدا به فتح مکه برسد. گفته شده اجازه جنگ با آنها صادر شود بعضی نیز گفته‌اند تا قیامت فرا رسد.

فألمیت للذین کفروا یعنی به آنها مهلت دادیم و مدت آنها را طولانی کردیم تا توبه کنند یا حجت بر آنها تمام شود **فکیف کان عقاب** چگونه خواهد بود آن عذاب این سخن خود عظمت عقاب را بیشتر می‌کند **أ فمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت** یعنی کسی که مدبر تمام جهان است و متوجه تمام اعمال مردم است بطوری که از نظر او عملی مخفی نیست مانند کسی است که این قدرت را ندارد چون بت‌ها بر اینکه منظور همان بت‌ها است این آیه دلالت می‌کند **و جعلوا لله شرکاء** **قل سموهم** برای خدا شریک قرار داده‌اند بگو آنها را با لقبها که شایسته آن هستند بخوانند و کارهایی که انجام می‌دهند به آنها نسبت دهند اگر شریک خدایند، چنانچه خدا را به رازق و خالق و محیی و ممیت نسبت می‌دهند.

گفته شده یعنی بنامید آنها را با همان صفاتی که دارند بعد دقت کنید ببینید با این صفاتی که دارند شایسته عبادت و خدائی هستند. گفته‌اند یعنی آنها نامی که موجب عبادتشان شود ندارند و این سخن برای حقارت و بی‌ارزشی بت‌ها است و گفته‌اند یعنی نام ببرید چه را آفریده‌اند یا بگوئید چه نفع و چه ضرری رسانده‌اند.

أم تنبئونه بما لا یعلم فی الأرض یعنی به خدا اطلاع می‌دهید از شریکی که او از آن مطلع نیست به این معنی که وجود ندارد تا اطلاع از آن داشته باشد **أم بظاهر من القول** یا سخنی سرسری می‌گوئید و حرف غیر واقعی معنی اینست که فقط یک حرف است نه واقعیتی داشته باشد گفته‌اند یا شما به ظاهر کتابی که خدا فرستاده آنها را خدا نامیده‌اید بدین وسیله خداوند توضیح می‌دهد که دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد که اینها استحقاق پرستش داشته باشند.

بل زین للذین کفروا مکروهم یعنی این حرف را رها کن شیطان کفر را به نظر آنها آراسته زیرا مکر و حيله‌ای که نسبت به پیامبر روا می‌دارند کفری است برای آنها بعضی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 80

گفته‌اند یعنی رهبران و ستمگران این دروغ‌گوئی و ستمگری را برای آنها آراسته‌اند.

در باره آیه **الذین آتیناهم الکتاب یفرون** می‌نویسد: منظور اصحاب پیامبر است که قرآن به آنها عنایت شده شادند یا مؤمنین اهل کتاب.

در باره آیه و **إِنَّ مَا نَرِينَك بَعْضُ الَّذِي نَعْدَهُمْ** می‌نویسد: یعنی یک جمله از یاری و پیروزی مؤمنین بر آن کفار همین است که تو قدرت جنگ و اسارت و غنیمت اموال آنها را پیدا می‌کنی. **«أَوْ تَتَوَفِينَك»** یعنی یا قبل از نشان دادن این مطلب ترا به سوی خود می‌خوانیم و با این آیه خداوند توضیح می‌دهد که بعضی از این پیروزیها در زمان حیات پیامبر و بعضی از آنها بعد از فوت پیامبر است یعنی منتظر نباش که تمام اینها در زمان حیات تو اتفاق افتد **«فَإِنَّمَا عَلَيْكَ»** تو باید تبلیغ کنی و ما به حساب آنها خواهیم رسید و کیفرشان خواهیم نمود.

در باره آیه و **مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ** بعضی گفته‌اند منظور خدا است که علم کتاب دارد و گفته شده مؤمنین اهل کتاب و از حضرت باقر و صادق با سندهای متعددی رسیده که منظور علی بن ابی طالب و ائمه هدی علیهم السلام هستند که دارای علم کتابند.

ابراهیم «14»: **الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «إِلَى قَوْلِهِ»:**
مِثْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ* أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يَذْهَبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ 1-20.

«وَقَالَ تَعَالَى»: **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مِثْلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ* وَ مِثْلَ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ 24-26.**

«وَقَالَ سُبْحَانَهُ»: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئْسَ الْقَرَارُ* وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِن مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ 28-30.**

در باره آیه **مِثْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ** یعنی اعمال آنها همچون توده‌های خاکستری است که طوفانی بر آن برسد آنها را بصورت ذرات پراکنده نماید **فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ** یعنی در

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 81

یک روز تندبادی. همان طوری که هیچ کس قدرت ندارد این خاکسترها را جمع‌آوری کند و از آنها بهره‌ای ببرد همین طور این کافران نیز سودی از اعمال خود نمی‌برند.

در باره آیه **كَلِمَةً طَيِّبَةً** منظور از کلمه طیبه توحید است، بعضی گفته‌اند هر سخنی را که خداوند امر کرده باشد **كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ** یعنی چون درخت خوش نژاد و تنومندی است که در اعماق زمین ریشه دوانده و شاخ

و بال و میوه آن آسمان را فرا گرفته منظور بلندی و ارزش آن است گفته‌اند این درخت خرما است و بعضی گفته‌اند درختی است در بهشت.

ابن عقده از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود درخت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و تنه آن علی (ع) و شاخه‌های درخت فاطمه زهرا علیها السلام و میوه آن اولاد فاطمه علیها السلام هستند و برگ درخت شیعیان مایند فرمود یکی از شیعیان ما که فوت می‌کند برگی از آن درخت فرو می‌ریزد و هر گاه فرزندی از شیعیان ما بدینا آید بجای آن برگ ریخته برگی بر می‌آید.

تَوْتِي أَكْلَهَا یعنی از آن درخت بار می‌آید خوردنیها **کل حین** یعنی در هر شش ماه این نظر ابن عباس است حضرت باقر (ع) فرمود یعنی در هر سال بعضی گفته در هر صبح و شام و برخی نیز می‌گویند در تمام اوقات.

گفته‌اند خداوند ایمان را به درخت خرما تشبیه نموده به جهت ثبات و پایداری ایمان در دل مؤمن همانند استواری درخت خرما بوسیله ریشه‌اش. و بالا رفتن عمل مؤمن را بسوی آسمان تشبیه نموده به شاخه‌های برآمده درخت خرما. و تشبیه نموده بهره و منافی که مؤمنین از اعمال خود می‌برند به میوه درخت خرما که در تمام سال از آن بصورت رطب خرما تاز و خرما معمولی استفاده می‌شود.

گفته‌اند معنی این آیه **تَوْتِي أَكْلَهَا کل حین یاذن ربها** منظور رفتار وی و دستور العملهائی است که ائمه علیهم السلام در مورد حلال و حرام به شیعیان خود می‌دهند.

و مثل کلمة خبیثة منظور کلمه شرک و کفر است بعضی گفته‌اند هر سخنی که در راه معصیت خدا باشد مانند درخت ناپاک و آلوده است و آن درخت را می‌گویند حنظل است بعضی نیز می‌گویند هر درختی که چنین مشخصاتی را داشته باشد. در روز زمین پایدار

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 82

نباشد بعضی می‌گویند منظور پیچک است⁶.

ابو الجارود از حضرت باقر (ع) نقل کرده که فرمود این آیه مثل برای بنی امیه است **اجتثت من فوق الأرض** یعنی به زمین چسبیده و پیکر آن از زمین جداست **ما لها من قرار** یعنی این درخت قرار و ثباتی ندارد باد آن را از جای می‌کند و با خود می‌برد.

⁶ (۱) منظور آن نوع پیچکی است که ریشه در زمین ندارد و بدور درختها می‌پیچد.

همان طوری که چنین درختی ثبات و قراری ندارد و کسی از آن بهره نمی‌برد همین طور کلمه خبیثه بهره‌ای برای صاحب آن ندارد.

در باره آیه **لَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا** یعنی بوسیله محمد صلی الله علیه و آله نعمت خدا را شناختند منظور اینست که محمد (ص) را شناختند ولی منکر او شدند به جای سپاسگزاری کفران نعمت کردند از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: ما هستیم آن نعمت خدا که به مردم ارزانی داشته و بوسیله ما رستگار شده‌اند رستگاران ممکن است منظور همه نعمتهای خدا باشد که بسیارند آنها را تغییر دادند چون به جای سپاسگزاری کفران نمودند. در منظور آیه اختلاف شده حضرت امیر المؤمنین (ع) و ابن عباس و ابن جبیر و دیگران گفته‌اند منظور کفار قریش هستند که پیامبر را تکذیب کردند و به دشمنی و جنگ با او پرداختند.

مردی از امیر المؤمنین (ع) از تفسیر این آیه سؤال کرد، در جواب فرمود آن دو نابکار قریش بنو امیه و بنی مغیره هستند اما بنی امیه مدتها بهره‌مند شدند ولی بنو مغیره را در جنگ بدر از پای درآوردند.

بعضی گفته‌اند منظور جبله بن الایهم و پیروان او از عرب هستند که نصرانی شده و به روم رفتند.

و **أَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ** یعنی طرفداران خود را به نابودی کشانند.

الحجر «15»: **الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الْقُرْآنِ مِيبِينَ * رَبَّمَا يُودِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ * ذَرَهُمْ يَا كَلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيَلْهَمُوا الْأَمْلَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * إِلَى قَوْلِهِ: وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ * لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * مَا نَنْزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مَنْظَرِينَ * إِنْ نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنْ نَا لَهُ لِحَافِظُونَ**

(1) منظور آن نوع پیچکی است که ریشه در زمین ندارد و بدور درختها می‌پیچد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 83

«إِلَى قَوْلِهِ: وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرَجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ * إِلَى قَوْلِهِ: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنْ السَّاعَةُ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ * إِنْ رَبُّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ * لَا تَمْدُنْ عَيْنِيكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ * وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ * كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَو رَبُّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَاصْذَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمَشْرِكِينَ * إِنْ كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * وَ لَقَدْ نَعَلْنَاكَ يُضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ * وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ 1- 99.

در باره آیه **ربما یود الذین کفروا** می‌نویسد: بسیار دوست دارند کافران یعنی در عالم آخرت وقتی مسلمانان رهسپار بهشت شوند و کافران بسوی جهنم که کاش مسلمانان بودند.

ما ننزل الملائکة إلا بالحق یعنی ما ملائکه را نازل نمی‌کنیم مگر به مرگ یا با عذابی که موجب استیصال آنها شود اگر ایمان نیاورند یا با رسالت و **ما کانوا إذا منظرین** یعنی وقتی ملائکه نازل شوند دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد.

إنا نحن نزلنا الذکر یعنی قرآن را و **إنا له لحافظون** یعنی ما حفظ می‌کنیم آن را از زیاده و نقصان و تغییر و تحریف. بعضی گفته‌اند یعنی حفظ می‌کنیم قرآن را از حيله و تزویر مشرکین که نتوانند آن را نابود کنند و نمی‌گذاریم کهنه شود یا به فراموشی سپرده گردد. گفته شده: ما نگهبان محمد (ص) هستیم و **لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون** یعنی اگر برای مشرکان دربی از آسمان بگشائیم که ملائکه پیوسته از این درب فرود آیند و بالا روند بعضی گفته‌اند خود این مشرکان از این درب به آسمان بالا روند و ملکوت آسمان را مشاهده کنند **لقالوا إنما سکرنا می‌گویند** چشمهای ما را پوشانده‌اند گفته‌اند متحیر شده و نمی‌توانند نگاه کنند **بل نحن قوم مسحورون** ما را محمد سحر کرده نمی‌توانیم واقعیت را درک کنیم.

در باره آیه **لا تمدن عینیک إلی ما متعنا به أزواجنا منهم** می‌نویسد: یعنی چشم مدار به این کفار که آنها را بهره‌مند کرده‌ایم از انواع مختلف چهارپایان و اولاد و سایر زرق و برقهای

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 84

دنیوی که بنا بر این **«أزواجنا»** در آیه بنا به حالیت منصوب است و منظور اشیاء و امثال است بعضی آیه را چنین تفسیر نموده‌اند در چشم تو جلوه نکند و خیره نشوی به آنچه ما به گروهی از مشرکین داده‌ایم و اندوهناک نباش بر آنها اگر ایمان نیاورند و عذاب بر آنها نازل شد و **اخفض جناحک للمؤمنین** یعنی نسبت به مؤمنین متواضع باش.

كما أنزلنا علی المقتسمین یعنی نازل کردیم قرآن را بر تو چنانچه بر یهود و نصاری نازل کردیم آنها که قرآن را تکه تکه نمودند یعنی بعضی از آن را قبول کردند و برخی را نپذیرفتند و بعضی نیز گفته‌اند آنها را مقتسم نامیده‌اند چون کتابهای آسمانی را تقسیم نمودند به برخی از آنها ایمان آوردند و نسبت به بعضی دیگر کافر شدند.

ابن عباس گفته است معنی آیه اینست: من شما را می‌ترسانم از عذابی که بر مقتسمین که در راه مکه بودند نازل کردیم که مانع از ایمان آوردن مردم به پیامبر می‌شدند. مقاتل می‌گوید آنها شانزده نفر بودند که ولید بن مغیره آنها را مامور کرده بود بر سر راه حجاج و زائرین بیت الله بایستند و به آنها بگویند مبادا فریب این مردی که در میان ما مدعی نبوت

شده بخورید خداوند بر آنها عذابی نازل کرد که به بدترین صورت مردند. سپس آنها را به صفاتی که داشتند معرفی می کند کسانی که قرآن را تکه تکه نمودند گفتند سحر است.^۷

حتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار) ؛ ج 1 ؛ ص 84

ستانهای گذشته است و گفتند دروغ به خدا نسبت داده شد.

فاصدع بما تؤمر یعنی اظهار کن و آشکارا به ماموریت خویش پرداز بدون ترس و **أعرض عن المشركين** یعنی با مشرکان به مخاصمت پرداز تا وقتی که دستور جنگ با آنها را به تو بدهم و توجهی به ایشان مکن و از آنها مترس تا هنگام مرگ حتی **يأتیک اليقين**.

النحل (16): **أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالى عما يشركون*** ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده أن أذروا أنه لا إله إلا أنا فاتقون* خلق السماوات و الأرض بالحق تعالى عما يشركون **«إلى قوله»:** أ فمن يخلق كمن لا يخلق أ فلا تذكرون **«إلى قوله»:** و الذين يدعون من دون الله لا يخلقون شيئاً و هم يخلقون* أموات غير أحياء و ما يشعرون أيان يبعثون* إلهكم إله واحد فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة و هم مستكبرون* لا جرم أن الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون* إنه لا يحب المستكبرين* و إذا قيل

حتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ج 1، ص: 85

لهم ما إذا أنزل ربكم قالوا أساطير الأولين* ليحملوا أوزارهم كاملة يوم القيامة و من أوزار الذين يضلونهم بغير علم ألا ساء ما يزرون **«إلى قوله»:** و قال الذين أشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء نحن و لا آبائنا و لا حرمانا من دونه من شيء كذلك فعل الذين من قبلهم فهل على الرسل إلا البلاغ المبين **«إلى قوله»:** إن تحرص على هداهم فإن الله لا يهدي من يضل و ما لهم من ناصرين **«إلى قوله»:** و أنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم و لعلمهم يتفكرون* أ فأمّن الذين مكروا السيئات أن يخسف الله بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون* أو يأخذهم في تقلبهم فما هم بمعجزين* أو يأخذهم على تخوف فإن ربكم لرؤف رحيم* أ و لم يروا إلى ما خلق الله من شيء يتفيؤا ظلاله عن اليمين و الشمال سجداً لله و هم داخرون* و لله يسجد ما في السماوات و ما في الأرض من دابة و الملائكة و هم لا يستكبرون* يخافون ربهم من فوقهم و يفعلون ما يؤمرون* و قال الله لا تتخذوا إلهين اثنين إنما هو إله واحد فإياي فارهبون* و له ما في السماوات و الأرض و له الدين واصبا أ فغير الله تتقون* و ما بكم من نعمة فمن الله ثم إذا مسكم الضر فإليه تجئرون*

⁷ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ۲ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ش.

ثم إذا كشف الضر عنكم إذا فريق منكم بربهم يشركون* ليكفروا بما آتيناهم فتمتعوا فسوف تعلمون* و يجعلون لما لا يعلمون نصيبا مما رزقناهم تالله لتسئلن عما كنتم تفترون* و يجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما يشتهون* و إذا بشر أحدهم بالأنثى ظل وجهه مسودا و هو كظيم* يتوارى من القوم من سوء ما بشر به أيمسكه على هون أم يدسه فى التراب ألا ساء ما يحكمون «ألى قوله تعالى»: و يجعلون لله ما يكرهون و تصف ألسنتهم الكذب أن لهم الحسنى لا جرم أن لهم النار و أنهم مفرطون «إلى قوله»: و ما أنزلنا عليك الكتاب إلا لتبين لهم الذى اختلفوا فيه و هدى و رحمة لقوم يؤمنون «إلى قوله»: و الله فضل بعضكم على بعض فى الرزق فما الذين فضلوا برادى رزقهم على ما ملكت أيانهم فهم فيه سواء أ فبنعمة الله يجحدون «إلى قوله»: و يعبدون من دون الله ما لا يملك لهم رزقا من السموات و الأرض شيئا و لا يستطيعون* فلا تضربوا لله الأمثال إن الله يعلم و أنتم لا تعلمون* ضرب الله مثلا عبدا مملوكا لا يقدر على شيء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ينفق منه سرا و جهرا هل يستوون* الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون* و ضرب الله مثلا رجلين أحدهما أبكم لا يقدر على شيء و هو كل على مولاه أينما يوجهه لا يأت بخير هل يستوى هو و من يأمر بالعدل و هو على صراط مستقيم «إلى قوله»:

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 86

فإن تولوا فإنما عليك البلاغ المبين* يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها و أكثرهم الكافرون «إلى قوله»: و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء و هدى و رحمة و بشرى للمسلمين «إلى قوله»: و أوفوا بعهد الله إذا عاهدتم و لا تنقضوا الأيمان بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم كفيلا إن الله يعلم ما تفعلون* و لا تكونوا كالتى نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثا تتخذون أيمانكم دخلا بينكم أن تكون أمة هى أربى من أمة إنما يبلوكم الله به و ليبين لكم يوم القيامة ما كنتم فيه تختلفون* و لو شاء الله لجعلكم أمة واحدة و لكن يضل من يشاء و يهدى من يشاء و لتسئلن عما كنتم تعملون* و لا تتخذوا أيمانكم دخلا بينكم فتنزل قدم بعد ثبوتها و تذوقوا السوء بما صدتكم عن سبيل الله و لكم عذاب عظيم «إلى قوله»: و إذا بدلنا آية مكان آية و الله أعلم بما ينزل قالوا إنما أنت مفتر بل أكثرهم لا يعلمون* قل نزله روح القدس من ربك بالحق ليثبت الذين آمنوا و هدى و بشرى للمسلمين* و لقد نعلم أنهم يقولون إنما يعلمه بشر لسان الذى يلحدون إليه أعجمى و هذا لسان عربى مبين «إلى قوله»: ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفا و ما كان من المشركين 1- 123.

«و قال سبحانه»: ادع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هى أحسن إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبيله و هو أعلم بالمهتدين «إلى قوله»: و اصبر و ما صبرك إلا بالله و لا تحزن عليهم و لا تك فى ضيق مما يمكرون* إن الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون 125- 128.

در باره آیه أموات غیر أحياء می نویسد: یعنی بتها و کفار مردگانند «لا جرم» یعنی واقعا این بمنزله قسم است.

در باره آیه **أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ** یعنی دچار عذاب شوند در رفت و آمدهائی که در سفر و تجارت می‌کنند. بعضی گفته‌اند منظور اینست که در تمام شب و روز از آن جمله از این پهلو به آن پهلویشان شب در رختخواب را نیز فرا می‌گیرد **فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ** یعنی چنان نیست که از دست ما بگریزند و قدرتی بتواند جلو عذابی را که خداوند جهت آنها مقرر کرده بگیرد.

أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ می‌نویسد: بیشتر مفسرین گفته‌اند یعنی آنها را بوسیله نقص و کمبود می‌گیریم تا به کشته شدن و یا به مرگ یعنی از دور و بر آنها کم می‌کنیم یکی یکی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 87

می‌گیریم تا تمام آنها را هلاک نمائیم.

گفته‌اند یعنی در حال ترس ایشان از عذاب **يَتَفَيَّؤًا ظِلَالَهُ** می‌فرماید نمی‌بینند آنچه خداوند آفریده سایه‌هایشان در حال سجده به چپ و راست می‌روند و معنی سجده کردن سایه همان تمایل آن است به چپ و راست چنانچه قبلاً گذشت بعضی نیز گفته‌اند منظور از سایه خود شخص است نه سایه او و این نوع تعبیر در سخنان عرب نمونه زیاد دارد.

و هُم دَاخِرُونَ یعنی آنها کوچک و خوارند خداوند در این آیه توجه می‌دهد که تمام اشیاء کوچکی و خضوع نسبت به او دارند بطوری که شاهد نیازمندی آنها است بخالق و مدبر خود اشیاء نیز در این مورد مانند همان بندگان در حال سجده هستند **و له الدین و اصبا** یعنی اطاعت از او پیوسته و برای همیشه لازم است بعضی گفته‌اند یعنی به طور خالص.

نصيبا مما رزقناهم مقداری از روزی خود را اختصاص می‌دهند به چیزهائی که نمی‌دانند منظور همان چیزهائی است که در سوره انعام گذشت که از زراعت‌ها و چهارپایان مقداری را اختصاص به خدایان خود می‌دهند **و لهم ما يثبتون** یعنی برای خود آنچه را دوست می‌دارند قرار می‌دهند منظور پسرها است «و برای خداوند دخترها را نسبت می‌دهند».

و هو كظيم یعنی از شنیدن تولد دختر غرق در خشم و اندوه می‌شود **أَيْمَسْكَ عَلَى هُونَ أَمْ يَدْسُهُ فِي التَّرَابِ** یعنی در باره دختری که برایش متولد شده چاره‌اندیشی می‌کند که او را با کمال خواری و بیچارگی نگه دارد یا درون خاک پنهانش کند و زنده بگورش کند این همان عملی بود که از عادات اعراب به شمار می‌رفت هنگام زایمان گودالی کوچک می‌کند و اگر دختر متولد می‌شد او را درون همان گودال می‌انداخت و بر رویش خاک می‌ریخت تا زنده زنده بمیرد این عمل را از ترس فقر و تنگدستی انجام می‌دادند.

و يجعلون لله ما يكرهون برای خدا دختران را نسبت می‌دهند که خودشان ناپسند می‌شمارند **أَنْ لَّهُمُ الْحَسَنَى** منظور اینست که برای خودشان خوبها که پسرانند بر می‌گزینند بعضی گفته‌اند منظور اینست که در آخرت پاداش نیکو را به خود اختصاص می‌دهند **و أنهم مفرطون** یعنی آنها را به جانب آتش جهنم به سرعت می‌برند.

در باره آیه **فما الذین فضلوا** می‌نویسد: در مورد این آیه دو نوع تفسیر شده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 88

اول: یعنی عربها غلام و کنیز خود را شریک در اموال و خانواده خود نمی‌کردند تا با آنها مساوی باشند و این عمل را نقص می‌پنداشتند به همین جهت نمی‌پسندیدند با اینکه آنها بندگان مرا شریک در ملک و قدرت من می‌دانستند و عبادت و تقرب به آنها را لازم می‌شمردند همان طوری که مرا نیز عبادت می‌کردند (منظور اینست که آنها با بندگان خود به مساوات رفتار نمی‌کردند ولی مرا با بندگان خودم و آفریده‌هایم مساوی قرار می‌داد ندهم برای بت‌ها عبادت می‌کردند هم برای خدا).

دوم: یعنی این مردمان آزاد که خداوند آنها را در روزی و مال دنیا برتری بخشیده خرج بندگان خود را نمی‌دهند و روزی دهنده آنها نیستند بلکه خداوند به مالک و مملوک هر دو روزی می‌بخشد زیرا آنچه مالک به مملوک خود می‌دهد از روزی است که خداوند به او بخشیده پس مالک و مملوک هر دو مساوی هستند.

در باره **و من رزقناه منا رزقا حسنا** یعنی شخص آزادی را که به او روزی بخشیدیم و نعمت و مال ارزانی داشتیم او در پنهان و آشکارا انفاق می‌کند و از کسی باک ندارد **هل یستون** یعنی دو نفر که از نظر خلقت با هم مساوی هستند وقتی یکی قدرت داشته باشد و بتواند انفاق کند با آن دیگری که قدرت انفاق ندارد مساوی نیستند پس چگونه تساوی برقرار می‌کنید بین سنگ و بت‌هایی که شعور ندارند و قدرت حرکت بر ایشان نیست با خداوند عزیزی که قادر بر هر چیزی است و رازق تمام موجودات است.

بعضی گفته‌اند این مثل در باره کافر و مؤمن است زیرا کافر هیچ خیر و بهره‌ای ندارد ولی مؤمن کسب خیر و پاداش می‌کند.

و ضرب الله مثلا رجلین أحدهما أبکم لا یقدر علی شیء خداوند مثل می‌زند دو نفر را که یکی از آنها لال است و هیچ نمی‌تواند سخن بگوید (یا نمی‌تواند تشخیص و تمیز بدهد) او باری گران بر دوش کفیل خود است هر کجا او را بفرستند موجب سود و بهره‌ای برای مولای خود نمی‌شود و به هر کاری که او را بفرستد نتیجه‌ای از او نخواهد برد آیا مساوی هست این لال با آن کسی که زبان گویا دارد و امر به عدل و دادگری می‌کند و خود بر صراط مستقیم و راه حقیقت قرار دارد.

در مورد این آیه نیز دو وجه نقل شده اول اینکه آیه مثلی است برای دو نفر که یکی امید

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 89

خیر از او هست و دیگری هیچ امیدی به او نیست با اینکه اصل خیر از جانب خدا است چگونه برابری قرار می دهند بین چنین کسی که همه خیرها از جانب اوست و آن کس که هیچ امیدی از او نیست در عبادت و ستایش.

دوم ابن عباس می گوید: این آیه مثل برای کافر و مؤمن است. لال کافر است و آن کس که زبان گویا دارد و امر به عدالت می کند مؤمن این مطلب را عطاء گفته است.

لال ابی بن خلف و بنده‌ای که امر به عدالت می کند حمزه و عثمان بن مظعون است.

بعضی گفته‌اند: لال هاشم بن عمرو بن حارث قریشی که دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله بود و مردی بخیل و بی فایده بود.

و در باره آیه **و لا تنقضوا الأیمان بعد توکیدها** می نویسد: این آیه در باره کسانی نازل شده است که با پیامبر اکرم به اسلام بیعت کردند خداوند به مسلمانان می فرماید مبادا کثرت مشرکین و تعداد زیاد آنها و قلت مسلمانان موجب شود که شما نقض پیمان کنید خداوند نگهبان شما است و در پیمانی که بسته‌اید پایدار باشید.

بعضی گفته‌اند این آیه در مورد گروهی نازل شد که با گروه دیگر هم قسم شده بودند گروه دیگری پیش آنها آمده گفتند ما از آنها که هم پیمان شما شده‌اند قوی تر و با شخصیت‌تریم پیمان خود را با آنها بشکنید و با ما هم پیمان شوید.

و لا تکنوا کالتي نقضت غزلها یعنی مانند آن زن نباشید که نخ‌های خود را در هم پاشید بعد از اینکه بهم پیوسته بود برای رشتن و آن زنی احمق از قریش بود که تا نیمه روز با کنیزان خود نخ می‌رشت بعد به آنها می‌گفت رشته‌های خود را در هم پاشید و همین کار را عادت خود قرار داده بود او ریبه دختر عمرو بن کعب نام داشت و به او خرما مکه می‌گفتند.

تتخذون أیمانکم دخلاً بینکم ایمان خود را وسیله خیانت و دغلبازی قرار دهید أن تكون أمة هی أربی من أمة بواسطه اینکه گروهی اکثریت بر دیگران دارند و یا از گروه دیگر برترند **فتزل قدم بعد ثبوتها** یعنی موجب انحراف شما می‌شود بعد از اینکه هدایت یافته‌اید.

در باره آیه **و إذا بدلنا آیه مکان آیه** می نویسد: یعنی وقتی آیه‌ای را نسخ کنیم و آیه دیگر را جایگزین آن نمائیم **قالوا إنما أنت مفتتر**. ابن عباس گفته است: مخالفین اسلام

می گفتند حضرت محمد صلی الله علیه و آله یاران خود را به مسخره گرفته امروز آنها را به کاری دستور می دهد فردا باز به کار دیگر و به دروغ این کار را می کند و از خود می تراشد.

و لقد نعلم أنهم يقولون إنما يعلمه بشر ما می دانیم که آنها می گویند این حرفها را از یک شخص می آموزد.

ابن عباس می گوید: قریش مدعی بود که غلامی رومی و مسیحی به نام بلعام به پیامبر آموزش می دهد ضحاک گفته است منظور از آن شخص سلمان فارسی است می گفتند پیامبر داستانها را از سلمان یاد می گرفت مجاهد و قتاده گفته اند: منظور از آن شخص غلامی رومی بود که تعلق به بنی حضم داشت به نام یعیش یا عائش کتابی داشت او مسلمان شد و اسلامی نیکو داشت.

عبد الله بن مسلم گفت دو غلام نصرانی در جاهلیت از اهالی عین التمر بودند به نام یسار و جبیر به شغل شمشیر سازی اشتغال داشتند کتابی را به زبان خود می خواندند گاهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار آنها رد می شد و خواندن ایشان را گوش می داد گفتند از این دو غلام یاد گرفته، خداوند دروغ آنها را فاش نمود و تکذیبشان کرده با این آیه لسان الذی یلحدون إلیه أعجمی یعنی زبانی که شما نسبت می دهید از آن آموخته است غیر عربی است و زبانی غیر فصیح می باشد و هذا لسان عربی مبین یعنی جای هیچ شک و شبهه ای نیست وقتی عرب عاجز و ناتوان از آوردن مثل قرآن باشند با اینکه به زبان آنها است چگونه می توانند غیر عرب زبانان چنین بدو بیاموزند.

الإسراء «17»: إن هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم و یشیر المؤمنین الذین یعملون الصالحات أن لهم أجرا کبیرا* و أن الذین لا یؤمنون بالآخرة أعتدنا لهم عذابا ألیما «إلی قوله»: ذلک مما أوحی إلیک ربک من الحکمة و لا تجعل مع الله إلها آخر فتلقى فی جهنم ملوما مدحورا* أ فأصفاکم ربکم بالبینین و اتخذ من الملائکة إناثا إنکم لتقولون قولا عظیما* و لقد صرفنا فی هذا القرآن لیزکروا و ما یزیدهم إلا نفورا* قل لو کان معه آلهة كما یقولون إذا لابتغوا إلی ذی العرش سبیلا* سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا «إلی قوله»: و إذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا* و جعلنا علی قلوبهم أکنة أن یفقهوه و فی آذانهم وقرا و إذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولوا علی أذبارهم نفورا* نحن أعلم بما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 91

یستمعون به إذ یستمعون إلیک و إذ هم نجوی إذ یقول الظالمون إن تتبعون إلا رجلا مسحورا* انظر کیف ضربوا لک الأمثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا «إلی قوله»: قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا* أولئک الذین یدعون یتبتغون إلی ربهم الوسیلة أیهم أقرب و یرجون رحمته و یخافون عذابه إن عذاب ربک کان محذورا «إلی قوله»:

و إذ قلنا لك إن ربك أحاط بالناس و ما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن و نخوفهم فما يزيدهم إلا طغيانا كبيرا «إلى قوله سبحانه»: قل كل يعمل على شاكلته فربكم أعلم بمن هو أهدى سبيلا «إلى قوله تعالى»: و لئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا إليك ثم لا تجد لك به علينا وكيلا* إلا رحمة من ربك إن فضله كان عليك كبيرا* قل لئن اجتمعت الإنس و الجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهيرا* و لقد صرفنا للناس في هذا القرآن من كل مثل فأبى أكثر الناس إلا كفورا* و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا* أو تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا* أو تسقط السماء كما سفا أو تأتي بالله و الملائكة قبيلا* أو يكون لك بيت من زخرف أو ترقى في السماء و لن نؤمن لرفيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت إلا بشرا رسولا* و ما منع الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى إلا أن قالوا أبعث الله بشرا رسولا* قل لو كان في الأرض ملائكة يمشون مطمئنين لنزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا* قل كفى بالله شهيدا بيني و بينكم إنه كان بعباده خبيرا بصيرا «إلى قوله»: قل لو أنتم تملكون خزائن رحمة ربي إذا لأمسكنم خشية الإنفاق و كان الإنسان قتورا 9-100.

«و قال تعالى»: و بالحق أنزلناه و بالحق نزل و ما أرسلناك إلا مبشرا و نذيرا* و قرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث و نزلناه تنزيلا* قل آمنوا به أو لا تؤمنوا إن الذين أوتوا العلم من قبله إذا يتلى عليهم يخرون للأذقان سجدا* و يقولون سبحان ربنا إن كان وعد ربنا لمفعولا* و يخرون للأذقان يبكون و يزيدهم خشوعا 105-109.

در باره آیه لا تجعل مع الله إلها آخر می نویسد: خطاب در این آیه به پیامبر است ولی منظور دیگران هستند تا در منع و زجر تاکید بیشتری داشته باشد «قرار نده با خدا خدایان دیگر» «مدحورا» یعنی از رحمت خدا فاصله خواهی گرفت.

در باره آیه إذا لابتغوا إلى ذی العرش سبیلا می نویسد: یعنی راهی را می جویند که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 92

آنها را به مالک عرش خدای بزرگ نزدیک کند چون اطلاع از عظمت و جلالش دارند اما بیشتر مفسران گفته اند معنی آیه اینست که راهی را می جویند که با خداوند مالک عرش به معارضة و مبارزه پردازند زیرا دو شریک در خدائی از نظر ذات برابرند ولی یکی در طلب پیروزی بر دیگری است تا قدرت در اختیار او قرار گیرد با این توجیه می توان آیه را دلیل بر عدم امکان بودن خدای دیگر دانست (زیرا می فرماید اگر خدایان دیگری جز خدای یکتا بود باید در جستجوی برانداختن خدای عرش می شد و با او به مبارزه می پرداخت).

در باره آیه و إذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا يؤمنون بالآخرة می نویسد:

کلبی گفته است منظور ابو سفیان و نضر بن حارث و ابو جهل و ام جمیل زن ابی لهب است که در موقع قرآن خواندن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خداوند او را از دیدگان آنها پنهان می داشت از کنار پیامبر رد می شدند ولی او را نمی دیدند **حجاباً مستورا** یعنی پرده ای که پوشانید. بعضی گفته اند مستور و پوشیده از چشمها باشد که فقط از راه قدرت خدا است.

و إذا ذکرت ربک فی القرآن وحده یعنی وقتی خدا را بیگانگی بستائی و شرک را باطل نمایی **ولوا علی أذبارهم نفورا** با تنفر تمام از تو فرار می کنند و فاصله می گیرند منظور کفار قریش هستند. بعضی گفته اند منظور شیاطینند. و گفته شده وقتی بسم الله الرحمن الرحیم می شنوند فرار می کنند و برخی می گویند از شنیدن لا اله الا الله فرار می نمایند.

نحن أعلم بما یستمعون به إذ یستمعون إلیک یعنی حال مشرکان و غرض آنها از گوش دادن به قرائت قرآن تو بر ما مخفی نیست و **إذ هم نجوی** معنی آیه اینست که ما می دانیم آنها وقتی گوش می دهند به قرآن خواندن تو و بعد که از جای حرکت می کنند و می روند با یک دیگر به نجوی و آهسته چه می گویند برخی می گویند ساحر است و بعضی کاهن و گروهی مدعی می شوند شاعر است گفته اند منظور ابو جهل و زمعه بن اسود و عمرو بن هشام و خویطب بن عبد القری است که گرد هم جمع شده در باره پیامبر به مشورت پرداختند.

ابو جهل گفت دیوانه است زمعه مدعی شد که شاعر است خویطب گفت کاهن است بعد آمدند پیش ولید بن مغیره و نظرات خود را به او عرضه داشتند او گفت ساحر است **إذ یقول الظالمون إن تتبعون إلا رجلاً مسحوراً** ستمگران گفتند پیروی نمی کنید مگر مردی را

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 93

که سحر در او اثر گذاشته. در ترجمه مسحور گفته اند یعنی سحر او را به این حالت در آورده و بعضی گفته اند مسحور کسی است که جن زده و گرفتار یک بیماری روانی باشد.

بعضی گفته اند صاحب نظری که خدا او را بصورت بشر آفریده و نیز گفته اند مسحور یعنی ساحر است مانند مستور به معنی ساتر.

قل ادعوا الذین زعمتم بگو بخوانید خدایانی را که خیال می کنید شریک خدایند منظور ملائکه و مسیح و عزیر است بعضی می گویند منظور جن است که گروهی از اعراب جن پرست بودند ابن مسعود گفته است آنها ایمان آوردند ولی کفار به عبادت و پرستش آنها ادامه می دادند.

در باره آیه **إن ربک أحوط بالناس** یعنی خدا اطلاع دارد از حال مردم که گناه می کنند یا اطاعت و **ما جعلنا الرؤیا التي أریناک** در باره تفسیر آیه به اختلاف سخن گفته شده است.

بعضی گفته‌اند منظور دیدن چشم است نه خواب دیدن و آن عجائبی است که با چشم در معراج مشاهده نمود.

نظر دوم اینست که منظور رویا در خواب است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید داخل مکه خواهد شد همان موقعی که در مدینه بود. به جانب مکه رهسپار شد ولی در حدیبیه مشرکان مانع شدند از ورود به مکه بطوری که بعضی از مسلمانان در باره پیامبر مشکوک شدند.

نظر سوم اینست که منظور همان خوابی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دید که میمونهای بر فراز منبر بالا می‌روند و پائین می‌آیند خیلی ناراحت و غمگین شده همین نظر از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل شده است بنا بر این تاویل شجره ملعونه بنی امیه هستند که خداوند به پیامبرش اطلاع می‌دهد آنها منصب و مقام او را خواهند گرفت و اولادش را می‌کشند.

بعضی گفته‌اند منظور از شجره ملعونه شجره زقوم است که درختی است در جهنم) و این درخت را فتنه نامیده چون مشرکین مسخره می‌کردند می‌گفتند آتش درخت را می‌سوزاند چگونه درون آتش درخت می‌روید ولی مؤمنین این مطلب را تصدیق کردند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 94

در باره آیه **و قالوا لن نؤمن لك** می‌نویسد: ابن عباس گفت گروهی از قریش از قبیل عتبه و شیبه و پسران ربیع و ابو سفیان و اسود بن مطلب و زمعه بن اسود و ولید بن مغیره، ابو جهل بن هشام، عبد الله بن امیه، امیه بن خلف و عاص بن وائل و نبیه و منبه دو فرزند حجاج و نضر بن حارث و ابو البختری پسر هشام در کنار کعبه اجتماع نموده گفتند خوب است بفرستیم از پی محمد اینجا بیاید و ما با او روبرو حرفهای خود را بزنیم. پیغام دادند به آن جناب که سران فامیلت در کنار کعبه اجتماع نمودند خوب است آنجا بیائی با تو کار دارند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلافاصله آمد به خیال اینکه متمایل به اسلام شده‌اند چون پیامبر اکرم علاقه شدیدی داشت به مسلمان شدن آنها. در آن جمع نشست. گفتند یا محمد ما از پی تو فرستاده‌ایم تا با تو استدلال کنیم و به صحبت پردازیم ما ندیدیم کسی را که مانند تو زیان به فامیل خود رسانده باشد خدایان ما را دشنام می‌دهی و بر آئین و دین ما خورده می‌گیری و ما را به سفاهت و نادانی نسبت می‌دهی و بین جمع ما جدایی انداخته‌ای اگر واقعا این کارها را برای رسیدن به مال دنیا انجام می‌دهی ما حاضریم هر چه بخواهی در اختیارت بگذاریم اگر طالب ریاستی ما تو را رئیس و سرور خود می‌کنیم اگر گرفتار بیماری شده‌ای ما برایت طبیب خواهیم آورد و معالجات می‌کنیم. فرمود هیچ کدام از اینها نیست خداوند مرا برانگیخته و پیامبرم نموده و به من کتاب داده اگر مرا به نبوت بپذیرید در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهید شد اگر نپذیرفتید صبر می‌کنم تا خداوند بین من و شما حاکم شود.

گفتند پس در این صورت مشاهده می‌کنی که ما چقدر از نظر موقعیت جغرافیائی در مزیقه هستیم از خدایت بخواه این کوهها را از ما دور نماید و برای ما رودهائی به وجود آورد مانند رودهای شام و عراق و مردگان ما را زنده کند مخصوصا قصی را که مردی راستگو است از او پرسیم تو راست می‌گوئی در ادعایت یا دروغ؟ پیامبر اکرم فرمود برای انجام چنین درخواست‌هائی مبعوث نشده‌ام. گفتند حالا که چنین کاری را نمی‌کنی از خدایت بخواه فرشته‌ای را بفرستد تا نبوت تو را گواهی نماید و برای ما باغستانها و گنجها و قصرهائی از طلا به وجود آورد. فرمود برای چنین کارهائی نیز مبعوث نشده‌ام من مامورم شما را راهنمایی کنم اگر قبول کردید بهتر و اگر نپذیرفتید منتظر فرمان خدا می‌شوم گفتند پس آسمان را بر سر ما خراب کن همان طور که مدعی هستی اگر خدایت بخواهد می‌تواند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 95

چنین کند فرمود این کار در اختیار خداست اگر بخواهد انجام می‌دهد.

یکی از آنها گفت ما به خدا ایمان نخواهیم آورد مگر خداوند با ملائکه در جلوی ما بیایند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای حرکت کرد، عبد الله بن امیه مخزومی پسر عمه‌اش نیز از جای حرکت نمود چون او پسر عاتکه دختر عبد المطلب بود. عبد الله گفت یا محمد آنچه خویشاوندانت پیشنهاد کردند نپذیرفتی در مورد خود نیز هر چه خواستند قبول نکردی بعد گفتند ما را دچار عذاب کن باز هم نکردی به خدا قسم من به تو ایمان نمی‌آورم مگر اینکه بوسیله نردبانی به آسمان بالا روی بطوری که تو را مشاهده کنم و بعد به همراه خود چند فرشته را بیاوری که گواه رسالت باشند و با خود نامه‌ای بیاورند در مورد نبوت تو.

ابو جهل گفت او جز ناسزا گفتن به خدایان ما و نسبت‌های ناروا به اجدادمان کار دیگری نمی‌کند. من با خدا پیمان می‌بندم که هر وقت به سجده رفت سنگی بزرگ بر دوش حمل می‌کنم و بر سر او می‌زنم.

پیامبر اکرم از آنها جدا شد و محزون گردید از برخوردی که آنها داشتند خداوند این آیات را در همین مورد نازل فرمود.

حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا یعنی در سرزمین مکه برای ما چشمه‌ساری بوجود آوری که میان مکه جاری شود **أو** تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا یا آسمان بر سر ما فرود آید تکه‌های بر هم انباشته و منظور از (کما زعمت) اینست که: همان طور که مدعی هستی آسمان شکاف خواهد خورد یا اینکه چنانچه ادعا می‌کنی پیامبرم و دارای معجزه هستم **أو** تأتي بالله و الملائكة قبيلة قبيل یعنی ضامن و کفیل گفته تو باشند و گفته قبیل جمع قبيله است یعنی گروه گروه ملائکه بیایند.

بعضی گفته‌اند قبیل یعنی در مقابل ما این معنی شاهی است که مشرکان عرب علاوه بر کفر و شرک مشبهه نیز بودند **أو** يكون لك بيت من زخرف یعنی یا خانه‌ای از طلا داشته باشی. بعضی گفته‌اند زخرف یعنی نقشها **أو** ترقی فی السماء یعنی

به آسمان بالا روی و لن نؤمن لر قیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه یعنی اگر این کار را هم بکنی ما پیامبری تو را نمی‌پذیریم مگر اینکه برای هر کدام از ما نامه‌ای از آسمان بیاوری که گواهی بر نبوت تو

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 96

داده باشد و ما خود آن نامه را بخوانیم.

قل سبحان ربی بگو منزه است خدا از هر کار ناپسند در این آیات جواب آنها چنین داده شده که معجزات را به انتخاب خودتان قرار داده‌اید با اینکه مربوط به خداست او از تدبیر جهان مطلع است و می‌داند چه کار به مصلحت است راهی برای شما متصور نیست که از من بخواهید بعضی گفته‌اند او بزرگتر است از اینکه بندگانش برایش تکلیف تعیین کنند چون بندگان باید مطیع او باشند.

گفته‌اند: وقتی اعراب گفتند یا به آسمان بالا روی و خدا و ملائکه را بیاوری از گفته آنها معلوم می‌شد که معتقد به جسم بودن خدایند به همین جهت خداوند می‌فرماید: **قل سبحان ربی** بگو خدا منزه است از اینکه دارای صفت اجسام باشد تا مشاهده شود و پائین بیاید.

بعضی نیز می‌گویند خدا منزه است از اینکه معجزات را به درخواست اشخاصی بیاورد و تابع آنها باشد.

هل كنت إلا بشرا رسولا یعنی این کارها از یک انسان ساخته نیست من نمی‌توانم چنین کارهایی را انجام دهم **قل لو كان في الأرض ملائكة يمشون مطمئنين** بگو اگر در زمین ملائکه‌ای ساکن بودند و وطن گرفته بودند **لنزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا** ما برای آنها فرشته‌ای را از آسمان به عنوان پیامبر می‌فرستادیم.

بعضی گفته‌اند منظور از **(مطمئنين)** یعنی دل به دنیا و لذتهای آن بسته بودند و پیرو دینی نبودند. برخی چنین معنی کرده‌اند: اگر ساکنان زمین فرشته بودند ما پیامبری را از جنس فرشته برای آنها می‌فرستادیم تا بهتر بفهمند.

در مورد آیه چنین نیز توجیه کرده‌اند. که اعراب می‌گفتند ما در جهان آسوده و راحت بودیم محمد صلی الله علیه و آله آمد و ما را به تشویش و اضطراب انداخت خداوند می‌فرماید اگر مانند فرشته هم آسوده و راحت بودید باز حکمت مقتضی بود که برایتان پیامبر بفرستد. پس انسان اگر آسوده و راحت باشد مانع از ارسال پیامبران نخواهد شد چرا که آنها نیاز بیشتری به پیامبر دارند از ملائکه.

در باره آیه **خشية الإنفاق** می‌نویسد: یعنی از ترس فقر و گرفتاری و **كان الإنسان**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 97

قتورا یعنی انسان بخیل است و قرآنا فرقناه یعنی ما برایت کتابی نازل کردیم که آن را بصورت آیات و سوره‌هایی متفرق و جدا جدا نازل نموده‌ایم یا منظور اینست که بوسیله آن حق را از باطل جدا کرده‌ایم یا اینکه قسمتی از قرآن اخبار است و بعضی امر و برخی نهی و مقداری تهدید و برخی مژده یا اینکه آن را به صورت متفرق نازل کردیم نه یک مرتبه زیرا از ابتدا تا انتهای نزول قرآن بیست و چند سال طول کشید.

لتقرأه علی الناس علی مکث یعنی تا بتدریج و با تانی بر مردم بخوانی که بیشتر در دل آنها جایگیر شود.

گفته‌اند یعنی جدا جدا بر آنها بخوانی کم کم و نزلناه تنزیلا یعنی به تدریج به مناسبت احتیاجات و اتفاقات آن را نازل کردیم قل آمنوا به أو لا تؤمنوا بگو ایمان بیاورید یا نیاورید این ایمان شما برای خودتان سودمند است موجب نفع دیگری نخواهد شد این آیه تهدیدی است برای آنها إن الذين أتوا العلم من قبله یعنی کسانی که به آنها علم تورات داده شده قبل از قرآن مانند عبد الله بن سلام و دیگران و بعضی گفته‌اند منظور دانشمندان اهل کتاب و دیگران هستند و بعضی نیز می‌گویند منظور امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

إذا يتلى عليهم يخرون للأذقان سجدا وقتی قرآن بر آنها خوانده می‌شود با چهره‌های خود بر زمین می‌افتند و سجده می‌کنند. اما اینکه چانه (ذقن) را اختصاص به ذکر داده برای اینکه وقتی انسان به سجده بیافتد از همه جای بدن جلوتر به زمین چانه او است.

الكهف «18»: الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب و لم يجعل له عوجا قيما لينذر بأسا شديدا من لدنه و يبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات أن لهم أجرا حسنا* ما كئيب فيه أبدا* و ينذر الذين قالوا اتخذ الله ولدا* ما لهم به من علم و لا لأبائهم كبرت كلمة تخرج من أفواههم إن يقولون إلا كذبا* فلعلك باخع نفسك على آثارهم إن لم يؤمنوا بهذا الحديث أسفا 1-6.

«و قال تعالى»: و اتل ما أوحى إليك من كتاب ربك لا مبدل لكلماته و لن تجد من دونه ملتحدًا «إلى قوله»: و قل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر إنا أعتدنا للظالمين نارا أحاط بهم سرادقها «إلى قوله تعالى»: ما أشهدتهم خلق السماوات و الأرض و لا خلق

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 98

أنفسهم و ما كنت متخذ المضلين عضدا «إلى قوله»: و لقد صرفنا في هذا القرآن للناس من كل مثل و كان الإنسان أكثر شيء جدلا* و ما منع الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى و يستغفروا ربهم إلا أن تأتيهم سنة الأولين أو يأتيهم العذاب قبلا «إلى قوله»: و من أظلم ممن ذكر بآيات ربه فأعرض عنها و نسي ما قدمت يدها إنا جعلنا على قلوبهم أكنة أن يفقهوه و في آذانهم وقرا و إن تدعهم إلى الهدى فلن يهتدوا إذا أبدا 27-57.

و می‌فرماید: **أ فحسب الذين كفروا أن يتخذوا عبادي من دوني أولياء إنا أعتدنا جهنم للكافرين نزلا** تا این آیه **قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلي أنما إليهم إله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه أحدا** 102-110.

در باره «قیما» یعنی معتدل و مستقیم است قرآن و تناقضی در آن وجود ندارد یا به معنی اینست که اساس و پایگاه است برای کتابهای آسمانی گذشته که آنها را تصدیق می‌نماید و حفظ می‌کند و آلودگیها را از آن برطرف می‌نماید و قرآن ناسخ شرایع این کتابها است.

بعضی گفته‌اند یعنی قرآن پایگاه امور دین است که لازم است به آن مراجعه شود در امور دین بعضی قیما را به معنی دائما گرفته‌اند یعنی نسخ نخواهد شد **فلعلک باخع نفسک علی آثارهم** یعنی تو خود را می‌کشی بر آنچه قوم تو گفتند که ما ایمان به تو نمی‌آوریم مگر اینکه برای ما چشمه ساری بوجود بیاوری چون سرپیچی نسبت به پروردگارت نمودند **إن لم يؤمنوا بهذا الحدیث أسفا** اگر ایمان به قرآن نیاورند تو محزون و متاثر می‌شوی که اعراض می‌کنند و نمی‌پذیرند دستورات تو را بعضی گفته‌اند «علی آثارهم» یعنی بعد از مرگ آنها.

در باره آیه **إلا أن تأتیهم سنة الأولین** جز اینکه می‌خواهند طبق گذشته دچار عذابی شوند که مستاصل و بیچاره گردند **أو یأتیهم العذاب قبلا** یا عذابی بر آنها نازل شود که به چشم بینند تاویل آیه چنین است که آنها از ایمان خودداری می‌کنند مگر چنین عذابهایی را دچار شوند که به اجبار ایمان آورند **أ فحسب الذين كفروا** یعنی گمان کرده‌اند کسانی که منکر یکتایی خدایند و بندگان مرا به عنوان خدا پذیرفته‌اند (منظور عیسی مسیح) و ملائکه هستند گمان کرده‌اند من بر آنها خشم نمی‌گیرم و کیفرشان نمی‌کنم **فمن كان يرجوا لقاء ربه** یعنی هر که آرزوی ثواب خدا را دارد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 99

مریم «19»: **ذلک عیسی ابن مریم قول الحق الذی فیه یمترون. ما کان لله أن یتخذ من ولد سبحانه إذا قضی أمرنا** فإنا ما یقول له کن فیکون. و إن الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم. فاختلف الأحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم 34-37.

«و قال تعالی»: و إذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا **أی الفریقین خیر مقاما و أحسن ندیا*** و کم أهلکنا قبلهم من قرن هم أحسن أثاثا و رءیا* **قل من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا*** حتی إذا رأوا ما یوعدون إمام العذاب و إما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا و أضعف جندا **«إلی قوله»:** **أ فرأیت الذی کفر بآیاتنا و قال لأوتین مالا و ولدا*** **أطلع الغیب أم اتخذ عند الرحمن عهدا*** **کلا سنکتب ما یقول و نمذ له من العذاب مدا*** و نرثه ما یقول و یأتینا **فردا*** و اتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا* **کلا سیکفرون بعبادتهم و یکونون علیهم ضدا «إلی قوله»:** و قالوا اتخذ الرحمن ولدا* **لقد جئتم شیئا إذا*** **تکاد السماوات یتفطرن منه و تنشق الأرض و تخر الجبال هدا*** **أن دعوا للرحمن ولدا***

و ما ینبغی للرحمن أن یتخذ ولدا* إن کل من فی السماوات و الأرض إلا آتی الرحمن عبدا «إلی قوله»: فإِنما یسرناه
بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا 73-97.

در باره آیه فاختلف الأحزاب من بینهم می نویسد یعنی اختلاف نمودند گروههای مختلف از اهل کتاب در باره عیسی (ع)
چنانچه قبلا ذکر شد.

در باره آیه قال الذین کفروا للذین آمنوا آی الفریقین یعنی کافران بمؤمنان می گویند کدام دسته از ما و شما دارای
بهترین موقعیت و مقام و مجلس هستیم هم أحسن أثاثا و رءیا ابن عباس می گوید اثاث لوازم زندگی و زینت دنیا است
(و الرئی) منظر و قیافه است گفته اند آیه در مورد نصر بن حارث و دوستان اوست که مویهای خود را شانه می زدند و
بهترین لباسهای خود را می پوشیدند و با ظاهر آراسته و قیافه ساخته و پرداخته خود بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله
افتخار می نمودند فلیمدد له الرحمن مدا فعل امری است که معنی آن خبری است یعنی خداوند جزای او را چنین داده که
رهایش می کند در همان حال.

در باره آیه أ فرأیت الذی کفر بآیاتنا می نویسد: «أ فرأیت» کلمه تعجب است گفته منظور آیه عاص بن وائل است و بعضی
می گویند: ولید بن مغیره بعضی نیز می گویند: عمومی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 100

است و قال لأوتین مالا و ولدا که آنها از روی استهزاء می گفتند در بهشت به ما ثروت و فرزندی خواهند داد یا منظور
اینست که می گفتند اگر ما بر دین آباء و اجداد خود پایدار باشیم به ما در دنیا ثروت و فرزند خواهد داد و نمد له من
العذاب مدا یعنی پیوسته او را در عذاب خواهیم داشت و نرثه ما یقول یعنی آنچه مدعی از مال و فرزند بود در اختیار ما
خواهد گذاشت.

در باره آیه لقد جئتم شیئا إدا می نویسد مراد امر عظیم است یعنی کار زشت بزرگی را انجام دادید تکاد السماوات
یتفطرن منه می خواست آسمان شکافته شود از دروغی که شنید و حرف بزرگی که زدند و تخر الجبال هدا و کوهها فرو
می ریزد و از هم بپاشد «هدا» را بعضی به معنی هدم و ویرانی گرفته اند و ما ینبغی للرحمن أن یتخذ ولدا شایسته نیست
برای خدا که فرزند بگیرد و از صفات او نیست فرزند داشتن چون کسی که فرزند دارد حادث و محتاج است قوما لدا
یعنی گروهی که سخت به دشمنی پرداخته اند.

طه «20»: و كذلك أنزلناه قرآنا عربيا و صرفنا فيه من الوعيد لعلمهم یتقون أو یحدث لهم ذکرا* فتعالی الله الملك الحق و
لا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی إلیک وحیه و قل رب زدنی علما 113-114 «و قال سبحانه»: و قالوا لو لا یأتینا بآیه من
ربه أ و لم تأتیم بینة ما فی الصحف الأولى* و لو أنا أهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لو لا أرسلت إلینا رسولا فنتبع

آیاتک من قبل أن نذل و نخزی* قل کل متربص فتربصوا فستعلمون من أصحاب الصراط السوی و من اهتدی 133-
135.

در باره آیه او يحدث لهم ذکرا می نویسد یعنی قرآن برای آنها تجدید موعظه و پند نماید گفته اند یا منظور اینست که قرآن برای آنها شخصیت به وجود آورد بوسیله ایمان آوردنشان.

و لا تعجل بالقرآن در باره این چند وجه نقل شده:

1- یعنی عجله در تلاوت قرآن نکن پیش از تمام نمودن جبرئیل وحی ابلاغ آن را زیرا پیامبر اکرم (ص) با جبرئیل تلاوت می کرد و عجله در تلاوت قرآن داشت از ترس فراموشی.

یعنی درست دقت کن در باره آنچه به تو وحی می شود تا جبرئیل از قرائت آن فارغ گردد و با او مخوان.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 101

2- یعنی بر اصحاب خود آیات قرآن را مخوان و به آنها املاء نکن که بنویسند تا وقتی منظور آن را بفهمی.

3- یعنی تقاضای وحی قرآن را قبل از وحی مکن زیرا خداوند آیات را در موقعی که مصلحت باشد و نیازی به وجود آید می فرستد.

در باره آیه او لم تأتهم بینة ما فی الصحف الأولى یعنی آیا در قرآن توضیح داده نشد اخبار امتهای گذشته که در کتابهای آسمانی پیش آمده. آن مردمی که ما آنها را هلاک کردیم چون تقاضای معجزه می کردند و پس از آمدن معجزه نسبت به آن کفر ورزیدند قل کل متربص یعنی تمام ما در انتظاریم ما منتظر وعده خدا در باره شما هستیم و شما انتظار بلا و گرفتاری را برای ما دارید.

الأنبياء «21»: اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون* ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث إلا استمعوه و هم یلعبون* لاهیة قلوبهم و أسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا إلا بشر مثکم أفتأتون السحر و أنتم تبصرون* قال ربی یعلم القول فی السماء و الأرض و هو السميع العليم* بل قالوا أضغاث أحلام بل افتراه بل هو شاعر فلیأتنا بآیه كما أرسل الأولون* ما أمنت قبلهم من قریة أهلکنها أ فهم یؤمنون* و ما أرسلنا قبلك إلا رجلا نوحی إلیهم فسلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون* و ما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام و ما کانوا خالدین* ثم صدقناهم الوعد فأنجیناهم و من نشاء و أهلکننا المسرفین* لقد أنزلنا إلیکم کتابا فیہ ذکرکم أ فلا تعقلون «إلی قوله»: و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما لایعین* لو أردنا أن نتخذ لها لاتخذناه من لدنا إن کنا فاعلین* بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون* و له من فی السماوات و الأرض و من عنده لا یتکبرون عن عبادته و لا یتحسرون* یتسبحون اللیل و

النهار لا یفترون* أم اتخذوا آلهة من الأرض هم ينشرون* لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدنا فسبحان الله رب العرش عما يصفون* لا يستل عما يفعل وهم يسئلون* أم اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانكم هذا ذكر من معي و ذكر من قبلي بل أكثرهم لا يعلمون الحق فهم معرضون* و ما أرسلنا من قبلك من رسول إلا نوحى إليه أنه لا إله إلا أنا فاعبدون* و قالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مكرمون* لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون* يعلم ما بين أيديهم و ما خلفهم و لا يشفعون إلا لمن ارتضى و هم من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 102

خشيته مشفقون* و من يقل منهم إني إله من دونه فذلك نجزيه جهنم كذلك نجزي الظالمين «إلى قوله سبحانه»: و ما جعلنا لبشر من قبلك الخلد أ فإن مت فهم الخالدون «إلى قوله»: و إذا رآك الذين كفروا إن يتخذونك إلا هزوا أ هذا الذى يذكر آلهتكم و هم بذكر الرحمن هم كافرون* خلق الإنسان من عجل سأريكم آياتي فلا تستعجلون. «إلى قوله»: قل من يكلؤكم بالليل و النهار من الرحمن بل هم عن ذكر ربهم معرضون* أم لهم آلهة تمنعهم من دوننا لا يستطيعون نصر أنفسهم و لا هم منا أصحابون* بل متعنا هؤلاء و آباءهم حتى طال عليهم العمر أ فلا يرون أنا نأتى الأرض ننقصها من أطرافها أ فهم الغالبون* قل إنما أنذركم بالوحي و لا يسمع الصم الدعاء إذا ما يندرون «إلى قوله تعالى»: و هذا ذكر مبارك أنزلناه أ فأنتم له منكرون 1- 50.

«و قال سبحانه»: و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادى الصالحون* إن فى هذا لبلغا لقوم عابدين* و ما أرسلناك إلا رحمة للعالمين* قل إنما يوحى إلى أنا إلهكم إله واحد فهل أنتم مسلمون* فإن تولوا فقل أذنتكم على سواء و إن أدرى أ قريب أم بعيد ما توعدون* إنه يعلم الجهر من القول و يعلم ما تكتمون* و إن أدرى لعله فتنة لكم و متاع إلى حين* قال رب احكم بالحق و ربنا الرحمن المستعان على ما تصفون 105- 112.

در باره آیه بل قالوا أضغاث أحلام می نویسد: یعنی گفتند قرآن مجید خواب و خیالهائی که به هم بافته ما آمنت قبلهم من قرية أهلكناها یعنی ایمان نیاوردند پیش از این کفار اهل قریه ای که تقاضای معجزه از پیامبرشان میکردند ما آنها را هلاک کردیم در حالی که اصرار به کفر خود داشتند أ فهم یؤمنون آیا اینها ایمان خواهند آورد فستلوا أهل الذکر از مطلعین سؤال کنید علی (ع) فرمود ما اهل ذکر و اطلاع هستیم بعضی گفته اند اهل یعنی یهودان و مسیحیان و برخی نیز می گویند کسانی که از امم گذشته اطلاع دارند.

گفته اند اهل قرآن فیه ذکر کم در این قرآن شرف و شخصیت شما است اگر به آن چنگ بزنید یا ذکر آنچه مورد احتیاج شما از امر دینتان و دنیایان.

بیضاوی در باره آیه و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما لاعین می‌نویسد: همانا آسمان و زمین را با بدایع و عجایب فراوان آفریدیم تا موجب بینش توجه‌کنندگان شود و خردمندان متوجه گردند **لو أردنا أن نتخذ لهوا** اگر می‌خواستیم بازیچه بسازیم **لاتخذناه من لدنا** به قدرت خویش به وجود می‌آوردیم یا از مجردات چیزهائی شایسته درگاه ما بود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 103

تهیه می‌کردیم نه اجسام و اجرام چنانچه شما خود سقفهای بلند و فرش آراسته و زینتهای مرتب به کار می‌برید، بعضی گفته «لهو» به زبان یمنی‌ها فرزند است و نیز گفته‌اند مراد از لهو همسر و زوجه است و این رد بر نصرانیان است **بل نقذف بالحق علی الباطل** ما بوسیله واقعیتها باطل را از میان برمی‌داریم که لهو نیز یکی از آنها است «فیدمغه» آن را نابود می‌کند.

«و من عنده» یعنی ملائکه‌ای که در نزد خدا هستند مانند مقربین دربار سلاطین از عبادت امتناعی ندارند و **لا یستحسرون** یعنی خسته نمی‌شوند **أ فإن مت فهم الخالدون** این آیه موقعی نازل شد که کفار گفتند انتظار مرگ او را می‌کشیم حتی **طال علیهم العمر** وقتی عمرشان طولانی شد خیال کردند پیوسته خواهند بود و گمان می‌کردند بواسطه وضعی که دارند این طول عمر به وجود آمد (این آیه نازل شد که می‌فرماید اگر تو مردی آنها جاوید خواهند ماند؟) مرحوم طبرسی صاحب مجمع البیان در باره آیه **أنا نأتی الأرض ننقصها من أطرافها** می‌نویسد: یعنی امر ما به زمین می‌رسد و اطراف آن را کم و کاسته می‌نماید این کم شدن با تخریب زمین و مرگ اهل زمین است، بعضی گفته‌اند به مرگ دانشمندان این مطلب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده فرمود نقصان زمین از بین رفتن دانشمندان است، گفته‌اند «نقصها من أطرافها» بوسیله ظهور پیامبر است که بر دشمنان خود پیروز می‌شود و اراضی و قراء و قصبات آنها را متصرف می‌شود.

و در باره آیه و **لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر** می‌نویسد: منظور از زبور کتب انبیاء است و ذکر لوح محفوظ است.

بعضی گفته‌اند زبور کتب آسمانی بعد از تورات است و ذکر تورات است. و گفته‌اند زبور همان زبور داود است و ذکر تورات **أن الأرض یرثها عباد الصالحون** یعنی سرزمین بهشت به ارث می‌رسد به بندگان مطیع خدا. گفته‌اند منظور همان سرزمین معروفی است که امت محمد صلی الله علیه و آله بوسیله فتوحات به دست می‌آورند.

حضرت باقر (ع) می‌فرماید آنها اصحاب حضرت مهدی عجل الله فرجه در آخر الزمان هستند **فقل أذنتکم علی سواء** یعنی به شما جنگ را اعلان می‌کنم و اطلاع می‌دهم بطوری که ما و شما در آن اطلاع مساوی هستیم یا منظور اینست که ما و شما در اجازه جنگ

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 104

برابریم بیان نمی‌کنم که حق با کدام دسته است و با که نیست و **إن أدری أ قریب أم بعید** ما توعدون نمیدانم دور یا نزدیک است قیامت یا اجازه جنگ «و **إن أدری لعله فتنة**» یعنی نمیدانم شاید آنچه به شما اطلاع دادم یک آزمایش و

امتحان برای شما باشد و یا شاید دنیا آزمایشگاه شما است یا شاید تاخیر عذاب یک گرفتاری و آزمایش باشد برای شما تا برگردید از کارهائی که کردید «و متاع إلى حین» یعنی بهره مند شوید از آن تا هنگام مرگتان.

الحج «22»: و من الناس من يجادل في الله بغير علم و يتبع كل شيطان مرید* كتب عليه أنه من تولاه فإنه يضل و يهديه إلى عذاب السعير «إلى قوله تعالى»: و من الناس من يجادل في الله بغير علم و لا هدى و لا كتاب منير* ثانی عطفه ليضل عن سبيل الله له في الدنيا خزي و نذيقه يوم القيامة عذاب الحريق* ذلك بما قدمت يداك و أن الله ليس بظلام للبعيد* و من الناس من يعبد الله على حرف فإن أصابه خير اطمأن به و إن أصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا و الآخرة ذلك هو الخسران المبين* يدعوا من دون الله ما لا يضره و ما لا ينفعه ذلك هو الضلال البعيد* يدعوا لمن ضره أقرب من نفعه لبئس المولى و لبئس العشير «إلى قوله»: من كان يظن أن لن ينصره الله في الدنيا و الآخرة فليمدد بسبب إلى السماء ثم ليقطع فلينظر هل يذهبن كيده ما يغيظ* و كذلك أنزلناه آيات بينات و أن الله يهدى من يريد «إلى قوله»: أ لم تر أن الله يسجد له من في السماوات و من في الأرض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و كثير من الناس و كثير حق عليه العذاب و من يهن الله فما له من مكرم إن الله يفعل ما يشاء 3-18.

«و قال سبحانه»: و إن يكذبوك فقد كذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود* و قوم إبراهيم و قوم لوط* و أصحاب مدين و كذب موسى فأمليت للكافرين ثم أخذتهم فكيف كان نكير «إلى قوله»: أ فلم يسيروا في الأرض فتكون لهم قلوب يعقلون بها أو آذان يسمعون بها فإنها لا تعمى الأبصار و لكن تعمى القلوب التي في الصدور* و يستعجلونك بالعذاب و لن يخلف الله وعده و إن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون* و كأين من قرية أمليت لها و هي ظالمة ثم أخذتها و إلى المصير* قل يا أيها الناس إنما أنا لكم نذير مبين «إلى قوله»: ذلك بأن الله هو الحق و أن ما يدعون من دونه هو الباطل و أن الله هو العلي الكبير* أ لم تر أن الله أنزل من السماء ماء فتصبح الأرض مخضرة إن الله لطيف خبير* له ما في السماوات و ما في الأرض و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 105

إن الله لهو الغنى الحميد* أ لم تر أن الله سخر لكم ما في الأرض و الفلك تجري في البحر بأمره و يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه إن الله بالناس لرؤف رحيم* و هو الذي أحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم إن الإنسان لكفور* لكل أمة جعلنا منسكا هم ناسكوه فلا ينازعنك في الأمر و ادع إلى ربك إنك لعلى هدى مستقيم* و إن جادلوك فقل الله أعلم بما تعملون* الله يحكم بينكم يوم القيامة فيما كنتم فيه تختلفون* أ لم تعلم أن الله يعلم ما في السماء و الأرض إن ذلك في كتاب إن ذلك على الله يسير* و يعبدون من دون الله ما لم ينزل به سلطانا و ما ليس لهم به علم و ما للظالمين من نصير* و إذا تتلى عليهم آياتنا بينات تعرف في وجوه الذين كفروا المنكر يكادون يسطون بالذين يتلون عليهم آياتنا قل أ فأنبئكم بشر من ذلكم النار وعددها الله الذين كفروا و بس المصير* يا أيها الناس ضرب مثل فاستمعوا له إن الذين تدعون

من دون الله لن يخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و إن يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب* ما قدروا الله حق قدره إن الله لقوى عزيز 42-74.

در باره آیه شریفه و من الناس من يجادل في الله بغير علم می نویسد گفته شده منظور نصر بن حارث است و منظور از شیطان، شیطان انسانی است زیرا او از ملتهای غیر عرب و یهودان چیزهائی فرا می گرفت و می آموخت تا مسلمانان را مورد سرزنش و طعنه قرار دهد.

در مورد آیه ثانی عطفه یعنی در نفس خود متکبر است عربها می گویند «ثنی فلان عطفه» وقتی تکبر و خودخواهی بورزد او عطف شخص یعنی دو طرفش.

بعضی گفته یعنی گردنش را کج می کند از روی تکبر و خودخواهی.

و من الناس من يعبد الله على حرف گروهی از مردم خدا را با ضعف و سستی عبادت می کنند مانند ضعف و ناتوانی کسی که کنار پرتگاه کوهی ایستاده. برخی گفته اند یعنی با شک عبادت می کند. و نیز گفته اند: خدا را به زبان عبادت می کنند نه با قلب.

گفته اند این آیه در باره گروهی نازل شد که می آمدند به مدینه خدمت پیامبر اکرم (ص) بعضی از آنها اگر تندرست و سالم بودند و اسبش می زائید و زنش پسر برای او می آورد و چهارپایانش افزون می گردید خوشحال بود و آرامش خاطر داشت و إن أصابته فتنة اما اگر دچار آزمایشی بوسیله قحط سالی و یا کمبود مال می گردید انقلب علی وجهه از دین خود بر می گشت و کافر می شد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 106

بیضاوی در باره آیه من كان يظن أن لن ينصره الله في الدنيا والآخرة می نویسد:

منظور اینست که خداوند پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری می کند کسی که احتمال دیگری بدهد و یا انتظار خلاف آن را داشته باشد از کینه و دشمنی اوست. گفته اند منظور از نصر و یاری دادن روزی و رزق است و ضمیر «ینصره» برمی گردد به من (معنی چنین می شود: هر کس گمان می کند خدا روزیش نمی دهد از دنیا و آخرت). فليمدد بسبب إلى السماء ثم ليقطع یعنی سعی و کوشش نماید که خشم و کینه خود را از میان بردارد به این طور که هر خشمگین انجام می دهد تا آنجا که ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را به دار بیاویزد.

گفته اند منظور اینست که ریسمانی به آسمان بر افرازد و بالا رود تا بر فراز آسمان بلند شود آن وقت کوشش کند تا نگذارد خدا پیامبرش را یاری کند و یا روزی به او برساند فلينظر هل يذهبن كیده ما يغیظ.

با خود بیندیشد آیا حيله و نیرنگش موجب از بین رفتن خشم او می‌شود یا منظور اینست که باعث از بین رفتن خشمی که از یاری کردن خدا برایش به وجود می‌آید می‌شود.

و گفته‌اند این آیه در باره گروهی از مسلمانان است که شدت خشم بر مشرکین داشتند به همین جهت یاری و نصر خداوند را دیر شمرند و گمان می‌کردند که خداوند فوری یاری نمی‌کند.

یکادون یسطون بالذین یتلون علیهم آیاتنا یعنی وقتی آیات قرآن را بر کافران می‌خوانند از ناراحتی نزدیک است که حمله کنند بر کسی که می‌خواند آیات را.

ضعف الطالب و المطلوب خداوند مثال می‌زند بتنهائی را که می‌پرستید قدرت به وجود آوردن یک مگس را ندارند اگر مگس از آنها چیزی بریاید نمی‌توانند از او بگیرند بعد می‌فرماید **ضعف الطالب و المطلوب** یعنی هم بت پرست و هم بت هر دو ضعیف هستند یا مگسی که از بت چیزی می‌رباید و بتی که از او چیزی را که ربوده می‌خواهد یا منظور بت و مگس مثل این که در جستجوی مگس است تا از او آنچه ربوده بگیرد اگر درست دقت کنی خواهی دید که بت از او بسیار ناتوان تر است.

ما قدروا الله حق قدره یعنی به واقع خدا را نشناخته‌اند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 107

المؤمنون «23»: فذرهم فی غمرتهم حتی حین* أ یحسبون أنما نمدهم به من مال و بنین* نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون «إلی قوله»: و لا نکلف نفسا إلا وسعها و لدینا کتاب ینطق بالحق و هم لا یظلمون* بل قلوبهم فی غمره من هذا و لهم أعمال من دون ذلك هم لها عاملون* حتی إذا أخذنا مترفیهم بالعذاب إذا هم یجأرون* لا تجأروا الیوم إنکم منا لا تنصرون* قد کانت آیاتی تتلی علیکم فکنتم علی أعقابکم تنکصون* مستکبرین به سامرا تهجرون* أ فلم یدبروا القول أم جاءهم ما لم یأت آباءهم الأولین* أم لم یعرفوا رسولهم فهم له منکرون* أم یقولون به جنه بل جاءهم بالحق و أكثرهم للحق کارهون* و لو اتبع الحق أهواءهم لفسدت السماوات و الأرض و من فیهن بل أتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون* أم تسألهم خرجا فخرج ربک خیر و هو خیر الرازقین* و إنک لتدعوهم إلی صراط مستقیم* و إن الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون* و لو رحمناهم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون* و لقد أخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما یتضرعون حتی إذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید إذا هم فیہ مبلسون* و هو الذی أنشأ لکم السمع و الأبصار و الأفئدة قلیلا ما تشکرون* و هو الذی ذرأکم فی الأرض و إلیه تحشرون* و هو الذی یحیی و یمیت و له اختلاف اللیل و النهار أ فلا تعقلون* بل قالوا مثل ما قال الأولون* قالوا أ إذا متنا و کنا ترابا و عظاما أ إنا لمبعوثون* لقد وعدنا نحن و آباؤنا هذا من قبل إن هذا إلا أساطیر الأولین* قل لمن الأرض و من فیها إن کنتم تعلمون*

سيقولون لله قل أ فلا تذكرون* قل من رب السماوات السبع و رب العرش العظيم* سيقولون لله قل أ فلا تتقون* قل من بيده ملكوت كل شيء و هو يجير و لا يجار عليه إن كنتم تعلمون* سيقولون لله قل فأني تسحرون* بل أتيناهم بالحق و إنهم لكاذبون* ما اتخذ الله من ولد و ما كان معه من إله إذا لذهب كل إله بما خلق و لعلا بعضهم على بعض سبحان الله عما يصفون* عالم الغيب و الشهادة فتعالى عما يشركون* قل رب إنا ترينى ما يوعدون* رب فلا تجعلنى فى القوم الظالمين* و إنا على أن نريك ما نعدهم لقادرون* ادفع بالتي هى أحسن السيئة نحن أعلم بما يصفون* و قل رب أعوذ بك من همزات الشياطين و أعوذ بك رب أن يحضرون «إلى قوله»:

أ فحسبتم أنما خلقناكم عبثا و أنكم إلينا لا ترجعون* فتعالى الله الملك الحق لا إله إلا هو رب العرش الكريم* و من يدع مع الله إلها آخر لا برهان له به فإنما حسابه عند ربه إنه لا يفلح

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 108

الكافرون 54-117.

فذرهم فى غمرتهم يعنى آنها را فرو گذار در جهالت خویش جهل و نادانى آنها را تشبيه به آبی نموده که قامت را فرا می گیرد زیرا آنها در گرداب جهل فرو رفته اند یا به بازی مشغولند «حتى حين» يعنى تا زمانى که کشته شوند یا بمیرند.

أ يحسبون أنما نمدهم به من مال و بنين خیال می کنند کمک های مالی و خانوادگی (کثرت فرزند) که به آنها می کنیم نسارع لهم فى الخيرات به نفع آنها است و ما در خير و نيکی آنها گام برداشته ایم «بل لا يشعرون» نمی دانند که این یک تمکن و قدرتی است تا هر چه مایلند انجام دهند «و لدينا كتاب» ما نوشته ای داریم از اعمال آنها منظور لوح یا نامه عمل است بل قلوبهم فى غمرة دلهاى آنها غافل است از وضع این چنین مردم یا از توجه به نامه اعمال و لهم أعمال من دون ذلك آنها دارای اعمالی بدتر از این هستند که عادت خویش قرار داده اند.

حتى إذا أخذنا مترفيهم تا بالاخره اشخاص سرمایه گذاری که ستمگرند عذاب خواهیم کرد منظور کشته شدن در جنگ بدر است یا مبتلا بر گرسنگی شدن پس از نفرین پیامبر صلی الله عليه و آله که گفت:

اللهم اشدد و طأتک على مضر و اجعلها عليهم سنين كسنى يوسف

خدایا سخت بگیر بر قبیله مضر و آنها را گرفتار سالهای قحط مشابه زمان یوسف بگردان چنان دچار قحط سالی شدند که سگ و مردار و استخوانهای سوخته را می خوردند «إذا هم يجأرون» شروع به ناله و فریاد کردند لا تجأروا اليوم فكنتم على أعقابکم تنكصون بی فایده ناله و فریاد نزنید بازگشت به قهقری نموده اید «مستكبرين به» بواسطه پرده داری و عهده داری کارهای خانه خدا به خود می بالید «سامرا تهجرون» در باره قرآن یاوه سرائی می کنید و نسبتهای بی ربط می دهید يعنى

اعراض دارید و حرفهای ناشایست در مورد آن می‌زنید ممکن است از (هجر) بضم‌ها گرفته شده باشد به معنی فحش و ناسزا.

أ فلم يدبروا القول یعنی در باره قرآن نمی‌اندیشید تا بفهمید که آن حقیقتی است **أم جاءهم ما لم يأت آباءهم الأولین** یا اینها دارای پیامبران و کتابهای مخصوصی هستند که برای پدرانشان نیامده و یا منظور این است به آنها اطمینانی داده شد که ترس از عذاب ندارند چنانچه گذشتگان ایشان می‌ترسیدند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 109

و لو اتبع الحق أهواءهم اگر آنچه می‌گویند صحیح باشد و جهان را چند خدا باشد **فسدت السماوات و الأرض و من فیهن** تعدد خدایان موجب تباهی آسمانها و زمین و مردم می‌شود چنانچه در آیه دیگر می‌فرماید **لو كان فیهما آلهة إلا الله** **فسدتا.**

بعضی گفته‌اند یعنی اگر واقعیت تغییر کند و مطابق نظر آنها شود آنچه موجب پایداری جهان است نابود می‌شود یا اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده برگردد و بدل به شرک شود خداوند قیامت را بر پا خواهد داشت و عالم را از خشم تباه می‌کند یا اگر خداوند تابع هوای نفس آنها شود و آنچه از شرک و باطل مایلند بفرستد از خدائی خارج خواهد شد و قادر به نگهداری آسمان و زمین نیست.

أم تسألهم خرّجا یعنی: یا از آنها تقاضای کمک مالی می‌کنی «**فخرّاج ربك خیر**» رزق و توشه پروردگارت در دنیا و ثوابش در آخرت بهتر است چون دوام و گسترش دارد.

و لو رحمانهم و كشفنا ما بهم من ضر اگر به آنها رحم کنیم و قحط سالی را برداریم.

روایت شده است که اعراب گرفتار قحط شدیدی شدند به طوری که گوشت میمونهای بزرگ یا غذای تهیه شده از خون و پشم را می‌خوردند به نام (علهز).

ابو سفیان خدمت پیامبر آمده گفت تو را سوگند به ارتباط خویشاوندی می‌دهم مگر مدعی نیستی که رحمت برای جهانیانی. پدران را با شمشیر کشتی اینک فرزندان را گرفتار گرسنگی کرده‌ای این آیه نازل شد: **و لقد أخذناهم بالعذاب** آنها را دچار عذاب کشته شدن کردیم باز دست نکشیدند تا بالاخره دربی دیگر از عذاب شدید بر آنها گشودیم همان گرسنگی است که از کشته شدن و اسارت بدتر است **إذا هم فیہ مبلسون** دیگر متحیر و سرگردان شدند و پیش تو آمده تقاضای لطف و محبت کردند **قل من بیده ملکوت کل شیء** بگو در اختیار چه کسی ملکوت هر چیزی هست یعنی قدرت نهائی بر هر چیز یا منظور از «**ملکوت کل شیء**» خزینه و انبار هر چیز است «**و هو یجیر**» او به فریاد هر کس که بخواهد

می‌رسد «و لا یجار علیه» ولی کسی نمی‌تواند مانع او بشود و هر کس را او بخواهد گرفتار کند کسی نمی‌تواند به فریادش برسد.

إذا لذهب کل إله بما خلق یعنی اگر در آسمانها خدایان دیگری وجود داشت با خدای جهان آفرین هر کدام آنچه آفریده بودند جدا می‌کردند و در اختیار خویش می‌گرفتند و بین

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 110

آنها جنگ و جدال واقع می‌شد چنانچه بین فرمانروایان و پادشاهان جهان اتفاق می‌افتد در آن صورت ملکوت اشیاء در اختیار خدا نبود. چون چنین نیست و جنگ جدالی در جهان به وجود نیامده پس خدا یکتا است و لازم باطل شد از روی اجماع و استقراء در نتیجه ثابت می‌شود که مدار جهان در ید قدرت خدای یکتا است.

النور «24»: لقد أنزلنا آیات مبینات و الله یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم* و یقولون آمنا بالله و بالرسول و أطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما أولئک بالمؤمنین* و إذا دعوا إلی الله و رسوله لیحکم بینهم إذا فریق منهم معرضون* و إن یکن لهم الحق یأتوا إلیه مذعنین* أ فی قلوبهم مرض أم ارتابوا أم یخافون أن یحیف الله علیهم و رسوله بل أولئک هم الظالمون* إنما کان قول المؤمنین إذا دعوا إلی الله و رسوله لیحکم بینهم أن یقولوا سمعنا و أطعنا و أولئک هم المفلحون* و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فأولئک هم الفائزون* و أقسموا بالله جهد أیمانهم لئن أمرتهم لیخرجن قل لا تقسموا طاعةً معروفةً إن الله خبیر بما تعملون* قل أطيعوا الله و أطيعوا الرسول فإن تولوا فإنما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و إن تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول إلا البلاغ المبین «إلی قوله»: لا تحسبن الذین کفروا معجزین فی الأرض و ماوأهم النار و لبئس المصیر 46-57.

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه و یقولون آمنا بالله می‌نویسد: گفته‌اند این آیه در باره مردی از منافقین نازل شد که بین او و مردی یهودی اختلافی بود. یهودی او را دعوت کرد که برای حکومت بروند خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ولی منافق می‌گفت برویم پیش کعب بن اشرف.

بلخی می‌نویسد که اختلاف بین علی (ع) و عثمان بود در مورد زمینی که او از علی (ع) خریده بود و زمین پر سنگ بود، عثمان می‌خواست آن را بواسطه ادعای عیب برگرداند، اما علی (ع) باز پس نمی‌گرفت. و گفت بین من و تو حاکم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم بن ابی العاص به عثمان گفت اگر حاکم بین شما پسر عموی علی باشد به نفع او حکم خواهد کرد. این آیات در همین باره نازل شده است. همین روایت از حضرت باقر (ع) نقل شده قریب به این مطلب:

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 111

و إن يكن لهم الحق يعني اگر بدانند به نفع آنها حکم می‌شود یا **توا إليه** می‌روند پیش پیامبر صلی الله علیه و آله یا اعتراف و مطیع و سریع **أ في قلوبهم مرض** یعنی آیا در دل آنها تردید است راجع به نبوت تو و منافقند **أم ارتابوا في عدلك** یعنی از تو چیزی دیده‌اند که آنها را در باره تو مشکوک نموده است.

و در باره آیه و **أقسموا بالله جهد أيمانهم** می‌نویسد: وقتی خداوند آشکار نمود که آنها از حکومت پیامبر و قضاوت او ناراضی هستند. به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند به خدا سوگند اگر به ما امر کنی از خانه و زندگیمان دست برداریم و از اینجا برویم خواهیم رفت این آیات نازل شد که معنی آنها این است:

قل لا تقسموا بگو قسم نخورید و سخن را چنین پایان داد که اطاعت درست از پیامبر بدون غل و غش بهتر از قسم خوردن است. بعضی گفته‌اند معنی اینست که: باید اطاعت کنید **فإنما عليه ما حمل آنچه مکلف و مامور شده است** نتیجه‌اش برای خود اوست.

الفرقان «25»: تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً* الذی له ملک السماوات و الأرض و لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و خلق کل شیء فقدره تقدیراً* و اتخذوا من دونه آلہة لا یخلقون شیئا و هم یخلقون و لا یملکون لأنفسهم ضرا و لا نفعا و لا یملکون موتا و لا حیاء و لا نشورا* و قال الذین کفروا إن هذا إلا فک افتراه و أعانه علیه قوم آخرون فقد جاؤ ظلما و زورا* و قالوا أساطیر الأولین اکتتبتها فهی تملى علیه بکره و أصیلا* قل أنزله الذی یعلم السر فی السماوات و الأرض إنه کان غفورا رحیما* و قالوا ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الأسواق لو لا أنزل إلیه ملک فیکون معه نذیراً* أو یلقى إلیه کنز أو تكون له جنه یأکل منها و قال الظالمون إن تتبعون إلا رجلا مسحورا* انظر کیف ضربوا لک الأمثال فضلوا فلا یستطیعون سییلا* تبارک الذی إن شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری من تحتها الأنهار و یجعل لک قصورا «إلی قوله سبحانه»: و ما أرسلنا قبلك من المرسلین إلا إنهم لیأکلون الطعام و یمشون فی الأسواق و جعلنا بعضکم لبعض فتنه أ تصبرون و کان ربک بصیراً* و قال الذین لا یرجون لقاءنا لو لا أنزل علینا الملائکة أو نری ربنا لقد استکبروا فی أنفسهم و عتوا عتوا کبیرا «إلی قوله»: و قال الذین کفروا لو لا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنتبث به فؤادک و رتلناه ترتیلا* و لا یأتونک بمثل إلا جئناک بالحق و أحسن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 112

تفسیرا «إلی قوله»: أ رأیت من اتخذ إلهه هواه أ فأنت تكون علیه وکیلا* أم تحسب أن أكثرهم یسمعون أو یعقلون إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل سبیلا «إلی قوله»: فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهادا کبیرا «إلی قوله سبحانه» و یعبدون من دون الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم و کان الکافر علی ربه ظهیراً* و ما أرسلناک إلا مبشرا و نذیراً* قل ما أسئلكم علیه من أجر إلا من شاء أن یتخذ إلی ربه سبیلا* و توکل علی الحی الذی لا یموت و سبح بحمده و کفی به بذنوب عباده خبیرا «إلی قوله»: و إذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن أن نسجد لما تأمرنا و زادهم نفورا 1-60.

در باره آیه و **أعانه علیه قوم آخرون** می‌نویسد: گفتند کمک کرد محمد را بر این قراین عداس غلام حویطب بن عبد العزی و یسار غلام علاء بن حضرمی و حبر غلام عامر که آنها جزو اهل کتاب بودند گفته شده که گروهی از یهودان به او کمک کردند **فقد جاؤ ظلما و زورا** یعنی دروغ بستند و مشرک شدند و اینکه به همین مقدار در جواب آنها اکتفا نموده چون قبلا آنها را به مبارزه دعوت نموده ولی از مبارزه عاجز شده بودند و نتوانستند شبیه قرآن بیاورند و **قالوا أساطیر الأولین** گفتند اینها داستانها و قصه‌های پیشینیان است و آنچه آنها نوشته‌اند در کتابهایشان که او نسخه برداری نموده.

بعضی گفته‌اند از آنها خواسته که برایش بنویسند صبح و شام برایش خوانده‌اند تا حفظ کرده و نسخه بیضاوی در باره آیه **قل أنزله الذی یعلم السر فی السماوات و الأرض** می‌نویسد: چون قرآن با فصاحت خود همه آنها را عاجز نمود و شامل اخبار غیبی نسبت به آینده و اسراری بود که جز خدا که عالم بر اسرار است کسی اطلاع نداشت چگونه آن را داستان می‌داند و **قالوا ما لهذا الرسول يأکل الطعام** این چگونه پیامبری است مثل ما می‌خورد و در بازارها راه می‌رود برای احتیاجات زندگی این تصور آنها بواسطه جهل و بینش مادیگرایی آنها بود زیرا پیامبران از دیگران بوسیله مشخصات جسمی ممتاز نمی‌گردند شخصیت پیامبران در خصائص روحی آنها است.

در باره آیه و **جعلنا بعضکم لبعض فتنة** می‌نویسد: یعنی بعضی را موجب آزمایش بعض دیگر قرار دادیم مانند فقراء که موجب آزمایش اغنیاء هستند و پیامبران که مردم را با آنها آزمایش می‌کند **«أ تصبرون»** یعنی بعضی را سبب آزمایش بعض دیگر قرار دادیم تا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 113

بینیم صبر می‌کنید و پایدار هستید.

در باره آیه **كذلك لنثبت به فؤادک** می‌نویسد: یعنی ما این چنین قرآن را تکه تکه نازل کردیم تا با جدا نمودن آیات از یک دیگر موجب تقویت قلب تو شدیم در مورد حفظ و درک قرآن زیرا پیامبر ما با موسی و داود و عیسی فرق داشت چون پیامبر ما مکتب نرفته بود ولی آنها خط می‌نوشتند. اگر یک بار قرآن را نازل می‌کرد حفظ کردن آن دشوار بود و ضمنا نزول تدریجی قرآن بیشتر موجب بصیرت و دقت در معنی آن می‌شد و هم اینکه در هر مرتبه که مقداری نازل می‌شد با اینکه دعوت به مبارزه و آوردن شبیه خود نموده بود و آنها از آوردن شبیه تمام قسمتهای تدریجی آن بودند بیشتر موجب تقویت دل پیامبر بود و آوردن جبرئیل آیات قرآن را به تدریج سبب دیگری از برای تقویت او بود و هم ناسخ و منسوخ را می‌دانست و انضمام قرائن حالیه به معانی الفاظ بیشتر موجب بلاغت قرآن می‌شد و **رتلناه ترتیلا** یعنی قرآن را برای تو تدریجا فرستادیم در طول بیست سال یا بیست و سه سال **«و لا یأتونک بمثل»** یعنی هر سؤال عجیبی که آنها از تو می‌کردند جوابی عالی برای آن به تو نازل کردیم و توضیحی نیکوتر از سؤال آنها می‌دادیم یا منظور از آیه اینست که هر چه آنها اعتراض می‌کردند که چرا این پیامبر چنین نیست ما آن وضعی که شایسته نبوت تو بود به تو عنایت می‌کردیم تا بهتر معلوم شود علت بعثت تو چیست؟

و در باره آیه و کان الکافر علی ربه ظهیرا می نویسد: یعنی کافر با عداوت و کفر خود پشتیبان شیطان است «إلا من شاء» یعنی فعل کسی که مایل است راه خدا را پیش بگیرد اجر رسالت است چون منظور از رسالت همین راه خدا از پیش گرفتن امت است این قسم از اجر و مزد را استثناء نموده است تا ثابت کند هیچ گونه طمع در مزد رسالت ندارد فقط دلش بر امت می سوزد چرا که سود امت را از ثواب آخرت و زمانی از عذاب آخرت را اجر رسالت می شمارد و این را اجر کامل و مورد توجه پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کند.

بعضی گفته اند آیه استثناء منقطع است یعنی هر کسی مایل است راه خدا را از پیش بگیرد بیاید.

الشعراء «26»: طسم* تلك آیات الكتاب المبین* لعلک باخع نفسک ألا یكونوا مؤمنین* إن نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت أعناقهم لها خاضعین* و ما یأتیهم من ذکر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 114

من الرحمن محدث إلا كانوا عنه معرضین* فقد کذبوا فسیأتیهم أنبؤا ما كانوا به یستهزؤن* أ و لم یروا إلى الأرض کم أنبتنا فیها من کل زوج کریم* إن فی ذلک لآیه و ما کان أكثرهم مؤمنین 1-8.

«و قال سبحانه»: و إنه لتنزیل رب العالمین* نزل به الروح الأمين* علی قلبک لتکون من المنذرين* بلسان عربی مبین* و إنه لفی زبر الأولین* أ و لم یکن لهم آیه أن یعلمه علماء بنی اسرائیل* و لو نزلناه علی بعض الأعجمین* فقرأه علیهم ما كانوا به مؤمنین* کذلک سلکناه فی قلوب المجرمین* لا یؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم* فیأتیهم بغتة و هم لا یشعرون* فیقولوا هل نحن منظرون* أ فبعذابنا یستعجلون* أ فرأیت إن متعناهم سنین* ثم جاءهم ما كانوا یوعدون* ما أغنی عنهم ما كانوا یمتعون «إلی قوله»: و ما تنزلت به الشیاطین* و ما ینبغی لهم و ما یمستطیعون* إنهم عن السمع لمعزولون* فلا تدع مع الله إلها آخر فتکون من المعذبین* و أنذر عشیرتک الأقربین* و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین* فإن عصوک فقل إنی بریء مما تعملون* و توکل علی العزیز الرحیم* الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین* إنه هو السميع العلیم* هل أنبتکم علی من تنزل الشیاطین* تنزل علی کل أفاک أئیم* یلقون السمع و أكثرهم کاذبون 192-223.

در باره آیه إن نشأ نزل علیهم من السماء آیه می نویسد: یعنی آنچه نشانده ای از آسمان برای آنها می فرستادیم که مجبور شوند به ایمان. یا بلائی که آنها را به ایمان وادارد فظلت أعناقهم لها خاضعین گردنها به زیر می افتد از کوچکی و خضوع. گفته اند چون گردنها متصف به صفات انسان (یعنی خضوع شده) به همین جهت جایگزین صاحبان عقل شده اند (و گر نه گردن که خضوع ندارد).

بعضی نیز گفته اند مراد گردنکشان و سران جماعت و قبائلند. من کل زوج کریم یعنی از هر صنف و نوع پر منفعت.

در باره آیه و **إِنَّه لَفِي زُبرِ الْأولین** می‌نویسد: یعنی یاد او و ذکرش و یا معنی آن در کتب پیشینیان است **أ و لم یکن لهم آیه** یعنی آیا آنها را نشانه و دلیلی بر حجت قرآن یا نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیست **أَن یعلمه علماء بنی إِسرائیل** تا پیامبر را با صفاتی که در کتابهایشان ذکر شده بشناسند **و لو نزلناه علی بعض الأعجمین** که این نزول

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 115

قرآن بر غیر عرب زبان بیشتر موجب اعجاز بود و یا منظور اینست که قرآن به زبان غیر عربی نازل می‌کردیم **فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین** بیشتر دشمنی می‌ورزیدند و استکبار می‌نمودند بواسطه ندانستن و تنفیری که از پیروی عجم داشتند **کذلک سلکناه** یعنی چنین داخل کردیم قرآن را.

«و ما تنزلت به» یعنی هرگز قرآن را شیاطین بر او نازل نکرده‌اند چنانچه شما مدعی هستید **«و ما ینبغی لهم»** آنها نمی‌توانند چنین کاری بکنند قدرت ندارند و نمی‌توانند استماع وحی بکنند چون بوسیله تیر شهاب ممنوع می‌شوند **و أنذر عشیرتک الأقربین** منظور اینست که هر چه نزدیکتر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشند انذار آنها اهمیت بیشتری دارد روایت شده است وقتی این آیه نازل شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز کوه صفا رفت و آنها را یکایک صدا زد تا جمع شدند، آنگاه فرمود اگر به شما اطلاع دهم که دامنه این کوه را سپاهی گران فرا گرفته شما تصدیق گفتار مرا می‌نمائید و سختم را می‌پذیرید؟ گفتند آری.

فرمود اینک شما را می‌ترسانم از عذاب شدیدی که در انتظار شما است.

و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین یعنی با آنها به نرمی رفتار کن این کلمه از پائین آوردن پرنده پر خویش را برای فرود آمدن استعاره آورده شده. **الذی یراک حین تقوم خدائی** که تو را می‌بیند هنگام قیام برای نافله شب **و تقلبک فی الساجدین** و رفت و آمد کردنت را برای خبرگیری از عبادت‌کنندگان، چنانچه روایت شده که وقتی وجوب نماز شب از ایشان برداشته شد. آن شب را به گردش اطراف خانه‌های اصحاب پرداخت تا ببیند چه می‌کنند. چون خیلی علاقه به طاعت و بندگی آنها داشت. از درون خانه‌های آنها صداهائی شبیه کندوی زنبوران شنید از صدای زمزمه مناجات و تلاوت قرآن ایشان.

یا منظور تصرف در بین نمازگزاران است به قیام و رکوع و سجود و قعود هنگام امامت بر آنها.

تنزل علی کل أفاک أئیم چون در آیات قبل تذکر داده شد که قرآن را هرگز شیاطین نمی‌توانند نازل کنند همین مطلب را باز تاکید می‌نماید به این صورت که جایز نیست شیاطین بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شوند. به دو دلیل:

1- زیرا آنها بر اشخاص شرور و دروغ پرداز و گناهکار نازل می‌شوند چون همبستگی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 116

انسان با آنچه غائبند بواسطه تناسب و علاقه‌ای است که بین آنها است و حال حضرت محمد (ص) بر خلاف این بوده.

2- «يلقون السمع» دروغ پردازان گوش به سخن شیاطین فرا می‌دادند و از خود بر آن می‌افزودند طبق تخیلات خویش و اکثر آنها غیر واقعی و دروغ است اما حضرت محمد (ص) هر چه از مسائل عینی اطلاع داده که بسیار زیاد است تمام مطابق واقع بوده و در آیه اکثر تفسیر به کل شده زیرا فرموده **علی کل أفاک أئیم**. ظاهراً اکثریت به اعتبار گفتار آنها است یعنی کم اتفاق می‌افتد که سخن آنها را از جنی بپذیرند و قبول کنند. بعضی گفته (يلقون) ضمیر به شیاطین بر می‌گردد یعنی شیاطین به ملاء اعلی گوش فرا می‌دهند قبل از اینکه رجم شوند و آنها را بزنند یک چیزهائی به گوش آنها می‌خورد آنها را به پیروان خود القا می‌کنند یا شنیده‌های خود را به دوستان خویش تحویل می‌دهند.

النمل «27»: طس تلك آیات القرآن و کتاب مبین* هدی و بشری للمؤمنین «إلی قوله»: و إنك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم 1-6.

«و قال تعالی»: قل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفى الله خیر أما یشرکون* أمن خلق السماوات و الأرض و أنزل لکم من السماء ماء فأنبثنا به حدائق ذات بهجة ما کان لکم أن تنبتوا شجرها أ إله مع الله بل هم قوم يعدلون* أمن جعل الأرض قرارا و جعل خلالها أنهارا و جعل لها رواسی و جعل بین البحرین حاجزا أ إله مع الله بل أكثرهم لا یعلمون* أمن یجیب المضطر إذا دعاه و یكشف السوء و یجعلکم خلفاء الأرض أ إله مع الله قليلا ما تذکرون* أمن یهدیکم فی ظلمات البر و البحر و من یرسل الريح بشرا بین یدی رحمته أ إله مع الله تعالی الله عما یشرکون* أمن یدؤا الخلق ثم یعیده و من یرزقکم من السماء و الأرض أ إله مع الله قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین «إلی قوله»: و لا تحزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یمکرون «إلی قوله»: و إن ربک لیعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون «إلی قوله»: إن هذا القرآن یقصر علی بنی اسرائیل أكثر الذی هم فیہ یختلفون* و إنه لهدی و رحمة للمؤمنین* إن ربک یقضی بینهم بحکمه و هو العزیز العليم* فتوکل علی الله إنک علی الحق المبین* إنک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرین* و ما أنت بهادی العمی عن ضلالتهم إن تسمع إلا من یؤمن بأیاتنا فهم مسلمون «إلی قوله»: أ لم یروا أنا جعلنا اللیل لیسکنوا فیہ و النهار مبصرا إن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 117

فی ذلك لآیات لقوم یؤمنون «إلی قوله»: إنما أمرت أن أعبد رب هذه البلدة الذی حرماها و له کل شیء و أمرت أن أکون من المسلمین* و أن أتلا القرآن فمن اهتدی فإنما یرتدی لنفسه و من ضل فقل إنما أنا من المنذرين* و قل الحمد لله سیریکم آیاته فتعرفونها و ما ربک بغافل عما تعملون 58-93.

در باره آیه بل هم قوم يعدلون می نویسد: یعنی از واقعیتی که عبارت است از توحید کناره گیری می کنند.^۸

القصص «28»: و لو لا أن تصيبهم مصيبة بما قدمت أيديهم فيقولوا ربنا لو لا أرسلت إلينا رسولا فنتبع آياتك و نكون من المؤمنين* فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لو لا أوتى مثل ما أوتى موسى أ و لم يكفروا بما أوتى موسى من قبل قالوا سحران تظاهرا و قالوا إنا بكل كافرون* قل فأتوا بكتاب من عند الله هو أهدى منهما أتبعه إن كنتم صادقين* فإن لم يستجيبوا لك فاعلم أنما يتبعون أهواءهم و من أضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله إن الله لا يهدي القوم الظالمين* و لقد وصلنا لهم القول لعلمهم يتذكرون* الذين آتيناهم الكتاب من قبله هم به يؤمنون* و إذا يتلى عليهم قالوا آمنا به إنه الحق من ربنا إنا كنا من قبله مسلمين «إلى قوله»: و قالوا إن نتبع الهدى معك نتخطف من أرضنا أ و لم نمكن لهم حرما آمنا يجبى إليه ثمرات كل شيء رزقا من لدنا و لكن أكثرهم لا يعلمون «إلى قوله»: قل أ رأيتم إن جعل الله عليكم الليل سرمدا إلى يوم القيامة من إله غير الله يأتيكم بضياء أ فلا تسمعون* قل أ رأيتم إن جعل الله عليكم النهار سرمدا إلى يوم القيامة من إله غير الله يأتيكم بليل تسكنون فيه أ فلا تبصرون 47- 71.

«و قال سبحانه»: قل ربى أعلم من جاء بالهدى و من هو فى ضلال مبين* و ما كنت ترجوا أن يلقى إليك الكتاب إلا رحمة من ربك فلا تكونن ظهيرا للكافرين* و لا يصدنك عن آيات الله بعد إذ أنزلت إليك و ادع إلى ربك و لا تكونن من المشركين* و لا تدع مع الله إلها آخر لا إله إلا هو كل شيء هالك إلا وجهه له الحكم و إليه ترجعون 85- 88.

الذين آمنوا بالباطل و كفروا بالله أولئك هم الخاسرون* و يستعجلونك بالعذاب و لو لا أجل مسمى لجاهم العذاب و ليأتينهم بغتة و هم لا يشعرون* يستعجلونك بالعذاب و إن جهنم لمحيطة بالكافرين

(1) در ذیل آیات سوره نمل همین مقدار تفسیر ذکر شده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 118

«إلى قوله»: و لئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض و سخر الشمس و القمر ليقولن الله فأنى يؤفكون «إلى قوله تعالى»: و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأحيا به الأرض من بعد موتها ليقولن الله قل الحمد لله بل أكثرهم لا يعقلون «إلى قوله»: فإذا ركبوا فى الفلك دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم إلى البر إذا هم يشركون* ليكفروا بما آتيناهم و ليتمتعوا فسوف يعلمون* أ و لم يروا أنا جعلنا حرما آمنا و يتخطف الناس من حولهم أ فبالباطل يؤمنون و بنعمة الله يكفرون 41- 67.

⁸ (۱) در ذیل آیات سوره نمل همین مقدار تفسیر ذکر شده.

در باره آیه **جعل فتنه الناس** می نویسد: یعنی آنچه اذیت و آزار می بینند برای جلوگیری از ایمان مانند عذاب خدا می دانند در مورد جلوگیری از کفر «**و لئن جاء نصر من ربك**» وقتی یاری خدا از قبیل فتح یا غنیمتی نصیب تو شود «**ليقولن إنا كنا معكم**» می گویند ما هم با شما بودیم باید شریک شما باشیم در غنیمت. منظور منافقین است یا گروهی که ایمان ضعیف دارند بواسطه آزار مشرکین از دین بر می گردند.

«**و ليحملن أثقالهم**» یعنی وزر و وبال آنچه خود انجام داده اند به اضافه وزر و وبال دیگران که سبب گمراهی آنها شده اند بر ایشان تحمیل می شود بدون اینکه از وزر و وبال پیروانشان چیزی کاسته شود.

و در باره آیه **مثل الذين اتخذوا من دون الله أولياء** مثل کسانی که به جز خدا به دیگران اعتماد نموده اند **كمثل العنكبوت اتخذت بيتا** مانند خانه عنكبوت است در سستی و بی اعتمادی بلکه تکیه گاه آنها سست تر است زیرا خانه عنكبوت بالاخره برای او مورد استفاده است و یک واقعیت است یا منظور اینست که مثال آنها نسبت به شخص موحد و خدانشناس مانند کسی است که خانه ای از سنگ و گچ ساخته محکم. ممکن است منظور از خانه عنكبوت دین آنها باشد به این نام اعتقاد آنها را نامیده تا نشان دهد که واقعا چه سست و بی بنیاد است و معنی اینست که سست ترین چیزی که بر آن اعتماد نموده اند دین چنین اشخاصی است.

در باره آیه **و لا تجادلوا أهل الكتاب إلا بالتي هي أحسن** یعنی با اهل کتاب مجادله نکنید مگر به طریق بهتر مانند اینکه خشونت را به نرمی پاسخ دادن و خشم را با فرو بردن برخورد نمودن. گفته اند این آیه منسوخ است با آیه برخورد شمشیر چون مجادله ای شدیدتر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 119

و قاطع تر از آن نیست. جواب اینست که برخورد با شمشیر آخرین دواء است.

بعضی گفته اند منظور مشرکانی هستند که دارای عهدنامه و قرارداد می باشند.

«**إلا الذين ظلموا منهم**» مگر کسانی که افراط در دشمنی می کنند و یا برای خدا فرزند قائلند یا می گویند دست خدا بسته است یا پیمان شکنی می کنند و جزیه نمی دهند.

فالذين آتيناهم الكتاب يؤمنون به کسانی که به آنها کتاب داده ایم ایمان می آورند به آن منظور عبد الله بن سلام و کسانی شبیه او بودند یا کسانی که قبل از زمان پیامبر می زیسته از اهل کتاب. **و من هؤلاء** یعنی از اعراب یا اهل مکه یا کسانی که در زمان پیامبر از اهل کتاب بوده اند.

طبرسی رحمه الله علیه در مجمع می نویسد: «فی صدور الذین أوتوا العلم» منظور پیامبر و مؤمنین است که حافظ قرآن و نگهبان آن هستند بعضی گفته اند منظور ائمه از آل محمدند صلی الله علیه و آله از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل شده است.

و يتخطف الناس من حولهم یعنی یک دیگر را می کشند از اطراف آنها ولی آنها در حرم در امانند أ فبالباطل يؤمنون یعنی تصدیق بت پرستی را می کنند که ناپایدار و نابود است.

العنكبوت «29»: و من الناس من يقول آمنا بالله فإذا أودى في الله جعل فتنة الناس كعذاب الله و لئن جاء نصر من ربك ليقولن إنا كنا معكم أ و ليس الله بأعلم بما في صدور العالمين* و ليعلمن الله الذین آمنوا و ليعلمن المنافقين* و قال الذین كفروا للذین آمنوا اتبعوا سبيلنا و لنحمل خطاياكم و ما هم بحاملين من خطاياهم من شيء إنهم لكاذبون* و ليحملن أثقالهم و أثقالا مع أثقالهم و ليسئلن يوم القيامة عما كانوا يفترون 10-13.

«و قال سبحانه»: مثل الذین اتخذوا من دون الله أولیاء کمثل العنكبوت اتخذت بیتا و إن أوهن البیوت لبیت العنكبوت لو كانوا يعلمون* إن الله يعلم ما يدعون من دونه من شيء و هو العزيز الحكيم* و تلك الأمثال نضربها للناس و ما يعقلها إلا العالمون* خلق الله السماوات و الأرض بالحق إن فی ذلك لآیة للمؤمنین «إلی قوله»: و لا تجادلوا أهل الكتاب إلا بالتی هی أحسن إلا الذین ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذی أنزل إلینا و أنزل إلیکم و إلهنا و إلهکم واحد و نحن له مسلمون* و كذلك أنزلنا إلیک الكتاب فالذین آتیناهم الكتاب يؤمنون به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 120

و من هؤلاء من يؤمن به و ما یجحد منیبین إلیه ثم إذا أذاقهم منه رحمة إذا فریق منهم بر بهم یشرکون* لیکفروا بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون* أم أنزلنا علیهم سلطانا فهو یتکلم بما كانوا به یشرکون «إلی قوله تعالی»: الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شيء سبحانه و تعالی عما یشرکون «إلی قوله»: و لئن أرسلنا ریحا فأرأوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون* فإنک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرین* و ما أنت بهاد العمی عن ضلالتهم إن تسمع إلا من يؤمن بآیاتنا فهم مسلمون «إلی قوله تعالی»: و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل و لئن جئتهم بآیة لیقولن الذین کفروا إن أنتم إلا مبطلون* كذلك یطیع الله علی قلوب الذین لا یعلمون* فاصبر إن وعد الله حق و لا یستخفک الذین لا یوقنون 8-60.

بیضاوی در باره آیه و آثاروا الأرض می نویسد: یعنی زمین را زیر و رو می کنند برای استخراج آب و معادن و کاشتن بذر و زراعت.

در باره آیه ضرب لکم مثلا برای شما مثالی زد در باره بت پرستی من أنفسکم مثالی که نزدیکترین مشابهت را به امور شما دارد هل لکم من ما ملکت أیمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم آیا بردگان و زر خریداران شما نیز در اموال و سایر مسائل مادی با شما شریکند و می‌توانند مانند خودتان در اموال شما تصرف نمایند با آنکه آنها هم بشری مانند شمایند و آن اموال عاریه‌ای است در اختیارتان می‌ترسید اگر آنها به استقلال در اموال شما تصرف نمایند مانند ترسی که از اشخاص حر و آزاد دارید که در اموالتان مصرف نمایند. کذلک نفصل الآیات این چنین توضیح می‌دهیم آیات را برای گروهی که عقل خود را به کار می‌برند در اندیشه نمودن راجع به امثال.

لیکفروا بما آتیناهم لام در آیه برای عاقبت است بعضی گفته‌اند لام امر است که برای تهدید آمده است (یعنی باید کفر ورزند) مانند آیه فتمتعوا بهره‌مند شوید جز اینکه در این مورد التفات از غیبت بخطاب نموده برای مبالغه فسوف تعلمون بزودی خواهید دانست عاقبت این بهره‌وری شما به کجا منتهی می‌شود أنزلنا علیهم سلطانا یعنی آیا نازل کردیم بر آنها دلیل گفته‌اند یعنی ملکی که با او دلیل باشد (فهو یتکلم) پس آن ملک سخن واقعی را بگوید مانند این سخن (کتابنا ینطق علیکم بالحق) کتاب ما واقعیتها را بر شما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 121

آشکار می‌کند (بما کانوا به یشرکون) و به شرک و انحراف آنها گواهی می‌دهد یا آنها را مطلع می‌کند به امری که به جهت آن راه شرک به خدا را در پیش گرفته‌اند.

در باره آیه فرأوه مصفرا یعنی ببینند آن اثر یا کشتزار خود را زرد زیرا سابقه قبلی آیات همین است بعضی گفته‌اند ابر را زرد می‌بینند زیرا وقتی ابر زرد باشد باران نمی‌بارد فإنک لا تسمع الموتی تو نمی‌توانی به گوش مردگان فرو کنی کفار نیز مثل آنهایند زیرا دل از حق بر تافته‌اند و لا تسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرین و نمی‌توانی به اشخاص کر وقتی پشت به تو نموده‌اند صدای خود را برسانی اینکه قید نموده وقتی پشت به تو کرده‌اند برای آن است که اگر شخص کر رو به طرف انسان داشته باشد با حرکت لب و زبان می‌توان به او چیزی فهماند (و ما أنت بهادی العمی عن ضلالتهم) چنین اشخاص را کور نامیده چون نتیجه استفاده از چشم را نمی‌برند و یا به جهت کوردلی آنها (و لا یستخفک) یعنی تو را ناراحت و مضطرب نکنند الذین لا یوقنون کسانی که یقین دارند بواسطه تکذیبشان.

الروم «30»: أ و لم یتفکروا فی أنفسهم ما خلق الله السماوات و الأرض و ما بینهما إلا بالحق و أجل مسمى و إن کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون* أ و لم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا أشد منهم قوة و آثاروا الأرض و عمروها أكثر مما عمروها و جاءتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا أنفسهم یظلمون «إلی قوله»:

ضرب لکم مثلا من أنفسکم هل لکم من ما ملکت أیمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم فأنتم فیہ سواء تخافونهم کخیفتمکم أنفسکم کذلک نفصل الآیات لقوم یعقلون* بل اتبع الذین ظلموا أهواءهم بغير علم فمن یرهدی من أضل الله و ما لهم من

ناصرین «إلى قوله»: و إذا مس الناس ضر دعوا ربهم بآياتنا إلا الكافرون* و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب و لا تخطه يمينك إذا لارتاب المبطلون* بل هو آيات بينات في صدور الذين أوتوا العلم و ما يجحد بآياتنا إلا الظالمون* و قالوا لو لا أنزل عليه آيات من ربه قل إنما الآيات عند الله و إنما أنا نذير مبين* أ و لم يكفهم أنا أنزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم إن في ذلك لرحمة و ذكرى لقوم يؤمنون* قل كفى بالله بيني و بينكم شهيدا يعلم ما في السماوات و الأرض.

در باره آیه لو لا أن تصيبهم مصيبة لولای اولی امتناعی است و لولای دومی تحضیضی و معنی آیه چنین است اگر گفتار آنها نبود در موقعی که دچار مصیبتی می شدند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 122

بواسطه کفر و معصیت خود که می گفتند خدایا چرا برای ما پیامبری نفرستادی تا آیات تو را بر ما تبلیغ نماید و ما پیروی کنیم از او و جزء گرویدگان به او شویم ما تو را ای پیامبر نمی فرستادیم.

هو أهدى منهما یعنی کتابی بهتر از آنچه بر موسی و بر من نازل شده بیاورید اگر راست می گوئید. و لقد وصلنا لهم القول یعنی به تدریج آیات قرآن را به هم پیوسته فرستادیم تا تذکر و راهنمایی قطع نشود. یا منظور اینست که در نظم شبیه یک دیگر است تا دعوت به خدا با دلیل ثابت شود و پند و اندرز با وعید همراه باشد و نصایح با عبرت‌ها همدوش.

لقمان «31»: الم* تلك آيات الكتاب الحكيم* هدى و رحمة للمحسنين «إلى قوله»: و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم و يتخذها هزوا أولئك لهم عذاب مهين* و إذا تتلى عليه آياتنا ولی مستكبرا كأن لم يسمعها كأن في أذنيه وقرا فبشره بعذاب أليم «إلى قوله»: خلق السماوات بغير عمد ترونها و ألقى في الأرض رواسي أن تميد بكم و بث فيها من كل دابة و أنزلنا من السماء ماء فأنبثنا فيها من كل زوج كريم* هذا خلق الله فأروني ما ذا خلق الذين من دونه بل الظالمون في ضلال مبين «إلى قوله»: و من الناس من يجادل في الله بغير علم و لا هدى و لا كتاب منير* و إذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا أ و لو كان الشيطان يدعوهم إلى عذاب السعير* و من يسلم وجهه إلى الله و هو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى و إلى الله عاقبة الأمور* و من كفر فلا يحزنك كفره إينا مرجعهم فننبئهم بما عملوا إن الله عليم بذات الصدور* نمتعهم قليلا ثم نضطرهم إلى عذاب غليظ* و لئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض ليقولن الله قل الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون «إلى قوله»: و إذا غشيهم موج كالظلل دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم إلى البر فمنهم مقتصد و ما يجحد بآياتنا إلا كل ختار كفور 1- 12.

مرحوم طبرسی می نویسد آیه و من الناس من يشتري لهو الحديث در باره نصر بن حارث نازل شده او تاجری بود که به ایران سفر می کرد و داستانهای ایرانی را از آنها فرا می گرفت و بعد از برگشت از مسافرت برای قریش نقل می کرد و به آنها می گفت محمد صلی الله علیه و آله داستان عاد و ثمود نقل می کند من داستان رستم و اسفندیار و داستانهای

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 123

پادشاهان از داستانهای او خوششان می‌آمد و گوش دادن به قرآن را رها می‌کردند.

کلبی می‌نویسد گفته‌اند این آیه در باره مردی نازل شد که کنیزی را خرید که شبانه روز برای او غنا می‌خواند (یا می‌نواخت) از ابن عباس و بیشتر مفسرین نقل شده که منظور از لهُو الحدیث غنا است و همین نظر ابن عباس و ابن مسعود است و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام و حضرت رضا علیهم السلام نقل شده که فرموده‌اند یک نوع از لهُو الحدیث غنا است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود لهُو الحدیث طعنه زدن و مسخره کردن حق است کارهایی که ابو جهل و یارانش می‌کردند چون می‌گفت: قریش، مایلید به شما از زقوم بچشانم همان زقومی که رفیقتان شما را از آن می‌ترسانید بعد می‌فرستاد مقداری کره و خرما می‌آوردند می‌گفت این همان زقوم است که شما را می‌ترساند.

حضرت صادق فرمود غنا نوعی لهُو الحدیث است بنا بر این هر چه ما را از راه خدا باز دارد و به خود مشغول کند لهُو الحدیث است و **یتخذها هزوا** یعنی آیات قرآن یا راه خدا را مسخره می‌کنند **كأن فی أذنیه وقرا** گویا در گوش او سنگینی هست که مانع از شنیدن آیات می‌شود.

در باره آیه **بغیر عمد ترونها** می‌نویسد اگر برای آسمانها ستونی می‌بود مشاهده می‌گردید زیرا باید ستونهای بسیار بزرگی می‌داشتند که بتواند آسمانها را نگه دارد اگر چنین بود باز احتیاج به ستونهای دیگری بود که آنها را نگه دارد همین طور به طور مسلسل پس ستونی ندارد.

بعضی گفته‌اند منظور ستون قابل دیدن ندارد و معنی آیه اینست که ستونهایی دارد که شما نمی‌بینید. و **ألقى فی الأرض** روایی در زمین می‌خراش قرار دارد یعنی کوههای ثابت را **أن تمید بکم** تا مبدا شما را منحرف و متمایل نماید.

و در باره آیه **أ و لو كان الشيطان يدعوهم** جواب لو محذوف است به این صورت که اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب جهنم می‌کرد آنها پیروی شیطان را می‌کردند و **من یسلم وجهه إلى الله** یعنی هر کس دین خود را برای خدا خالص کند و در کارها منظورش تقرب به خدا باشد و **هو محسن** و کارهای خود را مطابق شرع و دین انجام دهد **فقد استمسك بالعروة الوثقی** یعنی چنگ به دست آویزی ناگسستنی زده و **إلى الله عاقبة الأمور** یعنی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 124

بازگشت کارها بسوی خدا است به صورتی که برای هیچ کس اجازه تصرف در امر و نهی نمی‌باشد.

در باره آیه **كالظلل** می‌نویسد: تشبیه کرده موج را به ابرهائی که بر هم انباشته می‌شوند بعضی گفته‌اند منظور مانند کوهها است **فمنهم مقتصد** یعنی در وفای به عهد خود جانب عدالت را گرفته در زمین چنانچه در دریا با خدا پیمان بسته بود که

به یگانگی او را بشناسد سدی از مصعب بن سعد از پدرش نقل کرد که روز فتح مکه تمام مردم را امان داد مگر چهار نفر که در باره آنها فرمود هر کجا ایشان را پیدا کردید بکشید گر چه چنگ به پرده کعبه زده باشند 1- عکرمة بن ابی جهل.
2- عبد الله بن اخطل. 3- قیس بن سبابه.

4- عبد الله بن ابی سرح.

اما عکرمة پسر ابو جهل سوار کشتی شد و در دریا با طوفانی مهیب روبرو گردید مسافران کشتی گفتند دست از خدایان دروغی بردارید و اخلاص بورزید که آن خداها و بت‌ها نمی‌توانند اینجا موجب نجات شما بشوند عکرمة گفت اگر مرا از بالای دریا جز اخلاص چیزی نجات نبخشد در بیابان نیز غیر آن چیز دیگری نجات نمی‌بخشد. گفت خدایا من با تو پیمان می‌بندم اگر از این گرفتاری نجاتم بخشی می‌روم خدمت حضرت محمد و دست در دست او می‌گذارم او را شخصی بخشنده و کریم می‌دانم. نجات یافت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و مسلمان شد. معنی ختر: بدترین نوع فریبکاری است.

التنزیل «32»: الم* تنزیل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين* أم يقولون افتراه بل هو الحق من ربك لتنذر قوما ما أتاهم من نذير من قبلك لعلهم يهتدون* الله الذي خلق السماوات والأرض و ما بينهما في ستة أيام ثم استوى على العرش ما لكم من دونه من ولي و لا شفيع أ فلا تتذكرون «إلى قوله»: و من أظلم ممن ذكر بآيات ربه ثم أعرض عنها إنا من المجرمين منتقمون «إلى قوله»: أ و لم يهد لهم كم أهلكنا من قبلهم من القرون يمشون في مساكنهم إن في ذلك لآيات أ فلا يسمعون 1- 26.

در باره آیه ما أتاهم من نذير من قبلك پیامبری برای آنها قبل از تو نیامده بود می‌نویسد منظور قریش است زیرا برای آنها قبل از پیامبر ما صلی الله علیه و آله پیامبری نیامده بود گرچه برای سایر قبائل آمده بود مانند خالد بن سنان عبسی.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 125

بعضی گفته‌اند منظور اهل فترت است که فاصله بین زمان عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله است آنها را پیامبری قبل از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیامده بود.

فی ستة أيام یعنی در آنچه مقدر کرده بود شش روز ثم استوى على العرش یعنی استیلا بر عرش یافت به قدرت و برتری.

الاحزاب «33»: يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا* و داعيا إلى الله يذنه و سراجا منيرا* و بشر المؤمنين بأن لهم من الله فضلا كبيرا* و لا تطع الكافرين و المنافقين و دع أذاهم و توكل على الله و كفى بالله وكيلا 45- 48.

سبا «34»: و الذين سعوا في آياتنا معاجزين أولئك لهم عذاب من رجز أليم* و يرى الذين أوتوا العلم الذي أنزل إليك من ربك هو الحق و يهدى إلى صراط العزيز الحميد* و قال الذين كفروا هل ندلكم على رجل ينبئكم إذا مزقتم كل ممزق إنكم لفي خلق جديد* أفترى على الله كذبا أم به جنه بل الذين لا يؤمنون بالآخرة في العذاب و الضلال البعيد* أفلم يروا إلى ما بين أيديهم و ما خلفهم من السماء و الأرض إن نشأ نخسف بهم الأرض أو نسقط عليهم كسفا من السماء إن في ذلك لآية لكل عبد منيب «إلى قوله تعالى»: قل ادعوا الذين زعمتم من دون الله لا يملكون مثقال ذرة في السماوات و لا في الأرض و ما لهم فيهما من شرك و ما له منهم من ظهير «إلى قوله»: قل من يرزقكم من السماوات و الأرض قل الله و إنا أو إياكم لعلى هدى أو في ضلال مبين* قل لا تسئلون عما أجرنا و لا نسئل عما تعملون* قل يجمع بيننا ربنا ثم يفتح بيننا بالحق و هو الفتاح العليم* قل أروني الذين ألحقتهم به شركاء كلا بل هو الله العزيز الحكيم* و ما أرسلناك إلا كافة للناس بشيرا و نذيرا و لكن أكثر الناس لا يعلمون «إلى قوله»: و إذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا ما هذا إلا رجل يريد أن يصدكم عما كان يعبد آباؤكم و قالوا ما هذا إلا إفك مفترى و قال الذين كفروا للحق لما جاءهم إن هذا إلا سحر مبين* و ما آتيناكم من كتب يدرسونها و ما أرسلنا إليهم قبلك من نذير «إلى قوله»: قل إنما أعظكم بواحدة أن تقوموا لله مثنى و فرادى ثم تتفكروا ما بصاحبكم من جنه إن هو إلا نذير لكم بين يدي عذاب شديد* قل ما سألتكم من أجر فهو لكم إن أجرى إلا على الله و هو على كل شيء شهيد* قل إن ربي يقذف بالحق علام الغيوب* قل جاء الحق و ما يبدئ الباطل و ما يعيد* قل إن ضللت فإنما أضل على نفسي و إن اهتديت فبما يوحي إلى ربي إنه سميع قريب 5-50.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 126

در باره آیه اولئك لهم عذاب من رجز می نویسد یعنی عذاب بدی آفلم یروا إلى ما بین ایدیهم و ما خلفهم من السماء و الأرض تماشا نمی کنند روبروی خود و پشت سر خویش چگونه آسمان و زمین آنها را احاطه نموده. توضیح این مطلب چنین است که انسان تماشا می کند به جلو جنود آسمان و زمین را می بیند و همچنین عقب و راست و چپ قدرت خارج شدن از این آسمان و زمین را ندارد «کسفا» یعنی یک قطعه از آسمان که آنها را زیر بگیرد و هلاک نماید.

(و ما له منهم من ظهير) یعنی خداوند را معاون و همکاری برای خلق آسمانها و زمین و هر چه آفریده نیست إنا أو إياکم لعلى هدى أو في ضلال مبين این سخن را از جهت انصاف در استدلال فرموده است نه اینکه واقعا مشکوک باشد چنانچه شما به دوستت می گوئی یکی از ما دو نفر دروغ گفته ایم با اینکه می دانی کدامیک از شما دروغ گفته است ثم يفتح بيننا یعنی بعد به حق بین ما حکومت خواهد کرد.

بیضاوی در تفسیر قل أروني الذين ألحقتهم به شركاء می نویسد: یعنی به من نشان دهید با چه امتیازی این بتها را شریک عبادت با خدا قرار داده اید. این سؤال از شبهه آنها بعد از اینکه حجت بر ایشان تمام شده تا بیشتر آنها را ملزم نماید و ما أرسلناك إلا كافة للناس یعنی تو را به رسالت برای تمام مردم فرستاده ایم از ماده «کف» است که وقتی همه را شامل شد

مانع خواهد بود که یک نفر از تحت این حکم خارج نشود. یا منظور اینست که همه را فراگیر است ابلاغ تو در این صورت حال است از (کاف) که (تا) از برای مبالغه اضافه شده است.

و ما آتیناهم من کتب یدرسونها این آیه شاهی است بر صحت اشراک و ما أرسلنا إلیهم قبلک من نذیر ما قبل از تو برای آنها پیامبری نفرستادیم تا بترساند ایشان را و به ترک شرک وادارد با اینکه قبلا توضیح داده شد که راهی به سوی چنین احتمالی وجود ندارد پس از کجا این شبهه برای آنها واقع شده.

قل إنما أعظکم بواحدةً بگو شما را پند می‌دهم به یک خصلت واحد که آن اینست أن تقوموا لله برای خدا قیام کنید از مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله یا برای به پا داشتن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 127

حق با اخلاص در راه خدا که خالی از تظاهر و ریا و تقلید باشد. «مثنی و فرادی» جدا، دو تا دو تا یا یکی یکی زیرا ازدحام موجب تشویش خاطر و اظهار نظرهای مختلف می‌شود ثم تتفکروا بعد بیاندیشید در مورد آنچه پیامبران آورده ما بصاحبکم من جنه آن وقت خواهید فهمید که جنون او را وادار به این عمل نکرده است ممکن است جمله به ما قبل مربوط نباشد و استیناف باشد به این صورت که آنها را متوجه می‌کند عقل و دانش پیامبر را که ملاحظه می‌کنید کافی است شما را در اینکه صدق و درستی او را باور کنید. زیرا این درایت او را مانع می‌شود از اینکه ادعای چیز بزرگی را بنماید بدون دلیل قابل اعتماد که موجب رسوائیش در مقابل مردم خواهد شد و خود را به هلاکت می‌افکند. چگونه چنین بوده با اینکه معجزات زیادی نیز به همراه دارد.

بعضی گفته‌اند (ما) استفهامی است یعنی بعد فکر می‌کنند چه چیز در او هست که موجب جنون شده باشد قل ما سألتکم من أجر فهو لکم بگو هر چه سؤال کردم از شما در مورد مزد نبوت مال خودتان باشد یعنی سؤال نکرده‌ام مزدی را بعضی گفته‌اند (ما) موصول است منظور اینست که درخواستی از شما نکرده‌ام مانند این آیه ما أسئلكم علیه من أجر إلا من شاء أن يتخذ إلى ربه سبيلا و آیه دیگر لا أسئلكم علیه أجرا إلا المودة فی القربی راه خدا را از پیش گرفتن موجب نفع آنها می‌شود و خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوند آنها است.

قل إن ربی یقذف بالحق یعنی خداوند حق و واقعیت را القاء می‌کند بر کسانی که آنها برگزیده‌اند از میان بندگان خود یا باطل را کنار می‌زند و از بین می‌برد آن را و یا آن را به اطراف جهان پرت می‌کند که این خود وعده‌ای است برای پیروزی اسلام و ما یبدئ الباطل و ما یعید یعنی باطل از میان رفت که منظور شرک است به طوری که اثری از آن باقی نمی‌ماند این سخن از هلاک قبیله گرفته شده که وقتی یک دودمان از بین رفت نه ابتدا دارد و نه بازگشت.

بعضی گفته باطل ابلیس یا بت است و معنی اینست که دیگر دو مرتبه نمی آفریند خلقی را و نه بازگشت می دهد او را یا منظور اینست که باطل هرگز موجب خیری برای اهل آن نخواهد شد و نه بازگشت به خیر می کند. برخی گفته اند (ما) استفهامی است که منصوب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 128

شده بواسطه فعل بعد خود.

فاطر «35»: أ فمن زين له سوء عمله فرآه حسنا فإن الله يضل من يشاء و يهدى من يشاء فلا تذهب نفسك عليهم حسرات إن الله عليهم بما يصنعون «إلى قوله»: ذلكم الله ربكم له الملك و الذين تدعون من دونه ما يملكون من قطمير* إن تدعوهم لا يسمعو دعاءكم و لو سمعوا ما استجابوا لكم و يوم القيامة يكفرون بشركم و لا ينبئك مثل خبير* يا أيها الناس أنتم الفقراء إلى الله و الله هو الغني الحميد* إن يشأ يذهبكم و يأت بخلق جديد* و ما ذلك على الله بعزيز «إلى قوله»: و ما يستوى الأعمى و البصير* و لا الظلمات و لا النور* و لا الظل و لا الحرور* و ما يستوى الأحياء و لا الأموات إن الله يسمع من يشاء و ما أنت بمسمع من في القبور* إن أنت إلا نذير* إنا أرسلناك بالحق بشيرا و نذيرا و إن من قبلهم جاءتهم رسالهم بالبينات و بالزبر و بالكتاب المنير* ثم أخذت الذين كفروا فكيف كان نكير «إلى قوله»: و الذي أوحينا إليك من الكتاب هو الحق مصدقا لما بين يديه إن الله بعباده لخبير بصير «إلى قوله»: قل أ رأيتم شركاءكم الذين تدعون من دون الله أروني ما ذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك في السماوات أم آتيناهم كتابا فهم على بينة منه بل إن يعد الظالمون بعضهم بعضا إلا غرورا «إلى قوله»: و أقسموا بالله جهد أيمانهم لئن جاءهم نذير ليكونن أهدى من إحدى الأمم فلما جاءهم نذير ما زادهم إلا نفورا* استكبارا في الأرض و مكر السيئ و لا يحق المكر السيئ إلا بأهله فهل ينظرون إلا سنت الأولين فلن تجد لسنة الله تبديلا و لن تجد لسنة الله تحويلا 8-43.

در باره آیه أ فمن زين له سوء عمله فرآه حسنا می نویسد: آیا کسی که عمل بد خود را خوب بداند مانند کسی است که عمل خود را خوب نیند بلکه چنان موفق باشد که واقعیت را درک کند و اعمال خود را خوب بداند و اعمال زشت را واقعا زشت بداند این جواب حذف شده چون در جمله قرینه به حذف آن وجود دارد فإن الله يضل من يشاء و يهدى من يشاء تقدیر آیه چنین بوده: آیا کسی که عمل خود را خوب بداند تو بر کار او اندوهگین می شوی جواب بواسطه قرینه حذف شده فلا تذهب نفسك عليهم حسرات معنی آیه اینست که از حسرت و اندوه بر گمراهی آنان خود را هلاک نکن که اصرار بر تکذیب تو دارند ما يملكون من قطمير مالک قطمير نیستند یعنی مالک پوست روی دانه خرما.

و لو سمعوا اگر فرض کنیم آنها بشنوند ما استجابوا لكم جواب شما را نمی دهند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 129

زیرا قدرت بر این کار ندارند یا چون از شما بیزارند بواسطه کاری که می‌کنید. و **یوم القيامة** یکفرون بشر کم روز قیامت اقرار می‌کنند که شما مشرک بوده‌اید به باطل می‌رفتید. یا می‌گویند **ما کنتم إيانا تعبدون** شما ما را نمی‌پرستید و **لا ینبئک** مثل خبیر هرگز کسی چون خداوند نمی‌تواند این جریان را به تو اطلاع دهد زیرا او واقعا مطلع است دیگران چنین اطلاعی ندارند. و **ما یستوی الأعمی و البصیر** یعنی مساوی نیستند کافر و مؤمن، بعضی گفته‌اند مثال برای بت و خدا است و **لا الظلمات و لا النور** نه باطل و حق و **لا الظل و لا الحرور** و نه ثواب و نه عقاب و **ما یستوی الأحياء و لا الأموات** مثال دیگری است برای مؤمنین و کافران روشنتر از اول به همین جهت فعل (الا یستوی) را مکرر نموده. گفته‌اند مثال برای علما و جاهلان است **إن الله یسمع من یشاء** یعنی خداوند توفیق فهم آیات و استفاده از مواعظ را به او می‌دهد و **ما أنت بمسمع من فی القبور** با این آیه بیشتر ثابت می‌کند که اصرار ورزان بر کفر همچون اموات و مرده‌هایند و باید از آنها مایوس بود «بالبینات» یعنی با معجزاتی که شاهد بر نبوت آنها است «و بالزبر» مانند صحف ابراهیم «و بالکتاب المنیر» چون تورات و انجیل منظور هر کدام جدا جدا و ممکن است مجموع هر دو منظور باشد و عطف بواسطه مغایرت دو صفتی که دارند.

أم آتیناهم کتابا ینطق یا ما کتابی فرستاده‌ایم که در آن نوشته است ما برای خود شریک گرفته‌ایم فهم علی بینة منه آنها دلیلی از این کتاب داشته باشند بر شرکت قرار دادن ممکن است ضمیر (هم) مربوط به مشرکین «و لا یحییق» یعنی احاطه ندارد «فهل ینظرون» آیا منتظرند. «إلا سنت الأولین» روش خدا را در باره آنها که عذاب می‌کند کافران و تکذیب‌کنندگان را **فلن تجد لسنت الله تبديلا و لن تجد لسنت الله تحويلا** یعنی روش خود را تغییر نمی‌دهد که عذاب نکردن را عذاب قرار دهد و نه از آنها به دیگران منتقل می‌کند که غیر مکذبان را عذاب نماید.

یس (36): **یس* و القرآن الحکیم* إنک لمن المرسلین* علی صراط مستقیم* تنزیل العزیز الرحیم* لتنذر قوما ما أنذر أبأؤهم فهم غافلون* لقد حق القول علی أكثرهم فهم لا یؤمنون** «إلی قوله»: **ألم یروا کم أهلكنا قبلهم من القرون أنهم إلیهم لا یرجعون** «إلی قوله»: **و إذا قیل لهم اتقوا ما بین أیدیکم و ما خلفکم لعلکم ترحمون*** و ما تأتیهم من آیه من آیات ربهم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 130

إلا كانوا معرضین* و **إذا قیل لهم أنفقوا مما رزقکم الله قال الذین کفروا للذین آمنوا أ نطعم من لو یشاء الله أطعمه إن أنتم إلا فی ضلال مبین** «إلی قوله»: **و من نعمة ننکسه فی الخلق أ فلا یعقلون*** و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له إن هو إلا ذکر و قرآن مبین* **لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین** «إلی قوله»: **و اتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ینصرون*** **لا یرجعون نصرهم و هم لهم جند محضرون*** **فلا یحزنک قولهم إنا نعلم ما یسرون و ما یعلنون** 1-76.

و در باره آیه و **إِذَا قِيلَ لَهُم اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ** و ما خلفکم وقتی به آنها گفته می‌شود بترسید از آنچه مقابل شما است و آنچه پشت سرتان هست. از قبیل وقایعی که گذشته و عذابی که در آخرت آماده شد یا بلاهای آسمانی و یا زمینی مانند این آیه **أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** و ما خلفهم من السماء و الأرض یا عذاب دنیا و عذاب آخرت و یا عکس آن یا گناهان آینده و گناهان گذشته. و **إِذَا قِيلَ لَهُم اتَّقُوا** مما رزقکم الله انفاق کنید بر مستمندان **قال الذين كفروا** آنها که کافر به خدا هستند منکرین خدا که ساکن مکه بودند **للذين آمنوا** بمؤمنین که اقرار به خدا دارند و کارها را وابسته به مشیت او می‌دانند از روی لجابت می‌گویند: **أَن نَّطْعَمَ مِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ** ما خوراک بدهیم به کسی که اگر خدا بخواهد بنا به اعتقاد شما به او غذا می‌دهد گفته‌اند این سخن مشرکان قریش است که فقراء مؤمنین از آنها تقاضای کمک کردند آنها می‌خواهند بگویند خدا با اینکه می‌تواند آنها را سیر کند ولی چیزی نمی‌دهد ما شایسته‌تریم که چیزی به ایشان ندهیم این از کمال نادانی آنها است زیرا خداوند روزی را با اسباب مختلفی می‌دهد یکی از آن اسباب وادار کردن ثروتمندان است به کمک نسبت به تهیدستان و توفیق چنین کاری را دادن.

و **ما علمناه الشعر** این آیه رد گفتار آنها است که می‌گفتند محمد (ص) شاعر است یعنی ما با قرآن به او شعر نیاموختیم زیرا قرآن دارای قافیه و وزن نیست معنی آیه اینست که تخیلات شاعرانه ندارد و **ما ینبغی له** برای او شعر گفتن صحیح نیست و از او ساخته نیست چنانچه چهل سال قبل از بعثت او را آزمایش کردید و این دو شعر گونه اتفاقی بوده بدون آنکه تصمیم شعر گوئی داشته باشد.

انا ابن عبد المطلب

انا النبی لا کذب

و فی سبیل الله ما لقیتم

هل انت الا اصبع رمیت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 131

گاهی اوقات در ضمن صحبت عادی اتفاق می‌افتد کلامی شعر گونه و موزون از زبان انسان خارج می‌شود با اینکه خلیل ابن احمد عروضی (رجز) را شعر به حساب نمی‌آورد با اینکه روایت شده که پیامبر موقع خواندن این دو جمله بآء کذب و عبد المطلب را حرکت داده (که شعر معمولاً یا باید ساکن باشد یا اشباع شود) و تاء جمله دوم را (رمیت) بدون اشباع تلفظ نموده.

بعضی گفته‌اند ضمیر در «علمناه» به قرآن بر می‌گردد یعنی برای قرآن صحیح نیست که شعر باشد «**إن هو إلا ذکر**» قرآن پند است و ارشاد از جانب خدا و **قرآن مبین** کتابی آسمانی است که در مساجد خوانده می‌شود و معلوم است که سخن بشر نیست بواسطه معجزاتی که در لابه‌لای قرآن وجود دارد «**لینذر**» تا بترساند قرآن یا پیامبر (ص) **من کان حیا** کسانی

را که دارای عقل و فهم هستند زیرا غافل چون مرده است یا کسانی را که در علم خدا مؤمن هستند زیرا حیات جاوید با ایمان است و انذار و ترسانیدن به او اختصاص دارد که بهره از ایمان مؤمن می‌برد و **يُحِقُّ الْقَوْلَ عَذَابَ لَازِمٍ شَدِيدٍ وَعَلَى الْكَافِرِينَ بَرٌّ كَافِرَانِ** آنها که اصرار به کفر دارند و **اتخذوا من دون الله آلهة** خدایان دیگری را شریک در عبادت خدا کرده‌اند **لعلهم ينصرون** شاید به کمک آنها بشتابند در گرفتاریهایشان و با اینکه کار بعکس است زیرا **لا يستطيعون نصرهم** و هم لهم جند محضرون نیروی کمک به آنها را ندارند و خودشان مامور حفظ و نگهداری آنها هستند یا خواهند دید که در آتش می‌سوزند.

الصفات «37»: **فاستفتهم أم هم أشد خلقا أم من خلقنا إنا خلقناهم من طين لازب* بل عجب و یسخررون* و إذا ذكروا لا يذكرون* و إذا رأوا آية يستسخررون* و قالوا إن هذا إلا سحر مبين 11-15.** «و قال سبحانه»: **فاستفتهم أ لربك البنات و لهم البنون* أم خلقنا الملائكة إناثا و هم شاهدون* ألا إنهم من إفكهم ليقولون* ولد الله و إنهم لكاذبون* أصطفى البنات على البنين* ما لكم كيف تحكمون* أ فلا تذكرون* أم لكم سلطان مبين* فأتوا بكتابكم إن كنتم صادقين* و جعلوا بينه و بين الجنة نسبا و لقد علمت الجنة إنهم لمحضرون* سبحان الله عما يصفون* إلا عباد الله المخلصين* فإنكم و ما تعبدون* ما أنتم عليه بغاتنين* إلا من هو صال الجحيم* و ما منا إلا له مقام معلوم* و إنا لنحن المسبحون* و إن كانوا ليقولون* لو**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 132

أن عندنا ذكرا من الأولين* لكننا عباد الله المخلصين* فكفروا به فسوف يعلمون «إلى قوله»: **فتول عنهم حتى حين* و أبصرهم فسوف يبصرون* أ فبعذابنا يستعجلون* فإذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرين* و تول عنهم حتى حين* و أبصر فسوف يبصرون 149-179.**

در باره آیه **فاستفتهم** می‌نویسد: از آنها پرس یعنی از مشرکان مکه یا از بنی آدم **أم هم أشد خلقا أم من خلقنا** یعنی ملائکه آسمان و زمین و آنچه بین این دو است مشرقها و ستارگان و شهابها و ثواب که آفریده‌های ما است مهمتر است یا خلقت آنها **إنا خلقناهم من طين لازب** از این آیه منظور اثبات معاد است و رد محال دانستن بازگشت در معاد به این صورت که ما انسان را از خاک و آب آفریدیم و ماده اصلی باقی است می‌تواند دو مرتبه به هم آمیخته شود خودشان می‌دانند که انسان اولی از همین آفریده شده است یا به دلیل اعتراف آنها به حدوث جهان و یا تصدیق گفتار پیامبر ما را صلی الله علیه و آله در مورد آدم می‌کنند. و بسیاری از حیوانات را دیده‌اند که از خاک تولید شده‌اند بدون تولید و تناسل. باید قبول کنند بازگشت معاد را به همین طور و یا انکار آنها بواسطه قدرت نداشتن خدا بر اعاده انسان است. این نیز باطل است زیرا کسی که قدرت بر آفرینش اشیاء را داشته باشد می‌تواند مسأله ساده‌ای را که اعاده انسان است انجام دهد در مقابل خلقت این جهان بی‌کران مخصوصا که از همین خاک آنها را آفریده و قدرتش ذاتی و غیر قابل تغییر است **بل عجب** از قدرت خدا در شگفتی و انکار آنها معاد را و ایشان مسخره می‌کنند این تعجب تو را.

و جعلوا بينه و بين الجنة نسبا یعنی بین خدا و ملائکه خویشاوندی است بعضی گفته‌اند خداوند با جنیان مصاهرت و خویشاوندی برقرار کرده ملائکه از آنها بوجود آمدند بعضی نیز گفته‌اند که مدعی بودند که خدا و شیطان دو برادرند لقد علمت الجنة انهم می‌دانند ملائکه با جنیان که کافران یا انسانها در عذاب خواهند بود سبحان الله عما یصفون منزّه است خدا از نسبتی که می‌دهند داشتن فرزند و خویشاوندی إلا عباد الله المخلصین استثناء نموده از معذبین و اهل جهنم بندگان مخلص را فانکم و ما تعبدون.

باز خطاب به مشرکین می‌کند ما اَنتُم علیه بفاتنین شما نمی‌توانید در باره خدا افساد کنید و مردم را گمراه نمائید إلا من هو صال الجحیم مگر کسانی که در علم خدا گذشته است که اهل جهنم هستند و اَنتُم و ما تعبدون شما و خدایانی که می‌پرستید گرفتار عذاب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 133

جهنم خواهید شد.

و ما منا إلا له مقام معلوم سخن ملائکه را بازگو می‌کند که اعتراف به بندگی می‌نمایند و رد می‌کنند مقام پرستش را معنی اینست که هر یک از ما دارای مقام معین از عبادت و معرفت و فرمانبرداری هستیم در نظام آفرینش. ممکن است این جمله و ما قبل آن «سبحان الله» از سخنان ملائکه باشد تا با این قسمت آیه لقد علمت الجنة بیبوند.

و انا لنحن الصافون ما کوشا هستیم در انجام طاعت و مراتب خدمت و انا لنحن المسبحون ما منزّه هستیم از آنچه نسبت می‌دهند و اِن كانوا ليقولون گر چه مشرکان می‌گویند لو اَن عندنا ذکرنا من الأولین اگر نزد ما کتابی از کتب آسمانی بود لکننا عباد الله المخلصین.

به اخلاص خدا را عبادت می‌کردیم و مانند آنها به مخالفت نمی‌پرداختیم فکفروا به وقتی کتاب آمد کفر ورزیدند آنها بهترین کتاب فسوف یعلمون در آینده خواهند فهمید نتیجه کفر خود را فتول عنهم حتی حین از آنها کناره بگیر تا موقع معین یعنی روز بدر بعضی گفته‌اند تا روز فتح مکه و أبصرهم آن وقت تماشا کن چه به آنها می‌رسد فسوف یبصرون آنها خواهند دید که ما چگونه تو را تائید می‌کنیم و نصرت می‌بخشیم و در آخرت ثواب می‌دهیم.

أ فبعذابنا یستعجلون آیا به عذاب ما عجله دارند. گفته‌اند وقتی فسوف یبصرون نازل شد گفتند چه وقت این کارها انجام می‌شود بعد این آیه نازل شد فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرين وقتی عذاب به در خانه آنها نازل شود سحرگاه بدی خواهند داشت.

ص «38»: ص و القرآن ذی الذکر* بل الذین کفروا فی عزة و شقاق* کم أهلکنا من قبلهم من قرن فنادوا و لات حین مناص* و عجبوا أن جاءهم منذر منهم و قال الکافرون هذا ساحر کذاب* أ جعل الآلهة إلهها واحدا إن هذا لشیء عجاب* و

انطلق الملاً منهم أن امشوا و اصبروا على آلهتكم إن هذا لشيء يراد* ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة إن هذا إلا اختلاق* أ أنزل عليه الذكر من بيننا بل هم في شك من ذكرى بل لما يذوقوا عذاب* أم عندهم خزائن رحمة ربك العزيز الوهاب* أم لهم ملك السماوات و الأرض و ما بينهما فليرثقوا في الأسباب* جند ما هنالك مهزوم من الأحزاب 1- 11.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 134

«و قال سبحانه»: و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار* أم نجعل الذين آمنوا و عملوا الصالحات كالمفسدين في الأرض أم نجعل المتقين كالفجار* كتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذكر أولوا الألباب 27- 29.

«و قال سبحانه»: قل إنما أنا منذر و ما من إله إلا الله الواحد القهار* رب السماوات و الأرض و ما بينهما العزيز الغفار* قل هو نبأ عظيم* أنتم عنه معرضون* ما كان لى من علم بالملأ الأعلى إذ يختصمون* إن يوحى إلى إلا أنما أنا نذير مبين «إلى قوله»: قل ما أسئلكم عليه من أجر و ما أنا من المتكلفين* إن هو إلا ذكر للعالمين* و لتعلمن نبأه بعد حين 65- 88.

در باره آیه فی عزة می نویسد: یعنی در خودخواهی و استکبار از حق و شقاق مخالفت با خدا و پیامبرش فنادوا از روی تقاضا و التماس یا توبه و استغفار فریاد می زنند: و لات حین مناص ولی هنگام چاره جوئی گذشته.

مرحوم طبرسی می نویسد: مفسران گفته اند سران قریش که بیست و پنج نفر بودند از آن جمله ولید بن مغیره که از همه بالاتر بود و ابو جهل و ابی و امیه دو پسر خلف و عتبه و شیبه فرزندان ربیع و نضر بن حارث پیش ابو طالب آمده گفتند تو بزرگ و با شخصیت ترین افراد ما هستی ما آمده ایم تا داوری کنی بین ما و پسر برادرت. او افکار و عقاید ما را به خرافات نسبت می دهد و خدایان ما را به ناسزا می گیرد.

ابو طالب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خواست و عرض کرد پسر برادر اینها فامیل تو هستند و تقاضائی دارند پرسید چه می خواهند گفتند تو دست از ما و خدایان ما بردار تا ما دست از تو و خدایت برداریم.

فرمود شما یک جمله از من بپذیرید تا بر عرب و عجم حکومت کنید. ابو جهل گفت:

بسیار خوب ما ده برابر از تو می پذیریم فرمود بگوئید:

«لا اله الا الله»

از جای حرکت کرده گفتند أ جعل الآلهة إلهها واحدا می خواهد این همه خدا را در یکی منحصر نماید. این آیات به همین جهت نازل شد.

و روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشک از چشمانش جاری شد بعد فرمود عمو، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند دست از ماموریت خود بر نمی‌دارم تا به انجام برسانم یا کشته شوم. حضرت ابو طالب گفت دنبال کار خود باش

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 135

هرگز دست از پشتیبانی تو بر نمی‌دارم.

بیضاوی در مورد آیه می‌نویسد: **و انطلق الملائمهم** یعنی اشراف قریش پس از آنکه پیامبر اکرم آنها را با دلیل ملزم نموده رفتند و گفتند: **أن امشوا و اصبروا علی آلهتکم** بروید دست از خدایان خود بردارید **إن هذا لشیء یراد** این عملی است که روزگار به سر ما آورده و قابل دفع نیست یا منظور اینست که آنچه پیشنهاد و پیش‌بینی می‌کند یعنی توحید و ریاست و حکومت بر عرب و عجم همه کس آرزو دارند یا منطبق اینست که او می‌خواهد دین شما را از دستتان بگیرد.

ما سمعنا بهذا چنین سخنی را نشنیده‌ایم **فی الملة الآخرة** از مردمی که زمان پدرانمان بوده‌اند یا از مسیحیان که آخرین ملت مذهبی هستند زیرا نصرانیان قائل به سه خدا هستند **بالاخرة** یعنی از اهل کتاب و کاهنان که مردمان مترقی هستند یکتاپرستی و توحید را نشنیده‌ایم.

إن هذا إلا اختلاق این یک دروغی بیش نیست **أم عندهم خزائن رحمة ربک** یعنی آیا گنجینه‌های رحمت خدا در اختیار آنها است تا هر که را خواستند برای نبوت برگزینند **أم لهم ملک السماوات** یعنی آنها در مورد این عالم جسمانی اختیاری ندارند که این عالم جزئی کوچک از قدرت خدا است پس چگونه می‌توانند اختیاری داری نمایند.

فلیر تقوا فی الأسباب اگر چنین اختیاری دارند با وسائلی که دارند بر فراز عرش بر آیند و اختیار در دست بگیرند و نظام عالم را اداره کنند و به هر کس می‌خواهند وحی کنند.

(سبب) وسیله رسیدن است.

گفته‌اند مراد از اسباب، آسمانها است زیرا آسمانها سبب حوادث زمین هستند **جند ما هنالك مهزوم من الأحزاب** اینها سپاهی گرد هم آمده از کفار هستند که به زودی شکست می‌خورند چگونه می‌توانند تدبیر جهان را بنمایند. یا یعنی اعتنایی به گفتار آنها نکن.

قل هو نبأ عظیم یعنی این خبر بزرگی است که به شما گوشزد کردم که بترسید از خدائی که او یکتا است بعضی گفته‌اند منظور خبری است که بعد از حضرت آدم می‌دهد **ما کان لی من علم بالملائع الا علی** **إذ یختصمون** زیرا اطلاعاتی که از ملائکه و جریانهای بین آنها می‌دهد بطوری که در کتابهای قبل از قرآن آمده است از کسی نشنیده و از مطالعه به دست

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 136

نیاورده جز وحی چیز دیگری تصور نمی‌شود ما أنا من المتكلمين من هرگز مدعی چیزی که صلاحیت آن را ندارم نیستیم چنانچه سابقه مرا دارید که به دروغ مدعی نبوت و آوردن قرآن شوم و لتعلمن نبأه بعد حين یعنی این مطالب را بعد از مرگ خواهید فهمید یا روز قیامت یا هنگام ظهور اسلام.

الزمر «39»: تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم* إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق فاعبد الله مخلصا له الدين* ألا لله الدين الخالص* و الذين اتخذوا من دونه أولياء ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى إن الله يحكم بينهم فى ما هم فيه يختلفون* إن الله لا يهدى من هو كاذب كفار* لو أراد الله أن يتخذ ولدا لاصطفى مما يخلق ما يشاء سبحانه هو الله الواحد القهار «إلى قوله»: و إذا مس الإنسان ضر دعا ربه منيبا إليه ثم إذا خوله نعمه منه نسي ما كان يدعوا إليه من قبل و جعل لله أندادا ليضل عن سبيله قل تمتع بكفرک قليلا إنك من أصحاب النار «إلى قوله»: قل إنى أمرت أن أعبد الله مخلصا له الدين* و أمرت لأن أكون أول المسلمين* قل إنى أخاف إن عصيت ربي عذاب يوم عظيم* قل الله أعبد مخلصا له دينى* فاعبدوا ما شئتم من دونه قل إن الخاسرين الذين خسروا أنفسهم و أهلبيهم يوم القيامة ألا ذلك هو الخسران المبين «إلى قوله»: أ فمن شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه فويل للقاسية لقلوبهم من ذكر الله أولئك فى ضلال مبين* الله نزل أحسن الحديث كتابا متشابها مثانى تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم و قلوبهم إلى ذكر الله ذلك هدى الله يهدى به من يشاء و من يضل الله فما له من هاد «إلى قوله»: و لقد ضربنا للناس فى هذا القرآن من كل مثل لعلمهم يتذكرون* قرآنا عربيا غير ذى عوج لعلمهم يتقون* ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متشاكسون و رجلا سلما لرجل هل يستويان مثلا الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون «إلى قوله»:

أ ليس الله بكاف عبده و يخوفونك بالذين من دونه و من يضل الله فما له من هاد* و من يهد الله فما له من مضل أ ليس الله بعزيز ذى انتقام* و لئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض ليقولن الله قل أ فرأيتم ما تدعون من دون الله إن أرادنى الله بضر هل هن كاشفات ضره أو أرادنى برحمة هل هن ممسكات رحمته قل حسبى الله عليه يتوكل المتوكلون* قل يا قوم اعملوا على مكانتكم إنى عامل فسوف تعلمون* من يأتبه عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم* إنا أنزلنا عليك الكتاب للناس بالحق فمن اهتدى فلنفسه و من ضل فإنما يضل عليها و ما أنت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 137

عليهم بوكيل «إلى قوله»: أم اتخذوا من دون الله شفعاء قل أ و لو كانوا لا يملكون شيئا و لا يعقلون* قل لله الشفاعة جميعا له ملك السماوات و الأرض ثم إليه ترجعون* و إذا ذكر الله وحده اشمأزت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة و إذا ذكر الذين من دونه إذا هم يستبشرون قل اللهم فاطر السماوات و الأرض عالم الغيب و الشهادة أنت تحكم بين عبادك فى ما كانوا فيه يختلفون «إلى قوله»: و أنبئوا إلى ربكم و أسلموا له من قبل أن يأتىكم العذاب ثم لا تنصرون* و اتبعوا أحسن ما أنزل

إلکم من ربکم من قبل أن یأتیکم العذاب بغتةً و أنتم لا تشعرون «إلی قوله»: قل أ فغیر الله تأمرونی أعبد أیها الجاهلون* و لقد أوحی إلیک و إلی الذین من قبلک لئن أشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین* بل الله فاعبد و کن من الشاکرین 1- 66.

و در باره آیه و الذین اتخذوا من دونه اولیاء می نویسد: ممکن است دوست گیرندگان کفار باشند و دوستان آنها ملائکه و عیسی و بت‌ها باشد بنا بر حذف ضمیر راجع و در نظر گرفتن مشرکین بدون قرینه‌ای که شاهد بر آن در کلام باشد و الذین مبتداء است خبر آن بنا بر توجیه اول ما نعبدهم إلا ليقربونا إلی الله زلفی است به تقدیر قول یا خبرش این جمله است إن الله یحکم بینهم و به توجیه دوم خبر آن همین جمله إن الله یحکم بینهم است بنا بر این قولی که در تقدیر گرفته می‌شود حال یا بدل از صله و «زلفی» مصدر است یا حال.

لو أراد الله أن یتخذ ولدا اگر خدا بخواهد فرزندی بگیرد و چنانچه گمان می‌کنند لاصطفی مما یخلق ما یشاء زیرا هیچ موجودی وجود ندارد مگر اینکه مخلوق اوست چون محال است دو واجب وجود داشته باشد و باید غیر واجب الوجود به واجب مستند شود و این واضح است که مخلوق شباهت به خالق ندارد تا فرزند او شود سپس این مطلب را با این آیه بیان می‌فرماید: هو الله الواحد القهار زیرا الوهیت واقعی تابع وجوبی است که مستلزم ذاتی بودن آن است و این منافات با شباهت است چه رسد به تولد زیرا هر کدام از دو مماثل و مشابه مرکب از یک حقیقت مشترک هستند و یک یقین مخصوص و قهار بودن مطلق منافی است با قبول زوالی که محتاج به فرزند باشد.

نسی ما کان یدعوا إلیه یعنی فراموش کرده گرفتاری را که از خدا درخواست می‌کرد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 138

آن را بر طرف نماید یا منظور فراموش کرده خدایش را که تضرع به درگاه او می‌کرد.

أ فمن شرح الله خبر این دو جمله محذوف است که این قسمت از آیه شاهد آن است فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله یعنی دل‌هایشان سخت گردیده به واسطه یاد او.

ضرب الله مثلا خدا برای مشرک و موحد مثال می‌زند رجلا فیه شرکاء متشاکسون و رجلا سلما لرجل مثل مشرک بنا بر آنچه مقتضای اعتقاد است که هر کدام از خدایانش مدعی عبودیت و بندگی او هستند مثال برده‌ای است که چند نفر مالک او باشند هر کدام او را به جانب خود می‌کشند و او سرگردان است و موحد مثال کسی است که فقط متعلق به یک نفر باشد و دیگری بر او راهی نداشته باشد.

مرحوم طبرسی در آیه و یخوفونک بالذین من دونه می‌نویسد: کفار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌ترسانیدند از بت‌های خود و به ایشان می‌گفتند نمی‌ترسی که خدایان ما تو را بکشند گفته‌اند وقتی خالد بن ولید به دستور پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله خواست بت عزى را در هم شکند آنها گفتند مواظب باش که عزى سخت گیر است ولى خالد با تبر بر بينى او نواخت و او را تکه تکه کرده گفت:

کفرانک یا عزى لا سبحانک

سبحان من اهانک

أ و لو كانوا لا يملكون شيئاً و لا يعقلون جواب این استفهام محذوف است یعنی اگر آنها چنین باشند که مالک شفاعت نباشند و عقل هم نداشته باشند آیا باز هم ایشان را می پرستید و امید شفاعت از آنها دارید قل لله الشفاعة جميعا یعنی احدی بدون اجازه خدا حق شفاعت ندارد و إذا ذكر الله وحده اشمازت وقتی تنها نام خدا را می برند متنفر می شوند. گفته اند دلهايشان می گیرد.

بیضاوی می نویسد: و اتبعوا أحسن ما أنزل إليكم من ربكم یعنی تابع قرآن باشید یا اوامرش را اطاعت کنید نه گرد منهیاتش بگردید یا منظور تابع واجبات باشید نه آنچه غیر لازم است یا تابع ناسخ باشید نه منسوخ. شاید منظور تابع چیزی باشید که بیشتر موجب نجات و سلامتی شما می شود مانند توبه و انابه و مواظبت طاعت و بندگی.

المؤمن «40»: ما يجادل في آيات الله إلا الذين كفروا فلا يغررك تقلبهم في البلاد* كذبت قبلهم قوم نوح والأحزاب من بعدهم و همت كل أمة برسولهم ليأخذوه و جادلوا بالباطل

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 139

ليدحضوا به الحق فأخذتهم فكيف كان عقاب «إلى قوله»: و الله يقضى بالحق و الذين يدعون من دونه لا يقضون بشيء إن الله هو السميع البصير* أ و لم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين كانوا من قبلهم كانوا هم أشد منهم قوة و آثارا في الأرض فأخذهم الله بذنوبهم و ما كان لهم من الله من واق* ذلك بأنهم كانت تأتيهم رسلهم بالبينات فكفروا فأخذهم الله إنه قوى شديد العقاب 4-22.

و قال سبحانه: فاصبر إن وعد الله حق و استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشي و الإيكار* إن الذين يجادلون في آيات الله بغير سلطان أتاهم إن في صدورهم إلا كبر ما هم ببالغيه فاستعذ بالله إنه هو السميع البصير* لخلق السماوات و الأرض أكبر من خلق الناس و لكن أكثر الناس لا يعلمون* و ما يستوى الأعمى و البصير و الذين آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسيء قليلا ما تتذكرون «إلى قوله»: قل إنى نهيت أن أعبد الذين تدعون من دون الله لما جاءني البينات من ربى و أمرت أن أسلم لرب العالمين «إلى قوله»: أ لم تر إلى الذين يجادلون في آيات الله أنى يصرفون* الذين كذبوا بالكتاب و بما أرسلنا به أرسلنا فسوف يعلمون «إلى قوله»: و لقد أرسلنا رسلا من قبلك منهم من قصصنا عليك و منهم من لم نقصص عليك و ما كان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله فإذا جاء أمر الله قضى بالحق و خسر هنالك المبطلون 55-78. «إلى آخر السورة».

إِن الذین یجادلون فی آیات الله کسانی که مجادله می کنند در آیات خدا. این حکم عمومی است گرچه آیه در باره مشرکین مکه و یهودان نازل شده موقعی که آنها گفتند تو آن پیامبری که ما انتظارش را داریم نیستی. مسیح بن داود است که بر دریا و خشکیها حاکم است و نهرها با او در جریان است **إِن فی صدورهم إلی کبر** جز تکبر نسبت به حق چیزی در دل ندارند و خود را برتر دانستن از اندیشه و دانش اندوزی یا منظور اراده ریاست است یا اینکه نبوت و سلطنت مال آنها باشد **ما هم ببالغیه** آنها نمی توانند از آیات خدا جلوگیری کنند یا به آرزوی خود برسند **لخلق السماوات والأرض أكبر من خلق الناس** آفرینش آسمانها و زمین بزرگتر از آفرینش انسان است کسی که قادر باشد بر آفریدن جهان بدون ماده و مایه ای که قبلا وجود داشته باشد بر دو مرتبه برگرداندن انسان قادرتر است که مایه و ماده ای هم وجود دارد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 140

فإذا جاء أمر الله وقتی فرمان خدا آمد به عذاب در دنیا و آخرت **قضى بالحق** حکومت به حق می کند که واقع بین نجات یابد و یاوه سرا عذاب شود و **خسر هنالك المبطلون** آن معاندین که پیوسته طلب معجزه می کنند با اینکه به اندازه کافی دیده اند.

السجده «41»: حم تنزیل من الرحمن الرحیم* کتاب فصلت آیات قرآنا عربیا لقوم یعلمون* بشیرا و نذیرا فأعرض أكثرهم فهم لا یسمعون* و قالوا قلوبنا فی أكنة مما تدعونا إلیه و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب فاعمل إننا عاملون* قل إنما أنا بشر مثلکم یوحی إلی أنما إلهکم إله واحد فاستقیموا إلیه و استغفروه و ویل للمشرکین* الذین لا یؤتون الزکاة و هم بالآخره هم کافرون «إلی قوله»: فإن أعرضوا فقل أنذرتکم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود* إذ جاءتهم الرسل من بین أیدیهم و من خلفهم ألا تعبدوا إلا الله قالوا لو شاء ربنا لأنزل ملائکه فإنا بما أرسلتم به کافرون «إلی قوله» و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیہ لعلکم تغلبون* فلنذیقن الذین کفروا عذابا شديدا و لنجزینهم أسوأ الذی كانوا یعملون «إلی قوله»: و من أحسن قولا ممن دعا إلی الله و عمل صالحا و قال إنی من المسلمین* و لا تستوی الحسنه و لا السيئه اذفع بالتی هی أحسن فإذا الذی بینک و بینه عداوة كأنه ولی حمیم* و ما یلقاها إلا الذین صبروا و ما یلقاها إلا ذو حظ عظیم إلی قوله: إن الذین کفروا بالذکر لما جاءهم و إنه لکتاب عزیز* لا یأتیه الباطل من بین یدیہ و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید* ما یقال لک إلا ما قد قیل للرسل من قبلك إن ربک لذو مغفرة و ذو عقاب ألیم* و لو جعلناه قرآنا أعجمیا لقالوا لو لا فصلت آیاته أعجمی و عربی قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء و الذین لا یؤمنون فی آذانهم وقر و هو علیهم عمی أولئک ینادون من مکان بعید «إلی قوله»: قل أرأیتم إن کان من عند الله ثم کفرتم به من أضل ممن هو فی شقاق بعید 1- 52.

در باره آیه قلوبنا فی أکنه دلهای ما زیر پرده هائی است. اینها مثالهایی است از کوردلی آنها در مورد پذیرفتن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و اعتقاد به دین او و کراهتی که از شنیدن گفتارش دارند و مخالفت و دوری که از او می نمایند «فاعمل» عمل کن به دین خود یا ابطال عقیده ما «إننا عاملون» ما نیز عمل به دین خود می کنیم یا در ابطال دعوت تو.

مرحوم طبرسی می‌نویسد: گفته‌اند ابا جهل یک جامه‌ای را بین خود و پیامبر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 141

صلی الله علیه و آله بلند نموده گفت یا محمد تو از این طرف برو و ما از آن طرف تو به دین خود عمل کن و ما به دین خودمان فاستقیموا **إلیه** یعنی از راه او منحرف نشوید و از او اطاعت کنید.

در باره آیه و **الغوا فیه** یعنی با قرآن مبارزه کنید با لغو و باطل و سخنان بیهوده **لعلکم تغلبون** شاید به وسیله این لغو و باطل پیروز شوید و یاران محمد صلی الله علیه و آله سخن او را نشنوند بعضی گفته‌اند معنی و **الغوا فیه** یعنی سر و صدا کنید سوت بزنید و رقصی کنید.

دیگری گفته است یعنی صدایتان را با شعر و رجز بلند کنید در مقابل او (ابن عباس و سدی) چون از معارضه با قرآن مایوس شدند چاره‌ای اندیشیدند که سفارش به گوش ندادن کردند و کارهای بیهوده انجام دهند تا به مبارزه قرآن پردازند.

بیضاوی در باره آیه و **ما یلقاها** می‌نویسد: چنین صفتی را که پاسخ بدی را به خوبی دادن است نمی‌تواند کسی انجام دهد **إلا الذین صبروا** مگر شکیبایان جلو نفس را از انتقام گرفتن باز می‌دارند و **ما یلقاها إلا ذو حظ عظیم** و مگر کسانی که بهره فراوانی از نیکوئیها و کمال نفس دارند. بعضی گفته‌اند **حظ عظیم** بهشت است.

و **لو جعلناه قرآنا أعجمیا** این آیه جواب آنها است که می‌گفتند چرا قرآن به زبان غیر عرب نازل نشده **لقالوا لو لا فصلت آیاته** چرا به زبانی رسیده که ما نمی‌فهمیم **ء أعجمی و عربی** زبان غیر عربی برای عرب آورده شده. **أولئک ینادون من مکان بعید** مثالی برای نپذیرفتن آنها است مثل کسی که او را از راه دور صدا بزنند.

حمعسق «42»: و الذین اتخذوا من دونه أولیاء الله حفیظ علیهم و ما أنت علیهم بوکیل* و کذلک أوحینا إلیک قرآنا عربیا لتنذر أم القرى و من حولها و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر «إلی قوله»: أم اتخذوا من دونه أولیاء فالله هو الولی و هو یحی الموتی و هو علی کل شیء قذیر «إلی قوله»: شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی أوحینا إلیک و ما وصینا به إبراهیم و موسی و عیسی أن أقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه الله یجتبی إلیه من یشاء و یهدی إلیه من ینیب* و ما تفرقوا إلا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و لو لا کلمة سبقت من ربک إلی أجل مسمى لقضی بینهم و إن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 142

الذین أورثوا الكتاب من بعدهم لفي شك منه مريب* فلذلك فادع و استقم كما أمرت و لا تتبع أهواءهم و قل آمنت بما أنزل الله من كتاب و أمرت لأعدل بينكم الله ربنا و ربكم لنا أعمالنا و لكم أعمالكم لا حجة بيننا و بينكم الله يجمع بيننا و إليه المصير* و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید «إلى قوله»: قل لا أسئلكم عليه أجرا إلا المودة في القربى و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا إن الله غفور شکور* أم یقولون افتری علی الله کذبا فإن یشأ الله یختم علی قلبک و یمح الله الباطل و یحق الحق بکلماته إنه علیم بذات الصدور «إلى قوله»: استجیبوا لربکم من قبل أن یأتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من ملجأ یومئذ و ما لکم من نکیل* فإن أعرضوا فما أرسلناک علیهم حفیظا إن علیک إلا البلاغ «إلى قوله»: و كذلك أوحینا إلیک روحا من أمرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الإیمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و إنک لتهدی إلی صراط مستقیم* صراط الله الذی له ما فی السماوات و ما فی الأرض ألا إلی الله تصیر الأمور 1- 53.

شرع لکم من الدین یعنی دین نوح را بر پیامبر ما صلی الله علیه و آله تشریح نموده و ادیان دیگری که در فاصله بین این دو قرار داشت و آن همان اصل مشترک بین ادیان است آن اقیموا الدین.

ایمان به آنچه لازم است معتقد شد و اطاعت از احکام خدا و لا تفرقوا فیہ در این اصل اختلاف نورزید ولی فروع شرایع مختلف است و ما تفرقوا فیہ یعنی امم گذشته گفته‌اند یعنی اهل کتاب و ان الذین أورثوا الکتاب من بعدهم منظور اهل کتابی هستند که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی می‌کردند یا مشرکین که وارث قرآن شدند بعد از اهل کتاب فلذلك یعنی به جهت این تفرقه یا کتاب یا علمی که به تو داده شده است.

لا حجة بیننا و بینکم یعنی استدلال و دعوائی بین ما و شما نیست چرا که حق آشکار شده است و دیگر جای بحث و گفتگو نیست و الذین یحاجون فی الله کسانی که در دین خدا به استدلال می‌پردازند من بعد ما استجیب له بعد از اینکه مردم پذیرفتند دین خدا را یا بعد از آنکه خدا دعای پیامبرش را مستجاب کرد در روز بدر و او را یاری نمود یا بعد از پذیرفتن اهل کتاب دعوتش را حجتهم داحضة دلیل آنها باطل و زائق است فإن یشأ

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 143

الله یختم علی قلبک آیه بعید می‌شمارد که مثل پیامبر بر خدا افتراء ببندد به این طریق که کسی افترا می‌زند که مهر بر دلش زده شده باشد و جاهل به پروردگار باشد مثل این که می‌گوید اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌زند تا جرات به افتراء پیدا کنی گفته‌اند یختم علی قلبک یعنی قرآن را نگه می‌دارد و وحی به تو نمی‌کند یا تو را صبر می‌دهد تا از آزار آنها دل شکسته نشوی.

و كذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا يعنى چنین بر تو وحى كرديم آنچه وحى نموده به نام روح نامیده زیرا دلها را زنده مى كند بعضى گفته اند منظور جبرئيل است معنى اينست كه او را به وحى پيش تو فرستاديم ما كنت تدرى ما الكتاب و لا الإيمان يعنى قبل از وحى كتاب و ايمان را نمى دانستى. همين آيه دليل است بر اينكه پيامبر قبل از نبوت متعبد به شريعتى نبوده. گفته مراد ايمان است به چيزى كه جز شنيدن راهى ندارد و لكن جعلناه نورا ولى قرار داديم او را نور يعنى روح يا كتاب يا ايمان را.

سوره زخرف شماره 43.

الزخرف «43»: حم* و الكتاب المبين* إنا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون* و إنه فى أم الكتاب لدينا لعلى حكيم* أم فنضرب عنكم الذكر صفحا أن كنتم قوما مسرفين* و كم أرسلنا من نبى فى الأولين* و ما يأتيهم من نبى إلا كانوا به يستهزؤن* فأهلكتنا أشد منهم بطشا و مضى مثل الأولين «إلى قوله سبحانه»: و جعلوا له من عباده جزءا إن الإنسان لكفور مبين* أم اتخذ مما يخلق بنات و أصفاكم بالبنين* و إذا بشر أحدهم بما ضرب للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا و هو كظيم* أ و من ينشؤا فى الحلية و هو فى الخصام غير مبين* و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن إناثا أ شهدوا خلقهم سكتب شهداتهم و يستلون* و قالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم ما لهم بذلك من علم إن هم إلا يخرصون* أم آتيناهم كتابا من قبله فهم به مستمسكون* بل قالوا إنا وجدنا آباءنا على أمة و إنا على آثارهم مهتدون* و كذلك ما أرسلنا من قبلك فى قرية من نذير إلا قال مترفوها إنا وجدنا آباءنا على أمة و إنا على آثارهم مقتدون قال أ و لو جئتمكم بأهدى مما وجدتم عليه آباءكم قالوا إنا بما أرسلتم به كافرون* فانتقمنا منهم فانظر كيف كان عاقبة المكذبين «إلى قوله»: بل متعت هؤلاء و آباءهم حتى جاءهم الحق و رسول مبين* و لما جاءهم الحق قالوا هذا سحر و إنا به كافرون* و قالوا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 144

لو لا نزل هذا القرآن على رجل من القرىتين عظيم* أ هم يقسمون رحمت ربك نحن قسمنا بينهم معيشتهم فى الحياة الدنيا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخريا و رحمت ربك خير مما يجمعون «إلى قوله»: أ فأنت تسمع الصم أو تهدى العمى و من كان فى ضلال مبين* فإما نذهب بك فإنا منهم منتقمون* أ و نرينك الذى وعدناهم فإنا عليهم مقتدرون* فاستمسك بالذى أوحى إليك إنك على صراط مستقيم* و إنه لذكر لك و لقومك و سوف تستلون* و سئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا أ جعلنا من دون الرحمن آلهة يعبدون 2- 45.

«و قال تعالى»: و لما ضرب ابن مريم مثلا إذا قومك منه يصدون* و قالوا أ آلهتنا خير أم هو ما ضربوه لك إلا جدلا بل هم قوم خصمون* إن هو إلا عبد أنعمنا عليه و جعلناه مثلا لبني إسرائيل* و لو نشاء لجعلنا منكم ملائكة فى الأرض يخلفون «إلى قوله»: لقد جئناكم بالحق و لكن أكثركم للحق كارهون* أم أبرموا أمرا فإنا مبرمون* أم يحسبون أننا لا نسمع سرهم و نجواهم بلى و رسلنا لديهم يكتبون* قل إن كان للرحمن ولد فأنا أول العابدين* سبحان رب السماوات و الأرض رب

العرش عما یصفون* فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون «إلی قوله»: و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله فأنی یؤفکون* و قیله یا رب إن هؤلاء قوم لا یؤمنون* فاصفح عنهم و قل سلام فسوف یعلمون 57-79.

در باره آیه و **إنه فی أم الكتاب** ام الكتاب لوح محفوظ است که اصل کتب آسمانی است «لدینا» محفوظ نزد ما از تغییر «لعلی» یعنی بسیار بلند مرتبه است در کتب آسمانی زیرا معجزات بین آنها «حکیم» صاحب حکمت بالغه است یا منظور اینست که محکم است و نسخ پذیر نیست **أ فنضرب عنکم الذکر صفحا** آیا آن را از شما دور می کنیم که مجازا از این گفتار عرب است (ضرب الغرائب عن الحوض) بیگانه ها را از آب دور کردیم (فاء) عاطفه است به فعل محذوفی یعنی آیا شما را رها می کنیم و ذکر را از شما دور می کنیم.

صفحا مصدری است غیر مطابق با لفظ فعل زیرا دور کردن ذکر اعراض است یا مفعول له است یا حال است به معنی صافح و اصل آن از اینست که پشت کردن به آن بگردانی و گفته اند به معنی جانب است در این صورت ظرف خواهد بود.

(أن کنتم) یعنی (لئن کنتم) **فأهلکنا أشد منهم بطشا** یعنی از قوم اسرافگر. زیرا خطاب را از آنها به پیامبر بر می گرداند و خبر از آنها می دهد. و **مضی مثل الأولین** و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 145

گذشت در قرآن داستان عجیب آنها. و در این آیه وعده ای است برای پیامبر صلی الله علیه و آله و تهدیدی است برای آنها شبیه جریانهای که برای گذشتگان اتفاق افتاده و **جعلوا له من عباده جزءا** یعنی قرار داده اند از بندگانش برای او فرزند. گفته اند ملائکه فرزند خدایند این که فرزند را جزء نامیده چون فرزند پاره تن والد است. که این مطلب دلیل است بر محال بودن نسبت فرزند به خدای یکتا دادن.

و هو کظیم دلش پر از ناراحتی است **أ و من ینشؤا فی الحلیة** یعنی یا برای خدا قرار داده اند و **جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن إناثا** این کفر دیگری است که آنها را خداوند سرزنش می کند که بهترین بندگانش و کاملترین آنها یعنی ملائکه را به صورت ناقص ترین و بی ارزش ترین آنها درآوردند **أ شهدوا خلقهم** در موقع آفرینش آنها حضور داشتند که خداوند ملائکه را زن آفریده زیرا ادعای چنین چیزی با مشاهده صحیح است.

کتابا من قبله یعنی کتابی قبل از قرآن **قال أ و لو جئتکم بأهدی مما وجدتم علیه آباءکم** یعنی آیا باز پیرو پدران خود هستید اگر من دینی برای شما بیاورم که بهتر از راه پدرانتان باشد. این آیه حکایت از یک جریان گذشته ای می کند. که به پیامبر خودشان چنین فرمود یا خطاب به پیامبر ما است صلی الله علیه و آله.

دلیل وجه اول اینست که ابن عامر و حفص چنین قرائت کرده‌اند **آیه قالوا إنا بما أرسلتم به كافرون** یعنی اگر چه بهتر باشد ما نمی‌پذیریم تا پیامبر خود را مایوس کنند از تفکر و اندیشه در این مورد **بل متعت هؤلاء** ما بهره‌مند کردیم معاصرین پیامبر خود را از قریش **«و آباءهم»** به عمرهای طولانی و نعمت مغرور شدند به این و غرق در شهوترانی شدند.

مرحوم طبرسی در آیه **و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم** می‌نویسد: منظورشان از دو قریه مکه و طائف است و آن دو مرد یکی ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود ثقفی از طائف است بعضی گفته‌اند عتبه بن ربیع از مکه و ابن عبد یا لیل از طائف. و ولید بن مغیره از مکه و حبیب بن عمر و ثقفی از طائف از ابن عباس نقل شده زیرا این دو مرد خیلی متشخص بودند در بین مردم و بسیار ثروتمند آنها چنین گمان می‌کردند هر کس دارای ثروت و شخصیت باشد شایسته‌تر است به نبوت خداوند بر رد آنها می‌فرماید **أ هم یقسمون رحمت ربک** آیا آنها نبوت را بین بندگان خدا تقسیم می‌کنند سپس می‌فرماید

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 146

نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاء الدنیا یعنی ما روزی را در زندگی طبق مصالحی که می‌دانیم بین بندگان تقسیم می‌کنیم. هیچ کس را نمی‌رسد که در این موارد دخالت کند و همان طوری که بعضی را در ثروت برتری بر بعض دیگر داده‌ایم در مورد نبوت نیز به هر کس صلاح می‌دانیم می‌دهیم **و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات** یعنی بعضی را فقیر و بعضی را ثروتمند این اختیار را به آنها نداده‌ایم با اینکه چیز بی‌اهمیتی است چگونه انتخاب پیامبر را به آنها واگذار می‌کنیم با موقعیت و مقام ارجمندی که دارد.

لیتخذ بعضهم بعضا سخریا وجه تفاوت ثروت بین بندگان علاوه بر مصالحی که گفتیم یکی دیگر این است طبق مصالح و احتیاج‌هایی که دارند یک دیگر را به خدمت بگمارند و از خدمت یک دیگر استفاده نمایند و به این وسیله نظام جهان قوام یابد بعضی گفته‌اند تا برخی مالک برخی دیگر شوند به وسیله مال خود و آنها را به عنوان بردگی بگیرند **و رحمت ربک خیر مما یجمعون** یعنی ثواب یا بهشت و یا نبوت بهتر است از آنچه آنها بر هم انباشته می‌کنند از ثروت. **فإما نذهبن بک فإنا منهن منتقمون** یعنی یا پس از مرگ از امت انتقام خواهیم گرفت **أو نرینک الذی وعدناهم** یا در زمان حیات تو آنچه وعده به آنها داده‌ایم از عذاب دچار خواهیم کرد **فإنا علیهم مقتدرون** یعنی ما قادر بر انتقام هستیم و می‌توانیم در زمان حیات تو و بعد از وفات آنها را کیفر نمائیم حسن و قتاده گفته‌اند:

خداوند پیامبرش را گرامی داشت به اینکه چنین کیفری را در زمان حیاتش به امت نداد و جز آنچه موجب خشنودی او شود انجام نداد ولی بعد از او نعمت و انتقام شدیدی پیش آمد.

روایت شده که به پیامبر نشان دادند که امتش بعد از او چگونه دچار می‌شوند از آن روز پیوسته گرفته بود و او را خندان ندیدند تا از دنیا رفت.

جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: «حجۃ الوداع» من نزدیکترین شخص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم در منی. فرمود: مبادا شما را ببینم پس از من کافر شدید و گردن یک دیگر می‌زنید. به خدا سوگند اگر چنین کنید مرا میان گروه و سپاهی خواهید دید که شما را در پیکار پاسخ می‌دهند بعد متوجه پشت سر خود شده سه مرتبه فرمود: علی علی علی.

چنین دیدیم که جبرئیل به او اشاره نمود پشت سر آن این آیه نازل شد **فَاِذَا نَذَبْنِ بَکَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مِّنْتَقِمُونَ** وقتی تو را بردیم به وسیله علی از آنها انتقام خواهیم گرفت.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 147

گفته‌اند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان دادند چگونه از آنها انتقام خواهند گرفت. در جریان بدر پس از اینکه آن جناب را از مکه بیرون کردند و **إِنَّهُ لَذَكَرَ لَکَ وَ لِقَوْمَکَ** این قرآن موجب شخصیت و شرافت برای تو و قومت خواهد بود و **سوف تستلون** در آینده بازخواست خواهید شد از سپاس مقام و موقعیت که به شما داده شده.

گفته از قرآن و وظیفه‌ای که نسبت به آن داشتید سؤال خواهند کرد و **سئل من أرسلنا من قبلک من رسلنا** یعنی پرس از مؤمنان اهل کتاب. تقدیر چنین است پرس از امتهای پیشین. بعضی گفته‌اند معنای آیه اینست: سؤال کن از انبیاء که در شب معراج خداوند آنها را برای پیامبر صلی الله علیه و آله جمع کرد و هفتاد نفر بودند از قبیل موسی و عیسی علیهم السلام ولی از آنها سؤال نکرد چون او از این انبیاء بهتر اطلاع داشت از جانب خدا.

در باره این آیه و **لما ضرب ابن مریم مثلاً** می‌نویسد: در مورد معنی آیه اختلاف نموده‌اند به چند صورت:

1- معنی آیه اینست. چون توجیه کردند که عیسی بن مریم هم در عذاب خواهد بود طبق عقیده آنها و جریان از این قرار بود که وقتی آیه **إنکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم** شما و خدایانتان در جهنم خواهید بود. مشرکان گفتند ما راضی هستیم چون عیسی نیز با خدایان ما خواهد بود و این آیه اشاره به آن است **إذا قومک منه یصدون** قوم تو به فریاد می‌آیند و با تو به مخاصمه می‌پردازند این آیه مخاصمه آنها است و **قالوا أ آلہتنا خیر أم هو** یعنی خدایان ما از عیسی بهتر نیستند وقتی عیسی در جهنم باشد چون او را پرستیده‌اند خدایان ما باشد. ابن عباس و مقاتل این مطلب را نقل کرده‌اند.

2- معنی آیه را چنین گفته‌اند چون خداوند آدم را مثل برای خلقت عیسی زده در این آیه **إن مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب** گروهی از کفار این مطلب را اعتراض نمودند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه از آن جهت نازل شد.

3- قتاده می‌گوید چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عیسی و مادرش را ستود که او نیز مانند عیسی که نصاری او را می‌پرستند.

4- نظری است که ائمه گرام از علی (ع) نقل کرده‌اند که فرمود روزی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتم گروهی از قریش اطرافش را گرفته بودند به من نگاهی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 148

کرده فرمود یا علی مثل تو در این امت چون عیسی است که او را گروهی دوست داشتند و در دوستی افراط کردند و هلاک شدند و گروهی او را دشمن داشتند و در دشمنی افراط نمودند آنها نیز هلاک شدند اما گروهی میانه‌رو بودند و نجات یافتند این سخن بر قریش گران آمد و شروع به خنده کردند و گفتند او را تشبیه می‌کند به انبیاء و رسل بعد این آیه نازل شد و قالوا أ آلہتنا خیر أم هو یعنی مسیح. یا محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام لجعلنا منکم بجای شما بنی آدم ملائکہ را قرار می‌دهیم که جانشین شما باشد.

أم أبرموا أمرا فإننا مبرمون آنها تصمیمی در باره حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌گیرند ما نیز تصمیمی در باره عذاب و کیفر آنها می‌گیریم أم يحسبون أنا لا نسمع سرهم و نجاہم سر چیزی است که انسان در دل خود پنهان می‌کند به دیگری نمی‌گوید ولی نجوی چیزی که پنهانی به دیگری می‌گوید.

بیضاوی می‌نویسد: قل إن كان للرحمن ولد پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر می‌دانست چه چیز می‌توان به خدا نسبت داد و چه چیز را نمی‌توان. او شایسته‌تر است به احترام کسی که باید او را احترام نمود یکی از حقوق احترام پدر اینست که احترام بچه‌اش را نگه دارند از این آیه چنین استفاده نمی‌شود که خدا صحیح است بچه داشته باشد و بچه‌اش را عبادت کنند زیرا چیز محال موجب لازمه محالش نمی‌شود.

بعضی گفته‌اند یعنی اگر خدا را فرزندی باشد بنا به ادعای شما من اولین عابد و پرستش‌کننده خدا و اعتراف‌کننده به یگانگی اویم. یا از مخالفین و اعتراض‌کننده این عقیده هستم از ماده (عبد یعبد) به معنی این که بیزار شد و ناراحت گردید یا معنی آیه اینست که او را فرزند نیست و من اولین موحد کله هستم «فأني يوفكون» یعنی به کجا روی می‌آورید از عبادت خدا به عبادت دیگری «و قیلہ» یعنی قول پیامبر صلی الله علیه و آله منصوب شده به واسطه اینکه عطف به «سرهم» گردید یا عطف به محل «الساعة» یا فعل قیل در تقدیر گرفته شده یعنی «قال قیلہ» عاصم و حمزه مجرور کرده‌اند لفظ (قیلہ) را به جهت عطف به لفظ الساعه فاصفح عنهم یعنی از آنها اعراض کن و مایوس از ایمان آنها باش «و قل سلام» آسوده شدم از شما و رها کردم شما را.

الدخان «44»: حم* و الكتاب المبين* إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 149

«إلى قوله»: بل هم في شك يلعبون* «إلى قوله»: فإنما يسرناه بلسانك لعلهم يتذكرون* فارتقب إنهم مرتقبون 1- 59.

الجائیه «45»: حم* تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم «إلى قوله»: تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق فبأی حدیث بعد الله و آیاته يؤمنون* ویل لكل أفاك أثیم* یسمع آیات الله تتلى عليه ثم یصر مستكبرا كأن لم یسمعها فبشره بعذاب أليم* و إذا علم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا أولئك لهم عذاب مهین* من ورائهم جهنم و لا یغنی عنهم ما كسبوا شیئا و لا ما اتخذوا من دون الله أولیاء و لهم عذاب عظیم* هذا هدی و الذین كفروا بآیات ربهم لهم عذاب من رجز أليم «إلى قوله»: قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون آیام الله لیجزی قوما بما كانوا یکسبون «إلى قوله تعالی»: ثم جعلناك علی شریعة من الأمر فاتبعها و لا تتبع أهواء الذین لا یعلمون* إنهم لن یغفوا عنك من الله شیئا و إن الظالمین بعضهم أولیاء بعض و الله ولی المتقین* هذا بصائر للناس و هدی و رحمة لقوم یوقنون «إلى قوله»: أ فرأیت من اتخذ إلهه هواه و أضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یریدیه من بعد الله أ فلا تذکرون* و قالوا ما هی إلا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا إلا الدهر و ما لهم بذلك من علم إن هم إلا یظنون 1-24.

در باره آیه فبأی حدیث بعد الله و آیاته يؤمنون می نویسد: یعنی به چه حدیثی از آیات خدا و اسم خدا را بر آیات مقدم داشته به واسطه تعظیم چنانچه می گوئی اعجبنی زید و کرمه یا منظور بعد حدیث الله است که آن قرآن می باشد: اما آیات آن دلائل زیادی است که در آن وجود دارد یا منظور از دلائل قرآن است. و عطف به جهت مغایرت داشتن دو وصف است.

قل للذین آمنوا یغفروا یعنی بگو به مؤمنین ببخشند و چشم پوشی کنند للذین لا یرجون آیام الله یعنی بگو به کسانی که موقع پیش آمدهائی را که نسبت به دشمنان خدا شده انتظار ندارند از این گفته عرب استفاده شد «ایام العرب» یعنی حوادث و وقایع آنها آیا آرزو ندارند اوقاتی را که خداوند به مؤمنین وعده داده برای ثواب و پاداش. گفته اند این آیه منسوخ شده به وسیله آیه قتال لیجزی قوما.

این قسمت علت برای امر است ثم جعلناک علی شریعة شریعت یعنی طریقه من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 150

الأمر یعنی امر دین «هذا» یعنی قرآن یا پیروی از این «بصائر للناس» دلائلی است که بینش آنها را می افزاید و راه صلاح و رستگاری را می آموزند.

أ فرأیت من اتخذ إلهه هواه یعنی پیروی هدایت را رها نموده و پیرو هوای نفس شده گویا با این پیروی او را می پرستند. بعضی قرائت کرده اند «إلهه هواه» زیرا او از سنگی خوشش می آید و آن را می پرستد وقتی چیزی بهتر از او پیدا کند آن را عبادت خواهد کرد و قالوا ما هی إلا حیاتنا الدنیا این نیست مگر زندگی دنیا «نموت و نحیا» اموات و مرده بودیم و نطفه و پیش از نطفه و زنده شدیم بعد از آن یا می میریم و با بوجود آمدن فرزندان زنده می شویم یا منظور اینست که بعضی می میرند و بعضی زنده می شوند یا مرگ و زندگی ما را فرا می گیرد بعد از آن دیگر زندگی وجود ندارد شاید آنها

منظورشان تناسخ بوده است که تناسخ مذهب بیشتر بت پرستان است و ما یهلکنا إلا الدهر گذشت زمان ما را از بین می برد و ما لهم بذلک من علم یعنی نسبت حوادث را به حرکات افلاک و آنچه مربوط به آن است به طور استقلال یا اطلاعی از بعث ندارند یا هر دو این هم إلا یظنون زیرا دلیل ندارند این حرف را از روی تقلید و انکار گفته اند چون چنین چیزی را درک نکرده اند.

الاحقاف «46»: حم* تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم* ما خلقنا السماوات و الأرض و ما بینهما إلا بالحق و أجل مسمى و الذین کفروا عما أنذروا معرضون* قل أ رأیتم ما تدعون من دون الله أرونی ما ذا خلقوا من الأرض أم لهم شرک فی السماوات ائتونی بکتاب من قبل هذا أو أثارة من علم إن کنتم صادقین* و من أضل ممن يدعو من دون الله من لا یتستجیب له إلى یوم القیامة و هم عن دعائهم غفلون* و إذا حشر الناس کانوا لهم أعداء و کانوا بعبادتهم کافرین* و إذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبین* أم یقولون افتراه قل إن افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو أعلم بما تفیضون فیہ کفی به شهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم* قل ما کنت بدعا من الرسل و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم إن أتبع إلا ما یوحی الی و ما أنا إلا نذیر مبین* قل أ رأیتم إن کان من عند الله و کفرتم به و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فآمن و استکبرتم إن الله لا یمهدی القوم الظالمین* و قال الذین کفروا للذین آمنوا لو کان خیرا ما سبقونا إلیه و إذ لم یمهدوا به فسیقولون هذا إفک قدیم* و من قبله کتاب موسی إماما و رحمة و هذا کتاب مصدق لسانا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 151

عربیا لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین «إلی قوله»: فاصبر کما صبر أولوا العزم من الرسل و لا تستعجل لهم کأنهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا إلا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلك إلا القوم الفاسقون 1- 35.

و در باره آیه و أجل مسمى به تقدیر اجلی که همه به آن منتهی می شوند که روز قیامت است یا آخرین مدتی که برای هر کس مقدر شده أو أثارة من علم یا باقیمانده علمی که از پیشینیان به شما رسیده آیا در آن علم چیزی هست که این بت ها را شایسته عبادت بداند یا امر به عبادت آنها بکند و من أضل ممن يدعو من دون الله من لا یتستجیب له سرزنش و انکار است که آیا کسی گمراه تر هست از این مشرکین که رها کرده اند عبادت خدای سمیع و مجیب و قادر و خبیر را و روی به عبادت بتی آورده اند که جواب آنها را نمی دهد اگر صدایشان را بشنود چه برسد که اسرار و راز دلهایشان را بفهمد و مراعات مصالح آنها را بنماید إلى یوم القیامة تا دنیا باشد. و هم عن دعائهم غفلون آنها از دعای این مشرکین غافلند زیرا بت ها یا جمادند و یا بندگانی هستند که به کار و گرفتاریهای خود مشغولند قل إن افتریته بگو اگر فرض شود که من تهمت زده ام این قرآن را فلا تملکون لی من الله شیئا یعنی اگر خداوند مرا دچار عقاب و کیفر نماید شما قدرت جلوگیری عذاب از مرا ندارید پس چگونه من جرات دارم و خود را مستحق کیفر می نمایم با اینکه از حرف شما نفعی و دفع ضرر نسبت به من متصور نیست.

هو أعلم بما تفيضون فيه خدا بهتر می‌داند که شما چه ایراد تراشی‌ها در مورد آیاتش می‌کنید قل ما كنت بدعا من الرسل بگو من در میان پیامبران چیز تازه‌ای نیاورده‌ام که شما را به آن دعوت کنم یا قدرت داشته باشم بر آنچه آنها قادر نبوده‌اند و هر چه شما مایلید انجام دهم و شاهد شاهد من بنی اسرائیل گواهی داد یکی از بنی اسرائیل منظور عبد الله بن سلام است.

بعضی گفته‌اند منظور موسی است علی نبینا و علیه الصلاة والسلام و گواهی او آنچه در تورات از صفت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است «علی مثله» مانند قرآن و مطالبی است که در تورات گواه واقعیت قرآن است یا اینکه قرآن از جانب خدا است إن الله لا یهدی القوم الظالمین این استیناف مشعر است که کفر آنها از ظلم و ستمشان بوجود آمده و دلیل بر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 152

یک جواب محذوف است مثل اینکه پرسیده است آیا شما ظالم نیستید و قال الذین کفروا للذین آمنوا لو کان خیرا کافران گفتند اگر ایمان خوب بود یا آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده ما سبقونا إلیه آنها بر ما سبقت به ایمان نمی‌گرفتند با اینکه همه آنها اشخاص بی‌ارزشی هستند زیرا فقیر و غلام و بیچاره هستند این حرف را قریش گفتند گفته‌اند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع چون جهینه و مزنه و اسلم و غفار ایمان آوردند یا یهودان گفته‌اند وقتی عبد الله بن سلام و یارانش ایمان آوردند «بلاغ» یعنی این مطلبی که پند می‌دهد یا این سوره کفایت است یا تبلیغ پیامبر.

محمد «47»: و الذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الأنعام و النار مثوی لهم* و کأین من قریه هی اشد قوه من قریتک التي أخرجتک أهلكناهم فلا ناصر لهم* أ فمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله و اتبعوا أهواءهم «إلی قوله»: و منهم من یستمع إلیک حتی إذا خرجوا من عندک قالوا للذین أوتوا العلم ما ذا قال أنفا أولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا أهواءهم 12-16 «إلی آخر السوره».

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: من قریتک التي أخرجتک یعنی اهل آن قریه تو را خارج کرده‌اند معنی اینست که چقدر از مردان که آنها شدیدتر از اهالی مکه هستند أ فمن کان علی بینة من ربه یعنی دارای یقین در دین و دلیل واضحی بر اعتقاد خود راجع به توحید و شرایع دارد کمن زین له سوء عمله آنها مشرکان هستند گفته‌اند منافقان همین از حضرت باقر روایت شد.

و منهم من یستمع إلیک یعنی منافقان قالوا للذین أوتوا العلم یعنی کسانی که خداوند به آنها علم و فهم داده از مؤمنین.

اصغ بن نباته از علی بن ابی طالب (ع) نقل می‌کند که فرمود ما در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که وحی نازل می‌شد و ما را مطلع می‌فرمود من حفظ می‌کردم و دیگران وقتی بیرون می‌شدیم.

می گفتند ما ذا قال آنفا چه چیز الآن گفت این سخن را از روی مسخره می گفتند و یا می خواستند بگویند ما توجه به حفظ و مطالب او نداریم.

بعضی گفته اند این حرف را می زدند چون معنایش را نمی فهمیدند و نمی دانستند چه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 153

شنیده اند. گفته اند از روی تحقیر می گفتند یعنی چیز با فایده ای نگفت ممکن است از روی ریا و نفاق سؤال می کردند. یعنی از گفتار او چیزی را از دست نداده ام مگر همین مطلب را چه گفت تا حفظ کنیم آن را.

الفتح «48»: إنا أرسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا* لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و تسبحوه بكرة و أصيلا* إن الذين يباعدونك إنما يباعدون الله يد الله فوق أيديهم فمن نكث فإنما ينكث على نفسه و من أوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه أجرا عظيما 8-10.

در باره آیه و تعزروه یعنی او را با شمشیر و زبان یاری می کنید إن الذين يباعدونك منظور بیعت حدیبیه است که بیعت رضوان نام دارد.

الحجرات «49»: و اعلموا أن فيكم رسول الله لو يطيعكم في كثير من الأمر لعنتم و لكن الله حبيب إليكم الإيمان و زينه في قلوبكم و كره إليكم الكفر و الفسوق و العصيان أولئك هم الراشدون 7 «و قال سبحانه»: قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لما يدخل الإيمان في قلوبكم و إن تطيعوا الله و رسوله لا يلتكم من أعمالكم شيئا إن الله غفور رحيم «إلى قوله»: قل أ تعلمون الله بدینکم و الله يعلم ما فی السماوات و ما فی الأرض و الله بكل شیء عليم* یمنون عليك أن أسلموا قل لا تمنوا على إسلامکم بل الله یمن علیکم أن هداکم للإیمان إن کنتم صادقین* إن الله يعلم غیب السماوات و الأرض و الله بصیر بما تعملون 16-18.

در باره آیه لعنتم می نویسد: یعنی در گناه و هلاکت می افتید قالت الأعراب آمنا آنها گروهی از بنی اسد بودند که در سالی سخت و قحط خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده اظهار اسلام کردند ولی در دل مؤمن نبودند می خواستند از زکات چیزی بگیرند خدا پیامبر را صلی الله علیه و آله از نیت آنها مطلع نمود و فرمود به آنها اطلاع بده تا این معجزه ای برای او باشد قل لم تؤمنوا بگو شما تصدیق واقعی نکرده اید.

و لكن قولوا أسلمنا بگو از ترس بردگی و کشته شدن تسلیم شده اید لا يلتکم من أعمالکم یعنی از ثواب اعمال شما کم نمی شود چیزی. می گویند وقتی این دو آیه نازل شد آنها خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده گفتند ما در ادعای ایمان صادق هستیم خداوند این آیه را نازل فرمود قل أ تعلمون الله بدینکم شما می خواهید اعتقاد خود را به خدا بفهمانید یعنی خدا مطلع است احتیاجی به اخبار شما ندارد آنها می گفتند ما به تو

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 154

ایمان آوردیم بدون جنگ اما فلان قبیله پس از جنگ ایمان آوردند خداوند فرمود **یمنون علیک أن أسلموا یعنی منت بر تو می گذارند به اسلام خود.**

ق «50»: **ق و القرآن المجید* بل عجبوا أن جاءهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شیء عجیب*** إذا متنا و كنا ترابا ذلک رجع بعید «إلی قوله»: **و کم أهلكنا قبلهم من قرن هم أشد منهم بطشا فنقبوا فی البلاد هل من محیص*** إن فی ذلک لذکرى لمن كان له قلب أو ألقى السمع و هو شهید «إلی قوله سبحانه»: **نحن أعلم بما یقولون و ما أنت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف و عید 1-45.**

الذاریات «51»: **ففرؤا إلی الله إنی لکم منه نذیر مبین* و لا تجعلوا مع الله إلیها آخر إنی لکم منه نذیر مبین*** کذلک ما أتى الذین من قبلهم من رسول إلا قالوا ساحر أو مجنون* **أ توأصوا به بل هم قوم طاغون*** فتول عنهم فما أنت بملوم* و ذکر فإن الذکرى تنفع المؤمنین 50-55 «إلی آخر السورة».

بیضاوی در مورد آیه و کم أهلكنا قبلهم یعنی چقدر اقوامی را قبل از قوم تو هلاک کردیم من قرن هم أشد منهم بطشا یعنی آنها قدرتشان بیشتر بود مانند عاد و ثمود فنقبوا فی البلاد دست تصرف در شهرها دراز کردند یا تمام حرکت خود را به کار بردند از ترس مرگ هل من محیص آیا چاره‌ای از خدا یا مرگ هست. گفته‌اند ضمیر «نقبوا» مربوط به اهل مکه است یعنی بگردند در سفرهای خود میان اقوام و ملل آیا آنها چاره‌ای بدست آورده‌اند تا آنها نیز برای خود توقع نمایند لمن كان له قلب کسی که قلب آگاهی دارد که حقایق را درک می‌کند **أو ألقى السمع و هو شهید و یا گوش داده تا بشنود و هو شهید** ذهن خود را آماده می‌کند تا معنی آن را بفهمد. یا او گواه است براستی آن و از ظاهرش پند می‌گیرد و از دستوراتش سرپیچی می‌کند **و ما أنت علیهم بجبار** یعنی تو مسلط بر آنها نیستی که به زور وادار به ایمان نمائی یا هر چه مایلی انجام دهی تو دعوت کننده هستی.

أ توأصوا به یعنی گویا پیشینیان و حاضرین همه سفارش کرده‌اند نسبت به این حرف تا همه گفتند **بل هم قوم طاغون** یعنی آنها در یک مطلب مشترکند که طغیان‌گرند **فتول عنهم** از مجادله با آنها اعراض کن **فما أنت بملوم** تو را سرزنش نمی‌کنند بر اعراض از آنها بعد از اینکه وظیفه خود را در تبلیغ انجام دادی.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 155

الطور «52»: **فذکر فما أنت بنعمة ربک بکاهن و لا مجنون*** أم یقولون شاعر نتریص به ریب المنون* **قل تربصوا فإنی معکم من المتربصین*** أم تأمرهم أحلامهم بهذا أم هم قوم طاغون* **أم یقولون تقوله بل لا یؤمنون*** فلیأتوا بحدیث مثله **إن کانوا صادقین*** أم خلقوا من غیر شیء أم هم الخالقون* **أم خلقوا السماوات و الأرض بل لا یوقنون*** أم عندهم خزائن

ربك أم هم المصيطرون* أم لهم سلم يستمعون فيه فليأت مستمعهم بسطان مبین* أم له البنات و لكم البنون* أم تسئلهم أجرا فهم من مغرم مثقلون* أم عندهم الغيب فهم يكتبون* أم يريدون كيدا فالذين كفروا هم المكيدون* أم لهم إله غير الله سبحانه الله عما يشركون* و إن يروا كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم* فذرهم حتى يلاقوا يومهم الذى فيه يصعقون* يوم لا يغنى عنهم كيدهم شيئا و لا هم ينصرون* و إن للذين ظلموا عذابا دون ذلك و لكن أكثرهم لا يعلمون* و اصبر لحكم ربك فإنك بأعيننا و سبح بحمد ربك حين تقوم* و من الليل فسبحه و إدبار النجوم 29-49.

فما أنت بنعمة ربك بكاهن و لا مجنون تو به حمد و نعمت خدا هرگز کاهن و دیوانه نیستی چنانچه می گویند **أم يقولون** شاعر تبرص به ریب المنون شاعری است که ما منتظریم دچار گرفتاریهای زمان شود بعضی گفته اند (منون) مرگ است.

قل تربصوا فإنی معکم من المتربصین منتظر هلاک شما هستم چنانچه شما منتظر مرگ من هستید **أم تأمرهم أحلامهم** آیا عقل به آنها می گوید که معتقد چنین تناقض گردیده اند زیرا کاهن صاحب دقت نظر و هوشیاری است و مجنون و دیوانه عقل ندارد شاعر نیز دارای سخن موزون و تخیلی است که دیوانه نمی تواند چنان مسجع و با قافیه سخن بگوید **أم هم قوم طاغون** یا آنها از حد گذشته دشمنی دارند **أم يقولون** تقوله از خودش درآورده است **بل لا يؤمنون** چون ایمان ندارند این نسبتها را می دهند **أم خلقوا من غیر شیء** یا بوجود آورده اند بی آنکه بوجود آورنده و مدبری وجود داشته باشد یا از جهت هیچ بودن عبادت و مجازات را قبول ندارند **أم هم الخالقون** مؤید معنی اول اینست که، معنی چنین می شود آیا خود را بوجود آورده اند به همین جهت پشت سر آن این آمده است **بل لا یوقنون** یعنی وقتی از آنها می پرسى چه کسی شما و آسمانها و زمین را آفریده می گویند خدا اگر یقین به این حرف خود داشته باشند از عبادت او روی بر نمی گردانند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 156

أم عندهم خزائن ربك یعنی نزد شما است خزائن رزق پروردگار تا نبوت را به هر کس بخواهند بدهند یا خزائن علم خدا در اختیار آنها است تا هر که را بخواهند انتخاب نمایند **أم هم المصيطرون** یا آنها غالب و پیروز هستند. بر جهان و هر چه بخواهند می کنند. **أم لهم سلم** یا وسیله رفتن بر فراز آسمانها را دارند **أم تسئلهم أجرا** یا پاداش به رسالت از آنها خواسته ای فهم من مغرم مثقلون آنها به واسطه تعهدی که کرده اند زیر بار گرانی رفته اند؟ به همین جهت از پیروی تو سرباز زده اند و **إن يروا كسفا** اگر ببینند قطعه ای از آسمان **ساقطا يقولوا** فرو ریزد می گویند از طغیانگری و عنادشان سحاب مرکوم ابری بر هم انباشته است **فإنك بأعيننا** تو در نظر ما هستی و ما تو را حفظ می کنیم.

النجم «53»: و النجم إذا هوى* ما ضل صاحبكم و ما غوى* و ما ينطق عن الهوى* إن هو إلا وحى يوحى* علمه شديد القوى* ذو مرة فاستوى «إلى قوله»: أفرأيتم اللات و العزى* و مناة الثالثة الأخرى* ألكم الذكر و له الأنثى* تلك إذا قسمة ضيزى* إن هي إلا أسماء سميتوها أنتم و آبؤكم ما أنزل الله بها من سلطان إن يتبعون إلا الظن و ما تهوى الأنفس و لقد جاءهم من ربهم الهدى* أم للإنسان ما تمنى* فله الآخرة و الأولى* و كم من ملك فى السماوات لا تغنى شفاعتهم

شیئا إلا من بعد أن يأذن الله لمن يشاء و يرضى* إن الذين لا يؤمنون بالآخرة ليسمون الملائكة تسمية الأنثى* و ما لهم به من علم إن يتبعون إلا الظن و إن الظن لا يغني عن الحق شيئا «إلى قوله»: أ فرأيت الذي تولى* و أعطى قليلا و أكدى* أ عنده علم الغيب فهو يرى* أم لم ينبأ بما في صحف موسى* و إبراهيم الذي وفي* ألا تزر وازرة زر أخرى* و أن ليس للإنسان إلا ما سعى* و أن سعيه سوف يرى* ثم يجزاه الجزاء الأوفى 1- 41 «إلى آخر السورة».

مرحوم طبرسی در باره آیه أ فرأيتم اللات و العزی و مناة الثالثة الأخرى می نویسد:

یعنی به ما اطلاع دهید از این خدایانی که در مقابل خدا آنها را می پرستید و ملائکه را نیز با آنها پرستش می کنید و می گوئید دختران خدایند. بعضی گفته اند: دیدید ای جاهلان که لات و عزی و منات دختران خدایند. گفته اند آنها چنین اعتقاد داشته اند که ملائکه دختران خدایند بت ها را به صورت آنها تراشیده بودند و به همین جهت می پرستیدند و برای آنها

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 157

اسمهایی از نامهای خدا گذاشته بودند می گفتند لات از الله مشتق است و عزی از عزیز و گفته اند لات بتی بود که قبیله ثقیف می پرستیدند و عزی نیز بتی چنین بود. بعضی گفته اند عزی درخت بزرگی بود در میان غطفان که او را می پرستیدند پیامبر خالد بن ولید را فرستاد آن را قطع کرد و این شعر را گفت:

انی رایت الله قد اهانک

یا عز کفر انک لا سبحانک

از مجاهد و قتاده نقل شده که منات بتی بود مربوط به هذیل بین مکه و مدینه ضحاک و کلبی گفته اند در کعبه بود ولی متعلق به هذیل و خزاعه و اهل مکه او را می پرستیدند. گفته اند لات و منات و عزی هر سه از سنگ بودند که در کعبه قرار داده بود و آنها را می پرستیدند.

معنی آیه اینست که به من اطلاع دهید آیا این بت ها سود یا زیان و یا عملی انجام می دهند که قابل پرستش باشند و در مقابل خدا قرار گیرند بعد خدا می فرماید در حالی انکار می کند اعتقاد قریش را که ملائکه و بت ها را دختران خدا می داند **أ لكم الذكر و له الأنثی** آیا برای شما نر است و برای او ماده **تلك إذا قسمه ضیزی** این یک تقسیم غیر عادلانه است.

در باره آیه **أ فرأيت الذي تولى** این هفت آیه در باره عثمان بن عفان نازل شده که او از اموال خود صدقه می داد و انفاق می کرد. عبد الله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی او گفت چکار می کنی؟ ممکن است فقیر و مستمند شوی. گفت من گناهی انجام داده ام که با این کار می خواهم رضا و عفو خدا را به دست آورم. برادرش گفت همین شترت را با تمام لوازم و زین و برگش به من بده تا من همه گناهان تو را بر دوش خود بپذیرم.

او هم پذیرفت و شترش را داد و چند نفر را هم شاهد بر این عمل گرفت، دیگر صدقه نداد این آیه نازل شد **أ فرأیت الذی تولی یعنی روز احد فرار کرد و جنگ را رها نمود و مختصری بخشید بعد قطع کرد تا این آیه سوف یری به زودی خواهید دید، عثمان باز به کار سابق خود برگشت. ناقل ابن عباس و گروهی از مفسران هستند.**

گفته‌اند در باره ولید بن مغیره نازل شده که پیرو دین پیامبر (ص) شد مشرکان او را سرزنش کردند. به او گفتند دین آباء و اجداد خود را رها کرده و آنها را به گمراهی نسبت دادی و معتقدی آنها در آتش جهنم هستند. جواب داد من از عذاب خدا ترسیدم. کسی که او

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 158

را سرزنش می کرد ضمانت کرد که اگر مقداری از مالش را بدهد و از دین اسلام برگردد او عذاب خدا را به جای مغیره تحمل نماید. پذیرفت اما مقداری از پولی که ضمانت کرده بود داد ولی از پرداخت بقیه خودداری نمود این آیه نازل شد **أ فرأیت الذی تولی پشت کرد از ایمان (و أعطی) به دوستش داد «قلیلا و أکدی» مقداری بخشید و بقیه را بخل ورزید. مجاهد و ابن زید.**

گفته شده: که در باره عاص بن وائل سهمی نازل شده زیرا او با پیامبر در بعضی از کارها موافقت می کرده، سدی نقل کرده گفته‌اند در باره مردی نازل شد که به خانواده خود گفت بار و بنه خود مرا ببندید تا بروم پیش این مرد منظورش پیامبر اکرم (ص) بود وسائل خود را برداشت و راه افتاد، در بین راه مردی از کفار او را دید گفت کجا می‌روی؟ گفت می‌خواهم بروم پیش محمد (ص) شاید بهره‌مند شوم. آن مرد گفت بار و بنه‌ات را به من بده تا گناهانت را به عهده بگیرم. عطاء بن یسار نقل کرده. بعضی نیز گفته‌اند در باره ابا جهل نازل شده او می‌گفت به خدا قسم محمد به ما جز مکارم چیز دیگری نمی‌آموزد این گفته اوست و **أعطی قلیلا و أکدی** یعنی ایمان به او نیاورد. محمد بن کعب گفته است.

القمر «54»: **اقتربت الساعة و انشق القمر* و إن یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر* و کذبوا و اتبعوا أهواءهم و کل أمر مستقر* و لقد جاءهم من الأنباء ما فیه مزدجر* حکمة بالغه فما تغن النذر* فتول عنهم «إلی قوله سبحانه»: و لقد جاء آل فرعون النذر* کذبوا بآیاتنا کلها فأخذناهم أخذ عزیز مقتدر* أ کفارکم خیر من أولئکم أم لکم براءة فی الزبر* أم یقولون نحن جمیع منتصر* سیهزم الجمع و یولون الدبر «إلی قوله»: و لقد أهلكنا أشیاعکم فهل من مدکر* و کل شیء فعلوه فی الزبر* و کل صغیر و کبیر مستطر 1- 53.**

بیضاوی در باره آیه **و یقولوا سحر مستمر** یعنی پشت سر هم. این آیه دلیل است بر اینکه آنها قبل از این هم آیات دیگری را مشاهده کرده‌اند تا این حرف را زده‌اند یا معنی (مستمر) یعنی محکم که از ماده مر. یا معنی اینست که سحری است بد از ماده (استمر) یعنی خیلی تلخ. یا منظور گذشتنی است و دوام ندارد به معنی (مار) و **کل أمر مستقر** منتهی به مقداری از خواری و ذلت می‌شود یا نصرت دنیا و شقاوت یا سعادت در آخرت.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ يَعْنِي مَا مُتَّحِدٌ هَسْتِيمٌ وَ هَمَكِي يَكُ حَرْفٌ مِي زَنِيمٌ «مَنْتَصِرٌ»

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 159

شکست ناپذیریم یا به ما کمک می شود و مغلوب نخواهیم شد. یا به یک دیگر کمک می کنیم. سیهزم الجمع و یولون الدبر یعنی پشت می کنند و لفظ دبر را مفرد آورده چون جنس را تقدیر گرفته یا معنی اینست که هر کدام پشت می کنند این جریان در جنگ بدر اتفاق افتاد. و لقد أهلكنا أشياءكم یعنی از بین برده ایم اشباه شما را در کفر از پیشینیان.

الرحمن «55»: علم القرآن تا آخر سوره.

الواقعة «56»: أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تَمْنُونَ* أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ «إِلَى قَوْلِهِ»:

أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرَثُونَ* أَمْ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ* لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَاهُ حِطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ* إِنْ لَمُغْرَمُونَ* بَلْ نَحْنُ مُحْرَمُونَ* أَمْ فَرَأَيْتُمْ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ* أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمِزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ* لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَاهُ أَسْفًا مَلْفُونَ* لا تَشْكُرُونَ* أَمْ فَرَأَيْتُمْ النَّارَ الَّتِي تَوْرُونَ* أَمْ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ* نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ* فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ* فَلا أَقْسَمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ* وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ* إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ* لا يَمَسُّهُ إِلا الْمُطَهَّرُونَ* تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ* أَمْ فَبِعِذَةِ الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ* وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ «إِلَى قَوْلِهِ»:

إِنْ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ* فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ 58-96.

در باره آیه أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تَمْنُونَ یعنی آیا دیدید آنچه در رحم مادران از نطفه قرار دادید.

(أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرَثُونَ) آنچه تخمش را می کارید. أَمْ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ شما آن را می روینید لَجْعَلْنَاهُ حِطَامًا آن را پُرمرد و خزان زده قرار دادیم. فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ شما تعجب زده شدید یا پشیمان می شوید از فعالیتی که در این مورد کرده اید یا بر آنچه کسب کرده اید از معاصی و با هم گفتگو می کنید در این مورد «تفکه» استفاده از انواع میوه ها است اینجا مجازا در مورد گفتگو و صحبت بکار رفته إِنْ لَمُغْرَمُونَ ما متعهد غرامت آنچه انفاق نموده ایم هستیم یا ما هلاک می شویم بواسطه نابودی رزقمان از (غرام) بَلْ نَحْنُ مُحْرَمُونَ از روزی خود محروم شدیم أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمِزْنِ مزن یعنی ابر و مفرد آن مزنه است. گفته اند (مزن) ابر سفید است آبش گوارا تر است. لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَاهُ أَسْفًا اگر بخواهیم آن آب را شور قرار می دهیم یا از اجیح که لب را می سوزاند باشد- فلو لا تشكرون چرا سپاس این نعمتها را نمی دارید.

أَمْ فَرَأَيْتُمْ النَّارَ الَّتِي تَوْرُونَ آتشی را که می افروزید أَمْ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 160

المنشؤون یعنی شما درخت آتش گیره را بوجود آورده‌اید نحن جعلناها ما قرار دادیم آتش افروز را «تذکره» سبب توجه راجع به قیامت یا توجه به تاریکی. یا بیداری. و یا نمونه‌ای از آتش جهنم و متاعا للمقویین سبب بهره‌برداری از برای کسانی که شکم‌هایشان خالی است از لفظ اقوت الدار وقتی خالی از سکنه باشد فسبح باسم ربک العظیم تسبیح به نامش یا به یادش را بوجود آورده فلا أقسم یعنی قسم نمی‌خورم چون مطلب واضح‌تر از آن است که قسم بخورم یا معنی اینست که قسم می‌خورم و (لا) برای تاکید آمده. یا این طور بوده فلانا اقسام که (انا) مبتدا حذف شده و لام ابتداء باقی مانده. دلیل بر این مطلب قرائتی است که خوانده فلا أقسم یا (فلا) - رد سخن مخالف جمله‌ایست که برای آن قسم خورده می‌شود «مثل اینکه می‌گویند نه نه قسم می‌خورم».

بمواقع النجوم محل سقوط آنها. یا مدار و مسیر آنها. نجوم گفته نجوم قرآن است و مواقع آن مواقع نزول آیات است و إنه لقسم لو تعلمون عظیم زیرا قسم خوردن به آن شاهد عظمت قدرت و کمال حکمت و رحمت بی‌پایان خدا است إنه لقرآن کریم کریم یعنی پر فایده فی کتاب مکنون.

در کتابی محفوظ یعنی لوح محفوظ - لا یمسه إلا المطهرون یعنی اطلاع از لوح پیدا نخواهند کرد مگر پاکان جسمی و آنها ملائکه هستند یا منظور اینست که قرآن را مس نمی‌کنند مگر کسانی که پاک از حدث باشند در این صورت نفی بمعنی نهی است (نباید مس کنند). یا در جستجوی آن نیستند مگر پاکان از کفر أ فهذا الحدیث أنتم مدهنون یعنی آیا راجع به این مطلب سستی می‌ورزید مثل کسی که مدهنه در کار می‌کند و تجعلون رزقکم یعنی شکر روزی خود را آنکم تکذبون شما تکذیب می‌کنید به لطف‌کننده آن زیرا آنها را نسبت می‌دهید یعنی نعمت‌ها را نسبت می‌دهید به حرکت ستاره‌ها (که در حرکت ستاره آمدن باران و خشکسالی و یا سود و زیان را نسبت می‌دادند).

الحديد «57»: و ما لكم لا تؤمنون بالله و الرسول يدعوكم لتؤمنوا ببركم و قد أخذ ميثاقكم إن كنتم مؤمنين* هو الذي ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم من الظلمات إلى النور و إن الله بكم لرؤف رحيم «إلى قوله تعالى»: أ لم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق و لا يكونوا كالذين أوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 161

كثير منهم فاسقون* اعلمو أن الله يحيى الأرض بعد موتها قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون «إلى قوله»: يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نورا تمشون به و يغفر لكم و الله غفور رحيم* لئلا يعلم أهل الكتاب ألا يقدرن على شيء من فضل الله و أن الفضل بيد الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم 8-29.

ألم يأن للذين آمنوا يعني وقت آن نرسیده که دل‌هایشان خاشع ذکر خدا شود و ما نزل من الحق یعنی قرآن عطف به ذکر است که عطف یک وصف است به وصف دیگر و ممکن است مراد از ذکر یاد خدا باشد فطال عليهم الأمد یعنی زمان به مدت عمرشان به طول انجامید یا آرزوهایشان یا بین آنها و پیامبران.

مرحوم طبرسی می‌نویسد: گفته شده ألم يأن للذين آمنوا آیه در باره منافقین نازل شده یک سال پس از هجرت جریان چنین بود که از سلمان روزی خواستند که آنچه در تورات از عجائب است بر ایشان نقل کند این آیه نازل شد الر تلك آیات الكتاب المبين تا این آیه لمن الغافلين به آنها گفت قرآن بهترین قصه‌ها است و از همه کتابها سودش بیشتر است برای آنها. دیگر با سلمان صحبت نکردند. تا مدتی باز دو مرتبه آمدند همان سؤال اول کردند این آیه نازل شد الله نزل أحسن الحديث کتابا بعد باز از سؤال سلمان خودداری کردند.

ابن مسعود گفت فاصله بین اسلام ما و سرزنی که به وسیله این آیه شدیم چهار سال بود.

مؤمنین یک دیگر را سرزنش می‌کردند گفته‌اند خداوند دل‌های مؤمنین را سنگین شمرد پس از 13 سال از نزول قرآن آنها را با این آیه سرزنش کرد. ابن عباس گفته نقل شده که اصحاب در مکه در قحط و غلا گرفتار بودند وقتی مهاجرت کردند به نعمت و فراوانی رسیدند. تغییر روش دادند و دل‌هایشان سنگین شد با اینکه باید افزایش ایمان و یقین و اخلاص پیدا می‌کردند با مصاحبت قرآن. از محمد بن کعب.

بیضاوی در باره آیه یا أيها الذين آمنوا یعنی ای کسانی که به پیامبران پیش ایمان آورده‌اید پرهیزید از خدا و ایمان به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله بیاورید یؤتکم کفلین شما را دو بهره می‌دهد من رحمته از رحمت خود برای ایمان به پیامبر اسلام و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 162

پیامبران قبل بعید نیست که پاداش بر دین گذشته خود به برکت اسلام بگیرند گر چه دین آنها منسوخ بود.

گفته‌اند خطاب به نصاری زمان پیامبر است و يجعل لكم نورا تمشون به منظور از آن نور همین است که در این قسمت بیان می‌کند یسعی نورهم یا هدایتی که به وسیله آن رهسپار بهشت می‌شوند لئلا يعلم تا بدانند که (لا) زائد است دلیل آن اینست که (لیعلم، قرائت شده) لکی یعلم و لان یعلم به ادغام نون در یا است أهل الكتاب ألا یقدرون علی شیء من فضل الله یعنی آنها نائل به چیزی از فضل خدا نمی‌شوند زیرا آنها ایمان به پیامبرش نیاورده‌اند و بهره‌برداری از فضل خدا مشروط به ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله است چه برسد که پیامبری را اختصاص بدهند به هر کس که می‌خواهند بعضی گفته‌اند (لا) زائد نیست و معنی این طور است که تا اهل کتاب معتقد نشوند که پیامبر و مؤمنین قدرت بر چیزی از فضل خدا ندارند و نائل به آن نمی‌شوند و أن الفضل عطف به لئلا یعلم.

المجادله «58»: إن الذين يحدون الله ورسوله كتبوا كما كبت الذين من قبلهم و قد أنزلنا آيات بينات و للکافرين عذاب مهين «إلى قوله»: أ لم تر إلى الذين تولوا قوما غضب الله عليهم ما هم منكم و لا منهم و يحلفون على الكذب و هم يعلمون* أعد الله لهم عذابا شديدا إنهم ساء ما كانوا يعملون* اتخذوا أيمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله فلهم عذاب مهين «إلى قوله»: استحوذ عليهم الشيطان فأنساهم ذكر الله أولئك حزب الشيطان ألا إن حزب الشيطان هم الخاسرون* إن الذين يحدون الله ورسوله أولئك في الأذلين* كتب الله لأغلبن أنا ورسلي إن الله قوي عزيز 5- 21.

و در باره آیه إن الذين يحدون الله ورسوله آنها که دشمنی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ورزند «کبتوا» یعنی خوار شده‌اند یا هلاک شده‌اند.

أ لم تر إلى الذين تولوا یعنی دوست می‌دارند گروهی را که خدا بر آنها خشم گرفته منظور یهودان است ما هم منكم و لا منهم زیرا آنها موافقند و بین مؤمنین و کفار در رفت و آمدند و يحلفون على الكذب ادعای اسلام می‌کنند و قسم می‌خورند با اینکه خود می‌دانند دروغ می‌گویند روایت شده که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از خانه‌های خود بود فرمود هم اکنون مردی وارد می‌شود که دلش یک ستمکار است و با

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 163

دیده شیطان می‌نگرد. در این موقع عبد الله بن نتیل منافق وارد شد که چشمهای آبی داشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود چرا تو و یارانت مرا ناسزا می‌گوئید. قسم خورد چنین نکرده‌ام دوستان خود را آورد آنها نیز قسم خوردند این آیه نازل شد.

اتخذوا أيمانهم قسم‌های خود را وسیله حفظ جان و مال خویش قرار می‌دهند فصدوا عن سبيل الله چون خود را در پناه اسلام قرار داده بودند و از خویش آسوده بودند سعی در انحراف مردم از اسلام داشتند استحوذ عليهم الشيطان شیطان بر آنها مسلط شده.

الممتحنة «60»: قد كانت لكم أسوء حسنة في إبراهيم و الذين معه إذ قالوا لقومهم إنا برآؤا منكم و مما تعبدون من دون الله كفرنا بكم و بدا بيننا و بينكم العداوة و البغضاء أبدا حتى تؤمنوا بالله وحده إلا قول إبراهيم لأبيه لأستغفرن لك و ما أملك لك من الله من شيء ربنا عليك توكلنا و إليك أنبنا و إليك المصير «إلى قوله»: يا أيها الذين آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله عليهم قد يئسوا من الآخرة كما يئس الكفار من أصحاب القبور 4- 13.

الصف «61»: و إذ قال عيسى ابن مريم يا بني إسرائيل إني رسول الله إليكم مصدقا لما بين يدي من التوراة و مبشرا برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد فلما جاءهم بالبينات قالوا هذا سحر مبين* و من أظلم ممن افترى على الله الكذب و هو يدعى

إلى الإسلام و الله لا يهدى القوم الظالمين* يريدون ليطفوا نور الله بأفواههم و الله متم نوره و لو كره الكافرون* هو الذى أرسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون 6-9.

سوره جمعه شماره 62.

الجمعة «62»: هو الذى بعث فى الأميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و يزيههم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و إن كانوا من قبل لفى ضلال مبين «إلى قوله»: قل يا أيها الذين هادوا إن زعمتم أنكم أولياء لله من دون الناس فتمنوا الموت إن كنتم صادقين* و لا يتمنونه أبدا بما قدمت أيديهم و الله عليم بالظالمين* قل إن الموت الذى تفرون منه فإنه ملائكم ثم تردون إلى عالم الغيب و الشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون 2-8.

المنافقون «63»: إذا جاءك المنافقون إلى آخر السورة.

و در باره آیه لا تتولوا قوما غضب الله عليهم (دوستی نکنید با گروهی که خدا بر آنها خشم گرفته) می نویسد یعنی تمام کفار یا یهود چون این آیه روایت شده است که در باره

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 164

عدهای از فقراء مسلمان نازل شده که ارتباط با یهودان داشتند تا از آنها چیزی نصیبتان بشود قد یئسوا من الآخرة مایوس از آخرت هستند چون کافر به آن می باشند یا چون می دانند در آخرت بهره ای ندارند. بواسطه دشمنی که ورزیدند با پیامبری که بشارت داده شده توسط تورات خودشان و مؤید به معجزات است.

كما یئس الكفار من أصحاب القبور چنانچه کافران از مرده ها مایوسند که محشور شوند یا ثواب به آنها داده شود یا از آنها بهره ای بگیرند.

مرحوم طبرسی در باره آیه هو الذى بعث فى الأميين می نویسد یعنی در عرب و مردمی بی سواد بودند. پیامبری به سوی آنها فرستاده نشده بود. گفته اند منظور اهل مکه است زیرا به مکه ام القرى می گفتند و يعلمهم الكتاب و الحكمة به آنها کتاب یعنی قرآن و حکمت یعنی شرایع می آموزد. گفته اند حکمت شامل کتاب و سنت و هر چه خدا اراده نموده می شود قل یا أيها الذين هادوا بگو ای یهودان إن زعمتم أنكم أولياء لله اگر خیال می کنید شما دوست خدا هستید و خدا یاریتان می کند. من دون الناس فتمنوا الموت إن كنتم صادقين اگر شما فرزندان خدا و دوستان او هستید آرزوی مرگ کنید زیرا مرگ شما را به او می رساند روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اگر آرزوی مرگ می کردند همه شان می مردند.

التغابن «64»: أ لم يأتكم نبأ الذين كفروا من قبل فذاقوا وبال أمرهم و لهم عذاب أليم* ذلك بأنه كانت تأتيهم رسلهم بالبينات فقالوا أ بشر يهدوننا فكفروا و تولوا و استغنى الله و الله غنى حميد «إلى قوله تعالى»: فأمنوا بالله و رسوله و النور الذى أنزلنا و الله بما تعملون خبير «إلى قوله»: و أطيعوا الله و أطيعوا الرسول فإن توليتهم فإنما على رسولنا البلاغ المبين 5-12.

الطلاق «65»: الذين آمنوا قد أنزل الله إليكم ذكرا* رسولا يتلوا عليكم آيات الله مبینات ليخرج الذين آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات إلى النور و من سوره منافقون شماره 63.

أحسن الله له رزقا 10-11 إلى آخر السورة.

سوره ملك شماره 67.

الملك «67»: هو الذى جعل لكم الأرض ذلولا فامشوا فى مناكبها و كلوا من رزقه و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 165

إليه النشور* أ أمتم من فى السماء أن يخسف بكم الأرض فإذا هى تمور* أم أمتم من فى السماء أن يرسل عليكم حاصبا فستعلمون كيف نذير* و لقد كذب الذين من قبلهم فكيف كان نكير* أ و لم يروا إلى الطير فوقهم صافات و يقبضن ما يمسكهن إلا الرحمن إنه بكل شىء بصير* أمن هذا الذى هو جند لكم ينصركم من دون الرحمن إن الكافرون إلا فى غرور* أمن هذا الذى يرزقكم إن أمسك رزقه بل لجوا فى عتو و نفور* أ فمن يمشى مكبا على وجهه أهدى أمن يمشى سويا على صراط مستقيم* قل هو الذى أنشأكم و جعل لكم السمع و الأبصار و الأفئدة قليلا ما تشكرون* قل هو الذى ذرأكم فى الأرض و إليه تحشرون «إلى قوله»: قل أ رأيتم إن أصبح ماؤكم غورا فمن يأتىكم بماء معين 15-30.

بیضاوی در باره آیه قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا می نویسد یعنی جبرئیل بواسطه اینکه زیاد ذکر او می شود یا برای اینکه ذکر را می آورد که قرآن است. یا چون در سماوات مذکور است یا صاحب ذکر است یعنی شرافت یا منظور محمد صلی الله علیه و آله است بواسطه مواظبتی که از قرآن می کند و یا تبلیغ می نماید و از ارسال به انزال تعبیر شده یا بواسطه اینکه او واسطه انزال وحی است و بدل از او به رسول آورده برای بیان کردن یا منظور قرآن است.

(رسولا) منصوب به فعل مقتدر مانند (ارسل یا ذکر) است و رسول مفعول آن است یا بدل از آن بنا بر اینکه به معنی رسالت باشد.

در باره آیه هو الذى جعل لكم الأرض ذلولا یعنی زمین را نرم کرد تا برای شما ساده باشد استفاده از آن فامشوا فى مناكبها راه بروید در اطراف آن یا کوههایش فإذا هى تمور ناگهان مضطرب می شود کیف نذیر ترسانیدن من چگونه

است **فکیف کان نکیر** چگونه است انکار من بر آنها به انزال عذاب **صافات** یعنی بالهای خود را گشاده‌اند در آسمان هنگام پرواز زیرا وقتی بال می‌کشیند راست نگه می‌دارند سینه‌های خود را و **یقبضن** و به هم می‌چسبانند وقتی بالها را به پهلوی خود می‌زنند گاه گاه تا قدرت بر حرکت پیدا کنند **ما یمسکهن** در آسمان آنها را نگه نمی‌دارد بر خلاف طبع که باید به زمین بیافتند **إلا الرحمن** جز خدای رحمان که رحمتش همه چیز را فرا گرفته. که آنها را به صورت‌هایی مطابق با حرکت در آسمان آفریده **أمن هذا الذی هو جند لکم** منظور بت‌ها است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 166

إن أمسک رزقه یعنی باران نفرستد و سایر لوازمی که موجب روزی می‌شود **أفمن یمشی مکبا علی وجهه** یعنی کسی که پیوسته بر زمین می‌افتد بواسطه ناهمواری راه به همین جهت قسمت مقابل آن را ذکر نموده **أمن یمشی سویا** یعنی یا کسی که راه می‌رود سالم از لغزش و راست **علی صراط مستقیم** راهی که صاف و مرتب است. این مثالی است برای مشرک و موحد که در طریق زندگی و دین حرکت می‌کنند. گفته‌اند منظور از مکب کور است و از سوی، بینا گفته شده **من یمشی مکبا** کسی است که بصورت در آتش جهنم می‌افتد **أمن یمشی سویا** کسی که با پاهای خود به جانب بهشت رهسپار می‌گردد.

إن أصبح مأؤکم غورا در زمین فرو رود بطوری که نتوان آن را بیرون کشید **فمن یأتیکم بماء** معین چه کسی آب جاری یا آشکار و قابل بهره‌ای برای شما می‌آورد.

القلم «68»: ن و القلم و ما یسطرون* ما أنت بنعمة ربك بمجنون* و إن لک لأجرا غیر ممنون* و إنک لعلی خلق عظیم* فستبصر و یبصرون بأیکم المفتون* إن ربک هو أعلم بمن ضل عن سبیله و هو أعلم بالمهتدین* فلا تطع المکذبین* و دوا لو تدهن فیدهنون* و لا تطع کل حلاف مهین* هماز مشاء بنمیم* مناع للخیر معتد أثیم* عتل بعد ذلک زنیم* أن کان ذا مال و بنین* إذا تتلی علیه آیاتنا قال أساطیر الأولین* سنسمه علی الخراطوم «إلی قوله»: أ فنجعل المسلمین کالمجرمین* ما لکم کیف تحکمون* أم لکم کتاب فیه تدرسون* إن لکم فیه لما تخیرون* أم لکم ایمان علینا بالغه إلی یوم القیامة إن لکم لما تحکمون* سلهم آیهم بذلک زعیم* أم لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم إن کانوا صادقین «إلی قوله»: فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لا یعلمون* و أملی لهم إن کیدی متین* أم تستلهم أجرا فهم من مغرم مثقلون* أم عندهم الغیب فهم یکتبون «إلی قوله»: و إن یکاد الذین کفروا لیزلقونک بأبصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون إنه لمجنون* و ما هو إلا ذکر للعالمین 1-52.

(ن) از اسمهای حروف تهجی است گفته‌اند اسم ماهی است و مراد جنس ماهی است یا مراد یهموت است که زمین روی آن قرار دارد یا دوات است زیرا بعضی از ماهی‌ها چیز سیاهی از آنها خارج می‌شود که با آن می‌نویسند و القلم که با آن می‌نویسند و یا با آن خط می‌نهند بواسطه فایده زیاد به آن قسم خورده و ما یسطرون و آنچه می‌نویسند. ما أنت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 167

بنعمه ربک بمجنون جمله جواب قسم است یعنی تو دیوانه نیستی خدایت نعمت نبوت و کمال درایت را عنایت فرموده و
 إن لک لأجراً بواسطة تحمل ناراحتیها یا تبلیغ غیر ممنون یعنی فنا ناپذیر. یا منت نهاده شده بر تو بوسیله آن اجر از جانب
 مردم بآیکم المفتون کدامیک به جنون فریفته شده و با زائد است یا معنی اینست که کدام یک دیوانه هستند.

ممکن است مفتون مصدر باشد مانند معقول و مجلود یعنی کدامیک از دو گروه مجنون هستند مؤمنین یا کافران و در
 کدامیک یافت می شود کسی که این اسم بر او صادق است ودوا لو تدهن فیدهنون دوست دارند تو با آنها مامشات کنی از
 شرک جلوگیری نکنی و موافق با خواسته آنها حرکت کنی آنها نیز از طعن و بدگوئی دست بردارند لا تطع کل حلاف
 مهین پیرو هر قسم خور زیاد که پست است نشو «هماز» عیجو «مشاء بنمیم» پیوسته سخن چینی از این آن می کند. منع
 للخیر مردم را از کار نیک باز می دارد که ایمان آورد یا انفاق کند و عمل صالح انجام دهد. معتد ائیم زیاد ستم روا می دارد
 و گناه فراوان می کند «عتل» ستمکار درشت خواست بعد ذلک زنیم بعد از این همه عیوب پست فطرت است.

گفته اند منظور ولید بن مغیره است که پس از 18 سال از تولدش پدرش او را فرزند خود نامید. بعضی گفته اند. اخنس بن
 شریق است که از قبیله ثقیف است ولی در عداد قبیله زهره به شمار می رود آن کان ذا مال و بین إذا تتلی علیه آیاتنا قال
 أساطیر الأولین چون ثروتمند و دارای فرزندان زیاد است از غرور آیات ما را می گوید داستانهای گذشته است ولی عامل
 در اذا معنی قال است نه خود او زیرا ما بعد شرط عمل در ما قبل نمی کند ممکن است علت برای «لا تطع» باشد یعنی
 اطاعت نکن زیرا چنین است.

سنسمه علی الخرطوم بینی او را داغ می گذاریم. ولید بن مغیره در جنگ بدر جراحی بر بینی برداشت که اثرش باقی ماند
 بعضی گفته اند کنایه از اینست که او را ذلیل و خوار می کنم یا صورتش را روز قیامت سیاه خواهیم کرد. إن لکم فیه لما
 تخیرون یعنی برای شما هست آنچه انتخاب کنید و مایل باشید. أم لکم ایمان علینا یا ما قسم خورده ایم و قرارداد
 بسته ایم «بالغه» قرارداد خیلی محکم إلی یوم القیامة یعنی برای شما ثابت باشد تا روز قیامت که از عهده آن خارج نشویم
 و در آن روز با شما حکومت کنیم.

«او ببالغه» یعنی قسمی و قراری که برسد به آن إن لکم لما تحکمون جمله جواب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 168

قسم است سلهم أیهم بذلک زعیم کدامیک ادعای این حکم را می کند أم لهم شرکاء یا آنها در این حکم فلیأتوا
 بشرکائهم إن كانوا صادقین شرکاء خود را بیاورند اگر راست می گویند زیرا لا اقل تقلید کرده اند سنستدرجهم به زودی
 آنها را به عذاب نزدیک می کنیم درجه درجه به مهلت دادن و ادامه صحت جسم و افزایش نعمت إن کیدی متین کسی

نمی‌تواند جلو نقشه مرا بگیرد نام انعام خدا کم کم کید گذاشته شده زیرا بصورت کید است و این یکاد الذین کفروا لیزلقونک بأبصارهم یعنی آنها بواسطه شدت عداوت با تو با گوشه چشم از کمال خشم نگاه می‌کنند می‌خواهند تو را به زمین بزنند و هدف تیر خود قرار دهند.

الحاقه «69»: فلا أقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون* إنه لقول رسول کریم* و ما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون* و لا بقول كاهن قليلا ما تذكرون* تنزيل من رب العالمين* و لو تقول علينا بعض الأقاويل* لأخذنا منه باليمين* ثم لقطعنا منه الوتين* فما منكم من أحد عنه حاجزين* و إنه لتذكرة للمتقين* و إنا لنعلم أن منكم مكذبين* و إنه لحسرة على الكافرين* و إنه لحق اليقين* فسبح باسم ربك العظيم 39-52.

المعارج «70»: فلا أقسم برب المشارق و المغرب إنا لقادرون* على أن نبدل خيرا منهم و ما نحن بمسبوقين* فذرهم يخوضوا و يلعبوا حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون 40-42.

نوح «71»: و قالوا لا تذرنا آلہتکم و لا تذرنا ودا و لا سواعا و لا یغوث و یعوق و نسرا 23.

الجن «72»: قل إنما أَدْعُوا رَبِّي و لا أشرك به أحدا* قل إني لا أملك لكم ضرا و لا رشدا* قل إني لن يجيرني من الله أحد و لن أجد من دونه ملتحدا* إلا بلاغا من الله و رسالاته 20-23 إلى آخر السورة.

المزمل «73»: و اذكر اسم ربك و تتبتل إليه تبتيلا* رب المشرق و المغرب لا إله إلا هو فاتخذه وكيلا* و اصبر على ما يقولون و اهجرهم هجرا جميلا* و ذرني و المكذبين أولى النعمة و مهلهم قليلا «إلى قوله»: إنا أرسلنا إليك رسولا شاهدا عليك كما أرسلنا إلى فرعون رسولا «إلى قوله»: إن هذه تذكرة فمن شاء اتخذ إلى ربه سبيلا 8-19.

در باره آیه بما تبصرون و ما لا تبصرون یعنی آنچه دیده می‌شود و آنچه غیب و نادیدنی است و این شامل خدا و تمام مخلوقات می‌شود و لو تقول علينا بعض الأقاويل.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 169

افتراء را تقول نامیده زیرا سخن ناصحیح است لأخذنا منه باليمين جانب راستش را می‌گیریم ثم لقطعنا منه الوتين بعد رگهای دلش را قطع می‌کنیم با گردن زدن. و این مجسم نمودن هلاک دوست بصورتی که پادشاهان با دشمنان خویش می‌کنند. جلاذ با دست راست او را می‌گیرد با شمشیر گردنش را می‌زند بعضی گفته‌اند (يمين) به معنی نیرو است فما منكم من أحد عنه حاجزين هیچ کدام نمی‌توانند جلو (قتل) یا مقتول را بگیرند.

و إنه لحسرة على الكافرين زمانی که ببیند ثواب مؤمنین کافران حسرت می‌خورند و إنه لحق اليقين یقینی است که شک بردار نیست.

در باره آیه علی أن نبدل خیرا منهم یعنی آنها را هلاک کنیم و مردمی بهتر از آنها بیاوریم یا به محمد صلی الله علیه و آله به جای شما بهتری را بدهیم که انصارند و لن أجد من دونه ملتحدا به جز خدا پناهی نمی یابم إلا بلاغا من الله استثناء از لا أملك است یا معنی آن اینست که نمی رسم رسیدنی و جملات ما قبل دلیل جواب است و رسالاته عطف به بلاغا می باشد.

و تبتل إليه تبتیلا یعنی منقطع شو به جانب خدا با عبادت و نفس خود را از ما سوی الله جدا کن و اهرهم هجرا جمیلا از آنها دوری بگزین و نزدیکشان مشو و کار آنها را به خدا واگذار **أولی النعمة** یعنی ثروتمندان که منظور سران قریشند.

المدثر «74»: یا ایها المدثر* قم فأنذر «إلی قوله»: ذرنی و من خلقت وحیدا* و جعلت له مالا ممدودا* و بنین شهودا* و مهدت له تمهیدا* ثم یطمع أن أزید* کلا إنه کان لآیاتنا عنیدا* سأرهقه صعودا* إنه فکر و قدر* فقتل کیف قدر* ثم قتل کیف قدر* ثم نظر* ثم عبس و بسر* ثم أدبر و استکبر* فقال إن هذا إلا سحر یؤثر* إن هذا إلا قول البشر* سأصلیه سقر «إلی قوله»: و ما هی إلا ذکرى للبشر* کلا و القمر* و اللیل إذ أدبر* و الصبح إذا أسفر* إنها لإحدى الکبر* نذیرا للبشر* لمن شاء منکم أن یتقدم أو یتأخر «إلی قوله»: فما لهم عن التذکره معرضین* كأنهم حمر مستنفره* فرت من قسوره* بل یرید کل امرئ منهم أن یؤتی صحفا منشره* کلا بل لا یخافون الآخرة* کلا إنه تذکره فمن شاء ذکره* و ما یذکرون إلا أن یشاء الله هو أهل التقوی و أهل المغفرة 1-56.

القیامه «75»: لا تحرك به لسانک لتعجل به* إن علینا جمعه و قرآنه* فإذا قرأناه فاتبع

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 170

قرآنه* ثم إن علینا بیانہ* کلا بل تحبون العاجله* و تذرون الآخرة 16-21.

الدھر «76»: إنا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا* فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم آثما أو کفورا «إلی قوله»: إن هؤلاء یحبون العاجله و یذرون وراءهم یوما ثقیلا* نحن خلقناهم و شددنا أسرهم و إذا شئنا بدلنا أمثالهم تبديلا* إن هذه تذکره فمن شاء اتخذ إلی ربه سیلا 23-29.

المرسلات «77»: أ لم نخلقکم من ماء مهین 20 «إلی آخر السوره».

النبأ «78»: أ لم نجعل الأرض مهادا 6 «إلی آخر السوره».

النازعات «79»: أ أنتم أشد خلقا أم السماء بناها* رفع سمکها فسواها* و أغطش لیلها و أخرج ضحاها* و الأرض بعد ذلك دحاها* أخرج منها ماءها و مرعاها و الجبال أرساها* متاعا لکم و لأنعامکم 28-33.

عبس «80»: عبس و تولى «إلی آخر السوره».

ذرنی و من خلقت وحیدا این آیه در باره ولید بن مغیره نازل شده یعنی مرا تنها واگذار با آن کس که آفریده‌ام ترا کفایت می‌کنم (وحیدا) یا حال از (یای ذرنی) است و حال (ت) خلقت که یعنی او را تنها آفریده‌ام کسی که در آفریدن او با من شریک نبوده یا حال از ضمیر موصول محذوف است یعنی او را تنها و بدون مال و فرزند آفریدم یا منظورش سرزنش اوست چون به همین لقب او را ملقب کرده بودند یعنی معنی اینست که او در شرارت بی‌نظیر و تنها است یا از پدرش و جعلت له مالا ممدودا و برایش مال زیاد دادم یا پیوسته رو به افزایش می‌رفت دارای کشت و زرع و گاو و گوسفند و تجارت بود و بنین شهودا فرزندان در مکه داشت که از دیدار آنها بهره‌مند می‌شد و لازم نبود رنج سفر در طلب روزی بکشند از مال پدر بهره‌مند بودند و آنها را به کار هم وانمی‌داشت چون خدمتکار زیاد داشت و یا در مجالس از حضور فرزندان خود که زیبا بودند افتخار می‌کرد.

گفته‌اند ده فرزند داشت همه آنها یا بیشترشان مرد به شمار می‌رفتند سه نفر آنها مسلمان شدند خالد، عماره، هشام و مهدت له تمهیدا ریاست و موقعیت را برایش آماده کردم بطوری که او را ریحانه قریش یا وحید لقب داده بودند که تنها او شایسته ریاست و بزرگواری است ثم یطمع أن أزید باز هم طمع داشت که اضافه کنم. استعباد از طمع اوست یا بواسطه اینکه بیش از آن نمی‌شد و یا اینکه شخص کافر و مخالف منعم شایسته بیش از آن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 171

نبود به همین جهت می‌فرماید کلا إنه کان لآیاتنا عنیدا که او را از طمع باز می‌دارد و دلیل بر این باز داشتن است بر سبیل استیناف که آیات منعم را منکر و معاند است گفته‌اند پس از آمدن این آیات پیوسته از ثروتش کاسته می‌شد تا هلاک گردد.

سأرهقه صعودا بزودی او را وارد گردنه بسی صعوب العبور خواهیم کرد و این مثل است برای گرفتاریهایی که با آن روبرو است از امام (ع) نقل شده که صعود کوهی از آتش که هفتاد خریف طول می‌کشد بالا رفتن بر آن بعد سرازیر می‌شود بهمین صورت تا ابد.

(إنه فکر و قدر) دلیل این تهدید است یا بیان دشمنی او است او اندیشید در مورد عیجوئی از قرآن و فکر کرد چه می‌گوید فقتل کیف قدر تعجب از اندیشه اوست که او را مسخره می‌گیرد یا منظور اینست که نهایت‌ترین مطلبی که می‌توانستند در باره قرآن نسبت دهند همین بود که استفاده از این بیان می‌شود قتله الله ما اشجعه.

روایت شده که او از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله رد می‌شد و آن جناب مشغول خواندن سوره حم سجده بود پیش یاران خود آمد و گفت هم اکنون از محمد صلی الله علیه و آله سخنی شنیدم که شباهت به سخنان بشر و جنیان نداشت بسیار دلپذیر و زیبا بود، پر فایده و با برکت و فنا ناپذیر و غیر قابل رد (جملات او این است) ان له لحلاوة و ان علیه

لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ان ليعلو و لا يعلى قريش گفتند مغیره از دین برگشته. پس برادرش ابو جهل گفت من او را برمی گردانم پیش مغیره رفت و با اندوه نشست و با او سخنانی گفت که تحت تاثیر قرار داد.

مغیره از جای حرکت کرده گفت گمان می کنید محمد صلی الله علیه و آله دیوانه است هیچ آثار دیوانگی دارد مشاهده کرده‌اید؟ یا می گوئید کاهن است هیچ دیده‌اید کهانت کند؟

یا خیال می کنید شاعر است؟ تا کنون دیده‌اید شعری بگوید همه گفتند نه. گفت او ساحر است نمی بینید سخنانش بین زن و شوهر و فرزند و غلامش جدائی می اندازد. قریش خوشحال شدند و با تعجب از او جدا گردیدند.

ثم قتل كيف قدر تكرر شده برای مبالغه **ثم نظر** سپس اندیشید در باره قرآن **ثم عبس** صورتش در هم شد چون نمی دانست چه بگوید و عیبی در آن نمی دید. یا نگاه کرد به پیامبر صلی الله علیه و آله و در هم شد **«و بسر»** ناراحت شد **«ثم أدبر»** بعد از حق اعراض

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 172

نمود یا از پیامبر صلی الله علیه و آله و استکبر و کبر ورزید از پیروی او **إِن هَذَا إِلا سحر** یوثر این سحری است که آموخته می شود و ما هی **إلا ذکری للبشر** نیست آن مگر تذکر برای بشر **«کلا»** تنفر از کسی است که انکار قرآن را می کند یا انکاری است که متوجه شوند **إنها لإحدى الکبر** یکی از بلایای بزرگ است. **لمن شاء منکم أن یتقدم أو یتأخر** یعنی تهدید است برای کسانی که امکان سبقت در خیر دارند یا تخلف از آن را **کأنهم حمر مستنفره فرت من قسورة** تشبیه نموده آنها را در فرار از حق به الاغی که از ترس شیر فرار کند.

بل **یرید کل امرئ منهم أن یؤتی صحفا منشرة** نامه‌هایی که باز کند و بخواند روایت شده که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه برای هر کدام از ما نامه‌ای جداگانه بیاوری از جانب خدا که نوشته باشد. فلانی، از محمد صلی الله علیه و آله پیروی کن.

لا تحرك به لسانک لتعجل به یا محمد زبانت را حرکت مده که قرآن را با عجله بگیری مبادا از دست تو برود **إِن علینا جمعه و قرآنه** ما قرآن را در سینه تو جمع می کنیم و قرائتش را در زبانت ثابت می نمایم این علت نهی **«لا تحرك»** است **فإذا قرأناه** وقتی به زبان جبرئیل بر تو خواندیم **فاتبع قرآنه** پیرو قرائت او باش و قرائتش را تکرار کن تا در حافظه‌ات رسوخ کند **ثم إن علینا بیانه** بر ما است بیان آنچه بر تو مشکل باشد از معانی قرآن. گفته‌اند خطاب یا انسان ذکر شده است معنی اینست که نامه‌اش را به دست او می دهند زبانش می گردد بواسطه سرعتی که در خواندن آن دارد از ترس به او گفته می شود **لا تحرك به لسانک** تعجل به بر ما است طبق وعده‌ای که داده‌ایم اعمال تو را جمع کنیم و بخوانیم **فإذا**

قرآناه فاتبع قرآنه وقتی جبرئیل قرآن را بر تو خواند تو پیروی کن از قرائتش و تکرار کن یا با اقرار و یا تفکر در آیات کار او را توضیح دهیم و آشکار کنم با جزا و پاداش که به او می‌دهم.

و شددنا أسرهم یعنی محکم کردیم ارتباط مفاصل او را با اعصاب و إذا شئنا بدلنا أمثالهم تبديلا وقتی بخواهیم آنها را هلاک می‌کنیم و به جای آنها گروه دیگری می‌آوریم، شبیه آنها باشند در خلقت و استحکام مفاصل یعنی در نشئه دیگر به همین جهت با «إذا»

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 173

آورده یا منظور یا دیگران را بجای آنها می‌آوریم از اشخاص مطیع. (اذا) برای تحقق قدرت و قوت انگیزه است.

ألم نخلقكم من ماء مهين مگر شما را از نطفه پلید و بی‌ارزش نیافریدیم فجعلناه فی قرار مکین قرار دادیم او را در رحم إلی قدر معلوم به مقدار معینی که خداوند مقدر برای ولادت نموده فقدرنا یعنی ما قدرت داریم آن را برگردانیم فنعم القادرون ویل یومئذ للمکذبین.

وای بر کسانی که تکذیب نمایند قدرت ما را بر آن، یا بر باز گرداندن آن ألم نجعل الأرض کفاتا مگر زمین را جمع‌کننده قرار ندادیم أحياء و أمواتا مرده‌ها و زنده‌ها را و جعلنا فیها رواسی شامخات در زمین کوههای بلند را ثابت گردانیدیم و أسقیناکم ماء فراتا شما را از آب گوارا سیراب کردیم بوسیله آفرینش نهرها و چشمه‌ها.

التکویر «81»: فلا أقسم بالخنس* الجوار الكنس* و اللیل إذا عسعس* و الصبح إذا تنفس* إنه لقول رسول کریم* ذی قوه عند ذی العرش مکین* مطاع ثم أمين* و ما صاحبکم بمجنون* و لقد رآه بالأفق المبین* و ما هو علی الغیب بضنین* و ما هو بقول شیطان رجیم* فأین تذهبون* إن هو إلا ذکر للعالمین* لمن شاء منکم أن یستقیم* و ما تشاؤون إلا أن یشاء الله رب العالمین 15-29.

الانفطار «82»: یا ایها الإنسان ما غرک بربک الکریم* الذی خلقک فسواک فعدلک فی آی صوره ما شاء ربک 6-8.

الانشقاق «84»: فلا أقسم بالشفق* و اللیل و ما وسق* و القمر إذا اتسق* لترکبن طبقا عن طبق* فما لهم لا یؤمنون* و إذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون* بل الذین کفروا یکذبون* و الله أعلم بما یوعون* فبشرهم بعذاب ألیم* إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم أجر غیر ممنون 16-25.

البروج «85»: بل الذین کفروا فی تکذیب* و الله من ورائهم محیط* بل هو قرآن مجید* فی لوح محفوظ 19-22.

فلا أقسم بالخنس قسم نمی‌خورم به ستاره‌های رواج و آن ستاره‌ها غیر خورشید و ماه بقیه ستارگان هستند برای همین آنها را موصوف به (الجوار الكنس) یعنی ستارگان

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 174

پنهان در نور خورشید و الليل إذا عسعس قسم به شب زمانی که با تاریکی خود روی آورد یا برود و الصبح إذا تنفس و قسم به صبح وقتی برآمد **إنه لقول رسول کریم** قرآن سخن پیکری با شخصیت است یعنی جبرئیل (مکین) دارای مقام «مطاع» ملائکه از او پیروی می کنند و «ثم أمين» و امین بر وحی است «ثم» ممکن است متصل به ما قبل یا ما بعد باشد **لقد رآه** یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید **بالأفق المبين** مشرق اعلی و ما هو محمد صلی الله علیه و آله نیست **«علی الغیب»** بر غیب آنچه توسط وحی مطلع می شود یا سایر غیوب متهم. نافع و عاصم و حمزه و ابن عامر «بضنین» با ضاد خوانده اند یعنی بخیل نیست یعنی از تبلیغ و تعلیم خوددار نیست و ما هو بقول شیطان رجیم این سخنان شیطانها نیست که استراق سمع کرده باشند و این رد می کند گفتار آنها را که می گفتند کهانت و سحر است **فأین تذهبون** نسبت به گمراهی دادن راهی را که می پیمایند در امر پیامبر و قرآن مثل تو که می گوئی به کسی که منحرف شده کجا می روی.

ما غرک بربک الکریم یعنی ای انسان چه چیز تو را جری کرده بر مخالفت با خدای کریمت **الذی خلک فساوک فعدلک** آن خدائی که تو را متناسب و به اندازه لازم افزایش داده و نیروهای لازم را در اختیارت گذاشته **فی آی صوراً ما شاء ربک** یعنی تو را ترکیب نمود به هر صورتی که خواست (ما) زائد است.

فلا أقسم بالشفق قرمزی است که در افق مغرب دیده می شود و الليل و ما وسق و شب و آنچه جمع کرده آن را و پوشانده از چهارپایان و چیزهای دیگر. و القمر إذا اتسق قسم به ماه زمانی که جمع می شود و تمام گردد و بدر شود **لترکبن طبقا عن طبق** یعنی حالی بعد از حالی دیگر مطابق آن در شدت یا مراتب شدت و گرفتاری بعد از مراتب دیگر که منظور مرگ و بیم و ترسهای قیامت است یا احوال قیامت و ما قبل آن از گرفتاریها بنا بر اینکه جمع طبقه باشد **لا یسجدون** یعنی خاضع نمی شوند یا اینکه برای آیه سجده به سجده نمی افتند.

(بما یوعون) یعنی آنچه در دل از کفر و دشمنی پنهان می کنند **غیر ممنون** یعنی قطع نشدنی یا منت نهاده شده به آن نعمت بر آنها.

الطارق «86»: و السماء ذات الرجع* و الأرض ذات الصدع* **إنه لقول فصل*** و ما هو

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 175

بالهزل* **إنهم یکیدون کیدا*** و **أکید کیدا*** **فمهل الکافرین أمهلهم** رویدا 11-17.

الاعلی «87»: **إلی آخر السورة.**

الغاشیة (88): أ فلا ينظرون إلى الإبل كيف خلقت* و إلى السماء كيف رفعت* و إلى الجبال كيف نصبت* و إلى الأرض كيف سطحت* فذكر إنما أنت مذكر* لست عليهم بمصيطر* إلا من تولى و كفر* فيعذبه الله العذاب الأكبر* إن إلينا إيابهم* ثم إن علينا حسابهم 17-26.

البلد (90): لا أقسم بهذا البلد «إلى آخر السورة».

ألم نشرح (94): إلى آخر السورة.

و التين (95): إلى آخر السورة.

العلق (96): إلى آخر السورة.

البينة (98): إلى آخر السورة.

الماعون (99): إلى آخر السورة.

الكوثر (108): إلى آخر السورة.

الكافرون (109): إلى آخر السورة.

النصر (110): إلى آخر السورة.

در باره آیه و السماء ذات الرجوع می نویسد یعنی قسم به آسمان که بر می گردد در هر دوره ای به محلی که از آنجا حرکت کرده، بعضی گفته اند (رجع) باران است و الأرض ذات الصدع قسم به زمینی که می شکافد بوسیله نباتات و چشمه ها إنه لقول فصل قرآن کتابی است که فاصل بین حق و باطل است أمهلهم رویدا یعنی مهلت بده آنها را کمی لست عليهم بمصيطر بر آنها مسلط نیستی.

مرحوم طبرسی در مورد آیه أهلكت مالا لبداء یعنی مال بسیار زیادی را تلف کردم در عداوت و دشمنی حضرت محمد (ص) به این سخن افتخار می کرد. گفته شده او حارث بن عامر بن نوفل گناهی انجام داده بود از پیامبر اکرم (ص) در مورد آن گناه سؤال کرد ایشان دستور دادند کفاره بدهد گفت ثروتم از دست رفت در راه کفاره ها و مخارج عمومی از روزی که داخل دین محمد (ص) شده ام أ يحسب أن لم يره أحد خیال می کند کسی او را ندیده که از کجا بدست آورده و در چه راهی صرف نموده گفته اند او دروغ می گفت انفاقی

نکرده بود.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ استغنی انسان طغیانگر است وقتی ببند از پروردگار خود بی‌نیاز شده با نیرو و قدرت و فامیلی که دارد گفته این قسمت تا آخر سوره در باره ابو جهل ابن هشام نازل شده **إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ** بسوی خدا است بازگشت هر چیز **أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ** روایت شده که ابا جهل گفت آیا محمد صلی الله علیه و آله صورت بر خاک می‌گذارد در مقابل شما گفتند آری. گفت به آن کس که قسم می‌توان خورد سوگند یاد می‌کنم که اگر ببینم او را در سجده سر و گردنش را لگدمال می‌کنم.

یک نفر گفت هم اکنون آنجا مشغول نماز است. ابو جهل روانه شد تا پای بر روی گردن پیامبر صلی الله علیه و آله بنهد هنوز نزدیک آنها نرسیده بود که برگشت در حالی که دستهای خود را از ترس بر چهره گرفته بود گفتند چه شد؟ گفت بین من و او یک نهی از آتش بود و ترس عجیبی و پر و بالهای زیادی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود سوگند به آن کس که جانم در کف اوست اگر به من نزدیک شده بود ملائکه او را تکه تکه کرده بودند خداوند این آیه را نازل کرد.⁹

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)؛ ج 1؛ ص 176

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ تا آخر سوره **أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهَدَىٰ** یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله **أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ** یا امر به اخلاص و توحید و ترس از خدا می‌کرد اینجا یک جمله حذف شده و تقدیر آن چنین است کیف یکون حال من ینباه عن الصلاة چگونه بود، حال او را از نماز باز می‌داشت **أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَبَ** اگر دروغ بگوید ابا جهل و **تولى** از ایمان روی برگرداند.

بیضای در باره آیه **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** منظور یهود و نصاری هستند که کافر شدند به الحاد در مورد صفات خدا و المشرکین و بت پرستان منفکین جدا شده‌اند از دین و آئینی که داشتند یا وعده به پیروی حق داده‌اند وقتی پیامبر برای آنها بیاید حتی **تَأْتِيهِمُ الْبَيِّنَةُ** منظور از بیینه رسول است یا قرآن زیرا مبین و آشکارکننده حق است **رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ** این جمله بدل از بیینه است یا به تقدیر مضاف یا مبتدا است **يَتْلُوا صَحَافًا مَطْهُرَةً** می‌خواند کتابهای پاک را یا اخبار پاک دارند **فِيهَا كِتَابٌ قِيمَةٌ** نوشته‌هایی است در آنها مستقیم و **مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** متفرق نشدند اهل کتاب از آن وضعی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 177

⁹ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، 2 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1379 ش.

که داشتند که بعضی ایمان بیاورند یا در دین خود تردید پیدا کنند یا قراری که داشتند که دست از کفر بر ندارند. **إلا من بعد ما جاءتهم البينة و ما أمروا یعنی در کتابهایشان به آنچه در کتابها است إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين جز خدا را نپرستند و شریک برای او نگیرند. «حنفاء» منحرف از عقائد باطل باشند و یقیموا الصلاة و یؤتوا الزکاة نماز بخوانند و زکات بپردازند ولی آنها تحریف کردند و عصیان نمودند و ذلك دين القيمة این دین و آئین مردمان پایدار است.**

أ رأیت الذی یکذب بالدين آیا دیدی کسی را که تکذیب می کرد روز جزا را یا اسلام فذلک الذی یدع الیتیم اوست که یتیم را به شدت می راند در باره ابا جهل نازل شده که وصی برای یتیمی بود با تن لخت پیش او آمد و تقاضا کرد از مال خودش چیزی بدهد که بدن خویش را بپوشاند او را راند یا راجع به ابو سفیان است که شتری را کشت یتیمی از او درخواست کرد با عصا بر پیکر او نواخت یا ولید بن مغیره و یا منافقی بخیل آمده است.

مرحوم طبرسی می نویسد: سوره جحد در باره گروهی از قریش نازل شده از قبیل حارث بن قیس سهمی و عاص بن وائل و ولید بن مغیره و اسود بن عبد یغوث و اسود بن المطلب بن اسد که می گفتند: در تمام کارهای خود تو را شریک کنیم. تو یک سال خدای ما را پرست و ما یک سال خدای تو را اگر آنچه تو آورده ای خوب بود ما تو را شریک شده ایم و بهره خویش را از آن برده ایم، اگر آنچه ما داریم بهتر بود تو با ما شریک شده ای و بهره خود را برداشته ای. فرمود به خدا پناه می برم که دیگری را شریک او قرار دهم.

گفتند بعضی از خدایان ما را ببوس و به او احترام گذار تا پروردگار تو را پرستیم و تو را تصدیق کنیم. فرمود باشد بینم خدایم در این باره چه می فرماید، بعد این سوره نازل شد، **قل یا ایها الکافرون.**

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جانب مسجد الحرام رفت و گروهی آنجا جمع بودند بالای سر آنها ایستاد و این سوره را تا آخر قرائت کرد دیگر آنها مایوس شدند و شروع به آزار او و اصحابش نمودند، ابن عباس گفته در همین مورد نازل شد **أ فغیر الله تأمرونی أعبد ایها الجاهلون** مرا امر می کنید که جز خدا را پرستم ای نادانان **قل یا ایها الکافرون** منظورش یک گروه معینی است **لا أعبد ما تعبدون** بگو نمی پرستم خدایانی را که شما

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 178

امروز می پرستید. **و لا أنتم عابدون ما أعبد و نه شما بعد از این خواهید پرستید آنچه من می پرستم.**

گفته شده وجه تکرار جملات اینست که قرآن به زبان عرب نازل شده و اعراب برای تفهیم و تاکید معمول است که جملات را مکرر می کنند. معنی آیه اینست که من نمی پرستم بت های شما را و نه شما می پرستید خدای مرا وقتی برای او شریک می گیرید و بت ها و چیزهای دیگر را شریک او قرار دهید زیرا عبادت برای خدا باید خالص باشد **و لا أنا عابد ما عبدتم** یعنی مانند شما عبادت نخواهم کرد در این صورت (ما) مصدری است **و لا أنتم عابدون ما أعبد** یعنی شما هم

عبادت مرا نخواهید کرد در اولی منظور معبود است و در دومی عبادت. **لکم دینکم و لی دین** مرا پاداش دین خودم و شما را پاداش دین خودتان.

مضاف حذف شده (جزاء) یا برای شما همان کفر باشد و برای من توحید و اخلاص که این جملات یک نوع تهدید است مانند این جمله **اعملوا ما شئتم** هر چه مایلید انجام دهید یا منظور از دین جزاء باشد^{۱۰}.

توضیح: بیشتر آیات قرآن جنبه احتجاج و استدلال دارد این آیات که ما انتخاب کردیم بیشتر ظهور در احتجاج داشت با اینکه ما آیات زیادی را در بخش توحید و عدل و معاد ذکر کردیم و به زودی بعضی از آیات با تفسیر مفصلی در بخش احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد آمد.

(۱) از این قسمت ترجمه صفحات به ترتیب مصنف است گر چه باز ایشان همان آیات را از طریق ائمه علیهم السلام تفسیر کرده‌اند ولی بالاخره یک آیه را امام عنوان می‌فرماید و تفسیر می‌کند که جداگانه قابل استفاده است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 179

بخش دوم آنچه از معصومین علیهم السلام در مورد تفسیر آیات رسیده است

1- تفسیر امام عسکری (ع) - **الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین** امام (ع) فرمود: قریش و یهود قرآن را تکذیب نموده گفتند: سحر است که از خود ساخته است خداوند می‌فرماید **الم ذلک الکتاب** ای محمد صلی الله علیه و آله این کتاب را که بر تو نازل کردیم ترکیبی از همان حرف تک تک است از قبیل الف، لام، میم و به زبان مادری شما است و این همان حروف اصلی زبان شما است اگر راست می‌گوئید مانند آن را بیاورید می‌توانید برای این کار از دیگر همفکران خود کمک بگیرید، بعد خداوند اعلام می‌کند که قدرت بر آوردن مانند قرآن را ندارند بوسیله این آیه **قل لئن اجتمعت الإنس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا**.

خداوند می‌فرماید «الم» همان قرآن که افتتاح می‌کنم آن را با **(الم) ذلک الکتاب** همین کتابی است که موسی و پیامبران بعد از او بشارت آن را داده‌اند و به بنی اسرائیل گفته‌اند که من بر تو نازل خواهم کرد کتابی عربی و با ارزش که هرگز باطل با او آمیخته نمی‌شود نه قبل و نه بعد فرستاده خدای حکیم و حمید است «لا ریب فیه» شکی در آن نیست چون آشکار است در نزد آنها چنانچه پیامبرانشان اطلاع داده‌اند که محمد صلی الله علیه و آله بر او کتابی نازل می‌شود که او و امتش آن کتاب را می‌خوانند بر سایر احوال خود.

¹⁰ (۱) از این قسمت ترجمه صفحات به ترتیب مصنف است گر چه باز ایشان همان آیات را از طریق ائمه علیهم السلام تفسیر کرده‌اند ولی بالاخره یک آیه را امام عنوان می‌فرماید و تفسیر می‌کند که جداگانه قابل استفاده است.

2- **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ** امام (ع) می‌فرماید وقتی خواند مردمان مؤمن را یاد می‌کند و آنها را می‌ستاید از منافقین سخن می‌گویند: (کافرین نسخه دیگر) که با کفر خود مخالف مؤمنین هستند و می‌فرماید **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** کسانی که کفر به خدا و به آنچه این

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 180

مؤمنین و امیه بن خلف گفتند بیا محمد صلی الله علیه و آله دین ما را بپذیر و ما دین تو را بپذیریم و معتقدند دارند از قبیل: توحید و نبوت و وصایت حضرت علی ولی الله و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین برگزیدگان از بندگان خدا شایسته مردمی که قیام به حفظ مصالح خلق نموده **سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ** فرقی نمی‌کند چه آنها را بترسانی **أَمْ لَمْ تَنْذِرْهُمْ** چه نترسانی **لَا يُؤْمِنُونَ** ایمان نمی‌آورند. خداوند از علم خود به پیامبرش اطلاع می‌دهد. اینها همان کسانی هستند که خداوند می‌داند ایمان نخواهند آورد.

امام باقر (ع) فرمود وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و آثار صدق و دلائل واقعیت و معجزات نبوتش آشکار گردید بیشترین کارشکنی‌ها را یهود می‌کردند و سخت به مبارزه علیه او برخاستند تصمیم داشتند نور درخشان او را خاموش کنند. و دلائلش را باطل نمایند از جمله مالک بن صیف و کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و حدی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب و ابو لبابه بن المنذر بودند. مالک بن صیف به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت تو مدعی پیامبری هستی؟! گفت آری چنین فرمود خدای جهان آفرین. مالک گفت ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه فرشی که در زیر خود گسترده‌ام بتو ایمان بیاورد ... دنباله خبر در ابواب معجزات پیامبر خواهد آمد **ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم** امام (ع) فرمود یعنی علامت می‌گذار بر آنها علامتی که تمام ملائکه آنها را بشناسند وقتی مشاهده می‌کنید که اینها ایمان نیاورده‌اند و **علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة**. مطلب به این صورت است که وقتی آنها اعراض کردند از توجه به آنچه موظف بودند و کوتاهی نمودند در باره آنچه از آنها خواسته شده بود غافل و جاهل شدند نسبت به چیزی که باید به آن ایمان آورند. مثل کسی که بر روی چشمهایش پرده‌ای است و جلو خود را نمی‌بیند. خداوند بزرگتر از آن است که مردم را مؤاخذه نماید نسبت به چیزی که خودش مانع از اعتقاد به آن شده است هرگز مامور نمی‌کند آنها را به چیزی که نمی‌گذرد که به آن دست یابند و یا جلو آنها را خواهد گرفت و **لهم عذاب عظیم** گرفتار عذابی خواهند شد در آخرت که برای کفار آماده شده و در دنیا برای کسانی که میخواهد آنها را اصلاح نماید بوسیله عذابهای بیدارکننده تا متوجه بندگی خود نماید یا عذابی که آنها را مستاصل نماید و برگرداند به جانب عدل و حکمت خود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 181

3- تفسیر قمی - **و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین** این آیه در باره گروهی از منافقین نازل شده که اظهار اسلام نمودند خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی چشمشان به کفار می‌افتاد می‌گفتند **إنا معکم** ما

با شما هستیم و به مؤمنین می‌گفتند ما ایمان آورده‌ایم به کفار می‌گفتند **إنا معکم إنما نحن مستهزؤن** ما همکیش شما هستیم آنها را مسخره می‌کنیم. خداوند بر آنها رد می‌کند **الله يستهزئ بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون** خداوند آنها را مسخره می‌کند استهزاء خدا همان عذاب است.

و يمدهم في طغيانهم یعنی آنها را رها می‌کند در سرکشی که دارند **أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى** آنها کسانی هستند که گمراهی و حیرانی را بر هدایت ترجیح داده‌اند و **ادعوا شهداءکم** کسانی را که در مقابل خدا می‌پرستید به کمک خویش بخوانید.

4- تفسیر امام - **و إن کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا امام علیه السلام** فرمود وقتی خداوند مثال زد برای کافرانی که سعی در جلوگیری از گسترش دعوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله داشتند و دشمنان منافق که جلو سخنان پیامبر راجع به برادر خود علی (ع) می‌گرفتند و کسانی که می‌گفتند، آنچه محمد صلی الله علیه و آله از معجزات و دلائل آورده از جانب خدا نیست به اضافه مطالبی که در باره برادر خود علی (ع) گفته در مکه و مدینه و پیوسته سرکشی و طغیان آنها افزایش می‌یافت. خداوند در باره کفار مکه و سرکشان مدینه فرمود: **و إن کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا** اگر شک دارید در باره آنچه ما بر بنده خود نازل کردیم و منکرید که او پیامبر ما است و آنچه آورده کلام من است با آن معجزاتی که من در مکه برای او آشکار نمودم مانند ابری که بر سر او سایه می‌افکند در سفرها و سنگ و ریگها و کوهها و درختانی که به او سلام می‌کردند.

و دفاع از او در مورد کسانی که تصمیم کشتنش را داشتند و آنها را کشت و آن دو درختی که از هم فاصله داشتند و به هم نزدیک شدند تا پشت آنها قضای حاجت نمود باز به جای خود برگشتند و صدا زدن درخت بیاید و با کمال خضوع و خواری پیش آمد باز دستور داد برگردد به جای خود برگشت گفت ای مردان قریش و یهودیان و ای گروه مخالفین اسلام که از دین مبین فاصله گرفته‌اید و ای عرب زبانان فصیح و بلیغ زبان **أوران فأتوا بسورة من مثله** یک سوره مانند آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده بیاورید مردی که نه درس

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 182

خوانده بود و نه مکتب رفته و کتابی نیاموخته و نه با دانشمندان رفت و آمد داشته و از کسی فرا نگرفته شما خوب او را در سفر و حضور در وطن می‌شناسید. چهل سال در میان شما زندگی کرد آنگاه به او کتابی داده شد که جوامع علم از علوم پیشینیان و دیگران در آن کتاب هست **إن کنتم فی ریب** اگر در شک هستید نسبت به این آیات **فأتوا** بیاورید یک نفر مثل او را که تا شبیه قرآن و معجزات او را بیاورد آنگاه معلوم شود او دروغ می‌گوید. زیرا هر چه از جانب خدا نباشد نظیرش در میان مردم پیدا خواهد شد. **و إن کنتم** و اگر شما یهودان و نصرانیان **فی** شک مشکوک هستید نسبت به آنچه محمد صلی الله علیه و آله از شرایع آورده و تعیین برادر خود را به عنوان سرور اوصیاء نمودن با آن معجزاتی که به شما

نشان داده از قبیل دست بزغاله مسموم که سخن گفت و گرگی که حرف زد. و چوبی که از فراق او ناله زد وقتی بر منبر بود و جلوگیری خداوند سمی را که یهودی در غذایش ریخته بود بلا را بر مخالفین برگرداند و آنها را بوسیله آن بلا کشت و غذای کم را زیاد کرد **فأتوا بسورة من مثله** مانند قرآن از تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و نوشته‌های چهارده گانه بیاورید ولی در سایر کتابها یک سوره مانند قرآن نخواهید یافت چگونه ممکن است کلام محمد صلی الله علیه و آله که می گوئید از خودش در آورده بهتر از سایر کلام الله و کتابهای خدا باشد.

سپس به همه می فرماید **و ادعوا شهداءکم من دون الله** بت‌های خود را دعوت کنید مشرکان و شیطانهای خویش را نیز بخوانید ای نصرانیان و یهودان همدستان خود را از کفار و مسلمانان منافق که دشمن آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و سایر یاران خود را نیز دعوت کنید **إن کنتم صادقین** اگر راست می گوئید که محمد صلی الله علیه و آله این قرآن را از خود ساخته و زمامداری پسر عمویش علی را بر تمام امت و سیاستمداری او نه از جانب پروردگار بوده.

سپس فرمود **فإن لم تفعلوا** اگر نتوانستید انجام دهید **و لن تفعلوا** و هرگز نخواهید توانست **فاتقوا النار التي وقودها الناس** پرهیزید از آتشی که هیزم آن مردم «الحجارة» و سنگ است و عذاب برای اهل آتش است **أعدت للكافرين** آماده شد برای کافرانی که منکر کلام خدا و پیامبرند و دشمن وحی اویند می فرماید بدانید که عاجزید از این کار اگر از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 183

جانب انسانی این قرآن بود باید شما قدرت می داشتید برای معارضة وقتی عاجز شدند پس از این دعوت‌ها و اعلان قرآن به مبارزه خداوند فرمود: **قل لئن اجتمعت الإنس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا.**

5- تفسیر امام- **إن الله لا یتحیی أن یضرب مثلا ما بعوضه فما فوقها** حضرت باقر (ع) فرمود وقتی خداوند فرمود **یا ایها الناس ضرب مثل مردم، مثلی زده شده و نام مگس را در آیه دیگر برد** **إن الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا و فرمود مثل الذین اتخذوا من دون الله أولیاء کمثل العنکبوت.**

و مثالی در این سوره زد به کسی که آتش افروخته و به باران از آسمان، کفار و ناصیبان گفتند این چه مثلثائی است منظورشان طعنه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود خداوند فرمود **إن الله لا یتحیی** خداوند از حیا و خجالت رها نخواهد کرد **أن یضرب مثلا مثل زدن برای مؤمنان ما بعوضه** هر چه باشد و لو به یک پشه و بالاتر از آن که مگس است وقتی بداند به صلاح بندگان است مثل می زند **فأما الذین آمنوا** کسانی که ایمان به محمد صلی الله علیه و آله و علی و آل پاکش دارند و تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه و احکام و اخبار و احوال آنها هستند و به معارضة بر نمی خیزند و سعی در موشکافی اسرارشان ندارند و اگر بر اسرار آنها اطلاع یافتند افشا نمی کنند **فیعلمون أنه الحق من ربهم** می دانند

آنها که این مثلها یک واقعیت است که خدا می‌خواهد توضیح و تفهیم حقیقت را بنماید و **أما الذین** اما آنها که کافر به محمد صلی الله علیه و آله و به علی هستند و پیرو او نیستند در کارها **فیقولون ما ذا أراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا** می‌گویند کافران خدا بوسیله این مثلها گروهی را به کفر می‌کشاند و گروهی را هدایت می‌کند چنین مثلی فایده ندارد چه آنکه اگر گروهی هدایت می‌یابند گروه دیگر گمراه می‌شوند خداوند بر رد گفتار آنها فرمود و **ما یضل به إلا الفاسقین** گمراه نمی‌کند بوسیله این مثلها مگر تبه‌کاران را که اندیشه ندارند و بر خلاف منظور خدا عمل می‌کنند.

توضیح: ما هو بعوضه و ظاهرا امام علیه السلام آن را مرفوع خوانده چنانچه بعضی چنین قرائت کرده‌اند ولی بسیار کم پس کلمه «ما» موصول است که صدر صله آن حذف شده یا موصوف است بهمین صورت و محل آن منصوب است بعنوان بدل یا استفهامیه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 184

است و مبتدا ظاهرا در خبر دو وجه اول است.

6- **یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم** امام علیه السلام فرمود خداوند می‌فرماید **یا بنی اسرائیل** ای فرزندان یعقوب **اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم** به یاد نعمت من باشید که به شما ارزانی داشتم و محمد صلی الله علیه و آله را فرستادم و در شهر شما جای دادم و شما را به زحمت نینداختم که رنج سفر کشید و به سوی او بروید و علائم و دلائل او را آشکارا بیان داشتیم و اظهار کردم تا نبوت او بر شما مشتبه نشود و **أوفوا بعهدی** وفا کنید به پیمانی که پیامبران من از پدران شما گرفتند که برسانند به فرزندان خود که ایمان آورند به محمد صلی الله علیه و آله عربی قرشی و هاشمی که آیات زیاد می‌آورد و با معجزات او را تأیید کرده‌ام از قبیل سخن گفتن دست بزغاله مسموم و سخن گرگ و ناله چوب منبر.

غذای کم زیاد شد برای او و سنگهای سخت برایش نرم شدند و آبهای روان برایش جاری شد و هر پیامبری را با دلیل و معجزه‌ای تأیید کرده‌ام او را نیز با دلائل و معجزات مجموع آنها تأیید نموده‌ام یا معجزه‌ای بهتر از آنها. آن پیامبری که یکی از دلائل او علی بن ابی طالب محبوب و دوست اوست که عقل او از عقل پیامبر و علمش از علم او و حلمش از حلم او دین را با شمشیر بران خود تأیید می‌کند بعد از آنکه بهانه دشمنان را قطع می‌نماید و دارای علم بالا و فضل کامل است **أوف بعهدکم** وفا به عهد شما می‌کنم که بهشت برین را برایتان واجب نموده‌ام تا ابد در آنجا باشید محل لطف و عنایت من و جایگاه رحمتم است و **إیای فارهبون**.

از من بهراسید در مورد مخالفت با محمد صلی الله علیه و آله من می‌توانم بلائی که از دشمنان به جانب شما حواله می‌شود برگردانم ولی آنها نمی‌توانند جلو انتقام مرا از شما بگیرند وقتی شما راه مخالفت مرا از پیش بگیرید.

و آمنوا بما أنزلت مصدقا لما معکم و لا تکونوا أول کافر به امام (ع) فرمود خداوند می فرماید (و آمنوا) ایمان بیاورید یهودان بما أنزلت به آنچه نازل کرده ام بر محمد از نبوت و تعیین برادرش را به جانشینی و امامت عترت پاکش. مصدقا لما معکم مثال آن در کتاب شما است که محمد صلی الله علیه و آله سرور جهانیان گذشته و آینده است که او را تاکید کرده ام بوسیله وصیش سید الوصیین و خلیفه پیامبر خدای جهان آفرین و لا تشتروا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 185

بآیاتی آیات مرا که راجع به محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده ام و امامت وصی و جانشینی علی و فرزندان پاک و طاهرش به بهای بی ارزش دنیا نفروشید که منکر نبوت او و امامت امام شوید مبادله کنید با دنیای بی ارزش گر چه زیاد باشد ولی فانی و نابودشدنی است.

و فرموده است خداوند و ایای فاتقون از من بهراسید در مورد کتمان امر محمد صلی الله علیه و آله و امر وصی او اگر پرهیزگار باشید اشکال تراشی در مورد نبوت او و امامت وصیش نمی کنید حجت خدا بر شما تمام شده و دلائل واضحه در این مورد برای شما فرستاده است بطوری که بهانه ای باقی نمانده دیگر جای اشتباه کاری نیست و این یهودان مدینه انکار نبوت محمد صلی الله علیه و آله را نموده به او خیانت کردند و گفتند ما می دانیم محمد صلی الله علیه و آله پیامبر است و علی وصی اوست ولی تو آن محمد نیستی و علی نیز همین طور خداوند لباسهای تنشان را به سخن در آورد و کشفهای پایشان را که به آنها می گفتند دروغ می گوئید ای دشمنان خدا. آن محمد همین پیامبر و وصی او همین علی است اگر به ما اجازه دهند شما را می فشاریم و مجروح می کنیم و می کشیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خداوند آنها را مهلت داد چون می دانست از نهاد آنها فرزندان پاک و مؤمن بوجود خواهد آمد لو تزیلوا لعذب هؤلاء عذابا الیما اگر جدا شده بودند این فرزندان مؤمن از آنها دچار عذاب دردناکی می شدند کسی عجله در کیفر می کند که ترس از فرار جایی داشته باشد.

7- تفسیر قمی - أ فتطمعون أن يؤمنوا لکم این آیه در باره یهودان نازل شد که اظهار اسلام کرده بودند در حالی که منافق بودند وقتی پیامبر را می دیدند می گفتند إنا معکم وقتی یهودان را مشاهده می کردند به آنها می گفتند ما با شما هستیم به مسلمانان صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش را که در تورات بود اطلاع می دادند. سران و دانشمندان آنها گفتند: أ تحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم أ فلا تعقلون به آنها مطالبی را می گوئید که علیه شما پیش پروردگارتان استدلال نمایند عقل ندارید.

خداوند بر رد آنها می فرماید أ و لا یعلمون أن الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون نمی دانند خدا از پنهان و آشکار آنها اطلاع دارد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 186

و منهم یعنی بعضی از یهود آمیون لا یعلمون الكتاب إلا أمانی و إن هم إلا یظنون تحریف می کردند تورات و احکام آن را و می گفتند از جانب خدا آمده خداوند این آیه را نازل کرد فویل للذین یکتبون الكتاب وای بر آنها که می نویسند کتاب را.

و قالوا لن تمسنا النار إلا آیاما معدودةً بنی اسرائیل گفتند ما عذاب نخواهیم شد مگر همان چند روزی که گوساله پرست بودیم خداوند آنها را رد کرد با این آیه قل أتخذتم عند الله عهدا بگو ای محمد صلی الله علیه و آله از خدا پیمان گرفته‌اید. و قولوا للناس حسنا در باره یهودان نازل شد که به آنها سخن نیکو بگوئید بعد بوسیله آیه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم مشرکان را بکشید هر جا یافتید نسخ گردید.

8- تفسیر امام- و إذ أخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم امام (ع) فرمود: یعنی یاد آورید بنی اسرائیل را وقتی که از شما پیمان گرفتیم یعنی از اجدادتان و کسانی که این خبر به آنها برسد لا تسفکون دماءکم که خون یک دیگر را نریزید و لا تخرجون أنفسکم من دیارکم و از شهر یک دیگر را خارج نکنید ثم أقررتم بعد اقرار نمودید به این پیمان و ملتزم شدید مانند اجدادتان و أنتم تشهدون و گواهی دادید که از اجدادتان پیمانی گرفته شده ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسکم بعد به جان هم افتادید و تخرجون فریقا منکم من دیارهم و گروهی گروه دیگر را از شهر و دیار خود خارج کردند از روی خشم و زور تظاهرون علیهم به یک دیگر کمک می‌کردید در این آواره کردن و کشتن همدیگر به ناحق و از روی ستم و عدوان و إن یأتوکم اگر همین اشخاصی که تصمیم بیرون کردن و کشتن آنها را دارید آساری اگر پیش شما بیایند در حالی که دشمنان شما و آنها ایشان را اسیر کرده باشند تفادوهم بوسیله مالهای خود خونبهای ایشان را می‌دهید و هو محرم علیکم إخراجهم با اینکه حرام است بر شما این خارج کردن از شهر و دیار لفظ خراج را در آیه مکرر کرد چون اگر «إخراجکم» نمی‌فرمود خیال می‌کردند فدیة دادن بر آنها حرام است سپس خداوند می‌فرماید أفتؤمنون ببعض الكتاب ایمان به مقداری از کتاب که خونبها دادن است می‌آورید و تکفرون ببعض ولی نسبت به خارج کردن که حرام است کافرید.

در صورتی که کتاب شما قتل نفس و اخراج را حرام کرده همان طور که خونبها دادن را واجب نموده چرا ایمان به مقداری دارید و نسبت به بقیه کافرید. گویا شما مؤمن به بعض و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 187

کافر به بعض هستید.

سپس می‌فرماید: فما جزاء من یفعل ذلک منکم إلا خزی کیفر شما یهودان نیست مگر خواری و ذلت در زندگی که باید جزیه پردازید و يوم القيامة یردون إلی أشد العذاب و در قیامت رهسپار شدیدترین عذاب می‌شوید که به مقدار معصیت آنها متفاوت است. أولئك الذین اشتروا الحیاء الدنیا بالآخرة آنها هستند که راضی به زندگی دنیا و زرق و برق آن شدند در

مقابل زندگی جاوید آخرت فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون هیچ کس آنها را یاری نخواهد کرد در دفع عذاب از ایشان و عذابشان تخفیف نخواهد یافت.

9- تفسیر امام- و لما جاءهم کتاب من عند الله امام (ع) فرمود خداوند یهودان را سرزنش می کند و می فرماید و لما جاءهم وقتی این یهودانی که ذکر شد و هم مسلکان آنها کتابی از جانب خدا آید (قرآن) که تصدیق کتابشان (تورات) را می کند که در آن نوشته شده محمد امین صلی الله علیه و آله از نژاد اسماعیل که او را به بهترین افراد مؤید نموده ایم علی بن ابی طالب ولی الله کانوا من قبل یستفتحون همین یهودان قبل از بعثت پیامبر سؤال می کردند چه وقت فتح و پیروزی فرا می رسد بر کافرانی که دشمن آنها بودند خداوند می فرماید فلما جاءهم ما عرفوا وقتی این یهودان را آمد آنچه سابقه داشتند از نشانه و صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انکار نمودند از روی حسد و ستمگری و ظلم بر او. توضیح: تمام این خبر در احوال پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد.

10- تفسیر امام- بئسما اشتروا به أنفسهم امام (ع) فرمود: خداوند یهودان را سرزنش کرد و بر آنها عیبجویی نمود ایمان نیاوردن به محمد صلی الله علیه و آله را فرمود بئسما اشتروا به أنفسهم بوسیله هدایا و اضافاتی که به آنها می رسید آن را خریدند. خداوند به آنها امر کرده بود بفروشند به خدا بوسیله طاعت خود تا از جان خود بهره ببرند همیشه در نعمتهای آخرت ولی آنها معامله نکردند. فروختند به بهای عداوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا عزت و ریاست بر جهان بر ایشان باقی بماند به خواسته های حرام و بهره های بی ارزش از طرف نادان مردم برسند و از راه رستگاری آنها را باز دارند و آنها را به همان گمراهی بگذارند سپس خداوند می فرماید أن یکفروا بما أنزل الله بغیا اگر کافر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 188

شوند به آنچه خداوند بر موسی نازل نموده راجع به تصدیق حضرت محمد صلی الله علیه و آله از روی ستم أن ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فرمود کفر آنها بواسطه ستم و حسادتشان بود بر آنچه از مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او عنایت نموده و آن قرآن است که نبوت پیامبر در آن بیان شده و دلیل نبوت و معجزه آن حضرت است.

سپس فرمود فباؤ بغضب علی غضب یعنی برگشتند در حالی که خشم از خدا آنها را فرا گرفته بود پشت سر آن خشم دیگری، غضب اول هنگامی بود که عیسی را تکذیب نمودند و خشم دوم هنگامی بود که محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب نمودندی گفته است غضب اول این بود که آنها را میمون کرد و به زبان عیسی ایشان را لعنت نمود و غضب دوم هنگامی بود که شمشیرهای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یارانش بر پیکر ایشان وارد شد تا به خواری آنها را کشانید یا به خواست خود اسلام پذیرفتند و یا با کمال خواری به پرداخت جزیه محکوم شدند.

11- تفسیر امام- و إذا قيل لهم آمنوا بما أنزل الله امام عليه السلام فرمود وقتی به این یهودان گفته شود ایمان بیاورید به آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده که عبارتست از قرآنی که حلال و حرام و فرائض و احکام در آن وجود دارد قالوا نؤمن بما أنزل علينا ما ایمان می آوریم به آنچه بر خودمان نازل شده یعنی تورات و یکفرون بما وراءه و بجز تورات به دیگر چیزها کافر هستیم و هو الحق آنچه این یهودان می گویند که قرآن غیر از آن است یک واقعیت است زیرا قرآن ناسخ است کتابهای پیشین را خداوند می فرماید قل فلم تقتلون بگو پس چرا پدرانتان پیامبران را می کشتند إن کنتم مؤمنین اگر ایمان به تورات داشتید زیرا در تورات کشتن انبیاء حرام شده همین طور شما ایمان به پیامبر اسلام و آنچه بر او نازل شده نیاورده اید خداوند پیمان گرفته که به هر دو ایمان بیاورند. ایمان به یکی از این دو را بدون دیگری نمی پذیرد.

12- تفسیر امام- أم تريدون أن تسئلوا رسولكم امام عليه السلام فرمود حضرت امام علی النقی فرمود یعنی تصمیم دارید ای کفار قریش و یهودان که درخواست کنید معجزه‌های را که نمی دانید به صلاح شما است یا ضررتان کما سئل موسى من قبل چنانچه از حضرت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 189

موسی درخواست کردید و گفتید ما به تو ایمان نمی آوریم مگر خدا را آشکار ببینیم. صاعقه شما را فرا گرفت و من بتبدل الکفر بالإيمان یعنی هر که کفر را معاوضه با ایمان کرد پس از اینکه پیامبر به او گفت آنچه درخواست داری صلاح تو نیست و چنین چیزی را نباید از پیامبران خواست و بعد از اظهار معجزه‌ای که خواسته بود اگر صحیح باشد و من بتبدل الکفر بالإيمان هر کس کفر را به جای ایمان بگیرد که ایمان نیاورد با دیدن معجزاتی که به وقوع پیوسته و یا ایمان نیاورد با اینکه فهمید نباید چنین معجزاتی را درخواست کرد و لازم است به همان مقدار که خداوند برایش اقامه دلیل نموده و توضیح داده اکتفا کنیم ولی او بر عکس عناد می ورزد و حجت بر او تمام می گردد. فقد ضل سواء السبيل راه راستی را که او را به سوی بهشت می رساند اشتباه کرده و از راهی که به جهنم می رود رفته است.

13- در تفسیر امام علیه السلام ود كثير من أهل الكتاب می فرماید ود كثير من أهل الكتاب لو يردونكم من بعد إيمانكم كفارا ما یلند بیشتر اهل کتاب که شما را از دین برگردانند بوسیله شبهه‌هایی که بر شما عرضه می نمایند حسدا من عند أنفسهم بواسطه حسادتی که با شما دارند که بواسطه حضرت محمد صلی الله علیه و آله خدا شما را گرامی داشته من بعد ما تبين لهم الحق پس از اینکه معجزات را مشاهده کردند که گواه بر درستی گفتار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فضل علی (ع) بود.

فاعفوا و اصفحوا چشم پوشی کنید از نادانی آنها و با دلائلی که خدا داده با آنها به مقابله پردازید و یاوه‌سرائیه‌های آنها را باطل کنید. حتی یأتی الله بأمرة تا خداوند نظر خود را در باره آنها اجرا نماید کشتن در روز فتح مکه در آن موقع از شهر

مکه و جزیره العرب آنها را خارج می‌کنید و در آنجا کافری را نخواهید گذاشت **إن الله علی کل شیء قدير** چون قدرت بر هر چیز دارد آنچه به صلاح شما بوده انتخاب کرده که مدارا کنید با آنها و با جدال احسن و استدلال صحیح با آنها روبرو شوید.

تمام این جریان در احوال حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد.

14- تفسیر امام- و قالت اليهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست اليهود علی شیء و هم یتلون الكتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیہ یختلفون.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 190

امام فرمود یهودان گفتند نصاری چیزی ندارند و دین آنها باطل است. نصرانیان گفتند یهودان چیزی ندارند دین آنها باطل است و کافرند و هم یتلون الكتاب با آنکه ایشان انجیل می‌خواندند امام فرمود اینها و آنها مقلد بودند بدون دلیل انجیل می‌خواندند ولی دقت نداشتند تا عمل کنند به مقتضای دستوراتش و از گمراهی برهند سپس فرمود **کذلک قال الذین لا یعلمون** این چنین گفتند کسانی که عارف به حق نبودند و از جهتی که خدا دستور داده توجه نمی‌کردند بعضی برای بعضی دیگر می‌گفتند و اختلاف داشتند مانند سخن نصرانیان و یهودان این دسته، آن دسته را تکفیر می‌کردند.

فالله یحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیہ یختلفون در دنیا فسق و گمراهی آنها را آشکار می‌کند و در آخرت به مقدار استحقاق آنها را معذب می‌نماید.

حضرت امام حسن (ع) فرمود این آیه به آن جهت نازل شد که گروهی از یهودان و گروهی از نصرانیان خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و گفتند یا محمد صلی الله علیه و آله بین ما قضاوت کن فرمود داستان خود را بیان کنید.

یهودان گفتند ما ایمان به خدای واحد حکیم و اولیاء او آورده‌ایم اما نصرانیان چیزی ندارند نصرانیان گفتند ما مؤمن به خدای واحد حکیم هستیم یهودان دین ندارند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر دویتان به خطا رفته‌اید و فاسق نسبت به دین خدا هستید.

یهودان گفتند چطور ما کافریم با اینکه دارای کتاب خدائیم و آن را قرائت می‌کنیم.

نصرانیان نیز گفتند ما چطور کافریم با اینکه انجیل را تلاوت می‌کنیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شما هر دو دسته مخالفت با کتاب خدا می‌کنید و به آن عمل نمی‌نمائید اگر شما عمل به کتاب خدا می‌کردید یک دیگر را بدون دلیل نسبت به کفر نمی‌دادید زیرا کتاب خدا مایه شفا است از کوری و نجات از گمراهی. عمل‌کنندگان را به راه راست هدایت

می کند ولی وقتی عمل نکردید برای شما وبال و موجب افزایش گناه می شود وقتی حجت خدا را نپذیرفتید مخالف خدا خواهید بود و مشمول خشم او.

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی به جانب یهودان نموده فرمود بترسید از اینکه در صورت مخالفت با دستور خدا گرفتار بلائی شوید که پیشینیان شما مبتلا شدند که خداوند در باره آنها می فرماید **فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم** به آنها دستور داده بود که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 191

بگویند سخن معینی را ولی بر خلاف آن گفتند خداوند در این آیه می فرماید **فأنزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء** بر ستمکاران عذابی از آسمان فرستادیم منظور طاعون است که آنها را فراگرفت که یک صد و بیست هزار نفر آنها مردند باز برای مرتبه دوم دچار طاعون شدند یک صد و بیست هزار نفر دیگر هلاک گردیدند خلاف آنها چنین بود که وقتی رسیدند به درب مشاهده کردند دربی بلند است گفتند ما احتیاجی به رکوع کردن نداریم وقتی به این درب می رسیم خیال می کردیم درب کوتاهی است که بناچار باید خم شد اینکه بلند است تا کی ما را موسی و یوشع مسخره می کنند و برای چیزهای بیهوده به سجده وامی دارند و خودشان مقعد خود را به جانب درب می گذارند به جای سخنی که باید می گفتند «حطه» گفتند همطاسمقانا منظورشان گندم قرمز بود همین حرف را تبدیل نمودند.

15- تفسیر قمی - **و أشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم** یعنی گوساله را دوست داشتند که به عبادتش پرداختند سپس گفتند ما اولیاء خدا هستیم خداوند فرمود اگر واقعا شما دوست خدا هستید **فتمنوا الموت إن کنتم صادقین** آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید، زیرا در تورات نوشته است که دوستان خدا آرزوی مرگ می کنند.

قل من کان عدوا لجبریل این آیه نازل شد در باره یهودانی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گفتند ما در میان ملائکه دوستان و دشمنانی داریم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید کدامیک دوست و کدام دشمن شما هستید. پاسخ دادند جبرئیل دشمن ما است که او همیشه برای ما عذاب می آورد اگر فرشته ای که برای تو وحی را می آورد میکائیل بود ما به تو ایمان می آوردیم زیرا او دوست ما است ولی جبرئیل فرشته ای بد اخلاق و عذاب گر است اما میکائیل فرشته رحمت است خداوند این آیه را نازل نمود **قل من کان عدوا لجبریل** تا اینجا **فإن الله عدو للكافرين**.

16- تفسیر امام - **و من الناس من یتخذ من دون الله أندادا** امام علیه السلام فرمود وقتی مؤمنان ایمان آوردند و خردمندان ولایت محمد و علی علیهما السلام را پذیرفتند ولی دشمنان جلوگیری کردند خداوند فرمود **و من الناس من یتخذ من دون الله أندادا** بعضی از مردم بجز خدا چیزهای دیگری را دشمن خدا قرار می دهند و به آنها مرتبه خدائی می دهند **یحبونهم کحب الله** مانند خدا آنها را دوست می دارند **و الذین آمنوا أشد حبا لله** ولی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 192

مؤمنین محبتشان به خدا بیشتر است از کافران به بت زیرا آنها مقام خدائی را فقط به خدای یکتا می‌دادند.

سپس فرمود یا محمد صلی الله علیه و آله و لو یری الذین ظلموا اگر ببینی ستمگران را که بت را بجای خدا گرفته و اشخاص فاسق و فاجر شبیه محمد و علی علیهما السلام قرار دادند **إذ یرون العذاب زمانی** که ببینند عذابی را که بواسطه کفر و دشمنی دچار آنها می‌شود **أن القوة لله** خواهند دانست که نیرو در اختیار خدا است هر که را بخواهد عذاب می‌کند و هر که را بخواهد گرامی می‌دارد کافران قدرتی که جلو عذاب خدا را بگیرند ندارند و **أن الله شدید العذاب** خواهند دانست که خداوند سخت کیفر می‌کند کسانی را که برایش شریک بگیرند سپس می‌فرماید.

إذ تبرأ الذین اتبعوا سران و بزرگان قبائل بیزاری می‌جویند من الذین اتبعوا از رعایا و پیروان خود و تقطعت بهم الأسباب و چاره از دستشان برود و قال الذین اتبعوا رعایا می‌گویند لو أن لنا کره اگر بازگشتی به دنیا داشتیم فنتبرأ منهم آنجا بیزاری می‌جستیم **کما تبرؤا منا چنانچه از ما بیزار شدند «کذلک»** خداوند می‌فرماید این چنین از یک دیگر تبری می‌جویند **یربهم الله أعمالهم حسرات علیهم** بر کارهای خود حسرت می‌خورند زیرا مشاهده می‌کنند که اعمال آنها هیچ پاداش و ثوابی ندارد چون برای غیر خدا انجام داده‌اند بر خلاف دستور خدا بوده و **ما هم بخارجین من النار عذاب آنها** دائم و تمام ناشدنی است زیرا گناه آنها کفر است و از شفاعت پیامبر یا وصی و شخصیت موجه نزد پروردگار استفاده نمی‌کنند.

17- تفسیر قمی - **و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق** مثل کسانی که کفر ورزیدند مانند شخصی است که فریاد می‌زند چون چهارپایان را وقتی صاحبشان می‌زند صدائی می‌شنوند نمی‌فهمند منظور چیست کفار نیز زمانی که قرآن بر آنها خوانده می‌شود و ایمان بر آنها عرضه شود مانند چهارپایان نمی‌فهمند.

18- تفسیر امام - **مثل الذین کفروا** امام علیه السلام فرمود خداوند می‌فرماید: **و مثل الذین کفروا** مثل کافران در عبادت بت‌ها **کمثل الذی ینعق بما لا یسمع** مانند کسی است که فریاد زند به چیزی که شنیده نشود **إلا دعاء و نداء** فهمیده نمی‌شود که چه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 193

می‌گوید تا ناراحت می‌شود استغاثه‌کننده تا کسی که او را صدا می‌زند به دادش برسد **صم بکم عمی** کسی که کژدل و کور از تشخیص هدایت است و پیرو بت‌ها شده است و دشمنان اولیاء خدا را به نام برگزیدگان خداوند نامیده‌اند و لقب ائمه طاهرین را به روی آنها گذاشته‌اند **فهم لا یعقلون** آنها عقل ندارند.

حضرت زین العابدین فرمود این آیه در باره بت پرستان و دشمنان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است که پیرو شیطان و از مریدان بی ایمان او هستند بزودی آنها را تحویل هاویه خواهند داد.

19- تفسیر امام عسکری - **لیس البر أن تولوا وجوهکم** امام از حضرت زین العابدین علیهما السلام نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی علی را امتیاز بخشید و از مقام او در نزد پروردگار مردم را مطلع کرد و شرح امتیازات شیعه و یاوران علی (ع) را داد و یهودان و نصرانیان را توبیخ کرد بر کفر و کتمان نبوت پیامبر و وصایت علی علیهما السلام در کتب خود با فضائل و صفات شایسته‌ای که در آنها نقل شده یهودیان و نصرانیان بر آنها افتخار می کردند، که ما سالها است رو به قبله خودمان نمازها خوانده‌ایم در میان و شب زنده‌دارانی هستند که بسوی همان قبله خودمان نمازها خوانده‌اند این همان قبله‌ایست که موسی به ما دستور داده. نصرانیان نیز گفتند ما سالها در قبله خود نماز خوانده‌ایم و شب زنده‌دارانی داریم که بسوی آن قبله نمازها خوانده‌اند این همان قبله‌ایست که عیسی بما دستور داده هر دو گروه گفتند تو خیال می کنی خداوند این همه اعمال و نمازهایمان را به سوی این قبله باطل می کند چون ما پیرو محمد صلی الله علیه و آله نشده‌ایم و خواسته او را در مورد برادرش نپذیرفته‌ایم. این آیه به همین جهت نازل شد **لیس البر نیکی** که اطاعتی است، بوسیله آن به بهشت می روند و مستوجب آمرزش و رضای خدا می شوند نیست به اینکه **أن تولوا وجوهکم قبل المشرق** با نماز خود رو به جانب مشرق نمایند ای نصرانیان و به طرف مغرب کنید ای یهودان. با اینکه شما مخالف امر خدا و دشمن با ولی او هستید **ولکن البر من آمن بالله** ولی نیکوکار کسی است که ایمان به خدای واحد یکتای بی نیاز بیاورد و آن خدا هر که را بخواهد عزیز و هر که را بخواهد گرامی و هر کس را بخواهد خوار و ذلیل می کند کسی نمی تواند خواست خدا را رد کند و حکم او را تاخیر اندازد **والیوم الآخر** و به روز قیامت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 194

ایمان آورد قیامتی که با شخصیت‌ترین افراد در آن حضرت محمد سید النبیین صلی الله علیه و آله است و بعد از او برادر و جانشین و سرور اوصیاء علی بن ابی طالب (ع) است آن قیامتی که هر یک از شیعیان محمد صلی الله علیه و آله در آن حضور یابند نورشان محشر را روشن کند و به جانب بهشت رهسپار می شود خود و برادران و خانواده و بستگان و نیکوکاران به او و کسانی که در دنیا از او دفاع می کردند و هر یک از دشمنان این خاندان حضور یابد در گرداب تاریکی فرو رود و به جانب عذاب دردناک رهسپار گردد او و همدستان و هم عقیده‌هایش و کسانی که خود را به او نزدیک می کردند بدون تقیه‌ای که ناچارشان کرده باشد به این کار.

20- تفسیر امام - **و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا** امام علیه السلام فرمود وقتی خداوند در آیه قبل دستور داد که در پنهان و آشکارا تقوی و پرهیزگاری را از پیش بگیرید به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اطلاع داد در میان مردم کسانی هستند که ظاهرا خود را متقی نشان می دهند و در باطن بر خلاف آن هستند و معصیت کارند فرمود ای محمد صلی الله علیه و آله بعضی از مردم سخن آنها در دنیا موجب شگفت تو می شود که اظهار دین اسلام می کند و با آب

و تاب اظهار ورع و اخلاص می‌نماید و **يشهد الله على ما في قلبه** خدا را هم گواه بر دل خویش می‌گیرد که من مخلص و موحدم و **إذا تولى سعى فى الأرض ليفسد فيها** همین که پشت از تو می‌کند شروع به گناه یا کفر می‌کند بر خلاف آنچه به تو می‌گفت و ستمگری می‌نماید مخالف آن حرفها که می‌زد و **يهلك الحرث و النسل** باعث نابودی کشتزار و از بین رفتن آنها می‌شود و حیوانات را می‌کشد و قطع نسل می‌نماید و **الله لا يحب الفساد** خداوند راضی به فساد نیست و کیفر عامل آن را می‌دهد و **إذا قيل له اتق الله** وقتی به این شخص بگوئی از خدا بپرهیز **أخذته العزة بالإثم** بدش می‌آید و خود را بالاتر از آن می‌داند که گناه کند با اینکه کانون فساد است و بیشتر شر و فساد می‌نماید و ستمگری می‌کند **فحسبه جهنم و لبئس المهاد** جهنم او را کافی است بر کردار زشت و ناپسندش بسیار جای ناراحت‌کننده‌ای برایش آماده شده.

21- تفسیر قمی - **و يهلك الحرث و النسل** گفته است حرث در این آیه دین است و نسل مردم و در باره دومی نازل شده بعضی گفته‌اند در باره معاویه.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 195

22- تفسیر عیاشی - حسین بن بشار گفت از حضرت ابو الحسن این آیه را پرسیدم و **من الناس من يعجبك قوله فى الحياة الدنيا** فرمود فلانی و فلانی و **يهلك الحرث و النسل** حرث کشت و زرع و نسل ذریه است.

23- تفسیر عیاشی - زراره گفت از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام این آیه را پرسیدم و **إذا تولى سعى فى الأرض** فرمود نسل ولد و حرث این زمین است حضرت صادق فرمود حرث ذریه است.

24- تفسیر عیاشی - ابو اسحاق سبعی از حضرت علی (ع) نقل کرد در مورد آیه و **إذا تولى سعى فى الأرض** ليفسد فيها و **يهلك الحرث و النسل** یعنی با ظلم و طینت بدی که دارد و **الله لا يحب الفساد**.

25- تفسیر عیاشی - سعد اسکاف از ابی جعفر در باره آیه و **هو ألد الخصام** فرمود الد یعنی خصومت.

26- تفسیر عیاشی - از ابو بصیر، از امام صادق (ع) نقل می‌کند در باره آیه **سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیه بینة** فرمود بعضی ایمان آوردند و بعضی انکار کردند و گروهی اقرار و گروهی انکار نمودند.

27- تفسیر قمی - **ها أنتم هؤلاء** یعنی شما حاجتتم فیما لکم به علم به بحث می‌پردازید در مورد چیزی که اطلاع دارید یعنی تورات و انجیل فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم چرا در مورد چیزی که اطلاع ندارید بحث می‌کنید منظور صحف ابراهیم است و **تکتمون الحق و أنتم تعلمون** حق را کتمان می‌کنید با اینکه می‌دانید یعنی با اینکه می‌دانید در تورات صفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده پنهان می‌کنید و **قالت طائفة من أهل الكتاب** این آیه در باره گروهی از یهودان نازل شد گفتند ایمان آورده‌ایم به آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده صبحگاه و شب کافر شدند.

در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل می‌کند در مورد آیه و قالت طائفة من أهل الكتاب آمنوا بالذي أنزل على الذين آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم يرجعون می‌نویسد: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و به جانب بیت المقدس به طرف کعبه روی برگرداند ناراحت شدند این تغییر قبله در نماز ظهر بود،

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 196

گفتند محمد صلی الله علیه و آله نماز صبح را به جانب قبله ما خواند پس ایمان بیاورید به آنچه بر او نازل شده در روز ولی شامگاه کافر شوید منظورشان قبله بود که بعد از ظهر به جانب کعبه روی برگردانده شاید آنها باز به طرف قبله ما روی آورند.

28- تفسیر قمی - ذلك بأنهم قالوا ليس علينا في الأميين سبيل يهود می‌گفتند برای ما حلال است که مال امیین را بخوریم یعنی کسانی که دارای کتاب نیستند خداوند آنها را با این آیه رد کرد و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون با اینکه می‌دانند بر خدا دروغ می‌بندند إن الذين يشترون بعهد الله و أيمانهم ثمنا قليلا منظور کسانی هستند که به مسلمانان خود را نزدیک می‌کنند و از آنها استفاده می‌نمایند ولی به ایشان خیانت می‌کنند در حقیقت مسلمان نیستند.

این آیه و إن منهم لفريقا يلوون ألسنتهم بالكتاب می‌نویسد: یهودان مطالبی را می‌خواندند و می‌گفتند در تورات است با اینکه در تورات نبود خداوند آنها را تکذیب نمود.

ما كان لبشر یعنی عیسی به مردم نگفت من شما را آفریده‌ام و بندگان من باشید نه بنده‌ی خدا ولی به آنها گفت کونوا ربانیین مردمانی دانشمند باشید و لا یأمرکم گفت گروهی ملائکه را می‌پرستیدند و بعضی از نصرانیان خیال می‌کردند عیسی خدا است و یهودان مدعی بودند که عزیر پسر خدا است خداوند فرمود لا یأمرکم أن تتخذوا الملائكة و النبیین أربابا به شما نمی‌گوید ملائکه و پیامبران را خدا بگیرد.

29- تفسیر قمی - أ فغير دين الله بیغون یعنی آیا غیر آنچه برایتان گفتم که اقرار به محمد و وصی او بیاورید می‌جوئید و له أسلم من في السماوات و الأرض طوعا و کرها تسلیم او شده است هر که در آسمان و زمین است یا به دلخواه خود و یا از ترس شمشیر.

30- تفسیر قمی - كل الطعام كان حلا لبني إسرائيل فرمود یعقوب دچار بیماری عرق النساء بود به همین جهت گوشت شتر را بر خود حرام کرد یهودان گفتند گوشت شتر در تورات حرام است خداوند می‌فرماید: فَأَتُوا بِالْتَوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ بروید تورات را بیاورید و بخوانید اگر راست می‌گوئید شتر را اسرائیل یعنی یعقوب بر خود حرام کرده بود ولی برای مردم حرام نبود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 197

31- تفسیر عیاشی - ابن ابی یعفر گفت از حضرت صادق (ع) این آیه را سؤال کردم **کل الطعام کان حلالاً لینی اسرائیل إلا ما حرم اسرائیل علی نفسه** فرمود اسرائیل وقتی گوشت شتر می خورد درد پهلو او را می گرفت به همین جهت گوشت شتر را بر خود حرام نمود، این جریان قبل از نزول تورات بود وقتی تورات نازل شد آن را حرام نکرد ولی یعقوب گوشت شتر نمی خورد.

32- تفسیر عیاشی - سماعه گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود در مورد آیه **قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلم فلم قتلتموهم إن کنتم صادقین** با اینکه خداوند می دانست اینها که خطاب به آنها می نماید آن پیامبران را نکشته اند ولی هوادار همان پیامبر کشان بودند خداوند آنها را قاتل نامیده چون طرفدار آنها بودند و خوششان می آمد از کار آنها.

33- در روایت دیگر می فرماید این آیه نازل شد گفتند خدا می داند ما آنها را نکشته ایم و نه آن وقت حضور داشتیم به آنها گفتند بیزار شوید از قاتلین آنها امتناع ورزیدند.

اما این آیه **الذین قالوا إن الله عهد إلینا ألا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار** فرمود بنی اسرائیل طشتی داشتند که در آن قربانی می کردند و قربانی را داخل طشت می نهادند آتشی می آمد و قربانی را می سوزاند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا برای ما یک قربانی بیاوری و آتش آن را فرا گیرد چنانچه بنی اسرائیل می کردند خداوند فرمود بگو به آنها یا محمد صلی الله علیه و آله **قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلم فلم قتلتموهم إن کنتم صادقین** پیامبران قبل از من دلائل آوردند و همین که از من می خواهید آنها آوردند چرا پس آنها را کشتید اگر راست می گوئید در روایت ابی الجارود از حضرت باقر است که در باره آیه **فإن کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاؤ بالبینات** منظور از بینات آیات است و **الزبر کتب انبیاء است و الکتب المنیر حلال و حرام است.**

34- تفسیر قمی - **لقد سمع الله قول الذین قالوا إن الله فقیر و نحن أغنیاء** فرمود به خدا آنها خدا را ندیدند تا بفهمند فقیر است ولی دوستان خدا را دیدند که فقیرند بعد گفتند اگر خدا ثروتمند بود اینها را بی نیاز می کرد به همین جهت افتخار کردند بر خدا که ما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 198

ثروتمندیم.

این آیه و **إن منهم لفریقا یلوون ألسنتهم بالکتاب** می نویسد: یهودان مطالبی را می خواندند و می گفتند در تورات است با اینکه در تورات نبود خداوند آنها را تکذیب نمود.

ما کان لبشر یعنی عیسی به مردم نگفت من شما را آفریده‌ام و بندگان من باشید نه بنده‌ی خدا ولی به آنها گفت کونوا ربانیین مردمانی دانشمند باشید و لا یأمرکم گفت گروهی ملائکه را می‌پرستیدند و بعضی از نصرانیان خیال می‌کردند عیسی خدا است و یهودان مدعی بودند که عزیر پسر خدا است خداوند فرمود لا یأمرکم أن تتخذوا الملائکة و النبیین أربابا به شما نمی‌گوید ملائکه و پیامبران را خدا بگیرید.

35- تفسیر قمی - در روایت ابی الجارود از حضرت باقر (ع) در آیه و إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ جریان چنین بود که خداوند از کسانی که برای آنها کتاب در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده بود پیمان گرفت که برای مردم اظهار کنند وقتی ظهور نمود و کتمان نمایند فنبذوه وراء ظهورهم پیمان خدا را پشت سر انداختند و اشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون بد معامله‌ای کردند.

36- تفسیر عیاشی - جابر از حضرت باقر (ع) نقل کرد که این آیه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله چنین نازل شد یا أيها الذین أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم من قبل أن نطمس وجوها فنردها علی أذبارها اما این قسمت آیه مصدقا لما معكم یعنی گواه و تصدیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌نمود.

37- تفسیر قمی - ألم تر إلی الذین یزکون أنفسهم بل الله یزکی من یشاء گفته است آنها کسانی بودند که نام خود را صدیق و فاروق و ذو النورین گذاشته بودند و لا یظلمون قتیلا فرمود پوستی است که روی دانه خرما است بعد کنایه از آنها آورده و فرموده است انظر کیف یفترون علی الله الکذب آنها همین سه فرزند بودند و اما این آیه ألم تر إلی الذین أوتوا نصیبا من الكتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء أهدی من الذین آمنوا سیبلا در باره یهودان نازل شده که از مشرکان عرب پرسیدند آیا دین ما بهتر است یا دین محمد صلی الله علیه و آله. آنها گفتند دین شما بهتر است روایت شده که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 199

در باره کسانی نازل شده است که غضب حق آل محمد صلی الله علیه و آله را نمودند و به مقام آنها حسادت ورزیدند خداوند فرمود أولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا أم لهم نصیب من الملك فإذا لا یؤتون الناس نقیرا منظور از نقیر همان نقطه ایست که در پشت دانه خرما است سپس می‌فرماید أم یحسدون الناس منظور از ناس در آیه که می‌فرماید حسد به مردم می‌ورزند آن مردم امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل إبراهیم الكتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما که منظور خلفاء بعد از پیامبرند و آنها ائمه علیهم السلام هستند.

علی بن الحسین از احمد بن ابی عبد الله ... از حنان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که به حضرت صادق علیه السلام گفتم این آیه فقد آتینا آل إبراهیم الكتاب منظور چیست فرمود نبوت «و الحکمة» فرمود فهم و قضاوت و آتیناهم ملکا عظیما اطاعت واجب که مردم از آنها باید اطاعت کنند.

38- تفسیر قمی - **یریدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت** این آیه در باره زبیر بن عوام نازل شده او با مردی از یهودان در باره باغی اختلاف داشت زبیر به او گفت راضی هستی که ابن شیبه یهودی در باره ما قضاوت کند یهودی گفت ما راضی به قضاوت محمد صلی الله علیه و آله هستیم این آیه نازل شد **لم تر إلى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إليك** تا این قسمت **رأيت المنافقين يصدون عنك صدودا** که دشمنان آل محمدند صلوات الله علیه این در باره همه آنها جاری است.

39- تفسیر قمی - منصور از حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام نقل کرد که فرمودند مصیبت عبارت از فرو رفتن در زمین است به خدا قسم، تبهکاران در کنار حوض به زمین فرو می‌روند این آیه **فكيف إذا أصابتهم مصيبة**.

40- تفسیر قمی - **و لو لا فضل الله عليكم و رحمته** فضل رسول خدا صلی الله علیه و آله و رحمت امیر المؤمنین علیه السلام است.

41- تفسیر قمی - **ليس بأمانیکم و لا أمانی أهل الكتاب** یعنی آن طوری که آرزوی شما و اهل کتاب است نخواهد شد که عذاب نشوید در مقابل اعمالتان **و لا یظلمون نقیرا نقیر** همان نقطه ایست که پشت دانه خرما است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 200

42- تفسیر عیاشی - حارث بن مغیره از حضرت صادق (ع) نقل کرده در مورد آیه **و إن من أهل الكتاب إلا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیامه** یکون علیهم شهیدا فرمود آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

43- تفسیر عیاشی - از مفضل گفت از حضرت صادق (ع) پرسیدم این آیه را **و إن من أهل الكتاب** فرمود این آیه در باره ما فقط نازل شده که احدی از فرزندان فاطمه علیها السلام نخواهد مرد و از دنیا خارج نمی‌شود مگر اینکه اقرار به امامت امام خود می‌کند چنانچه فرزندان یعقوب اقرار به مقام یوسف نمودند موقعی که این حرف را زدند **تالله لقد آثرک الله علینا**.

44- تفسیر عیاشی - از حضرت صادق (ع) در مورد آیه **و إن من أهل الكتاب** نقل می‌کند که فرمود ایمان اهل کتاب به محمد صلی الله علیه و آله است.

45- تفسیر قمی - شهر بن حوشب گفت حجاج به من گفت یک آیه در قرآن مرا خسته کرده گفت امیر بفرمائید کدام آیه است گفت این آیه **و إن من أهل الكتاب إلا لیؤمنن به قبل موته** هیچ یک از اهل کتاب نیستند مگر اینکه ایمان می‌آورند به او قبل از مرگش.

گفت من دستور می‌دهم گردن یک یهودی یا نصرانی را بزنند بعد دقیق تماشا می‌کنم هرگز لبهای خود را حرکتی نمی‌دهد تا موقعی که می‌میرد و چیزی نمی‌گوید که معلوم شود ایمان آورده. گفتم خدا امیر را خیر دهد آن طور که تو تاویل کرده‌ای نیست پرسید چگونه است؟

گفتم عیسی قبل از روز قیامت فرود خواهد آمد به دنیا احدی از ملتها چه یهودی و چه دیگران نمی‌ماند مگر اینکه به او ایمان می‌آورد و او پشت سر حضرت مهدی نماز خواهد خواند.

گفت وای بر تو از کجا این مطلب را کشف نموده‌ای و از چه کس استفاده کرده‌ای گفتم این مطلب را محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب برایم نقل کرد گفت به خدا قسم از سرچشمه پاکی استفاده کرده‌ای.

46- تفسیر قمی - آیه **فبظلم من الذین هادوا** عبد الله بن ابی یعفرور گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود هر کس گندم بکارد در زمین و کشتزار خود ولی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 201

پر از جو درآید بواسطه ستمی است که در باره تصاحب زمین یا ستمی که به زارعین و یا کارگران خود نموده است زیرا خداوند می‌فرماید **فبظلم من الذین هادوا حرمننا علیهم طیبات أحلت لهم و بصدهم عن سیبیل الله کثیرا** یعنی گوشت شتر و گاو و گوسفند، آیه را خداوند چنین نازل نموده همین طور بخوانید و خداوند چیزی را در کتاب خود حلال نمی‌کند که بعد حرام نماید و حرام نمی‌کند چیزی را که بعد حلال نماید گفتم همین طور است آیه و **من الابل و من البقر و الغنم حرمننا علیهم شحومهما** فرمود بلی همین طور است عرض کردم این آیه چگونه است **إلا ما حرم إسرائيل علی نفسه** فرمود اسرائیل وقتی گوشت شتر می‌خورد مبتلا به درد پهلو می‌شد بعد گوشت شتر را بر خود حرام نمود این مطلب قبل از نزول تورات بود وقتی تورات نازل شد حرام نمود و نخورد.

توضیح: این روایت را نمی‌شناسی از ابن ابی یعفرور نقل کرده تا اینجا یعنی لحوم الابل و البقر و الغنم و گفته است ان اسرائیل کان اذا اکل لحم البقر تا آخر خبر.

شاید عیاشی زوائد خبر را اسقاط نموده بواسطه مشکل بودن معنی آن و اشکالی که در معنی آن وجود داشت که به سادگی نمی‌توان آن را معنی کرد. اما آنچه به خاطر من رسیده این است که امام علیه السلام این طور قرائت نموده **حرمننا علیهم** بدون تشدید یعنی آنها را محروم کردیم از طیبات و اینکه جمله «بعلی» متعدی شده است از آن جهت است که معنی خشم و سخط را دارا است حاصل معنی آن اینست که آنها چون بر خود ستم روا داشتند به انجام کارهای حرام ما لطف خود را از آنها برداشتیم بطوری که آنها بدعت نهادند و بر خود حرام کردند طیبات را.

سپس استدلال نموده است امام (ع) که این روایت بهتر است و این معنی شایسته‌تر است به اینکه ظلم یهود بعد از حضرت موسی (ع) بوده و تورات را کتابی منسوخ نموده بعد از او جز انجیل و یهودان هم به حکم انجیل عمل نمی‌کنند پس باید این تحریم از طرف خودشان باشد پس اینکه می‌فرماید ثم یحرمه بعد ما احله یعنی در غیر این کتاب و بعد از رفتن پیامبری که بر او نازل شده است پس منافاتی در نسخ کتاب بوسیله کتاب دیگر نیست و بوسیله سنت، بعد سائل در مورد این آیه سؤال می‌کند **حرمانا علیهم شحومهما** می‌فرماید این هم همان طور به تخفیف خوانده می‌شود اما این آیه **إلا ما حرم إسرائيل علی**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 202

نفسه با تشدید خوانده می‌شود زیرا صریح است در اینکه بر خود حرام نموده بواسطه کار خودش و خداوند بر او حرام نکرده.

ممکن است چنین نیز توجیه کنیم البته بعید است که امام علیه السلام وقتی استشهاد به آیه می‌نماید بر اینکه خداوند بعضی از نعمتها را گاهی از بین می‌برد بواسطه معصیت مردم و سؤال‌کننده را متوجه نموده که منظور از تحریم معنی مناسب این است که آنها را مبتلا به بلائی کرده که نتوانسته‌اند از این نعمتها استفاده کنند یا شیطان بر آنها مسلط گردیده و خودشان بر خود تحریم نموده‌اند بعد امام تاکید می‌فرماید که این طوری خدا نازل نموده به این معنی گرچه ظاهر لفظ به یک صورت است یعنی منظور آن معنی باشد نه آنچه مردم می‌فهمند اما توجیه اول صحیح‌تر است اما این قسمت فرمایش امام که فرمود

«لم یاکله»

ظاهرا منظور حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام است یعنی موسی حرام نکرده بر پیامبر ما صلی الله علیه و آله یا کتاب و نخوردن موسی از نظر خواست خود و پرهیز شخصی بوده و یا بواسطه همان بیماری که یعقوب هم دچار بوده و محتمل است که معنی این باشد که در تورات است اسرائیل بر خود حرام نکرده و نخورده است.

47- تفسیر عیاشی - عبد الله بن سنان گفت به حضرت صادق (ع) عرض کردم **قد جاءکم برهان من ربکم و أنزلنا إلیکم نورا مبینا** تفسیرش چیست فرمود برهان محمد صلی الله علیه و آله و نور علی علیه السلام است **گفتم صراطا مستقیما** چیست فرمود صراط مستقیم علی (ع) است.

48- تفسیر قمی - **و من الذین قالوا إنا نصاری أخذنا میثاقهم** نوشته است منظور اینست که عیسی بن مریم بنده مخلوق است که او را نصاری خدا گرفته‌اند و **نسوا حظا مما ذکرنا** به این و آیه **یا أهل الکتاب قد جاءکم رسولنا بین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر** فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان می‌کنند که آنچه شما از تورات

مخفی کرده‌اید در ارتباط با اخبار مربوطه به پیامبر اسلام و بسیاری از آنها را بیان نمی‌کند. **قد جاءكم من الله نور و کتاب مبین** منظور از نور امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است.

آیه قد جاءكم رسولنا یبین لكم خطاب به اهل کتاب است یبین لكم علی فتره من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 203

الرسول یعنی زمانی که فرستادن پیامبران قطع شده است سپس بر آنها احتجاج نموده **أن تقولوا یعنی** تا نگوئید.

آیه اذکروا نعمت الله علیکم إذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا یعنی در بنی اسرائیل خداوند نبوت و فرمانروائی و سلطنت را به یک خانواده نداد بعد این دو مقام را برای پیامبر ما صلی الله علیه و آله جمع نمود.

49- عیاشی - از یعقوب بن شعیب گفت از حضرت صادق علیه السلام این آیه را پرسیدم **قالت اليهود ید الله مغلوله به من** فرمود این طور دست خود را به گردن اشاره نمود ولی منظورشان این بود که کارها را تمام کرده در روایت دیگری است منظور گفته آنها است خدا از کار فراغت یافته.

حماد از امام علیه السلام نقل کرد که فرمود آنها می‌گویند خدا کارها را تمام نموده **«لعنوا بما قالوا»** خداوند می‌فرماید **بل یداه مبسوطتان.**

50- تفسیر عیاشی - از حضرت ابی جعفر (ع) در این آیه **کلماً أوقدوا ناراً للحرب أطفأها الله یعنی** هر زمان یکی از ستمگران روزگار بخواهد آل محمد صلی الله علیه و آله را هلاک نماید خداوند او را به هلاکت می‌رساند.

51- عیاشی - محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) نقل می‌کند در مورد آیه **و لو أن أهل الكتاب أقاموا التوراه و الإنجیل و ما أنزل إلیهم من ربهم** فرمود ولایت است.

52- عیاشی - از ابی الصهباء بکری نقل می‌کند که از علی بن ابی طالب (ع) شنیدم راس الجالوت و اسقف نصاری را خواست فرمود من از شما چیزی را می‌پرسم که خودم بهتر از شما می‌دانم مبادا کتمان کنید. به اسقف نصاری فرمود تو را قسم می‌دهم به خدائی که انجیل را بر عیسی نازل کرد و برکت را در پای او نهاد که عیسی علیه السلام کور و برص و نابینا و میت را زنده می‌کرد و برای شما از گل پرنده‌ها ساخت و به شما اطلاع داد از آنچه می‌خورید و ذخیره نموده‌اید اسقف گفت بدون این حرفها راست می‌گویم علی (ع) فرمود نصرانیان چند فرقه شدند بعد از عیسی گفت به خدا قسم فقط یک فرقه علی (ع) فرمود قسم به خدائی که جز او خدائی نیست دروغ گفتی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند همه اهل آتشند مگر یک فرقه خداوند می‌فرماید: **منهم أمه مقتصده و کثیر منهم ساء ما یعملون فقط**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 204

همین یک فرقه نجات می‌یابند.

53- عیاشی - حمران بن اعین از حضرت باقر (ع) در باره آیه یا اهل الكتاب لستم علی شیء حتی تقيموا التوراة و الإنجیل و ما أنزل إلیکم من ربکم و لیزیدن کثیرا منهم ما أنزل إلیک من ربک طغیانا و کفرا فرمود این ولایت امیر المؤمنین (ع) است.

54- تفسیر قمی - و قالت الیهود ید الله مغلوله گفته است یهودان گفتند خداوند از کار فارغ شده جز آنچه قبلا مقدر نموده نمی‌آفریند خداوند اعتقاد آنها را رد کرده فرمود بل یداه مبسوطان ینفق کیف یشاء یعنی جلو می‌اندازد امری را یا تاخیر می‌اندازد، زیاد می‌کند یا کم می‌نماید او اختیار و بدا دارد و دارای مشیت است.

این آیه و لو أنهم أقاموا التوراة و الإنجیل و ما أنزل إلیهم من ربهم یعنی یهود و نصاری لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم از بالای سر از باران و از زیر پاهایشان از نباتات. این آیه منهم أمه مقتصده گفت گروهی از یهود بودند که داخل اسلام شدند آنها را خداوند امت مقتصده نامید.

55- عیاشی - از مروان از بعضی اصحاب نقل کرد که حضرت صادق (ع) صحبت نصاری و دشمنی آنها را نمود عرض کردم این آیه ذلک بأن منهم قسیسین و رهبانا و أنهم لا یتکبرون فرمود آنها قومی بودند بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله که انتظار آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله را داشتند.

56- عیاشی - از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) در مورد آیه ما جعل الله من بحیره و لا سائبه و لا وصیله و لا حام فرمود مردم جاهلیت وقتی شترشان در یک شکم دو قلو زائید می‌گفتند به هم وصل شد نه کشتن آن را جایز می‌دانستند و نه خوردنش را وقتی که ده فرزند می‌زائید او را سائبه می‌نامیدند نه سواری آن و نه خوردن گوشش را حلال می‌دانستند «حام» شتر نر است که آن را نیز حلال نمی‌دانستند خداوند این آیه را نازل نمود که خداوند هیچ یک از اینها را حرام نکرده امام صادق (ع) فرمود بحیره موقعی است که بچه بچه شتر بزاید که بحیره می‌شود.

57- تفسیر قمی - آیه ما جعل الله من بحیره بحیره موقعی بود که گوسفند پنج مرتبه بزاید در مرتبه ششم می‌گفتند بحیره شدند بره را برای بت قرار می‌دادند و دیگر از چرا و آب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 205

خوردن کسی مانع او نمی‌شد وسیله وقتی بود که گوسفند پنج شکم بزاید و در مرتبه ششم یک بزغاله نر و یک ماده در یک شکم بزاید که بزغاله ماده را برای بت قرار می‌دادند و می‌گفتند رسید به برادرش و گوشت آن را برای زنان حرام می‌کردند (حام) وقتی شتر نر پدر پدر پدر باشد می‌گفتند پشت شتر قرق شد که نمی‌توان استفاده از سواری و باربری

کرد او را حامی نامیدند و جلوگیری از چراگاه و آب نمی‌شد خداوند بر آنها رد کرده فرمود ما جعل الله من بحیره تا این قسمت و اکثرهم لا یعقلون.

58- تفسیر قمی - و إذ قال الله يا عيسى ابن مريم أ أنت قلت للناس اتخذوني و أمي إلهين من دون الله لفظ آیه ماضی است ولی معنی آن مستقبل است قبلا نگفته بعد از این خواهد گفت جریان این بود که نصرانیان گمان می‌کردند که عیسی به آنها گفته است: من و مادرم دو خدا هستیم روز قیامت خداوند بین نصرانیان و عیسی جمع می‌کند و به او می‌گوید أ أنت قلت للناس اتخذوني و أمي إلهين تو گفتی به مردم من و مادرم را دو خدا بگیرد؟

می‌گوید خدایا تو منزهی هرگز من چیزی را که شایسته آن نیستم نخواهم گفت اگر گفته بودم تو خود می‌دانستی آنچه در دل من هست می‌دانی ولی آنچه در ذات تو است من نمی‌دانم تو دانای رازها هستی تا این آیه و أنت علی کل شیء شهید و دلیل بر اینکه عیسی چنین چیزی را نگفته این آیه است هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم.

59- عیاشی - از حضرت باقر (ع) در باره سخن خدا به عیسی أ أنت قلت للناس اتخذوني و أمي خداوند این سؤال را نکرده خواهد کرد، چون خداوند می‌داند یک جریان اتفاق افتادنی است از آینده به طور واقع شده خبر می‌دهد.

و از سلیمان بن خالد از حضرت صادق (ع) نقل شده که از این آیه سؤال کردند فرمود خداوند وقتی اراده کرد امری باشد قبل از وقوع خبر اتفاق افتادن آن را می‌دهد.

60- جابر جعفی از حضرت باقر (ع) نقل می‌کند در مورد آیه تعلم ما فی نفسی و لا أعلم ما فی نفسک إنک أنت علام الغیوب فرمود اسم اعظم و اکبر هفتاد و سه حرف است یک حرف آن را خداوند به خود اختصاص داده و هیچ کس را از آن مطلع نکرده، به همین جهت احدی نمی‌داند در نفس او چیست اینست معنی قول عیسی تعلم ما فی نفسی یعنی هفتاد و دو حرف از اسم اکبر به من آموختی و خود می‌دانی و لا أعلم ما فی نفسک زیرا تو

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 206

این یک حرف را به هیچ آفریده‌ای نیاموخته‌ای پس احدی نمی‌داند در نفس تو چیست.

61- تفسیر قمی - این آیه که حکایت کفار قریش است و قالوا لو لا أنزل علیه ملک گفتند چرا بر او یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله فرشته نازل نمی‌شود و لو أنزلنا ملکا لقضى الأمر ثم لا ينظرون خداوند خبر می‌دهد که معجزه وقتی آمد و فرشته وقتی نازل شد و ایمان نیاوردند هلاک می‌شوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی رحمت و رافت به امت خویش از آوردن معجزات خودداری می‌کند و خداوند به او شفاعت را عنایت نموده سپس خداوند می‌فرماید و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا عليهم ما يلبسون و لقد استهزئ برسلك فحاق بالذين سخروا منهم ما كانوا به يستهزؤن یعنی بر آنها عذاب نازل شد سپس می‌فرماید قل سيروا في الأرض ثم انظروا كيف كان عاقبة المكذبين بگو ای

محمد صلی الله علیه و آله بروید و گردش کنید و نگاه کنید در قرآن و اخبار پیامبران که عاقبت تکذیب‌کنندگان چه بوده است بعد می‌فرماید **قل لمن ما فی السماوات و الأرض قل لله کتب علی نفسه الرحمة** بگو آسمانها و زمین مال کیست بعد رد می‌کند آنها را و می‌فرماید از خدا است که رحمت بر خود لازم نموده.

62- عیاشی- ابن ابی یعفور گفت حضرت صادق (ع) فرمود هر چه بر آنها پوشانند خداوند بر خودشان می‌پوشاند در قرآن می‌فرماید **و للبسنا علیهم ما یلبسون**.

63- تفسیر قمی- در روایت ابی الجارود از حضرت ابو جعفر علیه السلام در باره آیه **قل آی شیء أكبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم** می‌گوید مشرکان اهل مکه گفتند یا محمد صلی الله علیه و آله خدا کسی را جز تو پیدا نکرد که به رسالت مبعوث نماید؟ نمی‌بینیم یک نفر دعوت تو را بپذیرد این سخنان در ابتدای دعوت در مکه بود ما از یهودان و نصرانیان پرسیدیم گفتند در کتابهای ما چیزی راجع به تو وجود ندارد یک نفر را شاهد بیاور که گواهی بدهد تو پیامبر خدائی. فرمود خدا گواه بین من و شما است فرموده است **إنکم لتشهدون أن مع الله آلهة أخرى** شما گواهی می‌دهید که با خدا خدایان دیگری است خداوند به حضرت محمد می‌فرماید فان تشهدوا فلا تشهد معهم اگر چنین گواهی را دادند تو با آنها گواهی مده قل لا اشهد **إنما هو إله واحد و إننی بریء مما تشرکون** بگو گواهی نمی‌دهم او خدای یکتا است و من از شرک شما بیزارم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 207

64- عیاشی- زراره و حمران از حضرت باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کنند که در باره آیه **و أوحی إلی هذا القرآن لأنذرکم به و من بلغ منظور از (من بلغ)** ائمه علیهم السلام هستند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به وسیله قرآن هشدار می‌دهند ابو خالد کابلی از حضرت باقر (ع) نقل کرد که فرمود هر که برسد به مقام امامت از بازماندگان پیامبر همان اوصیا بوسیله قرآن هشدار می‌دهند چنانچه پیامبر هشدار می‌داد.

65- عیاشی- عمار بن میثم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که مردی خدمت امیر المؤمنین (ع) این آیه را چنین خواند **فإنهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون** آن جناب فرمود بلی به خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را به شدیدترین وجه ممکن تکذیب کردند ولی (یکذبوک) بدون تشدید است یعنی نمی‌توانند باطلی را بیاورند که حق تو را پایمال کنند.

حسین بن منذر از حضرت صادق (ع) در مورد آیه **فإنهم لا یکذبونک** نقل کرد فرمود آنها نمی‌توانند گفتار تو را باطل نمایند.

66- تفسیر قمی - آیه قد نعلم إنه لیحزنک الذی یقولون این آیه را بر حضرت صادق (ع) خواندند فرمود آری آنها به شدیدترین وجه تکذیب کردند ولی لا یکذبونک بدون تشدید نازل شده یعنی نمی‌توانند چیزی بیاورند که حقیقت گفتار تو را باطل نمایند.

حفص بن غیاث از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود یا حفص، هر که صبر کند کمی صبر کرده و هر که ناراحتی و جزع نماید کمی ناراحتی کرده بعد فرمود صبر را در تمام کارها از دست مده خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت و به او امر به صبر و مدارا کرد فرمود و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا و فرمود اذفع بالتی هی أحسن السیئة فإذا الذی بینک و بینه عداوة كأنه ولی حمیم آنقدر صبر کرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا ناراحتی‌های شدید ایجاد کردند و سخت در معرض هدف تیرهای کینه خود ایشان را قرار دادند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلتنگ شد خدا این آیه را نازل نمود و لقد نعلم أنك یضیق صدرک بما یقولون ما می‌دانیم دلتنگ هستی از گفتار آنها باز تکذیب نمودند و ایشان را هدف گفتار ناهنجار خویش قرار دادند پیامبر اکرم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 208

صلی الله علیه و آله محزون گردید.

خداوند این آیه را نازل کرد قد نعلم إنه لیحزنک الذی یقولون فإنهم لا یکذبونک و لكن الظالمین بآیات الله یجحدون و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و أودوا حتی أتاهم نصرنا باز پیامبر نشست و صبر کرد آنها شروع کردند به تکذیب و نام خدا را بردن و اهانت کردن پیامبر اکرم فرمود در مورد خود و خانواده و آبرویم صبر کردم اما صبر در مورد نام خدایم نمی‌توانم بکنم که هر چه می‌خواهند بگویند خداوند این آیه را نازل نمود و لقد خلقنا السماوات و الأرض و ما بینهما فی ستة آیام و ما مسنا من لغوب فاصبر علی ما یقولون در تمام کارها صبر کرد بعد خداوند او را بشارت داد به جان‌نشینان و ائمه بعد از او که به صبر آراسته شده‌اند و فرمود و جعلنا منهم أئمة یتهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بآیاتنا یوقنون در این موقع فرمود

الصبر من الايمان كالرأس من البدن

پیامبر شکر نعمت را نمود خداوند این آیه را بر او نازل کرد و تمت کلمت ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا و دمرنا ما کان یصنع فرعون و قومه و ما كانوا یعرشون فرمود آیه بشارت و انتقام است، خداوند کشتن مشرکین را اجازه داد که هر جا آنها را پیدا کردند بکشند و به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش آنها را کشت و پاداش صبرش را در همین دنیا داد به اضافه آنچه در آخرت برایش ذخیره نموده.

در روایت ابی الجارود از حضرت باقر (ع) در باره آیه و إن کان کبر علیک إعراضهم تا این قسمت نفقا فی الأرض یعنی نقب و سوراخی در زمین.

علی بن ابراهیم در مورد آیه **نققا فی الأرض أو سلما فی السماء** می گوید یعنی اگر قدرت داری زمین را حفر کنی یا به آسمان بالا روی، یعنی نمی توانی چنین کنی. بعد می فرماید **و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی** یعنی اگر خدا بخواهد می تواند همه را مؤمن نماید.

این آیه **فلا تکونن من الجاهلین** خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی منظور مردم هستند **إنما یتستجیب الذین یسمعون دعوت تو** را کسانی که عقل دارند و درک می کنند می پذیرند **و الموتی یبعثهم الله** یعنی تصدیق می کنند که مرده ها را خداوند بر می انگیزاند **و قالوا لو لا نزل علیه آیه** یعنی چرا بر او آیه و معجزه های نازل نمی شود **قل إن الله قادر علی أن ینزل آیه و لکن اکثرهم لا یعلمون** بگو خداوند قادر است آیه نازل

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 209

نماید ولی اکثر آنها نمی دانند اگر معجزه های آمد و ایمان نیاوردند هلاک خواهند شد.

در روایت ابی الجارود از حضرت باقر (ع) در مورد آیه **إن الله قادر علی أن ینزل آیه** فرمود به زودی در آخر الزمان آیاتی را نشانتان می دهد از قبیل **دابة الارض**، **دجال**، **نزول عیسی بن مریم** و **طلوع خورشید از مغرب**.

67- تفسیر قمی - بگو به آنها یا محمد صلی الله علیه و آله **أ رأیتکم إن أتاکم عذاب الله أو أتتکم الساعة أ غیر الله تدعون إن کنتم صادقین** اگر عذاب خدا یا قیامت بیاید آیا جز خدا را به فریاد خود می خوانید اگر راست می گوئید بعد رد می کند آنها را به این آیه **بل إیاه تدعون فیکشف ما تدعون إلیه إن شاء و تنسون ما تشرکون**. فرمود خدا را می خوانید وقتی گرفتار یک ناراحتی می شوید وقتی آن ناراحتی را خداوند بر طرف نمود فراموش می کنید بت هایی را که شریک خدا قرار می دهید.

68- تفسیر قمی - آیه **قل أ رأیتم إن أخذ الله سمعکم و أبصارکم و ختم علی قلوبکم من إله غیر الله** یا تیکم به انظر کیف نصراف الآیات ثم هم یصدفون خداوند می فرماید به قریش بگو اگر خدا گوش و چشم شما را بگیرد و مهر بر دل های شما بزند یعنی هدایت را از شما بگیرد جز خدا چه کس می تواند به شما برگرداند **ثم هم یصدفون** باز هم آنها تکذیب می کنند.

در روایت ابی الجارود ذیل همین آیه می فرماید باز آنها اعراض می کنند.

آیه **قل أ رأیتکم إن أتاکم عذاب الله بغتة أو جهرة هل یهلك إلا القوم الظالمون** در موقعی نازل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرده بود و اصحاب گرفتار تنگدستی و بیماری و ناراحتی شده بودند و به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت نمودند خداوند این آیه را نازل نمود یعنی شما را در این دنیا جز گرفتاری و تنگدستی چیز دیگری نمی رسد اما عذاب دردناک خدا که موجب هلاکت می شود جز برای ستمکاران است؟ 69- تفسیر قمی - آیه **قل هو القادر**

علی أن یبعث علیکم عذابا من فوقکم بگو او قادر است عذابی بر شما فرستد از بالای سرتان یعنی سلطان ستمگر او من تحت أرجلکم یعنی مردمان نادان بی‌فایده او یلبسکم شیعا یا شما را دچار عصیبت نماید و یذیق بعضکم بأس بعض گرفتار همسایه بد نماید.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 210

در روایت ابی الجارود از حضرت باقر در باره آیه قل هو القادر علی أن یبعث علیکم عذابا من فوقکم آن عذاب دجال¹¹ و صیحه آسمانی است او من تحت أرجلکم یعنی خسف و فرو رفتن در زمین او یلبسکم شیعا اختلاف در دین و طعنه زدن به یک دیگر است و یذیق بعضکم بأس بعض یعنی یک دیگر را کشتن تمام این بلاها در میان اهل قبله است خداوند می‌فرماید انظر کیف نصرف الآیات لعلهم یفقهون و کذب به قومک یعنی قریش تکذیب کردند لکل نیا مستقر از برای هر جریانی حقیقتی است که بعد متوجه می‌شوند.

و آیه لعلهم یفقهون یعنی تا بفهمند و این قسمت و کذب به قومک و هو الحق یعنی قرآن را قریش تکذیب کردند این قسمت آیه لکل نیا مستقر یعنی هر خبری وقتی دارد و این قسمت و إذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا یعنی وقتی مشاهده می‌کنی آنهایی را که قرآن را تکذیب می‌کنند و مسخره می‌نمایند آیه کالذی استهوته الشیاطین یعنی مانند کسی که او را شیطان فریب داده این قسمت آیه له أصحاب یدعونه إلی الهدی ائتنا یعنی یارانی دارد که به او می‌گویند برگرد پیش ما که کنایه از ابلیس است.

70- تفسیر عیاشی- از حضرت باقر (ع) در باره آیه و إذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فرمود یعنی سخن در باره خدا و جدال در قرآن فأعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره از آنها کناره بگیر تا وارد حدیث دیگری شوند. فرمود از آن جمله است داستان سرا و کسی که قصه گو است.

توضیح: منظور از ناقل قصه‌های دروغ و اکاذیب است و مراد علمای مخالفین و روایت‌کننده‌های آنها است.

71- تفسیر قمی- آیه و ما قدروا الله حق قدره فرمود نمی‌توانند به عظمت خدا برسند که او را بستانند چنان که هست إذ قالوا ما أنزل الله علی بشر من شیء گوینده این حرف قریش و یهود بودند خداوند آنها را رد می‌کند و احتجاج می‌نماید بر آنها قل من أنزل الكتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها بگو ای محمد صلی الله علیه و آله منظور از (تبدونها) یعنی اقرار به مقداری از آن می‌نمائید

(1) چنین ذکر شده اما ظاهرا بطوری که در چند نسخه هست «هو الدخان و الصیحه» یعنی دود و صیحه است.

¹¹ (1) چنین ذکر شده اما ظاهرا بطوری که در چند نسخه هست «هو الدخان و الصیحه» یعنی دود و صیحه است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 211

و تخفون كثيرا یعنی بسیاری از اخبار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را پنهان می‌کنید. و علمتم ما لم تعلموا أنتم و لا آباؤکم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون یعنی آنها را بگذار در همان تکذیبی که می‌نمایند باشند بعد می‌فرماید و هذا کتاب أنزلناه مبارک مصدق الذی بین یدیه و لتندر أم القرى و من حولها یعنی قرآن کتابی است که او را با برکت نازل کرده‌ایم که تصدیق می‌کند تورات و انجیل و زبور را تا بیم دهی ساکنان مکه و اطرافش را اینکه مکه را ام القرى نامیده‌اند به آن جهت است که اولین بقعه و خانه‌ای که در زمین ساخته آنجا بود و الذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به یعنی ایمان به پیامبر و قرآن می‌آورند.

72- تفسیر عیاشی- از عبد الله بن سنان گفت از حضرت صادق (ع) راجع به این آیه پرسیدم قل من أنزل الكتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها فرمود هر چه را مایل بودند آشکار می‌کردند و هر چه مایل بودند پنهان می‌نمودند.

در روایت دیگری از آن جناب نقل می‌شود که در کاغذها می‌نوشتند بعد هر چه را دلشان می‌خواست آشکار می‌نمودند و آنچه مایل بودند پنهان می‌کردند و فرمود هر کتابی نازل شد در نزد اهل علم است (منظور از اهل علم علمای آل محمد و ائمه علیهم السلام هستند).

73- تفسیر قمی- این آیه و من عمی فعلیها یعنی هر که گمراه شود به ضرر خود اوست بواسطه کسب معاصی و ليقولوا درست جریان چنین است که قریش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گفتند آنچه به ما می‌گوئی از علمای یهود می‌آموزی و از آنها درس می‌گیری آیه و أعرض عن المشرکین این آیه منسوخ است به آیه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم آیه أقسموا بالله جهد أیمانهم منظور قریش است و نقلب أفئدتهم و أبصارهم می‌فرماید دل‌های آنها را زیر و رو می‌کنیم بطوری که بالای آن پائین می‌آید چشم‌هایشان را کور می‌کنیم که هدایت را مشاهده نکنند کما لم یؤمنوا به أول مرة چنانچه ایمان نیاوردند در بار اول یعنی عالم ذر و میثاق و نذرهم فی طغیانهم یعمهون یعنی گمراه می‌شوند سپس خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله اعلام می‌کند که دل‌های ایشان چگونه است و منافق هستند. و لو أننا نزلنا إلیهم الملائکة تا این قسمت آیه «قبلا» یعنی آشکار.

و هو الذی أنزل إلیکم الكتاب مفصلا یعنی بین حق و باطل تشخیص می‌دهد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 212

آیه **قالوا لن نؤمن حتى نؤتي مثل ما أوتي رسل الله** فرمود بزرگان آنها گفتند ما ایمان نمی آوریم به تو مگر بر ایمان بیاوری مانند آنچه انبیاء دیگر از وحی و نزول کتاب آوردند **بما كانوا يمكرون** یعنی بواسطه معصیتی که در پنهانی می کردند.

74- تفسیر قمی - در باره آیه **و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الأنعام نصيبا** تا این آیه **سأ ما يحكمون** عربها وقتی زراعتی را می کاشتند می گفتند این مال خدا است و این مال الهه ما در موقع آبیاری اگر آب خرابی می کرد و از قسمت خدا می رفت قسمتی که مربوط به بتهایشان بود آن را نمی بستند و می گفتند خدا بی نیازتر از این مقدار آب بسته است اگر مقداری از آنچه مربوط به خدا است برای بتها می رفت بر نمی گرداندند و می گفتند خدا بی نیازتر از آن است خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این مورد آیه نازل نمود و کار و رفتار آنها را شرح داد فرمود **و جعلوا لله**.

آیه **و كذلك زين لكثير من المشركين قتل أولادهم شركاؤهم** یعنی پیشینیان آنها خوششان می آمد از کشتن فرزندانشان **و ليلبسوا عليهم دينهم** یعنی فریب دهند آنها را و در دین به اشتباه اندازند ایشان را آیه **و قالوا هذه أنعام و حرث حجر** این چهارپایان و کشت حرام است **لا يطعمها إلا من نشاء بزعمهم** آنها را بر دسته ای حرام می دانستند **و أنعام حرمت ظهورها** که همان بحیره و سائبه و وصیله و حام است.

و قالوا ما في بطون هذه الأنعام آنها جنینی که از شکم چهارپایان بیرون می آوردند بر زنان حرام می دانستند اگر مرده بود هم زنان می خوردند و هم مردان سپس فرمود **قد خسر الذين قتلوا أولادهم سفها بغير علم** یعنی به ناهمی و **حرموا ما رزقهم الله** آنها گروهی بودند که دختران خود را از غیرت می کشتند و گروهی هم از گرسنگی بچه هایشان را می کشتند.

75- تفسیر قمی - **و علی الذین هادوا حرما کل ذی ظفر منظور** یهود است که خداوند بر آنها حرام نمود گوشت پرنده ها را و چربیها را نیز حرام کرد و خیلی دوست داشتند آنها را مگر آن مقدار چربی که بر پشت گوسفندان باشد یا در پهلویش باشد خارج از شکم و این معنی آیه **حرما علیهم شحومهما إلا ما حملت ظهورهما أو الحوايا** یعنی در جنین او ما **اختلط بعظم ذلك جزیناهم بیغیهم** یعنی فرمانروایان بنی اسرائیل فقیران خود را مانع

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 213

می شدند از خوردن گوشت پرنده و چربیها، خداوند آنها را بواسطه این ستمی که بر فقرا روا می داشتند بر آنها حرام کرد.

76- تفسیر قمی - آیه **أن تقولوا إنما أنزل الكتاب علی طائفتین من قبلنا** یعنی یهود و نصاری گرچه ما کتاب آنها را نخوانده ایم. یا میگوئید اگر بر ما کتاب نازل می شد از آنها بیشتر هدایت می یافتیم. که منظور قریش است که گفتند اگر کتاب بر ما نازل می شد بهتر اطاعت می کردیم و هدایت می یافتیم **فقد جاءكم بینة من ربکم و هدی و رحمة** یعنی هدایت

و دلیل از جانب خدا برای شما آمد که همان قرآن کریم است **سنجزی الذین یصدفون عن آیاتنا** به زودی کیفر می‌کنیم کسانی را که جلو آیات مرا می‌گیرند و مانع پیشرفت آن می‌شوند.

77- تفسیر قمی - **إن الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا** کسانی که از امیر المؤمنین علیه السلام جدا شدند و دسته‌ها تشکیل دادند. معلی بن خنیس از حضرت صادق (ع) نقل کرد که در باره آیه **إن الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا** گفت آنها به خدا از دین خود دست برداشتند.

78- عیاشی - کلیب صیداوی گفت از حضرت صادق (ع) در مورد آیه **إن الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا** فرمود علی (ع) چنین قرائت می‌کرد **فارقوا دینهم** فرمود جدا شدند به خدا از دین خود.

79- تفسیر قمی - **المص کتاب أنزل إلیک خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است فلا یکن فی صدرک حرج منه** دلتنگ نشوی از آن لتذره و **ذکری للمؤمنین**.

محمد بن قیس از حضرت ابو جعفر (ع) نقل کرد که حی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب و چند نفر از یهودان نجران خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و گفتند مگر در کتابی که بر شما نازل شده نمی‌گوئی «الم» فرمود چرا گفتند جبرئیل برایت آورده آن را از جانب خدا فرمود بلی. گفتند در میان انبیاء گذشته سراغ نداریم کسی مدت حکومت و قدرت ملت و امت خود را بیان کرده باشد جز تو. در این موقع حی بن اخطب رو به جانب یاران خود نموده گفت «الف» یک است و «لام» سی است و «میم» چهل و مجموع آنها هفتاد و یک می‌شود تعجب می‌کنم از مردمی که این دین را برگزیدند با اینکه تمام مدت عمرش هفتاد و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 214

یک سال است و رو به جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نموده گفت جز این است که من گفتم فرمود بلی گفت بگو چیست؟

فرمود «المص» گفت این سنگین‌تر و طولانی‌تر است الف یک و لام سی و میم چهل و صاد نود و مجموع آن صد و شصت و یک می‌شود باز گفت دیگر چیزی هست؟ فرمود آری گفت بگو فرمود «الم» گفت این سنگین‌تر و طولانی‌تر است الف یک، لام سی، میم چهل، راء دویست گفت آیا چیز دیگری هست فرمود آری گفتند ما دیگر از کار تو سر در نمی‌آوریم و نمی‌دانیم به تو چه داده‌اند از جای حرکت کردند. ابو یاسر به برادر خود گفت تو نمی‌دانی شاید برای محمد صلی الله علیه و آله تمام این ارقام و بیشتر از آنها جمع شده است.

حضرت باقر (ع) فرمود این آیات در باره آنها نازل شد **منه آیات محکمت هن أم الکتاب و آخر متشابهات** این آیات دارای وجوهی دیگر است بر خلاف آنچه حی بن اخطب و برادر و یارانش تفسیر نمودند بعد خداوند مردم را مخاطب

قرار می‌دهد و می‌فرماید **اتبعوا ما أنزل إليكم من ربكم و لا تتبعوا من دونه أولياء** یعنی دوستی غیر محمد صلی الله علیه و آله **قلیلا ما تذکرون**.

80- تفسیر قمی - **و إذا فعلوا فاحشاً قالوا** یعنی بت پرستان و در روایت ابی الجارود آیه **كما بدأکم تعودون** گفت موقعی که آنها را آفرید مؤمن و کافر و شقی و سعید آفرید و همچنین روز قیامت بر می‌گردند هدایت یافته یا گمراه.

81- تفسیر قمی - **لما یحییکم** گفت حیات بهشت است **و اعلموا أن الله یحول بین المرء و قلبه** یعنی فاصله می‌شود بین آنچه خدا خواسته و آنچه او خواسته است.

ابو الجارود از حضرت باقر نقل کرد در باره آیه **یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم** یعنی ولایت علی بن ابی طالب را زیرا پیروی از ولایتش موجب بقای عدالت و نظام اجتماع شما خواهد بود.

و اما آیه **و اعلموا أن الله یحول بین المرء و قلبه** یعنی فاصله می‌شود بین مؤمن و معصیت او تا او را به جانب آتش نکشاند و فاصله می‌شود بین کافر و اطاعت او از خدا تا ایمان خود را کامل کند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 215

82- تفسیر قمی - **و إذ قالوا اللهم إن كان هذا هو الحق من عندک** این آیه موقعی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قریش فرمود خداوند مرا مبعوث به رسالت نموده تا تمام پادشاهان دنیا را از میان بردارم و قدرت در اختیار شما بگذارم. دعوت مرا بپذیرید تا بر عرب حکومت کنید و ملت غیر عرب نیز مطیع شما شوند و در بهشت نیز فرمانروا شوید.

ابو جهل گفت **«اللهم إن كان هذا»** اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید واقعیت دارد بر سر ما سنگی از آسمان فرود آور یا دچار عذابی دردناکمان گردان. بواسطه حسادتی که با پیامبر صلی الله علیه و آله داشت.

بعد گفت ما و بنی هاشم مانند دو اسب مسابقه بودیم حمله می‌کردیم وقتی آنها حمله می‌کردند کوچ می‌کردیم وقتی آنها کوچ می‌کردند می‌افروختیم وقتی آنها می‌افروختند همین که ما و آنها به هدف رسیدیم یکی از بنی هاشم گفت در میان ما پیامبری است ما رضایت نمی‌دهیم به این کار که در بنی هاشم پیامبر باشد ولی در بنی مخزوم نباشد بعد گفت خدایا از تو پوزش می‌خواهم این آیه را خداوند نازل فرمود **و ما کان الله لیعذبهم و أنت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون** این موقعی بود که او طلب مغفرت نمود اما وقتی تصمیم به کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند و از مکه او را خارج نمودند خداوند فرمود **و ما لهم ألا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام و ما کانوا أولیاءه** یعنی قریش صاحب اختیار مکه نبودند **إن أولیاءه إلا المتقون** صاحب اختیار مکه تو و اصحابت هستند یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند آنها را با شمشیر عذاب نمود در جنگ بدر و کشته شدند.

83- تفسیر قمی - وقتی قریش تصمیم گرفتند که شبانه بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله بریزند و ایشان را بکشند و به جانب مسجد الحرام رفته سوت می زدند و کف می نواختند و دور خانه می گشتند خداوند این آیه را نازل نمود:

و ما کان صلاتهم عند البیت إلا مکاء و تصدیة مکاء سوت زدن است و تصدیه دست زدن می باشد.

84- تفسیر قمی - در روایت ابی الجارود حضرت ابی جعفر علیه السلام در مورد آیه **اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون الله و المسيح ابن مریم** اما عیسی مسیح را معصیت کردند و او را به مقامی بیشتر از آنچه داشت رساندند زیرا گمان کردند او خدا است و پسر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 216

خدا است گروهی از آنها گفتند سومین خدا است و بعضی گفتند خود او خدا است اما احبار و رهبان آنها اطاعت ایشان را نموده و فرمانشان را پذیرفتند و پیرو دستورات آنها شدند و آنچه ایشان می گفتند بعنوان دین می پذیرفتند با این پیروی آنها را ارباب خویش گرفتند و دستور خدا را در کتابها و پیامبران را پشت سر گذاشتند هر چه احبار و رهبان می گفتند قبول می کردند و عصیان خدا را از پیش می گرفتند این جریان در قرآن ما ذکر شده تا پند بگیریم از آنها، خداوند بنی اسرائیل را بر این کار سرزنش می کند با این آیه **و ما أمروا إلا لیعبدوا إلهها واحدا لا إله إلا هو سبحانه عما یشرکون**.

85- تفسیر قمی - **إنما النسئیة زیادة فی الکفر** سبب نزول آیه این بود که مردی از قبیله کنانه در موسم حج می ایستاد و می گفت خون آنها را که محرم نیستند حلال کردم که عبارتند از قبیله طی و خثعم در ماه محرم و فراموش می کنم و به جای آن صفر را قرار می دهم سال بعد می گوید من ماه صفر را حلال کردم و فراموش کردم آن را و بجای آن ماه محرم را حرام کردم خداوند این آیه را نازل نمود **إنما النسئیة زیادة فی الکفر** تا این قسمت آیه **زین لهم سوء أعمالهم**.

86- تفسیر عیاشی - یزید بن عبد الملک از حضرت صادق (ع) نقل کرد که فرمود برای خدا خشم نگرفته چیزی مانند درخت طلح و سدر. طلح به اندازه ترنج بود و سدر مانند خربزه وقتی یهودان گفتند **ید الله مغلولة** میوه آنها کوچک شد و دارای دانه شدند دانه ای سخت وقتی نصرانیان گفتند **المسیح ابن الله** این دو درخت کم برگ شدند و خاردار و میوه آنها کوچک شد، سدر به این کوچکی شد و میوه طلح از بین رفت دیگر میوه نخواهد داد تا قیام حضرت مهدی صلوات الله علیه و فرمود هر کس درخت طلح و سدر را آب دهد مثل اینست که مؤمنی را از تشنگی سیراب نموده.

توضیح: طلح درخت موز است گفته اند ام غیلان است گفته اند هر درخت بزرگ پر خار را طلح می نامند اما خبر معنی اول که درخت موز باشد نفی می کند (زیرا موز اکنون هم میوه می دهد) و ممکن است غضب آن دو مجازا باشد ظهور غضب در آنها باشد و همین کافی است در شرف این دو درخت.

87- تفسیر عیاشی - از ابی بصیر از حضرت صادق در باره آیه **اتخذوا أحبارهم و**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 217

رهبانهم أربابا من دون الله فرمود آنها را دعوت به عبادت خود نمی‌کردند اگر می‌گفتند ما را پرستید ایشان نمی‌پذیرفتند ولی آنها حلالی را حرام و حرامی را حلال می‌نمودند ایشان هم می‌پذیرفتند در نتیجه آنها را رب خود قرار می‌دادند.

در روایت دیگری است که آنها را بطوری که متوجه نبودند می‌پرستیدند.

88- تفسیر قمی - أ و لا یرون أنهم یفتنون فی کل عام یعنی مریض می‌شوند نظر بعضهم إلی بعض یعنی منافقین ثم انصرفوا یعنی متفرق می‌شوند صرف الله قلوبهم خدا دل‌هایشان را از حق بر می‌گرداند و باطل را بر حق ترجیح می‌دهند.

89- تفسیر قمی - ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت صادق (ع) در باره آیه قدم صدق عند ربهم فرمود پیامبر اکرم است.

90- تفسیر قمی - قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا قریش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند قرآن غیر از این برای ما بیاور این را که از یهود و نصاری آموخته‌ای فقد لبثت فیکم عمرا من قبله یعنی من چهل سال میان شما زندگی کرده‌ام قبل از اینکه به من وحی شود و چنین چیزی نیاوردم تا به من وحی شد «او بدله» حضرت صادق علیه السلام در باره آیه ائت بقرآن غیر هذا او بدله فرمود منظور امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است قل ما یکون لی أن أبدله من تلقاء نفسی إن أتبع إلا ما یوحی إلی.

یعنی در باره علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام (که من نمی‌توانم او را تغییر دهم از جانب خود).

آیه و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفاعونا عند الله گفت: قریش بت‌ها را می‌پرستیدند و می‌گفتند ما اینها را می‌پرستیم تا ما را مقرب نزد خدا نمایند ما قدرت بر عبادت خداوند نداریم خداوند آنها را رد کرد و فرمود قل أ تبتون الله بما لا یعلم یعنی او را شریکی نیست که پرستیده شود.

91- تفسیر قمی - در روایت ابی الجارود از حضرت باقر (ع) در باره آیه أ فمن یرهدی إلی الحق أحق أن یتبع أمن لا یرهدی می‌فرماید اما آنها که هدایت یافته‌اند محمد و آل محمدند صلی الله علیهم اجمعین اما کسانی که هدایت نمی‌یابند مگر کسی آنها را

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 218

رهبری کند مخالفین ایشان از قریش هستند و دیگران که با اهل بیت پیامبر بعد از او از در مخالفت برخیزند.

و در روایت ابی الجارود از امام علیه السلام در باره **أرأيتم إن أتاكم عذابه بياتا يعني شب و روز ما ذا يستعجل منه المجرمون** فرمود این عذابی است که در آخر الزمان نازل می شود بر فاسقان اهل قبله که آنها منکر عذاب هستند آیه و ما **أنا عليكم بوكيل** یعنی من وکیل شما نیستم که اعمال شما را حفظ کنم بر من لازم است شما را دعوت نمایم.

92- تفسیر قمی - در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام در مورد آیه **الر کتاب أحکمت آیاته** فرمود آن قرآن است **من لدن حکیم خبیر** فرمود از نزد حکیم خبیر و **أن استغفروا ربکم ای مؤمنین استغفار کنید یؤت کل ذی فضل فضله** او علی بن ابی طالب است و **و إن تولوا فإنی أخاف علیکم عذاب یوم کبیر** شما را می ترسانم از عذابی بزرگ آن عذاب دود است و صیحه آسمانی.

و آیه **ألا إنهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه** یعنی پنهان می کنند آنچه در دلهای خود از کینه علی (ع) دارند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود نشانه منافق بغض علی (ع) است گروهی بودند که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله اظهار محبت با علی می کردند ولی در دل کینه او را داشتند پس فرمود **ألا حین یستغشون ثيابهم** هر وقت از فضائل علی (ع) چیزی نقل می کرد یا آیاتی که در باره او نازل شده است تلاوت می نمود لباسهای خود را تکان می دادند و از جای حرکت می کردند خداوند می فرماید **یعلم ما یسرون و ما یعلنون** از پنهان و آشکار شما مطلع است هنگام حرکت کردن شما **إنه علیم بذات الصدور** او بر دلها آگاه است.

آیه **و لئن أخرنا عنهم العذاب إلى أمة معدودة** یعنی اگر ما آنها را مهلت دهیم تا قیام حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف آنها را بر می گردانیم و عذاب خواهیم کرد **لیقولن ما یحبسه** یعنی از روی استهزاء می گویند چرا قائم قیام نمی کند خداوند می فرماید **ألا یوم یأتیهم لیس مصروفا عنهم و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن** آیه **أ فمن کان علی بینة من ربه** امام باقر (ع) فرمود پیامبر اکرم است صلی الله علیه و آله و **یتلوه شاهد** یعنی امیر المؤمنین علیه السلام **إماما و رحمة و من قبله کتاب موسی أولئک یؤمنون** به پس مقدم داشتند و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 219

تاخیر انداختند در تالیف یعنی آیه **إماما و رحمة** همین طور قبل از و من قبله کتاب موسی بوده که آنها جایش را عوض کرده اند.

توضیح: تفسیر استغشاء به نفوذ و تکان دادن لباس بعید به نظر می رسد زیرا در لغت به چنین معنی برنخوردم.

93- تفسیر قمی - آیه **و کأین من آیه فی السماوات و الأرض** فرمود خورشید گرفتن و زلزله و صاعقه آیه **و ما یؤمن اکثرهم بالله إلا و هم مشرکون** این شرک طاعت است.

فضیل از حضرت ابی جعفر (ع) نقل کرد در باره آیه و ما یؤمن اکثرهم بالله إلا و هم مشرکون فرمود شرک طاعت است نه شرک عبادت گناهایی که مرتکب می‌شوند شرک طاعت است که در باره آنها مطیع شیطان شده‌اند در نتیجه مشرک به خدا شده‌اند در اطاعت نمودن دیگری ولی شرک عبادت نیست که غیر خدا را پرستند.

و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر در آیه قل هذه سبیلی ادعوا إلى الله علی بصیرة أنا و من اتبعنی منظور پیامبر صلی الله علیه و آله خودش هست و من اتبعنی کسی که پیرو من است منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین.

94- تفسیر قمی - هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا یعنی با دیدن برق بعضی می‌ترسند و بعضی نیز به طمع می‌افتند که باران ببارد و ینشئ السحاب الثقال یعنی ابرهای سنگین را از زمین بلند می‌کند و یسبح الرعد یعنی تسبیح می‌کند فرشته‌ای که ابرها را سوق می‌دهد و هو شدید المحال یعنی او عذاب شدید دارد.

و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر (ع) و الذین یدعون من دونه لا یتجیبون لهم بشيء این مثلی است که خداوند برای کسانی که بت پرست هستند و آنها که چند خدا می‌پرستند یعنی خدایانشان جواب آنها را نمی‌دهند و برای آنها نفعی ندارند مثل کسی که از دور دست خود را دراز کند به سوی آب تا کفی بردارد و بیاشامد که هرگز دستش به آب نمی‌رسد.

جابر از حضرت باقر (ع) نقل کرد که فرمود مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده عرض کرد خواب عظیمی دیدم. فرمود چه چیز. گفت گویا مریضی داشتم برای او آبی از چاه احقاف در برهوت تجویز نمودند تا بهبودی یابد. آماده شدم و با خود یک مشک و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 220

کاسه‌ای برداشتم تا آب بردارم و در مشک بریزم ناگهان دیدم از آسمان چیزی مانند زنجیر فرود آمد و می‌گفت مرا آب بده الآن، الآن می‌میرم سر بلند کردم و کاسه را بلند نمودم تا به او بدهم دیدم مردی است که در گردن او زنجیری است همین که خواستم قدح را به او بدهم از من جدا شد و رفت تا به خورشید چسبید بعد من شروع کردم به آب برداشتن برای مرتبه دوم آمد و فریاد زد. عطش عطش مرا آب بده که مردم باز قدح را بلند کردم تا به او آب بدهم از من جدا شد تا به خورشید چسبید این کار را سه مرتبه تکرار نمود سر مشک را بستم و آبش ندادم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود او قابیل پسر آدم بود که برادر خود را کشت و این معنی آیه و الذین یدعون من دونه لا یتجیبون لهم بشيء إلا کباسط کفیه إلى الماء.

آیه و **لله يسجد من في السماوات و الأرض طوعا و کرها و ظلالمهم بالغدو و الآصال** فرمود شبها است گفت ظل مؤمن به دلخواه خود سجده می کند ولی ظل کافر از روی اکراه سجده می نماید و آن سجود نمو و حرکت و زیادت و نقصان آن چیز است.

و در روایت ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام است و **لله يسجد من في السماوات و الأرض** فرمود اما کسانی که سجده می کنند از ساکنان آسمان به دلخواه خود ملائکه هستند و کسانی که در زمین بر تربیت اسلام متولد شده اند آنها نیز به دلخواه خود سجده می کنند و کسانی که از روی اکراه سجده می کنند آنهایی هستند که به اجبار اسلام را پذیرفته اند اما کسی که سجده نمی کند ظل او سجده می کند در هر صبح و شام.

آیه **هل يستوی الأعمی و البصیر** یعنی آیا مؤمن و کافر مساوی هستند **أم هل تستوی الظلمات و النور** ظلمات کفر است و نور ایمان است آیه **أنزل من السماء ماء فسالت أودية بقدرها** یعنی باران از آسمان فرو فرستاد هر نهری به اندازه گنجایش خود آبیگری کرد بزرگ به اندازه خود و کوچک به قدر گنجایش خویش.

آیه **الله أنزل من السماء ماء** منظور اینست که خداوند حق را از آسمان نازل نمود اما دلها و قلبها آنها را به هوای نفس خویش گرفتند صاحب یقین به مقدار یقین خود و مشکوک به اندازه شک خویش هوای نفس باطل بسیاری را برداشت و آب حق و حقیقت است و نهرها قلبها است و سیل همان هوی است کف همان باطل است و زیور و متاع حق است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 221

خداوند می فرماید **كذلك يضرب الله الحق و الباطل فأما الزبد فيذهب جفاء و أما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض** کف و زیور بد باطل است و متاع و حلیه حق است هر کس کف و زیور بد در دنیا بدست آورد سودی نخواهد برد همچنین صاحب باطل روز قیامت بهره ای نمی برد، اما حلیه و متاع که حق است هر که بدست آورد در دنیا استفاده و بهره مند می شود همچنین صاحب حق روز قیامت سود می برد **كذلك يضرب الله الأمثال**.

آیه **زبدا رابيا** یعنی کف مرتفع و **مما يوقدون عليه في النار ابتغاء حلية** یعنی آنچه در آب بوجود می آید از جواهر و این مثل است یعنی حق در دل مؤمنین ثابت می ماند ولی در دلهای کافران ثابت نمی ماند **فأما الزبد فيذهب جفاء** اما کف از بین می رود و **أما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض**.

این مثلی است برای مؤمنین و مشرکین خداوند می فرماید **كذلك يضرب الله الأمثال للذين استجابوا لربهم الحسنى** تا این آیه و **بئس المهاد** پس مؤمن وقتی حدیث را شنید در دلش ثابت می ماند به امید ثواب پروردگار و به آن ایمان می آورد مانند آبی که در زمین می ماند و از آن گیاه می روید و آنچه استفاده نمی دهند مانند کفی است که باد آن را از بین می برد و **بئس المهاد** یعنی جا می گیرند در آتش **أولوا الأبواب** صاحبان عقل.

95- تفسیر قمی - و لو أن قرآنا یعنی اگر مقداری از قرآن چنین باشد هر آینه این طور خواهد بود آیه «قارعة» یعنی عذاب.

و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام در آیه و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعةً یعنی کیفر او تحل قریبا من دارهم آن کیفر می رسد به نزدیک آنها و بر گروهی غیر از ایشان وارد می شود عذاب را می بینند و می شنوند کسانی که بر آنها عذاب وارد می شود گنهکاران و کفار که از یک دیگر پند نمی گیرند و پیوسته چنین هستند حتی یأتی وعد الله یعنی وعده ای که خداوند به مؤمنین داده از نصر آنها و خوار کردن کافران.

علی بن ابراهیم در مورد آیه فأملیت للذین کفروا ثم أخذتهم یعنی آنها را دچار آرزوهای دراز می کنم سپس هلاک می نمایم.

96- تفسیر قمی - الر کتاب أنزلناه إلیک لتخرج الناس من الظلمات إلی النور یأذن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 222

ربهم یعنی ای محمد کتابی که بر تو نازل نموده ایم برای اینکه خارج کنی مردم را از کفر به ایمان إلی صراط العزیز الحمید راه آشکار و امامت ائمه علیهم السلام آیه مثل الذین کفروا یعنی کسی که اقرار به ولایت امیر المؤمنین (ع) ندارد عملش باطل است مانند خاکستری که باد او را از میان ببرد.

97- تفسیر قمی - سلام بن مستنیر از حضرت باقر (ع) نقل می کند که سؤال کردم از آن جناب راجع به این آیه مثلا کلمة طيبة فرمود شجره و درخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسب آن جناب در بنی هاشم ثابت است تنه درخت علی بن ابی طالب است و شاخه آن فاطمه زهرا علیها السلام و میوه هایش ائمه علیهم السلام از نژاد علی و فاطمه علیهما السلام و برگ درخت شیعیان آنهاست. وقتی یکی از مؤمنان شیعه از دنیا می رود یک برگ از درخت فرو می افتد و فرزندی که برایش متولد می شود یک برگ بر درخت می روید گفتم نظر شما در باره این قسمت آیه چیست توتی أکلها کل حین یأذن ربها فرمود یعنی آنچه ائمه علیهم السلام در مورد حلال و حرام در هر حج و عمره به آنها فتوی می دهند سپس خداوند برای دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله مثل می زند و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار.

در روایت ابی الجارود فرمود همچنین کافران اعمالشان به آسمان بالا نمی رود، بنی امیه خدا را در هیچ مجلس و مسجدی یاد نمی کنند و اعمال آنها به جانب آسمان بلند نمی شود مگر عده ای کمی از آنها.

98- تفسیر قمی - عثمان بن عیسی از حضرت صادق (ع) نقل کرد که پرسیدم از این آیه ألم تر إلی الذین بدلوا نعمت الله کفرا فرمود در باره دو نابکار قبیله قریش نازل شده بنی امیه و بنی مغیره اما بنی مغیره را خداوند در جنگ بدر دمار

از روزگارشان برآورد ولی بنی امیه تا مدتی آزادند سپس فرمود نحن و الله نعمه الله التي انعم الله بها على عباده و بنا يفوز من فاز به خدا قسم ما هستیم آن نعمتی که خداوند به مردم ارزانی داشته و بوسیله ما رستگار می شود هر کس که رستگار گردد.

99- تفسیر عیاشی - عمرو بن سعید گفت از حضرت صادق (ع) سؤال کردم **الذین بدلوا نعمت الله کفرا** فرمود شما چه می گوئید در مورد آن؟ گفت آنها دو قبیله نابکار قریش

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 223

بنی امیه و بنی مغیره اند فرمود آری تمام قریشی هستند.

خداوند پیامبرش را مخاطب قرار داده فرمود من قریش را بر عرب فضیلت دادم و نعمت خود را بر آنها ارزانی داشتم و پیامبرم را میان آنها مبعوث کردم نعمت مرا تبدیل نمودند و پیامبرم را تکذیب کردند.

100- تفسیر قمی - رفاعه از حضرت صادق (ع) نقل کرد که فرمود روز قیامت یک منادی از جانب خدا فریاد می زند: داخل بهشت نمی شود مگر مسلمان در آن روز کفار آرزو می کنند کاش مسلمان بودند. آیه **و یلههم الأمل** یعنی دل بسته به آرزوها می شوند. **کتاب معلوم** یعنی اجل معین آیه **لو ما تأتینا** یعنی چرا نیامدی پیش ما آیه **و ما کانوا إذا منظرین** گفتند اگر ملائکه را نازل می کردیم مهلت به آنها داده نمی شد و هلاک می شدند.

آیه **و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم** یعنی فاتحه کتاب آیه **الذین جعلوا القرآن عضین** فرمود کسانی که قرآن را تقسیم کردند و به صورتی که خداوند نازل کرده بود جمع نمودند.

101- تفسیر عیاشی - حماد از یکی از اصحاب نقل کرد از امام باقر یا صادق علیهما السلام که در باره آیه **لا تمدن عینیک إلی ما متعنا به أزواجاً منهم** گفت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مهمانی رسید از مردی یهودی مقداری قرض خواست.

یهودی گفت به خدا قسم یا محمد صلی الله علیه و آله نه گوسفند و نه شتری قرض می دهم به امید کدام در آمد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من امین خدا در آسمان و زمین اویم اگر مرا امین بر چیزی قرار دهی به تو بر می گردانم بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سپری را به گروگان برایش فرستاد این آیه از همان جهت نازل شد **و لا تمدن عینیک إلی ما متعنا به أزواجاً منهم زهرة الحياة الدنيا**.

102- تفسیر عیاشی - محمد بن مسلم از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام در مورد آیه **الذین جعلوا القرآن عضین** گفت آنها قریشی هستند.

103- تفسیر عیاشی- ابو بصیر از حضرت باقر (ع) نقل کرد که در باره آیه **و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها** فرمود این آیه را نسخ کرد آیه **فاصدع بما تؤمر**.

104- عیاشی- ابان بن عثمان نقل می کند که فرمود مسخره کنندگان پیامبر پنج نفر بودند:

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 224

1- ولید بن مغیره مخزومی. 2- عاص بن وائل سهمی. 3- حارث بن حنظله. 4- اسود بن عبد یغوث بن وهب زهری. 5- اسود بن مطلب بن اسد. وقتی خداوند این آیه را نازل نمود **إنا کفیناک المستهزئین** من مسخره کنندگان تو را کفایت کردم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فهمید که آنها را خوار خواهد نمود و به بدترین وضع آنها را خواهد کشت.

105- تفسیر قمی- **أتی أمر الله فلا تستعجلوه** گفت این آیه وقتی نازل شد که قریش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست عذاب نمودند.

آیه **ینزل الملائکة بالروح من أمره** یعنی ملائکه را نازل می کند به نیروئی که در آن قرار داده است و در روایت ابی الجارود از حضرت باقر در مورد آیه **علی من یشاء من عباده أن أنذروا أنه لا إله إلا أنا فاتقون** می گوید: به کتاب و نبوت.

توضیح: تاویل روح را در آیه **ینزل الملائکة بالروح** به نیرو بسیار بعید به نظر می رسد و در اخبار خواهد آمد که روح موجودی است بزرگتر از ملائکه و شاید این تفسیر از بطون آیه باشد و اما اینکه فرمود به کتاب و نبوت یا تفسیر برای روح است یعنی ملائکه را نازل می کند با کتاب و نبوت چنانچه مفسران گفته اند یا متعلق به انذار و ترسانیدن است یعنی می ترسانند به کتاب و نبوت.

106- تفسیر قمی- علی بن ابراهیم در آیه **لیحملوا أوزارهم كاملةً یوم القیامة** فرمود یعنی گناهان خود را حمل می کنند منظور کسانی هستند که مقام امیر المؤمنین علیه السلام را غصب کردند و گناهان هر که پیرو آنها شده است آیه **فی تقلبهم** گفت وقتی می آیند و می روند به تجارت و در کارهایشان در همان حال خداوند آنها را می گیرد **أو یأخذهم علی تخوف** گفت یا آنها را در حال بیداری می گیرد.

آیه **سجدا لله و هم داخرون** تغییر هر ظلی که خدا آفریده سجده اوست برای خدا زیرا هیچ چیزی وجود ندارد مگر اینکه دارای ظلی است که تحرک پیدا می کند با تحرک او و همان تحرک سجود اوست **و له الدین واصبا** یعنی واجب است **تجئرون** یعنی پناه می برید و برمی گردید **و يجعلون لما لا یعلمون نصیباً مما رزقناهم** این همان جریان است که توضیح دادیم که اعراب برای بت های خود سهمی از کشت و زرع و شتر و گوسفند قرار

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 225

می‌دادند و **يجعلون لله البنات** قریش می‌گفتند ملائکه دختران خدا هستند آنچه را که خودشان دوست نداشتند به خدا نسبت می‌دادند خداوند می‌فرماید **و لهم ما يشتهون** خودشان هر چه دوست داشتند می‌گرفتند یعنی پسران را **أيمسكه** **على هون** یا نگه می‌داشت دختر را با کمال خواری **أنهم مفطون** یعنی معذب هستند آیه **فما الذين فضلوا برادی رزقهم** فرمود جایز نیست مرد به خود اختصاص دهد یک خوراکی را و به زن و فرزند خویش ندهد.

در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر (ع) نقل می‌کند فرمود **كالتی نقضت غزلها** کسی که رشته خود را پاره کرد زنی از بنی تمیم بن مره به نام رابطه دختر کعب بن سعد بن تیم بن کعب بن لوی بن غالب بود زنی احمق بود مویهای را می‌رشت وقتی تمام می‌کرد رشته‌های خود را از هم پاره می‌کرد باز دو مرتبه شروع به رشتن می‌کرد خداوند می‌فرماید **كالتی نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثا تتخذون أیمانکم دخلا بینکم** خداوند امر به وفای عهد می‌کند و از پیمان‌شکنی نهی می‌نماید برای چنین اشخاصی مثل می‌زند.

آیه **و إذا بدلنا آیه مکان آیه** وقتی یک آیه نسخ می‌شد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گفتند **أنت مفتر** تو دروغ می‌گوئی خداوند آنها را رد می‌کند و می‌فرماید **قل نزله روح القدس من ربك بالحق** بگوی ای محمد صلی الله علیه و آله جبرئیل از جانب پروردگارت می‌آورد در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر در باره **«روح القدس»** فرمود جبرئیل است **«القدس»** طاهر است **ليثبت الله الذين آمنوا** آنها آل محمد صلی الله علیه و آله هستند. آیه **لسان الذي يلحدون إليه** **أعجمی** فرمود این زبان ابو فکهیة غلام ابن الحضرمی بود که غیر عربی حرف می‌زد او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود و از اهل کتاب به شمار می‌رفت قریش می‌گفتند او به محمد صلی الله علیه و آله زبان خود را می‌آموخت.

107- تفسیر عیاشی- سماعه از حضرت صادق (ع) نقل کرد که پرسیدم از این آیه **و له الدين واصبا** فرمود واجب است.

108- تفسیر قمی- **و لا تجعل مع الله إلها آخر** خطاب به پیامبر است ولی منظور

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 226

مردم هستند و این فرمایش امام صادق (ع) است و فرمود خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود

یا یاک اعنی و اسمعی یا جاره

تو را یاد می‌کنم ولی می‌گویم همسایه بشنو **إذا لا بتغوا إلى ذی العرش سیلا** یعنی اگر بت‌ها خدا می‌بودند آن طوری که شما گمان می‌کنید به جانب صاحب عرش صعود می‌کردند و بالا می‌رفتند.

آیه و **إذ هم نجوى** یعنی زمانی که آنها در پنهانی به یک دیگر می‌گویند او ساحر است **«ظھیرا»** یعنی کمک‌کننده و **قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا** این آیه در باره عبد الله بن ابی امیه برادر ام سلمه رحمۀ الله علیها بود او این حرف را به پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از هجرت زده بود، وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای فتح مکه خارج شد عبد الله بن ابی امیه به استقبال پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و بر آن جناب سلام کرد.

اما ایشان جواب او را نداده و از او اعراض نمودند خواهرش ام سلمه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود عبد الله پیش خواهر خود آمد و گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام همه مردم را پذیرفت ولی اسلام مرا نپذیرفت و به من توجهی مانند دیگران نکرد.

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش ام سلمه آمد عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد بوسیله تو تمام مردم به سعادت رسیدند مگر برادر من از میان قریش و عرب اسلام همه را پذیرفتی ولی از او نپذیرفتی.

فرمود ام سلمه، برادرت مرا چنان تکذیب کرد که هیچ کس آن طور تکذیب ننموده اوست که این حرف را زد «ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر برای ما از زمین چشمه پر آب بوجود آوری» تا این قسمت آیه **کتابا نقرؤه** ام سلمه عرض کرد پدر و مادرم فدایت مگر نفرمودی ان الاسلام يجب ما كان قبله اسلام سوابق قبل را از کفر و معصیت محو می‌کند و از میان می‌برد فرمود چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام او را پذیرفت.

و در روایت ابی الجارود در باره آیه **حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا** می‌نویسد یعنی چشمه **أو تكون لك جنه من نخيل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا** یا باغی از خرما و انگور داشته باشی که میان درختان نهرها جاری باشد **أو تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا و جريان چنین** که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در آینده آسمان بر سر شما فرو می‌ریزد بواسطه این آیه **و إن يروا كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم.**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 227

آیه **أو تأتي بالله و الملائكة قبيلا** یعنی کثیر **أو يكون لك بيت من زخرف** یعنی خانه‌ای آراسته با طلا **أو ترقى في السماء و لن نؤمن لرقبك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه** نامه‌ای از جانب خدا بیاوری که نوشته باشد نامه از جانب خدا است برای عبد الله بن ابی امیه محمد صلی الله علیه و آله راست می‌گوید من او را مبعوث کرده‌ام و با او چهار ملائکه بیایند و شهادت دهند که این نامه از خداست. خداوند این آیه را در رد او نازل نمود **قل سبحان ربي هل كنت إلا بشرا رسولا.**

آیه **و ما منع الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى** کفار گفتند چرا خداوند برای ما ملائکه را به عنوان پیامبر مبعوث نمی‌کند خداوند می‌فرماید اگر ملائکه را بر آنها نازل کنیم ایمان نمی‌آورند و هلاک می‌شوند. اگر ملائکه در زمین ساکن بودند پیامبر برای آنها از ملائکه می‌فرستادیم.

آیه قل لو أنتم تملكون گفت اگر اموال به دست مردم باشد به مردم چیزی نمی‌دهند از ترس تمام شدن و كان الإنسان قنورا انسان بخیل است «علی مکث» یعنی به تدریج و با فاصله.

109- تفسیر قمی - و لم يجعل له عوجا قیما گفته است این کلمه‌ها مقدم و مؤخر شده است زیرا معنی آن چنین است نازل کرده بر بنده خود کتاب استواری را و در آن کژی قرار نداده یک کلمه را بر دیگر مقدم داشته لینذر بأسا شدیداً من لدنه یعنی بترساند و بر حذر دارد آنها را از عذاب خدا.

و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام در مورد آیه فلعلک باخع نفسک یعنی خود را بکشی علی آثارهم و أسفا یعنی از اندوه.

110- تفسیر قمی - آیه لقد جئتم شیئاً إذا یعنی عظیم قوما لدا اهل بحث و خصومت.

111- تفسیر قمی - أفتأتون السحر و أنتم تبصرون یعنی شما پیش محمد صلی الله علیه و آله می‌آئید با اینکه او ساحر است بعد می‌فرماید قال ربی يعلم القول فی السماء و الأرض بگو خدایم می‌داند آنچه در آسمان و زمین گفته شود بعد خداوند سخن قریش را حکایت می‌کند بل قالوا أضغاث أحلام بل افتراه یعنی آنچه محمد صلی الله علیه و آله به ما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 228

می‌گوید در خواب می‌بیند. بعضی گفتند بلکه دروغ می‌گوید بل هو شاعر فلیأتنا بآیه كما أرسل الأولون بعضی گفتند او شاعری است اگر راست می‌گوید معجزه‌ای بیاورد مانند پیامبران قبل. خداوند بر آنها رد می‌کند. ما آمنت قبلهم من قریه أهلکناها أ فهم يؤمنون می‌فرماید اینها چگونه ایمان خواهند آورد و حال اینکه ایمان نیاوردند پیشینیان بوسیله معجزات تا هلاک شدند.

آیه فستلوا أهل الذکر اهل ذکر آل محمدند صلی الله علیه و آله ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد چون خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع داد که اهل بیت او چه خواهند دید و کسانی که ادعای خلافت را می‌نمایند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غمگین شد. این آیه را از همان جهت نازل نمود و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد أ فإن مت فهم الخالدون کل نفس ذائقة الموت و نبلوكم بالشّر و الخیر فتنه یعنی آزمایش می‌کنیم آنها را.

نشد باز در باره‌اش تحقیق می‌کنیم خداوند این آیه را نازل کرد فإن أصابه خیر اطمأن به و إن أصابه فتنه انقلب علی وجهه خسر الدنيا و الآخرة ذلك هو الخسران المبین يدعوا من دون الله ما لا یضره و ما لا ینفعه.

برگشت به شرک می‌کند و غیر خدا را می‌خواند و غیر از او را می‌پرستد، بعضی از آنها مؤمن می‌شوند و ایمان وارد قلبشان می‌گردد و تصدیق می‌کند و آن شک و تردید از میان می‌رود برخی هم بهمان حالت شک باقی می‌مانند و بعضی نیز بر می‌گردند به شرک.

اما این آیه **من كان يظن أن لن ينصره الله في الدنيا والآخرة فظن أن به دو صورت آمده است ظن به معنی یقین و ظن به معنی شک این ظن به معنی شک است یعنی هر کس گمان می‌کند که خدا در دنیا و آخرت به او ثواب می‌دهد فليمدد بسبب إلى السماء یعنی بین خود و خدا دلیلی قرار دهد علت اینکه سبب را در این آیه دلیل معنی کردیم اینست که خداوند در سوره کهف می‌فرماید و آتیناه من كل شيء سببا فأتبع سببا یعنی دلیل ثم ليقطع یعنی بعد تمییز دهد و دلیل بر اینکه ليقطع معنی تمییز دهد می‌شود این آیه است و قطعناهم اثنتي عشرة أسباطا أمما یعنی تمییز دادیم آنها را پس معنی این می‌شود که تشخیص دهد فلينظر هل يذهبن كيده ما يغيظ یعنی حيله‌اش. دلیل بر اینکه كيد به معنی حيله است این آیه است **كذلك كدنا ليوسف** چنین حيله کردیم برای يوسف تا بتواند**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 229

برادرش را نگه دارد و این آیه که از قول فرعون نقل می‌کند **فأجمعوا كيدكم** تمام حيله خود را بکار برید گفت وقتی برای خود دلیلی قرار دهد و تشخیص دهد او را به حق راهنمایی می‌کند. اما عامه روایت کرده‌اند که هر کس تصدیق نکند گفتار خدا را ریسمانی از سقف بیاویزد و خود را حلق آویز نماید.

112- تفسیر قمی- در روایت ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند **أولئك يسارعون في الخيرات و هم لها سابقون** آنها به کارهای نیک سریع اقدام می‌کنند و از سبقت گیرندگان هستند می‌گوید علی بن ابی طالب علیه السلام است که احدی بر او سبقت نگرفته.

آیه **بل قلوبهم في غمرة من هذا** یعنی از قرآن و **لهم أعمال من ذلك** می‌گوید: آنچه نوشته شده است بر آنها در لوح که انجام خواهند داد قبل از اینکه آفریده شوند آنها عامل این اعمال خواهند بود.

و علی بن ابراهیم در مورد آیه **و لدينا كتاب ينطق بالحق** یعنی کتاب ما برای شما واقعیتی را بازگو می‌کند بعد می‌فرماید **بل قلوبهم في غمرة من هذا** دل‌های آنها در شک و آیه **و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر** فرمود تمام کتابها ذکر است **أن الأرض يرثها عبادي الصالحون** گفت منظور حضرت قائم عجل الله فرجه و اصحاب او هستند گفت زبور کتابی است دارای جریانهای تاریخی، رنج و ناراحتی و حمد خدا و تمجید و دعا.

آیه **قال رب احكم بالحق** گفت معنی آن اینست که کفار را رها نکن و حق اینست که انتقام از ستمگران بگیری.

113- تفسیر قمی - و من الناس من يجادل في الله بغير علم و لا هدى و لا كتاب منير گفت: در باره ابو جهل نازل شد ثانی عطفه پشت کرد از حق لیضل عن سبیل الله یعنی تا از راه ایمان و خدا باز دارد آیه و من الناس من یعبد الله علی حرف خدا را از روی شک می‌پرستد فإن أصابه خیر اطمأن به ابن طیار از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند که این آیه در باره گروهی نازل شد که خدا را به یکتائی می‌پرستیدند و جز او را نمی‌پرستیدند، از شرک دست کشیدند ولی نمی‌دانستند که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است آنها خدا را پرستش می‌کردند اما شک در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه آورده داشتند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 230

آمدند خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند ما صبر می‌کنیم اگر اموالمان افزایش یافت و خودمان و فرزندانمان سلامتی داشتیم می‌فهمیم او راست می‌گوید و پیامبر است، اگر چنین تردید است نسبت به آنچه می‌گویند حتی إذا أخذنا مترفیهم یعنی وقتی بزرگان آنها را به عذاب گرفتیم. إذا هم یجأرون در این هنگام آنها ضجه و ناله می‌کنند. خداوند بر آنها رد کرده لا تجأروا الیوم تا این آیه سامرا تهجرون یعنی آن را داستان حساب کردید و فاصله گرفتید.

آیه أم یقولون به جنه یعنی یا می‌گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله دیوانه است و لو اتبع الحق أهواءهم یعنی حق رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام است دلیل بر این مطلب تا آیه قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم یعنی ولایت امیر المؤمنین (ع) و شبیه این زیاد است.

و دلیل بر اینکه حق رسول خدا و امیر المؤمنین است این آیه است که می‌فرماید اگر رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام تابع قریش شوند آسمانها و زمین و هر چه در آنها است تباه می‌شود تباه شدن آسمان به باران نباریدن است و فساد زمین به گیاه نروئیدن و فساد مردم به این است.

آیه و إنک لتدعوهم إلی صراط مستقیم تو آنها را دعوت به صراط مستقیم می‌کنی یعنی به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و إن الذین لا یؤمنون بالأخرة عن الصراط لناکبون یعنی از امام رو برگردانند سپس رد می‌کند کسانی را که اعتقاد به ثنویت دارند و دو خدا می‌پرستند ما اتخذ الله من ولد و ما کان معه من إله یعنی اگر دو خدا وجود داشت با هم اختلاف می‌کردند یکی می‌خواست خلق کند دیگری خلق نکند و یکی اراده می‌کرد دیگری اراده نمی‌کرد و هر کدام به دنبال پیروزی بر دیگری بودند وقتی یکی از آنها اراده می‌کرد انسان بیافریند و دیگری چهارپا آن مخلوق در یک حالت انسان و چهارپا می‌شد که این محال است وقتی این مطلب باطل گردید ثابت می‌شود که مدبر جهان خدائی یکتا است همین تدبیر و ثبات و استواری اشیاء به یک دیگر دلیل بر آن است که صانع یکتا است جل جلاله سپس گفت: سبحان الله عما یصفون.

آیه قل رب أعوذ بک من همزات الشیاطین همزات شیطان عبارت از وسوسه‌ای

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 231

است که در قلب از شیطان قرار می‌گیرد.

114- تفسیر قمی - و يقولون آمنا بالله و بالرسول و أطعنا تا این آیه و ما أولئك بالمؤمنين ابن سنان از حضرت صادق (ع) نقل کرد که فرمود این آیه نازل شد در باره امیر المؤمنین علیه السلام و عثمان جریان این بود که بین آنها در مورد باغی اختلاف بود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود راضی هستی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اختلاف ما حکومت کند. عبد الرحمن بن عوف گفت حکومت را پیش پیامبر مبر زیرا به نفع او و به ضرر تو حکم خواهد کرد. ولی حکومت را به ابن شیبه یهودی ببر.

عثمان گفت جز ابن شیبه یهودی کسی را نمی‌خواهم. ابن شیبه به عثمان گفت شما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مورد وحی آسمان ایمان و اعتقاد دارید ولی در مورد حکومت و قضاوت اعتماد ندارید خداوند این آیه را نازل کرد و إذا دعوا إلى الله و رسوله ليحكم بينهم تا بل أولئك هم الظالمون.

سپس امیر المؤمنین علیه السلام را ذکر کرده و فرموده إنما كان قول المؤمنين إذا دعوا إلى الله و رسوله ليحكم بينهم أن يقولوا سمعنا و أطعنا تا فأولئك هم الفائزون.

115- تفسیر قمی - آیه و أعانه عليه قوم آخرون گفتند آنچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌خواند و به ما خبر می‌دهد از یهود یاد می‌گیرد و علمای نصاری برایش می‌نویسند و مردی به نام ابن قبیطه هر صبح و شام برایش نقل می‌کند.

و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر است إفك افتراه فرمود افک دروغ است و أعانه عليه قوم آخرون یعنی کمک می‌کنند به او ابا فهیکه و حبر و عداس و عابس غلام حویطب.

آیه و قالوا أساطير الأولين اکتبها این سخن نصر بن حارث بن علقمه کلدی است که گفت داستانهای پیشینیان است نوشته آنها فهی تملی علیه بکره و أصیلا.

116- تفسیر قمی - لعلک باخع نفسک یعنی شاید تو خود را به کشتن دهی^{۱۲} آیه إن نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت أعناقهم لها خاضعين هشام از حضرت صادق (ع)

¹² (۱) اگر چه در اینجا علی بن ابراهیم (باخع) را خادع معنی کرده و این معنی در لغت نیست مخصوصاً در چند صفحه قبل همین آیه را (قاتل) معنی کرده همان طور که ترجمه کردیم.

(1) اگر چه در اینجا علی بن ابراهیم (باخع) را خادع معنی کرده و این معنی در لغت نیست مخصوصاً در چند صفحه قبل همین آیه را (قاتل) معنی کرده همان طور که ترجمه کردیم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 232

نقل کرد که فرمود گردنهایشان خاضع شود یعنی بنی امیه و آن آیه صیحه آسمانی است به اسم صاحب الامر عجل الله فرجه آیه و **إنه لتنزیل رب العالمین** یعنی قرآن.

حسان از حضرت صادق علیه السلام در آیه و **إنه لتنزیل رب العالمین** تا من المنذرین نقل کرد فرمود ولایت امیر المؤمنین که روز غدیر نازل نمود.

آیه و **لو نزلناه علی بعض الأعجمین** حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر قرآن بر عجم نازل می شد عرب به آن ایمان نمی آورد ولی بر عرب نازل شد عجم ایمان آورد این فضیلتی است برای عجم.

محمد بن فرات از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرد **الذی یراک حین تقوم در نبوت و تقلبک فی الساجدین** یعنی در اصلاص پیامبران.

117- تفسیر قمی- آیه و **قالوا إن تتبع الهدی معک** گفت این آیه در باره قریش نازل شد موقعی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را دعوت به اسلام و هجرت می کرد گفتند اگر ما پیرو هدایت شویم با تو از سرزمین و وطنمان ما را خارج خواهند کرد.

118- تفسیر قمی- آیه **جعل فتنة الناس کعذاب الله** گفت: وقتی کسی او را بیازارد یا دچار گرفتاری شود یا فقر یا ترس از ستمگران داشته باشد داخل در دین آنها می شود، چنین گمان دارد که آنچه اینها می کنند مانند عذاب پایان ناپذیر خدا است.

آیه **لئن جاء نصر من ربک** یعنی حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه و **لنحمل خطایاکم** کفار به مؤمنین می گفتند با ما باشید آنچه موجب ترس شما است اهمیتی ندارد اگر صحیح باشد ما گناهان شما را به گردن می گیریم خداوند آنها را دو مرتبه عذاب می کند یک بار بواسطه گناهان خودشان و یک بار بواسطه گناهان دیگران.

سپس خداوند مثل می زند در مورد کسانی که غیر خدا را به دوستی برگزیده اند **مثل الذین اتخذوا من دون الله أولیاء** **کمثل العنکبوت اتخذت بیتا** همان تارهایی است که عنکبوت بر در غاری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد تنید که سست ترین خانه ها است همین طور است هر کس غیر خدا دیگری را به دوستی بگزیند.

و ما يعقلها إلا العالمون یعنی جز آل محمد کسی درک نمی‌کند و لا تجادلوا أهل الكتاب یعنی یهود و نصاری إلا بالتی هی أحسن مگر بوسیله قرآن فالذین آتیناهم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 233

الكتاب يؤمنون به یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله و من هؤلاء من يؤمن به یعنی مؤمنین از اهل قبله فی صدور الذین أوتوا العلم. آنها ائمه علیهم السلام هستند.

119- تفسیر قمی - ضرب لكم مثلا من أنفسكم سبب نزول این آیه بود که قریش وقتی مراسم حج انجام می‌دادند تلبیه می‌گفتند به این صورت لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملك لا شریک لک که همین تلبیه حضرت ابراهیم و انبیاء علیهم السلام بوده ابلیس بصورت پیر مردی پیش آنها آمد و گفت این تلبیه اجداد شما نیست، پرسیدند تلبیه آنها به چه صورت بود گفت به این جملات لبیک اللهم لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک. قریش از شنیدن این لبیک بدشان آمد ابلیس گفت اجازه دهید و عجله نکنید تا تمام حرف خود را بزنم گفتند بگو (الا شریک هو لک تملکه و ما ملک) نمی‌بینید با این جمله می‌گوئید مگر شریکی که تو مالک او و هر چه دارد هستی. قبول کردند و تنها قبیله قریش چنین لبیک می‌گفتند.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد این لبیک را رد کرد و فرمود این شرک است خداوند این آیه را نازل کرد ضرب لكم مثلا من أنفسكم یعنی شما خودتان راضی هستید از چیزهایی که مالک آنها هستید شریک شما باشد؟ وقتی شما نمی‌خواهید از مملوک‌های خودتان شریکتان باشد چگونه برای من شریکی قرار می‌دهید از چیزهایی که مالک هستم آیه و لا يستخفنک الذین لا یوقنون یعنی تو را به خشم در نیاورد.

120- تفسیر قمی - در روایت ابی الجارود از حضرت باقر (ع) در آیه و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم او نصر بن حارث بن علقمه بن کله از قبیله بنی عبد الدار بن قصی بود که او داستانها و اشعار مردم را نقل می‌کرد.

آیه هذا خلق الله یعنی مخلوق خدا است زیرا خلق آفرینش است و آن فعل است و فعل دیده‌شدنی نیست آیه و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله در مورد نصر بن حارث است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود بیا پیروی کن آنچه را خدا نازل نموده گفت من پیرو آباء و اجداد خویشم فمنهم مقتصد یعنی صالحند و الختار حیلہ گر.

121- تفسیر قمی - در روایت ابی الجارود از امام باقر (ع) در آیه قل ما سألتکم من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 234

أجر فهو لكم پیغمبر (ص) از قومش خواستار دوستی نزدیکانش و نیاززدن ایشان شد فهو لكم می گوید: ثواب آن برای شما است.

122- تفسیر قمی - خداوند بر بت پرستان احتجاج می نماید به این آیه **إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ** یعنی انکار شرک شما را می نمایند روز قیامت. آیه و **مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرَ** مثلی است که خدا برای مؤمن و کافر می زند و **مَا أَنْتَ بِمَسْمُوعٍ مِنْ فِى الْقُبُورِ** این کفار از تو نمی شنوند چنانچه اهل قبرستان نمی شنوند. آیه و **إِن مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ** گفت هر زمان امامی هست سپس خداوند سخن قریش را حکایت می کند و **أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ** یعنی کسانی که هلاک شدند فلما جاءهم نذير وقتی آنها را پیامبر یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد.

123- تفسیر قمی - حضرت صادق علیه السلام فرمود **یس** اسم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است **علی صراط مستقیم** فرمود راه واضح **تنزیل العزیز الرحیم** فرمود قرآن **لقد حق القول علی أكثرهم** منظور کسانی است که عذاب بر آنها نازل شد آیه و **من نعمة نكسه في الخلق أ فلا يعقلون** این آیه رد است بر کفاری که توحید را قبول ندارند و مدعی هستند که مرد وقتی با زن ازدواج کرد و نطفه او در رحم زن قرار گرفت و غذاهای گوناگون به او رسید و طبیعت به گردش خود ادامه داد و شب و روز بر او گذشت انسان بوجود می آید از طبیعت از غذا و گوشت شب و روز خداوند سخن آنها را با یک حرف رد می کند و **من نعمة نكسه في الخلق أ فلا يعقلون** می فرماید اگر این جریان به همان طوری است که آنها می گویند باید انسان پیوسته رو به رشد برود تا وقتی غذاهای متنوع هست و شب و روز وجود دارد و گردش طبیعت هست پس چرا رو به کاهش می رود هر چه بزرگتر می شود تا مرز طفولیت می رسد گوشش و چشم و نیرو و علم و دانش او و سخن گفتنش کم می شود و بطوری که برگشت به عقب می نماید ولی این تغییرات از آفرینش خداوند عزیز و علیم و تدبیر و برنامه ریزی او است.

آیه و **ما علمناه الشعر و ما ينبغى له قریش** می گفتند آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده است شعر است خداوند آنها را رد می کند و می فرماید **و ما علمناه الشعر و پیامبر**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 235

صلی الله علیه و آله هرگز شعری نگفته آیه **لینذر من كان حیا** تا بیم دهد مؤمنی را که دل زنده است و **یحق القول علی الكافرین** یعنی عذاب.

و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر نقل می کند در مورد آیه و **اتخذوا من دون الله آلهة** تا این آیه **لا يستطيعون نصرهم** یعنی خدایان قدرت یاری آنها را ندارند و هم لهم جند محضرون.

124- تفسیر قمی - آیه من طین لازب از گلی که به دست می‌چسبد آیه فاستفتهم أ لربک البنات قریش گفتند ملائکه دختران خداوند. ولی بوسیله این آیه خداوند آنها را رد می‌کند فاستفتهم تا سلطان مبین یعنی دلیل قوی بر اعتقاد خود آیه و جعلوا بینہ و بین الجنة نسبا یعنی آنها گفتند جنیان دختران خداوند و لقد علمت الجنة انهم لمحضرون یعنی آنها در آتشند و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر در مورد آیه و إن كانوا ليقولون لو أن عندنا ذكرا من الأولین لکننا عباد الله المخلصین آنها کفار قریش بودند که می‌گفتند اگر در نزد ما از کتابهای آسمانی می‌بود از بندگان مخلص خدا می‌شدیم خداوند یهود و نصاری را بکشد چگونه پیامبران خود را تکذیب نمودند خداوند می‌فرماید فکفروا به کفر ورزیدند هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای آنها آمد.

125- تفسیر قمی - در مورد آیه فی عزة و شقاق یعنی در کفر آیه فنادوا و لات حین مناص یعنی آن وقت هنگام فرار نیست آیه إلا اختلاق یعنی بهم آمیزی من الأحزاب یعنی آنها که همداستان شدند و گروه و احزابی تشکیل دادند علیه تو در جنگ خندق.

ابن عباس در مورد آیه قل ما أسئلكم علیه گفت بگو ای محمد صلی الله علیه و آله من در مقابل دعوت به دین و آئین خدا که کرده‌ام از شما مالی نمی‌خواهم و ما أنا من المتكلفین من این قرآن را از جانب خویش نیاورده‌ام إن هو إلا ذکر للعالمین تذکر است برای جهانیان و لتعلمن نبأه بعد حین جریان آن را خواهید فهمید هنگام مرگ و بعد از مرگ روز قیامت.

126- تفسیر قمی - آیه ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفی جریان چنین است که قریش می‌گفتند ما این بت‌ها را می‌پرستیم تا ما را به خدا نزدیک کنند زیرا ما نمی‌توانیم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 1، ص: 236

خدا را چنانچه شایسته است عبادت کنیم خداوند به لفظ خبر سخن آنها را نقل می‌کند و معنی آن حکایت از آنها است.

و در خبر از ابی الجارود از حضرت ابی جعفر در باره آیه قل إن الخاسرین الذین خسروا أنفسهم یعنی خود و خانواده خویش را دچار زیان کرده‌اند.

127- تفسیر قمی - آیه ما يجادل في آيات الله آيات خدا ائمه عليهم السلام هستند آیه و الأحزاب من بعدهم آنها اصحاب انبياء هستند که تشکل یافته‌اند و همت كل أمة برسولهم ليأخذوه یعنی تا او را بکشند و جادلوا بالباطل یعنی دشمنی ورزیدند ليدحضوا به الحق یعنی تا حق او را از میان برند.

128- تفسیر قمی - فصلت آیاته یعنی حلال و حرام و احکام و سنن آنها توضیح داده شده بشیرا و نذیرا بشارت به مؤمنین می‌دهد و ستمکاران را می‌ترساند فأعرض أكثرهم یعنی بیشتر آنها از قرآن اعراض کردند آیه فی أكنه مما

تدعونا إلیه یعنی دعوت می‌کنی به چیزی که ما آنها را نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم فاستقیموا إلیه یعنی اجابت کنید او را آیه و ویل للمشرکین آنها کسانی هستند که اقرار به اسلام دارند و شرک در اعمال ابان بن تغلب گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود یا ابان تو خیال می‌کنی خداوند از مشرکان زکات بخواهد با اینکه آنها مشرک به خدا هستند در این آیه که می‌فرماید و ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکاة و هم بالآخره هم کافرون عرض کرد چگونه است فدایت شوم برایم تفسیر بفرمائید.

فرمود وای بر مشرکین کسانی که مشرک به امام اول شدند و به ائمه دیگر کافرند. ابان، خداوند مردم را دعوت به ایمان خود می‌کند وقتی ایمان آوردند به خدا و پیامبر، احکام و فرائض را بر او واجب می‌نماید آیه إذ جاءتهم الرسل من بین أیدیهم یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبران و من خلفهم یعنی تو و الغوا فیه یعنی آن را مسخره و بیهوده جلوه بدهند.

و در روایت ابی الجارود است از حضرت ابی جعفر در آیه إن الذین کفروا بالذکر لما جاءهم ذکر یعنی قرآن لا یأتیة الباطل من بین یدیه یعنی از جانب تورات و انجیل و زبور چیزی که موجب ابطال آن شود نیست و لا من خلفه یعنی کتابی بعد از او نخواهد آمد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 237

تا باطل کند قرآن را.

آیه لو لا فصلت آیاته ء أعجمی و عربی یعنی اگر این قرآن به زبان غیر عرب بود می‌گفتند چگونه آن را بیاموزیم زبان ما که عربی است تو برای ما قرآنی به زبان عجمی آورده‌ای خداوند به زبان خودشان فرستاد.

129- تفسیر قمی- أن أقیموا الدین یعنی توحید و نماز و زکاة و روزه ماه رمضان و حج و سنن و احکامی که در آداب شریعت هست و اقرار به ولایت حضرت امیر المؤمنین (ع) را فرا گیرید و لا تتفرقوا فیه یعنی اختلاف در باره آن نکنید کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه گران است بر مشرکین دعوت به این شریعی که می‌کنید سپس می‌فرماید الله یجتبی إلیه من یشاء خدا هر که را بخواهد انتخاب می‌کند و یهدی إلیه من ینیب ایشان ائمه علیهم السلام هستند که خدا آنها را انتخاب و اختیار کرده.

قال و ما تفرقوا إلا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم آنها از نادانی تفرقه و اختلاف را از پیش نگرفته با علم و اطلاع از روی حسادت و ستم که بر یک دیگر روا داشتند اختلاف انداختند وقتی دیدند امیر المؤمنین به دستور خدا بر همه برتری جست مذاهب مختلفی بوجود آوردند و گرایش به آراء و خواسته‌های دل خویش پیدا کردند بعد خداوند می‌فرماید:

و لو لا کلمة سبقت من ربک إلی أجل مسمى لفضی بینهم اگر نبود اینکه خداوند در ازل این مطلب را مقدر نمود هر آینه قضاوت می کرد بین آنها وقتی به اختلاف می گزیدند و آنها را هلاک می نمود و مهلت به ایشان نمی داد ولی تاخیر انداخته تا موقع معین و إن الذین أورثوا الكتاب من بعدهم لفی شک منه مریب کنایه از کسانی است که پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله را شکستند بعد می فرماید فلذلک فادع و استقم برای این دین و موالات امیر المؤمنین علیه السلام دعوت کن و پایدار باش چنانچه به تو دستور داده شد. بعد می فرماید و الذین یحاجون فی الله کسانی که با خدا به احتجاج پردازند بعد از اینکه خود پیامبرانی را فرستاد حجتهم داحضة دلیل آنها باطل است نزد خدا. بعد می فرماید قل لا أسئلكم علیه اجرا بگو ای محمد صلی الله علیه و آله از شما تقاضای پاداشی ندارم در مقابل نبوت إلا المودة فی القربی مگر دوستی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله سپس می گوید مگر چنین نیست که شخص دوستی دارد و در دل نسبت به خانواده خود می خواهد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 238

سفارشی کند ولی دلش اجازه نمی دهد خداوند می دانست که در دل پیامبر چیزی باقی نمانده در ارتباط با امت از سفارشات لازم جز علاقه و دوستی به خانواده اش به همین جهت دوستی با خویشاوندان پیامبر را واجب نمود که اگر انجام دادند فرض و واجبی را انجام داده اند و اگر ترک کنند واجبی را ترک کرده اند از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله متفرق شدند در حالی که به یک دیگر می گفتند ما اموال خود را در اختیارش گذاشتیم گفت دفاع از اهل بیت من کنید پس از رفتن یک عده گفتند چنین حرفی را پیامبر نزده و انکار نمودند چنانچه قرآن حکایت می کند گفتند أم یقولون افتری علی الله کذبا دروغ به خدا بسته خداوند می فرماید فإن یشا الله یختم علی قلبک اگر دروغ بگوئی و یمح الله الباطل باطل را نابود می کند و یحق الحق بکلماته ثابت می کند حق را بوسیله ائمه علیهم السلام و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله.

130- تفسیر قمی- أ فنضرب عنکم الذکر صفحا یعنی شما را رها خواهیم کرد بیهوده و حجت بوسیله پیامبر یا امام و دلائل تمام نخواهیم کرد؟ أشد منهم بطشا یعنی از قریش و جعلوا له من عباده جزءا قریش گفتند ملائکه دختران خدا هستند أ و من ینشؤا فی الحلیة یعنی در طلا.

آیه علی أمه یعنی بر مذهب سپس خداوند گفتار قریش را حکایت می کند و قالوا لو لا نزل یعنی چرا این قرآن نازل نشد علی رجل من القریتین عظیم و او عروة بن مسعود است و دو قریه مکه و طائف است عروة غرامت و جریمه ها را از مال خود پرداخت می کرد و عموی مغیره بن شعبه بود خداوند سخن آنها را رد کرد أ هم یقسمون رحمت ربک مگر آنها نبوت و قرآن را به هر کس بخواهند می دهند؟ موقعی که گفتند چرا بر عروة بن مسعود ثقفی نازل نشد.

توضیح: به زودی خواهد آمد تفسیر آیه و سئل من أرسلنا من قبلک در باب احتجاج امام باقر علیه السلام.

131- تفسیر قمی - آیه و لما ضرب ابن مریم مثلاً سلمان فارسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرد که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله میان اصحاب نشستند بود فرمود هم اکنون شخصی بر شما وارد می شود شبیه عیسی بن مریم بعضی از اطرافیان از جای حرکت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 239

کرده رفتند تا وارد شوند و آنها صاحب این امتیاز باشند. در این موقع علی بن ابی طالب (ع) وارد شد. آن مرد گفت به یکی از دوستان خود محمد صلی الله علیه و آله قانع به همین نشد که علی را بر همه ما برتری بخشد تا بالاخره او را شبیه عیسی بن مریم کرد. به خدا قسم خدایانی که در جاهلیت می پرستیدیم بهتر از او بود خداوند در همین مجلس آیه را نازل نمود و لما ضرب ابن مریم مثلاً إذا قومک منه یضجون تغییرش دادند یصدون و قالوا أآلهتنا خیر أم هو ما ضربه لک إلا جدلاً بل هم قوم خصمون علی جز بندهای نیست که بر او نعمت بخشیدیم و قرار دادیم او را مثل برای بنی اسرائیل اسمش را از این آیه محو نموده اند سپس خداوند مقام و عظمت امیر المؤمنین علیه السلام را بیان می کند.

و إنه لعلم للساعة فلا تمترن بها و اتبعون هذا صراط مستقیم منظور امیر المؤمنین علیه السلام است فأنا أول العابدین یعنی اولین مخالف هستم که او را فرزندی باشد.

132- تفسیر قمی - إنا أنزلناه یعنی قرآن فی لیلۃ مبارکة شب قدر است خداوند قرآن را یک مرتبه در این شب در بیت المعمور نازل کرد بعد از بیت المعمور در طول بیست سال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل نمود فارتقب إنهم مرتقبون یعنی منتظر باش آنها نیز منتظرند.

133- تفسیر قمی - ویل لكل أفاک یعنی کذاب آیه و إذا علم من آیاتنا شیئاً یعنی وقتی بیند بجای دیدن علم را گذاشته آیه عذاب من رجز ألیم گفت یعنی شدت و گرفتاری.

داود بن کثیر از حضرت صادق (ع) نقل کرد که در مورد آیه قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون آیام الله فرمود بگو به کسانی که به آنها منت نهاده ایم به معرفت خود که نادانان بیاموزند وقتی آنها را معرفت بیاموزند می بخشیم آنها را.

آیه أفرأیت من اتخذ إلهه هواه گفت این آیه در باره قریش نازل شده که هر چه دوست داشتند او را می پرستیدند و أضله الله علی علم یعنی او را عذاب می نماید با اطلاع از آنچه در باره امیر المؤمنین (ع) انجام دادند این جریان پس از پیامبر اکرم (ص) اتفاق افتاد در مورد کارهایی که به خواسته ها و میل خود حرکت کردند و خلافت و امامت را از امیر المؤمنین (ع) گرفت.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 240

آیه **اتخذ إلهه هواه** نازل شده در باره قریش و جاری شده بعد از پیامبر (ص) در مورد اصحابش که غضب خلافت امیر المؤمنین (ع) را نمودند و امامی را به هوای نفس خود انتخاب کردند، بعد سخن را با طبیعی‌ها برمی‌گرداند که مدعی هستند بعد از مرگ زنده نمی‌شویم، و **قالوا ما هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحيا** و این تقدیم و تاخیر شده زیرا طبیعیها اقرار به حشر و نشر بعد از مرگ ندارند آنها می‌گویند **نحيا و نموت و ما يهلكنا إلا الدهر** ما خودمان زنده می‌شویم و می‌میریم و جز طبیعت چیز دیگری ما را نمی‌میراند تا این آیه **يظنون** این گمان به معنی شک است.

134- تفسیر قمی - آیه **و الذين كفروا عما أنذروا معرضون** منظور قریش است که از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دعوت می‌نمود اعراض داشتند. فرمود بگو به آنها یا محمد **أ رأيتم ما تدعون من دون الله** یعنی بت‌هایی را که می‌پرستیدند سپس می‌فرماید **و من أضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له** گفت: کسانی که خورشید و ماه و ستارگان و چهارپایان و درخت و سنگ را می‌پرستیدند موقعی که مردم در قیامت محشور شدند همین معبودها و خدایان آنها دشمن ایشان خواهند بود و نسبت به عبادت آنها بی‌زاری می‌جویند بعد می‌فرماید **أم يقولون افتراه** یا می‌گویند این قرآن را از خود درآورده **إن افتريته فلا تملكون لي من الله شيئا** اگر من دروغ بسته باشم در صورتی که خدا بخواهد پاداش یا کیفر دهد مرا قدرت ندارند جلو او را بگیرند **هو أعلم بما تفيضون فيه** او بهتر می‌داند دروغهائی که در این مورد می‌گوئید.

سپس می‌فرماید: **قل ما كنت بدعا من الرسل** بگو من تنها یک پیامبر نیستم قبل از من انبیائی آمده‌اند.

135- تفسیر قمی - **و منهم من يستمع إليك حتى إذا خرجوا من عندك** این آیه در باره منافقین از اصحاب پیامبر (ص) نازل شده و کسانی که وقتی قرآن را می‌شنیدند نه ایمان به آن داشتند و نه آن را حفظ می‌کردند وقتی خارج می‌شد به مؤمنین می‌گفتند پیامبر (ص) چه گفت.

136- تفسیر قمی - **و لكن قولوا أسلمنا** یعنی شما با شمشیر تسلیم شدید **و لما يدخل الإيمان في قلوبكم** لا یتکم یعنی کاسته نمی‌شود از شما.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 241

آیه **يمنون عليك أن أسلموا** این آیه در باره عثمان در جنگ خندق نازل شد زیرا او گذرش به عمار بن یاسر افتاد در حالی که حفر خندق می‌کرد گرد و غبار بلند شده بود از کند و کاو او عثمان دست روی دماغ گرفت و رد شد عمار گفت:

يظل فيها راکعا و ساجدا

لا یستوی من بیني المساجدا

يعرض عنه جاحدا معاندا

کمن یمر بالغبار حائدا

عثمان عصبانی شده گفت پسر سیاه زاده منظورت من هستم بعد شکایت پیش پیامبر (ص) برد و گفت ما دعوت تو را پذیرفتیم و اسلام آوردیم تا ما را به دشنام بگیرند و آبرویمان را ببرند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند اسلام برایت دشوار آمده برو.

خداوند این آیه را نازل نمود **يَمْنُونُ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا تَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** یعنی راست نمی گویند.

137- تفسیر قمی - **فتول عنهم فما أنت بملوم** خداوند تصمیم داشت مردم روی زمین را هلاک نماید به حضرت محمد (ص) فرمود تو از آنها فاصله بگیر سرزنش نخواهی شد بعد در این مورد بدا حاصل شد و این آیه را نازل نمود و **ذکر فإِنَّ الذکری تنفع المؤمنین.**

138- تفسیر قمی - **أم تأمرهم أحلامهم بهذا** گفت در دنیا احلم از قریش نبود بعد روی سخن را به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می نماید **أم يقولون تقوله** می گویند یا محمد از خود ساخته منظور امیر المؤمنین است **بل لا يؤمنون** از خود نساخته و این رأی شخصی او نیست بعد می فرماید **فليأتوا بحديث مثله** یعنی مردی مانند او را بیاورند از جانب خدا **إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ** سپس می فرماید **أم تسئلهم أجرا فهم من مغرم مثقلون** تو مگر از آنها پاداشی خواستی که زیر بار سنگینی پرداخت آن بشوند.

آیه و **إِنَّ لِلذِينَ ظَلَمُوا كَسَانِي** که به آل محمد (ص) ظلم کردند در مورد حقشان **عذابا دون ذلك** عذاب رجعت است بوسیله شمشیر **فإنك بأعيننا** یعنی تو در پناه حفظ و نگرهبانی و نعمت ما هستی و **سيح بحمد ربك حين تقوم** خدا را تسبیح کن وقتی برای نماز شب حرکت می کنی **فسبحه** گفت نماز شب است بزنی گفت حضرت رضا (ع) فرمود **أدبار السجود** چهار رکعت است بعد از مغرب و **إدبار النجوم** دو رکعت است قبل از نماز صبح.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 242

139- تفسیر قمی - **و النجم إذا هوى** نجم پیامبر اکرم (ص) است **إذا هوى** وقتی در آسمانها به شب سیر داده شد و آن وقت در هوا بود و این قسمی است که خداوند به پیامبر اکرم می خورد و این یک فضیلتی است برای آن جناب نسبت به سایر پیامبران جواب قسم ما **ضل صاحبكم** و ما **غوى** و ما **ينطق عن الهوى** یعنی از روی هوای نفس نمی گوید این قرآن تمام آن وحی است **إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيَ يُوحَى** علمه شدید القوی منظور جبرئیل است که به او **آمُوخْتَهُ ذُو مَرَّةً فَاسْتَوَى** یعنی پیامبر اکرم.

آیه و **هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى** یعنی پیامبر اکرم (ص) **ثم دنا** یعنی رسول الله نزدیک شد به پروردگارش **فتدلى** گفته است این طوری نازل شده **ثم دنا فتدانا فكان قاب قوسين** یعنی پیامبر چنان به خدا به اندازه فاصله سر کمان تا دو طرف آن **أُو أدنى** بلکه از این نزدیکتر **فأوحى إلى عبده ما أوحى** یعنی روبرو به او وحی نمود.

آیه **إذ يغشى السدرة ما يغشى** گفت وقتی حجاب بین خدا و پیامبر برداشته شد نور او سدرة را پوشاند آیه **ما زاغ البصر و ما طغى** یعنی انکار نکرده **لقد رأى من آيات ربه الكبرى** گفت جبرئیل را دید که بر ساقش دری بود مانند کمر بند قاطر دارای ششصد بال که بین آسمان و زمین را پر کرده بود.

أ فرأيتم اللات و العزى گفت لات مرد است و عزی زن و **مناة الثالثة الأخرى** گفت بتی در مسلک بود خارج از مکه به فاصله شش میل بنام منات آیه **تلك إذا قسمة ضيزى** یعنی قسمت ناقص سپس می فرماید **إن هی إلا أسماء سمیتوها أنتم و آبؤکم ما أنزل الله بها من سلطان سلطان** یعنی دلیل و حجت **فبأى آلاء ربک تتماری** یعنی با چه نیروئی می جنگی **هذا نذیر** یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله **من النذر الأولى** **أ فمن هذا الحدیث تعجبون** یعنی از آنچه ذکر شد از اخبار و **تضحکون و لا تبکون و أنتم سامدون** یعنی شما به لهو و لعب مشغولید.

توضیح: (هوی) به معنی فرود آمدن و بالا رفتن هر دو هست.

140- تفسیر قمی - آیه **و اتبعوا أهواءهم** یعنی رای و نظر خود را به کار می بستند و عمل به دستور انبیای خویش نمی کردند **ما فيه مزدجر** یعنی پندگیرنده و **لقد أهلكنا أشیاعکم** یعنی پیروان شما را در عبادت بت ها هلاک کردیم و **کل شیء فعلوه فی الزبر**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 243

یعنی نوشته است در کتب و **کل صغیر و کبیر** یعنی گناه کوچک و بزرگ **مستطر** یعنی مکتوب.

141- تفسیر قمی - **أ فرأيتم ما تمنون** یعنی نطفه **من المزن** گفت از سحاب و **ابر أ فرأيتم النار التي تورون** می افروزید آن را و بهره مند می شوید از آن **للمقوين** یعنی برای محتاجان **فلا أقسم بمواقع النجوم** یعنی قسم می خورم.

ابو عبد الرحمن سلمی گفت علی (ع) سوره واقعه را برای آنها قرائت کرد به این طور **و تجعلون شکرکم أنکم تکذبون** وقتی به پایان رسانید فرمود می دانستم که یکی خواهد گفت چرا این طور خواندی من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم همین طور می خواند.

وقتی باران می بارید می گفتند **فلان ستاره و فلان چیز باران را فرستاد و تجعلون شکرکم أنکم تکذبون** بجای سپاس و شکر تکذیب می کنید.

ابو بصیر از حضرت صادق (ع) در مورد آیه **و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون** فرمود:

این آیه چنین است **و تجعلون شکرکم أنکم تکذبون**.

توضیح: مرحوم طبرسی نوشته علی (ع) و ابن عباس چنین خوانده‌اند و از پیامبر (ص) روایت شده که

و تجعلون شکرکم

خوانده.

142- تفسیر قمی - آیه **ألم یأن لم یأن یعنی لازم نشده آن تخشع قلوبهم** که دلها بترسد آیه **یؤتکم کفلین من رحمته** گفت یعنی دو بهره از رحمت خود اولی که داخل آتش او را نکند دوم اینکه وارد بهشتش نماید. آیه **و يجعل لکم نورا تمشون به منظور نور ایمان است.**

سماعه بن مهران از حضرت صادق (ع) نقل کرد در باره آیه **یؤتکم کفلین من رحمته** یعنی حسن و حسین (ع) **و يجعل لکم نورا تمشون به** گفت یعنی امامی که به او اقتداء کنید.

143- تفسیر قمی - آیه **ألم تر إلی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم** گفت این آیه در باره دومی نازل شد زیرا پیامبر اکرم (ص) بر او گذشت موقعی که پیش مردی یهودی نشسته بود و مشغول نوشتن اخبار پیامبر (ص) بود این آیات نازل شد **ألم تر إلی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم و لا منهم.**

دومی خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید آن جناب به او فرمود دیدم گفتار یهود را می‌نوشتی با اینکه خداوند چنین کاری را نهی نموده. گفت آنچه در تورات راجع به شما نوشته بود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 244

می‌نوشتم و شروع کرد به خواندن نوشته‌های خود در حالی که پیامبر بر او خشمگین بود.

مردی از انصار به او گفت وای بر تو نمی‌بینی پیامبر اکرم (ص) بر تو خشمگین است.

دومی گفت به خدا پناه می‌برم از خشم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله من اینها را چون راجع به شما بود نوشتم، پیامبر اکرم به او فرمود فلانی، اگر موسی بن عمران در میان آنها ایستاده باشد و تو با اعتنائی به آنچه من از نزد خدا آورده‌ام پیش او بروی نسبت به آنچه من آورده‌ام کافر خواهی بود.

144- تفسیر قمی - آیه **هو الذی بعث فی الأمیین رسولا منهم** امیون کسانی هستند که میان آنها کتابی وجود ندارد.

معاویة بن عمار از حضرت صادق (ع) در باره **هو الذی بعث فی الأمیین رسولا منهم** نقل کرد که فرمود سواد نوشتن داشتند ولی کتابی از جانب خداوند میان آنها نبود و نه پیامبری میان آنها برانگیخته شده بود بهمین جهت آنها را می‌گفتند **فتمنوا الموت إن کنتم صادقین** در تورات نوشته شده که اولیاء خدا آرزوی مرگ می‌کنند.

145- تفسیر قمی- ابو خالد کابلی از حضرت صادق (ع) نقل کرد در مورد آیه **فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی أنزلنا** فرمود یا ابا خالد آن نور به خدا ائمه از آل محمد (ص) هستند تا روز قیامت به خدا قسم آنها نوری هستند که نازل نموده ... تا آخر خبر آیه **قد أنزل الله إلیکم ذکرا رسولا** گفت ذکر نام پیامبر (ص) است و فرمود ما اهل ذکریم **ذلولا** یعنی رختخواب فامشوا فی مناکیبها در اطراف آن.

146- تفسیر قمی- آیه **ن و القلم و ما یسطرون** یعنی آنچه می‌نویسند این قسم و جواب آن است **ما أنت بنعمة ربک بمجنون و إن لک لأجرا غیر ممنون** یعنی آن پاداش بزرگی را که به تو می‌دهد منت بر تو نخواهد گذاشت و **لو تقول علینا بعض الأقاویل** یعنی اگر پیامبر بر ما از طرف خود بسازد **لأخذنا منه بالیمین** با تمام نیرو انتقام خواهیم گرفت از او ثم **لقطعنا منه الوتین** نسل او را قطع می‌کنیم و تین رگی است که تولید فرزند از او می‌شود **فما منکم من أحد عنہ حاجزین** هرگز کسی نمی‌تواند جلو خدا را نسبت به پیامبرش بگیرد و از او دفاع کند.

آیه **و قالوا لا تذرنا آلهمکم و لا تذرنا ودا** گفت گروهی قبل از حضرت نوح (ع) بودند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 245

که از دنیا رفتند مردم از مردن ایشان غمگین شدند شیطان پیش آنها آمد و مجسمه‌های آنها را ساخت تا به آنها انس بگیرند وقتی زمستان شد آن مجسمه‌ها را بردند میان خانه‌ها آن قرن گذشت در قرن بعد ابلیس پیش آنها آمد و گفت اینها خدایانی بودند که آباء شما آنها را می‌پرستیدند. بت پرست شدند و گروه زیادی گمراه گردیدند نوح آنها را نفرین کرد هلاک شدند **لا تذرنا ودا و لا سواعا** گفت ود بتی بود متعلق به قبیله کلب و سواع مال هذیل بود و یغوث متعلق به مراد و یعوق مربوط به قبیله همدان و نسر مال حصین.

آیه **قل إنی لن یجیرنی من الله أحد** یعنی کسی مرا پناه نمی‌دهد از کیفر خدا اگر آنچه مامورم ابلاغ کنم پنهان نمایم و **لن أجد من دونه ملتحداً** یعنی جز او پناهگاهی ندارم **إلا بلاغا من الله** مگر برسانم آنچه مامورم راجع به ولایت علی بن ابی طالب (ع) و **من یعص الله و رسوله** هر که مخالفت خدا و پیامبر را بنماید در مورد ولایت علی (ع) **فإن له نار جهنم خالدین** فیها أبدا.

147- تفسیر قمی- **یا ایها المدثر** یعنی پیامبر که جامه به خود پیچیده بود مدثر یعنی متدثر است **قم فأنذر** گفت آن قیام پیامبر است در رجعت که می‌ترساند آیه **و ثیابک فطهر** یعنی جامه‌ات را بالا بزنی گفته می‌شود شیعتنا یطهرون یعنی

جامه‌های خود را کوتاه می‌کنند و **الرجز فاهجر** از پلیدیها پرهیز و در روایت ابی الجارود است از حضرت باقر (ع) در آیه **ولا تمنن تستکثر** یعنی عطا را نبخش به امید اینکه بیشتر بگیری.

توضیح این مطلب که فرمود شیعتنا یطهرون شاید منظور اینست که لباس کنایه از شیعه است که پیامبر (ص) امر به پاک شدن آنها از گناهان و اخلاق بد می‌کند چنانچه فرموده‌اند در مورد شیعیان در چند جا انتم الشعار دون الدثار شما لباس تن ما هستید نه لباس رو (یعنی چسبیده به ما هستید).

148- تفسیر قمی - آیه **ذرنی و من خلقت وحیدا** این آیه نازل شده است در باره ولید بن مغیره که یکی از پیر مردان سیاستمدار عرب بود و از جمله مستهزئین و مسخره‌کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌رفت آن جناب در کنار حجر الاسود می‌نشست و قرآن می‌خواند قریش پیش ولید بن مغیره آمدند و گفتند یا ابا عبد الشمس آنچه محمد (ص) می‌گوید چیست شعر است یا کهانیت و یا خطبه است گفت اجازه بدهید تا من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 246

سخنان او را بشنوم.

نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و گفت از اشعارت برایم بخوان فرمود اینها شعر نیست کلام خداست که آن را ملائکه و انبیاء و رسل خوش می‌دارند گفت برایم مقداری بخوان. پیامبر اکرم (ص) سوره حم السجده را خواند همین که رسید به آیه **فإن أعرضوا فقل أذرتکم صاعقةً مثل صاعقة عاد و ثمود.**

موی بر تن ولید مرتعش شد و تمام مویهای سر و ریشش راست ایستاد به خانه خود برگشت و دیگر به مجموع قریش برنگشت. قریش پیش ابا جهل رفتند و گفتند: ای ابو الحکم ولید متمایل به دین محمد صلی الله علیه و آله شده دیدی بر نگشت پیش ما.

ابو جهل با عجله پیش ولید رفت و به او گفت عمو ما را بی‌آبرو کردی و رسوا شدیم و دشمن ما را سرزنش می‌کند به دین محمد (ص) گزائییدی. گفت من به دین او نییوسته‌ام ولی سخنانی بس دشوار شنیدم موی بر تنم راست شد. ابو جهل پرسید خطبه است؟ گفت نه خطبه سخنی پیوسته است و این کلام پراکنده و غیر مشابه با هم است. گفت شعر است گفت نه من اشعار عرب را کوتاه و بلند و وزن رمل و رجز آنها را شنیده‌ام اینها شعر نیست. گفت پس چیست؟ گفت اجازه بده در این مورد بیان‌دیشم، فردا صبح گفتند یا ابا عبد الشمس بالاخره نظرت در مورد سؤال ما چه شد؟ گفت بگوئید سحر است زیرا بر دل می‌نشیند خداوند در مورد او این آیات را فرستاد **ذرنی و من خلقت وحیدا** او را وحید می‌نامیدند چون به قریش گفته بود به من اجازه بدهید یک سال تنها پرده‌داری کعبه را به عهده بگیرم و تمام شما یک سال دیگر را بعهده بگیرند ثروت زیادی داشت و دارای باغهای زیادی بود و ده پسر داشت و ده بنده داشت که در اختیار هر کدام آنها هزار

دینار بود برای تجارت و به این مبلغ در آن زمان قنطار می‌گفتند بعضی گفته‌اند قنطار یک پوست گاو پر از طلا است این آیه ذرنی و من خلقت وحیدا تا صعودا گفته است کوهی است که نام آن صعود است.

اینه فکر و قدر فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر یعنی اندیشید که چگونه این کلام تهیه شده و مرتب گردیده ثم نظر ثم عبس و بسر گفت از روی تمسخر نگاهی کرده ثم ادبر و استکبر فقال إن هذا إلا سحر یؤثر تا سقر که محلی است در جهنم فرت من قسوره یعنی از شیر درنده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 247

و در روایت ابی الجارود است از حضرت ابی جعفر (ع) در مورد آیه بل یرید کل امرئ منهم أن یؤتی صحفا منشرة جریان این بود که آنها گفتند یا محمد (ص) به ما رسیده که هر یک از بنی اسرائیل گناهی می‌کردند فردا صبح گناه او و کفاره آن گناه سرش گذاشته می‌شد. جبرئیل بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده گفت قوم تو خواسته‌اند سنت بنی اسرائیل در مورد گناه میان ایشان نیز جاری شود، اگر بخواهند همین کار را در مورد آنها نیز می‌کنیم و مانند بنی اسرائیل کیفر خواهیم کرد. چنین گمان کردند که پیامبر (ص) خوش ندانست این کیفر در باره قومش اجرا شود.

149- تفسیر قمی - إن علینا جمعه و قرآنه گفت بر آل محمد (ص) است که قرآن را جمع کنند و آن را بخوانند فإذا قرأناه فاتبع قرآنه گفت پیروی کنند از آنچه می‌خواهند ثم إن علینا بیانہ بر ما است تفسیر آن و شددنا أسرهم یعنی آفرینش آنها را شاعر گفته است:

اسفلها و ظهرها و بطنها

و ضامره شد الملیک اسرها

گفت ضامره اسب اوست محکم کرد ملیک «تکاد مادتها» گفت گردنش را (تکون شطرها) یعنی نصف آن.

توضیح: این قسمت (تکاد مادتها تکون شطرها) مصرع دیگر شعر است که اول آن را ذکر نکرده در موقع تفسیر شد ذکر می‌کند در بعضی از نسخه‌ها این مصراع در بین آن دو مصراع ذکر شده (ماده) به معنی گردن در لغت نیافتیم ظاهرا باید هادیهها باشد که هادی به معنی گردن است در این صورت وزن و معنی هر دو درست می‌شود.

150- تفسیر قمی - أ لم نخلقکم من ماء مهین یعنی آب بدبو فجعلناہ فی قرار مکین قرار مکین رحم است أ لم نجعل الأرض کفاتا أحياء و أمواتا کفات به معنی مساکن است گفت امیر المؤمنین (ع) در بازگشت خود از صفین چشمش به قبرستان افتاد فرمود اینجا کفات اموات است یعنی مساکن آنها است بعد چشم به منازل کوفه انداخته فرمود

هذه کفات الاحیاء

این هم مساکن زنده‌ها است بعد این آیه را قرائت نمود **ألم نجعل الأرض كفاتا أحياء و أمواتا و جعلنا فيها رواسی شامخات** کوههای مرتفع و **أسقیناکم ماء فراتا** یعنی آب گوارا هر آب گوارائی را فرات گویند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 248

151- تفسیر قمی - **ألم نجعل الأرض مهادا** گفت آماده می‌کند انسان را و در آن ساکن می‌شود و **الجبال أوتادا** کوهها میخهای زمین است و **جعلنا الليل لباسا** شب لباس روز است و **جعلنا سراجا وهاجا** گفت خورشید درخشان است و **أنزلنا من المعصرات** یعنی از ابرها **ماء ثجاجا** آبی که پیوسته بر روی هم بریزد و **جنات ألفتا** باغهایی که درختها در هم فرو روند.

152- تفسیر قمی - **و أعطش لیلها** یعنی تاریک کرد شبش را و **أخرج ضحاها** یعنی خورشید را در آورد و **الأرض بعد ذلك دحاها** یعنی گسترش داد و **الجبال أرساها** یعنی ثابت کرد آن را.

آیه **قضبا** قضب یعنی قوت (خوراک حیوانات علوفه خشک به معنی دانه‌های نباتی است که مردم می‌خورند شاید در اینجا منظور همان باشد).

و **حدائق غلبا** یعنی باغهای پهلوی هم و پیچیده و پر درخت و **فاكهة و أبا** گفت آب علوفه خشک برای بهائم است **ضحاک** از ابن عباس نقل کرد در مورد آیه **متاعا لكم و لأنعامکم** منظور اینست که موجب استفاده شما و چهارپایانتان می‌باشد.

153- تفسیر قمی - **فلا أقسم** یعنی قسم می‌خورم **بالخنس** اسم ستاره‌ها است **الجوار الكنس** ستارگان پنهان می‌شوند در روز و دیده نمی‌شوند و **اللیل إذا عسعس** گفت شب وقتی تاریک شود و **الصبح إذا تنفس** گفت روز وقتی بلند شود تمام اینها قسم است و جواب آن جمله **إنه لقول رسول کریم ذی قوه عند ذی العرش مکین** یعنی در نزد خدا دارای ارزش و استوار است **مطاع ثم أمين** این چیزی است که فقط از امتیازات پیامبر ماست **صلی الله علیه و آله** که به دیگری از پیامبران داده نشده.

ابو بصیر از حضرت صادق (ع) در مورد آیه **ذی قوه عند ذی العرش مکین** فرمود یعنی **جبرئیل** پرسیدم این قسمت **مطاع ثم أمين** یعنی پیامبر در نزد پروردگار خود مطاع است و امین روز قیامت است **گفتم و ما صاحبکم بمجنون** فرمود یعنی پیامبر دیوانه نیست در نصب امیر المؤمنین (ع) به امامت **گفتم و ما هو علی الغیب بضنین** یعنی خداوند در اطلاع دادن پیامبر ما را از غیب بخیل نیست و مضایقه ندارد **گفتم و ما هو بقول شیطان رجیم** فرمود یعنی کاهنانی که در قریش بودند سخن آنها نسبت داده شده به شیطانهای به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 249

زبان آنها صحبت می کردند گفت سخن شیطان مطرود نیست مثل آنها.

گفتم معنی این آیه **فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** فرمود کجا می روید در مورد ولایت علی (ع) کجا فرار می کنید از ولایت او **إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** برای کسانی که خدا میثاق از آنها به ولایت علی (ع) گرفته شده گفتم **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** فرمود زیرا مشیت مال خدا است نه مردم.

154- تفسیر قمی - فسواک فعدلک یعنی در او کجی و اعوجاج نیست **فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكِبَكَ** گفت اگر بخواهد بغیر این صورت در می آورد **كَلَّا بَلْ تَكْذِبُونَ بِالذِّينِ** رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام **وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ** دو ملکی که بر انسان موکلند **كِرَامًا كَاتِبِينَ** کارهای نیک و زشت انسان را می نویسند.

آیه **فَلَا أَقْسَمُ بِالْشفقِ** یعنی قرمزی بعد از غروب آفتاب **وَاللَّيْلِ وَ مَا وَسقِ** می فرماید زمانی که هر یک از مخلوقات را به جانب خواب بکشد **وَالْقَمَرِ إِذَا اتسَقَ** زمانی که اجتماع یابد **لترکبن طبقا عن طبق** می گوید: یعنی حالی بعد از حال می گوید به راهی که پیشینیان رفته اند می روید بدون تفاوت به اندازه یک وجب هم با آنها تفاوت نخواهید داشت حتی پر تیری مانند پر تیر و گشادی دست به اندازه گشادی دست بطوری که اگر یکی از پیشینیان وارد سوراخ سوسماری شده باشد شما نیز داخل خواهید شد گفتند منظورتان یهود و نصاری هستند یا رسول الله (ص) فرمود پس منظورم کیست؟ دست آویزهای اسلام را یکی پس از دیگری می شکنید اولین چیزی که از دین خود در هم می شکنید امانت است (در نسخه دیگری امامت است) و آخر آن نماز است.

علی بن ابراهیم در مورد آیه **إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ** گفت: چرا بر می گردد بعد از مرگ **فَلَا أَقْسَمُ بِالْشفقِ** قسم است و جواب آن جمله **لترکبن طبقا عن طبق** یعنی مذهبی بعد از مذهب دیگر **وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا يوعون** یعنی به آنچه در سینه های آنها است **لهم أجر غیر ممنون** یعنی منت بر آنها نهاده نمی شود.

155- تفسیر قمی - **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ** گفت یعنی قسم به آسمان باران زا **وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدَعِ** و زمین صاحب گیاه، این قسم است و جواب آن جمله **إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ** یعنی گفتاری قاطع است **وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ** یعنی مسخره نیست **إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 250

یعنی آنها حيله ها بکار می برند **وَأَكِيدُ كَيْدًا** و ما عذابی برای آنها آماده می کنیم **فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ** **أَمَهْلُهُمْ** رویدا یعنی مختصری آنها را مهلت بده.

ربه فصلی نام خدا را برد و نماز عید فطر و قربان را خواند **إِنْ هَذَا لَفِي الصَّحْفِ الْأُولَى** صحف ابراهیم و موسی آنچه از قرآن برایت تلاوت نمودیم در صحف ابراهیم و موسی است.

ابن عباس در مورد آیه **إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يُخْفِي** منظور آنچه در دل تو است و **نيسرك لليسرى** یعنی در تمام کارهایت تو را به سادگی و آسانی موفق می‌کنیم.

ابن عباس در آیه **أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خَلَقَتْ** گفت منظور شتر تنها نیست منظور چهارپایان است و **إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نَصَبَتْ** خداوند می‌فرماید قادر است کسی مانند شتر بیافریند و مانند آن بلند نماید و چون کوهها برافرازد و چون زمین مسطح نماید جز من و آیا کسی جز من می‌تواند چنین کارهایی را بکند آیه **فَذَكَرَ إِنَّمَا أَنْتَ مَذْكَرٌ** یعنی پند بده تو واعظ و پند دهنده هستی **لست عليهم بمصيطر** یعنی تو نگاهبان آنها و نویسنده اعمال آنها نیستی.

و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر (ع) است **إِلَّا مِنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ** یعنی کسی که پند نگرفت و تو را تصدیق نکرد و منکر ربوبیت من شد و کافر نعمتم گردید **فيعذبه الله العذاب الأكبر** او را به عذاب شدید و دائمی کیفر می‌کند **إِنِ الْيُنَا إِيَابَهُمْ** حرکت آنها به سوی ما است **ثُمَّ إِنِ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ** و بر ما است جزای آنها.

156- تفسیر قمی - **لَا أَقْسَمُ بِهَذَا الْبَلَدِ** یعنی مکه و **وَأَنْتَ حَلَّ بِهَذَا الْبَلَدِ** گفت قریش حلال نمی‌دانستند که ستم به کسی در مکه روا می‌دارند اما ستم به تو را حلال شمردند ای پیامبر و **وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ قَسَمَ** به آدم و انبیاء و اوصیائی که از او متولد شدند **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ** آفریدیم انسان را متعادل و درست چیزی را مانند او نیافریدیم **يَقُولُ أَهْلَكَ مَالًا لَبِدا** از بین بردم مال انبوهی را.

و در روایت ابی الجارود در آیه **أَهْلَكَ مَالًا لَبِدا** از حضرت ابی جعفر نقل می‌کند که فرمود آن شخص عمرو بن عبدود بود که حضرت علی (ع) در روز جنگ خندق به او اسلام را عرضه داشت و گفت پس چه شد آنچه خرج کردم در مورد شما از اموال زیاد، و چون او

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 251

ثروت زیادی را در راه جلوگیری از گسترش دین خرج کرده بود، علی (ع) او را کشت.

حسین بن ابی یعقوب از یکی از اصحاب از امام ابی جعفر (ع) در مورد آیه **أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ** نقل کرد که منظور نعتل است که دختر پیامبر را کشت **يَقُولُ أَهْلَكَ مَالًا لَبِدا** منظور پولی است که برای تجهیز سپاه داد در جنگ عسرت **أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ** خیال می‌کند کسی از فساد ضمیر و دلش خبر ندارد **أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنِينَ** یعنی رسول خدا و **لسانا** یعنی امیر المؤمنین و شفتین امام حسن و امام حسین علیهما السلام و هدیناه النجدین هدایت کردیم او را به ولایت آن دو **فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ** و ما ادريک.

157- تفسیر قمی - سبح اسم ربك الأعلى یعنی بگو سبحان ربی الأعلى الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی گفته است: تقدیر کرد اشیاء را در اول بعد هر که را خواست به آن هدایت نمود و الذی أخرج المرعی کسی که گیاه را بیرون آورد فجعله غناء أحوی بعد آن را خشک کرد و سیاه کرد.

آیه سنقر تک فلا تنسی یعنی به تو می آموزیم فراموش نکن بعد استثناء می کند إلا ما شاء الله فراموش نکن مگر آن مقداری را که خدا می خواهد زیرا پیامبر از نسیان در امان نیست و آن کس که فراموش نمی کند خداست و نیسرک لیسری فذكر إن نفع الذکر سیذکر من یخشی یعنی می ترسد بواسطه تذکری که تو به او می دهی سپس می فرماید یتجنبها الأشقی الذی یصلی النار الکبری فاصله می گیرد از تذکرات تو کسی که دچار آتش دوزخ می شود ثم لا یموت فیها و لا یحیی یعنی در آتش نه می میرد و نه زنده است چنانچه در این آیه می فرماید و یأتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت.

مرگ از هر طرف به جانب او می آید اما او نمی میرد آیه قد أفلح من تزکی رستگار شد هر کس زکات فطره داد وقتی زکات فطره را خارج کرد نماز عیدش قبول می شود و ذکر اسم یعنی ما اعلمک هر چه در قرآن به این لفظ (ما ادریک) هست یعنی چه چیز تو را آگاه نموده یتیمًا ذا مقربۀ یعنی پیامبر اکرم (ص) او مقربه خویشاوندان ایشان است او مسکینا ذا مرتبۀ یعنی امیر المؤمنین (ع) که بی نیاز از علم است.

توضیح: نعثل لقب عثمان بن عفان بود جوهری می نویسد: نعثل اسم مردی بود که ریش

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 252

بلندی داشت وقتی عثمان را مورد سرزنش و عیبجوئی قرار می دادند او را تشبیه به همان مرد می کردند بواسطه ریش درازی که داشت.

توضیحی که داد و (ما ادریک) را به معنی (ما اعلمک) گرفت شاید (ما) را مای تعجب گرفته و به احتمال بعید ممکن است منظورش این مطلب باشد که گفته اند هر چه در قرآن به لفظ (ما ادریک) است یعنی آنچه خدا بیان نموده و آنچه به لفظ (ما یدریک) است یعنی آنچه خدا بیان نکرده است.

158- تفسیر قمی - عبد الله بن کیسان از حضرت باقر نقل کرد که فرمود جبرئیل بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد و گفت «اقرأ» بخوان. گفت چه بخوانم گفت اقرأ باسم ربك الذی خلق یعنی آفرید نور قدیم تو را قبل از اشیاء خلق الإنسان من علق یعنی تو را از نطفه آفرید و از تو علی را جدا کرد اقرأ و ربك الأکرم الذی علم بالقلم یعنی به علی بن ابی طالب (ع) تعلیم نمود علم الإنسان ما لم یعلم یعنی علی را نوشتن آموخت برای تو که قبلا نمی دانست علی بن ابراهیم در مورد آیه اقرأ باسم ربك گفت بخوان باسم الله الرحمن الرحیم را الذی خلق الإنسان من علق گفت از خون اقرأ و ربك الأکرم الذی علم بالقلم گفت به انسان نوشتن را آموخت که بوسیله آن تکمیل می شود امور دنیا در شرق و غرب سپس فرمود کلا إن

الإِنسان لیطغی أن رآه استغنی می فرماید انسان وقتی بی نیاز شد کفر می ورزد و طغیان می کند **إِن إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِي آیه أ رأیت الذی ینهی عبدا إذا صلی** گفته است آن شخص ولید بن مغیره بود که مردم را از نماز خواندن باز می داشت که اطاعت خدا و پیامبر را ننمایند. **آیه لنسفعا بالناصیه** یعنی سر او را می گیریم و در آتش می اندازیم.

آیه فلیدع نادیه گفت وقتی ابو طالب (ع) از دنیا رفت ابو جهل و ولید ملعون فریاد زدند بیائید محمد صلی الله علیه و آله را بکشیم دوست و یاورش از دنیا رفت خداوند می فرماید فریاد بزند و بخواند هر کس را مایل است چنانچه مردم را دعوت به کشتن پیامبر (ص) نمود ما نیز زبانیه جهنم را آماده می کنیم سپس می فرماید **کلا لا تطعه و اسجد و اقترب** یعنی اطاعت از او نکردند هر چه دعوت کرد چون پیامبر اکرم (ص) را مطعم بن عدی بن نوفل بن مناف پناه داده بود و کسی جرات جسارت را نداشت.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 253

توضیح: اینکه **لا تطعه** را به معنی اطاعت نکردند معنی نموده شاید منظور این باشد که گفتیم اطاعت نکنید بطور عموم آنها را از پیروی باز داشتیم.

159- تفسیر قمی- **لم یکن الذین کفروا من أهل الكتاب و المشرکین منفکین** یعنی قریش جدا از کفار اهل کتاب نیستند در کفر خود حتی تأتیهم البینه در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر (ع) است که (بینه) محمد (ص) است.

علی بن ابراهیم گفت **و ما تفرق الذین أوتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءتهم البینه** وقتی پیامبر اکرم (ص) آمد با او به مخالفت برخاستند و متفرق شدند پس از او.

«حنفاء» یعنی پاکان و **ذلک دین القیمه** یعنی دینی پایدار **آیه إن الذین کفروا من أهل الكتاب و المشرکین فی نار جهنم** خداوند قرآن را بر آنها نازل کرد مرتد شدند و کفر ورزیدند و با علی امیر المؤمنین علیه السلام به مخالفت برخاستند **أولئک هم شر البریه إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئک هم خیر البریه** نازل شده در باره آل محمد (ص).

160- تفسیر قمی- **أ رأیت الذی یکذب بالذین در باره ابو جهل و کفار قریش نازل شده فذلک الذی یدع الیتیم اوست که یتیم را می راند یعنی مانع حقش می شود و لا یحض علی طعام المسکین** علاقه ای به اطعام درویشان و تهیدستان ندارد.

161- تفسیر قمی- ابن ابی عمیر گفت ابو شاکر دیصانی از ابو جعفر احوال راجع به این آیه پرسید **قل یا ایها الکافرون. لا أعبد ما تعبدون. و لا أنتم عابدون ما أعبد. و لا أنا عابد ما عبدتم. و لا أنتم عابدون ما أعبد** گفت آیا حکیم این طور صحبت می کند و این همه مکررات پشت سر هم می آورد.

ابو جعفر احوال نتوانست جواب او را بدهد. وارد مدینه شد و از حضرت صادق اشکال را پرسید.

امام فرمود سبب نزول این آیات و تکرار آن این بود که قریش به پیامبر اکرم (ص) پیشنهاد کردند تو یک سال خدای ما را پرست و ما یک سال خدای تو را می‌پرستیم باز یک سال تو پرست خدای ما را و یک سال باز خدای تو را پرستیم خداوند شبیه گفتار خود آنها جواب داد در مقابل اینکه گفتند یک سال خدای ما را پرست فرمود **قل یا ایها الکافرون. لا أعبد ما تعبدون** و در مقابل اینکه یک سال خدای تو را می‌پرستیم فرمود **و لا أنتم عابدون ما أعبد**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 254

باز برای سخن آنها که یک سال تو پرست فرمود **و لا أنا عابد ما عبدتم** و در مقابل این سخن که باز خدای تو را یک سال می‌پرستیم فرمود **و لا أنتم عابدون ما أعبد. لکم دینکم و لی دین.**

ابو جعفر احوال پیش ابو شاکر دیسانی برگشت و جواب را ذکر نمود. ابو شاکر گفت این پاسخ بوسیله شتر از حجاز رسیده.

توضیح: بسیاری از تفاسیر این آیات در بخشهای آینده کتاب خواهد آمد ان شاء الله.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 255

بخش‌های احتجاجات پیامبر اکرم (ص)

بخش اول احتجاجی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکان و کفار و سایر مدعیان باطل نموده

1- تفسیر امام حسن عسکری (ع) - **و قالوا لن یدخل الجنة إلا من کان هودا أو نصاری تلک أمانیهم قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین. بلی من أسلم وجهه لله و هو محسن فله أجره عند ربه و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون امیر المؤمنین (ع) فرمود و قالوا یعنی یهود و نصاری.**

یهودان گفتند داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که یهودی باشد «**أو نصاری**» و نصرانیان گفتند هرگز داخل بهشت نخواهد شد مگر کسی که نصرانی باشد امیر المؤمنین (ع) فرمود: دیگران چیز دیگری گفتند، طبیعیها گفتند اشیاء ابتدا ندارند و از قدیم بوده‌اند هر که معتقد بر خلاف این اعتقاد باشد اشتباه کرده و گمراه است مشرکان عرب گفتند: بتهای ما خدایند مخالف عقیده ما گمراه است خداوند می‌فرماید **تلک أمانیهم** این آرزویی است که آنها دارند بگو به آنها دلیلی بر اعتقاد خود بیاورند اگر راست می‌گویند.

خدمت امام صادق (ع) سخن از بحث و مناظره دینی شد که پیامبر اکرم و ائمه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 256

علیهم السلام از این کار نهی کرده‌اند فرمود بطور کلی نهی کرده‌اند آنچه مورد نهی قرار گرفته جدال و بحث و مناظره‌ایست که از طریق احسن نباشد این آیه را توجه نمی‌کنید که می‌فرماید **و لا تجادلوا أهل الكتاب إلا بالتي هي أحسن** جدال با اهل کتاب نکنید مگر از طریق احسن. و این آیه دیگر ادع **إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتي هي أحسن**.

پس جدال از طریق احسن را دانشمندان جزء دین قرار داده‌اند ولی جدال غیر از این راه حرام است و خداوند آن را بر شیعیان ما حرام نموده چگونه خداوند مطلق بحث و مناظره را حرام می‌کند با اینکه می‌فرماید **و قالوا لن يدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصارى تلك أمانهم قل هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين**.

خداوند در این آیه نشانه صحت و درستی ادعا را دلیل و برهان قرار داده مگر می‌توان دلیل آورد جز در موقع بحث و مناظره از راه احسن.

یکنفر گفت یا ابن رسول الله جدال از راه صحیح و غیر صحیح کدام است؟

فرمود اما جدالی صحیح نیست که با یاهوسرائی به بحث پرداززی او دلیلی باطل اقامه نماید ولی تو با دلیلی که خداوند به حق در مقابل او قرار داده باطلش را رد نکنی فقط انکار کنی حرف او را یا منکر یک واقعیت و ادعای صحیحی بشوی که او کمک برای اثبات ادعای باطل خود گرفته از ترس اینکه مبدا این واقعیت تو را در ادعایت مغلوب نماید چون نمی‌دانی چگونه از چنگ او رهائی یابی این چنین مناظره‌ای بر شیعیان ما حرام است که موجب تشویش خاطر ضعفای برادران خود شوند و یاهوسرایان فرصت یابند زیرا یاهوسرایان و مدعیان باطل ضعف او را دلیل بر صحت مدعای باطل خود می‌گیرند و ضعیفان از برادرانتان در چنین گیر و داری دلگیر می‌شوند چون می‌بینند اعتقاد صحیح آنها در چنگ یک یاهوسرا تضعیف گردید.

اما مناظره احسن همان مناظره‌ایست که خداوند پیامبرش را مامور می‌کند تا با کسانی که منکر قیامت و حشر و نشرند بنماید خداوند از قول آنها نقل می‌کند: **و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هي رميم** برای ما مثلی زد ولی آفرینش خود را فراموش کرده بود. گفت چه کس این استخوان پوسیده را زنده می‌کند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 257

خداوند در رد او می‌فرماید بگو یا محمد **يحييها الذي أنشأها أول مرة و هو بكل خلق عليم. الذي جعل لكم من الشجر الأخضر نارا فإذا أنتم منه توقدون** خداوند از پیامبرش می‌خواهد که با یاهوسرا به مناظره پردازد آن کسی که می‌گوید چگونه ممکن است زنده شوند این استخوان‌ها با اینکه پوسیده است خداوند می‌فرماید بگو آن کسی که ابتدا آنها را آفریده آیا عاجز است کسی که از هیچ آنها را آفریده دو مرتبه استخوان پوسیده را زنده کند. آفرینش اول که هیچ بود

به نظر خودتان سخت تر است از اعاده آن؟ سپس می‌فرماید **الذی جعل لکم من الشجر الأخضر ناراً** یعنی وقتی آتش گرم را در دل درخت سبز و تازه پنهان کند و بعد خارج نماید با این کار می‌فهماند که او بر اعاده چیزی که کهنه است قادرتر است سپس می‌فرماید **أ و لیس الذی خلق السماوات و الأرض بقادر علی أن یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم** یعنی وقتی آفرینش آسمانها و زمین در نظر شما مشکلتر و بعیدتر باشد از برگشت دادن پوسیده‌ها چگونه آفرینش آنچه به نظرتان مشکلتر است می‌پذیرند ولی آنچه ساده‌تر است که برگشت موجودات پوسیده و کهنه است نمی‌پذیرند.

امام صادق (ع) فرمود اینست جدال احسن زیرا بهانه کفار را قطع و شبهه آنها را بر طرف می‌نماید. اما جدال غیر احسن به اینست که حقی را انکار نمائی چون نمی‌توانی تمیز دهی بین آن و باطلی را که ادعا می‌کند این جدال حرام است زیرا تو نیز مانند او هستی او یک واقعیت را انکار نموده و تو واقعیت دیگری را.

حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود روزی مردی در حضور حضرت صادق (ع) عرض کرد آیا پیامبر اکرم (ص) مناظره هم کرده‌اند آن جناب فرمود هر گمانی در باره پیامبر اکرم (ص) می‌بری گمان مخالفت با دستور خدا مبر مگر نخوانده‌ای که خداوند در این آیه می‌فرماید: **و جادلهم بالتی هی أحسن.**

با آنها به بهترین روش مناظره کن و در این آیه می‌فرماید:

قل یحییها الذی أنشأها أول مرة.

در جواب کسی که مثال برای پیامبر زده بود و استخوان پوسیده را می‌گفت چگونه زنده می‌شود. تو خیال می‌کنی پیامبر اکرم بر خلاف دستور خدا جوابی که او به او فرموده است نگفته؟ پدرم حضرت باقر از جدم زین العابدین (ع) و ایشان از سید الشهداء و آن جناب از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 258

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) نقل کرد که روزی معتقدین پنج مذهب و مسلک خدمت پیامبر اکرم اجتماع کردند یهودان و نصرانیان و طبیعی مذهبان و مانویان و مشرکین عرب.

یهودیان گفتند ما معتقدیم که عزیر پسر خدا است آمده‌ایم در این مورد با شما مناظره کنیم اگر در این اعتقاد تابع ما شوی بواسطه سبقت زمانی که داریم بر تو مقدم هستیم و اگر مخالفت نمائی با تو به بحث و مناظره می‌پردازیم.

نصرانیان مدعی شدند که عیسی مسیح پسر خدا است و با او متحد است گفتند ما آمده‌ایم ببینیم در این مورد شما چه عقیده داری اگر قبول کنی تابع ما خواهی بود و در صورت مخالفت با تو مناظره می‌کنیم. ثنویها (پیروان مانی) گفتند نور و ظلمت تدبیر جهان را می‌کنند اگر این را قبول نمائی تابع مائی و در صورت مخالفت با هم بحث می‌کنیم.

طبیعی مذهبان گفتند اشیاء ازلی بوده‌اند و تا ابد خواهند بود کسی آنها را بوجود نیاورده برای مناظره با شما آمده‌ایم در صورتی که عقیده ما را قبول کنی سبقت ما موجب فضیلت ما می‌شود و در صورت مخالفت با هم مناظره خواهیم کرد.

مشرکین عرب گفتند ما بتها را خدای خود می‌دانیم آمده‌ایم با شما مناظره کنیم اگر تابع ما شوی ما مقدم هستیم و اگر مخالفت کنی به بحث می‌پردازیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من ایمان به خدای یکتا دارم که او را شریکی نیست و کافر به بتها و هر معبودی جز او، خداوند مرا برای مژده و تهدید تمام جهانیان فرستاده و حجت برای همه قرار داده به زودی اعتقاد هر یک از شما را رد می‌کنم و اعتقاد پوشالی را به گردنش می‌آویزم در این موقع رو به جانب یهودیان نموده فرمود میخواهید بدون دلیل عقیده شما را بپذیرم گفتند نه. فرمود پس به چه دلیل عزیز را پسر خدا می‌دانید.

گفتند چون او تورات را برای بنی اسرائیل بعد از کهنه شدن زنده کرد. این کار را فقط از آن جهت نموده که پسر خدا است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود چه شد که عزیز پسر خدا گردید و موسی که تورات را آورد پسر خدا نشد با آن معجزاتی که داشت اگر عزیز بواسطه زنده کردن تورات پسر خدا باشد موسی به این مقام شایسته‌تر است در صورتی که ارج نهادن و احترام گذاشتن خدا به عزیز بواسطه این کار موجب فرزندی شود موقعیت و مقام موسی که از او بالاتر است باید مقامی بالاتر از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 259

فرزندی برای او بوجود آورد.

اگر منظور شما از فرزندی همان زایمان باشد که در فرزندان خود مشاهده می‌کنید که از مادر متولد می‌شوند با نزدیکی پدر و مادر این عقیده کفر است و خدا را تشبیه به مخلوق نموده‌اید و صفات موجودات را به او داده‌اید در این صورت باید او خود نیز آفریده شده باشد و او را خالق و صانعی باشد.

گفتند منظورمان این نیست زیرا چنین عقیده‌ای همان طور که تذکر دادی کفر است ولی ما معتقدیم پسر خدا است به این معنی که دارای چنین مقام و موقعیتی است گرچه ولادت و زایمان هم در بین نباشد چنانچه دانشمندان ما یکی را که می‌خواهند بر دیگری امتیاز بخشند و او را احترام نمایند می‌گویند پسر من است بدون اینکه ولادت در کار باشد و با هم نسبت و خویشاوندی ندارند عزیز را نیز خداوند بواسطه مقامش فرزند خود گرفت نه اینکه از او متولد شده باشد.

پیامبر اکرم فرمود در این صورت چنانچه قبلا توضیح دادم موسی به این مقام از او شایسته تر است این اعتراف بیشتر موجب رسوائی و مغلوب شدن شما می گردد علاوه بر اینکه استدلال شما موجب می شود مقامی بالاتر از فرزندى را نیز بپذیرید زیرا گفتید بزرگان شما یک نفر اجنبی را که با او خویشاوندی ندارند از روی احترام می گویند فرزند من است. آنها به اجنبی دیگری هم می گویند این برادر من است و یا بزرگتر و پدر من است و یا آقا و سرور من است تمام این انتسابها از جهت احترام و عظمت است هر چه بیشتر احترام داشته باشد مقامی بالاتر می دهند.

در این صورت باید موسی برادر یا بزرگتر یا پدر و سرور خدا باشد زیرا او را از عزیز بیشتر محترم می دارد به این مقام مفتخرش می نماید و می گوید سرورم یا آقای من عمو جان یا فرمانروای من شما تجویز می کنید موسی برادر یا بزرگتر یا عمو و رئیس یا سید و آقا و امیر خدا باشد.

یهودان در جواب فروماندند گفتند ما را مهلت ده تا در این مورد اندیشه کنیم و جواب تهیه نمائیم فرمود شما مهلت دارید مشروط بر اینکه انصاف را از دست ندهید تا خدا هدایتان نماید.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 260

در این موقع روی به نصرانیان آورد فرمود شما معتقدید که خدای قدیم با عیسی مسیح متحد گشته که پسر او است از این عقیده منظورتان چیست؟ می گوئید ذات قدیم و ازلی خدا بواسطه اتحاد با عیسی که مخلوق است او هم مخلوق شده یا عیسی که آفریده ایست و سابقه عدم و نبودن داشته بواسطه اتصال به خدا قدیم و ازلی شده است یا منظورتان از این اتحاد اینست که خداوند او را مزیت و مرتبه ای داده که به هیچ کس این مقام را نداده.

اگر می گوئید خدای قدیم آفریده شده است این ادعای باطلی است زیرا ذات قدیم و ازلی محال است که دگرگون شود و آفریده گردد اگر بگوئید عیسی قدیم و ازلی شده است این هم محال است زیرا آفریده شده نیز محال است که قدیم و ازلی شود اگر بگوئید منظور از اتحاد اینست که او را مزیتی بخشیده و از بین مردم ممتازش نموده شما خود معترف شدید که عیسی آفریده شده است و این مقام و موقعیت نیز قبلا نبوده بعد پیدا شده زیرا وقتی عیسی آفریده شده باشد و مقامی که به او داده است نیز بعد بوجود آمده باشد هر دو می شوند محدث و مخلوق این مخالف ادعائی است که اول کردید.

نصرانیان گفتند وقتی خداوند به دست عیسی آن معجزات را آشکار نموده از جهت مقام و موقعیت او را فرزند خود خواند.

پیامبر اکرم فرمود شنیدید که در جواب یهود چه گفتم بعد همان فرمایش خود را تکرار کرد همه سکوت کردند مگر یک نفر که گفت مگر شما معتقد نیستید که ابراهیم خلیل الله است آن جناب قبول کرد گفت پس چه اشکالی دارد که ما بگوئیم عیسی پسر خدا است.

پیامبر اکرم فرمود این دو با هم شباهت ندارند زیرا وقتی می گوئیم ابراهیم خلیل الله است یا لفظ خلیل از خله به معنی احتیاج و فقر گرفته شده. می گوئیم او محتاج و فقیر در خانه خدا است و از دیگران بی نیاز است این معنی آشکار است همان موقعی که خواستند او را در آتش اندازند و در منجیق قرار دادند خداوند به جبرئیل دستور داد که بندهام ابراهیم را دریاب در وسط آسمان با ابراهیم ملاقات کرده گفت هر دستوری داری بگو که مرا برای یاری تو فرستاده اند در جواب جبرئیل گفت خدا کافی است و خوب نگهبانی است من پناه به دیگری نمی برم و فقط به او عرض حاجت می کنم او را خلیل خود نامید که از دیگران بی نیاز و محتاج و فقیر درب خانه اوست اگر خلیل را از خله بگیریم که معنیش اینست که بر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 261

اموری از اسرار اطلاع دارد که دیگری مطلع نیست این مقام موجب تشبیه خدا به خلق نمی شود. چنانچه می بینید که به هر یک از این دو معنی وقتی محتاج و دل بسته به او نباشد خلیلش نیست یا وقتی عالم به اسرارش نباشد باز خلیل او نخواهد بود ولی کسی که فرزند شخصی باشد و از او بوجود آمده گرچه به او اهانت نماید و او را از خودش دور کند باز هم فرزند اوست زیرا فرزندی ثابت است از این گذشته در صورتی که شما مقایسه کنید خلیل بودن را با فرزند بودن و بگوئید عیسی پسر خدا است لازم است همین مقام را به موسی نیز بدهید زیرا معجزات موسی کمتر از عیسی نبوده و با این معنی باید بگوئید میتوان گفت سرور و عمو و فرمانروا و امیر خدا هستند چنانچه به یهودان گفتم.

در این موقع یکی از نصرانیان به دیگری گفت در کتابهای آسمانی هست که عیسی گفته میروم پیش پدرم فرمود اگر شما به آن کتاب معتقد هستید در آنجا گفته میروم پیش پدر شما و خودم پس باید تمام کسانی که مخاطب عیسی در این سخن بوده اند پسر خدا باشند به همان دلیل که عیسی پسر خدا است علاوه بر این اگر دلیل شما نوشته آن کتاب باشد دیگر استدلال قبل که گفتید بواسطه امتیاز و مقام بود که این سمت را خدا به او داده باطل می شود زیرا گفتید این فرزندی از جهت احترام و موقعیت عیسی بوده خودتان می دانید که موقعیت عیسی را آنهایی که عیسی به ایشان گفت میروم پیش پدر خود و شما نداشتید مقام فرزندی اختصاص به عیسی پیدا نمی کند با اینکه شما گفتار عیسی را بر خلاف منظورش تفسیر کردید شاید منظورش این بوده که میروم پیش آدم که پدر من و شما است همچنین نوح پیامبر - منظور عیسی غیر از این هم نبوده نصرانیان ساکت شدند گفتند تاکنون دچار چنین استدلال و مناظره ای نشده بودیم اجازه بده بیشتر در این باره فکر کنیم.

در این موقع پیامبر اکرم به جانب طبیعی مذهبان متوجه شده فرمود شما را چه واداشته که معتقد شدید موجودات ازلی هستند و پیوسته خواهند بود گفتند هر چه را ببینیم قبول داریم ما برای اشیاء آفریننده‌ای نمی‌بینیم به همین جهت می‌گوئیم از ازل بوده‌اند و چون پایان و فنا برای آنها مشاهده نمی‌کنیم معتقد می‌شویم که همیشه خواهند بود.

پیامبر اکرم (ص) فرمود شما قدیم بودن اشیاء و بودن آنها را تا ابد مشاهده کرده‌اید؟

اگر بگوئید این قسمت را مشاهده کرده‌اید برای خود ثابت نموده‌اید که همیشه از قدیم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 262

به همین صورت و با همین عقل و درک بوده‌اید و همیشه خواهید بود در صورتی که چنین ادعائی بکنید ادعائی بر خلاف واقعیت کرده‌اید و تمام جهان شما را تکذیب می‌کنند.

گفتند ما قدیم بودن اشیاء و باقی ماندن آنها را تا ابد مشاهده نکرده‌ایم. فرمود پس چرا حکم به قدیم بودن و بقای ابدی می‌کنید به دلیل اینکه شما شاهد حدوث و بوجود آمدن و فانی شدن آنها نبوده‌اید و از کجا ادعای شما می‌تواند بهتر باشد از ادعای کسانی که مثل شما شاهد حدوث و فانی اشیاء نبوده‌اند و مدعی هستند که موجودات آفریده شده‌اند و فانی خواهند شد به دلیل اینکه شاهد قدیم بودن و باقی بودن آنها نبوده‌اند فرمود مگر شما نمی‌بینید که شب و روز یکی پس از دیگری می‌آید گفتند چرا.

پرسید شما عقیده دارید که پیوسته همین طور بوده و خواهند بود گفتند آری. فرمود شما جایز می‌دانید که شب و روز با هم جمع شوند گفتند نه فرمود در این صورت یکی از آن دو از دیگری جدا شده و جلوتر بوده و دومی پس از او آمده گفتند همین طور است.

فرمود پس شما اعتراف کردید که یکی از شب و روز که جلوتر بوده است پدیدار گشته و قبلا نبوده با اینکه پیدایش آنها را مشاهده نکرده‌اید پس چرا انکار قدرت پروردگار را در آفرینش موجودات می‌نمائید.

آنگاه فرمود این پرسش مرا پاسخ دهید آیا شب و روز گذشته را ابتدا و انتهائی است یا متناهی نیستند اگر مدعی شوید متناهی نیستند باید قبول کنید که یک غیر متناهی به شما رسیده و منتهی به زمان شما گردیده با اینکه اول ندارد و اگر^{۱۳} قبول کنید متناهی است پس اعتراف کرده‌اید خدا بوده است و شب و روز هیچ کدام وجود نداشته‌اند. گفتند همین طور است فرمود شما که مدعی بودید عالم قدیم است و پدیدار نگشته با اینکه توجه به معنی حادث بودن عالم که اقرار کردید داشتید و معنی قدیم را نیز متوجه هستید.

¹³ (۱) زیرا ممکن نیست چیزی از يك طرف متناهی باشد و از طرف دیگر بی‌انتهای همین که يك سر به ما رسید و منتهی شد باید مبدئی داشته باشد.

فرمود این اشیاء و موجودات که می‌بینیم به یک دیگر احتیاج دارند زیرا نمی‌توانند قوام و وجود داشته باشند مگر با اتصال به اشیاء دیگری چنانچه در ساختمان مشاهده می‌کنید که

(1) زیرا ممکن نیست چیزی از یک طرف متناهی باشد و از طرف دیگر بی‌انتهای همین که یک سر به ما رسید و منتهی شد باید مبدئی داشته باشد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 263

قسمتی از آن به قسمت دیگر متصل است اگر این اتصال و پیوستگی نباشد ساختمان استحکام نخواهد داشت و درست نمی‌شود بقیه اشیاء نیز شبیه همین ساختمان است وقتی این اشیائی که به یک دیگر نیازمند هستند تا بتوانند کامل و درست باشند قدیم باشد. شما توضیح دهید اگر اینها مخلوق و آفریده باشند باید به چه صورت درآیند که غیر این صورت فعلی باشد و چه مختصاتی غیر از این وضع فعلی خواهند داشت.¹⁴

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار) ؛ ج 1 ؛ ص 263

یعنی مذهبان سکوت اختیار کرده متوجه شدند نمی‌توانند صفتی برای مخلوق و آفریده شده بیابند جز همین صفاتی که اکنون در موجوداتی که به عقیده آنها قدیم است وجود دارد مغلوب شدند و تقاضای اندیشه و تفکر بیشتر کردند.

پیامبر اکرم متوجه ثنویان (پیروان مانی) که معتقدند آفرینش جهان از نور و ظلمت است شده فرمود شما را چه واداشته به این اعتقاد گفتند چون ما می‌بینیم جهان از دو قسمت تشکیل شده خیر و شر. این دو با یک دیگر ضدند نمی‌توانیم بپذیریم که یک آفریننده چیزی را بیافریند و ضد آن را نیز بوجود آورد هر کدام از این دو یک فاعل و انجام دهنده دارند مگر نمی‌بینی که یخ محال است گرم باشد و آتش محال است که سرد باشد برای این دو موجود دو صانع قدیم که ظلمت و نور است معتقد شده‌ایم.

پیامبر اکرم فرمود شما مگر سیاهی و سفیدی و قرمزی و زردی و رنگ سبز و آبی را مشاهده نمی‌کنید هر کدام از این رنگها با دیگری ضد است چون نمی‌تواند دو رنگ در یک محل جمع شود مانند سرما و گرما که نمی‌تواند در یک جا جمع شود گفتند صحیح است فرمود پس چرا برای هر رنگی صانعی قدیم قائل نشده‌اید تا فاعل هر کدام از این رنگها غیر از فاعل دیگری باشد.

¹⁴ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، 2 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1379 ش.

ثنویان ساکت ماندند.

آنگاه پیامبر اکرم فرمود چگونه این نور و ظلمت با یک دیگر درآمیختند با اینکه یکی طبیعتش صعود است و دیگری نزول اگر دو نفر در حال حرکت باشند یکی به جانب شرق و دیگری در جهت غرب تا وقتی به سیر و حرکت خود در دو جهت مختلف ادامه دهند ممکن است با یک دیگر ملاقات کنند؟ گفتند نه.

فرمود پس نمی‌تواند نور و ظلمت با هم درآمیزد چون هر کدام جهت مخالف با

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 264

دیگری دارد چگونه این جهان پدیدار گشته از امتزاج دو چیزی که محال است با هم اختلاط و امتزاج یابند چنین نیست. این دو (نور و ظلمت) نیز مخلوق و آفریده شده هستند گفتند در این باره اندیشه خواهیم کرد.

در این موقع پیامبر اکرم رو به جانب مشرکین عرب نمود فرمود شما چرا به پرستش بتها در مقابل خدای یکتا اشتغال ورزیده‌اید گفتند ما با پرستش آنها به خدا نزدیک می‌شویم فرمود آیا بتها شنوایند و مطیع پروردگار خود هستند و او را می‌پرستند تا با پرستش آنها مقرب درگاه خدا شوید، گفتند نه.

فرمود پس شما با دست خود آنها را تراشیده‌اید اگر می‌توانستند عبادت کنند باید آنها شما را می‌پرستیدند نه شما آنها را پرستید در صورتی که خدای عارف به مصالح و عواقب امور و حکیم و دانا در امر و نهی به شما دستور در مورد عبادت آنها نداده است. سخن پیامبر اکرم که به اینجا رسید اختلاف بین آنها پیدا شد بعضی گفتند خداوند حلول کرده در قیافه این مردان ما مجسمه آنها را ساخته‌ایم و آنها را مقدس می‌شماریم چون خداوند در آنها حلول نموده.

گروه دیگر مدعی شدند که این مجسمه‌ها صورت اشخاصی است که قبلاً زندگی می‌کرده‌اند و مطیع و فرمانبردار خدا بوده‌اند ما مجسمه آنها را ساخته‌ایم به همین جهت آنها را گرامی می‌داریم.

دسته دیگری گفتند وقتی خداوند آدم را آفرید و به ملائکه دستور داد برای او سجده کنند ما شایسته‌ترین از ملائکه به سجده نمودن چون آن موقعیت را درک نکردیم مجسمه‌ای ساختیم و آن مجسمه را سجده می‌کنیم بواسطه تقرب به خدا چنانچه ملائکه با همین سجده تقرب جستند همان طوری که شما نیز به خیال خود سجده می‌کنید در جهت مکه پس در این شهر با دست خود محراب می‌سازید و به جانب کعبه سجده می‌کنید با اینکه قصد شما کعبه است نه آن محراب‌ها و از کعبه منظورتان خدا است نه خود کعبه.

فرمود اشتباه کرده‌اید و گمراه گشته‌اید اما شما که می‌گوئید خداوند در پیکر مردانی حلول کرده که شما صورتها و مجسمه آنها را تراشیده‌اید و آنها را می‌پرستید بواسطه حلول خدا در آنها صفت مخلوقات را به خدا داده‌اید آیا جایز است خدا در چیزی حلول کند وارد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 265

شود و آن چیز او را احاطه نماید در این صورت چه فرقی است بین خدا و چیزهای دیگری که در آن شیء حلول کرده از قبیل رنگ، طعم، بو، نرمی، درستی و سنگینی و سبکی به چه دلیل آن شیء آفریده شده باشد و چیزی که در او حلول کرده قدیم باشد چرا آن شیء قدیم نشد و حلول‌کننده مخلوق و چگونه احتیاج به حلول دارد کسی که پایدار بوده قبل از این اشیاء و پایدار خواهد بود وقتی به او صفت حلول می‌دهید لازم می‌آید به عقیده شما صفت زوال نیز به او بدهید چیزی را که با صفت زوال و پیدایش انگاشتید باید فنا و ناپایداری نیز به او بدهید زیرا تمام اینها مخصوص اشیائی است که حلول در چیزی نمایند و یا در آنها چیزی حلول کند و تمام این صفات موجب تغییر ذات می‌شود.

اگر مدعی شوید که ذات پروردگار با حلول در چیزی تغییر نمی‌نماید باید پس با حرکت و سکون و سیاهی و سفیدی و قرمزی و زردی نیز تغییر نکند و صفاتی که بر چنین اشیائی وارد می‌شود بر او نیز عارض گردد بطوری که در او تمام صفتهای مخلوقات وارد شود و خدا نیز آفریده شده باشد.

منزه است از این اوهام وقتی صحیح باشد اعتقاد شما در باره خدا که حلول در چیزی نموده باشد دیگر احترام و پرستشی که می‌کنید صحیح نخواهد بود. پس سکوت اختیار کرده تقاضای اندیشه بیشتر نمودند.

بعد متوجه گروه دوم شده فرمود در صورتی که شما مجسمه اشخاصی که خدا را می‌پرستیده‌اند بپرستید و برای آنها سجده نمائید و صورتهای خویش را برای آنها بر خاک گذارید دیگر برای پرستش خدا چه باقی گذاشته‌اید مگر شما خود قبول ندارید خدائی را که باید پرستش و تعظیم نمود نباید با بنده‌اش مساوی قرار داد اگر پادشاهی را در احترام و تعظیم با غلامش برابر کنید با این کار مگر اهانت به شاه نکرده‌اید و غلامش را بیش از حد بزرگ نداشته‌اید؟ گفتند صحیح است.

مگر متوجه نیستید که با تعظیم و احترام مجسمه اشخاصی که خداپرست بوده‌اند توهین به خدای یکتا نموده‌اید آنها نیز سکوت کردند بعد از تقاضای مهلت.

بعد متوجه دسته سیم شده فرمود برای من مثال زدید و ما را به خود تشبیه کردید با اینکه با هم برابر نیستیم زیرا ما بنده خدا و مخلوق و تحت فرمان او هستیم اطاعت می‌کنیم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 266

هر چه او فرمان دهد و از هر چه نهی نماید می‌پرهیزیم و او را به همان طور که دستور داده می‌پرستیم وقتی ما را به یک صورت معینی فرمان دهد از دستور او تجاوز نمی‌کنیم و به صورت دیگری که دستور نداده انجام نمی‌دهیم چون ما وارد نیستیم شاید همان طوری که فرموده دوست دارد و با وضع دیگری نپسندد و ما را نهی نموده از اینکه در مقابلش بایستیم چون دستور داده توجه به جانب کعبه کنیم اطاعت می‌کنیم و در شهرهای دیگر نیز امر کرده به همان جهت متوجه بشویم باز مطیع او هستیم و از فرمان او ذره‌ای سرپیچی نمی‌کنیم خداوند که امر کرد برای آدم سجده کنند دستور نداده مجسمه او را که غیر آدم است سجده کنیم نباید شما این دو را با هم قیاس کنید از کجا می‌دانید شاید این کار را نپسندد چون دستوری در این مورد نداده.

اگر شخصی به شما اجازه دهد در فلان روز معین وارد خانه‌اش بشوید آیا جایز است بعد از آن روز هر وقت خواستید بدون اجازه وارد خانه او شوید یا داخل خانه دیگری بشوید بدون اجازه، یا شخصی یکی از جامه‌های خود یا یک غلامش را یا یکی از مالهای سواریش را به شما ببخشد می‌توانید شما به جای آن جامه معین یا غلام مشخص و یا مال سواری معین دیگری را انتخاب کنید گفتند نه زیرا اجازه دیگری را به ما نداده.

فرمود حالا بگوئید آیا خداوند شایسته‌تر است که در ملک او بدون اجازه‌اش تصرف نکنید یا مردم گفتند خدا شایسته‌تر است که بدون اجازه در ملکش تصرف نکنیم. فرمود پس چرا شما می‌کنید چه وقت به شما دستور داده این مجسمه‌ها را پرستید دیگر چیزی نگفتند و مهلت خواستند. حضرت صادق (ع) فرمود قسم به پروردگاری که محمد مصطفی را به نبوت برانگیخت پس از سه روز تمام آنها که بیست و پنج نفر بودند از هر مذهبی پنج نفر خدمت پیامبر اکرم آمده اسلام آوردند گفتند استدلال محکمتر از استدلال تو ندیدیم گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خدائی ...

پیامبر اکرم استدلال بر نبوت خویش می‌نماید: 2- تفسیر امام حسن (ع) - از امام عسکری (ع) نقل می‌کند که به پدرم حضرت امام علی النقی علیه السلام عرض کردم آیا پیامبر اکرم با یهودان و مخالفین وقتی بر او اعتراض می‌کردند مناظره هم کرده؟ فرمود آری چندین مرتبه. از آن جمله این آیه است که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 267

خداوند از قول آنها نقل می‌کند:

و قالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشى في الأسواق لو لا أنزل إليه ملك تا رجلا مسحورا¹⁵ و این آیه دیگر:

لو لا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم^{۱۶} و آیه دیگر: و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا تا کتابا نقرؤه^{۱۷}.

بالاخره در آخر این قسمت گفتند اگر تو پیامبری مانند موسی آسمان را بر سر ما فرود آور در صورتی که پیامبر باشی باید صاعقه‌ای از آسمان ما را فرا گیرد چون درخواست ما از تقاضای قوم موسی بزرگتر و شدیدتر است (آنها می گفتند ما می خواهیم با چشم خدا را ببینیم).

پدرم فرمود: این جریانها موقعی اتفاق افتاد که پیامبر اکرم کنار خانه کعبه روزی با اصحاب خود نشسته بود و برای آنها آیات قرآن و دستورات پروردگار را می خواند. در این موقع گروهی از سران قریش از قبیل: ولید بن مغیره مخزومی و ابو البختری پسر هشام و ابو جهل و عاص بن وائل سهمی و عبد الله بن ابی امیه مخزومی و گروهی از پیروان آنها اجتماع نمودند و با هم به گفتگو پرداختند. می گفتند کار محمد بالا گرفته و موقعیت پیدا کرده باید او را سرکوب نمود و ساکت کرد و با او به بحث و مناظره پرداخت و سرزنش کرد تا ادعایش باطل شود و موقعیت و مقامش پیش پیروان و هوادارانش پائین بیاید شاید بدین وسیله دست از گمراهی بردارند و این سرکشی و طغیان را فرو گذارند اگر دست برداشتند چه بهتر و گر نه با شمشیر بران با آنها مقابله خواهیم کرد.

ابو جهل گفت: چه کسی حاضر به بحث و مناظره با اوست؟ عبد الله بن ابی امیه مخزومی جواب داد من. مگر مرا همطراز و همدوش با او نمی دانید؟

ابو جهل پاسخ داد چرا.

تمام آنها پیش پیامبر آمدند ابتدا، عبد الله بن ابی امیه مخزومی شروع به سخن کرده گفت:

یا محمد. ادعای بزرگی کرده‌ای و سخن دشوار می گوئی خود را پیامبر خدا می دانی با اینکه

(1) فرقان 7-8.

(2) زخرف 31.

(3) اسراء 90-93.

¹⁶ (۲) زخرف ۳۱.

¹⁷ (۳) اسراء ۹۰-۹۳.

شایسته نیست خداوند و آفریننده جهان مانند تو را سفیر و پیامبر خود قرار دهد. یک انسان که مانند ما می‌خورد و می‌آشامد و در کوچه و بازار راه می‌رود یک مطالعه در باره فرمانروایان روم و پادشاهان ایران بکن. اگر بخواهند پیکی بفرستند قطعاً شخصی را انتخاب می‌کنند که موقعیتی داشته باشد و دارای ثروت باشد. قصرهای بلند و باغهای زیبا و غلام و کنیز فراوان.

خداوند از تمام این فرمانروایان بزرگتر و با قدرت‌تر است اینها همه بنده اویند.

از آن گذشته اگر تو پیامبر می‌بودی به همراهت فرشته‌ای می‌فرستاد تا تو را تصدیق نماید و ما او را می‌دیدیم اگر خداوند تصمیم داشت برای ما پیامبری بفرستد حتماً فرشته و ملکی را می‌فرستاد نه یک آدم مثل خودمان. تو مردی هستی که جن‌زده‌ای و عقل خویش را از دست داده‌ای نه پیامبر و سفیر خدا.

پیامبر اکرم فرمود: دیگر اعتراضی نداری گفت چرا. اگر خداوند می‌خواست پیامبری بفرستد شخصی را باید می‌فرستاد که از نظر مالی و شخصیت از همه ما برتر باشد چرا این قرآنی که مدعی هستی خدا بر تو نازل کرده بر یکی از دو شخصیت برجسته عرب در مکه، ولید بن مغیره و در طائف، عروه بن مسعود ثقفی نازل نکرد.

باز، پیامبر اکرم فرمود دیگر حرفی نداری؟ گفت چرا هرگز ایمان به تو نخواهیم آورد، مگر از زمین مکه چشمه ساری برآوری. چون اینجا سرزمین سخت و خشک و کوهستانی است زمین آن را پر خاک و قابل شخم و کشت کنی و نه‌رها و جویبار در آن بوجود آوری، ما احتیاج به چنین چیزها داریم. یا لا اقل خودت باغی داشته باشی پر از انگور و خرما خود بخوری و به ما نیز بدهی. از میان باغ و بین درختان خرما و انگور نه‌رها و جویبارها جاری باشد. یا بالاخره آسمان را بر سر ما فرود آری چنانچه مدعی هستی زیرا می‌گوئی در قرآن خود: **و إن یروا کسفا من السماء ساقطاً یقولوا سحاب مرکوم**^{۱۸}.

اگر پاره‌ای از آسمان را ببینند که بر سر آنها فرو می‌بارد می‌گویند چیزی نیست اینها ابرهای برهم انباشته است. تو این کار را بکن شاید ما هم همین حرف را بزنیم.

(1) سوره طور آیه 44.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 269

یا خدا و ملائکه را پیش ما بیاوری بطوری که در مقابل و روبروی ما باشند. و یا انباری از جواهر و طلا و نقره داشته باشی به ما بدهی تا بی‌نیاز و ثروتمند شویم شاید چنانچه خود می‌گوئی سر به طغیان و سرکشی برداریم زیرا در قرآن خود می‌گوئی **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِتْغَابٍ**.^{۱۹}

نه چنین است. انسان سرکشی آغاز می‌کند وقتی خود را بی‌نیاز ببیند.

باز دنباله سخن خود را چنین ادامه داد: یا به آسمان بر آئی تازه ما ایمان به تو نخواهیم آورد برای این بالا رفتن به آسمان، مگر نامه‌ای بیاوری از جانب خداوند که مضمونش این باشد ای عبد الله بن امیه مخزومی با همراهان خود ایمان به محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بیاورید او پیامبر من است گفتارش را بپذیرید که من او را فرستاده‌ام تازه بعد از تمام این کارها که انجام دهی. اطمینان ندارم که باز ایمان خواهم آورد به تو یا خیر.

اگر ما را به آسمان بالا ببری و تمام درب‌های آسمان‌ها را بروی ما بگشائی و ما را وارد آنها بنمائی ما می‌گوئیم چشم‌بندی کرده‌ای و این یک نوع سحر است.

پیامبر اکرم فرمود: آیا حرف دیگری هم داری گفت: یا محمد آنچه بر تو اعتراض نمودم کافی نبود دیگر چیزی باقی نمانده حالا تو هر جوابی داری واضح و آشکار بیان کن اگر واقعا می‌توانی تقاضاهای ما را برآور و برای ما استدلال نما در صورتی که دلیلی داری؟

پیامبر اکرم فرمود: خدایا تو هر صدائی را می‌شنوی و از هر چیز اطلاع داری، سخن این بندگان خود را شنیدی خداوند این آیه بر پیامبر نازل نمود:

و قالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام تا رجلا مسحورا سپس می‌فرماید:

انظر كيف ضربوا لك الأمثال فضلوا فلا يستطیعون سیبلا ببین چگونه برایت مثال می‌زنند گمراهند هرگز براه نخواهند آمد.

سپس می‌فرماید: تبارک الذی إن شاء جعل لك خیرا من ذلك جنات تجري من تحتها الأنهار و يجعل لك قصورا.^{۲۰}

(1) فلق آیه 6-7.

¹⁹ (۱) فلق آیه ۶-۷.

²⁰ (۲) فرقان ۱۰ بزرگ است خدا، اگر بخواهد برای تو بهتر از آنچه آنها می‌گویند تهیه می‌کند باغهایی که در آنها نهرها جاری است و دارای قصرها است.

(2) فرقان 10 بزرگ است خدا، اگر بخواهد برای تو بهتر از آنچه آنها می گویند تهیه می کند باغهایی که در آنها نهرها جاری است و دارای قصرها است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 270

و این آیه دیگر را نیز در همین مورد نازل فرمود: **فلعلک تارک بعض ما یوحی إلیک و ضائق به صدرک أن یقولوا لو لا أنزل علیه کنز أو جاء معه، ملک، إنما أنت نذیر و الله علی کل شیء وکیل**²¹.

شاید ترک می کنی برخی از آنچه به تو وحی می شود، و دلگیر می گردی از اینکه می گویند چرا برایش گنجی نفرستاده اند یا فرشته ای با او نیامده. تو یک پیامبر و نذیر هستی خداوند عهده دار تمام چیزها است. این آیه دیگر را نیز نازل نمود: **قالوا لو لا أنزل علیه ملک و لو أنزلنا ملکا لقضی الأمر تا و لبسنا علیهم ما یلبسون**.

پیامبر فرمود: اینک توجه کن ای بنده خدا، آنچه اعتراض کردی من هم غذا می خورم مثل شما و مدعی شدی که به همین دلیل شایسته پیامبری نیستم. این کار مربوط به خدا است.

هر کار بخواهد انجام می دهد و هر تصمیمی بخواهد می گیرد. در کارهای او نمی توان خورده گرفت به تو و به هیچ کس نمی رسد که چون و چرا کنند.

مگر نمی بینی خدا گروهی را فقیر و برخی را غنی و بعضی را عزیز و برخی را ذلیل و عده ای را سالم و صحیح و برخی را مریض و بعضی را شریف و برخی را وضع کرده، همه آنها غذا می خورند فقرا نمی توانند بگویند چرا ما ضعیف و ناتوان شده ایم و آنها سالم و توانا و ذلیلان بگویند چرا ما ذلیل و آنها عزیز شده اند، و نه زشت صورتان بگویند چرا ما زشت و آنها را زیبا کرده ای.

اگر چنین حرفی بزنند بر خدا اعتراض نموده و در مقابل او ایستادگی کرده اند و کافر به او خواهند بود خداوند در جواب آنها خواهد گفت من فرمانروائی هستم که پستی و بلندی و ثروت و فقر و عزت ذلت و صحت و بیماری در اختیار من است. شما بنده منید و جز تسلیم در مقابل من و اطاعت فرمانم کاری ندارید. اگر تسلیم شدید بندگان مؤمنید و اگر امتناع ورزیدید کافر به من هستید و گرفتار عقاب و کیفر من خواهید شد.

بعد خداوند این آیه را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرد:

(1) هود- 14.

(1) هود- 14.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 271

قل إنما أنا بشر مثلکم یوحى إلى أنما إلهکم إله واحد*. بگو من هم انسانی مثل شما هستم غذا می خورم و در بشریت همانند شمایم جز اینکه خداوند مرا به پیامبری برگزیده چنانچه بعضی را ثروتمند و برخی را تندرست و یکی را جمال می دهد و به بعض دیگر نمی دهد نباید انکار نبوت مرا نیز بکنید. چون به شما این امتیاز را نبخشیده.

اما آنچه گفتمی که پادشاه روم و فرمانروای ایران پیک و فرستاده‌ی خود را از ثروتمندان که دارای قصرها و خانه‌ها و باغ‌ها و غلام و کنیزها هستند، انتخاب می کنند و خدا از همه آنها برتر است چون اینها بنده اویند.

باید بدانی که اختیار در دست خدا است به دستور و عقیده و نظر تو عمل نمی کند و نه به آنچه تو صلاح بدانی بلکه هر چه او خود صلاح بداند و تصمیم بگیرد انجام می دهد و در کارهایش جای هیچ اعتراضی نیست.

خداوند پیامبرانش را فرستاد تا مردم را به دین متمایل کنند متوجه خدا نمایند و تمام شبانه روز خود را در راه پرورش افکار با زحمت و مشقت از هیچ خدمتی فروگذاری نمایند.

اگر دارای قصرها باشد که درون آنها جای بگیرد و خدمتکاران، مردم را از رسیدن به خدمت او باز دارند مگر نه اینست که رسالت از بین می رود و کارها به کندی می گذرد. مگر تو خود نمی بینی وقتی پادشاهان در پشت پرده‌های قصرها جای می گیرند چگونه فساد و کارهای زشت شیوع پیدا می کند دور از دید آنها و اطلاعی هم حاصل نمی نمایند.

فرمود ای بنده خدا مرا بدون ثروت خداوند برانگیخت تا به شما قدرت و نیروی خویش را بشناساند و بدانید که او یاور من است و شما قدرت کشتن او را ندارید و نمی توانید جلوی گسترش دین او را بگیرید، این خود مطلبی است آشکار از نیروی خدا و ضعف و ناتوانی شما.

به زودی مرا بر شما پیروز خواهد کرد. شما را می کشم و اسیر می نمایم. مرا بر شهر و دیار شما مسلط خواهد کرد و مؤمنین فرمانروای این دیار می شوند و شما و دوستانتان را قدرت مقابله نیست.

اما آنچه گفتمی که اگر پیامبر می بودم با من فرشته‌ای بود که شما او را مشاهده می کردید

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 272

و او مرا تصدیق می نمود و گفتمی اگر خدا بخواهد برای ما پیامبری بفرستد از ملائکه می فرستد نه بشری مانند ما، باید بدانی که ملک و فرشته را شما نمی توانید با حواس خود درک کنید چون او از جنس این هوا است و متمثل و آشکار

نیست. اگر او را مشاهده نمائید به این طور که قدرت دید شما را بیفزایند خواهید گفت این فرشته نیست او هم بشری است.

چون در صورت ظهور و آشکار شدن به شکل انسان خواهد بود که شما به آن مانوس هستید تا سخنش را بفهمید و منظورش را درک کنید. از کجا می‌توانید درستی ادعای فرشته را درک کنید.

خداوند از میان انسانها پیامبران را برانگیخت و در اختیارشان معجزاتی را گذاشت که شما خود می‌یابید کسی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد همین عاجز بودن مردم از آوردن آن معجزات، گواهی است از جانب خدا، بر صدق ادعای انبیاء.

اگر به صورت فرشته و ملک بفرستد و این معجزات را نیز در اختیار آنها قرار بدهد که سایر فرشتگان نمی‌توانند چنین کارهایی را بکنند تا کار او برای شما معجزه باشد. مگر با چشم خود نمی‌بینید که پریدن پرنده برایش اعجازی نیست، زیرا بسیاری هستند از این جنس که می‌پرند اگر یک آدم مثل پرنده‌ها پرید این کار معجزه است. خداوند کار را بر شما آسان نموده و به آسانی بر شما حجت تمام می‌شود اما خودتان راه دشواری را می‌پذیرید که حجت و دلیلی هم در آن نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اما این که گفتی من جن زده و دیوانه‌ام چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه کاملاً تشخیص می‌دهید که من دارای تمیز و تشخیص هستم و عقلی بالاتر از شما دارم. آیا از کودکی تا چهل سالگی شما سابقه‌ای از من دارید که شاهد عیب و عاری باشد یا گمراهی و یا دروغ و خیانتی کرده باشم و خطائی و در گفتار و کردار و عقیده‌ی من سر زده باشد. ممکن است یک نفر خود را در طول چنین زمانی به نیروی خویش نگه دارد یا به نیرو و قدرت پروردگار است؟ به همین مطلب خداوند در این آیه اشاره می‌نماید: **انظر کیف ضربوا لك الأمثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلاً***.

نمی‌توانند سابقه‌ای برای تو اثبات کنند با دلیل جز ادعاهای باطلی که برای تو ابطال آن ادعاها بسیار ساده است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 273

سپس فرمود: اما سخن تو که چرا این قرآن بر یکی از دو شخصیت مکه و طائف ولید بن مغیره و عروه بن مسعود ثقفی نازل نشد. باید بدانی که خداوند برای ثروت دنیا ارزشی قائل نیست مثل شما و برایش ثروت دنیا ارزش آفرین نیست چنانچه در نزد شما هست.

اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه پر مگسی ارزش می‌داشت به کافر و مخالف خود شربت آبی نمی‌داد.

تقسیم کننده رحمت خدا تو نیستی. اوست که رحمت خود را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌بخشد هرگز خداوند از کسی بواسطه موقعیت و ثروتی که دارد نمی‌ترسد آن طور که تو می‌ترسی تا به او مقام نبوت را بواسطه این ترس ببخشد. و نه طمع در مال و موقعیت شخصی دارد چنانچه تو داری که بواسطه این طمع او را به نبوت برانگیزد و نه کسی را از روی هوی و هوس دوست می‌دارد مانند تو، تا موجب شود کسی را که شایسته نیست مزیت و برتری بخشد او از روی عدالت رفتار می‌کند. هرگز عالی‌ترین مزیت دینی را نمی‌بخشد مگر به کسی که در طاعت و بندگی و فرمانبرداری از همه برتر و شایسته‌تر باشد و نه کسی را مؤخر می‌دارد در مراتب دینی مگر اینکه نافرمانتر باشد.

وقتی چنین بود دیگر توجهی به مال و موقعیت ندارد تازه این مال و موقعیت از فضل و لطف خود اوست هیچ یک از بندگان از او طلبی ندارند تا گفته شود حالا که به او مال و موقعیت بخشیدی باید نبوت هم بدهی. چون هیچ کس نمی‌تواند خداوند را مجبور به خواست خود نماید و نه اینکه ملزم نماید او را به بخشیدن چیزی چون قبلا چیزی را بخشیده حالا نیز باید ببخشد مگر مشاهده نمی‌کنی چگونه شخصی را غنی می‌کند اما صورتی زشت می‌دهد باز یکی را فقیر می‌نماید با صورتی زیبا و یا شخصی را شرافت می‌دهد با فقر و به دیگری ثروت می‌دهد اما با پستی و خست. این ثروتمند نمی‌تواند بگوید خدایا چرا به توانگری و ثروتم جمال و زیبایی فلانی را نیفزودی و نه شخص پست می‌تواند بگوید چرا شرافت و شخصیت فلانی را به من ندادی فرمان از خدا است به هر کس هر طور بخواهد می‌دهد کارهایش از روی صلاح اندیشی است و تمام این کارها صحیح و درست است.

این آیه از قرآن همین مطلب را گوشزد می‌کند:

و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم خداوند می‌فرماید:

أ هم یقسمون رحمت ربک آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 274

نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاء الدنیا.

ما تقسیم کرده‌ایم گذران زندگی را بین آنها بعضی را محتاج و نیازمند بعضی دیگر یکی احتیاج به مال دیگری دارد و دیگری احتیاج به متاع و یا کار او بزرگترین پادشاهان و ثروتمندترین ثروتمندان را می‌بینی به نوعی احتیاج دارند به فقیرترین اشخاص یا یک متاعی دارد که در نزد او نیست و یا از او کاری بر می‌آید که پادشاه را قدرت انجام آن کار نیست مگر بوسیله همان شخص و یا دارای اطلاعاتی است که او احتیاج دارد این مطلب را از همان فقیر استفاده کند، آن فقیر نیز نیازمند ثروت و مال آن پادشاه و ثروتمند است و پادشاه نیز محتاج علم یا نظر و شناخت آن فقیر است.

پادشاه نمی‌تواند بگوید چرا به قدرت و امکان مالی من علم این فقیر را نیفزودی و فقیر نیز نمی‌گوید چرا به این علم و درایت من مال فلان ثروتمند را نیفزودی سپس خداوند می‌فرماید:

و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا^{۲۲}.

بعد خداوند می‌فرماید ای محمد و رحمت ربک خیر مما یجمعون رحمت پروردگارت بهتر است از آنچه اینها بر هم انباشته می‌کنند.

آنگاه فرمود: اما سخن تو که گفתי ایمان نمی‌آورم مگر اینکه از زمین چشمه‌ساری خارج کنی تا آخر حرفهایت، تو با این سخنان خود مطالبی را از محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته‌ای که بعضی از آنها در صورت انجام دلیلی بر نبوت نیست و مقام پیامبر بالاتر از آن است که تحت تاثیر نادانی نادانان قرار گیرد و احتیاج و استدلال نماید به چیزی که دلیل نیست.

بعضی دیگر در صورت انجام، موجب هلاک تو می‌شود با اینکه احتیاج و استدلال با دلیل و برهان برای راهنمایی مردم و ایمان آنها است نه برای کشتن و نابود کردن ایشان.

تو نابودی خود را می‌خواهی خداوند مهربانتر از اینست به بندگان خود و مصالح ایشان

(1) زخرف آیه 32 بعضی را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم تا یک دیگر را به کار گمارند (و از هم استفاده برند).

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 275

را بهتر می‌داند که آنها را از بین ببرد طبق خواسته تو.

بعضی از خواسته‌های تو محال و امکان ندارد. پیامبر خدا تو را آشنا می‌کند و بهانه‌هایت را از بین می‌برد و راه را بر مخالفت تو می‌بندد و با استدلال تو را مجبور به تصدیق نبوتش می‌نماید تا چاره‌ای از قبول آن نداشته باشی.

بعضی دیگر از خواسته‌هایت دلیل که دشمنی می‌ورزی و عناد و تمرد داری و دلیل و برهان نمی‌پذیری کسی که چنین باشد معالجه او بوسیله عذاب خدا است که او را در جهنم یا بوسیله شمشیر دوستان خود معذب نماید.

اینکه گفתי ایمان نمی‌آورم، مگر چشمه‌ساری جاری کنی در مکه چون سرزمین سنگلاخ و کوهستانی است و این سرزمین را به جای سنگ انباشته از خاک کنی و نهرها در آن جاری سازی چون ما نیازمند به چنین چیزها هستیم.

²² (۱) زخرف آیه ۳۲ بعضی را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم تا یک دیگر را به کار گمارند (و از هم استفاده برند).

تو چنین درخواستی می‌کنی با اینکه نسبت به دلائل خدا جاهلی، بگو ببینم اگر چنین کاری انجام دهم با همین کار، من پیامبر می‌شوم؟ گفت نه مگر طائف که خود در آنجا چندین باغ داری زمینهای سنگلاخ نداشته که تو خود آنها را آباد کرده‌ای و زیر کشت آورده‌ای و جوی در آن جاری کرده‌ای. جواب داد چرا فرمود آیا غیر تو دیگران نیز چنین کارهایی نکرده‌اند جواب داد چرا.

فرمود: تو و آنها با چنین کاری پیامبر شده‌اید؟ جواب داد نه. فرمود اگر این کار را من هم انجام بدهم دلیل بر نبوت من نمی‌شود. آن سخن تو مثل اینست که بگوئی: من به تو ایمان نمی‌آورم مگر از جای حرکت کنی و روی زمین راه بروی مثل مردم یا بگوئی مگر غذا بخوری مانند مردم.

اما این سخن تو که گفتی یا دارای باغی باشی از خرما و انگور که خود بخوری و به ما نیز بدهی دارای جویها و نهرهای جاری باشد. مگر تو و دوستان باغهای خرما و انگور در طائف ندارید می‌خورید و به دوستان نیز می‌دهید و جویها در میان درختان جاری است با داشتن چنین چیزی پیامبر می‌شوید؟ گفت نه.

فرمود: پس چرا چیزهایی درخواست می‌کنید از پیامبر که در صورت انجام دلیل بر صدق گفتارش نمی‌شود اگر خواسته شما را بپذیرد تازه دلیل بر کذب اوست چون استدلال

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 276

به چیزی نموده که دلیل نیست و مردم را در راه اندیشه و دین فریفته است پیامبر مقامش بالاتر و بزرگتر از چنین کارها است.

بعد فرمود: اما سخن تو که گفتی آسمان بر سر ما سنگ ببارد چون در این آیه تصریح شده است:

و إن يروا كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم با فرو ریخت آسمان نابود می‌شوید و می‌میرید، تو با این تقاضا می‌خواهی که پیامبر سبب هلاک و نابودیت شود او مهربانتر از این حرفها است. تو را نمی‌کشد ولی دلیل و برهان برایت می‌آورد، تا حجت بر تو تمام شود استدلال خدا برای اثبات نبوت پیامبر بستگی به درخواست مردم ندارد چون آنها نادانند و چیزی را می‌خواهند که صلاحشان نیست و انجام آن موجب تباهی است گاهی نیز درخواستهای متضاد دارند که انجام همه آنها محال است. خداوند طیب و راهنمای شما است هرگز برنامه‌ای که مستلزم محال باشد به اجرا نمی‌گذارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ دیده‌ای طبیعی به دلخواه مریض دوا بدهد؟

آنچه برای مریض صلاح باشد انجام می‌دهد. چه او بخواهد یا نخواهد. شما مریض هستی و خداوند طیب شما است اگر دوایش را پذیرفتی شفا می‌دهد شما را و اگر تمرد جستید بیمارتان می‌کند.

از اینها گذشته تو هیچ دیده‌ای کسی بر دیگری ادعای حقی بنماید حاکم و قاضی از او دلیلی به دلخواه و نظر مدعی علیه بخواهد (یعنی کسی که مثلا بدهکار است بگوید اگر فلان دلیل را آورد من حقش را قبول می‌کنم).

اگر چنین کاری صحیح باشد ادعا و حق هیچ کس ثابت نخواهد شد و بین مظلوم و ظالم و راستگو و دروغگو فرقی نخواهد بود.

سپس فرمود: این سخن تو که گفתי یا خدا را با ملائکه جلو ما حاضر کنی بطوری که آنها را مشاهده کنیم این درخواست تو محال است جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. خداوند کریم مانند آفریده‌ها نیست که بیاید و برود و حرکت کند و روبروی چیزی بایستد که او را بیاورند این محال است. چنین چیزی از صفات بت‌های ضعیف و ناقص است که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و درک ندارند و برای شما و دیگری ذره‌ای سود ندارند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 277

مگر تو خودت در طائف باغ و بستان نداری، و در مکه نیز دارای زمین نیستی که نمایندگان و مامورینت کارهای آنها را انجام می‌دهند پاسخ داد چرا.

فرمود: تمام کارهای کشاورزی و باغداری خود به چشم مشاهده می‌کنی یا نمایندگان واسطه بین تو و کارگران هستند.

گفت: نمایندگان واسطه هستند. آیا صحیح است کارگران و خریداران به نمایندگان تو بگویند ما شما را در این وساطت و ماموریت قبول نداریم مگر این که عبد الله بن امیه مخزومی را بیاورید آنچه شما ادعا می‌کنید خودمان از او بشنویم. تو اجازه می‌دهی چنین چیزی را بخواهند و آیا جایز است از نظر تو این کار.

گفت: نه.

فرمود: به نظر تو مامورین و نمایندگان تو چه باید انجام دهند؟ مگر نه اینست که باید علامت و نشانه صحیحی از جانب تو بیاورند که شاهد ادعای ایشان باشد تا آنها تصدیق نمایند؟

گفت: چرا؟

حالا بگو ببینم اگر نماینده تو پس از شنیدن چنین درخواستی بیاید پیش تو و بگوید حرکت کن برویم پیش این معامله‌گران و کارگران آنها گفته‌اند باید خودت بیائی پیش آنها مگر چنین کاری مخالف نظر تو نیست به آن نماینده نمی‌گوئی تو نماینده هستی نه صلاح اندیش و دستور دهنده.

گفت: همین طور است؟

فرمود: پس چرا آنچه در مورد نمایندگان خویش تجویز نمی‌کنی از پیامبر خدا درخواست می‌نمایی و او را پیش خدا شرمنده می‌کنی که به او امر کند و نهی نماید؟ چنین کاری را نسبت به نمایندگان خود تجویز نمی‌کنی و نه راجع به کارگران و خریداران این دلیلی قاطع است برای ابطال تمام این خواسته‌های تو.

اما این گفته‌ات که یا خانه‌ای از طلا داشته باشی مگر نشنیده‌ای که عزیز مصر خزینه‌هایی از طلا داشت آیا با داشتن این خزینه‌های طلا پیامبر می‌شد؟

جواب داد: نه.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 278

فرمود: پس اگر محمد نیز خانه‌های پر از طلا می‌داشت موجب نبوتش نمی‌شد. هرگز محمد از نادانی تو استفاده نمی‌کند برای آوردن دلیل.

اما این سخن تو که به آسمان بالا روی. باز اضافه کردی که این بالا رفتن به آسمان سبب ایمان آوردن به تو نمی‌شود مگر اینکه فرود آئی و نامه‌ای بیاوری از جانب خدا آن نامه را بخوانیم.

وقتی خود اعتراف می‌کنی ایمان نمی‌آوری بواسطه بالا رفتن به آسمان پائین آمدن از آسمان نیز همین حکم را خواهد داشت.

بعد گفتی مگر اینکه فرود آئی و نامه‌ای بیاوری آن را بخوانیم باز هم نمی‌دانم ایمان خواهم آورد یا نه. تو خود اعتراف می‌کنی که عناد و دشمنی داری در مورد حجت خدا.

بیماری تو را دوائی نیست مگر بوسیله دوستان خدا ادب گردی و یا به شراره‌های جهنم سپرده شوی. خداوند بر من علم و اطلاعی جامع عنایت کرده که تمام خواسته‌های تو را باطل می‌نمایم.

خداوند فرموده: بگو ای محمد، سبحان ربی هل كنت إلا بشرا رسولا مگر من جز انسانی پیامبر هستم.

هرگز خداوند کارها را طبق خواسته و نظر نادانان انجام نخواهد داد. چه جایز باشد و چه غیر جایز، مگر من جز انسانی پیامبرم و مرا الزامی نیست، بغیر آن دلائلی که خدا در اختیارم گذاشته. هرگز به من نمی‌رسد که به خدا امر و نهی کنم و نه برایش صلاحدید نمایم در این صورت مانند آن پیک هستم که پادشاهی او را پیش دشمنان خود بفرستد پیک به پادشاه بگوید باید آنچه دشمنان مایلند انجام دهی.

ابو جهل گفت یک چیز باقی ماند: مگر تو خود نمی گوئی که قوم موسی بوسیله صاعقه آسمانی سوختند چون تقاضای آشکار دیدن خدا را کردند؟

فرمود: صحیح است.

ابو جهل گفت: اگر تو نیز پیامبرش باشی باید همه ما بسوزیم، زیرا ما درخواستمان دشوارتر از درخواست قوم موسی است چون آنها بنا به ادعای شما می گفتند خدا را به ما آشکارا نشان بده. ما می گوئیم به تو ایمان نمی آوریم مگر خداوند و ملائکه را برای ما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 279

حاضر کنی که با چشم ایشان را ببینیم.

پیامبر اکرم فرمود: ابا جهل، مگر داستان ابراهیم خلیل را نشنیده‌ای؟ وقتی خداوند او را به ملکوت آسمانها بلند کرد که این آیه شاهد آن است:

و كذلك نرى إبراهيم ملكوت السماوات والأرض و ليكون من الموقنين. دید چشم او قوی شد بطوری که زمین و آنچه بر روی زمین بود چه پنهان و چه آشکارا می دید. در همین موقع مشاهده کرد زن و مردی مشغول عمل منافی عفتند. از دیدن چنین جریانی آنها را نفرین کرد که هلاک شوند. هر دو مردند. بعد باز دو نفر دیگر را مشاهده کرد بر آن دو نیز نفرین نمود، آن دو هم مردند. برای مرتبه سوم دو نفر دیگر را به این کار مشغول دید تا خواست نفرین کند، خداوند به او وحی نمود: ابراهیم از نفرین خودداری کن نسبت به زن و مرد بنده‌ی من، من بخشنده و مهربانم و جبار و حلیم هستم مرا گناه بندگانم زیان نمی رساند همان طور که اطاعت و بندگی آنها نیز سودی نمی بخشد هرگز با آنها معامله قهرآمیز نمی کنم مثل تو، از نفرین نسبت به زن و مرد بندگانم خودداری کن، تو یک بنده‌ای هستی که باید بندگانم را بترسانی. مرا در ملک شریکی نیست و نه مراقب و فرمانروائی دارم.

بندگان من نسبت به من در یکی از سه حالت هستند:

- 1- یا توبه می کنند و من توبه آنها را می پذیرم و گناهشان را می بخشم و کار زشت آنها را می پوشانم.
- 2- یا آنها را عذاب نمی کنم چون می دانم از نژاد ایشان فرزندان مؤمن بوجود خواهد آمد، نسبت به پدر و مادر کافر آنها مدارا می کنم و عذاب نمی نمایم تا آن فرزند مؤمن متولد شود، وقتی متولد شد گرفتار عذاب و بلای من می شوند.
- 3- اگر نه جزء دسته اول و نه دسته دوم باشند آن کیفری که برای آنها آماده کرده‌ام شدیدتر از نفرینی است که تو می کنی، زیرا عذاب و کیفر من برای بندگان مناسب کبریا و جلال من است.

اینک ابراهیم، مرا با بندگانم واگذار من به آنها از تو مهربانترم، مرا با آنها واگذار چون من جبار و حلیم و حکیم هستم با علم خود تدبیر امور آنها را می‌نمایم و قضا و قدر خویش

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 280

را در میان ایشان اجرا می‌کنم.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ابا جهل، خداوند عذاب را از تو رفع نموده برای اینکه می‌داند به زودی از نژاد تو فرزندی پاک بوجود خواهد آمد. همان فرزندت عکرمه او فرمانروای مسلمانان خواهد شد که از شخصیت‌های برجسته است در نزد خدا تا وقتی که مطیع خدا باشد. اگر این جریان نبود عذاب بر تو و سایر قریش نازل می‌شد بواسطه این درخواستی که کردند ولی خداوند می‌داند گروهی از ایشان به پیامبرش ایمان می‌آورند و سعادت‌مند می‌شوند. خداوند جلو این سعادت را از آنها نمی‌گیرد و از ایشان دریغ نمی‌دارد یا از او مؤمنی متولد می‌شود که پدرش را مهلت می‌دهند تا فرزندش به سعادت برسد.

اگر این مطلب نبود عذاب بر همه آنها نازل می‌شد. به آسمان نگاه کن.

ابا جهل چشم گشود دید دربهای آسمان باز است و آتش فرود می‌آید که بالای سر آنها قرار دارد بطوری نزدیک شد که حرارت آتش را احساس کردند. پیکر ابا جهل و گروه حاضر به لرزه افتاد، پیامبر اکرم فرمود: نترسید خداوند شما را از میان نمی‌برد با این آتش این عذاب را نازل کرد تا شما پند بگیرید از پشت آن گروه نورهائی خارج شد و به آسمان برآمد و در مقابل آنها قرار گرفت و به آسمان برگشت چنانچه از آسمان آمده بود.

پیامبر اکرم فرمود: بعضی از این نورها همان نورهائی است که خداوند می‌داند بواسطه ایمان به من سعادت‌مند می‌شوند و بعض دیگر نورهائی است از فرزندان پاک که به برخی از شما مربوط است پدرانشان به من ایمان نمی‌آورند ولی آن فرزندان ایمان خواهند آورد.

3- تفسیر امام - شیخ مفید نقل می‌کند از سعید بن مینا از چند نفر از اصحاب که گروهی از قریش با پیامبر اکرم (ص) روبرو شدند از جمله عتبۀ بن ربیعۀ و امیۀ بن خلف، ولید بن مغیره و عاص بن سعید گفتند: یا محمد بیا ما خدای تو را عبادت می‌کنیم و تو نیز خدای ما را عبادت کن، ما و تو هر دو شریک باشیم در این کار. اگر اعتقاد ما بر حق باشد تو هم از آن بهره‌مند شده‌ای و اگر معتقدات تو بر حق باشد ما نیز بهره خود را برده‌ایم. خداوند این سوره را نازل نمود:

قل یا ایها الکافرون. لا أعبد ما تعبدون. و لا أنتم عابدون ما أعبد ...

بعد ابی بن خلف استخوان پوسیده‌ای را با دست خود نرم کرده آن را به باد داد و گفت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 281

آیا خیال می کنی پروردگارت این استخوانها را باز زنده خواهد کرد خداوند این آیه را نازل نمود و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هي رميم قل يحييها الذي أنشأها أول مرة و هو بكل خلق عليم تا آخر سوره ...

4- خراج- روایت شده است که مرد عربی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده گفت من می خواهم چند سؤال از شما بکنم خشمگین نشوی. فرمود هر چه می خواهی سؤال کن اگر خودم می دانستم برای تو خواهم گفت و گر نه از جبرئیل سؤال خواهم کرد.

گفت برایم توضیح بدهید صلیعاء، قریعاء چیست و اولین خونی که بر زمین ریخت چه بود و بهترین بقعه های روی زمین و بدترین جایگاه در زمین کجاست. فرمود ای مرد عرب این چیزها را نشنیده ام اما جبرئیل که آمد از او می پرسم. جبرئیل نازل شد او نیز گفت این نامهائی است که تا حالا نشنیده ام. به آسمان عروج نمود و بعد پائین آمده گفت به مرد عرب بگو صلیعاء سرزمینی است که مردم می کارند ولی چیزی به عمل نمی آید اما قریعاء سرزمینی است که مردم می کارند بعضی جاها می روید ولی بعضی از قسمتهای آن نمی روید و به اندازه مخارج مردم محصول نمی دهد. بهترین بقعه های زمین مساجد است و بدترین بقعه ها بازارها است که میدان جنب و جوش شیطان است و هر صبح رو به آنجا می آورد اولین خونی که بر زمین ریخت خون جفت حواء بود وقتی قابیل از او متولد شد.

توضیح: جزری گفته است در حدیث علی (ع) (که مرد عربی از پیامبر اکرم (ص) پرسید صلیعاء و قریعاء چیست) صلیعاء مصغر صلیعاء است و آن زمینی است که چیزی در آن نمی روید و قریعاء زمینی است که خدا آن را لعنت کرد وقتی چیزی بروید یا در آن کاشته شود حاشیه دو طرف زمین می روید ولی وسط آن چیزی نمی روید.

5- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام- هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة و قضي الأمر و إلى الله ترجع الأمور امام فرمود وقتی پیامبر اکرم (ص) بر کفار و مشرکین غلبه یافت با دلائل خود و عذر و بهانه آنها را با معجزات خویش رد کرد بعضی از آنها از آوردن ایمان امتناع ورزیدند و تقاضای انجام کارهای باطلی را نمودند که در این آیه می فرماید و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا أو تكون لك

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 282

جنة من نخيل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا، أو تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا أو تأتي بالله و الملائكة قبلا و بقیه چیزهائی که در آیه ذکر شده است. خداوند می فرماید یا محمد آیا منتظرند بعد از این همه دلائلی که آوردیم و بهانه های آنها را که با معجزات قطع نمودیم إلا أن يأتيهم الله في ظلل من الغمام و الملائكة تا خداوند با گروهی از ملائکه در سایه های از ابر بیاید چنانچه از تو می خواستند که خداوند در این جهان برای آنها آشکار شود که درخواستی محال

است و می گفتند ملائکه پیش ایشان بیاید که ملائکه نخواهند آمد مگر زمانی که دیگر پرستش نباشد ستمکاران بواسطه ظلم خود نابود شوند اما فعلا هنگام تکلیف و تعبد است نه وقتی که ملائکه برای هلاک کردن بیایند این درخواست را از روی نادانی می کنند و **قضى الأمر** آنها منتظر آمدن ملائکه هستند وقتی ملائکه بیایند در آن موقع محکوم به فنا و هلاک هستند. و **إلى الله ترجع الأمور** بازگشت به سوی خدا است که او حکم خواهد کرد بر تبهکاران به عقاب و جایگاه عالی برای مردم متقی و پرهیزگار.

امام زین العابدین (ع) فرمود این کفار قانع نشدند به آن همه آیات و دلائل کافی که برای آنها آمد تا آنجا که گفته شده به آنها **هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله** یعنی وقتی قانع نشدند بوسیله دلیل واضح و آشکار آیا جز این انتظار دارند که خدا پیش آنها بیاید و این محال است زیرا چنین توهمی بر خدا جایز نیست.

6- کنز کراچکی - در حدیث آمده که گروهی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده گفتند مگر تو پیامبر نیستی؟ فرمود چرا، گفتند مگر این قرآن کلام خدا نیست؟ فرمود چرا، گفتند اینک توضیح بده در مورد این آیه **إنکم و ما تعبدون من دون الله حسب جهنم أنتم لها واردون** وقتی آنها با خدایانشان داخل جهنم شوند گروهی حضرت مسیح را می پرستند تو می گوئی عیسی مسیح هم در جهنم خواهد بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خداوند قرآن را بر من به زبان عرب و حالت متعارف بین آنها در زبانشان در مورد بی شعوران و باشعوران نازل نموده اگر شما عرب باشید خود متوجه می شوید در این آیه می فرماید **إنکم و ما تعبدون** شما و آنچه می پرستید که منظور بتها است و عیسی مسیح داخل آنها نیست (چون ما در مورد غیر ذوی العقول به کار برده می شود) و عیسی از ذوی العقول است اگر گفته بود انکم و من تعبدون حضرت مسیح را نیز می گرفت. اعتراف به صحت فرموده پیامبر اکرم (ص) نمودند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 283

بخش دوم احتجاج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر یهود در باره مسائل مختلف

1- تفسیر امام و احتجاج طبرسی - از حضرت امام حسن عسکری (ع) نقل می کند که فرمود جابر ابن عبد الله انصاری گفت عبد الله بن صوريا که غلامی یهودی و یک چشمش کور بود یهودان مدعی بودند او داناترین افراد مکتب خدا و علوم انبیاء است از پیامبر اکرم (ص) سؤالهائی در مورد مسائل مختلف نمود تا ایشان را در جواب آنها به دشواری گرفتار کند اما پیامبر اکرم (ص) جوابهائی به او دادند که چاره‌ای از نپذیرفتن آنها نداشت.

گفت این اخبار را کدام فرشته برایت می آورد؟ فرمود جبرئیل گفت اگر فرشته دیگری می آورد به تو ایمان می آوردم ولی جبرئیل در بین فرشتگان دشمن ما است جز او اگر میکائیل یا دیگری از ملائکه به جز جبرئیل می آورد به تو ایمان

می‌آوردم پیامبر (ص) فرمود چرا جبرئیل را دشمن خود می‌دانید. گفت چون او گرفتاری و شدت را برای بنی اسرائیل می‌آورد و نگذاشت بخت نصر^{۲۳} به دست دانیال کشته شود تا مسلط بر مردم گردید و بنی اسرائیل را به کشتن داد هر نوع گرفتاری و ناراحتی را فقط جبرئیل می‌آورد ولی میکائیل حامل رحمت خدا بود.

(۱) فیروزآبادی می‌نویسد: بخت یعنی پسر و نصر بتی است چون او را پیش بتی یافتند و نفهمیدند پدرش کیست او را بخت نصر پسر آن بت نامیدند، در حملات خود مصر را غارت کرد و بر اورشلیم تسلط یافت شهر را آتش زد و تمام متاع آن را به غارت برد و یهودان را به بابل متواری کرد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 284

پیامبر اکرم (ص) فرمود وای بر تو اطلاع از کار خدا نداری جبرئیل چه گناهی دارد اگر اطاعت امر خدا را در باره شما نموده است آیا شما ملک الموت را دشمن خود می‌دانید که مامور قبض روح تمام مردم است آیا پدر و مادر که به فرزندان خود دواهای تلخ و شور می‌دهند برای بهبودی و مصلحت آنها تو خیال می‌کنی دشمن آنها هستند و باید بچه‌ها پدر و مادر خود را برای این کار دشمن خود بدانند ولی شما نادان هستید و از حکمت خدا غافلید.

من گواهی می‌دهم که جبرئیل و میکائیل هر دو عمل به دستور خدا می‌کنند و مطیع او هستند و هر کس دشمن یکی از آن دو باشد دشمن دیگری نیز هست و کسی که بگوید یکی را دوست می‌دارم اگر با دیگری دشمن باشد دروغ گفته همچنین محمد و علی علیهما السلام هر دو برادر هستند مانند جبرئیل و میکائیل هر که آن دو را دوست بدارد از اولیاء خداست و هر که دشمن آنها باشد از دشمنان خداست کسی که یکی را دوست بدارد و مدعی شود دیگری را دشمن می‌دارد دروغ گفته و هر دو از چنین کسی بیزارند همین طور هر کس یکی از ما دو نفر محمد و علی را دشمن بدارد و مدعی شود که دیگری را دوست می‌دارم ادعای دروغی کرده و ما هر دو از او بیزاریم خداوند و ملائکه و مردمان پاک سرشت نیز از او بیزارند.

2- تفسیر امام - آیه قل من كان عدوا لجبريل فإنه نزله على قلبك يا ذن الله مصدقا لما بين يديه و هدى و بشرى للمؤمنين. من كان عدوا لله و ملائكته و رسله و جبريل و ميكال فإن الله عدو للكافرين امام فرمود، امام حسين (ع) از علی بن ابی طالب (ع) نقل کرد که فرمود خداوند یهود را سرزنش می‌کند بواسطه دشمنی که با جبرئیل دارند چون او به دستور خدا مامور اجرای مسائلی بوده که یهود آن پیش آمدها را نمی‌پسندیدند آنها و نواصب را سرزنش می‌کند بواسطه

²³ (۱) فیروزآبادی می‌نویسد: بخت یعنی پسر و نصر بتی است چون او را پیش بتی یافتند و نفهمیدند پدرش کیست او را بخت نصر پسر آن بت نامیدند، در حملات خود مصر را غارت کرد و بر اورشلیم تسلط یافت شهر را آتش زد و تمام متاع آن را به غارت برد و یهودان را به بابل متواری کرد.

کینه‌ای که با جبرئیل و میکائیل داشتند چون این دو فرشته و فرشتگان خدا برای تأیید علی بن ابی طالب (ع) نزول می‌کردند تا او را بر کافران و دشمنان خدا پیروز نمایند و با شمشیر آبدارش دمار از روزگار آنها بر کند.

فرمود بگو ای محمد (ص) **من کان عدوا لجبریل** هر کس از یهودان دشمن جبرئیل است که بخت النصر را بلند کرد تا به دست دانیال بدون گناه کشته نشود و امضای خدا در مورد یهود به وقوع پیوندد و آنچه خداوند می‌داند برای ایشان اتفاق افتد و دیگر از کافران که با جبرئیل دشمنی دارند از دشمنان خدا آل محمد و علی و ناصبی‌ها چون خداوند جبرئیل را

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 285

یاور و ناصر علی قرار داده و به او کینه دارند که پشتیبانی از محمد و علی علیهما السلام نموده و دستور پروردگار را در مورد هلاک ایشان به کار برده **فإنه نزله** همان جبرئیل قرآن را آورده برای تو به اجازه خدا، این آیه نیز مشابه آیه دیگری است که می‌فرماید **نزل به الروح الأمين علی قلبک لتکون من المنذرين بلسان عربی مبین** مصدقا لما بین یدیہ جبرئیل این قرآن را به قلب تو نازل نموده موافق با آنچه در انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتاب شیث و سایر انبیاء علیهم السلام است.

سپس می‌فرماید **من کان عدوا لله** هر که دشمن خدا باشد بواسطه نعمتهائی که بر محمد و علی و خانواده آنها ارزانی داشته آنها آنقدر نادانند که می‌گویند ما کینه می‌ورزیم با خدا که محمد و علی را گرامی می‌دارد در ادعائی که می‌کنند با جبرئیل و هر که دشمن جبرئیل باشد که او را خدا پشتیبان محمد و علی علیهما السلام قرار داده در پیکار با دشمنان خدا و پشتیبان سایر انبیاء و مرسلین و همین طور فرشتگان دیگر یعنی هر کس دشمن ملائکه خداست که فرستاده برای نصرت دین و تأیید اولیائش این آیه در رابطه با گفتار ناصیبان بود که می‌گفتند ما از جبرئیلی که یاور علی باشد بیزاریم و همچنین از پیامبرانی که دعوت به نبوت محمد و امامت حضرت علی نموده‌اند بیزاریم از قبیل موسی و عیسی و سایر انبیاء بعد می‌فرماید **و جبریل و میکال** یعنی هر کس دشمن جبرئیل و میکائیل باشد.

بعضی از نواصب وقتی پیامبر اکرم در باره علی (ع) فرمود جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ و اسرافیل پشت سر و ملک الموت جلو علی است گفتند ما از خدا و جبرئیل و میکائیل و ملائکه‌ای که با علی چنین کنند بیزاریم.

فرمود هر کس دشمن اینها باشد بواسطه شدت کینه‌ای که با علی بن ابی طالب (ع) دارد **فإن الله عدو للكافرين** خداوند دشمن کفار است و با آنها چنان رفتار می‌کند که دشمن با دشمن خویش می‌کند از قبیل کیفر نمودن و شدت عقوبت و شکنجه.

سبب نزول این دو آیه گفتار زشت یهودان بود در باره دشمنی با جبرئیل و میکائیل و گفتار بدتری که ناصیبان گفتند در باره خدا و جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه خدا، اما ناصیبان چون از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته می‌شنیدند

در باره فضائل علی (ع) و امتیازاتی که خدا به او ارزانی داشته و در تمام این موارد پیامبر (ص) می فرمود: جبرئیل برایم از جانب خدا چنین پیام آورده و گاهی می فرمود جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 286

و جبرئیل بر میکائیل افتخار می کند چون طرف راست علی است چنانچه وزیر دست راست پادشاه افتخار می کند بر وزیر دست چپ و افتخار می کند بر اسرافیل که در پشت سر علی است و عزرائیل که در جلو به ماموریت گماشته شده که راست و چپ از جلو بهتر است چنانچه اطرافیان پادشاه به نسبت قرب و منزلتی که دارند بر یک دیگر افتخار می کنند.

و باز می فرمود ممتازترین ملائکه آن ملکی است که بیشتر از دیگران علی را دوست داشته باشد و سوگند ملائکه بین خودشان این جمله است قسم به آن کسی که امتیاز بخشیده علی علیه السلام را بر تمام مردم بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

و گاهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود ملائکه حجب مشتاق دیدار علی ابن ابی طالب هستند به اندازه مادر مهربانی که مشتاق دیدار فرزند دلبنده و نیکوکار خویش است آن فرزندی که پس از مرگ ده فرزندش برایش باقی مانده.

این ناصیبان می گفتند تا کی محمد صلی الله علیه و آله مرتب می گوید جبرئیل و میکائیل و ملائکه چنین هستند و همی مقام علی را بالا می برد و می گوید خداوند اختصاص به علی دارد نه سایر مردم ما بیزاریم از خدا و ملائکه و جبرئیل و میکائیل که علی را بعد از محمد (ص) برتری می بخشند و بیزاریم از پیامبرانی که علی را بعد از پیامبر از سایر مردم برتر می دانند.

اما گفتار یهودان دشمنان خدا موقعی بود که پیامبر اکرم (ص) وارد مدینه شد، عبد الله ابن صوری را آوردند. او گفت یا محمد صلی الله علیه و آله چگونه می خوابی، زیرا به ما از کیفیت خواب پیامبری که در آخر الزمان می آید اطلاع داده اند. پیامبر اکرم (ص) در جواب او فرمود، چشمم خواب است ولی دلم بیدار است راست گفتی. باز پرسید بگو بینم بچه از مرد است یا از زن فرمود استخوانها و رگ و پیها از مرد است ولی گوشت و خون و موی از زن است گفت صحیح است گفت چرا بچه چنان شبیه عموی خود می شود بطوری که هیچ شباهتی به دائیهای خود ندارد فرمود هر کدام آبش بر دیگری بچربد شباهت به آن طرف می شود گفت صحیح است گفت بگو بینم چگونه می شود که بعضی فرزند ندارند و بچه دار نمی شوند و بعضی دارای بچه اند.

فرمود وقتی نطفه قرمز شود و کدر گردد منشأ فرزند نمی شود ولی اگر صاف باشد بچه خواهد شد گفت بگو بینم خدا چگونه است این سوره در رابطه با همین سؤال نازل شد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 287

قل هو الله أحد تا آخر سوره گفت صحیح است.

گفت یک سؤال دیگر باقی مانده اگر بگوئی به تو ایمان می آورم و از تو پیروی می کنم. بگو کدام فرشته برایت وحی را از جانب خدا می آورد فرمود جبرئیل. ابن صوری گفت در بین ملائکه جبرئیل دشمن ما است پیوسته کشتار و گرفتاری و جنگ را برای ما آورده اما پیک و پیام آور ما میکائیل است که حامل شادی و فراوانی است اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می آوردم چون او باعث تقویت قدرت ما می شد ولی جبرئیل پادشاه ما را از میان می برد به همین جهت دشمن ما است.

سلمان فارسی از او پرسید از کجا شروع شد دشمنی او با شما جواب داد بسیار زیاد اتفاق افتاده که با ما دشمنی ورزیده ولی شدیدترین دشمنی او آنجا بود که خداوند به پیامبران خود خبر داد که بیت المقدس به دست مردی به نام بخت النصر و در زمان حکومت او خراب شدن آن را به ما گفته بود با اینکه خداوند هر چه را بخواهد تغییر می دهد و هر چه را مایل باشد باقی می گذارد و آنچه را بخواهد از میان می برد.

در همان تاریخ اجداد ما یکی از زورمندان بنی اسرائیل را که پیامبر نیز بود و دانیال نام داشت برای دفع و قتل بخت النصر مامور کردند و مال زیادی در اختیارش گذاشتند تا در این راه خرج کند در بین راه که به جستجوی او بود در بابل پسرک ضعیف و ناتوانی را یافت که نیرو و قدرتی نداشت خواست او را بکشد اما جبرئیل مانع او شد. به دانیال گفت اگر خدا او را امر به کشتن شما اسرائیلیان نموده که تو نخواهی توانست او را بکشی ولی اگر این آن مرد نباشد به چه جهت او را می کشی. دانیال تصدیق کرد او را و از کشتنش منصرف شد و بازگشت و جریان را نقل کرد. کم کم بخت النصر قوی شد و به سلطنت رسید و با ما به جنگ پرداخت و بیت المقدس را خراب کرد به همین جهت ما او را دشمن خود می گیریم و میکائیل هم دشمن جبرئیل است.

سلمان گفت: ابن صوری، با همین اندیشه فاسد از راه حقیقت گمراه شده اید. می بینید که اجداد شما چگونه دانیال را مامور می کنند برای کشتن بخت النصر با اینکه خداوند بوسیله انبیاء و پیامبران اش اطلاع داده که بر بیت المقدس دست می یابد و آنجا را خراب می کند آنها تصمیم داشتند پیامبران را تکذیب نمایند و آنها را در خبری که داده اند متهم نمایند یا می خواسته اند با اینکه تصدیق خبر پیامبران را می نمایند بر آنچه خدا مقدر نموده پیروز

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 288

شوند.

آیا چنین افرادی ممکن است کافر نباشند چه عداوتی می‌توان داشت با جبرئیل که جلو طرح شکست تقدیر خدا را گرفته و از تکذیب خبر انبیاء مردم را باز داشته.

ابن صوری گفت صحیح است که خدا توسط انبیاء چنین خبری داده است ولی او هر چه را بخواهد محو می‌کند و هر چه بخواهد ثابت می‌دارد.

سلمان گفت در این صورت نمی‌توان اطمینان داشت به آنچه در تورات است نسبت به گذشته و آینده زیرا خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌نماید و شاید خداوند موسی و هارون را از نبوت عزل کرده است و دعوت آنها را باطل نموده چون هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و هر چه آنها اطلاع داده‌اند که در آینده به وقوع می‌پیوندد شاید انجام نشود و آنچه گفته‌اند انجام نمی‌شود شاید انجام شد و هر چه گفته‌اند اتفاق افتاده شاید اتفاق نیافتاده و آنچه اطلاع داده‌اند اتفاق نیافتاده شاید اتفاق افتاده و ممکن است ثوابی را که می‌گویند در مقابل اعمال داده می‌شود خداوند محو کرده باشد و هر عقاب و عذابی که به وسیله آنها تهدید کرده شاید انجام نشود زیرا محو و اثبات می‌نماید شما معنی محو و اثبات را نمی‌دانید به همین جهت کافر به خدا هستید و تکذیب خبر غیبی خدا را نموده‌اید و از دین خارج هستید.

بعد سلمان گفت من گواهی می‌دهم هر کس دشمن جبرئیل باشد او دشمن میکائیل است و آن دو دشمن کسی هستند که با ایشان دشمنی ورزد و رفیق کسی که با آنها مهربان باشد خداوند این آیه را موافق قول سلمان رحمه الله علیه نازل کرد **قل من كان عدوا لجبرئیل هر که دشمن جبرئیل است چون پشتیبان اولیاء خدا است و فضائل علی (ع) را از جانب خداوند آورده او این قرآن را به اجازه خدا بر قلب تو نازل کرده تصدیق سایر کتب آسمانی را می‌کند و هدایت است برای مؤمنین و بشارت برای آنها است به نبوت حضرت محمد و ولایت حضرت علی و سایر ائمه علیهم السلام پس از او بشارت می‌دهد آنها را که اگر بر موالات این خاندان بمرند اولیای واقعی خدا هستند بعد پیامبر اکرم (ص) به سلمان فرمود: خداوند سخن تو را تصدیق نموده و گفتارت را پذیرفت اینک جبرئیل از جانب خدا پیام آورده است که سلمان و مقداد دو برادر پاک باز در محبت تو و علی برادر و وصی و برگزیده تو هستند و آنها میان اصحابت همچون جبرئیل و میکائیل در میان ملائکه‌اند دشمن**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 289

کسی هستند که یکی از آن دو نفر را دشمن بدارد و دوست دوستدار خود هستند و دوست دوستدار محمد و علی هستند و دشمن کینه‌توز آنها، اگر مردم روی زمین دوست بدارند سلمان و مقداد را به اندازه‌ای که ملائکه آسمانها و حجب و کرسی و عرش دوست دارند آنها را بواسطه دوستی با دوستان آنها و دشمنی با دشمنان ایشان یک نفر را خداوند عذاب نخواهد کرد.

3- احتجاج طبرسی - از ابن عباس نقل می‌کند که گفت چهل نفر از یهودان مدینه گفتند برویم پیش این جادوگر دروغگو و سرزنش نمائیم او را و تکذیبش کنیم او مدعی است من پیامبر خدای جهانم چگونه می‌تواند پیامبر باشد با اینکه آدم بهتر از اوست نوح از او بهتر است یکایک انبیاء را نام بردند.

پیامبر اکرم (ص) به عبد الله بن سلام فرمود بین من و تو تورات حاکم باشد یهودان راضی شدند. آنها گفتند آدم از تو بهتر است زیرا خداوند او را به دست خویش آفریده و از روح خود در او دمیده. پیامبر اکرم (ص) فرمود آدم پدر من است ولی به من داده شده بهتر از آنچه به آدم داده‌اند، پرسیدند چه چیز؟ فرمود منادی در هر روز پنج مرتبه فریاد می‌زند

اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله

ولی نمی‌گوید آدم رسول خدا است لواء حمد در روز قیامت در اختیار من است نه در دست آدم گفتند صحیح است در تورات نوشته است فرمود این یکی.

یهودان گفتند موسی بهتر از تو است فرمود به چه دلیل؟ گفتند زیرا خداوند عزیز با چهار هزار کلمه با او صحبت کرد ولی با تو یک کلمه هم صحبت نکرده. فرمود به من بهتر از او داده‌اند، پرسیدند چه چیز؟ فرمود: **سبحان الذی أَسْرَى بَعْدَهُ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الذی بَارَكْنَا حَوْلَهُ** من بر بال جبرئیل نشستم تا رسیدم به آسمان هفتم و از سدره المنتهی گذشتم که آنجا جنۃ الماوی است تا بالاخره به ساق عرش چسبیدم از ساق عرش صدائی برآمد

انی انا الله لا اله الا انا السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الرؤف الرحيم

با دل او را دیدم نه با چشم این بهتر است از آنچه به موسی داده‌اند یهودان اعتراف نموده گفتند اینها در تورات مکتوب است فرمود این دومی.

گفتند نوح بهتر از تو است فرمود به چه دلیل گفتند چون او سوار کشتی شد و بر جودی گذشت فرمود به من از نوح بهتر داده‌اند گفتند چه چیز؟ فرمود خداوند به من نه‌ری در

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 290

آسمان عنایت کرده که مجرای آن زیر عرش است بر آن یک میلیون قصر است یک خشت از طلا و یک خشت از نقره خار و خاشاک آن زعفران است و سنگریزه آن در و یاقوت است و زمینش از مشک سفید این برای من و امتم بهتر است و اشاره به همین است آیه شریفه **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ** گفتند صحیح است این مطلب در تورات نوشته شده و این نهر بهتر از آن است پیامبر اکرم (ص) فرمود این سومی.

گفتند ابراهیم بهتر از تو است فرمود به چه دلیل گفتند زیرا خداوند او را خلیل خود قرار داده فرمود اگر ابراهیم خلیل خداست من حبیب خدایم. پرسیدند چرا تو را محمد نامیده‌اند فرمود مرا خداوند محمد نامیده و اسم مرا از اسم خود جدا نموده او محمود است و من محمد و امت من حامدند یهودان گفتند صحیح است این بهتر از آن است، فرمود این چهارمی.

گفتند: عیسی بهتر از تو است فرمود برای چه؟ گفتند زیرا عیسی بن مریم روزی در گردنه‌های بیت المقدس بود شیاطین آمدند تا او را بردارند خداوند جبرئیل را مامور کرد تا بال خود بر چهره شیاطین بزند و آنها را در آتش اندازد. با بال خود زد و آنها را در آتش افکند.

پیامبر اکرم (ص) فرمود به من بهتر از او عنایت کرده‌اند گفتند چه چیز؟ فرمود روز جنگ بدر از پیکار با مشرکین برگشتم بسیار گرسنه بودم وارد مدینه که شدم زنی یهودی به استقبال من آمد و بالای سر خود تغاری داشت و در آن بزغاله‌ای را بریان کرده بود و مقداری نیز شکر به همراه خود آورده بود گفت خدا را سپاس که به سلامت برگشتی و بر دشمن پیروز گردیدی من نذر کرده بودم اگر از این جنگ به سلامت و با غنیمت برگشتی این بزغاله را بکشم و آن را بریان کنم و برایت بیاورم. من از استرم به نام شهباء پائین آمدم. همین که دست بردم که از آن گوشت بریان بخورم خداوند او را به سخن در آورد و روی چهارپا ایستاد و گفت یا محمد مرا نخوری که مسموم هستم گفتند راست می‌گویی این بهتر از آن است پیامبر اکرم (ص) فرمود این پنجم.

گفتند یکی دیگر مانده بعد حرکت می‌کنیم فرمود بگوئید گفتند سلیمان بهتر از تو است پرسید به چه دلیل؟ گفتند چون خداوند برای او شیاطین انس و جن و باد و حیوانات را مسخر گردانیده بود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 291

پیامبر اکرم (ص) فرمود خداوند براق را مسخر من گردانید که بهتر از تمام دنیا است و یکی از چهارپایان بهشت است صورتش مانند صورت انسان و پاهایش مانند چهارپایان و دم او شبیه دم گاو است از الاغ بزرگتر و از استر کوچکتر است زینی از یاقوت قرمز دارد و رکاب آن از در سفید و هفتاد هزار افسار از طلا دارد دارای دو بال مکلل به در و گوهر و یاقوت و زبرجد است در پیشانی او نوشته است

لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد رسول الله

گفت صحیح است این مطلب در تورات نوشته شده و از آن بهتر است ما گواهی به یکتائی خدا و رسالت شما می‌دهیم.

پیامبر اکرم فرمود نوح در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ کرد و آنها را دعوت به دین خدا نمود ولی خداوند تعداد مؤمنین به او را اندک شمرده فرمود **و ما آمن معه إلا قلیل** ولی در سن کم و عمر کوتاهم آنقدر پیرو من شدند که در طول عمر نوح پیرو او نشدند و در بهشت صد و بیست صف هستند که هشتاد صف آن از امت من می‌باشند خداوند

عزیز کتاب مرا حاکم و ناسخ بر کتب آنها قرار داده من حلال نموده‌ام چیزهائی را که حرام کرده‌اند و حرام نموده‌ام بعضی از چیزهائی را که حلال دانسته‌اند.

یکی از آنها اینست که موسی (ع) ماهی گرفتن را در روز شنبه حرام کرده است و خداوند به متجاوزین از این دستور می‌فرماید **کونوا قردة خاسئين*** میمون پست باشید و آنچنان شدند اما من صید ماهی را حلال نمودم خداوند می‌فرماید **أحل لكم صيد البحر و طعامه متاعا لكم من چریبها را حلال نموده‌ام با اینکه شما آن را نمی‌خورید.** بعد خداوند در کتاب خود بر من درود و صلوات می‌فرستد و می‌فرماید **إن الله و ملائکته یصلون علی النبی یا أیها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما** خداوند مرا به رافت و رحمت می‌ستاید و در قرآن می‌فرماید **لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم** و خداوند در قرآن نازل نموده که با من به نجوی نپردازند مگر اینکه صدقه‌ای بدهند و هیچ پیامبری این امتیاز را ندارد خداوند در قرآن می‌فرماید **یا أیها الذین آمنوا إذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجاوکم صدقة** بعد خداوند از آنها این حکم را برداشت.

توضیح: شاید اینکه یهودان نام عیسی بن مریم را می‌برند از طرف نصاری صحبت می‌کنند و گمان آنها را بیان می‌نمایند. اینکه پیامبر اکرم اراده خوردن بزغاله را می‌نماید قبل

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 292

از نزول حرمت ذبیحه اهل کتاب بوده یا منظور اظهار معجزه بوده نه خوردن و یا به ایشان اطلاع داده بودند که مسلمان آن را کشته.

4- احتجاج طبرسی- از ثوبان نقل می‌کند که مردی یهودی خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید گفت یا محمد سؤال می‌کنم به من جواب بده. ثوبان با پای خود او را زد و گفت بگو یا رسول الله، یهودی گفت من فقط نامی را می‌برم که خانواده‌اش او را به آن نام نامیده‌اند گفت این آیه را توجه داری **یوم تبدل الأرض غیر الأرض و السماوات مطویات** بیمینه روزی که زمین به غیر آن تبدیل شود و آسمانها پیچیده شده است در دست او.

یهودی گفت مردم در آن وقت کجا هستند فرمود در ظلمت هستند، نه محشر، گفت اولین چیزی که بهشتیان می‌خورند چیست وقتی وارد بهشت می‌شوند؟ فرمود کبد ماهی، پرسید غذای آنها بعد از این چیست؟ فرمود کبد گاو، پرسید چه آشامیدنی می‌خورند پشت سر این غذا؟ فرمود سلسبیل، گفت صحیح است یا محمد اینک از تو سؤال می‌کنم که جز پیامبر کس دیگری نمی‌داند. فرمود چه سؤال؟ گفت چگونه است که بچه شبیه پدر و مادرش می‌شود؟ فرمود آب مرد سفید و غلیظ است و آب زن زرد و رقیق وقتی آب مرد فزونی یافت بر زن بچه پسر می‌شود به اجازه خدا، از همین جهت شباهت نیز پیدا می‌شود ولی موقعی که آب زن بر مرد فزون شد بچه دختر می‌شود به اجازه خدا شباهت هم از همین

جهت است. پیامبر اکرم (ص) فرمود آنچه از من پرسیدی سوگند می‌خورم به آن کس که جانم در دست اوست هیچ اطلاعی از آن نداشتم جز اینکه خداوند همین الان مرا مطلع نمود.

علل الشرائع: همین خبر را نقل می‌کند تا این قسمت که کبد حوت می‌گوید بعد سؤال می‌کند چه آشامیدنی می‌خورند؟
5- امالی صدوق- از حسن بن علی علیهما السلام نقل می‌کند که یک نفر یهودی خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیده گفت تو مدعی هستی پیامبرم و به من وحی می‌شود مانند موسی بن عمران. پیامبر اکرم ساعتی سکوت نمود بعد فرمود آری من بهترین فرزند آدم هستم فخری نیست من خاتم النبیین و پیشوای متقین و پیامبر پروردگار جهانیانم. گفتند مبعوث به جانب کدام گروه شده‌ای عربها یا عجمها یا ما خداوند این آیه را نازل نمود **قل یا أيها الناس إني رسول الله إليكم جميعا**.

آن یهودی که از همه داناتر بود گفت من از ده کلمه‌ای که خداوند با موسی بن عمران در

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 293

بقعه مبارکه مناجات نمود که جز پیامبر مرسل یا ملک مقرب کسی نمی‌داند می‌پرسم فرمود بپرس گفت بگو به من کلماتی را که خداوند برای ابراهیم انتخاب کرد موقعی که خانه خدا را می‌ساخت فرمود آن کلمات اینست

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

یهودی گفت به چه چیز کعبه را مربع قرار داد فرمود به کلمات چهارگانه پرسید چرا کعبه نام گرفت فرمود چون وسط دنیا است یهودی گفت تفسیر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله را برایم بگو. فرمود خداوند می‌دانست که فرزندان آدم به خدا دروغ می‌بندند فرمود

(سبحان الله)

یعنی منزله است خدا از آنچه آنها می‌گویند اما

الحمد لله

خداوند می‌داند که بندگان شکر نعمت او را نمی‌توانند ادا نمایند پس خود را می‌ستاید قبل از ستایش آنها و همین اول کلام است اگر این نبود خداوند احدی را به نعمت خود متنعم نمی‌کرد اما

لا اله الا الله

این کلمه تقوی است که موجب سنگینی ترازوی عمل می‌شود در روز قیامت اما

الله اکبر

بالاترین و محبوبترین کلمات است در نزد خدا یعنی چیزی از من بزرگتر نیست نماز فقط به این کلمه شروع می‌شود بواسطه اهمیت این کلمه در نزد خدا و همین اسم با ارزش و گرامی خدا است.

یهودی گفت صحیح است اما پاداش گوینده این کلام چیست؟ فرمود وقتی بنده بگوید

سبحان الله

با او تمام جهان غیر از عرش تسبیح می‌کنند به گوینده این کلام ده برابر پاداش می‌دهد وقتی بگوید

الحمد لله

که خداوند به او نعمتهای دنیا را ارزانی می‌دارد متصل به نعمتهای آخرت و این سخن اهل بهشت است وقتی وارد بهشت می‌شوند همه سخنان دنیا تمام می‌شود و قطع می‌گردد مگر همین

الحمد لله

که خداوند در این آیه می‌فرماید **دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم أن الحمد لله رب**

العالمین اما

لا اله الا الله

پس جزای آن بهشت است و این آیه اشاره به همان است **هل جزاء الإحسان إلا الإحسان و آیا پاداش کسی که می‌گوید**

لا اله الا الله

جز بهشت است.

یهودی گفت راست می‌گویی یا محمد از اولی جواب دادی اینک اجازه بده دومی را بپرسم فرمود هر چه مایلی بپرس. جبرئیل از طرف راست پیامبر و میکائیل از طرف چپ به او تلقین می‌نمودند.

یهودی گفت چرا تو را محمد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیده‌اند فرمود اما محمد زیرا من محمودم در زمین اما احمد چون در آسمان محمودم اما ابو القاسم زیرا

خداوند در روز قیامت تقسیم می‌کند سهم آتش را هر کس کافر به من باشد از اولین و آخرین در جهنم است و اهل بهشت را تقسیم می‌کند هر که به من ایمان آورد و اقرار بر نبوت من کند در بهشت است اما داعی زیرا من دعوت‌کننده مردمم به دین پروردگارم اما نذیر من می‌ترسانم به آتش جهنم هر کس را که مخالفت با من می‌کند اما بشیر من مزده به بهشت می‌دهم هر که را اطاعت من کند.

گفت راست می‌گویی یا محمد، بگو ببینم چرا خداوند نماز پنجگانه را در این اوقات واجب بر امت تو در شبانه روز فرمود خورشید هنگام ظهر حلقه‌ای دارد که وارد آن می‌شود وقتی داخل آن حلقه شد تمام جهان به جز عرش تسبیح خدا می‌کنند و این همان ساعتی است که خدا بر من درود می‌فرستد به همین جهت خدا در این ساعت نماز را بر من و امتم واجب نموده و فرموده است **أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل** و این همان ساعتی است که جهنم را در روز قیامت می‌آورند هر مؤمنی که در این ساعت توفیق یابد ساجد یا راکع و یا قائم باشد خداوند بدنش را بر جهنم حرام می‌نماید اما نماز عصر همان ساعتی است که آدم در آن ساعت از درخت منهی خورد و از بهشت او را خارج کرد خداوند فرزندان او را مامور به این نماز نمود تا روز قیامت. خداوند برای امت من نیز لازم گردانید و این از محبوبترین نمازها در نزد خدا است و به من سفارش شد در بین نمازها به این نماز اهمیت خاصی بدهم اما نماز مغرب این همان ساعتی است که خداوند توبه آدم را پذیرفت و فاصله بین موقعی که از درخت منهی خورد تا وقتی که توبه‌اش را قبول کرد سیصد سال از سالهای دنیا بود و در آخرت یک روز مانند هزار سال است از وقت نماز هزار سال است از وقت نماز عصر تا عشاء آدم سه رکعت نماز خواند یک رکعت برای خطایش و یک رکعت برای خطای حوا و یک رکعت برای توبه خود خداوند این سه رکعت را بر امت من واجب نموده این ساعت استجابت دعا است خداوند به من وعده داده که مستجاب نماید دعای کسی را که در این ساعت او را می‌خواند این بود نمازهایی که خداوند مرا به آن مامور نموده و فرموده است **فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون**.

اما نماز عشاء آخر چون قبر تاریک است و قیامت نیز تاریک است خداوند من و امتم را به این نماز مامور نموده تا قبول آنها نورانی شود و به آنها نور عنایت شود بر صراط هر قدمی که بردارد برای نماز عشا خداوند جسدش را بر آتش حرام می‌کند و این نمازی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 295

است که خداوند برای پیامبران قبل از من انتخاب نموده است اما نماز صبح زیرا خورشید وقتی طلوع می‌کند بر دو شاخ شیطان خداوند مرا مامور کرده که نماز صبح را بجا آورم قبل از طلوع آفتاب و پیش از آنکه کافر برای خورشید سجده نماید امت من برای خدا سجده نمایند و سرعت در این نماز محبوب‌تر است نزد خدا و این نمازی است که ملائکه شب و ملائکه روز هر دو شاهد آن هستند.

گفت راست می گوئی یا محمد اینک بگو چرا این چهار عضو که نظیف ترین اعضای جسد هستند اختصاص به وضو دارند. فرمود وقتی شیطان به آدم وسوسه نمود و او نزدیک درخت رفت و به آن نگاه کرد آب صورتش رفت بعد از جای حرکت کرد و این اولین قدمی بود که به سوی خطیئه برداشت بعد با دست آن را گرفت و مالید و از آن خورد تمام زیور و لباسهایش از تنش پرید بعد دست خود را روی سر گذاشت و گریست وقتی خداوند از او درگذشت. بر او و فرزندانش وضو را بر این چهار عضو واجب نموده و دستور به شستن صورت که به درخت نگاه کرد و دستور داد دو دست را تا آرنج بشوید چون از درخت برداشت و دستور مسح سر چون دست خود را روی سر گذاشت و امر کرد دو پایش را مسح نماید چون گام برداشت بسوی خطا بعد بر امت من مضمضه لازم شد تا دل از حرام بشوید و استنشاق نیز لازم گردید تا بر آنها حرام نماید بسوی آتش و گند جهنم را.

یهودی گفت راست می گوئی یا محمد، چیست پاداش عمل کننده به آن پیامبر (ص) اولین لحظه ای که آب را دست می زند شیطان از او دور می شود. وقتی مضمضه می کند خداوند قلب و زبانش را به حکمت نورانی می کند وقتی استنشاق می کند خدا او را ایمن از آتش می نماید و بوی بهشت را روزی می گرداند. وقتی صورت بشوید خداوند صورتش را سفید می کند روزی که صورتها سفید و سیاه می شوند در آن روز وقتی دو دستش را بشوید خداوند بر او حرام می کند غله های آتش را وقتی سر را مسح می کند خداوند گناهان او را می زداید و وقتی دو پایش را مسح می کند خداوند او را بر صراط عبور می دهد روزی که قدمها در آنجا می لغزد.

گفت راست گفتم یا محمد مرا از پنجمی اطلاع بده چرا خداوند غسل جنابت را لازم نمود ولی برای ادرار و دفع غایط غسل را لازم نکرد. پیامبر اکرم (ص) فرمود وقتی آدم از درخت خورد و آن غذا در تمام رگها و موی و پوست او جریان یافت وقتی مرد با همسر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 296

خود همبستر شود آب خارج می شود از هر رگ و موی او خداوند بهمین جهت بر ذریه او واجب نمود شستشوی از جنابت را تا روز قیامت ولی ادرار از زیادی آشامیدن است که می آشامد و غایط مواد زائد غذائی است که می خورد بهمین جهت برای آنها وضو لازم شده است.

یهودی گفت صحیح می گوئی یا محمد (ص) اینک بفرمائید پاداش کسی که غسل جنابت از حلال نماید چیست؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود مؤمن وقتی با زن خود همبستر شود هفتاد نفر از فرشته بال و پر خود را می گشایند و رحمت نازل می شود و هر وقت غسل نماید با هر قطره ای خانه ای در بهشت خداوند برایش می سازد و این سری است بین خدا و خلق او (منظور غسل جنابت است).

یهودی گفت صحیح می‌فرمائید از ششمی مرا مطلع فرمائید. پنج چیز در تورات نوشته است که به بنی اسرائیل دستور داد به موسی پیروی کنند بعد از او. فرمود تو را به خدا سوگند اگر اطلاع دهم می‌پذیری و اقرار می‌کنی؟ گفت آری.

فرمود اولین کلمه که در تورات نوشته شده **محمد رسول الله (ص)** و به زبان عبرانی طاب است بعد این آیه را خواند **يجدونه مكتوبا عندهم في التوراه و الانجيل و مبشرا برسول يأتى من بعدى اسمه أحمد** و در جمله دوم نام وصی من علی بن ابی طالب است و سوم و چهارم دو نواده من حسن و حسین و در سطر پنجم مادر آنها فاطمه سرور زنان جهان صلوات الله علیهم است و در تورات نام وصی من الیا و اسم دو نوادهام شبر و شبیر و آن دو نور چشم فاطمه علیهما السلام هستند.

یهودی گفت صحیح است اکنون می‌فرمائید فضیلت اهل بیت چیست؟ فرمود مرا بر پیامبران فضیلتی است هیچ پیامبری نیست مگر اینکه قوم خود را نفرین نموده ولی من دعا بر امت خود را نگه داشته‌ام تا روز قیامت شفاعت کنم از آنها اما برتری بازماندگان و خاندانم بر دیگران مانند برتری آب است بر تمام اشیاء که بوسیله آب حیات همه چیز است حب و دوستی خانواده من باعث کمال دین می‌شود این آیه را قرائت نمود **اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام دينا تا آخر آیه.**

یهودی گفت صحیح است یا محمد راجع به هفتم بفرمائید. فضیلت مردان بر زنان چیست. پیامبر اکرم فرمود مانند فضل آسمان است بر زمین و مانند برتری آب است بر زمین

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 297

بوسیله آب زمین زنده می‌شود و با مردان زنان زنده می‌شوند اگر مردان نبودند خداوند زنان را نمی‌آفرید بواسطه این آیه **الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض.**

یهودی گفت چرا چنین است؟ پیامبر اکرم فرمود خداوند عزیز آدم را از گل آفرید از خداوند او را از بهشت خارج کرد و در دنیا فضیلت مردان را بر زنان آشکار نموده مشاهده نمی‌کنی که زنان حیض می‌شوند بهمین جهت نمی‌توانند عبادت کنند ولی مردان دچار چنین ناپاکی نمی‌شوند یهودی گفت صحیح است ولی بفرمائید چرا خداوند روزه را بر امت شما سی روز واجب نموده ولی بر سایر امت‌ها بیشتر از این واجب کرده فرمود وقتی آدم از درخت منهی خورد در دل او سی روز باقی ماند خداوند بر فرزنداناش واجب کرد که سی روز تشنگی و گرسنگی بکشند و آن خوراکی که در شب می‌خورند تفضل و لطفی است از خدا به آنها همین طور بر آدم تفضل نموده، خداوند بر امت من آن را واجب نموده بعد پیامبر این آیه را تلاوت نمود **كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون. أيا ما معدودات.**

یهودی گفت صحیح است پاداش کسی که روزه بدارد چیست؟ فرمود هر مؤمنی که ماه رمضان برای امر خدا روزه بدارد به امید ثواب هفت امتیاز دارد.

1- پیکرش از حرام زودده می‌شود. 2- به رحمت خدا نزدیک می‌گردد. 3- کفاره خطای آدم را پرداخته. 4- ناراحتیهای مرگ بر او آسان می‌شود. 5- ایمنی از گرسنگی و تشنگی در روز قیامت است. 6- خداوند به او براتی از آزادی آتش جهنم می‌دهد. 7- از میوه‌های بهشت به او می‌خوراند گفت صحیح است نهمی را بفرمائید چرا خداوند واجب کرده وقوف در عرفات را بعد از عصر فرمود عصر همان ساعتی است که آدم در ساعت خلاف نمود. خداوند بر امت من وقوف و تضرع و دعا را در بهترین مواضع و محبوب‌ترین جاها نزد خود لازم نموده و ضمانت بهشت را برای آنها نموده و ساعتی که مردم از عرفات کوچ می‌کنند همان ساعتی است که آدم کلمات را از خداوند پذیرفت و بر او توبه نمود خداوند توبه‌پذیر و مهربان است. سپس پیامبر اکرم (ص) فرمود سوگند به آن کس که مرا به رسالت مبعوث نمود به عنوان بشیر و نذیر که خداوند را دری است در آسمان دنیا به نام باب الرحمة و باب التوبة و باب الحاجات و باب التفضل و باب الاحسان و باب الجود و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 298

باب الکرّم و باب العفو و در عرفات اجتماع نمی‌کند احدی مگر اینکه شایسته این امتیازات می‌شود خداوند را صد هزار فرشته است که با هر کدام صد و بیست هزار فرشته می‌باشد و خدا را رحمتی بر اهل عرفات است که بر آنها نازل می‌فرماید وقتی از عرفات کوچ کنند خداوند ملائکه را شاهد می‌گیرد بر آزاد نمودن اهل عرفات از آتش و بهشت را برای آنها لازم می‌نماید و منادی فریاد می‌زند بروید شما آمرزیده هستید مرا از خود خشنود کردید و از شما راضی شدم.

یهودی گفت صحیح می‌فرمائید اینک دهمی را بفرمائید و آن هفت امتیازی است که خداوند به شما عنایت فرموده در میان پیامبران و به امت شما عنایت کرده میان تمام امت‌ها پیامبر (ص) فرمود خداوند به من فاتحة الكتاب را عنایت نموده و اذان و جماعت در مسجد و روز جمعه و بلند خواندن در سه نماز و آزادی که به امت من عنایت شده در هنگام بیماریها و سفر و نماز میت و شفاعت برای اهل کبائر از اتمم. یهودی گفت راست می‌فرمائی ثواب کسی که فاتحه را بخواند چیست.

پیامبر اکرم (ص) فرمود هر کس فاتحة الكتاب را بخواند خداوند معادل هر آیه‌ای که از آسمان نازل شده ثواب تلاوت آن آیات را به او پاداش می‌دهد.

اما اذان پاداشش اینست که اذان گویان امت من محشور می‌شوند با پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین.

اما جماعت صفوف امت من در زمین مانند صفهای ملائکه است در آسمان و یک رکعت در جماعت معادل بیست و چهار رکعت است که هر رکعتی در نزد خدا محبوبتر از عبادت چهل سال است اما روز جمعه خداوند اولین و آخرین را برای حساب جمع می‌کند مؤمنی که به سوی جماعت (جمعه) در روز جمعه برود خداوند بر او سبک می‌گرداند احوال و ترسهای روز قیامت را و او را روانه بهشت می‌کند.

اما بلند خواندن نماز موجب دور شدن شراره آتش می‌گردد به اندازه صدایش و از صراط عبور می‌کند و خوشحال می‌شود تا وارد بهشت گردد.

اما ششم، خداوند تخفیف می‌دهد احوال قیامت را برای امت من چنانچه در قرآن کریم ذکر نموده هر مؤمنی که نماز میت بخواند خداوند بهشت را بر او واجب می‌نماید مگر منافق یا نافرمان پدر و مادر باشد اما شفاعت من در باره مرتکبین گناه کبیره است بجز مشرکین و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 299

ستمگران گفت درست است یا محمد، صلی الله علیه و آله من گواهی می‌دهم به لا اله الا الله و اینکه تو بنده و پیامبر او و خاتم پیامبران و پیشوای متقین و رسول رب العالمینی پس از اسلام آوردن نوشته‌ای سفید خارج کرد که در آن تمام گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته بود و گفت یا رسول قسم به آن کسی که تو را به حق مبعوث نموده این مطالب را نسخه برداری نکرده‌ام مگر از الواحی که خدا برای موسی بن عمران نوشته بود در تورات فضیلت تو را خواندم بطوری که به شک افتادم. چهل سال است که نام تو را از تورات محو می‌کنم و پیوسته می‌بینم باز نوشته است در تورات خواندم که این مسائل را جز تو بیرون نمی‌آورد و در آن ساعتی که این مسائل به تو عرضه می‌شود جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ و وصیت در مقابل تو است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود راست می‌گوئی این جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ و وصیم علی بن ابی طالب است در مقابل من یهودی ایمان آورد و نیکو ایمانی پیدا کرد.

این خبر در امالی و علل الشرائع و اختصاص نیز نقل شده.

توضیح: شرح این خبر در ابواب مناسب آن خواهد آمد.

6- علل الشرائع - وهب یمانی گفت مردی یهودی پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده گفت آیا تو در ام الكتاب پیامبر بوده‌ای قبل از بوجود آمدن خود؟ فرمود آری و این اصحاب مؤمن تو ثبت شده است نامشان با تو قبل از بوجود آمدن؟ فرمود آری. گفت چه شد که شما موقع تولد زبان به حکمت نگشودی چنانچه عیسی زبان گشود با اینکه تو قبل از آن پیامبر بودی.

پیامبر اکرم (ص) فرمود وضع من مانند عیسی نیست او را خداوند از مادر بدون پدر آفرید چنانچه آدم را بدون پدر و مادر آفرید اگر عیسی هنگام ولادت زبان به حکمت نمی‌گشود مادرش در مقابل مردم عذری نداشت که او را بدون پدر

زائیده بود و او را مورد مؤاخذه قرار می دادند چنانچه سایر زنان پاکدامن را بازخواست می کردند. سخن او باعث عذر مادرش گردید.

توضیح: شاید منظور یهودی سخن گفتن پیامبر در مقابل مردم بود. بهمین جهت پیامبر اکرم (ص) سخن گفتن خود را برای خویشاوندان نزدیک خویش ذکر نکرد و یا اظهار نکردن برای آن بوده که اثباتش برای سائل با انکاری که داشت ممکن نبوده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 300

7- علل الشرائع - انس بن مالک گفت عبد الله بن سلام شنید که پیامبر اکرم (ص) آمده است او در سرزمین یحترث بود خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و گفت من سه سؤال از شما می کنم که جز پیامبر یا وصی او کسی نمی داند. اولین نشانه قیامت چیست و اولین خوراک بهشتیان چه خواهد بود و چه چیز موجب کشش فرزند به پدر و مادرش می شود.

فرمود جبرئیل به من خبر داد لحظه ای پیش. عبد الله بن سلام گفت جبرئیل به تو خبر داده فرمود آری گفت او دشمن یهودان است بین ملائکه بعد این آیه را قرائت نمود قل من كان عدوا لجبريل فإنه نزله على قلبك یاذن الله اما اولین نشانه قیامت آتشی است که محشور می شوند مردم از مشرق به مغرب اما اول غذائی که اهل بهشت می خورند کبد ماهی است و وقتی آب مرد بر زن افزون شود فرزند شبیه پدر می شود. عبد الله بن سلام گفت:

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و گفت یهودان مردمانی حیرانند اگر بدانند من مسلمان شده ام مرا نسبت به نادانی می دهند یهودان خدمت پیامبر اکرم آمدند فرمود عبد الله بن سلام چگونه شخصی است گفتند بهترین ما است و سرور و سید ما است فرمود اگر مسلمان شده باشد گفتند به خدا پناه می بریم از این کار.

عبد الله بن سلام پیش آنها آمد در حالی که می گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله گفتند او بدترین ما است و خانواده او بدند و از او جدا شدند به پیامبر اکرم (ص) عرض کرد این بود همان مطلبی که من از آن می ترسیدم.

8- علل الشرائع - یزید بن سلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کرد چرا قرآن را فرقان نامیده اند فرمود زیرا آیات و سوره های آن متفرق است و به صورت الواح نازل نشده ولی سایر کتب از قبیل صحف و تورات و انجیل و زبور تمام آنها در الواح و اوراق نازل شده است. گفت چرا خورشید و ماه در نور با هم مساوی نیستند فرمود وقتی خداوند آن دو را آفرید اطاعت نمودند و هیچ مخالفتی نمودند.

خداوند به جبرئیل دستور داد نور ماه را از بین ببرد جبرئیل نور ماه را محو کرد در روی قمر خطهای سیاهی بر اثر همین محو نور باقیمانده اگر ماه بهمان صورت خود مانند خورشید به جای می ماند و نورش محو نمی گردید شب از روز و روز از

شب تمییز داده نمی‌شد و نه روزه‌دار می‌دانست چقدر روزه گرفته و تاریخ ماه و سال نیز معلوم نمی‌شد و این آیه در همین مورد است و جعلنا الليل و النهار آیتین فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 301

مبصرة لتبتغوا فضلا من ربكم و لتعلموا عدد السنین و الحساب.

گفت صحیح است بفرمائید چرا شب را لیل گفته‌اند. فرمود زیرا مردان در پناه و کنار زنان قرار می‌گیرند و خداوند شب را موقع الفت و پوشش قرار داده و این آیه همان مطلب را می‌فرماید و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا.

گفت صحیح است بفرمائید چرا ستاره‌ها کوچک و بزرگ دیده می‌شوند و حال اینکه مقدار آنها مساوی است فرمود زیرا بین ستاره‌ها و آسمان دنیا دریا‌هایی است که باد امواج آن را به حرکت در می‌آورد و به همین جهت کوچک و بزرگ دیده می‌شود و مقدار ستارگان همه مساوی هستند. گفت بفرمائید چرا دنیا را دنیا نامیده‌اند فرمود زیرا دنیا پست است آفریده شده بی‌ارزش‌تر از آخرت اگر با آخرت خلق می‌شد اهل آن فانی نمی‌شد.

گفت بفرمائید چرا به قیامت قیامت می‌گویند فرمود زیرا در قیامت مردم قیام برای حساب می‌کنند گفت چرا آخرت را آخرت نامیده‌اند فرمود چون آخرت در آخر می‌آید بعد از دنیا سالهایش وصف ناشدنی است و روزهایش ناشمردنی و اهل آن نخواهند مرد.

گفت راست می‌گوئی یا محمد. بگو ببینم اولین روزی را که خدا آفرید کدام روز بود فرمود روز یک شنبه گفت چرا یک شنبه نامیده شد فرمود چون یکی است و محدود است گفت دوشنبه چرا فرمود چون روز دوم دنیا بود گفت سه شنبه جواب داد او روز سوم پرسید چهارشنبه فرمود روز چهارم بود گفت پنج شنبه فرمود پنجمین روز دنیا بود و همان روز انیس است که ابلیس در آن روز مورد لعنت قرار گرفت و ادریس را بلند نمود گفت جمعه چرا به این نام اختصاص یافت فرمود آن روزی است که مردم در آن جمع می‌شوند و ذلک یوم مشهود روز شاهد و مشهود است گفت شنبه را بفرمائید فرمود روز آسوده شدن و تمام گردیدن است و این آیه در قرآن شاهد آن است و لقد خلقنا السماوات و الأرض و ما بینهما فی ستة أيام روز یک شنبه خلقت آسمان و زمین شروع شد و روز جمعه اتمام یافت و شنبه روز فراغت و تمام شدن کار است.

گفت راست می‌فرمائید بفرمائید چرا آدم را آدم نامیده‌اند فرمود زیرا از گل زمین و ادیم آن آفریده شده گفت پس آدم از همه نوع گل آفریده شده یا از یک نوع. فرمود از همه نوع، اگر از یک نوع آفریده شده بود مردم، هم را نمی‌شناختند و به یک شکل بودند گفت شبیهی در دنیا دارند فرمود در خاک رنگ سفید و سبز و زرد و تیره و قرمز و آبی وجود دارد و در آن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 302

طعم شیرین و شور و درشت و نرم و رنگ نزدیک به زرد هست بهمین جهت در میان مردم نرم خو و درشت خو و سفید و زرد و قرمز پوست و زرد پوست و سیاه وجود دارد مطابق رنگهای خاک.

گفت بفرمائید آدم از حوا آفریده شد یا حوا از آدم فرمود نه حوا از آدم اگر آدم از حوا آفریده می شد طلاق بدست زنان قرار می گرفت نه بدست مردان گفت از همه آدم خلق شد یا از یک قسمت او فرمود از یک قسمت بدنش اگر از همه او آفریده شده بود قصاص نیز در زنان جایز بود مانند مردان گفت از ظاهر آدم آفریده شد یا از باطنش فرمود از باطن او اگر از ظاهر آدم آفریده شده بود زنان نیز مانند مردان می توانستند آشکارا و ظاهر باشند بهمین جهت آنها پوشیده اند گفت از طرف راست یا چپ او بود. فرمود از طرف چپ اگر از طرف راست می بود مقدار سهم ارث زن هم برابر مرد می شد. بهمین جهت مرد دو برابر زن ارث می برد و شهادت دو زن مساوی با شهادت یک مرد است گفت پس از کجا خلق شد فرمود از گلی که اضافه مانده بود از پهلوی چپ آدم.

گفت راست می فرمائید بگوئید چرا نام بیت المقدس را روی آن سرزمین گذاشته اند.

فرمود چون در آن سرزمین روحها مقدس شده اند و ملائکه برگزیده گردیده و خداوند با موسی در آنجا صحبت کرد پرسید چرا بهشت جنت نام دارد فرمود زیرا بهشت مستور و پوشیده از مردم است و خوب و پاک است و در نزد خدا یادآوری بهشت پسندیده است.

9- صدوق از شهر بن حوشب نقل کرد که گفت وقتی پیامبر اکرم (ص) وارد مدینه شد گروهی از یهود خدمت ایشان رسیدند و گفتند ما می خواهیم از چهار چیز سؤال کنیم اگر جواب ما را دادی تو را تصدیق خواهیم کرد و به تو ایمان می آوریم فرمود در این مورد با خدا عهد و پیمان بندید گفتند بسیار خوب فرمود هر چه مایلید پرسید.

گفتند چرا شباهت فرزند به مادر می شود با اینکه نطفه از مرد است فرمود شما را به خدا سوگند می دهم شما قبول ندارید که نطفه مرد سفید و غلیظ است و نطفه زن قرمز و رقیق است هر کدام غلبه داشت شباهت به آن طرف می شود گفتند بسیار خوب.

پرسیدند بگو ببینیم چه چیز را اسرائیل بر خود حرام نمود قبل از نازل شدن تورات فرمود بگوئید شما را به خدا قسم محبوبترین غذاها در نزد یعقوب مگر گوشت شتر و شیر آن نبود گرفتار یک نوع ناراحتی شد همین که خداوند او را شفا بخشید آن گوشت را بر خود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 303

حرام نمود به شکرانه این شفا گفتند بسیار خوب بگو ببینیم چطور می‌خواهی؟ فرمود شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از امتیازات آن شخصی که شما خیال می‌کنید من آن شخص نیستم این نیست که چشمش در خواب است ولی دلش بیدار گفتند چرا فرمود خواب من همین طور است گفتند به ما از روح اطلاع بده فرمود شما را به خدا سوگند نمی‌دانید آن جبرئیل است گفتند چرا و همان فرشته است که حامل وحی است برای تو و دشمن ما است و او فرشته‌ایست تندخو و سخت‌گیر اگر جز این بود ما از تو پیروی می‌کردیم خداوند این آیه را بهمین جهت نازل کرد **قل من كان عدوا لجبرئیل تا این قسمت ا و كلما عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم.**

10- آیه و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و أنتم تعلمون. و أقيموا الصلاة و آتوا الزكاة و اركعوا مع الراكعين. أ تأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أ فلا تعقلون. و استعينوا بالصبر و الصلاة و إنها لكبيرة إلا على الخاشعين. الذين يظنون أنهم ملاقوا ربهم و أنهم إليه راجعون یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم و أنى فضلتکم علی العالمین. و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون و إذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون أبناءکم و یستحيون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم.

امام (ع) فرمود خداوند با این آیات یهود را مخاطب قرار داده که حق را با باطل می‌آمیختند آنها معتقدند که محمد پیامبر است و علی نیز وصی اوست اما پانصد سال دیگر خواهد آمد فرمود شما قبول دارید که تورات حاکم بین ما و شما باشد گفتند آری.

تورات را آوردند و شروع به خواندن آن نمودند بر خلاف مطالبی که در آن وجود داشت خداوند طوماری که در دست خواننده بود برگرداند و زیر و رو کرد مقداری در دست یکی و بقیه در دست دیگری و به صورت اژدهائی درآمد که دو سر داشت و هر سر آن اژدها دست راست یکی از آنها را گرفت شروع کرد به تکه تکه کردن دست او آن دو مرد فریاد و ناله می‌کردند. طومارهای دیگری نیز وجود داشت که به زبان آمده گفتند باید این عذاب را بکشید تا وقتی که آنچه در باره امتیازات محمد (ص) و وصی او علی بن ابی طالب در تورات وجود دارد درست بخوانید.

در این موقع شروع به خواندن تورات بصورت صحیح کردند و ایمان به پیامبر و اعتقاد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 304

به امامت علی بن ابی طالب (ع) نمودند خداوند فرمود **لا تلبسوا الحق بالباطل** به این صورت که اقرار به محمد و علی علیهما السلام از یک جهت بیاورید و از جهت دیگر کتمان کنید و **تکتبوا الحق** اما نبوت و امامت این محمد و علی (ع) را منکرید و شما خود می‌دانید که کتمان می‌کنید و مخالف علوم و عقول خود هستید وقتی خداوند اخبار شما را حجت قرار

داده اما شما منکر می‌شوید او هرگز حجت خویش را از بین نمی‌برد و با دلائل دیگری آنها را در میان خلق به پا می‌دارد شما نمی‌توانید بر خداوند پیروز و غالب شوید.

سپس خداوند به گروهی از یهودان منافق که زالووار اموال فقراء را به خود می‌کشند و مال اغنیاء را می‌خورند آنها که امر به معروف می‌کنند ولی خود انجام نمی‌دهند و از کار بد باز می‌دارند ولی خود مرتکب آن می‌شوند فرموده است **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ** مردم را امر به صدقه دادن و رد امانت می‌کنید و **تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ** و آنچه می‌گوئید انجام نمی‌دهید و **أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ** منظور خواندن تورات است که امر به کار نیک می‌کند و از زشتیها باز می‌دارد و کیفر متمردين را بیان می‌نماید و شرافت و شخصیت اطاعت‌کنندگان را بازگو می‌کند **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** شما اندیشه و عقل ندارید که چه عذابی در انتظار کسانی است که امر کنند و خود انجام ندهند و باز دارند از کاری که خود انجام می‌دهند اینان گروهی از رؤسای یهود بودند که اموال بیت المال و صدقات را به خود اختصاص می‌دادند و به نفع خویش ضبط می‌کردند بعد خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیدند در حالی که نادان مردم خود را علیه پیامبر صلی الله علیه و آله به جسارت واداشته بودند که می‌گفتند محمد (ص) از حد خود تجاوز نموده و ادعای بیجا می‌نماید. همه خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیدند و عوام آنها تصمیم داشتند که به پیامبر (ص) حمله نمایند و او را بکشند گر چه آن جناب میان اصحاب و یاران خود باشند و باکی از آینده نداشته باشند وقتی حضور یافتند رؤسای یهود شروع به صحبت کردند با اینکه قرار داشتند موقعی که حضرت محمد (ص) را مغلوب نمودند شمشیر به روی او بکشند.

گفتند تو مدعی هستی که پیامبری، مانند موسی و سایر انبیای پیشین؟ و پیامبر اکرم (ص) فرمود: اما ادعای پیامبری درست است اما اینکه بگویم من نظیر موسی و انبیاء هستم این را نمی‌گویم. مقام و موقعیتی که خداوند به من ارزانی داشته کوچک نمی‌کنم. خداوند عزیز می‌فرماید برتری تو ای محمد بر سایر پیامبران و مرسلین و ملائکه و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 305

مقربین مانند برتری من است که من پروردگار جهانیانم بر تمام جهانیان همین سخن را خداوند به موسی فرمود وقتی او گمان می‌کرد بر تمام جهانیان برتری دارد.

یهودیان از این جملات به خشم آمدند و تصمیم گرفتند که پیامبر اکرم (ص) را بکشند و خواستند شمشیرهای خود را از نیام بکشند تمام آنها متوجه شدند که دستهایشان مثل اینکه از پشت بسته شده و خشک است که قدرت حرکت دادن آن را ندارند متحیر ماندند.

پیامبر اکرم (ص) فرمود ناراحت نباشید خداوند تصمیم خوبی در باره شما دارد نگذاشت که به دوست او حمله کنید و شما را مجبور کرد که استدلال او را در باره نبوت حضرت محمد و وصی او علی بن ابی طالب (ع) گوش دهید.

سپس پیامبر اکرم (ص) رو به یهودان نموده فرمود ای مردم یهود این رؤسای شما کافرنند و اموال شما را می‌بلعند و حقوق شما را نمی‌دهند و ستم به شما روا داشته‌اند در اموالی که به خود اختصاص داده‌اند پایین و بالا می‌برند.

رؤسای یهودان گفتند اینک استدلال بر ادعای خود بنما در مورد نبوت خویش و وصایت علی (ع) برادرت این ادعاها بیخود است که هم کیشان ما را علیه ما می‌شورانی.

پیامبر اکرم (ص) فرمود اما خداوند عزیز اجازه داده که من حاضر نمایم آن اموالی را که شما به این مردم ضعیف خیانت کرده‌اید و همچنین صورت حسابهای که ترتیب داده‌اید و در آن صورت حسابها حق اینها را را به نفع خویش ضبط نموده‌اید حاضر شود و اعضای آنها گواهی دهد به این عمل و هم اعضای شما سخن از این ظلم افشاء کند.

در این موقع پیامبر اکرم (ص) فرمود این فرشته‌ها خدای عزیز کلیه اموالی که اینها به نفع خویش ضبط نموده و به مردم عوام ستم روا داشته‌اند حاضر کنید. کیسه‌های زر و سیم و لباسها و حیوانات و انواع مختلف از اموال از بالا سرازیر شدند و در مقابل ایشان صف کشیدند.

فرمود پیامبر اکرم (ص) صورت حسابهای آنها را بیاورید که در آن صورت حسابها اینها مغالطه نموده و حق این بیچارگان را به خویش اختصاص داده‌اند در این موقع طومارهایی آمد و روی زمین قرار گرفت فرمود این طومارها را بردارید. وقتی برداشتند نوشته شده بود نصیب و حق فلان کس فلان مبلغ است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ای فرشتگان خدا زیر اسم هر کس مقداری که از او به سرقت گرفته‌اند و به او ستم روا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 306

داشته‌اند بنویسید. مشاهده کردند به خط آشکار نوشته شد نصیب و حق فلان کس فلان مبلغ است. متوجه شدند که به آنها ده برابر خیانت شده است که حقشان را نداده‌اند.

پیامبر اکرم (ص) فرمود ای ملائکه خدا اموالی که حق این مردم است جدا کنید تا به هر کس حق خود او داده شود اموال از هم جدا شد و تا به همان مقداری که در صورت حسابها نوشته شد کنار قرار گرفت و معلوم شد این مبلغ مقدار را به سرقت برده و به خود اختصاص داده‌اند. پیامبر اکرم (ص) به هر کدام از عوام حضور داشتند حق آنها را پرداخت و آنها که نبودند برایشان فرستاد و کسانی که فوت شده بودند به ورثه آنها پرداخت. خداوند رؤسای یهود را بین مردم رسوا نمود ولی شقاوت بر بعضی از آن رؤسا و مردم مستولی گردید و عده‌ای را هم خداوند توفیق هدایت بخشید.

آنهایی که تصمیم اسلام آوردن گرفتند به پیامبر (ص) عرض کردند ما گواهی می‌دهیم که شما برترین پیامبران و وصیت علی بن ابی طالب علیهما السلام برترین اوصیاء است اینک خداوند ما را به گناهانمان رسوا نمود اما اگر توبه کنیم و دست از هر چه ستم به مردم نموده‌ایم برداریم آینده ما چگونه خواهد بود؟

فرمود شما با ما در بهشت رفیق خواهید شد و برادر ما در دین و آئین خدا هستید این مردم نیز رسوائی شما را فراموش خواهند کرد بطوری که یاد یکی از آنها نخواهد آمد.

گفتند ما گواهی به یکتایی خدا که شریکی ندارد می‌دهیم و به رسالت و برگزیدگی و عظمت شما و اینکه علی برادر شما وزیر و نگهبان دین و نائب و جانشین شما است و او نسبت به شما همچون هارون است نسبت به موسی جز مرتبه پیامبری که بعد از شما پیامبری نخواهد بود پیامبر اکرم (ص) فرمود اینک رستگار شدید.

بعد خداوند در این آیه می‌فرماید یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم که موسی و هارون را برای اجداد شما به نبوت فرستادم تا بشارت به ظهور حضرت محمد (ص) و نبوت او و وصایت علی (ع) و امامان از عترت پاکش بدهند و پیمان‌ها و عهدهایی در این مورد از شما گرفتم که اگر به آنها وفا کنید در بهشت برین فرمانفرما خواهید بود. استحقاق لطف و محبت خدا را خواهید داشت و **أني فضلتكم على العالمين** و شما را بر جهانیان برتری بخشیدم یعنی اجداد شما را برتری بخشیدم هم از نظر دین و هم از نظر دنیا.

اما برتری دینی آنها بواسطه آن بود که ولایت حضرت محمد و علی علیهما السلام و آل

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 307

آنها را پذیرفتند و اما در دنیا به اینکه ابر بر سر آنها سایه افکند و خداوند برای آنها مرغ بریان و ترنجبین را از آسمان نازل نمود و از یک سنگ آب خوشگوار می‌نوشیدند و دریا را برای آنها شکافت و آنها نجات یافتند و دشمنانشان غرق گردیدند آنها را بدین وسیله بر اهل زمانشان برتری بخشید آن کسانی که مخالف عقیده ایشان بودند و انحراف داشتند.

سپس خداوند به آنها فرمود وقتی چنین کاری را نسبت به اجداد شما انجام داده باشم بواسطه پذیرفتن ولایت محمد (ص) پس شایسته است که شما را بیشتر فضیلت دهم که به عهد و پیمان خود وفا کرده‌اید بعد می‌فرماید **واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا** یعنی پرهیزید از روزی که هیچ کس نمی‌تواند جلو غذایی که به دیگری خواهد رسید هنگام مرگ بگیرد و **لا یقبل منها شفاعه** و نه شفاعت او پذیرفته می‌شود در تاخیر مرگ و **لا یؤخذ منها عدل** و نه از او پذیرفته می‌شود که دیگری را برای مرگ معرفی نماید به جای او.

امام صادق (ع) فرمود این جریان هنگام مرگ است که شفاعت و فدا قبول نمی‌شود اما در قیامت ما و خانواده‌مان تمام گرفتاریهای شیعیانمان را برطرف می‌کنیم.

11- تفسیر امام حسن عسکری (ع) - در مورد آیه **ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة أو أشد قسوة** و **إن من الحجارة لما یتفجر منه الأنهار** و **إن منها لما یشقق فیخرج منه الماء** و **إن منها لما یهبط من خشية الله** و ما الله بغافل عما تعملون امام در مورد **ثم قست قلوبکم** فرمود یعنی دل‌هایتان کور و خشک و دور از خیر و رحمت شد ای یهودان. من بعد

ذلک یعنی بعد از اظهار آیات و معجزات عالی که در زمان حضرت موسی مشاهده کردید و آیات و معجزاتی که از حضرت محمد (ص) دیدید **فهی کالحجارة** مانند سنگ ترشح و رطوبتی نداشت که موجب سود و نفعی باشد یعنی نه حق خدا را پرداختید و نه از اموال و قدرتهای مالی خود انفاق نمودید و نه گرسنه‌ای را سیر کردید و نه مهمان‌نوازی نمودید و نه به داد کسی رسیدید و هیچ عمل به آداب انسانیت نکردید **أو أشد قسوة** یعنی دل‌های شما مانند سنگ‌های سخت یا سخت‌تر از سنگ شد. بصورت ابهام بیان می‌کند و توضیح نمی‌دهد مانند کسی که به دیگری می‌گوید تو نان یا گوشت خورده‌ای و منظورش این نیست که من نمی‌دانم کدام را خورده‌ای می‌خواهد بر شنونده مبهم باشد تا نفهمد که چه خورده گرچه می‌داند او چه خورده است معنی آیه این نیست که بلکه سخت‌تر از سنگ است زیرا استدراک (که مطلبی را اول به صورتی بگویند و بعد آن را تصحیح کنند یک نوع غلطی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 308

است که جمله بعد آن را تصحیح می‌کند) و این محال است که به خدا نسبت دهیم که مطلبی را به غلط بگویند بعد تصحیح نماید زیرا او عالم به گذشته و حال و آینده است که اگر چیزی در آینده بوجود آید چگونه خواهد بود این استدراک مخصوص مخلوق ناقص است منظورش این هم نیست که دل‌های شما چون سنگ و سخت‌تر از سنگ است یعنی نه سخت‌تر و نه ملایم‌تر وقتی بعد بفرماید سخت‌تر است گفتار قبل خود را باطل می‌نماید زیرا قبلاً فرمود مانند سنگ است و این مثل است برای کسی که منظورش اینست که بفهماند دل‌های شما منبع و منشأ خیری نیست نه کم و نه زیاد در جمله اول مبهم آورده چون می‌فرماید **أو أشد ولی** در جمله دوم توضیح داده که از سنگ سخت‌تر است این توضیح نه بوسیله لفظ **أو أشد قسوة** است بلکه بوسیله این آیه است **و إن من الحجارة لما يتفجر منه الأنهار** یعنی در قساوت بطوری است که از آن خیری بر نمی‌خیزد در میان سنگها بعضی منشأ تراوش آب می‌شوند و به درد مردم می‌خورند **و إن منها لما يشقق فيخرج منه الماء** بعضی از سنگها می‌شکافد و از آنها آب می‌تراود که منبع خیری است به جز آن نهرها که از دل کوه‌ها جاری است اما دل‌های آنها هیچ خیر از آن نمی‌تراود و تکان نمی‌خورد تا موجب خیرات مختصری گردد بعد می‌فرماید **و إن منها لما يهبط من خشية الله** بعضی از این سنگها فرود می‌آید از خشیت خدا وقتی آنها را قسم به خدا و به اسماء اولیاء خدا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد پاکش علیهم السلام بدهند ولی در دل‌های شما چنین اثری وجود ندارد **و ما الله بغافل عما تعملون** خداوند کاملاً مطلع از وضع شما است طبق استحقاق به شما جزا و کیفر می‌دهد او هرگز ظلم به شما نخواهد نمود حسابی سخت می‌گیرد و عقابی سخت می‌نماید آنچه در این آیه خداوند در باره دل‌های آنها می‌فرماید شبیه مطلبی است که در سوره نساء می‌فرماید.

أم لهم نصيب من الملك فإذا لا يؤتون الناس نقيرا اگر قدرت در دست آنها بود به مردم به اندازه ذره‌ای هم نمی‌دادند و توضیحی که در مورد سنگ‌ها داده شبیه توصیفی است که در این آیه می‌فرماید **لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرآته**

خاشعاً متصدعاً من خشية الله این سرزنش در ارتباط با یهودان و ناصبی‌ها است یهودان جامع هر دو کار و فاعل هر دو خطا بودند بهمین جهت بر آنها سخت گرفته شد بصورتی که پیامبر اکرم (ص) ایشان را مورد سرزنش قرار داد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 309

چه آنکه گروهی از رؤسای ایشان و زبان آوران گفتند: یا محمد (ص) تو ما را ملامت می‌کنی و نسبت به دل‌های ما خبر می‌دهی که خدا می‌داند آن طور نیست دل‌های ما موجب خیر کثیری است ما روزه می‌گیریم صدقه می‌دهیم و با فقرا مواسات داریم.

پیامبر اکرم (ص) فرمود خیر و خوبی در صورتی درست است که در راه خدا باشد و به دستور او انجام شود اما وقتی منظور ریا و دشمنی با پیامبر خدا و خودنمایی بوسیله ثروت علیه سفیر خدا باشد چنین کاری خیر نیست بلکه شر خالص است و گردنگیر فاعل آن چنان می‌شود که به عذاب شدید مبتلا خواهد شد.

گفتند یا محمد (ص) تو چنین ادعائی می‌کنی ولی ما می‌گوئیم آنچه انفاق می‌کنیم در راه سرکوب نمودن تو و پراکنده کردن یاران تو است که برای ما جهاد بزرگی است و از خداوند آرزوی ثواب عظیمی در مقابل این اعمال داریم. و کمترین حال چنین است که ما با شما در ادعا برابر باشیم. دیگر چه فضیلتی برای تو نسبت به ما می‌ماند.

پیامبر اکرم (ص) فرمود برادران یهود ادعا ابتدا مساوی است نسبت به کسی که به حق این ادعا را می‌کند و کسی که به باطل مدعی است ولی حجت‌ها و براهین خداداد بین این دو فرق می‌گذارد و پرده از ادعای باطل بر می‌دارد و حق را آشکار می‌کند. محمد (ص) رسول خدا نادانی شما را مغتنم نمی‌شمرد که بدون دلیل سخن او را بپذیرید ولی چنان برای شما استدلال می‌کند که امکان نپذیرفتن آن را نداشته باشید و نتوانید فرار کنید اگر محمد (ص) یک معجزه به انتخاب خود می‌نماید خواهید گفت که این ساختگی و حیل‌بازی است یا قبلاً آموخته است اما اگر خودتان تقاضا کنید و انتخاب نمائید دیگر نمی‌توانید چنین ادعائی را بنمائید اینک چه معجزه‌ای می‌خواهید خداوند به من خبر داده که هر چه شما انتخاب کنید انجام خواهد داد تا بهانه کفار را قطع نماید و موجب افزایش بصیرت مؤمنین شما گردد.

گفتند با ما به انصاف رفتار کردی، اگر همین وعده‌ای که دادی در مورد خود به انجام رسانیدی و گر نه باید از ادعای خود در مورد نبوت دست برداری و مانند مردم عادی باشی و تابع حکم تورات گردی، زیرا نتوانسته‌ای آنچه ما خواسته‌ایم انجام دهی و ادعایت باطل گردید پیامبر اکرم فرمود باید تعهد به واقعیت و حقیقت کنید نه تهدید نمائید حالا هر چه مایلید انتخاب کنید تا بهانه شما از میان برود.

گفتند یا محمد (ص) اینک از این کوه گواهی (برسالت) خود بخواه پیامبر اکرم (ص)

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 310

فرمود ای کوه از تو می‌خواهم به حق محمد و آل پاکش آنها که به نام ایشان خداوند عرش را بر شانه هشت فرشته سبک نموده با اینکه نمی‌توانستند آن را تکان بدهند آنها که به نام ایشان خدا توبه آدم را پذیرفت و از خطایش درگذشت و به مقام اول او را برگرداند و به حق محمد و آل پاکش آنها که با نام آنها و درخواست از خدا ادریس را در بهشت خداوند به مقام ارجمندی رساند اینک برای این یهودان گواهی بده به آن شهادتی که خداوند در توبه امانت گذارده در مورد قساوت دلهای ایشان و تکذیب آنها گفتار محمد رسول خدا (ص) را. کوه حرکتی کرد و آب از آن جاری شد و فریاد زد یا محمد گواهی می‌دهم تو رسول پروردگار جهان و بهترین مردم هستی و گواهی می‌دهم که دل این یهودان چنانچه توصیف نموده‌ای از سنگ سخت‌تر است و چیزی از آن بر نمی‌آید چنانچه از دل سنگ آب سیل آسا می‌تراود یا بیرون می‌آید و گواهی می‌دهم که آنها دروغ می‌گویند در مورد نسبت کذبی که بتو می‌دهند در رابطه با خدای جهان.

توضیح: بقیه این خبر در ابواب معجزات پیامبر اکرم (ص) خواهد آمد.

12- تفسیر امام- در مورد آیه **أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ** می‌فرماید وقتی پیامبر اکرم (ص) با معجزات خود یهودان را مغلوب نمود و بهانه آنها را قطع کرد بطوری که امکان مقابله نداشتند و نتوانستند مبارزه نمایند در مقابل معجزات آن جناب گفتند یا محمد (ص) ما ایمان آورده‌ایم به رسالت شما و به اینکه شما هادی و مهدی هستی و علی (ع) برادرت وصی و ولی خدا است اما وقتی با سایر یهودان به خلوت می‌نشستند به آنها می‌گفتند این ایمانی که ما به ظاهر آوردیم ما را از ناراحتیهائی که از جانب ایشان می‌رسد مصون نگه می‌دارد و ما را کمک به نابودی او و اصحابش می‌نماید زیرا وقتی آنها خیال می‌کنند از ایشان هستیم به ما اعتماد نموده اسرار خود را در اختیار ما می‌گذارند و چیزی از ما پنهان نمی‌کنند و ما بدین وسیله اطلاعات خود را در اختیار دشمنان آنها می‌گذاریم و به کمک ما می‌توانند در هنگام اشتغال و گرفتاری آنها که امکان دفاع ندارند برایشان حمله نمایند در عین حال به آنها مشاهدات و معجزاتی که دیده بودند اظهار می‌کردند. خداوند پیامبر اکرم (ص) را بر این اعتقاد زشت آنها آگاه نمود و مداخلات بی‌جای آنها و اینکه منکر مشاهدات خود هستند در مورد معجزات و دلائل واضح آن جناب و فرمود **أَفَتَطْمَعُونَ** آیا طمع دارید شما و اصحابت از قبیل علی (ع) و آل پاکش **أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ** که ایمان به شما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 311

بیاورند این یهودانی که بوسیله دلائل و معجزات آنها را مغلوب کرده‌اید و با دلائل واضح آنها را مقهور نمودید **أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ** شما را تصدیق کنند و برای شیطان صفتان خود مقام عالی و احوال شریف شما را بیان کنند. و **قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ** بعضی از این یهودان بنی اسرائیل **يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ** کلام خدا را در کنار کوه طور سیناء و دستورات و نواهی خدا را می‌شنیدند **ثُمَّ يَحْرِفُونَهُ** بعد تغییر می‌دادند وقتی به دیگران تحویل می‌دادند **مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ** و کاملاً متوجه بودند که آنچه می‌گویند دروغ است و **هَمْ يَعْلَمُونَ**.

بعد خداوند نفاق دیگر از آنها را بیان می‌کند و **إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا** این یهودان وقتی با سلمان و مقداد و ابا ذر و عمار روبرو می‌شدند می‌گفتند ما ایمان آوردیم **آمنا** ایمان به نبوت محمد (ص) به همراه ایمان به امامت برادرش علی بن ابی طالب که او برادر او و راهنما و وزیر دوستدارش و جانشین او در میان امت که وفا بعهد او و پرداخت‌کننده تعهدات او است و پیا دارنده سیاست و کفیل مردم و بازدارنده مردم است و اطاعت او موجب خشنودی خدا و جانشینان بعد از او ستارگان درخشان و ماه تابان و خورشید نور افشان و دوستان آنها دوستان خدایند و دشمنانشان دشمنان خدا و بعضی می‌گویند گواهی می‌دهیم که محمد (ص) صاحب معجزات و پیا دارنده دلائل واضح و دنباله مطلب را کشانده و در بخش معجزات پیامبر اکرم (ص) و باب جنگ بدر تا اینجا بیان می‌کند که می‌گوید: گروهی از این یهودان وقتی به دیگران می‌رسند می‌گویند چه کار کرده‌اید به آنها اطلاع دادید که خداوند چگونه شما را مطلع از صدق نبوت محمد (ص) و امامت برادرش علی بن ابی طالب (ع) نموده **لیحاجوكم به عند ربكم** تا در نزد خدا با شما به استدلال پردازند، به این طور که شما این معجزات و شواهد را مشاهده کردید ولی ایمان نیاوردید و اطاعت از او ننمودید و چنین خیال می‌کردند اگر این شواهد و دلائل را برای دیگران نگویند از آنها بازخواستی نخواهد شد **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** مگر شما اندیشه نمی‌کنید که آنچه از دلائل و شواهد نبوت حضرت محمد (ص) به شما اطلاع می‌دهند حجتی بر شما خواهد بود **أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَسْرُونَ** خدا می‌داند که در دل خود دشمنی حضرت محمد (ص) را پنهان کرده‌اید و این ایمان ظاهری آنها را در تصمیم خود مبنی بر کشتن پیامبر و از بین بردن اصحابش بیشتر کمک می‌کند و **ما يعلنون** و آنچه آشکار می‌کنند از قبیل اظهار ایمان که آنها را با مسلمانان مانوس نماید و اسرار آنها را کشف نمایند و برای آنها که می‌توانند بر ضرر مسلمانان اقدام کنند این اسرار را

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 312

برسانند ولی خداوند چنان پیامبر خود محمد (ص) را در پناه خود نگه می‌دارد تا بتواند هدف خود را از بعثت آن جناب به انجام برساند و نفاق و دشمنی آنها زبانی به پیامبر (ص) نمی‌تواند برساند.

خداوند می‌فرماید و **منهم أميون** تا آخر آیه. امام (ع) فرمود بعد خداوند می‌فرماید ای محمد (ص) بعضی از این یهودان بیسوادند که نمی‌توانند کتاب بخوانند و نه سواد نوشتن دارند مانند امی که منسوب به لفظ «ام» است یعنی او مانند وقتی که از مادر متولد شده نمی‌تواند بنویسد و بخواند و اطلاعی از کتاب آسمانی و کتاب غیر آسمانی که به دروغ آسمانی معرفی کرده‌اند ندارد و فرقی بین آن دو نمی‌گذارد.

إِلَّا أُمَانِي یعنی مگر برای آنها بخوانند و یا بگویند این کتاب خدا است و سخن پروردگار است اگر از کتاب خدا بر خلاف آنچه نزول یافته بخوانند آنها تشخیص نمی‌دهند و **إِنْ هُمْ إِلَّا يظنون** یعنی هر چه دانشمندان ایشان به آنها تلقین کنند در مورد تکذیب حضرت محمد (ص) و وصایت و امامت حضرت علی (ع) فقط تقلید از آنها می‌کنند با اینکه تقلید بر آنها حرام است سپس خداوند می‌فرماید **فويل للذين يكتنون الكتاب بأيديهم** امام (ع) در تفسیر این آیه فرمود این سخن را خداوند در مورد گروهی از یهودان می‌فرماید صفاتی را در مورد پیامبر آخر الزمان می‌نویسند آن صفات بر خلاف صفات

موجود در حضرت محمد (ص) باشد به این صورت که بلند قامت و تنومند است و شکم بزرگ دارد و مویهایی نزدیک به قرمز رنگ دارد که حضرت رسول (ص) دارای این صفات نبود و مدعی می‌شدند که آن پیامبر پانصد سال بعد از این خواهد آمد این سخنان را می‌گفتند تا ریاست و حکومتشان بر آن مردم از دست نرود و استفاده‌هایی که می‌برند از میان نرود در ضمن از رنج خدمتگزاری نسبت به پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین و یاران خاصش آسوده باشند خداوند می‌فرماید **فویل لهم مما کتبت أیدیههم** وای بر آنها از این صفات غیر واقعی که در باره محمد (ص) و علی (ع) به دست خود می‌نویسند و عذابی بس شدید در بدترین جاهای جهنم و **ویل لهم** برای مرتبه دوم شدیدترین عذاب بر آنها **مما یکسبون** از اموالی که به دست می‌آورند که عوام مردم را از ایمان به حضرت محمد (ص) باز می‌دارند و منکر ولایت و امامت حضرت علی (ع) می‌شوند.

و گفتند **لن تمسنا النار إلا آیاما معدودة** امام (ع) در تفسیر آیه شریفه می‌فرماید این

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 313

یهودانی که اظهار ایمان می‌کنند ولی نفاق خود را پنهان می‌نمایند که پیوسته نقشه قتل و هلاک او را می‌کشند مدعی هستند که چند روزی بیش دچار آتش جهنم نخواهیم شد. و جریان چنین بود که آنها خویشاوندان و برادران رضاعی در میان مسلمانان داشتند که آنها را مورد سؤال قرار می‌دادند: چرا نفاق خود را پنهان می‌کنید شما خود می‌دانید که مورد خشم خداوند قرار خواهید گرفت اما آنها جواب می‌دادند که مدت این عذاب اندک است و چند روزی بیش نیست بعد به نعمت بهشت جاوید خواهیم رسید به استقبال این ناراحتی و رنج دنیا نمی‌رویم بواسطه آن عذاب مختصری که در آخرت مبتلا خواهیم شد که به زودی از ما برداشته می‌شود ولی حالا آزاد هستیم و گردن به دین او نمی‌نهیم و از نعمت دنیا برخورداریم اشکالی ندارد ناراحتی بعد وقتی زودگذر باشد اهمیتی ندارد.

خداوند می‌فرماید **قل أتخذتم عند الله عهدا** بگو ای محمد آیا پیمان گرفته‌اید از خدا بر اینکه عذاب شما در باره کفر به محمد و وصی او و جانشینانش کم و معدود است. نه بلکه عذابی دائم و جاوید خواهد بود بر این انکار نبوت محمد و ولایت حضرت علی که چون مادری مهربان به امر رهبری امت بعد از او قیام می‌کند **فلن یخلف الله عهدہ** تا خدا خلاف پیمان و قرارداد خود نکند که شما در هر دو ادعای خود کاذب و دروغگو هستید.

13- تفسیر امام حسن عسکری (ع) - **و لقد آتینا موسی الكتاب و قفینا من بعده بالرسول** امام علیه السلام فرمود خداوند در این آیه خطاب به همان یهودانی می‌کند که پیامبر اکرم (ص) برای آنها معجزه نمود در آن کوه‌ها و آنها را سرزنش می‌کند به این صورت که ما به حضرت موسی کتاب تورات را دادیم که احکام دین در آن بود و فضیلت محمد و آل او و امامت علی بن ابی طالب و جانشینان بعد از او و مقام و ارزش مؤمنین به او و بدبختی کسانی که نسبت به او کفر ورزیدند و **قفینا من بعده بالرسول** و پیوسته پیامبرانی یکی پس از دیگری فرستادیم و **آتینا عیسی ابن مریم البینات** و به عیسی بن

مریم معجزاتی آشکارا دادیم از قبیل زنده نمودن مرده و شفا بخشیدن به کور و پیس و اطلاع دادن از آنچه در خانه خود پنهان می‌کنند و **آیدناه بروح القدس** و او را بواسطه جبرئیل مدد و یاری کردیم در آن موقعی که او را از پنجره خانه‌اش به آسمان برد و کسانی که تصمیم به کشتن او داشتند به اشتباه انداختیم که خیال کردند آن شخص عیسی مسیح است.

14- تفسیر امام (ع) - **و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون** امام

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 314

فرمود یعنی همان یهودانی که پیامبر اکرم (ص) برای آنها اظهار معجزه نمود گفتند که دل‌های ما منبع خیرات و علمی است که داریم به وجود آن هیچ فضیلتی و شخصیتی برای تو یا محمد (ص) نمی‌بینیم که در کتاب‌های خدا ذکر شده باشد و نه به زبان یکی از پیامبران.

خداوند در رد آنها می‌فرماید **بل لعنهم الله** بلکه خدا آنها را لعنت نموده و از خیر و نیکی دورشان کرده **فقلیلا ما یؤمنون** ایمان مختصری دارند ایمان به بعضی از آنچه خدا فرستاده دارند و برخ دیگر را کافرند وقتی حضرت محمد (ص) را در مورد سایر گفتارش تکذیب نمایند تکذیب ایشان از تصدیقشان بیشتر می‌شود اما اگر قرائت شود **غلف** منظورشان این است که دل‌های ما در پس پرده‌ایست و نمی‌فهمیم گفتار و حدیث تو را شبیه این آیه است که خداوند می‌فرماید **و قالوا قلوبنا فی أکنه مما تدعونا إلیه و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب** و هر دو قرائت درست است آنها مدعی هر دو جهت شده‌اند.

توضیح: مرحوم طبرسی می‌نویسد قرائت‌های مشهور **غلف** به سکون لام است ولی کم قرائت به ضم لام شده اگر به سکون لام باشد جمع اغلف است که شمشیر را وقتی در غلاف باشد اغلف می‌گویند و آنها که به ضم لام خوانده‌اند جمع غلاف است که معنی آن اینست: با اینکه قلوب ما ظرف منبع علم است نمی‌دانیم چرا نمی‌فهمد که تو پیامبری.

15- تفسیر امام (ع) - **قل إن کانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصةً تا اینجا و الله بصیر بما یعملون** امام (ع) فرمود حضرت مجتبی (ع) فرموده است وقتی خداوند این یهودان را به زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرزنش نمود و عذر و بهانه ایشان را قطع کرد و دلائل واضح برای آنها اقامه نمود در مورد نبوت حضرت ختمی مرتبت و بهترین خلائق و اثبات کرد که علی (ع) سید اوصیاء و بهترین فرد بعد از پیامبر (ص) است و عترت پاکش پیا دارنده دین خدا و رهبر و راهنمای بندگان خداوند و بهانه آنها قطع شد بطوری که دیگر دلیل و برهانی نمی‌توانستند اقامه نمایند شروع کردند به مکابره گفتند ما نمی‌فهمیم تو چه می‌گوئی ولی ما مدعی هستیم که بهشت فقط به ما اختصاص دارد نه شما و علی و هواداران و امت ما گرفتار شما شده‌ایم و خداوند ما را به این گرفتاری آزمایش می‌کند. ما اولیاء خاص خدا و بندگان نیکوکار او هستیم که دعایمان را مستجاب می‌نماید و هرگز درخواست ما را رد نمی‌کند پس از این سخنان خداوند به پیامبر اکرم

(ص) فرمود به آنها بگو اگر بهشت به شما اختصاص دارد نه دیگران که عبارتند از محمد (ص) و علی و ائمه علیهم السلام

و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 315

سایر اصحاب و مؤمنین امت تو و شما گرفتار به محنت محمد و آل شده‌اید و دعایتان مستجاب است پس آرزوی مرگ کنید برای دروغگویان خود و مخالفین خویش.

زیرا محمد و علی علیهما السلام می‌گویند ما اولیای خاص خدا هستیم نه دیگران که با ما در عقیده مخالفند و دعای ما مستجاب است اگر آنچه مدعی هستید واقعیت دارد پس آرزوی مرگ کنید برای هر کدام که دروغگو است از شما دو گروه **این کتتم صادقین** اگر واقعا راست می‌گوئید و دعایتان مستجاب است به این طور دعا کنید خدایا بکش هر یک از ما دروغگو هستیم تا راست گویان آسوده شوند تا استدلال شما بیشتر روشن شود با اینکه صحیح و درست بوده.

سپس پیامبر اکرم (ص) بعد از ابراز آن معجزات برای ایشان به آنها فرمود اینک هر کدام از شما که این حرف را بنیزد چنان آب دهانتان گلوگیرتان می‌شود که در دم خواهید مرد.

یهودان می‌دانستند که در ادعای خود دروغ می‌گویند و محمد و علی علیهما السلام در ادعای خویش صادقند و هر که آنها را تصدیق نماید صادق است. جرات نکردند چنین دعائی بکنند زیرا می‌دانستند همان دم خواهند مرد خداوند می‌فرماید **و لن یتمنوه أبدا بما قدمتم أیدیهم**، یعنی یهودان آرزوی مرگ برای کاذب و دروغگو نخواهند کرد بواسطه کفری که قبلا به خدا و محمد و علی برادر و وصی او و ائمه طاهرین ورزیده‌اند.

می‌فرماید **و الله علیم بالظالمین** خداوند می‌داند آنها جرات آرزوی مرگ برای کاذب را ندارند چون می‌دانند خودشان دروغگو هستند بهمین جهت دستور داده به تو ای پیامبر که ایشان را مغلوب نمائی با حجت خود و به آنها بگوئی دروغگو را نفرین کنند تا از این عمل خودداری نمایند و برای ضعفاء روشن شود که آنها خود دروغگو هستند سپس می‌فرماید **لتجدنهم أحرص الناس علی حیاة ای محمد (ص)** آنها را خواهی یافت حریص‌ترین مردم به زندگی دنیا چون از نعمتهای آخرت مایوس هستند و در کفر خویش چنان غوطه‌ورند که می‌دانند با چنین کفری امید بهشت امکان ندارد **و من الذین أشرکوا** خداوند می‌فرماید این یهودان حرص به دنیا بیشتر دارند از مشرکین که منظور مجوسیان است زیرا آنها جز دنیا به چیز دیگری اعتقاد ندارند و امید خیری در آخرت ندارند و بواسطه همین حرص شدید به زندگی دنیا دارند.

بعد سخن از یهودان می‌گوید **یود أهدهم لو یعمر ألف سنه و ما هو بمزحزحه من**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 316

العذاب أن يعمر آرزو دارند هر یک از آنها هزار سال عمر کنند و این درازی عمر آنها را از عذاب دور نخواهد کرد. در این آیه خداوند نفرموده و ما هو بمزحزحه فقط اگر چنین می فرمود معنی آن می شد که این آرزو او را دور از عذاب نمی کرد اما چون منظورش عمر دراز بود.

فرمود **و ما هو بمزحزحه من العذاب أن يعمر** بعد می فرماید **و الله بصير بما يعملون** خداوند می داند که آنها چه می کنند مطابق علم و اطلاعی که دارد به آنها کیفر می دهد و به عدالت رفتار می نماید و ظلم روا نمی دارد.

امام حسن بن علی علیهما السلام فرمود وقتی یهودان از این آرزو و تمنا خودداری کردند و خداوند بهانه آنها را قطع کرد گروهی از آنها که امتناع ورزیده بودند در حضور پیامبر گفتند یا محمد آیا تو مؤمنان مخلص و علی برادر و وصیت که برترین آنها است دعایتان مستجاب است پیامبر اکرم (ص) فرمود آری.

گفتند اگر واقعا چنین است بگو به علی دعا کند برای پسر رئیس ما که جوانی برومند و زیبا و تنومند بود اما مبتلا به برص و جذام شده چنانچه گوشه گیر گشته و میان مردم رفت و آمد ندارد و حتی نان را بوسیله سرنیزه از فاصله دور بر می دارد کسی به او نزدیک نمی شود.

فرمود او را بیاورید وقتی آوردند پیامبر (ص) و اصحاب دیدند قیافه بسیار کریه و زشت و بد شکلی دارد. پیامبر اکرم (ص) به علی علیه السلام فرمود برایش دعا کن خداوند دعایت را مستجاب می نماید. علی (ع) شروع به دعا کرد و بعد از پایان یافتن دعا، جوان تمام ناراحتیهای خود را از دست داد و همان جمال و زیبایی و کمال اول برو برگشت.

پیامبر اکرم (ص) فرمود جوان، اینک ایمان بیاور به آن کس که از این گرفتاری نجات بخشید گفت ایمان آوردم و ایمان نیکوئی پیدا کرد. اما پدرش رو به پیامبر اکرم نموده گفت یا محمد به من ستم روا داشتی کاش پسر من همان طور جذام و برص داشت و دین تو را نمی پذیرفت من همان حال را بهتر دوست می داشتم.

پیامبر اکرم (ص) فرمود ولی خداوند او را از این درد نجات بخشید و بهشت برین را بر او ارزانی داشت. پدرش گفت چنین موقعیتی را به تو و دوستت نداده اند هنگام شفای رسیده بود خدا به او شفا بخشید اگر دعای دوست تو یعنی علی به اجابت می رسد در امور خیر باید در امور شر نیز به اجابت برسد بگو دعا کند خدا مرا مبتلا به برص و جذام نماید من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 317

می دانم هیچ کارم نخواهد شد تا معلوم شود برای آنها که فریب تو را خورده اند که پسر من به دعای او شفا پیدا نکرده.

پیامبر اکرم (ص) فرمود ای یهودی از خدا پرهیز و قدر عافیت و سلامتی را بدان مبادا خود را دچار بلا کنی و به استقبال بلا و گرفتاری به روی این نعمت را با تشکر و سپاسگزاری پاسخ بده هر که کفران نعمت نماید از او گرفته می‌شود و هر کس سپاسگزار باشد به او افزایش می‌دهند.

یهودی گفت یکی از شکرهای نعمت خدا تکذیب دشمن دروغگوی خدا است من می‌خواهم با این کار به پسرم بفهمانم که شفای او به شما هیچ ربطی ندارد و خوب شدنش بواسطه دعای علی دوست شما نبوده.

پیامبر اکرم (ص) تبسمی نموده فرمود بسیار خوب تو می‌گوئی شفای فرزندان به دعای علی نبوده بلکه هنگام شفای او مصادف با دعای علی گردیده، اکنون اگر علی بر تو نفرین کند و مبتلا به بلا بشوی خواهی گفت گرفتاری بالای من مصادف با نفرین او شده است؟

یهودی گفت نه این حرف را نمی‌زنم زیرا من بدین وسیله استدلال می‌کنم بر دشمن خدا و همین نیز دلیلی از طرف او برای من است خداوند هرگز در چنین موردی دعای دشمن خود را مستجاب نخواهد کرد که در این صورت بندگان خود را فریفته که دعای مدعی دروغی را اجابت نموده است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود اکنون نیز نباید دعای علی را در مورد شفای فرزندان می‌پذیرفت چنانچه ادعا می‌کنی در باره تو نمی‌پذیرد و کاری نمی‌کند که موجب اشتباه بندگان خدا شود و تصدیق دروغگو را بنماید. مرد یهودی متحیر شد زیرا شبهه او باطل گردید باز گفت اگر راست می‌گوید علی این کار را نسبت به من انجام دهد.

پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود یا ابو الحسن این کافر جز سرپیچی و تمرد راه دیگری را نمی‌پذیرد اینک از خدا بخواه آنچه او پیشنهاد می‌کند و بگو خدایا او را مبتلا به بیماری فرزندش بفرما. امیر المؤمنین (ع) همین نفرین را نمود و مرد یهودی به درد فرزند خود مبتلا گردید و دچار جذام و برص شد شروع کرد به داد و ناله زدن و می‌گفت یا محمد (ص) فهمیدم راست می‌گویی مرا ببخش.

پیامبر اکرم (ص) فرمود اگر خدا بداند تو راست می‌گویی نجات می‌بخشد ولی او

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 318

می‌داند تو از این حال خارج نخواهی شد و پیوسته بر کفرت افزوده می‌شود اگر بداند در صورت نجات ایمان می‌آوری تو را می‌بخشد زیرا خداوند جواد و کریم است.

فرمود امام (ع) درد یهودی چهل سال بهمین صورت باقی بود تا نشانه‌ای برای مردم باشد و موجب عبرت گردد و علامت و حجتی برای حضرت محمد (ص) و آیندگان باشد و فرزندش صحیح و سالم هشتاد سال زندگی کرد تا موجب عبرت شود و مردم تشویق به ایمان شوند و از کفر و طغیان کناره‌گیری کنند.

پیامبر اکرم (ص) وقتی مرد یهودی مبتلا به بیماری شد و پسرش شفا یافت فرمود بندگان خدا از کفر نسبت به نعمت خدا بپرهیزند زیرا بازگشت بلا برای ناسپاس و کافر خواهد شد بوسیله بندگی و اطاعت به خدا نزدیک شوید تا پاداش شما را زیاد کند و عمرهای خود را کوتاه کنید در دنیا بواسطه پیکار و جنگ با دشمنان خدا تا به شما طول عمر در آخرت عنایت کنند در بهشت جاوید و اموال خود را در مصارف لازم بکار بندید تا ثروت و غنای شما افزون شود در بهشت.

گروهی گفتند یا رسول الله (ص) ما دارای بدنی ضعیف و عمری کوتاه و اموالی کم داریم که دیگر برای پیکار با دشمنان کافی نیست و اموال ما از خرج خانواده‌مان زیادتر نمی‌باشد، می‌فرمائید چکار کنیم؟ فرمود اینک با دل و زبان همراهی کنید.

عرض کردند به چه صورت؟ فرمود اما دل‌های خود را منحصرأ بسپارید به محبت محمد رسول الله و علی ولی الله و وصی رسول الله و حب و دوستی برگزیدگان دین خدا و حب شیعه و دوستداران آنها و حب برادران مؤمن خودتان و خودداری از دشمنی و کینه‌توزی کنید اما زبانها را بگشائید به ذکر خدا و ستایش او و صلوات بر پیامبر و آل پاکش که خداوند به این اعمال شما را به شایسته‌ترین درجات می‌رساند و به مقام‌های عالی خواهید رسید.

16- تفسیر امام (ع) - **و لقد أنزلنا إليك آيات بينات و ما یکفر بها إلا الفاسقون** امام فرمود خداوند می‌فرماید ای محمد، صلی الله علیه و آله بر تو نازل کردیم آیات و نشانه‌های آشکاری که شاهد صدق ادعای نبوت تو است و آشکار می‌کند امامت برادرت علی و وصی و صفی تو را و این دلائل کفر کسانی است که شک در باره تو و برادرت دارند و یا رد می‌کنند گفتار یکی از شما را و نمی‌پذیرند سپس می‌فرماید **و ما یکفر بها** به این آیات که شاهد برتری تو و علی بعد از تو بر تمام جهانیان است کافر نمی‌شود مگر فاسق و شخصی که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 319

خارج از دین خداست از یهودان دروغگو و دشمنان سرسخت که به ظاهر خود را مسلمان می‌نامند.

امام فرمود حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: جریان چنین بود که وقتی عبد الله بن سلام به پیامبر ایمان آورد پس از سؤالهایی که نمود و جوابهایی که دریافت کرد گفت یا محمد صلی الله علیه و آله یک چیز دیگر باقی مانده و آن بزرگترین سؤال و عالی‌ترین هدف است، چه کسی جانشین تو خواهد بود و تعهدات تو را می‌پردازد و امانات تو را رد می‌کند و آیات و نشانه‌های تو را توضیح می‌دهد؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود اینک اصحاب من حضور دارند برو پیش آنها

نور درخشان که در پیشانی جانشین من و چهره تابناکش وجود دارد تو را راهنمایی خواهد کرد و به زودی طومار دست تو می‌گوید او وصی من است و اعضاء و جوارحت نیز گواه بر آن خواهند شد.

عبد الله بن سلام پیش آنها رفت چشمش به علی (ع) در بین آنها افتاد که چهره‌اش چنان می‌درخشید که نور آفتاب را خیره می‌کرد، طوماری که در دست داشت با اعضای بدنش گفتند ای پسر سلام این علی بن ابی طالب است که دوستانش بهشت را پر کرده‌اند و دشمنانش جهنم را و گسترش دهنده دین خدا در اطراف جهان است و کفر و بت پرستی را از روی زمین بر می‌دارد چنگ به دامن ولایت او بزن تا سعادتمند شوی و پایدار باش در راه او تا رشد و کمال یابی.

عبد الله بن سلام گفت «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد صلی الله علیه و آله عبده و رسوله المصطفی و امینه المرتضی و امیره علی جمیع الوری و اشهد ان علیا اخوه و صفیه و وصیه القائم بامرہ».

کسی که تعهدات و دیون و امانتهای او را رد می‌کند و آیات و بینات او را توضیح می‌دهد و با دلائل و معجزات خود اباطیل و یاهوسرائیها را رد می‌نماید من گواهی می‌دهم که شما دو تا همان کسانی هستید که موسی و پیامبران پیش از او ما را راهنمایی به شناخت شما نموده‌اند و برگزیده همه اصفیاء هستند. بعد پیامبر اکرم (ص) فرمود حجت تمام گردید و شک و شبهه و بهانه برطرف شد دیگر مرا بهانه‌ای نماند اگر تو را رها کنم و برای من سودی نخواهد ماند اگر پشتیبانی از تو نکنم.

بعد گفت یا رسول الله یهودان مردمانی یاهوسرا و متعصبند اگر بدانند من مسلمان

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 320

شده‌ام مرا به باد ناسزا می‌گیرند مرا خدمت خود پنهان نگه‌دار وقتی پیش تو آمدند سؤال کن نظرشان در باره من چیست؟ تا بشنوی قبل از اطلاع نسبت به ایمان من چه عقیده‌ای در باره‌ام دارند و بعد از اطلاع چه خواهند کرد.

پیامبر اکرم (ص) عبد الله بن سلام را پنهان کرد در خانه خود و گروهی از یهودان را احضار نمود و اسلام را بر آنها عرضه داشت ولی ایشان انکار نمودند فرمود چه کسی را قبول دارید؟ بین من و شما حکومت کند گفتند عبد الله بن سلام را. فرمود او چگونه شخصی است نزد شما گفتند او رئیس ما است و پسر رئیسمان و سرور و فرزند سرور ما و عالم و پسر دانشمند ما است مردی پارسا و پدري پارسا داشت و بسیار زاهد و متدین است.

فرمود اگر او به من ایمان آورد آیا شما ایمان خواهید آورد گفتند خدا او را از این شر نگهدارد باز سؤال کرد آنها همین جواب را دادند پیامبر اکرم در این موقع صدا زد خارج شو عبد الله و برای آنها اظهار نما آنچه خدا برایت آشکار نموده از نبوت حضرت محمد (ص).

عبد الله بن سلام خارج شد در حالی که می گفت «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله» همان کسی که در تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سایر کتب آسمانی نامش برده شده که نام او و برادرش علی بن ابی طالب یاد شده است وقتی یهودان این سخن را از او شنیدند گفتند این مرد نادانترین و فرزند مردی نادان و بدترین و فرزند بدترین ما و فاسق پسر فاسقی و نادان و فرزند نادانی است چون اینجا نبود ما نخواستیم در باره او به بدی یاد کنیم و او را غیبت نمائیم.

عبد الله رو به پیامبر اکرم نموده عرض کرد من از همین مطلب می ترسیدم. او ایمان خوبی داشت و یهودان همسایه اش سخت در پی آزار عبد الله بودند یک روز پیامبر اکرم (ص) در شدت گرما میان مسجد بود که عبد الله بن سلام وارد شد بلال اذان برای نماز گفته بود مردم نیز بعضی در رکوع و برخی در قیام و گروهی در سجده بودند تا چشم پیامبر اکرم (ص) به او افتاد دید رنگش تغییر کرده و از دو چشمش اشک می بارد فرمود چه شده عبد الله؟

گفت یا رسول الله یهودان به من حمله کردند هر چه در منزل داشتم از من به امانت گرفته و شکستند و هر چه از آنها به امانت خواستم ندادند بعد با هم قرار گذاشتند که با من مخالفت نکنند و حتی سخن نگویند و هرگز آمیزشی ننمایند آنها به خانواده من نیز چنین

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 321

قراردادی داشتند که دیگر اهل منزل نیز با من صحبت نمی کنند و تمام همسایگان یهودم همین طورند که از آنها بیزار شده ام دیگر با آنها انس و الفتی ندارم اما فاصله بین من و مسجد و خانه شما زیاد است و امکان ندارد که هر وقت ناراحت شدم خدمت شما در مسجد یا منزلتان برسم. پس از شنیدن سخنان عبد الله پیامبر اکرم را حالتی مانند حالت وحی دست داد بعد از لحظه ای آن حالت مرتفع شد و این آیه نازل گردید **إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَ مِنْ يَتَوَلَّوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.**

فرمود یا عبد الله بن سلام، ولی شما خدا است و ناصران او است بر یهودانی که علیه شما توطئه میکنند و رسول خدا نیز یاور شما و کسانی است که نماز بپا میدارند و در حال رکوع زکات میدهند سپس فرمود یا عبد الله هر که خدا و پیامبر و مؤمنین را دوست داشته باشد و دوستان آنها را دوست بدارد و با دشمنان دشمن باشد و در گرفتاریها به خدا و آنها پناه ببرد همانا حزب خدا پیروزند بر یهودان و سایر کافران یعنی مبدا ناراحت باشی خدا و این گروه یاور تواند و او مدافع تو است از شر دشمنان و جلو مکر و حيله آنها را میگیرد.

پیامبر اکرم (ص) فرمود یا عبد الله بن سلام به تو مژده میدهم که خداوند دوستانی بهتر از آنها به تو عنایت کرده که آن دوستان عبارتند از خدا و پیامبرش و کسانی که ایمان دارند و نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می دهند.

عبد الله گفت آن شخص که این امتیاز را دارد کیست؟ پیامبر اکرم (ص) رو به جانب سائلی نموده فرمود هم اکنون کسی به تو چیزی داد گفت آری همان نماز گزار دست خود را به جانب من دراز کرد و با انگشت اشاره نمود که این انگشت را از او بگیرم من از دست او گرفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به انگشت و جانب او نمود دید انگشت علی است آنگاه فرمود الله اکبر این شخص ولی شما بعد از من و برترین مردم پس از من است علی بن ابی طالب علیه السلام.

عبد الله پس از مختصر زمانی که گذشت همسایه اش مریض شد و فقیر گردید و خانه خود را فروخت اما جز عبد الله مشتری نداشت و هر کدام از همسایگانش به یک گرفتاری مبتلا شدند و به همان جهت مجبور به فروش منزل خود شدند، عبد الله مالک آن محله شد خداوند ریشه یهودان را کند و عبد الله به جای آنها گروهی از بهترین افراد مهاجر را

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 322

جایگزین نمود که با او کمال انس و مجالست را پیدا کردند و حيله آنها به گریبان خودشان برگشت خداوند زندگی بسیار خوش به عبد الله عنایت کرد به واسطه ایمانی که به پیامبر و دوستی که با امیر المؤمنین علی ولی الله علیهما السلام داشت.

آیه **أ و كلما عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم بل أكثرهم لا يؤمنون** امام عسکری (ع) فرمود حضرت باقر (ع) فرمود خداوند در این آیه توبیخ و سرزنش می کند این یهودانی را که جریان آنها را ذکر کردیم و ناصبی هائی که پیمان شکنی کردند میفرماید **أ و كلما عاهدوا عهدا** هر زمان پیمانی بستند و تاکید نمودند که مطیع محمد و علی باشند و فرمانبردار و شکیبا در این راه باشند گروهی از آنها پیمان شکنی می کنند خداوند می فرماید بلکه اکثر آنها ایمان ندارند در آینده و توبه نخواهند کرد با مشاهده آیات و دیدن معجزات.

پیامبر اکرم (ص) فرمود مردم از خدا پرهیزید و در راه فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایدار باشید راجع به توحید و ایمان به نبوت محمد رسول (ص) و اعتقاد به ولایت علی ولی الله (ع) مبدا شما را نماز و روزه و عبادت های گذشته بفریید و آنچه به شما سود می بخشد وفا نمودن به عهد و پیمان است اگر وفا کردید نسبت به شما وفا خواهد شد و مورد محبت قرار می گیرید و هر که پیمان شکنی کند به ضرر خود او است خداوند انتقام گیرنده از او است و اعمال شما در آخر آن معلوم خواهد شد این وصیت پیامبر (ص) است برای همه اصحابش و همین سفارش را نموده هنگامی که روانه غار شد.

17- تفسیر امام عسکری (ع) - **و لما جاءهم رسول من عند الله تا این آیه لمثوبه من عند الله خیر لو كانوا يعلمون** حضرت عسکری می فرماید که امام صادق (ع) فرمود وقتی یهودان و ناصبی ها را پیامبری از جانب خدا می آید که تصدیق می کند آنچه دارند و مشتمل بر فضیلت محمد و علی و لزوم ولایت آن دو ولایت دوستان آنها و دشمنی با دشمنان آنها است گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر می اندازند و عمل به کتاب خدا را ترک می کنند و نسبت به حضرت محمد (ص) در نبوت و علی (ع) در ولایت و امامت حسد می ورزند و انکار فضائل آنها را می نمایند مثل اینکه اطلاعی ندارند و

طوری برخورد می‌کنند مانند کسی که اطلاعی ندارد با اینکه کاملاً مطلع هستند که راه و ادعای آنها بر حق است این یهودان و ناصبی‌ها پیروی می‌کنند از آنچه شیاطین می‌خوانند بر ملک سلیمان و گمان می‌کنند که سلیمان با این سحر و جادو و نیرنگ بازی‌ها رسیده به آن قدرت عظیم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 323

می‌خواهند آنها را از راه خدا باز دارند.

و جریان چنین بود که یهودان ملحد و ناصبی‌های مشرک که همکار آنها بودند در الحادشان وقتی شنیدند از پیامبر اکرم (ص) فضائل علی را و مشاهده کردند از او و علی (ع) معجزات را که خداوند به دست آنها ابراز نمود با یک دیگر به گفتگو پرداختند و بالاخره چنین نتیجه‌گیری کردند که محمد (ص) جز قدرت‌طلبی بوسیله نیرنگ و جادوگری و سحر خود که آموخته و به علی نیز یاد داده ندارد او تصمیم دارد بر ما حکومت کند و فرمانروائی را برای علی بعد از خود تحکیم نماید و آنچه از خداوند اطلاع می‌دهد ناصحیح است که بر خدا بسته است که بوسیله سحر و نیرنگ خود می‌خواهد ما و ضعفای ما را به زانو درآورد از همه مردم مطلع نیرومندتر در سحر سلیمان بن داود بود که با سحر خود مالک تمام دنیا شد و جن و انس و شیاطین را مسخر نمود اگر ما هم مقداری از جادوگری سلیمان را بیاموزیم می‌توانیم آنچه محمد و علی علیهما السلام اظهار می‌کنند بوجود آوریم و می‌توانیم مقامی را که محمد به علی (ع) اختصاص می‌دهد برای خود ادعا کنیم و از اطاعت علی بی‌نیاز خواهیم بود.

در این هنگام خداوند آنها را سرزنش می‌کند و می‌فرماید **نَبِّذْ ... كِتَابَ اللَّهِ** کتاب خدا که آنها را امر به ولایت محمد و علی علیهما السلام می‌نماید پشت سر می‌اندازند و عمل به آن نمی‌کنند و **اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا** و پیروی از شیاطین کافر می‌کنند در سحر و نیرنگ‌بازی بر ملک سلیمان و مدعی هستند که با همین سحر و جادو سلیمان قدرت یافته خداوند آنها را رد می‌کند با این آیه **و ما كفر سليمان سليمان كفر نورزیده و سحر بکار نبرده چنانچه این کافران ادعا می‌کنند و لكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر** ولی شیاطین کافر شدند که مردم را سحرآموزی نمودند و نسبت دادند آنها را به سلیمان.

18- تفسیر امام عسکری (ع) - **يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للكافرين عذاب أليم** امام (ع) فرمود که موسی بن جعفر (ع) فرمود وقتی پیامبر اکرم (ص) وارد مدینه شد و اطراف او را مهاجر و انصار گرفتند و پیوسته نیازمندی مردم به ایشان افزایش می‌یافت و او را با لقبهای شایسته و بزرگ مورد خطاب قرار می‌دادند آن القابی که زیننده آن جناب بود و خداوند به آنها دستور داده بود که **يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي و لا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض أن تحبط**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 324

أعمالکم و أنتم لا تشعرون پیامبر اکرم نسبت به آنها مهربان و با محبت بود و در رفع گرفتاری آنها پیوسته می‌کوشید بطوری که سعی می‌کرد با هر کدام از مؤمنین صحبت می‌کرد صدای خود را از او بلندتر نماید مبادا آن مؤمن اگر صدایش بلند شود مشمول تهدید خداوند قرار گیرد و اعمالش از میان برود. روزی مردی اعرابی از پشت دیوار با صدای بلند ایشان را صدا زده گفت یا محمد. اما پیامبر اکرم (ص) با صدای بلندتری که منظورش این بود مرد عرب با بلند نمودن صدایش به گناه دچار نگردد او را پاسخ داد.

مرد عرب پرسید به من بگو توبه تا چه وقت پذیرفته می‌شود. پیامبر اکرم (ص) فرمود برادر عرب باب توبه بسته نمی‌شود تا وقتی که خورشید از طرف مغرب طلوع کند و این آیه اشاره به همان است هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي ربك أو يأتي بعض آيات ربك يوم يأتي بعض آيات ربك و این آمدن بعض آیات پروردگار همان طلوع خورشید است از مغرب لا ینفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا.

موسی بن جعفر (ع) فرمود این لفظ «راعنا» از سخنان مسلمین بود که با پیامبر خطاب می‌نمودند می‌گفتند «راعنا» یعنی مراعات حال ما را بفرما و سخن ما را گوش کن تا سخنان شما را بشنویم ولی در لغت یهود «اسمع» به معنی نشنیدی بود وقتی یهودان این نوع خطاب مسلمانان را به پیامبر اکرم (ص) شنیدند که می‌گویند «راعنا» گفتند ما قبلا او را پنهانی ناسزا می‌گفتیم حالا بیائید آشکارا او را دشنام دهیم از آن موقع وقتی با پیامبر (ص) برخورد می‌کردند می‌گفتند «راعنا» منظورشان ناسزا بود. سعد بن معاذ متوجه این نیرنگ یهودان شد.

به آنها گفت دشمنان خدا، خدا شما را لعنت کند چنین فهمیدم که شما با این برخورد خود پیامبر را دشنام می‌دهید و خود را شبیه ما قرار می‌دهید در خطاب به خدا سوگند اگر از یک نفر شما چنین خطابی را بشنوم گردنتان را می‌زنم اگر این اشکال وجود نداشت که نمی‌خواهم پیش‌دستی نمایم قبل از اجازه از پیامبر و برادرش و وصی او علی بن ابی طالب که نگهبان امت اسلامی است و نایب او است گردن هر کس از شما که این سخن را می‌گفت می‌زدم خداوند این آیه را نازل نمود.

من الذين هادوا يحرفون الكلم عن مواضعه و يقولون سمعنا و عصينا و اسمع غیر مسمع و راعنا لیا بألسنتهم و طعنا فی الدین و لو أنهم قالوا سمعنا و أطعنا و اسمع و انظرنا لكان خيرا لهم و أقوم و لكن لعنهم الله بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلا و این آیه دیگر را یا ایها الذین

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 325

آمنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للکافرين عذاب أليم. یعنی نگوئید «راعنا» این لفظی است که بوسیله آن دشمنان شما دشنام می‌دهند پیامبر اکرم (ص) را و به شما نیز دشنام می‌دهند بجای آن بگوئید «انظرنا» زیرا در این لفظ مانند آن سوء استفاده نمی‌شود و نمی‌توانند لفظ «انظرنا» را وسیله دشنام قرار دهند «و اسمعوا» وقتی پیامبر اکرم سخنی

می‌گوید بشنوید و اطاعت کنید «و للکافرین» برای یهودانی که پیامبر را مورد ناسزا قرار می‌دهند «عذاب الیم» عذاب دردناک است در دنیا اگر باز دشنام دهند و در آخرت مخلد در آتش خواهند بود.

سپس پیامبر اکرم (ص) فرمود بندگان خدا این سعد بن معاذ از بهترین بندگان است که خشنودی خدا را بر خشنودی خویشاوندان و بستگان خود از یهودیان مقدم داشت و بر امر به معروف و نهی از منکر و خشم گرفت بواسطه محمد رسول خدا و علی ولی الله و وصی رسول الله که با آنها بصورت ناشایست برخورد کنند خداوند پاس تعصب و حمایت او را نسبت به محمد و علی داشت و او را در بهترین منازل بهشت جای داد و برای او در بهشت عالیترین نعمت‌ها را فراهم نمود که نمی‌توان آنها را توصیف نمود و نه دلها می‌توانند تصور کنند و یک نخ از پارچه‌های بهشتی او بهتر است از تمام دنیا و زینت آلات و جواهر و سایر اموال و نعمتهای دنیا هر که بخواهد در بهشت رفیق او باشد باید تحمل کند خشم دوستان و خویشاوندان را در حمایت از محمد (ص) مقدم بدارد از خشنودی خویشاوندان و خشمگین شود اگر دید حق را ترک کرده‌اند و باطل میان مردم معمول است پرهیزید از ضعف و سستی در این باره با تمکن و قدرت و زوال تقیه خداوند بهانه را نمی‌پذیرد در چنین موقعی.

19- تفسیر امام (ع) - خداوند می‌فرماید: ما یود الذین کفروا من أهل الكتاب و لا المشرکین أن ینزل علیکم من خیر من ربکم و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم حضرت رضا (ع) فرمود خداوند یهود و مشرکان و ناصبی‌ها را سرزنش نمود و در این آیه فرمود ما یود الذین کفروا من أهل الكتاب دوست ندارند کافران اهل کتاب و مشرکین ناصبی که از نام خدا و اسم محمد و فضائل علی (ع) خشمگین می‌شوند و اظهار فضل و شرف آنها خشم ایشان را می‌افزاید. دوست ندارند خیری از جانب خدا به شما برسد که موجب افزایش عظمت و شخصیت شما گردد و دوست ندارند دلیل معجزه‌آسایی از آسمان فرود آید که موجب آشکار شدن مقام محمد و علی (ع) شود. بهمین جهت مانع هم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 326

کیشان خود می‌شوند که با توبه استدلال پردازند مبادا بر آنها پیروز شوی و معجزات تو آنها را مجاب و مغلوب نماید و باعث ایمان آوردن عوام آنها بشود و یا در مورد رؤسای خود تردید پیدا کنند بهمین جهت جلو هر کس که مایل به ملاقات تو است می‌گیرند تا تو را به عنوان یک ساحر زبان‌باز جلوه‌گر سازند و می‌گویند اگر او را نبینی و او تو را نبیند برای تو بهتر است و موجب سلامتی دین و دنیای تو می‌شود بوسیله چنین مسائلی جلو عوام خود را می‌گرفتند.

سپس خداوند می‌فرماید و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

خداوند هر که را بخواهد ممتاز به رحمت خویش می‌نماید آنهایی که توفیق هدایت به دین ولایت تو و ولایت برادرت علی بن ابی طالب یافته‌اند. وقتی پیامبر اکرم (ص) آنها را مورد سرزنش قرار داد گروهی از یهودان خدمت ایشان آمدند و شروع به دشمنی کردند. گفتند یا محمد، تو ادعای چیزی در دلهای ما می‌کنی که ما خود می‌یابیم صحیح نیست ما بی‌میل

نیستیم دلیلی بر تو نازل شود که موجب انقیاد و اطاعت ما از شما بشود. فرمود اگر شما حالا دشمنی با من بورزید در آینده نیز با خدا به دشمنی خواهید پرداخت وقتی نامه عمل شما گویا شود می گوئید خدایا ملائکه نویسند به ما ستم روا داشته‌اند و چیزهایی را به ما نسبت داده‌اند که انجام نداده‌ایم در چنین موقعی جوارح و اعضائشان علیه شما گواهی می‌دهند.

گفتند چه استشهادی دور و بعید آوردی این کار دروغگویان است بین ما و قیامت بسیار فاصله است به ما نشان بده در بدن ما چیزی که بفهمیم راست می‌گویی و هرگز نمی‌توانی انجام دهی چون دروغگو هستی.

پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود جوارح آنها را به شهادت بخواه و امیر المؤمنین (ع) اعضاء و جوارح ایشان را به شهادت خواست تمام جوارح آنها گواهی دادند که اینها دوست ندارند بر امت محمد به زبان آن جناب خیری از جانب خدا نازل شود آیه‌ای روشنگر و حجت و معجزه‌ای برای نبوت آن جناب و امامت برادرش علی مبادا مغلوب شوند و عوام آنها ایمان آورند و گروهی از آنها از این دانشمندان سرپیچی کنند.

گفتند یا محمد ما این شهادت را نمی‌پذیریم که می‌گوئی جوارح ما شهادت می‌دهند.

پیامبر اکرم (ص) به امیر المؤمنین (ع) فرمود اینها از کسانی هستند که خداوند در باره ایشان می‌گوید **إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ لَإِنكُ أَنْهَا**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 327

را نفرین کن تا هلاک شوند. امیر المؤمنین (ع) آنها را نفرین نمود هر عضوی که علیه آنها گواهی داده بود از هم پاشید بطوری که همان جا مردند.

گروهی از یهودان که حضور داشتند گفتند چقدر تو قساوت داری یا محمد همه اینها را کشتی. فرمود تو چقدر مهربان هستی نسبت به کسی که مورد خشم خدا قرار گرفته اما اگر آنها از خدا درخواست می‌کردند و او را قسم به محمد و علی و آل آن دو می‌دادند همان عملی را که نسبت به گوساله پرستان انجام داد وقتی او را قسم به محمد و علی و آل پاکش دادند انجام می‌داد و به آنها به زبان موسی پیام داد که اگر این ادعا را بکنند برای کسی که باید کشته شود خداوند او را از کشته شدن ننگه می‌دارد به جهت عظمت مقام محمد و علی و آل پاک آنها علیهم السلام.

20- اختصاص- از ابن عباس نقل می‌کند که وقتی پیامبر اکرم را خداوند برانگیخت تا مردم را دعوت به شهادت «لا اله الا الله وحده لا شریک له» نماید مردم به سرعت او را اجابت نمودند و پیامبر مردم را بر حذر داشت، جبرئیل به پیامبر گفت برای اهل کتاب یعنی یهود و نصاری نامه‌ای بنویسد و موضوع نامه را جبرئیل دیکته کرد بر پیامبر نویسنده پیامبر (ص) در آن روز سعد بن ابی وقاص بود نامه‌ای به یهودان خیبر نوشت.

بسم الله الرحمن الرحيم نامه ایست از جانب محمد بن عبد الله پیامبر امی به سوی یهود خیبر اما بعد زمین متعلق به خدا است که به هر کس از بندگان خود که بخواهد می سپارد و عاقبت نیکو اختصاص به پرهیزکاران دارد «و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم».

نامه را برای اهالی خیبر فرستاد. نامه را آوردند پیش رئیس خود عبد الله بن سلام نام داشت و گفتند این نامه محمد است برای ما بخوان، نامه را خواند بعد از آنها پرسید در این نامه چه مشاهده می کنید.

گفتند علامتی را که در تورات داریم در این نامه می یابیم اگر این شخص همان محمدی است که موسی و داود و عیسی علیهم السلام مژده او را داده اند در آینده تورات تعطیل خواهد شد و آنچه قبلا بر ما حرام شده حلال می نماید اگر ما دین خود را داشته باشیم بر ایمان بهتر است.

عبد الله بن سلام گفت شما دنیا را بر آخرت برگزیدید و عذاب را بجای رحمت انتخاب کردید گفتند نه گفت چرا منادی خدا را پیروی نمی کنید گفتند ما نمی دانیم آنچه می گوید

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 328

راست است یا نه.

گفت از او راجع به کائن و مکون و ناسخ و منسوخ می پرسیم اگر پیامبر باشد چنانچه مدعی است توضیح خواهد داد مانند انبیای گذشته گفتند اینک راه بیافتیم و برویم پیش محمد تا گفتار او را در هم شکنی و ببینیم در جواب تو چه خواهد گفت.

گفت شما مردمان نادانی هستید اگر این همان محمدی باشد که موسی و عیسی بن مریم مژده داده اند و خاتم پیغمبران باشد اگر جن و انس جمع شوند که یک حرف او را رد کنند یا یک آیه نمی توانند با اجازه خدا.

گفتند راست می گوئی پس چه چاره ای بیاندیشیم. گفت تورات را بیاورید. تورات را آوردند هزار و چهار مسأله از آن انتخاب کرد و آنها را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد روز دوشنبه بعد از نماز صبح. گفت «السلام علیک یا محمد».

آن جناب در جواب فرمود

«و علی من اتبع الهدی و رحمة الله و برکاته»

تو کیستی گفت من عبد الله بن سلام از رؤسای بنی اسرائیل و از کسانی هستم که تورات را خوانده است و من نماینده یهودان هستم با آیاتی که از تورات آورده‌ام اگر برای ما توضیح دهید ما شما را از نیکوکاران می‌شماریم.

پیامبر اکرم (ص) فرمود

«الحمد لله علی نعمائه»

. پسر سلام بگو ببینیم آمده‌ای برای فهمیدن سؤال کنی یا لجبازی کنی. گفت نه می‌خواهم بفهمم فرمود برای هدایت یا گمراهی گفت نه برای هدایت. پیامبر اکرم فرمود اینک هر چه مایلی پیرس گفت انصاف نمی‌پذیرد گفت بفرمائید شما نبی هستید یا رسول فرمود من نبی و رسولم و این آیه قرآن نشان آن است **منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک**^{۲۴}.

گفت راست می‌گوئی، بفرما آیا خداوند با تو روبرو صحبت می‌کند؟ فرمود خداوند با هیچ بنده‌ای صحبت نمی‌کند مگر به صورت وحی یا از پشت پرده. گفت راست می‌گوئی یا محمد (ص) بگو ببینیم دعوت به دین خود می‌کنید یا به دین خدا؟ گفت به دین خدا مرا دین نیست جز آنچه خداوند به ما عنایت نموده.

(1) ممکن است آیه نقل به معنی شده باشد چون در قرآن چنین است **رسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک** یعنی همه اینها رسول و نبی هستند مثل من.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 329

گفت صحیح است یا محمد (ص) بگو ببینم به چه چیز دعوت می‌کنی گفت به اسلام و ایمان به خدا پرسید اسلام چیست؟ گفت دعوت به شهادت

«لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله»

و اینکه قیامت خواهد آمد شکی در آن نیست و خداوند هر که در قبرها است بر می‌انگیزاند.

گفت صحیح است بگو ببینم خدا چند دین دارد؟ فرمود یک دین خدا یکتا است شریکی ندارد پرسید دین خدا چیست؟ گفت اسلام. پرسید آیا پیامبران پیشین و قبل از تو هم همین دین را داشتند.

²⁴ (1) ممکن است آیه نقل به معنی شده باشد چون در قرآن چنین است | رسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک | یعنی همه اینها رسول و نبی هستند مثل من.

فرمود آری گفت شرایع چگونه است؟ فرمود شرایع مختلف است و راه و روش پیشینیان گذشته است.

گفت راست می گوئی یا محمد بگو بینم بهشتیان بواسطه اسلام داخل بهشت می شوند یا بواسطه ایمان یا به عمل فرمود بعضی با هر سه داخل بهشت می شوند که مسلمان مؤمن عامل هستند پس داخل بهشت می شوند با سه عمل، یا نصرانی و یا یهودی و یا مجوسی است ولی بین دو نماز مسلمان می شود و کفر را از دل می زداید و پس از مسلمان شدن از دنیا می رود با اینکه عملی انجام نداده از اهل بهشت خواهد بود این ایمان بدون عمل است. و یا یهودی و یا نصرانی است صدقه می دهد و انفاق می کند نه در راه خدا او در کفر و گمراهی خویش است مردم پرست است نه خدا پرست اگر بمیرد در جهنم خواهد بود چون خداوند نمی پذیرد مگر از متقین و پرهیز گاران.

عرض کرد درست است یا محمد (ص) بفرمائید آیا کتابی بر شما نازل شده است؟

فرمود آری، گفت چه کتابی است فرمود فرقان. پرسید چرا فرقان نام گرفته فرمود چون آیات و سوره های متفرق دارد بصورت الواح و صحیفه و تورات و انجیل و زبور نازل نشده چون تمام این کتابها بصورت الواح و اوراق نازل شده.

گفت راست می گوئی یا محمد بگو بینم ابتدای قرآن و انتهای آن چیست فرمود ابتدای آن

بسم الله الرحمن الرحيم

است و آخر آن (ابجد) است گفت تفسیر ابجد چیست؟

فرمود الف آلاء و نعمتهای خدا است و باء بها الله و جیم جمال الله و دال دین الله و راهنمائی خدا است به خیر و نیکی (هوز) هاویه است (حطی) از بین رفتن گناهان و خطاها است (سعفص) یک من به یک من و یک پیمان به یک پیمان به یک نگین به یک نگین یعنی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 330

هر طور باشد معادل همان. (قرشت) سهم خدا است که در کتاب محکم او تعیین شده.

بسم الله الرحمن الرحيم سنت خدا است که رحمتش بر غضب او سبقت گرفته فرمود وقتی آدم عطسه زد گفت

الحمد لله رب العالمين*

خداوند او را جواب داد

یرحمک ربک یا آدم

این لطف و مرحمت از خدا به جانب آدم رسید قبل از اینکه معصیت خدا را بکند در بهشت.

گفت راست می گوئی یا محمد (ص) بگو چیست آن چهار چیزی که خدا به دست خود آفریده فرمود بهشت عدن را به دست خود آفریده و شجره طوبی را در بهشت به دست خود نصب کرده و آدم را به دست خود آفریده و تورات را به دست خود نوشته.

گفت راست می گوئی یا محمد گفت چه کسی این خبر را به تو داده؟ فرمود جبرئیل گفت جبرئیل از چه کس خبر می آورد فرمود از میکائیل پرسید میکائیل از که؟ فرمود از اسرافیل پرسید اسرافیل از که؟ فرمود از لوح محفوظ گفت لوح از که؟ فرمود از قلم پرسید قلم از که؟ فرمود قلم از رب العالمین.

گفت راست می گوئی یا محمد بگو بینم جبرئیل به صورت زنان است یا مردان فرمود به صورت مردها نه به صورت زنان. پرسید غذایش چیست؟ فرمود غذایش تسبیح و آب او تهلیل. گفت راست می گوئی یا محمد بگو بینم طول جبرئیل چقدر است؟ فرمود در بین ملائکه نه بسیار بلند قد است و نه کوتاه قد دارای هشتاد زلف است و جلو سرش مجعد است یک ابرو بین دو چشم دارد نیکو و سفید چشم زیبا و بزرگ دارد و آن نشانه‌ای که پرهیزکاران امت من دارند «محجل» او نیز دارد که نشانه زیبایی است. نور جبرئیل بین ملائکه مانند نور روز روشن است هنگام تاریکی شب تاریک دارای بیست و چهار بال است سبز که آراسته به در و یاقوت شده و ختم به مروارید گردیده گردن آویزی دارد که باطن آن رحمت است جامه او کرامت است و پیراهنش وقار و پرهایش زعفران پیشانی گشاده دارد بینی باریک و برآمده دارد چهره‌ای گشاده و ریشی گرد و خوش قامت است نه می خورد و نه می آشامد و نه ملول می شود و نه سهو می کند مامور وحی خدا است تا روز قیامت گفت راست می گوئی یا محمد. بگو بینم واحد چیست و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا و سیزده تا و چهارده تا و پانزده تا و شانزده تا و هفده تا و هجده تا و نوزده تا و بیست تا و بیست و یک و بیست و دو و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و پنج و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و سی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 331

و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و نه و صد چیست؟ فرمود آری پسر سلام اما واحد خدای یکتای قهار است که شریک و رفیق و فرزند ندارد زنده می کند و می میراند

بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر.

اما دوتا: آدم و حوا یک زن و شوهر بودند در بهشت قبل از اینکه خارج شوند از بهشت.

اما سه تا: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که آنها رؤسای ملائکه هستند آنها مامور وحی پروردگار جهانیانند.

اما چهارتا: تورات و انجیل و زبور و فرقان.

اما پنج تا: بر من و امتم پنج نماز واجب شد که بر سایر امتهای قبل و امت‌های بعد واجب نخواهد شد زیرا پیامبری بعد از من نیست.

اما شش تا: خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید.

اما هفت تا: پس هفت آسمان محکم است و این آیه اشاره به همان است و بنینا فوقکم سبعا شدادا.

اما هشت تا: حمل می‌کند عرش پروردگارت را بالای آنها در آن روز هشت تا آن روز خلایق برای عرض اعمال محشور می‌شوند.

اما نه تا: این آیه آتینا موسی تسع آیات بینات به موسی نه معجزه آشکار دادیم.

اما ده تا: تلك عشرة كاملة این است ده تا.

اما یازده: سخن یوسف که به پدرش گفت یا أبت إني رأيت أحد عشر كوكبا.

و اما دوازده: هر سال دوازده ماه جدید می‌آورد.

اما سیزده: ستاره آنها برادران یوسف بودند اما شمس و قمر مادر و پدرش.

و اما چهارده تا: آن چهارده قنديل از نور است که آویخته بین عرش و کرسی است که فاصله بین هر قنديل صد سال راه است.

اما پانزده: قرآن است که بر من نازل شده آیات مفصل آن در پانزده روز از ماه رمضان گذشته نازل شده آن روزی که قرآن در آن نازل شده برای هدایت مردم و توضیح دهنده و آشکارکننده هدایت و تمیز دهنده بین حق و باطل است.

و اما شانزده تا: شانزده صف از ملائکه است که اطراف عرش صف کشیده‌اند که این

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 332

آیه اشاره به همان است حافین من حول العرش.

اما هفده: عبارت از هفده اسم از اسماء خدای تعالی که نوشته شده بین بهشت و جهنم که اگر آن اسماء نباشد چنان جهنم شعله می‌کشد که هر که در آسمانها و زمین است آتش می‌گیرد و می‌سوزد.

اما هجده: عبارت از هجده حجاب از نور است که معلق بین کرسی و حجب است اگر آنها نبودند کوههای بسیار سخت و بلند ذوب می‌شد و از نور خدا جن و انس می‌سوختند.

گفت راست گفתי یا محمد.

فرمود اما نوزده: عبارت از جهنم است که باقی نمی‌گذارد و فروگذاری نمی‌کند این آیه اشاره به همان است **لِوَاحَةٍ لِلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ**.

اما بیست: زبور بر داود در بیست روز گذشته از ماه رمضان نازل شد و این آیه اشاره به آن است **و آتینا داود زبوراً***.

اما بیست و یک: سلیمان بن داود تلاوت نمود و با او کوهها شروع به تسییح نمودند.

اما بیست و دو: خداوند توبه داود را پذیرفت و او را بخشید و آهن را برایش نرم کرد که از آن زره می‌ساخت.

بیست و سه: مائده آسمانی روز بیست سوم بر عیسی نازل شد.

بیست و چهار: خداوند با موسی سخن گفت.

بیست و پنج: خداوند دریا را برای موسی و بنی اسرائیل شکافت.

بیست و شش: خداوند تورات را بر موسی نازل نمود.

و اما بیست و هفت: ماهی یونس متی را از شکم خود بیرون افکند.

بیست و هشت: خداوند بینائی چشم یعقوب را به او برگرداند.

اما بیست و نه: خداوند ادريس را به مکانی بلند برداشت.

اما سی: خداوند موسی را دعوت کرد سی شب و آن را به ده شب دیگر افزایش بخشید.

اما چهل: قرار پروردگار به چهل شب کامل شد.

اما پنجاه: روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است.

اما شصت: زمین دارای شصت رگه است و مردم آفریده شده‌اند به شصت نوع.

اما هفتاد: موسی از میان قوم خود برای قرارگاه پروردگار هفتاد نفر را انتخاب کرد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 333

اما هشتاد: شراب خوار را هشتاد تازیانه می‌زنند.

اما نود و نه: این آیه او دارای نود و نه گوسفند است **له تسع و تسعون نعجاً**.

اما صد: زن زنا کار و مرد زنا کار را صد تازیانه به هر کدام بزنید.

گفت راست می‌گوئی یا محمد، بگو بینم آدم چگونه و از چه چیز آفریده شد.

فرمود آری خداوند سبحان که او را می‌ستایم و اسمایش را ارج می‌نهم و جز او خدائی نیست آدم را از گل آفرید و گل از کف و کف از موج و موج از دریا و دریا از ظلمت و ظلمت از نور و نور از حرف و حرف از آیه و آیه از سوره و سوره از یاقوت و یاقوت از (کن) و (کن) از هیچ آفریده شد.

گفت راست می‌گوئی یا محمد بفرمائید هر بنده‌ای چند ملک دارد؟ فرمود هر بنده‌ای دارای دو ملک است یکی طرف راست و دیگری طرف چپ. ملک طرف راست حسنات و کارهای نیک را می‌نویسد و فرشته طرف چپ خطاها را یادداشت می‌کند. گفت فرشته‌ها کجا می‌نشینند و قلم آنها چیست و دوات چه چیز است و لوح ایشان چه؟ فرمود محل آنها روی دو شانه است قلم آنها زبان اوست و دوات حلق او و مرکب آب دهانش و لوح آن دو دل او است که اعمال او را تا روز وفاتش می‌نویسند.

گفت صحیح می‌فرمائید یا محمد بفرمائید خداوند بعد از آن چه آفرید فرمود **(ن و القلم)** پرسید تفسیر **(ن و القلم)** چیست؟ فرمود نون لوح محفوظ و قلم نور درخشان است و این آیه همان است **ن و القلم و ما یسطرون**.

گفت راست گفتی بفرمائید طول آن چقدر است و عرض آن چقدر و مرکبش چیست و مجرای آن کدام فرمود طول قلم پانصد سال است و عرض آن به مقدار هشتاد سال مرکب از بین دندانهایش خارج می‌شود که جاری در لوح محفوظ می‌گردد به امر خدا و قدرت او گفت راست می‌گوئی بفرمائید لوح محفوظ از چیست. فرمود از زمرد سبز که درون آن مروارید است و داخل آن رحمت است.

گفت راست می‌گوئی بفرمائید کجا فرود آمد آدم (ع) فرمود در هند گفت حواء کجا؟

فرمود در جده گفت شیطان کجا؟ فرمود در اصفهان گفت آدم وقتی پائین آدم چه لباسی داشت فرمود برگهایی از برگ بهشت که یکی را به کمر بسته بود و دیگری به شانه انداخته و عمامه‌ای بوسیله برگ سوم بسته بود پرسید لباس حواء چه بود؟ فرمود مویهای او به زمین

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 334

می‌رسید. پرسید در کجا به هم رسیدند فرمود در عرفات.

گفت راست می‌گوئی یا محمد. بفرمائید اولین رکن که خدا در زمین قرار داد چه بود؟

فرمود رکنی که در مکه است و این آیه اشاره به آن است **إِن أَوَّل بَيْتٍ وَضَعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَّةَ مُبَارَكًا.**

گفت راست می‌گوئی یا محمد. بفرمائید آدم از حواء خلق شد یا حواء از آدم فرمود نه حواء از آدم اگر آدم از حواء آفریده می‌شد طلاق به دست زنان بود نه به دست مردان. پرسید از تمام بدن او یا قسمتی از بدنش گفت از مقداری از بدنش. اگر حواء از تمام بدن او آفریده شده بود قصاص در زنان جایز بود چنانچه در مردان جایز است. گفت از ظاهر او خلق شد یا از باطنش. فرمود از باطنش اگر از ظاهر او آفریده می‌شد باید زنان نیز گشاده می‌بودند مانند مردان بهمین جهت زنان در پرده پوشش قرار دارند. پرسید از طرف راست یا چپ او آفریده شد. فرمود از طرف چپ اگر از طرف راست آفریده شده بود نصیب مرد و زن یکسان بود بهمین جهت برای مرد دو سهم است و برای زن یک سهم و گواهی دو زن برای یک مرد است گفت پس از چه موضع آدم آفریده شد فرمود از پهلو چپش.

گفت چه کسی ساکن زمین بود قبل از آدم؟ گفت جنیان گفت بعد از جن فرمود ملائکه گفت بعد از ملائکه گفت آدم پرسید چقدر فاصله بین جن و ملائکه بود فرمود هفت هزار سال پرسید بین ملائکه و آدم چقدر فاصله شد فرمود دو میلیون سال.

گفت راست می‌گوئی یا محمد بفرمائید آیا آدم حج خانه خدا را بجا آورد؟ فرمود آری پرسید چه کسی سر او را تراشید فرمود جبرئیل گفت چه کسی آدم را ختنه نمود گفت او ختنه شده بود گفت پس از آدم چه کس ختنه شد فرمود ابراهیم خلیل.

گفت بفرمائید کدام رسول بود که نه انسان و نه جن و نه از وحوش بود فرمود »

بعث الله غرابا يبحث في الأرض»^{۲۵}

²⁵ (۱) خداوند برای تعلیم فرزند آدم که برادرش را چگونه دفن نماید کلاغی را فرستاد تا زمین را بکاود.

گفت راست می‌گوئی بفرمائید کدام سرزمینی است که در تمام طول جهان یک مرتبه بر او آفتاب تابیده و دیگر نخواهد تابید.

فرمود وقتی موسی با عصای خود به دریا زد دریا شکافته شد به دوازده شعبه و خورشید

(1) خداوند برای تعلیم فرزند آدم که برادرش را چگونه دفن نماید کلاغی را فرستاد تا زمین را بکاود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 335

بر آن زمین تابید وقتی خدا فرعون و سپاهش را غرق نمود دریا به هم پیوست که دیگر تا روز قیامت بر آن نخواهد تابید.

گفت راست می‌گوئی یا محمد بفرمائید کدام خانه بود که دوازده درب داشت که خارج شد از آن دوازده رزق برای دوازده فرزند فرمود وقتی موسی داخل دریا شد گذارش به سنگ سفید مربع شکلی افتاد چون یک خانه. بنی اسرائیل از تشنگی شکایت کردند با عصای خود بر آن زد از آن سنگ دوازده چشمه از دوازده درب جوشید.

توضیح: تا اینجا منتهی می‌شود آنچه از خبر به دست ما آمده مقداری از این خبر افتاده این خبر دارای مقداری تصحیف و اشتباهات و پس و پیش‌هایی بود که ما همان طور که دیدیم نقل کردیم.^{۲۶}

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)؛ ج 1؛ ص 335

نکه در خبر فرموده: «مؤخره ابجد» این تاخر تاخر به حسب رتبه است یا منظور اینست که لازم است آنها را یاد بگیرند بعد از آموزش قرآن بیشتر از مسائلی که در خبر است موافق آنچه بین اهل کتاب مشهور است وارد شده و از امتیازات آنها اینست که اطلاع از واقعیت چنین مسائلی جز انبیاء و شاگردان آنها ندارند.

بخش سوم بخش کم و نادر

1- قرب الاسناد- هارون از ابن زیاد از جعفر از پدرش (ع) نقل کرد که یکی از صحابه به مرد راهبی گذر کرد با او چند کلمه‌ای صحبت کرد راهب به او گفت بنده خدا دین تو تازه است ولی دین من کهنه اگر دین تو نیز کهنه شود چیزی محبوب‌تر از آن نزد تو نخواهد بود.

²⁶ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، 2 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1379 ش.

پایان ترجمه جزء نهم بحار الانوار خدا را سپاسگزارم با وقفه زیادی که در ترجمه این جلد پیش آمد بالاخره توفیق پایان آن را در تاریخ 1363 / 1 / 2 یافتیم و از ارباب فضل خواهانم که کوتاهی و قصورم را به دیده اغماض بنگرند و از ائمه طاهرین علیهم السلام می‌خواهم که معلم را پذیرفته و در راه خدمتگزاری بیشتر مدد فرمایند.

موسی خسروی به تاریخ 1363 / 1 / 2

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 1، ص: 336

فهرست کلی کتاب

عنوان / صفحه

پیش نوشتار مترجم 3

مقدمه مؤلف 5

بخش اول احتجاج خداوند تبارک و تعالی با صاحبان مذاهب و ادیان مختلف در قرآن کریم 6

بخش دوم آنچه از معصومین علیهم السلام در مورد تفسیر آیات رسیده است 179

بخش‌های احتجاجات پیامبر اکرم (ص)

بخش اول احتجاجی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکان و کفار و سایر مدعیان باطل نموده 255

بخش دوم احتجاج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر یهود در باره مسائل مختلف 283

بخش سوم بخش کم و نادر 335

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 3

جلد دوم

[مقدمات تحقیق]

پیش نوشتار مترجم

بسمه تعالی

سپاس بیکران و حمد و ستایش بی‌پایان پروردگار منان راست که تمام نعمتهای جهان از آن اوست و بدون منت و یا استحقاق بانسان ارزانی داشته درود فراوان بر سرور کائنات و سید بشر حضرت ختمی مرتبت و فرزندان معصوم و پاک مردان از سلاله طیب و طاهرش که رهبران راه تاریک و پر بیم و خطر دنیا، بسوی بهشت و آخرتند.

خشنودم از اینکه مرهون این بیکران نعمت خداوند گردیده‌ام که بخانه نارسا و ناتوانم آثار ائمه گرام و پیشوایان دین را ترجمه نمایم و درهای ناسفته و گوهرهای گرانبهای آسمان رهبری و هدایت این خاندان را برشته تحریر درآورده آویزه گوش و گردن خردمندان و پیروان راستین این خاندان نمایم بعقیده مترجم مشکلترین کارها ترجمه آثار پیشینیان است مخصوصاً ترجمه‌ای که مربوط بمسائل اعتقادی یا اخلاقی و عملی در محدوده دین و ایمان باشد، زیرا اهمال و عدم رعایت و بی‌احتیاطی در این موارد غیر قابل اغماض و بلکه موجب مسئولیت خطیر است، نمیتوان ترجمه این آثار را با یک داستان تاریخی یا اخلاقی و غیره مقایسه نمود.

خصوصاً فاصله زیاد از عصر صدور بیانات باضافه دامنه وسیع و گسترده‌ای که زبان عربی دارد مخصوصاً قلت بضاعت مترجم اما با تمام توضیحات بالا نمیتوان دست از یک وظیفه مذهبی بعذر ناتوانی و احتیاطهای نیش گولی برداشت با عنایت ائمه طاهرین علیهم السلام و کوشش هر چه بیشتر و با استمداد از ارباب فضل قدم در این راه بر می‌دارم به آن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 4

امید که «للمصیب اجران و للمخطئ اجر واحد» حتی در خطاها نیز امید لا اقل یک پاداش را دارم.

چون در ابتدای احتجاج بحار، استدلال به آیات قرآنی آورده شده، و پس از بیش از شصت صفحه به ترتیب تفسیر همان آیات ذکر گردیده برای فارسی زبانان که بخواهند از تفسیر هر آیه استفاده نمایند مراجعه به هفتاد صفحه بعد و توجه به آیات کاری دشوار و گاهی نقض غرض حاصل میشد و فارسی زبان ترجمه آیات را می‌خواند و بعدها که در تفسیر به توضیحی بر می‌خورد توجهی به ارتباط آن با آیه مخصوص نمیکند چنین در نظر گرفته شد که تفسیر هر آیه بترتیب از صفحات بعد در ذیل همان آیه آورده شود تا بیشتر مورد استفاده قرار گیرد گرچه این کار بر خلاف ترجمه معمول و متداول است. بناچار در حدود یک صد و چند صفحه کتاب مرتب ترجمه نخواهد شد بلکه تلفیق و مخلوطی از صفحات قبل و بعد ترجمه گردیده. ضمناً چنانچه در بیشتر ترجمه‌های بحار الانوار که بقلم نارسای این حقیر ترجمه گردیده نوشته شده است.

در بحار الانوار از نظر تحقیق و تعداد و مصادر روایت گاهی یک روایت چندین بار تکرار گردیده که باز برای فارسی زبانان ترجمه همه آنها کسالت‌آور و بی‌فایده بوده است به همین جهت ترجمه روایات مکرر غالباً با قید تکرار حذف گردیده و یا قسمت اضافی یک روایت از روایت دیگر ترجمه شده است.

امیدوارم در راه خدمت به فرهنگ و ادب و آموزش اسلامی هر چه بیشتر توفیق به تمام پژوهندگان واقعی و ارادتمندان ائمه طاهرین علیهم السلام داده شود این ناچیز نیز بی بهره از توفیق وافر نبوده و مشمول بذل و لطف و عنایت کامل این خاندان قرار گیرم.

اول رمضان 1402 موسی خسروی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 5

مقدمه مؤلف

(بسم الله الرحمن الرحيم)* ستایش خدای راست که انسان را آفرید و باو سخن گفتن را آموخت و او را به شاهراه هدایت با دلیل و برهان راهنمایی کرد. و بر مردم بوسیله پیامبران و ائمه گرامی علیهم السلام حجت را تمام نمود تا آنها را از تاریکیهای کفر بسوی نور و ایمان راهیابی و رهبری نمایند.

دین داران و یاوران حق و حقیقت را با دلایل واضح و حجت‌های غیر قابل رد بر گمراهان و گمراه‌کنندگان از سایر مذاهب یاری نموده و درود بر کسی که صلوات بر او وسیله رسیدن به نعمتهای بیکران لطف و عنایت است.

محمد مصطفی (ص) که واسطه تنویر افکار و عرفان انبیاء و اوصیاء گردیده و درود بر خاندان پاکش که خداوند نعمتها را بوسیله آنها بر بندگان خویش تمام نموده و آنها را گنجینه علم و دانش قرآن و نگهبانان پایگاه یقین قرار داده.

این جلد چهارم از کتاب بحار الانوار است که مشتمل بر احتجاج و استدلال‌های خداوند و پیامبر و ائمه گرام علیهم السلام است بر مخالفین و ستیزه‌جویان از ارباب مذاهب مختلف و گمراهان از راه واقعی و دارای مطالب دیگری نیز هست که به بخش مخصوصی اختصاص داده نشده گر چه بیشتر مطالب کتاب تحت عناوین مناسب قرار گرفته برای سهولت استفاده جویندگان.

این اثر از تالیفات خاک پای مؤمنین محمد باقر پسر محمد تقی است که خداوند هر دو را با ائمه طاهرین محشور نماید و از گرفتاریهای قیامت محفوظ بدارد و از کسانی قرار دهد به فضل خود که نامه عملشان را به دست راستشان میدهند (و مترجم را نیز مشمول دعای مؤلف گرداند).

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 6

[تتمه کتاب احتجاج]

(بسم الله الرحمن الرحيم)*

بخشهای احتجاجات امیر المؤمنین و مسائل مختلف علمی که از آن جناب رسیده

بخش اول احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام با یهودان در مسائل مختلف علمی و بخشهای گوناگون

خصال ج 2 صفحه 146-148 از ابن عباس نقل می‌کند که دو برادر از رؤسای یهود وارد مدینه شدند گفتند شنیده‌ایم پیامبری در تهامه پیدا شده که افکار یهودان را به مسخره گرفته است و اعتقادات آنها را مورد طعنه قرار می‌دهد ما بیمناک شده‌ایم که ما را از راه و روش آباء و اجدادمان برگرداند کدامیک از شما آن پیامبر هستید اگر همان پیامبری باشد که داود بشارت آمدنش را داده از او پیروی خواهیم کرد و ایمان به او خواهیم آورد اما اگر بیهوده سخن می‌گوید و با زبان آوری بخواهد ما را مغلوب کند با مال و جان خویش به پیکار و مبارزه با او می‌پردازیم.

اینک بگوئید آن پیامبر کدامیک از شما است؟ مهاجرین و انصار گفتند پیامبر ما صلی الله علیه و آله از دنیا رفته. یهودان گفتند خدا را سپاس اینک وصی او کیست؟

زیرا خداوند هیچ پیامبری را نمی‌فرستد مگر اینکه برایش جانشین تعیین می‌کند که پس از او مبین دستورات دینی او باشد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 7

مهاجرین و انصار اشاره به ابو بکر نموده گفتند وصی او این مرد است. یهودان به ابو بکر گفتند ما چند سؤال از تو می‌کنیم از همان مسائلی که از اوصیاء باید پرسید.

ابو بکر گفت هر چه می‌خواهید پرسید ان شاء الله جواب خواهم داد.

یکی از آنها پرسید: 1- من و تو در نزد خدا چگونه هستیم؟ 2- کدام شخص است که در درون دیگری قرار گرفته با اینکه بین آن دو خویشاوندی نیست؟ 3- کدام قبر است که با صاحبش به راه افتاده؟ 4- از کجا خورشید طلوع می‌کند و به کجا غروب می‌نماید؟ 5- کجا خورشید تائید که بعد از آن دیگر نتائید؟ 6- بهشت کجا است و جهنم کجا؟ 7- خدا را کسی بر می‌دارد یا او کسی را بر می‌دارد؟ 8- وجه پروردگار کجا است؟ 9- دو شاهد کدامند و دو غائب و کینه‌توز؟ 10- واحد چیست و دو تا کدام است و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا و بیست تا و سی تا و چهل تا و پنجاه تا و شصت تا و هفتاد تا و هشتاد تا و نود تا و صد تا؟

ابا بکر در جواب سؤالات سکوت کرد ما ترسیدیم مردم از دین برگردند من به خانه علی بن ابی طالب رفتم و گفتم یا علی چند نفر از سران یهودان وارد مدینه شده‌اند و مسائلی را از ابا بکر پرسیده‌اند که نتوانسته جواب آنها را بدهد.

امیر المؤمنین علیه السلام تبسمی نمود فرمود امروز همان روزی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من وعده داده از جای حرکت کرد و پیش افتاد درست شبیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه می‌رفت و رفت همان جایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌نشست. آنگاه به آن دو نفر فرمود نزدیک من بیائید و آنچه از این پیر مرد پرسیدید از من سؤال کنید.

پرسیدند تو کیستی؟ فرمود من علی بن ابی طالب پسر عبدالمطلب و برادر پیامبر و همسر دختر او و پدر حسن و حسین و وصی او در تمام حالاتش هستم و صاحب هر منقبتی و عزتم و صاحب اسرار پیامبرم.

یکی از یهودان گفت من و تو در نزد خدا چگونه هستیم؟ فرمود من از وقتی خود را شناختم مؤمن هستم و تو از وقتی خود را شناخته‌ای کافری اما بعد از این چه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 8

در باره‌ات پیش آید نمی‌دانم. یهودی گفت آن شخص که در درون دیگری قرار گرفته و بین آنها قرابتی نیست کیست؟ فرمود آن شخص یونس است که درون ماهی قرار داشت.

پرسید کدام قبر است که با صاحبش به راه افتاد فرمود یونس که در شکم ماهی هفت دریا را سیر کرد.

گفت خورشید از کجا طلوع می‌کند؟ فرمود از دو شاخ شیطان گفت کجا غروب می‌کند؟ فرمود: در چشمه‌ای گل آلود. پیامبر اکرم حیب من فرمود نماز نمی‌خوانی هنگام طلوع و غروب او مگر به اندازه یک نیزه یا دو نیزه برآمده باشد.

گفت در کجا خورشید تابید که دیگر نتابید؟ فرمود: در نیل هنگامی که خداوند برای موسی آن را شکافت.

یهودی پرسید خدا چیزی را بر می‌دارد یا او را بر می‌دارند؟ فرمود: خداوند همه اشیاء را به قدرت خویش برداشته چیزی او را بر نمی‌دارد گفت پس این آیه در قرآن شما چه می‌گوید و **یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه** فرمود: ای یهودی مگر نمی‌دانی هر چه در آسمانها و زمین و بین آنها است مال خدا است روی این جهان و این جهان را بپا داشته به قدرت خدا است و قدرت است که همه چیز را برداشته و بپا داشته.

گفت بهشت کجا است و جهنم کجا؟ فرمود: بهشت در آسمان و جهنم در زمین. گفت وجه پروردگارت کجا است؟ امیر المؤمنین به من فرمود: پسر عباس برو هیزم و آتش بیاور. رفتم مقداری هیزم و آتش آوردم آنها را آتش زد بعد به آن یهودی گفت صورت این آتش کدام طرف است یهودی پاسخ داد طرف معینی صورت او نیست. فرمود خداوند عزیز این مثل را دارد مشرق و مغرب از آن اوست هر کجا روی آورید جانب خدا است. یهودی پرسید دو شاهد کیانند؟ فرمود: آسمانها و زمین که ساعتی غائب نیستند. سؤال کرد آن دو غائب کدامند؟ فرمود: مرگ و زندگی که بر آنها واقف نیستی.

گفت دو کینه‌توز کدامند؟ فرمود شب و روز. گفت واحد کیست؟ جواب داد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 9

خدای یکتا. پرسید دو تا؟ گفت آدم و حوا. سؤال کرد سه تا؟ فرمود نصرانیان به خدا دروغ بسته‌اند که سومین سه تا است هرگز خداوند رفیق و فرزندی برای خود قرار نداده.

گفت چهار تا چیست؟ قرآن، زبور، تورات، انجیل. گفت پنج تا؟ فرمود پنج نماز واجب. پرسید شش تا؟ فرمود خداوند آسمانها و زمین و ما بین آن دو را در شش روز آفریده.

پرسید هفت تا؟ فرمود هفت درب جهنم که بر روی جهنمیان بسته است.

پرسید هشت تا کدام است؟ فرمود هشت درب بهشت. گفت نه تا؟ فرمود نه گروه هستند که در زمین فساد می‌کنند و راه صلاح از پیش نخواهند گرفت. گفت ده تا؟

فرمود ده روز ده گانه^{۲۷} گفت یازده تا؟ جواب داد گفتار یوسف به پدرش، بابا من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم برایم سجده کردند. پرسید دوازده تا چیست؟

فرمود ماههای سال. گفت بیست تا؟ فرمود یوسف را به بیست درهم فروختند. گفت سی تا؟ فرمود ماه رمضان روزه آن واجب است بر هر مؤمنی مگر مریض باشد یا در مسافرت. پرسید چهل تا چیست؟ فرمود قرار داد موسی سی شب بود خداوند آن را تکمیل نمود با ده شب دیگر که قرار داد به چهل شب پایان پذیرفت.

گفت پنجاه تا؟ فرمود نوح در میان مردم هزار سال بجز پنجاه سال درنگ نمود.

گفت شصت تا چیست؟ فرمود دستور خداوند است در کفاره ظهار هر کس نتواند شصت نفر را طعام دهد وقتی قدرت روزه گرفتن دو ماه متوالی را نداشته باشد.

پرسید هفتاد تا چیست؟ فرمود برگزید موسی از میان قوم خود هفتاد نفر را برای قرارگاه خدا. گفت پس هشتاد تا کدام است؟ فرمود دهی در جزیره است که به آن ثمانون می‌گویند از آن ده، نوح به کشتی نشست و بر جودی قرار گرفت و قوم غرق شدند.

گفت نود تا چیست؟ فرمود کشتی مشحون که نوح نود خانه برای چهارپایان در

(1) ایام ده روز ذی حجه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 10

آن قرار داد. گفت صد تا چیست؟ فرمود اجل حضرت داود شصت سال بود چهل سال آدم به او از عمر خودش بخشید هنگام مرگ آدم که رسید انکار نمود فرزندان آدم نیز انکار می نمایند.

یهودی گفت ای جوان! برایم محمد صلی الله علیه و آله را چنان توصیف کن گویا او را می بینم تا هم اکنون به او ایمان آورم. امیر المؤمنین علیه السلام در گریه شد و فرمود اندوه مرا سخت به هیجان درآوردی. فرمود عزیزم پیامبر چهره ای گشاده داشت، ابروان بهم پیوسته، چشمهای درشت و سیاه و گونه هائی نرم، دماغی کشیده داشت، مویهای سینه اش نرم بود و محاسنی انبوه داشت، دندانهای سفید و گردنی چون نقره خام. مویهایی چند بر سینه تا ناف داشت بهم پیچیده که چون شاخه کافور بود و در پیکرش جز این موی نبود. نه خیلی بلند قد و نه بسیار کوتاه قد بود وقتی با مردم راه می رفت نورش آنها را فرا می گرفت وقتی راه می رفت گویی سنگ بر می کند و یا از سرایشی پائین می آید (شاید کنایه از تند رفتن باشد) استخوانهای قدمش مدور و گرد بود و قدمهای لطیف داشت میان باریک بود عمامه اش سحاب نام داشت و شمشیرش ذو الفقار و قاطرش دلدل و الاغش یعفور و شترش عضباء و اسبش لزاز و عصایش ممشوق از همه به مردم مهربانتر بود و رؤفترین اشخاص به مردم، میان شانهاش مهر نبوت بود که بر آن دو جمله نوشته بود سطر اول

لا اله الا الله

سطر دوم

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

این بود صفات پیامبر صلی الله علیه و آله.

آن دو یهودی گفتند ما گواهی به یکتائی خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جانشینی شما می دهیم مسلمان شدند و ملازم امیر المؤمنین علیه السلام بودند و در جنگ جمل به خدمتش افتخار داشتند و با آن جناب به بصره آمدند در جنگ جمل یکی از آن دو شهید شد و دیگری تا جنگ صفین بود و در آن جنگ او نیز شهید شد.

در خبر دیگری که از خصال نقل می شود به اختصار بعضی از سؤالاها جوابش بصورت دیگری داده شده که به چند قسمت آن اشاره می شود.

دو تا می فرماید یعنی دو خدا نگیرید لا تتخذوا إلهین اثین در مورد سه و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 11

چهار و پنج و شش و هفت و هشت می فرماید این آیه در مورد تعداد اصحاب کهف است که مردم خواهند گفت سه نفر بودند چهارمی سگ آنها است بعضی چهار نفر پنجمی سگشان و بعضی شش نفر هفتمی سگشان و برخی هفت نفر هشتمی سگشان بوده است بدون اطلاع از چیزی که ندیده‌اند.

در مورد بیست تا می فرماید **إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مَائَتِينَ** اگر بیست نفر پایدار باشند بر دویست نفر غلبه می کنند در مورد هشتاد تا می فرماید هر کس به زنی تهمت زنا بدهد و شهادی نداشته باشد هشتاد تازیانه بخورد.

و در مورد نود تا در این خبر آیه **إِنْ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعِجَةً** را می فرماید و در مورد صد تا می فرماید زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزیند.

در خبر دیگری از خصال نیز نقل می شود جریان را به زمان عمر بن خطاب و حکومت او اختصاص می دهد و در بعضی از سؤال و جوابها اختلافی هست که به یک مورد آن اشاره می شود.

اولین قسمت سؤال از قفل آسمانها و کلید آنها است که در جواب می فرماید قفل آسمانها شرک به خدا است و کلید آن

لا اله الا الله

است.

یهودی در این خبر نیز با همراهان خود مسلمان می شود.

خصال ج 2 صفحه 77 و عیون اخبار الرضا علیه السلام صفحه 31.

صالح بن عقبه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود ابا بکر از دنیا رفت و عمر را به جانشینی خود برگزید عمر به مسجد آمد و نشست مردی پیش او آمده گفت من از یهودانم و از بزرگترین دانشمندان آنهایم و سؤالهایی دارم که اگر جواب بدهی مسلمان می شوم. گفت سؤالهایت چیست؟ یهودی گفت سه تا و سه تا و یکی اگر می خواهی از تو بپرسم اگر داناترین میان شما هست بگو از او بپرسم.

عمر گفت از این جوان بپرس یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. یهودی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رفت و سؤالهای خود را تکرار نمود. علی علیه السلام فرمود چرا گفتی سه تا و سه تا و یکی؛ می گفتی هفت تا گفت اگر چنین می پرسیدم نادان بودم اگر در سه تا فرو ماندی دیگر سؤالی نخواهم داشت. فرمود اگر جواب دادم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 12

مسلمان می شوی؟ جواب داد آری.

گفت اولین سنگی که روی زمین نهاده شد و اول چشمه‌ای که جوشید و اولین درختی که روئید کدام بود؟ فرمود شما یهودان عقیده دارید که اولین سنگ در بیت المقدس است ولی دروغ است اولین سنگ همان سنگی بود که آدم با خود از بهشت آورد. یهودی گفت صحیح است به خدا قسم به خط هارون و املاء موسی چنین نوشته دیدم.

فرمود شما معتقدید که اولین چشمه همان چشمه‌ای بود که در بیت المقدس جوشید ولی دروغ است آن چشمه زندگی است که یوشع بن نون ماهی را در آن چشمه شستشو داد و خضر نیز از همان چشمه آشامید و هر کس بخورد زنده می ماند. گفت صحیح است به خط هارون و املاء موسی چنین نوشته دیدم.

فرمود شما می گوئید اولین درخت که به روی زمین روئید زیتون بود ولی دروغ است اولین درخت همان درخت خرما است عجوه است (نوعی از خرما که در مدینه است) که آدم آن را از بهشت آورد. گفت صحیح است به خط هارون و املاء موسی چنین یافتم.

گفت اما سه سؤال دیگر: این امت چند نفر رهبر و امام دارند که مردم اگر آنها را خوار بنمایند زبانی برای آن امامان نیست؟ فرمود دوازده امام گفت همین طور است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام یافتم.

گفت پیامبر شما در بهشت کجا است؟ فرمود در اعلی درجه بهشت و عالی ترین جایگاه بهشت عدن. گفت صحیح است همین طور به خط هارون و املاء موسی یافتم.

سپس پرسید چه کسی با او در منزلش خواهد بود؟ فرمود دوازده امام. گفت همین طور به خط هارون و املاء موسی دیدم.

سپس گفت هفتم را اگر بگوئی اسلام می آورم. وصی پیامبر شما چند سال بعد از او زندگی می کند فرمود سی سال. باز پرسید می میرد و یا او را می کشند؟ فرمود به وسیله شمشیری که بر فرقش می زنند که محاسنش با آن خونین می گردد از دنیا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 13

خواهد رفت. یهودی گفت صحیح است به خط هارون و املاء موسی علیهما السلام چنین دیدم.

در اکمال الدین و احتجاج نیز همین حدیث نقل شده.

سلیمان بن قراء گفت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از آباء گرام خویش از امام حسین علیه السلام نقل کرد که مردی یهودی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید چه چیز خدا ندارد و چه چیز نزد او نیست و چه چیز را نمی‌داند؟

علی علیه السلام فرمود اما آنچه خدا نمی‌داند این سخن شما است ای یهودان که عزیر را پسر خدا می‌دانید خدا برای خویش فرزندی نمی‌داند. اما آنچه برای خدا نیست شریک است و اما آنچه در نزد خدا نیست ظلم است که نزد خدا ظلم نیست.

یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله.

این حدیث در صحیفه الرضا نیز نقل شده و از امالی شیخ نیز نقل شده این حدیث در صفحه 22 کتاب با مختصر اختلافی از اکمال الدین نقل شده.

علل الشرائع حدیث اول:

علی بن محمد به اسناد خود نقل کرد که مردی یهودی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمده گفت یا امیر المؤمنین من از چند مسأله سؤال می‌کنم در صورتی که جواب دادی مسلمان می‌شوم. فرمود هر چه مایلی بپرس یهودی! از ما اهل بیت داناتر پیدا نخواهی کرد.

یهودی گفت این زمین روی چه قرار دارد و چرا فرزند شبیه عموها و دائیهای خود می‌شود و موی و گوشت و استخوان و رگ از کدامیک از دو نطفه مرد و زن است. چرا آسمان را آسمان نامیده‌اند و چرا دنیا به نام دنیا نامیده شد و آخرت به نام آخرت و آدم را آدم و حوا را حوا و درهم و را درهم و دینار را دینار نامیده‌اند و چرا به اسب اجد و به قاطر عد و به الاغ حر گفته‌اند؟

فرمود قرار زمین نیست مگر بر شانه فرشته‌ای و قدمهای آن فرشته بر سنگی است و سنگ بر روی شاخ گاوی و پاهای گاو بر پشت ماهی است در دریای اسفل و دریا در ظلمت و ظلمت بر عقیم و عقیم بر ثری و زیر ثری را جز خداوند کس

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 14

نمی‌داند²⁸.

²⁸ (۱) از طریق عامه و خاصه رد آیاتی بدین مضمون رسیده که زمین بر شانه ملك و ... گرچه بعضی با تکلفاتی خواسته این اخبار را تفسیر و توجیه نمایند واقع مطلب اینست که چنین اخبار متشابه است و ما معنی واقعی آن را نمی‌دانیم.

اما شباهت فرزند به عموها و دائیهایش چنین است که اگر نطفه زن زودتر به رحم زن برسد بچه شبیه عموهایش می‌شود و از نطفه مرد استخوان و رگ‌ها است اگر نطفه زن زودتر از نطفه مرد به رحم برسد بچه شبیه دائیهایش می‌شود و از نطفه زن مویها و پوست و گوشت می‌روید زیرا آن نطفه زرد و رقیق است.

آسمان را آسمان نامیده‌اند، زیرا وسم آب است یعنی معدن آب و دنیا را دنیا نامیده‌اند چون پست‌تر از هر چیزی است و آخرت، آخرت نامیده شد چون در آنجا ثواب و پاداش داده می‌شود و آدم را آدم نامیده‌اند زیرا او را از پهن دشت زمین آفریده‌اند (ادیم زمین) یعنی روی زمین و جریان چنین بود که خداوند جبرئیل را فرستاد و دستور داد از روی زمین چهار خمیره بیاورد، طینت بیضاء و طینت حمراء و طینت غراء و طینت سوداء و آن را از دشت هموار و ارتفاعات جمع کند و دستور داد چهار نوع آب نیز بیاورد آب گوارا، آب شور، آب تلخ و آب بدبو.

او را امر کرد که آب را بر روی خاک بریزد و با دست خود خمیر نماید، نه خاک‌ها زیاد آمد که احتیاج به آب داشته باشد و نه از آب زیاد آمد که احتیاج به خاک داشته باشد آب گوارا را در حلق او و آب شور را در دو چشم او و آب تلخ را در گوشش و آب بدبو را در دماغش وارد کرد و اما حوا را حوا نامیده‌اند چون او از حیوان آفریده شد. اسب را اجد نامیده‌اند زیرا اولین کسی که سوار بر اسب شد قابیل بود روزی که برادرش هابیل را کشت و این شعر را سرود:

ترک الناس دما

اجد الیوم و ما

به اسب از این جهت اجد گفته‌اند و قاطر را عد نامیده‌اند زیرا اولین کسی که سوار قاطر شد آدم علیه السلام بود فرزندی داشت به نام معد که خیلی به چهار پایان

(1) از طریق عامه و خاصه رد آیاتی بدین مضمون رسیده که زمین بر شانه ملک و ... گرچه بعضی با تکلفاتی خواسته این اخبار را تفسیر و توجیه نمایند واقع مطلب اینست که چنین اخبار متشابه است و ما معنی واقعی آن را نمی‌دانیم.

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 15

علاقه داشت و آن فرزند استر آدم را می‌راند هر وقت از رفتار باز می‌ماند آدم می‌فرمود معد برای قاطر با اسم معد آشنا شد مردم معد را تبدیل به عد کردند اما به الاغ از آن جهت حر گفته‌اند چون اولین کسی که سوار الاغ شد حوا بود و در بین راه می‌گفت (وا حراه) چه گرم است وقتی این حرف را می‌زد الاغ راه می‌رفت و اگر چیزی نمی‌گفت الاغ از رفتن باز می‌ایستاد مردم آن را مخفف نموده گفتند حر.

اما درهم را که درهم نامیده‌اند زیرا گرفتار ناراحتی است هر کس جمع کند و در راه اطاعت خدا انفاق نماید گرفتار عذاب می‌شود و دینار را از آن جهت دینار گفته‌اند که جمع‌کننده آن در خانه آتش است اگر در راه خدا انفاق نماید گرفتار آتش جهنم می‌شود.

یهودی گفت صحیح است آنچه فرمودی ما در تورات می‌یابیم مسلمان شد و در خدمت آن مولی بود تا در صفین شهید گردید.

معانی الاخبار صفحه 12 و 13.

علی بن محمد بن سیار از امام عسکری علیه السلام نقل می‌کند که فرمود قریش و یهودان قرآن را تکذیب نمودند و گفتند این سحر است که ساخته است خداوند فرمود **الم ذلک الکتاب** یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله این کتابی که بر تو نازل کرده‌ام تشکیل شده از حروف مقطعه که از جمله آنها است الف، لام، میم این حروف به لغت شما است و زبان مادری ایشان است **فأتوا بسورة من مثله ... إن کنتم صادقين** اگر راست می‌گوئید شبیه آن را بیاورید و از دیگران نیز کمک بخواهید، بعد می‌فرماید که آنها قدرت بر آوردن شبیه قرآن را ندارند به این آیه **قل لئن اجتمعت الإنس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا** سپس می‌فرماید خداوند (الم) همین قرآنی است که موسی و انبیای پس از او خبر داده‌اند و به بنی اسرائیل گفتند که من در آینده بر تو نازل خواهم کرد ای محمد کتابی گرانقدر که نمی‌توان در آن اشتباهی یافت نه قبل و نه بعد از جانب خدای حکیم و حمید نازل شده (**لا ریب فیه**) شکی در آن نیست چون آشکار است نزد آنها چنانچه پیامبرانشان گفته‌اند بر محمد صلی الله علیه و آله کتابی نازل می‌شود که باطل

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 16

در او راه ندارد که او و امتش آن کتاب را قرائت می‌کنند «هدی» راهنمای للمتقین پرهیزکاران است که از زشتیها می‌پرهیزند و نمی‌گذارند دچار نادانی و اشتباه شوند و بدنبال رضای خدا و تکلیف خویشند.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود الف یکی از حروف این نام است الله با الف اشاره به (الله) دارد با لام اشاره به این که

الملك العظيم القاهر للخلق اجمعين

و با میم اشاره دارد که خداوند مجید و محمود است در هر کاری و این سخن را حجت برای یهودان قرار داده زیرا وقتی خداوند حضرت موسی و سایر پیامبران بعد از او را مبعوث نمود هیچ کس را فروگذار نکردند مگر اینکه از آنها پیمان گرفتند که ایمان آوردند به محمد عربی امی که در مکه مبعوث می‌شود و به مدینه هجرت می‌کند کتابی خواهد آورد. با حروف مقطعه در افتتاح بعضی از سوره‌ها که امتش آن را حفظ می‌کنند و می‌خوانند در تمام احوال خود چه ایستاده و چه

نشسته و چه در حال راه رفتن باشند حفظ آن را خداوند برایشان ساده می‌کند و همراه می‌نماید با محمد وصی و برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام را که نگهبان علمی است که به او آموخته و در اختیار دارد امانتی را که به او سپرده با شمشیر بران خویش تمام دشمنان محمد صلی الله علیه و آله را خوار و ذلیل می‌کند و با دلائل رسای خود بد اندیشان را محکوم می‌نماید با مردم بنا به تنزیل قرآن به پیکار برمی‌خیزد تا آنها را به پذیرفتن دین وامی‌دارد چه بخواهند و چه نخواهند.

سپس بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی که به ظاهر ایمان آورده بودند مرتد می‌شوند و قرآن را تحریف نموده و معانی آن را تغییر می‌دهند و بر خلاف واقع تفسیر می‌نمایند در این هنگام با آنها از روی تأویل قرآن به پیکار می‌پردازد تا شیطان آنها را گمراه کند و موجب زیان و ذلت و بدبختی ایشان گردد.

گفت موقعی که خداوند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در مکه مبعوث نمود و به مدینه رهسپارش کرد و قرآن را بر او نازل نمود در افتتاح سوره بزرگ آن (الم) را قرار داد یعنی این همان کتابی است که پیامبرانم خبر داده‌اند بر تو نازل خواهم کرد (لا ریب فیہ) همان طور که گفته‌اند نازل شده است که باطل در آن راه ندارد او و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 17

امتش قرآن را در حالات مختلف خود می‌خواند سپس یهودان بر خلاف واقع آن را تحریف می‌کنند و بر خلاف توجیه می‌نمایند و پیوسته می‌خواهند اطلاع حاصل کنند از مقدار زیست این امت که خداوند آنها را از چنین اطلاعی محروم نموده یکی از یهودان گفت اگر آنچه محمد می‌گوید واقعیت داشته باشد مقدار حکومت او و زیست امتش هفتاد و یک سال است الف یک، لام سی و میم چهل است.

علی علیه السلام فرمود پس **المص** را چه می‌کنید که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده گفتند این هم صد و شصت و یک سال می‌شود فرمود **الر** را چه می‌کنید که بر پیغمبر نازل شده. گفتند حالا می‌شود دویست و سی و یک سال باز علی علیه السلام فرمود در باره **الم** چه می‌گوئید گفتند حالا دویست و هفتاد و یک سال.

علی علیه السلام فرمود یکی از این حروف مقطعه شاهد مدت زیست این امت است یا همه آنها به اختلاف جواب دادند بعضی گفتند یکی و برخی گفتند همه آنها و بالاخره هفتصد و سی و چهار سال می‌شود و بعد قدرت به دست یهودان خواهد افتاد.

علی علیه السلام فرمود آیا کتاب خدا این مطلب را گفته یا از خود توجیه می‌نمائید بعضی گفتند کتاب خدا ناطق بر این گفته است و برخی مدعی شدند که این ادعای خود ما است.

فرمود بیاورید آن کتابی را که چنین مطلبی را بیان کرده نتوانستند بیاورند به دیگران نیز فرمود دلیل بر ادعای خود بیاورید گفتند دلیل گفتار ما حساب جمل است فرمود به چه دلیل چنین حرفی را می‌زنید در این حروف چیزی نیست که شاهد گفتار شما باشد اگر کسی مدعی شود که این حروف شاهد مقدار زیست و عمر امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیست ولی این حروف گواه است که هر کدام از شما به تعداد حساب این حروف مورد لعنت خدا هستید یا به مقدار این حروف شما از درهم و دینار به مردم مقروض می‌باشید یا بگوید این حروف گواه است که هر کدام از شما به من مقروض هستید به مقدار جمع اعداد این حروف گفتند هرگز آنچه تو می‌گوئی از الم و المص و الر و المر فهمیده نمی‌شود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 18

فرمود آنچه شما نیز ادعا می‌کنید از الم و المص و الر و المر فهمیده نمی‌شود اگر گفتار من با دلیل شما رد شود گفتار شما نیز با دلیل من رد می‌شود. یکی از سخنوران آنها گفت یا علی خوشتر نیاید از اینکه گفتار ما را به واسطه نداشتن دلیل رد کردی، ادعای شما نیز دلیلی ندارد چه دلیلی بر ادعای خود داری امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نه این هر دو مساوی نیست ما دلیل داریم دلیل ما معجزه است بعد رو به شتران یهود نموده فرمود ای شتران گواهی دهید برای محمد و وصی او. شتران با عجله صدا زدند راست می‌گوئی راست می‌گوئی ای وصی محمد صلی الله علیه و آله این یهودان دروغ می‌گویند.

علی علیه السلام فرمود این یک نوع شهادت است ای لباسهای یهودان شما گواهی دهید برای محمد صلی الله علیه و آله و وصی او تمام لباسهایشان به سخن درآمده گفتند ما گواهی می‌دهیم یا علی که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر واقعی است و تو وصی او هستی هر مقام و منقبتی او دارد تو نیز قدم جای قدم او گذارده‌ای شما دو نفر از عالی‌ترین نور خدا جدا شده‌اید که به دو صورت مشخص گشته‌اید و در فضائل شریک هستید جز اینکه بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نیست در این موقع یهودان از سخن باز ماندند بعضی از آنها که شاهد این جریان بودند ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آوردند ولی شقاوت بر یهودان و سایر حاضرین مستولی گشت این است معنی قول خداوند **لاریب** صلی الله علیه و آله همان طوری که محمد صلی الله علیه و آله فرمود و وصی او از قول ایشان بیان کرده از قول خداوند جهانیان بعد می‌فرماید **هدی** بیان و شفا است **للمتقين** برای پرهیزکاران از شیعیان و پیروان محمد و علی علیهما السلام پرهیزید از آشکار نمودن اسرار خدا و اسرار اولیاء خدا و اوصیای حضرت محمد و آنها را پنهان نمائید و پرهیزید از اینکه دانش را از مستحقان آن پنهان نمائید.

حضرت باقر علیه السلام فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو دوست یهودی داشت که به حضرت موسی علیه السلام ایمان داشتند و خدمت پیامبر اکرم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 19

صلی الله علیه و آله رسیده از ایشان نیز چیزهایی شنیده بودند تورات و صحف ابراهیم را قرائت کرده بودند و از کتب گذشته اطلاعاتی داشتند. پس از درگذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جویای جانشینی آن حضرت شدند و مدعی بودند که هیچ پیامبری از دنیا نمی رود مگر اینکه جانشینی از نزدیکترین خویشاوندان خود دارد که به امر رهبری بعد از او می پردازد بسیار با مقام و جلیل القدر.

یکی از آنها به دیگری گفت جانشین پیامبر اسلام را می شناسی گفت نه، مگر با همان صفاتی که در تورات از او هست که او اصلح و مصفر (جلو سرش مو ندارد و گرسنه است)²⁹ او نزدیکترین مردم به پیامبر است وقتی وارد مدینه شدند و از مردم جویای جانشینی پیامبر گردیدند آنها را راهنمایی به ابا بکر نمودند. پس از مشاهده ابا بکر گفتند این شخص جانشین او نیست. پرسیدند چه نسبتی با پیامبر صلی الله علیه و آله داری؟ گفت من یکی از افراد قبیله او هستم و او همسر دختر من عایشه است.

گفتند نسبت دیگری هم داری گفت نه؟ گفتند این خویشاوندی لازم نیست گفتند حالا بگو خدایت کجا است گفت بر فراز هفت آسمان. گفتند غیر از این اطلاع دیگری هم داری گفت نه. گفتند ما را به دانایتر از خود معرفی نما تو آن شخصی که در تورات به نام وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله توصیف شده و جانشین اوست نیستی. ابا بکر از گفتار آنها در خشم شد و تصمیم کيفرشان را گرفت بعد آنها را پیش عمر فرستاد چون می دانست اگر پیش عمر چنین حرفی را بزنند او به آنها حمله خواهد کرد. آن دو از عمر پرسیدند تو چه خویشاوندی با پیامبر داری گفت من از قبیله او هستم و او شوهر دخترم حفصه است پرسیدند دیگر نسبتی داری گفت نه.

گفتند این قرابت لازم نیست و این صفتی نیست که در تورات می یابیم بعد گفت خدایت کجا است؟ گفت بر فراز هفت آسمان گفتند جز این چیزی داری بگوئی

(1) در ذیل خبر خود مجلسی مصفر را به گرسنه و نیازمند معنی کرده می توان زرد چهره نیز گفت.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 20

²⁹ (1) در ذیل خبر خود مجلسی مصفر را به گرسنه و نیازمند معنی کرده می توان زرد چهره نیز گفت.

گفت نه گفتند ما را به داناتر از خود معرفی کن آن دو را راهنمایی پیش علی علیه السلام نمود همین که خدمت آن مولی رسیدند یکی از آنها به دیگری گفت این همان کسی است که در تورات ذکر شده که وصی این پیامبر است و خلیفه او و شوهر دخترش می باشد و پدر دو سبط و قائم بحق پس از اوست.

پرسیدند شما چه نسبت با پیامبر داری گفت او برادر من و من وارث و وصی او هستم و اولین کسی که به او ایمان آورده و همسر دختر اویم گفتند این خویشاوندی افتخار آفرین است و قرابت نزدیک این همان صفات ثابت در تورات است حالا بگو بینم خدایت کجاست؟ فرمود اگر مایلید بگویم به صورتی که زمان پیامبر شما بوده و اگر می خواهید به آن طور که در زمان پیامبر ما است جواب بدهم. گفتند به آن طور که زمان پیامبر ما موسی علیه السلام بوده علی علیه السلام فرمود چهار فرشته از مشرق و مغرب و از آسمان و از زمین آمدند و بهم رسیدند فرشته مشرق به مغربی گفت از کجا می آئی گفت از نزد خدایم فرشته مغربی به مشرقی گفت تو از کجا می آئی گفت از نزد خدایم فرشته آسمانی به فرشته زمینی گفت تو از کجا می آئی گفت از جانب خدایم فرشته زمینی به فرشته آسمانی گفت تو از کجا می آئی گفت از نزد خدایم.

فرمود این چیزی بود که در زمان پیامبر شما موسی علیه السلام بود اما آنچه در زمان پیامبر ما است گفتار خداوند است در قرآن کریم ما یکون من نجوی ثلاثة إلا هو رابعهم و لا خمسة إلا هو سادسهم و لا أدنی من ذلک و لا أكثر إلا هو معهم این ما کانوا.

آن دو یهودی گفتند چرا آن دو تو را بجای خود قرار نداده اند به آن خدائی که تورات را بر موسی نازل کرده تو جانشین واقعی پیامبری صفات تو را در کتاب خود می یابیم و در عبادتگاههای خود می خوانیم تو شایسته تری به این مقام که از تو گرفته اند. فرمود پیش افتاده اند و تأخیر انداخته اند حساب آنها در دست خدا است آنها را نگه می دارند و می پرسند. غیبت نعمانی صفحه 53.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 21

ابی ایوب مؤدب از پدر خود که مودب یکی از فرزندان جعفر بن محمد علیه السلام بود گفت پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله مردی از اولاد داود که یهودی مذهب بود وارد مدینه شد و دید بازارها بسته است پرسید چه خبر است؟

گفته شد پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته.

آن مرد گفت همان روزی که در کتاب ما ذکر شده از دنیا رفت. پرسید مردم کجا هستند گفتند در مسجد. وارد مسجد شد دید ابو بکر و عمر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح و گروه دیگری مسجد را پر کرده‌اند گفت اجازه دهید من هم وارد شوم و مرا ببرید پیش جانشین پیامبران او را پیش ابا بکر آوردند گفت من مردی یهودی از اولاد حضرت داوود چهار سؤال دارم اگر جواب بدهی مسلمان می‌شوم گفتند مختصری صبر کن در این موقع علی علیه السلام از یک درب وارد مسجد شد گفتند برو پیش این جوان. یهودی نزدیک علی علیه السلام رفته گفت تو علی بن ابی طالبی.

فرمود تو فلان بن داود هستی گفت بلی. علی علیه السلام دست او را گرفته پیش ابو بکر آورد. گفت من از اینها چهار سؤال کردم مرا به شما راهنمایی کردند که از تو پیرسم فرمود پیرس. گفت اولین حرفی که خداوند در شب معراج با پیامبران صحبت کرد چه بود که نزد پروردگار خود برگشت و بگو کدام فرشته بود که مزاحم پیامبران شد و به او سلام نکرد و از آن چهار نفری که مالک از طبقات جهنم سر برداشت و با پیامبر شما صحبت کردند مرا مطلع نما بگو منبر شما کجای بهشت است؟

علی علیه السلام فرمود اولین سخنی که خدا با پیامبران گفت این بود **آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه** گفت منظورم این نبود فرمود پس این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و **المؤمنون كل آمن بالله** گفت منظورم این نبود فرمود بگذار همین طور پوشیده باشد.

یهودی گفت مگر تو آن شخص نیستی؟! علی علیه السلام فرمود حالا که دست بر نمی‌داری وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نزد خداوند برگشت و حجاب‌ها برداشته می‌شد قبل از اینکه برسد به مقام جبرئیل فرشته‌ای او را صدا زده گفت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 22

احمد! فرمود آری گفت خدایت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید سلام برسان برسد ولی آن فرشته توضیح داد آن سید ولی علی بن ابی طالب علیه السلام یهودی گفت و الله راست می‌گوئی من این مطلب را در کتاب پدرم دیدم.

علی علیه السلام فرمود اما فرشته‌ای که مزاحم پیامبر صلی الله علیه و آله شد ملک الموت بود که از پیش ستمگری از ستمگران زمان می‌آمد که سخن ناشایستی بر زبان آورده بود و آن فرشته برای خدا خشمگین بود به پیامبر ما برخورد کرد ولی او را نشناخت جبرئیل گفت ملک الموت! این رسول الله و حبیب الله صلی الله علیه و آله است برگشت خدمت ایشان و پوزش خواست و گفت برای خدا خشمگین شدم و تو را نشناختم. پیامبر صلی الله علیه و آله عذر او را پذیرفت اما آن چهار نفری که مالک سرپوش جهنم از روی آنها برداشت جریان چنین بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مالک دوزخ رسید با اینکه مالک تا آن وقت لبخند نزده بود جبرئیل به او گفت مالک این نبی رحمت است مالک تبسمی

نمود در صورت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود به جبرئیل به او بگو یک سرپوش از جهنم بردارد سرپوش برداشت قابیل، نمرود، فرعون و هامان دیده شدند آنها گفتند یا محمد صلی الله علیه و آله از خدایت بخواه ما را به دنیا برگرداند تا اعمال صالح انجام دهیم جبرئیل خشمگین شد و با یک پر از پرهای خود زد و سرپوش را بجای خود نهاد فرمود اما نبی پیامبر صلی الله علیه و آله باید بدانی که جای پیامبر صلی الله علیه و آله در جنت عدن است و آن بهشتی است که خداوند به دست خود آفریده و با او دوازده نفر از اوصیایش هستند و بالای آن قبه‌ای است بنام رضوان و بالای قبه رضوان منزلی است بنام وسیله که در بهشت جایی شبیه آن نیست همان منبر رسول الله صلی الله علیه و آله است.

یهودی گفت راست گفتمی قسم به خدا همین در کتاب داود است که پیشینیان یکایک به دیگری به ارث گذاشته‌اند تا به من رسیده و من می‌گویم لا اله الا الله محمد رسول الله و اوست همان کسی که مژده به آن موسی داده و گواهی می‌دهم که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 23

عالم این امت و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله هستی امیر المؤمنین علیه السلام به او دستورات دینی را آموخت.

در کتاب روضه صفحه 137 و فضائل صفحه 178 نقل می‌کند از انس بن مالک که گفت روزی مردی یهودی در خلافت ابا بکر آمد و گفت من مایلیم با خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات کنم او را پیش ابا بکر آوردند و یهودی گفت تو خلیفه پیامبری جواب داد آری مگر نمی‌بینی در جایگاه او نشسته‌ام و در محراب اویم.

یهودی گفت اگر راست می‌گوئی من چند سؤال از تو دارم. ابا بکر پاسخ داد هر چه مایلی بپرس.

یهودی گفت بگو چه چیز برای خدا نیست و چه چیز نزد خداوند نیست و از چه چیز خدا اطلاع ندارد. ابا بکر با پر خاش گفت این سؤالهای کفار است و مسلمانان می‌خواستند مرد یهودی را بکشند در میان آنها ابن عباس حضور داشت به ابا بکر گفت کمی صبر کن و دست از کشتن بازدار.

ابا بکر گفت نمی‌بینی چه سؤالهایی می‌کند. ابن عباس گفت اگر می‌توانید جواب بدهید و گر نه او را خارج کنید هر جا مایل است برود مرد یهودی را بیرون کردند او می‌گفت خدا لعنت کند کسانی را که جای دیگری را غصب نموده‌اند به واسطه عدم اطلاع می‌خواهند آدم کشی کنند که خداوند چنین عملی را حرام کرده آن مرد در حال رفتن می‌گفت مردم اسلام از میان رفت مگر جواب سؤال را بدهند. کجا است پیامبر و کجا است خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله.

ابن عباس از پی او رفت و به او گفت بیا برویم در نزد خزینه علم پیامبر به منزل علی بن ابی طالب علیه السلام اما ابا بکر و مسلمانان از پی یهودی براه افتادند و در بین راه به او رسیدند او را گرفته پیش امیر المؤمنین علیه السلام آوردند پس از کسب اجازه وارد شدند و گروهی از مردم نیز به همراه آنها ازدحام کرده بودند بعضی گریه و بعضی می‌خندیدند.

ابا بکر گفت یا ابا الحسن این یهودی از مسائل کفر آمیز سؤال می کند امام علیه السلام فرمود چه سؤال می کردی یهودی گفت اگر سؤال کنم همان کاری که اینها

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 24

کردند می کنی؟ فرمود می خواستند چه کار کنند گفت می خواستند خون مرا بریزند فرمود این حرف را رها کن سؤال را بنما. گفت سؤال مرا نمی تواند پاسخ دهد مگر پیامبر یا وصی پیامبر فرمود هر چه مایلی پیرس یهودی گفت بگو چه چیز خداوند ندارد و چه چیز نزد خدا نیست و چه چیز را خدا نمی داند علی علیه السلام فرمود من هم شرطی با تو دارم. پرسید چه شرط فرمود شهادت به

لا اله الا الله محمد رسول الله

به من بدهی گفت بسیار خوب آقای من فرمود اما آنچه برای خدا نیست رفیق و فرزند است یهودی گفت صحیح است مولای من! فرمود اما اینکه چه چیز نزد خدا نیست ظلم است گفت صحیح است و اما آنچه خدا نمی داند خداوند برای خود شریک و وزیر نمی داند و او بر هر چیزی توانا است. در این موقع یهودی گفت دست خود را بیاور من گواهی به لا اله الا الله و محمد رسول الله می دهم و اینکه تو خلیفه واقعی پیامبر و وصی او و وارث علم او بی خداوند جزای خیر به تو در اسلام عنایت کند.

مردم صدا به ضجه بلند کردند و ابا بکر گفت ای اندوه زدا و ای ناراحتی برطرف نما یا علی گفتند پس از این جریان ابا بکر بر منبر رفت و گفت اقیلونی اقیلونی اقیلونی لست بخیر کم و علی فیکم مرا رها کنید رهایم نمائید دست از من بردارید من بهترین شما نیستم در حالی که علی میان شما است عمر پیش او رفت و گفت دست از این حرفها بردار ما تو را پسندیده ایم برای خود و او را از منبر به زیر آوردند این خبر را برای علی علیه السلام آوردند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 25

بخش دوم استدلالی دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام با یکی از یهودان با ذکر معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در احتجاج صفحه 111 تا 120 از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که مردی یهودی از شام که تورات و انجیل و زبور و صحف انبیاء را خوانده بود و اطلاعاتی از استدلالهای آنها داشت وارد مجلسی شد که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در آن حضور داشتند علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بود و ابن عباس و ابو معبد جهنی. گفت ای امت محمد هیچ مقام و منزلتی را برای پیامبری وانگذاشتید جز اینکه تمام آنها را برای پیامبر خود ادعا کردید آیا پاسخ سؤالهای مرا می دهید؟

مردم از او روی برگردانیدند. اما علی علیه السلام فرمود آری خداوند هیچ درجه‌ای به پیامبر و فضیلتی برای رسولی نداده مگر اینکه تمام آنها را در پیامبر ما جمع کرده و به آن جناب چند برابر افزونتر بخشیده یهودی گفت تو جواب مرا می‌دهی فرمود آری امروز از فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله به مقداری نقل می‌کنم که موجب روشنی چشم مؤمنین شود و تردید کسانی که در فضائل آن جناب مشکوک بودند برطرف گردد وقتی فضیلتی از خود نقل می‌کرد می‌فرمود افتخار نمی‌کنم. من اکنون فضائل آن جناب را تذکر می‌دهم بدون اینکه خرده‌گیری به انبیاء داشته باشم ولی سپاسگزارم خداوند را به واسطه آنچه به او عنایت فرموده مانند تمام فضائلی که به انبیاء داده و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 26

مقامات دیگری به ایشان اختصاص داده است و آن جناب را بر انبیاء فضیلت بخشیده.

یهودی گفت من اینک سؤال می‌کنم خود را آماده جواب کن فرمود بگو گفت خداوند ملائکه را به سجده آدم مأمور کرد آیا چنین مقامی را به ایشان داده فرمود آری آنچه در باره آدم گفתי چنین است اگر ملائکه آدم را سجده کردند سجده آنها سجده عبادت نبود که آدم را در مقابل خدا پیرستند ولی با این سجده به فضیلت آدم اعتراف نمودند که مورد رحمت خدا قرار گرفته به حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این بهتر عنایت شد خداوند در جبروت خود بر او صلوات فرستاد با تمام ملائکه و مؤمنین نیز موظف شدند که بر او صلوات فرستند این مقامی است بالاتر.

یهودی گفت خداوند پس از انجام خطا توبه آدم را پذیرفت. فرمود صحیح است اما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بالاتر از این مقام را داده‌اند بدون اینکه گناهی از او سر بزند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید **لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر** هرگز حضرت محمد صلی الله علیه و آله با گناه وارد قیامت نخواهد شد و نه از او در باره گناهی بازخواست خواهند کرد.

یهودی گفت ادریس را خداوند به مقام عالی رسانید و از تحفه‌های بهشت پس از مرگ به او خورانید. علی علیه السلام فرمود صحیح است به حضرت محمد بهتر از او عنایت شده خداوند در باره آن جناب می‌فرماید **و رفعنا لک ذکرک** همین مقام و رفعت کافی است اگر ادریس را پس از مرگ از تحفه‌های بهشت خورانیدند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زمان حیات در همین دنیا تحفه دادند هنگامی که از گرسنگی به خود می‌پیچید. جبرئیل برایش جامی از بهشت آورد که در آن تحفه‌ای بود. جام و تحفه در دست او شروع به تهلیل خدا کرد و تسبیح و تکبیر و حمد خدا را نمودند. جام را یکی از اهل بیت پیامبر گرفت همان تهلیل و تکبیر را ادامه داد اما یکی از اصحاب که خواست بگیرد جبرئیل جام را گرفت و عرض کرد این تحفه را میل بفرمائید که از بهشت است خداوند به شما عنایت نموده و جز پیامبر یا وصی او نمی‌تواند بخورد آن جناب میل کرد ما نیز با ایشان خوردیم هم اکنون من مزه شیرین آن را در ذائقه خود درک می‌کنم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 27

یهودی گفت نوح در راه خدا صبر کرد عذر قوم خود را پذیرفت که او را تکذیب نمودند فرمود صحیح است حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز عذر قوم خود را پذیرفت و در راه خدا صبر کرد وقتی او را تکذیب کردند و او را بیرون کردند و با سنگ او را هدف قرار دادند و ابو لهب زهدان گوسفند را از بالا بر سر او ریخت.

خداوند به جاییل فرشته مأمور کوهها امر کرد خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برسد جاییل خدمت ایشان آمده گفت خداوند مرا مأمور کرد که دستور شما را اطاعت کنم اگر اجازه می‌دهی کوهها را بر سر آنها فرود آورم و هلاکشان کنم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خداوند مرا برای رحمت مبعوث نموده، خدایا امت مرا هدایت فرما، آنها نمی‌دانند وای بر تو ای یهودی نوح وقتی مشاهده کرد خویشاوندانش غرق می‌شوند دلش به حال آنها سوخت و اظهار ناراحتی کرد و گفت **رب إن ابني من أهلي** خدایا فرزندم از خانواده من است خداوند به او فرمود **إنه لیس من أهلك إنه عمل غیر صالح** او از خانواده تو نیست می‌خواست نوح را بدین وسیله تسلی بخشد ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقتی دشمنی قوم خود را مشاهده کرد شمشیر انتقام از نیام برکشید و هیچ رقت و دلسوزی نسبت به آنها که خویشاوندانش بودند روا نداشت و با دیده محبت به آنها تماشا نکرد.

یهودی گفت نوح از خداوند درخواست کرد آسمان به شدت باریدن گرفت.

فرمود صحیح است وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد اهل مدینه روز جمعه‌ای خدمت آن جناب آمدند و شکایت از خشکسالی نمودند که درخت‌ها زرد شد و برگها می‌ریزد دست خویش را به دعا برداشت که سفیدی زیر بغل آن جناب دیده می‌شد با اینکه در آسمان لکه‌ای ابر دیده نمی‌شد به فاصله کمی باران باریدن گرفت بطوری که جوانان زورمند و توانا نیز برای رفتن به خانه خویش در این باران سخت به زحمت افتادند و نتوانستند بروند از شدت سیل. یک هفته طول کشید. عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله دیوارها خراب شد و مسافران از سفر باز ماندند. آن جناب خندید فرمود این سرعت ملال فرزند آدم است سپس گفت

اللهم حوالینا لا علينا اللهم فی اصول الشیخ و مراتع البقع

خدایا بر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 28

روی سر ما نبار باران را به اطراف ما ببار بر روی گیاه بیابانها و چراگاههای اطراف.

باران در اطراف مدینه می‌بارید ولی یک قطره در مدینه نمی‌بارید بواسطه کرامت آن جناب در نزد خدا.

یهودی گفت خداوند از دشمنان هود به وسیله باد انتقام گرفت آیا برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین چیزی پیش آمده. فرمود صحیح است خداوند به حضرت محمد بالاتر از این را داده خداوند دمار از روزگار دشمنان او به وسیله باد گرفت در جنگ خندق که بادی فرستاد ریگ‌ها را برافشاند و سپاهی از فرشتگان ارسال داشت که مشرکان آنها را نمی‌دیدند خداوند هشت هزار فرشته را برای ایشان فرستاد که برای هود نفرستاد و فضیلت دیگری به ایشان بخشید که باد زمان هود باد خشم بود ولی باد زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باد رحمت در قرآن کریم می‌فرماید یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمه الله علیکم إذ جاء تکم جنود فأرسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها.

یهودی گفت خداوند برای صالح شتری برآورد و آن را عبرت برای قومش قرار داد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود همین طور است به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از این عنایت شد. شتر صالح با او سخن نگفت و با یک دیگر حرف نمی‌زدند و به نبوت صالح گواهی نداد ولی ما در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم در یکی از جنگها که شتری به ایشان نزدیک شد شروع به صدا دادن کرد خداوند او را به سخن درآورد گفت یا رسول الله فلان کس مرا به کار گرفت تا پیر شدم و حالا می‌خواهد مرا بکشد من به شما پناه می‌برم از دست او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پی صاحب شتر فرستاد شتر را از او خواست آن مرد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بخشید و آن جناب شتر را آزاد کرد باز در خدمت آن جناب بودیم که مرد عربی وارد شد و شتری را می‌راند قرار بود دست او را قطع کند بواسطه دزدی و گواهانی که شهادت به دزدی او داده بودند شتر به زبان آمده گفت یا رسول الله این مرد پاک است و مرا ندزدیده سارق من فلان شخص یهودی است.

یهودی گفت ابراهیم با دیده عبرت به معرفت خدا آشنا گردید و با این بینش به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 29

او ایمان آورد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود درست است به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از این بخشیدند دیده معرفت و بصیرت گشود و بینش ایمان یافت اما ابراهیم در پانزده سالگی چنین بینشی یافت ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله در هفت سالگی. گروهی از نصرانیان بعنوان تجارت بین صفا و مروه در مکه وارد شدند یکی از آنها چشم به پیامبر انداخت و آن جناب را شناخت با آثار و علائمی که داشت.

گفت اسم تو چیست حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود محمد گفت اسم پدرت چیست جواب داد عبد الله گفت اسم این چیست اشاره به زمین کرد فرمود زمین. اشاره به آسمان نموده گفت اسم این چیست جواب داد آسمان گفتند آفریننده آنها کیست؟ گفت خدای توانا بعد به آنها پرخاش نموده گفت مرا در مورد خدای عزیز به شک می‌اندازید.

ای یهودی! او بینش توحید و دیده خدانشناسی داشت در حالی که خویشاوندانش به اذلام اشتغال داشتند و کفار بت قربانی می‌کردند و به پرستش بتها اشتغال می‌ورزیدند اما او می‌گفت لا اله الا الله.

یهودی گفت خداوند ابراهیم را از نمرود به وسیله پوشش‌های سه‌گانه پنهان کرد (مراد شکم مادر و رحم و زهدان است که ولادتش از نمرود مخفی بود) علی علیه السلام فرمود همین طور است اما حضرت محمد را خداوند از دشمنانش به وسیله پنج حجاب مخفی نمود که تصمیم قتلش را داشته سه حجاب در مقابل سه حجاب ابراهیم و دو حجاب ایشان بیشتر داشت خداوند در این آیه می‌فرماید **و جعلنا من بین أیدیهم سدا این حجاب اول و من خلفهم سدا این حجاب دوم فأغشیناهم فهم لا یبصرون این حجاب سوم بعد می‌فرماید و إذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخره حجابا مستورا این حجاب چهارم بعد می‌فرماید فهی إلى الأذقان فهم مقمحون این هم حجاب پنجم.**

یهودی گفت ابراهیم به وسیله دلائل خویش مبهوت و حیران کرد کافری را که با او به بحث پرداخته بود. علی علیه السلام فرمود صحیح است حضرت محمد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 30

صلی الله علیه و آله نیز مردی که به قیامت اقرار نداشت و منکر پیش او آمد بنام ابی بن خلف جمحی با خود استخوان پوسیده را آورد که با دست آنها را نرم می‌کرد بعد گفت یا محمد **من یحی العظام و هی رمیم** این استخوانهای پوسیده که زنده خواهد کرد خداوند به زبان پیامبرش انداخت و با دلیل واضح و روشن فرمود **یحییها الذی أنشأها أول مرة و هو بکل خلق علیم** همان کسی که او را اول آفرید او به هر نوع آفرینشی دانا است. آن مرد مبهوت شده رفت یهودی گفت حضرت ابراهیم علیه السلام بت‌های قوم خود را تکه تکه کرد به واسطه حمایت از توحید علی علیه السلام فرمود همین طور است اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله سیصد و شصت بت را از فراز کعبه فرو ریخت و از جزیره العرب بدور کرد و هر کس آنها را می‌پرستید با شمشیر خود او را خوار و ذلیل کرد.

یهودی گفت ابراهیم علیه السلام فرزند خود را بر زمین خوابانید و برای قربانی چهره‌اش را بر خاک نهاد علی علیه السلام فرمود درست است اما ابراهیم پس از خواباندن فرزند بر زمین خداوند برای او فداء فرستاد ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله به مصیبتی دشوارتر از آن گرفتار شد. کنار پیکر عموی خود حمزه که شیر خدا و شیر پیامبرش و یاور دین خدا بود ایستاد موقعی که از دنیا رفته بود اظهار دلتنگی نکرد و اشک از دیده نریخت به چشم خویشاوندی به او تماشا نکرد تا خداوند را با شکیبائی و صبر خود خشنود کند و در تمام کارها تسلیم او باشد فرمود اگر خواهرش صفیه ناراحت نشود پیکرش را رها می‌کنم تا خداوند او را از درون دل درندگان و شکم پرندگان محشور نماید و اگر این کار سنت و روش بعد از من نمی‌شد این کار را می‌کردم.

یهودی گفت ابراهیم علیه السلام را قومش در آتش انداختند و صبر کرد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد آیا چنین کاری را نسبت به محمد صلی الله علیه و آله کرده‌اند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود صحیح است حضرت محمد

صلی الله علیه و آله وقتی وارد خیبر شد زنی خیبری او را مسموم کرد خداوند سم را در اندرون بدنش سرد و سلامت قرار داد تا هنگام اجزش. سم وقتی در داخل بدن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 31

قرار گرفت می‌سوزاند چنانچه آتش می‌سوزاند چنین چیزی را از قدرت خدا انکار نداری؟ یهودی گفت خداوند به یعقوب چه لطف زیادی نمود که اسباط را از صلب او قرار داد و مریم دختر عمران از دختران او است علی علیه السلام فرمود صحیح است اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیشتر از او مورد لطف خدا قرار گرفت زیرا فاطمه سلام الله علیها از دختران اوست و امام حسن و امام حسین از نواده گان اوست.

یهودی گفت یعقوب بر فراق فرزند صبر کرد بطوری که نزدیک بود از بیماری زمین گیر شود علی علیه السلام فرمود درست است ولی اندوه یعقوب بالاخره به دیدار منتهی گردید ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش فرزندش ابراهیم از دنیا رفت و او را به این آزمایش امتیاز بخشید تا اجرش را افزون فرماید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (در مورد فوت فرزندش ابراهیم فرمود) انسان محزون می‌شود و دل می‌سوزد ما بر تو ای ابراهیم محزونیم اما سخنی که موجب خشم خدا شود نمی‌گوئیم در تمام این موارد رضای خدا را مقدم می‌داشت و تسلیم امر او در تمام کارهایش بود.

یهودی گفت یوسف تلخ کامی فراق را با تمام ناراحتیش تحمل کرد و زندانی کشید تا از معصیت محفوظ بماند.

او را تنها میان چاه انداختند علی علیه السلام فرمود همین طور است محمد صلی الله علیه و آله سختی غربت را کشید و از خانواده و فرزندان و مال خود فاصله گرفت و از حرم خدا و جایگاه امن پروردگار مهاجرت نمود وقتی خداوند ناراحتی و حزن او را دید خوابی شبیه رؤیای یوسف در تأویل به او نشان داد و برای جهانیان راستی آن رؤیا را آشکار کرد فرمود **لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام إن شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون** اگر یوسف به زندان افتاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سه سال خویشتن را در شعیب و دره کوه زندانی نمود خویشاوندان از او کناره گرفتند و او را به دشوارترین گرفتاریها دچار کردند خداوند چاره‌ای برایش اندیشید که جای شک و شبهه‌ای نبود زیرا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 32

ضعیف‌ترین موجودات خود را مامور کرد تا عهدنامه آنها را در باره قطع رابطه با او نوشته بودند بخورد اگر یوسف را در چاه انداختند پیامبر اسلام از ترس جان خویش در غار رفت بطوری کار دشوار بود که به همراه خود فرمود **لا تحزن إن الله معنا** غمگین مباش خدا با ما است خداوند بر این وضع او را در کتاب خویش می‌ستاید.

یهودی گفت خداوند با حضرت موسی به مناجات پرداخت در طور سیناء علی علیه السلام فرمود همین طور است ولی خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله در کنار سدره المنتهی وحی نمود مقام او در آسمان محمود است و در انتهای عرش مذکور شده.

یهودی گفت خداوند محبت خویش را به دل موسی انداخت علی علیه السلام فرمود همین طور است اما خداوند به محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن عنایت کرد خداوند بر او محبت خویش را انداخت چه کسی شریک او است در این مقام زیرا گواهی به وحدانیت خدا تکمیل نمی‌شود مگر با گواهی به رسالت او و باید گفت

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد أن محمدا رسول الله

بر روی منابر فریاد می‌زنند صدا به ذکر خدا بلند نمی‌شود مگر اینکه نام محمد صلی الله علیه و آله با او برده می‌شود.

یهودی گفت خداوند به مادر موسی وحی نمود به واسطه عظمت مقام حضرت موسی در نزدش علی علیه السلام فرمود صحیح است اما خداوند چنان مادر حضرت محمد صلی الله علیه و آله را گرامی داشت که نام فرزندش را به او اعلام کرد که گفت من و جهانیان گواهی می‌دهیم که محمد منتظر است و ملائکه گواهی دادند بر انبیاء نامش را در کتاب‌های خود ثبت نمودند (تورات) به لطف و توجه خدا این نام به مادرش رسید چون پیامبر در نزد خدا مقام و منزلتی داشت بطوری که در خواب دید یک نفر گفت فرزندی در رحم داری سرور و سیدی است نام او را محمد بگذار خداوند نامی از نامهای خود را برای او جدا نموده او محمود و پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله است.

یهودی گفت موسی را خداوند پیش فرعون فرستاد و به او آیت کبری را نشان داد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود همین طور است محمد صلی الله علیه و آله را به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 33

سوی چندین فرعون فرستاد مانند ابی جهل و عتبۀ بن ربیعہ و شیبہ و ابو البختری و نضر بن حارث و ابی بن خلف و منبہ و نبیه دو فرزند حجاج و پنج نفر از استهزاکنندگان ولید بن مغیره مخزومی و عاص بن وائل سهمی و اسود عبد یغوث زهری و اسود بن المطلب و حارث بن الطلائه به آنها معجزاتی در آفاق و انفس خودشان نشان داد تا واقعیت برای آنها آشکار گردید.

یهودی گفت خداوند از فرعون برای موسی انتقام گرفت علی علیه السلام فرمود همین طور است اما خداوند برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز از فرعون انتقام گرفت در باره استهزاکنندگان فرمود **إنا كفيناك المستهزئين** هر یک را بطور جداگانه به قتل رسانید در یک روز اما ولید بن مغیره رد می شد دستش به نیزه ای برخورد که مردی از بنی خزاعه پیکان آن با پر آراسته بود و در میان راه قرار داشت به چوب آن برخورد و دستش خون آلود شد با همین جراحت از دنیا رفت در حالی که فریاد می زد پروردگار محمد صلی الله علیه و آله مرا کشت.

اما عاص بن وائل از پی کاری می رفت به محلی، سنگی از زیر پایش غلتید بر زمین افتاد تکه تکه شد او نیز فریاد می زد پروردگار محمد صلی الله علیه و آله مرا کشت.

اما اسود بن عبد یغوث برای استقبال فرزندش زعمه می رفت در سایه درختی به استراحت نشست جبرئیل آمد سر او را به درخت کوبید به غلامش می گفت جلو این شخص را بگیر گفت من کسی را نمی بینم که نسبت به تو کاری انجام دهد جز خودت او را کشت پیوسته می گفت خدای محمد صلی الله علیه و آله مرا کشت.

اسود بن مطلب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را نفرین کرد که چشمش کور شود و فرزندش به فراقش مبتلا گردد آن روز از منزل خارج شد تا برود به محلی جبرئیل برگ سبزی آورد و بر چهره اش زد و کور شد همان طور بود تا فرزندش به مرگ او مبتلا شد.

و حارث بن الطلاطله از منزل خارج شد در هوای گرم و بر اثر باد سموم به صورت حبشی ها تبدیل شد برگشت به خانه اش و گفت من حارثم اما از این ادعا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 34

خانواده اش بر او خشم گرفتند و او را کشتند او نیز می گفت خدای محمد مرا کشت.

روایت شده که اسود بن حارث ماهی شوری خورد خیلی تشنه شد آنقدر آب آشامید که شکمش پاره گردید و هلاک شد می گفت خدای محمد صلی الله علیه و آله مرا کشت تمام این جریانها در یک ساعت به وقوع پیوست و موضوع چنین بود که آنها خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و گفتند ما به تو تا ظهر مهلت می دهیم اگر از ادعای خود برگشتی و گر نه تو را می کشیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد منزل خود شد و با اندوه درب را به روی خویش بست از حرف آنها، همان ساعت جبرئیل بر او نازل شد گفت یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند سلامت می رساند و می فرماید **فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين** یعنی آشکارا مردم را به دین خویش نما و از مشرکان کنار بگیر. فرمود به مستهزئین چه کنم و این تهدیدی که مرا کرده اند گفت **إنا كفيناك المستهزئين** ما حساب مستهزئین را می رسمیم و تو را از آنها آسوده خواهیم کرد.

فرمود جبرئیل هم اکنون پیش من بودند گفت ما کار آنها را تمام کردیم از آن پس آشکارا مردم را دعوت نمود اما بقیه فرعون‌ها در جنگ بدر با شمشیر از میان رفتند و بقیه آنها را منهدم و سپاه فراری شدند.

یهودی گفت موسی بن عمران دارای عصائی بود که به اژدها تبدیل می‌شد فرمود همین طور است به حضرت محمد بهتر از آن عنایت کردند. مردی از پی ابو جهل بن هشام می‌گشت تا بهای شتر خویش را بگیرد اما ابو جهل از او پنهان شده بود و به شراب خواری اشتغال داشت هر چه جستجو کرد او را پیدا نمود. یکی از مستهزئین به او گفت دنبال که می‌گردد گفت عمرو بن هشام یعنی ابا جهل از او طلبکارم گفت تو را راهنمایی به کسی که حقوق مردم را از ستمگران می‌گیرد بکنم؟

جواب داد آری. آن مرد را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد.

ابا جهل پیوسته می‌گفت کاش روزی محمد صلی الله علیه و آله به من کاری داشته باشد تا آن وقت او را مسخره نمایم و نیازش را برنیاورم. طلبکار خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده گفت شنیده‌ام بین شما و ابا جهل سابقه خوبی است

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 35

من می‌خواهم شما را واسطه قرار دهم پیش او. آن جناب به همراه صاحب شتر به در خانه ابا جهل آمد فرمود حرکت کن حق این مرد را بده. در آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله کنیه ابا جهل را به او داد و با این نام به او خطاب نمود. ابو جهل با عجله از جا حرکت کرد و طلب صاحب شتر را به او پرداخت وقتی برگشت دوستانش گفتند از ترس محمد این کار را کردی؟ گفت وای بر شما عذر مرا بپذیرید وقتی چشمم به او افتاد دیدم طرف راست او گروهی ایستاده‌اند و اسلحه در اختیار دارند که برق می‌زد و در طرف چپ او دو اژدها دندانهایشان بهم می‌خورد و از دو چشم آنها آتش می‌بارید اگر نمی‌دادم اطمینانی نداشتم که پیکرم را پاره پاره کنند با اسلحه خود و آن دو اژدها گوشت بدنم را با دندان خود تکه تکه نمایند و بخورند این معجزه از عصای موسی مهم‌تر است اژدها در مقابل اژدهای موسی و خداوند به حضرت محمد اژدهائی دیگر اضافه داده با هشت فرشته که با حربه‌های مخصوص او را کمک می‌کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قریش را با دعوت خویش می‌آزرد روزی به پا ایستاد و آنها را مورد سرزنش قرار داد و به بت‌های ایشان دشنام گفت و آباء و اجدادشان را به نادانی و گمراهی نسبت داد قریش بسیار ناراحت شدند ابا جهل گفت به خدا مرگ برای ما از زندگی بهتر است در میان شما قبیله قریش مردی هست که محمد را بکشد که او را به خون بهای محمد صلی الله علیه و آله بکشند؟ گفتند نه.

ابا جهل گفت من او را می کشم اگر بنی عبد المطلب خواستند مرا به جای او بکشند و اگر خواستند رهایم کنند. گفتند اگر تو این کار را بکنی به این سرزمین خدمتی کرده‌ای که نامت باقی خواهد ماند.

گفت او اطراف کعبه سجده زیاد می کند وقتی سجده رفت سنگی بر می دارم و بر سرش می زنم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد الحرام آمد و هفت مرتبه طواف کرد و بعد نماز خواند و سجده طولانی نمود ابا جهل سنگی برداشت و بالای سر آن جناب آمد همین که نزدیک شد ناگهان دید اژدهائی دهان باز کرده و متوجه اوست تا او را دید چنان ترسید که به لرزه افتاد و سنگ از دستش پرید و به پایش برخورد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 36

کرد با رنگ پریده و پای مجروح در حالی که عرق می ریخت برگشت دوستانش گفتند تو را مثل امروز ناراحت ندیده بودیم گفت وای بر شما عذر مرا بپذیرید ناگهان اژدهائی دیدم که دهان گشوده بود نزدیک بود مرا ببلعد سنگ را رها کردم به پایم خورد.

یهودی گفت به موسی علیه السلام ید بیضا دادند آیا به محمد چیزی از این قبیل داده اند علی علیه السلام فرمود درست است به محمد بهتر از آن داده اند هر جا می نشست نوری از طرف راست او می درخشید و از طرف چپش که مردم همه آن نور را می دیدند.

یهودی گفت به موسی دریا را شکافتند کاری چنین برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله کرده اند. علی علیه السلام فرمود: صحیح است، به محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن داده اند. با پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ حنین می رفتیم رسیدم به یک دره که سیل می آمد تخمین زدیم که چهارده قامت عمق سیل هست. گفتند دشمن پشت سر ما است و این رود نیز جلو ما. همان طور که اصحاب موسی گفتند ما را خواهند گرفت پیامبر اکرم فرود آمد و فرمود خدایا تو برای هر پیامبر معجزه‌ای قرار داده‌ای اینک قدرت خویش را به ما نشان بده سوار شد و از آب گذشت بطوری که سم اسبها نیز تر نشد و به آب نخورد و شترها نیز همان طور برگشتیم گویا فتیحه بزرگ نصیب ما شده.

یهودی گفت خداوند به موسی سنگی را داد که از آن دوازده چشمه می جوشید علی علیه السلام فرمود همین طور است وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله به حدیبیه رسید و اهل مکه او را در محاصره قرار دادند خداوند به او قدرتی از این بهتر بخشید زیرا اصحاب اظهار تشنگی کردند و چنان تشنه شدند که پهلوی اسبها چسبید جریان را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند آن جناب یک قمقمه یمانی خواست دست خود را در آن فرو برد از درون انگشتهایش نیز چشمه‌هائی جاری شد همه سپاه و چهارپایان سیر آب شدند و تمام ظرفها را پر آب کردند.

در همان حدیبیه خدمت ایشان بودیم چاه قدیمی خشکی بود پیامبر اکرم تیری از

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 37

تیردان خود خارج نمود و به براء بن عازب داد و فرمود این تیر را داخل چاه به زمین بکن براء به دستور عمل کرد از زیر تیر دوازده چشمه جاری شد در جریان آفتابه عبرت و علامتی برای منکرین نبوت ایشان بود مانند سنگ حضرت موسی زیرا آفتابه‌ای خواست و دست در آن فرو برد آنچنان آب از اطراف شروع به ریختن نمود که هشت هزار نفر از آن وضو گرفتند و هر چه آب خواستند آشامیدند و به چهارپایان خود نیز دادند و آنچه لازم بود برداشتند.

یهودی گفت به موسی (من و سلوی) شیر خشت و مرغ بریان دادند آیا به محمد شبیه آن داده شده علی علیه السلام فرمود صحیح است به محمد بهتر از این دادند خداوند غنائم را برای او و امتش حلال کرد که برای دیگری حلال نکرده بود این از من و سلوی بهتر است و اضافه نمود که نیت را برای او و امتش عمل صالح به حساب آورد این امتیاز را نیز به امت‌های قبل نداده بود هر وقت یک نفر تصمیم کار نیکی بگیرد و عمل نماید برای او آن عمل را ثبت می‌نمایند اگر انجام داد ده برابر می‌نویسند.

یهودی گفت بر سر موسی ابر سایه افکند علی علیه السلام فرمود صحیح است این کار برای حضرت موسی علیه السلام در وادی تیه (که چهل سال سرگردان بودند) انجام شد به حضرت محمد بهتر از این داده شد ابر در طول مدت زندگی از روز تولد تا روز وفات در سفر و حضر بر سرش سایه می‌افکند این بالاتر است از آنچه به موسی داده‌اند.

یهودی گفت خداوند برای داود آهن را نرم کرده بود که زره با آن می‌ساخت فرمود صحیح است به محمد بهتر از آن داده شد خداوند برای او سنگ‌های سخت خارا را نرم کرد که به صورت غبار درآمد و در بیت المقدس سنگ در دستش چنان نرم شد مانند خمیر این جریان را به چشم دیدیم و در زیر پرچمش مشاهده می‌کردیم.

یهودی گفت داود گریه کرد بر خطای خود بطوری که کوهها با او به سیر افتادند از خوف و ترس علی علیه السلام فرمود صحیح است به محمد صلی الله علیه و آله بهتر

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 38

از این عنایت شده بود وقتی به نماز می‌ایستاد صدائی از دلش بر می‌آمد مانند دیگ که در حال جوش است از شدت گریه با اینکه خداوند به او امان عنایت کرده بود از عقاب او می‌خواست با گریه خود در مقابل پروردگار به خشوع پردازد و پیشوای دیگران باشد ده سال آنقدر بر روی قدمهای خود ایستاد که قدمهایش ورم کرد و صورتش زرد شد تمام شب را به شب‌زنده‌داری می‌پرداخت بقدری که او را سرزنش نمودند **طه ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی** برای اینکه به سعادت برسد آنقدر گریه می‌کرد که غش می‌نمود.

می گفتند یا رسول الله مگر خداوند گناه گذشته و آینده تو را نبخشیده لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر می فرمود چرا آیا بنده شاکر نباشم اگر کوهها به راه افتاد با داود برای محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن انجام شد روزی با آن جناب در کوه حراء بودیم که کوه به حرکت درآمد فرمود آرام باش روی تو جز پیامبر و صدیق شهید نیست کوه در پاسخ دستور آن جناب آرام گرفت با هم از کنار کوهی رد شدیم سیلاب اشک از اطراف کوه می ریخت فرمود ای کوه چرا گریه می کنی عرض کرد یا رسول الله حضرت مسیح از کنار من گذشت مردم را می ترسانید از آتشی که آتش گیره آن انسان است و سنگ می ترسم من آن سنگ باشم فرمود نترس آن سنگ کبریت است کوه آرام گرفت و سکون اختیار کرد و سخن آن جناب را پذیرفت.

یهودی گفت به سلیمان قدرت و سلطنتی بخشیدند که به احدی بعد از او نبخشیدند علی علیه السلام فرمود همین طور است به حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این بهتر داده اند فرشته ای برایشان نازل شد که تا آن وقت به زمین فرود نیامده بود بنام میکائیل و گفت یا محمد در کمال نعمت زندگی کن اینک کلیدهای خزائن زمین در اختیار تو است و کوههای آن طلا و نقره می گردد و از مقام آخرت ذره ای کسر نمی شود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جبرئیل که دوستش بود مشورت نمود او گفت تواضع را بگزین فرمود پیامبری بنده خدایم زندگی می کنم یک روز می خورم و دو روز نمی خورم تا به برادران دیگرم از پیامبران ملحق شوم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 39

خداوند کوثر را به او عنایت کرد و شفاعت را به او بخشید و این مقام هفتاد برابر بهتر از تمام قدرتهای دنیا است و به او وعده مقام محمود داد روز قیامت او را بر عرش می نشاند این بهتر است از آنچه به سلیمان بن داود داده اند.

یهودی گفت باد را در اختیار سلیمان قرار دادند که در یک روز به اندازه یک ماه و در یک شب به اندازه یک ماه راه می رفت فرمود همین طور است به محمد بهتر از این عنایت شده در یک شب او را از مسجد الحرام به مسجد اقصی که یک ماه راه است بردند و به ملکوت آسمانها بلند نموده که به اندازه پنجاه هزار سال راه بود در کمتر از یک سوم شب تا رسید به ساق عرش به علم نزدیک شد و به مقام قرب رسید و برایش از بهشت فرشی سبز گستردند و نور چشمش را خیره کرد عظمت خدا را با دیده دل مشاهده کرد ولی نه با چشم به فاصله زه دو کمان یا کمتر از آن قرار گرفت خداوند آنچه خواست به او وحی کرد و از جمله چیزهایی که وحی نمود آن آیه سوره بقره بود **لله ما فی السماوات و ما فی الأرض و إن تبدوا ما فی أنفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدير** این آیه (که خداوند مؤاخذه نماید و به حساب آورد آنچه در دل مخفی می کنند و آنچه آشکارا انجام می دهند) بر سایر پیغمبران از زمان آدم تا خاتم عرضه شده بود و بر امت های ایشان نیز عرضه داشته بود امتناع ورزیده بودند از قبول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پذیرفت و به امت خویش نیز عرضه داشت پذیرفتند خداوند وقتی پذیرش را از آنها دید دانست که ایشان طاقت این آیه را ندارند وقتی به ساق عرش رسید آیه را تکرار نمود تا بفهمد و فرمود **آمن الرسول بما أنزل إلیه من ربه** در جواب این خطاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا**

نفرق بین أحد من رسله خداوند فرمود بهشت و مغفرت بهره آنها است اگر این کار را بکنند پیامبر اکرم عرض کرد زمانی که چنین لطفی را به ما ارزانی بداری مغفرت و بازگشت بسوی تو را در آخرت آرزو داریم خداوند پاسخ داد برای تو و امتت این عمل را اجرا می‌کنیم.

سپس خداوند فرمود اینکه که پذیرفتی این آیه را با دشواری تمامی که دارد و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 40

به سایر امت‌ها عرضه شد و نپذیرفتند و امت تو قبول کردند شایسته است که من از آنها این حکم را بردارم و این آیه را فرمود لا یکلف الله نفسا إلا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را شنید عرض کرد خدایا اینک که چنین لطفی فرمودی اضافه بفرما فرمود بخواه از من عرض کرد ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا فرمود امت تو را در مقابل فراموشی و خطا و اشتباه مؤاخذه نخواهم کرد به واسطه مقام تو در نزد من امتهای پیشین اگر فراموش می‌کردند دستور را در ب‌های عذاب بر آنها گشوده می‌شد این را از امت تو برداشتم و در مقابل اشتباه مسئول بودند و کیفر می‌شدند این هم از امت تو برداشته شد به واسطه مقام تو در نزد من.

پیامبر اکرم عرض کرد خدایا حالا این لطف را نمودی پس اضافه بفرما فرمود از من بخواه گفت ربنا و لا تحمل علينا إصرا كما حملته علی الذین من قبلنا و منظورش از (اصر) شدائد و گرفتاریهایی بود که امت‌های پیشین بر آنها تحمیل شده بود خداوند آن گرفتاریها از امت پیامبر اسلام برداشت. نماز آنها را قبول نمی‌کرد مگر در یک محل‌های معینی که برای ایشان انتخاب کرده بود گرچه دور باشند و تمام زمین را برای امت تو مسجد و طهور قرار دادم اینها از گرفتاریهای امم سابق بود که از امت تو برداشتم امت‌های قبل اگر نجاستی به بدنشان داده می‌شد باید آن را از بدن می‌تراشیدند و جدا می‌کردند ولی آب را برای امت تو پاک‌کننده قرار دادم این هم از گرفتاریهای امم پیشین بود که از امت تو برطرف نمودم.

امت‌های پیشین باید قربانی خود را بر دوش بگیرد و به بیت المقدس بیاورد هر کدام را قبول می‌کردم آتشی می‌فرستادم تا آن قربانی را فرا گیرد با شادی بر می‌گشت هر کدام را قبول نمی‌کردم ناامید بر می‌گشت قربانی امت تو را در دل فقیران و مستمندان امتت قرار دادم از هر کس بپذیرم آن را چندین برابر می‌کنم و از هر کس نپذیرم عقوبت دنیا را از او برطرف می‌نمایم از امت تو برداشتم و این از گرفتاریهای امت‌های پیشین بود. بر امت‌های پیش نماز واجب بود در دل تاریکی شب و نیمه روز این هم یک گرفتاری بود برای آنها که از امت تو برطرف نمودم و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 41

نمازهای آنها را در اوائل و اواخر شب و روز گذاشتم هنگام سرحالی و خوشی آنها و برای پیشینیان پنجاه نماز در پنجاه وقت واجب کرده بودم که از گرفتاریهای آنها بود از امت تو برداشتم و برای آنها پنج نماز در پنج وقت قرار دادم و آن پنجاه و یک رکعت ولی اجر پنجاه نماز به ایشان دادم امت‌های قبل یک ثواب معادل همان ثواب می‌بردند و گناه معادل همان گناه و این گرفتاری بود برای آنها که از امت تو برداشتم یک حسنه را ده برابر نمودم و گناه را معادل همان پیشینیان اگر تصمیم ثوابی داشتند تا عمل نمی‌کردند برای آنها نوشته نمی‌شد اگر انجام می‌دادند یک ثواب محسوب می‌شد اما امت تو اگر تصمیم کار خوب بگیرد و عمل هم نکند یک حسنه به او می‌دهم اگر عمل کرد ده برابر می‌شود. این نیز از گرفتاریهای امت‌های پیشین بود که از امت تو برداشتم.

پیشینیان اگر تصمیم گناهی می‌گرفتند و عمل نمی‌کردند برای آنها نوشته نمی‌شد و اگر انجام می‌دادند یک گناه نوشته می‌شد اما امت تو اگر تصمیم گناهی داشتند ولی انجام ندادند برای آنها یک حسنه نوشته می‌شود این هم از گرفتاریهای پیشینیان بود که از امت تو برطرف کردم. امت‌های قبل اگر گناهی می‌کردند گناهشان بر درب منزلشان نوشته می‌شد و توبه ایشان به این وسیله بود که محبوبترین غذایی که دوست داشتند بر آنها حرام می‌گردید این را از امت تو برطرف نمودم و گناهان ایشان را بین خود و آنها قرار دادم و پرده‌های ضخیمی بر روی گناه آنها نهادم و توبه ایشان را بدون عذاب پذیرفتم و با محبوبترین غذا که حرام شود بر آنها کیفرشان نکردم.

گذشتگان از یک گناه صد سال یا هشتاد سال و یا پنجاه سال توبه می‌کرد توبه‌اش را نمی‌پذیرفتم تا او را در دنیا عقاب نمایم این هم از گرفتاریهای آنها بود که از امت تو برطرف نمودم یک نفر از امت تو بیست یا سی یا چهل و یا صد سال گناه می‌کند بعد توبه می‌نماید و پشیمان می‌شود در یک لحظه همه آن گناهان را می‌بخشم.

باز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اینک که به من این همه عنایت فرمودی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 42

باز اضافه بفرما به او خطاب کرد درخواست بنما فرمود **ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به** فرمود این کار را برای امت تو کردم و بلاهای بزرگ امت‌ها را از آنها برداشتم و این حکم من است در تمام امتها که به آنها تکلیفی فوق طاقتشان نمایم پیامبر اکرم فرمود **واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا أنت مولانا** فرمود این را هم برای توبه‌کنندگان امت تو انجام می‌دهم بعد عرض کرد **فانصرنا علی القوم الکافرین** فرمود امت تو در زمین مانند خال سفیدی است بر روی گاوی سیاه آنها پیروز و غالبند به خدمت می‌گیرند و خدمتکار نمی‌شوند به واسطه مقام تو در نزد من بر من لازم است که دین تو را بر ادیان دیگر پیروز نمایم بطوری که در شرق و غرب دینی دیگر جز دین تو باقی نماند یا باید به دولت تو جزیه و مالیات پردازند.

یهودی گفت سلیمان شیاطین را مسخر کرده بود که برایش محراب‌ها و تمثال‌ها می‌ساختند فرمود همین طور است به محمد صلی الله علیه و آله بهتر از این بخشیدند شیاطین در حال کفر مسخر سلیمان بودند ولی در نبوت پیامبر اسلام آنها با ایمان مسخر ایشان شدند و خدمت او رسیدند، نه نفر از جنیان که با شخصیت‌ترین افراد آنها بودند از جنیان نصیبین و یمن و بنی عمر و بن عامر از دانشمندان آنها بنام شضاء و مضاء و الهملکان و مرزبان و مازمان و نضاء و هاصب و هاضب و عمر و اینها همانهایی هستند که در این آیه خداوند می‌فرماید **و اِذْ صَرَفْنَا اِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ هَمَانٌ نَهْ نَفْرٌ يَسْتَمْعُونَ الْقُرْآنَ** خدمت پیامبر رسیدند در بطن نخل پوزش خواستند که ما نیز مانند آدمیان خیال می‌کردیم کسی را خدا مبعوث نخواهد کرد هفتاد و یک هزار از آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند بر نماز و زکات و حج و جهاد و خیرخواهی مسلمانان پوزش خواستند که در باره خدا سخنان ناشایست گفته‌اند این بهتر از چیزی است که به سلیمان داده‌اند منزه است خدائی که در تسخیر محمد صلی الله علیه و آله قرار داد پس از تمرد آنها و اینکه خیال می‌کردند خدا فرزند دارد دعوت او تعداد بیشماری از جن و انس را گرفت.

یهودی گفت خداوند به یحیی بن زکریا حکم و فهم و حلم را در کودکی بخشید بی‌آنکه گناهی کرده باشد گریه می‌کرد و روزه‌ها را به هم می‌پیوست.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 43

علی علیه السلام فرمود صحیح است اما به محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن داده‌اند. یحیی بن زکریا در زمانی بود که بت پرستی و جاهلیت وجود نداشت ولی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله حکم و فهم را در حال کودکی دادند یعنی بت پرستان و طرفداران شیطان هرگز اظهار علاقه به بتی نکرد و در اعیاد آنها شرکت نمود و از او دروغی شنیده نشد پیوسته امین و راستگو و بردبار بود و روزه را به هم می‌پیوست در هفته و کمتر و بیشتر در این مورد به او می‌گفتند می‌فرمود من مثل شما نیستم من پیوسته در حضور پروردگارم مرا غذا می‌دهد و آب می‌آشاماند آنقدر گریه می‌کرد از خشیت خدا که جای نمازش خیس می‌شد.

یهودی گفت عیسی بن مریم را نقل می‌کنند در گهواره سخن می‌گفت علی علیه السلام فرمود صحیح است اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقتی از مادر متولد شد دست چپ خود را بر زمین نهاد و دست راست خود را به آسمان بلند کرده زبان به توحید گشود و نوری از دهان مبارکش درخشید که اهل مکه قصرهای بصری شام و اطرافش را دیدند و قصرهای قرمز یمن و اطراف آن و قصرهای سفید اصطخر و اطراف آن را مشاهده کردند در شب تولد پیامبر صلی الله علیه و آله نورانی شد بطوری که جن و انس و شیاطین ترسیدند و گفتند در جهان پیش آمدی شده ملائکه را دیدند که در رفت و آمد و تسبیح و تقدیس خدایند و ستارگان در اضطرابند و سقوط می‌نمودند به علامت میلاد آن جناب، ابلیس تصمیم گرفت به طرف آسمان برود به واسطه عجایی که آن شب مشاهده کرد، در آسمان سوم جایگاهی داشت و

شیاطین گوش می‌دادند در آنجا وقتی این عجایب را مشاهده کردند خواستند گوش بدهند همین که چنین تصمیمی می‌گرفتند به واسطه علامت پیامبری آن جناب.

یهودی گفت گویند عیسی کور و پیس را با اجازه خدا شفا می‌بخشید. علی علیه السلام فرمود: صحیح است، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این بهتر دادند. بیمار را از رنج بیماری شفا می‌بخشید یک روز سؤال کرد از مردی که جزء صحابه او بود گفتند او از بیماری مانند یک جوجه‌ای شده که پر ندارد وقتی به بالین

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 44

او آمد دید همان طور است از شدت بلا فرمود برای سلامتی خود دعائی می‌کردی؟

جواب داد آری می‌گفتم خدایا هر عقوبتی که بنا است مرا در آخرت بنمائی در همین دنیا مرا به آن عقوبت فرما فرمود چرا نگفتی

اللهم آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار

همین دعا را خواند مثل اینکه پاهای بسته‌اش باز شد و سلامتی را در همان آن باز یافت و با ما از منزل خارج شد. مردی از قبیله جهینه که مجذوم بود و از جذام ناقص شده بود شکایت از درد خویش نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قح آبی خواست آب دهان در آن انداخت بعد فرمود به پیکر خود بمال این کار را کرد چنان سلامتی یافت که اثری از جذام در او نماند عربی پیش خدمت ایشان آمد آب دهان بر او ریخت از جای حرکت کرد با صحت کامل اگر گمان می‌کنی عیسی بیماران را از بیماری شفا می‌بخشید یک روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب بود زنی وارد شد و گفت یا رسول الله پسرم در آستانه مرگ است هر چه غذا برای او می‌آورم دهانش باز مانده و قدرت حرکت ندارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای حرکت کرد ما نیز در خدمت ایشان رفتیم وقتی به بالین جوان آمد فرمود دور شو ای دشمن خدا از دوست خدا من پیامبر خدایم شیطان از او دور شد با صحت و سلامتی از جای حرکت کرد او هم اکنون جزء سپاهیان ما است اگر گمان می‌کنی که عیسی کورها را شفا می‌بخشید محمد صلی الله علیه و آله بزرگتر از آن را انجام داده. قتاده بن ربیع مردی خوش قیافه بود در جنگ احد نیزه‌ای به چشم او خورد که حدقه چشمش بیرون آمد و در دست خود آن را گرفت و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده گفت یا رسول الله زنم حالا از من بدش می‌آید چشم او را از دستش گرفت و در جایش قرار داد آن چشم از دیگری تشخیص داده نمی‌شد مگر به این جهت که زیباتر بود و بهتر از چشم دیگر می‌دید.

عبد الله بن عتیک در جنگ ابن ابی الحقیق دستش قطع شد شب خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید دستش را بر روی آن کشید از دست دیگر تشخیص داده نمی‌شد.

محمد بن مسلمه نیز در برخورد کعب بن اشرف چشم و دستش همان طور مجروح

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 45

شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست بر روی آن دو مالید از چشم و دست سالمش تمیز داده نمی‌شد.

عبد الله بن انیس هم جراحی در چشم یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر آن مالید از چشم دیگرش تشخیص داده نمی‌شد تمام اینها به واسطه اعلان نبوت و علامت رسالت آن جناب بود.

یهودی گفت: نصرانیان می‌گویند عیسی مرده را زنده می‌کرد علی علیه السلام فرمود صحیح است. محمد صلی الله علیه و آله سنگ ریزه‌های نه‌گانه در دستش تسبیح خدا می‌گفت. صدای نغمه تسبیح آنها را با اینکه جمادی بیروح بودند مردم می‌شنیدند به واسطه اتمام دلیل نبوت آن جناب مردگان با ایشان صحبت کردند و تقاضای کمک نمودند از گرفتاریهای بعد از مرگ یک روز نماز جماعت با اصحاب خود خواند فرمود آیا از بنی النجار کسی اینجا هست؟ دوست آنها بیرون بهشت ایستاده و او را نگه داشته‌اند به واسطه سه درهم که به فلان یهودی مقروض است با اینکه او شهید شده بود.

اگر می‌گوئی عیسی با مرده سخن می‌گفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله داستانی عجیبتر از او داشت وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طائف رسید و آنجا را در محاصره گرفت برای آن جناب گوسفندی بریان ولی مسموم فرستادند دست آن گوسفند گفت یا رسول خدا مرا نخور که من مسموم هستم اگر چهارپا در حال حیات و زنده بودن صحبت می‌کرد بزرگترین دلیل بر نبوت ایشان در مقابل منکرین بود چه رسید به اینکه بعد از کشتن و پوست کندن و بریان کردن سخن گوید درخت را صدا می‌زد جوابش را می‌داد و چهارپا با او صحبت می‌کرد و درندگان گواهی به رسالتش می‌دادند و مردم را از مخالفت با آن جناب بر حذر می‌داشتند این بیشتر از موقعیتی است که به عیسی دادند.

یهودی گفت می‌گویند عیسی خبر از آنچه در خانه پنهان کرده بودند و آنچه می‌خوردند می‌داد علی علیه السلام فرمود صحیح است حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیشتر از این انجام می‌داد حضرت عیسی علیه السلام به یاران خود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 46

خبر می‌داد آنچه پشت دیوار بود حضرت محمد صلی الله علیه و آله از وقایع جنگ موته (که جعفر بن ابی طالب در آن جنگ شهید شد) خبر می‌داد با اینکه در آنجا حضور نداشت و تعداد شهدا و کیفیت جنگ را بیان می‌کرد با اینکه یک ماه راه بین او و محل جنگ فاصله بود.

شخصی می‌آمد و تصمیم داشت سؤالی بکند به او می‌گفت خودت می‌گوئی یا من بگویم می‌گفت شما بفرمائید می‌فرمود راجع به فلان جریان می‌خواهی سؤالی کنی تمام خواسته او را بیان می‌کرد.

آنچنان اسرار اهل مکه را فاش نمود که دیگر سری نداشتند از آن جمله جریان صفوان بن امیه و عمیر بن وهب بود که عمیر پیش پیامبر آمده گفت آمدهام برای آزادی فرزندانم فرمود به او دروغ می گوئی تو با صفوان در خطیم کنار کعبه به یاد کشته شدگان جنگ بدر افتادید و به او گفتمی مرگ برای ما از زندگی بهتر است با این کاری که محمد صلی الله علیه و آله کرد آیا زندگی فایده‌ای دارد بعد از آن همه کشته که ما در قلیب دادیم.

تا به او گفتمی اگر زن و فرزند نداشتی و قرضی که دارم نبود تو را از دست محمد صلی الله علیه و آله آسوده می کردم صفوان گفت من قرض تو را به عهده می گیرم و زن و فرزندت را جزء خانواده خود قرار می دهم که در خیر و شر آنها شریک باشی. تو گفتمی پس این مطلب را پنهان بدار و وسائل سفر مرا فراهم کن تا بروم و او را بکشم تو برای کشتن من آمده‌ای گفت صحیح می فرمائی یا رسول الله اینک می گویم اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله از این جریانها زیاد اتفاق می افتاد که نمی توان شمرد.

یهودی گفت می گویند عیسی به صورت پرنده از گل می ساخت و در او می دمید یک پرنده می شد به اجازه خدا علی علیه السلام فرمود همین طور است حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز شنید این را انجام داده در جنگ حنین سنگی را بدست گرفت ما صدای تسبیح و تقدیس سنگ را شنیدیم سپس به سنگ فرمود شکافته شو، سنگ سه پاره گردید از هر کدام صدای تسبیحی غیر تسبیح دیگری می شنیدیم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 47

از پی درختی فرستاد در جریان بطحاء درخت فرمان پذیر شد و هر شاخه او تسبیح و تهلیل و تقدیس داشت بعد فرمود به دو پاره شو درخت از میان نصف گردید باز فرمود به هم بپیوند بهم پیوست بعد فرمود گواهی به نبوت من بده گواهی داد سپس فرمود برگرد به جایگاه خود با تسبیح و تهلیل و تقدیس همان کار را کرد جایگاه درخت در محل سلاخ خانه بود در مکه.

یهودی گفت می گویند عیسی سیاح بود. علی علیه السلام فرمود: صحیح است اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سیاحتش در جهاد بود در طول ده سال تعداد بی شماری را از شهرنشین و دهنشین به جبهه گسیل داشت و گروه زیادی از سرکشان عرب که شمشیر زن و دلیر و خون ریز بودند به قتل رسانید مسافرت نمی رفت مگر مجهز برای جنگ با دشمن خود بود.

یهودی گفت می گویند عیسی زاهد بود. علی علیه السلام فرمود صحیح است اما محمد صلی الله علیه و آله زاهدترین انبیاء بود سیزده زن داشت بغیر کنیزان هرگز سفره اش برداشته نشد که در او غذا وجود نداشته باشد و هرگز نان گندم نخورد و هرگز از نان جو سه شب پشت سر هم سیر نشد از دنیا رفت در حالی که زرهش گرو بود در نزد مرد یهودی به چهار درهم، طلا و نقره از خود به جای نگذاشت با این همه کشورگشائی که کرد و غنائمی که بدست آورد در یک روز

سیصد هزار و چهار صد هزار (درهم شاید باشد) می‌بخشید شب سائل در خانه‌اش می‌آمد می‌فرمود قسم به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرده در خانه آل محمد صلی الله علیه و آله یک من جو و یک من گندم و درهم و دیناری وجود ندارد.

یهودی گفت منم می‌گویم لا اله الا الله و محمدا رسول الله و گواهی می‌دهم که به هیچ پیامبری درجه‌ای یا فضیلتی نبخشیده خدا مگر اینکه همه آنها را در محمد صلی الله علیه و آله جمع کرده و او را چندین برابر از دیگران بیشتر به درجات مفتخر نموده.

ابن عباس به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت یا ابا الحسن من گواهی می‌دهم که تو از راسخین در علم هستی فرمود وای بر تو چرا نگویم آنچه گفتم در باره آن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 48

شخصیتی که خداوند بزرگ در باره عظمت او می‌فرماید و **إنک لعلی خلق عظیم** تو دارای اخلاق پسندیده عظیمی هستی.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 49

بخش سوم احتجاجهای امیر المؤمنین علیه السلام با نصاری

احتجاج طبرسی صفحه 108.

روایت شده که گروهی از رومیان در زمان ابا بکر به مدینه وارد شدند در میان آنها راهبی نصرانی بود. راهب وارد مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و به همراه خود یک شتر پر از طلا و نقره داشت ابو بکر در مسجد حضور داشت گروهی از مهاجر و انصار نیز بودند، وارد شد پس از تهنیت و تعارف لازم به دقت آنها را نگریست بعد پرسید کدامیک از شما خلیفه پیامبرید و امین امینتان به طرف ابا بکر اشاره شد. راهب متوجه ابا بکر شد.

گفت اسم تو چیست پیرمرد! گفت عتیق پرسید دیگر چه گفت صدیق باز پرسید دیگر چه جواب داد غیر از اینها اسمی برای خود نمی‌دانم گفت تو شخصی که من می‌خواهم نیستی ابا بکر گفت چه منظوری داری گفت من از مملکت روم آمده‌ام و یک شتر پر از طلا و نقره آورده‌ام تا از امین این امت سؤالی بکنم اگر پاسخ داد مسلمان می‌شوم و هر دستوری داد می‌پذیرم و این نقدینه را در اختیار شما می‌گذارم اگر نتوانست بر می‌گردم و مسلمان نخواهم شد و پولی که آورده‌ام بر می‌گردانم.

ابو بکر گفت هر چه مایلی پیرس راهب گفت لب به سخن نمی‌گشایم مگر اینکه از قدرت خویش و اصحابت مرا امان بدهی، ابا بکر گفت تو در امانی و هیچ دغدغه‌ای نداشته باش هر چه می‌خواهی بگو راهب گفت بگو خدا چه چیز ندارد و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 50

چه چیز نزد او نیست و از چه چیز علم ندارد ابا بکر به لرزه شد و جوابی نداشت پس از چند لحظه گفت بروید عمر را خبر کنید. عمر آمد و نشست ابا بکر به او گفت از این شخص پیرس راهب روی به عمر کرده سؤالهای خود را تکرار نمود عمر نیز نتوانست جواب بگوید بعد عثمان آمد بین راهب و عثمان نیز آنچه بین این دو واقع شد به وقوع پیوست.

راهب گفت شخصیت‌های بزرگی هستند اما قدرت جوابگوئی از مسائل را ندارند از جای حرکت کرد تا خارج شود ابا بکر به او گفت ای دشمن خدا اگر پیمان ما نبود زمین را از خون تو رنگین می‌کردیم.

سلمان از جای خود حرکت کرد و خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام رسید که در صحن خانه‌اش نشسته بود با حسن و حسین جریان را نقل کرد از جای حرکت کرد با حسن و حسین و به مسجد آمد همین که چشم مردم به علی علیه السلام افتاد تکبیر گفتند و حمد خدا را بجای آوردند و همه از جای حرکت کردند به احترام ایشان آن جناب وارد شد ابو بکر گفت: راهب! از این مرد پیرس که به منظور خود رسیده‌ای.

راهب متوجه علی علیه السلام شده گفت اسم شما چیست؟ فرمود اسم من در نزد یهود الیا و در نزد نصرانیان ایلیا و پدرم علی نهاده و مادرم حیدره گفت چه نسبتی با پیامبران داری؟ فرمود برادر اویم و دامادش و پسر عموی من است راهب گفت به پروردگار عیسی منظور من تو هستی بگو خدا چه ندارد و چه در نزد او نیست و چه چیز را نمی‌داند.

علی علیه السلام فرمود به شخص مطلعی برخورد کردی اما آنچه خدا ندارد خدا را رفیق و فرزندی نیست اما چیزی که در نزد خدا نیست ظلم است به احدی و اما آنچه خدا نمی‌داند شریک در ملک است که برای خود شریکی نمی‌داند.

راهب از جای حرکت کرد و زنار از گردن بر کند و سر علی علیه السلام را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و گفت لا اله الا الله محمدا رسول الله و گواهی می‌دهم تو خلیفه و امین این امت هستی و خزینه علم دین و حکمت و سرچشمه حجت در تورات نام تو را الیا و در انجیل ایلیا خواندم و در قرآن علی و در کتب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 51

گذشته حیدره و تو را بعد از پیامبر وصی او یافتم و امیر و رهبر مردم و تو شایسته‌تر به این مجلس از دیگران هستی بگو بینم تو با این مردم چه می‌کنی؟ علی علیه السلام جوابی به او داد راهب از جای حرکت کرد و تمام مال را در اختیار او نهاد علی علیه السلام آن مال را در همان ساعت بین فقراء اهل مدینه تقسیم کرد راهب مسلمان به پیش قوم خود برگشت.

سلمان فارسی گفت پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ابا بکر زمامدار شد گروهی از نصرانیان وارد مدینه شدند که رهبر آنها جاثلیق ایشان بود سخنور و با اطلاع بود تورات و انجیل را از حفظ داشت پیش ابا بکر آمدند جاثلیق رو به ابا بکر کرده گفت ما در انجیل خوانده‌ایم که پیامبری بعد از عیسی خواهد آمد ما شنیده‌ایم که محمد بن عبد الله قیام به رسالت نموده به فرمانروای مملکت خود مراجعه نمودیم شخصیت‌های مملکت را جمع نموده و به دنبال جستجوی واقعیت فرستاد اینک که پیامبر شما از دست ما رفته و در کتابهای ما است که هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود مگر اینکه بجای خود وصی و جانشینی قرار می‌دهد تا آنها را راهنمایی کند و از نور دانش او استفاده نمایند اینک اگر تو وصی او هستی سؤالهای خود را از تو می‌نمائیم.

عمر گفت آری همین شخص خلیفه پیغمبر است جاثلیق به دو زانو نشست و گفت ای خلیفه بگو بینم شما را در دین چه فضیلتی بر ما است ما برای همین سؤال آمده‌ایم ابو بکر گفت ما مؤمن هستیم و شما کافرید مؤمن بهتر از کافر است و ایمان از کفر بهتر. جاثلیق گفت این ادعائی است که دلیل لازم دارد بگو بینم تو مؤمنی در نزد خدا یا پیش خودت گفت من در نزد خود مؤمنم از پیش خدا اطلاعی ندارم.

جاثلیق گفت من هم به نظر تو کافرم چنانچه تو به نظر خود مؤمنی گفت تو به نظر من کافری اما نمی‌دانم در نزد خدا چگونه هستی. جاثلیق گفت تو اکنون در مورد خود و من مشکوک هستی و در دین خود یقین نداری بگو آیا تو را نزد خداوند منزلتی است در بهشت بواسطه این دین و آئینی که داری؟

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 52

گفت من مقامی در بهشت دارم به واسطه وعده‌ای که داده‌اند نمی‌دانم به آن مقام می‌رسم یا نه گفت امید مقامی برای من در بهشت داری؟ ابا بکر در پاسخ گفت آری امیدوارم. جاثلیق گفت اکنون تو را امیدوار نسبت به مقام من در بهشت می‌بینم ولی در مورد خود خائف و ترسانی بگو چه فضیلتی بر من داری در علم؟ سپس پرسید آیا تو تمام علم پیامبر خود را داری؟ گفت نه همان قدر که به من رسیده مطلعم پرسید چه شد که خلیفه شدی با اینکه علمی که امت او نیازمند هستند نداری و چگونه مردم تو را به این مقام رسانده‌اند؟

عمر گفت نصرانی زبان خود را نگه دار از این حرفها، و گر نه خونت را می‌ریزیم نصرانی گفت این از عدالت دور است کسی که برای هدایت و راهنمایی آمده او را بکشند.

سلمان گفت گویا لباس خواری و مذلت بر تن ما کرده بودند از جای حرکت کرده پیش علی علیه السلام آمدم جریان را عرض کردم جانم فدایش باد به مسجد آمد وقتی نصرانی می‌گفت مرا راهنمایی کنید به کسی که بتواند پاسخ مرا بدهد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سؤال کن قسم به آن کس که دانه را شکافت از گذشته و آینده هر چه پرسی جواب از

جانب پیامبر هدایت بخش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهم داد گفت همان سوآلی را که از این پیرمرد کردم از تو می‌کنم آیا تو نزد خدا و خودت مؤمنی؟ فرمود من در نزد خدا مؤمنم همان طور که در نزد عقیده خود مؤمن هستم.

جائلیق گفت الله اکبر این سخن از روی اعتماد به دین است و یقین صحیح دارد بگو ببینم مقام تو در بهشت چگونه است فرمود در مقام پیامبر امی در فردوس اعلی جای دارم هیچ شک و شبهه‌ای در این وعده‌ای که خدایم داده ندارم.

جائلیق گفت از کجا اطلاع پیدا کردی به این وعده؟ فرمود به وسیله کتاب منزل و راستگوئی پیامبر مرسل. گفت راستگوئی پیامبر را از کجا اطلاع داری گفت به وسیله دلائل آشکار و معجزات عالی. جائلیق گفت این راه استدلال است برای کسی که بدنبال دلیل باشد. گفت بگو ببینم خدا امروز کجا است؟ فرمود نصرانی! خدا منزه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 53

است از جای داشتن و بزرگتر از آن است که به مکان نیاز داشته باشد در ازل بود که مکان وجود نداشت اکنون نیز هست از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌کند.

گفت احسن همین طور است ای دانشمند جوابی کوتاه دادی بگو آیا خداوند با حواس درک می‌شود به نظر تو تا هر کس جویای او شد به وسیله حواس خود خدا را درک نماید اگر چنین نیست به چه صورت می‌توان معرفت پیدا کرد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خداوند بزرگتر از آن است که او را توصیف به مقدار نموده یا حواس درکش نماید و یا با مقایسه نسبت به مردم شناخته شود و راه به شناخت او مصنوعات حیرت انگیز اوست که عقل‌ها را رهبری به معرفتش می‌نمایند و از وجود این مصنوعات که مشهور و معقول ما است پی به عظمتش می‌بریم.

جائلیق گفت راست می‌گوئی به خدا قسم این حق و حقیقت است که گمراهان در این شناخت سرگردانند اینک بگو آنچه پیامبر شما در باره مسیح فرموده که مخلوق خدا است به چه دلیل ثابت می‌کند که عیسی مخلوق است و اولوهیت را از او نفی نموده و نقص به او نسبت داده می‌دانی که گروهی در دنیا این اعتقاد را دارند.

امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ گفت مخلوق بودن را به این ثابت می‌نماید که عیسی محدود است و وجود او را (طول و عرض و وزن و مقدار) احاطه نموده و دارای شکل است و از حالی به حال دیگر تغییر می‌یابد و قابل افزایش و نقصان است اما او را از مقام پیامبری نفی نمی‌کنم و نه مقام عصمت را از او می‌گیرم دارای کمال و تأیید پروردگار بوده و از جانب خداوند به ما اطلاع داده شد: او مانند آدم است که از گل آفریده شده و به او گفته باش بوجود آمده.

جائلیق گفت نمی‌توان بر این سخن ایرادی گرفت جز اینکه استدلال از چیزهائی است مردم در آن اشتراک دارند (چه آنها که این استدلال برایشان شده و چه دیگران) تو از کجا این اطلاع را پیدا کرده‌ای (که عیسی چنین متولد شده).

فرمود به همان جهت که گفتم من از گذشته و آینده اطلاع دارم.

جائلیق گفت اینک یک نمونه از این اطلاعات برایم نقل کن تا برایم ثابت شود ادعای تو.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 54

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای نصرانی تو از محل خود خارج شدی تا با کسی که بحث و استدلال می کنی او را مغلوب نمائی و بر خلاف آنچه اکنون ادعا می کنی که مایلی هدایت شوی قصد داشتی آن شخص را مغلوب و خوار نمائی اما در خواب به تو مقام مرا گفتند و از سخنان من برایت نقل کردند و تو را از مخالفت با من ترسانیدند و گفتند باید از او پیروی کنی.

گفت راست می گوئی قسم به آن کسی که مسیح را برانگیخت از آنچه خبر دادی جز خدا هیچ کس اطلاع نداشت من گواهی می دهم و می گویم لا اله الا الله محمدا رسول الله و تو وصی پیامبری و شایسته ترین مردم به مقام اوایی همراهان او نیز مسلمان شدند و گفتند می رویم پیش فرمانروای مملکت مان و او را به این جریان اطلاع می دهیم و به حق دعوتش می نمائیم.

عمر به او گفت خدا را سپاسگزاریم که تو و همراهانت را به حق هدایت نمود جز اینکه باید بدانی علم نبوت در میان خانواده خود پیامبر است و حکومت بعد از او در اختیار همان کسی است که اول با او صحبت کردی امت چنین صلاح دانستند و راضی شدند به دوست خود این جریان را نیز می گوئی و از او می خواهی که اطاعت از خلیفه بنماید. در جواب او جائلیق گفت فهمیدم منظور تو چیست من در کار خود یقین دارم چه اظهار نمایم و چه پنهان.

مردم متفرق شدند اما عمر از آنها خواست که این جریان را به کسی نگویند و تهدید نمود کسی را که بازگو نماید و گفت به خدا قسم اگر مردم نگویند مسلمانی را کشت این پیر مرد و همراهان او را می کشتیم من آنها را شیاطین می دانم تصمیم دارند اختلاف بین این امت بوجود آورند و آنها را به تباهی بکشند.

امیر المؤمنین علیه السلام به سلمان فرمود دیدی چگونه خداوند محبت را آشکار نمود برای اولیای خود اما قوم ما بیشتر از ما نفرت پیدا کردند (با این استدلال).

در کتاب فضائل صفحه 202 و روضه نقل شده.

انس بن مالک گفت اسقف نجران پیش عمر آمد برای پرداخت جزیه. عمر او را

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 55

به اسلام دعوت کرد. اسقف گفت شما می گوئید خداوند بهشتی دارد که عرض آن به اندازه آسمانها و زمین است پس جهنم کجاست عمر سکوت کرد و جوابی نداد.

جمعیت حاضر گفتند جواب او را بده یا امیر المؤمنین تا خورده به اسلام نگیرد از خجالت سر به زیر افکند و ساعتی سکوت کرد ناگهان دیدند درب مسجد را مردی به بازوان خود بست درست دقت کردند دیدند گنجینه علم پیامبر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد از دیدن آن جناب مردم سخت خوشحال شدند.

همه مردم و عمر به احترام او از جای حرکت کردند. عمر گفت مولای من کجا بودی که جواب این اسقف را بدهی سؤالی کرد که ما را در مانده گذاشت جواب او را بده او می خواهد مسلمان شود تو نور درخشنده و روشنی بخش تاریکی ها هستی و پسر عموی پیامبر اسلام.

علی علیه السلام فرمود چه می گوئی اسقف؟ گفت جوان شما می گوئید عرض بهشت به اندازه آسمانها و زمین است. جهنم کجا است؟ امام علیه السلام فرمود وقتی شب فرا رسد روز کجا است اسقف پرسید تو کیستی جوان اجازه بده از این آدم تندخو و بد اخلاق سؤالی بکنم یا عمر بگو کدام زمین است که خورشید بر آن یک ساعت تابید و دیگر بر آن نتابید عمر گفت مرا معاف دار از این سؤال از علی بن ابی طالب سؤال کن و از آن جناب درخواست کرد که جوابش را بدهد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آن زمین رود نیل است که موسی از میان آن عبور کرد و برایش شکافته شد خورشید در آن ساعت بر آن زمین تابید که قبل و بعد از آن دیگر نتابید و بهم پیوست برای فرعون و سپاهش.

اسقف گفت راست گفتی جوان ای سرور مردم اینک بگو آن چیست در دنیا که مردم هر چه از آن استفاده می کنند و بهره می گیرند کم نمی شود بلکه افزایش می یابد فرمود آن قرآن و علوم است.

گفت راست گفتی پرسید آن رسولی که خداوند فرستاد که نه از جنیان بود و نه انسان کیست؟ فرمود آن کلاغی بود که خدا فرستاد موقعی که قابیل برادرش هابیل را کشت و نمی دانست پیکر برادر خود را چه کند در این موقع خداوند کلاغی را فرستاد

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 56

تا زمین را بکاود و به او نشان دهد چگونه جثه برادر را دفن نماید.

گفت راست گفتی جوان اینک سؤال دیگری دارم ولی مایلیم این شخص جواب آن را بدهد اشاره به عمر کرد گفت بگو خدا کجا است عمر خشمگین شد و جوابی نداد.

علی علیه السلام رو به عمر نموده فرمود خشمگین نشو تا نگوید تو عاجز از جوابی. عمر گفت شما به او جواب بدهید فرمود روزی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم فرشته‌ای آمد و سلام کرد جوابش را داد فرمود کجا بودی گفت در خدمت پروردگارم بالای هفت آسمان.

بعد فرشته دیگری آمد از او پرسید کجا بودی؟ گفت نزد پروردگارم در درون زمین هفتم پائین فرشته دیگری آمد از او پرسید کجا بودی؟ گفت حضور پروردگارم در مشرق آفتاب فرشته چهارم آمد پرسید کجا بودی گفت در مغرب آفتاب زیرا جایی خالی از خدا نیست و او در چیزی قرار ندارد و نه بر چیزی هست و نه از چیزی هست کرسی او آسمانها و زمین را فرا گرفته مثل و مانند ندارد شنوا و بینا است از او پنهان نیست ذره‌ای در زمین و نه در آسمان نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر می‌داند آنچه در آسمانها و زمین است هر نجوائی که سه نفر با هم داشته باشند خدا چهارمی آنها است و پنج نفری خدا ششمی آنها است چه کمتر و چه بیشتر که باشند خدا با آنها است هر کجا باشند.

وقتی اسقف گفتار امیر المؤمنین علیه السلام را شنید گفت دست خویش را بده من گواهی می‌دهم به لا اله الا الله و محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و اینکه تو خلیفه الله در زمینی و وصی پیامبری و این آقای خشمگین که نشسته خود را پیوسته به دوش مردم تحمیل می‌نماید و کانون خشم است شایسته این مقام نیست تو شایسته هستی امام علیه السلام تبسمی نمود.

از کتاب ارشاد القلوب دیلمی:

وقتی عمر به خلافت نشست بین یکی از یارانش بنام حارث بن سنان ازدی و مردی از انصار گفتگو و منازعه‌ای شد عمر برای او دادخواهی نکرد دوست عمر به

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 57

جانب قیصر روم رفت و مرتد از اسلام شد و تمام قرآن را فراموش کرد مگر این آیه و من یتغ غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین این آیه را قیصر شنید گفت چند مسأله برای فرمانروای عرب می‌فرستم اگر جواب آن سؤالاها را داد اسیران عرب را آزاد می‌کنم اگر پاسخ نداد آن اسیران را وادار می‌کنم به پذیرش نصرانیت هر کدام پذیرفتند بعنوان برده و بنده خود می‌پذیرم و هر کدام نپذیرفتند او را می‌کشم.

نامه‌ای برای عمر بن خطاب نوشت و این مسائل را پرسید: 1- تفسیر فاتحه.

2- آبی که نه از زمین است و نه از آسمان. 3- کدام چیز است که نفس می‌کشد ولی روح در او نیست. 4- عصای موسی از چیست و چه نام دارد و طول آن چقدر است. 5- کدام دختر بکری است که در دنیا متعلق به دو برادر است و در آخرت متعلق به یکی از آن دو. وقتی نامه به عمر رسید از جواب آنها عاجز بود پناه به علی بن ابی طالب علیه السلام برد.

امیر المؤمنین علیه السلام در جواب قیصر نوشت این نامه از طرف علی بن ابی طالب داماد پیامبر صلی الله علیه و آله که وارث علم او و نزدیکترین فرد به او و وزیر او و شایسته مقام ولایت و کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده از دشمنانش بیزار باشند نور چشم پیامبر و همسر دخترش و پدر فرزندش به جانب قیصر روم. اما بعد پس از حمد و ستایش خدا عالم خفیات و نازل کننده برکات هر که را هدایت نماید گمراه کننده نخواهد داشت و هر که را گمراه نماید هدایت کننده ندارد. نامه تو رسید و عمر به من نشان داد اما جواب سؤال تو از اسم خدا اسمی است که در او شفا از هر بیماری است و کمک به هر دواء است و رحمان کمک است برای هر کس ایمان به او بیاورد و آن نامی است که جز خدا بر کسی نهاده نشده اما رحیم پس رحم می کند به هر کس گناه کرده و توبه نمود و ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد.

الحمد لله رب العالمین این آیه ثنای ما است برای پروردگار بزرگمان به واسطه نعمتهائی که به ما ارزانی داشته **مالک** **یوم الدین** او زمام تمام مخلوقات

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 58

را روز قیامت در اختیار دارد هر کس در دنیا شک داشته باشد یا ستمگر و جبار باشد او را به آتش می افکند نمی تواند از عذاب خدا رهائی یابد شخص شاک و جبار. اما هر کس مطیع و فرمانبردار و پیوسته مراقب اطاعت خدا بوده داخل بهشت می شود.

ایاک نعبد خدا را می پرستیم و برای او شریکی قائل نیستیم **ایاک نستعین** ما از خدا کمک می خواهیم که ما را مدد نماید بر شیطان منفور تا ما را مانند شما گمراه نکند. **اهدنا الصراط المستقیم** عبارت است از راه روشن هر کس در دنیا عمل صالح انجام دهد در قیامت از آن راه به بهشت رهسپار می گردد.

صراط الذین أنعمت علیهم این همان نعمتی است که خداوند به پیامبران گذشته عنایت فرموده از خدا می خواهیم که ما را نیز مانند آنها مشمول نعمت خویش بگرداند **غیر المغضوب علیهم** یهودان هستند که نعمت خدا را به کفر تبدیل نمودند خداوند بر آنها خشم گرفت که به صورت میمون و خوک درآمدند ما درخواست می کنیم از خدا که به ما خشم نگیرد چنانچه بر آنها خشم گرفت **ولا الضالین** تو هستی ای عابد صلیب خبیث که پس از عیسی بن مریم گمراه شدید ما از خداوند درخواست می کنیم که ما را به گمراهی نسپارد چنانچه شما گمراه شدید.

اما مسأله آبی که نه از زمین و نه از آسمان است همان آبی است که بلقیس برای سلیمان بن داود فرستاد و آن عرق اسبها بود هنگامی که در جنگ جست و خیز کنند.

جواب سؤالی که نفس می کشد اما روح ندارد صبح است که **الصبح إذا تنفس** جواب عصای موسی از چه بود و چقدر طول داشت و چه نام داشت و چگونه بود به آن عصا برنیه رایده می گفتند وقتی در او روح وارد می شد زیاد می گشت و وقتی

روح از او خارج می‌گشت کم می‌شد، از عوسج بود و طول آن ده ذراع (فاصله از آرنج تا کف دست) جبرئیل آن را از بهشت آورده بود.

جواب دختری که متعلق به دو برادر بود در دنیا و در آخرت تعلق به یکی از آنها می‌گیرد آن درخت خرما است در دنیا که تعلق به مثل من مؤمن هم دارد و به مثل تو که کافری نیز دارد و هر دومان فرزند آدمیم اما در آخرت متعلق به مسلمان است نه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 59

کافر و مشرک و در بهشت خواهد بود نه در جهنم این آیه همان مطلب را بیان می‌کند **فیهما فاکهة و نخل و رمان** است. نامه را بست و به پیک داد و روانه شد. قیصر پس از قرائت جواب، اسیران را آزاد نمود ساکنین مملکت خود را به اسلام دعوت نمود.

نصرانیان اعتصاب نمودند و تصمیم کشتن او را گرفتند.

همه آنها را جمع کرد و گفت مردم من می‌خواستم شما را بیازمایم و آنچه ابراز داشتتم برای این بود که بینم شما چگونه هستید اینک که آزمایش نمودم خدا را سپاسگزارم نصرانیان آرام گرفتند و اطمینان یافتند. گفتند ما نیز همین طور در باره تو گمان داشتیم. قیصر اسلام خود را پنهان کرد تا از دنیا رفت او به یاران نزدیک و کسانی که به آنها اعتماد داشت می‌گفت عیسی بنده خدا و رسول او و کلمه خدا است که به گریبان مریم القا نموده و روح از اوست و محمد صلی الله علیه و آله پس از عیسی پیامبر به حق است.

عیسی بشارت ظهور او را به یاران خود داده و می‌گفت هر کس از شما او را درک کرد اسلام مرا به او برساند او برادر من و بنده خدا و پیامبر اوست و با دین اسلام از دنیا رفت.

وقتی قیصر از دنیا رفت جریان او را به هرقل اطلاع دادند گفت این مطلب را پنهان نمائید و انکار کنید و اقرار به چنین چیزی نکنید که اگر مطلب آشکار شود پادشاه عرب طمع به مملکت ما می‌اندازد که شخصیت ما از بین می‌رود و نابود می‌شویم هر کدام از خواص قیصر و خدمتکاران و خانواده‌اش چنین عقیده‌ای دارند او را پنهان بدارید.

هرقل اظهار نصرانیت نمود و نفوذی پیدا کرد. پایان حدیث (الحمد لله رب العالمین*).

از همان کتاب ارشاد به اختلاف سند: سهل بن حنیف انصاری گفت ما با خالد بن ولید در مأموریتی می‌رفتیم رسیدیم به دیر یک نصرانی بین شام و عراق.

راهب از دیر سر بر آورده گفت شما که هستید؟ گفتیم مسلمانیم از امت محمد صلی الله علیه و آله. از جایگاه خود خارج شد و به جمع ما پیوست پرسید رهبر شما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 60

کجا است؟ ما او را پیش خالد بن ولید آوردیم. سلام کرد خالد جوابش را داد پیر مردی کهنسال بود.

خالد گفت چند سال داری؟ جواب داد دویست و سی سال. پرسید چند سال است در این دیر زندگی می کنی؟ گفت شصت سال. سؤال کرد تاکنون کسی را دیده ای که او عیسی را دیده باشد؟ گفت آری دو نفر را دیدم که هر دو عیسی را دیده بودند. پرسید آنها به تو چه گفتند؟ جواب داد یکی از آن دو گفت عیسی بنده خدا و پیامبر او و روح و کلمه خدا است که به مریم القاء نموده عیسی مخلوق است نه خالق. سخنش را پذیرفتم و تصدیق نمودم دیگری گفت عیسی خدا است اما او را تکذیب نمودم و لعنتش کردم.

خالد گفت واقعا تعجب است که دو نفر هر دو عیسی را دیده باشند و بر خلاف هم سخن بگویند. راهب گفت آن یکی پیرو هوای نفس خویش گردید و اعمال زشت خویش را به اغوای شیطان نیک انگاشت اما دیگری پیرو حق شد خداوند او را هدایت نمود.

پرسید انجیل خوانده ای؟ جواب داد آری گفت تورات چگونه جواب داد چرا.

گفت پس به موسی ایمان داری؟ جواب داد آری. خالد گفت مایل نیستی که مسلمان شوی و گواهی به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدهی؟ گفت من به او قبل از تو ایمان آورده ام گرچه سخنش را نشنیده بودم و او را ندیده ام گفت پس تو اکنون ایمان به او می آوری و به دستوراتش؟ جواب داد چگونه ایمان نیاورم با اینکه نام او را در تورات و انجیل خوانده ام و موسی و عیسی به آمدنش بشارت داده اند. گفت پس چرا در این دیر سکونت اختیار کرده ای. گفت کجا بروم پیرمردی کهنسال و افتاده هستم دیگر عمری از من باقی نمانده که به مردم بیبوندم. شنیده بودم شما می آئید انتظار آمدنتان را داشتیم که سلام نمایم و اعلام کنم که من پیرو ملت شمایم.

پرسید پیامبر شما چه شد؟ جواب داد از دنیا رفت. پرسید تو وصی او هستی؟

گفت نه ولی وصی او یکی از خویشاوندانش هست که از یاران و صحابه او بوده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 61

پرسید تو را چه کسی به اینجا گسیل داشته آیا وصی او فرستاده؟ گفت نه خلیفه اش روانه کرده گفت آن خلیفه غیر وصی اوست؟ جواب داد آری. گفت وصی او زنده است جواب داد آری گفت چگونه چنین اتفاق افتاده؟ گفت مردم اجتماع

نمودند و این شخص را انتخاب کردند که از خویشاوندانش نبود از صلحاء صحابه او به شمار می‌رفت. گفت جریان تو از جریان آن دو مرد عجیبتر است که در باره عیسی به اختلاف عقیده داشتند شما هم خلاف پیامبر خود نمودید و کار همان مرد را انجام دادید.

خالد توجه به دوست پهلوی خود نموده گفت به خدا همین طور است ما پیروی هوای نفس خود را نمودیم دیگری را به جای دیگری نشانیدیم اگر اختلافی که بین من و علی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت نبود هیچ کس را بر او مقدم نمی‌داشتم.

مالک اشتر به نام مالک بن حارث که حضور داشت گفت چرا بین تو و علی اختلاف باشد جریان چه بوده؟ گفت من با او در شجاعت پیوسته مایل بودم برتری داشته باشم او دارای سابقه زیاد در اسلام بود و با پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوندی داشت که مرا آن امتیازها نبود بالاخره مرا به جانب‌داری از قریش وادار نمود و این اتفاق افتاد ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بر این کار سرزنش نمود ولی من نپذیرفتم.

آنگاه رو به دیرانی نموده گفت حرف خود را بزن و از مطالبی که می‌گفتی ادامه بده گفت می‌گویم من دارای دینی بودم که تازه و جدید بود اما کهنه شد بطوری که در آن دین پایدار بر حق باقی نماند مگر دو نفر یا سه نفر و دین شما نیز کهنه می‌شود بطوری که دو یا سه مرد در آن باقی نخواهد ماند. شما با مردن پیامبرتان یک درجه از اسلام را رها کردید با از دنیا رفتن وصیتان نیز یک درجه دیگر را از دست خواهید داد تا یک نفر باقی نماند که پیامبرتان را دیده باشد چنان دین شما فرسوده شود که نماز و حج و جهاد و روزه شما فاسد گردد امانت و زکات از میان شما برود باقیمانده‌ای از دین خواهد بود میان شما تا کتابتان، خدایتان و از اهل بیت پیامبرتان

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 62

میان شما باشد وقتی این دو چیز از میان شما رفت دیگر بجز شهادتین چیزی برایتان باقی نمی‌ماند لا اله الا الله و محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله. در چنین موقعی قیامت شما و دیگران به پا می‌خیزد و هنگام وعده فرا می‌رسد و قیامت بر شما ملت مسلمان بپا خواهد شد زیرا آخرین امت هستید به شما دنیا تمام و رستاخیز شروع می‌شود.

خالد گفت این مطالب را پیامبرمان به ما فرموده اینک از عجیبترین چیزی که مشاهده کرده‌ای در این دیر از وقتی سکونت گزیده‌ای برای ما نقل کن. گفت بی‌شمار عجایب و افراد دیده‌ام خالد گفت بعضی از آنها را برای ما بگو. گفت بسیار خوب من در دل شب از دیر خارج می‌شدم برای وضو گرفتن کنار آبگیری که در دامنه این کوه است و مقداری آب نیز با خود برمی‌داشتم و به دیر می‌بردم در بین دو نماز مغرب و عشاء می‌رفتم و کنار آبگیر به استراحت می‌پرداختم یک شب کنار آبگیر بودم که مردی آمد و سلام کرد جوابش را دادم. گفت از اینجا گروهی که دارای گوسفند بودند رد

نشدند و آنها را ندیدی؟ گفتم نه. گفت گروهی از اعراب به یک گله گوسفند برخوردند که غلام من آنها را می‌چرانید غلام و گوسفندها را پیش انداخته و برده‌اند.

گفتم تو کیستی؟ گفت من مردی از بنی اسرائیل. پرسید دین تو چیست؟ گفتم تو چه دین داری؟ جواب داد من یهودی هستم. گفتم من هم نصرانی هستم و روی از او برگردانیدم.

گفت شما خطا کرده‌اید و داخل این دین شده‌اید و راه درست را رها کرده‌اید پیوسته با من بحث می‌کرد به او گفتم بیا دستهای خود را برداریم و نفرین کنیم هر کدام بر باطل بود از خدا بخواهیم آتشی فرود آید و او را فرا گیرد. دست برداشتیم اما هنوز دعای ما تمام نشده بود که دیدم آتش پیکر او را فرا گرفته و از زمین شعله بر می‌خیزد. طولی نکشید که مردی آمد و سلام داد. جوابش را دادم. گفت شخصی را با این نام و نشان مشاهده نکردی؟ گفتم چرا. جریان را برایش نقل کردم گفت دروغگو تو برادر مرا کشته‌ای او مسلمان بود شروع کرد به ناسزا گفتن من با سنگ از او دفاع می‌کردم او هم به من و عیسی مسیح ناسزا می‌گفت و هر کس به دین عیسی بود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 63

در همین موقع دیدم او نیز شروع به سوختن کرد. از همان آتش برادرش پیکر او را نیز فرا گرفت روی زمین افتاد در همین موقع که از کار او در شگفت بودم شخص سومی آمد سلام کرد جواب دادم. گفت دو نفر با این مشخصات ندیده‌ای؟ گفتم چرا ولی جریان را به او نگفتم که باز مثل برادرش به جنگ با من برخیزد. گفتم بیا تا آنها را به تو نشان دهم. او را آوردم پهلوی آن دو به زمین نگاه کرد که دود از آن بر می‌خاست گفت این چیست؟ جریان را برایش گفتم. گفت به خدا قسم اگر دو برادرم گواهی دهند به راستی تو، من پیرو تو خواهم شد و گر نه با تو به جنگ می‌پردازم.

فریاد برداشت دانیال! این شخص راست می‌گوید؟ گفت آری ای هارون او را تصدیق کن گفت: اشهد ان عیسی بن مریم روح الله و کلمة الله و عبده و رسوله.

گفتم خدای را سپاس که تو را هدایت نمود گفتم من و تو در راه خدا برادر می‌شویم من دارای زن و فرزند و ثروتی هستم و گر نه با تو به سیاحت می‌پرداختم اما طاقت فراق آنها را ندارم امید دارم خداوند به واسطه آنها به من در قیامت اجر و مزدی بدهد شاید هم بروم آنها را بیاورم و نزدیک دیر تو ساکن شوم.

از پیش من رفت و چند شب فاصله شد و شبی آمد و فریاد زد دیدم با زن و بچه و گوسفندهایش آمده در همین نزدیکی خیمه‌ای زد. پیوسته در دل‌های شب پیش او می‌رفتم و به ملاقاتش بهره‌مند بودم و واقعا برادر خوبی برای من بود. یک شب گفت من در تورات چیزی را خوانده‌ام وقتی بیان کرد دیدم صفات پیامبر شما محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله گفتم من مشخصات او را در تورات و انجیل دیده‌ام و ایمان به او آورده‌ام. به او انجیل آموختم و مشخصات پیامبر

صلی الله علیه و آله را در انجیل برایش خواندم ما هر دو به او ایمان آوردیم و دوستش می‌داشتیم و آرزوی دیدارش را داشتیم.

مدتی به همین وضع زندگی کرد و بهترین شخص بود و با او انس داشتم از مقامات او این بود که برای چرانیدن گوسفندان خود خارج می‌شد و در سرزمین خشک و بی‌علف گوسفندهای خود را نگه می‌داشت ولی به زودی سرسبز و خرم می‌شد وقتی باران می‌آمد گوسفندان خود را جمع می‌کرد اطراف خیمه و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 64

گوسفندهایش باران می‌آمد ولی به خیمه و گوسفندان او باران نمی‌رسید در تابستان هر جا می‌رفت بالای سرش ابری سایه می‌افکند خیلی با مقام و با شخصیت بود و بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت.

گفت بالاخره هنگام مرگش رسید مرا خواست بالای سرش رفتم. پرسیدم چه شد که مریض شدی؟ گفت به یاد گناهی افتادم که در جوانی انجام داده بودم غش کردم بهوش آمدم باز به یاد گناه دیگری افتادم دو مرتبه بیهوش شدم این غش‌ها موجب بیماری من شد نمی‌دانم حالم چگونه است بعد گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمت را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان اگر او را ندیدی ولی به ملاقات وصیش نائل شدی باز سلام مرا برسان همین یک درخواست و تقاضا را از تو دارم. راهب گفت اینک من از جانب خود و دوستم از شما تقاضا دارم که به وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله سلام برسانید.

سهل بن حنیف گفت پس از بازگشت به مدینه علی علیه السلام را مشاهده کردم جریان راهب را گفتم و آنچه با خالد گفتگو کرده بود و سلامی که رسانید از طرف خود و دوستش. شنیدم مولا فرمود سلام من بر او و هر که مانند اوست و سلام بر تو ای سهل بن حنیف و او را ناراحت ندیدم از یادآوری جریان خالد بن ولید و گفتارش و در این مورد با من چیزی نگفت جز اینکه فرمود یا سهل خداوند تبارک و تعالی پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را برانگیخت چیزی در زمین باقی نماند مگر اینکه ایمان به او آورد مگر شقاوت‌مندان جن و انس و تبهکاران آنها.

سهل گفت در دنیا چیزی خود را بر او برتر ندانست جز شقاوت‌مندان جن و انس و گنهکاران این دو طایفه. سهل گفت مدتی گذشت من فراموش کردم جریان راهب را وقتی جریان زمامداری علی علیه السلام پیش آمد روزی در بازگشت از صفین به یک بیابان خشک رسیدیم که آب در آن وجود نداشت این مطلب را شکایت کردیم به مولی. به راه افتاد تا رسید به محلی که خود می‌دانست فرمود اینجا را حفر کنید وقتی حفر نمودیم به یک سنگ سخت و بزرگی رسیدیم فرمود آن را از جای بکنید.

هر چه سعی کردیم نتوانستیم از جای بکنیم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 65

امیر المؤمنین علیه السلام تبسمی نمود از ناتوانی ما، جلو سنگ آمد و با هر دو دست آن را گرفت مثل یک توپ از جای کند ناگاه دیدیم زیر آن چشمه‌ای صاف است که از سفیدی به یک نقره صیقلی می‌نمود فرمود اینک بیاشامید و هر چه می‌خواهید آب بردارید بعد مرا آگاه کنید. سهل گفت آب آشامیدیم و برداشتیم بعد خدمت آن جناب رسیدیم علی علیه السلام به جانب چشمه به راه افتاد بدون ردا و کفش، سنگ را با دست از جای برداشت و آن را گذاشت به دهان چشمه و با دست خاک بر روی آن ریخت همه این جریانها را آن راهب مشاهده می‌کرد نزدیک ما ایستاده بود و سخن ما را می‌شنید از دیر خود به زیر آمد و گفت رهبر شما کجا است او را خدمت علی علیه السلام بردیم گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و گواهی می‌دهم که تو وصی محمد صلی الله علیه و آله هستی قبلا خدمت شما سلام رساندم و هم از طرف دوستم با یک سپاه در فلان تاریخ.

گفتم یا امیر المؤمنین این همان راهبی است که خدمتتان عرض کردم³⁰ که سلام او و دوستش را به شما رساندم و جریان روزی که خالد از آنجا رد شده بود به یاد آورد. علی علیه السلام فرمود از کجا فهمیدی من وصی پیامبر اسلام هستم. گفت پدرم به من اطلاع داد او هم به قدر من عمر کرده بود او از پدرش و او از جدش نقل کرد از کسی که به همراه یوشع بن نون وصی موسی به جنگ آمده بود و چهل سال با ستمگران بعد از موسی جنگ کرد او نیز از همین محل گذشته بود و تشنه شده بودند شکایت به یوشع نمودند گفت نزدیک شما چشمه آبی است که آدم آن را بیرون آورده. یوشع کنار محل چشمه آمد و سنگ را از روی آن برداشت آب آشامید و یارانش همه سیراب شدند بعد سنگ را به جای خود نهاد و به یاران گفت این سنگ را بر نمی‌دارد مگر پیامبر یا وصی پیامبر. چند نفر از یاران یوشع عقب ماندند و بعد از

(1) شیخ مفید این جریان را در ارشاد صفحه 178 ذکر نموده و جریان ورود به صفین و جریان راهب را نقل کرده و کندن سنگ و ظهور چشمه و اسلام راهب را ذکر کرده نوشته است جریان آنچنان مشهور شد که شعراء شعرا در این رابطه سرودند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 66

³⁰ (1) شیخ مفید این جریان را در ارشاد صفحه 178 ذکر نموده و جریان ورود به صفین و جریان راهب را نقل کرده و کندن سنگ و ظهور چشمه و اسلام راهب را ذکر کرده نوشته است جریان آنچنان مشهور شد که شعراء شعرا در این رابطه سرودند.

رفتن یوشع هر چه کوشیدند که جای چشمه را پیدا کنند نتوانستند این دیر نیز به برکت همین چشمه ساخته شده وقتی تو سنگ را از جای کندی فهمیدم وصی رسول خدا احمد صلی الله علیه و آله هستی که من در جستجوی اویم من مایلم در رکاب تو به پیکار پردازم.

سهل گفت یک اسب به او داد با سلاح جنگی به همراه سپاه شد و از کسانی بود که در جنگ نهروان شهید شد. سهل گفت یاران علی علیه السلام از جریان راهب بسیار خوشحال شدند چند نفر عقب ماندند پس از رفتن علی علیه السلام ولی هر چه از چشمه جستجو کردند پیدا نکردند بعد به لشکر پیوستند.

صعصع بن صوحان گفت من آن راهب را مشاهده کردم موقعی که علی علیه السلام سنگ را از جای کند و مردم سیراب شدند و گفتار او را در باره علی شنیدم آن روز جریان خالد را با آن راهب برایم سهل بن حنیف نقل کرد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 67

بخش چهارم احتجاج علی علیه السلام با طیب یونانی و معجزاتی که از آن جناب آشکار شد

تفسیر امام عسکری صفحه 67 و 70 احتجاج طبرسی 122-125.

حضرت عسکری علیه السلام از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرد که یک روز امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود مردی یونانی خدمت ایشان رسید که مدعی علم فلسفه و طب بود. گفت من داستان دوست تو را شنیده‌ام و گمان می‌کنم دیوانگی داشته آمده بودم برای معالجه‌اش اما حالا که آمده‌ام شنیدم از دنیا رفته است گفتند شما پسر عمو و دامادش هستی. در چهره شما نیز یک زرد رنگی مشاهده می‌کنم و با این دو ساق پای باریک خیال نمی‌کنم بتوانی خود را روی آنها نگه داری.

معالجه صفرا و زردی را می‌کنم و دوی آن را دارم ولی دو ساق پای باریک تو را نمی‌توانم فربه و قوی نمایم. باید در راه رفتن خیلی ملاحظه کنی و سنگینی را زیاد روی پاهای خود نیندازی مخصوصا موقعی که چیزی روی شانه برمی‌داری و تا به سینه می‌چسبانی چون پاهایت نازک است امکان دارد بر اثر فشار سنگینی بشکند.

اینک دوی زردی تو را می‌دهم این دوا معالج زردی است و موجب ناراحتی و اثر بدی برایت نمی‌شود اما باید چهل روز از خوردن گوشت خودداری نمائی بعد زردیت از بین خواهد رفت.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 68

علی علیه السلام فرمود تو نفع این دوا را برای زردی من ذکر کردی آیا چیزی سراغ داری که موجب افزایش زردی شود و به زردی زیان داشته باشد؟ گفت بلی یک دانه از این دوا در این موقع اشاره به یک داروی دیگری کرد که اگر یک دانه آن را انسان بخورد و زردی داشته باشد بلافاصله خواهد مرد اما اگر زردی نداشته باشد چنان زردی در پیکرش پیدا می‌شود که آن روز خواهد مرد.

فرمود ببینم آن داروی مضر را مرد یونانی دوا را در اختیار علی علیه السلام نهاد فرمود این چقدر است گفت دو مثقال سم کشنده است به اندازه یک حبه آن مردی را می‌کشد. دوا را گرفت و در دهان خود گذاشت و فرو برد. مختصری عرق کرد اما مرد یونانی شروع به لرزیدن کرد با خود می‌گفت اکنون مرا به جرم کشتن پسر ابی طالب مؤاخذه خواهند کرد. کسی از من نمی‌پذیرد که جریان چه بوده و خودش این کار را کرده.

امیر المؤمنین علیه السلام تبسمی نموده فرمود بنده خدا اکنون صحیح‌ترین مزاج را دارم آنچه مدعی بودی سم است مرا زبانی نرسانید اینک چشم خود را فرو بند.

همین که یونانی چشم بر هم گذاشت فرمود چشم خود را باز کن. چشم گشود و تماشای جمال علی علیه السلام را کرد که سفید چهره شده و مایل به سرخی است از دیدن این وضع به لرزه افتاد. امام علیه السلام تبسمی نموده فرمود کو آن زردی که خیال می‌کردی در وجود من هست؟ یونانی گفت به خدا قسم خیال می‌کنم تو آن شخص قبل نیستی قبلاً زرد چهره بودی و اینک گلگونی.

علی علیه السلام فرمود پس آن زردی که گمان داشتی به وسیله سمی که می‌گفتی کشنده است از میان رفت اما دو ساق پایم. پاهای خود را دراز کرد و بالا زد گفت نشان می‌دهم به تو که طبت بر خلاف طب خدا است با دست یک ستون چوبی بزرگ که سقف بالای سرش را نگه داشته بود گرفت بالای سقف دو اتاق قرار داشت یکی روی دیگری چنان پایه چوبین را به حرکت درآورد و بلند کرد که سقف بالا رفت با دو اتاقی که بر فراز آن بود.

مرد یونانی غش کرد امام علیه السلام فرمود آب روی او بریزید وقتی آب بر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 69

چهره‌اش پاشیدند بهوش آمد و می‌گفت تاکنون چنین چیزی ندیده بودم. علی علیه السلام فرمود این پیروی همین دو ساق باریک است و قدرت باربرداری آن بر خلاف آنچه طب تو حکایت می‌کرد. یونانی گفت آیا محمد صلی الله علیه و آله نیز مانند تو بود؟ فرمود مگر علم من جز از علم اوست و عقلم مگر جز از عقل او و نیرویم از نیروی او؟! طبیعی ثقفی خدمت او آمد که ماهرترین طبیب عرب بود گفت اگر جنون داری من معالجه می‌کنم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود می‌خواهی به تو دلیلی را نشان دهم که بدانی از طبت بی‌نیازم و تو نیازمند طب منی؟ گفت چه نشانه‌ای؟

فرمود آن خوشه خرما را صدا می‌زنی در این موقع اشاره نمود به درخت خرماى بلندی از ریشه کنده شد و زمین را شکافت تا در جلو آن جناب ایستاد. فرمود این نشانه تو را کافی است؟ گفت نه. فرمود چه می‌خواهی طیب گفت به او دستور بده برگردد به همان جا که آمده و در جای اولی خود قرار بگیرد. امر کرد درخت به جای خود برگشت. طیب یونانی گفت این جریان که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل می‌کنی برای من معلوم نیست من از خود شما چیزی کمتر از آن می‌خواهم من از شما فاصله می‌گیرم بگو بیایم. من نخواهم آمد اگر آمدم این خود نشانه‌ای است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این نشانه برای تو تنها دلیل خواهد بود زیرا تو می‌دانی که تصمیم داشته مخالفت کنی و من اختیار از دستت گرفته‌ام بدون اینکه بتوانی به من نزدیک شوی یا به کسی که دستور می‌دهم با تو چنان کند و یا هر کس تصمیم بگیرد تو را مجبور نماید گرچه من به او نگفته باشم جز اینکه قدرت خدا این کار را کرده و تو را بی‌اختیار نموده. ممکن است تو خود قبول کنی اما دیگری می‌تواند بگوید که من با تو تباری کرده بودیم اگر می‌خواهی دلیلی مشاهده کنی چیزی را بخواه که برای همه جهانیان دلیل باشد.

یونانی گفت اینک که اختیار انتخاب را به من می‌سپاری من مایلم اجزاء این درخت خرما را از هم پاشی و بین آنها فاصله بیندازی باز همه را برگردانی و مانند حالت اولی برگردد. فرمود صحیح است این دلیلی است برای همه حالا تو خود پیک

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 70

و پیغام رسان من باش به آن درخت خرما بگو وصی محمد صلی الله علیه و آله به تو دستور می‌دهد که اجزاء از هم پاشیده شود و متفرق گردد. یونانی جلو رفت و به او گفت از هم پاشید و گسیخته گشت و تکه تکه شد بطوری که اثری از آن باقی نماند گوئی در این محل درخت خرمائی وجود نداشته. بند بند مرد یونانی به لرزه درآمده گفت درخواست اول مرا عمل کردی اینک درخواست دوم را نیز به جای آور. امر کن به درخت که برگردد مانند اول.

فرمود تو خود پیک من باش و به اجزاء درخت خرما بگو وصی محمد صلی الله علیه و آله امر می‌کند به هم بپیوندی و مانند اول در جای خود قرار گیری. مرد یونانی صدای خود را بلند کرد. غباری به آسمان بلند شد مانند گرد و شروع به پیوستن کرد تا به صورت شاخ و برگ و ریشه و برگهای دراز خوشه‌ها درآمد و به یک دیگر پیوست و برافراشته شد و در جای خود قرار گرفت و تنه آن این بار را بر خود گرفت روی ساق درخت شاخه و روی شاخه‌ها برگ و در فواصل معینی خوشه خرما قرار گرفت اما خوشه خالی از خرما بود چون موقع خرما نبود نه هنگام خرما رسیده و نه خرماى رنگ گرفته و نه خرماى نارس.

مرد یونانی گفت حالا مایلم خوشه‌ها دارای خرما شود و از حالت سبزی زرد شوند و بعد قرمز و بعد به حالت رطب و رسیده درآید تا بتوان خورد و به من و کسانی که اینجا حضور دارند بخورانی. فرمود تو از طرف من برو به او بگو که چنین شود.

یونانی فرمان مولا را اجرا کرد درخت پر از خرما شد و بعد سبز شد و پس از آن زرد و بالاخره قرمز گردید و تر و تازه شد که خوشه‌ها از سنگینی آویزان گردید.

یونانی گفت تقاضای دیگرم اینست که شاخه‌های خرما پائین بیاید که دست من به آنها برسد یا دست من بلند شود که بتواند خرما از درخت بچیند و از همه بهتر اینکه یکی از خوشه‌ها فرود آید پهلوی من و دستم دراز شود که به خوشه دیگر در درخت برسد.

فرمود دستی که مایلی به خرما برسد دراز کن و بگو

یا مقرب البعید قرب یدی منها

و بگیر آن خوشه دیگر را که مایلی برایت پائین بیاید و بگو

یا مسهل العسیر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 71

سهل لی تناول ما یبعد عنی منها

این کار را کرد دست راستش بلند شد و به خرما رسید خوشه‌های دیگر پائین آمد روی زمین اما ساقه خوشه بلند و دراز شد تا به زمین برسد.

امیر المؤمنین علیه السلام گفت اگر تو از این خرماها بخوری و ایمان نیاوری به کسی که این عجائب را برایت آشکار نمود به زودی خداوند گرفتار عقابت می‌کند تا عبرتی برای خردمندان و جهال باشی. یونانی گفت اگر من بعد از این همه مشاهدات کافر شوم دیگر خیلی عناد و لجبازی کرده‌ام و خویشتن را دچار هلاک نموده‌ام.

گواهی می‌دهم که تو از بندگان خاص خدا و آنچه نقل کردی راست و درست بود اینک هر دستوری به من بدهی انجام می‌دهم.

فرمود اقرار به وحدانیت خدا بیاور و گواهی به جود و حکمت او بنما و او را منزله از کارهای بیهوده و فساد و ستم به زن و مرد بدان و شهادت به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت من بده و گواهی بده به اینکه علی همان کسی که این عجائب را به تو نشان داد و بهره‌مند از معجزات نمود بهترین خلق خدا پس از محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و از همه شایسته‌تر به مقام و سزاوارتر به اداره احکام و شرایع مذهبی است. بدان دوستان او دوستان خدا و

دشمنانش، دشمنان خدایند و بدان که مؤمنانی که مکلف به همین دستوراتی که به تو آموختم هستند آنها بهترین افراد امت محمد صلی الله علیه و آله و برگزیده از شیعیان علی علیه السلام هستند.

دستور می‌دهم از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته از نعمتهایش کمک کنی به برادران هم عقیده خود و جلو فقر و فاقه آنها را بگیری و از ناتوانی و نیازمندی آنها را رهائی بخشی هر کس در ایمان با تو مساوی بود در مال به جان از او دریغ نداری و هر که برتر از تو بود در ایمان او را بر خود مقدم داری از مال تا خداوند ببیند که دین او در نظر تو مقدم بر مال است و دوستانش را تو از زن و فرزند خود بیشتر گرامی می‌داری. به تو سفارش می‌کنم آنچه از اسرار ما آموختی نگه بداری برای کسانی که به عناد و لجبازی برخورد می‌کنند افشا و آشکار نکنی و با تو از در ناسزا و لعنت و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 72

ضرب و جرح بر می‌آیند. اسرار ما را در مقابل کسانی که جاهل به حال ما هستند افشا نکن که دوستان ما را مورد اعتراض نادانان قرار می‌دهی. تقیه را در دین حفظ کن خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: **لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء إلا أن تتقوا منهم تقاة.**

به تو اجازه می‌دهم دشمنان ما را در مواردی که مجبور شدی بر ما مقدم بداری و در صورتی که بر جان ترسیدی از ما تبری بجو و نماز واجب را ترک کن در صورتی که گرفتار ناراحتیها و بیماریهایی شوی (که امکان نماز نبود) زیرا دشمنان ما را که بر ما مقدم داری سودی به ایشان نمی‌بخشد و ضرری برای ما ندارد و اظهار برائت از ما در هنگام تقیه اشکالی برای ما ندارد و موجب نقص ما نیست در صورتی که با زبان یک ساعت از ما بیزاری بجوئی ولی در دل ما را دوست بداری تا جان خود و مال خویش و موقعیت خود را حفظ کنی و موجب حفظ جان دوستان و برادران و خواهران دینی خود شوی سالهای سال تا بالاخره این ناراحتیها برطرف شود و این عقده‌ها حل گردد بهتر است از اینکه خویشتن را دچار هلاک کنی و از عمل به دین بازمانی و بر خلاف مصلحت برادران دینی خود عمل کنی. مبدا ترک کنی این تقیه را که خون خود و برادران خویش را ریخته‌ای و نعمت خود و آنها را به با داده‌ای و آنها را در چنگ دشمنان خوار کرده‌ای. به تو دستور می‌دهم آنها را بود از ضرر ناصبی و کافر به ما.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 73

بخش پنجم سؤالات شامی از امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه

عیون اخبار الرضا 133-137 و علل الشرائع 197-199.

حضرت رضا علیه السلام از آباء گرام خود از حسین بن علی نقل کرد که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود مردی از اهالی شام از جای حرکت کرده گفت یا امیر المؤمنین من چند سؤال از تو دارم. فرمود پیرس اما برای فهمیدن نه برای لجبازی مردم چشم به آن مرد دوختند.

گفت بفرمائید اولین چیزی که خداوند تبارک و تعالی آفریده چیست؟ فرمود نور. گفت آسمانها را از چه آفرید؟ فرمود از بخار آب. سؤال کرد زمین را از چه آفرید؟ فرمود از کف آب. پرسید کوهها را از چه آفرید؟ فرمود از امواج. گفت چرا به مکه ام القری گفته‌اند؟ فرمود چون زمین از زیر آن گسترده شد.

پرسید آسمان دنیا از چیست؟ فرمود از موجی مکفوف. پرسید طول خورشید و ماه و عرض آنها چقدر است؟ فرمود نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. پرسید طول ستارگان و عرض آن چقدر است؟ فرمود دوازده فرسخ در دوازده فرسخ. از رنگهای آسمان هفتگانه و اسم آنها پرسید فرمود آسمان دنیا رفیع و از آب و گاز است. نام آسمان دوم قیدرا و به رنگ مس است. آسمان سوم اسمش ماروم و به رنگ برنج زرد است. آسمان چهارم ارفلون نام دارد و به رنگ نقره است. آسمان پنجم هیلون نام دارد به رنگ طلا است. آسمان ششم عروس نام دارد و به رنگ یاقوت سبز است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 74

آسمان هفتم را عجماء می‌گویند و مانند در، سفید است.

سؤال کرد از گاو، چرا سر به زیر انداخته و سر بر نمی‌دارد گفت از حیاء نسبت به خدای بزرگ از وقتی قوم موسی گوساله پرست شدند او سر به زیر انداخت.

از جزر و مد پرسید که چیست؟ فرمود فرشته موکل دریاها است به نام رومان وقتی قدم‌های خود را در دریا بگذارد بالا می‌آید وقتی پای بیرون آورد فرو می‌رود.

از اسم ابو الجن پرسید فرمود شومان و هم اوست که از شعله آتش آفریده شد.

پرسید آیا خداوند پیامبری برای جنیان فرستاده؟ فرمود آری پیامبری به نام یوسف برای آنها فرستاد یوسف آنها را دعوت به حق نمود اما او را کشتند.

از نام ابلیس پرسید که در آسمان چه بود؟ فرمود اسمش حارث بود. پرسید چرا آدم را آدم نامیده‌اند؟

فرمود چون از ادیم زمین و صفحه روی زمین آفریده شد. پرسید چرا ارث پسر دو برابر دختر است. فرمود به واسطه خوشه گندم بود که سه دانه داشت حوا اول یک دانه آن را خورد و به آدم دو دانه را داد بهمین جهت مرد دو برابر زن ارث می‌برد.

پرسید کدامیک از پیامبری ختنه شده دنیا آمدند؟ فرمود آدم، شیث، ادريس، نوح، ابراهيم، داود، سليمان، لوط، اسماعيل، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین. پرسید عمر آدم چقدر بود؟ فرمود: نهصد و سی سال. پرسید چه کسی اولین شعر را گفت؟ جواب داد آدم. گفت چه شعری سرود؟ فرمود وقتی به زمین فرود آمد از آسمان و گستردگی زمین و هوای آن را که مشاهده نمود و قایل برادرش هابیل را کشت آدم علیه السلام گفت:

فوجه الارض مغبر قبیح

تغیرت البلاد و من علیها

و قل بشاشة الوجه الملیح

تغیر کل ذی لون و طعم

شیطان در جوابش گفت:

ففی الفردوس ضاق بک الفسیح

تنح عن البلاد و ساکنیها

و قلبک من أذی الدنیا مریح

و کنت بها و زوجک فی قرار

الی ان فاتک الثمن الربیع

فلم تنفک من کیدی و مکری

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 75

بکفک من جنان الخلد ریح³¹

فلولا رحمة الجبار اضحی

³¹ (۱) ترجمه شعر آدم: شهرها تغییر پیدا کرده و مردم آن روی زمین غبار آلود و زشت است.

هر رنگ و طعمی برگشته چهره نمکین و خندان کم است. شیطان گفت: از این سرزمین و مردم آن کناره بگیر. بهشت فردوس که جایی وسیع بود برایت تنگنایی شد. با همسرت آسوده بودی در آنجا و دلت از ناراحتی دنیا آسوده بود. اما از چنگ مکر و حيله من نتوانستی برهی تا آن بهاری پر ارزش را از دست دادی. اگر لطف خدا نبود از بهشت برین بادی برایت میماند.

پرسید آدم چند مرتبه حج بجا آورد؟ فرمود هفتاد حج پیاده رفت. اولین حجی که بجا آورد با او بوم بود و جای آب را به او نشان می داد. از بهشت آمده بود از خوردن گوشت بوم و چلچله. پرسید چرا چلچله روی زمین راه نمی رود؟ گفت چون او در بیت المقدس چهل سال طواف می کرد و بر آدم می گریست و با او پیوسته به گریه اشتغال داشت بهمین جهت ساکن خانه ها شد با او نه آیه از قرآن است. از آن آیاتی که آدم در بهشت قرائت می کرد سه آیه از اول سوره کهف و سه آیه از آیات **سبحان الذی أسرى و آنها این است إذا قرأت القرآن و سه آیه از یس و جعلنا من بین أیدیهم سدا و من خلفهم سدا.**

پرسید اولین کسی که کافر شد و کفر را بوجود آورد چه کسی بود؟ فرمود ابلیس ملعون. از اسم نوح پرسید فرمود اسم او سکن بود او را نوح نامیدند چون نهصد و پنجاه سال بر قوم خود نوحه نمود.

از کشتی نوح پرسید که عرض و طول آن چقدر بود؟ فرمود طولش هشتصد ذراع و عرض آن پانصد ذراع و ارتفاع آن به آسمان هشتاد ذراع (هر ذراع از سر انگشتان تا آرنج است). آن مرد به زمین نشست شخص دیگری بلند شد و گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام بگو اولین درخت چه بود که در زمین کاشته شد؟ فرمود عوسجه^{۳۲} که عصای موسی از همان بود پرسید چه درختی اول روی زمین روئید؟

جواب داد کدو. پرسید از اهل آسمان چه کسی اول به حج رفت؟ گفت جبرئیل.

(1) ترجمه شعر آدم: شهرها تغییر پیدا کرده و مردم آن روی زمین غبار آلود و زشت است.

هر رنگ و طعمی برگشته چهره نمکین و خندان کم است.

شیطان گفت: از این سرزمین و مردم آن کناره بگیر. بهشت فردوس که جایی وسیع بود برایت تنگنایی شد. با همسرت آسوده بودی در آنجا و دلت از ناراحتی دنیا آسوده بود. اما از چنگ مکر و حيله من نتوانستی برهی تا آن بهاری پر ارزش را از دست دادی. اگر لطف خدا نبود از بهشت برین بادی برایت می ماند.

(2) یک نوع درخت خاردار است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 76

پرسید کدام بقعه از زمین گسترده شد ایام طوفان؟ فرمود محل کعبه که زبرجدی سبز بود. پرسید کدام سرزمین بهترین جا است؟ فرمود وادی سرانديب که آدم در آنجا از آسمان فرود آمد. از بدترین سرزمین پرسید فرمود وادی است در

³² (۲) يك نوع درخت خاردار است.

یمن بنام برهوت که از وادیهای جهنم است پرسید کدام زندان با زندانی براه افتاد؟ فرمود ماهی که با یونس بن متی علیه السلام براه افتاد. پرسید آن شش نفر کدامند که در رحم قرار نگرفتند؟ فرمود آدم، حوا، قوچ ابراهیم، عصای موسی، ناقه صالح، خفاشی که عیسی بن مریم ساخت و به اجازه خدای عزیز پرواز کرد.

سؤال کرد کدام است آن کسی که به دروغ او را متهم کردند نه از جن بود و نه از انسان؟ فرمود همان گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند. پرسید چه بود آن چیزی که خدا به او وحی کرد با اینکه نه جن بود و نه انسان؟ فرمود خداوند به زنبور عسل وحی کرد. پرسید کدام محل است که یک ساعت بر آن آفتاب تابید و دیگر هرگز نخواهد تابید؟ فرمود همان دریائی است که خداوند آن را برای موسی شکافت. آفتاب بر آن تابید بعد که آب بهم آمد دیگر بر آن نمی‌تابد. پرسید کدام چیز بود که آشامید با اینکه زنده بود و خورد در حالی که مرده بود؟ فرمود عصای موسی.

گفت کدام ترساننده بود که فامیل خود را ترسانید نه از جن بود و نه از انسانها فرمود همان مورچه‌ای که مورچگان را از لگدمال شدن ترسانید.

پرسید چه کسی برای اولین بار مأمور به ختنه شد؟ فرمود ابراهیم. پرسید اولین زنی را که ختنه کردند که بود؟ جواب داد هاجر مادر اسماعیل که ساره او را ختنه کرد تا از عهده قسمی که خورده بود برآید. پرسید اولین زنی که دامن بر زمین کشاند که بود؟ گفت هاجر هنگامی که از ساره فرار کرد. پرسید کدام مرد برای اولین بار دامن بر زمین کشاند؟ فرمود قارون. اولین کسی که نعلین پوشید؟ فرمود ابراهیم.

گرامی‌ترین شخص در نسب و نژاد؟ فرمود یوسف صدیق پسر یعقوب اسرائیل الله فرزند اسحاق ذبیح الله فرزند ابراهیم خلیل الله.

کدامند شش پیامبری که هر کدام دو اسم دارند؟ فرمود: 1- یوشع بن نون نام دوم ذو الکفل. 2- یعقوب که اسرائیل است. 3- خضر که تالیا است. 4- یونس که ذو النون است. 5- عیسی که مسیح است. 6- محمد که احمد است صلی الله علیه و آله. سؤال کرد از چیزی که نفس می‌کشد که نه گوشت دارد و نه خون؟

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 77

فرمود آن صبح است که تنفس می‌کند. پرسید کدامند پنج پیامبری که به عربی سخن گفته‌اند. فرمود هود، شعیب، صالح، اسماعیل، محمد صلی الله علیه و آله.

این شخص نیز نشست و سومی از جای برخاست سؤال کرد ولی از در لجبازی درآمد گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام این آیه را برایم توضیح بده **یوم یفر المرء من أخیه و أمه و أبیه و صاحبته و بنیه** اینها کیانند که فرار می‌کنند؟ فرمود قاییل از هابیل و آن کسی که از مادرش فرار می‌کند موسی است و آن کس که از پدرش فرار می‌کند ابراهیم است و

کسی که از زن خود فرار می‌کند لوط است و آن کس که از فرزندش فرار می‌کند نوح است که از فرزند خود کنعان فرار می‌کند.

گفت چه کسی برای اولین بار مرگ ناگهانی کرد؟ فرمود داود که روی منبر در روز چهارشنبه از دنیا رفت. گفت کدامند آن چهار چیز که از چهار چیز سیر نمی‌شوند؟ فرمود زمین از باران و ماده از نر و چشم از نظر و عالم از علم. گفت اولین کسی که دینار و درهم را سکه زد که بود؟ فرمود نمرود بن کنعان بعد از نوح.

پرسید اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ فرمود ابلیس که اجازه داد با او وطی کنند. از صدای کبوتر راعیبه پرسید فرمود او نفرین می‌کند به کسانی که مشغول رقص و آواز و تار و طنبورند. از کنیه براق پرسید فرمود او را ابا هزال می‌گفتند. گفت چرا تبع را تبع گفته‌اند؟ فرمود او غلامی نویسنده بود و منشی پادشاه.

هر وقت نامه‌ای می‌نوشت آغاز نامه را

بسم الله الذی خلق صبحا و ریحا

قرار می‌داد.

پادشاه گفت وقتی نامه می‌نویسی ابتدای آن را به نام ملک رعد بنویس. گفت جز به نام پروردگرم آغاز نمی‌کنم بعد هر چه مایلی بگو بنویسم خداوند سپاس عقیده او را گذاشت و پاداش او را چنین قرار داد که پس از این پادشاه سلطنت به او رسید و مردم تابع و پیرو او شدند بهمین جهت تبع نام گرفت.

پرسید چرا بز دم کوتاه دارد (بعضی از نسخه‌ها دم او برافراشته است) و عورت و نشیمنگاهش مکشوف است؟ فرمود چون بز با نوح مخالفت کرد وقتی او را داخل کشتی نمود به زور او را انداخت دمش کنده شد اما گوسفند روی نشیمنگاهش پوشیده است چون خودش وارد کشتی شد نوح دستی بر پشت او کشید و دمش روی رانهایش را گرفت.

از سخن بهشتیان سؤال کرد فرمود اهل بهشت به عربی صحبت می‌کنند. از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 78

جهنمیان پرسید فرمود به زبان مجوسیان. سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خواب چهار قسم است: 1- پیامبران به پشت می‌خوابند چشمهایشان در خواب نیست انتظار وحی را می‌کشند. 2- مؤمن به دست راست می‌خوابد روی به قبله.

3- پادشاهان و ابناء آنها بطرف چپ می‌خوابند تا غذائی که خورده‌اند گوارا شود.

4- شیطان و برادرانش و هر دیوانه و بیماری به رو می‌خوابد.

بعد دیگری از جای حرکت کرد و گفت مرا از روز چهارشنبه مطلع کن و اینکه فال بد می‌زنیم و آن روز برای ما سنگینی می‌آید کدام چهارشنبه است؟ فرمود چهارشنبه آخر ماه است. در آن چهارشنبه قایل برادرش هابیل را کشت و ابراهیم را در آتش افکندند و روز چهارشنبه او را در منجنیق قرار دادند. روز چهارشنبه فرعون را خدا غرق کرد. روز چهارشنبه خداوند قریه لوط را زیر و رو کرد. در چهارشنبه خداوند باد سهمگین بر قوم عاد فرستاد. روز چهارشنبه آنها مانند شب تار سیاه شدند.

روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط کرد. روز چهارشنبه فرعون از پی موسی رفت تا او را بکشد. روز چهارشنبه سقف بر آنها فرود آمد. روز چهارشنبه فرعون دستور داد بچه‌ها را بکشند. روز چهارشنبه بیت المقدس را خراب کرد. روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود را آتش زد در استخر فارس. روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد. روز چهارشنبه اولین عذاب بر قوم فرعون سایه افکند. روز چهارشنبه خداوند قارون را به زمین فرو برد. روز چهارشنبه ایوب مبتلا به از بین رفتن مال و فرزند خود شد. روز چهارشنبه یوسف داخل زندان شد. روز چهارشنبه خداوند فرمود **أنا دمرناهم و قومهم أجمعین**. روز چهارشنبه صیحه آسمانی آنها را فرا گرفت. در چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند. روز چهارشنبه سنگی چون سجیل بر آنها بارید. روز چهارشنبه صورت پیامبر صلی الله علیه و آله شکافته شد و دندانش شکست. روز چهارشنبه قوم عمالقه تابوت را گرفتند.

از ایام هفته سؤال کرد که چه کارها در آن جایز است. فرمود روز شنبه روز مکر و خدعه است. روز یک شنبه روز کاشت درخت و ساختمان است. روز دوشنبه روز سفر و جستجو است. روز سه شنبه روز جنگ و خون. روز چهارشنبه روز شوم است که مردم فال بد می‌زنند. روز پنج شنبه روز دخول بر امراء و قضای حوائج است. روز جمعه روز خواستگاری و نکاح است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 79

بخش ششم بعضی از احتجاجات امیر المؤمنین علیه السلام و جوامع علمی که از موسی علیه السلام رسیده

احتجاج طبرسی صفحه 121.

اصبغ گفت ابن کواء از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید کیست که شب و روز بینا است و کیست شب و روز کور است و کیست که شب بینا است و روز کور و کیست که شب کور است و روز بینا؟

امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود وای بر تو سؤالی بکن که بدردت بخورد نه سؤالی که تو را به کار نیاید. شخصی که شب و روز بینا است آن کسی است که ایمان به پیامبران و اوصیای آنها آورده و به کتابهای آنها و ایمان به خدا و پیامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آورده و اقرار به ولایت من دارد که شب و روز بینا است.

اما شخصی که شب و روز کور است منکر انبیاء پیشین و کتابهای آنها است و پیامبر ما را نیز درک کرده و ایمان نیاورده و اقرار به ولایت من ندارد پس منکر خدا و پیامبر اوست شب و روزش کور است.

اما کسی که شب بینا و روز کور است شخصی است که ایمان به انبیاء گذشته و کتب آسمانی آنها دارد ولی به پیامبر ما ایمان نیاورده و منکر ولایت من است و انکار حق مرا می کند او شب بینا است و روز کور.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 80

اما شب کور و روز بینا مردی است که منکر انبیای گذشته و اوصیای آنها و کتب ایشان است. پیامبر ما را درک کرده و ایمان آورده به خدا و پیامبرش و به امامت من نیز ایمان دارد و ولایت مرا پذیرفته است شب کور است و روز بینا. ای ابن کواء! وای بر تو به وسیله ما فرزندان ابو طالب اسلام را افتتاح نموده و به وسیله ما ختم می نماید.

اصبغ گفت وقتی امیر المؤمنین علیه السلام از منبر پائین آمد. از پی او رفتم و گفتم سرورم! یا امیر المؤمنین دلم را محکم کردی با بیانات خود. فرمود اصبغ! هر کس شک در ولایت داشته باشد شک در ایمان اوست و هر که اقرار به ولایت من نماید اقرار به ولایة الله نموده. ولایت من متصل است به ولایت خدا مانند این دو انگشت.

اصبغ! هر کس اقرار به ولایت من نمود رستگار شد و هر که انکار کرد ولایت مرا بدبخت و زیانکار شد و به رو در آتش خواهد افتاد و هر که داخل آتش شد در آنجا سالهای سال و مدت زیادی خواهد ماند.

مناقب ج 1 صفحه 511.

پادشاه روم نامه ای برای معاویه فرستاد و از او سؤالاتی کرد. از آن جمله پرسید بگو لا شیء چیست؟ معاویه در جواب فرو ماند. عمرو بن عاص گفت یک اسب خوب بفرست در سپاه علی علیه السلام که آن را به قیمت لا شیء بفروشند شاید مسأله روشن شود. فرستاده معاویه وارد سپاه امیر المؤمنین علیه السلام شد و برخورد به علی علیه السلام کرد که قنبر همراه او بود. مولی به قنبر فرمود اسب را قیمت کن.

پرسید این اسب را چند می فروشی؟ گفت (بلا شیء) فرمود اسب را از او بگیر.

صاحب گفت لا شیء را بده او را به صحرا برد و سراب را به او نمود گفت لا شیء این است و فرمود برو بگو به معاویه. عرض کرد به چه دلیل می گوئی؟ فرمود مگر نشنیده‌ای خداوند در قرآن می فرماید **یحسبه الظمآن ماء حتی إذا جاءه لم یجده شیئاً**.

ابن کواء پرسید فاصله بین آسمان و زمین چقدر است؟ فرمود به اندازه ناله مظلومی و دعای مستجابی. گفت مزه آب چیست؟ فرمود مزه زندگی را دارد. گفت بین مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ فرمود به اندازه یک روز راه خورشید. گفت آن دو برادر کدامند که در یک روز دنیا آمدند و یک روز از دنیا رفتند عمر یکی از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 81

آنها صد و پنجاه سال و عمر دیگری پنجاه سال بود؟ فرمود عزیز و عززه برادرش بود چون خداوند عزیز را صد سال میراند بعد زنده‌اش کرد.

از زمینی پرسید که یک مرتبه بر آن آفتاب تایید فرمود آن دریائی بود که برای بنی اسرائیل شکافت و از انسانی سؤال کرد که می آشامید و غذا می خورد ولی تغوط ندارد فرمود جنین است و از چیزی که آشامید در حالی که زنده بود و خورد وقتی مرده بود فرمود عصای موسی است آشامید موقعی که در درخت بود تر و تازه و خورد وقتی وسائل سحر و جادوگری ساحران را بلعید.

و از زمینی که در طوفان نوح بالای آب قرار گرفت فرمود آن محل کعبه است چون آن زمین مرتفع بود.

از تهمت زده‌ای که نه از جن بود و نه انسان فرمود همان گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند و سؤال کرد از کسی که به او وحی شد نه جن بود و نه انسان فرمود خداوند به زنبور عسل وحی کرد و سؤال از پاکترین سرزمین کرد که نماز در آن صحیح نیست فرمود پشت کعبه است. سؤال کرد از پیکری که نه جن بود و نه انسان و نه از ملائکه و شیاطین فرمود **هدهد اذهب بکتابی هذا** و از برانگیخته‌ای که نه جن و نه انسان و نه ملائکه و شیاطین بود فرمود او همان کلاغی بود که خدا او را فرستاد (تا به قایل کیفیت دفن هابیل را بیاموزد) و از جانداري که در شکم جانداري بود که بین آن دو قرابت و خویشاوندی وجود نداشت فرمود یونس پیامبر که در شکم ماهی بود. پرسید قیامت چه وقت است؟ فرمود هنگام مرگ و رسیدن اجل.

گفت عصای موسی چه بود؟ فرمود گفته‌اند به او اریبه و از عوسج بود هفت ذراع طول داشت به ذراع حضرت موسی جبرئیل از بهشت آورده بود برای شعیب.

ابن عباس گفت دو برادر یهودی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند یکتائی که دو ندارد چیست و دو تائی که سه ندارد تا صد تا که متصل است در تورات و انجیل می‌یابیم و در قرآن شما می‌خوانید؟ فرمود اما واحد خداوند یکتا است قهار است و شریکی ندارد.

اما دو تا آدم و حوا هستند که اولین دو تا می‌باشند. سه تا جبرئیل، میکائیل و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 82

اسرافیل است زیرا آنها سرآمد ملائکه در وحی هستند. اما چهار تا تورات، انجیل، زبور و قرآن است.

اما پنج تا نماز است که خداوند بر پیامبرش نازل نموده و بر امت او که بر پیامبران قبل نازل نکرده و نه بر امت‌های پیشین شما در تورات می‌یابید آن را. اما شش تا خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. هفت عبارت است از هفت آسمان طبقه طبقه. اما هشت تا بر می‌دارد عرش خدا را در آن روز ثمانیه یعنی هشت تا. اما نه تا عبارت است از معجزات نه گانه موسی. اما ده تا این آیه **تلك عشرة كاملة** اما یازده یوسف به پدرش گفت دیدم یازده ستاره مرا سجده کردند.

دوازده عبارت از دوازده ماه است. سیزده گفتار یوسف است به پدرش که گفت خورشید و ماه را دیدم برایم سجده می‌کنند که یازده برادر و خورشید پدرش و ماه مادرش بود.

چهارده عبارت است از چهارده قنديل نور که بین آسمان هفتم و حجب آویخته است که به نور خدا می‌درخشند تا روز قیامت. پانزده، پانزده روز از ماه رمضان گذشته تمام کتب آسمانی از لوح محفوظ نسخه گرفته شد و به آسمان دنیا آمد.

شانزده صف ملائکه که اطراف عرش را گرفته‌اند. هفده اسمی از اسماء خدا که بین بهشت و جهنم نوشته شده که اگر آنها نباشد چنان شراره آتش زبانه می‌کشد که هر چه در آسمان و زمین است می‌سوزاند.

اما هجده عبارت از هجده حجاب است که آویخته بین عرش و کرسی است اگر آنها نباشد کوههای سخت ذوب می‌شوند و آسمانها و زمین و هر چه ما بین آنها است می‌سوزد از نور عرش.

نوزده عبارت از نوزده فرشته خازن جهنم است. بیست زبور را خداوند بر داود بیست روز از ماه رمضان گذشته نازل کرد. بیست و یک در آن روز خداوند آهن را برای داود نرم کرد.

بیست و دو کشتی نوح بر زمین قرار گرفت. بیست و سه میلاد عیسی مسیح و نزول

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 83

مائده بر بنی اسرائیل. بیست و چهار خداوند چشم یعقوب را برگرداند. اما بیست و پنج خداوند با موسی در وادی مقدس تکلم کرد بیست و پنج روز. بیست و شش مقدار درنگ ابراهیم در آتش نمرودیان بود در آنجا قرار گرفت وقتی سرد و سلامت شد.

اما بیست و هفت خداوند ادریس را به مرتبه عالی رسانید در بیست و هفت سالگی. و بیست و هشت مدت درنگ یونس در شکم ماهی بود. اما سی مقدار قرار خداوند با موسی بود سی شب. اما چهل تمام این قرار بود و **أتمناها بعشر**. اما پنجاه، پنجاه هزار سال. و اما شصت کفاره روزه ماه رمضان است **فمن لم يستطع فإطعام ستین مسکینا**. اما هفتاد عبارت است از هفتاد نفری که موسی انتخاب نمود.

اما هشتاد باید تازیانه بزیند به تعداد هشتاد تازیانه. اما نود عبارت از نود و نه گوسفند است. اما صد **فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة** که هر کدام صد تازیانه بزیند.

توضیح امیر المؤمنین علیه السلام را که شنیدند هر دو ایمان آوردند یکی از آنها در جنگ جمل به شهادت رسید و دیگری در جنگ صفین.

در جواب سؤال کننده ای فرمود: آن دو همسری که باید با هم باشند با اینکه زنده نیستند خورشید و ماه است و نوری که نه از خورشید و نه ماه و نه ستاره و نه چراغها است همان عمود نوری است که خداوند در وادی تیه برای موسی فرستاد و ساعتی که نه از شب و نه از روز است همان ساعتی که قبل طلوع خورشید است.

پسری که از پدرش بزرگتر بود و او پسری داشت که بزرگتر از خودش بود عزیز است که خداوند او را مبعوث نمود به پیامبری در چهل سالگی اما پسرش صد و بیست سال داشت و آنچه قبله ندارد کعبه است و کسی که پدر ندارد مسیح است و کسی که عشیره ندارد آدم است.

کتاب غارات ابراهیم بن محمد ثقفی سند را به اصیغ بن نباته می‌رساند گفت پادشاه روم نامه ای برای معاویه فرستاد و ده سؤال کرد اما او چنان فرو ماند مانند خر که در گل فرو می‌ماند یک نفر را فرستاد خدمت امیر المؤمنین علیه السلام. آن زمان امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه بود. گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین. امام علیه السلام فرمود تو از رعایای من نیستی؟ جواب داد آری. مرا معاویه فرستاده تا ده

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 84

سؤال بکنم که پادشاه روم از او پرسیده و گفته است اگر جواب این مسائل را بدهی به تو خراج می‌دهم و گر نه تو باید به من خراج بدهی. اما معاویه جواب آنها را نمی‌دانست مرا فرستاده تا از شما پیرسم.

علی علیه السلام پرسید آن سؤالها چیست؟ گفت: 1- اول چیزی که در زمین تکان خورد؟ 2- اول چیزی که ناله زد در زمین؟ 3- چقدر فاصله بین حق و باطل است؟ 4- چقدر فاصله بین مشرق و مغرب است؟ 5- چقدر فاصله بین آسمانها و زمین است؟ 6- ارواح مسلمین کجايند؟ 7- ارواح مشرکین کجا؟ 8- قوس و قزح چیست؟ 9- این مجره چیست؟ 10- به خنثی چگونه میراث می‌رسد؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اول چیزی که بر روی زمین تکان خورد درخت خرما بود و مانند فرزند آدم است که اگر سر او را ببرند می‌میرد وقتی سر خرما را ببرند یک تنه خشک می‌ماند. اول چیزی که ناله کرد در زمین وادی بود در یمن و آن اولین زمینی بود که آب از آن تراوید. بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است همان فاصله‌ای که می‌گوئی چشم دید و گوش شنید آنچه را که نشنیده و بین آسمان و زمین فاصله طول دید است و دعای مظلوم و بین مشرق و مغرب یک روز تمام برای خورشید.

ارواح مسلمین در سرچشمه‌ای در بهشت جای دارند به نام سلمی و ارواح مشرکین در چاهی قرار دارند از آتش به نام برهوت اما قوس امان برای اهل زمین است از غرق وقتی آن را در آسمان ببینند.

اما مجره (روشنائی است که در آسمان دیده می‌شود دو طرف آن را تاریکی فرا گرفته) درب‌های آسمان است که خداوند آنها را برای قوم نوح گشود بعد آنها را بست و دیگر باز نکرد. اما خنثی بول می‌کند اگر ادرار او از آلت مردی خارج شد که مرد است اگر از آن خارج نشد زن خواهد بود.

معاویه این جواب‌ها را برای پادشاه روم نوشت. او خراج به معاویه پرداخت و گفت این جواب‌ها جز از کتاب پیامبر خارج نشده. این چیزهائی است که خداوند در انجیل عیسی نازل کرده.

پیرمردی از فزاره گفت علی علیه السلام فرمود از کارهائی که خداوند به نفع شما انجام داده اینست که دشمن شما مسائل دینی خود را برای شما می‌نویسد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 85

بخش هفتم تعلیماتی است که امیر المؤمنین علیه السلام در چهار صد بخش از مصالح دین و دنیای مسلمان آموخته

در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که امیر المؤمنین علیه السلام در یک مجلس به اصحاب خود چهار صد بخش از مصالح دین و دنیای مؤمن را آموخت.

فرمود حجامت موجب سلامتی بدن و نیروی عقل می‌شود و عطر در شارب از اخلاق پیامبر است و احترام بدو فرشته مأمور به اعمال انسان است. مسواک موجب خشنودی خدا و روش پیامبر و پاک‌کننده دهان است.

استعمال روغن پوست را نرم مغز را افزایش می‌بخشد و مجاری آب را نرم می‌کند و خشکی پوست و عیب آن را برطرف می‌کند و رنگ را باز می‌کند و شستن سر کثافت و خار و خاشاک را می‌ریزد. مزه مزه و استنشاق سنتی است و دهان و بینی را پاک می‌کند.

انفیه برای سر مفید است و بدن را پاک و مفید برای بیماریهای سر است و نوره کشیدن بدن را محکم و پاک می‌کند.

کفش خوب بدن را ننگه می‌دارد و کمک به پاکی و نماز است و ناخن گرفتن مانع درد بزرگ است و رزق را فراوان می‌کند و موی زیر بغل را ستردن موجب از بین رفتن بوی بد می‌شود و پاکیزگی و روشی است که پیامبر دستور داده.

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 86

شستن دو دست قبل و بعد از غذا روزی را افزایش می‌دهد و جلو چرب شدن لباس را می‌گیرد و چشم را جلا می‌بخشد. شب‌زنده‌داری بدن را سالم و خدا را خشنود و موجب رحمت می‌گردد و چنگ زدن به اخلاق پیامبران است.

خوردن سیب ترشح معده را می‌افزاید. شیر خوردن دندانها را محکم می‌کند و بلغم و بوی دهان را می‌برد.

نشستن در مسجد از طلوع فجر تا طلوع آفتاب سریعتر رزق انسان را از دویدن به این طرف و آن طرف می‌رساند. گلابی خوردن نیروی دل ضعیف است و معده را پاک و قلب را تزکیه و موجب برطرف شدن ترس و خوشروئی بچه می‌شود.

خوردن بیست و یک دانه مویز قرمز هر روز ناشتا تمام امراض را برطرف می‌کند مگر مرض مرگ. مستحب است برای مرد مسلمان که شب اول ماه رمضان با زن خود همبستر شود. خداوند در قرآن می‌فرماید **أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ**. رفث همان همبستری است.

انگشتر غیر نقره به دست نکنید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود پاک نیست دستی که در آن انگشتر آهنین باشد هر کس در انگشتر خود نام خدا را نقش نموده وقتی به مستراح می‌رود آن را از دستی که استنجا می‌نماید خارج کند.

هر کدام از شما به آینه نگاه کردید بگوئید

الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقی و صورتی فاحسن صورتی و زان منی ما شان من غیرى و اکر منى بالاسلام.

باید خود را بیاراید هر کدام از شما که دوست مسلمانش به دیدن او می‌آید چنانچه مایل است. اگر شخص غریبی او را ببیند در بهترین شکل و قیافه باشد.^{۳۳}

³³ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ۲ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ش.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)؛ ج 2؛ ص 86

زه سه روز در هر ماه چهارشنبه بین دو پنج شنبه و روزه ماه شعبان وسواس دل و آشفتگی خاطر را می برد.

استنجاء به آب سرد قطع بواسیر می کند شستن لباس ناراحتی و اندوه را می برد و پاکی برای نماز است. موی سفید را از بدن نکنید که آن نور شخص مسلمان است.

هر کس ریش او در اسلام سفید شود برایش نوری خواهد بود در قیامت.

مسلمان در حال جنابت نمی خوابد و به خواب نمی رود مگر با وضو، اگر آب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 87

نیافت تیمم نماید با خاک زیرا روح مؤمن به جانب خدا بلند می شود خداوند او را می پذیرد و مورد لطف خویش قرار می دهد. اگر اجلس رسیده باشد او را در گنجینه های رحمت خویش قرار می دهد و گر نه روح را به همراه امنای ملائکه خویش به جسد بر می گرداند.

مؤمن آب دهان جلو انظار نمی اندازد اگر چنین کاری از روی نسیان کرد استغفار نماید از خدا. محل سجده پوف نکند همچنین در خوراک و آشامیدن و دوا با دهان پوف ننماید. شخص نباید وسط راه بخوابد و ادرار از بام روی هوا نکند در آب جاری ادرار ننماید اگر چنین کرد و مبتلا به یک ناراحتی شد خود را ملامت کند زیرا برای آب و هوا هر دو موجوداتی است (که در آن زندگی می کنند).

آدم به رو نباید بخوابد کسی که به رو خوابیده بیدارش کنید او را رها نکنید. به نماز نایستید در حال کسالت و نه در حالت چرت و پینکی و در فکر خویش نباشد زیرا در مقابل پروردگار عزیز است و آنقدر از نماز بنده قبول می شود که با دل توجه داشته باشد.

ریزه های ته سفره را بخورید که شفای از هر دردی است به اذن خدای عزیز برای هر کسی که مایل باشد شفا بگیرد. وقتی غذا خوردید، انگشتهای خویش را که غذا خوردید بمکید خداوند به او می فرماید برکت به تو خواهد داد. لباسهای پنبه ای بپوشید این نوع پارچه را پیامبر صلی الله علیه و آله می پوشید و ما نیز از همان لباس می پوشیم. لباس پشمینه و موئی نمی پوشید مگر به واسطه علتی. فرمود خداوند جمیل است و جمال را دوست دارد و می خواهد اثر نعمت را بر بنده خود ببیند. صله رحم به جا آورید گرچه سلام باشد. خداوند می فرماید **و اتقوا الله الذی تسألون به و الأرحام إن الله کان**

علیکم رقیبا. روز خود را به این و آن تمام نکنید و چنین و چنان کردیم زیرا با شما ملائکه‌ای هستند که تمام کارهای ما و شما را ثبت می‌کنند.

خدا را به یاد آورید در هر مکان زیرا خدا با شما است.

بر محمد و آل محمد صلوات بفرستید. خداوند دعای شما را قبول می‌کند وقتی محمد صلی الله علیه و آله را یاد کنید و برای او دعا نمائید و متوجه وظیفه خود نسبت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 88

به ایشان باشید. چیز داغ و گرم را ننگه دارید تا سرد شود. برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غذای گرمی آوردند فرمود بگذارید تا سرد شود و خوردن آن ممکن گردد، خداوند به ما آتش را نمی‌خوراند و برکت در غذای سرد است. هر وقت ادرار می‌کنید با آن ادرار به هوا نپاشید و روبروی باد ادرار نکنید. به بچه‌هاتان مطالبی که سودمند است برای آنها بیاموزید مبدا عقاید باطل خاطر آنها را بپوشاند.

زبان ننگه دارید و در مقابل خدا تسلیم باشید تا سود ببرید. امانت را به هر کس که شما را امین دانسته برگردانید اگر چه قاتل فرزند انبیاء باشد. پیوسته به یاد خدا باشید.

هنگامی که وارد بازار می‌شوید و در موقع گرفتاری مردم این یاد خدا کفاره گناهان است و حسنات را می‌افزاید و از غافلین شمرده نمی‌شوید.

بنده نباید به سفر رود وقتی ماه رمضان وارد می‌شود زیرا خداوند می‌فرماید **فمن شهد منکم الشهر فلیصمه**. در شراب خواری و مسح بر روی کفش تقیه نیست. مبدا در باره ما غلو کنید بدانید ما بندگان هستیم مورد توجه خدا و بگوئید در فضل ما هر چه خواستید. هر که ما را دوست می‌دارد عمل ما را انجام دهد و باید از ورع کمک بگیرد زیرا ورع و پرهیزکاری بهترین کمک در مسائل دنیا و آخرت است. با عیبجوی ما ننشینید. آشکارا مقابل دشمنان دم از محبت ما نزنید که موجب خواری شما در نزد سلطان ستمگر می‌شود. راستی را از دست ندهید که موجب سخاوت است تمایل پیدا کنید به آنچه نزد خدا است و جویای اطاعت او باشید و تحمل و صبر بر این کار داشته باشید. چقدر زشت است که مؤمن وارد بهشت شود اما فاش کننده سر خود باشد. ما را به زحمت نیندازید در مورد شفاعت برای خود نسبت به کارهای خویش (شاید منظور این باشد که چنان نکنید که ما در باره شفاعت شما شرمنده باشیم). خود را در مقابل دشمنان روز قیامت رسوا نمائید و موجب تکذیب خویش نشوید. راجع به مقام و منزلت خویش در مقابل دشمنان به واسطه چیز بی‌ارزش دنیا. چنگ بزنید به دستور خدا فاصله‌ای بین شما و بین مقام شایسته و رسیدن به آرزوی دیرینتان نیست مگر با حضور پیامبر صلی الله علیه و آله (یعنی دم مرگ به همه آرزوهای خویش می‌رسید). آنچه نزد خداست بهتر و دوام

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 89

بیشتر دارد در آن موقع مژده به او می‌دهند و آرزوی دیدار و لقاء پروردگار را می‌نمایند.

برادران ضعیف خویشتن را تحقیر نکنید. هر کس مؤمنی را تحقیر نماید خداوند بین آن دو در بهشت جمع نخواهد نمود مگر توبه کند. وادار نکنید برادر مؤمن شما نیاز خود را ابراز نماید وقتی می‌دانید او نیازمند است (یعنی قبل از اظهار، حاجتش را برآورید). به هم کمک کنید مهربان باشید و بخشش بنمائید نه مانند منافق بگوئید و عمل نکنید. ازدواج کنید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار می‌فرماید هر کس می‌خواهد پیرو سنت من باشد باید ازدواج نماید زیرا از سنت من تزویج است.

جویای فرزند باشید که من با امت‌های دیگر مباحثات می‌کنم روز قیامت. نگذارید بچه‌هایتان شیر زنان هر جایی را بخورند و زنان دیوانه، زیرا شیر اثر می‌گذارد. از خوردن گوشت پرنده‌ای که چینه‌دان و سیخک پا و سنگ‌دان ندارد خودداری کنید و از هر حیوان درنده چنگال دار پرهیزید و همچنین چنگال‌دارهای پرنده و طحال را نخورید زیرا مخزن خون فاسد است.

لباس سیاه نپوشید که آن لباس فرعون است از غده‌های گوشت پرهیز کنید زیرا موجب تحریک مایه جذام است. در دین قیاس نکنید زیرا در دین مطالبی است که قیاس بردار نیست به زودی خواهند آمد گروهی که قیاس را کار خود قرار می‌دهند.

آنها دشمنان دینند. اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود. کفشهای نک تیز نپوشید این نوع کفشها مال فرعون است. او اولین کسی بود که چنین کفشی پوشید. با شراب‌خواران مخالفت کنید. خرما بخورید که شفا از دردها است. پیرو دستور پیامبر صلی الله علیه و آله باشید زیرا فرمودند هر که به خود اجازه درخواست و سؤال از مردم را بدهد خداوند دری از فقر به روی او می‌گشاید. زیاد استغفار کنید موجب جلب روزی است. هر چه می‌توانید عمل خیر انجام دهید که در قیامت نتیجه آن را خواهید دید. از جدال پرهیزید که موجب تردید و شک می‌شود.

هر کس حاجتی از خدا می‌خواهد آن حاجت را در سه موقع از خدا بخواهد ساعتی است در روز جمعه و ساعتی که خورشید از دایره نصف النهار پائین می‌رود

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 90

(هنگام ظهر)، موقعی که باد می‌وزد درهای آسمان باز می‌شود و رحمت نازل می‌گردد و پرندگان به صدا در می‌آیند و ساعتی در آخر شب هنگام طلوع فجر دو فرشته فریاد می‌زنند آیا توبه‌کننده‌ای هست که توبه کند و توبه‌اش پذیرفته شود؟

آیا درخواست‌کننده‌ای هست که به او عنایت شود؟ آیا استغفارکننده‌ای هست که مورد مغفرت قرار گیرد؟ آیا حاجتمندی هست که حاجتش روا شود؟ نداکننده خدا را جواب دهید و روزی را بجوئید و بخواهید بین طلوع فجر تا طلوع خورشید زیرا در این ساعت روزی جستن سریعتر به دست می‌آید تا از این طرف و به آن طرف دویدن و آن ساعتی است که خداوند روزی بین بندگان تقسیم می‌کند.

انتظار فرج را بکشید و از لطف خدا مأیوس نباشید. محبوبترین اعمال در نزد خدا انتظار فرج است که پیوسته این انتظار را داشته باشید بر خدا توکل کنید هنگام دو رکعت فجر وقتی به پا می‌دارید در این موقع به شما جوایز با ارزشی عنایت می‌شود با شمشیر به سوی حرم خدا (مکه) نروید و نماز نخوانید در حالی که جلو شما شمشیر باشد زیرا قبله امن است. حج خود را به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله تمام کنید وقتی به مکه مشرف می‌شوید زیرا ترک این کار جفا و ستم است و مأمور هستید به این عمل و به زیارت قبرهایی که خداوند شما را ملزم نموده به زیارت آنها و درخواست روزی کنید در کنار آنها.

گناه خود را کوچک شمارید زیرا گناه کوچک به حساب می‌آید و بزرگ می‌شود. سجده خود را طولانی کنید که عملی گرانتر بر شیطان از این نیست که انسان را در حال سجده ببیند زیرا به او امر سجده کردند و مخالفت نمود اما این انسان مأمور به سجده شد اطاعت کرد نجات یافت زیاد به یاد مرگ باشید و روز خارج شدن از قبر و ایستادن در پیشگاه پروردگار عزیز که با این کار مصائب برای شما ساده خواهد شد.

هر کدام گرفتار درد چشم شدید آیه الكرسی را بخواند و در دل چنین پندارد که خوب می‌شود خداوند ان شاء الله عافیت به او می‌بخشد. از گناهان پرهیزید هیچ گرفتاری و یا کمبود روزی نیست مگر به واسطه گناه حتی یک خدشه و یا به زمین

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 91

خوردن و مصیبت. خداوند در این آیه می‌فرماید **و ما أصابکم من مصیبة فبما کسبت أیدیکم و یعفوا عن کثیر** در موقع غذا خوردن زیاد به یاد خدا باشید. طغیان نورزید (در نسخه دیگری است که بغیر یاد خدا صحبت نکنید یا در غذا از دهان خود چیزی نیاندازید) زیرا نعمتی از نعمتهای خدا است و یکی از ارزاق اوست لازم است شکر آن را به جا آورید و حمد خدا را بکنید و قدر نعمت را بدانید قبل از اینکه از دست شما برود. نعمت از دست خواهد رفت و به رفتار شما با خود گواهی خواهد داد.

هر که از خدا به روزی کم راضی باشد، خداوند از او راضی می‌شود به عمل کم.

از تفریط پرهیزید که به حسرت خواهید افتاد هنگامی که سودی ندارد. وقتی در جنگ با دشمن روبرو شدید کم حرف بزنید و زیاد به یاد خدا باشید فرار نکنید که مورد خشم و غضب خدا قرار می‌گیرید اگر در جنگ برخورد به دوست مجروح خود کردید یا کسی که از پا افتاده یا شخصی که دشمن او را هدف گرفته با جان خویش آنها را حفظ کنید و کمک نمائید.

از نیکوکاری دست نکشید به مقداری که قدرت آن را دارید که موجب جلوگیری از زمین خوردگیهای بد می‌شود هر کس می‌خواهد ببیند چه مقامی در نزد خدا دارد ببیند خدا چه مقامی در نزد او دارد. هنگام گناه همین مقام را او در نزد خدا دارد. بهترین چیزی که شخص در منزل برای خانواده خود نگه می‌دارد گوسفند است هر که در منزل گوسفندی دارد ملائکه روزی یک بار او را تقدیس می‌کنند و هر که دو گوسفند داشته باشد دو بار در هر روز مورد تقدیس ملائکه قرار می‌گیرد و در سه گوسفند به او می‌گویند خدا برکت بدهد به تو وقتی شخص مسلمان ضعیف شد گوشت و شیر بخورد که خداوند نیرو را در این دو چیز قرار داده. وقتی تصمیم حج داشتید لوازم ضروری که در مسافرت لازمتان می‌شود بخرید. خداوند در این آیه می‌فرماید **و لو أرادوا الخروج لأعدوا له عدة** وقتی تصمیم به خارج شدن دارند لوازم ضروری را تهیه می‌کنند.

وقتی یکی از شما مقابل آفتاب می‌نشیند پشت به آفتاب نماید زیرا آفتاب دردهای پنهان انسان را آشکار می‌کند وقتی به حج می‌روید زیاد به خانه خدا تماشا

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 92

کنید. خداوند تبارک و تعالی یک صد و بیست رحمت در کنار خانه خود دارد که شصت قسمت آن متعلق به طواف کنندگان و چهل قسمت برای نمازگزاران و بیست قسمت به تماشاکنندگان خانه خدا.

در قلزم (پشت خانه خدا) هر چه بیاد دارید از گناهان خود اقرار نمائید و هر چه در خاطر ندارید چنین بگوئید: خدایا آنچه ملائکه مأمور بر من از گناهان نوشته‌اند و من فراموش کرده‌ام ببخش هر که اقرار به گناه خود در این محل بنماید و بشمارد و یاد آورد و استغفار نماید بر خداوند لازم است که گناهان او را بیامزد.

پیش از نزول بلا دعا کنید درب‌های آسمان پنج وقت به روی شما گشوده می‌شود:

1- هنگام نزول باران. 2- در موقع حمله به دشمن. 3- موقع اذان. 4- موقع قرائت قرآن. 5- هنگام ظهر و موقع طلوع فجر. هر کس مرده‌ای را غسل می‌دهد بعد از کفن کردن خودش غسل نماید. کفن‌ها را عطر آلود نکنید و بوی خوش برای مرده به کار نبرید مگر کافور زیرا مرده مانند محرم است (که در حال احرام عطر نباید بکار برد).

دستور دهید خویشاوندان سخن خوب بگویند در کنار جنازه، زیرا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله زنان به تسلیت او آمدند فرمود رها کنید تعریف و تمجید از مردگان را دعا کنید.

به زیارت مرده‌های خود بروید آنها از زیارت شما شاد می‌شوند. شخص حاجت خود را در کنار قبر پدر و مادرش از خدا بخواهد بعد از اینکه برای آنها دعا می‌کنید. مؤمن آینه برادر خویش است وقتی از برادر خود لغزشی دید به زیان او قدم برندارید با او همچون خودش باشید راهنمایی‌اش بکنید و نصیحت کنید و مهربان باشید با او از مخالفت پرهیزید که موجب نابودی شما می‌شود و میانه‌روی را از دست ندهید به یک دیگر نزدیک شوید که پاداش خواهید گرفت.

هر کدام با چهارپا به مسافرت می‌روید پس از فرود آمدن ابتدا او را علف و آب بدهید. به سر و صورت چهارپای خود نزدیک او خدا را تسبیح می‌کند. هر کدام در راه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 93

گم شدید یا بر جان خویش ترسیدید فریاد زنید

یا صالح اغثنی

در میان برادران جن شما یک جنی هست به نام صالح که در جهان گردش می‌کند وقتی صدا را بشنود جواب می‌دهد و گمشده را راهنمایی می‌نماید و چهارپای او را ننگه می‌دارد.

هر کس از شیر بر خود یا گوسفندش بترسد یک خط دور آن بکشد و بگوید

اللهم رب دانیال و الجب و رب کل اسد مستأسد احفظنی و احفظ غمی

و هر کس از عقرب ترسید این آیات را بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین اینه من عبادنا المؤمنین هر که از غرق هراس داشته باشد این را بخواند

بسم الله مجراها و مرساها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملك الحق ما قدروا الله حق قدره و الأرض جميعا قبضته يوم القيامة و السماوات مطويات بيمينه سبحانه و تعالی عما يشركون.

روز هفتم فرزندان خود را عقیقه کنید وقتی سر آنها را تراشیدید به وزن موی آنها نقره صدقه دهید بر مسلمان. همین کار را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام کرد و سائر فرزندان. وقتی به مستمند چیزی می‌دهید بگوئید برای شما دعا کند دعایش مستجاب می‌شود در باره شما، ولی در باره خودشان مستجاب نمی‌شود چون دروغ می‌گویند و دست خود را برگردانید به دهان خود و ببوسید زیرا خداوند تبارک و تعالی آن صدقه را

می‌گیرد قبل از آنکه به دست سائل قرار گیرد چنانچه می‌فرماید **ألم يعلموا أن الله هو يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات.**

در شب صدقه بدهید که صدقه شب خشم خدا را فرو می‌نشانند، سخن خود را از اعمال خویش بدانید. سخن کم بگوئید مگر در راه خیر. انفاق کنید از آنچه خدا به شما روزی داده، زیرا انفاق کننده همچون مجاهد در راه خدا است. هر کس یقین به این دارد که صدقه او را خداوند عوض می‌دهد از دل به انفاق اقدام می‌کند. هر کس یقین داشته ولی بعد شک عارض او شده همان یقین را بکار برد که شک موجب نقض یقین نمی‌شود.

گواهی بر سخن نادرست ندهید و بر سر سفره‌ای که شراب خورده می‌شود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 94

ننشینید زیرا بنده نمی‌داند چه وقت او را می‌گیرند وقتی کنار سفره می‌نشینید مانند بنده بنشینید پای خود را روی پای دیگر نگذارید و چهارزانو ننشینید این نوع نشستن را خداوند دوست ندارد و خشم به صاحب آن می‌گیرد.

غذای شب را انبیاء علیهم السلام پس از نماز عشاء می‌خوردند. غذای شب را رها نکنید که موجب زیان بدن می‌شود. تب پیش قراول مرگ است و زندان خدا است در زمین در آن هر کدام از بندگان را بخواهد زندانی می‌کند و این تب گناهان را چنان از بین می‌برد چنانچه کرک از کوهان شتر سترده می‌شود. هیچ دردی نیست مگر اینکه از داخل درون بدن است مگر جراحت و تب که آنها بر بدن وارد می‌شوند.

تب را کم کنید به وسیله بنفشه و آب سرد. حرارت تب از شراره جهنم است.

مسلمان شروع به مداوا نمی‌کند مگر وقتی مرض صحت او را بهم بزند. دعا قضای مبهم را برمی‌گرداند. دعا را وسیله‌ای برای خود قرار دهید. وضو بعد از طهارت ده حسنه دارد. طهارت بگیرید. از کسالت پرهیزید. هر کس کسالت بورزد حق خدا را نخواهد پرداخت. به وسیله آب نظافت کنید. از بوی بد که موجب آزار و اذیت است متوجه خود باشید زیرا خداوند دشمن می‌دارد بنده‌ای را که کثیف است و مردم از او متنفرند. در نماز با ریش خود بازی نکنید و نه با چیزی که از نماز شما را وامی‌دارد.

به کار نیک مبادرت کنید پیش از آنکه گرفتار کار دیگری شوید.

مؤمن خویشتن را به زحمت می‌دارد ولی مردم از دست او آسوده هستند. بیشتر سخن شما یاد خدا باشد. از گناهان پرهیزید. بنده گناهی می‌کند روزی از او باز داشته می‌شود. بیماران خود را با صدقه مداوا کنید. اموال خویش را با زکات حفظ کنید.

نماز وسیله تقرب هر پرهیزکار است. حج جهاد هر ناتوان است.

جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است. فقر مرگ بزرگ است. کمی اهل و عیال یکی از دو توانگری است. اندازه و موازنه صحیح، نصف زندگی است. غم و غصه نصف پیری است. محتاج نمی‌شود شخصی که اقتصاد را رعایت کند. سرزنش نمی‌شود کسی که مشورت نماید.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 95

کمک نیست مگر در نزد کسی که دارای نژاد والا یا دین باشد. هر چیز میوه‌ای دارد ثمره نیکی عجله کردن در آن است. هر که یقین به عوض داشته باشد از بخشش مضایقه ندارد. هر کس هنگام مصیبت دو دست خود را بر ران خویش بزند اجرش از بین می‌رود، بهترین اعمال شخص انتظار فرج خدا است. هر که پدر و مادر خود را محزون نماید عاق آنها شده. روزی را با صدقه فرود آورید.

امواج سهمگین بلا را از خود به وسیله دعا دفع کنید. قسم به آن پروردگاری که دانه را شکافت و انسان را آفرید حرکت بلا به سوی مؤمن سریعتر از حرکت سیل است از شیب‌های تند به پائین دره و از سرعت راه رفتن اسب‌ها. از خداوند تقاضای عافیت نمائید از بلای طاقت فرسا که بلای طاقت فرسا دین را از دست می‌رباید.

سعید کسی است که از دیگران پند بگیرد و خویشتن را بسازد. خویشتن را بیارائید با اخلاق نیکو زیرا بنده مسلمان با حسن خلق به مقام روزه‌دار شب زنده‌دار می‌رسد.

هر که شراب بیاشامد با اینکه می‌داند حرام است خداوند از چرک و فساد اهل جهنم به او می‌خوراند گرچه آمرزیده می‌شود.

نذر در کار نامشروع صحیح نیست. قسم در مورد قطع رحم درست نیست.

دعاکننده بدون عمل مانند تیر زنده‌ایست که کمانش زه نداشته باشد. باید زن مسلمان خویشتن را برای شوهر بیاراید. کسی که در راه دفاع از مال خود کشته شود شهید است. کسی که در معامله مغبون شده نه ستایش می‌شود و نه اجر دارد. قسم برای فرزند نسبت به پدر نیست و نه برای زن نسبت به شوهرش. خاموشی یک روز تا شب صحیح نیست مگر با ذکر خدای عزیز. بیابان‌نشینی بعد از هجرت صحیح نیست. هجرت پس از فتح وجود ندارد (شاید فتح مکه است).

خویشتن را به تجارت وادارید زیرا در تجارت بی‌نیازی از مال مردم بوجود می‌آید. خداوند پیشه‌وران را دوست می‌دارد. هیچ کاری در نزد خدا محبوبتر از نماز نیست. مبدا کاری از کارهای دنیا شما را به خود مشغول دارد از اوقات نماز.

خداوند تبارک و تعالی سرزنش کرده گروهی را با این آیه **الذین هم عن صلاتهم ساهون** یعنی غافلند و بی‌اهمیت به وقتهای آن هستند. بدانید دشمنان خوب شما ریاکارند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 96

نسبت به هم ولی خداوند به آنها توفیق نمی‌دهد و قبول نمی‌کند مگر عملی را که خالص باشد. کار نیک کهینه نمی‌شود و گناه فراموش نمی‌گردد. خداوند عزیز با کسانی هست که پرهیزکار و نیکوکارند.

مؤمن به برادرش غش نمی‌زند و به او خیانت نمی‌کند و نه او را خوار می‌نماید و نه متهم می‌دارد و نمی‌گوید من از تو بیزارم. برای برادرت بهانه‌ای بجو اگر بهانه‌ای نیافتی کوشش نما تا بهانه‌ای پیدا شود. از جای کردن کوهها ساده‌تر است از بدست آوردن قدرت از دست رفته. از خدا کمک بخواهید و صبر کنید. زمین ملک خدا است به هر کس بخواهد می‌سپارد و عاقبت نیکو از آن پرهیزکاران است. عجله در کار نداشته باشید. قبل از موقع آن که موجب پشیمانی می‌شود. زمان به نظر شما طولانی نیاید که موجب قساوت قلب می‌گردد.

به ناتوانان خود رحم کنید و رحمت خدا را با رحم نمودن به آنها بجوئید. از غیبت شخص مسلمان پرهیزید. مسلمان به غیبت برادر خود نمی‌پردازد. خداوند این کار را نهی نموده و می‌فرماید **و لا یغتب بعضکم بعضاً یحب أحدکم أن يأکل لحم أخیه میتا**. مسلمان دو دست خود را روی هم نمی‌گذارد. در نمازش با اینکه در مقابل پروردگار عزیز ایستاده شبیه به اهل کفر می‌شود یعنی مجوسان. باید کنار سفره مانند بندگان نشست روی زمین بخورد و ایستاده آب نیاشامد. اگر یکی از شما جانوری در نماز خود یافت او را دفن نماید و آب دهان بر او بیندازد یا داخل جامه خویش کند تا نماز را تمام کند و توجه زیاد (به خارج از نماز) موجب قطع نماز می‌شود و شایسته است برای نماز گزار که ابتدا اذان و اقامه و تکبیر بگوید.

هر کس **قل هو الله أحد** را قبل از طلوع آفتاب یازده مرتبه بخواند و یازده مرتبه **إنا أنزلناه** و یازده مرتبه **آیه الكرسي** مالش از تلف و نابودی محفوظ است. هر که **قل هو الله أحد** را قبل از طلوع آفتاب بخواند آن روز گرفتار گناه نمی‌شود گرچه شیطان کوشش کند. از انحراف دینی و مغلوب شدن در برابر افراد به خدا پناه ببرید. هر که از ما کناره گیرد هلاک می‌شود. کوتاه کردن لباس موجب پاکی آن است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید **و ثيابک فطهر** یعنی لباست را

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 97

کوتاه کن.

خوردن عسل شفا از هر دردی است خداوند می‌فرماید **یخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فیه شفاء للناس** و آن به قرائت قرآن است. نوشیدن شیر باعث از بین رفتن بلغم می‌شود. غذای خود را با نمک شروع کنید اگر مردم بدانند چقدر نمک ارزش دارد او را بر پادزهر مجرب مقدم می‌دارند (کنایه از اینست که نمک اول غذا پادزهری برای سموم

بدن است). هر کس غذای خود را با نمک شروع کند از او هفتاد درد دور می‌شود و چیزهایی که جز خدا دیگری نمی‌داند. به آدم تبار در تابستان آب سرد بپاشید که تب را فرو می‌نشانند. هر ماه سه روز را روزه بگیرید که معادل روزه تمام عمر است و ما دو پنج شنبه را روزه می‌گیریم که در وسط آن یک چهارشنبه است زیرا خداوند جهنم را در روز چهارشنبه آفریده. هر کس از شما حاجتی دارد صبح زود روز پنج شنبه آن را بگوید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است خدایا بر امت من مبارک گردان صبح زود روز پنج شنبه را.

وقتی که از خانه خارج می‌شود باید آیاتی از سوره آل عمران **إِن فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تَا** **إِنك لا تخلف الميعاد** و آیه الكرسی و **إنا أنزلناه** و ام الكتاب را بخواند زیرا در این آیات قضای حوائج دنیا و آخرت است.

لباس کلفت انتخاب کنید زیرا هر کس لباس نازک بپوشد دین او ضعیف می‌شود. در مقابل پروردگار خویش نایستید با اینکه دارای لباسی هستید که زیر آن مشاهده می‌شود. توبه کنید در پیش خدا و خویشتن را داخل محبت او نمائید زیرا خداوند توابین و مطهرین را دوست می‌دارد. مؤمن بسیار توبه‌کننده است. وقتی مؤمن به برادر خود بگوید اف حرمت برادری از میان آن دو قطع می‌شود. وقتی می‌گوید تو کافری یکی از آن دو کافر می‌شود وقتی به او تهمت بزند اسلام در دلش چنان آب می‌شود مثل نمک که در آب حل می‌گردد.

در توبه باز است برای کسی که بخواهد، بسوی خدا توبه نصوح کنید. ممکن است خدا گناهان شما را ببوشاند. به عهد خویش وفادار باشید. نعمت از دست نمی‌رود و زندگی خویش پایان نمی‌پذیرد مگر با گناهی که مرتکب می‌شوند.

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 98

خداوند نسبت به بندگان ستمکار نیست اگر آنها پیشگیری کنند این بلاها با دعا و انابه به سوی خدا نازل نخواهد شد، اگر زمانی که بلا نازل شد و نعمت از میان رفت پناه به خدا آورند با نیت پاک و سستی نکنند و اسراف نورزند خداوند هر فاسدی از آنها را اصلاح می‌نماید و هر خوبی را به آنها برمی‌گرداند.

هر گاه مسلمان در تنگدستی قرار گرفت شکایت از خدایش نکند و درد دل خویش را به خدای خویش بگوید که در دست او کلید تمام امور و تدبیر آنها است.

در هر فردی یکی از سه امر است فال بد، کبر و آرزو. هر گاه یک نفر از شما فال بد زد به کار خود ادامه دهد و خدا را یاد کند. اگر از کبر ترسیدید با خادم خود غذا بخورید و گوسفند بدوشید. وقتی آرزو کردید از خدا درخواست نمائید و زاری کنید نزد او مبادا نفس شما را به گناه وادارد.

با مردم آمیزش داشته باشید و به آنها چیزهائی را بگوئید که قبول دارند و می‌پذیرند از چیزهائی که انکار می‌کنند صرف نظر نمائید آنها را بر خود و بر ما بار نکنید. امر ما (و ارتباط ولائی با ما) دشوار و بسیار سخت است که تحمل آن را ندارد مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد.

هر گاه شیطان در دل تو وسوسه کرد به خدا پناه ببر و بگو

آمنت بالله و برسوله مخلصا له الدین

هر گاه خداوند مؤمنی را لباس تازه‌ای روزی کرد وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت ام‌الکتاب و آیه‌ الکرسی را قرائت کند و **قل هو الله أحد و إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر** سپس خدا را سپاسگزاری کند که پیکرش را پوشانده و در میان مردم او را آراسته و زیاد بگوید

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

در آن لباس به معصیت دچار نمی‌شود و به مقدار هر نخ‌ی در آن لباس فرشته‌ای او را تقدیس می‌کند و برایش استغفار می‌نماید و برای او طلب رحمت می‌کند.

بدگمانی را از میان خود دور افکنید. خداوند از این کار نهی نموده. من در خدمت پیامبر اکرم و عترتم با من در کنار حوض کوثر هستیم هر کس می‌خواهد ما را بیابد به دستور ما عمل کند و کار ما را از پیش گیرد. برای هر خانواده‌ای نجیبی است

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 99

برای ما شفاعت است و هر که ما را دوست بدارد دارای شفاعت است. سرعت بگیرید در راه ملاقات ما. کنار حوض کوثر دشمنان خود را کنار می‌زنیم و دوستان و اولیای خود را سیراب می‌کنیم. هر کس جرعه‌ای از آن آب بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. حوض ما پر آب و دو سرچشمه فراوان از بهشت در آن می‌ریزد یکی از نهر تسنیم و دیگری از نهر معین است در کنار جویبارهای آن زعفران و دانه‌های مروارید و یاقوت است آن حوض کوثر است.

کارها به دست خدا است نه به دست مردم اگر به دست مردم بود کسی را بر ما مقدم نمی‌داشتند ولی خداوند به رحمت خویش ممتاز می‌گرداند هر که را بخواهد.

خدا را سپاسگزار باشید با امتیاز این رحمت و نعمت اولی که منظورم پاکی ولادت است.

هر چشمی در قیامت گریان است و هر چشمی در قیامت بیدار است مگر چشمی که ممتاز به کرامت خدا شده و گریه بر هتک حرمت خانواده حسین و آل محمد صلی الله علیهم نموده. شیعیان مانند زنبور عسل‌اند. اگر مردم بدانند بازده آنها چیست و چه در دل دارند آنها را می‌خورند. عجله نکند شخص در غذا تا غذایش تمام شود و نه هنگام قضای حاجت تا آنقدر که باید قضای حاجت نماید. هر گاه یکی از شما از خواب بیدار شد بگوید

لا اله الا الله الحليم الكريم الحي القيوم و هو على كل شيء قدير سبحان رب النبيين و اله المرسلين رب السموات السبع و ما فيهن و رب الارضين السبع و ما فيهن و رب العرش العظيم، حسبي الرب من العباد، حسبي الذي هو حسبي منذ كنت حسبي الله و نعم الوكيل.

هر گاه یکی از شما حرکت کرد در دل شب تماشا به اطراف آسمان نماید و بگوید **إن في خلق السماوات و الأرض تا إنك لا تخلف الميعاد.**

سر در چاه زمزم نمودن درد را از میان می‌برد آب چاه زمزم را از طرف رکنی که حجر الاسود در آنجا است بیاشامید زیرا در حجر چهار نهر از بهشت است فرات و نیل و سیحون و جیحون.

نباید مسلمان به جهاد برود با کسی که ایمان به حکم خدا ندارد و در غنیمت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 100

مطیع امر خدا نیست. اگر در این راه کشته شود یاور دشمنان ما بوده در جلوگیری از حقوق ما و ریختن خون ما و به مرگ جاهلیت مرده است.

یاد ما خانواده موجب شفا از علل و اسقام و وسواس و شک است و به سوی ما آمدن رضای خدا است کسی که مطیع ما باشد با ما خواهد بود در حظیره القدس.

کسی که منتظر امر ما است مانند آغشته به خونی است در راه خدا. هر که در جنگ ما حضور داشته باشد یا تقاضای کمک ما را بشنود و ما را کمک نکند خداوند او را به رو در آتش جهنم می‌اندازد. ما در نجاتیم زمانی که ستم پیشه گیرید و راهها دشوار شود ما باب حطه هستیم که باب السلام است هر که داخل آن شود نجات یابد و هر که گریزان باشد نابود می‌شود. به وسیله ما خدا می‌گشاید و به وسیله ما تمام می‌کند و به واسطه ما محو می‌نماید هر چه را بخواهد و به وسیله ما اثبات می‌نماید به وسیله ما خداوند سختی ناگوار زمانه را دفع می‌نماید و به واسطه ما باران فرود می‌آید. موجب فریب شما از درگاه خدا نشود وسائل فریب دهنده. آسمان قطره‌ای از آب خود را نازل نکرده از زمانی که خداوند آن را حبس نموده و اگر قائم ما قیام کند آسمان باران خود را می‌بارد و زمین روئیدنی خود را می‌رویاند و کینه از دل مردم می‌رود،

درندگان و چهارپایان با هم آشتی می‌کنند بطوری که زن فاصله عراق تا شام را می‌پیماید و قدم خود را جز بر گیاه نمی‌گذارد و بر سر خود زینت دارد. هیچ درنده‌ای او را ناراحت نمی‌کند و چیزی موجب ترس او نمی‌شود.

اگر بدانید در مقابل دشمن و شکیبائی بر آنچه می‌شنوید از آزار و اذیت، چقدر ارزش دارد چشمهایتان روشن می‌شود. اگر مرا از دست بدهید پس از من با کارهائی روبرو می‌شوید که آرزوی مرگ می‌کنید به واسطه کارهائی که از منکرین می‌بینید که ستم و اهانت به حق خدا می‌نمایند و از ترس جان خویش در چنین زمانی چنگ به ریسمان خدا بزنید و متفرق نشوید. صبر و نماز و تقیه را از دست ندهید.

بدانید خداوند تبارک و تعالی از بندگان متلون (و رنگ پذیر و ساز شکار) بدش می‌آید. از حق منحرف نشوید و از ولایت اهل حق هر کس دیگری را به جای ما بپذیرد هلاک می‌شود و دنیا را از دست می‌دهد و از دنیا با حسرت خارج می‌گردد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 101

هر وقت وارد منزل خود شدید به اهل منزل سلام کنید می‌گوید

السلام علیکم

اگر کسی در خانه نباشد بگوید

السلام علینا من ربنا و قل هو الله أحد

را بخواند هنگام ورود به منزل که موجب از میان رفتن فقر می‌شود.

به بچه‌ها تان نماز بیاموزید و مؤاخذه کنید آنها را وقتی به هشت سالگی رسیدند. نزدیک سگها نشوید هر کس دست تر به سگ بزند دست خود را بشوید و اگر خشک باشد آب بر آن پاشد. اگر از حدیث ما چیزی را شنیدید که نمی‌فهمید برگردانید آن را به خودمان و از اظهار نظر خودداری کنید و تسلیم باشید تا واقع برای شما کشف شود فوری شروع به انتشار آن نکنید. تندرو به سوی ما برگشت می‌کند و مقصر به ما ملحق می‌شود که در حق ما کوتاهی کرده. هر که به ما چنگ زند ملحق می‌شود و هر که از راه ما نیاید غرق می‌شود. محبان ما را فوجهایی از رحمت خدا است و دشمنان ما را فوجهایی از خشم خدا. راه ما راه میانه است و در دستورات ما رستگاری است.

سهو در پنج چیز نیست: در نماز وتر و جمعه و دو رکعت اول از هر نماز و در نماز صبح و نماز مغرب.

قرآن نخواند شخص اگر وضو ندارد تا وضو بگیرد.

هر سوره‌ای را حق رکوع و سجده آن را بدهید وقتی در نماز هستید.

نماز نخواند شخصی با لباسی که زیر بغل و روی شانه انداخته این کار قوم لوط است. مرد می‌تواند در یک جامه نماز بخواند دو طرف آن را به گردن می‌بندد و در پیراهن تنگ بندهایش را می‌بندد.

سجده نمی‌کند شخص بر نقاشی صورت و نه بر فرشی که روی آن نقاشی است می‌تواند نقاشی را زیر پا بگذارد یا با چیزی روی آن را بپوشاند. سکه‌هایی که روی آن نقش صورت است در جامه خود بنهد نمی‌تواند سجده کند شخص روی خرمن سکه‌ها را در کیسه‌ای یا در جامه‌ای بگذارد اگر می‌ترسد و روی پشت خود بنهد نمی‌تواند سجده کند شخص روی خرمن گندم و جو و نه بر چیزهایی که خورده می‌شود و نه بر نان.

و وضو نمی‌گیرد شخص مگر با بردن نام خدا. قبل از دست زدن به آب می‌گوید

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 102

بسم الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين و اجعلني من المتطهرين

وقتی وضو را تمام کرد می‌گوید

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا صلي الله عليه و آله عبده و رسوله

در این موقع شایسته مغفرت خدا می‌شود.

هر کس نماز را چنان که باید انجام دهد خدا می‌آمرزدش.

نباید شخص نافله را هنگام نماز واجب بخواند مگر با عذری ولی می‌تواند قضا کند بعد از آن وقتی امکان قضای آن را پیدا کند خداوند می‌فرماید **الذین هم علی صلاتهم دائمون** یعنی کسانی که قضا می‌کنند نمازی را که از دست آنها رفته در شب و قضا می‌کنند آن را روز و در روز به شب قضا نمی‌شود نافله در وقت واجب ابتدا نماز واجب را بخوان بعد هر چه مایلی بخوان.

نماز در دو حرم (مکه و مدینه) برابر با هزار نماز است. یک درهم در راه حج خرج کردن معادل هزار درهم است باید شخص در نماز خشوع داشته باشد هر کس در دل خشوع نماید اعضای او نیز خشوع دارد در نتیجه با چیزی بازی نمی‌کند.

قنوت در نماز جمعه قبل از رکوع دوم است. در رکعت اول حمد و سوره جمعه و در رکعت دوم حمد و سوره منافقین را می‌خواند بعد از دو سجده بنشینید تا بدن‌تان آرام بگیرد بعد حرکت کنید کارها همین طور است وقتی برای نماز می‌ایستید دست خود را مقابل سینه بیاورید. وقتی در مقابل خدا می‌ایستد سینه را پیش دهد و بر روی کمر بایستد و خم نباشد وقتی نماز را تمام کرد دست به آسمان بلند کند و به دعا بپردازد.

عبد الله بن سبا گفت: یا امیر المؤمنین مگر خداوند همه جا نیست؟ گفت چرا.

گفت پس برای چه دست خود را به آسمان بلند کند؟ فرمود مگر این آیه را نمی‌خوانی **و فی السماء رزقکم و ما توعدون** مگر روزی را از جایش نباید جست؟

محل رزق و جایی که وعده داده خدا، آسمان است.

دست از نماز خود بردارد شخص، تا از خداوند بهشت را بخواهد و به او پناه برد از آتش جهنم و تقاضا نماید ازدواج حور عین را. هر گاه به نماز می‌ایستید نماز را چنان که می‌خواهید وداع از نماز نمائید بخوانید تبسم نماز را باطل نمی‌کند ولی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 103

قهقهه باطل می‌کند وقتی دل بخواهد وضو واجب است و وقتی خواب چشم تو را فرا گیرد در حال نماز، نماز را قطع کن و بخواب زیرا نمی‌دانی دعا به نفع خود می‌کنی یا بر ضرر خویش.

هر که ما را به دل دوست بدارد و کمک نماید به ما با زبانش و با دست خود به جنگ دشمنان ما بپردازد او با ما خواهد بود در بهشت در درجه خودمان و هر که به دل دوست بدارد و با زبان کمک کند و جنگ با دشمنان ما نکند یک درجه پائین تر خواهد بود و هر که به دل دوست بدارد و با زبان ما را کمک نکند و نه با دست او در بهشت است و هر که ما را به دل دشمن بدارد و با زبان و دست به زیان ما کار کند او با دشمنان ما در جهنم است و هر که ما را دشمن بدارد ولی کمک به زیان ما با دست و زبان نکند در جهنم است و هر که ما را دشمن بدارد و با زبان به زیان ما کار کند او در جهنم است.

بهشتیان تماشا می‌کنند منازل شیعیان ما را چنانچه انسان چشم به ستارگان می‌اندازد وقتی خواندید سوره سبحان الله‌های آخر را بگوئید

سبحان الله الاعلی

و وقتی خواندید **إن الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله** بفرستید چه در نماز باشید و چه در کار دیگر.

چیزی در بدن شکرش از چشم کمتر نیست خواسته او را ندهید که شما را از ذکر خدا باز می‌دارد.

وقتی خواندید **و التین** را در آخر آن بگوئید و نحن علی ذلک من الشاهدين.

وقتی خواندید **آمنا بالله** نگوئید

آمنا الله

تا برسید به این قسمت **مسلمون** وقتی بنده در تشهد دو رکعت اخیر که نشسته است بگوید

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و **أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من في القبور**

بعد حدثی از او صادر شود و نمازش تمام است خدا را پرستش نکرده و نه به چیزی بهتر از رفتن به سوی خانه‌اش.

جویای خیر باشید از پاها و گردن شتران به موقع آمدن و رفتن همانا سقايه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 104

نامیده شده چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برایش از طائف کشمش آورده بودند دستور داد آن را داخل حوض زمزم بریزند چون آب آن تلخ بود خواست تلخی آن را با کشمش کم کند وقتی خیلی ماند آن را نیشامید.

وقتی شخص عریان باشد شیطان به او تماشا می‌کند و در او طمع پیدا می‌کند.

خود را بپوشانید نباید مرد جامه از روی ران بردارد و بین مردم بنشیند.

هر کس چیز بدبو بخورد نزدیک مسجد نرود پشت خود را مرد در حال سجده بلند کند در نماز واجب.

هر کس می‌خواهد شستشو کند ابتدا از دستها شروع نماید وقتی نماز می‌خوانی صدای قرائت و تکبیر و تسبیح را چنان بلند کن که خودت بشنوی. وقتی نماز را تمام کردی از طرف راست تمام کن (شاید منظور این است که بعد از نماز ابتدا روی بطرف راست بکن).

از دنیا توشه بردار بهترین توشه دنیا تقوا است. دو گروه از بنی اسرائیل گم شدند یکی در دریا و یکی در بیابان. پس نخورید مگر آنچه را می‌شناسید.

هر کس درد خود را از مردم تا سه روز بپوشاند و شکایت به خدا نماید شایسته است که خدا او را شفا بخشد.

دورترین حالات بنده از خدا هنگامی است که کوشش او فقط در راه شکم و نیروی جنسی باشد.

نباید شخص به مسافرتی برود که بر دین و نماز خود بیمناک است.

چهار دعا است که شنیده می شود (یعنی می پذیرند) پیامبر، بهشت، جهنم، حور العین. وقتی بنده از نماز فارغ شد صلوات بر پیامبر بفرستد و از خدا بهشت بخواهد و به او از جهنم پناه ببرد و درخواست کند حور عین را به ازدواجش درآورد زیرا هر کس صلوات بر پیامبر فرستد دعایش بلند شود و هر که بهشت بخواهد بهشت می گوید خدایا به این بنده خود هر چه می خواهد بده و هر که از آتش پناه برد، آتش می گوید خدایا پناه بده به این بنده خود از آنچه درخواست پناه دارد و کسی که درخواست حور عین نماید حوران می گویند خدایا آنچه می خواهد به او بده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 105

غنا زاری ابلیس بر بهشت است.

هر کدام تصمیم خواب دارید دست راست خود را زیر جانب راست صورت بگذارید و بگوئید:

بسم الله وضعت جنبی لله على ملء ابراهيم و دين محمد صلى الله عليه و آله و ولاية من افترض الله طاعته، ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن

هر که این دعا را هنگام خواب بخواند از دزد و غارتگر و خراب شدن ایمن است و ملائکه برایش استغفار می کنند.

هر که موقع وارد رختخواب شدن **قل هو الله أحد** بخواند خداوند پنجاه هزار ملک را موکل او می گرداند تا آن شب او را حراست کنند.

هر کدام تصمیم خواب داشتید پهلو به زمین نگذارید مگر اینکه بگوئید

اعیذ نفسي و دینی و اهلی و مالی و خواتیم عملی .. و ما رزقنی ربی و خولنی بعزة الله و عظمة الله و جبروت الله و سلطان الله و رحمة الله و رأفة الله و غفران الله و قوة الله و قدرة الله و جلال الله و یصنع الله و ارکان الله و یجمع الله و برسول الله صلی الله علیه و آله و بقدره الله علی ما یشاء من شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدب فی الأرض و ما یرج منها و ما ینزل من السماء و ما یرج فیها* و من شر کل دابة ربی آخذ بناصیتها إن ربی علی صراط مستقیم و هو علی کل شیء قدير و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته حسن و حسین علیهما السلام را بهمین دعا تعویذ می فرمود و به ما دستور داد بخوانیم.

ما گنج داران علم خدا و چراغهای علم او هستیم هر گاه یکی از ما برود دیگری از ما جایش را می گیرد گمراه نمی شود تابع ما و هدایت نمی یابد منکر ما و نجات نمی یابد کسی که بر خود ما به دشمنانمان کمک کند و کمک نمی شود کسی که ما را واگذارد از ما کناره برای طمع به دنیا و آرایش ظاهر آن نگیرید که از دنیا مفارقت خواهید کرد. هر که دنیا را بر آخرت گزیند و بر ما ترجیح دهد، حسرتش در دنیا زیاد خواهد بود این آیه اشاره به همان است **أَنْ تَقُولَ نَفْسٍ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَ إِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ.**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 106

دست های بچه های خود را از چربی غذا بشوئید زیرا شیاطین بوی چربی را استشمام می کنند بچه در خواب می ترسد و فرشته های موکل انسان ناراحت می شوند.

اول نگاهی که به زنی کردید به نفع شما است (یعنی نگاه نوشته نمی شود) ولی برای مرتبه دوم نگاه نکنید و از فتنه بهراسید.

شرابخوار با خدا ملاقات می کند مانند بت پرست حجر بن عدی گفت عرض کردم یا امیر المؤمنین مدمن خمر کیست؟ فرمود کسی که هر وقت بیابد می خورد.

هر که شراب بخورد چهل شبانه روز نمازش را قبول نمی کند. هر کس به مسلمانی حرفی بگوید که بخواهد شخصیت او را خرد کند خداوند او را در چرک و کثافت جهنم زندانی می کند تا بتواند از عهده آن حرف بر آید.

مرد با مرد (و زن با زن در یک جامه نمی خوابد) هر که چنین کند باید او را تأدیب کرد که شلاق است.

کدو بخورید که موجب افزایش غفر می شود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کدو خوشش می آمد.

لیمو بخورید قبل از غذا و بعد از غذا همانا آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین این کار را می کردند.

گلایه دل را جلا می بخشد و تسکین دردهای داخلی است.

وقتی شخصی به نماز می ایستد شیطان از حسد به او تماشای می کند که چگونه در رحمت خداوند فرو رفته.

بدترین کارها چیزهای تازه است (یعنی چیزی که در کتاب و سنت و اجماع سابقه‌ای ندارد و بدعت است) بهترین کارها کاری است که خدا راضی است. هر که دنیا پرست باشد و دنیا را بر آخرت مقدم دارد آخرت و خیمی خواهد داشت.

آب را پاک و پاکیزه بدانید. هر که از خدا راضی باشد به آنچه روزیش نموده خویشتن را آسوده نموده.

زیانکار است کسی که عمر و زندگیش در راهی به سر رفته که از خدا دور شده است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 107

اگر نمازگزار بداند چقدر از جلال خدا او را فرا گرفته خوشش نمی‌آید سر از سجده بردارد.

پرهیزید از به تأخیر انداختن کارها فوری انجام دهید وقتی امکان پذیرفت هر چه روزی شما باشد به زودی می‌رسد با ضعفتان و هر چه به ضرر شما باشد نمی‌توانید با حيله دفع کنید.

به کار خوب امر کنید و از کار بد باز دارید و بر آنچه به شما می‌رسد صبر کنید.

چراغ مؤمن شناخت حق ما است. بدترین کوری، کوری از فضل ما است و عداوت پیشه کردن با ما بدون سابقه خطائی که نسبت به او از ما سرزده باشد. ما او را دعوت به حق می‌کنیم دیگران به فتنه و دنیا او را دعوت می‌کنند سخن آنها را می‌پذیرد و با ما طریق دشمنی و بیزاری می‌سپرد. در اختیار ما پرچم حق است هر که در سایه او قرار گیرد نگهداری می‌کند از او و هر که بر آن پرچم سبقت گیرد رستگار می‌شود و هر که کناره‌گیری کند هلاک می‌شود و هر که به آن تمسک جوید نجات یابد. من یاور مؤمنین و مال یاور تاریکی است به خدا سوگند مرا دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد مگر منافق.

وقتی با برادران خود برخورد کردید مصافحه کنید اظهار خوشحالی و شادی کنید که با این کار وقتی از هم جدا شوید تمام گناهانتان از بین رفته است. هر کدام عطسه زدید آن دیگری برایش دعا کند بگوئید

(یرحمکم الله)

خداوند می‌فرماید و إذا حیتم بتحیة فحیوا بأحسن منها أو ردوها.

مصافحه کن با دشمنت اگر چه دوست نداشته باشد این کار را. چیزی که خداوند به آن امر کرده ادفع بالتی هی أحسن فإذا الذی بینک و بینه عداوة كأنه ولی حمیم و ما یلقاها إلا الذین صبروا و ما یلقاها إلا ذو حظ عظیم.

مکافات نکردی دشمن خود را به چیزی شدیدتر از اینکه ببیند تو خدا را اطاعت می‌کنی در مورد او و برای تو همین بس که مشاهده کنی دشمنت عمل به معصیت می‌نماید. دنیا دست به دست می‌گردد بهره خود را از آن بگیر به نیکوترین وجه جستجو و طلب تا دولت تو برسد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 108

مؤمن بیدار و مترقب و ترسان است انتظار یکی از دو مژده پیروزی را دارد و از بلا ترسان است. از گناه خود می‌ترسد امید به رحمت خدا دارد. مؤمن خالی از خوف و رجاء نیست می‌ترسد از کارهای قبل خود و غفلت از جستن وعده خدا ندارد و اطمینان از چیزهایی که خدا او را ترسانیده نخواهد داشت.

شما آبادکنندگان زمین هستید که شما را خلیفه خود در اینجا قرار داده تا ببینند چه می‌کنید متوجه خدا باشید در کارهایی که از شما خواسته از راه روشن به راه خود ادامه دهید مبادا دیگران این راه را بگیرند.

هر که عقلش کامل شود عملش نیکو می‌گردد و توجهش به دین.

سبقت بگیرید به سوی مغفرت پروردگار خود و بهشتی که عرض آن آسمانها و زمین است آماده شده برای متقین به آن بهشت نمی‌رسید مگر به وسیله تقوا.

هر که آلوده به گناه شود از ذکر خدا غافل می‌شود. هر که ترک کند چنگ زدن به اطاعت خدا را شیطانی برایش ترتیب می‌دهد که با او قرین باشد چه شده آنها که مخالف شمایند در عقیده خود بصیرترند و گذشت مالی آنها از شما بیشتر است این نیست مگر آنکه شما اعتماد به دنیا کرده‌اید و به ظلم تن داده‌اید و به زیور دنیا دل بسته و حریص هستید و آنچه موجب عزت و سعادت و قدرت شما بر ستمکاران است از دست داده‌اید نه از خدا خجالت می‌کشید نسبت به دستوراتش و نه متوجه نفع خویش هستید. هر روز دستخوش کم و کاست می‌شوید ولی بیدار نمی‌گردید و سستی شما پایان پذیر نیست و توجه ندارید به ملکت و دینتان هر روز کهنه می‌شود و شما در غفلت دنیا هستید خداوند می‌فرماید و لا ترکنوا إلى الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من أولیاء ثم لا تنصرون برای فرزندان خود نام بگذارید اگر نمی‌دانید پسر است یا دختر نامی بگذارید که صلاحیت برای هر دو دارد زیرا بچه‌های سقط شده شما وقتی قیامت شما را ببینند اگر نام نگذاشته باشید به پدرش می‌گویند چرا برایم نام ننهادی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای محسن قبل از تولد نام گذاشت.

پرهیزید از آب خوردن ایستاده زیرا موجب درد بی‌دوا می‌شود مگر خدا شفا بخشد هر وقت سوار چهارپا شدید خدا را یاد کنید و بگوئید سبحان الذی سخر لنا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 109

هذا و ما كنا له مقرنين و انا إلى ربنا لمنقلبون هر کدام به سفر رفتید بگوئید

اللهم انت صاحب في السفر و الحامل على الظهر و الخليفة في الاهل و المال و الولد

وقتی در منزل فرود آمدید بگوئید

اللهم انزلنا منزلا مباركا و أنت خير المنزلين

وقتی از بازار احتیاجات خود را خریداری می کنید موقع وارد شدن به بازار بگوئید

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اني اعوذ بك من صفة خاسره و يمين فاجرة و اعوذ بك من بوار الايم.

کسی که انتظار وقت نماز را دارد پس از انجام نماز از زوار خدا است شایسته است که خدا زوار خود را گرامی دارد و خواسته او را عنایت کند. حاجی و عمره گزار میهمان خدایند شایسته است خداوند میهمان خود را گرامی دارد و او را با مغفرت خویش مورد محبت قرار دهد.

هر کس کودکی بی عقل را شراب بدهد خداوند او را در چرک و کثافت جهنمیان زندانی می کند تا راه فراری برای این کار که کرده بیابد.

و صدقه سپر بزرگی از آتش برای مؤمن و موجب نگهداری کافر است (از تلف شدن) و به او عوض می دهد و از او دفع می کند ولی در آخرت بهره ای ندارد.

جهنمیان به وسیله زبان ساکن جهنم شده اند و با زبان روشندان به روشنی رسیده اند. زبان را نگه دارید و به ذکر خدا مشغولش نمائید. بدترین کارها کاری است که موجب گمراهی شود. بهترین کاسبی کار نیک است از نقاشی بپرهیزید روز قیامت در مورد آنها از شما بازخواست می کنند اگر از چشم تو خاشاکی را کسی برداشت بگو

احاط الله عنک ما تکره

. وقتی از حمام درآمدی و برادرت به تو گفت

طاب حمامک و حمیمک

بگو

انعم الله بالک

زمانی که برادرت به تو گفت

حیاک الله بالسلام

تو بگو

فحیاک الله بالسلام و احلک دار المقام.

در راه ادرار مکن و قضای حاجت منما.

درخواست پس از ستایش است خدا را بستائید آنگاه حوائج خویش را بخواهید تنای پروردگار را بکنید و او را مدح نمائید قبل از درخواست حاجت. ای دعاکننده

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 110

درخواست مکن چیزی را که ممکن نیست و حلال نخواهد بود.

اگر به مردی مبارکباد برای ولادت پسر گفتید بگوئید

بارک الله فی هبته و بلغه رشده و رزقک بره.

وقتی برادرت از مکه بازگشت پیشانی و لبهایش را که حجر الاسود را بوسیده ببوس که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آن حجر را بوسیده و چشمی را ببوس که خانه خدا را تماشا کرده و جای سجده و صورتش را ببوس، وقتی به او تهنیت گفتید بگوئید

قبل الله نسکک و رحم سعیک و اخلف علیک نفقتک و لا جعله آخر عهدک بیه الحرام

. از سفله و بی بندوباران پرهیزید آنها کسانی هستند که از خدا نمی ترسند در میان ایشان قاتلان انبیا و دشمنان ما هستند.

خداوند تبارک و تعالی توجهی به زمین نمود ما را برگزید و برای ما شیعیانی انتخاب کرد که ما را یاری کنند. شاد باشند در شادی ما و محزون در حزن ما و از جان و مال در راه ما مضایقه ندارند آنها از ما آیند و بسوی ما برمی گردند هیچ یک از شیعیان کاری را که نهی کرده ایم انجام نمی دهد مگر اینکه قبل از مرگ دچار بلائی می شود که گناهانش به وسیله آن

پاک می‌گردد یا در مال و یا در فرزند و یا در جان خودش تا بالاخره به ملاقات خدا بدون گناه برود ممکن است مقداری از گناهِش باقی بماند مگر بر او دشوار می‌گیرد (تا پاک شود).

مرده شیعه ما صدیق و شهید است تصدیق امر ما را کرده و در راه ما دوست داشته و در راه ما دشمنی ورزیده که منظورش خدا عزیز بوده مؤمن به خدا و پیامبر اوست خداوند می‌فرماید **و الذین آمنوا بالله و رسله أولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم أجرهم و نورهم.**

بنی اسرائیل به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند این امت نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند یک گروه در بهشت هستند هر که اسرار ما را فاش کند خداوند گرفتار آهنش می‌کند.

روز هفتم فرزندانان را ختنه کنید مانع شما سرما و گرما نشود که ختنه پاکی بهشت است زمین ناله می‌زند بسوی خدا از ادرار ختنه نشده‌ها.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 111

مستی چهار نوع است: مستی شراب، مستی مال، مستی خواب، مستی سلطنت و قدرت.

هر گاه یکی از شما تصمیم خواب دارد دست راست خود را بگذارد زیر گونه راست زیرا او نمی‌داند از خواب بیدار می‌شود یا نه.

دوست دارم مؤمن در هر پانزده روز یک بار با نوره خود را تمیز کند.

کمتر ماهی بخورید که گوشت ماهی بدن را آب می‌کند و موجب افزایش بلغم می‌شود و نفس را سنگین می‌کند. شیر را جرعه جرعه نوشیدن شفای هر دردی است مگر مرگ. انار را با پیه آن بخورید که پاک‌کننده معده است. معده را دباغی می‌کند.

هر دانه از انار که در معده جایگیر شود دل را زنده می‌کند و روشنی جان است و مداوای وسواس شیطان است تا چهل شب.

چه خورش خوبی است سرکه تلخی را از بین می‌برد و دل را زنده می‌کند.

کاسنی بخورید هر صبحی نیست مگر اینکه قطره‌ای بر او از بهشت هست.

آب آسمان را بپاشامید که بدن را پاک می‌کند و جلو بیماریها را می‌گیرد خداوند می‌فرماید **و ينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به و يذهب عنكم رجز الشيطان و ليربط على قلوبكم و يثبت به الأقدام** هیچ دردی نیست مگر اینکه در زیره سیاه (سیاه دانه) برای او شفائی است مگر مرگ. گوشت گاو درد است ولی شیر آن دوا است و روغن آن شفا است زن حامله چیزی نمی‌خورد و مداوا نمی‌نماید به چیزی بهتر از رطب خداوند به مریم می‌فرماید **و هزی إليك بجذع النخلة** تساقط عليك رطباً جنياً فكلی و اشربی و قری عینا کام فرزند خود را با خرما بردارید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حسن و حسین چنین کرد.

وقتی تصمیم همبستری با زن خود دارید عجله نکنید زیرا زنان را حوائجی است.

وقتی چشم شما به زنی افتاد و در شگفت شدید بیائید پیش زن خود در نزد او نیز مانند آنچه در آن زن دیده‌اید هست شیطان را به دل خود راه ندهد و چشم از او بردارد اگر زن ندارد دو رکعت نماز بخواند و بسیار خدای را حمد کند و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرستد بعد از فضل خدا بخواهد خداوند به رأفت خود به او عنایت می‌کند چیزی که بی‌نیازش می‌نماید.

وقتی با همسر خود همبستر شدید کم حرف بزنید زیرا سخن گفتن در این موقع

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 112

موجب گنگی می‌شود به داخل فرج زن خود نگاه نکنید شاید چیزی را ببینید که بدتان بیاید و موجب کوری می‌شود هر گاه تصمیم همبستری داشتی با زن خود بگو

اللهم انی استحللت فرجها بامرک و قبلتها بامانتک فان قضیت لی منها ولدا فاجعله ذکرا سويا و لا تجعل للشيطان فيه نصيبا و لا شرکا.

تنقیه یکی از چهار چیز است که پیامبر اکرم در باره آنها تعریف نمود فرمود بهترین چیزی که معالجه به وسیله آن می‌کنید تنقیه است معده را بزرگ و درد دل را برطرف و بدن را تقویت می‌کند.

بنفشه استنشاق کنید حجامت را از دست ندهید.

وقتی تصمیم همبستری با خانواده خود دارد از اول ماه پرهیزد و نیمه ماه شیطان در جستجوی فرزند است در این موقع شاید شیاطین جوایای شرکت هستند می‌آیند و می‌خواهند در آستن کردن شریک شوند. از حجامت و نوره در روز چهارشنبه پرهیزید روز چهارشنبه روز نحس دائمی است در آن روز جهنم خلق شد در جمعه ساعتی است که حجامت نمی‌کند در آن احدی مگر اینکه می‌میرد.

در تحف العقول این روایت با تغییر مختصری نقل شده که ما از خصال نقل کردیم بواسطه اعتماد بیشتری که به نسخه حاصل بود در تحف العقول است که هر گاه خواستید به مستراح بروید بگوئید

بسم الله اللهم امط عني الاذى و اعذني من الشيطان الرجيم

وقتی نشست بگوید

اللهم كما اطعمتنيه طيبا و سوغتنيه فاكفنيه

وقتی چشمش به مدفوع خویش افتاد بعد از فراغ بگوید

اللهم ارزقني الحلال و جنبی الحرام

پیامبر اکرم فرمود هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه خداوند فرشته‌ای را مأمور او نموده گردنش را خم کند وقتی تغوط می‌نماید و مدفوع خود را ببیند در این موقع شایسته است از خدا درخواست حلال کند فرشته به او می‌گوید پسر آدم! اینست نتیجه آنچه بر آن حرص داشتی نگاه کن از کجا بدست آوردی و چه شد.

ضمنا این روایت را در رساله قدیمی دیدم با اختلاف کم که به بعضی از آن اختلافات در بین حدیث اشاره کردیم.

و باید دانست که اصل این خبر در کمال اعتماد و اعتبار است بنا به نظر قدامت گرچه به نظر متاخرین صحیح نیست مرحوم کلینی بر این خبر اعتماد نموده و اکثر اجزاء این خبر را در بابهای متفرق در ابواب کافی نقل کرده همچنین بزرگان محدثین.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 113

بخش هشتم آنچه امیر المؤمنین علیه السلام به مردم ارزانی داشت به فرمایش خود (سلونی قبل أن تفقدونی) و جوامع

علوم

توحید 319-323 امالی مجلس پنجاه و پنج صفحه 205-208.

اصبغ بن نباته گفت وقتی علی علیه السلام به خلافت نشست و با او بیعت کردند به سوی مسجد آمد با عمامه پیامبر و برد آن جناب را بر تن داشت نعلین پیامبر صلی الله علیه و آله را به پا داشت و شمشیر ایشان را بر کمر داشت بر منبر بالا رفت و در روی منبر نشست. سپس انگشتان دست خود را در هم فرو برد و گذاشت به قسمت پائین شکم خود سپس فرمود مردم از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیاید اینجا گنجینه دانش است این آب دهان پیامبر است این چینه‌ها و

خوراکی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصا به من خورانده از من سؤال کنید که در نزد من علم اولین و آخرین است اگر تشک برای من بر روی هم بنهند و بر روی آن بنشینم فتوا می‌دهم برای اهل تورات از روی تورات خودشان بطوری که تورات به سخن درآید و بگویند علی راست می‌گوید و به آنچه خدا در من نازل کرده فتوا داد و انجیلیان را به انجیل خودشان بطوری که انجیل بگوید علی راست می‌گوید دروغگو نیست به آنچه خدا در من نازل کرده فتوا داد و اهل قرآن را فتوا می‌دهم به وسیله قرآن بطوری که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 114

قرآن سخن بگوید و بگویند علی راست می‌گوید و دروغگو نیست. فتوا داد به آنچه خدا در من نازل نموده و حال اینکه شما شب و روز قرآن می‌خوانید آیا در میان شما کسی هست که بدانند چه نازل شده در آن اگر نباشد یک آیه در قرآن هر آینه خبر می‌دهم به شما آنچه اتفاق افتاد و آنچه هست و به آنچه خواهد شد تا روز قیامت و آن این آیه است **يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** سپس فرمود

سلونی قبل ان تفقدونی

به آن خدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر از من پیرسید از هر آیه قرآن در شب نازل شده یا در روز مکی است یا مدنی در سفر نازل شد یا در حضر ناسخ است یا منسوخ و محکم است یا متشابه و تأویل و تنزیل آن چیست به شما خبر خواهم داد.

مردی از جای حرکت کرد که ذعلب نام داشت و بسیار زبان‌آور بود و سخنور و پر دل گفت پسر ابی طالب بر روی پله‌های منبری دشوار بالا رفت. امروز با سؤالهای خود او را شرم‌منده می‌کنم. گفت یا امیر المؤمنین آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟ فرمود وای بر تو ذعلب خدائی را که ندیده باشم نمی‌پرستم. گفت چگونه دیده‌ای برای ما توصیف کن.

فرمود وای بر تو. چشمها با مشاهده نمی‌بینند او را ولی دلها با حقیقت ایمان او را می‌بینند. وای بر تو ذعلب! خدای من به بعد و حرکت و سکون و قیام و ایستادن و آمدن و رفتن توصیف نمی‌شود. لطیف لطیف است اما به لطافت توصیف نمی‌شود.

عظیم داری عظمت است اما به عظمت توصیف نمی‌شود. رؤف بخشنده است اما به رقت و دلسوزی توصیف نمی‌شود. مؤمن است نه با عبادت مدرک است نه با حواس گوینده است نه با لفظ او در اشیاء است نه با مزوج شدن خارج از اشیاء است نه با جدائی برتر از هر چیز است داخل در اشیاء است نه چون اشیاء که در یک دیگر داخل می‌شوند و خارج از اشیاء است نه مانند چیزها که از هم جدایند.

ذعلب بر زمین افتاد و غش کرد و گفت به خدا قسم چنین جوابی نشنیده بودم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 115

دیگر به خدا قسم چنین کاری نمی‌کنم.

سپس فرمود

سلونی قبل ان تفقدونی

اشعث بن قیس از جای حرکت کرده گفت یا امیر المؤمنین از مجوس چگونه جزیه و مالیات گرفته می‌شود با اینکه کتابی بر آنها نازل نشده و پیامبری نداشته‌اند؟ فرمود چرا اشعث خداوند بر آنها کتاب نازل کرد و پیامبر فرستاد. پادشاهی داشتند که شبی مست شد دختر خود را به بستر خویش فرا خواند و با او همبستر شد. صبح مردم شنیدند جلو قصر او جمع شدند و گفتند پادشاه دین ما را آلوده کردی و از بین بردی بیا بیرون تا حد بر تو جاری کنیم.

به آنها گفت جمع شوید و سخن مرا بشنوید اگر توانستم شما را قانع کنم بهتر و گر نه هر چه خواستید بکنید. همه جمع شدند. به آنها گفت مگر نشنیده‌اید که خداوند خلقی را گرامی‌تر از آدم پدرمان نیافریده و مادرمان حوا؟ گفتند راست می‌گوئی. گفت مگر او دختران خود را به ازدواج فرزندان خویش در نیاورد؟ گفتند راست می‌گوئی همین اعتقاد ما است. به این کار معتقد شدند خداوند علم را از میان آنها برداشت و کتاب آنها را بالا برد. آنها کافرانی هستند که داخل آتش می‌شوند بدون حساب. منافقین از آنها بدترند. اشعث گفت به خدا قسم چنین جوابی نشنیده بودم به خدا دیگر چنین کاری را نخواهم کرد.

باز فرمود

سلونی قبل ان تفقدونی

مردی از انتهای مسجد که بر عصای خود تکیه کرده بود و از میان مردم رد می‌شد تا نزدیک به آن جناب رسید گفت یا امیر المؤمنین مرا به عملی راهنمایی فرما که خداوند مرا از آتش نجات بخشد. فرمود:

بشنو، بعد بفهم، سپس یقین کن. دنیا به پای ایستاده به سه چیز: به عالمی که علم خود را به کار برد و به ثروتمندی که بخل نورزد، به مال خود بر اهل دین خدا و به فقیر شکیبا. وقتی عالم بیوشاند علم خویش را و ثروتمند بخل ورزد و فقیر صبر نکند در چنین موقعی مرگ و بدبختی است در چنین موقعی خداشناسان می‌فهمند که دنیا به عقب برگشته و به کفر تبدیل شده بعد از ایمان.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 116

ای سؤال کننده! فریب مساجد زیاد را نخوری و اجتماع مردمی که گرد هم آمده‌اند اما دل‌های آنها به هم پیوسته نیست. بداند مردم سه قسمند: زاهد، راغب و صابر. اما زاهد اگر چیزی از دنیا به دست آمد شاد نمی‌شود و اگر چیزی از دستش رفت محزون نمی‌گردد. اما صابر به دل آرزوی دنیا را دارد اگر چیزی به دست آورد از آن کناره می‌گیرد چون می‌داند عاقبت بدی دارد. اما راغب به دنیا باکی ندارد که از حلال بدست آورد یا حرام.

گفت علامت مؤمن در این زمان چیست؟ فرمود متوجه وظیفه خویش است که چه خدا بر او واجب نموده علاقمند به آن می‌شود و چه مخالفت دستور خدا است از او متنفر است گرچه دوست نزدیکش باشد. گفت صحیح می‌فرمائید یا امیر المؤمنین.

بعد آن شخص غائب شد و ما ندیدیم او را. مردم به دنبالش رفتند پیدایش نکردند.

امیر المؤمنین علیه السلام تبسمی نمود سپس فرمود چه می‌کنید او برادرم خضر علیه السلام بود.

باز فرمود

سلونی قبل ان تفقدونی

دیگر کسی از جای حرکت نکرد. خدا را ستایش نمود و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد. سپس فرمود حسن جان حرکت کن برو منبر سخن بگو تا قریش تو را بشناسند بعد از من و نگویند حسن نمی‌تواند کاری بکند. گفت پدر جان چگونه به منبر بروم و سخن بگویم با اینکه شما میان مردم هستی می‌شنوی و می‌بینی مرا. فرمود پدر و مادرم فدایت خودم را پنهان می‌کنم از تو که بشنوم و ببینم ولی تو مرا نبینی.

امام حسن علیه السلام به منبر رفت حمدی شایسته و بلیغ نمود خدای را و صلواتی مختصر و موجز بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد سپس فرمود مردم! از جدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود

انا مدینة العلم و علی بابها

مگر می‌توان وارد شهر جز از درب آن شد؟ آنگاه از منبر پائین آمد. امیر المؤمنین علیه السلام از جای حرکت نمود و او را در آغوش گرفت آنگاه فرمود حسین جان! تو

حرکت کن و بر منبر برو و سخن بگو که قریش جاهل به مقام تو نباشند پس از من و بگویند حسین چیزی نمی‌داند، اما سخن خود را در ارتباط با سخن برادرت قرار بده.

امام حسین علیه السلام بر منبر رفت پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اختصار فرستاد سپس فرمود: مردم! از جدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:

ان علیا مدینه هدی فمن دخلها نجا و من تخلف عنها هلك

علی شهر هدایت است هر که داخل آن شد نجات یافت و هر که کناره گرفت هلاک شد. علی علیه السلام از جای حرکت کرد و او را در آغوش گرفت و بوسید سپس فرمود: مردم بدانید این دو جوجه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و یادگار اویند که امانت به من سپرده و من به امانت در اختیار شما می‌گذارم بدانید مردم! که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره این دو از شما بازخواست خواهد کرد.

احتجاج طبرسی صفحه 138.

اصبغ بن نباته گفت روزی امیر المؤمنین علیه السلام روی منبر کوفه مشغول سخنرانی بود پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود

ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جوانحی علما جما

. ابن کواء از جای حرکت کرده گفت یا امیر المؤمنین و الذاریات ذروا چیست فرمود باها هستند. گفت فالحاملات و قرا چیست فرمود ابرها. گفت فالمقسّمات أمرا کدام است فرمود ملائکه. گفت یا امیر المؤمنین من در قرآن آیاتی را مشاهده می‌کنم که آیات دیگر را نقض می‌کند فرمود مادر به عزایت بنشیند پسر کواء کتاب خدا آیاتش یک دیگر را تصدیق می‌کنند نه هم را نقض نمایند اینک پسر هر چه می‌خواهی.

گفت می‌بینم در قرآن می‌فرماید برب المشارق و المغرب و در آیه دیگری رّب المشرقین و رّب المغربین* و در آیه دیگری رّب المشرق و المغرب.

فرمود مادر به عزایت بنشیند پسر کواء این مشرق است و آن مغرب اما رب

المشرقین و رب المغربین به این معنی است که مشرق زمستان غیر مشرق تابستان است این مطلب را از نزدیکی و دوری خورشید نمی‌یابی؟ اما آیه **برب المشارق و المغرب** خورشید سیصد و شصت برج دارد که هر روز از یک برج طلوع می‌کند و در یک برج غروب می‌نماید و به آن برج بازگشت نمی‌کند مگر سال دیگر در همان روز.

گفت یا امیر المؤمنین فاصله بین قدمهای شما تا عرش خدا چقدر است؟ فرمود مادر به عزایت بنشیند پسر کواء سؤالی بکن برای یاد گرفتن نه سؤال برای لجبازی و آزمایش کردن. از محل قدم من تا عرش پروردگرم به اندازه فاصله گفتن یک

لا اله الا الله

است از روی اخلاص^{۳۴} گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام ثواب کسی که بگوید

لا اله الا الله

چیست؟ فرمود هر کس با اخلاص بگوید گناهانش پاک می‌شود چنان که حرف سیاه از لوح سفید پاک می‌گردد. وقتی برای مرتبه دوم گفت

لا اله الا الله

با اخلاص درهای آسمان و صفوف ملائکه را می‌شکافت بطوری که ملائکه به یک دیگر می‌گویند اظهار خشوع کنید در مقابل عظمت خدا. برای مرتبه سوم که به اخلاص گفت

لا اله الا الله

هیچ چیز مانع او نمی‌شود تا عرش خدا. پروردگار جلیل می‌فرماید آرام گیر به عزت و جلالم سوگند می‌آورم گوینده تو را با هر چه کرده. بعد این آیه را خواند **إليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه** یعنی وقتی عملش خالص بود بلند می‌شود گفتار و کردارش.

گفت یا امیر المؤمنین قوس و قزح را برایم توضیح بده. فرمود مادر به عزایت بنشیند. نگو قوس و قزح زیرا قزح اسم شیطان است ولی بگو قوس خدا. وقتی مشاهده شود نشانه فراوانی و سبزی و خرمی است. گفت برایم توضیح دهید این

³⁴ (۱) یعنی وقتی از روی اخلاص بگوید، به يك چشم بهم زدن به عرش خدا می‌رسد و حاصل اینست که سؤال از مسافت برای شما سودمند نیست سؤال کنید خداوند چه چیزی را قبول می‌کند و به عرش او می‌رسد.

(1) یعنی وقتی از روی اخلاص بگویند، به یک چشم بهم زدن به عرش خدا می‌رسد و حاصل اینست که سؤال از مسافت برای شما سودمند نیست سؤال کنید خداوند چه چیزی را قبول می‌کند و به عرش او می‌رسد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 119

سفیدی تابناک در آسمان چیست؟ فرمود آن مسیل آسمان است و امان برای اهل زمین است از همان محل خداوند قوم نوح را به باران سیل آسا غرق نمود.

گفت یا امیر المؤمنین بفرمائید این (محو) و نابودی که در ماه است چیست؟

فرمود الله اکبر، الله اکبر. مردی نابینا مسأله‌ای کورکورانه می‌پرسد مگر در قرآن نشنیده‌ای و جعلنا الليل و النهار آیتین فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصره گفت یا امیر المؤمنین مرا از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله خبر بده. فرمود از کدامیک آنها سؤال می‌کنی؟ گفت از ابی ذر غفاری. فرمود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود

ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء ذا لهجة اصدق من ابی ذر

. آسمان سایه نیافکنده و زمین بر نداشته راستگوتر از ابی ذر غفاری را.

گفت راجع به سلمان فارسی بگو. فرمود به به سلمان از ما اهل بیت است. چه کسی مانند لقمان حکیم است دارای علم اول و آخر بود گفت از حذیفه بن یمان فرمود او مردی بود که اسماء منافقین را می‌دانست اگر از حدود خدا از او بپرسید او را عالم و دانا به آن می‌یابید.

گفت مرا از عمار یاسر مطلع فرما. فرمود او مردی بود که گوشت و خون او را بر آتش خدا حرام کرده که ذره‌ای از پیکر او را فرا گیرد. گفت مرا از خود مطلع فرما.

فرمود من جوری بودم که هر گاه از پیامبر اکرم سؤال می‌کردم جوابم را می‌داد و اگر سکوت می‌کردم او خود ابتدا به سخن می‌نمود.

گفت یا امیر المؤمنین به من بفرمائید این آیه مربوط به کیست؟ هل ننبئکم بالأخسرین أعمالا فرمود کفار اهل کتاب یهود و نصاری که بر حق بودند ولی در دین خود بدعت گزارند خیال می‌کنند کار خوب انجام می‌دهند. آنگاه از منبر پائین آمد و با دست بر روی شانه ابن کواء زد و فرمود ای پسر کواء اهل نهر وان از آنها دور نیستند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 120

ابن کواء (از شنیدن این سخن خود را خواست تبرئه نماید) گفت یا امیر المؤمنین من که جز در خانه شما نرفته‌ام و از کسی جز شما نمی‌پرسم. در جنگ نهروان او را با خوارج دیدیم و اعتراض کرده گفتیم مادرت به عزایت بنشیند دیروز که مشکلات و سؤالات خود را از امیر المؤمنین علیه السلام می‌کردی امروز با او جنگ می‌کنی. در این موقع مردی به او حمله کرد و با نیزه‌ای او را کشت.

همین خبر را ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب غارات نقل نموده و در آن اضافه کرده که سؤال کرد **معنی السماء ذات الحبک چیست؟** فرمود صاحب خلق نیکو است. پرسید بین مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ فرمود به اندازه مسیر یک روز خورشید از محل طلوع تا غروب آن. هر کس غیر از این بگوید برای تو دروغ گفته.

پرسید آنها کیانند که نعمت خدا را تبدیل به کفر نمودند **الذین بدلوا نعمت الله کفرا؟** فرمود بگذار در گمراهی خود فرو روند آنها قریب هستند. گفت ذو القرنین کیست؟ فرمود مردی بود که خداوند او را برای قومش برانگیخت تکذیبش کردند و شمشیر بر تارک او زدند مرد، باز خداوند او را زنده و بسوی آنها برانگیخت دو مرتبه تکذیب کردند و شمشیری بر تارکش زدند از دنیا رفت برای مرتبه سوم خداوند زنده‌اش کرد برای همین او دارای دو قرن بود سپس فرمود در میان شما نیز یک نفر مانند او هست. گفت کدامیک از مخلوقات خداوند سخت‌تر است؟ فرمود سخت‌ترین چیزهائی که خداوند آفریده ده تا هستند: 1- کوههای مرتفع. 2- آهن که کوه را می‌شکافد. 3- آتش که آهن را می‌خورد. 4- آب که آتش را خاموش می‌کند. 5- ابرها که بر فراز آسمان مسخرند و حامل آب هستند. 6- باد که ابرها را برمی‌دارد. 7- انسان که بر باد غالب می‌شود با دست او را کنار می‌زند و راه خود را از پیش می‌گیرد. 8- مستی که بر انسان غالب می‌شود.

9- خواب که بر مستی غالب می‌گردد. 10- غم و غصه که بر خواب غلبه پیدا می‌کند. پس سخت‌ترین چیزی که خدا آفرید غم و غصه و ناراحتی است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 121

احتجاج طبرسی صفحه 139.

حضرت صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود از کتاب خدا پرسید به خدا قسم هیچ آیه از قرآن نازل نشد در شب و روز و در سفر و حضر مگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برایم خواند و تأویلش را به من آموخت. ابن کواء از جای حرکت کرده گفت یا امیر المؤمنین موقعی که قرآن نازل می‌شد و شما نبودید چگونه می‌شد؟ فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر آیه‌ای که نازل می‌شد و من حضور نداشتم به محض اینکه می‌آمدم آن آیه را برایم می‌خواند و می‌فرمود یا علی خداوند این آیه را در نبودن تو نازل کرده و تأویل آن چنین است تأویل و تنزیل آن را به من می‌آموخت.

احتجاج طبرسی صفحه 139.

در اخبار رسیده که امیر المؤمنین علیه السلام مشغول خطبه بود فرمود

سلونی قبل ان تفقدونی

به خدا قسم از من نخواهید پرسید از گروهی که صد نفر را گمراه نموده‌اند و صد نفر را هدایت کرده‌اند مگر اینکه تبلیغ‌کننده آنها و رهبرشان را برایتان معرفی می‌کنم تا روز قیامت. مردی از جای حرکت کرد (سعد بن ابی وقاص) و گفت بگو بینم تعداد مویهای سر و ریش من چقدر است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود برادرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا از سؤال تو مطلع نموده و بر هر دانه موی سرت یک فرشته تو را لعنت می‌کند و بر هر یک از مویهای ریشت شیطانی است که تو را می‌کشاند و در خانه‌ات گوساله‌ای است (عمر بن سعد) که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌کشد نشانه تعداد موی‌های سر و ریشت همین مطلبی است که برایت گفتم.

اگر نه اینست اثبات تعداد مویهایت مشکل است می‌گفتم تعداد آنها چقدر است ولی دلیل این مطلب همان خبری است که اطلاع دادم از لعنتی که تو را می‌کنند و گوساله ملعونت. پسرش در آن موقع پسر بچه کوچکی بود چهار دست و پا حرکت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 122

می‌کرد در جریان کربلا متصدی قتل آن جناب شد. مطلب همان طوری که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بود شد.

از کتاب ارشاد القلوب دیلمی.

روایت شده که گروهی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند موقعی که ایشان مشغول خطبه بود در کوفه و می‌فرمود

سلونی قبل ان تفقدونی

از من نخواهید پرسید از چیزی پائین عرش مگر اینکه پاسخ خواهم داد. این جمله هر کس بعد از من بگوید ادعای بیجا نموده و دروغگو است و مفتری.

مردی از جای حرکت کرد که پهلوی آن جناب نشسته بود و در گردن کتابی چون مصحف داشت مردی گندمگون و چاق و بلند قد با مویهای مجعد بود به یهودان عرب شباهت داشت. با صدای بلند گفت ای کسی که ادعا می‌کنی چیزی را که نمی‌دانی و پیشی می‌گیری در مورد مسائلی که نمی‌فهمی من از تو می‌پرسم جوابم را بده.

شیعیان و یاران علی علیه السلام از هر طرف به او حمله کرده تصمیم کشتنش را گرفتند. امیر المؤمنین علیه السلام فریاد زد و آنها را بازداشت. فرمود رهایش کنید عجله ننمائید. با عجله و شتابزدگی نمی توان برهان و دلیل واقعی را اثبات نمود و نه با عجله کردن سائلی و پرسش کننده براهین خدا آشکار می گردد. بعد روی به جانب او نموده فرمود با تمام نیروی خود بپرس و هر چه می دانی سؤال کن ان شاء الله جوابت را خواهم داد. جوابی که شک بردار نباشد و نتوان خرده بر آن گرفت و تردید در واقعیتش نمود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

آن مرد گفت فاصله بین مشرق و مغرب چقدر است؟ فرمود مسافت هواء.

گفت مسافت هواء چقدر است؟ فرمود به اندازه دوران فلک. گفت دوران فلک چقدر است؟ فرمود به اندازه یک روز مسیر خورشید. گفت صحیح گفتی.

پرسید قیامت چه وقت است؟ فرمود هنگام مرگ و رسیدن اجل. گفت صحیح

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 123

است. عمر دنیا چقدر است؟ فرمود هفت هزار دیگر حدی نیست (شاید از زمان خلقت آدم تا زمان خود را می فرماید) آن مرد گفت صحیح است.

گفت بکه کجای مکه است؟ فرمود مکه اطراف حرم است و بکه محل خانه خدا است. گفت صحیح می فرمائید. پرسید چرا مکه نام گرفته؟ فرمود زیرا خداوند زمین را از زیر آن مک نموده یعنی کشانده. پرسید پس چرا بکه نام گرفته؟ فرمود زیرا این خانه گردن ستمگران و تبهکاران را در هم شکسته. گفت راست می گوئی.

گفت خدا قبل از اینکه عرش را بیافریند کجا بود؟ فرمود منزله است خدائی که کنه صفات او را حاملین عرش با قرب مقام کرامتی که دارند درک نمی کنند و نه ملائکه مقرب می توانند انوار دامن جلالش را ببینند. وای بر تو گفته نمی شود خدا کجا است و در چیست و نه کدام است و نه چگونه است؟ گفت صحیح است. اما چقدر عرش خدا بر روی آب بود قبل از آفرینش زمین و آسمان؟ فرمود می توانی حساب کنی؟ گفت بلی. فرمود شاید نتوانی حساب این عدد را بنمائی. جواب داد نه من خوب می توانم حساب کنم.

فرمود اگر دانه خردل به روی زمین بریزند تا آسمان را پر کند فاصله بین زمین و آسمان بعد به تو اجازه دهند که یک دانه یک دانه با این ناتوانی که داری از مشرق به مغرب آنها را حمل کنی عمرت را طولانی کنند و به تو نیروی چنین کاری بدهند تا نقل نمائی و بشماری این کار آسانتر است از تعداد سالهائی که عرش بر روی آب بود قبل از آفرینش زمین و آسمان من برای تو یک دهم از یک دهم از یک جزء از صد هزار جزء را توضیح دادم استغفار می کنم از اینکه کم کردم و اندازه معینی نمودم.

آن مرد سر خود را تکانی داد و شروع به خواندن این شعر کرد:

تجبر من الشک الغیاهبیا

انت اهل العلم یا هادی الهدی

تبصر ان غولبت مغلوبا

حزت اقاصی العلوم فما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 124

تبدی اذا حلت اعاجیبا

لا تنثنی عن کل اشکولاً

یطلب انسانا و مطلوبا

لله در العلم من صاحب

نهج البلاغه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

سلونی قبل ان تفقدونی

من به راههای آسمان آشنا تر تا راههای زمینم. پیش از آنکه فتنه‌ای برانگیخته شود که مدافعی وجود نداشته باشد برای رفع این فتنه و آرزوهای مردم بر باد رود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 125

[بخشهای احتجاجات ائمه علیهم السلام]

بخش نهم مناظرات امام حسن و امام حسین علیهما السلام

خصال صدوق صفحه 56 جلد 2.

حضرت باقر علیه السلام فرمود یک روز امیر المؤمنین علیه السلام در محله کوفه بود. مردم در اطرافش اجتماع داشتند. بعضی سؤالهای دینی می نمودند و بعضی انتظار می کشیدند که سؤال خود را بنماید. ناگاه مردی از جای حرکت کرده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته.

امیر المؤمنین علیه السلام به او نگاهی کرد فرمود علیک السلام و رحمه الله و برکاته تو که هستی؟ گفت من مردی از رعایا و همشهری‌های شمایم. فرمود تو از رعایای من نیستی و نه همشهری من. اگر یک روز به من سلام کردی وضع تو بر من مخفی نیست. گفت امان بدهید تا بگویم یا امیر المؤمنین فرمود از وقتی وارد شهر ما شده‌ای کاری صورت داده‌ای؟ گفت نه. فرمود شاید تو از سپاه دشمنان ما هستی؟

جواب داد آری.

فرمود امان به تو می‌دهم تا جنگ تمام شود. گفت مرا معاویه پنهان فرستاده تا از تو سؤالهایی را بپرسم که پادشاه روم از او سؤال کرده گفته است اگر تو شایسته این مقام هستی و جانشین پیامبری این سؤالها را جواب بده اگر جواب بدهی از تو پیروی می‌کنم و برایت جایزه می‌فرستم اما معاویه نتوانسته جواب او را بدهد و بسیار ناراحت است. مرا پیش شما فرستاده تا جواب آنها را بگیرم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 126

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خدا بکشد پسر هند جگر خوار را چقدر گمراه و کور است و کسانی که اطرافش را گرفته‌اند. کنیزی را آزاد کرده بود یاد نداشت چگونه با او ازدواج نماید. خداوند بین من و این امت حکومت کند. پیوند مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله مراعات نکردند و سابقه‌ام را در اسلام و شدائدی که متحمل شدم برای پایداری دین در نظر نگرفتند، حقم را ندادند و مقام عظیم مرا کوچک انگاشتند و با یک دیگر در راه پیکار با من همدستان شدند.

فرمود بروید حسن و حسین علیهما السلام و محمد بن حنیفه را بیاورید. آنها را حاضر کردند فرمود شامی! این دو فرزندان پیامبرند اما این فرزند من است. از هر کدام مایلی پیرس. اشاره کرد از همین آقا که مویهای پر پشت دارد بپرسم. به امام حسن علیه السلام اشاره نمود که کم سن بود. امام مجتبی علیه السلام فرمود هر سؤالی داری بکن. شامی گفت: فاصله بین حق و باطل چقدر است و بین آسمان و زمین و بین مشرق و مغرب؟ قوس و قزح چیست؟ محلی که ارواح مشرکین در آنجا منزل دارند چیست و محلی که ارواح مؤمنین آنجا مسکن گزیدند کدام؟ مؤنث چیست و آن ده چیز که هر کدام از دیگری سخت‌ترند کدام است؟

امام مجتبی علیه السلام فرمود بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است. هر چه با چشم دیدی حق است با اینکه با گوش باطل بسیاری را شنیده‌ای. شامی گفت صحیح است. فرمود بین آسمان و زمین به اندازه دعای مظلوم فاصله است و به اندازه دید چشم، هر کس جز این گفت او را تکذیب کن. گفت راست می‌گوئید. فرمود بین مشرق و مغرب به اندازه یک روز راه خورشید است که او را مشاهده می‌کنی از مشرق طلوع می‌کند و در مغرب غروب. شامی گفت صحیح است. پرسید قوس و قزح چیست؟ فرمود وای بر تو نگو قوس و قزح زیرا قزح اسم شیطان است این قوس الله است و علامت فراوانی و امان برای اهل زمین از غرق است.

اما چشمه‌ای که در آنجا ارواح مشرکین جا دارند برهوت است و محلی که ارواح مؤمنین جای دارند سلمی نام دارد. مؤنث کسی که معلوم نیست مرد است یا زن. باید انتظار کشید اگر محتمل شد مرد است و اگر زن باشد حیض می‌شود و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 127

سینه‌هایش برمی‌آید و گر نه او را می‌گویند ادرار کن به دیوار اگر ادرارش به دیوار خورد مرد است اما اگر ریخت چنانچه ادرار شتر می‌ریزد او زن است. اما آن ده چیز که یکی از دیگری سخت‌تر است عبارت است از سنگ که سخت‌ترین چیز است که خدا آفریده از سنگ سخت‌تر آهن است که سنگ را قطع می‌کند از آهن سخت‌تر آتش است که آهن را آب می‌کند و از آتش سخت‌تر آب است که آتش را خاموش می‌کند و از آب سخت‌تر ابر است که حاصل آب است و از ابر سخت‌تر باد است که ابر را حمل می‌کند و از باد سخت‌تر فرشته‌ای است که آن باد را می‌فرستد و از او سخت‌تر ملک الموت است که آن فرشته را می‌میراند و شدیدتر از ملک الموت مرگ است که ملک الموت را می‌میراند و شدیدتر از مرگ امر خدای جهانیان که مرگ را می‌میراند.

شامی گفت گواهی می‌دهم که تو پسر پیامبری و اینکه علی علیه السلام شایسته‌تر به مقام خلافت است تا معاویه. این جوابها را نوشت و برای معاویه برد.

معاویه برای پادشاه روم فرستاد. پادشاه روم برایش نوشت با سخن خود با من صحبت نکردی و جوابی دادی که جواب تو نبود. به حضرت مسیح سوگند این جواب مال تو نیست این نیست مگر از معدن نبوت و محل رسالت اما اگر تو یک درهم از من بخواهی نمی‌دهم.

در تفسیر قمی صفحه 595-599.

حضرت صادق علیه السلام از آباء گرام خود نقل کرد: وقتی جریان امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه به پادشاه روم رسید که دو نفر بر سر ملک با یک دیگر به جنگ پرداخته‌اند پرسید از کجا خارج شده‌اند؟ گفتند یکی از کوفه و دیگری از شام. پادشاه به وزراء خود گفت بگردید ببینید می‌توانید از تجار عرب کسی را بیابید که آنها را برای من توصیف نماید. دو نفر تاجر شامی برای او آوردند و دو نفر از تجار مکه. از اینها امتیازات آن دو را پرسید. قیافه‌های آنها را توضیح دادند به خزینه‌دار خود گفت لیست‌ها را بیاورید. آنها را آوردند نگاه کرد. گفت مردی در شام قیام کرده گمراه است و آن کس که در کوفه قیام نموده هادی است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 128

برای معاویه نوشت که داناترین افراد خانواده خود را برای امیر المؤمنین علیه السلام نیز نوشت که داناترین افراد خانواده خود را بفرست تا از این دو فرستاده سؤالاتی را بشنوم و در انجیل نگاه کنم و بگویم کدامیک شایسته این مقام هستید و بر سلطنت خود بیم داشت. معاویه فرزندش یزید را فرستاد علی علیه السلام نیز فرزند خود امام حسن مجتبی را. یزید که وارد شد دست پادشاه روم را بوسید و بعد سر او را. امام حسن علیه السلام که وارد شد فرمود: خدا را شکر که یهودی و نصرانی و مجوس و خورشید پرست و ماه پرست و بت پرست و گاوپرستم قرار نداد مرا پیرو دین حنیف مسلمانم کرد و از مشرکینم قرار نداد. بزرگ خداوند جهانیان پروردگار عرش عظیم و الحمد لله رب العالمین* بعد نشست و چشم بالا نکرد. وقتی پادشاه روم آن دو را مشاهده کرد هر دو را بیرون فرستاد و از هم جدا کرد.

ابتدا یزید را به حضور پذیرفت. از خزائن خود سیصد و سیزده صندوق خارج کرد که در آن تمثال انبیاء وجود داشت و آن تمثالها را زینت کرده بودند به آرایش هر پیامبر مرسلی. یکی از آن تمثالها را به یزید نشان داد. یزید نشناخت. یکی یکی نشان داد.

هیچ کدام را نشناخت و جوابی نداد. بعد از ارزاق خلایق و ارواح مؤمنین که کجا جمع می شوند پرسید و از ارواح کفار که کجا بید بعد از مرگ سؤال کرد، هیچ کدام را نمی دانست.

بعد امام حسن علیه السلام را خواست. گفت ابتدا یزید بن معاویه را خواستم تا او بفهمد که تو چیزهایی را که او نمی داند می دانی چیزهایی را که پدرت می داند پدر او نمی داند. برای من پدر تو و او را توصیف نموده اند در انجیل نگاه کردم دیدم محمد صلی الله علیه و آله است و وزیر او علی است و در اوصیا که نگاه کردم دیدم پدرت وصی است.

فرمود هر چه مایلی از انجیل از من پرس و آنچه در تورات و قرآن است تا برایت بازگو کنم ان شاء الله. پادشاه تمثالها را خواست. اولین تمثال بصورت ماه بود.

امام حسن فرمود این صفت آدم ابو البشر است. بعد تمثالی بصورت خورشید فرمود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 129

این صفت حوا مادر بشر است تمثال دیگری نشان داد بصورت زیبایی فرمود این صفت شیث پسر آدم است اولین کسی است که مبعوث شده و سنش به هزار و چهل سال رسیده. باز تمثال دیگر فرمود این صفت نوح است صاحب کشتی که عمرش هزار و چهار صد سال بود در میان مردم نهصد و پنجاه سال دیگر درنگ کرد.

بعد تمثال دیگری نشان داد و فرمود این صفت ابراهیم است که شانه پهن دارد و چهره گشاده. بعد تمثال دیگری نشان داد فرمود این صفت اسرائیل همان یعقوب است. بعد تمثال دیگری فرمود این صفت اسماعیل است. باز تمثال دیگری فرمود یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است. بعد تمثال دیگری گفت این صفت موسی بن عمران که عمرش دویست و چهل سال بود و بین او و ابراهیم پانصد سال فاصله شد. بعد تمثال دیگری نشان داد فرمود این صفت داود صاحب جنگ است.

بعد تمثال دیگری را نشان داد فرمود این صفت شعیب است بعد زکریا و بعد یحیی و پس از آن عیسی بن مریم روح الله و کلمه الله که عمرش در دنیا سی و سه سال بود.

پس او را به آسمان بلند نمود و به زمین خواهد آمد در دمشق هم او دجال را می کشد.

باز یک یک نشان می داد و نام هر کدام را بیان می کرد بعد اوصیاء و وزراء را نشان داد. نام یکایک آنها را بیان کرد پس تمثالهایی به نشانه پادشاهان نشان داد.

امام حسن علیه السلام فرمود نشانه های اینها در تورات و انجیل و زبور و قرآن نیست شاید اینها نشانه پادشاهان باشند.

پادشاه روم گفت گواهی می دهم که شما خانواده محمد صلی الله علیه و آله دارای علم اولین و آخرین هستید و دارای علم تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و الواح موسی. سپس تمثال دیگری به او نشان داد. چهره این تمثال می درخشید. همین که چشم امام حسن علیه السلام به او افتاد گریه شدیدی کرد. پادشاه پرسید چرا گریه می کنی؟ فرمود این صفت جدم محمد صلی الله علیه و آله است که محاسن انبوه داشت و شانه پهن و گردنی بلند و پیشانی گشاده و دماغ باریک و دندانهای باز خوش صورت و مویهای پیچیده و مجعد و خوش بو و خوش صحبت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 130

فصیح که امر به معروف و نهی از منکر می کرد و عمرش به شصت و سه سال رسید.

چیزی بعد از خود به جای نگذاشت مگر انگشتی که بر آن نقش بود

لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

و بدست راست می کرد و شمشیرش ذو الفقار و عصایش و جبه ای پشمینه و کسائی پشمینه که به کمر می بست نه او را تکه کرده بود و نه دوخته بود تا از این جهان به لقاء الله پیوست.

پادشاه گفت ما در انجیل می‌یابیم که دارای ملکی بود که به دو نواده‌اش می‌رسید آیا چنین چیزی وجود داشت؟ فرمود صحیح است. پرسید آیا برای شما باقی مانده؟ فرمود نه. پادشاه گفت این اولین فتنه این امت است بر مردم و بر قدرت پیامبر و اصحاب ذریه خودش که از آنها قائم به حق است آمر به معروف و ناهی از منکر.

بعد پادشاه پرسید از هفت چیز که خداوند آفرید و در رحمی قرار نداشته‌اند.

امام حسن علیه السلام فرمود آدم بعد حوا، سپس قوچ ابراهیم، بعد ناقه صالح، سپس ابلیس ملعون، بعد مار و پس از آن کلاغی که در قرآن نام برده شده سپس از ارزاق خلائق پرسید.

فرمود ارزاق خلائق در آسمان چهارم است که به اندازه نازل می‌شود و با مقدار معینی بسط و گسترش می‌یابد. آنگاه از ارواح مؤمنین پرسید که بعد از مرگ کجایند؟

فرمود در صخره بیت المقدس جمع می‌شوند در هر شب جمعه و آن عرش کوچک خدا است. از آنجا خدا زمین را گسترده و به سوی آن می‌پیچد و از همان جا محشر است و از آنجا خدای زمین را گسترده و به سوی آن می‌پیچد و از همان جا محشر است و از آنجا خدای عزیز استیلا بر آسمان جست و همچنین ملائکه.

بعد از ارواح کفار پرسید که در کجا جمع می‌شوند؟

فرمود در سرزمین حضر موت پشت شهر یمن سپس خداوند آتشی از مشرق و آتشی از مغرب می‌فرستد و دو باد شدید می‌وزد و مردم محشور می‌شوند کنار صخره بیت المقدس هر که مستوجب بهشت باشد وارد بهشت می‌شود و هر که مستوجب آتش باشد داخل آن می‌شود **فریق فی الجنة و فریق فی السعیر**.

وقتی امام حسن علیه السلام تمثال‌ها را برای او توجیه کرد و سؤالاتش را جواب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 131

داد پادشاه روم نگاهی به یزید بن معاویه نمود و گفت فهمیدی که چنین اطلاعاتی را جز نبی مرسل یا وصی همکار او که خداوند به او امتیاز کمک به پیامبرش را داده یا عترت پیامبر کس دیگری نمی‌داند. دشمنان آنها دلهاشان در زیر پرده جهل تاریک شده دنیا را بر آخرت و هوای نفس را بر دین خود اختیار کرده‌اند و از ستمکارانند.

یزید سکوت کرد و سر به زیر انداخت با شرمساری.

پادشاه بسیار احترام به امام حسن علیه السلام کرد و جایزه گرانی تقدیم داشت.

گفت از خدا بخواه بمن تشرف به دین شما را عنایت کند شیرینی سلطنت بین من و این عمل فاصله شده. گمانم یک بدبختی مهلک و عذاب دردناکی باشد. یزید برگشت پیش معاویه پادشاه روم طی نامه‌ای برای او نوشت آن کس که خداوند به او علم ارزانی داشته و حکم به تورات و انجیل و زبور و فرقان می‌نماید شایسته خلافت است و برای علی بن ابی طالب علیه السلام نوشت حق با توست و خلافت از آن تو.

خاندان پیامبر شما و فرزندان هستید با کسی که به جنگ پرداخته‌ای ادامه بده که خداوند او را بدست تو عذاب خواهد کرد و بعد دچار آتش جهنم برای ابد خواهد شد زیرا کسی که با تو پیکار کند در انجیل یافته‌ام که لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر اوست و بر او باد لعنت اهل آسمانها و زمینها.

در کتاب عدد القویه نقل شده است:

حسن بصری نامه‌ای به امام حسن علیه السلام نوشت به این مضمون شما خاندان نبوت و معدن حکمت هستید. شما را خداوند کشتی سیار در دریاهای ژرف قرار داده پناه بی‌پناهان هستید و به ریسمان نجات شما چنگ می‌زند تندرو. هر که پیرو شما شود هدایت می‌یابد هر که تخلف جوید هلاک می‌شود من این نامه را برای شما نوشتم موقعی که امت حیران و سرگردان در مسأله قضا و قدرند از شما تقاضا دارم آنچه خداوند به شما ارزانی داشته از علوم برای ما بگشائید تا راهنمای اعتقاد ما شود.

امام حسن علیه السلام در جوابش نوشت همان طوری که ذکر کردی ما خاندان پیامبر مورد لطف خدا و اولیای او هستیم اما اگر ما در نزد تو و یاران چنان که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 132

نوشته‌ای می‌بودیم بر ما مقدم نمی‌شدید و دیگری را بر ما مقدم نمی‌داشتید. خداوند مثال شما را در قرآن زده می‌فرماید **أ تستبدلون الذی هو أذنی بالذی هو خیر** این مربوط به اولیاء و دوستان قسمت در سؤالی که کرده‌اند و مثالی نیز برای تو اگر نمی‌خواستیم این احتجاج و استدلال را با تو و اصحابت بنمایم هرگز جواب تو را در این سؤال نمی‌دادم. وقتی نامه مرا دریافت کنی حجت بر تو و یاران دامن گیر خواهد شد که خداوند در این آیه می‌فرماید **أ فمن یهدی إلی الحق أحق أن یتبع أمن لا یهدی إلا أن یهدی فما لکم کیف تحکمون**.

پیرو آنچه در مورد قدر می‌نویسم باش که هر کس ایمان به قدر نداشته باشد چه خیر و چه شر آن کافر است و هر که گناه را به گردن خدا بیاندازد فاجر است. هرگز خداوند بزور مردم را به اطاعت خویش و انداشته و به زور به معصیت و اداری نکرده و آنها را به خود وانگذاشته است اما مالک تمام نیروهائی است که در اختیار مردم قرار داده و قادر بر تمام قدرتهائی است که به ایشان سپرده اگر راه اطاعت و بندگی را سپردند مانع آنها نخواهد شد و بازشان نمی‌دارد. اگر به

معصیت تصمیم گرفتند در صورتی که بخواهد ممکن است بین آنها و عمل خلاف فاصله شود (و نگذارد آلوده به معصیت شوند) اگر چنین کاری را نکرد آنها را وادار به معصیتشان نکرده و نه به زور دچار چنین عملی نموده.

خداوند به آنها قدرت انجام چنین کاری را داده و راهی برایشان گشوده و تمکن انجام عمل (و ترک آن را به ایشان داده) راه به انجام امر و ترک معصیت در آنها مقرر کرده. تکلیف را از کسانی که نقص بدنی دارند و قدرت انجام ندارند یا زمین گیر هستند برداشته و السلام.

امالی ابن شیخ صفحه 10-14.

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود موقعی که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد از محل خود خارج شد تا با هم روبرو شدند معاویه بپا خاست و به منبر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 133

رفت و به امام حسن گفت شما یک پله پائینتر بایستید. شروع به سخنرانی کرده گفت مردم اینک حسن بن علی و فرزند فاطمه علیهما السلام ما را شایسته خلافت دانست و خود را لایق آن نمی دانست. بهمین جهت آمده تا با ما بیعت کند بعد گفت از جای حرکت کن و بگو. امام حسن علیه السلام از جای حرکت کرد و شروع به سخنرانی کرده فرمود: حمد خدائی را که بر نعمت‌ها و پیاپی افاضه نمودن آنها و برگرداندن گرفتاریها و بلاها مستوجب ستایش است در نزد خردمندان و بی‌خردان پروردگاری که به جلال و کبریائیش امکان راه یابی به دوام و مقامش نیست خدائی که برتر از گمان و اندیشه مخلوقین است تا راه به کنه غیب او یابند. افکار دانشمندان و صاحب نظران

اشهد ان لا اله الا الله وحده في ربوبيته

یکتا است در خدائی و وجود و وحدانیت خویش بی نیازی است که شریک ندارد و بی‌همتائی است که همکار ندارد و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پیامبری که برگزید و ممتاز نمود و انتخابش کرد به رسالت تا دعوت به حق نماید و چراغ درخشان باشد و برای بندگان از آنچه باید بترسند بیم دهد و به آنچه آرزو دارند مژده دهد. امت را راهنمائی کرد و اظهار رسالت خویش نمود.

مردم! گوش کنید، شما دارای قلب‌ها و گوش‌هائید دقت نمائید ما خانواده‌ای هستیم که خداوند ما را گرامی داشت به اسلام و برگزید و امتیاز بخشید و انتخاب نمود. پلیدی را از ما دور کرد و پاک و پاکیزه مان نمود. رجس شک است هرگز شک در پروردگار و دین او نداریم و از هر بداندیشی و گمراهی پاکمان نمود. برگزیده از فرزندان آدم شدیم به نعمت خدا. هیچ گاه مردم به دو دسته تقسیم نشدند مگر اینکه ما در قسمت برگزیده آنها بودیم. بالاخره روزها گذشت و سالها

طی شد تا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برگزید و به رسالت برانگیخت کتاب آسمانی خود را بر او نازل کرد. سپس دستور داد که مردم را به سوی خدا دعوت نماید. اولین کسی که دعوت او را پذیرفت پدرم علی بود. او اولین مؤمن و تصدیق کننده رسالت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 134

بود که خداوند در قرآن کریم می فرماید **أ فمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه** پیامبر صلی الله علیه و آله بینه و راهبر از جانب خداست و پدرم پیامد اوست و گواه از جانب خداست پیامبر اکرم موقعی که خواست پدرم را به مکه بفرستد با سوره براءت فرمود علی جان این سوره را ببر به من دستور داده اند که برای تبلیغ سوره یا باید خودم بروم یا شخصی چون خودم و تو آن شخص هستی. پس علی از پیامبر و پیامبر از علی است.

و در مورد قضاوتی که بین علی و برادرش جعفر بن ابی طالب و غلامش زید بن حارثه در مورد دختر حمزه نمود به او فرمود یا علی تو از من و من از تو هستم و ولی هر مؤمنی بعد از من. پدرم تصدیق رسالت پیامبر را از همه جلوتر نمود و با جان خویش از او حمایت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در هر موقعیتی او را مقدم می داشت و برای هر پیشامدی انتخابش می کرد به واسطه اعتماد و اطمینانی که به او داشت. می دانست او خیر خواه خدا و پیامبر است و او از همه مقربین نزدیکتر بخدا و پیامبر اوست. خداوند در قرآن کریم فرموده **السابقون السابقون أولئك المقربون** پدرم از همه سبقت گیرنده تر گیرنده تر بود به سوی خدا و پیامبر و از همه نزدیکتر.

خداوند در قرآن می فرماید **لا يستوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل أولئک أعظم درجۃ** پدرم اول مسلمان و مؤمن و اول ملحق شونده به خدا و پیامبرش بود و اول مهاجر و اولین فرد بود که به مقدار وسع و توان خویش در راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مایه گذاشت. خداوند می فرماید **والذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لإخواننا الذین سبقونا بالإیمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا إنک رؤف رحیم** طبق این آیه تمام مردم برای پدرم طلب مغفرت می نمایند چون از همه زودتر سبقت به ایمان گرفت و هیچ کس از او جلوتر نبود خداوند می فرماید **السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم یا حسان** پس او سبقت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 135

بر تمام سابقین گرفته همان طوری که خداوند سابقین را بر متخلفین فضیلت بخشیده همچنین پیشتاز سابقین را نیز بر سابقین فضیلت می بخشد خداوند در این آیه می فرماید **أ جعلتم سقایۃ الحاج و عمارۃ المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله مجاهد واقعی** در راه خدا اوست در باره او این آیه نازل شده.

از کسانی که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر بن ابی طالب بود هر دو مانند عده زیاد دیگری شهید شدند ولی خداوند حمزه را از بین تمام آن شهداء سید الشهداء نامید و برای جعفر دو بال عنایت کرد تا با ملائکه به هر جا که خواست برود این امتیاز به واسطه مقام و موقعیت خویشاوندی بود که با پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتند.

در بین شهیدانی که با حمزه شهید شدند پیامبر حمزه را هفتاد نماز امتیاز بخشید چنانچه خداوند به زنان خوب پیامبر وعده دو پاداش و زنان بد وعده دو کیفر داده چون به پیامبر صلی الله علیه و آله انتساب داشتند. نماز در مسجد پیامبر را برابر با هزار نماز که در مساجد دیگر خوانده شود قرار داده بجز مسجد الحرام و مسجد خلیل خود ابراهیم در مکه این بواسطه مقام و موقعیتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نزد خدا داشته. خداوند صلوات بر پیامبر را بر تمام مؤمنین واجب نموده پرسیدند یا رسول الله چگونه بر تو صلوات بفرستیم فرمود بگوئید

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پس بر هر مسلمان لازم است که بر ما نیز صلوات فرستد با صلواتی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله می فرستد فریضه‌ای واجب است.

خداوند خمس غنیمت را برای پیامبرش قرار داده و آنچه به او مرحمت کرده برای ما نیز لازم شمرده. بر او صدقه را حرام کرده چنانچه بر ما نیز حرام نموده. پس بحمد الله ما را نیز در امتیازات پیامبر شریک نموده و از هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله را منزه نمود و خارج کرد، ما را نیز منزه نموده و خارج کرد. این امتیاز لطفی است که خداوند به ما داده و فضیلتی است بر سایر مردم که به ما بخشیده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 136

خداوند موقعی که اهل کتاب نبوت او را انکار کردند فرمود **فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین** پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله با خود مصداق انفس پدرم را و مصداق ابناء من و برادرم را و زنان مادرم را برد، از میان تمام مردم پس ما خانواده او و گوشت و خون و نفس اوئیم ما از او و او از ما است و فرموده است **إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا** وقتی آیه تطهیر نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را جمع کرد. من و برادرم و مادر و پدرم را در زیر یک کساء با خود قرار داد. آن کساء خبیری از ام سلمه بود و جریان نیز در حجره و نوبه او پیش آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا اینها اهل بیت من هستند و خانواده و عترتم، از آنها پلیدی را دور کن پاکشان بگردان.

ام السلمه رضی الله عنها گفت من هم وارد اهل بیت بشوم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدا رحمتت کند، تو عاقبت به خیری. چقدر من از تو خشنودم ولی این امتیاز مخصوص من و آنها است. سپس تا پایان عمر آن جناب که از دنیا رفت هر روز صبح هنگام طلوع فجر می‌آید پیش ما و می‌فرمود: موقع نماز است، خدا رحمتتان بکند **إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا.**

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد درهائی که از خانه به مسجد باز می‌شد بستند به جز در خانه ما. در این مورد بعضی اعتراض کردند فرمود من درب خانه‌های شما را از جانب خود نبسته‌ام که درب خانه علی را باز گذارم این دستور خدا و وحی است خداوند دستور داده آن درها را ببندم و در خانه علی باز باشد. دیگر بعد از آن هیچ کس دچار جنابت و تولید فرزند در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شد غیر از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام این امتیازی بود مخصوص ما و فضیلتی که بر تمام مردم داشتیم اینک درب خانه پدرم قرین درب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 137

خانه پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد است و منزل ما بین منازل پیامبر است زیرا خداوند به او دستور داد که مسجدش را بنا کند. آن جناب ده خانه ساخت که نه خانه آن تعلق داشت به فرزندان و زنانش و خانه وسط متعلق به پدرم بود که اینک آشکار است و خانه همان مسجد پاک است که خداوند در باره آن می‌فرماید **أهل البیت ما اهل بیت هستیم که از ما رجس پلیدی را دور کرده و پاک و پاکیزه‌مان کرده.**

مردم اگر من سالها پشت سر هم بایستم و برای شما امتیازات خود را که خداوند ارزانی داشته بیان کنم نمی‌توانم تمام نمایم. من فرزند نذیر و بشیر و سراج منیرم آن پیامبری که رحمت برای جهانیان بود پدرم علی ولی مؤمنین و شبیه هارون بود.

معاویه فرزند صخر خیال می‌کند من او را شایسته خلافت می‌دانم و خود را شایسته آن نمی‌دانم دروغ می‌گوید. به خدا سوگند من از جان مردم بر آنها مقدم‌ترم.

بدستور قرآن و بیان پیامبر صلی الله علیه و آله جز اینکه ما خانواده پیوسته مظلوم و مقهور و ستم کشیده و بی‌مناک از دست ستمگرانیم. از زمان درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند حاکم خواهد بود بین ما و ستمگرانمان. آنها که بار گران خود را بر دوش ما نهادند و مردم را علیه ما شورانیدند و سهم و بهره ما را از خمس و غنائم جلوگیری نمودند و مادرمان فاطمه علیها السلام را از ارث پدرش محروم کردند. من نام کسی را نمی‌برم ولی بخدا سوگند قاطع می‌خورم که اگر مردم گوش به حرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داده بودند آسمان بارانش را می‌بارید و زمین برکتش را می‌داد و هیچ اختلافی بوجود نمی‌آمد و از مرغزار سبز و خرم زمین استفاده می‌کردند تا روز قیامت دیگر مثل تو ای معاویه طمع به خلافت پیدا نمی‌کرد اما وقتی پیشینیان خلافت را از جایگاهش خارج نمودند و پایه‌های آن را واژگون کردند و قریش

بر سر آن به جست و خیز افتادند مانند تویی که از این دست به آن دست می‌کنند تا آنجا که تو نیز ای معاویه در آن طمع پیدا کردی و اصحابت نیز بعد از تو.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 138

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مردم اختیار خویش بدست فردی نمی‌دهند که در میان آنها دانایتر از او باشد جز اینکه زندگیشان تباه می‌شود مگر دست از کار خود بردارند (و حق را به مستحق آن بدهند). بنی اسرائیل هارون برادر و وزیر و جانشین موسی را رها کردند و روی به گوساله آورده مطیع سامری شدند با اینکه می‌دانستند هارون خلیفه موسی است و این امت نیز شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله به پدرم فرمود تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی جز اینکه پیامبری پس از من نیست. دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خلافت برگزیده در غدیر خم و با صدای بلند او را ولی مؤمنین نمود و فرمود حاضران به غائبان برسانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ترس قوم خود به کفار پناهنده شد وقتی تصمیم داشتند شبانه او را بکشند با اینکه مردم را دعوت به حق می‌نمود علت فرار از آنها این بود که یاور نداشت اگر یاور و کمک‌کننده داشت با آنها به نبرد می‌پرداخت پدرم نیز دست از خلافت برداشت با اینکه آنها را قسم داد و از یاران خود کمک خواست اما کمک نکردند و یاریش نمودند. اگر یاور می‌داشت از آنها نمی‌پذیرفت. دیگر برایش مانعی نبود که گوشه‌نشینی را اختیار نماید. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه فرار یافت. مرا نیز امت خوار نمودند که با تو بیعت کردم ای پسر حرب اگر یاوران باوفائی داشتم هرگز بیعت نمی‌کردم. خداوند هارون را نیز در وسعت قرار داد موقعی که قوم موسی او را خوار و ضعیف شمردند من و پدرم نیز در کشاکشیم. وقتی امت رهایمان کردند و با دیگری بیعت نمودند و یآوری نیافتیم اینها روش و سنتهایی است که تابع یک دیگرند.

مردم اگر شما در فاصله مشرق و مغرب جستجو کنید که شخصی را بیابید جدا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پدرش وصی رسول الله باشد جز من و برادرم نخواهید یافت.

از خدا بپرهیزید بعد از این توضیحات گمراهی را نپذیرید چه می‌کنید و کجا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 139

خواهید رفت؟! بدانید ما با این شخص (اشاره به معاویه کرد) بیعت کردیم و **إِنْ أَدْرَى لَعَلَهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ** شاید آزمایشی برای شما باشد و استفاده کردن برای مدت معینی از دنیا.

مردم کسی را نمی‌توان سرزنش کرد به واگذار کردن حق خویش و اما سرزنش برای کسی است که حق دیگری را بستاند. هر راست و درستی سودمند است و هر خطا و نادرستی زیان آور مثلاً مسأله قضاوت سلیمان که حکم را خداوند به سلیمان

آموخت و از آن سود برد اما برای داود زبانی نداشت (منظور شاید این باشد که انبیاء و اوصیاء مأمور به دستور خدایند و بر آنها عیب و ایرادی نمی‌توان گرفت که چرا داود ندانست).

قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله برای مشرک سودمند است. به خدا قسم برای مؤمن سودمندتر است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عموی خود ابو طالب هنگام مرگ فرمود بگو

لا اله الا الله

از تو شفاعت می‌کنم روز قیامت.

هرگز پیامبر به او چنین حرفی نمی‌زد و چنین وعده‌ای نمی‌داد مگر اینکه یقین داشت که او این مقام را دارد (شاید برای الزام مردم بود که مدعی بودند ابو طالب مشرک است تا آشکارا ایمان او را ببینند)³⁵ چنین مقامی هیچ کس را نیست جز جد

(1) داخل پرنانز از بیان خود مجلسی است در آخر روایت شاید مسأله توبه را امام به میان می‌کشد بصورتی که خود آنها قبول داشته‌اند و گر نه شیعه اعتقاد به ایمان قبلی او دارد طبق دلائل زیاد از رفتارش با پیامبر صلی الله علیه و آله و استغفاری که حاکی از ایمان او به خدا و پیامبر در روز قیامت است و روایاتی که از ائمه علیهم السلام رسیده در مورد ایمان ابو طالب زیدیه‌ها و گروهی از اهل سنت نیز در مورد ابو طالب همین اعتقاد را دارند و کتابها در این باره نوشته‌اند از آن جمله سیوطی کتاب بغیة الطالب فی ایمان ابی طالب و سید احمد زینی دحلان اسنی المطالب فی نجاه ابی طالب و از شیعه در این مورد از قدیم و جدید بیش از چهل کتاب نوشته شده است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 140

ما ابو طالب خداوند می‌فرماید و لیست التوبة للذين يعملون السيئات حتى إذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن و لا الذين يموتون و هم كفار أولئك أعتدنا لهم عذابا أليما.

مردم بشنوید و حفظ کنید از خدا بترسید و برگردید اما هیئات هرگز برنگردید بواقعیت. شما در نبرد مغلوب باطل شده‌اید و همگام با طغیان و سرکشی و انکارید، ما شما را به زور وادار نمی‌کنیم حالا که میل ندارید و السلام علی من اتبع

³⁵ (1) داخل پرنانز از بیان خود مجلسی است در آخر روایت شاید مسأله توبه را امام به میان می‌کشد بصورتی که خود آنها قبول داشته‌اند و گر نه شیعه اعتقاد به ایمان قبلی او دارد طبق دلائل زیاد از رفتارش با پیامبر صلی الله علیه و آله و استغفاری که حاکی از ایمان او به خدا و پیامبر در روز قیامت است و روایاتی که از ائمه علیهم السلام رسیده در مورد ایمان ابو طالب زیدیه‌ها و گروهی از اهل سنت نیز در مورد ابو طالب همین اعتقاد را دارند و کتابها در این باره نوشته‌اند از آن جمله سیوطی کتاب بغیة الطالب فی ایمان ابی طالب و سید احمد زینی دحلان اسنی المطالب فی نجاه ابی طالب و از شیعه در این مورد از قدیم و جدید بیش از چهل کتاب نوشته شده است.

الهدی معاویه گفت به خدا قسم امام حسن از منبر پائین نیامد مگر اینکه زمین برایم تاریک شد. نزدیک بود به او حمله کنم اما فهمیدم چشم پوشی و شکیبائی سودمندتر است برایم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 141

بخش دهم مناظرات امام علی بن الحسین علیهما السلام

احتجاج طبرسی صفحه 171.

ابو حمزه ثمالی گفت یکی از قاضیهای کوفه خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسید گفت فدایت شوم مرا از تفسیر این آیه مطلع فرما و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و آیاما آمنین.

فرمود مردم عراق در مورد آیه چه اظهار نظر می کنند؟ گفت آنها می گویند منظور مکه است فرمود آیا دزدی در جایی بیشتر از مکه دیده ای؟ (یعنی پس چگونه در آیه می فرماید در آنجا شما ایمن هستید این چه ایمنی است. گفت پس کجا است فرمود منظور از این قریه ها رجال و مردانی هستند (نه سرزمین) گفت بر این مطلب چه دلیلی از قرآن دارید فرمود مگر این آیه را نشنیده ای؟ و کأین من قریة عنت عن أمر ربها و رسله و آیه دیگر تلک القرى اهلکناهم و آیه دیگر و سئل القرية التي کنا فیها و العیر التي اقبلنا فیها از ده و قریه می پرسند یا از اهل آن از مردم و قافله می پرسند چند آیه دیگر نیز در همین معنی تلاوت فرمود. عرض کرد آقا فدایت شوم آن مردان کیانند؟

فرمود آنها ما هستیم که سیروا فیها لیالی و آیاما آمنین که هر کس به ما پناهنده شد از گمراهی ایمن است توضیح این تفسیر بطن آیه کریمه است. پس منظور از القرى التي بارکنا فیها در آیه ائمه هدی علیهم السلام هستند یا اینکه اهل در تقدیر گرفته می شود و یا اینکه کنایه از ائمه است که معدن علوم هستند چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید

انا مدینة العلم و علی بابها

و منظور از القرى الظاهرة اصحاب خاص و سفرای ائمه اند که واسطه فیض علوم آنها به دیگران

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 142

می شوند چنانچه در بعضی از اخبار تصریح شده در بعضی از اخبار مراد از سیر شیعه در امن و امان زمان حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه را معین فرموده.

احتجاج طبرسی صفحه 171.

روایت شده که زین العابدین علیه السلام از کنار حسن بصری رد شد که مشغول موعظه بود و مردم را پند می‌داد در منی، امام علیه السلام ایستاد فرمود صبر کن تا از تو بیرسم نسبت به حالی که اکنون داری آیا بین خود و خدا از این حال راضی هستی برای مرگ اگر فردا در خانه‌ات بیاید؟

گفت نه. فرمود آیا چنین در نظر داری از این حالی که راضی نیستی به حال بهتری که مورد رضایت تو است تغییر بدهی خود را؟ حسن بصری سر به زیر انداخت سپس گفت این حرف را می‌زنم اما نه واقعا و حقیقتی داشته باشد فرمود آیا پیامبری امیدواری بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیاید که با او سابقه‌ای داری؟ گفت نه. فرمود آیا امیدواری یک زندگی دیگری برایت فراهم آید در دنیای دیگر که آنجا به عمل پرداززی (و اصلاح خویش کنی)؟ گفت نه.

فرمود آیا دیده‌ای کسی که مقداری عقل داشته باشد از نفس خود بهمین مقدار قانع باشد؟ تو در حالی هستی که برای خود آن را نمی‌پسندی و واقعا در فکر این نیستی که تغییر حال بدهی و خویش را اصلاح کنی و پیامبری نیز بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیش بینی نمی‌کنی؟ و نه جایی جز این جا بنظر نداری که در آنجا به عمل و اصلاح پرداززی؟ با این وضع به موعظه و پند مردم پرداخته‌ای؟! در روایت دیگری است که پس چرا مردم را از کار باز می‌داری و به موعظه پرداخته‌ای؟ وقتی امام علیه السلام رفت حسن بصری پرسید این شخص که بود؟ گفتند علی بن الحسین علیهما السلام گفت خاندان علم دیگر کسی ندید حسن بصری موعظه کند.

سید مرتضی رحمه الله علیه در کتاب فصول از شیخ به اسناد خود نقل می‌کند که مردی از علی بن الحسین علیه السلام پرسید به چه چیز شما از همه مردم برترید و سرور آنهائید؟ فرمود تمام مردم خارج از یکی از سه دسته نیستند یا کسانی هستند که به دست جد ما مسلمان شده‌اند که آنها مولای ما آیند و ما سرور آنهائیم و بازگشتشان به ما است از طریق ولاء.

یا کسی است که با او جنگ کرده‌ایم و او را کشته‌ایم او که روانه جهنم می‌شود و یا کسی است که از او جزیه و مالیات می‌گیریم یا با کمال خواری دیگر چهارمی ندارد چه فضیلتی است که ما بدست نیاورده باشیم و شرفی وجود دارد که در ما نیست.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 143

بخش یازدهم چند مناظره از اهل زمان امام زین العابدین علیه السلام

کنز کراچی صفحه 167.

شعبی گفت در واسط بودم در روز عید قربان به نماز عید رفتم با حجاج، خطبه بلیغی ایراد کرد. پس از تمام کردن خطبه فرستاده حجاج پیش من آمده که حجاج تو را می‌خواهد. پیش او رفتم دیدم نشسته نیم خیز گفت: شعبی امروز روز

قربان است من می‌خواهم یک نفر از اهالی عراق را قربانی کنم خواستم تو حرف‌های او را بشنوی تا بدانی در چنین کاری نسبت به او اشتباه نکرده‌ام.

گفتم امیر اگر صلاح می‌دانی به سنت پیامبر رفتار کنی و قربانی خود را طبق دستور آن جناب بنمائی و صرف نظر از آنچه تصمیم داری انجام دهی بنمائی در این روز بزرگ. گفت اگر تو سخن آن مرد را بشنوی خواهی فهمید کار من صحیح است به واسطه تهمت‌هایی که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌زند و شبهه در دین ایجاد می‌کند. گفتم اگر ممکن است مرا از این کار معاف بفرمائید. گفت امکان ندارد و دستور داد سفره‌ای چرمین گسترده و جلاد حاضر شد. گفت پیرمرد را بیاورید. وقتی آوردند دیدم یحیی بن یعمر است خیلی غمگین شدم و با خود گفتم یحیی چه می‌گوید که موجب قتلش شود.

حجاج روی به جانب او کرده گفت تو خود را رهبر عراقیان می‌دانی؟ گفت نه، من یکی از فقهای عراقم. گفت از کدام فقه تو استدلال می‌کنی حسن و حسین از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هستند؟ گفت من گمانم این نیست بلکه عقیده واقعی دارم به آن. گفت به چه دلیل می‌گوئی؟ جواب داد به دلیل قرآن. حجاج رو به جانب من نموده گفت گوش کن چه می‌گوید آیا تو دلیلی در قرآن می‌یابی دلالت کند بر اینکه حسن و حسین علیهما السلام از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 144

هستند. شروع به فکر کردم. چیزی به نظرم نیامد. حجاج نیز در اندیشه شد و بعد به او گفت شاید منظور تو این آیه است

فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین و اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله رفت و با خود علی و فاطمه و حسن و حسین را برد.

شعبی گفت خوشحال شدم و با خود گفتم یحیی آزاد شد و نجات یافت. حجاج حافظ قرآن بود. یحیی گفت این خود دلیلی رسا برای اثبات این مطلب است ولی به این آیه استدلال نمی‌کنم. چهره حجاج زرد شد، سر بزیر انداخت بعد سر به جانب یحیی بلند نموده گفت اگر تو دلیل دیگری بر این مطلب آوردی ده هزار درهم به تو می‌دهم اگر نیاوردی من مجاز هستم در ریختن خون تو. یحیی جواب داد: درست است قبول دارم.

شعبی گفت من از گفته او غمگین شدم گفتم آیا یحیی را کافی نبود که استدلال حجاج را قبول نماید و او خوشحال شود که قبل از یحیی اطلاع از چنین استدلالی داشته و موجب نجاتش شود. با این کار حالا اطمینانی نیست که هر استدلالی را بنماید چون استدلال حجاج را باطل می‌نماید و می‌فهماند که اطلاعی داشته که حجاج آن را نمی‌دانسته موجب کشته شدنش شود.

در این موقع یحیی گفت این آیه **و من ذریته داود و سلیمان**. پرسید منظور از این شخص که از ذریه او داود و سلیمان را می‌داند کیست؟ حجاج گفت ابراهیم خلیل و گفت پس داود و سلیمان از ذریه ابراهیم هستند؟ جواب داد: آری.

یحیی گفت در این آیه دیگر چه کسانی را جزء ذریه او می‌داند؟ حجاج خواند **و زکریا و یحیی و عیسی** یحیی گفت از کدام جهت عیسی از ذریه ابراهیم است با اینکه پدر نداشته؟ حجاج گفت از طرف مادرش مریم. یحیی گفت آیا مریم به ابراهیم نزدیکتر است یا فاطمه علیها السلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و عیسی به ابراهیم یا حسن و حسین به آن حضرت؟

شعبی گفت مثل اینکه دهان حجاج را بستند گفت بازش کنید خدا رویش را زشت کند. ده هزار درهم را به او پیردازید نامبارک باد زندگی او. بعد رو به من نموده گفت حرف تو صحیح بود ولی ما نپذیرفتیم. دستور داد شتری آوردند و قربانی کرد.

از جای حرکت کرد دستور داد سفره گسترده و با او غذا خوردیم. دیگر حرفی نزد تا از پیش او خارج شدم. دیگر از استدلال یحیی زبان بند شده بود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 145

بخش دوازدهم مناظرات حضرت باقر علیه السلام و احتجاجات آن جناب

تفسیر قمی صفحه 89 مرحوم کلینی در روضه صفحه 122 ذکر نموده.

عمرو بن عبد الله الثقفی گفت هشام بن عبد الملک امام باقر علیه السلام را از مدینه به شام خواست و مجالسی پیش آمد که امام را با خود در آنجا می‌نشاند. یک روز حضرت باقر نشسته بود و گروهی نیز از ایشان سؤال می‌کردند، ناگهان دید گروهی از نصرانیان وارد کوه روبرو می‌شوند. فرمود چه شده اینها عید دارند؟ گفتند نه یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله اینها می‌روند پیش عالم خود که در این کوه ساکن است و هر سال در چنین روزی او را از محلش خارج می‌کنند و سؤالات خود را می‌نمایند و مشکلاتی که در آن سال پیش آمده. امام علیه السلام پرسید عالم است؟

گفتند بلی از داناترین مردم است او شاگردان حواریین عیسی را مشاهده کرده فرمود برویم آنجا. گفتند مایلید می‌رویم.

امام علیه السلام سر خود را با لباس خویش پوشاند و به همراه اصحاب و یاران خود داخل آنها شد و به طرف کوه رفتند. امام با یاران خود در وسط جمعیت نصاری نشست. نصرانیان فرش گسترده و تشک و پستی نهادند. بعد داخل کوه شده او را خارج کردند. چشمهایش را قبلا بسته بودند وقتی گشودند مانند چشم افعی می‌درخشید. روی به جانب حضرت باقر

علیه السلام نموده گفت تو از ما هستی یا از امت مرحومه؟ فرمود از امت مرحومه. گفت از دانشمندان آنهایی یا از نادانانشان؟

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 146

فرمود از نادانان نیستم.

نصرانی گفت تو از من می‌پرسی یا من از تو پیرسم؟ امام فرمود تو پیرس.

نصرانی گفت مردم نصاری! یک نفر از امت محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید از من پیرس این شخص به مسائل وارد است.

آنگاه گفت بگو ببینم کدام ساعت است که نه از شب و نه از روز است؟ فرمود بین طلوع فجر تا طلوع خورشید. گفت اگر از ساعات شب و روز نباشد پس از کدام ساعات است؟ فرمود از ساعات بهشت است که مریض در آن بهوش می‌آید.

نصرانی گفت صحیح است. اینک یا تو سؤال کن یا من. حضرت باقر فرمود تو سؤال کن. نصرانی گفت ای نصرانیان این شخص متفکر به من می‌گوید اهل بهشت چگونه غذا می‌خورند ولی مدفوع ندارند مثال از دنیا برایم بزن.

حضرت باقر فرمود جنین همین طور است در شکم مادر خود از آنچه مادر می‌خورد استفاده می‌کند ولی مدفوع ندارد. گفت صحیح است چرا پس نگفتی من از علمای آنهایم. فرمود من گفتم از نادانان نیستم. باز گفت یا تو سؤال کن یا من. گفت نصرانیان! به خدا قسم سؤالی می‌کنم که چون حمار در گل فرو ماند. فرمود پیرس گفت مردی با زن خود نزدیکی کرد حامله به دو پسر شد در یک ساعت آن دو مردند در ساعت دفن شدند در یک قبر در یک ساعت یکی از آن دو صد و پنجاه سال زندگی کرد و دیگری پنجاه سال. آن دو که بودند؟

حضرت باقر فرمود آن دو عزیز و عزره بودند. همان طور که گفتم مادرشان حامله شد و وضع حمل نمود هر دو سی سال از عمرشان گذشت بعد خداوند عزیر را می‌راند صد سال ولی عزره زنده بود. سپس خداوند عزیر را برانگیخت و با عزره بیست سال زندگی کرد. نصرانی گفت نصرانیان! من احدی را ندیده‌ام تاکنون که داناتر از این مرد باشد تا وقتی او در شام است از من سؤالی نکنید. مرا برگردانید. او را به غار خودش برگردانند. نصرانیان با حضرت باقر علیه السلام برگشتند.

روایت دیگری از خرایج نقل می‌شود که عبد الملک مروان امام باقر علیه السلام را از مدینه به شام خواست. موارد اختلاف این روایت را ذکر می‌کنیم ضمنا روایت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 147

اول سؤالهای نصرانی زیادتر از این روایت است ولی اول می پرسد اهل بهشت که در آنجا غذا می خورند و از نعمتهای بهشت استفاده می نمایند آیا چیزی کم می شود؟

فرمود نه. گفت نظیر آن در دنیا چیست؟ فرمود: مگر از تورات و انجیل و زبور و فرقان استفاده نمی کنند و چیزی از آن کاسته نمی شود در آخر سؤالها پیرمرد غش می کند. امام علیه السلام از جای حرکت می نماید و از دیر خارج می شود اما متعاقب آن چند نفر از دیر خارج می شوند و می گویند رئیس ما شما را می خواهد.

حضرت باقر می فرماید ما به او کاری نداریم اگر او به ما کاری دارد بیاید اینجا.

برگشتند و پیرمرد را آوردند. گفت پسر اسم شما چیست؟ فرمود محمد است. گفت تو محمد پیامبری؟ فرمود نه من پسر دختر اویم. گفت اسم مادرت چیست؟ جواب داد فاطمه. گفت پدرت چه نام داشت؟ فرمود علی. گفت تو پسر الیا عبرانی و علی عبری هستی؟ گفت آری. پرسید پسر شبر یا شبیری؟ جواب داد من پسر شبیرم.

پیر مرد گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و گواهی می دهم که جدت محمد صلی الله علیه و آله رسول الله است.

بعد کوچ کردیم تا رسیدیم به شام و نزد عبد الملک. او از تخت به زیر آمد و به استقبال پدرم شتافت و گفت سؤالی برایم پیش آمده که علماء جواب آن را ندانسته اند. بگو ببینم وقتی این امت امام واجب الاطاعه خود را بکشند چه عبرتی خداوند به آنها نشان می دهد؟ پدرم فرمود در چنین موقعی سنگی را بر نمی دارند مگر اینکه زیرش خون تازه می جوشد. عبد الملک سر پدرم را بوسید گفت راست گفתי روزی که پدرت علی بن ابی طالب از دنیا رفت بر در خانه پدرم مروان سنگ عظیمی بود. دستور داد سنگ را بردارند. زیر آن خون تازه می جوشید. من خودم نیز حوض بزرگی در باغم داشتم که اطراف آن را سنگ سیاه کار گذاشته بودم دستور دادم آن سنگ های سیاه را بردارند و سنگ سفیدی بجایش بگذارند. در آن روز حضرت حسن علیه السلام را شهید کرده بودند و دیدم از زیر سنگ خون تازه می جوشد.

عبد الملک به پدرم پیشنهاد کرد پیش ما می مانی با عزت و احترام یا بر می گردی؟ پدرم فرمود برمی گردم کنار قبر جدم. اجازه بازگشت داد. جلوتر از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 148

حرکت ما پیکی را فرستاده بود که در تمام شهرهای بین راه ما اطلاع دهند به ما چیزی از خوراکی ندهند و اجازه فرود آمدن نیز ندهند تا از گرسنگی بمیریم. به هر منزلی که می رسیدیم ما را طرد می کردند، بالاخره خوراکی ما تمام شد تا رسیدیم به مدین شعیب. درب دروازه را بسته بودند. پدرم بر فراز کوهی رفت که مشرف به شهر و محل مرتفعی بود.

این آیه را قرائت کرد و **إلى مدین أخاصم شعيبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره و لا تنقصوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس أشیاءهم و لا تعثوا فی الأرض مفسدین بقیت الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین.**

بعد صدا را بلند نموده فرمود به خدا قسم من بقیة الله هستم. به پیرمردی که در آنجا بود جریان ورود ما و وضعمان را اطلاع دادند. پیرمرد را خدمت پدرم آوردند با غذا و خوراکی زیاد و از ما پذیرائی شایانی کردند. اما فرماندار دستور داد دست و پای پیرمرد را بستند تا او را پیش عبد الملک ببرند. چون خلاف فرمان او را انجام داده.

امام صادق علیه السلام فرمود من خیلی غمگین شدم و گریه کردم. پدرم فرمود پیرمرد را از طرف عبد الملک گزندی نخواهد رسید او در اولین منزل که رهسپار می‌شوند از دنیا خواهد رفت. از مدین کوچ کردیم و با سختی تمام به مدینه رسیدیم.

فروع کافی جلد 2 صفحه 154.

ابو حمزه ثمالی گفت در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم. مردی وارد شد و سلام کرد. پرسید تو کیستی؟ گفتم مردی از اهالی کوفه هستم. پرسید چکار داری؟ گفتم تو ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام را می‌شناسی؟ گفتم آری.

چه کار داری با او؟ گفت چهل سؤال آماده نموده‌ام تا از او بپرسم که هر کدام صحیح بود عمل کنم و هر چه ناصحیح بود واگذارم.

گفتم تو تمیز بین حق و باطل می‌دهی؟ گفت آری. گفتم پس چه احتیاجی به او داری در صورتی که خودت تمیز بین حق و باطل بدی؟ گفت شما کوفیه‌ها تاب و توان ندارید. هر وقت حضرت باقر را دیدی به من اطلاع بده. هنوز سخنش تمام نشده بود که امام باقر علیه السلام تشریف آورد. اطراف آن جناب را خراسانیان و چند نفر دیگر گرفته بودند که از مناسک حج می‌پرسیدند. امام در جای خود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 149

قرار گرفت. این مرد هم رفت نزدیک آن جناب نشست. ابو حمزه گفت طوری نشستیم که سخن آنها را بشنوم اطراف آنها گروهی نشسته بودند وقتی هر کدام مسائل مورد نیاز خود را پرسیدند و رفتند امام علیه السلام رو به آن مرد کرده فرمود تو کیستی؟ گفت من قتاده بن نعامه بصری هستم. فرمود تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت آری. فرمود وای بر تو قتاده خداوند گروهی از بندگان خویش را حجت بر خلق خود قرار داده. آنها پایه‌ها و استوانه زمین هستند به امر خدا و برگزیدگان علم خداوند قبل از آفرینش مردم آنها را برگزیده که سایه‌هائی در طرف راست عرش خدا بودند.

قتاده مدتی سکوت کرد سپس گفت خدا به شما خیر دهد من در مقابل فقهای زیادی نشستام و پیش ابن عباس هیچ وقت دلم نمی‌تپد. امام باقر فرمود میدانی کجا هستی؟

تو در مکانی هستی که **أذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو و الأصال رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة** تو در چنین جایی هستی و ما آنهايم قتاده گفت راست می‌فرمائید خدا مرا فدای شما کند این خانه از گل و سنگ نیست.

قتاده گفت راجع به پنیر مرا مطلع فرمائید. حضرت باقر علیه السلام تبسمی نموده فرمود تمام سوالات تو بالاخره به پنیر رسید. گفت همه را فراموش کردم.

فرمود اشکالی ندارد. قتاده گفت گاهی در آن پنیر مایه از شیردان مرده استفاده می‌کنند فرمود اشکالی ندارد شیردان دارای رگ و خون و استخوان نیست از بین پشکل و مدفوع گوسفند و خون گرفته می‌شود. بعد فرمود شیردان مانند تخم مرغ است که از مرغ مرده‌ای خارج کنند. گفت آیا چنین تخم مرغی را می‌خوری؟ جواب داد نه و نه اجازه می‌دهم کسی بخورد. حضرت باقر علیه السلام فرمود چرا؟ گفت چون از مرده است. فرمود اگر این تخم مرغ باز شود و جوجه‌ای بدهد آیا آن جوجه را می‌خوری؟ گفت بلی.

فرمود چه چیز موجب حرمت تخم مرغ و حلال بودن مرغ می‌شود؟ سپس فرمود شیردان هم مثل تخم مرغ است پنیر از بازار مسلمانان بخر از دست نمازگزاران و سؤال هم نکن مگر کسی بیاید و به تو اطلاعی بدهد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 150

تفسیر عیاشی.

ابرش کلبی به حضرت باقر علیه السلام گفت شنیدم شما در باره **آیه یوم تبدل الأرض** فرموده‌ای زمین تبدیل به نان می‌شود فرمود راست گفته‌اند زمین تبدیل به نان پاک می‌شود و در محشر از آن می‌خورند. ابرش خندید و گفت دیگر هیچ گرفتاری ندارند که از خوردن بازمانند.

فرمود وای بر تو در کدامیک از این دو جا گرفتاریشان بیشتر و ناراحت‌تر هستند وقتی در قیامت و محشرند یا موقعی که در آتش جهنم عذاب می‌شوند؟ گفت در آتش. فرمود وای بر تو خداوند می‌فرماید **لأكلون من شجر من زقوم فمالون منها البطون فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم** ابرش سکوت کرد. در خبر دیگر است که فرمود آنها در آتش جهنم از خوردن ضریع و آشامیدن حمیم در حال عذاب باز نمی‌مانند چگونه نمی‌خورند بواسطه گرفتاری در محشر.

مناقب ابن شهر آشوب جلد 2 صفحه 288.

طاوس یمانی از حضرت باقر علیه السلام پرسید چه وقت یک ثلث مردم مرده‌اند؟ فرمود یا ابا عبد الرحمن هیچ وقت یک سوم مردم نمرده‌اند. پیر مرد! می‌خواهی بگوئی چه وقت یک چهارم مردم مرده‌اند و آن روزی است که قایل، هاییل را کشت. چهار نفر بودند آدم، حوا، هاییل، قایل یک چهارم آنها. مرد گفت کدامیک از آن دو پدر مردم جهانند آنکه کشته شد یا زنده؟ فرمود هیچ کدام. پدر مردم شیث بود سؤال کرد چیست که کم آن حلال است ولی زیادش حرام است در قرآن؟ فرمودند: نهر طالوت که هر کس یک جرعه با دست بیاشامد و از صلاۀ واجب بدون وضو و روزه‌ای که خوردن و آشامیدن در آن اشکال ندارد پرسید فرمود صلاۀ همان صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که وضو لازم ندارد اما روزه این آیه **إني نذرت للرحمن صوما**.

از چیزی که زیاد می‌شود و کم پرسید فرمود ماه. از چیزی که زیاد می‌شود و نه کم فرمود دریا و از چیزی که کم می‌شود نه زیاد فرمود عمر انسان. از پرنده‌ای که یک مرتبه پرید نه قبلا پرید و نه بعدا فرمود طور سیناء که خداوند می‌فرماید:

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 151

و إذ نتقنا الجبل فوقهم كأنه ظلُّه و از گروهی که شهادت به حق دادند ولی دروغ می‌گفتند فرمود منافقین بودند هنگامی که گفتند نشهد إنک لرسول الله.

محمد بن منکدر گفت حضرت باقر علیه السلام را دیدم تکیه به دو غلام سیاه کرده بود سلام کردم جوابم را داد و نفس نفس می‌زد و عرق از چهره‌اش می‌ریخت.

گفتم خدا خیرت بدهد اگر مرگ دامت را بگیرد و در این حال در جستجوی دنیا هستی؟ امام علیه السلام دو غلام را کنار زد و به پا ایستاد و گفت اگر مرگ بیاید من مشغول اطاعت خدایم و بکاری مشغولم که از احتیاج به تو و مردم بی‌نیاز باشم. باید از خدا بترسم در صورتی که مرگ بیاید و من به معصیت مشغول باشم گفتم خدا رحمت کند می‌خواستم شما را نصیحت کنم مرا نصیحت کردی.

عبد الله بن نافع بن ارق می‌گفت اگر شخصی را بیایم در جهان که بتوانم با شتر به سوی او بروم و او مدعی باشد که علی علیه السلام اهل نهروان را کشت و ظلمی نکرد بسویش سفر می‌کنم و با او مناظره خواهم کرد.

گفتند برو پیش فرزندش محمد باقر علیه السلام. خدمت حضرت باقر رسید و بعد از مقداری صحبت امام علیه السلام فرمود ستایش خدای را که ما را به نبوت گرامی داشت و ولایت را به ما بخشید. ای فرزندان مهاجر و انصار هر کدام منقبتی در باره امیر المؤمنین می‌داند حرکت کند و بازگو نماید. از جای حرکت کردند و مناقبی را بیان نمودند. وقتی رسیدند به این خبر که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود

لأعطين الراية

در جنگ خیبر فرمود فردا پرچم را خواهم داد به دست کسی که امام باقر از عبد الله بن نافع پرسید این خبر صحیح است؟ گفت آری شکی در آن نیست ولی علی بعد کافر شد. حضرت باقر فرمود بگو ببینم در این خبر می فرماید خداوند او را دوست می دارد علی را دوست می داشت با اینکه می دانست او اهل نهروان را خواهد کشت یا نمی دانست اگر بگوئی نمی دانست کافر شده ای گفت می دانست. فرمود پس دوستش داشت برای اینکه عمل به اطاعتش می کرد یا برای اینکه معصیت می کند؟ گفت برای اطاعت. حضرت باقر فرمود حرکت کن مغلوب شدی. از جای حرکت کرد در حالی که می گفت حتی یتبیین لکم الخیط الأبیض من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 152

الخیط الأسود خدا می داند رسالت خویش در کجا قرار دهد.

در حدیث نافع بن ارزق هست که او از حضرت باقر چند سؤال کرد از آن جمله پرسید از این آیه و سئل من أرسلنا من قبلک من رسلنا أ جعلنا من دون الرحمن آلہة یعبدون از چه کس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال می کند با اینکه بین او و عیسی پانصد سال فاصله است. امام باقر علیه السلام آیه سبحان الذی أسرى بعبدہ لیلا خواند و بعد جریان اجتماع پیامبر را با انبیاء و مرسلین ذکر کرد که با آنها نماز می خواند بعضی از رؤسای کیسانی مذهب (که مدعی بودند محمد بن حنیفه پس از امام حسین علیه السلام امام است و زنده است) با حضرت باقر بحث کردند فرمود این حماقت چیست؟ شما بهتر به حال او واقف هستید یا ما، پدرم علی بن الحسین علیه السلام نقل کرد برایم که او شاهد مرگ محمد بن حنیفه بوده و غسلش داده و کفن بر او پوشید و نماز خواند و در قبر داخلش کرده.

جواب داد به نظرش آمده، همان طوری که به نظر یهودان که می خواستند عیسی را بکشند آمد. حضرت باقر فرمود بهمین مطلب حاضری که حاکم بین من و تو باشد؟ گفت آری. فرمود بگو ببینم یهودانی که تصمیم کشتن عیسی را داشتند دوست او بودند یا دشمنش؟ گفت دشمن او. فرمود پس پدرم دشمن محمد بن حنیفه بود تا بنظرش بیاید؟ گفت نه نتوانست جوابی بدهد. از اعتقادی که داشت برگشت.

مردی از شام خدمت امام باقر علیه السلام آمد و از ابتدای آفرینش سؤال کرد فرمود خداوند تبارک و تعالی به ملائکه گفت إنی جاعل فی الأرض خلیفة ملائکه سخن خدا را چنین پاسخ دادند أ تجعل فیها تا آنجا که می فرماید و ما کنتم تکتمون ملائکه فهمیدند که در خطا افتاده اند و اشتباه نموده اند بعرض خدا پناه آوردند و دور عرش هفت مرتبه طواف کردند تا خشنودی خدا را تحصیل نمایند.

خداوند از آنها خشنود شد و فرمود به زمین فرود آئید و خانه ای برایم بسازید که هر کس از بندگانم گناهی کرد به آن خانه پناه برد و اطرافش طواف نماید چنانچه شما اطراف عرش طواف کردید، از آنها راضی شوم همان طوری که از شما راضی شدم.

این خانه را ساختند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 153

آن مرد گفت صحیح می‌فرمائید. ابتدای این حجر الاسود چگونه بوده است؟

فرمود موقعی که خداوند پیمان بنی آدم را گرفت نه‌ری شیرینتر از عسل و نرم‌تر از کره جاری کرد. به قلم دستور داد از آن نهر مرکب بردارد. اقرار مردم و آنچه تا روز قیامت اتفاق می‌افتد بنویسد، بعد آن نوشته را در نهاد این سنگ قرار داد این بوسیدن که مشاهده می‌کنی نشانه‌ای از بیعت بر اقراری است که داده‌اند. پدرم هر وقت استلام رکن را می‌کرد می‌فرمود

اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته یشهد لی عندک بالوفاء.

آن مرد گفت صحیح می‌فرمائید. از جای حرکت کرد و رفت. در این موقع حضرت باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق فرمود برو آن مرد را برگردان. تا صفا به دنبالش رفت، او را ندید. حضرت باقر علیه السلام فرمود او خضر بود.

رجال کشی صفحه 143-144.

ثویر بن ابی فاخته گفت عازم حج شدم به همراه عمر بن ذر قاضی و ابن قیس ماصر و صلت بن بهرام به هر منزلی که می‌رسیدیم آنها می‌گفتند چهار هزار سؤال نوشته‌ایم تا از حضرت باقر علیه السلام بپرسیم که هر روز سی مسأله سؤال نمائیم ما این مأموریت را به تو می‌سپاریم. من از حرف آنها غمگین شدم تا وارد مدینه شدیم و از هم جدا گشتیم. من خدمت حضرت باقر منزل گرفتم و عرض کردم فدایت شوم ابن ذر و ابن قیس ماصر و صلت با من همسفر بودند. شنیدم می‌گفتند چهار هزار سؤال نوشته‌اند که از شما بپرسم. من از حرف آنها غمگین شدم. امام باقر علیه السلام فرمود چرا غمگین شدی؟ وقتی آمدند اجازه ورود به آنها بده.

فردا صبح غلام امام علیه السلام آمد و گفت درب خانه ابن ذر و چند نفر ایستاده‌اند. امام به من فرمود ثویر حرکت کن. به آنها اجازه ورود بده. از جای حرکت کردم و آنها را آوردم. پس از ورود سلام کرده نشستند ولی حرفی نزدند. مدتی طول کشید. امام باقر علیه السلام شروع کرد به سؤال از احادیث ولی آنها صحبت نمی‌کردند. وقتی امام دید صحبت نمی‌کنند به کنیزی به نام سرحه داشت فرمود سفره بیاندازد. وقتی کنیز سفره را آورد و انداخت حضرت باقر علیه السلام فرمود خدای را سپاس که برای هر چیزی حد و اندازه‌ای قرار داده حتی برای همین سفره.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 154

ابن ذر گفت حد سفره چیست؟ فرمود گسترده شد نام خدا را ببری و پس از برچیدن حمد خدا را بنمائی. بعد شروع کردند به غذا خوردن. حضرت باقر علیه السلام فرمود آب برایم بیاورید. کنیز کوزه‌ای چرمین آورد. وقتی به دست امام علیه السلام قرار گرفت فرمود خدای را سپاس که برای هر چیزی حدی قرار داده حتی برای همین کوزه. ابن ذر گفت حد کوزه چیست؟ فرمود: وقت آشامیدن نام خدا را ببری و پس از نوشیدن حمد او را بنمائی و از دهانه آن ننوشی و اگر شکسته بود و از جای شکستگی‌اش نیاشامی.

پس از خوردن غذا شروع کرد امام علیه السلام به سؤال احادیث از آنها ولی صحبت نکردند. وقتی امام علیه السلام دید صحبت نمی‌کنند فرمود پسر ذر ما را حدیث نمی‌کنی از احادیثی که از طرف ما به شما نقل کرده‌اند. عرض کرد چرا یا ابن رسول الله گفت

انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من آخر کتاب الله و اهل بیتی ان تمسکتُم بهما لن تضلوا

. امام فرمود پسر ذر وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی و پرسد در مورد امانتهای من چه کردید چه جواب می‌دهی؟ چنان ابن ذر به گریه افتاد که اشکهایش را دیدم بر روی صورتش می‌ریزد. بعد گفت اما امانت بزرگ را پاره پاره کردیم اما کوچکتر را کشتیم.^{۳۶}

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)؛ ج 2؛ ص 154

رت باقر علیه السلام فرمود در این صورت تصدیق فرمایش آن جناب را خواهی کرد نه بخدا قسم کسی نمی‌تواند قدم بردارد روز قیامت تا سؤال کنند از او سه چیز 1- از عمرش در چه راهی فانی کرده؟ 2- از مالش از کجا بدست آورده و در چه راهی خرج کرده؟ 3- از محبت ما خانواده. از جای حرکت کرده رفتند.

امام علیه السلام به غلام خود فرمود برو پشت سر آنها ببین چه می‌گویند. غلام رفت و برگشت گفت فدایت شوم شنیدم به ابن ذر می‌گفتند ما برای این کار که با تو نیامده بودیم. گفت ساکت باشید چه بگویم به مردی که معتقد است خداوند بازخواست از ولایتش می‌نماید و چگونه سؤال کنم از شخصی که حد سفره و کوزه را می‌داند.

تفسیر قمی صفحه 610.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 155

³⁶ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، 2 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1379 ش.

ابو الربیع گفت در سالی که هشام بن عبد الملک به مکه رفته بود من نیز به حج رفتم در خدمت حضرت باقر علیه السلام. به همراه هشام نافع بن ازرق غلام عمر بن خطاب نیز بود. نافع چشمش که به حضرت باقر علیه السلام افتاد از هشام پرسید این کیست که مردم اطرافش را گرفته؟ هشام گفت این پیامبر مردم کوفه است محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است.

نافع گفت می‌روم و از او سؤالهایی خواهم کرد که جز پیامبر یا وصی یا فرزند وصی او نمی‌داند. هشام گفت برو سؤال کن شاید بتوانی او را شرمسار نمائی. نافع جلو آمد و تکیه بر مردم نموده تا توانست خود را به امام نشان دهد و گفت یا محمد بن علی من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده‌ام و از حلال و حرام آنها اطلاع دارم. آمده تا سؤالاتی بنمایم که جز پیامبر یا وصی و یا فرزند وصی او نمی‌داند.

امام علیه السلام سربلند نموده فرمود پیرس. گفت فاصله بین عیسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چند سال است؟ فرمود به قول خودت جواب بدهم یا به نظر خودم؟ گفت به هر دو جواب بده. فرمود به عقیده من پانصد سال است اما به عقیده تو ششصد سال. گفت از این آیه توضیح بفرمائید و سئل من أرسلنا من قبلک من رسلنا أ جعلنا من دون الرحمن آلہة یعبدون از چه کسی حضرت محمد صلی الله علیه و آله سؤال کرد با اینکه بین ایشان و عیسی پانصد سال فاصله است؟ حضرت باقر آن آیه را خواند سبحان الذی أسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام إلی المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا از آیاتی که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نشان داد هنگام معراج که او را به بیت المقدس برد تمام پیامبران گذشته برای او محشور نمود. بعد دستور داد جبرئیل اذان بگوید دوتا دوتا و اقامه نیز دوتا دوتا و در اقامه گفت

حی علی خیر العمل

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در پیش ایستاد و بر آنها نماز گذاشت خداوند این آیه را نازل کرد و سئل من أرسلنا من قبلک من رسلنا أ جعلنا من دون الرحمن آلہة یعبدون.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمود چه گواهی می‌دهید و چه کسی را می‌پرستید؟ گفتند گواهی می‌دهیم به لا اله الا الله وحده لا شریک له و به اینکه تو رسول الله هستی از ما چنین پیمان گرفته شد. نافع گفت صحیح می‌فرمائید یا ابا جعفر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 156

شما به خدا وصی پیامبرید و خلفای او، در تورات نام شما هست و در انجیل و زبور و قرآن شما به خلافت از دیگران شایسته‌ترید.

فصول المختاره صفحه 122.

بکیر بن اعین گفت مردی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و گفت چه می فرمائید در باره زنی که از دنیا رفته و دارای شوهر و برادران مادری و یک خواهر پدری است؟ فرمود به شوهر نصف مال می رسد، سه سهم از شش سهم می رسد و به برادران مادرش ثلث که دو سهم از ثلث سهم است خواهد رسید. آن مرد گفت فرائض زید و فرائض عامه و قاضیان غیر از اینست یا ابا جعفر! آنها می گویند خواهر پدری ثلث می برد از شش سهم تا هشت سهم. امام فرمود به چه دلیل چنین حرفی می زنید؟

گفتند بدلیل این آیه که خداوند می فرماید **إِنَّ امْرَأَ هَلْكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ** فرمود اگر بجای خواهر برادر بود چقدر می برد؟ گفت جز یک ششم بیشتر نمی برد. فرمود به چه دلیل شما سهم برادر را کمتر می دهید اگر استدلال می کنید که در آیه تصریح به نصف شد برای برادر که تصریح به تمام شده است و تمام مال بیشتر از نصف آن است. خداوند می فرماید **فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ** ولی شما در فرائض خود کسی که همه مال به او تعلق دارد هیچ نمی دهید و در یک موضع به او یک ششم می دهید و به کسی که خداوند نصف مال را داده همان نصف تمام را می دهید.

آن مرد گفت چگونه ما به خواهر نصف می دهیم و به برادر هیچ نمی دهیم؟

حضرت باقر فرمود در باره وارثانی که مادر و شوهر و برادران مادری و خواهر پدری باشد به شوهر نصف سه سهم از شش سهم که بر می گردد به نه سهم و مادر یک ششم و برادران مادری یک سوم و خواهر پدری نصف مال سه سهم که شش سهم متجاوز می شود به نه سهم. گفت بلی همین طور می گویند.

فرمود: اگر به جای خواهر برادر پدری بود، چیزی به او نمی دهند. آن مرد گفت شما چه می فرمائید؟ فرمود: برادر پدر و مادری و برادر مادری و برادر پدری یا مادر ارث نمی برند (وقتی مادر وارث باشد به آنها ارث نمی رسد).

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 157

[بخشهای احتجاجات حضرت امام صادق علیه السلام]

بخش سیزدهم احتجاجات حضرت صادق علیه السلام با کفار و مخالفین

معانی الاخبار صفحه 13.

مردی از بنی امیه که اعتقادی به دین نداشت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و گفت خداوند در این آیه که می فرماید **المص** چه منظوری دارد، در این لفظ چه حکمی از حلال و حرام است و مردم از این چه بهره می برند؟

امام صادق علیه السلام از این خشمگین شد فرمود حساب داشته باش الف یک و لام سی و میم چهل و صاد نود می شود به حساب ابجد مجموع چقدر شد آن مرد گفت صد و سی و یک سال. امام صادق علیه السلام فرمود وقتی سال صد و سی و یک برسد سلطنت بنی امیه دوستان تو به پایان خواهد رسید.

ما این تاریخ را یادداشت کردیم در سال صد و سی و یک روز عاشورا مسوده (یعنی بنی عباس که پرچمهای سیاه داشتند) وارد کوفه شدند و بنی امیه منقرض گردیدند.

توضیح: این خبر با مدت حکومت بنی امیه سازگار نیست چون آنها هزار ماه حکومت کردند و حتی اگر مبدأ تاریخ را هجرت بگیریم زیرا مبدأ هجری بعدها تاریخ اسلام شد و مبدأ را اگر عام الفیل هم بگیریم ناسازگار است چون بنا بر این مبدأ صد و شصت و یک سال می شود با اینکه در اکثر نسخه های کتاب صد و سی و یک است و آن مطابق عدد حروف نیست.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 158

این خبر برای من مشکلی به وجود آورده بود تا مدت ها بالاخره در کتاب عیون الحساب برخورد به اختلاف ترتیب ابجد کردم و در آنجا ترتیب ابجد را در نزد غریبه ها چنین دیدم.

ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص، قرشت، ثخذ، ظغش، پس صاد بدون نقطه به حساب آنها شصت است و صاد نقطه دار نود و شصت نقطه دار هزار است با این توصیه سازگار می شود. آنچه در اکثر نسخه ها هست شاید اشتباه از طرف نسخه برداران شده که نوشته صاد نود است. بنا بر مشهور از ترتیب حروف ابجد بوده. با این حساب اگر مبدأ را بعثت بگیریم درست می شود یا نزول آیه چنانچه بر دقت کننده پوشیده نیست.

احتجاج طبرسی.

قسمتی از سؤال مردی منکر خدا از حضرت صادق (ع) پرسید چگونه مردم خدا را عبادت می کنند با اینکه او را ندیده اند؟

فرمود: دلها به نور ایمان او را در می یابند و عقلها آنچنان وجودش را ثابت کرده اند مثل اینکه با چشم دیده شود و دیده ها نیز از دیدن ترکیب عالی جهان و پیوستگی حیرت انگیز آن گویا او را می نگرند به دنیا این همه آثار و دلائل پیامبران و معجزات آنها در کتب آسمانی و آیات محکم آن نیز بیشتر موجب اثبات وجود بشر می گردد. دانشمندان با دیدن آثار عظمت و قدرتش دست از دیدنش برداشته اند.

پرسید آیا خدا نمی تواند خود را چنان ظاهر کند که او را ببینند و بشناسند بعد از روی یقین او را بپرستند؟ فرمود: محال جواب ندارد.

گفت به چه دلیل وجود انبیاء و پیامبران را ثابت می‌کنند؟ فرمود: وقتی ما ثابت کردیم دارای آفریننده و سازنده‌ای هستیم که بسیار برتر و منزه‌تر از ما و جمیع موجودات است و او حکیم است و نمی‌تواند مخلوقات او را مشاهده کنند و نه لمس نمایند و با آنها همکاری کند و آنها با او همکاری کنند و با آنها به استدلال پردازند و آنها با او به بحث پردازند ثابت می‌شود که دارای سفیرانی در میان مخلوق است که آنها را راهنمایی به مصالح و منافع و موجبات بقاء که ترک آنها سبب فنایشان

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 159

می‌شود می‌کنند با همین دلیل ثابت می‌شود که دستور دهندگان و نهی‌کنندگانی از جانب حکیم علیم در میان خلق هست. کسانی هستند که تعبیر و تفسیر دستوراتش را می‌نمایند که آنها همان انبیاء و برگزیدگان خلق هستند. حکیمانی هستند که به حکمت او تربیت شده‌اند و فرستادگان از جانب اویند با اینکه با مردم در زندگی شریک و در تمام ترکیبات آفرینش با هم یکی هستند که ادای رسالت خویش را از جانب خدای حکیم و علیم به وسیله حکمت و دلائل و براهین و شواهد می‌نمایند از قبیل زنده کردن مرده و شفا بخشیدن کور و شخص برص دار. پس زمین خالی از حجتی که همراه با دلیلی که شاهد بر صدق گفتارش باشد نیست و عدالتش را اثبات نماید.

سپس فرمود: ما مدعی هستیم که زمین خالی از حجت نیست و این حجت از نژاد انبیاء است. هرگز خداوند پیامبری را از نژاد غیر انبیاء نفرستاده و جریان چنین است که خداوند برای انسانها شرع درخشانی قرار داده و از نژاد آدم نسلی را طاهر برگزید که از آن نسل انبیاء و پیامبران را قرار داد و آنها را برگزیده و گوهر تابناک اویند در نهادهای پاک و پاکیزه آنها در رحم‌های مادران حفظ شدند و آلوده به تیرگیهای جاهلیت نشدند و نه نژادشان در هم آمیخت زیرا آنها را در موضعی قرار داد که بالاترین درجه و شخصیت را داشتند. پس کسانی که خزینه علم خدا و امین غیب و نگهبان اسرار و حجت او بر مردم و مفسر بیان خدایند جز چنین صفاتی را ندارند. حجت نیست مگر از نژاد آنها که جایگزین پیامبر است به وسیله علمی که به وراثت از پیامبر در مباحث نموده اگر مردم منکرش شوند سکوت می‌کنند. آنچه در اختیار مردم از علم پیامبر است مقدار اندکی از علم آنها است. با اختلافی که در همین مقدار کم دارند اگر مردم پیرو آنها شوند و اطاعت نمایند و به آنها چنگ زنند عدالت گسترده می‌شود و اختلاف و نزاع از میان می‌رود و کارها استوار می‌شود و دین ظاهر می‌گردد و یقین جای شک را می‌گیرد کمتر مردم اقرار به او می‌نمایند و پاس مقامش را دارند. بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ پیامبری از دنیا نرفته مگر اینکه امت بعد از او اختلاف نموده‌اند و این اختلاف فقط از جهت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 160

اختلاف در حجت به وجود آمده و رها کردن او.

گفت پس حجت را این مشخصات چه لزومی دارد؟ فرمود گاه مورد پیروی و اقتدار قرار می‌گیرد و از جانب او راهنمایی‌های لازم یکی پس از دیگری می‌شود اگر چیزی در دین ایجاد شد آنها را مطلع می‌نماید و اگر چیزی بیافزاید خبرشان می‌دهد و اگر کم کنند بصیر و مطلعشان می‌گرداند.

پس آن مرد منکر گفت جهان را از چه چیز آفرید؟ فرمود: از هیچ. گفت چگونه از هیچ بوجود می‌آید؟ فرمود: اشیاء از این دو صورت خارج نیست یا از چیزی آفریده شد یا از هیچ. اگر از چیزی باشد باید آن چیز با خدا وجود داشته باشد و قدیم باشد. قدیم هرگز پدیده و حادث نمی‌گردد و نه بر او تغییر و فنا عارض می‌شود و آن چیز یا باید یک ماده واحد و یک رنگ فقط باشد. این رنگهای مختلف و عناصر بسیار موجود در جهان از کجا پیدا شده؟ مرگ از کجا آمده؟ اگر چیزی که در جهان از او بوجود آمده زنده بود یا زندگی چگونه بوجود آمده اگر او مرده بود و نمی‌تواند از مرده و زنده‌ای که پیوسته بوده‌اند، به وجود آمده باشد زیرا زنده که پیوسته زنده باشد مرگ از او به وجود نمی‌آید و نمی‌تواند مرده در حال مردگی قدیم و ازلی باشد زیرا مرده را قدرت و بقائی نیست.

گفت پس از کجا قائل شده‌اند که اشیاء ازلی و قدیم است فرمود این عقیده را کسانی دارند که منکر آفریننده جهان هستند و پیامبران و دستوراتی که آورده‌اند تکذیب می‌کنند و کتابهای آسمانی را قصه‌سرائی نامیده‌اند و برای خود مرامی مطابق ذوق و علاقه خویش تراشیده‌اند.

با اینکه موجودات خود گواهی می‌دهند بر آفریده شدن از گردش افلاک و آنچه در میان آنها است که هفت فلک است و حرکت زمین و هر کس در روی آن است و تغییر زمان و اختلاف وقت و اتفاقاتی که در جهان به وقوع می‌پیوندد از افزایش و نقصان و مرگ و کهنگی که تمام اینها موجب می‌شود اقرار کنیم آنها دارای صانع و آفریننده حکیم و دانا است نمی‌بینی شیرینی تبدیل به ترشی می‌گردد و طعم خوشگوار تلخ می‌شود و تازه کهنه می‌گردد و تمام رهسپار جانب تغییر و فنا هستند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 161

گفت آفریننده جهان وقایع و حوادثی که پیش می‌آید قبل از پیدایش نسبت به آنها اطلاع داشت فرمود علم او ازلی است آنچه می‌دانسته آفریده است.

گفت ذات خدا از چند چیز جدا جداست یا از چند چیز به هم پیوسته فرمود شایسته جلال و ذات او نه اختلاف است و نه به هم پیوستگی زیرا چیزی که دارای چند جزء است پراکنده و مختلف می‌شود و چیزی که قسمت قسمت است به هم پیوسته می‌گردد در باره او نه مختلف صحیح است نه به هم پیوستگی و مؤتلف پرسید پس خدا چگونه است؟ فرمود: یکتا است در ذات نه یکی باشد مثل یک عددی زیرا غیر از او هر واحدی قابل تجزیه است اما ذات پروردگار یکتائی تجزیه ناپذیر است که شماره بردار نیست.

گفت به چه علت این مخلوق را آفرید با اینکه احتیاج نداشت و مجبور به آفرینش آنها نبود و نباید کار بیهوده‌ای در مورد خلقت ما کرده باشد فرمود: برای اظهار حکمت و اجرای علم و تدبیر خویش آفرید.

گفت چرا به همین جهان اکتفا نکرد که ثواب و عقاب خود را در همین جا بدهد فرمود: این جهان محل گرفتاری و جایگاه ثواب اندوزی و کسب رحمت است که آمیخته شده با بلاها و پر از شهوت‌ها است در اینجا بندگان را می‌آزماید با فرمانبرداری نمی‌تواند جایگاه عمل محل جزا و پاداش باشد.

گفت این هم از حکمت او بود که برای خود دشمنی به وجود آورد با اینکه قبلاً دشمنی نداشت شیطان را بنا به عقیده شما آفرید و او را بر بندگان خود مسلط کرد که مردم را تشویق به مخالفت خدا می‌کند و آنقدر به او قدرت داد مطابق عقیده شما که می‌تواند در دلهای ایشان رسوخ نماید و در آنها وسوسه کند و در باره خدا ایشان را به شک اندازد و از دین منحرفشان کند بطوری که گروهی منکر خدا شوند و غیر او را بپرستند چرا دشمن خدا را بر بندگان مسلط گردانید و به او اجازه گمراه کردن ایشان را داد.

فرمود: این دشمنی که گفتمی موجب زیان و دوستی سبب نفعی نمی‌گردد.

دشمنی نقص در ملک خدا به وجود نمی‌آورد و دوستیش موجب افزایشی نمی‌گردد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 162

از دشمنی می‌ترسند که قدرتی داشته باشد که موجب سود و زیان گردد اگر تصمیم بگیرد، بتواند متصرف شود یا قدرت را از او سلب نماید، اما شیطان را خدا آفرید تا او را بپرستد و به وحدانیتش اقرار نماید. در همان موقع که آفرید می‌دانست چکاره خواهد شد. شیطان سالها با ملائکه به عبادت مشغول بود تا بالاخره به وسیله سجده بر آدم او را آزمایش کرد. شیطان از روی رشک و حسد و بدبختی از سجده کردن امتناع نمود.

خداوند او را لعنت کرد و از میان ملائکه خارجش نمود و ملعون و مطرود به زمین فرستادش. شیطان از آن موقع دشمن آدم و فرزندان او شد و قدرتی بر فرزندان آدم جز وسوسه و تشویق به کار بد ندارد با همان مخالفت و سرپیچی که نمود باز اقرار به خدایی داشت.

گفت آیا سجده برای غیر خدا صحیح است؟ فرمود: نه. گفت: پس چگونه خداوند ملائکه را دستور داد بر آدم سجده کنند؟ فرمود: کسی که به امر و دستور خدا سجده کند او برای خدا است زیرا اطاعت فرمان او را نموده. پرسید کهانت و جادوگری از کجا به وجود آمد و چگونه خبر از آینده می‌دهند؟ فرمود: کهانت در جاهلیت بود هر موقعی که فاصله‌ای پیدا می‌شود از عصر پیامبران کاهن شبیه حاکم و داور میان مردم بود مسائل و وقایعی را که نمی‌دانستند به او مراجعه

می کردند او نیز جریانهای که بعد به وجود می آید به آنها اطلاع می داد، این اطلاع کاهن از آینده به چند طریق پیدا می شد.

تیز بینی و تیز هوشی و به خاطر خطور کردن و زیرکی و گاهی بر دلش القاء می شد، زیرا آنچه در روی زمین به وجود می آید شیطان مطلع است، آن را به کاهن می رساند و وقایع اطراف و داخل منازل را به او می گوید.

در مورد خبرهای آسمانی شیاطین می رفتند در جاهائی که چیزی به گوش آنها برسد در آن موقعی که از استراق سمع ممنوع نبودند و هدف سنگهای آسمانی قرار نمی گرفتند. علت اینکه از آنها جلوگیری به عمل آمد تا روی زمین از اشخاص عملی شبیه وحی به وجود نیاید تا مسأله تشخیص پیامبر و نبوت بر مردم مشکل شود تا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 163

حجت بر مردم ثابت گردد و اشتباهی به وجود نیاید.

شیطان یک کلمه از اخبار آسمان را در مورد حوادثی که برای مردم پیش می آمد می شنید آن را حفظ می کرد، به زمین می آمد و بر کاهن القاء می نمود. از طرف خود کلماتی نیز به آن می افزود، حق را به باطل می آمیخت. آنچه کاهن درست می گفت از اطلاعاتی بود که شیطان از آسمان گرفته بود و آنچه اشتباه می کرد از مطالبی بود که شیطان بر آن افزوده بود. از مواقعی که شیاطین از استراق سمع ممنوع شدند دیگر کهنات از میان رفت. در این زمان شیطانها به کاهنان وقایعی را که مردم با یک دیگر گفتگو می کنند و جریانهای که نقل می کنند می رسانند. گاهی نیز شیاطین به یک دیگر وقایعی که در جاهای دور اتفاق افتاده از قبیل سرقت، قتل و یا گمشده می گویند، آنها نیز مثل انسانها راستگو و دروغگو هستند.

گفت چگونه شیطانها به آسمان بالا می روند با اینکه آنها نیز مثل مردم هستند در خلقت و جثه برای حضرت سلیمان ساختمان می ساختند و کارهایی می کردند که انسانها از انجام آن عاجز بودند فرمود: برای سلیمان غلظت یافته بودند چنانچه مسخر او نیز بودند اما آنها موجوداتی رقیق (گازی شکل) هستند غذای آنها نسیم است به همان دلیل می توانند بر آسمان صعود کنند برای استراق سمع با اینکه جسم سنگین نمی تواند بالا برود مگر با نردبان یا وسیله ای دیگر^{۳۷}.

گفت اصل سحر از چیست؟ ساحر چگونه قدرت پیدا کرده بر آن کارهایی که می گویند؟ فرمود: سحر چند نوع است: یک نوع مانند علم طب است.

³⁷ (۱) از این قسمت خبر استفاده می شود که می توان به کرات بالا با وسیله رفت چنانچه این آیه قرآن نیز شاهد بر صعود به آسمانها و کرات است با وسیله.

یا معشر الجن و الإنس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السماوات و الأرض فانفذوا لا تنفذون إلا بسلطانE

همان طوری که پزشکان برای هر دردی دویایی دارند، ساحران نیز برای هر صحت و آرامشی بلا و فتنه‌ای دارند و برای هر عافیت و سلامتی بیماری و گرفتاری و برای

(1) از این قسمت خبر استفاده می‌شود که می‌توان به کرات بالا با وسیله رفت چنانچه این آیه قرآن نیز شاهد بر صعود به آسمانها و کرات است با وسیله.

یا معشر الجن و الإنس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السماوات و الأرض فانفذوا لا تنفذون إلا بسلطان

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 164

هر چیزی حيله‌ای اندیشیده‌اند. نوع دیگری تیز هوشی و سرعت عمل و شعبده‌بازی و سبکبالی است. یک نوع هم استفاده از شیاطینی که با آنها ارتباط دارند.

گفت شیاطین چگونه بر سحر اطلاع یافته‌اند؟ فرمود: از همان راهی که پزشکان به علم طب اطلاع یافته‌اند. برخی از اطلاعات به وسیله تجربه پیدا شده و برخی علاج و دوا است.

پرسید در باره آن دو ملک به نام هاروت و ماروت که مردم می‌گویند آن دو به اشخاص سحر می‌آموزند چه می‌فرمائید؟ فرمود: آن دو وسیله‌ای برای آزمایش و امتحان هستند. تسبیح آنها چنین است: هر کس امروز چنین کند، چنان خواهد شد.

اگر به وسیله فلان چیز معالجه کند، چنان می‌شود. انواع سحر می‌آموزند هر چه می‌گویند اما آن دو ملک می‌گویند ما برای شما آزمایش هستیم. آنچه زیانبخش برای شما است و سودی ندارد از ما نگیرید.

گفت آیا ساحر می‌تواند به وسیله سحر انسان را به صورت سگ و الاغ یا چیز دیگر درآورد؟ فرمود: او ناتوان‌تر از اینها است و عاجزتر است از آنکه تغییری در آفرینش خدا دهد. هر کس ترکیب صورتی که خدا قرار داده تغییر دهد شریک اوست در آفرینش. خداوند منزّه است از اینکه شریکی داشته باشد.

اگر ساحر چنین قدرتی داشته باشد باید بتواند امراض و ناراحتی‌ها و سفیدی موی و فقر و تنگدستی را از خود برطرف نماید. بزرگترین عمل ساحر سخن‌چینی است که موجب جدائی دو دوست و علاقمند به یک دیگر می‌شود و سبب خونریزی و خانه‌خرابی و رسوائی می‌گردد. سخن‌چین بدترین فرد روی زمین است. نزدیکترین سخن‌ساحران به

درستی آن چیزهایی است که به منزله طب است. ساحر شخصی را معالجه می‌کند. از نزدیکی با زنان خودداری می‌نماید. پزشک او را بر خلاف این معالجه می‌کند خوب می‌شود^{۳۸}.

(۱) با اینکه قسمتی از این سؤالها مربوط به بخش خدانشناسی نبود، اما از نظر توضیحات لازم و مفیدی که داشت و در ضمن باز از یک جهت ارتباط به این بخش پیدا می‌کرد ذکر نمودیم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 165

گفت چرا میان فرزندان آدم بعضی با شخصیت هستند و برخی زبون و خوار؟

فرمود: شریف کسی است که مطیع خدا باشد و پست کسی است که معصیت او کند.

گفت مگر در میان آنها بهتر و بدتر وجود ندارد؟ فرمود: برتری فقط با تقوی و پرهیزگاری است.

گفت شما می‌گویید فرزندان آدم همه در اصل مساوی هستند فقط به وسیله پرهیزگاری برتری می‌جویند؟ فرمود: آری اصل آفرینش خاک است. پدر آدم و مادر حوا یک خدا همه را آفریده و تمام بنده او هستند. از میان فرزندان آدم گروهی که نطفه پاک و بدنهای ناآلوده داشته‌اند انتخاب کرده و در صلب مردان و رحم زنان آنها را حفظ نموده از میان این گروه پیامبران و انبیاء را برگزیده. آنها پاک‌ترین افراد انسان هستند. این کار را نه به آن جهت نموده که از خدا طلبکار بوده‌اند و اما چون هنگام آفرینش می‌دانسته که آنها مطیع و فرمانبردار هستند و در عبادت برایش شریک نمی‌گیرند انتخابشان نموده. پس آنها نیز به واسطه اطاعت و بندگی به آن مقام و منزلت رسیده‌اند.

اینها فقط دارای شرافت و برتری و موقعیت هستند، بقیه مردم برابرند. هر کس از خدا پرهیزد او را گرامی می‌دارد و هر که مطیع باشد محبوب خداست و هر که محبوب او باشد با آتش او را عذاب نمی‌کند.

گفت چرا خداوند همه مردم را مطیع و خداپرست نیافرید با اینکه قدرت چنین کاری را داشت. فرمود: اگر همه را مطیع می‌آفرید دیگر ثواب و پاداشی نداشتند زیرا وقتی به اجبار اطاعت کنند و اطاعت از خود آنها سر نزنند بهشت و جهنمی نخواهد بود ولی آنها را آفرید و دستور داد به اطاعت و از مخالفت باز داشت و پیامبران را راهنمای آنها قرار داد و بهانه را از ایشان قطع نمود به وسیله کتاب‌های آسمانی تا اگر اطاعت کنند یا معصیت نمایند کار خود آنها باشد و با فرمانبرداری شایسته ثواب و با معصیت مستحق عذاب گردند.

³⁸ (۱) با اینکه قسمتی از این سؤالها مربوط به بخش خدانشناسی نبود، اما از نظر توضیحات لازم و مفیدی که داشت و در ضمن باز از یک جهت ارتباط به این بخش پیدا می‌کرد ذکر نمودیم.

گفت کار شایسته که از انسان سرزند از خود اوست و کار بد نیز از خود او سر می‌زند. فرمود: عمل شایسته را بنده خدا انجام می‌دهد و خدا به آن امر کرده و عمل

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 166

بد را او انجام می‌دهد خدا نهی کرده. گفت: مگر کاری که می‌کند به وسیله آلت و اعضائی نیست که خدا در او ترکیب کرده؟ فرمود: چرا، اما به وسیله همان آلتی که کار خوب انجام می‌دهد قادر است کار بدی را که از آن نهی نموده انجام دهد.

گفت آیا بنده را در این مورد اختیاری هست؟ فرمود: هر چه خدا او را از آن بازداشته می‌دانسته که قادر به ترک آن هست و هر چه به آن امر کرده می‌دانسته که می‌تواند انجام دهد زیرا هرگز خداوند ستم روا نمی‌دارد و کار بیهوده نمی‌کند و چیزی را که نمی‌تواند انجام دهند تکلیف نمی‌نماید.

گفت کسی که خدا او را کافر آفریده می‌تواند ایمان بیاورد؟ آیا خداوند می‌تواند اعتراض بر او نماید که چرا ایمان نیاورده؟ فرمود: خداوند همه مردم را مسلمان آفریده، کافر شدن اسمی است که بعد از طرز کار و زندگی بر انسان نهاده می‌شود. هنگام آفرینش خدا او را کافر نیافریده پس از آنکه به موقعیتی که حجت بر او تمام می‌گردد و سرپیچی می‌کند کافر می‌شود، حقیقت بر او عرضه می‌شود منکر می‌گردد، با این انکار کافر می‌شود.

گفت ممکن است برای بنده شر را مقدر نماید در حالی که او را امر به کار خیر می‌نماید، با اینکه قدرت انجام آن را ندارد؟ فرمود: شایسته عدل خدا نیست که بر بنده‌ای شر را مقدر گرداند و از او این شر را بخواهد، بعد امر کند او را به کاری که می‌داند نمی‌تواند انجام دهد و قدرت ندارد دست بردارد از چیزی که بر او مقدر نموده بعد او را عذاب نماید که چرا انجام نداده کاری که نمی‌توانسته انجام دهد.

گفت پس با چه فضیلت و موقعیتی مستحق ثروت و توسعه زندگی شده‌اند، ثروتمندان و کسانی زندگی خوبی دارند و چه موجب شده که باید گروهی فقیر و تنگدست و سخت گذران باشند؟

فرمود: ثروتمندان را آزمایش می‌کند با ثروتی که به آنها می‌دهد تا چگونه شکر گزارند و فقیران را می‌آزماید تا مقدار صبر و شکیبائی آنها را بدانند. یک جهت دیگر گروهی را در همین زندگی نعمت بخشیده و گروه دیگری را ذخیره نموده برای روز احتیاجشان، جهت سوم او مقدار توان هر کسی را می‌داند به اندازه توانش به او

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 167

داده با اینکه اگر تمام مردم ثروتمند می‌شدند دنیا خراب می‌گردید و نقشه جهان بر هم می‌خورد و به سوی نیستی رهسپار می‌شدند ولی گروهی را برای گروه دیگر کمک قرار داده و رزق و توشه آنها را در انواع مختلف از شغلها و حرفه‌ها نهاده که این کار بهتر موجب بقا و دوام می‌گردد.

و نقشه‌ای صحیح‌تر است، باز ثروتمندان را امتحان می‌نماید که تا چه اندازه نسبت به تنگدستان مهربان هستند، تمام اینها لطف و رحمتی است از جانب حکیمی که نمی‌توان بر کارش خرده گرفت.

گفت چرا طفل کوچکی که گناهی نکرده گرفتار بیماریها و امراض می‌گردد با اینکه سابقه عمل خلافی ندارد؟

فرمود: بیماری چند قسم است:

1- بیماری آزمایشی.

2- بیماری شکنجه‌ای.

3- بیماری که موجب مرگ است با اینکه تو خیال می‌کنی به واسطه سوء تغذیه و آشامیدنی‌های بیماری‌انگیز و وبا خیز است یا به واسطه بیماری مادرش مبتلا به این بیماری شده و گمان می‌کنی کسی که کاملا وارد به حفظ بهداشت باشد و خوردنیها و آشامیدنیهای سودمند و زیانبخش را بداند و به کار برد مریض نمی‌شود و با این حرف هم عقیده هستی با آنها که می‌گویند بیماری و مرگ فقط از خوردنیها و آشامیدنیها است.

با اینکه ارسطاطالیس معلم اطباء افلاطون رئیس حکیمان مردند و جالینوس به پیری گرائید و از چشم نابینا شد و نتوانست مرگ را از خود دفع نماید بسا از پزشکان دانا و وارد به دردها و دواها و استاد که جان سپردند و نادانانی نسبت به علم پزشکی و طب بعد از آنها سالها زندگی کردند طیب را هنگام تمام شدن مدت زندگی علم طب سودی نبخشید و نه آن شخص ناوارد را عدم اطلاعش بر علم طب زیانی به وجود آورد با اینکه اجلس سر نیامده بود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 168

بعد فرمود: بیشتر پزشکان معتقدند که انبیاء از علم پزشکی اطلاعی ندارند بنا بر عقیده آنها می‌خواهیم چه کنیم، علمی را می‌گویند انبیاء که نماینده خدا بر مردم و امین پروردگارند در روی زمین و خزینه علم و وارث حکمت و راهنمای به سوی او دعوت‌کننده مردمند به اطاعت خدای از آن علم بهره ندارند، از آن گذشته بیشتر از پزشکان را مشاهده کرده‌ام که منحرف از راه انبیاء هستند و کتاب‌های آسمانی را تکذیب می‌کنند. همین مطلب موجب شده که بی‌علاقه به علم پزشکی و پزشکان شوم.

گفت: چگونه بی‌علاقه هستی نسبت به گروهی که خود رئیس آنها محسوب می‌شوی و معلم آنهایی.

فرمود: چون من می‌بینم پزشکی ماهر و استاد در علم طب اگر از او سؤال کنی حدود نفس خود را نمی‌داند و ترکیب و تألیف بدن و اعضای خویش را نمی‌شناسد و مجرای غذا در اعضاء و جوارح و محل خروج نفس و حرکت زبان و جایگاه سخن و نور چشم و تحرک آلت جنسی و اختلاف شهوات و ریزش اشک و محل شنوائی و محل درک و فهم و جایگاه روح و محل خروج عطسه و موجبات غم و اندوه و اسباب شادی و سرور و علل کوری و کوری و چیزهای دیگر که اگر از آنها سؤال کنی چیزی ندارند جز آنچه بین خود مستحسن و مقبول می‌شمارند و عللی را که تجویز نموده‌اند.

گفت بفرمائید آیا خداوند را در ملک خود شریکی هست یا مخالفی در تدبیر آفرینش دارد؟ فرمود: نه.

گفت پس این فساد موجود در جهان از قبیل درندگان زبانبخش و جنبندگان وحشت‌انگیز و موجودات نفرت‌انگیز، کرمها، پشه‌ها، مارها، عقرب‌ها از چیست با اینکه شما عقیده دارید هر چه را خلق نموده علت و جهتی دارد و کار بیهوده نمی‌کند.

فرمود: مگر تو خود نمی‌گوئی که عقرب‌ها برای ناراحتی مthane و خصیه‌ها خوب است و برای کسی که در رختخواب ادرار می‌کند و بهترین پادزهر از گوشت افعی به دست می‌آید، گوشت آنها را اگر جذامی بخورد برایش نافع است و عقیده داری کرمهای قرمز زیر زمین برای بیماری آکله نافع است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 169

فرمود: اما مگس و پشه و کیک و برخی از آنها را روزی برای پرندگان قرار داده و با آنها خوار می‌کند متکبران و ستمگرانی را که بر خدای خود تکبر می‌ورزند و انکار خدائیش می‌کنند. ضعیف‌ترین موجود را بر او مسلط می‌کند تا قدرت و عظمت خویش را به او نشان دهد. داخل در بینی او شد و به مغزش رسید بالاخره او را کشت^{۳۹}. در ضمن باید بدانی که، اگر بخواهیم علل و موجبات خلقت تمام موجودات را بدانیم که چرا آفریده با او در علم مساوی خواهیم شد و آنچه او می‌داند ما نیز خواهیم دانست و از او بی‌نیاز می‌شویم ما و او در علم برابر می‌شویم.

گفت آیا می‌توان بر خلقت و تدبیر آفرینش او ایراد گرفت؟ فرمود: نه. گفت پس خداوند مردها را بطوری آفرید که آلت مردی آنها نبریده است این کار او حکمت بوده یا کار بیهوده است؟^{۴۰} فرمود: حکمت است. گفت پس چرا شما آفرینش او را تغییر داده‌اید و پوست آلت را می‌برید و می‌گوئید این کار بهتر است و بر کسی که ختنه نشده عیبجویی

³⁹ (۱) اشاره به داستان نمرود است که سعدی نیز در دیباجه خود می‌گوید جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان و تار عنکبوت را سد عصمت دوستان گردانید.

⁴⁰ (۲) این اشکال نیز شبیهه ایراد سابق است بالاخره در قرن‌ها پیش در این مورد مردم اشکالهایی داشته و دانشمندان بعضی جواب داده‌اند و گروهی مثل ثویان قائل به دو آفریننده خیر و شر شده‌اند نور و ظلمت، جواب کافی و غیر قابل انکار در این مورد همان جواب حضرت صادق (ع) است.

می‌کنید یا اینکه خداوند آن طور آفریده او را و کار خود را که ختنه است بهتر می‌داند یا شما می‌گوئید این کار را خدا اشتباه کرده و مصلحت نبوده.

فرمود: این کار از جانب خدا از روی حکمت و مصلحت است، اما خودش دستور داده و واجب کرده بر بندگان که ختنه نمایند چنانچه بچه از شکم مادر خارج می‌شود ناف او متصل به ناف مادر است این طور او را آفریده اما دستور داده ناف او را قطع کنند، اگر قطع نکنند برای بچه و مادر هر دو زیانبخش است. همین طور است

(1) اشاره به داستان نمرود است که سعدی نیز در دیباچه خود می‌گوید جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان و تار عنکبوت را سد عصمت دوستان گردانید.

(2) این اشکال نیز شبیه ایراد سابق است بالاخره در قرن‌ها پیش در این مورد مردم اشکالهائی داشته و دانشمندان بعضی جواب داده‌اند و گروهی مثل ثنویان قائل به دو آفریننده خیر و شر شده‌اند نور و ظلمت، جواب کافی و غیر قابل انکار در این مورد همان جواب حضرت صادق (ع) است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 170

ناخنهای انسان که فرمود هر وقت بلند شد آن را بچینید با اینکه قادر بود طوری بیافریند که بلند نشود. همین طور موی شارب و سر انسان بلند می‌شود و آن را کوتاه می‌کنند. چنین است نیز گاوهای نر که آنها را نر آفریده اما اخته کردن و قطع نسل نمودن بهتر است اینها هیچ کدام عیبی در نقشه آفرینش خدا نیست.

گفت مگر شما نمی‌گوئی که خدا فرموده است **ادعونی أستجب لکم** مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و مضطر و گرفتار را می‌بینم دعا می‌کند ولی مستجاب نمی‌شود و مظلوم و بیچاره او را به فریادرسی خود می‌خواند به دادش نمی‌رسد.

فرمود: وای بر تو احدی او را نخوانده که دعایش مستجاب نشود اما دعای ظالم رد می‌شود تا وقتی توبه کند مظلوم و کسی که حق با اوست وقتی دعا کند دعایش را مستجاب می‌کند و بلا را بطوری از او بر می‌گرداند که متوجه نمی‌شود یا برایش ثواب زیادی ذخیره می‌کند برای روزی که احتیاج دارد. اگر چیزی که تقاضا نموده به نفع او نیست در صورتی که دعایش مستجاب شود در این صورت از دادن به او خودداری می‌کند. مؤمن عارف گاهی خودداری از دعا می‌کند چون نمی‌داند این کار او درست یا اشتباه است.

گاهی بنده از خدا درخواست از بین بردن کسی را می‌کند که اجلش نرسیده یا تقاضای باران می‌کند در موقعی که شاید باران در آن موقع صلاح نیست زیرا خداوند واردتر است به تدبیر و نقشه خلقت شبیه این جریانها زیاد است این مطلب را دقت کن.

گفت ای دانشمند چرا از آسمان کسی فرود نمی‌آید و کسی به آسمان بالا نمی‌رود و راهی به آن طرف نیست اگر بندگان در هر چند وقت یک نفر به آسمان بالا رود و پائین آید این کار ربوبیت را بهتر ثابت می‌کند و بهتر شک را از میان برمی‌دارد و موجب یقین بیشتری می‌شود و بهتر متوجه می‌شوند بندگان در آنجا مدبری وجود دارد به جانب او بالا می‌روند و پائین می‌آیند.

فرمود: هر چه در زمین مشاهده می‌کنی تدبیر آن از آسمان است و از آن جناب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 171

آشکار می‌گردد. مگر نمی‌بینی خورشید از آسمان طلوع می‌کند که روشنائی روز است و پایداری جهان به او پیوسته است اگر از درخشش باز ایستد هر که در روی زمین است سرگردان و هلاک می‌شود. ماه نیز در آسمان طلوع می‌کند که نور شب است به وسیله آن تشخیص ماه و سال و حساب و روزها داده می‌شود، اگر باز ایستد مردم سرگردان می‌شوند و نقشه جهان بر هم می‌خورد در آسمان ستارگانی وجود دارد که به وسیله آنها راه را می‌یابند در تاریکی، خشکی و دریا و از آسمان باران فرود می‌آید که سبب زندگی تمام چیزها از زراعت و نباتات و چهارپایان و تمام آفریده‌ها است. اگر باران نبارد زندگی ادامه نخواهد یافت و تغییر پیدا می‌کند. ابر و رعد و برق و صاعقه تمام اینها دلیلی است بر اینکه آنجا مدبری وجود دارد که تدبیر هر چیزی در اختیار اوست و از جانب او فرود می‌آید جز اینکه تو قبول نمی‌کنی مگر چیزی را که با چشم بینی. آنچه با چشم مبینی اگر اندیشه خرد را بکار بری برایت کافی است.

گفت اگر خداوند در هر صد سال یک مرتبه از مرده‌ها گروهی را برمی‌گرداند تا سؤال کنیم چه بر آنها گذشته و بعد از مرگ را در چه وضعی بوده‌اند و در باره ایشان چه کرده‌اند سبب می‌شود که مردم یقین پیدا بکنند و تردید از دل‌هایشان می‌رود.

فرمود: این سخن کسی است که منکر پیامبران باشد و آنها را تکذیب کند و گفتار ایشان را که از جانب خداوند می‌گویند نپذیرد. خداوند توسط پیامبران حال فوت‌شدگان ما را بیان نموده کسی از خدا و پیامبران راستگوتر هست با اینکه گروهی به دنیا برگشته‌اند از مرده‌ها از قبیل اصحاب کهف که سیصد و نه سال مرده بودند بعد خداوند آنها را برانگیخت در زمانی که مردم منکر بعث و زنده شدن بودند تا حجت بر آنها تمام گردد و قدرت خدا را ببینند. خداوند ارمیای پیغمبر را می‌میراند وقتی گذرش بر خرابه‌های بیت المقدس افتاد. پس از جنگ بخت نصر با خود گفت چگونه خداوند

این مرده‌ها را زنده می‌کند. صد سال در آنجا مرده بود، پس از آن زنده شد می‌دید چگونه اعضایش به هم وصل می‌شود و گوشت بر آنها می‌روید، بندها و رگهایش به هم می‌پیوندد. همین که صحیح و سالم نشست گفت فهمیدم که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 172

خدای توانا بر هر چیز قادر است.

از آن جمله هزاران نفر بودند که از وطن خود از ترس طاعون فرار کردند، خداوند آنها را میراند و مدتها مرده بودند تا استخوانهایشان پوسید و بندها از هم گسیخت و به صورت خاک درآمدند، خداوند وقتی تصمیم گرفت قدرت خویش را نشان دهد پیامبری به نام حزقیل را برانگیخت، او این مردگان را فرا خواند، بدنهای آنها گرد هم آمد و روح به پیکرهایشان برگشت، از جا حرکت کردند به همان صورتی که مرده بودند، یک نفر از آنها کم نشده بود و مدتها پس از آن زندگی کردند خداوند گروهی را که با موسی به کوه طور رفته بودند و می‌گفتند خدا را به ما آشکارا نشان بده آنها را میراند سپس زنده گردانید.

گفت بفرمائید آنها که ادعای تناسخ ارواح را دارند⁴¹ از کجا چنین ادعائی را کرده‌اند و چه دلیل بر گفته خود دارند.

فرمود مدعیان تناسخ پشت به افکار دین نموده و گمراهی را برای خود پسندیده‌اند و دل به شهوت‌رانی بسته‌اند گمان می‌کنند آسمان خالی از چیزهائی است که گفته شده و آفریننده جهان به شکل همین مردم است دلیل آنها این روایت است که گفته‌اند خداوند آدم را به شکل خود آفرید. می‌گویند بهشت و جهنم و قیامت و رستاخیزی وجود ندارد قیامت در نظر آنها خارج شدن روح از بدن و داخل شدن در بدن دیگری است. اگر آدم نیکوکاری باشد داخل قالبی می‌شود که از بدن اول بهتر باشد، در درجه‌ای بالاتر از نظر دنیا اگر گناهکار باشد یا عرفان نداشته باشد در قالب یکی از چهارپایان که در دنیا رنج کش هستند یا حشرات منفور وارد می‌شود.

روزه و نماز و عبادتی ندارند به جز شناسائی کسی را که واجب می‌شمارند شناختن او را هر نوع شهوت رانی با زنان برای آنها حلال است از قبیل ازدواج با

(1) پیروان این ادعا می‌گویند خداوند تعداد محدودی روح آفریده و روح‌ها را در بدن‌ها می‌گرداند ممکن است روح فلان کس تاکنون چند بدن را کس تاکنون چند بدن را تعویض کرده باشد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 173

⁴¹ (۱) پیروان این ادعا می‌گویند خداوند تعداد محدودی روح آفریده و روح‌ها را در بدن‌ها می‌گرداند ممکن است روح فلان کس تاکنون چند بدن را تعویض کرده باشد.

خواهران و دختران خود و خاله‌ها و زنان شوهردار گوشت مرده و شراب و خون را حلال می‌شمارند. تمام فرقه‌ها اعتقاد ایشان را زشت می‌شمارند و تمام ملل آنها را لعنت می‌کنند.

وقتی از آنها دلیلی بخواهی کناره می‌روند و سرباز می‌زنند اعتقاد آنها را تورات تکذیب نموده و قرآن لعنت می‌کند. با تمام این خرافات می‌گویند خدای ما از قالبی به قالب دیگر نقل مکان می‌کند و ارواح ازلی همان‌هایی هستند که با آدم بوده‌اند همین طور نقل و انتقال نموده‌اند تا عصر ما یکی پس از دیگری وقتی خالق به صورت مخلوق باشد، چه دلیل می‌تواند بیاورد که یکی از آنها خالق دیگری است.

می‌گویند ملائکه از همان اولاد آدم هستند وقتی از امتحان درآمدند و به مرتبه عالی دین رسیدند و تصفیه شدند ملک می‌شوند در بعضی از گفتار خود متمایل به نصرانیان می‌شوند و در بعضی پیرو طبیعیین هستند.

می‌گویند اشیاء به صورت حقیقی خود نیستند. بر آنها لازم است که از خوردن هر نوع گوشتی پرهیز کنند زیرا چهارپایان، به عقیده آنها تمام از فرزندان آدم هستند که صورتشان تغییر یافته نباید گوشت خویشاوندان خود را بخورند.

گفت بعضی معتقدند با خدا یک طینت و سرشت مودی همراه است که از دست او رهایی ندارد مگر با او پیامیزد و در آن حلول کند از همان طینت و سرشت اشیاء را آفریده.

فرمود: سبحان الله چقدر عاجز و ناتوان است خدائی که می‌گویند قادر است اما از دست آن طینت رهایی ندارد. اگر آن طینت زنده و ازلی است پس دو خدای قدیم می‌شوند و با یک دیگر آمیخته و تدبیر جهان را می‌کنند اگر این مطلب درست باشد پس مرگ و نابودی از کجا است؟ اگر آن طینت مرده باشد بقائی برای مرده یا ازلی قدیم نخواهد بود و مرده نمی‌تواند منشأ موجود زنده شود، این عقیده دیسانیه است که از تمام کفار خرافی‌تر و بی‌بنیادترند دل بر کتاب‌هایی بسته‌اند که پیشینیان آنها نوشته‌اند پر از سخنان مزخرف بدون دلیل و اصلی استوار که ادعای ایشان را ثابت کند تمام این مزخرفات مخالف خدا و پیامبران است و تکذیب مطالبی است که آنها

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 174

از جانب خدا آورده‌اند.

اما آنها که مدعی هستند بدن‌ها از ظلمت و ارواح از نور است و نور کار بد نمی‌کند و ظلمت کار خوب انجام نمی‌دهد نباید کسی را بر کار خلاف و عمل حرام و انجام کار زشت سرزنش کنند و بر ظلمت نباید خرده گرفت چون کار او همین است و نباید خدای را بخواند و پیش او تضرع کند زیرا نور خداست و خدا برای خود تضرع نمی‌کند و به دیگری پناهنده نمی‌شود و نباید به هیچ کس از معتقدین به این عقیده بگویند کار خوبی کردی یا کار بدی، زیرا کار بد از ظلمت سر می‌زند و این طبیعی اوست و کار خوب از نور است و نور به خود نمی‌گوید خوب کاری کردی دیگر ثالثی آنجا وجود

ندارد. ظلمت بنا به عقیده آنها کارش محکمتر و تدبیرش قوی تر است و از نور استوارتر است زیرا اختیار به دست بدنها است.

چه کس این آفریده‌ها را به یک صورت در آورده با صفت‌های مختلف هر چه دیده می‌شود از قبیل گله‌ها و درختها و میوه‌ها و پرنده و چهارپایان باید یک خدا باشند و نور در آنها زندانی شده است، اختیار در دست ظلمت است.

و آنچه می‌گویند: بالاخره عاقبت پیروزی با نور است ادعائی بیش نیست بنا بر گفته آنها نور باید منشأ کاری نباشد چون او اسیر ظلمت است و قدرتی ندارد، کار و تدبیری انجام نمی‌دهد، اگر در مقابل ظلمت اختیاری داشته باشد پس اسیر نخواهد بود و آزاد است. اگر آزاد نباشد و اسیر ظلمت باشد پس معلوم می‌شود نیکی و خوبی و بدی و شریکه در جهان وجود دارد از ظلمت سر می‌زند و اوست که کار خوب و بد را می‌کند اگر بگویند این محال است نه نوری ثابت می‌شود نه ظلمت و ادعای آنها باطل است و ثابت می‌شود که خدا یکتا است و جز این عقیده باطل است.

این عقیده مانی کافر و پیروان اوست و اما آنها که می‌گویند نور و ظلمت حاکمی در میان آنها وجود دارد پس آن حاکم از هر دو برتر است، زیرا به داور کسی احتیاج دارد که مغلوب یا نادان یا مظلوم باشد این نیز اعتقاد مقدونیه است داستان آن طولانی است.

گفت جریان مانی چیست؟ فرمود: مرد کنجکاو بود که از مجوس مقداری

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 175

گرفت و با عقاید نصرانیان مخلوط کرد و با این کار هر دو اعتقاد را فاسد و سیاه نمود و مطابق هیچ یک از این دو مذهب سخنی نگفت و می‌گفت جهان از دو خدا به وجود آمده، نور و ظلمت و نور داخل ظلمت قرار گرفته همان طور که نقل کردیم نصرانیان او را تکذیب کردند ولی مجوس عقاید او را پذیرفتند^{۴۲}.

گفت بفرمائید آیا خداوند برای مجوسان پیامبری فرستاد. چون من کتاب محکم و پند و اندرز به معنی دستور العمل شفا بخشی میان آنها ندیده‌ام و اقرار به ثواب و عقاب و شرایعی که عمل کنند ندارند.

فرمود: هیچ امت وجود ندارد مگر اینکه پیامبری میان آنها وجود داشته و رسولی با کتاب از جانب خدا برانگیخته شده اما انکارش کرده‌اند. آن مرد گفت پیامبر مجوسان کیست؟ بعضی از مردم خالد بن سنان را معرفی می‌کنند. فرمود: خالد بن سنان مرد عربی بیابانی بود نه پیامبر، این حرفی است که بعضی از مردم می‌زنند.

گفت پس زردشت بود؟ فرمود: زردشت برای آنها زمزمه (که یک نوع صدائی است موقع خوردن از دماغ خارج می‌کنند بی‌آنکه لب و دهان را به کار اندازند) و ادعای پیامبری کرد برخی ایمان آوردند و گروهی نیز منکر شدند او را در بیابان انداختند، درندگان بدنش را خوردند.

گفت بفرمائید مجوس به واقعیت نزدیک‌تر بودند در زمان خود یا عرب؟

فرمود: عرب در آن زمان بدین حنیف نزدیکتر از مجوس بودند.

زیرا مجوس کافر تمام انبیاء و منکر کتب آنها بودند و برهان و دلیل ایشان را نمی‌پذیرند و خود را موظف دین و آداب هیچ پیامبری نمی‌دانند. کیخسرو پادشاه مجوس در آن زمان سیصد پیامبر را کشت. مجوس غسل از جنابت نمی‌کرد که عرب می‌کرد و این غسل از آثار خالص ملت حنیف است. مجوسان ختنه نمی‌کردند با اینکه ختنه از سنن انبیاء است و اولین کسی که ختنه کرد ابراهیم خلیل بود. مجوسیه‌ها مرده‌های خود را غسل نمی‌دادند و کفن نمی‌کردند، اما عرب این کار را می‌کرد.

(1) جزء 10 ص 164.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 176

مجوس مرده‌ها را در بیابانها و گودالها می‌انداختند ولی عرب در قبر می‌گذاشت و برایش لحد ترتیب می‌داد. با همین روش پیامبران اول کسی که برایش قبر کردند آدم ابو البشر بود و لحد برایش ترتیب دادند.

مجوسیه‌ها با مادران خود جمع می‌شدند و با دختران خویش ازدواج می‌کردند ولی عرب آن را حرام می‌دانست. مجوس بیت الله الحرام را انکار می‌کرد و می‌گفت خانه شیطان است ولی عرب حج می‌گذارد و احترام می‌کرد و می‌گفت خانه خدا است و اقرار به تورات و انجیل داشت و از اهل کتاب استفاده می‌نمود و دستور العمل از آنها می‌گرفت بالاخره عرب در تمام چیزها نزدیکتر به دین حنیف از مجوس بود.

فرمود: مجوسان که با خواهر خود همبستر می‌شدند مدعی بودند که این سنت آدم است اما چه دلیلی برای آمیزش با دختران و مادران داشتند، با اینکه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیامبران این کار را حرام می‌دانستند و هر دینی که از جانب خدا آمده است.

گفت چرا خداوند شراب را حرام نموده با اینکه لذتی از آن بهتر نیست. فرمود:

زیرا ام الخبائث بود و سرآمد هر شری ساعتی بر شرابخوار می‌گذرد که عقل از سرش می‌رود و خدای را نمی‌شناسد، از هیچ گناهی فروگذر نمی‌کند و هر احترامی را از میان می‌برد و هر خویشاوندی را هر چه نزدیکتر قطع می‌نماید و هر کار زشتی را انجام می‌دهد آدم مست افسارش به دست شیطان است، اگر به او دستور دهد برای بت سجده نماید خواهد کرد، به هر کجا می‌خواهد او را می‌برد.

گفت چرا خون تازه حرام شد؟ فرمود: چون موجب قساوت می‌شود و رحم را از دل می‌برد و بدن را به عفونت می‌کشاند و رنگ را تغییر می‌دهد و بیشتر چیزی که موجب جذام می‌شود خون است. گفت خوردن غده‌ها برای چیست؟ فرمود: موجب جذام می‌شود. گفت لاشه حیوان مرده چرا حرام است؟ فرمود: تا فرق باشد بین آنچه نام خدا بر آن برده شده و آنچه برده نشده و مرده خون در آن منجمد شده و خون برگشت به بدنش می‌کند، گوشت آن سنگین و ناگوار است چون خون و گوشت با هم خورده می‌شود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 177

گفت پس ماهی هم مرده است. فرمود: کشتن ماهی به این است که زنده او را از آب بیرون آورند بعد رهایش می‌کنند تا بمیرد علت آن هم اینست که دارای خون نیست، ملخ نیز همین طور است.

گفت چرا زنا را حرام کرده؟ فرمود: به واسطه فساد و از بین رفتن موارث و نابود شدن نژادها زن زناکار نمی‌داند چه کس او را حامله کرده فرزند نیز تشخیص نمی‌دهد پدرش کیست ارتباط خویشاوندی وجود ندارد و این قرابت معروف نخواهد بود. گفت چرا لواط را حرام کرده؟ فرمود: اگر حلال می‌بود مردها از زنها بی‌نیاز می‌شدند و موجب قطع نسل و تعطیل ازدواج می‌شد، مجاز بودن چنین کاری مفاسد بسیار زیادی داشت.

گفت چرا جمع شدن با حیوانات را حرام نموده؟ فرمود: نخواست مرد آب منی خود را ضایع نماید و با غیر هم جنس خود جمع شود. اگر اجازه می‌داد هر کس جمع می‌شد با همان الاغی که سوارش می‌گردید در این کار فساد زیادی بود. به همین جهت سواری آنها را حلال و جمع شدن با آنها را حرام نمود. برای مردان زنان را آفرید تا با آنها انس بگیرند و آرامش بجویند و آرام بخش لذت‌های جنسی آنها و مادران فرزندان‌شان باشند.

گفت چرا باید غسل جنابت کرد، کاری که کرده حلال بوده، و در حلال کثافتی نیست؟ فرمود: جنابت مانند حیض است. زیرا نطفه خونی است که محکم نشده و جماع ممکن نیست مگر با حرکت شدید و شهوت زیاد. وقتی فارغ شد بدن تنفس می‌کند و شخص بوی زننده در خود احساس می‌نماید، به همین جهت باید غسل کند.

با اینکه غسل جنابت امانتی است که در اختیار بندگان خداوند قرار داده تا آنها را آزمایش نماید.

گفت ای حکیم! چه می‌گوئی در باره کسی که مدعی باشد این نظام و تدبیر در عالم از ستاره‌های هفتگانه است؟ فرمود: احتیاج به دلیل دارند که ثابت کند این جهان بزرگ و کوچک از تدبیر ستارگانی است که خودشان در مدار معینی حرکت می‌کنند و پیوسته به حرکت خود ادامه می‌دهند، نه خسته می‌شوند و نه ناراحت.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 178

سپس فرمود: هر ستاره‌ای از ستارگان زیر پوشش تدبیری است آنها نیز مانند بندگانند که مأمور به کار معینی هستند و از کار دیگری ممنوع می‌باشند اگر قدیم و ازلی باشند نباید از حالی به حال دیگر تغییر نمایند.

گفت آنها که مدعی هستند این نظام از طبایع چهارگانه (سردی، گرمی، رطوبت و خشکی) به وجود آمده.

فرمود: کسی که مالک بقاء نیست و نمی‌تواند حوادث را از خود دفع نماید و شب و روز او را دستخوش تغییر قرار داده نمی‌تواند پیری را برطرف نماید و اجل را دفع کند چه می‌تواند انجام دهد؟

گفت بفرمائید چه جواب دارید در مورد کسی که مدعی است موجودات پیوسته در توالد و تناسل هستند و قرن‌ها از پی هم می‌گذرد که بیماریها و ناراحتی‌ها و انواع آفت‌ها سبب هلاکت آنها می‌شود. این وضع شاهد اوضاع قبل است و قرن حاضر دلیل قرن سابق. مردم را به همین وضع مشاهده کرده‌اند مانند گیاه‌ها و درختها. در هر مدت زمانی حکیمی پیدا می‌شود که اطلاع از مصالح مردم دارد و قدرت تألیف کتاب نیز دارد که با زیرکی و هوشیاری کتابی تألیف می‌کند به عنوان دستور العمل میان مردم می‌نهد که به کار نیک گرایند و از کار بد خودداری نمایند تا به فتنه و آشوب روی نیاورند و یک دیگر را نکشند.

فرمود: وای بر تو! کسی که دیروز از مادر متولد شده و فردا از دنیا خواهد رفت، چه اطلاع از قبل و بعد دارد؟ دیگر اینکه انسان از این سه حال خارج نیست، یا خود را آفریده یا دیگری او را آفریده و یا از ازل وجود داشته. رد مطلب اول: چیزی که نبوده نمی‌تواند چیزی را بیافریند در حالی که خود وجود ندارد و چیزی نیست، مطلب دوم: همچنین آنچه نبوده بعد بوجود آمده نمی‌داند ابتدایش چگونه بوده است. اگر انسان ازلی باشد نباید دستخوش حوادث قرار گیرد، زیرا ازلی در او ایام اثری ندارد و در معرض فنا قرار نمی‌گیرد، با اینکه ما هیچ ساختمانی را بدون سازنده و بنا و هیچ اثری را بدون مؤثر و هیچ تألیف و ترکیبی را بدون مؤلف و مرکب نمی‌یابیم. کسی که خیال کند پدرش او را آفریده گفته می‌شود پدرش را که آفریده؟

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 179

اگر پدر فرزند را آفریده باشد آن طور که دل بخواه اوست می‌آفریند و شکلی که دوست دارد به او می‌دهد و نظرات خود را در او بوجود می‌آورد، اگر مریض شود نمی‌تواند سودی بخشد او را و اگر بمیرد نمی‌تواند مرده‌اش را زنده کند.

کسی که قدرت دارد آفریده‌ای را بیافریند و در او روح را بدمد به طوری که به پا ایستد و راه برود قادر است که از او هر گونه فساد و ناراحتی را رفع نماید.

گفت در باره علم نجوم چه می‌گوئید؟ فرمود: علمی است که منافع آن کم است و زیانهایش بسیار، زیرا نمی‌توان به وسیله آن گرفتاریها را رفع کرد و از ناراحتیها پرهیز نمود.

اگر منجم از بلا خبر دهد قدرت فرار از قضا را ندارد و اگر از خیری اطلاع دهد نمی‌تواند آن را زودتر برساند و از گزند نمی‌تواند وارهد.

منجم با خدا مبارزه می‌کند به وسیله علم خود زیرا مدعی است که قضای خدا را از خلق دفع می‌نماید.

گفت پیامبر بالاتر است یا فرشته‌ای که به سوی او فرستاده می‌شود؟ فرمود:

پیامبر بالاتر است. گفت چرا فرشته‌ها مأمور شده‌اند اعمال نیک و بد انسان را بنویسند با اینکه خداوند دانا به تمام اسرار و پنهانیها است؟ فرمود: آنها را مأمور به این کار کرده و شاهد بر مردم قرار داده تا بندگان به واسطه ملازمت این فرشته‌ها بیشتر در عبادت بکوشند و از معصیت پرهیزند. چقدر از اشخاص که تصمیم گناهی می‌گیرند به واسطه همین مطلب بازمی‌گردند، می‌گویند خدا مرا می‌بیند و ملائکه شاهد عمل ما هستند. خداوند آنها را به لطف و کرم خویش مأمور انسانها نموده تا شیطان‌های متمرّد را از آنها دور نمایند و حیوانات مودّی و بسیاری از آفات را برطرف کنند به طوری که متوجه نشوند به اجازه خدا تا وقتی امر خدا در باره او نازل شود.

گفت خلق را برای رحمت آفریده یا عذاب؟ فرمود: برای رحمت، ولی می‌دانست قبل از آفرینش که گروهی مستوجب عذاب می‌شوند به واسطه اعمال ناشایست و انکار خدا. گفت کسی که منکر اوست به واسطه انکارش عذاب می‌کنند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 180

پس چرا کسی که معتقد به یگانگی اوست و خداشناس است عذاب می‌نماید؟

فرمود: منکر خدائیش را برای ابد و همیشه عذاب می‌کند و اما معترف را کیفر می‌کند به واسطه معصیت و مخالفتش نسبت به دستوراتی که به او داده، بعد از عذاب خارج می‌شود و خدای به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد.

گفت بین کفر و ایمان فاصله‌ای وجود دارد؟ فرمود: نه. پرسید ایمان و کفر چیست؟ فرمود: ایمان تصدیق چیزی است که از او پنهان است مانند عظمت خدا که این تصدیق از مشاهده مصنوعات و مخلوقات به وجود می‌آید و کفر انکار آن است.

گفت شرک چیست و شک چیست؟ فرمود: شرک این است که با خدای یکتا که مثل و مانند ندارد دیگری را شریک نماید و شک عبارت است از اینکه دلش به چیزی معتقد نشود.

گفت آیا عالم جاهل می‌شود؟ فرمود: عالم است نسبت به آنچه می‌داند و جاهل است نسبت به چیزهایی که نمی‌داند. پرسید سعادت و شقاوت چیست؟

فرمود: سعادت دست آویزی است که سعید به آن چنگ زده و او را به نجات می‌رساند و شقاوت خذلان و بدبختی است که شقی به آن تمسک بسته که موجب هلاکش می‌شود همه را هم خداوند عالم است. گفت بفرمائید وقتی چراغ خاموش می‌شود نورش کجا می‌رود؟ فرمود می‌رود و بر نمی‌گردد. گفت پس شما انکار نمی‌کنی که انسان هم همان طور باشد وقتی مرد و روح از بدن خارج شد دیگر برنگردد و هیچ وقت مانند نور چراغ که دیگر برنگردد؟ فرمود قیاس ناصحیح کردی.

فرمود آتش در درون اجسام نهفته است اما اجسام پایدار به ذات خویشند مانند سنگ و آهن وقتی یکی را به دیگری زدی از بین آن دو آتشی افروخته می‌شود که چراغ روشن می‌گردد و دارای نور است پس آتش در درون اشیاء است و نور می‌رود.

روح جسم لطیفی است که به او لباس کلفتی پوشیده‌اند مانند چراغی که گفتم نیست آن کسی که در رحم جنین را از آب صاف آفریده و در آن چیزهای مختلفی ترکیب نموده از رگ و پی و دندان و موی و استخوان و چیزهای دیگر بعد از مرگ زنده‌اش می‌کند و دو مرتبه پس از فنا بازش می‌گرداند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 181

گفت روح کجاست؟ فرمود: در دل زمین، همان جا که بدن به خاک شده تا روز قیامت. گفت کسی را که به دار آویخته‌اند روحش کجاست؟ گفت در اختیار فرشته‌ای که روحش را گرفته تا به زمین تحویل دهد.

گفت بفرمائید آیا روح غیر از خون است؟ فرمود: آری روح بنا بر آنچه توضیح دادم برای مادهاش از خون است و از خون رطوبت جسم می‌باشد و صفای چهره و صدای خوب و خنده زیاد وقتی خون منجمد شود روح در بدن مفارقت می‌کند.

گفت آیا می‌توان روح را به وزن نسبت داد، سبکی و سنگینی؟ فرمود: روح مانند بادی است که در خیک و مشک می‌دمی. وقتی در او می‌دمی مشک پر می‌شود از باد اما به وزن مشک نمی‌افزاید این دمیدن باد در او نه از وزن او می‌کاهد وقتی خارج شود همین طور روح دارای سنگینی و سبکی نیست.

گفت بفرمائید حقیقت باد چیست؟ فرمود: باد همان هوا است، وقتی به حرکت درآید باد می‌شود وقتی ساکن است هوا است که به وسیله آن دنیا به پا ایستاده اگر باد سه روز در جهان نوزد هر چه در روی زمین است فاسد می‌شود و بو می‌گیرد زیرا باد مانند بادبزن از اشیاء چیزهای فاسد را دور و دفع می‌نماید و او را پاکیزه می‌کند پس باد مانند روح است در بدن که اگر خارج شد بدن متعفن می‌شود و تغییر می‌یابد **فتبارک الله أحسن الخالقین**.

گفت آیا روح وقتی از قالب خارج شد متلاشی می‌شود یا باقی است؟ فرمود:

باقی است تا وقتی در صور دمیده شود، در این موقع همه چیز از بین می‌رود دیگر حس و محسوسی وجود ندارد باز دو مرتبه برمی‌گردند چنانچه ابتدا مدبر اشیاء آنها را به وجود آورد و این در فاصله چهار صد سال است که مخلوقات آسوده‌اند. این چهار صد سال همان فاصله بین دو نفخه است.

گفت چگونه می‌تواند دو مرتبه برانگیزاند با اینکه بدن فرسوده شده و اعضاء از یک دیگر جدا شده‌اند یک عضو در خلال سرزمین خوراک درنده شد و عضو دیگری را کرم‌ها خورده‌اند و عضوی را که خاک شده بود با آن دیواری برافراشتند؟ فرمود:

کسی که آنها را به وجود آورده از هیچ و صورت بخشیده بدون اینکه سابقه شکل و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 182

قیافه داشته باشد قادر است که دو مرتبه باز گرداند آنها را مانند اول. گفت این مطلب را توضیح بده. فرمود: روح در محل خود عقیم است. روح نیکوکار در جای وسیع و روشنایی و روح بدکار در گرفتاری و ظلمت و بدن به صورت خاکی در می‌آید که از آن آفریده شده و آنچه درنده و حیوانات خورده‌اند و پاره کرده‌اند تمامش در خاک محفوظ است. پیش کسی که ذره‌ای از او پنهان نیست در ظلمات زمینی و تعداد و وزن تمام اشیاء را می‌داند خاک آدم‌های خوب مانند طلا است در خاک هنگام حشر که رسید باران شور می‌بارد، زمین بارور می‌شود بعد مانند مشک به حرکت می‌آید.

خاک انسان مانند طلائی را که به وسیله شستن خاک از درون آن جدا کنند، جدا می‌شود و چنانچه کره از شیر جدا می‌گردد وقتی تکانش بدهند. خاک هر قالبی با اجازه خدا جمع می‌شود و منتقل می‌گردد به جایی که روح در آنجا است و شکلها به اجازه خداوند مانند اول می‌شود و روح در آنها می‌دمد یک مرتبه به پا می‌ایستد و هیچ در خود کم و کاستی نمی‌بیند.

گفت بفرمائید مردم در روز قیامت عریان محشور می‌شوند؟ فرمود: با کفنهایشان محشور می‌گردند. گفت کفن از کجا می‌آورند که پوسیده و نابود شده است؟ فرمود: کسی که زنده کند آنها را، کفن نیز برای آنها تجدید می‌نماید. گفت کسی که بدون کفن مرده است؟ فرمود: خداوند عورت او را به وسیله آنچه بخواهد می‌پوشاند.

گفت به صورت صف می آیند؟ فرمود: آری آنها صد و بیست هزار صف در عرض زمین هستند. گفت مگر اعمال را وزن نمی کنند؟ فرمود: نه، اعمال اجسام نیستند آنها صفت کارهای مردم است، احتیاج به وزن کسی دارد که تعداد اشیاء را نمی داند و سنگینی و سبکی آنها بر او پوشیده است، چیزی بر او مخفی نیست. گفت پس میزان چیست؟ فرمود: عدالت. گفت پس معنی این آیه در قرآن چیست **فمن ثقلت موازینه*** فرمود: هر کس عملش برتری یابد.

گفت آیا آتش کافی نیست که مردم را به آن عذاب نماید و احتیاج به مار و عقرب نباشد؟ فرمود: به وسیله مار و عقرب عذاب می شوند کسانی که خیال

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 183

می کرده اند این موجودات آفریده خدا نیست و شریک خدا آنها را آفریده. خداوند در جهنم عقرب و مار را بر آنها مسلط می کند تا سزای انکار خویش را بیابند. گفت چگونه است که می گویند اهل بهشت نزدیک به درختی می شوند و میوه ای می چینند پس از خوردن باز درخت به حالت اول دارای میوه است فرمود: آری این شبیه چراغ است که یک نفر می آید و به وسیله آن چراغ دیگری را روشن می کند بدون اینکه از نور چراغ کم شود و دنیا پر از چراغ از همان چراغ می شود. گفت مگر نمی خورند و نمی آشامند باز شما معتقد هستی که قضای حاجت ندارند. فرمود: آری، چون غذای آنها رقیق است و سنگینی ندارد به وسیله عرق در بدن دفع می شود.

گفت چطور می شود که حوریه ها با هر چند مرتبه که شوهرش با او نزدیکی کند باز بکر است؟ فرمود: زیرا او از پاکی و پاکیزگی آفریده شد و هیچ عارضه ای او را نمی گیرد و آفتی بر او عارض نمی شود و چیزی در سوراخ او جریان ندارد و حیض آلوده اش نمی کند پس رحم به هم چسبیده است زیرا جز مجرای آلت مردی راه دیگری ندارد. گفت پس او هفتاد حلیه و زیور می پوشد شوهرش از پشت این هفتاد حله غفر ساق و بدنش را می بیند؟ فرمود: آری، همان طور که شما پول را که در آب صاف انداخته اید و به اندازه یک نیزه عمق دارد مشاهده می کنید.

پرسید چگونه اهل بهشت متنعم به نعمت ها می شوند یا اینکه هر کدام یا فرزند یا پدر و یا خویشاوند و یا مادر خود را از دست داده اند وقتی در بهشت آنها را نیابند بدون شک می دانند در جهنم هستند دیگر نعمت بهشت چه لذتی برای آنها خواهد داشت با اینکه می داند عزیزش در جهنم معذب است. فرمود: اهل علم گفته اند آنها فراموش می کنند از این خویشاوندان و بعضی مدعی هستند که منتظر آمدن ایشانند و امیدوارند که بین بهشت و جهنم باشند در اصحاب اعراف.

گفت بفرمائید خورشید کجا غایب می شود؟ فرمود: بعضی از دانشمندان گفته اند وقتی سرازیر شد پائین قبه فلک دور می زند تا دل آسمان همین طور بالا می رود تا باز پائین بیاید از جایی که طلوع نموده. یعنی آن خورشید غائب می شود در سرزمینی تاریک و سیاه سپس می شکافد زمین را تا فرود می آید به جایگاه طلوعش

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 184

سرگردان است تا اجازه طلوعش دهند و نورش هر روز از بین می‌رود و نور دیگری متجلی می‌شود.

گفت کرسی بزرگتر است یا عرش؟ فرمود: هر چه خدا آفریده در دل کرسی است به جز عرش خدا که بزرگتر از کرسی است و نمی‌تواند کرسی آن را احاطه نماید.

گفت: آفرینش روز جلوتر است یا شب؟ فرمود: آری، آفرینش روز قبل از شب است و خورشید پیش از ماه است و زمین قبل از آسمان قبل از حوت و حوت در آب است و آب در سنگ مجوفی است و سنگ بر شانه فرشته است و فرشته بر زمین است و زمین بر باد عقیم است و باد بر هوا و هوا را قدرت نگه می‌دارد زیر باد عقیم جز هوا و ظلمات چیزی نیست و نه پشت سر آن وسعی و نه تنگی و نه چیزی تصور می‌شود. سپس کرسی را آفرید و او را پر از آسمانها و زمین کرد و کرسی بزرگترین چیزی است که خدا خلق کرده، سپس عرش را آفرید و او را بزرگتر از کرسی قرار داد.

مناظره حضرت صادق علیه السلام

هشام ابن حکم می‌گوید مردی طبیعی خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سؤالاتی نمود از آن جمله پرسید: چرا جایز نیست که جهان را دو خدا باشد؟

حضرت صادق علیه السلام در جواب او فرمود: اینکه گفתי دو خدا باشد خارج از دو صورت نیست. یا هر دو قدیم و ازلی هستند یا هر دو ضعیف و یا اینکه یکی قوی است و دیگری ضعیف، اگر هر دو قوی هستند چرا یکی دیگری را دفع نمی‌کند تا به تنهایی تدبیر جهان را نماید در صورتی که یکی قوی و دیگری ضعیف باشد ثابت می‌شود که خدا یکتا است به واسطه عجز و ناتوانی که در دومی فرض شد.

(با فرض دیگر) اگر بگوئی دو خدا است یا این دو خدا از همه جهت با هم متفق هستند یا با یک دیگر از همه جهت فرق دارند (در صورتی که از هر جهت با هم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 185

متفق باشند حتی از نظر وجود دو بودن صحیح نیست) اما اگر با یک دیگر فرق داشته باشند چون نظام و هماهنگی جهان را مشاهده می‌کنیم از گردش افلاک و آمد و رفت شب و روز و خورشید و ماه از این نظام و هماهنگی که تمام موجودات روی هدف و نظر خاصی آفریده شده‌اند و (در تمام جهان از ذرات کوچک و اتمها تا کرات بزرگ و کهکشانها) یک پیوستگی و ارتباط وجود دارد متوجه می‌شویم که نظم دهنده و نقشه پرداز و مدیر یکی است.

از جهت دیگر در صورتی که دو تا باشند مطابق گفته تو باید بین آن دو یک فاصله باشد تا دو بودن درست شود باید آن فاصله هم قدیم باشد بنا به گفته تو خدایان سه می شود اگر بگوئی سه خدا است طبق استدلالی که برای تو کردم باید دو فاصله بین آنها باشد و تعداد به پنج می رسد. بالاخره تعدد و کثرت به بی نهایت می رسد.

هشام گفت از جمله سؤالهای او این بود که گفت چه دلیل بر وجود او هست.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: این موجودات شگفت انگیز و جهان بیکران که گواهند بر اینکه صانعی آنها را پدید آورده مگر وقتی تو چشمت به یک ساختمان مجلل و آراسته بیفتد یقین نخواهی کرد که آن را سازنده ای است گرچه سازنده آن ساختمان را مشاهده نکرده باشی و او را ندیده باشی. گفت پس او چیست؟ فرمود: او چیزی بر خلاف چیزها وقتی می گویم چیزی است توجه کن یک معنی ثابت می شود و اینکه او چیزی است به معنی واقعی چیز بودن اما جسم و صورت نیست نه حس می شود و نه درک می گردد و با حواس پنجگانه درک نمی گردد خیال او را نمی یابد گذشت قرنها کم و کاستی در او به وجود نمی آورد و زمان در او تغییری نمی دهد.

گفت پس شما می گوئید او سمیع و بصیر است. فرمود: سمیع و بصیر است می شنود ولی نه با عضو می بیند ولی بدون آلت بینایی به نفس خود می شنود و می بیند اینکه می گویم به نفس خود می شنود و می بیند نه این است که او شیء است و نفس شیء دیگر چون تو از من می پرسی و باید طوری تعبیر کنم که بفهمی می گویم با تمام ذات خود می شنود باز نه این کل و تمامی را که گفتیم جزء و بعض باشد. می خواهم به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 186

تو بفهمانم تعبیر از من است منظورم جز این نیست که خدا سمیع و بصیر و عالم و خبیر است بدون اینکه اختلافی در ذات و یا اختلاف در معنی پیدا کند.

باز پرسید پس او چیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: او پروردگار و معبود است او الله است از گفتن الله منظورم اثبات الف لام و لاه نیست منظورم کسی است که خالق اشیاء و سازنده آنها است. این حروف بر او دلالت دارد، او یک معنی است به نام الله و رحمان و رحیم و عزیز و سایر نامهایش که نامیده شده او معبود بزرگ و عزیز است.

گفت هر چه به وهم ما در آید و برایش یک معنی در نظر بگیریم مخلوق است.

امام صادق (ع) فرمود: اگر آن طور که تو می‌گویی صحیح باشد اعتقاد به توحید از ما برداشته شده، زیرا ما مکلف نیستیم معتقد شویم چیزی را که معنی نداشته باشد و غیر موهوم باشد ولی ما می‌گوئیم هر چیزی که با حواس تصور شود و درک گردد و بتواند حواس ما برایش حد و اندازه‌ای بسازد و در وهم و خیال ما درآید مخلوق است.^{۴۳}

چاره‌ای نداریم از اینکه برای اشیاء و موجودات صناعی ثابت کنیم منزّه از دو جهت ناستوده، جهت اول: نبودن (خدا هست) زیرا نبودن عدم و نیستی است.

جهت دوم: تشبیه (خدا به هیچ چیز شباهت ندارد) او را منزّه می‌دانیم از اینکه شبیه یکی از مخلوقات باشد، زیرا شباهت داشتن به چیزی، از صفات مخلوق است که از چند چیز ترکیب و تألیف یافته‌اند، راهی نیست جز اینکه برای این موجودات و پدیده‌ها سازنده و آفریننده‌ای معتقد باشیم که مثل آنها نباشد زیرا چیزی که مثل آنها باشد دارای این صفات خواهد بود تألیف و ترکیب و حدوث (سابقه نبودن و بعد هست شدن) و تغییر حال از کوچکی به بزرگی و سیاهی به سفیدی و نیرو به ضعف و

(1) سؤال‌کننده از سؤالهای مکرر خود در مورد اینکه خدا چیست و جوابهای امام چنین درک می‌کند که ذات خدا را می‌تواند تصور نماید. به همین جهت می‌گوید پس هر چه تصور شود مخلوق است. امام علیه السلام در جواب او می‌فرماید: خدا ذاتی است که فقط ما می‌توانیم بگوئیم هست اما نه شبیه دیگر موجودات بیش از این راهی برای درک او نداریم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 187

حالات دیگری که موجود است در مخلوقات و احتیاجی به اثبات آن نداریم.

گفت شما نیز او را محدود کردی چون وجودش را ثابت کردی. حضرت صادق فرمود: من او را محدود نکردم (که می‌گویم چنین و چنان است و کیفیت برایش ثابت کنم) فقط وجودش را اثبات نمودم (که هست) زیرا حد فاصل و درج‌های بین اثبات و نفی وجود ندارد.^{۴۴}

گفت آیا خدا دارای ماهیت و شخصیت است؟ فرمود: آری، زیرا چیزی وجود نخواهد داشت مگر اینکه دارای شخصیت و ماهیت باشد.

⁴³ (۱) سؤال‌کننده از سؤالهای مکرر خود در مورد اینکه خدا چیست و جوابهای امام چنین درک می‌کند که ذات خدا را می‌تواند تصور نماید. به همین جهت می‌گوید پس هر چه تصور شود مخلوق است. امام علیه السلام در جواب او می‌فرماید: خدا ذاتی است که فقط ما می‌توانیم بگوئیم هست اما نه شبیه دیگر موجودات بیش از این راهی برای درک او نداریم.

⁴⁴ (۱) یا باید گفت هست یا نیست.

گفت پس دارای کیفیت نیز هست؟ فرمود: نه، کیفیت یک حالت و چگونگی است که مربوط به صفت است (نه حقیقت ذات) و هر چه کیفیت داشت باید احاطه شود و به تصور درآید به ناچار باید خدا را خارج از دو حد تعطیل و تشبیه نمود زیرا کسی که بگوید نیست منکر او شده و خدائیش را نپذیرفته (حد تعطیل) و هر کس او را تشبیه به دیگری نماید وجودش را دارای صفت مخلوقات نموده که آنها شایسته خدائی نیستند.

باید ذاتی را اثبات نمود که دارای کیفیت نیست هیچ کس و هیچ چیز شایسته چنین ذاتی نیست و با او شرکت ندارد. ذاتی که نمی‌توان او را احاطه نمود و جز خود خدا کسی از کنه او مطلع نیست.

گفت پس موجودات را به دست خویش ساخته و پرداخته است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: او بزرگتر از آن است که اشیاء را با دست و شخصا بسازد زیرا این کار از مختصات مخلوقات است که اشیاء نزد آنها نمی‌آیند مگر اینکه آنها را تحصیل نماید و بیاورند. خدا دارای اراده کامل و مثبت است، هر چه بخواهد انجام می‌دهد (بدون مباشرت و مداخله نفسی).

گفت پس او هم خشنود می‌شود و هم خشم می‌گیرد. فرمود: آری، اما نه آن طور که مردم خشنودی و خشم دارند زیرا خوشحالی و خشم در انسان تغییر به وجود

(1) یا باید گفت هست یا نیست.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 188

می‌آورد (در خوشحالی چهره‌اش بشاش و در خشم گرفته و عبوس و خونهایش به جوش آمده، رگها متورم می‌شود) و این اختصاص به مخلوق عاجز و نیازمند دارد.

خدا بزرگ و عزیز و بخشنده است، نیازی به مخلوق خود ندارد، تمام جهانیان به او نیازمندند. آفرینش را آفرید بی‌آنکه احتیاجی به آفریدن آنها داشته باشد و بی‌آنکه از کسی اقتباس نماید یا طرح آن را از دیگری فرا گیرد.

گفت پس معنی الرحمن **علی العرش استوی** چیست؟ فرمود: خداوند خود را چنین ستوده او بر عرش تسلط دارد و از آفریده‌ها جداست، نه اینکه بر روی عرش قرار گرفته باشد و عرش او را در بر داشته باشد. ما می‌گوئیم او نگهدار عرش و حامل آن است و هم در مورد آیه **وسع کرسیه السماوات و الأرض** آنچه خداوند در مورد عرش و کرسی فرموده قبول داریم ولی ذات مقدسش را منزله می‌دانیم از اینکه عرش و کرسی جا و مکانش باشد و محتاج به جا و مکان یا چیز دیگری از مخلوقات خود شود بلکه آفرینش به او نیازمند است.

سائل پرسید چه فرق است بین اینکه دست‌های خود را به آسمان بلند کنید یا به طرف زمین پائین بیاورید؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: این کار در علم و قدرت و احاطه خدا مساوی است ولی او خود به اولیائش دستور داده که دستهایشان را به آسمان بلند کنند جانب عرش، زیرا عرش معدن روزی است پس ما آنچه قرآن ثابت کرده پذیرفته‌ایم و اخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنجا که می‌فرماید

ارفعوا ایدیکم الله الله عز و جل

دستهای خود را به جانب خدا بلند کنید و تمام امت بر این وضع اتفاق دارند^{۴۵}.

از کتاب غرر سید مرتضی رضی الله عنه نقل شده که جعد بن درهم در شیشه مقداری خاک و آب ریخت بعد کرمها و جانورانی پدید آمد، به یاران خود گفت من اینها را آفریده‌ام چون من وسیله وجود آنها شده‌ام.

(۱) بقیه سؤال مربوط به اثبات انبیاء است که عینا قبلا ترجمه شده است و این خبر جزئی از خبر سابق است و اضافه بعضی از نسخه‌ها را از جهت اختصار صرف نظر کردیم.

حتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ج ۲، ص: ۱۸۹

این خبر به حضرت صادق علیه السلام رسید. فرمود: بگوید تعداد آنها چقدر است و چند عدد آن نر و چند عدد ماده است؟ اگر او به وجود آورده وزن هر کدام چه اندازه است و دستور دهد او که به این صورت آنها را درآورده به صورت دیگری در آیند. نتوانست جواب بگوید، فرار کرد.

مناقب ابن شهر آشوب یونس در حدیث خود نقل می‌کند که ابن ابی العوجاء از حضرت صادق علیه السلام پرسید به چه جهت بیماریهای مختلف موجب مرگ است؟ بعضی به ناراحتیهای شکم و بعضی با سل می‌میرند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر یک علت فقط موجب مرگ می‌شد مردم آسوده بودند تا همان علت و بیماری به خصوص پیدا شود، خداوند خواست که مردم در هر حال اطمینان به خود نداشته باشند. پرسید چرا دل انسان متمایل سبزه است بیشتر از مقداری که تمایل به چیزهای دیگر دارد؟

فرمود: چون دل را خداوند سبز آفریده (یعنی منبع معروف که تعبیر و تفسیر سبز است) و هر چیزی که متمایل به هم شکل خویش است.

⁴⁵ (۱) بقیه سؤال مربوط به اثبات انبیاء است که عینا قبلا ترجمه شده است و این خبر جزئی از خبر سابق است و اضافه بعضی از نسخه‌ها را از جهت اختصار صرف نظر کردیم.

روایت شده که وقتی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید امام پرسید اسم تو چیست؟ ابن ابی العوجاء جوابی نداد. امام رو به جانب دیگران کرد. ابن ابی العوجاء برگشت نزد یاران خود پرسید چه شد؟ گفت اولین سؤالی که کرد بسیار بد بود. از نام من پرسید اگر می‌گفتم عبد‌الکریم است می‌پرسید آن کریم کیست که تو بنده او هستی؟ یا باید اقرار به خدا می‌کردم و یا باید اظهار چیزی را می‌کردم که پنهان داشته‌ام. گفتند برویم. ابن ابی العوجاء که رفت حضرت صادق علیه السلام فرمود: ابن ابی العوجاء پیش دوستان خود برگشت. در حالی که مغلوب شده بود و ذلت مغلوب شدن در چهره‌اش آشکار بود یکی از آنها گفت این استدلالی است که باطل را از میان برمی‌دارد، راست گفته اگر امید ثواب و ترس از عقاب نباشد مردم همه مساوی هستند، ولی اگر برگشت جهان به ثواب و عقاب برسد ما هلاک شده‌ایم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 190

ابن ابی العوجاء به یاران خود گفت مگر او پسر کسی که مردم جهان را مغلوب کرده نیست؟ دستور در قرآنش داد و وضع آنها را عوض کرد و اموالشان را تقسیم نمود و زنان آنها را حرام کرد (کنایه از حرکت سریع و قدرت و نفوذ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است).

تفسیر قمی می‌نویسد: مردی از منکرین از ابو جعفر احول پرسید این آیه را برایم توضیح بده فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة و در سوره دیگر می‌فرماید و لن تستطیعوا أن تعدلوا بین النساء و لو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل بین این دو آیه چه فرق است؟ ابو جعفر گفت من نتوانستم جواب او را بدهم.

به مدینه رفتیم و خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم از آن دو آیه پرسیدیم، فرمود: در آیه اول که می‌فرماید اگر ترسیدید از انجام ندادن عدالت یکی بگیرید منظور عدالت در خرج و نفقه است و در آیه دوم که می‌فرماید هرگز نمی‌توانید عدالت روا دارید، گر چه خیلی مایل باشید در مورد محبت است زیرا هیچ کس نمی‌تواند در محبت بین دو زن عدالت روا دارد. ابو جعفر احول جواب را برای آن مرد آورد. گفت این جواب از حجاز آورده شده.

فروع کافی ج 2 صفحه 275.

حضرت صادق علیه السلام به ابی حنیفه گفت: چه می‌گوئی در مورد خانه‌ای که روی چند نفر خراب شده فقط دو نفر پسر بچه باقیمانده، یکی حر و دیگری برده او بوده. حالا حر از برده و غلام شناخته نمی‌شود. ابو حنیفه گفت نصف از این و نصف از آن آزاد می‌شود و مال بین آنها مساوی تقسیم می‌گردد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: چنین نیست باید قرعه کشید. هر کدام قرعه به او اصابت کرد حر است و آن دیگری آزاد می‌شود و مولای او خواهد بود.

کتاب اختصاص.

محمد بن مسلم گفت: ابو حنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید، عرض کرد من پسر شما موسی را دیدم نماز می خواند و مردم از جلو او در رفت و آمد هستند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 191

هیچ کس نگفت که نهی کند آنها را با اینکه چنین کاری صحیح نیست. فرمود: صدا بزن پسرم بیاید. وقتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام آمد امام صادق فرمود:

پسرم ابو حنیفه می گوید تو نماز می خوانده ای مردم در جلوت در رفت و آمد بوده اند آنها را نهی نکرده ای.

گفت صحیح است پدر جان، آن کس که برای او نماز می خواندم از مردم به من نزدیک تر بود. خداوند می فرماید و نحن أقرب إليه من حبل الوريد امام صادق علیه السلام او را به سینه چسبانید و فرمود: پدر و مادرم فدایت ای خزینه اسرار.

امام صادق علیه السلام به ابو حنیفه فرمود: قتل در نزد شما مهم تر است یا زنا؟

گفت قتل. فرمود: پس چرا در قتل خداوند دستور می دهد دو شاهد بیاورند ولی در زنا چهار شاهد این مطلب چگونه با قیاس سنجیده می شود؟

ترک نماز مهم تر است به عقیده تو یا ترک روزه؟ گفت ترک نماز. فرمود: پس چرا زن باید روزه اش را قضا کند (در ایام حیض) ولی نمازش را لازم نیست قضا نماید. با قیاس چطور می توان درک کرد؟

بگو ببینم مدفوع نجس تر است یا منی؟ گفت: مدفوع. فرمود: چطور مدفوع با آب شسته می شود ولی برای منی باید غسل کرد؟ با قیاس چه می توانی بفهمی؟! فرمود: می گوئی من هم مثل آیات قرآن به زودی نازل خواهم کرد. گفت به خدا پناه می برم اگر چنین حرفی بزنی. فرمود: تو و یارانت به طوری که متوجه نیستید، این ادعا را دارید.

ابو حنیفه گفت: فدایت شوم، مرا حدیثی بفرماید که از تو روایت کنم. فرمود:

پدرم از پدر عزیزش تا علی ابن ابی طالب علیه السلام نام برد که فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: میثاق اهل بیت را خداوند از اعلی علیین گرفت و طینت شیعیان ما را از آن گرفت. اگر اهل آسمان و زمین کوشش کنند که تغییر دهند، از آنها یکی را هرگز قدرت ندارند. ابو حنیفه بلند گریه کرد، یاران او نیز به گریه افتادند. بعد خارج شدند.

علل الشرائع و خصال ج 2 صفحه 97.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 192

ربیع گفت: روزی حضرت صادق علیه السلام وارد مجلس منصور دوانیقی شد.

مردی هندی پیش منصور بود و کتابی در باره طب می‌خواند.

حضرت صادق علیه السلام برای شنیدن سخنان او سکوت کرد، وقتی مرد هندی از خواندن فارغ شد روی به حضرت صادق علیه السلام نموده، گفت مایلی از اطلاعات من کسب کنی. فرمود: آنچه خود دارم بهتر است از آنچه تو داری.

هندی گفت شما چه دارید؟ امام پاسخ داد گرمی را با سردی و سردی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت معالجه می‌نمایم و کار را تمام به خدا وامی‌گذارم و آنچه پیامبر اکرم فرموده است به کار می‌برم (فرموده معده کان بیماری است و خودداری از غذا راه علاج و مداوا است) و بدن را به آنچه عادت دارد می‌سپارم.

طیب هندی گفت مگر علم پزشکی غیر از این است؟ امام فرمود: خیال می‌کنی من این مطالب را از کتاب‌های طب آموخته‌ام. گفت آری. فرمود: نه به خدا جز از خداوند از دیگری استفاده نکرده‌ام. حالا بگو ببینم تو به علم طب واردتری یا من هندی؟ گفت من.

فرمود: از تو سؤالی می‌کنم. گفت بگو. فرمود: بگو ببینم سر دارای چند شعبه است؟ جواب داد نمی‌دانم. پرسید چرا موی بالای سر درآمده است؟ گفت نمی‌دانم.

چرا پیشانی مو ندارد؟ نمی‌دانم.

چرا در پیشانی خطوط قرار داده شده و راه راه است؟ نمی‌دانم.

چرا دو ابرو را بالای دو چشم قرار داده‌اند؟ نمی‌دانم.

چرا بینی را میان دو چشم قرار داده‌اند؟ نمی‌دانم.

چرا دو چشم به شکل دو بادام است؟ نمی‌دانم.

چرا سوراخ بینی در پائین است؟ نمی‌دانم.

چرا لب و شارب بالای دهان است؟ نمی‌دانم.

چرا دندانهای پائین تیز است و دندانهای کرسی پهن و نیشها درازند؟ نمی‌دانم.

چرا ریش داشتن به مردان اختصاص داده شده؟ نمی‌دانم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 193

چرا کف دستها از مو خالی است؟ نمی دانم.

چرا موی و ناخن دارای حیات نیستند؟ نمی دانم.

چرا قلب به صورت میوه صنوبر است؟ نمی دانم.

چرا ریه دارای دو قسمت است و حرکت آنها را در محل خود قرار داده؟

نمی دانم.

چرا کبد محدب است؟ نمی دانم.

چرا کلیه‌ها مانند دانه لوبیا است؟ نمی دانم.

چرا پاهای انسان به عقب جمع می‌شود؟ نمی دانم.

چرا کف پاها گود شده است؟ نمی دانم.

فرمود: ولی من می‌دانم. عرض کرد پس جواب این سؤاها را خودتان بدهید.

فرمود: سر دارای شعبه‌هایی است و به چند قسمت شده زیرا میان تهی و مجوف است، اگر تکه تکه نباشد زود سر درد می‌آورد، اگر دارای چند بخش باشد کمتر مبتلا به این درد می‌گردد^{۴۶}. و موی را در بالای سر قرار داده‌اند تا روغنها به وسیله آن موی‌ها به مغز برسد و بخارها از کناره‌های آن خارج گردد و سرما و گرمائی که بر او وارد می‌شود دفع نماید.

پیشانی خالی از موی شده چون تابش نور از آن طرف به چشم‌ها می‌شود و خطوط پیشانی برای این است که جلو عرقی که از سر به طرف چشم می‌آید به اندازه‌ای که انسان از خود دور می‌کند بگیرد، مانند جوی‌ها که آب‌ها را نگه می‌دارند، دو ابرو را بالای چشم‌ها قرار داده است تا به اندازه لازم نور به چشم‌ها برسد نمی‌بینی وقتی نور زیادی به چشم کسی وارد شود دستهای خود را روی دو چشم می‌گذارد تا جلو نور را بگیرد و به اندازه لازم به آنها می‌رساند.

⁴⁶ (۱) این سینا در تشریح می‌گوید جمجمه از هفت استخوان تشکیل شده که چهار استخوان به منزله دیوار و یکی چون پایه است، بقیه که از آنها قحف تشکیل شده است این استخوانها به يك ديگر وصل شده‌اند با درزهایی که دارند.

(1) ابن سینا در تشریح می گوید مجمه از هفت استخوان تشکیل شده که چهار استخوان به منزله دیوار و یکی چون پایه است، بقیه که از آنها قحف تشکیل شده است این استخوانها به یک دیگر وصل شده‌اند با درزهایی که دارند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 194

و بینی را بین دو چشم قرار داده تا نور را دو قسمت کرده به هر چشم به اندازه آن دیگری نور برساند و چشم را مانند بادام قرار داده تا میل در آن با دواء حرکت کند و درد از آن خارج شود، اگر چهار گوش یا دایره‌ای شکل بود میل در آن حرکت نمی‌کرد و دوا به آن نمی‌رسید و درد خارج نمی‌شد، سوراخ بینی را در پائین قرار داده شده تا ترشحاتی که از مغز فرود می‌آید خارج گردد و بوی‌ها از آنجا به نیروی شامه برسد اگر سوراخ بینی بالا بود نه ترشحات پائین می‌آمد و نه بوئی به مشام می‌رسید، شارب و لب را بالای دهان قرار داده تا جلوگیری کند از رسیدن آنچه از دماغ می‌آید به دهن تا خوردن و آشامیدن بر انسان ناگوار نشود و ناراحتش نکند.

و مردها را دارای ریش قرار داده تا به وسیله آن بی‌نیاز گردند از آشکار کردن عورت و آلت مردی و زن از مرد شناخته شود، دندان‌های پائین تیز شده چون به وسیله آن قطع می‌کند و دندان‌های عقب پهن است چون به وسیله آنها نرم می‌کند و می‌جود و نیش‌ها بلند است تا پایه‌ای نگهبان برای دندان‌های پیش و عقب باشد مانند پایه‌های ساختمان، و دو دست خالی از مو است زیرا به وسیله آنها لمس می‌کند اگر دارای مو می‌شد لمس کردنیها را تشخیص نمی‌داد، موی‌ها و ناخن‌ها حیات ندارند زیرا طولانی شدن آنها خوب نیست و باید کوتاه نمود اگر دارای حیات می‌بود در موقع کوتاه کردن انسان ناراحت می‌شد، و قلب مانند میوه صنوبر است زیرا آن چپه است سرش باریک است تا داخل ریه شود و از سرما و هوای ریه سرد گردد تا مغز از حرارت قلب ملتهب نگردد.

و ریه دو قطعه است تا داخل شود بین گودیهای آن با حرکت آن نفس بکشد، و کبد محدب است تا معده سنگین شود تمامش بر معده قرار گیرد و آن را بفشارد تا گازهای آن خارج گردد، و کلیه را مانند دانه لوبیا قرار داده زیرا منی روی آن می‌ریزد قطره قطره اگر چهار گوش یا دایره‌ای شکل بود نقطه اولی به دومی می‌چسبید از خارج شدن آن لذت نمی‌برد چون منی از ستون فقرات می‌ریزد به کلیه، کلیه مانند کرم‌ها باز می‌شود و بسته می‌گردد و منی را قطره قطره به مثانه می‌ریزد مثل گلوله که از فلاخن می‌جهد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 195

زانوها به عقب جمع می‌شود زیرا انسان به طرف جلو راه می‌رود و موجب حفظ تعادل می‌گردد، اگر این طور نبود در موقع راه رفتن به زمین می‌خورد، و وسط پاها گود شده زیرا در صورتی که تمام پاها روی زمین قرار می‌گرفت سنگین

می‌شد مانند سنگینگی سنگ آسیاب، اما اگر یک قسمت آن روی زمین قرار گیرد (مثل طایر ماشین) بچه هم می‌تواند حرکتش بدهد وقتی به رو بیافتد سنگینی آن برای مرد هم دشوار است.

پزشک هندی گفت این علم را از کجا آموخته‌ای؟ فرمود: من از اجداد خود استفاده کرده‌ام. آنها از رسول اکرم از جبرئیل از خدای بزرگ که آفریننده اجساد و ارواح است. طیب هندی گفت راست می‌گوئی، من نیز شهادت می‌دهم به یکتائی خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اینکه شما دانشمندترین فرد روی زمینی. کنز الفوائد کراچی.

محمد بن سائب کلبی گفت وقتی امام صادق علیه السلام به عراق آمد ساکن حیره شد. ابو حنیفه خدمت امام علیه السلام رسید و مسائلی را پرسید از جمله سؤالهایش این بود که گفت فدایت شوم امر به معروف چیست؟

فرمود: یا ابا حنیفه معروف چیزی است که معروف در آسمان باشد و معروف در زمین و آن امیر المؤمنین علیه السلام علی بن ابی طالب است. پرسید فدایت شوم منکر چیست؟ فرمود: آن دو نفری که به او ستم روا داشتند و مقامش را غصب نمودند و مردم را علیه او شوریدند. ابو حنیفه گفت مگر نهی از منکر این نیست که شخص را بینی مشغول گناهی است او را نهی نمائی؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: این امر به معروف و نهی از منکر نیست، کار خوبی است که از پیش فرستاده.

ابو حنیفه گفت آقا بفرمائید تفسیر این آیه را **ثم لتسئلن يومئذ عن النعیم** فرمود: به نظر تو نعیم چیست؟ گفت امنیت و صحت بدن و خوراک حاضر. فرمود:

اگر خدا نکه دارد تو را یا به پا دارد تو را در روز قیامت تا از هر لقمه‌ای که خورده‌ای و هر شربت آبی که نوشیده‌ای حساب بکشد باید مدت بسیار زیادی بایستی.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 196

گفت پس نعیم چیست فدایت بشوم. فرمود: نعیم ما هستیم که خداوند مردم را به واسطه ما نجات بخشیده از گمراهی و از کوری به بینش رسانده و از نادانی به علم. گفت چرا قرآن همیشه تازه است؟ فرمود: زیرا قرآن اختصاص به یک زمان ندارد تا گذشت زمان او را کهنه نماید اگر چنین بود قرآن نابود می‌شد قبل از فنای عالم.

ارشاد مفید نقل می‌کند:

عباس بن عمرو فقیمی گفت ابن ابی العوجاء و ابن طلوت و ابن الاعمی و ابن مقفع با چند نفر از منکرین خدا در ایام حج در مسجد الحرام جمع بودند. امام صادق علیه السلام نیز در مسجد مردم را به مسائل آشنا می کرد و تفسیر قرآن می نمود و سؤالهای آنها را با دلیل و برهان پاسخ می داد. دوستان به ابن ابی العوجاء گفتند می توانی این آقائی را که نشسته به اشتباه اندازی و سؤالهای بکنی موجب افتضاح او شود در مقابل این مردمی که اطرافش را گرفته اند؟ می بینی چقدر مردم فریبش را خورده اند و قرآن را تفسیر می کند و سؤال آنها را پاسخ می دهد. او علامه زمان خویش است.

ابن ابی العوجاء گفت بسیار خوب. جلو رفت و مردم را متفرق کرد و صدا زد یا ابا عبد الله مجالس به امانت سپرده شد و هر کس عقده ای دارد باید بگشاید، به من اجازه می دهی سؤال کنم؟ فرمود: بپرس در صورتی که مایلی. ابن ابی العوجاء گفت چقدر این خرمن را می کویید و خود را به این سنگ می چسبانید و این خانه برافراشته را می پرستید و به گردش مانند شتر رم کرده می دوید، هر کس اندیشه ای داشته باشد می فهمد این کار صحیحی نیست و از شخص صاحب نظر سر نمی زند اینک پاسخ بده که پیشوای این مردم و قله مرتفع این جمعیت هستی و پدرت بنیانگذار و نظام دهنده آن بوده؟

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که خدا گمراهش نموده حق برایش سنگین می آید و پناه به آن نمی برد و همکار شیطان می شود و از او پیروی می نماید که موجب هلاکتش می گردد و هرگز او را از گرداب نجات نمی بخشد. این خانه ای است

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 197

که خداوند مردم را به پرستش در این خانه واداشته تا بیازماید که اطاعتش می نمایند در رابطه با آمدن اینجا. آنها را مأمور به تعظیم و زیارت خانه نموده و آن را قبله مسلمانان جهان نموده. پس این یکی در وسائل رضوان خدا و راهی است برای رسیدن به آمرزش او برافراشته گردیده با کمال و جایگاه عظمت و جلال است.

خداوند دو هزار سال قبل از گستردن زمین او را آفریده، پس شایسته است که دستورش را اطاعت و از آنچه نهی نموده بر حذر باشیم.

ابن ابی العوجاء گفت سخنی گفتمی که ما را حواله به چیزی که غائب است دادی.

فرمود: چگونه غائب است کسی که با مخلوق حضور دارد و به آنها از رگ گردن نزدیکتر است سخن آنها را می شنود و اسرارشان را می داند و هیچ مکانی خالی از او نیست ولی هیچ مکانی او را در بر نمی گیرد و به جایی نزدیکتر از جای دیگر نیست به این مطلب آثارش گواه است و افعالش راهنما؟ آن کسی که خداوند او را به راستی برگزیده با آیات محکم و براهین واضح حضرت محمد صلی الله علیه و آله این نوع عبادت را برای ما آورده. اگر در چیزی از آن مشکوک هستی بگو تا برایت توضیح بدهم.

ابن ابی العوجاء فرو ماند و نتوانست چیزی بگوید و از خدمت امام رفت. وقتی به دوستان خود رسید گفت من از شما می‌خواستم شرابی برایم تهیه کنید شما کبابم کردید و به آتش انداختید.

گفتند ساکت باش. ما را با حیرت خود مفتضح کردی. ما کسی را از تو خوارتر در مجلس او ندیدیم. گفت به من چنین نسبت می‌دهید. این شخص پسر کسی است که این طور سر مردم را تراشیده. اشاره کرد به مردمی که برای حج آمده بودند.

ارشاد صفحه 301.

روایت شده که ابو شاکر دیصانی روزی در مجلس امام صادق علیه السلام عرض کرد تو یکی از ستارگان درخشانی و آباء گرامت ماه تابان بودند و مادرانت شخصیت‌های برجسته و از نژادی گرامی وقتی نام از دانشمندان برده شود همه اشاره به تو می‌کنند. اینک تقاضا دارم مرا مطلع فرمائی که چه دلیلی بر حدوث و پدیدار

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 198

شدن جهان داری؟

حضرت صادق علیه السلام فرمود یکی از نزدیکترین دلائل را برای تو ذکر می‌کنم. تخم مرغی را خواست و در کف گرفت و فرمود این یک دژ استوار و یک حصار محکمی که داخل آن یک پوست نازک سفیدی هست و در داخل آن پوست نازک سفیده‌ای روان جای گرفته مانند نقره و یک زرده مایع. آیا در محتویات این تخم مرغ شک داری؟ ابو شاکر گفت نه در آنچه فرمودی شکی وجود ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: بعد همین تخم جوجه‌ای می‌دهد چون طاوس.

آیا غیر آنچه گفتم چیز دیگری وارد تخم مرغ می‌شود؟ ابو شاکر گفت نه. فرمود: این خود دلیلی بر پدید شدن جهان است.

ابو شاکر گفت متشکر از راهنمایی شما توضیح دادید نیکو و مختصر، اما می‌دانید که ما جز چیزی را که به چشم درک نمائیم نمی‌پذیریم یا به گوش بشنویم و یا با دهان بچشیم و یا بویش را استشمام نمائیم و یا به دست لمس کنیم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: از حواس پنج‌گانه صحبت کردی، با اینکه حواس نمی‌توانند چیزی را ثابت کنند مگر با دلیل همان طوری که تاریکی را نمی‌شکافند مگر با چراغ. امام علیه السلام منظورشان این است که حواس بدون عقل نمی‌توانند راهنمای مسائلی باشند که از ما دور است و پیدایش شکل و صورتی که می‌بینی معقولی است که اطلاع به آن از راه محسوس پیدا شده.

مناقب آل ابی طالب ج 2 صفحه 28.

عبد الرحمن بن سالم گفت ابن بشرمه و ابو حنیفه خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند، امام علیه السلام به ابو حنیفه فرمود: از خدا بترس و دین را با رأی و قیاس خود توجیه نکن. اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود زیرا خداوند او را امر به سجده کرد. گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده و او را از گل.

بعد فرمود می توانی سر خود را با بدنت مقایسه کنی. جواب داد نه. فرمود: بگو این آب شوری که در چشمها است برای چیست؟ و ترشح تلخ گوش برای چیست و سردی بینی و آب شیرین دهان اینها برای چه قرار داده شده اند؟ جواب داد نمی دانم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 199

فرمود: خداوند دو چشم را از چربی آفریده و شوری را در آن دو از جهت حفظ آنها مقرر فرموده و گر نه فاسد می شدند. تلخی در گوش لطف دیگری است که به ما نموده اگر این تلخی نبود کرمها و حشرات داخل گوش می شدند و به دماغ و مغز صدمه می رسانند و آب بینی برای آن است که نفس بالا و پائین رود و بویهای خوب و بد را استشمام کنیم و طعم شیرین بزاق دهان برای آن است که انسان لذت طعم خوردنیها و آشامیدنیها را ببرد.

بعد فرمود: کدام جمله است که اولش کفر است و آخر آن ایمان؟ گفت نمی دانم. فرمود:

لا اله الا الله

بعد فرمود: کدامیک از این دو کار نزد خدا بزرگتر است قتل یا زنا؟ جواب داد قتل. فرمود: پس خداوند در قتل به دو شاهد راضی شده ولی زنا را جز چهار شاهد نمی تواند ثابت کند. با اینکه شاهد در زنا شهادت علیه دو نفر می دهد و در قتل شهادت علیه یک نفر، زیرا قتل کار یک نفر است اما زنا کار دو نفر. باز فرمود: کدامیک از اینها نزد خدا بزرگتر است روزه یا نماز؟ جواب داد نماز.

فرمود: پس چرا زن وقتی حائض می شود قضای روزه نمی گیرد ولی قضای نماز را می خواند؟ فرمود: برای اینکه زن بعد از حیض شروع به نماز می کند و ادامه می دهد اما در روزه چنین نیست.

باز پرسید: زن ضعیف تر است یا مرد؟ گفت زن. فرمود: پس چرا زن ضعیف در ارث یک سهم می برد اما مرد قوی دو سهم؟ سپس فرمود: چون مرد مجبور است خرج زن را بدهد اما زن اجباری برای خرج مرد ندارد.

باز فرمود: ادرار کثیف تر است یا منی؟ ابو حنیفه جواب داد ادرار. فرمود: بنا به قیاس تو باید غسل را برای ادرار کرد نه برای منی، با اینکه خداوند غسل را برای منی قرار داده نه ادرار. سپس فرمود: چون منی اختیاری است و از تمام بدن خارج می‌شود و در هر چند روز یک بار است ولی ادرار ضروری است و در هر روز چند مرتبه.

ابو حنیفه گفت چطور منی از تمام بدن خارج می‌شود با اینکه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید **یخرج من بین الصلب و الترائب** امام صادق علیه السلام فرمود: آیا فرموده است از جای دیگر خارج نمی‌شود (فقط از همین دو جا خارج می‌شود).

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 200

باز فرمود: چرا زن هنگام حامله بودن حیض نمی‌شود؟ جواب داد نمی‌دانم.

فرمود: خداوند خون را نگه می‌دارد و غذای فرزند می‌کند. سپس فرمود: دو فرشته‌ای که اعمال انسان را یادداشت می‌کنند در کجای بدن قرار می‌گیرند؟ گفت نمی‌دانم.

فرمود: جایگاه آنها روی دندانهای عقل است که دهان دوات است و زبان قلم و آب دهان مرکب.

باز فرمود: چرا مرد در هنگام مصیبت دست خود را بر جلوی سر می‌گذارد و زن به صورت می‌زند؟ گفت نمی‌دانم. فرمود: از آدم و حواء پیروی می‌کنند وقتی از بهشت پائین شدند نمی‌بینی مرد هنگام مصیبت کمر خم می‌کند ولی زن سر به آسمان بلند می‌نماید موقع گریه.

بعد فرمود: چه می‌گوئی در مورد مردی که ازدواج کرده و بنده‌ای دارد او هم در همان شب ازدواج نموده هر دو به مسافرت رفتند و زن هر دوی آنها در یک اتاق زندگی می‌کردند خانه بر سر آن دو خراب شد هر دو زن مردند ولی دو پسر بچه باقی ماند کدامیک از آن دو پسر مالک است و کدام غلام و برده و کدام وارث و کدام موروث؟ دیگر اینکه بگو بینم نظر تو چیست در مورد مرد کوری چشم شخص بینائی را کور کرده و کسی که دست ندارد دست یک نفر را قطع نموده و در مورد این آیه چه می‌گوئی که خداوند وقتی موسی و هارون را می‌فرستد پیش فرعون می‌فرماید **لعله يتذكر أو يخشى** شاید گفتن و لعل از تو اگر بگوئی حالت شک و تردید را می‌رساند. گفت صحیح است فرمود: آیا از خداوند هم به معنی شک و تردید است؟

سپس فرمود: این آیه را توضیح بده و **قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و آیاما آمنین** کدام محل است؟ ابو حنیفه گفت بین مکه و مدینه. امام علیه السلام فرمود:

شما را به خدا قسم آیا در بین مکه و مدینه حرکت نمی‌کنید با اینکه اعتمادی به جان خویش از کشته شدن و به اموالتان از سرقت ندارید؟

فرمود: این آیه را بگو و من دخله کان آما کجا است؟ گفت خانه خدا.

فرمود: شما را به خدا قسم مگر نمی‌دانید که عبد الله بن زبیر و سعید بن جبیر داخل خانه خدا شدند ولی از کشته شدن در امان نبودند. ابو حنیفه گفت مرا معاف دارید

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 201

یا ابن رسول الله فرمود: تو می‌گوئی من به زودی مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می‌کنم؟ گفت به خدا پناه می‌برم از چنین حرفی.

فرمود: وقتی از تو سؤالی بکنند چکار می‌کنی؟ گفت از روی کتاب خدا یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا اجتهاد جواب می‌دهم؟ فرمود: اگر اجتهاد نمودی به رأی خود آیا لازم است مسلمانان پیروی رأی و نظر تو را بکنند؟ گفت آری.

فرمود: همین طور لازم است بپذیرند آنچه را خدا نازل کرده پس گویا تو گفته‌ای به زودی نازل می‌کنم مثل آنچه خدا نازل کرده (چون اطاعت تو نیز مانند اطاعت خدا لازم است).

در حدیث دیگری محمد بن مسلم گفت حضرت صادق علیه السلام به ابو حنیفه گفت بگو همین دو نکته که بر روی دست‌های الاغ تو است چیست که موی بر روی آنها نمی‌روید؟ گفت مانند دو گوش و دو چشم شما آفریده شده‌اند فرمود: در همین مطلب هم مقایسه کردی و قیاس نمودی و خداوند دو چشم مرا برای دیدن و دو گوش مرا برای شنیدن آفریده. این دو نکته که در همه حیوانات است برای چیست و به چه درد می‌خورد؟ ابو حنیفه شرمنده بازگشت.

محمد بن مسلم گفت من عرض کردم آقا بفرمائید برای چیست؟ فرمود: خداوند در قرآن کریم می‌فرماید **لقد خلقنا الإنسان فی کبد** یعنی راست (سرش به طرف بالا و پاهایش به طرف پائین است) غذای او از غذای مادر و آشامیدنی او از آشامیدنی‌های مادر است. پیمان نامه او در پیشانی اوست وقتی خداوند اجازه ولادت فرزند را بدهد فرشته‌ای به نام حیوان می‌آید او را چه می‌کند سرش به طرف پائین می‌آید و پاهایش به طرف بالا از پیمان فراموش می‌کند اما تمام چهارپایان در شکم مادرشان چه هستند سرشان طرف دم مادر و دمشان طرف سر مادر است.

چنانچه انسان هنگام زایمان چنین می‌شود این دو نکته که سیاه است و در چهارپایان دیده می‌شود جای دو چشم آنها است در شکم مادرشان. به همین جهت موی بر آنها نمی‌روید این وضع در تمام چهارپایان هست مگر شتر که گردن او بلند است و سرش جلوتر از دو دست و دو پایش هست.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 202

ابو خنیس کوفی گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم گروهی از نصرانیان در خدمت ایشان بودند. مدعی بودند که مقام موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله مساوی است چون همه آنها دارای شریعت و کتاب آسمانی هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن دو است و داناتر. خداوند به او آنقدر علم عطا فرموده که به دیگری نداده. گفتند: آیا آیه‌ای در قرآن هست که شاهد بر این مطلب باشد؟ فرمود: آری این آیه و **کتبنا له فی الألواح من کل شیء و این آیه که به عیسی می‌فرماید و لأیین لکم بعض الذی تختلفون فیہ و فرمایش خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله که می‌فرماید و جئنا بک شهیدا علی هؤلاء و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء و این آیه لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم و أحاط بما لديهم و أحصى کل شیء عدداً به خدا قسم حضرت محمد صلی الله علیه و آله داناتر از هر دوی آنها است اگر حضرت موسی و عیسی پیش من بیایند و سؤال از من بنمایند جواب می‌دهم به آنها و سؤال می‌کنم جواب نمی‌دهند.**

اختصاص.

داود رقی گفت یکی از خوارج این آیه را از من پرسید **من الضأن اثینین و من المعز اثینین** چه چیز از آنها را خدا حلال کرده و چه چیز را حرام؟ گفت من چیزی نمی‌دانستم به حج رفتم و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم فدایت شوم یکی از خوارج چنین سؤالی را از من کرد فرمود: خداوند قربانی منی را میش و بز اهلی را حلال کرده ولی میش و بز کوهی را حرام. این آیه همین مطلب را می‌فرماید **و من الضأن اثینین و من المعز اثینین** و در قربانی منی شتر عربی را حلال کرده و شتر نجاتی را حرام (یک نوع شتر است که نسبت به بخت نصر دارد) و از گاوها گاو اهلی حلال و گاو کوهی حرام است این آیه همان مطلب است **و من الإبل اثینین و من البقر اثینین** رفتم پیش آن خارجی و جواب را به او گفتم. گفت این مطلب را باید به وسیله شتر از حجاز آورده باشی.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 203

کنز الفوائد کراچی: نقل کرده‌اند که ابو حنیفه با حضرت صادق علیه السلام غذا خورد وقتی امام علیه السلام دست از غذا کشید گفت **الحمد لله رب العالمین*** خدایا این نعمت از تو و پیامبر تو است. ابو حنیفه گفت یا ابا عبد الله آیا با خدا شریک قرار می‌دهی؟ فرمود: وای بر تو خداوند در قرآن می‌فرماید **و ما نقموا إلا أن أغناهم الله و رسوله من فضله و در جای دیگر می‌فرماید و لو أنهم رضوا ما آتاهم الله و رسوله و قالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله و رسوله.**

ابو حنیفه گفت به خدا قسم گویا تاکنون در قرآن این آیات را نخوانده بودم و نه شنیده بودم امام فرمود: من هم خوانده‌ام و هم شنیده‌ام ولی خداوند در باره تو و امثال تو نازل کرده **أم علی قلوب أفعالها و در این آیه می‌فرماید کلاب ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون.**

کتاب استدراک.

منصور دوانیقی در مجلسی که پر از جمعیت بود امام صادق علیه السلام را احضار نمود وقتی امام وارد شد اجازه جلوس داد. مدتی منصور سر به فکر فرو برده بود سپس سر برداشت و گفت یا جعفر! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی به پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: اگر گروهی از امت حرفی که نصرانیان در باره عیسی گفتند برایت نمی گفتند سخنی در بارهات می گفتم که هر دسته‌ای که به تو برخورد می کردند از خاک پاهایت برای شفا برمی داشتند و خود علی علیه السلام فرمود: دو دسته در رابطه با من هلاک شده‌اند یکی دوست افراطی و دیگری کینه‌توز افراطی او از عقیده افراطی‌ها در باره خود عذر می‌خواهد. سوگند به جان خود یاد می‌کنم که اگر عیسی بن مریم سکوت کند در باره آنچه نصرانیان به او نسبت می‌دهند خدا عذابش خواهد کرد. ما می‌بینیم آنچه در باره تو مردم معتقدند که مثنی یاوه و بهتان است. اینکه تو در مقابل آنها سکوت کرده‌ای و راضی به حرف آنها هستی خشم خدا را برمی‌انگیزاند. نادانان شام و اوباش کوفه مدعی هستند که تو عالم دهر و ناموس دوران و حجت خدا و نماینده او و خزینه علم خدائی و ترازوی عدالت و چراغ راهنمای راه تاریکی به سوی فضای روشنی و خداوند عمل هیچ کس را قبول

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 204

نمی‌کند که جاهل به حق تو باشد و نه روز قیامت برایش ارزشی قائل شوند تو را مقامی می‌دهند که شایسته آن نیستی و آنچه سزاوار تو نیست به تو نسبت می‌دهند اینک می‌دانی اولین کسی که حق و حقیقت را گفته است جد تو و اولین کسی که تصدیقش نموده بر این حقیقت پدر تو است تو شایسته‌تری که پیرو آنها باشی و راه آنها را پیمائی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: من شاخه‌ای از شاخه‌های زیتونم و چراغی از چراغهای خاندان نبوت و عترت پیامبر و تربیت شده سفیران خدا و دست پرورده رادمردان پاک و چراغی از چراغهای مشکات نورم که در آن نور نور است و برگزیده پایدار در نهاد رهبران برجسته پروردگارم. منصور نگاهی به اطرافیان خود نموده گفت مرا در دریائی بیکران و موج سرگردان کرد که هیچ ساحلش نمودار نیست دریائی ژرف که شناگران غرق می‌شوند و دانشمندان سرگردان و شنونده را در تنگنای اندیشه قرار می‌دهد این همان استخوانی است که در گلوی خلفاء گیر کرده نمی‌توان او را کشت و نه تبعیدش نمود اگر من و او از درختی مبارک بودیم که ریشه‌ای پاک دارد و شاخه‌ای بلند و میوه‌ای شیرین که در عالم ذر برجسته بودند و در کتابهای آسمانی مقدس هر آینه با او برخوردی می‌کردم که عاقبت پسندیده‌ای نداشته باشد به واسطه عیب‌جوئی‌هایی که از ما می‌کند و حرف‌های ناستوده‌ای که در باره ما می‌گوید.

امام صادق علیه السلام فرمود: قبول نکن در مورد خویشاوندان خود و کسانی که آسایش را می‌خواهند از بستگان. سخن کسی را که محروم از بهشت و اهل جهنم است زیرا سخن چنین گواهی به دروغ می‌دهد و شریک شیطان است در اختلاف انداختن بین مردم خداوند در این آیه می‌فرماید **یا ایها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنیا ما یاور و کمک کار تو هستیم و از ارکان مملکت و قدرت توایم تا موقعی که امر به معروف و نیکی کنی و اجرای احکام قرآن در میان مردم بنمائی و به اطاعت از خدا دماغ شیطان را به خاک بمالی.** گرچه با هوشیاری و بردباری و اطلاعاتی که از آداب و سنن الهی داری بر تو لازم است پیوند نمائی با خویشاوندی که قطع نموده و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 205

عطا کنی به کسی که محرومت کرده و ببخشی کسی را که به تو ستم روا داشته چون مقام کسی که جبران نیکی را می‌کند مانند کسی که صله رحم می‌نماید نیست.

واصل کسی است که اگر کسی قطع رحم نموده او پیوند نماید. اینک صله رحم کن تا خداوند بر عمرت بیفزاید و روز قیامت تخفیف در حسابت بخشد.

منصور گفت چون راست می‌گوئی عذرت را پذیرفتم و به واسطه مقامی که داری از تو گذشتم اکنون مرا حدیثی بفرما از جانب خود تا پند بگیرم و مرا از هلاکت و بدبختی باز دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: حلم و بردباری را از دست مده که پایه علم است، خوددار باش هنگامی که قدرت پیدا می‌کنی زیرا اگر هر چه می‌خواهی انجام دهی تشفی خاطر کرده‌ای یا کینه‌ای را اظهار نموده‌ای یا خواهند گفت خیلی قدرت دارد بدان که اگر مستحق مجازاتی را کیفر نمائی حد اکثر به تو خواهد گفت که عادل است من حالی را بهتر از حال عدل نمی‌دانم اما حالی که موجب سپاس و تشکر شود بهتر است از حالی که موجب صبر و شکیبائی گردد.

منصور گفت پند دادی بسیار نیکو و سخن مختصر و موجز بیان کردی اکنون از شخصیت و مقام جدت علی بن ابی طالب علیه الصلاة و السلام حدیثی نقل کن که عامه نقل نکرده باشند فرمود: پدرم از جدم نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: در شب معراج چشمم گشوده شد و در فاصله دور چون اسب سواری که شکاف سوزنی را از فاصله یک روز راه ببیند خداوند با من در مورد علی سه پیمان گرفت فرمود: یا محمد صلی الله علیه و آله گفتم آری پروردگرم. فرمود: علی پیشوای پرهیزگاران و رهبر سفید چهرگان و سرور مؤمنین است ولی مال و پول سرور ستمکاران. او همان کلمه‌ای است که برای پرهیزگاران لازم شمردم و آنها سزاوارتر به این کلمه هستند و اهل آن کلمه‌اند به این مقام او را بشارت بده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را بشارت داد. عرض کرد یا رسول الله من در آنجا نیز یاد می‌شوم فرمود: آری تو را در رفیع‌العلی یاد می‌کنند. منصور گفت این فضل خداست که به هر کس که بخواهد می‌دهد.

المجالس و الاخبار صفحه 20.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 206

حفصی بن غیاث گفت خدمت سرور جعفرها امام صادق علیه السلام بودم. آن موقعی که منصور ایشان را آورده بود. ابن ابی العوجاء که مردی ملحد و کافر بود خدمت آن جناب رسید و گفت در باره این آیه چه می‌فرماید **کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها** قبول کردیم این پوستها گنهکارند و عذاب می‌شوند چرا غیر آن پوستها عذاب شوند امام علیه السلام فرمود: وای بر تو آنها همان پوست اولند ولی غیر آنهایند.

ابن ابی العوجاء گفت این سخن را برایم خوب توضیح بده. امام علیه السلام فرمود: اگر شخصی یک خشت خام را تکه تکه کند، بعد آب را روی آن بریزد و گل کند باز آن را در قالب بریزد و مثل خشت اول در آورد مگر این همان خشت اول نیست در حالی که غیر آن خشت است.

ابن ابی العوجاء گفت صحیح است، خدا عمرت را بیفزاید.

توضیح: به خط یکی از افاضل دیدم که از خط شهید اعلی الله درجته نقل می کرد که ابو حنیفه نعمان بن ثابت گفت در منی رفتم پیش سرتراشی تا سرم را بتراشند گفت طرف راست خود را بیاور و رو به قبله بنشین و نام خدا را ببر از او سه چیز آموختم که اطلاع نداشتم گفتم تو غلامی یا آزاد؟ گفت غلامم. پرسیدم غلام کیستی؟ گفت جعفر بن محمد علوی صلوات الله علیه.

گفتم ایشان در اینجا هستند یا نه؟ گفت اینجاست. رفتم درب خانه ایشان اجازه خواستم مرا اجازه نداد و گروهی از مردم کوفه آمدند و اجازه خواستند به آنها اجازه داد منمهم با آنها وارد شدم. وقتی خدمت آن جناب رسیدم گفتم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله اگر پیغام بدهی به اهل کوفه و آنها را از دشنام دادن به اصحاب محمد صلی الله علیه و آله باز داری خوب است من بیش از ده هزار نفر را در کوفه دیده ام که اصحاب را دشنام می دهند. فرمود از من نمی پذیرند. گفتم چه کسی از تو نمی پذیرد با اینکه شما پسر پیغمبری.

فرمود: تو خودت از کسانی هستی که حرف مرا نمی پذیری بدون اجازه من وارد خانه ام شدی و بی اجازه نشستنی و بر خلاف اعتقاد من حرف زدی. شنیده ام که تو

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 207

در دین قیاس می کنی گفتم بلی. فرمود: وای بر تو نعمان، اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود هنگام امر به سجده برای آدم علیه السلام گفت مرا از آتش و او را از گل آفریدی حالا بگو بینم کدام بزرگتر است از این دو، قتل یا زنا؟ گفتم قتل. فرمود:

برای قتل دو شاهد لازم داشته ولی در زنا چهار شاهد. آیا می توان مقایسه کرد؟

گفتم نه.

فرمود: از این دو کدامیک بزرگتر است ادرار یا منی؟ گفتم ادرار. فرمود: چرا خداوند در ادرار وضو را لازم دانسته ولی در منی غسل باید بکند آیا می توان قیاس کرد؟ گفتم نه. فرمود کدامیک اهمیت بیشتر دارد نماز یا روزه؟ گفتم نماز. فرمود:

پس چرا برای زن حائض لازم است روزه را قضا کند ولی نماز را قضا نمی‌کند آیا می‌توان مقایسه کرد؟ گفتم نه. فرمود: کدامیک از این دو ضعیف‌ترند زن یا مرد؟

گفتم زن. فرمود: پس چرا در ارث خداوند به مرد دو سهم و به زن یک سهم داده آیا می‌توان قیاس کرد؟ گفتم نه.

فرمود: چرا خداوند در مورد کسی که ده درهم بدزدد حکم به قطع دست او نموده اما اگر شخصی دست دیگری را قطع نماید باید دیه آن که پنج هزار درهم است بپردازد می‌توان اینها را قیاس کرد؟ گفتم نه.

فرمود: شنیده‌ام تو یک آیه از قرآن را تفسیر نموده‌ای به غذای پاک و آب سرد در روز گرم این آیه **ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم** گفتم درست است. فرمود: اگر کسی تو را دعوت کند و غذای پاک و خوبی برایت بیاورد و آب سرد و گوارائی به تو بپاشد بعد منت بگذارد بر تو همین طور که این آیه را تفسیر می‌کنی آیا می‌گوئی چه نوع آدمی است؟ گفتم من او را بخیل می‌دانم. فرمود: آیا خداوند بخل می‌ورزد گفتم پس نعیم در این آیه چیست؟ فرمود:

حبنا اهل البیت

دوستی با ما خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله.

نقل شده که طاوس یمانی خدمت امام صادق علیه السلام رسید فرمود به او یا طاوس تو را به خدا سوگند آیا کسی از خدا عذر پذیرتر هست؟ گفتم نه. فرمود: آیا کسی راستگوتر از آن کس که می‌گوید نمی‌توانم و واقعا هم نمی‌تواند هست؟ گفتم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 208

نه. فرمود: پس چرا عذر بنده را که راستگوترین شخص است کسی که عذر پذیرترین شخص است نمی‌پذیرد. طاوس دامن افشاند بین حق و من کینه و عداوتی وجود ندارد.

توضیح: منظور امام علیه السلام این است که معتقدین به جبر می‌گویند بنده به اجبار خدا معصیت می‌کند پس خدا عذر او را نمی‌پذیرد با اینکه ادعای صحیحی بنا به عقیده آنها کرده که گفته است خدایا من نمی‌توانم معصیت نکنم^{۴۷}.

از یکی از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که ابو حنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید. موقعی که آقا تکیه به عصائی کرده بودند ابو حنیفه گفت آقا این عصا چیست هنوز شما به سنی نرسیده‌ای که محتاج عصا باشی؟ فرمود صحیح است.

⁴⁷ (۱) روایت بعد چند مرتبه ترجمه شده بود با مختصر اختلاف که این مرتبه از ترجمه آن صرف نظر کردیم.

اما این عصای پیغمبر صلی الله علیه و آله است. می خواهم تبرک به آن بجویم.

ابو حنیفه گفت اگر من می دانستم عصای پیغمبر صلی الله علیه و آله است از جای می جستم و آن را می بوسیدم. حضرت صادق علیه السلام در حالی که آستین بالا می زد فرمود: سبحان الله یا نعمان و الله تو می دانی این موی پیامبر صلی الله علیه و آله و از پوست اوست آن را نمی بوسی. ابو حنیفه جلو آمد تا دستش را ببوسد. آستین پائین زد و دست کشید و وارد منزل خود شد.

(1) روایت بعد چند مرتبه ترجمه شده بود با مختصر اختلاف که این مرتبه از ترجمه آن صرف نظر کردیم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 209

بخش چهاردهم توضیحاتی که حضرت صادق علیه السلام در باره اصول و فروع دین به روایت اعمش داده

اعمش گفت حضرت صادق علیه السلام فرمودند: این مسائل شرایع و آداب دینی است برای کسی که مایل است تمسک به آن بجوید، خدا را در نظر بگیرد خداوند هم او را هدایت خواهد کرد:

وضو را شاداب گرفتن چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید: شستن صورت و دو دست تا آرنج و مسح سر و دو قدم تا برآمدگی روی پا هر کدام یک مرتبه - دو مرتبه نیز جایز است. وضو را باطل نمی کند مگر بول و گازهای معده و خواب و غائط و جنابت. هر کس روی کفش مسح کند مخالفت با خدا و پیامبر و کتاب خدا نموده وضویش صحیح نیست و نمازش نیز کافی نخواهد بود.

غسلها چند قسم است: غسل جنابت، حیض، میت، غسل مس میت بعد از سرد شدن و غسل کسی که میت را غسل می دهد، غسل روز جمعه، غسل دو عید (عید قربان و عید فطر) غسل دخول مکه، دخول مدینه، غسل زیارت، غسل احرام، غسل روز عرفه، غسل شب هفده ماه رمضان، غسل شب نوزده ماه رمضان و شب بیست و یکم ماه رمضان و بیست و سوم آن، اما واجب غسل جنابت است. غسل جنابت با حیض یکی است.

نماز واجب: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 210

چهار رکعت و صبح دو رکعت. مجموع نمازهای واجب هفده رکعت است و نمازهای مستحب سی و چهار رکعت که چهار رکعت بعد از مغرب که در سفر و حضر کم نمی شود و دو رکعت نشسته بعد از عشاء که معادل با یک رکعت و هشت

رکعت در سحر به نام نماز شب و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح بعد از یک رکعت وتر و هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت قبل از عصر و خواندن نماز مستحب است در اول وقت.

نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار برابر فضیلت دارد نماز خواندن پشت سر فاجر صحیح نیست نباید اقتدا نمود مگر به اهل ولایت ائمه علیهم السلام.

در پوست مرده نمی‌توان نماز خواند اگر چه هفتاد مرتبه دباغی شده باشد و نمی‌توان نماز خواند در پوست حیوانات درنده.

نمی‌توان سجده کرد مگر بر روی زمین یا روئیدنیهای زمین که خوردنی نباشد و پنبه و کتان. در افتتاح نماز گفته می‌شود

تعالی عرشک

نمی‌توان گفت

تعالی جدک

و در تشهد اول نباید بگوید

السلام علينا و علی عباد الله الصالحین

زیرا حلال بودن خروج از نماز همان دادن سلام است. وقتی این سلام را گفتی نماز را سلام داده‌ای.

قصر کردن در هشت فرسخ است که دو برید می‌شود هر گاه نماز را قصر نمودی روزه را هم افطار می‌کنی و هر که در سفر قصر نکند نمازش صحیح نیست.

زیرا در مقدار فرض خدا افزوده است قنوت در تمام نمازها یک سنت واجب است در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت نماز میت پنج تکبیر است. هر که از این مقدار کم کند مخالفت با سنت نموده. میت را از طرف پا با ملایمت داخل قبر می‌کنند ولی زن از طرف عرض به طرف لحد گرفته می‌شود. قبرها چهار گوش می‌شود نه مرتفع.

بلند خواندن

بسم الله الرحمن الرحيم*

در نمازها واجب است. واجبات نماز هفت عدد است، وقت، طهارت، توجه، قبله، رکوع، سجود، دعا.

زکات فریضه واجب است از هر دویست درهم پنج درهم در کمتر از دویست

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 211

درهم نقره زکات نیست. زکات بر مال واجب نمی‌شود مگر بعد از گذشتن یک سال بر مالکیت صاحب آن. زکات را نمی‌توان پرداخت مگر به کسانی که اهل ولایت و معرفت باشند. زکات در گندم، جو، خرما، کشمش وقتی به پنج وسق رسد یک دهم باید پرداخت. در صورتی که با آب جاری آبیاری شود اما اگر با دست و دلو آبیاری گردد و یک بیستم می‌پردازد وسق شصت صاع و هر صاع یک من است.

در گوسفند زکات وقتی واجب می‌شود که به چهل رأس برسد که باید یک گوسفند بدهد وقتی به صد و بیست و یک رسید باید دو گوسفند بدهد تا به دویست رأس بعد از دویست در هر صد رأس یک گوسفند می‌دهد.

گاو در صورتی که به سی رأس رسید که یک سال داشته باشند یک گوساله یک ساله تا برسد به چهل گاو که در آن باید یک گاو مسن داده شود تا شصت گاو که در آن دو گوساله تا برسد به هفتاد که در آن یک گوساله و یک گاو مسن تا به هشتاد برسد در آن دو گاو مسن می‌پردازند تا نود که در آن سه گوساله می‌دهد بعد از آن در هر سی رأس یک گوساله و در هر چهل رأس یک گاو مسن.

در شتر زکات وقتی واجب می‌شود که به پنج نفر برسد که باید یک گوسفند داد در ده شتر دو گوسفند و در پانزده شتر سه گوسفند وقتی بیست شتر رسید چهار گوسفند در بیست و پنج شتر پنج رأس گوسفند. اگر بیست و شش شتر شد یک شتر که وارد سال دوم شده باشد وقتی به سی و شش شتر رسید، زکات آن شتری است که وارد سال سوم شده باشد، در چهل و شش شتر باید شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و در شصت و یک شتر زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد، وقتی هشتاد و یک رسید دو شتر می‌دهد تا به نود برسد و در نود شتر دو شتر که داخل سال چهارم شده باشد، در صد و بیست و یک شتر دو شتر که داخل سال چهارم شده باشند و نر بر آن جهیده باشد وقتی شتر زیاد شد در هر چهل نفر یک شتر سال سوم و در هر پنجاه نفر یک شتر وارد سال چهارم می‌دهد دیگر گوسفند دادن ساقط می‌شود و برگشت به دندان شتر می‌نماید (شتر زکات باید ماده باشد).

زکات فطره بر هر شخص چه صغیر باشد و چه کبیر، بنده باشد یا آزاد، مرد باشد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 212

یا زن واجب است که بدهد یک من گندم و جو و خرما و کشمش که یک صاع کامل است که آن را نمی‌توان پرداخت مگر به اهل ولایت و مودت.

حد اکثر ایام حیض ده روز است و حد اقل آن سه روز، زن مستحاضه غسل می‌کند و پنبه می‌گذارد و نماز می‌خواند اما زن حائض نمازش را نمی‌خواند و قضا هم ندارد اما روزه را می‌خورد ولی قضای آن را باید بگیرد. روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن ماه باید گرفت. نماز مستحب را نمی‌توان به جماعت خواند زیرا این کار بدعت و ضلالت است و هر ضلالتی در جهنم است. روزه گرفتن سه روز در هر ماه سنت است که روز دو پنجشنبه و در وسط آن دو یک چهارشنبه پنجشنبه اول در ده روز اول ماه و چهارشنبه در ده روز دوم و پنجشنبه آخری در ده روز آخر روزه ماه شعبان خوب است برای کسی که بگیرد زیرا صالحین این روزه را گرفته و ترغیب کرده‌اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ماه شعبان را وصل به ماه رمضان می‌کرد روزه فوت شده از ماه رمضان اگر به تدریج جدا جدا گرفته شود اشکالی ندارد، اما پشت سر هم گرفته شود بهتر است.

حج واجب است بر هر کس که استطاعت دارد و استطاعت عبارت خوراک مال سواری و صحت بدن و به قدری داشته باشد که خرج خانواده‌اش تأمین شود و پس از بازگشت از مکه اداره شود، جایز نیست مگر حج تمتع. حج اقران و افراد فقط برای کسی که خانواده‌اش در مسجد الحرام ساکن باشد احرام جایز نیست تا به میقات نرسد و از میقات تأخیر انداختن آن جایز نیست مگر به واسطه مریض بودن یا تقیه. خداوند می‌فرماید **وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ** و تمام نمودن حج عبارت است از اینکه پرهیز نماید از آمیزش جنسی و فسق و جدال در حج نمی‌توان در قربانی از گوسفند بی‌خایه استفاده کرد چون ناقص است، اما گوسفندی که خایه‌اش مالیده شده در صورتی که به جز آن یافت نشود اشکالی ندارد. واجبات حج عبارت است از احرام تلبیه چهارگانه که اینست

لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك

طواف خانه کعبه برای عمره واجب است و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم واجب است و سعی بین صفا و مروه و طواف

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 213

نساء واجب است بعد از آن دیگر سعی بین صفا و مروه نمی‌کنند. وقوف در مشعر و قربانی برای حج تمتع واجب است اما وقوف به عرفه سنتی است لازم و تراشیدن سر سنت است و رمی جمره نیز سنت است.

جهاد واجب است با امام عادل، هر کس برای دفاع از مال خود کشته شود شهید است. حلال نیست کشتن یک نفر کافر و ناصیان در زمان تقیه مگر به جنگ پردازد یا سعی کند در فساد دین و این در موقعی است که ترس از جان خود و دوستان نداشته باشی. به کار بردن تقیه در زمان تقیه واجب است و کفاره قسم ندارد و خلاف قسم حساب نمی‌شود. برای کسی که از روی تقیه قسم خورده تا بدین وسیله ظلمی را از خویش دور نماید.

طلاق به همان روش است که ذکر کرده در قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلاف آن طلاق جایز نیست و هر طلاقی که مخالف قرآن باشد طلاق حساب نمی‌شود. چنانچه هر ازدواجی بر خلاف سنت باشد ازدواج نخواهد بود. مرد نمی‌تواند بیش از چهار زن به ازدواج بگیرد، اگر زنی را سه مرتبه طلاق داد برای شوهری که سه مرتبه طلاق داده دیگر جایز نیست با او ازدواج کند مگر اینکه دیگری با او ازدواج نماید. فرموده است پیرهیزید از ازدواج با زنی که سه بار طلاق داده شده در یک چنین موقع، زیرا چنین زانی شوهر دارند.

صلوات بر پیامبر اکرم واجب است در هر محلی، هنگام عطسه و بادها و غیر آن و دوستی با اولیای خدا واجب است و ولایت آنها نیز واجب و بیزاری از دشمنانشان لازم است و هم از کسانی که ظلم به آل محمد صلی الله علیه و آله کرده و احترام آنها را نگه نداشته‌اند و فدک را از فاطمه زهرا علیها السلام گرفته‌اند و از میراث او مانع شدند و غضب حقوق او و همسرش را نموده‌اند و تصمیم به آتش زدن خانه‌اش را گرفتند و ظلم را بنیان نهاده و سنت پیامبر را تغییر دادند و برائت و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین واجب است و همچنین برائت از انصاب و ازلام (دو نوع قمار جاهلی بود) و بیزاری از رهبران ضلالت و شتم تمامشان از اول تا آخر لازم و واجب است.

و برائت از شقی‌ترین جهانیان هم‌تراز با کشنده ناقه ثمود کشنده امیر المؤمنین

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 214

علیه السلام واجب است و از تمام کشتگان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله.

و ولایت مؤمنینی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله موجب تغییر و تبدیلی نشدند واجب است مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفه بن یمان و ابو الهیثم بن التیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبد الله بن صامت، عباده بن صامت، خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین و ابی سعید خدری و کسانی که طریق آنها را پیموده‌اند و به روش ایشان رفتار کرده‌اند و ولایت کسانی که پیروی از آنها نموده و راه هدایت آنها را از پیش گرفته‌اند واجب است.

نیکی به پدر و مادر واجب است اگر مشرک بودند اطاعت آنها و دیگران را در معصیت خدا نباید کرد زیرا اطاعت هیچ مخلوقی در راه معصیت خدا صحیح نیست انبیا و اوصیاء آنها معصومند و پاک.

حلال دانستن دو متعه (متعه حج و متعه نساء) واجب است چنانچه خداوند نازل کرده در قرآن کریم و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و واجب به همان نحوی است که خداوند نازل فرموده.

عقیقه برای فرزند پسر و دختر روز هفتم است روز هفتم باید فرزند را نام‌گذاری نمود و سر او را می‌تراشند و به وزن مویش طلا یا نقره صدقه می‌دهند خداوند هیچ کس را بیشتر از قدرتش تکلیف نمی‌نماید و بیش از نیروی او تکلیف

نمی‌کند و افعال بندگان مخلوق است به خلق تقدیری نه به خلق تکوینی و خداوند خالق هر چیزی است و نباید معتقد به جبر یا تفویض شوی.

هرگز خداوند شخص پاک را به جرم گناهکار کیفر نمی‌کند خداوند فرزندان را به گناه آباء و اجدادشان کیفر نمی‌نماید خداوند در قرآن کریم می‌فرماید **لا تزر وازرةٌ وزرٌ اخرى*** و باز می‌فرماید **أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** خداوند می‌تواند ببخشد و مورد رحمت و تفضل خویش اشخاص را قرار دهد و هرگز ستم روا نمی‌دارد اطاعت کسی را که می‌داند بندگان را گمراه می‌کند و به ضلالت می‌کشاند واجب نفرموده و برای رسالت و پیامبری خود از میان بندگان کسانی را انتخاب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 215

نمی‌کند که بداند کافر خواهند شد و پیرو شیطان می‌شوند و هرگز حجت برای مردم قرار نمی‌دهد مگر معصوم باشد.

اسلام غیر ایمان است هر مؤمنی مسلمان است اما هر مسلمانی مؤمن نیست.

سارق در حالت سرقت مؤمن نیست و زناکار در حال زنا ایمان ندارد کسانی که حد بر آنها جاری شده مسلمانند ولی نه مؤمنند و نه کافر خداوند تبارک و تعالی داخل آتش نمی‌کند مؤمنی را که وعده بهشت به او داده و از آتش خارج نمی‌نماید کافری را که وعده جهنم و عذاب جاوید به او داده و غیر از این دو را ببخشد برای هر که بخواهد پس اصحاب حدود فاسقند نه مؤمن و نه کافر مخلد در جهنم نخواهند بود بالاخره یک روز خارج خواهند شد شفاعت در باره آنها جایز است و همچنین برای مستضعفینی که خداوند دین آنها را پسندد.

قرآن کلام خدا است نه خالق است و نه مخلوق و فعلا جهان تقیه است و این منطقه اسلام است نه منطقه کفر و نه منطقه ایمان. امر به معروف و نهی از منکر واجب است برای کسی که امکان این کار را داشته باشد و بر جان خویش یا اصحاب خود نترسد ایمان عبارت است از ادای واجبات و اجتناب کبائر و ایمان شناخت قلبی و اقرار به زبان و عمل به ارکان و اعتراف به عذاب قبر و منکر و نکیر و برانگیختن بعد از مرگ و حساب و صراط و میزان و ایمان به خدا صحیح نیست مگر با براءت از دشمنان او.

تکبیر در دو عید واجب است اما در عید فطر در پنج نماز است که ابتدای آن از نماز مغرب شب عید فطر شروع می‌شود تا نماز عصر روز عید و آن تکبیر چنین است

الله اکبر، الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا

به واسطه این که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید **و لتكملوا العدة و لتكبروا الله علی ما هداکم.**

اما در عید قربان در شهرها بعد از ده نماز است که از نماز ظهر روز عید قربان شروع می‌شود تا نماز صبح روز سوم و در منی بعد از پانزده نماز که ابتدای آن در نماز ظهر روز عید است تا نماز صبح روز چهارم و اضافه می‌نماید در این تکبیر

و الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام

و زنان زائو بیش از بیست روز نباید بنشینند مگر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 216

قبل از بیست روز پاک شوند اگر پاک نشد بعد از بیست روز غسل می‌کنند و خود را بر حذر می‌دارند و عمل مستحاضه را انجام می‌دهند.

شراب عبارت است از هر چیزی که کم آن مست می‌کند زیادش نیز حرام است.

هر درنده که چنگال دارد و هر پرنده که پنگال دارد، خوردنش حرام است.

طحال حرام است چون خون است و جری و مار ماهی و طافی و هر نوع ماهی که فلس نداشته باشد خوردن آن حرام است.⁴⁸

گناهان کبیره حرام است و آنها عبارت است از شرک به خدای عزیز و کشتن نفسی که خدا حرام نموده و عقوق والدین و فرار از جنگ و خوردن مال یتیم و رباخواری بعد از گواهی و نسبت زنا دادن به زنان پاک دامن بعد از این گناهان زنا و لواط و خوردن حرام و کم فروشی در پیمانان و ترازو و قمار و شهادت به دروغ و یأس از رحمت خدا و ایمنی از مکر خدا و ناامیدی از رحمت پروردگار و ترک کمک به مظلومین و اعتماد به ستمکاران و قسم دروغ و زشت و حبس حقوق مردم بدون تنگدستی و به کار بردن کبر و بزرگ منشی و دروغ و اسراف و تبذیر و خیانت و سبک شمردن حج و جنگ با اولیای خدا و لهو و لعبی که انسان را از ذکر خدا باز دارد مکروه است مانند غنا و تار زدن و اصرار بر گناهان صغیره. سپس فرمود: در این مقدار مایه‌ایست برای رسانیدن مردمان پارسا به هدف مکتبی خود.

شیخ صدوق رحمه الله علیه می‌فرماید: گناهان کبیره، هفت قسم است. بعد از این هفت قسم هر گناهی کبیره است نسبت به گناه کوچکتر از خود و صغیره است نسبت به گناه بزرگتر از خود. این تفسیر فرمایش امام صادق علیه السلام است. در این حدیث که بعد از آن هفت قسم کبائر دیگری را ذکر فرموده

⁴⁸ (۱) جری یا جریت نوعی ماهی نهری است معروف به جنکلیس در مصر به نام اژدهای دریاست. استخوانی جز استخوان سر و ستون فقرات ندارد. طافی يك نوع ماهی است که در آب می‌میرد بالا می‌آید و معلوم می‌شود. زمیر نوعی ماهی است که پشت او خار دارد، بیشتر در آب شیرین زندگی می‌کند.

و لا قوة الا بالله.

اجزاء خبر در بخش‌های مربوط به خود توضیح و تشریح شده است.

(1) جری یا جریت نوعی ماهی نه‌ری است معروف به جنکلیس در مصر به نام اژدهای دریاست. استخوانی جز استخوان سر و ستون فقرات ندارد. طافی یک نوع ماهی است که در آب می‌میرد بالا می‌آید و معلوم می‌شود. زمیر نوعی ماهی است که پشت او خار دارد، بیشتر در آب شیرین زندگی می‌کند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 217

بخش پانزدهم احتجاج اصحاب امام صادق علیه السلام با مخالفین

اختصاص: ابن ابی عمیر گفت: ابو حنیفه به ابی جعفر مؤمن طاق گفت: نظر تو در باره سه طلاق نمودن چیست؟ مؤمن طاق گفت آیا بر خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ ابو حنیفه جواب داد آری. گفت صحیح نیست.

ابو حنیفه گفت چرا صحیح نباشد؟ گفت چون ازدواج یک قرارداد در مسیر اطاعت خداست، هرگز با معصیت از هم گسیخته نمی‌شود. وقتی ازدواج در مسیر معصیت جایز نباشد، طلاق نیز در این مسیر جایز نیست و در تجویز چنین کاری طعنه زدن به خدای عزیز است در دستوراتش و به پیامبر صلی الله علیه و آله در سنتش، چون وقتی عمل بر خلاف کتاب و سنت بود معنی ندارد، ما خود می‌گوئیم هر کس خلاف کتاب و سنت نماید به اجبار باید به کتاب و سنت وادار نمود.

ابو حنیفه گفت علما چنین کاری را تجویز نموده‌اند مؤمن طاق در جوابش گفت عالم نیست کسی که به بنده اجازه معصیت بدهد و راه شیطان را در دین خدا تجویز نماید. عالمی بزرگتر از کتاب و سنت نیست چرا شما به بنده اجازه می‌دهید جمع بین سه طلاق در یک وقت بنماید ولی اجازه نمی‌دهید جمع بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء نماید و در این تجویز تعطیل کتاب خدا و از میان بردن سنت پیامبر است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید **و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه.**

اینک بگو ببینم ابا حنیفه! چه می‌گوئی در باره مردی که بگوید زن من به سنت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 218

شیطان طلاق داده شده است؟ آیا چنین طلاقی جایز است یا نه؟ ابو حنیفه گفت این بر خلاف سنت است، زنش طلاق داده شده است، اما معصیت خدا را کرده. مؤمن طاق گفت پس این شبیه آن است که بگوئیم وقتی خلاف سنت خدا نمود عمل به سنت شیطان نموده و هر که پیرو شیطان باشد او بر ملت شیطان است و نصیبی از دین خدا ندارد.

ابو حنیفه گفت چنین کسی عمر بن خطاب است که او از بهترین پیشوایان مسلمین است.

عمر گفت خداوند عزیز در مورد طلاق برای شما مهلت قرار داد و فاصله انداخت ولی شما عجله نمودید و فرصت را از دست دادید، ما هم این عجله شما را پذیرفتیم.

مؤمن طاق گفت عمر وارد به احکام دین نبود. ابو حنیفه گفت به چه دلیل؟

مؤمن جواب داد چه دلیلی بیاورم که تو نمی‌پذیری. اولین مرتبه گفت شخص جنب نماز نخواند اگر آب پیدا نکرد گرچه یک سال طول بکشد، امت اسلامی بر خلاف این عمل می‌کنند. ابو کیف عائذی پیش عمر آمد و گفت یا امیر المؤمنین من به مسافرت رفتم، حالا برگشته‌ام زخم ازدواج کرده. او در جواب گفت اگر با زنت همبستر شده، زن اوست ولی اگر همبستر نشده زن تو است. این حکمی است که کسی قائل نیست و امت بر خلاف آن هستند.

و در مورد زنی که چهار سال بود شوهرش به مسافرت رفته بود اجازه داد در صورت تمایل ازدواج کند اما امت بر خلاف این دستورند که هرگز نمی‌تواند ازدواج نماید مگر گواهان بر مرگ او گواهی دهند یا گواهی به طلاقش بدهند، و هم دستور داد هفت نفر از یمنی‌ها را به جرم کشتن یک نفر بکشند و گفت اگر نبود رویه‌ای که اهل صنعا دارند همه را به واسطه این یک نفر می‌کشتم، با اینکه امت بر خلاف چنین دستوری عمل می‌کند.

زن آبستنی پیش او آوردند که گواهان بر زناکاری او شهادت داده بودند، دستور داد او را سنگسار نمایند. علی علیه السلام فرمود: بر فرض تو بتوانی آن زن را رجم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 219

کنی چه اختیاری در مورد بچه شکمش داری؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که قلم از او برداشته شده تا صحت یابد؟ عمر گفت لولا علی لهلک عمر.

هم او نمی‌دانست کلاله چیست. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید، آن جناب برایش توضیح داد باز نفهمید. از دخترش حفصه خواست که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسد، وقتی حفصه پرسید آن جناب فرمود پدرت از تو خواسته و به تو دستور داده؟ گفت آری، فرمود: پدر تو این مطلب را نخواهد فهمید تا بمیرد.

کسی که این کلاله را نداند چگونه احکام دین را می‌داند؟

توضیح: سید رضی در کتاب فصول می‌نویسد فضال بن حسن بن فضال کوفی از محلی گذشت که ابو حنیفه برای عده‌ای احکام فقهی و حدیث خود را می‌گفت تا بنویسند.

فضال به دوست خود گفت به خدا سوگند از اینجا رد نخواهم شد مگر اینکه ابو حنیفه را شرمنده کنم دوست او در پاسخ گفت تو ابو حنیفه را می‌شناسی و زبان آوری او را می‌دانی؟ گفت این سخنان را رها کن مگر استدلال کافری بر مؤمن تفوق و برتری پیدا خواهد کرد. در این هنگام نزدیک ابو حنیفه رفت و سلام کرد. ابو حنیفه و حاضران جواب سلام او را دادند.

گفت یا ابا حنیفه خدا رحمت کند. من برادری دارم که معتقد است بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب است اما من می‌گویم ابا بکر بهترین مردم و پس از او عمر بهترین فرد است، آیا نظر شما چیست؟

مدتی سر به زیر انداخت سپس سر برداشت و گفت در مقام و فخر آنها نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین بس که آن دو همبستر پیامبر در قبر او هستند چه دلیلی واضح‌تر از این می‌خواهی؟ فضال گفت من این استدلال را برای او کردم.

گفت به خدا قسم اگر محل متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله است و آنها حقی در آن محل نداشته باشند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ظلم کرده‌اند که بدون حق آنجا دفن شده‌اند و اگر محل متعلق به آن دو بوده که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 220

بخشیده‌اند باز خطا کرده و کار خوبی نکرده‌اند که از بخشش خود برگشته‌اند و محلی را که بخشیده‌اند باز خود تصرف نموده‌اند.

ابو حنیفه ساعتی سر به زیر انداخت. آنگاه گفت نه مال شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و نه مال آن دو ولی آن دو به مناسبت حق دخترانشان عایشه و حفصه استحقاق این دفن را پیدا کرده‌اند. فضال گفت این حرف را هم برایش گفتم او در جواب من گفت خودت می‌دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت نه زن داشت وقتی محاسبه می‌کنیم به هر کدام از آن زنان 1 / 72 می‌رسد و این یک نهم از یک هشتم به اندازه یک وجب در یک وجب می‌شود، چگونه آن دو بیش از یک مقدار معلوم متصرف شده‌اند؟ ضمناً چه شد که حفصه و عایشه ارث از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌برند ولی فاطمه زهرا علیها السلام دخترش نباید ارث ببرد؟

ابو حنیفه فریاد زد مردم این مرد را دور کنید از من که او رافضی خبیث است.

مناظره سید حمیری

از مطالبی که شیخ رحمه الله علیه نقل کرده این است که حارث بن عبد الله ربعی گفت من در حضور منصور دوانیقی بودم روزی که در پل بزرگ بود و سوار قاضی نیز حضور داشت، سید حمیری این قصیده خود را می خواند:

ان الا له الذی لا شیء یشبهه

أناکم الملک للدنیا و للدين

أناکم الله ملکا لا زوال له

حتى یقاد إلیکم صاحب الصین

و صاحب الهند مأخوذ برمه

و صاحب التریک محبوس علی هون

قصیده خود را تمام کرد. منصور از ذکر فتوحات خود در این قصیده خوشحال بود. سوار گفت این مرد یا امیر المؤمنین به خدا قسم بر خلاف عقیده قلبی خود شعر می گوید. خدا را سوگند اینها معتقد به محبت دیگران هستند و عداوت شما را در دل می پروراند. سید حمیری گفت به خدا قسم او دروغ می گوید من در مدح تو

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 221

راستگویم این سخنان او از حسد سرچشمه می گیرد. من دلباخته شما و دوستدار اهل بیتم و در خون من از پدر و مادرم به ارث رسیده، اما این سوار و فامیلش دشمن شما بوده اند در جاهلیت و اسلام خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد این خانواده او این آیه را نازل نموده **إن الذین ینادونک من وراء الحجرات أكثرهم لا یعقلون** منصور گفت راست می گوئی؟ سوار گفت یا امیر المؤمنین او معتقد به رجعت است و شیخین را سب می کند و نسبت های زشت می دهد به آنها سید گفت اما مسأله رجعت من از روی قرآن به آن معتقد شده ام که می فرماید **و یوم نحشر من کل أمة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون** در آیه دیگر می فرماید **و حشرناهم فلم نغادر منهم أحدا** می فهمیم از این دو آیه که دو نوع حشر وجود دارد یک نوع حشر عمومی و یک حشر خصوصی. و در این آیه می فرماید **ربنا أمتنا اثنتین و أحيیتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل إلی خروج من سبیل و می فرماید فأما الله مائة عام ثم بعثه و فرموده است **ألم تر إلی الذین خرجوا من دیارهم و هم ألو ف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم** این گواهی قرآن است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می فرماید**

یحشر المتکبرون فی صور الذر یوم القیامة

متکبران به صورت ذره ها در قیامت محشور می شوند و فرموده است

لم یجر فی بنی اسرائیل شیء الا و یکون فی امتی مثله حتی الخسف و المسخ و القذف

و حذیفه گفته است بعید نیست که گروه زیادی از این امت به صورت میمون و خوک مسخ شوند. پس اعتقاد من به رجعت از چیزهایی است که قرآن حاکی از آن و سنت پیامبر شاهد است. من معتقدم خداوند این سوار را به دنیا برمی گرداند به صورت میمون یا خوک یا ذره، زیرا او مردی ستمگر و متکبر و کافر است. منصور خندید. سید این اشعار را سرود:

عند الامام الحاكم العادل

جاءت سوارا ابا شمله

عند الوری الحافی و الناعل

فقال قولا خطلا کله

قد بان کذب الانوک الجاهل

و بان للمنصور صدقی کما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 222

منصور گفت او را واگذار. سید حمیری گفت یا امیر المؤمنین او اول شروع کرده و شروع کننده ظالم تر است. او دست بکشد تا من نیز دست بکشم، از ریختن آبروی من خودداری کند تا من نیز خودداری کنم. منصور به سوار گفت سید حمیری سخن منصفانه‌ای گفت، دست از او بردار تا سید هم از تو دست بردارد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 223

بخش شانزدهم احتجاج‌های موسی بن جعفر علیه السلام با ارباب مذاهب و خلفاء و بعضی از مسائل مشکل علمی

توحید صدوق علیه الرحمه. هشام بن حکم از یکی از جاثلیق‌های نصرانی که هفتاد سال عمر خود را به نصرانیت گذرانده بود به نام بریهه نقل کرد که در جستجوی اسلام بود و می‌خواست کسی را بیابد که بتواند برایش استدلال نماید از کتابهای خودشان و عیسی مسیح را با امتیازاتش بشناسد. با این خصوصیت حتی بین نصرانیان و مسلمانان و یهودان و مجوس نیز مشهور شده بود، بطوری که نصرانیان به او افتخار می‌کردند و می‌گفتند اگر در دین نصرانیت جز بریهه عالمی نباشد همان یک نفر ما را کافی است. اما در عین حال مردی حق طلب و جویای اسلام بود. زنی به همراه داشت که او را خدمت می‌نمود و سالها با او بود. بریهه به آن زن صفت نصرانیت و دلائل پوشالی آنها را گوشزد کرده بود و او در این زمینه اطلاعی داشت.

ولی بر خلاف عقیده خود مطلب را می‌پوشاند اما پیوسته از رهبران مسلمانان و صلحا و دانشمندان و اهل استدلال می‌پرسید و از رهبر هر گروهی سؤالاتی می‌کرد. اما آنچه می‌جست پیدا نمی‌کرد و می‌گفت اگر اینها رهبران واقعی باشند باید از واقعیتها اطلاعاتی داشته باشند. بالاخره مذهب تشیع را برای او توصیف نمودند و هشام بن حکم را برای این منظور ستودند.

یونس بن عبد الرحمن گفت هشام بن حکم برایم نقل کرد که روزی من در درب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 224

دکان خود در کرخ نشسته بودم. چند نفر هم پیش من قرآن می‌خواندند ناگاه گروهی از نصرانیان را دیدم که دانشمندان متعددی، از قسیس گرفته تا دیگران میان آنها بود.

در حدود صد نفر لباسهای سیاه داشتند با کلاههای مخصوص نصرانیت. بریبه جاثلیق اکبر نیز به همراه آنها بود. اطراف دکان مرا احاطه نمودند و یک صندلی مخصوص برای بریبه گذاشتند. روی آن نشست. بقیه اسقف‌ها و رهبانان بر عصای خود تکیه نموده، ایستادند با همان کلاههای مخصوص.

بریبه گفت کسی نمانده از مسلمانان که من با او مناظره نکرده باشم از دانشمندان مطلع؟ ولی هیچ کدام چیزی نداشته‌اند آمده‌ام با تو مناظره کنم در باره اسلام. هشام گفت اگر می‌خواهی من معجزه‌ای بکنم مانند عیسی مسیح یا شبیه او که هرگز از من بر نمی‌آید او روحی پاک و نیالوده داشت. بسیار ارجمند بود و دارای معجزاتی بزرگ و دلالی آشکار. بریبه گفت از سخن و بیان توصیف تو خوشم آمد.

اما اگر منظورت بحث و استدلال است اشکالی ندارد، اینک من حاضرم. بریبه در پاسخ گفت آری بگو بینم پیامبر شما چه نسبتی با عیسی مسیح دارد از نظر خویشاوندی جسمی؟ هشام گفت او پسر عموی جد مادری عیسی است، زیرا عیسی از فرزندان اسحاق است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل.

بریبه گفت چرا او را نسبت به پدرش می‌دهی؟ هشام در پاسخ گفت که اگر مایلی آن نسبتی که به نظر شما دارد آن را بگویم. مایلی نسبتی که به عقیده ما دارد آن را توضیح دهم؟ بریبه گفت نسبتی که به نظر ما دارد بگو. بریبه خیال می‌کرد اگر آن نسبت را توضیح دهد هشام را مغلوب می‌کند. به همین جهت چنین درخواستی را کرد. هشام گفت بسیار خوب.

می‌گویند عیسی قدیم است از قدیم. در چنین صورتی کدامیک پدر است و کدامیک پسر؟

بریبه: آن یکی که به زمین آمد پسر است و پسر پیامبر از طرف پدر است.

هشام: پدر موقعیت بیشتری از پسر دارد چون آفرینش از پدر است.

بریهه: آفرینش آفریده پدر و آفریده فرزندند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 225

هشام: چه اشکالی دارد که هر دو پائین بیایند چنانچه با هم آفریده‌اند.

بریهه: چگونه شریک هستند با اینکه یک شیء واحدند.

هشام: پس در اسم با هم اجتماع دارند.

بریهه: این سخن از روی نادانی است.

هشام: اتفاقا سخنی صحیح و درست است.

بریهه: پسر متصل به پدر است.

هشام: برعکس پسر جدا از پدر است.

بریهه: این که جدا باشد خلاف معمول مردم است.

هشام: اگر معمول مردم را شاهد و دلیل بر ادعای خود بگیریم من در این مناظره تو را مغلوب کرده‌ام زیرا معلوم مردم اینست که پدر وجود دارد قبل از پسر این معمول را تو قبول داری؟

بریهه: خیر چنین چیزی را نمی‌پذیرم.

هشام: پس چرا معمول مردم را گواهی می‌گیری در صورتی که آن را قبول نداری.

بریهه: پدر و پسر دو اسم است در قدرت قدیم.

هشام: هر دو اسم قدیم هستند مانند خود پدر و پسر.

بریهه: نه اسمها محدث و آفریده‌اند.

هشام: در صورتی که این اسمها را پسر آفریده باشد تو پدر را پسر نامیده‌ای (چون آفریدگار اسمها است و پسر را پدر اما اگر پدر این اسمها را آفریده باشد پس او پدر است و پسر هم پدر است در اینجا ابن و پسری وجود ندارد.

بریهه: پسر اسم روح است وقتی به زمین نزول می‌کند.

هشام: پسر وقتی به زمین نیامده چه اسم دارد؟

بریهه: اسم او پسر است چه فرود آید چه فرود نیاید.

هشام: پس قبل از فرود آمدن این روح هر دو یکی هستند یا اسم آنها دو تا است.

بریهه: یک روح است.

هشام: می‌پذیری که بعضی از آن روح ابن باشد و قسمتی از آن اب.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 226

بریهه: نه، زیرا اسم پدر و پسر مربوط به یک چیز است.

هشام: پس پسر پدر پدر است و پدر پدر پسر در نتیجه پدر و پسر یکی هستند.

اسقف‌های نصرانی به زبان خود به بریهه گفتند: تا کنون چنین گیر نکرده بودی حرکت کن برویم.

بریهه متحیر شد بالاخره از جای حرکت کرد تا برود ولی هشام دامن او را گرفت و گفت چرا مسلمان نمی‌شوی؟ اگر در دل مطلبی داری و اشکالی هست بگو و گر نه من یک سؤال در مورد نصرانیت می‌کنم امشب تا به صبح در اندیشه خواهی بود و سحرگاه هر چند زودتر مایل خواهی بود که مرا بیابی.

اسقف‌ها گفتند آن سؤال را مطرح نکن ممکن است به اشکال برخورد کند اما خود بریهه تقاضا کرد سؤال را مطرح نماید.

هشام گفت به نظر تو آیا پسر هر چه نزد پدر است می‌داند؟ گفت آری. پرسید آیا پدر آنچه نزد پسر است می‌داند؟ گفت آری. باز پرسید آیا پسر قادر است به هر کاری که پدر قدرت دارد؟ گفت آری. گفت اینک بگو ببینم آیا آنچه پسر قادر است پدر هم بر آن قدرت دارد؟ گفت بلی. هشام گفت این چه نوع واحدی است که یکی پسر دیگری است ولی هر دو مساوی هستند و چطور یکی بر دیگری ستم روا نمی‌دارد بریهه در پاسخ گفت ظلم از آنها سر نمی‌زند.

هشام گفت سزاوار است که پسر پدر پدر باشد و پدر پسر پسر اینک برو امشب در این باره فکر کن، نصرانیان از جای حرکت کرده متفرق شدند و آرزو داشتند که هشام و یارانش را ندیده بودند.

بریهه با ناراحتی تمام و اندوه به منزل برگشت. زن خدمتکارش گفت چرا این طور ناراحتی. بریهه جریان بحث و مناظره خود را با هشام برایش نقل کرد.

آن زن گفت تو می خواهی بر حق باشی یا بر باطل؟ بریهه گفت جویای حق هستم. زن گفت پس هر جا حقیقت را می یابی به همان طرف برو مبادا لجبازی کنی زیرا لجاجت شک و تردید است و شک و تردید زشت است و چنین اشخاصی در آتش جهنمند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 227

بریهه سخن آن زن را پسندید و تصمیم گرفت فردا پیش هشام برود و فردا صبح پیش هشام رفت ولی دیگر از نصرانیان کسی با او نبود. بریهه به هشام گفت آیا کسی داری که سخن او را بپذیری و مطیع او باشی. هشام پاسخ داد آری. پرسید امتیازات و مشخصات او چیست؟ گفت امتیازات نژادی را می خواهی یا دینی گفت امتیازات نژادی و دینی هر دو را بیان کن. هشام گفت اما از نظر نژاد بهترین نژاد را دارد سرآمد نژاد عرب و برگزیده از قریش و برترین فرزندان هاشم هر که با او در نژاد به جا آورده شود او را برتر از خود می یابد چون قریش بهترین قبیله عرب و بنی هاشم باارزشتترین قبیله قریشند و بهترین افراد بنی هاشم سرور و سید آنها است و فرزند سرور و سید از دیگران بهتر است این شخص نیز از فرزندان سرور بنی هاشم است. بریهه گفت از نظر دینی برایم توصیف کن.

هشام گفت راه روش او را بیان نمایم یا امتیازات شخصی و طهارت روحی را.

گفت امتیازات شخصی و طهارت روحی را.

هشام گفت معصوم است گناه از او سر نمی زند. سخی است بخل نمی ورزد.

شجاع است ترس در او راه ندارد، گنجینه علم است و جهل در دانستنیهای او نیست.

حافظ دین و به پا دارنده واجبات و از عترت انبیاء و جامع علوم آنها است هنگام خشم حلم می ورزد و هنگام ستم انصاف دارد و هنگام خوشحالی کمک می کند.

نسبت به دوست و دشمن انصاف را رعایت می کند، درخواست بیهوده در باره دشمن خود نمی کند و دوست خویش را محروم نمی نماید عمل به کتاب خدا می کند و از عجایب خاندان طهارت جریانها نقل می کند. حکایت از قول ائمه گرام

می‌نماید دلیل او قابل رد نیست و جای سؤال باقی نمی‌گذارد. در هر مشکلی فتوی می‌دهد و هر ظلمت و تاریکی را روشن می‌نماید.^{۴۹}

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)؛ ج 2؛ ص 227

یهه گفت تمام صفت و مشخصات مسیح را با دلائل و معجزاتش بیان کردی جز اینکه او غیر مسیح است. هشام گفت اگر ایمان بیاوری راهنمایی خواهی شد و اگر پیرو حق گردی شرمسار نخواهی گشت سپس هشام گفت بریهه! هر حجتی که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 228

خدا در ابتدای آفرینش به پا داشته در وسط آفرینش نیز به پا داشته و در آخر آن نیز به پا خواهد داشت حجت‌های خدا باطل نمی‌شود و ملت‌های پروردگار نابودی ندارد و نه سنن الهی از میان می‌رود.

بریهه گفت چقدر سخن صحیح و درستی است این از مزایای حکماء است که دلیل می‌آورند و شبهه و تردید را از میان می‌برند هشام گفت آری.

سه نفری با آن زن به جانب مدینه رهسپار شدند تا خدمت حضرت صادق علیه السلام برسند اما در بین راه به موسی بن جعفر علیه السلام برخورد کردند جریان را هشام خدمت آن جناب نقل کرد.

پس از توضیح جریان موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: بریهه! چقدر از کتاب خود اطلاع داری؟ جواب داد من عالم به آن هستم. فرمود: چقدر اطمینان به تأویل و توجیه خودداری؟ گفت به اندازه اطلاعاتی که در مورد آن دارم. امام علیه السلام شروع به خواندن انجیل کرد. بریهه گفت حضرت مسیح همین طور قرائت می‌کرد، به این صورت جز مسیح کسی قرائت نکرده.

بریهه گفت پنجاه سال است که دنبال شما یا مثل شما می‌گردم ایمان آورد و شخص پایبند معتقداتش بود، زن خدمتکارش نیز ایمان آورد و با عقیده بود.

هشام با بریهه و آن زن خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند، هشام تمام جریان را نقل کرد و آنچه بین امام موسی بن جعفر علیه السلام و بریهه اتفاق افتاده بود نیز بیان نمود. حضرت صادق علیه السلام فرمود **ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم.**

⁴⁹ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ۲ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ش.

بریهه گفت آقا فدایت شوم شما از کجا تورات و انجیل و کتب انبیا را به دست آورده‌اید؟ فرمود این کتابها به وراثت از آنها به ما رسیده، به همان صورتی که خودشان خوانده‌اند ما می‌خوانیم بدون کم و کاست. خداوند در روی زمین حجتی قرار نمی‌دهد که از او چیزی پرسند و بگویند نمی‌دانم.

بریهه تا آخر عمر امام صادق علیه السلام در خدمت ایشان بود، سپس ملازم خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام شد، تا در زمان آن جناب از دنیا رفت. امام علیه السلام او را به دست خود غسل و کفن کرد. فرمود این یکی از حواریین

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 229

مسیح است که عارف به حق بود بیشتر اصحاب امام آرزو داشتند که کاش مثل او بودند.

تحف العقول 404-408.

از سخنان موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید در یک خبر طولانی است که مورد نیاز را فقط ذکر می‌نمایم. امام علیه السلام وارد مجلس هارون شد که به واسطه تهمت‌هایی که به آن جناب زده بودند ایشان را احضار نموده بود. یک طومار بلند بالائی را به دست داشت و با نسبت‌های ناروایی که به شیعیان آن جناب داده بودند آنها را خواند.

آن گاه موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: یا امیر المؤمنین ما خانواده‌ای هستیم که به ما تهمت می‌زنند. خداوند بخشنده و سرپوش است. هرگز اسرار بندگان خود را فاش نمی‌کند مگر در هنگام حساب رستاخیز. روزی که مال و فرزندان سودی ندارند مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه او بیاید.

سپس فرمود: پدرم از پدر خود از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود

«الرحم اذا مست الرحم اضطربت ثم سكنت»

خویشاوند وقتی با خویشاوند خود تماس حاصل نماید رگ خویشاوندی به هیجان می‌آید سپس آرام می‌شود. اینک اگر صلاح بداند امیر المؤمنین با من مصافحه نماید.

در این موقع هارون از تخت به زیر آمد و دست راست خود را دراز کرد و دست راست آن جناب را گرفت و او را در آغوش فشرد و در پهلوی راست خود نشانید و گفت گواهی می‌دهم که تو راست می‌گویی و پدرت راستگو است و جدت صادق است و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز صادق است. وقتی وارد شدی من شدیدترین کینه را نسبت به تو داشتم به واسطه اطلاعاتی که به من داده بودند، همین که شروع به صحبت نمودی و آن سخنان را گفتم و با من مصافحه نمودی مسرور شدم و خشم من تبدیل به خشنودی از تو شد. ساعتی به سکوت گذرانید آنگاه گفت:

مایلم سؤالی در باره عباس و علی بنمایم که به چه دلیل علی به میراث پیامبر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 230

صلی الله علیه و آله از عباس شایسته تر بود با اینکه عباس عموی پیامبر و برادر مهربان پدر او به شمار می‌رفت.

امام علیه السلام فرمود: مرا معاف دار. گفت نه، به خدا امکان ندارد باید جواب بدهی. فرمود: پس اگر ممکن نیست، امانم بده. گفت امان دادم. فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از میراث محروم نمود کسی را که قادر به هجرت بود ولی مهاجرت نکرد. پدرت عباس ایمان آورد ولی مهاجرت نکرد، ولی علی علیه السلام ایمان آورد و مهاجرت نمود. خداوند در این آیه می‌فرماید **الذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا** رنگ چهره هارون تغییر کرد و ناراحت شد. گفت چرا شما را نسبت به علی نمی‌دهند با اینکه علی پدر شما است و به پیامبر اکرم نسبت می‌دهند با اینکه ایشان جد شما هستند؟ فرمود: خداوند عیسی مسیح پسر مریم را نسبت داده به ابراهیم خلیل از طرف مادرش مریم بتول که هیچ انسانی با او نیامیخت در این آیه **و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و ایلیاس کل من الصالحین**.

این انتساب فقط از طرف پدر و مادر به ابراهیم داده شده همان طوری که داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را از طرف پدر و مادر به ابراهیم نسبت می‌دهد که این خود فضیلتی برای عیسی است که تنها از جهت مادر دارای این مقام می‌شود و این آیه اشاره به همان است در داستان مریم **إن الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین** که عیسی را به او عنایت نمود بدون تماس بشری با مریم. همین طور خداوند فاطمه را برگزید و پاک و پاکیزه نمود و فضیلت بخشید به او به واسطه حسن و حسین که دو سرور جوانان اهل بهشتند.

هارون که سخت ناراحت شده بود، از سخنان امام علیه السلام با ناراحتی گفت از کجا شما مدعی هستید که انسان دچار فساد می‌شود از طرف پدر و مادر به واسطه خمس که به اهلش نپردازد؟ امام علیه السلام فرمود این سؤالی است که هیچ کدام از سلاطین تا کنون نکرده‌اند غیر از تو یا امیر المؤمنین نه ابا بکر و نه عمر و نه بنی امیه و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 231

از هیچ یک از آباء من چنین سؤالی نشده، خواه من از آن پرده بردارم. (در خبری است که هارون می‌گوید پس اگر این جریان را نقل کنی امان من از بین می‌رود. امام فرمود: قبول دارم.) هارون گفت زندقه در اسلام زیاد شده هم آنها سخن‌چینی‌هایی می‌کنند نزد ما و اینها را به شما نسبت می‌دهند به نظر شما اهل بیت زندقه کیست؟ فرمود: زندقه کسی است بر خدا و پیامبرش رد کند و آنها کسانی هستند که از در خشم و عناد با خدا و پیامبر اویند. خداوند در این آیه

می فرماید لا تجد قوما يؤمنون بالله و اليوم الآخر يوادون من حاد الله و رسوله و لو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشيرتهم تا آخر آیه، آنها ملحد هستند که از توحید برگشته‌اند و به الحاد و کفر گرائیده‌اند.

هارون گفت اولین کسی که ملحد و کافر شد که بود؟ امام فرمود: اولین کسی که الحاد و زندقه را پذیرفت در آسمان ابلیس ملعون بود، که کبر ورزید و افتخار نمود بر آدم صفی و برگزیده خدا و گفت آن ملعون من بهتر از آدمم، «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل». سرپیچی از فرمان خدا نمود و ملحد شد این الحاد به بازماندگان به ارث رسید تا روز قیامت. هارون گفت مگر ابلیس ذریه و بازماندگانی هم دارد؟

فرمود: آری، مگر این آیه را نشنیده‌ای إلا ابلیس کان من الجن ففسق عن أمر ربه أفتتخذونه و ذریته أولیاء من دونی و هم لكم عدو بئس للظالمین بدلا ما أشهدتهم خلق السماوات و الأرض و لا خلق أنفسهم و ما كنت متخذ المضلین عضدا زیرا آنها فرزندان آدم را گمراه می‌کنند به آرایش زر و زیور و دروغی که می‌گویند و گواهی به یگانگی خدا می‌دهند، چنانچه خداوند در این آیه می‌فرماید و لئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض ليقولن الله قل الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون یعنی آنها این حرف را از روی تلقین و تأدیب و سرزبانی می‌گویند نه اینکه اعتقاد داشته باشند کسی که اعتقاد نداشته باشد گرچه گواهی بدهد مشکوک است و دشمنی حسود خواهد بود، به همین جهت عرب می‌گوید هر که چیزی را نداند دشمن اوست و هر که دستش به چیزی نرسد عیب‌تراشی برای آن می‌کند و منکر آن می‌شود چون

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 232

جاهل است. امام علیه السلام با ابی یوسف قاضی سخنان طولانی داشت که اینجا محل ذکر آن نیست.

سپس هارون الرشید گفت تو را سوگند می‌دهم به حق آباء گرامت سخنانی کوتاه در مورد بحثی که داشتیم بفرمائی. فرمود: دواتی بیاورید. دوات و کاغذ آوردند، نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

: امور ادیان چهار نوع است:

1- امری که اختلافی در آن نیست و آن اجماع امت در مسائلی است که ضروری است که چاره‌ای جز آن ندارند. 2-

اخباری که مورد قبول همه است که هر شبهه‌ای را به وسیله آنها باید برطرف نمود و هر حادثه‌ای را استنباط کرد.

3- امری که احتمال شک و انکار دارد در مورد آنها باید از اهلش سؤال کرد تا دلیلی از کتاب خدا که تأویل آن مورد قبول همه است بیاورد. 4- سنتی که جمیع آن را قبول دارند و اختلافی در باره آن نیست یا قیاسی که صحت آن را عقل بپذیرد و عامه و خاصه نتوانند در آن شک و تردید نمایند و انکار کنند، این دو امر از توحید گرفته تا سایر مسائل و از

جریمه خدشه تا بالاتر از آن چیز است که باید امور دینی را به آنها ارجاع داد. هر چه با دلیل ثابت شد می‌پذیری و آنچه دلیلی نداشت از آن چشم می‌پوشی. هر کس یکی از این سه مطلب را ایراد نمود، این همان حجت بالغه‌ایست که خداوند در این آیه بیان می‌فرماید **قل فله الحجة البالغة فلو شاء لهداكم أجمعين** چنین دلیلی به جاهل که برسد با جهل خود آن را درک می‌کند چنانچه عالم با علم متوجه می‌شود، زیرا خداوند عادل است و ستم روا نمی‌دارد به وسیله آنچه درک می‌کنند بر آنها استدلال می‌نماید و دعوت به آنچه می‌شناسند می‌کند نه به آنچه منکرند و نمی‌فهمند. هارون الرشید به امام علیه السلام احترام لازم را نموده و ایشان را برگرداند، خبر مفصل است.

خرایج: روایت شده گروهی از یهودان خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و گفتند چه معجزه‌ای داری که دلالت بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بکند؟

فرمود: کتاب مهیمن و حیران‌کننده عقول به آنچه در مورد حلال و حرام و سایر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 233

چیزهایی که به ایشان داده شده.

یهودان گفتند از کجا ما بفهمیم که این مطالب شما همان طوری است که نقل می‌کنید؟ امام موسی بن جعفر علیه السلام که کودکی بود در آن وقت و حضور داشت فرمود: ما از کجا بفهمیم دلائلی که برای حضرت موسی شما نقل می‌کنید و معجزات او همان طور است که شما می‌گوئید؟

گفتند این مطالب به وسیله اشخاص راستگوئی به ما رسیده. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: اینک صدق گفتار ما را به وسیله تلقینی که خداوند به طفل کوچکی نموده بدون تعلیم و نقل از دیگران بشناسید. گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله و گواهی دادند به امامت ائمه هدی و حجت‌های پروردگار بر مردم امام صادق علیه السلام از جای حرکت کرد و پیشانی موسی بن جعفر را بوسید، سپس فرمود: تو قائم بعد از من هستی.

به همین جهت که حضرت صادق تعبیر به قائم نمود، واقفی‌ها مدعی شدند که موسی بن جعفر زنده است و او قائم است. امام صادق علیه السلام به یهودان جایزه داد و با احترام و مسلمان شدن برگشتند. اما در اینکه هر امامی قائم است بعد از پدرش به امر امامت شکی نیست ولی آن قائمی که زمین را پر از عدل می‌کند، او حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

تفسیر عیاشی - حسن بن علی بن نعمان گفت وقتی مهدی عباسی تجدید بنای مسجد الحرام را نمود یک خانه در زاویه‌ای از مسجد باقی ماند که از صاحبان آن تقاضای فروش نمود، اما آنها امتناع کردند. راجع به این مطلب از فقهاء پرسید، همه گفتند نباید چیز غصبی را جزء مسجد الحرام نمود.

علی بن یقظین گفت یا امیر المؤمنین اگر نامه‌ای به موسی بن جعفر بنویسی، او در باره این مطلب تو را راهنمایی خواهد کرد. مهدی نامه‌ای به والی مدینه نوشت که از موسی بن جعفر علیه السلام بپرسد: خانه‌ای را می‌خواهیم جزء مسجد الحرام نمائیم، اما صاحب آن امتناع دارد. چگونه می‌توان از این اشکال رهایی یافت؟ فرماندار

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 234

برای حضرت موسی بن جعفر نوشت، آقا در جواب فرمودند: باید حتما جواب این مطلب را داد؟ گفت چاره‌ای نیست. فرمود: بنویس.

بسم الله الرحمن الرحيم*

اگر مردم آنجا سکونت داشته‌اند و کعبه بعد در آنجا به وجود آمده، مردم شایسته تصرف ملک خود هستند، اما اگر کعبه قبلا بوده است و مردم آمده آنجا سکونت اختیار کرده‌اند، کعبه سزاوار اطراف خویش است نه مردم.

وقتی نامه برای مهدی عباسی رسید آن را بوسید و دستور داد خانه را خراب کردند.

صاحبان خانه آمدند خدمت موسی بن جعفر علیه السلام و تقاضا کردند که راجع به بهای خانه آنها برای مهدی نامه‌ای بنویسد، آن جناب نوشت یک چیزی به آنها بده.

مهدی صاحبان خانه را راضی نمود.

تحف العقول 480.

عبد الله بن یحیی گفت نامه‌ای خدمت موسی بن جعفر نوشتم در مورد دعای «الحمد لله منتهی علمه» نوشت: نگو «الحمد لله منتهی علمه» زیرا برای علم خدا انتهائی نیست ولی بگو

«الحمد لله منتهی رضاه»

. شخصی از آن جناب در باره جواد سؤال کرد. فرمود: سخن تو دو صورت دارد:

اگر منظورت جواد در بین مردم کیست سؤال می‌کنی، جواد کسی است که آنچه خداوند بر او واجب نموده پرداخت نماید و بخیل کسی است که از پرداخت آن بخل ورزد و اما اگر از خدا می‌پرسی او جواد است، چه بدهد و چه منع نماید زیرا اگر بدهد چیزی را داده که مال تو نیست و اگر منع نماید چیزی را منع نموده که مال تو نبوده.

7- وکیل امام در اموالشان به آن جناب عرض کرد به خدا به شما خیانت نکرده‌ام. فرمود: خیانت کردن و تزییع مال و از بین بردن با هم مساوی است ولی خیانت برای تو بدتر است.

8- فرمود: هر کس در باره خدا صحبت کند هلاک می‌شود و هر که ریا طلب باشد هلاک می‌شود و هر کس خودپسند باشد نیز هلاک می‌گردد.

9- فرمود: گرفتاری دنیا و دین هر دو سخت و مشکل است. اما گرفتاری دنیا به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 235

این دلیل که دست به هر چیز دراز کنی می‌بینی یک فاجر و تبهکاری قبل از تو آن را تصرف نموده و اما گرفتاری آخرت به این صورت است که کسی را پیدا نمی‌کنی بر امور آخرت به تو کمک کند.

10- فرمود چهار چیز از وسواس است: خوردن گل و خاک بازی (خاک را با دست نرم کردن)، کوتاه کردن ناخن با دندان و خوردن ریش. و سه چیز موجب جلاء نور چشم می‌شود نگاه به سبزی و تماشای آب جاری و دیدار صورت زیبا.

11- فرمود: هر وقت ستمکاری در میان مردم رایج بود بیشتر از حق، صحیح نیست هیچ کس به دیگری اطمینان نماید مگر اینکه او را تجربه نموده باشد.

12- فرمود: بوسیدن لب صحیح نیست مگر از همسر و بچه صغیر.

13- فرمود: در دین خدا تفقه پیدا کنید زیرا فقه و اطلاعات دینی بینش و بصیرت است و موجب کمال عبادت و علت رسیدن به مقامات عالی و درجات بلند دین و دنیا است. برتری فقیه بر عابد مانند برتری خورشید است بر ستارگان. هر کس تفقه در دنیا نداشته باشد خداوند عملی را از او نمی‌پسندد.

14- به علی بن یقظین فرمود: کفاره کار کردن برای سلطان، نیکی به برادران دینی است.

15- فرمود: وقتی امام و پیشوا عادل باشد برای او اجر و پاداش است و برای تو شکر و سپاس. وقتی امام و پیشوا ستمگر بود برای او گناه است و برای تو صبر.

16- ابو حنیفه گفت در زمان امام صادق علیه السلام عازم حج شدم به مدینه که رسیدم آهنگ خانه امام صادق علیه السلام را نمودم در دهلیز خانه نشستم تا اجازه ورود بدهند. ناگاه کودکی آمد. به او گفتم پسر جان آدم غریب در شهر شما کجا باید قضای حاجت کند؟ گفت اجازه بده، عجله نکن تا برایت توضیح دهم. در این هنگام تکیه به دیوار نمود.

گفت برای قضای حاجت باید از رودخانه‌ها و نهرهای آب پرهیز کنی و زیر درختان و پشت مسجدها و داخل کوچه‌ها و راه‌ها قضای حاجت نکنی و پشت دیوار پنهان شوی و جامه خویش بلند کنی به شرط اینکه رو به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 236

قبله و پشت به قبله نباشی، آنگاه هر جا خواستی قضای حاجت می‌کنی.

از جملات و سخنان این کودک سخت به حیرت ماندم. پرسیدم اسم تو چیست؟ گفت من موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم.

پرسیدم پسر جان معصیت از کیست؟ گفت گناه از سه حالت خارج نیست:

یا از خدا سر می‌زند که از او هرگز نیست، در این صورت صحیح نیست خداوند بنده خود را عذاب کند برای کاری که نکرده و یا از بنده و از خدا دو نفری انجام داده‌اند در صورتی که چنین نیز نیست. در این صورت هم نباید شریک قوی شریک ضعیف را ستم نماید و یا از خود بنده است که واقع مطلب همین است. اگر خداوند ببخشد، به جور و کرم خویش بخشیده و اگر کیفر نماید، به واسطه خطای بنده و انحراف او است.

ابو حنیفه گفت از همان جا برگشتم. دیگر موفق به ملاقات امام صادق علیه السلام نشدم و به همان حرف که از آن کودک شنیدم بی‌نیاز شدم.

همین خبر از کنز الفوائد کراچکی نقل می‌شود به مختصر اختلاف که در آخر آن این اشعار را امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانند:

احدی ثلاث معان حین ناتیها

لم تخل افعالنا اللاتی نذم بها

فیسقط الذم عنا حین ننشیها

اما تفرد بارینا بصنعتها

ما سوف یلحقنا من لائم فیها

او کان یشرکنا فیها فیلحقه

ذنب فما الذنب الا ذنب جانیها

او لم یکن للإلهی فی جنایتها

ترجمه اشعار خلاصه‌ای از همان توضیحات سابق است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 237

بخش هفدهم اخباری که علی بن جعفر از برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرد به غیر روایتی که حمیری نقل می‌کند، در اینجا مجموع آنها را نقل کردیم چون مختصر اختلافی با اخبار حمیری دارد و اخبار حمیری را در بخشهای مربوط به آن متفرق نموده‌ایم.

علی بن جعفر بن محمد از برادر خود موسی بن جعفر نقل کرد که فرمود: از پدرم جعفر بن محمد پرسیدم مردی که با زن خود همبستر شود قبل از طواف نساء عملا چه باید بکند؟ فرمود: طواف می‌کند و یک شتر قربانی می‌نماید.

پرسیدم مردی را گرفته‌اند که سه حد باید زده شود. حد شراب خواری، حد دزدی و حد زنا، چه باید کرد؟ فرمود: ابتدا شراب بعد سرقت و بعد از آن حد زنا را باید زد.

در مورد خنثی پرسیدم که با تدلیس و فریب زنی را ازدواج کرده فرمود: باید پشت او را شلاق زد تا ذلت و خواری را حس نماید و تمام مهر را باید بپردازد اگر با او دخول نموده، ولی اگر دخول نکرده نصف مهر را او می‌پردازد.

از ذبیحه و کشتار یهودی و نصرانی پرسیدم که خوردنش جایز است یا نه؟

فرمود: هر چه نام خدا بر آن برده شده باشد (مشهور بر خلاف این فتوی است مگر مسلمان دستور کشتن داده باشد و خودش نام خدا را ببرد).

پرسیدم شخصی گوسفندی در بیابان پیدا کرده آیا برای او حلال است؟ فرمود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن گوسفند یا مال تو است یا برادرت و یا گرگ.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 238

گوسفند را بگیر و اطلاع بده در همان محلی که پیدا کرده‌ای در صورتی که صاحبش پیدا شد به او می‌دهی اگر صاحبش

پیدا نشد آن را می‌خوری ولی ضامن آن هستی اگر صاحبش پیدا شود و درخواست بهای گوسفند خویش را بنماید (که

باید مثل یا قیمتش را بپردازی) پرسیدم کسی که برای کفاره ظهار روزه گرفته بعد وضع مالی او خوب می‌شود که

می‌تواند کفاره مالی بدهد (بنده آزاد کند) از روزه کفاره‌اش دو روز یا سه روز باقیمانده چه کار باید بکند؟ فرمود: اگر

یک ماه را روزه گرفته و داخل ماه دوم شده همان روزه کافی است، تمام می‌کند و بنده آزاد نمی‌کند. پرسیدم شخصی دو

ماه رمضان متوالی مریض بوده بعد خوب شده، چه کار باید بکند؟ فرمود: ماه دوم را باید قضا کند ولی رمضان اول را

کفاره می‌دهد برای هر روز یک مد طعام (تقریباً ده سیر).

پرسیدم شخصی پرنده‌ای را از مکه آورده تا به کوفه، حالا چه باید بکند؟

فرمود: آن را برگرداند به مکه اگر مرد باید قیمت آن را صدقه بدهد.

پرسیدم شخصی ترک طواف نموده تا آمد به وطن، در آنجا با همسر خود همبستر شده، چه باید بکند؟ فرمود: یک قربانی می‌فرستد، اگر این طواف را از حج ترک کرده در ایام حج و اگر در عمره ترک کرده در عمره می‌فرستد و شخصی را وکیل می‌کند تا آنچه از طواف ترک نموده انجام دهد.

پرسیدم شخصی چهار زن دارد، یکی از زنها می‌میرد آیا جایز است قبل از تمام شدن عده متوفی با زنی دیگر ازدواج کند؟ فرمود: وقتی مرد با هر که می‌خواهد ازدواج نماید.

پرسیدم نماز خوف چگونه است؟ فرمود: امام می‌ایستد و با عده‌ای از سپاهیان خود یک رکعت نماز می‌خواند بعد برای رکعت دوم حرکت می‌کند، سربازان نیز رکعت دوم را با او می‌خوانند بعد نمازشان را تمام می‌کنند و می‌روند بعد بقیه سپاه می‌آیند و با او نماز می‌خوانند، رکعت دوم نماز امام را وقتی امام به تشهد نشست، آنها حرکت می‌کنند و دومی را برای خود می‌خوانند سپس می‌نشینند و با او تشهد

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 239

می‌خوانند. سپس امام سلام می‌دهد از جای حرکت می‌کند با آنها می‌روند.

پرسیدم نماز مغرب را در هنگام خوف چگونه باید خواند؟ فرمود: امام می‌ایستد با عده‌ای از یاران یک رکعت نماز می‌خواند بعد رکعت دوم می‌رسد آنها نیز با او می‌خوانند، دو رکعت و تمام می‌کنند و می‌روند بقیه سربازان می‌آیند با او نماز را در رکعت دوم می‌خوانند سپس از جای حرکت می‌کند با آنها نماز را می‌خواند در رکعت دوم. در این موقع رکعت سوم امام و رکعت دوم آنها است، بعد می‌نشینند برای تشهد، آنها نیز تشهد می‌خوانند، بعد سربازان حرکت می‌کنند برای رکعت سوم خود، در حالی که امام نشسته است رکعت سوم را که خواندند آنها تشهد می‌خوانند بعد امام سلام می‌دهد آنها نیز سلام می‌دهند.

پرسیدم حج تمتع از کجا احرام باید بست و احرام حج چگونه است؟ فرمود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اهل عراق از عقیق تعیین نموده و برای اهل مدینه و اطراف آن مسجد شجره و برای شامیان و اطراف آن از جحفه و اهل طائف از قرن و اهل یمن از یلملم، صحیح نیست کسی از این میقاتگاه‌ها تخلف ورزد و به دیگری برود.

پرسیدم شخص می‌تواند کبوتر حرم را در منطقه حل صید کند و بعد وارد حرم شود و آن را بخورد؟ فرمود: کبوتر حرم را در هیچ حال نباید خورد.

پرسیدم آیا شخص می‌تواند موی‌های زیر بغل خود را بکند در ماه رمضان که روزه دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند با آب دهان خود چیزی را که در لباسش هست بشوید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم زنی شوهرش مرده و حامله است، وضع حمل کرد و قبل از گذشتن چهار ماه و ده روز ازدواج نمود، چگونه است؟ فرمود اگر شوهرش با او همبستر شده از هم جدا می‌شوند بقیه عده شوهرش را نگه می‌دارد بعد باز عده دیگری برای شوهر دوم نگه می‌دارد و به آن مرد دیگر هرگز حلال نمی‌شود، گرچه با دیگری هم ازدواج نماید. اما اگر با او همبستر نشده باشد از هم جدا می‌شوند و بقیه عده شوهر اولش را

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 240

نگه می‌دارد بعد این شوهر یکی از خواستگاران او به شمار می‌رود.

پرسیدم ملخ ریزه را می‌توان خورد؟ فرمود: نمی‌توان خورد تا پپرد.

پرسیدم دو نفر به خواستگاری دختری می‌آیند، جد دختر مایل است دختر را به یکی ازدواج بدهد ولی پدر دختر به دیگری تمایل دارد، کدام یک خواسته آنها مقدم است؟ فرمود کسی که جد انتخاب می‌کند شایسته است زیرا پدر و دختر هر دو در اختیار جد هستند.

از مردی پرسیدم که دارای گوسفند است پوست گوسفندهای مرده را هم نگه داشته مخلوط شده است با پوستهای تذکیه شده، نمی‌داند کدام حلال است آیا می‌تواند اینها را بفروشد؟ فرمود: می‌فروشد به کسی که پوست مرده را حلال می‌داند و پولش را استفاده می‌نماید، اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می‌تواند معانقه کند با مرد در ماه رمضان با حال روزه جایی از بدن مرد را، بدون غریزه جنسی و شهوت ببوسد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می‌تواند روی روسری خود مسح بکشد؟ فرمود: صحیح نیست، باید مسح بر روی سر بکشد. پرسیدم روزه‌دار می‌تواند روغن در گوش خود بچکاند؟

فرمود: اگر داخل حلقش نشود اشکالی ندارد.

پرسیدم مردی با کنیزی همبستر شده، آن کنیز را قبل از حیض شدن بفروشد و مشتری در همان ظهر با او همبستر شود و زن آبستن گردد، بچه متعلق به کدامیک از آن دو است؟ فرمود: بچه متعلق به مردی است که کنیز در اختیار اوست، چون پیامبر اکرم فرموده است

«الولد للفراش»

. پرسیدم زنی شیر داده باشد به بچه‌ای که غلام و برده اوست چه می‌شود؟ فرمود:

وقتی شیر داد آزاد می‌گردد. پرسیدم مادر می‌تواند از گوشت عقیقه فرزند خود بخورد؟ فرمود: صحیح نیست بخورد باید تمام آن را صدقه بدهد.

پرسیدم روز هفتم تولد سر بچه را تراشیده‌اند، آیا باید بعد بتراشد و به وزن آن صدقه بدهد؟ فرمود: وقتی هفت روز گذشت لازم نیست بر آنها تراشیدن زیرا تراشیدن و عقیقه و اسم‌گذاری در روز هفتم است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 241

پرسیدم حج افراد بهتر است یا حج اقران؟ فرمود: حج تمتع بهتر از افراد و اقران است که با خود قربانی ببرد. سپس فرمود: متعه همان است که در کتاب خدا است و پیامبر صلی الله علیه و آله به آن امر کرده. سپس فرمود متعه داخل در حج است تا روز قیامت بعد انگشتهای خود را درهم داخل کرد یعنی این طور با هم مخلوط شده. فرمود:

ابن عباس می‌گفت حاضر هر که بخواهد در این مورد با او مباحله و نفرین کنیم.

پرسیدم شخص به سجده می‌رود و دست خود را روی کفش خویش می‌گذارد آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم: شخص می‌تواند دختر خود را بدون اجازه‌اش به ازدواج دهد؟ فرمود:

آری، فرزند با بودن پدر از خود اختیاری ندارد مگر قبلا ازدواج کرده باشد (بیوه باشد) چنین زنی را جایز نیست مگر او را آگاه کند و اجازه بگیرد.

پرسیدم شخصی می‌تواند پشت سر امام نماز بگذارد بالای تخت گاهی دکان خود؟ فرمود: اگر با مأمومین در صف قرار گرفته باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می‌تواند نماز بخواند در لحاف و روسری خود با داشتن چادر؟

فرمود صحیح نیست مگر با چادر.

پرسیدم زن می‌تواند نماز بخواند با لنگی و لحاف و سرپوشی با اینکه چادر دارد؟ فرمود: صحیح نیست مگر اینکه چادر خود را بپوشد. پرسیدم زن می‌تواند در لنگ و لحاف و روسری نماز بخواند با داشتن چادر؟ فرمود: وقتی چادر داشته باشد صحیح نیست.

پرسیدم مرد می‌تواند با شلوار و رداء پیش نماز باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از شب‌زنده‌داری ماه رمضان آیا صحیح است؟ فرمود: صحیح نیست مگر با قرائت قرآن، ابتدا فاتحه را می‌خوانی بعد ساکت می‌شوی برای قرائت امام وقتی به رکوع رفت **قل هو الله أحد** را و غیر آن سوره را می‌خوانی بعد به رکوع می‌روی. وقتی امام به رکوع رفت تو هم در رکوع تکبیر بگو و در سجده چنانچه تنها

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 242

در نماز این کار را می‌کنی ولی نمازت تنهائی بهتر است^{۵۰}.

پرسیدم آیا شلوار می‌تواند به جای لنگ در نماز کافی باشد؟ فرمود: آری.

پرسیدم مرد می‌تواند در لنگ و کلاه نماز بخواند با اینکه عبا و رداء هم دارد؟

فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم مرد می‌تواند پیش نماز باشد با شلوار و کلاه؟ فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم محرم می‌تواند لنگ خود را در نماز به گردن ببندد؟ فرمود: صحیح نیست به گردن ببندد ولی می‌پیچد به گردن خود و نمی‌بندد.

پرسیدم مرد می‌تواند دو طرف ردای خود را به طرف چپ جمع کند؟ فرمود:

صحیح نیست جمع آن در طرف چپ ولی می‌تواند در طرف راست جمع کند یا رها نماید.

پرسیدم آیا ماهی (حنکلس که فقط استخوان سر و مهره پشت دارد و به آن اژدهای دریا می‌گویند) خوردن آن صحیح است؟ فرمود: در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام آن را حرام یافتیم.

⁵⁰ (۱) این جملات با هم هم‌آهنگ نیست شاید سؤال در نماز تراویح به جماعت کرده. فرموده است: صحیح نیست مگر با قرائت قرآن بعد حال کسی که باید تقیه کند بیان می‌نماید.

پرسیدم از مردی که به استخوان گوش او ضربتی زده‌اند مدعی است که نمی‌شنود؟ فرمود: اگر مسلمان است تصدیق می‌شود.

پرسیدم چارپا داران که سفر به نیل می‌کنند آیا نماز را باید تمام کنند؟ فرمود:

وقتی در رفت و آمد هستند روزه بگیرند و نماز را تمام کنند مگر اینکه تازه به سفر می‌روند که باید افطار کنند و نماز را قصر نمایند.

پرسیدم مردی با زنش در ماه رمضان که مرد روزه‌دار بوده همبستر شده چه باید بکند؟ فرمود: باید قضای روزه را بگیرد و یک بنده آزاد کند، اگر نداشت دو ماه متوالی روزه بگیرد اگر نتوانست شصت نفر را غذا بدهد اگر نداشت استغفار کند.

پرسیدم جایز است برای روزه‌دار در ماه رمضان کنیز را به پشت بخواباند و به

(1) این جملات با هم هم آهنگ نیست شاید سؤال در نماز تراویح به جماعت کرده. فرموده است: صحیح نیست مگر با قرائت قرآن بعد حال کسی که باید تقیه کند بیان می‌نماید.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 243

شکم و ران و پشت او بزند؟ فرمود: اگر این کار از روی شهوت نکند اشکالی ندارد اما از روی شهوت صحیح نیست.

پرسیدم صدقه (زکات) در چه چیزها است؟ فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: در نه چیز است: گندم، جو، خرما، مویز، طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند از چیزهای دیگر عفو شده.

پرسیدم شخص مسلمان می‌تواند به سیاحت پردازد یا در گوشه خانه‌ای رهبانیت و ترک دنیا نماید و خارج نشود؟ فرمود: نه.

پرسیدم لباس شخصی برخورد به الاغ مرده می‌کند آیا قبل از شستن می‌تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود: شستن آن لازم نیست، نماز بخواند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی لباسش برخورد به سگ مرده می‌کند می‌تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود: تکانش می‌دهد (یا آب بر آن می‌پاشد) و نماز می‌خواند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به نماز میت می‌رسد که یک یا دو مرتبه تکبیر را گفته‌اند چکار باید بکند؟ فرمود: بقیه تکبیرها را می‌گوید و دست بر می‌دارد و نماز را سبک و کوتاه می‌کند.

پرسیدم و با در سرزمینی پیدا می‌شود آیا شخص می‌تواند از ترس مرگ فرار کند؟ فرمود: فرار می‌کند تا وقتی که در مسجدی که نماز می‌خواند اتفاق نیفتاده باشد، اگر در میان اهل مسجدی که نماز در آن می‌خواند و با افتاد نباید فرار کند.

پرسیدم شخصی مسواک می‌کند در حال روزه و استفراغ می‌نماید چگونه است؟ فرمود: اگر قی کند عمدا باید قضا کند، اما اگر عمدی نباشد اشکالی ندارد.

پرسیدم آیا می‌توان با شراب مداوا نمود؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخص می‌تواند در پیراهن تنها و قبای تنها نماز بخواند؟ فرمود: باید بر پشت خود چیزی بیندازد.

پرسیدم شخص می‌تواند پیش نماز باشد در یک بارانی (لباسی که برای حفاظت از باران می‌پوشند) یا یک جبه؟ فرمود: اگر در زیر پیراهن پوشیده باشد

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 244

اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص محرم می‌تواند کشتی بگیرد؟ گفت: صحیح نیست، ممکن است مجروح شود یا از موی بدنش بریزد.

پرسیدم شخص محرم صحیح است که مسواک کند؟ فرمود: صحیح است، ولی صحیح نیست دهانش را خونی کند.

سؤال کردم از شخصی که لباسش بر خورد به خوک کرده و در حال نماز یادش می‌آید؟ فرمود: اشکالی ندارد نمازش را بخواند ولی اگر داخل نماز نشده آنچه در لباس خود میابد پاک می‌کند و تکان می‌دهد مگر اینکه چیزی مشاهده کند که باید بشوید.

پرسیدم مرد می‌تواند در یک قبا و پیراهن پیش نمازی کند؟ فرمود: اگر دو جامه باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم از شخصی که در حال وضو خون دماغ می‌کند یک قطره از خون در ظرف آب او می‌ریزد صحیح است یا نه؟ گفت نه.

پرسیدم شخصی خون دماغ کرده بعد مخاط دماغ را می‌ریزد بعضی از خون ذره‌ای کوچک به ظرف او می‌رسد آیا می‌تواند وضو بگیرد؟ فرمود: اگر چیزی در آب دیده نشود اشکالی ندارد و اما اگر دیده می‌شود وضو نگیرد از آن

پرسیدم کنیز اگر گوسفندی را بکشد آیا صحیح است فرمود: اگر به نخاع نرسیده باشد و گردن را نشکسته باشد، اشکالی ندارد فرمود: در خانواده حضرت علی بن الحسین کنیزی بود که برای آنها کشتار می کرد پرسیدم شخص محرمی شتر مرغی را شکار می کند چه باید بکند؟ فرمود: یک شتر قربانی کند اگر نداشت به شصت نفر صدقه بدهد اگر نداشت هجده روز روزه بگیرد.

پرسیدم از محرمی که گاومیشی را صید کرده؟ فرمود: یک گوسفند قربانی می کند اگر نیافت، ده نفر را صدقه می دهد اگر نیافت، سه روز روزه می گیرد.

پرسیدم از شخصی که می گوید این کنیز مال تو به تو اختیار دادم آیا می تواند با

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 245

آن کنیز همبستر شود، فرمود: اگر می تواند او را بفروشد با او همبستر شود و گر نه نمی تواند.

پرسیدم از کسی که بر خود لازم نمود عتق و آزاد نمودن بنده را، آیا می تواند بنده ای لنگ یا شل آزاد کند؟ فرمود: اگر خرید و فروش می شود می تواند، مگر نوع معینی را تعیین کرده باشد که باید همان نوع را آزاد کند.

پرسیدم از شخص آزادی که کنیزی دارد (می تواند با او رفع غریزه جنسی نماید) اگر زنا کرد باید او را رجم کنند؟ فرمود: آری.

پرسیدم از کسی که جنس را نسبه می دهد آیا می تواند ضامنی بگیرد؟ فرمود:

آری.

پرسیدم از کسی که پیش خرید می کند خرما را قبل از اینکه شکوفه خرما بریزد و خرما ریزه دیده شود، آیا حلال است؟ فرمود: در خرما پیش خرید صحیح نیست.

پرسیدم معامله نخل و خرما را؟ فرمود: وقتی تازه خرما رنگ انداخته و خرما آن دیده می شود و تمیز داده می شود از خرما نبسته خرید و فروش آن جایز است.

پرسیدم پیش فروش گندم صحیح است؟ فرمود اگر از تو مقدار معینی را بخرد صحیح است.

پرسیدم از پیش فروش در خرما؟ فرمود: صحیح نیست اما اگر بخرد از تو این خرما معینی را اشکالی ندارد، یعنی یک اندازه معین.

پرسیدم از دو نفر که شریکند در معامله سلف و سلم، آیا می‌توانند قبل از گرفتن جنس سهم خود را تقسیم کنند؟
فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم اگر حیوانی را به حیوان دیگر نسبه بدهند با افزایش مقداری پول که پول را نقدا بپردازد و حیوان را بعد بدهد
آیا صحیح است؟ فرمود: اگر هر دو راضی باشند اشکالی ندارد.

پرسیدم اگر کسی برده خود را مکاتبه نماید (یعنی در آزادی او قراردادی بنویسد) که یک پسرک غلام به او بدهد و
ضمانت می‌دهد در چنین موقعی آیا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 246

صحیح است؟ فرمود: اگر معین شود پسر بچه پنج ساله باشد یا چهار ساله یا سن دیگری اشکال ندارد.

پرسیدم شخص کنیزی می‌خرد و با او همبستر می‌شود می‌تواند او را با ربح و سود بفروشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی مقداری از دیگری گندم طلب دارد می‌تواند به همان مقدار جو بگیرد؟ فرمود: اگر راضی باشند هر دو
اشکالی ندارد؟

پرسیدم شخصی از کسی مقداری خرما یا جو یا گندم طلب دارد می‌تواند قیمت آن را دریافت کند؟ فرمود: وقتی آن را
قیمت نماید به درهم درست نیست، چون اصل معامله پول بوده و معاوضه پول به پول درست نیست.

پرسیدم شخصی مقداری طعام خریده می‌تواند آن را به دیگری واگذارد قبل از گرفتن آن طعام؟ فرمود: اگر از آن
دیگری سود نگیرد اشکال ندارد، اما اگر سود گرفت درست نیست مگر بعد از تحویل گرفتن طعام (آرد گندم).

پرسیدم شخصی آرد گندم می‌خرد می‌تواند آن را قبل از تحویل بفروشد؟

فرمود: اگر سود بگیرد نمی‌تواند مگر بعد از تحویل اما اگر واگذار نماید اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی روغن می‌خرد بعد زیاد می‌شود می‌تواند به جای آن یک رطل یا دو رطل روغن زیتون بگیرد؟ فرمود: در
صورتی که دو نوع باشد و راضی شوند هر چه مایل است می‌تواند بگیرد.

پرسیدم شخصی زمین یا یک کشتی را اجاره می‌کند به دو درهم بعد نصف آن را به یک درهم و نیم به اجاره می‌دهد و
خود در بقیه سکونت می‌کند این کار صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم یک کنیز متعلق به دو نفر است که یکی از آن دو شریک غائب است شریک دیگر می‌تواند آن کنیز را به ازدواج بدهد؟ فرمود: اگر شخص غائب ناراضی باشد ازدواج صحیح نیست.

پرسیدم شخصی خانه‌ای را به ده درهم اجاره می‌کند خیاط یا صنعت‌گر دیگری

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 247

می‌آید و می‌گوید من اینجا کار می‌کنم مال الاجاره بین من و تو تقسیم شود و هر چه سود بردم با هم شریک باشیم بعد بیشتر از اجاره خانه سود ببرد، آیا چنین معامله‌ای صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به دیگری می‌گوید به تو ده درهم می‌دهم تا به من صنعت خود را بیاموزی و شریک من باشی، آیا چنین کاری صحیح است؟ فرمود: وقتی راضی باشد، اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به دیگری صد درهم می‌دهد که کار کند با آن به شرط اینکه پنج درهم یا بیشتر و یا کمتر به او بدهد، آیا چنین کاری حلال است؟ فرمود: نه این ربای محض است.

پرسیدم شخصی به بنده‌اش ده درهم می‌دهد که هر ماه به او ده درهم بپردازد، آیا این کار حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص زکات نقره‌اش را با طلا می‌پردازد و زکات طلا را نقره به همان قیمت پرداخت می‌کند، صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی متاعی را می‌فروشد و شرط می‌کند که نصف آن متعلق به خود او باشد، بعد با سود می‌فروشد، آیا این کار صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی خانه‌ای را اجاره می‌کند به یک مبلغ معین و شرط می‌کند که بعد خانه را گل کاری و درب‌هایش را اصلاح نماید، آیا حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی چیزی را می‌خرد به مدت معین، مدت فرا می‌رسد و جنس نزد فروشنده است. خریدار می‌آید و می‌گوید چیزی که از تو خریده‌ام خودت بخر و این مبلغ هم کم کن، من از خودم تاوان آن را می‌دهم آیا حلال است؟ فرمود: وقتی راضی باشند اشکالی ندارد.

پرسیدم قربانی در منی چند روز است؟ فرمود: سه روز و پرسیدم در غیر منی قربانی چند روز است؟ فرمود: سه روز.

پرسیدم شخصی مسافرت بوده دو روز پس از عید قربان می‌آید آیا می‌تواند

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 248

روز سوم قربانی کند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی ده درهم از دیگری طلبکار است، بدهکار می‌گوید یک پیراهن از من بخر و آن را بفروش هر چه کمتر فروختی من از خودم می‌دهم آیا صحیح است؟ فرمود: اگر هر دو راضی باشند صحیح است.

پرسیدم شخصی جامه‌ای خریده به ده درهم تا مدت معینی بعد همان جامه را می‌فروشد به پنج درهم نقد؟ فرمود: اگر شرط نکرده باشد و راضی باشند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی پشت سر امام که قرائت را به حمد و بلند می‌خواند ایستاد و به او اقتدا کرده می‌تواند پشت سر او بخواند؟ فرمود: نه، ولی باید سکوت کند برای قرآن.

پرسیدم شخصی پشت سر امام است و به او اقتدا کرده در ظهر و عصر قرائت خود را پشت سر او می‌خواند؟ فرمود: صحیح نیست، باید تسبیح و تمهید بخواند و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرستد و بر اهل بیت او.

پرسیدم انگشتی که در آن نقش جانوری درنده یا پرنده باشد آیا با آن نماز می‌تواند بخواند؟ فرمود: نه.

پرسیدم آیا شخص می‌تواند بعضی از فرزندان خود را بر بعضی دیگر ترجیح دهد؟ فرمود: فلان کس را من بر تمام اهل خانه خود و فرزندانم ترجیح داده‌ام اشکالی ندارد.

پرسیدم از چند نفر که اجتماع نموده‌اند بر کشتن دیگری چه باید کرد؟ فرمود:

کشته می‌شوند به واسطه او.

پرسیدم از چند نفر که اجتماع کرده‌اند بر کشتن یک غلام و برده و خود آزادند؟

فرمود: باید قیمت او را بپردازند.

پرسیدم زنی که قبل از انقضاء عده خود ازدواج کند؟ فرمود: باید بین او و شوهرش جدائی انداخت، بعد او یکی از خواستگاران این زن به حساب خواهد آمد.

پرسیدم از مردی که با کنیز برادر یا عمو یا پسر برادرش ازدواج کرده باشد،

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 249

بچه‌ای بزاید بچه چه خواهد شد؟ فرمود: اگر بچه از صاحب و مالک خود ارث ببرد به مقدار کمی آزاد می‌شود.

پرسیدم از شخص نصرانی که فرزندش از دنیا می‌رود با اینکه فرزند مسلمان است آیا پدر نصرانی از او ارث می‌برد؟
فرمود: اهل ملتی از ملت دیگر ارث نمی‌برد.

از گوشت الاغ اهلی سؤال کردم؟ فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی نمودند و این نهی به واسطه آن بود که با آن الاغ کار می‌کردند و خوش نداشت خوردن گوشت آن را تا نابود نشوند.

پرسیدم زن موی از صورت خود می‌کند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از زنی که با عمو یا دایی خود ازدواج کند؟ فرمود: نمی‌تواند.

پرسیدم از کسی که قسم می‌خورد و استثناء می‌کند حال او چگونه است؟

فرمود: او آنچه را استثناء کرده است برایش هست.

پرسیدم فاصله انداختن بین انگشتان در رکوع آیا سنت است؟ فرمود: اگر خواست این کار را می‌کند و خواست ترک می‌کند.

پرسیدم از آب باران که در محلی جریان پیدا می‌کند که در آن محل عذره است و به لباس انسان برخورد می‌کند می‌تواند در آن لباس نماز بخواند قبل از شستن؟

فرمود: وقتی آب باران راه برود اشکالی ندارد.

پرسیدم از لباسی که می‌افتد در محل چهارپایان و برخورد به ادرار و پشگل آنها می‌کند چه باید کرد؟ فرمود: اگر چیزی به آن چسبیده باشد باید بشوید اما اگر خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم از غذائی که نهاده می‌شود روی سفره یا محلی که شراب به آن رسیده، آیا می‌توان از آن طعام خورد؟ فرمود:
اگر سفره یا خوان خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم از خوردن گوشت لاک پشت، خرچنگ و جری (نوعی ماهی است که قبلا معنی شد به نام حنکلس) فرمود: جری و لاک پشت و خرچنگ را نمی‌توان خورد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 250

پرسیدم گوشت صدف دریا و نهر را می‌توان خورد؟ فرمود: این گوشت قورباغه است، نمی‌توان خورد.

پرسیدم در گل مقداری سرگین داخل می‌کنند و مسجد یا خانه را به آن اندود می‌نمایند می‌توان در آن نماز خواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم بوریاتر می‌شود و به آن آب کثیفی می‌رسد، می‌شود روی آن نماز خواند؟ فرمود: اگر خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم که گچ را به وسیله عذره و مدفوع می‌پزند آیا صحیح است که با چنین گچی مسجد را گچ‌کاری کرد؟ فرمود اشکالی ندارد.

پرسیدم زنی مسلمان می‌شود بعد از او شوهرش مسلمان می‌شود اما آن زن با دیگری ازدواج نموده چه باید کرد؟ فرمود: متعلق به شوهر بعد است که با او ازدواج کرده به شوهر اولی بر نمی‌گردد.

پرسیدم زنی مسلمان می‌شود و بعد شوهرش مسلمان می‌گردد، آیا برای او حلال است؟ فرمود: آن مرد شایسته‌تر است برایش تا وقتی ازدواج با دیگری نکرده باشد ولی مخیر است هر که را خواست اختیار می‌کند.

از حد قطع دست دزد پرسیدم که چگونه است؟ فرمود: امیر المؤمنین در بهای یک تکه آهن که معادل دو درهم یا سه درهم بود قطع نمود.

پرسیدم از شخصی که کنیزی را دزدیده است و او را فروخته کسی که خریده می‌تواند با آن کنیز همبستر شود؟ فرمود: اگر متهم به سرقت شد نمی‌تواند، ولی اگر نداند می‌تواند.

پرسیدم سگ یا موش اگر از پنیر یا روغن بخورند آیا می‌توان آن پنیر و روغن را خورد؟ فرمود: آنچه زبان آنها رسیده باید دور انداخت و بقیه خورده می‌شود.

پرسیدم از موشی یا سگی که از روغن باز یا زیتون یا شیر آشامیده می‌توان آن را خورد؟ فرمود: اگر در کوزه یا شبیه آن باشد خورده نمی‌شود، ولی می‌توان برای چراغ استفاده کرد اگر بیشتر از آن بود می‌توان خورد مگر اینکه صاحب ثروتمند باشد که باید آن را بریزد و از آن استفاده نبرند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 251

سؤال کردم از مردی که صدقه بدهد به یکی از فرزندانش بعد بخواهد دیگری را در آن صدقه‌ای که به فرزندش داده شریک کند صحیح است؟ فرمود: پدر در مال فرزند خود هر چه بخواهد می‌کند. بخشش پدر به فرزند مانند صدقه است به دیگری (در نسخه دیگری بخشش پدر به فرزند شبیه صدقه دیگری است به او).

پرسیدم دو نفر نصرانی یکی به دیگری خوک یا شراب می‌فروشد تا مدت معینی قبل از پرداخت پول هر دو مسلمان می‌شوند آیا بعد از مسلمان شدن می‌توانند پول آن را بگیرند؟ فرمود: پول متعلق به اوست، می‌تواند بگیرد.

پرسیدم از مردی که سه نفر علیه او شهادت دادند که زنا کرده با فلان زن، نفر چهارم می‌گوید نمی‌دانم با چه کسی زنا کرده با آن زن یا دیگری. فرمود: حال مرد چگونه است اگر زن داشته باشد یا نداشته باشد حدیث تمام نشد^{۵۱}.

پرسیدم مردی زنش را طلاق می‌دهد قبل از آنکه همبستر شده باشد اما آن زن مدعی شود که از آن مرد حامله است؟ فرمود: اگر گواهان شهادت دادند که او به حجله رفته و بعد انکار فرزند را می‌کند با او لعان می‌کند و از آن زن جدا می‌شود باید تمام مهر را پردازد.

پرسیدم از نان که با روغن مخلوط می‌شود؟ فرمود اشکالی ندارد.

پرسیدم می‌توان در رختخواب یهودی خوابید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم در لباس نصرانی و یهودی می‌تواند مسلمان نماز بخواند؟ فرمود: نه.

پرسیدم از مردی که نسبت زنا به زن خود داده سپس او را طلاق می‌دهد، بعد زن حق خویش را در مورد این نسبت زنا طلب می‌کند؟ فرمود: اگر اقرار کند باید او را تازیانه زد و اگر در عده بود با او لعان می‌کند.

پرسیدم مرد مسلمانی که زنی یهودی یا نصرانی یا کنیزی دارد بچه‌اش را منکر می‌شود و او را نسبت به زنا می‌دهد آیا باید لعان کنند؟ فرمود: نه.

(1) حدیث از جایی که گرفته شده همین طور ناقص بوده ولی به روایت تهذیب که عمار همین سؤال می‌کند، می‌فرماید نه حد زده می‌شود و نه رجم می‌شود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 252

⁵¹ (1) حدیث از جایی که گرفته شده همین طور ناقص بوده ولی به روایت تهذیب که عمار همین سؤال می‌کند، می‌فرماید نه حد زده می‌شود و نه رجم می‌شود.

پرسیدم مردی به کنیز خود که می‌خواهد او را آزاد کند و با او تزویج نماید می‌گوید تو را آزاد نمودم و آزادیت را مهر ازدواجت قرار دادم. فرمود: آزاد می‌شود اگر خواست ازدواج می‌کند و گر نه نمی‌کند اما اگر با او ازدواج نمود باید یک چیزی به او بدهد و اگر بگوید با تو ازدواج کردم و مهر تو را آزادیت قرار دادم این عقد ازدواج درست است، اگر خواست به او چیزی می‌بخشد.

پرسیدم از برده‌ای که قرارداد آزاد شدن دارد (مکاتب) و بین چند نفر مشترک است، بعضی از آنها سهم خود را آزاد می‌کنند ولی بعد مکاتب عاجز می‌شود از انجام قرارداد چه باید کرد؟ فرمود: آزاد می‌شود به واسطه همان مقداری که آزاد شده و باید به کار وادارش کرد برای پرداخت حق بقیه.

پرسیدم شخصی غلام خود را مکاتبه می‌کند، بعد از قرارداد غلام می‌گوید به من مقداری از قرار دادم را ببخش و بقیه را زودتر بگیر از برای تو است مکانم آیا حلال است؟ فرمود: اگر به صورت هبه و بخشش باشد اشکال ندارد اما اگر بگوید کم کن تا زودتر بدهم صحیح نیست.

پرسیدم از برده‌ای که نصف قرارداد مکاتبه خود را پرداخته یا مقداری از آن بعد می‌میرد و فرزند و مال زیادی می‌گذارد چه باید کرد؟ فرمود: اگر نصف را پرداخته باشد، آزاد می‌شود و بقیه آن را از مالش می‌پردازند و ارث او متعلق به فرزندش هست.

پرسیدم مسلمان می‌تواند با یک مجوسی در یک کاسه غذا بخورد و روی فرش او بنشیند یا در مسجدش و یا با او مصافحه کند؟ فرمود: نه.

پرسیدم یک برده‌ای که مکاتبه شده است جنایتی انجام داده به گردن کیست؟
فرمود: بر عهده مکاتب است.

از فطره ماه رمضان پرسیدم که مکاتب باید بپردازد یا بر کسی است که با او مکاتبه نموده است و یا شهادتش پذیرفته است؟ فرمود: فطره به عهده اوست و شهادتش پذیرفته نیست.

پرسیدم از شخصی که نصف غلام خود را آزاد کرده با اینکه غلام صحیح است

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 253

چه باید بکند؟ فرمود: نصف دیگر آزاد می‌شود و باید کار کند و به یک قیمت عادلانه بهای نصف دیگر را بپردازد.

پرسیدم آیا مرد می‌تواند عبائی بپوشد که در آن دیبا به کار رفته و کسای سیاه که ابریشم در آن به کار رفته؟ فرمود: نه.

پرسیدم مردم می‌توانند لباس دیبا بپوشند؟ فرمود: نه.

پرسیدم زن می‌تواند خلخال (پای بند طلا) بپوشد و بچه‌ها؟ فرمود: اگر صدا نداشته باشد اشکال ندارد ولی اگر صدا بدهد نه.

پرسیدم شخص می‌تواند سوار مرکبی بشود که زنگ کوچک دارد؟ فرمود: اگر صدا دارد نه ولی اگر بی‌صدا است اشکال ندارد.

پرسیدم که موش در روغن یا عسل جامد می‌میرد می‌توان آن را خورد؟ فرمود:

اطراف جایی که مرده دور بیانداز و بقیه را می‌توانی بخوری.

پرسیدم مرکب سواری که مال شخصی است می‌میرد آیا می‌تواند پوستش را بفروشد و دباغی کند و بپوشد؟ فرمود: نه، اگر پوشید نماز در آن نخواند.

پرسیدم می‌توان چهارپا را زد یا به وسیله داغ کردن نشانه بر روی آن گذاشت؟

فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد می‌تواند ریش خود را بگیرد و کم کند؟ فرمود: از دو طرف چهره‌اش می‌تواند اما از جلوش نه.

پرسیدم شارب کوتاه کردن سنت است یا نه؟ گفت آری و سؤال کردم که شیرینی می‌پاشند در عروسی یا غیر عروسی. فرمود: کراهت دارد خوردن آنچه را به غارت ببرد.

پرسیدم از جایزه‌ای که برای هر بنده فراری یا گمشده می‌گذارند؟ فرمود:

اشکالی ندارد.

پرسیدم از فروش مالی که به وسیله عتق به ارث به کسی رسیده؟ گفت نه.

پرسیدم می‌تواند شخص نماز بخواند در مسجدی که دیوارهای قبله و اطرافش دارای سوراخ و رخنه‌ها است و زنی روبرویش نماز می‌خواند او را می‌بیند؟ فرمود:

صحیح نیست.

پرسیدم زن مشغول نماز است در حال قیام بچه‌اش پهلوئی او گریه می‌کند می‌تواند در حال قیام او را بردارد و در آغوش بگیرد؟ فرمود: در حال قیام نمی‌تواند.

از قربانی پرسیدم فرمود: قوچ چاق قربانی کن، شاخ دار و نر و چاق باشد، اگر گوسفند چاق نر پیدا نکردی بز نر چاق و بی‌خیاه از گوسفند یا بز اگر نیافتی بره چاقی. علی علیه السلام می‌فرمود: قربانی با گوسفند دو ساله بکن و گوسفند خریداری کن که گوشها و چشم‌هایش سالم باشد و رو به قبله بگذارد و هنگام قربانی بگو

وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الأرض حنیفا مسلما و ما أنا من المشرکین إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک أمرت و أنا من المسلمین اللهم منک و لک اللهم تقبل منی، بسم الله الذی لا اله الا هو، الله اکبر و صلی الله علی محمد و علی اهل بیته

بعد بخور و به دیگران بخوران.

سؤال کردم از تکبیر در ایام تشریق (سه روز بعد از عید قربان ایام تشریق است) فرمود: روز عید قربان نماز اول تا آخر ایام تشریق از نماز عصر تکبیر می‌گوید

الله اکبر، الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام

. پرسیدم از شخصی که بچه‌اش کنیزی دارد می‌تواند با کنیز بچه‌اش همبستر شود.

فرمود: اگر مایل باشد قیمت آن را برای خود تعیین می‌کند و دو نفر شاهد می‌گیرد، اگر خواست با او همبستر می‌شود و اگر فرزندش مالی داشت در صورتی که بخواهد می‌تواند از آن مال بردارد اگر مادر زنده باشد دوست ندارم از او چیزی بگیرد مگر به عنوان قرض.

پرسیدم شخصی رو به قبله گوسفند را نمی‌کشد چگونه است؟ فرمود: اگر عمدی نباشد اشکال ندارد، اگر کشتار کرد و نام خدا را نبرد اشکالی ندارد وقتی

بسم الله

را بگوید، اول و آخرش سپس بخورد.

پرسیدم زکات آیا داده می‌شود به کسی که دارای صد (درهم) باشد؟ فرمود:

آری و به کسی که خانه دارد و بنده دارد زیرا خانه را نباید مال شمرد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 255

پرسیدم از حائض؟ فرمود: نیم خورده او را می توان خورد ولی وضو از آن نمی گیرد.

پرسیدم آیا بر بنده زکات می توان داد؟ فرمود: نه.

پرسیدم از کسی که به مکه نرفته آیا از زکات می توان خرج حج او را داد؟

فرمود: آری، اهل مکه نباید مانع حاجی ها بشوند از ورود به خانه هایشان.

از این آیه پرسیدم **اذکروا الله کثیرا*** پرسیدم اگر کسی دویست بار ذکر بگوید کثیر گفته؟ فرمود: آری.

پرسیدم از خوابیدن بعد از صبح. فرمود: نه تا وقتی خورشید طلوع کند.

گفت صحبت از انگشتی شد، فرمود: وقتی غسل می کنی آن را تکان بده از جایش، اگر فراموش کردی تا به نماز ایستادی نمی گویم نمازت را دو مرتبه بخوان.

صحبت از ذو القرنین شد که بنده بود یا پادشاه؟ فرمود: بنده ای بود که خدا را دوست داشت خداوند هم او را دوست می داشت و خیر خواه خدا بود، خدا هم خیر او را می خواست.

پرسیدم از اختلاف در قضاوت که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده در چیزهایی که آن جناب نه امر به آن کرده و نه نهی از آنها کرده جز اینکه خود و فرزندان را از آن نهی نموده. پرسیدم چنین چیزی چگونه امکان دارد؟ فرمود: یک آیه حلال کرده و آیه دیگر حرام نموده، گفتم چنین چیزی ممکن است مگر به این صورت که یکی از دو آیه ناسخ دیگری باشد یا هر دو آیه محکم هستند و باید به آنها عمل شود؟ فرمود: توضیح داده وقتی خود و فرزندان را نهی نموده. گفتم پس چرا برای مردم توضیح نداده فرمود: ترسیده که اطاعت نکنند اگر امیر المؤمنین علیه السلام مسأله خلافت برایش استوار می شد و پاهایش محکم می گشت، تمام کتاب خدا را به پا می داشت و حق را اقامه می نمود، امام حسن و امام حسین پشت سر مروان نماز خواندند ما نیز با آنها نماز می خوانیم.

پرسیدم شخصی که از شما تفسیری را نقل می کند یا روایتی را در مورد قضاء یا طلاق یا چیزی دیگر که تاکنون نشنیده ایم از قبیل مناسک یا مشابه آن بی آنکه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 256

شهرت به دشمنی شما داشته باشد، می‌توانیم بگوئیم خدا می‌داند آل محمد چنین چیزی را نگفته‌اند (یعنی انکار کنیم) می‌فرماید: نمی‌توانید مگر اینکه یقین نمائید.

پرسیدم آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز چیزی در باره خدا گفته یا از روی هوی نفس حرفی زده و یا تحمیل نموده؟ فرمود: نه. گفتم این سخن آن جناب که در باره علی علیه السلام فرموده

من كنت مولا فعلى مولا

آیا خداوند به او دستور داده بود؟ فرمود: آری. گفتم پس من بیزار باشم از کسی که انکار این حرف را کرد، از روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را فرمود؟ فرمود: آری. گفتم ممکن است مردم نجاتی داشته باشند مگر اینکه این جریان را معتقد شوند. فرمود: نه، مگر اشخاص مستضعف از مرد و زن و بچه‌ها که راه به جایی و چاره‌ای ندارند.

پرسیدم آنها چگونه اشخاصی هستند؟ فرمود: مگر ندیده‌اید خدمتکاران و زنانان پیدا می‌شوند که این مقام را معتقد نیستند مگر آنها را می‌کشید با اینکه اقرار نسبت به شما دارند؟ و فرمود: هر کس بر او این مقام علی علیه السلام ابراز شود و انکار کند خدا او را، دور گرداند و مرگش دهد که خیری در او نیست.

پرسیدم شخصی می‌گوید اگر فلان بنده را خریدم آزاد است و اگر این جامه را خریدم صدقه است و اگر با زنی ازدواج کردم او طلاق داده است. فرمود: این چیزی نیست.

پرسیدم مرد زنش را طلاق می‌دهد در غیر موقع. فرمود: پسر عمر زنش را طلاق داد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در حال حیض. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد به او مراجعه نماید و این کار را طلاق حساب نکرد.

پرسیدم مردی به زنش می‌گوید تو بر من حرامی. فرمود: این یک نوع قسم است باید کفاره آن را بدهد. خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید یا ایها النبی لم تحرم ما أحل الله لک تبغی مرضات أزواجک و الله غفور رحیم قد فرض الله لکم تحلة أیمانکم و الله مولاکم این کار را قسم گرفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کفاره آن را پرداخت.

پرسیدم به چه مقدار کفاره قسم را می‌دهد؟ فرمود: اطعام ده نفر مسکین

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 257

پرسیدم هر مسکینی چقدر غذا باید داد؟ فرمود: ده سیر، ده سیر.

پرسیدم شخصی ربا خورد اما عقیده‌اش این بود که حلال است. فرمود: اشکالی ندارد مگر این کار را عمدا بکند که ربا است.

از این آیه پرسیدم

أَوْ كَسَوْتَهُمُ لِلْمَسَاكِينِ

فرمود: جامه‌ای بدهد که پوشش برای عورت او باشد. گفتم شخصی می‌گوید من نذر کرده‌ام اما چیزی را بیان نمی‌کند. فرمود: چیزی نیست.

پرسیدم از روزه در وطن؟ فرمود: هر ماه سه روز، دو پنج شنبه که وسط آن یک چهارشنبه بگیرد.

شخصی می‌میرد و یک فرزند از کنیزی دارد و بچه‌های دیگر هم دارد آیا میتواند کسی آن زن را به ازدواج خود درآورد؟ فرمود: برایت نقل کنم سفارشی که علی علیه السلام در مورد کنیزان دارای فرزند فرمود گفتم بفرمائید. فرمود: علی علیه السلام دستور داد که هر زنی از کنیزان فرزند داشته آن زن از سهم فرزندش محسوب می‌شود.

از شغل حجامت‌گر پرسیدم. فرمود: مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین مسأله را سؤال کرد به او فرمود: تو شتر آب کش داری؟ جواب داد آری.

فرمود: از آن شغل او را علف بده.

پرسیدم شخصی به غنا مشغول است می‌شود با او نشست؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخصی به فرزندش صدقه‌ای می‌دهد می‌تواند آن را باز پس بگیرد؟

فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کسی که صدقه‌ای بدهد و بعد آن را پس بگیرد مثل کسی است که استفراغ کند و استفراغ خود را دو مرتبه ببلعد.

پرسیدم مردی از درخت میوه رد می‌شود و از آن می‌خورد. فرمود: آری.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی کرد که دیوارها را بلند نمایند که پوشاند درخت را.

سؤال کردم شخصی زمینی را در اختیار دیگری می‌گذارد که آبادش کند ولی آب آن را به مبلغ معین به اجاره می‌دهد. فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از اهل ذمه (یهود و نصاری) می‌توان از غذای آنها خورد در صورتی که

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 258

گوشت مرده و خوک بخورند؟ فرمود: نه، و نمی‌توان در ظرف طلا و نقره غذا خورد.

پرسیدم کبائری که خداوند در این آیه می‌فرماید **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفَرُ عَنْكُمْ سِئَاتِكُمْ** چه نوع گناهی است؟ فرمود: گناهی که وعده آتش به آنها داده.

پرسیدم شخصی کناره‌گیری می‌کند از برادر یا خویشاوندانش از کسانی که عارف به ولایت نیستند؟ فرمود: اگر طلاق و عتق و آزادی بنده‌ای در کار نباشد با او حرف بزنند.

پرسیدم یک شخص به تنهائی شب اول ماه رمضان ماه را می‌بیند و دیگری غیر از او نمی‌بیند آیا روزه بگیرد؟ فرمود: اگر شکی در آن ندارد، تنها خودش روزه بگیرد و روزه می‌گیرد با مردم وقتی آنها روزه گرفتند.

پرسیدم شخصی که روزه ماه رمضان را قضا می‌کند می‌تواند با همسر خود ملامسه و بوس و کنار داشته باشد؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخصی بر خورد به مدفوع خشک می‌کند به لباس و پای او می‌رسد می‌تواند داخل مسجد شود و نماز بخواند و شستشو ندهد به آنچه بر خورد به مدفوع کرده؟ فرمود: وقتی خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی بدون وضو اذان یا اقامه می‌گوید، همین کافی است؟ فرمود:

اذان اشکالی ندارد اما اقامه را باید با وضو بگوید. گفتم اگر اقامه گفت بدون وضو آیا می‌تواند با آن اقامه نماز بخواند؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخص تخم کبوتر را می‌شکند یا مقداری از آن را در حالی که جوجه در داخل تخم تکان می‌خورد چه کار باید بکند؟ فرمود: در مقابل هر جوجه‌ای یک گوسفند صدقه می‌دهد و گوشت آن را صدقه می‌دهد وقتی محرم است و اگر جوجه حرکتی نداشته باشد، پول تخم مرغ را صدقه می‌دهد یا با پول آن خوراکی برای کبوتر حرم می‌خرد.

پرسیدم شخصی تخم شتر مرغ را دست می‌زند با اینکه جوجه داخل آن حرکت می‌کند؟ فرمود: در مقابل هر جوجه یک شتر باید در قربانگاه قربانی کند.

پرسیدم نضوح (یک نوع بوی خوش است) در آن شراب می‌ریزند می‌تواند زن

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 259

نماز بخواند در صورتی که آن نضوح روی سرش باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه بشوید آن را.

پرسیدم سورمه چشم را می توان با شراب مخلوط کرد؟ فرمود: نه.

پرسیدم مرد لباس زرد پر رنگ می پوشد؟ فرمود: اگر در آن بوی خوش نباشد اشکالی ندارد.

پرسیدم زن خضاب به حنا و وسمه نموده؟ فرمود: اشکالی ندارد و نمی تواند نماز با آن بخواند.

پرسیدم پوشیدن پوست سمور و سنجاب و روباه کوچک و قاقم چگونه است؟

فرمود: اشکالی ندارد، نماز با آن نمی خواند مگر اینکه تزکیه شده باشد.

پرسیدم انجیر و خرما را با هم مخلوط کردن و میوه های دیگر آیا صحیح است؟

فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی کرده از مخلوط کردن اگر تنها بودی هر چه مایلی بخور، اما اگر با دیگران بودی این کار را نکن مگر با اجازه آنها.

پرسیدم مرد در مسجد نشسته ولی پایش خارج از مسجد است یا از مسجد منتقل می شود در حال نماز صحیح است؟
فرمود: اشکالی ندارد.

سؤال کردم نقره در خوان یا کاسه و یا شمشیر و کمر بند و زین یا افسار فروخته می شود به قیمتی کمتر از نقره یا بیشتر، آیا حلال است؟ فرمود: باید ثمر را به طلا بخرد و غیر آن را به درهم.

پرسیدم زین نقره دار و لجام نقره ای را می توان سوار شد؟ فرمود: اگر آب نقره باشد که نتوان آن را جدا کرد، اشکالی ندارد و گر نه سوار نشود.

پرسیدم شمشیر را در مسجد می آویزد؟ فرمود: رو به قبله نه، اما طرف دیگر اشکالی ندارد.

پرسیدم شیر خر برای دوا می توان آشامید یا در دواء می توان قرار داد؟ فرمود:

اشکالی ندارد.

پرسیدم در ظرفی که شراب خورده اند می توان آب آشامید قدح چوبی یا ظرف شراب، فرمود: وقتی شسته شود اشکالی ندارد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 260

پرسیدم شخصی در محلی غسل جنابت می کند یا ادرار می نماید بعد خشک می شود، می تواند آنجا را فرش کند؟ فرمود: آری در صورتی که خشک شده باشد.

پرسیدم شخصی از جایی می گذرد که مدفوع انسان آنجاست، باد می وزد و از عذره و مدفوع به لباس و سر او می پاشد، می تواند قبل از شستن نماز بخواند؟ فرمود:

بلی، می تکاند و پاک می کند نماز می خواند.

پرسیدم شراب اول شراب بوده بعد سرکه شده آیا می توان آن را خورد؟ فرمود:

آری، وقتی سکر و مستی آن از بین برود.

پرسیدم در کوزه شراب می توان سرکه ریخت یا روغن زیتون و چیز دیگر؟

فرمود: اگر شسته شود اشکالی ندارد.

پرسیدم عقیقه برای پسر و دختر چگونه است؟ فرمود: فرقی نمی کند، قوچ و قوچ سرش را در روز هفتم می تراشد و به وزن آن طلا یا نقره صدقه می دهد، اگر نتوانست صدقه بدهد، موی را نگه می دارد یا وزن آن را می سنجد وقتی توانگر شد صدقه می دهد. پرسیدم شخصی دعا می کند، برادرانش اطراف او هستند، واجب است آنها آمین بگویند؟ فرمود: اگر خواستند چنین کاری را می کنند و اگر نخواستند ساکتند. اگر دعای خوبی کرد و به آنها گفت آمین بگوئید، لازم است که آمین بگویند.

پرسیدم آیا غنا در روز فطر و عید قربان و شادی جایز است؟ فرمود: اشکالی ندارد، اگر نی زنی نکند.

پرسیدم شراب خوار چه حالی دارد وقتی مست شود؟ فرمود: هر کس شراب بخورد و بعد بمیرد تا چهل روز مانند بت پرست است.

پرسیدم نوحه سرائی بر مرده صحیح است؟ فرمود: کراهت دارد.

پرسیدم می توان شعر در مسجد خواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم می توان گمشده را در مسجد جستجو کرد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم فطره ماه رمضان برای تمام افراد واجب است یا برای کسانی که روزه گرفته‌اند و اهل نمازند؟ فرمود: هر کوچک و بزرگ خانواده که تحت تکفل او هستند.

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 261

پرسیدم کشتن مورچه جایز است؟ فرمود: آن را نکش، مگر تو را بیازارند.

پرسیدم کشتن شانه سر (هدهد) اشکال دارد؟ فرمود: او را نیازار و نکش، پرنده خوبی است.

پرسیدم کسی که قرائت سوره حمد را ترک نموده چگونه است؟ فرمود: اگر عمدا ترک کرده نمازش درست نیست، اما اگر فراموش کرده اشکالی ندارد.

پرسیدم خوردن سوسمار و موش خرما (که در صحرا رو پا می‌ایستد) چگونه است؟ فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم شخصی دو روز روزه ماه رمضان بدهکار است، چگونه روزه بگیرد؟

فرمود بین آن دو روز یک روز فاصله می‌اندازد و اگر بیشتر بود از این فقط متوالی و پشت سر هم می‌گیرد.

پرسیدم مرد با زن خود شوخی می‌کند یا او را عریان می‌نماید یا می‌بوسد، چیزی از او خارج می‌شود چگونه است؟ فرمود: اگر منی خارج شود با شدت و سست شدن، باید غسل کند. اما اگر آبی است که به شدت و شهوت و سستی خارج نشده، غسل ندارد و برای نماز وضو می‌گیرد.

پرسیدم زن می‌تواند از خانه شوهرش چیزی بدون اجازه او به کسی بدهد؟

فرمود: نه، مگر از او حلال بود را بخواهد.

پرسیدم مردی طواف می‌کند بعد فجر، آیا دو رکعت را می‌تواند خارج از مسجد بخواند؟ فرمود: نماز را در مکه می‌خواند و خارج از آن نمی‌شود مگر فراموش کند که خارج می‌شود و نماز را می‌گذارد، وقتی به مسجد بازگشت باید بخواند آن دو رکعت طواف را هر ساعتی که می‌خواهد.

پرسیدم شخصی یک هفت طواف می‌کند و آن دو رکعت را نمی‌خواند تا باز تصمیم می‌گیرد هفت شوط دیگر طواف کند، آیا صحیح است؟ فرمود: نه، مگر دو رکعت هفت شوط اول را بخواند بعد هر چه می‌خواهد طواف کند.

پرسیدم مرد می‌تواند وقوف در عرفات نماید بدون وضو؟ فرمود: صحیح نیست، مگر وضو داشته باشد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 262

پرسیدم شخص می تواند وقوف در مشعر بنماید بدون وضو؟ فرمود: بدون وضو صحیح نیست.

پرسیدم شخصی پیراهنی دارد که جنابت به آن رسیده و آن را نشسته می تواند در آن بخوابد؟ فرمود: مکروه است.

پرسیدم مرد در جامه خود عرق می کند می داند که در آن جنابت است چه باید بکند؟ می تواند قبل از شستشو نماز بخواند؟ فرمود: اگر بداند وقتی عرق می کند از آن جنابت به بدنش می رسد باید بشوید آنچه به بدنش رسیده، اما اگر بداند که به بدنش رسیده ولی محل آن را نداند باید تمام بدنش را بشوید.

پرسیدم کیفیت نشستن در نماز عیدین و جمعه موقعی که امام مشغول خطبه است چگونه است؟ باید رو به قبله باشد یا رو به امام؟ فرمود: رو به امام.

پرسیدم پیر زن و دختری که تازه بالغ نشده لازم است خود را تزئین نماید و عطر استعمال کنند در جمعه و عیدین، چنانچه بر مردان لازم است؟ فرمود: آری.

پرسیدم شخص سهو می کند بعد بنا را بر گمان می گذارد، باید چه کند؟ آیا نماز را شروع کند یا بایستد و تکبیر بگوید و قرائت بخواند؟ آیا اذان و اقامه دارد؟ اگر در دو رکعت آخر سهو کند بعد از تمام کردن قرائت آیا باید تسبیح و تکبیر بگوید؟

فرمود: بنا را بر آنچه خواند می گذارد، اگر از قرائت فارغ شده باشد دیگر قرائت بر او نیست و نه اذان و اقامه باید بگوید و سهوی بر او نیست.

پرسیدم در تکبیر ایام تشریق آیا دست های خود را باید بلند کند یا نه؟ فرمود:

مستحب است، اگر فراموش کرد چیزی بر او نیست.

پرسیدم زنها باید ایام تشریق تکبیر بگویند؟ فرمود: آری ولی بلند نمی گویند.

پرسیدم از مرد داخل می شود با امام که یک رکعت جلوتر از اوست، امام بعد از سلام تکبیر می گوید تکبیر ایام تشریق آن مرد چه کار باید بکند؟ فرمود: حرکت می کند، بقیه نمازش را می خواند، وقتی تمام کرد تکبیر می گوید.

پرسیدم شخصی تنها نماز می خواند، تنها در ایام تشریق آیا باید تکبیر بگوید؟

فرمود: آری، اگر فراموش کرد اشکالی ندارد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 263

پرسیدم در ایام التشریق چه باید بگویم؟ فرمود: می گوید

الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله و الله اكبر و لله الحمد الله اكبر على ما هدانا، الله اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام.

پرسیدم از نافله‌ها در ایام التشریق، آیا در آنها تکبیر هست؟ فرمود: آری، و اگر فراموش کرد، اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی اذان را می‌شنود و نماز فجر را می‌خواند، اما نمی‌داند فجر طلوع کرده یا نه فقط گمان به فجر دارد به واسطه اذان چنین گمانی را دارد، آیا همین کافی است؟ فرمود: کافی نیست مگر علم داشته باشد که فجر طلوع کرده.

پرسیدم مسلمان عارف داخل خانه برادرش می‌شود، او برایش نیبذ (یک نوع شراب است) یا آشامیدنی که نمی‌داند چیست به او می‌دهد، می‌تواند بیاشامد بی آنکه از او بپرسد؟ فرمود: اگر مسلمان عارف باشد بیاشامد آنچه برایش آورد، مگر اینکه نشناسد آن را.

پرسیدم مرد می‌تواند انگشتر طلا دست کند؟ فرمود: نه.

پرسیدم بازی چهارده تائی و مشابه آن چگونه است؟ فرمود: هیچ نوع لعب و بازی مستحب نیست غیر از رهان (شرط بندی) و تیر اندازی.

پرسیدم شخصی سوره را شروع می‌کند مقداری از آن را می‌خواند بعد اشتباه می‌کند، سوره دیگری را می‌خواند تا تمام کند، بعد می‌فهمد که اشتباه کرده، آیا باید برگردد و همان سوره اول را بخواند گرچه رکوع و سجده را انجام داده باشد؟ فرمود:

اگر به رکوع نرفته باشد برگردد، در صورتی که بخواهد اما اگر رکوع کرده نماز خود را ادامه دهد.

پرسیدم که قربانی را شخصی به اشتباه در موقع ذبح نام دیگری را می‌برد آیا برای صاحب آن کافی است؟ فرمود: آری همان نیتی که کرده صحیح است.

پرسیدم از شخصی که قربانی را می‌خرد که کور است و این را نمی‌داند مگر بعد از خریدن، آیا همان کافی است؟ فرمود: آری مگر اینکه (هدی) باشد زیرا هدی صحیح نیست ناقص باشد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 264

پرسیدم از گروهی که در کشتی هستند و نمی‌توانند خارج شوند مگر در گل و آب می‌توانند نماز واجب را در کشتی بخوانند؟ فرمود: آری.

پرسیدم گروهی نماز جماعت در کشتی می‌خوانند امام کجا بایستد؟ اگر زنها هم باشند چه کار کنند؟ ایستاده بخوانند یا نشسته؟ فرمود: ایستاده، اگر نتوانند بایستند نشسته می‌خوانند، امام جلو می‌ایستند و زنها پشت سر آنها اگر کشتی جا نداشت زنها می‌نشینند مردها نماز می‌خوانند، اشکالی ندارد که زنها جلو آنها باشند.

پرسیدم شخصی در تشهد و قنوت اشتباه می‌کند، می‌تواند تکرار کند تا به یادش بیاید یا ساعتی ساکت باشد تا یادش بیاید. فرمود: اشکالی ندارد، تکرار کردن و ساعتی سکوت کند تا یادش بیاید در قنوت اشتباه نیست مانند تشهد.

پرسیدم شخصی در قرائت خود اشتباه می‌کند می‌تواند ساعتی ساکت باشد تا یادش بیاید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی سوره‌ای را می‌خواهد بخواند ولی سوره دیگری را می‌خواند، می‌تواند بعد از خواندن نصف سوره برگردد و سوره‌ای که می‌خواست بخواند؟

فرمود: آری، مگر **قل هو الله أحد و قل یا ایها الکافرون** باشد.

پرسیدم مردی یک سوره را در دو رکعت نماز واجب می‌خواند در صورتی که سوره دیگر هم می‌تواند بخواند چه کار باید بکند؟ فرمود: اگر سوره دیگری را خوب می‌خواند این کار را نکند اما اگر سوره دیگر یاد ندارد اشکالی ندارد، اگر کرد چیزی بر او نیست و نباید اعاده کند.

پرسیدم مردی در نماز می‌ایستد آیا می‌تواند یک پای خود را جلو و پای دیگر را عقب بیندازد بدون مرض و علتی؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در دو رکعت اول نماز می‌ایستد، آیا می‌تواند دست به دیوار مسجد بگیرد و به کمک دیوار حرکت کند و به پا بایستد بدون اینکه بیماری یا ناراحتی داشته باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم در حج تمتع شخصی روز ترویبه مقدم می‌دارد قبل از زوال چه کار باید بکند؟ فرمود: طواف می‌کند و از احرام خارج می‌شود، وقتی نمازش را خواند محرم

پرسیدم شخصی چیزی را پیدا می‌کند چند درهم یا لباس یا چهارپا چه کار باید بکند؟ فرمود: یک سال اعلان می‌کند اگر اعلان نکرد جزء اموال خود قرار می‌دهد تا صاحبش پیدا شود و به او بدهد، اگر مرد وصیت می‌کند بدهند، او ضامن آن شیء است.

گفتم شخصی چیزی را پیدا می‌کند و یک سال هم اعلان می‌نماید بعد صدقه می‌دهد، پس از صدقه دادن صاحبش می‌آید آن صدقه‌ای که داده چه می‌شود و اجر آن متعلق به کیست؟ فرمود: باید به صاحبش بدهد یا قیمت آن را. فرمود: ضامن آن است و اجر متعلق به او است مگر صاحبش راضی شود و از آن بگذرد و اجرش متعلق به او است.

پرسیدم زن در نماز واجب است و بچه‌اش در پهلو او گریه می‌کند و آن زن نشسته است، آیا می‌تواند بچه‌اش را بنشانند در دامن خود و ساکتش کند یا شیر به او بدهد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم زن جراحی در ران یا شکم یا بازو دارد، مرد می‌تواند نگاه کند و معالجه نماید؟ فرمود: نه.

پرسیدم مرد در زیر ران یا دو طرف نشیمنگاهش جراحی دارد، زن می‌تواند نگاه کند و آن را معالجه کند؟ فرمود: اگر عورت او نباشد می‌تواند.

پرسیدم فضله موش داخل آرد می‌شود، می‌توان آن را خورد وقتی مخلوط آرد شود؟ فرمود: اگر نداند اشکالی ندارد، اما اگر فهمید فضله را از آرد خارج کند.

پرسیدم کسی که قربانی می‌کند می‌تواند پوست آنها را برای خود مشک بسازد؟ فرمود صحیح نیست مگر اینکه قیمت پوست را صدقه بدهد.

پرسیدم شخصی روی مصلی و فرش نماز یا حصیر نماز می‌خواند. موقع سجده کف دست او روی فرش قرار می‌گیرد اما انگشت‌هایش خارج از فرش روی زمین است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در نماز واجب سوره و سوره دیگر را با یک نفس می‌خواند

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 266

صحیح است، اشکالی ندارد اگر انجام داد؟ فرمود: در صورتی که بخواهد می‌تواند به یک نفس بخواند و اگر به چند نفس هم خواند چیزی بر او نیست.

شخصی در نماز است صدائی را می‌شنود، سکوت می‌کند تا گوش بدهد اگر چنین کرد اشکالی دارد؟ فرمود: این نقصی است در نماز ولی چیزی بر او نیست.

پرسیدم شخص در قرائت نماز می‌تواند زبانش را حرکت ندهد و همین طور آهسته بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص در قرائت به آیه‌ای می‌رسد که در آن ترسانیدن است گریه می‌کند و آیه را تکرار می‌نماید؟ فرمود: هر چه می‌خواهد آیه را تکرار کند و اگر گریه‌اش گرفت اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می‌تواند با انگشتر نقره کار کند؟ فرمود: اشکالی ندارد، کراحت دارد ظرف آب را استعمال کند که نقره است.

پرسیدم شخص می‌تواند قرآن را بنویسد روی لوح یا صفحه بدون وضو؟

فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص مجوسی ملخ و ماهی صید می‌کند ما می‌توانیم بخوریم؟ فرمود:

صید آنها همان زکات آنها است و اشکالی ندارد.

پرسیدم کودک دزدی می‌کند چه حکمی دارد؟ فرمود: اگر صغیر باشد بخشیده است، اگر تکرار کرد انگشتهایش قطع می‌شود و اگر باز دزدی کرد از پائین تر قطع می‌شود یا جایی که خدا می‌خواهد.

پرسیدم می‌توان در خوابگاه شتر نماز خواند؟ فرمود: صحیح نیست مگر بترسد که اسبابش از بین برود، اول جاروب کن بعد آب پاشی نما بعد نماز بخوان.

در خوابگاه گوسفند پرسیدم می‌تواند نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم درخت خرما را دو سال یا چهار سال بفروشد؟ فرمود: اشکالی ندارد می‌گوید اگر امسال چیزی نداد ان شاء الله سال دیگر می‌دهد.

پرسیدم درخت خرما را می‌تواند برای یک سال بخرد؟ فرمود: نمی‌تواند مگر خرما برسد.

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 267

پرسیدم احرام به یک حجه چگونه است؟ فرمود: وقتی احرام بست و گفت پرسیدم احرام به یک حجه چگونه است؟ فرمود: وقتی احرام بست و گفت بیک حجه این عمل او عمره است که در خانه از احرام خارج می‌شود عملش عمره کوفه است و حج مکه.

پرسیدم عمره در چه زمانی انجام می‌شود؟ فرمود: هر ماه که بخواهد می‌تواند برود.

پرسیدم ایستادن پشت سر امام در صف اندازه آن چگونه است؟ فرمود: هر طور می‌توانی بایست وقتی نشستی اگر جا تنگ بود جلو برو یا عقب اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند در نماز کف دو دست را روی هم بگذارد یا آرنج را؟

فرمود: صحیح نیست، اگر انجام داد دو مرتبه نخواهد کرد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: از پدرم این مسأله را سؤال کرد ایشان از پدرشان بالاخره از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که فرموده است این یک کار است و در نماز کار نیست.

پرسیدم کرم از مستراح روی لباس می‌افتد، می‌تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود:

اشکالی ندارد مگر روی لباس خود اثری ببیند که باید آن را بشوید.

پرسیدم یهودی و نصرانی دست در آب فرو می‌برند آیا می‌توان از آن وضو گرفت؟ فرمود: نه، مگر مضطر باشد.

پرسیدم نصرانی و یهودی شستشو می‌کنند با مسلمانان در حمام؟ فرمود: وقتی بداند او نصرانی است با غیر آب حمام باید غسل کند مگر اینکه تنها غسل کند داخل حوض او شستشو می‌کند بعد او غسل می‌نماید.

پرسیدم یهودی و نصرانی از خم آب می‌خورند، مسلمان می‌تواند از آن آب بخورد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از طرف دسته کوزه و خم و قدح و شیشه و عیدان می‌تواند آب بیاشامد؟ فرمود: از طرف دسته کوزه و آفتابه و قدح و از طرف دسته وضو هم نمی‌گیرد.

پرسیدم مریض که نمی‌تواند بایستد چگونه نماز می‌خواند؟ فرمود: نافله را

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 268

نشسته می‌خواند، هر دو رکعت را یک رکعت حساب می‌کند، اما در نماز واجب هر رکعت را یک رکعت حساب می‌کند، در صورتی که نتواند بایستد.

پرسیدم مریض در چه صورت می‌تواند روزه خود را بخورد؟ فرمود: هر بیماری که روزه برایش ضرر داشته باشد می‌تواند روزه‌اش را بخورد.

پرسیدم شخصی در موقع ذبح گردن گوسفند را قطع نموده قبل از سرد شدن گوشت آن این کار را اشتباه انجام داده یا کارد یک مرتبه بریده، می‌توان آن را خورد؟ فرمود: اشکالی ندارد، دو مرتبه نکند.

پرسیدم پسر چه وقت نماز و روزه بر او واجب می‌شود؟ فرمود: وقتی نزدیک بلوغ می‌شود و روزه و نماز را بشناسد.

پرسیدم مرد را دزد می‌زند یا لباسش غرق می‌شود و لخت است موقع نماز می‌رسد، چگونه نماز بخواند؟ فرمود: اگر خاشاک پیدا کرد عورت خود را می‌پوشاند و نمازش را با رکوع و سجود تمام می‌کند، اگر چیزی پیدا نکرد می‌ایستد و برای رکوع و سجده اشاره می‌کند.

پرسیدم زن فقط یک چادر دارد چگونه نماز بخواند؟ فرمود: خود را در آن می‌پیچد و سرش را می‌پوشد و نماز می‌خواند، اگر پایش بیرون ماند و چاره‌ای نداشت اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در نماز جماعت است، یک نفر آیه سجده را می‌خواند چکار بکند؟ فرمود: با سرش اشاره کند. پرسیدم می‌تواند در زمین شوره‌زار نماز بخواند؟

فرمود: نه، مگر در آن زمین گیاه روئیده باشد و مگر بترسد نمازش فوت شود.

پرسیدم شخصی با درنده روبرو می‌شود موقع نماز نمی‌تواند از ترس او حرکت کند، اگر نماز را بایستد و بخواند در رکوع و سجود از درنده که روبروی اوست در غیر قبله می‌ترسد، اگر رو به قبله بایستد می‌ترسد شیر به او حمله کند، چه کار کند؟ فرمود:

رو به شیر نماز بخواند و با سر اشاره می‌کند در حال قیام، گر چه شیر رو به قبله نباشد.

پرسیدم شخصی در نماز است، دیگری آیه سجده می‌خواند؟ فرمود: سجده می‌کند وقتی یکی از چهار سوره واجب را شنید بعد حرکت می‌کند و نمازش را تمام

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 269

می‌نماید، مگر در نماز واجب باشد که با سر اشاره می‌نماید.

پرسیدم حرف زدن بعد از تمام شدن نماز عشاء چگونه است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از دمل چرک می آید، چه کار کند؟ فرمود: اگر غلیظ است و خون به همراه دارد در هر شبانه دو بار می شوید صبح و شب وضو را باطل نمی کند، اگر به لباس به اندازه یک دینار خون رسیده، آن را بشوی، در آن جامه نماز نخوان مگر بعد از شستن.

پرسیدم شخصی می گوید قربانی به کعبه می برم چنین و چنان چیزهائی که قدرت آن را ندارد؟ فرمود: اگر نذر برای خدا کرده باشد و مالک چیزی نباشد اشکالی ندارد اما اگر مالک غلام یا کنیز یا مشابه آنها است می فروشد و از بهای آن عطر می خرد و کعبه را معطر می کند، اگر مالک چهارپا باشد چیزی بر او نیست.

پرسیدم مردی دو زن دارد، یکی از آنها می گوید سهم شب و روز من یک روز یا یک ماه و از این قبیل متعلق به تو باشد و به تو بخشیدم. فرمود: اگر واقعا راضی باشد یا از او بخرد اشکالی ندارد حق اوست.

پرسیدم شخصی در نماز در صفی هست می تواند به صف دوم یا سوم برود یا به پشت برگردد و در کنار صف دیگر؟ فرمود: اگر در بودن آنجا خللی مشاهده می کند اشکال ندارد.

پرسیدم می توان اذان و اقامه را روی مرکب گفت؟ فرمود: اذان اشکالی ندارد ولی اقامه را نمی گوید تا پائین بیاید.

پرسیدم کلاغ دو رنگ و سیاه را می توان خورد؟ فرمود: صحیح نیست خوردن گوشت هیچ نوع کلاغ زاغ و غیر آن.

پرسیدم روزه سه روز در حج و هفت روز، آیا پشت سر هم بگیرد یا جدا کند؟

فرمود: سه روز را پشت سر هم فاصله نیاندازد ولی بین سه روز و هفت روز جمع نکند.

پرسیدم کفاره روزه قسم را باید متوالی بگیرد یا فاصله بیاندازد؟ فرمود: با هم

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 270

می گیرد.

پرسیدم مرد می تواند مرد را ببوسد یا زن زن را؟ فرمود: برادر و خواهر و دختر و مانند آن اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد می تواند در خانه تنها بخوابد؟ فرمود: کراهت دارد تنهائی و من دوست ندارم چنین انجام دهد.

پرسیدم شخصی در انگشت یا دستش چیزی است، می تواند با آب دهان آن را مرطوب کند و در نمازش مسح نماید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در طشت ادرار می‌کند، می‌تواند در آن وضو بگیرد؟ فرمود:

وقتی سلاح نباشد می‌تواند حمل کنند.

پرسیدم شخص قنوت را فراموش می‌کند تا به رکوع می‌رود چه کند؟ فرمود:

نمازش را تمام کند، چیزی بر او نیست.

پرسیدم شتر قربان کردن و گاو برای چند نفر می‌تواند قربانی باشد؟ فرمود:

سرپرست خانواده نام خود را می‌برد، همان قربانی برای خانواده کافی است، اگر چهار پنج نفر باشند.

پرسیدم در صورت خشک شدن آب و مردن صیدهای دریائی (از قبیل ماهی) آیا خوردن آنها حلال است؟ فرمود: نه.

پرسیدم صید دریائی را در طور و شبکه نگاه می‌دارند تا می‌میرد، خوردن آن حلال است؟ فرمود: اگر در طور بماند تا بمیرد، بخورد اشکالی ندارد.

پرسیدم شکارچی آهو یا گورخر یا پرنده‌ای را به زمین می‌اندازد بعد دیگری آن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 271

را با تیر می‌زند و می‌میرد آیا خورده می‌شود؟ فرمود: بخور تا تغییر نکرده (در نسخه دیگر تا وقتی غایب نشده باشد) در صورتی که موقع تیراندازی نام خدا را برده باشد.

پرسیدم شخص مسلمان برده‌ای مشرک می‌خرد در سرزمین شرک. برده می‌گوید نمی‌توانم راه بروم مسلمان می‌ترسد او ملحق به مشرکان بشود، می‌تواند او را بکشد؟ فرمود: در صورتی که بترسد به دشمن پیوندد می‌تواند او را بکشد.

پرسیدم مردی از شخصی طلبکار است، مرد بدهکار منکر می‌شود بعد همان مرد منکر از این شخص طلبکار می‌شود، آیا می‌تواند طلبکار اولی مانند او منکر بدهی خود شود مثل او؟ فرمود: آری، ولی اضافه نه.

پرسیدم شخصی کنیزی را به دیگری صدقه می‌دهد، آیا آمیزش با آن کنیز حلال است برایش تا هنوز کنیز را به شخص صدقه‌گیرنده نداده است؟ فرمود: وقتی به او صدقه داد آمیزش با آن کنیز برایش حرام است.

پرسیدم نماز میت در صورتی که خورشید قرمز شود جایز است؟ فرمود:

صحیح نیست مگر در وقت نماز، وقتی خورشید غروب کرد نماز مغرب را بخوان بعد نماز میت را.

پرسیدم شخص پشت سر امام نماز می‌خواند، تشهد را طولانی می‌کند ادرارش می‌گیرد یا می‌ترسد چیزی از دستش برود یا دچار دردی شود چه کار باید بکند؟

فرمود: سلام می‌دهد و تمام می‌کند و امام را رها می‌کند.

پرسیدم زن بدون اجازه شوهرش می‌تواند خارج شود؟ فرمود: نه.

پرسیدم زن بدون اجازه شوهرش می‌تواند روزه بگیرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم قرضی به گردن شخص ثروتمندی است هر وقت طلبکار بخواهد می‌تواند بگیرد. آیا زکات باید بدهد؟ فرمود: نه، تا طلبش را بگیرد و یک سال بر آن بگذرد.

ابو الحسن علی بن جعفر از برادر خود حضرت موسی بن جعفر نقل کرد که می‌تواند دو هفت شوط طواف را به هم ضمیمه نماید. بعد نماز طواف بخواند و بیش

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 272

از دو هفت شوط نمی‌تواند طواف نماید بدون نماز^{۵۲}.

پرسیدم مریض را داغ نمایند یا می‌تواند دعا برایش بنویسند؟ فرمود: اشکالی ندارد گرفتن دعا، در صورتی که به نوع حرام نباشد. (مانند سحر) پرسیدم زن مطلقه تا تمام نشدن عده نفقه از شوهرش طلبکار است؟ فرمود:

آری.

پرسیدم زنی شنید شوهرش مرده. عده وفات نگه داشت، بعد ازدواج کرد. باز فهمید شوهرش زنده است. آیا برای شوهر دوم حلال است؟ گفت: نه.

پرسیدم شخصی نماز شب را فراموش می‌کند. وقتی یادش می‌آید که برای نماز ظهر آماده می‌شود. چه کار بکند؟ فرمود: اول نماز ظهر را می‌خواند. بعد از نماز ظهر، نماز شب و وتر را قضا می‌کند. بین ظهر و عصر یا هر وقت خواست.

⁵² (۱) قبلاً گذشت که تا نماز طواف هفت دور اول را نخواند نمی‌تواند هفت دور دوم را شروع کند. شاید بتوان حمل کرد که طواف اولی واجب است.

پرسیدم مردی حجامت کرده و خون به لباسش رسیده. نمی‌داند تا فردا چه کار باید بکند؟ فرمود: اگر دیده و نشسته باید آنچه نماز در آن حال خوانده قضا کند.

چیزی کم ننماید اگر دیده و شروع به نماز کند. بعد همین نماز را قضا نماید.

پرسیدم لحاف حریر یا متکای حریر یا مصلاهی حریر یا تمام اینها از دیبا باشد می‌تواند مرد روی آنها نماز بخواند و تکیه کند؟ فرمود: روی زمین پهن می‌کند و می‌ایستد اما سجده نمی‌کند بر آنها.

پرسیدم شخصی فراموش می‌کند سجده آخر نماز واجب را؟ فرمود: سلام نماز را می‌دهد، بعد سجده می‌کند همین طور در نافله.

پرسیدم شخصی نماز را شروع کرده با سوره‌ای قبل از حمد، پس از تمام کردن سوره یادش بیاید چه باید بکند؟ فرمود: نمازش را می‌خواند، حمد را بعد می‌خواند.

پرسیدم شخصی سوره‌ای را شروع کرده قبل از سوره حمد در صورتی که خطا و اشتباه کرده باشد همین او را کافی است؟ فرمود: آری.

(1) قبلاً گذشت که تا نماز طواف هفت دور اول را نخواند نمی‌تواند هفت دور دوم را شروع کند. شاید بتوان حمل کرد که طواف اولی واجب است.

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 273

پرسیدم شخص می‌تواند در کشتی بر قیر سجده کند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند در نماز به نقش انگشتری خود نگاه کند مثل اینکه می‌خواهد آن نقش را بخواند یا در تکه کاغذی یا کتابی که رو به قبله است؟ فرمود:

این کار نقصی در نماز است اما آن را قطع نمی‌کند.

پرسیدم شخص می‌تواند در رکوع یا سجود باقیمانده سوره‌ای که می‌خواند، بخواند؟ فرمود: در رکوع نمی‌تواند ولی در سجده اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند در رکوع یا سجده‌اش سوره‌ای غیر از سوره‌ای که همیشه می‌خواند، بخواند؟ فرمود: اگر شروع به آیه‌ای نموده اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد فراموش کرده به پهلو راست بخوابد، بعد از دو رکعت نماز صبح یادش آمد وقتی که مشغول اقامه شده است چه کار بکند؟ فرمود: پا می‌شود و نمازش را می‌خواند و آن را رها می‌کند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص در نماز است و پهلو او کسی خوابیده، می‌خواهد او را بیدار کند تسبیح می‌گوید و صدایش را بلند می‌کند به قصد بیدار کردن او، آیا این کار نمازش را باطل می‌کند و چه باید بکند؟ فرمود: نمازش صحیح است. چیزی هم بر او نیست اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی مشغول نماز است. کسی در می‌زند تسبیح می‌گوید و صدایش را بلند می‌کند تا خادمش بفهمد و بیاید با دست نشان دهد که درب منزل کسی است.

آیا نمازش باطل می‌شود و چیزی بر او هست؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی وضو ندارد. باران می‌بارد بر سر و رویش تا از سر به صورت و دستها و پاهایش جاری می‌شود. آیا همین او را از وضو بی‌نیاز می‌کند؟ اگر بشوید کافی است. مضمضه و استنشاق نیز می‌کند.

پرسیدم شخص می‌تواند برای غسل جنابت در باران بایستد تا روی سر و بدنش جاری شود، با اینکه می‌تواند با آب دیگری غسل کند؟ فرمود: اگر غسل می‌کند همان طور که با آب غسل می‌کند کافی است جز اینکه شایسته است مضمضه و استنشاق کند و دست بکشد به جایی از بدنش که دست می‌رسد.

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 274

پرسیدم شخصی مبتلا به جنابت می‌شود، آب ندارد. باران می‌آید، آیا همان باران کافی است یا باید تیمم نماید؟ فرمود: اگر بشوید کافی است از تیمم.

پرسیدم شخصی جنب یا بی‌وضو است، آب پیدا نمی‌کند اما برف و یخ هست و خاک نیز وجود دارد. کدامیک از این دو بهتر است تیمم کند یا برف به صورت و بدن و سر خود بکشد؟ فرمود: برف در صورتی که سر و بدنش را تر کند بهتر است.

اگر نتوانست با برف غسل کند تیمم بگیرد.

پرسیدم شخص می‌تواند دو چشمش را در نماز عمدا ببندد؟ فرمود: اشکالی ندارد.^{۵۳}

⁵³ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ۲ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ش.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)؛ ج 2؛ ص 274

سیدم شخصی در نماز است، می فهمد بادی از او خارج شد اما استشمام بو نمی کند و صدائی نمی شنود؟ فرمود: نماز و وضویش را اعاده می کند و آنچه از نماز خوانده به حساب نمی آورد، در صورتی که به یقین بداند.

پرسیدم شخصی احساس باد در شکم می نماید، دست بر دماغ می گذارد و از مسجد عمداً خارج می شود تا باد از او خارج شود، بعد برمی گردد و نماز می خواند بی آنکه وضو بگیرد آیا کافی است؟ فرمود: صحیح نیست، مگر اینکه وضو بگیرد و آنچه در نماز خوانده رها می کند.

پرسیدم وقتی از تشهد دو رکعت اول می خواهد حرکت کند چگونه حرکت نماید دو دست و دو زانویش را به زمین می گذارد بعد حرکت می کند؟ چگونه انجام دهد؟ فرمود: هر کار خواست می کند. اشکال ندارد.

پرسیدم شخصی در مسجد می تواند عمامه یا عرقچین خود را زیر پیشانی بگذارد؟ فرمود: نه، باید پیشانی روی زمین قرار گیرد.

پرسیدم شخصی دو رکعت نماز صبح را نخواند تا وارد مسجد می شود و امام ایستاده در نماز است چه بکند؟ فرمود: وارد نماز آنها می شود و آن دو رکعت را رها می کند. وقتی خورشید بر آمد قضا می کند. (منظور دو رکعت نافله صبح است) پرسیدم شخص می تواند در نماز چشم به آسمان بیاندازد؟ فرمود: اشکالی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 275

ندارد.

پرسیدم زنی که شوهر بر او غضبناک است آیا نمازش صحیح است یا چگونه است حال او؟ فرمود: پیوسته در حال گناه است، تا شوهر از او راضی شود.

پرسیدم اشخاصی مشغول صحبت می شوند تا یک ثلث از شب می گذرد یا بیشتر، همه حرکت کنند و نماز عشا را بخوانند یا به جماعت برگزار کنند، کدام بهتر است؟ فرمود: در جماعت بخوانند بهتر است.

پرسیدم شخصی در نماز واجب، سوره نجم را می خواند بعد به رکوع می رود سپس حرکت می نماید و بقیه نماز را می خواند؟ فرمود: سجده می کند (برای سجده واجب که در سوره نجم هست) بعد حرکت می کند و سوره حمد را می خواند سپس به رکوع می رود، این یک کار اضافی است در نماز واجب دو مرتبه نکند سجده را در فریضه می خواند.

پرسیدم مردی در نماز است. خیال می‌کند جامه‌اش پاره شده یا چیزی به آن رسیده، می‌تواند در حال نماز جامه خود را بررسی نماید؟ فرمود: اگر در جلو لباس یا دو طرف آن است اشکالی ندارد، اما اگر پشت است توجه به آن نکند که صحیح نیست.

پرسیدم شخص می‌تواند پشت درخت خرما میوه‌دار نماز بخواند؟ فرمود:

اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند در میان درختان تاک نماز بخواند وقتی انگور دارد؟

فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به پشت گربه دست کشیده می‌تواند قبل از شستن دست نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم امامی پیش نماز مسافرین است. مسافرها چگونه نماز بخوانند؟ فرمود:

آنها دو رکعتی می‌خوانند، امام بقیه نماز را می‌خواند. وقتی سلام داد و تمام کرد آنها نیز می‌روند.

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 276

پرسیدم شخص می‌تواند نماز بخواند با اینکه جلو او الاغی ایستاده؟ فرمود: در فاصله خود و او یک نی یا چوب یا چیزی می‌گذارد و بعد نماز می‌خواند، اشکالی ندارد. گفتم اگر این کار را نکرد آیا باید نمازش را دو مرتبه بخواند یا چیزی بر او هست؟ فرمود: نمازش را اعاده کند، چیزی بر او نیست.

پرسیدم شخصی یک ثلث از حج خود را به میتی می‌بخشد و یک ثلث را به شخص زنده؟ فرمود: برای میت صحیح است اما برای زنده صحیح نیست.

پرسیدم شخصی بر خود لازم شمرده که در کوفه یک ماه روزه بگیرد و در مدینه یک ماه و در مکه یک ماه. بعد چهارده روز در مکه روزه گرفت، می‌تواند برگردد پیش خانواده خود و روزه کوفه را بگیرد؟ فرمود: اشکالی ندارد و چیزی بر او نیست.

پرسیدم مردی دختر خود را به ازدواج پسری که مخنث است (ظاهر مردی را دارد ولی قدرت مجامعت ندارد) این کار صحیح است؟ فرمود: اگر در او نابکاری و فاحشه‌ای نیست به ازدواج درآورد.

پرسیدم چند نفر آزاد با چند برده یک غلام را می‌کشند چه باید بکنند؟ فرمود:

غلامها را باید کشت و آزاده‌ها دیه دهند.

پرسیدم شخصی وصیت می‌کند وقتی مردم، کنیزم فلانی آزاد است. زنده می‌ماند تا چند فرزند از او متولد می‌شود بعد می‌میرد. حال او چگونه است؟ فرمود:

کنیز آزاد است، اما بچه‌ها برده هستند.

پرسیدم مردی جامه خود را بر شانه می‌افکند و به زمین می‌خورد یا زیر بغل می‌اندازد. این کار صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به غلام خود می‌گوید برادرم پسر، آیا صحیح است؟ گفت اشکالی ندارد.

پرسیدم چهارپا ادرار می‌کند. ادرارش به مسجد یا دیوار می‌رسد. می‌توان نماز خواند در آنجا قبل از شستن؟ فرمود: خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در حال جماع یا رفتن به مستراح انگشتی دارد که نام خدا یا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 277

آیه‌ای از قرآن در آن هست آیا صحیح است؟ فرمود: نه. (در نسخه دیگری است که اشکال ندارد) پرسیدم نشست و برخاست و نماز بر پوست حیوانات درنده و خرید و فروش و سوار شدن بر آنها (که زین اسب مثلا باشد) آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد اگر سجده بر آن نکند.

پرسیدم شخصی بر اوست روزه سه روز در ماه. آیا روزه قضا بگیرد با اینکه در همان ماهی است که آن سه روزش را روزه نگرفته؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی روزه سه روز در ماه را تأخیر می‌اندازد و تا آخر ماه بطوری که دیگر نمی‌تواند پنج شنبه آخر را درک کند مگر با جمع کردن با چهارشنبه آیا کافی است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی روزه سه روز در ماه که به گردنش هست پشت سر هم می‌گیرد.

قضای آن صحیح است یا باید فاصله بیاندازد؟ فرمود: هر طور مایل است.

پرسیدم مردی زنش را طلاق داده یا زنش مرده است. بعد زنا می‌کند، آیا باید او را سنگسار کرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم زنی را طلاق داده‌اند. یک سال پس از طلاق یا بیشتر زنا کرده، آیا باید او را رجم کرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم شخصی مشغول طواف است یادش می‌آید که جنب بوده آیا طواف خود را قطع کند؟ فرمود: طواف را قطع می‌کند و آنچه طواف کرده حساب نمی‌کند.

پرسیدم جنب دست خود را در آبی فرو می‌برد که می‌خواهد خویشتن را شستشو دهد قبل از شستن دست خود اشکالی دارد؟ فرمود: اگر دستش آلوده به جنابت نشده اشکالی ندارد، اما اگر قبل از وارد کردن در آب دستش را بشوید من مایل ترم.

پرسیدم ولد زنا شهادتش پذیرفته است و می‌تواند پیش نماز شود؟ فرمود:

شهادتش پذیرفته نیست و نمی‌تواند پیش نماز شود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 278

پرسیدم اگر کسی کنیزی را پیدا کند، پیداکننده می‌تواند با او همبستر شود؟

فرمود: نه، فقط می‌تواند آن را بفروشد در مقابل مخارجی که برایش نموده.

پرسیدم آب زیادی گوسفند، گاو، شتر را می‌توان آشامید و وضو گرفت؟ فرمود:

اشکالی ندارد.

پرسیدم آب در مستراح می‌ریزد و ترشح به لباس می‌کند چه کار باید کرد؟

فرمود: اگر خشک باشد اشکالی ندارد. (شاید منظور اینست که نجاست همراه آن نباشد).

پرسیدم ملخ را صید می‌کنند بعد از صید می‌میرد. می‌توان آن را خورد؟ فرمود:

اشکالی ندارد.

پرسیدم ملخ مرده در دریا یا صحرا است می‌توان آن را خورد؟ فرمود: نخور.

پرسیدم تشک پر پشم است و ادرار به آن رسیده، چگونه آن را بشویند؟ فرمود:

ظاهر آن را می‌شویند بعد آب روی آن می‌ریزند در محلی که ادرار فرو رفته تا آب از آن طرف لحاف (یا تشک) برآید.

پرسیدم بالای سقف مستراح است باران بر آن می‌بارد. آب چکه می‌کند. از ترشح آن به لباس می‌رسد. می‌تواند قبل از شستن بر آن نماز بخواند؟ فرمود: اگر از آب باران جاری شود اشکالی ندارد که نماز با آن بخواند.

پرسیدم موش به لباس می‌خورد می‌توان با آن نماز خواند؟ فرمود: اگر موش تر نباشد اشکالی ندارد و اگر تر باشد بشوی به جایی که با لباس برخورد کرده. سگ هم همین طور است.

پرسیدم اضافه آب اسب و قاطر و الاغ را می‌توان آشامید و وضو گرفت؟

فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم نماز روی بوریاهای نصرانیان و یهودان که بر آن نشسته‌اند در خانه‌هایشان صحیح است؟ فرمود: روی فرش آنها نماز نخوان.

پرسیدم موش و مرغ و کبوتر و نظائر آنها پا می‌گذارد روی مدفوع بعد روی

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 279

لباس می‌روند، باید شست؟ فرمود: اگر چیزی دیده شود از آثار پای آنها بشوی و گر نه اشکالی ندارد.

پرسیدم مرغ و کبوتر و گنجشک و نظائر آنها به مدفوع برخورد می‌کنند بعد داخل آب می‌شوند می‌توان با آن آب وضو گرفت؟ فرمود: نه، مگر آب زیاد باشد به اندازه کر.

پرسیدم کلباسه و وزغ و مار در آب می‌افتد نمی‌میرند می‌توان از آب آن وضو گرفت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم عقرب و سوسک و پشه آنها در خم یا کوزه می‌میرند. می‌توان از آن وضو گرفت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی ماه رمضان در سفر است. در محلی اقامت می‌گزیند. لازم است روزه بگیرد؟ فرمود: نه، مگر تصمیم ماندن ده روز داشته باشد. وقتی تصمیم گرفت روزه را می‌گیرد و نماز را تمام می‌خواند.

پرسیدم شخصی چند روز روزه ماه رمضان قرض دار است و در مسافرت است.

اگر قصد اقامت در محلی را بنماید می‌تواند قضای روزه‌اش را بگیرد؟ فرمود: نه، مگر قصد اقامت ده روز را داشته باشد.

پرسیدم نماز خورشید گرفتن چگونه است؟ فرمود: هر وقت مایل است نماز را می‌خواند و هر سوره‌ای می‌خواند، جز اینکه قرائت می‌خواند به رکوع می‌رود باز نماز قرائت می‌خواند و به رکوع می‌رود باز قرائت و رکوع و قرائت می‌خواند در رکوع، تا چهار رکوع و در رکوع پنجم به سجده می‌رود بعد حرکت می‌کند همین کار را تکرار می‌نماید.

پرسیدم زنی را که طلاق دهند چقدر عده دارد؟ فرمود: سه حیض و عده نگه می‌دارد از اول طلاق.

پرسیدم مرد یک طلاق یا دو طلاق می‌دهد بعد زن را رها می‌کند تا عده‌اش تمام شود. حال چنین زنی چگونه است؟ فرمود: اگر رهاش کرد که دیگر او را

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 280

نمی‌خواهد از او جدا می‌شود برایش حلال نیست مگر با مرد دیگری ازدواج کند اما اگر ترک کرد و تصمیم رجوع داشت بعد یک سال گذشت او به رجوع شایسته‌تر است.

پرسیدم صدقه را وقتی نگرفته جایز است برای صاحبش؟ فرمود وقتی پدر صدقه بر فرزند صغیر خود بدهد جایز است زیرا او قبض می‌کند برای فرزندش وقتی صغیر است. اگر بچه کبیر باشد جایز نیست مگر قبض کند.

پرسیدم مردی صدقه داده به مرد دیگری، اما او هنوز صدقه را تصرف نکرده.

آیا جایز است؟ فرمود جایز است چه تصرف کرده باشد و چه تصرف نکرده باشد.

پرسیدم مردی مالی را کرایه کرده تا مکان معینی از آن محل رد شود و بگذرد.

چهارپا مرد و سقط شد. چه باید بکند؟ فرمود: اگر از آن محل تجاوز کرده مستاجر و ضامن است.

پرسیدم شخصی چهارپائی را کرایه کرده و به دیگری واگذار نموده و چهارپا سقط شد و مرد. بر او چیست؟ اگر شرط کرده دیگری جز او سوار نشود ضامن آن است، اما اگر حرفی نزده چیزی بر او نیست.

پرسیدم شخصی مال سواری را کرایه کرد. افتاد در چاه و اعضایش شکست. چه باید بکند؟ فرمود: او ضامن است. باید مال سواری را ببندد. اگر گواه آورد که بسته و محکم نموده چیزی بر او نیست.

پرسیدم شتر مست می‌شود و کسی را می‌کشد. برادر مقتول شتر را می‌کشد. چه باید بکنند؟ فرمود: صاحب شتر باید دیه مقتول را بدهد و کشنده شتر باید قیمت شتر را بپردازد.

پرسیدم مردی در اختیارش کنیزی هست که متعلق به دو نفر است. یکی از آن دو نفر به او می‌گوید من منصرف شده‌ام که کنیزم را از تو بگیرم و سهم خود را می‌فروشم به دیگری. سهم خودش را می‌فروشد. خریدار می‌گوید من کنیزم را می‌خواهم. آیا زنش بر او حرام می‌شود؟ فرمود: اگر خریدار غیر از کسی است که با او

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 281

ازدواج کرده، طلاق به دست اوست. اگر خواست جدائی می‌اندازد بین آن دو و گر نه رهايش می‌کند با او باشد. زن برای شوهر حلال است و بر همان ازدواج هستند تا مشتری کنیز خود را بگیرد. اما اگر به ازدواج مجدد درآورد، در این صورت طلاق در اختیار شوهر اوست، به دست صاحب کنیز نیست.

پرسیدم مرد برای فرزندش زنی گرفته در حالی که صغیر است. آن پسر با زن خود دخول می‌کند. مهر آن زن باکی است بر پدر یا پسر؟ فرمود: مهر بر پسر است.

اگر چیزی نداشته باشد به گردن پدر است. اگر ضامن فرزند خویش باشد یا ضامن نباشد، وقتی به ازدواج او درآورده در حال صغیر بودن او.

پرسیدم شخصی آزاد کنیزی که مال دو نفر است به ازدواج درآورده. یکی از دو نفر می‌خواهد کنیز را از او بگیرد آیا می‌تواند؟ فرمود: طلاق به دست شوهر است.

صحیح نیست برای هیچ کدام از دو شریک، که او را طلاق بدهند و کنیز را بگیرند.

پرسیدم خم آبی است که در آن هزار رطل آب می‌باشد. در آن قطره ادراری ریخته. آیا می‌توان آشامید یا وضو گرفت؟ فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم در یک دیگ هزار رطل که در آن آب گوشت می‌پزند داخل دیگ مقداری خون ریخته می‌توان آن را خورد؟ فرمود: وقتی پخت بخور، اشکالی ندارد.

پرسیدم موشی در چاهی افتاده و مرده است. می‌توان با آن آب وضو گرفت؟

فرمود: هفت دلو از چاه آب بکش، بعد وضو بگیرد، اشکالی ندارد.

پرسیدم موشی در چاهی افتاده، بیرون آورده‌اند که تکه تکه شده، می‌توان وضو گرفت از آب چاه؟ فرمود: بیست دلو می‌کشی. وقتی قطعه قطعه شد بعد وضو می‌گیری. اشکال ندارد.

پرسیدم بچه‌ای ادرار کرده در چاهی. می‌توان از آن آب وضو گرفت؟ فرمود:

تمام آب را باید کشید.

پرسیدم مردی دست به میت زده. آیا باید غسل کند؟ فرمود: اگر میت سرد نشده باشد غسل ندارد. اگر سرد شده باشد وقتی دست زد باید غسل کند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 282

پرسیدم در چاهی شراب ریخته. می‌توان وضو گرفت از آن آب؟ گفت: صحیح نیست مگر همه آب را بکشند.

پرسیدم مرد صدقه‌ای را در راه خدا می‌دهد. قطعی می‌تواند از صدقه خود برگردد؟ فرمود: وقتی صدقه در راه خدا داد، مال مساکین و ابن السبیل است، نمی‌تواند برگردد.

پرسیدم مرد می‌تواند نماز یا روزه بگیرد از طرف بعضی اموات خود؟ فرمود:

آری، هر چه می‌خواهد نماز می‌خواند و به میت می‌دهد. وقتی به میت بخشید، متعلق به او می‌شود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 283

بخش هجدهم احتجاج اصحاب امام علیه السلام با مخالفین

سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب فصول می‌نویسد: شیخ فرمود:

ضرار بن عمرو ضبی پیش یحیی بن خالد برمکی رفت. یحیی به او گفت یا ابا عمرو علاقه داری مناظره کنی با یکی از استوانه‌های شیعه؟ ضرار گفت: هر که را مایل هستی بیاور.

یحیی بن خالد از پی هشام بن حکم فرستاد و او را آورد. به او گفت: ابا محمد! این شخص ضرار است. او را در قدرت عقیده‌شناسی می‌شناسی و می‌دانی که در عقیده با تو مخالف است. در مورد امامت با او سخن بگو. گفت بسیار خوب. آنگاه توجه به ضرار نموده، گفت: یا ابا عمرو بگو ببینم باید در ولایت و تبری به کدام یک از این دو می‌توان اعتماد نمود؟ بر شخصیت و مقام ظاهری یا باطنی؟

ضرار در پاسخ گفت: بر شخصیت ظاهری، زیرا از باطن جز خدا کسی خبر ندارد مگر به وسیله وحی. هشام حرکت نموده گفت: بگو ببینم کدام یک از آن دو مرد بیشتر دفاع با شمشیر در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌کرد و دشمنان

خدا را مقابل آن جناب بیشتر کشت و بیشتر در جنگ‌ها مؤثر بود علی بن ابی طالب یا ابا بکر؟ ضرار در جواب گفت: علی بن ابی طالب، اما ابا بکر یقین بیشتری داشت.

هشام گفت این مطلب در ارتباط با باطن است که قرار شد در آن مورد بحث نکنیم ولی خود اعتراف کردی که علی علیه السلام با ظاهر کار خود مقامی را در

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 284

ولایت داشت که ابا بکر نداشت. ضرار گفت: صحیح است، این ظاهر است.

سپس هشام گفت: اگر باطن با ظاهر مساوی بود مگر این فضیلت نیست که غیر قابل دفع است؟ ضرار جواب داد: آری. هشام گفت: مگر نمی‌دانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به موسی، جز اینکه پیامبری بعد از من نیست. ضرار گفت صحیح است.

هشام گفت: مگر می‌شود چنین حرفی را به علی علیه السلام بزند جز اینکه علی در نزد او در باطن مؤمن است؟ گفت: نه. هشام گفت: پس ظاهر و باطن علی علیه السلام هر دو مساوی شد و برای دوست تو نه ظاهری هست و نه باطن الحمد لله.

مناظره دیگر هشام

شیخ گفت یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید از هشام بن حکم پرسید آیا می‌شود حق در دو حجت مخالف باشد؟ هشام جواب داد نه. یحیی گفت اینک بگو دو نفر در یک مسأله دینی اختلاف دارند و نزاع می‌کنند خالی از این نیست، یا هر دو محق باشد یا هر دو یاوه سرا، یا یکی بر حق و دیگری بیهوده گو.

هشام گفت صحیح است، اما نمی‌توانند هر دو محق باشند به دلیل سخنی که قبلاً گفتم در این موقع یحیی گفت پس بگو ببینم.

علی و عباس که پیش ابا بکر شکایت کردند در میراث کدامیک محق بودند و کدامیک مبطل. چون تو گفتی نمی‌تواند هر دو محق و هر دو مبطل باشند.

هشام گفت با خود فکر کردم اگر بگویم علی بیهوده ادعا می‌کرد کافر شده‌ام و از مذهب خارج می‌شوم، اما اگر بگویم عباس بیخود ادعا می‌کرد، گردنم زده می‌شد.

سؤالی کرده بود که قبلا از من نشده بود و جوابی برایش آماده نکرده بودم. از این دعای امام صادق علیه السلام یادم آمد که فرمود: هشام پیوسته در تأیید روح القدس خواهی بود تا وقتی ما را کمک می‌کنی فهمیدم من خوار نخواهم شد. جواب به نظرم آمد در همان حال.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 285

گفتم هیچ کدام خطائی نکرده بودند و هر دو محق بودند، این مسأله در قرآن نظیر دارد در داستان داود چنانچه خداوند می‌فرماید **هل أتاك نبال الخصم إذ تسوروا المحراب** تا این آیه **خصمان بغی بعضنا علی بعض** اینک بگو کدام فرشته بر حق و کدام بر باطل بود یا می‌گوئی هر دو خطاکار بودند، هر جوابی بدهی من هم همان جواب را خواهم داد.

یحیی گفت من نمی‌گویم آن دو فرشته خطا کرده‌اند می‌گویم هر دو صحیح می‌گفتند زیرا آن دو با هم واقعا اختلافی نداشتند و نه در حکم اختلاف داشتند این حرف را زدند تا داود را متوجه اشتباه خود بکنند و او را متوجه حکم نمایند.

گفتم همین طور علی و عباس اختلافی در حکم نداشتند و در واقع مخاصمه نداشتند این اختلاف را ابراز کردند تا ابا بکر را متوجه اشتباهی بکنند و او را بر خطایش آگاه سازند و بفهمانند که در میراث به آن دو ستم روا داشته. آنها شکی در کار خود نداشتند، کار آنها عینا مانند کار آن دو فرشته بود. یحیی نتوانست حرفی بزند. رشید از جواب من خوشش آمد.

مناظره‌ای از هشام

شیخ نیز گفت: هارون الرشید مایل بود مناظره هشام را با خوارج مشاهده کند.

دستور داد هشام بن حکم و عبد الله بن یزید اباضی را آوردند. هارون در جایی قرار گرفت که سخن آنها را بشنود ولی او را نبیند. این مناظره در حضور یحیی بن خالد بود.

یحیی به عبد الله بن یزید گفت سؤالی از هشام بکن. هشام گفت ما با خوارج سؤالی نداریم. عبد الله گفت چطور؟ زیرا شما گروهی هستید که با ما بر ولایت علی و تعدیل او و اقرار به امامتش هم عقیده بودید، بعد از ما جدا شدید در عداوت و بیزاری از او ما بر همان اجماع هستیم و گواهی شما را می‌پذیریم. این اختلاف شما به عقیده ما ضرری نمی‌رساند و ادعایتان مورد قبول نیست زیرا اختلاف نمی‌تواند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 286

مقابله با اتفاق و هم آهنگی نماید. گواهی دشمن برای دشمنش پذیرفته است ولی شهادت علیه او مردود است.

یحیی بن خالد گفت نزدیک مغلوب نمودن او رسیدی ولی بیشتر ادامه بده که امیر المؤمنین این کار را دوست می‌دارد. هشام گفت اشکالی ندارد اما استدلال ما گاهی به جایی می‌رسد که دقیق است و زود نمی‌توان فهمید. ممکن است یکی از ما دو نفر به معانده برخیزیم و یا واقعا نفهمیم اگر واقعا مایل است با هم بحث کنیم یک نفر را قرار بدهد بین ما و او حکومت کند، اگر خارج از جاده شدم مرا برگرداند و اگر او ستمگری کرد متوجهش نماید.

عبد الله بن یزید گفت هر کسی را مایلی انتخاب کن، من راضیم. هشام گفت ولی من می‌گویم اگر از اصحاب من باشد ممکن است تعصب بی‌جا به خرج دهد و اگر از یاران تو باشد ممکن است علیه من حکم کند، اگر مخالف عقیده من و تو باشد نه من و نه تو به او اطمینانی نداریم. به همین جهت یک نفر از یاران تو یک نفر از اصحاب من انتخاب می‌کنیم که آن دو نفر ناظر استدلال من و تو باشند و به حق حکومت کنند. عبد الله بن یزید گفت خوب انصاف دادی، من هم انتظار همین نظر را از تو داشتم.

هشام روی به یحیی به خالد نموده گفت من او را مغلوب کردم و تمام پایه‌های اعتقادی او را به سادگی واژگون کردم، دیگر چیزی ندارد بگوید و لازم به مناظره نیست. گفت در این موقع پرده بالا رفت و یحیی بن خالد گوش داد. هارون گفت این مرد مدعی است که متکلم و مذهب‌شناس شیعه است، با این مرد هم آهنگ شد و مناظره‌ای نکرد، بعد ادعا کرد که من او را مغلوب کرده‌ام و اعتقادش را به باد دادم.

بگو این ادعای خود را ثابت نماید.

یحیی بن خالد به هشام گفت امیر المؤمنین می‌گوید این ادعای خود را ثابت کن. هشام گفت اینها با ما پیوسته به روایت علی بن ابی طالب هم اعتقاد بودند تا جریان حکمین پیش آمد به واسطه حکم قرار دادن علی علیه السلام را کافر دانستند و گمراه به شمار آوردند و این همان جهت امتیاز و مشخصات مذهبی آنها است. اینک

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 287

خود این مرد حکم قرار داد، با اینکه سرآمد چنین عقیده‌ایست بی‌آنکه ضرورتی ایجاد نماید. دو مرد مختلف را به عنوان حکم پذیرفت که یکی مخالف عقیده اوست و او را نسبت به کفر می‌دهد، دیگری مذهب او را می‌پسندد، اگر این کار را صحیح انجام داده علی علیه السلام به انجام آن شایسته‌تر است و اگر خطا کرده و کافر شده دیگر احتیاجی نداریم به مناظره، زیرا خود گواه شده است بر کفر خویش. توجه به اینکه خودش کافر است یا مؤمن مهم‌تر است از اینکه علی علیه السلام را کافر می‌داند یا نه. هارون خوشش آمد دستور داد به او جایزه بدهند.

[مناظره‌ای دیگر](#)

شیخ ادام الله بقاه گفت هشام از بزرگترین یاران حضرت صادق علیه السلام بود، مردی فقیه و روایات زیادی نقل کرده، از صحابه حضرت صادق علیه السلام به شمار می‌رفت و خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز رسیده بود، او را ابا محمد و ابا الحکم می‌گفتند و مولی بنی شیبان و ساکن کوفه بود. به مقامی در خدمت امام صادق علیه السلام رسید که روزی در منی وارد بر امام شد تازه موی بر گونه‌اش روئیده بود و در محضر امام شخصیت‌های بزرگ شیعه از قبیل حمران بن اعین و قیس ماصر و یونس بن یعقوب و ابی جعفر احوال و دیگران حضور داشتند. او را بر تمامی آنها برتری بخشید با اینکه همه از او بزرگتر بودند در سن، وقتی متوجه شد که این برتری موجب ناراحتی اصحاب شد فرمود

هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و یده

این جوان یاور ما است با دل و دست و زبان.

روزی از امام علیه السلام از اسماء الله و اشتقاق آنها سؤال کرده بود. آن جناب جواب داد بعد به او فرمود: فهمیدی آن طور که بتوانی دشمنان ملحد ما را دفع کنی؟

عرض کرد آری

قال ابو عبد الله عليه السلام نفاك الله عز و جل به و ثبتك

خداوند تو را بهره‌مند کند از این و ثابت قدم بدارد تو را.

هشام گفت به خدا قسم از آن وقت تاکنون هیچ کس در توحید نتوانسته بر من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 288

غلبه کند.

شیخ می‌فرماید هشت نفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که تمام آنها هشام نامیده می‌شدند:

- 1- ابو محمد هشام بن حکم مولی بنی شیبان همین هشام. 2- هشام بن سالم مولی بشر بن مروان که از اسیران جوزجان بود. 3- هشام کفری همان کسی که علی بن حکم از او نقل می‌کند. 4- هشام معروف به ابی عبد الله بزاز. 5- هشام صید نانی رحمه الله علیه. 6- هشام خیاط رحمه الله علیه. 7- هشام بن یزید رحمه الله علیه.
- 8- هشام مثنی کوفی رحمه الله علیه.

شیخ نقل می‌کند که از هشام بن حکم سؤال کردند روایتی را که اهل سنت از قول امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که پس از مردن عمر علی علیه السلام وارد شد در حالی که عمر را کفن کرده بودند. فرمود: دوست داشتم خدا را با صحیفه این کفن شده ملاقات می‌کردم و در حدیث دیگری است من امیدوارم که خدا را با صحیفه این مرده ملاقات کنم.

هشام در جواب گفت این حدیث ثابت نشده و سند آن معروف نیست و از طریق حدیث‌سازان و بازاریها است. بر فرض ثابت هم باشد معنی حدیث واضح است. جریان این است که عمر و ابا بکر و مغیره و سالم مولی ابی حذیفه و ابا عبیده با هم قراردادی نوشتند که هر گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت نگذارند هیچ کدام از اهل بیت او ارث ببرند و جانشین گردند. این قرارداد از عمر بود چون سر کرده آنها به شمار می‌رفت. پس آن صحیفه‌ای که مایل بود امیر المؤمنین علیه السلام خدا را با آن ملاقات کند، همین قرارداد بود تا با او به مخاصمت پردازد و علیه او احتجاج نماید.

و دلیل بر این مطلب روایتی است که عامه از ابی بن کعب نقل کرده‌اند که بعد از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صدای بلند که تمام اهل مسجد صدایش را شنیدند می‌گفت مردم قرارداد نویسان هلاک شدند، من برای آنها متأثر نیستم ولی تأثر من به واسطه کسانی است که آنها گمراهشان کردند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 289

گفتند ای صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله این قرارداد نویسان کیانند و قرارداد آنها چه بود؟ گفت گروهی با هم قرارداد بستند که پس از فوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگذارند احدی از اهل بیت آن جناب ارث ببرد و مقامش را به آنها ندهند. به خدا قسم اگر تا روز جمعه زنده بمانم در میان مردم به پا می‌ایستم و برای مردم آنها را معرفی خواهم کرد اما تا جمعه زنده نماند.

اختصاص - احمد بن حسن از عبد العظیم بن عبد الله نقل کرد که هارون الرشید به جعفر بن یحیی برمکی گفت من مایلم استدلال اهل کلام را بشنوم به طوری که مرا نبینند و عقیده خود را اظهار نمایند.

جعفر دستور داد متکلمین را احضار نمایند. همه حاضر شدند. هارون در جایی پرده آویخته بود و سخن آنها را می‌شنید. همه جمع شدند و مجلس پر شد. انتظار هشام بن حکم را می‌کشیدند. هشام وارد شد، پیراهنی داشت که تا زانویش آمده بود و شلواری تا نیمه ساق به پا داشت. به همه سلام داد و جعفر بن یحیی را به خصوص مورد احترام قرار نداد. یکی از حاضران گفت چرا علی را بر ابا بکر فضیلت می‌بخشی با اینکه خداوند می‌فرماید **ثانی اثنین إذ هما فی الغار إذ یقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا** هشام گفت بگو ببینم حزن ابا بکر در غار آیا در راه رضای خدا بود یا خداوند راضی نبود؟ سؤال‌کننده از جواب سکوت کرد. هشام گفت اگر خدا راضی بود چرا پیامبر اکرم او را نهی کرد و فرمود **لا تحزن** از

اطاعت خدا او را نهی می‌کند اما اگر می‌گوئی خدا راضی نبوده، نباید افتخار کنی به چیزی که خداوند راضی نبوده با اینکه خداوند می‌فرماید **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ**^{۵۴}.

و سپس دیگر اینکه شما می‌گوئید ما هم معتقدیم و هم می‌گویند که بهشت مشتاق چهار نفر است: علی بن ابی طالب، مقداد ابن اسود، عمار بن یاسر و ابو ذر

(1) در آیه غار خداوند سکینه را اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دهد و ابا بکر مشمول سکینه نمی‌شود ولی در این آیه تمام مؤمنین را مشمول سکینه قرار می‌دهد که این خود نقص ابا بکر است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 290

غفاری. علی علیه السلام در این چهار نفر هست و این فضیلت را دارد ولی ابا بکر در اینجا نیست. او بر دوست شما به این امتیاز برتری دارد.

شما و ما معتقدیم و همه می‌گویند دفاع کنندگان از اسلام چهار نفرند:

علی بن ابی طالب علیه السلام، زبیر بن عوام، ابو دجانة انصاری و سلمان فارسی. ملاحظه می‌کنی که علی علیه السلام در این فضیلت با آنها همراه است ولی ابا بکر جزء آنها نیست. علی علیه السلام به این امتیاز هم بر او برتری دارد.

ما و شما و تمام مردم معتقدند که قراء چهار نفرند: علی بن ابی طالب، عبد الله بن مسعود، ابی بن کعب و زید بن ثابت. علی در این فضیلت با آنها همراه است و دوست شما جزء آنها نیست. این امتیاز نیز اختصاص به او دارد و رفیق شما این امتیاز را ندارد.

همه ما و شما و مردم معتقد هستیم که ابرار چهار نفرند: علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام. دوست ما در این فضیلت شرکت دارد و رفیق شما این امتیاز را ندارد.

ما و شما و همه مردم معتقدند: که شهداء چهار نفرند: علی بن ابی طالب، جعفر، حمزه و عبیده بن حارث بن عبد المطلب. اینک ملاحظه می‌کنی که علی بن ابی طالب علیه السلام در این جمع نیز داخل است ولی دوست شما از آن تخلف دارد. این امتیاز نیز متعلق به علی است و او مشمول این امتیاز نیست.

⁵⁴ (۱) در آیه غار خداوند سکینه را اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دهد و ابا بکر مشمول سکینه نمی‌شود ولی در این آیه تمام مؤمنین را مشمول سکینه قرار می‌دهد که این خود نقص ابا بکر است.

در این موقع هارون پرده را بلند کرد و به جعفر دستور داد مردم خارج شوند. با ترس خارج شدند. هارون خود داخل مجلس شد و گفت چه کسی بود این زنارزاده؟
تصمیم گرفتم او را بکشم و به آتش بسوزانم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 291

بخش نوزدهم مناظرات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با ملل مختلف و ادیان در حضور مأمون و دیگران

حسن بن محمد نوفلی می گوید وقتی حضرت رضا علیه السلام پیش مأمون آمد، مأمون به فضل بن سهل دستور داد سران مذاهب را از قبیل جاثلیق (رئیس نصرانیان) و رأس الجالوت (رئیس کلیمیان) و رؤسای صابئین (ستاره پرستان) و هرزد اکبر و پیروان زردشت و نسطاس رومی و مذهب شناسان را جمع کند تا مناظره امام علیه السلام را با آنها بشنود.
فضل بن سهل آنها را جمع کرد و به مأمون اطلاع داد که اجتماع نموده اند.

مأمون گفت همه را پیش من بیاور، وقتی وارد شدند خیلی به آنها احترام کرد. سپس گفت من شما را برای آن جمع کرده ام تا مناظره کنید با پسر عمویم که تازه از حجاز آمده. فردا صبح پیش ما بیایید، مبادا کسی تخلف جوید. گفتند به دیده منت ان شاء الله خواهیم آمد.

حسن بن محمد نوفلی گفت من در خدمت حضرت رضا علیه السلام مشغول صحبت بودم که یاسر خادم وارد شد، او عهده دار کارهای حضرت رضا علیه السلام بود. گفت آقا امیر المؤمنین سلام می رساند می گوید برادرت فدایت شود. رؤسای مذاهب مختلف پیش من جمع شده اند اگر مایل باشید صبح زود شما هم تشریف بیاورید در صورتی که مایل باشید سخن آنها را بشنوید اگر میل نداشتید شما را به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 292

زحمت نمی اندازم اگر اجازه بدهید ما خدمت شما می رسیم هیچ زحمتی ندارد برای ما.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو می دانم منظور شما را من ان شاء الله صبح زود خواهم آمد.

حسن بن محمد گفت وقتی یاسر رفت امام رو به من کرده فرمود: تو عراقی هستی. عراقیان تیز هوش هستند، نظرت چیست در این اجتماعی که مأمون تهیه دیده؟ گفتم فدایت شوم می خواهد شما را امتحان نماید و بداند معلومات شما چقدر است؟ اما پایه ای ناستوار بنا نموده و بد نظری دارد. امام علیه السلام پرسید بر چه پایه ای کار را بنا نموده؟

گفتم اصحاب کلام و بدعت‌سازان بر خلاف علماء و دانشمندان هستند. زیرا دانشمندان مسائل غیر واقعی را منکر می‌شوند ولی متکلمان و اصحاب نظر و مشرکان منکر واقعیت‌ها می‌شوند و اهل تهمت و نارواگوئی هستند. اگر ثابت کنی خدا یکتا است می‌گویند وحدانیت او را برای ما تحقیق کن. اگر بگوئی محمد صلی الله علیه و آله پیامبر است می‌گویند رسالت او را اثبات نما. بعد شروع به تهمت می‌کنند. با اینکه طرف برای آنها استدلال می‌نماید آنقدر مغالطه می‌کنند تا شخص حرف خود را پس بگیرد، باید شما از بحث آنها پرهیزی.

امام علیه السلام لبخندی زده فرمود: نوفلی می‌ترسی که بر من غلبه کنند؟ گفتم نه به خدا چنین ترسی ندارم. امیدوارم خداوند شما را بر آنها پیروز نماید ان شاء الله.

فرمود: می‌دانی مأمون چه وقت پشیمان می‌شود؟ گفتم آری. فرمود: وقتی بشنود که با اهل تورات به وسیله توراتشان و با انجیلیان با انجیل خود آنها و با اهل زبور به وسیله زبور و با ستاره پرستان با زبان عبری و با زردشتیان به زبان فارسی و با رومیان با زبان رومی و با مذهب‌شناسان مختلف به زبان خودشان استدلال نمایم. وقتی همه را مغلوب نمایم و استدلالشان را باطل کنیم و حرف خود را پس بگیرند و سخن مرا بپذیرند، آن وقت می‌فهمد که مسندی که بر آن تکیه نموده استحقاق ندارد در این موقع پشیمان می‌شود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 293

فردا صبح فضل بن سهل آمد و گفت فدایت شوم پسر عمویت انتظار شما را دارد، تمام علماء آمده‌اند آیا تشریف می‌آورید. فرمود: تو جلو برو من هم خواهیم آمد ان شاء الله بعد امام وضو برای نماز گرفت و مختصری شربت سویق (غذائی است که با آب و آرد و روغن درست می‌کنند) به من نیز عنایت کرد با هم خارج شدیم و پیش مأمون رفتیم.

تمام مدعوین حضور داشتند. محمد بن جعفر نیز با گروهی از فرزندان ابو طالب و بنی هاشم حضور داشتند. مدتی آنها ایستاده بودند و حضرت رضا علیه السلام با مأمون نشسته بود و صحبت می‌کرد تا اجازه جلوس به آنها داد نشستند. مأمون با تمام صورت توجه به امام داشت و با او صحبت می‌کرد تا یک ساعت.

بعد رو کرد به جاثلیق و گفت اینک پسر عمویم علی بن موسی بن جعفر که از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام و فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است تشریف آوردند. مایلم با ایشان بحث کنی ولی جانب انصاف را رعایت نمائی. جاثلیق گفت چگونه بحث نمایم با شخصی که استدلال به کتابی می‌نماید که من منکر آن کتاب هستم و به پیامبری که ایمان به نبوت او ندارم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر استدلال به انجیل خودت بنمایم اقرار می‌کنی؟! جاثلیق پاسخ داد مگر می‌توانم گفته انجیل را نپذیرم. به خدا قسم اقرار می‌کنم گرچه خلاف میل باشد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر چه مایلی پیرس ولی دقت در جواب بکن.

جاثلیق گفت عقیده شما در باره نبوت حضرت عیسی و کتاب او چیست؟ آیا منکر آن دو هستی؟ امام فرمود: من معتقد به نبوت عیسی و کتاب او و بشارتی که به امتش داده و آنچه حواریین به آن اقرار نموده‌اند هستم. ولی کافرم به نبوت عیسائی که اقرار به نبوت حضرت محمد و به کتاب او نداشته باشد و امتش را به این بشارت نداده باشد.

جاثلیق گفت مگر اثبات سخن به وسیله دو شاهد عادل نمی‌شود؟ فرمود: چرا.

گفت دو شاهد عادل که نصرانیت آنها را بپذیرد بر نبوت حضرت محمد

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 294

صلی الله علیه و آله اقامه بکن از ما نیز همین دو شاهد را از غیر ملتمان بخواه.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: انصاف دادی آیا از من آن عادل که از همه مقدم تر پیش عیسی بن مریم بود نمی‌پذیری؟ گفت چرا، اما آن امام عادل که بود؟

نامش را ببر. فرمود: نظر تو در باره یوحنا دیلمی چیست؟ گفت به به محبوب‌ترین شخص را در نزد عیسی مسیح نام بردی. فرمود: تو را سوگند می‌دهم آیا انجیل نمی‌گوید که یوحنا گفت حضرت مسیح به من خبر داد از نبوت محمد عربی و بشارت داد که او بعد از من خواهد آمد و من به حواریین بشارت دادم ایمان به او آوردند. جاثلیق گفت این حرف را یوحنا از حضرت مسیح نقل کرده و بشارت به نبوت مردی داده و اهل بیت او. و وصیش اما معین نکرده که چه وقت خواهد آمد و نام نبرده که ما او را بشناسیم. فرمود: اگر من یک نفر را بیاورم که انجیل بخواند و ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بنماید آیا ایمان می‌آوری به او؟ گفت: حتما.

حضرت رضا علیه السلام به نسطاس رومی گفت سفر سوم انجیل را از حفظ هستی؟ گفت آری. فرمود: گوش کن من می‌خوانم اگر نام حضرت محمد و اهل بیتش را برده بود گواهی بده اما اگر نبرده بود شهادت نده. بعد شروع کرد به خواندن سفر سوم. همین که رسید به ذکر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاد آنگاه فرمود: تو را سوگند می‌دهم به حق عیسی مسیح و مادرش. قبول داری که من عالم به انجیل هستم؟ گفت آری. بعد شروع به خواندن کرد آنچه در باره محمد و اهل بیت و امتش بود. آنگاه فرمود: حالا چه می‌گوئی نصرانی! این گفته عیسی بن مریم است اگر تکذیب کنی گفته انجیل را تکذیب موسی و عیسی را نموده‌ای، چنانچه منکر این وحی شوی کشتن تو واجب می‌شود چون تو کافر به خدا و پیامبر و کتاب او شده‌ای.

جائلیق گفت منکر آنچه از انجیل خوانده‌ای نیستم و اقرار می‌کنم حضرت رضا علیه السلام فرمود گواه باشید که اقرار دارد بعد فرمود: از هر چه مایلی بپرس. گفت بفرمائید حواریین عیسی چند نفر بودند؟ فرمود: از شخص مطلعی پرسیدی اما حواریین دوازده نفر بودند. داناترین و بهترین آنها الوقا بود. اما علمای نصاری سه نفر بودند یوحنا اکبر که ساکن باج بود و یوحنا که در قرقیسا سکونت داشت و یوحنا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 295

دیلمی که در زجان بود در نزد او ذکر پیامبر و اهل بیت و امتش بود هم او بشارت داد امت عیسی و بنی اسرائیل را به ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.

سپس فرمود: نصرانی! به خدا قسم ما ایمان به عیسائی داریم که ایمان به محمد صلی الله علیه و آله دارد و هیچ ایرادی به عیسای شما نداریم جز ضعف و ناتوانی و کمی روزه و نمازش. جائلیق گفت علم خود را تباه کردی و امر خود را تضعیف نمودی. من گمان می‌کردم تو داناترین فرد مسلمان هستی. حضرت رضا فرمود:

منظورت چیست؟ جائلیق جواب داد از طرف شما که می‌گوئی عیسی کم روزه می‌گرفت و نماز کم می‌خواند با اینکه عیسی نه یک روز افطار کرد و نه شبی را خوابید و در تمام سال روزه داشت.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟ جائلیق زبانش بند آمد و نتوانست جوابی بدهد.⁵⁵

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از مسأله‌ای سؤال می‌کنم. گفت بفرمائید اگر دانستم جواب می‌دهم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: انکار نداری که عیسی مرده زنده می‌کرد به اجازه خدا. جائلیق گفت این مطلب را انکار می‌کنم زیرا کسی که مرده زنده کند و کور را بینا نماید و برص را شفاء دهد شایسته پرستش است.

حضرت رضا فرمود: یسع نیز کار حضرت عیسی را کرد، به روی آب راه رفت و مرده زنده کرد و کور و برص را شفا بخشید ولی امت او یسع را به عنوان خدا نگرفتند هیچ کس او را پرستش نمی‌کرد. حزقیل پیامبر نیز کار عیسی مسیح را انجام داد سی و پنج هزار نفر را بعد از مرگ زنده کرد با اینکه شصت سال از مرگ آنها گذشته بود.

سپس روی به رأس الجالوت (رئیس کلیمیان) نموده فرمود: آیا تو در تورات میان جوانان بنی اسرائیل آنها را دیده‌ای که بخت نصر انتخابشان کرد از میان اسیران بنی اسرائیل موقعی که در بیت المقدس جنگ کرد و آنها را به بابل برد. خداوند حزقیل را مبعوث نمود. آنها را زنده کرد این مطلب در تورات هست، هر کس منکر

⁵⁵ (۱) چون آنها که معتقدند به خدائی عیسی پس برای که روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند.

(1) چون آنها که معتقدند به خدائی عیسی پس برای که روزه می گرفت و نماز می خواند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 296

شود کافر است.

رأس الجالوت در پاسخ گفت شنیده‌ام و می‌دانم شما راست می‌گوئید بعد امام علیه السلام فرمود: اینک گوش کن تا آن سفر را بخوانم. شروع به خواندن تورات کرد. یهودی از این قرائت در شگفت شد و تعجب می‌کرد.

سپس روی به نصرانی نموده فرمود: اینها قبل از عیسی بودند یا عیسی قبل از آنها گفت قبل از عیسی بودند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: قریش اجتماع نمودند خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تقاضا نمودند که مرده‌هایشان را زنده کند. علی بن ابی طالب علیه السلام را فرستاد. فرمود: با اینها می‌روی به قبرستان و نام اینها را با صدای بلند فریاد بزنی! فلانی! فلانی! و بگو

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

می‌گوید به اذن خدا از جای حرکت کنید. از جای حرکت کردند در حالی خاک از سر خود می‌افشانند. قریش شروع کردند به سؤال کردن از وضعیتشان. به آنها گفتند حضرت محمد صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شده. گفتند ای کاش ما او را درک می‌کردیم و ایمان به او می‌آوردیم. او کور و برص و دیوانه را شفا بخشید و چهارپایان و پرنده‌ها و جن و شیاطین با او صحبت می‌کردند ولی ما پیامبر خودمان را به عنوان پروردگار نپذیرفتیم. در مقابل خدا منکر فضل هیچ کدام از پیامبران هم نیستیم، اما شما که عیسی را خدا می‌دانید باید حزقیل و یسع را نیز خدا بدانید چون همان کار عیسی را انجام دادند.

گروهی از بنی اسرائیل از خانه و زندگی خود فرار کردند از ترس و با هزاران نفر بودند. خداوند در یک ساعت آنها را میراند. اهالی ده اطراف آنها دیواری کشیدند.

همان جا بودند تا استخوانها پوسیده شد و کهنه گردید. پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا گذشت. در شگفت شد از این همه استخوان پوسیده. خداوند به او وحی کرد می‌خواهی آنها را برای تو زنده کنم تا به تبلیغ ایشان پردازی؟ گفت: آری پروردگارا خداوند وحی کرد به او که ایشان را صدا بزنی. صدا زد استخوانهای پوسیده از جای حرکت کنید. به اذن خدا همه زنده شدند و خاک از سر خود می‌افشانند. از آن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 297

گذشته ابراهیم خلیل الرحمن موقعی که پرنده‌ها را قطعه قطعه کرد و روی هر کوهی مقداری از آنها را قرار داد. بعد صدا زد، با سرعت آمدند. غیر از آن موسی بن عمران و آن هفتاد نفری که انتخاب کرد که با او به کوه بیایند و گفتند تو خدا را دیده‌ای، به ما نیز نشان بده. گفت من خدا را ندیده‌ام. گفتند ما ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم. صاعقه‌ای بر آنها جهید، تمامشان سوختند. موسی تنها ماند. عرض کرد خدایا من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب کردم و آوردم. حالا تنها برگردم چگونه حرف مرا قبول می‌کنند. اگر می‌خواستی آنها را قبلا می‌کشتی با من و به واسطه حرف نادان مردم ما را هلاک می‌کنی. خداوند پس از مرگ آنها را زنده کرد. تمام آنچه برایت نقل کردم نمی‌توانی دفع کنی زیرا تورات و انجیل و زبور و فرقان گویای این مطالب است.

اگر هر کس مرده زنده کند و کور و برص و دیوانه را شفا بخشد بتوان او را خدا گرفت باید تمام اینها خدا باشند. یهودی چه می‌گوئی؟ جاثلیق گفت سخن، سخن تو است لا اله الا الله.

بعد متوجه راس الجالوت شده فرمود: یهودی توجه کن. سؤال می‌کنم از تو ده آیه‌ای که نازل شده بر موسی بن عمران. آیا در تورات ذکر محمد صلی الله علیه و آله و امتش آمده آنجا که می‌فرماید زمانی که آمد امت اخیر پیروان شتر سوار خدا را تسبیح می‌کنند به واقع تسبیحی جدید در عبادتگاههای تازه. بنی اسرائیل به آنها پناه آورند و به قدرت ایشان سر فرود آورند تا آرامش خاطر می‌یابند. زیرا در اختیار آنها شمشیرهایی است که به وسیله آنها انتقام می‌گیرند از امت‌های کافر جهان در اطراف زمین اگر همین طور در تورات نوشته نیست؟ راس الجالوت گفت چرا همین طور است. آنگاه رو به جاثلیق نموده فرمود: یا نصرانی! چقدر از کتاب شعیا اطلاع داری؟ گفت کلمه به کلمه واردم. به آن دو فرمود: این تهمت از این سخن او را می‌دانید مردم من دیدم چهره الاغ سوار را که لباسی از نور پوشیده و شتر سوار را دیدم که نورش چون ماه می‌درخشید گفتند چرا این حرف را زده؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نصرانی آیا در انجیل این سخن عیسی را

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 298

می‌دانی من می‌روم به سوی خدای شما و خودم و بار قلیطا می‌آید. او به واقعیت من گواهی می‌دهد چنانچه من گواهی به حقیقت او دادم. آن کسی که همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند به دست اوست رسوائی امت‌ها و او استوانه کفر را در هم می‌شکند. جاثلیق گفت هر چه فرمودی در انجیل هست. ما اقرار کردیم. فرمود: این یکی را در انجیل قبول داری؟ گفت آری.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: جاثلیق! بگو بینم انجیل اول را که گم کردید پیش چه کسی آن را یافتید؟ و این انجیل را چه کسی برای شما به وجود آورد؟ گفت ما فقط یک روز انجیل را گم کردیم بعد آن را تر و تازه یافتیم و یوحنا و متی برای ما آوردند.

فرمود: تو خیلی ناوارد هستی به اسرار انجیل و علمای آن. اگر این مطلب صحیح است پس چرا شما در مورد انجیل اختلاف دارید؟ این اختلاف در مورد همان انجیلهائی است که در دست شما است.

امروز اگر مطابق انجیل اول است اختلاف برای چیست؟ ولی من برایت جریان را توضیح می‌دهم. بدان وقتی انجیل اول گم شد امت نصاری پیش علمای خود اجتماع کردند و گفتند عیسی بن مریم کشته شد، انجیل را هم گم کرده‌ایم، اینک نزد شما دانشمندان چیست؟ لوقا و مرقابوس گفتند انجیل در سینه ما است ما سفر سفر برایتان خواهیم آورد. محزون نشوید و دست از عبادتگاه‌ها بردارید ما به زودی در تمام مورد سفر به سفر تمام آن را جمع می‌کنیم. لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی نشستند این انجیل را برای شما نوشتند پس از گم شدن انجیل اول. اینها شاگرد شاگردان عیسی بودند، حالا فهمیدی؟

جاثلیق گفت این مطلب را نمی‌دانستم حالا فهمیدم و متوجه شدم که چقدر شما از انجیل مطلع هستی و مطالبی را شنیدم که دلم شاهد و گواه آن است و اطلاعاتم افزایش یافت. فرمود: گواهی اینها در نزد تو چگونه است؟ گفت: صحیح است، اینها دانشمندان انجیل هستند به هر چه گواهی دهند حق است. فرمود: به مأمون و سایر حاضرین از خویشاوندان خود که شما شاهد باشید. گفتند بسیار خوب.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 299

سپس فرمود: به جاثلیق تو را به حق پسر و مادرش می‌دانی که متی گفته است:

عیسی مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب یهود ابن حضرون است.

و مرقابوس در نژاد عیسی می‌گوید او کلمه الله است که در جسد آدمی خداوند او را حلول داده و انسان شده است لوقا گفته است عیسی بن مریم و مادرش دو انسان از گوشت و خون بودند در آن دو روح القدس داخل شده.

بعد تو معتقد هستی که از شهادت عیسی بر خود این بود که گفت: این واقعیتی است که می‌گویم ای حواریین به آسمان صعود نمی‌کند مگر کسی که از آن فرود آمد جز شتر سوار خاتم الأنبیاء که او بالا می‌رود به آسمان و فرود می‌آید در باره این گفته عیسی چه می‌گوئی؟ جواب داد این سخن عیسی است، منکر آن نیستیم. فرمود: چه می‌گوئی در مورد گواهی لوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و نژادی که برای او ترتیب دادند، آنها دروغ بر عیسی بسته‌اند. حضرت رضا فرمود:

مردم مگر او اول نپذیرفت گواهی اینها را و نگفت اینها علمای انجیل هستند و گفتارشان صحیح است.

جائلیق گفت ای دانشمند مسلمانان مایلم در مورد آنها مرا معاف داری. امام علیه السلام فرمود: پذیرفتم اینک هر چه مایلی سؤال کن. جائلیق گفت دیگری سؤال کند به حق عیسی مسیح گمان نمی‌کنم در میان علمای مسلمان مانند تو کسی باشد.

امام متوجه راس الجالوت شده، فرمود: تو می‌پرسی از من یا من از تو پیرسم؟

گفت من می‌پرسم ولی دلیلی جز از تورات نمی‌پذیرم یا انجیل و یا زبور داود یا آنچه در صحف ابراهیم و موسی است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: دلیلی از من نپذیر مگر آنچه تورات گویای آن است، به زبان موسی بن عمران و انجیل به زبان عیسی بن مریم و زبور به زبان داود راس الجالوت گفت از کجا تو اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می‌کنی؟ فرمود: به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خلیفه الله در زمین گواهی داده‌اند. گفت گفتار موسی بن عمران را بگو.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 300

حضرت رضا فرمود: یهودی! می‌دانی که موسی بن عمران وصیت کرد بنی اسرائیل را و به آنها گفت به زودی پیامبری خواهد آمد از برادرانتان، او را تصدیق کنید و حرفش را بشنوید برای بنی اسرائیل برادری جز فرزندان اسماعیل سراغ داری؟

اگر آشنا به خویشاوندی اسرائیل یا اسماعیل هستی و نژادی که بین آنها است از طرف اسماعیل.

راس الجالوت گفت این گفتار موسی است، رد نمی‌کنیم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده است؟ گفت نه. فرمود: پس این مطلب قبول است در نزد شما؟ گفت آری، ولی مایلم از تورات شاهی برای آن بیاوری.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: تو منکری که تورات می‌گویی: نور از کوه طور سیناء آمد و درخشید برای ما از ساعیر و آشکار شد برای ما از کوه فاران. راس الجالوت گفت این کلمات را آشنا هستم اما تفسیر آنها را نمی‌دانم. امام علیه السلام فرمود: من برای تو توضیح می‌دهم. این سخن که آمد نور از طرف کوه طور سیناء، این همان وحی است که خداوند بر موسی بن عمران در کوه طور سیناء نازل کرد و اما این که: درخشید برای ما کوه ساعیر همان کوه است که خداوند به عیسی بن مریم وحی نمود و او در آن کوه بود و اما این گفته: آشکار شد بر ما از کوه فاران کوهی از کوههای مکه است که یک روز با مکه فاصله دارد. شعیبای نبی در مورد آنچه در تورات آمده می‌گوید: دو سواره را دیدم که زمین برای آنها روشن شده یکی سوار بر الاغ و دیگری بر روی شتر. اینک بگو الاغ سوار و شتر سوار کیست؟

راس الجالوت گفت نمی‌شناسم آنها را، برایم توضیح بدهید! فرمود الاغ سوار عیسی است اما شتر سوار حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. این مطلب را در تورات منکری گفت نه منکر آن نیستم. سپس فرمود: حیقوق پیامبر را می‌شناسی؟

گفت آری او را می‌شناسم. فرمود: آن پیامبر می‌فرماید سخنی را که کتاب شما نیز شاهد آن است: خداوند بیان را از کوه فاران آورد و آسمانها از تسبیح احمد و امتش پر شده است. سپاهش در دریا حرکت می‌کند، طوری که در صحرا حرکت می‌کند

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 301

برای ما کتابی جدید می‌آورد بعد از خراب شدن بیت المقدس، منظور قرآن است، آیا این را قبول داری و ایمان به آن می‌آوری؟ راس الجالوت گفت این مطلب را حیقوق گفته است منکر آن نیستم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: داود در زبور خود که آن را تو قرائت می‌کنی فرموده است خدایا بپادارنده سنت را بعد از یک رکود و فترت بفرست آیا پیامبری می‌شناسی که سنت به پا دارد بعد از رکود جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله؟ راس الجالوت گفت این سخن داود است منکر آن نیستم ولی منظورش عیسی بوده و ایام او فترت و رکود است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نمی‌دانی عیسی مخالف سنت نبود او موافق سنت تورات بود تا خداوند او را به آسمان بالا برد و در انجیل نوشته است که پسر بره سرود و بارقلیطا بعد از او خواهد آمد. او سختی‌ها را تخفیف می‌دهد و همه چیز را تفسیر می‌کند. برای من گواهی می‌دهد چنانچه من برای او شهادت دادم. من برای شما امثال آوردم او تأویل برای شما می‌آورد، آیا به این در انجیل ایمان داری؟ گفت آری، منکر آن نیستم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: راس الجالوت! در باره پیامبرت موسی بن عمران سؤال می‌کنم. گفت پرسید. فرمود: به چه دلیل نبوت حضرت موسی را ثابت می‌کنی؟ گفت او چیزهایی آورد که هیچ یک از پیامبران قبل نیاورده بودند.

عصایش به اژدها تبدیل شد، با عصا به سنگ زد از آن چشمه‌ها جاری شد و ید بیضاء برای ناظرین بیرون آورد و علاماتی که خلق قدرت مانند آن را ندارند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: صحیح است که دلیل موسی بر نبوتش این است که چیزهایی آورد که کسی مانند آن را نیاورده مگر هر کسی ادعای نبوت کرد و چیزی آورد که کسی نتوانست مانند آن را بیاورد لازم نیست او را تصدیق کنیم؟ گفت نه، زیرا موسی نظیری نداشت در مقام نزد پروردگار و نزدیکی به خدا و ما نمی‌توانیم اقرار به ادعای نبوت کسی بکنیم مگر اینکه شبیه حضرت موسی برای ما باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود پس چگونه اقرار به انبیای پیش از موسی دارید

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 302

با اینکه دریا نشکافتند و از سنگ دوازده چشمه خارج نکردند و ید بیضاء نداشتند و عصا را اژدها نمودند.

یهودی گفت قبلا گفتم که وقتی برای اثبات نبوت خود معجزاتی بیاورند که مردم نتوانند مانند آن را بیاورند اگر چه مثل معجزات موسی نباشد و یا غیر آنها باشد واجب است آنها را تصدیق کنیم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: چرا به حضرت عیسی ایمان نمی‌آوری با اینکه مرده زنده کرد و کور و پیس را شفا بخشید و با گل شبیه پرده ساخت سپس در آن دمید و پرده شد به اجازه خدا؟

راس الجالوت گفت می‌گویند چنین کرده ما ندیده‌ایم. فرمود: مگر آنچه حضرت موسی آورده مشاهده کرده‌ای؟ مگر نه این است که اخبار متواتری رسیده از اصحاب مورد اعتماد حضرت موسی که این کارها را کرده؟ گفت صحیح است.

فرمود: همین طور اخبار متواتر رسیده به آنچه عیسی بن مریم انجام داده، چه شده که موسی را تصدیق کرده‌اید اما به عیسی ایمان ندارید؟ نتوانست جوابی بدهد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: همین طور است کار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه آورده و کار هر پیامبری که خدا فرستاده از معجزات پیامبر ما صلی الله علیه و آله این است که یتیمی بود فقیر و چوپان، نه درس خوانده بود و نه با معلمی رفت و آمد داشت. قرآن را آورد که داستانهای پیامبران و اخبار آنها حرف به حرف و اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن هست. به آنها از اسرارشان خبر می‌داد و آنچه در خانه داشتند و معجزات بی‌شمار دیگری آورد. راس الجالوت گفت جریان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله برای ما ثابت نشده و نمی‌توانیم چیزی که ثابت نشده بپذیریم. امام علیه السلام فرمود: پس کسی که گواهی به نبوت عیسی و محمد صلی الله علیه و آله داده گواهی پوچ و بی‌اصل بوده؟ نتوانست جوابی بدهد.

سپس هر بزد اکبر را پیش خواند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: از زردشت به ما خبر بده که به چه دلیل به نبوت او ایمان داری؟ گفت او معجزاتی آورده برای ما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 303

که کسی قبل از او نیاورده با اینکه ندیده‌ایم اما اخبار از گذشتگان به ما رسیده که برای ما چیزی را حلال کرده که دیگری نکرده. به همین جهت پیرو او شده‌ایم.

امام فرمود: مگر شما از راه اخبار پیرو او نشده‌اید؟ گفت چرا. فرمود:

همین طور سایر امت‌های گذشته به وسیله اخباری که به آنها رسیده از پیامبران و آنچه موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم انجام داده، ایمان آورده‌اند. شما چه دلیل دارید که ایمان به آنها نمی‌آورید، همان طور که به زردشت ایمان آورده‌اید از طریق اخبار متواتری که شاهد است چیزی آورده که دیگری نیاورده. هر بزد در جای خویش فرو ماند و جوابی نداشت.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: مردم، اگر میان شما کسی مخالف اسلام هست و سؤالی دارد بدون وحشت پرسد. عمران صابی که یکی از متکلمین بود از جای حرکت کرده گفت اگر دعوت به سؤال نمی‌کردید اقدام به پرسش نمی‌کردم. من در کوفه و بصره و شام و جزیره کسی را از متکلمین ندیده‌ام که برایم ثابت کند یکتائی را که جز او آفریننده‌ای نیست و پایدار به وحدانیتش باشد، اجازه می‌دهی سؤال بکنم؟

مناظره عمران صابی

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر در میان جمعیت عمران صابی وجود داشته باشد تو همانی؟ عرض کرد من عمرانم. فرمود: سؤال کن ولی انصاف را از دست مده و جانب یاوه‌سرائی و ستم را فرو گذار. عرض کرد به خدا قسم سرورم، منظورم این است که برایم مطلبی را اثبات کنی که به آن چنگ زنم. فرمود: پرس.

در این موقع جمعیت خود را جمع نموده و متوجه جریان مناظره شدند و به یک دیگر چسبیده و به هم نزدیک می‌شدند. عمران گفت از موجود اول و آنچه آفریده مرا مطلع فرما. فرمود: اینک که پرسیدی، درست دقت کن.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 304

خدای یکتا پیوسته یکتا بود، بی آنکه چیزی با او باشد و بدون حد و حدودی یا عرض و کیفیت و کمیتی: پیوسته چنین بود، آنگاه مخلوقی مختلف دارای کیفیت و کمیت و اندازه و عرض و طول متفاوت نه در جایی آنها را نهاد و نه در چیزی محدود نمود و نه در مقابل چیزی قرار داد و نه قبلاً نقشه آنها را کشیده بود. بعد آفریده‌های خود را ممتاز و غیر ممتاز و جدا و به هم پیوسته و رنگارنگ و دارای طعم و مزه قرار داد. نه اینکه احتیاجی به آنها داشته باشد و نه مقامی را جویا باشد که جز با آفریدن آنها به آن مقام نرسد و با آفریدن آنها در خود زیادی یا نقصانی ندیده، عمران! توجه کردی؟ عرض کرد آری سرورم! فرمود: عمران اگر این آفرینش برای رفع نیاز و احتیاج او بود چیزهایی را می‌آفرید که از آنها می‌توانست بهره‌مند شود و باید چند برابر اینها خلق می‌کرد زیرا هر چه کمک کار و یاور زیاد گردد شخص قوی‌تر می‌شود با اینکه نیاز و حاجت را حد و اندازه‌ای نیست زیرا هر مخلوقی را بیافریند باز در مورد او حاجت و نیاز به وجود می‌آید. به همین جهت گفتم آفرینش او از جهت احتیاج نبود ولی مخلوق را به یک دیگر نیازمند کرد و برخی را به

دیگری برتری داد نه اینکه احتیاجی به برتر داشته باشد و نه به واسطه خشمی که به وجود بی‌مقدارتر و خوار گرفته باشد. بعد سخنانی که بین آنها رد و بدل شد آنگاه پرسید:

آقا بفرمائید خدا که یکتا بود و چیزی جز او نبود با آفرینش مخلوقات تغییری در او به وجود نیامد؟ حضرت رضا علیه السلام در پاسخ او فرمود: خدای عز و جل با آفرینش موجودات تغییری نکرده ولی موجودات تغییر یافتند با دگرگونی که در آنها قرار داد. عمران عرض کرد با چه چیز او را می‌شناسیم؟ فرمود: به وسیله غیر خدا (از مخلوقات). عرض کرد غیر او چیست؟ فرمود: مشیت و اراده (که موجب پیدایش موجودات شده). و نام و صفتش و چیزهای دیگری که شبیه اینها است، تمام اینها مخلوق و آفریده شده است و به تدبیر اوست عمران عرض کرد آقا خدا چیست؟

فرمود: نور است اما به این معنی که هادی و راهنمای آفریده‌های آسمان و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 305

مخلوقات زمین است. دیگر در این مورد حق توضیح بیشتری بر من نداری جز اینکه وحدانیت او را برایت اثبات کنم.^{۵۶}

عمران صابی (برای اینکه اثبات یک نوع تغییر در خدا نماید) گفت مگر او اول ساکت نبود قبل از آفرینش موجودات، بعد سخن گفت؟

حضرت رضا فرمود: سکوت وقتی صحیح است که قبلاً کسی صحبتی کرده باشد بعد می‌گویند ساکت شد. در این مورد مثالی می‌زنم به چراغ که در باره‌اش سخن گفتن و ساکت بودن صحیح نیست. نباید گفت چراغ ساکت است و صحبت نمی‌کند (چون سخن گفتن به چراغ ارتباطی ندارد) در مورد خداوند نیز نمی‌توان گفت سخن، گفت به آن معنی که تو از سخن گفتن درک می‌کنی که با زبان و لب و دهان می‌گوید (بلکه ایجاد صوت می‌نماید) مثل چراغ که نور می‌بخشد نه به آن معنی است که تغییری می‌کند و حرکتی می‌نماید و برای بخشیدن نور اعضا و جوارح خود را به کار می‌برد همین که توالی و پشت سر هم آمدن نور باشد می‌گوئیم، چراغ نور می‌بخشد. خداوند نیز در آفریدن موجودات احتیاج به حرکت و به کار بردن آلت و ابزار یا فکر و اندیشه تا تغییری در او به وجود آید.^{۵۷}

عمران گفت آقا من خیال می‌کنم خداوند به آفرینش موجودات تغییر حال می‌دهد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: سخن محالی گفتی. به همین که مدعی شدی ذات او به وجهی از وجوه تغییر یابد آیا آتش در ذات خود تغییری به وجود

⁵⁶ (۱) منظور این است که سؤال از کیفیت و چگونگی خدا صحیح نیست و این مطلب که چگونه است، جواب ندارد مگر به همان اندازه که وحدانیت او را ثابت کند و از مشابهت مخلوقات منزه‌اش نماید.

از این روایت و روایت دیگر که بعد خواهد آمد معلوم می‌شود که تفسیر ﴿إِنَّ اللَّهَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ خدا نور آسمانها و زمین است. یعنی هادی و راهنمای مخلوقات زمین و آسمانها است.

⁵⁷ (۲) این قسمت نقل به معنی شده و با توضیح اضافی ذکر شده.

(1) منظور این است که سؤال از کیفیت و چگونگی خدا صحیح نیست و این مطلب که چگونه است، جواب ندارد مگر به همان اندازه که وحدانیت او را ثابت کند و از مشابهت مخلوقات منزهش نماید.

از این روایت و روایت دیگر که بعد خواهد آمد معلوم می‌شود که تفسیر (الله نور السماوات و الأرض) خدا نور آسمانها و زمین است. یعنی هادی و راهنمای مخلوقات زمین و آسمانها است.

(2) این قسمت نقل به معنی شده و با توضیح اضافی ذکر شده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 306

می‌آورد یا حرارت خویش را هم می‌سوزاند یا چشم خود را هم می‌بیند (یعنی همان طور که حرارت خود را می‌سوزاند و چشم خود را نمی‌بیند، خداوند نیز از فعل و کار خود تغییر نمی‌یابد) گفت صحیح است. گفت آقا بفرمائید آیا خدا در خلق است یا خلق در خدا قرار دارد؟ فرمود: عمران خداوند منزّه از چنین حرفهاست، اینک به لطف خدا برایت مثالی می‌زنم که درک کنی. بگو بینم وقتی به آینه نگاه می‌کنی و خود را در آن می‌بینی تو در آینه هستی یا آینه در تو قرار دارد؟ اگر هیچ کدام از شما دو تا در هم قرار نداشت پس به چه چیز خود را در آن می‌بینی؟! عمران گفت به وسیله نوری که بین من و آینه قرار دارد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا آن نوری که در آن آینه است بیشتر از نوری است که در چشم خود می‌یابی؟ گفت آری. فرمود: پس به ما نشان ده. عمران نتوانست جوابی بگوید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس در واقع نور واسطه شده که خود و آینه را ببینی بدون اینکه در یکی از شما دو تا داخل شود (پس امکان دارد خداوند نیز تأثیر در آفرینش نماید بدون اینکه او در آنها باشد یا آنها در او باشند) فرمود: برای این موضوع مثالهای زیادی هست غیر از این مثال که جای اشکال و ایرادی نیست.

و **الله المثل الأعلى** در این موقع حضرت رضا علیه السلام رو به جانب مأمون نموده فرمود: موقع نماز است. عمران صابی عرض کرد آقا بحث و سخن مرا قطع نفرمائید، قلبم رقت یافته و دلم تکان خورده.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نماز می‌خوانم بعد ادامه خواهم داد، از جای حرکت کرد مأمون نیز برخاست.

حضرت رضا علیه السلام در داخل مجلس نماز خواند، مردم در خارج پشت سر محمد بن جعفر نماز خواندند، بعد از نماز حضرت رضا علیه السلام در جایگاه خود قرار گرفت و عمران را خواست، به او فرمود: اکنون سؤال کن.

گفت آقا بفرمائید آیا یکتائی خدا را با درک کنه و حقیقت او می‌یابیم یا با درک صفاتش؟ فرمود: خداوند آفریننده یکتای بی‌همتا بود، بدون اینکه چیزی با او

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 307

باشد و دومی داشته باشد از قبیل چیزهای معلوم و مجهول محکم و متشابه مذکور و غیر مذکور و نه هر چه که بتوان او را چیز نامید. بودنش را ابتدائی نیست و نه انتهائی و نه به چیزی پایدار است و نه بر روی چیزی ایستاده و نه بر چیزی تکیه کرده و نه در چیزی جای گرفته. خدا با این صفات قبل از آفرینش بوده زیرا چیزی جز خدا نبوده.

بدان که ابداع و مشیت و اراده سه لفظ هستند دارای یک معنی. اولین چیزی که ابداع نمود و مشیتش به آن تعلق گرفت و اراده کرد همان حروفی بودند که آنها را ریشه همه چیز قرار داد و راهنما برای هر مدرکی و مشخص کننده برای هر شکلی و با همین حروف هر اسم باطل و حقی از هم تمیز داده می شود یا فعل و مفعولی و غیر معنی و تمام امور بر آنها جمع گردیده است.

برای حروف در ابداع معنائی جز نفس خود حرف قرار نداد (یعنی لام معنی آن همان حرف لام است) و آنها وجودی ندارند چون به ابداع آفریده شده اند (منظور شاید این باشد که حروف سابقه ماهیت و اصل و ریشه‌ای ندارند که از آنها گرفته شده باشد).

نور در اینجا اولین فعل خدا است که او نور سموات و زمین است. حروف مفعول همین فعل است و اینها همان حروفی هستند که از آنها کلام و عبارات از جانب خدا صادر می شود که به مردم و مخلوق آنها را آموخت و تعدادشان سی و سه حرف است که بیست و هشت حرف آن بر لغات عربی دلالت دارند و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف آن راهنما و به ریشه زبان سریانی و عبرانی است و پنج حرف دیگر به کار برده می شود در سایر لغات غیر عرب برای تمام زبانهای مختلف دنیا و مجموع حروف با آن بیست و هشت حرف می شود سی و سه حرف اما آن پنج حرف مختلف به واسطه علل و اسبابی آفریده شده که بیش از این صحیح نیست در باره آنها صحبت کنم بعد خداوند حروف را پس از محدود نمودن بعدد معینی فصل خویش گردانید مانند این سخن خداوند (کن فیکون)* و همین لفظ (کن)* از جانب خدا ساختن شش است و آنچه به وسیله این حرف به وجود آمد مصنوع خداست.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 308

پس اولین خلق خدا ابداع بود که نه وزن داشت و نه حرکت و نه سمع و نه رنگ و نه حس خلق، دوم حروف بودند که آنها نیز وزن و رنگ نداشتند اما مسموع و موصوف بودند اما به خود آن حروف نظری از نظر معنی نبود.

خلق مردم انواع مختلف از محسوسات و ملموسات بود که دارای طعم و مزه هستند و خود آنها مورد نظر بودند (مانند آب زمین آسمان) خداوند تبارک و تعالی پیش از ابداع بود زیرا چیزی قبل از خدا وجود نداشته و نه با او چیزی بوده اما ابداع قبل از حروف به وجود آمد و حروف جز بر نفس خود دلالت ندارند.

مأمون گفت چگونه حروف جز بر نفس خود دلالت ندارند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: زیرا خداوند ترکیب حروف را جز برای معنی قرار نداده. هر گاه چهار یا پنج یا شش حرف یا بیشتر و یا کمتر با هم ترکیب شوند جز برای فهمیدن یک معنی مخصوص نیست بلکه برای دلالت بر یک معنی تازه که سابقه نداشته.

عمران گفت از کجا ما این مطلب را بفهمیم؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود:

توضیح مطلب چنین است که وقتی تو این حروف را ذکر می‌کنی و جز نفس آنها را اراده نکرده باشی تنها و فرد ذکر می‌کنی می‌گوئی ا ب ت ث ج ح خ تا آخر در این صورت جز نفس خودشان معنی دیگری ندارند، اما وقتی آنها را ترکیب کردی و به صورت اسم و صفتی درآوردی برای منظوری که داری و چیزی که قصد نموده‌ای آن وقت دارای آن معنی مخصوص می‌شوند و راهنما به همان مفهوم هستند، حالا فهمیدی عمران! عرض کرد آری. فرمود: عمران! بدان که هیچ صفتی نیست مگر موصوفی دارد و هیچ اسمی بدون معنی وجود ندارد اندازه فقط مربوط به اشیاء محدود است ولی صفات و اسماء شاهد بر کمال و وجود هستند و دلیل بر احاطه نمودن نخواهد بود چنانچه حدود راهنمای ما به وضع مخصوصی است چون مربع بودن یا مثلث و یا مسدس بودن.

زیرا خداوند شناخته می‌شود با صفات و اسماء ولی به طول و عرض و قلت و کثرت و رنگ و وزن و مشابه آن هرگز توصیف نمی‌شود و هیچ کدام از این حدود بر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 309

ذات او صدق نمی‌کند تا مردم همان طوری که خویشان را به حد و اندازه و طعم و مزه می‌شناسند خدا را نیز بشناسند.

راهنمای به خدای عزیز صفات و اسماء اوست و استدلال بر وجود او به وسیله مخلوقات می‌شود تا برای شخص مشکوک دیگر شک و تردیدی باقی نماند و احتیاج به دیدن و شنیدن با گوش و یا لمس کردن با دست و یا تصور به دل نداشته باشد، اگر صفات خدای عزیز دلالت بر او نداشتند و اسماء راهنمای ما به سوی او نبودند و پژوهش‌گران از مردم درک نمی‌کردند معنی آن را به ناچار مردم اسمها و صفات او را پرستیده بودند نه معنای آن را در چنین فرضی معبود یکتا غیر ذات خدا بود (یعنی معبود و لفظ همان اسماء و صفات می‌شد) زیرا اسماء و صفات خدا غیر خدایند (لفظ دیان که خدا نیست و همچنین لفظ رحمان به تعدد این الفاظ متعدد می‌شد) آیا درست فهمیدی عمران؟ عرض کرد آری، ولی باز برایم بیشتر توضیح بدهید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: عمران! مبدا گول کسانی را بخوری که گمراه و نابینایند آنهایی که معتقدند خدا در آخرت برای حساب و ثواب و عقاب دیده می‌شود ولی در دنیا دیده نخواهد شد برای پرستش و امید آمرزش. اگر دیده شدن خداوند در دنیا موجب لفظی برای او باشد در آخرت هم نباید دیده شود. اما آنها سرگردان و گمراه و کور و کر

شده‌اند از درک واقعیت این آیه قرآن ناظر به همین اشخاص است من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی و أضل سیلا.

خردمندان می‌دانند که آنچه در آخرت استدلال می‌شود عینا همان است که در دنیا استدلال می‌شود کسی که با خودرأیی و مقایسه با خویش می‌خواهد خدا را درک کند جز فاصله از واقعیت چیزی نخواهد داشت زیرا خداوند این دانش را اختصاص به کسانی داده است که عقل و اندیشه را به کار می‌برند و می‌فهمند.

عمران گفت آیا توضیح نمی‌فرمائید که ابداع مخلوق است یا غیر مخلوق؟

فرمود: مخلوق ساکن است که به سکون درک نمی‌شود و مخلوق بودن او از این جهت است که آفریده است و قدیم نیست و خداوند آن را به وجود آورده، پس مخلوق خدا است. در این مورد باید گفت فقط خدای یکتا است با مخلوق او،
سومی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 310

بین آنها نیست (یعنی هر چه غیر خدا است مخلوق اوست) و جز آن دو سومی وجود ندارد.

ولی بعضی از مخلوقات او ساکن و متحرک و مختلف و مرکب و معلوم و شبیه یک دیگرند هر چه را بتوان محدود نمود مخلوق خدا است. و توجه داشته باش که هر چه را حواس تو درک کنند آنها مفهوم و مدرک حواسند و هر یک از حواس مخصوص درک محسوس همین هستند ولی تمیز و فهم از مغز اندیشه است نسبت به تمام آنها.

بدان عمران خدای یکتا که پایدار است بدون تقدیر اندازه‌گیری و حد مخلوقات را آفرید که محدود و دارای اندازه هستند. آنچه خلق کرد دو قسمت بود یکی حروف و دیگری حدود قائم به آن که در هیچ کدام از آنها رنگ و وزن و طعم وجود نداشت. یکی از آن دو را به وسیله دیگری قابل درک قرار داد و هر دو به نفس خود درک می‌شوند هرگز چنین چیزی را نیافریده که تنها قائم به نفس خویش باشد و قیام او به دیگری وابسته نباشد، چون خواست همه مخلوقات دلالت بر ذات او بنمایند و سبب اثبات وجود خدا باشند.

پس خدای تبارک و تعالی یکتا و بی‌همتا است دومی ندارد که او را به پا دارد و کمک به او بنماید و در خویش جایش دهد ولی مخلوقات یک دیگر را نگه می‌دارند به اذن و مشیت خدا. مردم در راه شناخت او چنان حیران و سرگردان شده‌اند که برای رهائی از گرداب ظلمت و تاریکی پناه به ظلمت و نادانی برده‌اند. در توصیف خدا به صفات نفس خود (مانند دیده شدن) به جای راه یافتن پیوسته از واقعیت فاصله گرفته‌اند. اگر خدا را با صفات خودش و مخلوقات را نیز با صفات خودشان توصیف نمایند واقعیت را خواهند یافت و اختلاف از میان می‌رود ولی وقتی به دنبال مطالبی رفتند که خود از آنها سر در نمی‌آورند و متحیرند، در آن فرو می‌مانند. اما خداوند هر که را بخواهد راهنمایی به راه مستقیم می‌نماید.

عمران عرض می‌کند آقا من گواهی می‌دهم خدا همان طوری است که توصیف نمودی اما سؤال دیگری دارم فرمود: هر چه مایلی بپرس.

گفت بفرمائید آیا خدا در چیزی قرار دارد و یا چیزی او را احاطه نموده است و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 311

یا از چیزی به چیز دیگری تغییر مکان می‌دهد یا احتیاج به چیزی دارد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: عمران! درست دقت کن سؤال را جواب می‌دهم. این از مشکل‌ترین سؤالها است که بین مردم می‌شود و کسی که ثبات عقیده و درک ندارد نمی‌تواند این مطلب را بفهمد ولی خردمندان با انصاف از درک آن عاجز نیستند. جهت اول این است که اگر برای رفع احتیاج خود موجودات را می‌آفرید می‌توانست کسی بگوید تکیه بر مخلوقات خود نموده، چون به آنها نیاز داشت ولی احتیاج او را بر آفرینش وادار نکرد پیوسته پایدار است نه در چیزی و نه بر چیزی آن آفریده‌ها هستند که بعضی بعض دیگر را نگه می‌دارند و برخی در برخ دیگر جای می‌گیرند و از درون آن بعض خارج می‌شوند اما خداوند قادر و توانا تمام آفرینش را به قدرت خویش نگه داشته، نگهداری آنها موجب خستگی خدا نمی‌شود و او را ناتوان نمی‌کند. کسی کیفیت و چگونگی این مطلب را نمی‌داند جز ذات پاک خدا و پیامبرانی که آنها را مطلع گردانیده و صاحبان اسرار و نگهبانان فرمان و خزینه‌های حافظ شریعتش: کار خدا همچون چشم بر هم زدن است بلکه از این هم نزدیک‌تر. هر وقت تصمیم آفرینش چیزی را بگیرد می‌گوید باش، به وجود می‌آید، با خواست و اراده او هیچ یک از آفریده‌ها به او نزدیک‌تر از دیگری نیست و نه چیزی از او دور‌تر از دیگری است. عمران! متوجه شدی؟

عرض کرد آری سرورم فهمیدم گواهی می‌دهم خدا آن طور است که تو توصیف کردی و یکتائی‌اش را ستودی و محمد مصطفی بنده برانگیخته برای هدایت جهان است. در این موقع خود را به سجده انداخت روی به جانب قبله و اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گفت همین که دانشمندان و متکلمین مغلوب شدند و اسلام آوردند عمران را مشاهده کردند با اینکه کسی را یارای بحث و مناظره با او نبوده و نه تاکنون او را مغلوب کرده بودند، دیگر کسی جرأت اشکال گرفتن و سخریه گفتن نداشت. شب شد، مأمون و حضرت رضا علیه السلام از جای حرکت کرده داخل منزل شدند و مردم متفرق گردیدند. من با چند نفر از دوستان بودم که محمد بن جعفر (عموی حضرت رضا) از پی من فرستاد. پیش او رفتم. گفت دیدی دوست تو

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 312

چه کرد؟ به خدا گمان نمی‌کردم علی بن موسی الرضا علیه السلام تاکنون در این مسائل بحث کرده باشد و نه سابقه این کارها را داشت. او در مدینه گاهی که سؤال می‌کردند جواب می‌داد مگر متکلمین در آنجا پیش او اجتماع می‌کردند؟! گفتم حاجیان که رهسپار مکه بودند از مسائل حلال و حرام سؤال می‌کردند. به آنها جواب می‌داد. بعضی که اهل بحث و مناظره بودند با آنها نیز به مناظره می‌پرداخت.

محمد بن جعفر گفت من می‌ترسم مأمون بر او رشک برد و عاقبت او را به وسیله سم از میان بردارد یا بلائی بر سرش درآورد به او گوشزد کن تا خودداری کند از این کارها. گفتم از من نمی‌پذیرد. این مرد می‌خواهد او را آزمایش کند و ببیند از علوم اجدادش بهره‌ای دارد. گفت بگو عمویت از این کار خوش نمی‌آید و مایل است در این موارد خوددار باشی به دلائل زیادی.

وقتی من خدمت حضرت رضا علیه السلام در منزلش رسیدم پیغام عمویش را نقل کردم امام علیه السلام لبخندی زده فرمود: خدا عمویم را حفظ کند، خوب او را می‌شناسم. چرا کار مرا دوست نمی‌دارد؟ در این لحظه رو به غلام خود نموده فرمود:

برو عمران صابی را بیاور.

عرض کردم من محل او را می‌دانم در خانه یکی از دوستان شیعه ما است.

فرمود: اشکالی ندارد برایش مرکب سواری ببرید. من پیش عمران رفتم و او را آوردم. امام (ع) احترام زیادی نمود و یک دست لباس خواست و به او خلعت داد با مرکبی سواری و ده هزار درهم.

عرض کردم آقا فدایت شوم از روش امیر المؤمنین جد بزرگوارت پیروی کردی؟ فرمود: چنین باید کرد. بعد امام دستور داد شام بیاورند. مرا در پهلوی راست خود و عمران را طرف چپ نشاند تا از خوردن غذا فارغ شدیم. آنگاه فرمود: اینک با دوستان خود برو ولی فردا پیش ما بیا تا تو را با غذاهای مدینه پذیرائی کنم.

پس از این جریان دانشمندان و متکلمین که دارای عقاید مختلف بودند پیش او می‌آمدند و به مناظره می‌پرداختند. عمران همه را مغلوب می‌کرد تا دیگر از بحث و مناظره با او اجتناب کردند. مأمون نیز به او ده هزار درهم داد، فضل بن سهل نیز

مقداری به او بخشید. حضرت رضا علیه السلام موقوفات بلخ را به او سپرد از این راه مبالغ زیادی به دست آورد^{۵۸}.

در کتاب توحید صدوق و عیون اخبار الرضا از حسن بن محمد نوفلی نقل می‌کند که سلیمان مروزی متکلم خراسان پیش مأمون آمد. خلیفه او را گرامی داشت و احترام زیاد کرد. آنگاه به او گوش زد کرد:

که پسر عمویم علی بن موسی الرضا از حجاز، تازگی آمده و علاقه‌مند به بحث و مناظره است. دوستان او نیز در این فن مهارت دارند. در صورت تمایل می‌توانی در روز هشتم ماه ذیحجه (روز ترویج) پیش او بیائی و با هم مناظره کنید.

سلیمان در جواب مأمون گفت من خوشم نمی‌آید در حضور تو و گروهی از بنی هاشم با ایشان مناظره کنم چون ممکن است هنگام مناظره فرو ماند و موجب شکست او بشود و نمی‌توانم پی‌گیری از بحث و مناظره کنم.

مأمون گفت اتفاقاً من چون تو را می‌شناختم و قدرت استدلال را می‌دانم از پی تو فرستادم. منظوری جز همین ندارم که حد اقل در یک قسمت او را مغلوب کنی. سلیمان گفت اگر چنین است اشکالی ندارد و فقط مرا با او در یک مجلس جمع کن، دیگر کارت نباشد، بعد از من گله نکنی.

مأمون کسی را خدمت امام رضا علیه السلام فرستاد و پیغام داد که مردی از اهالی مرو که در مذهب‌شناسی و کلام بی‌نظیر است، بر ما وارد شده. اگر موجب ناراحتی شما نیست اینجا تشریف بیاورید.

امام علیه السلام از جای حرکت کرد تا وضو بسازد. به من و عمران صابی فرمود:

(۱) در پایان توضیح خبر مجلسی رحمة الله علیه می‌نویسد این خبر از متشابهات اخبار است که تأویل آن را جز خداوند و راسخین در علم نمی‌دانند و ما جز تسلیم، وظیفه‌ای نداریم به مقدار فهم و بینش خود به صورت احتمال توضیح دادیم. با اینکه در چنین اخبار طولانی معمولاً از طرف راویان لفظ و تحریف نیز می‌شود. خدا و پیشوایان دین می‌دانند من نیز به مقدار فهم خود ترجمه کردم و همان اعتقاد مرحوم مجلسی را دارم - مترجم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 314

شما جلوتر بروید. ما رفتیم به در خانه مأمون یاسر و خالد دست مرا گرفته پیش مأمون بردند. سلام کردیم. گفت برادرم حضرت رضا کجا است؟ گفتم مشغول لباس پوشیدن بود. به ما دستور داد جلوتر خدمت برسیم. آنگاه گفتم یا امیر المؤمنین، غلامت عمران صابی بر در خانه است. اگر اجازه می‌فرمائید او هم داخل شود. اجازه داد. عمران وارد شد.

⁵⁸ (۱) در پایان توضیح خبر مجلسی رحمة الله علیه می‌نویسد این خبر از متشابهات اخبار است که تأویل آن را جز خداوند و راسخین در علم نمی‌دانند و ما جز تسلیم، وظیفه‌ای نداریم به مقدار فهم و بینش خود به صورت احتمال توضیح دادیم. با اینکه در چنین اخبار طولانی معمولاً از طرف راویان لفظ و تحریف نیز می‌شود. خدا و پیشوایان دین می‌دانند من نیز به مقدار فهم خود ترجمه کردم و همان اعتقاد مرحوم مجلسی را دارم - مترجم.

مأمون بسیار او را احترام نمود. گفت عمران! بالاخره عمرت دراز شد تا جزء بنی هاشم شدی. عمران گفت خدای را سپاسگزارم که این نعمت را به واسطه شما به من ارزانی داشت.

مأمون به عمران گفت این مرد سلیمان مروزی متکلم و عقیده‌شناس خراسان است.

عمران گفت او را می‌شناسم. خود را برجسته‌ترین دانشمندان خراسان می‌داند.

اما مسأله بداء را منکر است. مأمون گفت چرا در این مورد با او مناظره نمی‌کنی؟

عمران پاسخ داد این بسته به میل اوست.

در همین هنگام علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شد⁵⁹ فرمود: در چه چیز صحبت می‌کردید؟ عمران گفت آقا این مرد سلیمان مروزی است. سلیمان قبل از اینکه سخن عمران تمام شود به او گفت تو راضی هستی هر چه حضرت رضا در این باره بگوید و عقیده ایشان را قبول داری در مسأله بداء؟

عمران گفت با کمال میل خشنودم که امام علیه السلام برای ما دلیلی در مورد

(1) حضرت رضا علیه السلام در این استدلال با چند آیه بداء را با تمام معانی آن اثبات می‌نماید.

1- بداء به معنی ایجاد که از آیه **أ و لم یر الإنسان فهمیده می‌شود.**

2- بداء به معنی نسخ احکام که از آیه **و ذکر فإن الذکری تنفع المؤمنین** معلوم می‌شود.

3- تقدیر حوادث و موجودات و محو و اثبات آن طبق مصالح و حکم الهی که از آیه **و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره** که معروف از معنی بداء همین قسمت سوم است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 315

⁵⁹ (1) حضرت رضا علیه السلام در این استدلال با چند آیه بداء را با تمام معانی آن اثبات می‌نماید.

1- بداء به معنی ایجاد که از آیه **أ و لم یر الإنسان** فهمیده می‌شود.

2- بداء به معنی نسخ احکام که از آیه **و ذکر فإن الذکری تنفع المؤمنین** معلوم می‌شود.

3- تقدیر حوادث و موجودات و محو و اثبات آن طبق مصالح و حکم الهی که از آیه **و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره** که معروف از معنی بداء همین قسمت سوم است.

بداء بیاورد تا بوسیله آن بر صاحبنظران استدلال نمائیم. مأمون گفت نظر شما در مورد بحث این دو نفر چیست؟ امام علیه السلام فرمود: من منکر بداء نیستم با اینکه خداوند در قرآن می‌فرماید:

أ و لا يذكر الإنسان أنا خلقناه من قبل و لم يك شيئاً انسان نمی‌بیند ما او را آفریدیم با اینکه چیزی نبود و آیه و هو الذی یبدؤا الخلق ثم یعیده اوست که جهانیان را آفریده سپس باز می‌گرداند و در این آیه می‌فرماید: یزید فی الخلق ما یشاء می‌افزاید در آفرینش هر چه را بخواهد و آیه دیگر و بدأ خلق الإنسان من طین انسان را از گل سرشت و می‌فرماید: و آخرون مرجون لأمر الله إما یعذبهم و إما یتوب علیهم گروهی انتظار فرمان خدا را دارند که یا آنها را عذاب کند و یا از ایشان درگذرد و در این آیه می‌فرماید: و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره إلا فی کتاب هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند و هیچ کس از عمر او کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتابی ثبت است.

سلیمان گفت آیا در مورد بداء از آباء گرام چیزی روایت شده؟ فرمود: آری، پدرم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: خدا را دو علم است:

1- علمی پنهان و مخفی کسی جز خود او از آن علم اطلاع ندارد که بداء جزء همین علم است.

2- علمی که به ملائکه و پیامبران آن را آموخته. علمای اهل بیت (امامان) از این علم اطلاع دارند.

سلیمان گفت مایلیم از قرآن مطالبی در مورد بداء استخراج فرمائید. فرمود: این آیه که خداوند خطاب به پیامبرش می‌کند: فتول عنهم فما أنت بملوم از آنها فاصله بگیر تو سرزنش نخواهی شد. خداوند تصمیم داشت آنها را هلاک کند ولی از این تصمیم صرف نظر کرد. بعد فرمود: و ذکر فإن الذکری تنفع المؤمنین آنها را متوجه ساز. تذکر برای مؤمنین سودمند است.

سلیمان تقاضا کرد بیش از این بفرمائید. فرمود: پدرم از آباء گرام خود نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد که به فلان پادشاه بگو من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 316

در فلان روز و ساعت او را از بین می‌برم. آن پیامبر پیغام خدا را رسانید. پادشاه آنچنان به دعا و تضرع به پیشگاه پروردگار پرداخت، در همان حالی که روی تخت بود و چنان زاری می‌نمود که از تخت سرازیر شد. می‌گفت خدایا به من مهلت ده تا پسرم بزرگ شود و کار خود را بسازم. خداوند به همان پیامبر وحی کرد که پیش آن پادشاه برو و بگو من اجل او را تأخیر انداختم و پانزده سال به عمرش افزودم. پیامبر عرض کرد: خدایا تو می‌دانی که من تاکنون دروغ

نگفته‌ام. خداوند به او خطاب نمود که تو یک مأمور هستی. پیغام مرا برسان. کسی را یارای آن نیست که از کردار خدا بازخواست نماید.

در این موقع امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رو به سلیمان نمود فرمود:

اعتقاد یهودان را پیدا کرده‌ای؟ سلیمان عرض کرد به خدا پناه می‌برم از چنین اعتقادی. مگر یهود چه اعتقادی دارند؟ فرمود: آنها می‌گویند **ید الله مغلوله** دست خدا بسته است. منظورشان اینست که خداوند جهان را آفرید. دیگر کاری ندارد و هیچ کم و زیاد و تغییر و تبدیلی نمی‌دهد. خداوند در پاسخ این اعتقاد می‌فرماید: **غلت أیدیهم و لعنوا بما قالوا** دستهای ایشان بسته باد و لعنت بر آنها از چنین گفتاری. شنیدم گروهی از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام راجع به بداء پرسیدند. فرمود: مردم نمی‌توانند منکر بداء شوند که خداوند در قرآن می‌فرماید:

گروهی را نکه می‌دارد و نمی‌دانند آیا آمرزیده می‌شوند یا عذاب خواهند شد (پس خداوند در مورد آنها هر تصمیمی که بخواهد می‌گیرد و این خود یک نوع از بداء است).

سلیمان گفت آقا بفرمائید آیه **إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر** در باره چه چیز نازل شده؟ فرمود: در شب قدر خداوند مقدرات از این سال تا سال بعد را تعیین می‌کند از قبیل مرگ و زندگی و بد و خوب و روزیها. آنچه را در آن شب مقدر نماید از حوادث حتمی است.

سلیمان گفت اینک متوجه شدم، اما تقاضا دارم باز بیشتر برایم توضیح بفرمائید. فرمود: سلیمان! امور در نزد خداوند معین و مسجل هستند. بعضی را تقدیم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 317

و برخی را تأخیر می‌اندازد بنا به خواست و اراده خود.

علی علیه السلام می‌فرمود علم دو نوع است:

1- علمی است که خداوند به ملائکه و پیامبران آموخته است آن شدنی است.

هرگز خداوند خویشتن و ملائکه و پیامبران را دروغگو نخواهد ساخت.

2- علمی که در نزد او مخزون و مکتوم است و هیچ کدام از مخلوقات بر آن اطلاع ندارند. هر چه بخواهند از آن علم مقدم می‌دارد و آنچه بخواهد تأخیر می‌اندازد و برخی را از میان می‌برد و برخی را نکه می‌دارد.

سلیمان رو به مأمون نموده، گفت یا امیر المؤمنین از امروز به بعد دیگر منکر بداء نخواهم شد و هرگز تکذیب این اعتقاد را نمی‌کنم.

مأمون به سلیمان گفت اینک تو از حضرت رضا سؤال کن. ولی درست دقت نما و انصاف را از دست مده. سلیمان گفت آقا اجازه می‌فرمائی از شما سؤالی کنم؟

فرمود: هر چه مایلی بپرس. سلیمان گفت شما چه می‌فرمائید در باره کسی که اراده را اسم و صفت از برای خدا قرار می‌دهد مانند حی، سمیع، بصیر، قدیر؟

حضرت رضا فرمود: شما می‌گوئید موجودات بوجود آمده و اختلاف پیدا کرده‌اند بواسطه خواست و اراده خدا است، اما نمی‌گوئید بوجود آمده و اختلاف یافته چون خدا سمیع و بصیر است. این خود یک دلیل واضح است بر اینکه مانند سمیع و بصیر و قدیر نیست (یعنی اراده از صفات ذات نیست).

سلیمان گفت پس در ازل مرید بوده. حضرت رضا پرسید آیا اراده او غیر او است؟ گفت آری. فرمود: در این صورت تو با خداوند چیز دیگری را ثابت کردی که ازلی است و معتقد به دو قدیم و ازلی شدی. سلیمان گفت نه سخن من موجب اثبات دو ازلی و قدیم نمی‌شود. فرمود: پس تو می‌گوئی اراده خدا ازلی نیست؟

سلیمان در جواب چنان متحیر مانده بود که گفت نه ازلی است اراده او قدیم است. مأمون از این جواب ضد و نقیض سلیمان برآشفت. فریاد زد سلیمان آیا با مثل حضرت رضا مکابره می‌کنی و بی‌مطالعه سخن می‌گوئی؟ متوجه حرفهای خود باش.

نمی‌بینی اطرافت چقدر از سخن سنجان و اهل نظر گوش فرا داشته‌اند؟

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 318

مأمون رو به جانب حضرت رضا علیه السلام نموده، گفت بحث خود را ادامه دهید. او متکلم خراسان است. باز امام (ع) به او فرمود: بالاخره اراده را قدیمی می‌دانی یا غیر قدیم زیرا اگر چیزی ازلی نبود باید حادث باشد و اگر حادث باشد هرگز نمی‌تواند ازلی باشد.

سلیمان گفت اراده خدا جزئی از اوست، همان طور که شنوایی جزئی و بینائی جزئی و علم جزئی از اوست. حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد پس اراده، نفس خدا است؟ گفت نه⁶⁰. فرمود: پس اراده کننده (مرید) مانند سمیع و بصیر نیست (چون این صفات عین ذات خدا است) و سلیمان می گفت اراده عین ذات او نیست.

سلیمان در جواب گفت خدا اراده نفس خود را کرده، چنانچه نفس خویش را شنیده و نفس خود را می بیند و علم به نفس خود دارد. حضرت رضا فرمود: معنی اینکه نفس خود را اراده نموده یعنی چه؟ اراده کرده چیزی باشد یا اراده کرده حی و زنده باشد یا شنوا و بینا باشد یا قدیر و توانا؟

گفت بلی، منظورم همین است. فرمود: پس این حی و سمیع و بصیر و علیم بوسیله اراده اش بوجود آمده؟ سلیمان که متوجه شد تفسیر نامناسبی برای اراده کرده و به اشکال بر می خورد گفت نه، چنین نیست که اینها به اراده اش به وجود آمده باشد.

حضرت رضا فرمود: پس در این صورت اینکه می گوئی به اراده اش حی بودن و سمیع و بصیر بودن پیدا شده، حرفی است بی معنی، زیرا گفتی به اراده اش به وجود نیامده. باز سلیمان نتوانست حرف سابق خود را منکر شود، گفت چرا، همه اینها به اراده اش پیدا شده. در این موقع مأمون و اطرافیان با صدای بلند شروع به خنده کردند.

حضرت رضا علیه السلام نیز خندید و رو به جانب حاضرین نموده، فرمود: پس بنا به عقیده تو، خدا از وضعی که داشته تغییر یافته و دگرگونی در او پیدا شده (چون به اراده اش شنوایی و بینائی و ... به وجود آمده) و این اعتقادی است که خداوند، منزله از

(1) وقتی او اراده را با علم و سمع یکی دانست فرمود: پس اراده عین خدا است، چون صفات خدا عین ذات اوست.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 319

آن است و نمی توان به خدا نسبت داد. سلیمان از جواب و ادامه سخن عاجز شد.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: سلیمان از تو سؤالی می کنم. عرض کرد فدایت شوم. فرمود: بگو ببینم تو و پیروانت با مردم بحث و مناظره می کنید با مطالبی که خودتان می فهمید و می دانید یا با چیزهایی که نمی فهمید و نمی دانید؟ عرض کرد با چیزهایی که می فهمیم و می دانیم.

⁶⁰ (۱) وقتی او اراده را با علم و سمع یکی دانست فرمود: پس اراده عین خدا است، چون صفات خدا عین ذات اوست.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس در این صورت مردم چنین می‌پندارند که اراده‌کننده، غیر از اراده است و مرید قبل از اراده وجود دارد و فاعل قبل از مفعول است. این اعتقاد شما را باطل می‌کند که مدعی هستید مرید و اراده شما واحد است.

سلیمان گفت فدایت شوم این مطلب منطبق با صورتی که مردم می‌فهمند و می‌دانند نیست. فرمود: پس شما ادعا می‌کنید از چیزی اطلاع دارید بدون معرفت و گفتید اراده مانند شنوائی و بینائی است، با این توجیه که کردی چنین ادعائی بر خلاف فهم و عقل مردم است (چنین چیزی را نمی‌توان اثبات نمود).

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: سلیمان! آیا خداوند تمام آنچه در بهشت و جهنم است می‌داند؟ سلیمان در پاسخ گفت آری. فرمود: پس هر چه در بهشت است همانهایی است که خدا می‌داند؟! سلیمان گفت همین طور است.

فرمود: اگر آنچه خداوند از نعمت‌های بهشت می‌داند همه را به آنها ارزانی داشت، بطوری که هیچ چیز باقی نمی‌ماند. آیا دیگر به آنها چیز اضافه‌ای نمی‌دهد و به همان مقدار اکتفا می‌نماید؟ سلیمان گفت نه، اضافه می‌دهد. فرمود: در این صورت اضافه داد چیزی را که در علم او نبود و نمی‌دانست که خواهد بود.

سلیمان گفت اضافه دادن انتهائی ندارد. امام علیه السلام فرمود: پس در این صورت خداوند احاطه علمی به آنچه در بهشت و جهنم است نخواهد داشت، زیرا انتهای آن را نمی‌داند. وقتی احاطه علمی نداشت نمی‌داند چه چیز در بهشت و جهنم خواهد بود. خداوند منزله است از چنین نسبتی.

سلیمان گفت ما که می‌گوئیم نمی‌داند، چون انتها ندارد زیرا خداوند عالم آخرت را سرای جاوید دانسته. ما نمی‌خواهیم برای آن انقطاع و تمام شدن قرار دهیم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 320

امام علیه السلام فرمود: علم خدا به آنها، موجب انقطاع عالم آخرت نمی‌شود زیرا خداوند می‌داند بعد اضافه می‌دهد و قطع نمی‌کند از آنها. در قرآن کریم همین مطلب را فرموده **كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب.** و برای اهل بهشت می‌فرماید **عطاء غير مجذوذ و این آیه و فاكهة كثيرة لا مقطوعة و لا ممنوعة.**

خداوند این نعمت را می‌داند و اضافه دادن را هم از آنها نمی‌برد. مگر تو معتقد نیستی که هر چه اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند، جای آن باز پر می‌شود؟ گفت چرا. فرمود: پس وقتی جای نعمت قبلی را پر می‌کند و خالی نمی‌ماند، آیا از آنها قطع نموده؟ سلیمان گفت نه. فرمود: پس هر چه در آنجا وجود داشته باشد وقتی جایش پر شود از آنها قطع ننموده. سلیمان گفت از آنها می‌برد و قطع نمی‌کند و اضافه به آنها نمی‌دهد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: در این صورت تمام می‌شود نعمت‌های بهشت و این خلاف جاوید بودن و خلود است و خلاف کتاب خدا است که می‌فرماید **لهم ما يشاؤون فيها**

و لدینا مزید و می فرماید عطاء غیر مجذوذ و می فرماید و ما هم منها بمخرجین و می فرماید خالدین فیها ابدأ* و می فرماید و فاکهه کثیره لا مقطوعه و لا ممنوعه. سلیمان نتوانست جوابی بدهد.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: سلیمان! بگو بینم، اراده فعل است یا غیر فعل؟! گفت فعل است. فرمود: پس آفریده خدا است زیرا تمام افعال حادث هستند. سلیمان گفت نه فعل نیست. فرمود: پس با خدا چیز دیگری از قدیم بوده؟

سلیمان گفت اراده انشاء و به وجود آوردن است.

فرمود: سلیمان! این همان مطلبی است که بر ضرار و پیروان او شما خرده می گیرید که آنها معتقدند هر چه خداوند آفریده در آسمان یا زمین یا در دریا و خشکی از قبیل سگ و خوک یا میمون یا انسان و یا جنبنده، همه اراده خدا هستند و اراده خدا زندگی می کند و می میرد، می رود و می خورد و می آشامد و ازدواج می کند و می زاید، ظلم می کند و کارهای زشت انجام می دهد، کافر و مشرک می شود. ما از آنها اظهار بیزار می نمائیم و دشمن آنهائیم. اینست حد و مرز اعتقاد آنها.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 321

سلیمان گفت اراده مانند سمع و بصر و علم است. امام علیه السلام فرمود: باز برگشتی به مطلب اول. برای بار دیگر ادعای قبلی را کردی. حالا بگو بینم، سمع و بصر و علم مخلوق است یا غیر مخلوق؟ سلیمان گفت مصنوع و مخلوق نیست.

فرمود: پس اگر مصنوع و مخلوق نیست، چگونه آن را از خدا نفی می کنید؟ یک بار می گوئید اراده نکرده و بار دیگر می گوئید اراده کرده، با اینکه بنا به اعتقاد شما مخلوق او نیست.

سلیمان گفت این مثل سخن ما است که می گوئیم یک بار دانست و یک بار می گوئیم ندانست. (مثلا ممکن است مداد نباشد اما علم به مداد باشد) ولی نفی مداد نفی اراده است، زیرا وقتی چیزی را اراده نکرد اراده وجود ندارد، اما علم هست با اینکه ممکن است معلوم وجود نداشته باشد مانند دیدن که انسان بینا است با اینکه ممکن است دیدنی وجود نداشته باشد و علم هم باشد با اینکه معلومی نباشد.

سلیمان گفت اراده مصنوع و مخلوق است. فرمود: پس مخلوق و محدث است و مانند سمع و بصر نیست زیرا سمع و بصر مخلوق و مصنوع نیستند، با اینکه اراده مصنوع است.

سلیمان گفت اراده صفتی از صفات خدا است که قدیم است. فرمود: پس انسان نیز باید قدیم و ازلی باشد، زیرا صفات خدا قدیم و ازلی (و خلقت انسان را از قدیم اراده کرده بنا به عرض تو). سلیمان در جواب گفت نه، چنین لزومی ندارد، چون این کار را نکرده.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خراسانی! چقدر اشتباه می‌کنی؟! مگر بوسیله اراده و سخن او اشیاء بوجود نمی‌آیند؟ سلیمان گفت نه. فرمود: پس اگر با اراده و مشیت و امر و مباشرت خدا نباشد، چگونه است؟ خدا منزّه است از چنین نسبتی.

سلیمان باز در جواب فرو ماند.

سپس فرمود: سلیمان! این آیه را برایم توضیح بده و **إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَهْلِكَ قَرْيَةً**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 322

أمرنا مترفيها ففسقوا فيها⁶¹. آیا خداوند در آن حال اراده را بوجود می‌آورد؟

جواب داد آری. فرمود: در صورتی که اراده بوجود آورد اعتقاد تو که اراده خود خدا است یا جزئی از اوست باطل می‌شود، زیرا خداوند خود را بوجود نمی‌آورد و نه تغییری در او پیدا می‌شود منزّه است از چنین نسبتها.

سلیمان گفت نه معنی آن نیست که اراده بوجود می‌آورد. فرمود: پس یعنی چه؟ سلیمان جواب داد منظور انجام کار است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: وای بر تو. چقدر این مطلب را تکرار می‌کنی.

من که گفتم اراده محدث است چون انجام کار محدث است و قدیم نیست. سلیمان که دیگر فرو مانده بود گفت پس معنی ندارد.

فرمود: به نظر تو خداوند خود را توصیف نموده با اراده‌ای که معنی ندارد در صورتی که معنی قدیم و حدوثی نداشته باشد. ادعای تو باطل می‌شود که می‌گوئی خداوند ازلا و ابدا اراده داشته. سلیمان گفت منظورم این است که اراده یکی از افعال ازلی خدا است. فرمود: مگر نمی‌دانی چیزی که ازلی بود دیگر مفعول نمی‌شود و قدیم هرگز حادث نمی‌باشد در حالت واحده باز سلیمان در جواب فرو ماند.

⁶¹ (۱) ترجمه آیه: گاهی که تصمیم هلاک قریه‌ای را بگیریم تنبهاران را امر می‌کنیم به فسق و فجور در آن بپردازند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، سؤال خود را تمام کن. سلیمان گفت اراده یکی از صفات خدا است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: چقدر تکرار می‌کنی که یکی از صفات خدا است. این صفت محدث است یا قدیم؟ سلیمان گفت صفات محدث است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: الله اکبر، پس اراده محدث است و اگر از صفات قدیم او باشد نباید چیزی را اراده کرده باشد (زیرا اراده ازلی یا تعلق به شیء ازلی می‌گیرد که ادعائی است محال، چون شیء قدیم و ازلی مفعول و محدث نمی‌تواند باشد یا اراده به چیز حادث تعلق می‌گیرد در این صورت موجب می‌شود که اراده از مراد تخلف پذیرد که این نیز جایز نمی‌باشد). فرمود: چیز

(1) ترجمه آیه: گاهی که تصمیم هلاک قریه‌ای را بگیریم تبه‌کاران را امر می‌کنیم به فسق و فجور در آن پردازند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 323

قدیم و ازلی نمی‌تواند مفعول قرار گیرد.

سلیمان گفت اشیاء اراده نیستند چنانچه ضرار معتقد است و اراده او به چیزی تعلق نگرفته است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: یاوه‌سرائی می‌کنی و پرت و پلا می‌گوئی. اگر اراده چنین باشد و ازلی باشد این صفت چیزی است که شعور ندارد (مثل آتش که سوزاندن او قهری است باید اراده خدا هم قهری باشد) منزه است از چنین نسبتی.

سلیمان گفت سرورم! من گفتم که مانند سمع و بصر و علم است. مأمون پرخاش کرده گفت سلیمان! این چقدر غلط و اشتباه است که از تو سر می‌زند و چقدر تکرار می‌کنی. این مطلب را رها کن و در مطلب دیگری وارد شو، زیرا تو بیش از این نمی‌توانی حرفی بزنی.

حضرت رضا علیه السلام رو به مأمون نموده فرمود: او را واگذار. سخنش را قطع نکن که همین کار را دلیل بر حقانیت خود می‌گیرد. به سلیمان فرمود: حرف خود را بزن.

سلیمان باز گفت من از اول گفتم که مانند سمع و بصر و علم است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد. بگو ببینم معنی این‌ها چیست یک معنی دارد یا معانی مختلف؟ سلیمان گفت یک معنی دارد. فرمود: اگر دارای یک معنی باشد پس اراده قیام همان اراده قعود است و اراده حیات بسان اراده مرگ است زیرا یک اراده دارد و بعضی از آن مقدم بر بعض دیگر نیست و چند جزء مخالف ندارد. یک شیء واحد است.

سلیمان گفت معنی آن مختلف است. فرمود: بگو ببینم آیا مرید همان اراده است یا غیر اراده است؟ سلیمان گفت مرید همان اراده است. فرمود: پس مرید نیز بنا به عقیده شما مختلف است چون او خود اراده است. سلیمان که باز فرو مانده

بود گفت نه سرورم! اراده، مرید نیست. حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس اراده محدث است نه قدیم و گر نه لازم می آید با او دیگری باشد. درست توجه کن و سخن خود را ادامه بده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 324

سلیمان گفت اراده اسمی است از اسماء خدا. حضرت رضا علیه السلام فرمود:

آیا این نام را خودش برای خویش گذاشته؟ سلیمان گفت نه، به این نام خود را نامیده. فرمود: پس تو می توانی اسمی که خودش نگذاشته به او نسبت دهی. سلیمان گفت خویشتن را به این توصیف نموده که مرید است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: این که خود را توصیف نموده مرید است. دلیل نمی شود که منظورش این باشد که اراده است یا منظورش این باشد که اراده اسمی از اسمهای اوست.

سلیمان گفت اراده خدا، علم خدا است. حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

نادان، پس وقتی چیزی را دانست او را اراده کرده. گفت آری. فرمود: پس وقتی چیزی را اراده نکرد آن را نمی داند. سلیمان گفت همین طور است.

فرمود: از کجا چنین ادعائی را می کنی؟! و چه دلیل داری که اراده خدا، علم اوست با اینکه خداوند چیزهایی را می داند که هرگز اراده آنها را نخواهد کرد. دلیل این مطلب این آیه قرآن است **و لئن شئنا لنذهبن بالذی أوحینا إلیک**. خداوند می داند چگونه وحی را از میان ببرد ولی هرگز نبرده. سلیمان گفت چون کار را تمام کرده و فارغ شده و چیزی اضافه نخواهد کرد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: این عقیده یهودان است. اگر چنین عقیده ای صحیح باشد چگونه در قرآن می فرماید **ادعونی أستجب لکم**. سلیمان گفت منظورش این است که قادر به این کار است.

فرمود: پس وعده می دهد ولی وفا نمی کند. پس چگونه می فرماید **یزید فی الخلق ما یشاء و می فرماید یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده أم الكتاب**. با اینکه کار را تمام کرده باشد این آیات دیگر معنی ندارد. سلیمان در جواب فرو ماند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: سلیمان! آیا ممکن است که خداوند بداند انسانی خواهد بود ولی اراده خلق انسانی را هرگز نکند یا بداند انسانی می میرد و اراده نکند که امروز بمیرد؟ سلیمان جواب داد آری. حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس در این صورت می داند چیزی را که در اراده دارد باشد و چیزی را که اراده ندارد باشد. سلیمان گفت می داند که این دو با هم خواهند بود. حضرت رضا علیه السلام فرمود: در این صورت می داند انسانی زنده است، مرده است، ایستاده و نشسته، کور و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 325

بینا است در یک حالت و این محال است. عرض کرد فدایت شوم او می‌داند یکی از این حالات هست نه دیگری. فرمود: اشکالی ندارد. کدامیک از آنها هست آنچه اراده کرده باشد یا آنچه اراده نکرده؟ سلیمان گفت چیزی که اراده کرده باشد.

حضرت رضا خندید. مأمون و سایر دانشمندان حاضر نیز خندیدند. فرمود: غلط کردی و گفته خود را زیر پا گذاشتی زیرا گفتی او می‌داند انسانی می‌میرد امروز و اراده مرگ او را نمی‌کند و می‌داند چیزی را می‌آفریند و اراده آفرینش آنها را ندارد.

وقتی علم به نظر شما جایز نباشد در مورد چیزی را که اراده نکرده باشد پس خداوند فقط چیزی را می‌داند که اراده کرده وجود داشته باشد (چیز دیگر را که اراده نکرده نمی‌داند این مخالف حرف قبل تو است). سلیمان گفت منظورم این است که اراده نه خدا است و نه غیر خدا. حضرت رضا فرمود: نادان! وقتی می‌گوئی خدا نیست او را غیر خدا فرض کرده‌ای. وقتی می‌گوئی خدا است او را ذات خدا شمرده‌ای.

سلیمان گفت پس او می‌داند چگونه چیزی را می‌آفریند. فرمود: آری. سلیمان گفت در این صورت اثبات چیزی در ازل لازم می‌آید (این سخن را سلیمان از آن جهت می‌گوید که خیال می‌کند علم به شیء موجب وجود آن شیء می‌شود) حضرت رضا علیه السلام فرمود: سخن نادرستی گفتی. زیرا شخص ممکن است بنای خوبی باشد با اینکه بنائی نکند و خیاط ماهری باشد و خیاطی نکند و یا کاری را خوب انجام دهد گر چه تاکنون آن کار را انجام نداده باشد (یعنی علم به شیء موجب وجود آن نمی‌شود). سپس فرمود: سلیمان! آیا خداوند می‌داند که یکتا است و چیزی با او نیست؟ گفت آری. فرمود: پس موجب اثبات چیزی در ازل می‌شود این علم خدا.

سلیمان گفت او نمی‌داند که یکتا است و چیزی با او نیست. حضرت رضا فرمودند: تو این مطلب را می‌دانی؟ گفت آری. فرمود: پس تو از خدا داناتری؟! سلیمان گفت این سؤال محال است. فرمود: در نزد تو محال است که یکتا باشد و چیزی با او نباشد و او سمیع، بصیر، حکیم، قادر، علیم و خبیر باشد. گفت آری.

فرمود: پس چطور از خود خبر می‌دهد که واحد، حی، سمیع، بصیر، حکیم، قادر، علیم و خبیر است با اینکه خودش نمی‌داند که چنین هست؟! این ادعا رد حرف خدا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 326

است و تکذیب نمودن اوست که خداوند منزله از چنین نسبتی است.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس چگونه می‌آفریند چیزی را که ساخت آن را نمی‌داند و اطلاع ندارد و چگونه است آن وقتی که سازنده نداند چگونه می‌سازد چیزی را قبل از ساختن آن. او متحیر و سرگردان است که منزه است خداوند از چنین نسبتی.

سلیمان گفت اراده همان قدرت است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند قدرت دارد بر چیزی که هرگز اراده آن را نکرده. باید هم چنین باشد. زیرا می‌فرماید **و لئن شئنا لنذهبن بالذی أوحینا إلیک**. اگر اراده همان قدرت باشد، پس باید اراده از بین بردن وحی را نموده باشد، چون قدرت از بین بردن آن را دارد. سلیمان نتوانست حرفی بزند. مأمون گفت سلیمان! این آقا داناترین فرد بنی هاشم است. بعد مجلس به هم خورد و متفرق شدند.

شیخ صدوق رحمه الله علیه، پس از ذکر این دو خبر می‌نویسد: مأمون هر یک از دانشمندان و متکلمین را که می‌شنید در جایی هست او را به حضور می‌خواند تا با حضرت رضا علیه السلام به مناظره پردازد. چون زیاد علاقه داشت یک نفر آن جناب را مغلوب کند. چون سخت به آن جناب و مقام علمی ایشان حسد می‌ورزید.

ولی حضرت رضا علیه السلام با احدی مناظره نکرد مگر اینکه اقرار به فضل او کرد و حجت را بر آنها تمام نمود زیرا خداوند پیوسته حجت خود را بالاتر قرار می‌دهد و حجت خویش را یاری می‌نماید.

این وعده را در قرآن کریم خود داده است **إنا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاء الدنیا منظور از و الذین آمنوا در آیه** ائمه هدی علیهم السلام و پیروان عارف به آنها و کسانی که اخذ علم از ایشان نموده‌اند آنها را یاری می‌کند با حجت و استدلال بر مخالفین تا وقتی در دنیا هستند همین طور نیز در آخرت خداوند وعده خلافتی نخواهد کرد.

عیون الاخبار صفحه 345.

صفوان بن یحیی دوست صابری گفت ابو قره دوست جاثلیق از من درخواست

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 327

کرد که او را خدمت حضرت رضا علیه السلام ببرم. از امام علیه السلام اجازه خواستم، فرمود: بگو بیاید. وقتی وارد شد، به زمین افتاد و فرش امام را بوسید و گفت در دین ما چنین رسم است که شخصیت‌های بزرگ زمان خود را احترام نمایم. سپس گفت آقا چه می‌فرمائید در باره گروهی که ادعائی بنمایند گروه دیگری سخن آنها را تأیید می‌کنند؟ فرمود: این ادعا به نفع گروه اول ثابت می‌شود. گفت اما گروه دیگری ادعائی می‌کنند ولی شاهی از غیر کیش و مذهب خود پیدا می‌کنند. فرمود: آنها به نفع خود نمی‌توانند مدعی را اثبات نمایند.

ابو قره گفت ما ادعا کردیم که عیسی روح الله و کلمه الله است مسلمانان ادعای ما را پذیرفتند ولی مسلمانان ادعا کردند که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر است اما ما تابع آنها نشدیم، پس آنچه ما مدعی هستیم بهتر است از آنچه آنها ادعا کرده‌اند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اسم تو چیست؟

گفت یوحنا. فرمود: یوحنا ما به آن عیسی ایمان داریم که ایمان به محمد داشته باشد و بشارت به آمدن او بدهد و اقرار نماید برای خود که بنده خدا است. اگر آن عیسی که تو معتقدی روح الله و کلمه الله است، عیسائی است که ایمان به محمد ندارد و بشارت به او نمی‌دهد و اقرار به بندگی خود نسبت به خدا ندارد، ما از چنین عیسائی بیزاریم. پس ما و تو چطور در یک عقیده اجتماع نمودیم. از جای حرکت کرده، گفت به صفوان حرکت کن برویم این جلسه، برای ما سودی ندارد.

عیون اخبار الرضا علیه السلام صفحه 77.

ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی گفت مأمون از حضرت رضا علیه السلام این آیه را پرسید و هو الذی خلق السماوات و الأرض فی ستة أيام و كان عرشه علی الماء لیبلوكم أیکم أحسن عملا. فرمود: خداوند تبارک و تعالی عرش و آب و ملائکه را آفرید قبل از آفریدن آسمانها و زمین. ملائکه به واسطه وجود خودشان و عرش و آب استدلال بر وجود خدای تبارک و تعالی می‌کردند. سپس عرش خود را بر آب نهاد تا قدرت خویش را به ملائکه نشان دهد و بدانند خداوند بر هر چیزی قادر است. سپس عرش خود را برافراشت و آن را بالای هفت آسمان قرار داد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 328

پس از آن آسمانها و زمین را آفرید در شش روز. در حالی که استیلا بر عرش داشت تا ملائکه متوجه شوند خداوند آنچه را می‌آفریند به تدریج و بفهمند و استدلال نمایند به حدوث و آفریده بودن موجودات یکی پس از دیگری. خداوند عرش را نیافرید به واسطه احتیاج به آن، چون از عرش بی‌نیاز است و از هر چه آفریده و توصیف نمی‌شود به اینکه در جایی قرار دارد چون جسم نیست، منزله است از صفات مخلوقات خویش.

اما این فرموده خداوند لیبلوكم أیکم أحسن عملا. خداوند خلق را آفرید تا آنها را بوسیله تکلیف و عبادت بیازماید نه آزمونی که برای خودش امتحان و تجربه باشد. زیرا او خود عالم به تمام چیزها است. مأمون گفت عقده دلم را گشودی خدا عقده دلت را بگشاید یا ابا الحسن. سپس گفت یا ابن رسول الله معنی این آیه چیست؟ و لو شاء ربک لآمن من فی الأرض کلهم جمیعا أ فأنت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین و ما کان لنفس أن تؤمن إلا بإذن الله.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: پدرم نقل کرد از آباء گرام خود از علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود: مسلمانان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند یا رسول الله اگر به اجبار وادار کنی مردم را که ایمان آورند عده ما زیاد می شود و بر دشمن پیروز می شویم. فرمود: من کاری را از پیش خود انجام نمی دهم که بدعت گذارم گزارم، بدون اینکه دستوری به من رسیده باشد و زور و اکراهی ندارم.

خداوند این آیه را نازل کرد که یا محمد (اگر بخواهد پروردگارت، تمام مردم روی زمین ایمان می آورند) بصورت اجبار و اضطرار چنانچه این ایمان اضطراری را در آخرت با مشاهده کردن عذاب می آورند. اگر چنین کاری بکنم دیگر استحقاق ثواب و ستایشی از طرف من نخواهند داشت. من می خواهم آنها به میل خود، بدون اجبار ایمان بیاورند تا شایسته مقام و لطف و سکوت دائم در بهشت شوند (آیا تو می خواهی وادار کنی مردم به زور ایمان آورند).

اما این آیه **و ما کان لنفس أن تؤمن إلا بإذن الله**. معنی آیه این نیست که ایمان آوردن را بر آنها تحریم نماید. معنی آیه اینست ایمان نمی آورد هیچ کس مگر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 329

به اجازه خدا و اجازه او امر کردن به ایمان است. تکلیف و تعبد اجباری و الزامی نیست. این اجبار هنگام زوال تکلیف و پرستش است (یعنی بعد از مرگ). مأمون گفت عقده دلم را گشودی یا ابا الحسن، خداوند عقده دلت را بگشاید. این آیه را برایم توضیح دهید **الذین کانت أعینهم فی غطاء عن ذکرى و کانوا لا یستطیعون سمعا**. فرمود: پرده روی چشم مانع ذکر نیست زیرا ذکر با چشم دیده نمی شود ولی خداوند تشبیه نموده آنهایی را که کافر به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام هستند.

به کورها که گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را در باره او سنگین می شمردند و طاقت شنیدنش را نداشتند. مأمون گفت مرا آسوده کردی خدا آسوده ات کند.

این هم مناظره ای از حضرت رضا علیه السلام

صفوان بن یحیی گفت ابو قره ی محدث دوست شبرمه از من درخواست کرد برای او از حضرت رضا علیه السلام اجازه بگیرم. اجازه گرفتم. خدمت امام علیه السلام رسید. چندین مسأله از حلال و حرام و احکام و واجبات پرسید تا بالاخره سؤالش منتهی به توحید گردید. عرض کرد فدایت شوم توضیحی در باره سخن با موسی بدهید.

فرمود: خدا می داند که به کدام لهجه با او صحبت کرده بسریانی یا عبری.

ابو قره با دست زبان خود را گرفت. گفت منظورم از این زبان است.

فرمود: منزله است خدا از آنچه تو می‌گوئی پناه می‌برم به خدا که او را شبیه مخلوقش قرار دهم یا مثل مردم حرف بزند. او را مثل و ماندی نیست و گوینده و فاعلی مانند او وجود ندارد.

پرسید چگونه سخن گفته؟ فرمود: سخن خدا با مردم مانند سخن مردم با یک دیگر نیست. بوسیله زبان و دهان صحبت نمی‌کند ولی می‌گوید باش. با اراده او بوجود می‌آید. آنچه خدا به موسی خطاب نموده از امر و نهی بدون اینکه در آن مورد فکر و اندیشه نماید.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 330

ابو قره گفت در باره کتابهای آسمانی چه می‌فرمائید؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی که خدا فرستاده کلام خدا است که برای جهانیان چراغ هدایت و راهنما است. تمام آنها آفریده شده است^{۶۲} و آن کتابها، غیر خدا هستند. چنانچه در قرآن نیز می‌فرماید: **أُوَيِّدُ لَهُمْ ذِكْرًا^{۶۳}** و در آیه دیگر **مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مَنْ رَهِمَ مَوْجِدًا إِلَّا اسْتَمْعَوْهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ^{۶۴}**. خداوند تمام کتابهای آسمانی را به وجود آورده.

ابو قره گفت آیا فنا پذیرند؟ فرمود: مسلمانان اجماع نموده و بر این مطلب اتفاق دارند که غیر خدا هر چه هست فانی است. غیر خدا فعل اوست. تورات و انجیل و زبور و فرقان همه فعل خدایند. مگر نشنیده‌ای که مردم می‌گویند «پروردگار قرآن» و یا می‌گویند قرآن روز قیامت می‌گوید «خدای من این فلان کس است با اینکه خدا او را بهتر می‌شناسد. روزها به گرسنگی و شبها به بیداری به سر برده. مرا شفیع او قرار ده». همین طور است تورات و انجیل و زبور. تمام آنها مخلوق و آفریده هستند. آنها را کسی به وجود آورده که مثل و مانند ندارد و وسیله راهنمائی خردمندان قرار داده. کسی که معتقد باشد که این کتابها پیوسته با خدا بوده‌اند، باید بگوید خدا تنها قدیم نیست و یکتا نخواهد بود. کلام نیز همیشه با او بوده از ازل. با اینکه خدا هم نیستند.

ابو قره گفت ما روایت داریم که تمام کتابهای آسمانی روز قیامت می‌آیند در حالی که مردم در صحرای محشرند و به صف در مقابل پروردگار ایستاده تماشا می‌کنند. این کتابها برگشت به خدا می‌کنند چون جزء او هستند و به سوی او بر می‌گردند.

(1) بحثی بس داغ و پر هیاهو از زمان هارون بین اشاعره و معتزله بوجود آمد در اینکه آیا کلام خدا قدیم است یا حادث و آفریده شده.

⁶² (۱) بحثی بس داغ و پر هیاهو از زمان هارون بین اشاعره و معتزله بوجود آمد در اینکه آیا کلام خدا قدیم است یا حادث و آفریده شده.

⁶³ (۲) طه ۱۳ برای آنها تذکری می‌فرستد.

⁶⁴ (۳) بقره ۲۱ تذکری از جانب پروردگار آنها نیامده مگر اینکه گوش دادند در حالی که به بازی مشغول بودند.

(2) طه 13 برای آنها تذکری می‌فرستد.

(3) بقره 21 تذکری از جانب پروردگار آنها نیامده مگر اینکه گوش دادند در حالی که به بازی مشغول بودند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 331

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نصرانیان نیز در باره عیسی همین عقیده را داشتند که جزء او است و به سوی او برمی‌گردد. زردشتیان نیز در باره آتش و خورشید همین عقیده را دارند و می‌گویند جزء خدا است و به سوی او برمی‌گردد. خدای ما منزله است از اینکه جزء پذیر باشد، زیاد و کمی مخلوق هستند و دلالت می‌کنند بر خالق خود.

ابو قره گفت روایت داریم که خداوند دیده شدن و کلام را بین دو پیامبر تقسیم نموده. کلام را به موسی داده و دیده شدن را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس آن شخص که بود به جهانیان اعلام کرد از جانب خدا: که دیده‌ها او را درک نمی‌کنند و نمی‌توانند تصورش کنند و مانند ندارد.

مگر این اعلامیه‌ها از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیست؟ گفت چرا. فرمود:

پس چطور می‌شود که شخصی از جانب خدا به مردم اعلام کند که من از طرف خدا مبعوث شده‌ام و شما را به دین خدا دعوت می‌کنم. او می‌فرماید: لا تدرکه الأبصار و لا یحیطون به علما لیس کمثله شیء.

بعد خودش می‌گوید من با چشم خود او را دیده‌ام و تصورش کرده‌ام که به صورت انسان است. خجالت نمی‌کشید از چنین نسبتها. خدانشناس‌ها و کفار نمی‌توانند چنین نسبتی به پیامبر ما بدهند که از جانب خدا دستوری بیاورد. بعد بر خلاف آن نیز به طریق دیگر سخن می‌گوید.

ابو قره گفت خداوند در قرآن می‌فرماید: و لقد رآه نزلهً آخری^{۶۵}.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیه بعد معنی می‌کند که پیامبر اکرم چه چیز را دیده.

ما کذب الفؤاد ما رأى قلب محمد دروغ نمی‌گوید نسبت به آنچه چشمهایش دیده. در این آیه معنی می‌کند که چشمهایش چه چیز را دیده. لقد رأى من آیات ربه الکبری آیات و نشانه‌های بزرگ خدا را دیده. غیر از خداست. در این آیه می‌فرماید: و لا یحیطون به علما اگر چشم‌ها او را ببینند پس احاطه علمی

(1) سوره نجم - 13 او را دید مرتبه دیگری

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 332

به او پیدا کرده‌اند و شناسائی به موجود آمده.

ابو قره گفت پس روایت را صحیح نمی‌دانید. فرمود: وقتی روایت مخالف قرآن و اجماع مسلمانان باشد البته تکذیب می‌کنم، زیرا مسلمانان اتفاق دارند. او را نمی‌توان دریافت و چشمها او را درک نمی‌کنند و مثل و مانندی ندارد.

ابو قره از این آیه سؤال کرد: **سبحان الذی أسرى بعبدہ لیلا من المسجد الحرام إلی المسجد الأقصى** ۶۶.

فرمود خداوند در این آیه اعلام می‌کند که پیامبرش را به شب سیر داده. بعد خودش می‌فرماید سیر برای چه بوده.

لنریه من آیاتنا برای اینکه نشان دهیم آیات خود را. آیات خدا غیر خدا است. در آیه توضیح علت سیر را داده و آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده است. در آیه دیگر می‌فرماید: **فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون** به چه گفتاری پس از خدا و آیاتش ایمان می‌آورید. از این آیه معلوم می‌شود که آیات غیر از خدا هستند (چون می‌گوید بعد از خدا و آیاتش).

ابو قره گفت خدا کجا است؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: کجا مکان است و این را کسی سؤال می‌کند که اینجا هست. در باره کسی که اینجا نیست (می‌گوید فلانی کجا است). خدا غائب نیست و کسی پیش او نمی‌رود. او در هر مکانی است.

موجود و مدبر و صانع و حافظ است و نگهدار آسمانها و زمین است.

ابو قره گفت مگر خدا بالای آسمانها و زمین نیست بالاتر از هر چه که هست.

فرمود: او خدای آسمانها و زمین است. او کسی است که در آسمان خدا است و در زمین خدا است. او شکل می‌دهد به شما در رحم مادر به هر صورتی که بخواهد.

او با شما است هر کجا باشید و اوست که تسلط بر آسمان دارد، با اینکه به صورت گاز است و او فرمانروای آسمان است و آنها را به هفت آسمان ترتیب داده و اوست که بر عرش مستولی است. او بود وقتی مخلوق وجود نداشت همان طور که هست. آن

(1) سوره اسری

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 333

موقعی که هیچ آفریده‌ای وجود نداشت، او بود. تغییر مکان نداد با موجودات است.

ابو قره گفت پس چرا شما وقتی دعا می‌کنید دستهای خود را به طرف آسمان بلند می‌کنید؟ فرمود: خداوند از بندگان به شکلهای مختلف عبادت خواسته و پناهگاهی چند قرار داده که به آن جاها پناه برند و پرستشگاه‌هایی قرار داده از آنها عبادت لفظی و علمی و توجه خواسته است. دستور داده در موقع نماز به جانب کعبه رو کنند و حج عمره را در آنجا به جا آرند و امر کرده هنگام دعا و درخواست و زاری دستها را به سوی آسمان بلند کنند، که این خود نشانه کوچکی و علامت بندگی و اظهار خواری در نزد اوست.

ابو قره گفت پس چه کس به خدا نزدیکتر است، ملائکه یا مردم؟ فرمود: اگر منظورت نزدیکی به اندازه طول و جب یا نیمی از دست است، تمام اشیاء از این جهت یکسانند. آفریده او هستند. متوجه برخی از آنها نمی‌شود بطوری که از بعض دیگر فاصله داشته باشد. بالاترین موجود را در اختیار دارد همان طوری که پائین‌ترین آنها را تدبیر می‌کند. اولین را نیز مانند آخرین آنها به راه می‌برد بدون رنج و ناراحتی و کمک و مشورت و زحمت. اما اگر منظورت این است که کدام آفریده از نظر مقام به او نزدیکتر است هر کدام بیشتر مطیع خدا باشد. خودتان روایت می‌کنید نزدیکترین موقعی که بنده به خدای خود نزدیک می‌شود همان موقعی است که در سجده است و روایت دارید که چهار ملک با یک دیگر ملاقات کردند. یکی از بالای آسمانها آمده بود، دیگر از پائین‌ترین قسمت آفریده‌ها. سومی از شرق موجودات، چهارمی از غرب. از هم سؤال کردند از کجا می‌آئید؟ همه گفتند از جانب خدا مرا برای فلان کار مأمور کرده. این روایت گواه است که قرب و بعد در مقام و منزلت است نه تشبیه و تمثیل.

ابو قره گفت مگر شما قبول ندارید که خدا روی چیزی قرار گرفته و محمول است.

حضرت رضا فرمود: هر چه محمول باشد و بر روی چیز قرار داشته باشد مخلوق است و به دیگری نیازمند است. محمول خود اسمی است که در لفظ بی‌ارزش است. حامل فاعل است و در لفظ پسندیده است. چنین اسمی سخن آن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 334

کس که می‌گوید بالا و پائین و بالاتر و پائین‌تر (مسلم است بالا بهتر از پائین است).

خداوند در قرآن می‌فرماید: **لله الأسماء الحسنى فادعوه بها** خدا را اسمهای پسندیده‌ایست. بوسیله آن اسمها او را بخوانید. در هیچ یک از کتابهای آسمانی نفرموده خدا محمول است. او حامل است در بیابان و دریا و نگهدار آسمانها و زمین است. غیر خدا همه محمول هستند. از کسی نشنیده‌ایم که ایمان به خدا و عظمتش داشته باشد و در دعا بگوید یا محمول.

ابو قره گفت پس این روایت دروغ است که می‌گوید خداوند وقتی خشمگین شود ملائکه‌ای که حامل عرش هستند، سنگینی او را بر روی دوش خود احساس می‌کنند و به سجده می‌افتند. وقتی خشم خدا برطرف شد به جای خود برمی‌گردند.

حضرت رضا فرمود: بگو بینم خداوند از وقتی شیطان را لعنت کرد تا امروز و تا روز قیامت آیا بر او و پیروانش خشمناک است یا از آنها راضی است؟ گفت خشمناک است.

فرمود: پس چه وقت راضی شده که سبک شود با اینکه تو خود می‌گوئی پیوسته بر شیطان و پیروانش خشم دارد. فرمود وای بر تو چقدر جرات می‌کنی که خدای خود را توصیف کنی به صفتی که تغییر پذیر باشد از حالی به حال دیگر و بر او عارض شود حالی که بر مخلوق عارض می‌گردد. منزله است ذات پاکش. او پایدار است با ناپایداران و تغییر پذیر نیست با تغییر پذیران.

صفوان گفت ابو قره فرو ماند و نتوانست دیگر سخنی بگوید. از جای حرکت کرده، رفت ^{۶۷}.

مناقب آل ابی طالب جلد 2 صفحه 404.

احمد طوسی در حدیثی از مشایخ خود نقل کرد که گروهی اجتماع نمودند تا با حضرت رضا علیه السلام در مسأله امامت مناظره کنند. آنها از بین خود یحیی بن ضحاک سمرقندی را نائب گرفتند تا مناظره کند. امام علیه السلام به او فرمود: سؤال کن. یحیی در پاسخ عرض کرد شما سؤال بفرمائید تا مرا به این سؤال

(1) احتجاج طبرسی ج 2 ص 185 تا 189

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 335

مفتخر فرماید.

فرمود: یحیی! چه می‌گوئی در باره مردی که ادعای راستگوئی در باره خود بنماید ولی راستگویان را تکذیب کند آیا او راستگو و حقیقت‌جو است در دین خود یا دروغگو است؟ یحیی نتوانست جواب بدهد. ساعتی فرو ماند.

مأمون گفت جواب بده. یحیی گفت مرا مغلوب نمود یا امیر المؤمنین. مأمون رو به حضرت رضا علیه السلام نموده گفت این چه سؤالی بود که یحیی خود اعتراف می‌نماید که از جواب آن فرو مانده. امام علیه السلام فرمود: اگر یحیی بپذیرد که راستگویان را تصدیق نموده در این صورت امامت صحیح نیست برای کسی که خود اعتراف به عجز نماید که خود بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد زد

ولیتکم و لست بخیرکم

من فرمانروای شما شده‌ام اما بهترین شما نیستم با اینکه باید امیر بهتر از رعیت باشد و اگر یحیی بپذیرد که تصدیق صادقین را نموده باز امامت صلاح نیست برای کسی که اقرار نماید در منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به خود که

ان لی شیطانا یعتیرینی

مرا شیطانی است که دچارم می‌شود. امام را نباید شیطان دچار شود. اگر گمان یحیی تصدیق صادقین باشد در این صورت امامت شخصی که دوستش به ضرر او اقرار نمود صحیح نیست زیرا عمر گفت

کانت بیعة ابي بکر فلتنة وقي الله شرها فمن عاد الي مثلها فاقتلوه

بیعت با ابا بکر کار عجولانه‌ای بود که خداوند شر این بیعت را نگه داشت. اگر کسی مبادرت به چنین کاری بنماید او را بکشید.

در این موقع مأمون فریاد زد متفرق شوید. همه متفرق شدند. آن گاه روی به بنی هاشم نموده. گفت من به شما نگفتم باب مناظره را نگشایید و مردم را جمع نکنید. اینها علمشان از علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

در کتاب صفوانی است که حضرت رضا علیه السلام به ابو قره نصرانی گفت در باره حضرت مسیح چه می‌گوئی؟ گفت آقا او از خدا است. فرمود: منظور از (من) که از خدا است چیست؟ (من) چهار قسم است که پنجمی ندارد. یا منظور جزء از کل است. در این صورت خدا را تجزیه پذیر دانسته‌ای یا مانند سر که است که از شراب بوجود آید. این هم تغییر ماهیت و استحاله است یا مانند فرزند که از پدر بوجود می‌آید باز از راه آمیزش جنسی است یا چون مصنوع که از صنعتگر بوجود آمده. این

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 336

وجه چون مخلوق است که از خالق پدید آید یا وجه دیگری تو داری برای ما توضیح بده. او نتوانست جوابی بدهد و فرو ماند.

مناقب آل ابو طالب جلد 2 صفحه 405 ابو اسحاق موصلی گفت گروهی از ما وراء النهر از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردند حوران بهشتی را خداوند از چه آفریده و اینکه اهل بهشت وقتی وارد بهشت می‌شوند اول چیزی که می‌خورند چیست و تکیه‌گاه خدای جهان کجا بود وقتی زمین و آسمانی وجود نداشت.

فرمود: حوران بهشتی از زعفران و خاک آفریده شده‌اند که فنا ناپذیر نیستند.

اولین چیزی که بهشتیان می‌خورند از کبد ماهی است که زمین روی آن قرار دارد. اما تکیه‌گاه خدا، او خود جا را بوجود آورده و کیفیت را آفریده. خود نه جا دارد و نه کیفیت و تکیه‌گاه او قدرتش بود. منزّه است و متعال.

توضیح: سید مرتضی رضوان الله علیه در کتاب فصول از استاد خود شیخ مفید نقل می‌کند که در بین راه حرکت مأمون به جانب خراسان که حضرت رضا علیه السلام نیز حضور داشت. روزی مأمون گفت یا ابا الحسن من در مورد موضوعی فکر کرده‌ام. بالاخره مطلب را فهمیدم. اما آنچه در باره‌اش فکر کردم مربوط به ما و شما و نژادمان بود که بالاخره به این نتیجه رسیدم ما هر دو از نظر امتیاز نژادی برابریم. اختلاف پیروان ما جز هواپرستی و تعصب نیست.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این سخن جوابی دارد. در صورتی که بخواهم جواب آن را می‌دهم و گر نه سکوت می‌کنم. مأمون گفت من این مطلب را مطرح نکردم، مگر اینکه بدانم نظر شما چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر خداوند پیامبرش را بفرستد و از پشت این تپه‌ها بیرون آید و دختر تو را خواستگاری کند آیا تو این ازدواج را می‌پذیری؟

مأمون با تعجب گفت آیا کسی هست که سر از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله باز زند؟ فرمود: حالا بگو ببینم آیا حلال است برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که تقاضای چنین ازدواج را از من بکند؟ مأمون مدتی سکوت کرد. آنگاه گفت شما به خدا قسم به پیامبر اکرم از ما نزدیک‌ترید.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 337

شیخ مفید می‌فرماید: منظور امام علیه السلام اینست که فرزندان عباس برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حلال هستند، همان طوری که ازدواج با سایر مردم که ارتباط نژادی با پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارند حلال است. ولی فرزندان امیر المؤمنین از فاطمه زهرا علیها السلام و از امامه دختر زینب، دختر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله بر او حرام هستند، زیرا آنها واقعا فرزند خود پیامبرند صلی الله علیه و آله.

پس فرزند انتسابش نزدیکتر است به پدر و امتیاز بیشتری دارد از پسر عمو در نزد تمام متدینین. در این صورت چطور ممکن است با هم در فضیلت نژادی برابر باشند. امام علیه السلام همین مطلب را برای او توضیح داد.

فصول المختاره جلد 1 صفحه 16.

سید مرتضی رحمه الله علیه می نویسد استادم شیخ مفید نقل کرد که مأمون روزی به حضرت رضا علیه السلام گفت بزرگترین امتیاز امیر المؤمنین علیه السلام را که شاهی از قرآن بر آن دلالت کند برایم توضیح دهید:

حضرت رضا علیه السلام امتیاز مباحله که خداوند در قرآن می فرماید **فمن حاجک فيه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین** را بیان کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله امام حسن و امام حسین که فرزندان او بودند آورد و فاطمه زهرا علیها السلام را آورد که در اینجا تعبیر زنانمان در آیه شده و امیر المؤمنین را نیز آورد که او نفس پیامبر به شمار می رفت طبق آیه قرآن در نتیجه ثابت شد که احدی از جهانیان با ارزشتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود نداشت در نتیجه احدی از جهانیان نیز با ارزشتر از نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست طبق آیه قرآن.

مأمون گفت مگر در این آیه خداوند ابناء را به تلفظ جمع ذکر نکرده اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو فرزندش را فقط آورد و نساء را نیز به لفظ جمع فرموده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط فاطمه علیها السلام را تنها آورد چرا نمی توان مدعی شد که منظور از **(أنفسنا)** واقعا نفس خود پیامبر اکرم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 338

صلی الله علیه و آله باشد نه دیگری در نتیجه فضیلتی که شما از آیه استفاده کردید برای امیر المؤمنین علیه السلام ثابت نخواهد شد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این ادعای تو صحیح نیست یا امیر المؤمنین زیرا شخص دیگری را می خواند و صدا می زند نه خود را چنانچه امرکننده به دیگری امر می کند نه به خود و این صحیح نیست که واقعا خود را صدا زده باشد چنانچه نمی شود امر به خود بکند. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مباحله مردی جز امیر المؤمنین علیه السلام را شرکت نداد می فهمیم که نفس پیامبر در این آیه امیر المؤمنین علیه السلام است و این امتیاز را در قرآن به او بخشید. مأمون گفت وقتی جواب آمد سؤال از بین می رود.

کتاب الدرۃ الباهرۃ نقل می کند که گروهی از صوفیان و پشمینه پوشان به حضرت رضا علیه السلام عرض کردند: مأمون این مقام را به تو رد کرد زیرا شما شایسته ترین مردم به این مقام هستی اما لازم است که لباس پشمینه پوشی و لباسی که شایسته شما است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: وظیفه امام اجرای قسط و عدالت است حرف راست بگویند و به عدالت حکم کند و خلاف وعده ننماید خداوند در این آیه می فرماید **قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق حضرت یوسف دیبای طلا باف می پوشید و تکیه بر اریکه و تخت آل فرعون می زد.**

روایت دیگر: مأمون تصمیم گرفت مردی را بکشد در این مورد با حضرت رضا علیه السلام مشورت نمود. آن جناب فرمود: خداوند عزت آن کس که عفو شایسته بنماید افزایش می دهد. مأمون او را بخشید.

در کتاب دره باهره می نویسد: مردی نصرانی را پیش مأمون آوردند که با زنی از بنی هاشم زنا کرده بود همین که چشم او به مأمون افتاد مسلمان شد علماء گفتند:

اسلام جرائم قبل را از میان می برد اما حضرت رضا علیه السلام فرمود: نه او را باید بکشی زیرا وقتی مسلمان شد که خویشتن را در چنگال عدالت دید و بیم از خطر داشت خداوند در این آیه می فرماید **فلما رأوا بأسنا.**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 339

بخش بیستم دستور العمل هائی که حضرت رضا علیه السلام برای مأمون نوشت از اسلام واقعی و دستورات دین و مطالب دیگری از جوامع علوم

عیون اخبار الرضا: فضل بن شاذان گفت مأمون از حضرت رضا علیه السلام درخواست کرد خلاصه ای از اسلام واقعی به اختصار برایش بنویسد. امام علیه السلام این مطالب را نوشت. اسلام واقعی شهادت

لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا قیوما سمیعا بصیرا قدیرا قدیما باقیما

. عالمی است که جهل در او راه ندارد و قادری است که ناتوانی در او نیست غنی است که هرگز نیازمند نمی شود. عادل است که ستم روا نمی دارد. او آفریننده هر چیزی است و مثل و مانند ندارد و نه مخالف و ضد و همطرازی دارد و کسی که شایسته عبادت و سزاوار شوق و بیم و ملجا و پناه دعاکنندگان است اوست.

محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول و امین و برگزیده و ممتازترین خلق و سید المرسلین و خاتم الانبیاء و بهترین فرد جهانیان است که پیامبری بعد از او نیست و ملت او قابل تبدیل به ملت دیگری نیستند و شریعتش تغییر پذیر نیست و آنچه او آورده واقعیت محض است. تصدیق به رسالت آن جناب و تمام پیامبران گذشته و انبیاء و حجج الهی و تصدیق به کتاب خدای عزیز که باطل در او رخنه نیافته در گذشته و آینده و کتابی است از جانب خداوند حمید و قرآن حافظ و نگهبان و حاکم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 340

بر تمام کتب آسمانی است و تمام آن حقیقت واقعی است از فاتحه‌الکتاب تا آخر آن ایمان به محکم و متشابه و خاص و عام و مژده و تهدید و ناسخ و منسوخ و داستانها و اخبار او داریم. هیچ کس نمی‌تواند مانند آن را بیاورد.

و اینکه راهنما پس از پیامبر و حجت برای مردم و حاکم بر امور مسلمانان و سخنگوی قرآن و عالم به احکام آن برادر و جانشین و وصی و ولی او است. آن کسی که نسبتش به پیامبر چون نسبت هارون است به موسی، علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام، امام متقین و پیشوای سفید چهرگان و ممتازترین اوصیاء، وارث علم پیامبران و بعد از او حضرت امام حسن و امام حسین سرور جوانان اهل بهشت سپس علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام بعد از او محمد بن علی شکافنده علوم پیشینیان و بعد از آن جناب جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام وارث علم اوصیاء و پس از او موسی بن جعفر علیه السلام و پس از آن سرور علی بن موسی الرضا سپس محمد بن علی و بعد از آن جناب علی بن محمد و پس از او حسن بن علی و بعد از آن جناب حجت قائم منتظر فرزندش صلوات الله علیهم.

من گواهی می‌دهم برای آنها به ولایت و امامت و اینکه زمین خالی از حجت خدا بر خلق نیست در هر عصر و زمان که آنها عروۀ الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا روز قیامت هستند.

هر کس با آنها مخالفت کند گمراه و گمراه‌کننده است و تارک حق و هدایت آنها نیز که مفسر قرآنند و توضیح فرموده‌های پیامبر را می‌دهند. هر کس بمیرد و آنها را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده. روش این اوصیاء ورع، عفت و راستگویی و درست کاری و استقامت و کوشش و ادای امانت به خوب و بد و سجده طولانی و روزه‌داری در روز و شب‌زنده‌داری به شب و پرهیز از گناهان و انتظار فرج با صبر و همدردی و معاشرت نیکو با مردم است.

سپس وضو را طوری که خداوند در کتاب کریم بیان نموده: شستن صورت و دو دست تا آرنج و مسح سر و دو پا یک مرتبه و وضو را جز تغوط و ادرار یا گازهای معده یا خواب یا جنابت باطل نمی‌کند و اگر بر روی کفش مسح کرد خلاف دستور خدا و پیامبر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 341

انجام داده و ترک واجب و قرآن را کرده.

غسل روز جمعه مستحب است و همچنین غسل عید فطر و قربانی و غسل ورود به مکه و مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل اولین شب ماه رمضان و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم آن ماه، اینها تمام غسل‌های مستحب است اما غسل جنابت واجب است و غسل حیض نیز واجب است.

نمازهای واجب عبارت است از نماز ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت، و صبح دو رکعت که مجموعاً هفده رکعت می‌شود ولی نماز مستحب سی و چهار رکعت است، هشت رکعت قبل از نماز ظهر و هشت

رکعت قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته بعد از عشاء که یک رکعت حساب می‌شود و هشت رکعت در سحر و شفع و وتر سه رکعت که سلام می‌دهد بعد از دو رکعت و دو رکعت نماز صبح. نماز باید اول وقت خوانده شود. برتری نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار برابر است. ولی نماز خواندن پشت سر فاجر صحیح نیست و نباید اقتدا کرد مگر به اهل ولایت و معتقدین به امامت. با پوست درندگان نمی‌توان نماز خواند و جایز نیست در تشهد اول بگوئی

السلام علينا و علی عباد الله الصالحین

زیرا تحلیل نماز سلام است. وقتی این حرف را زدی نماز را سلام داده‌ای و نماز قصر در هشت فرسخی است و بیشتر از آن و هر جا نماز را قصر کردی روزه هم افطار می‌شود و کسی که افطار نکند روزه‌اش صحیح نیست زیرا در سفر نباید روزه گرفت. قنوت سنت لازمی است در نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء.

نماز میت پنج تکبیر است هر که کمتر بخواند مخالف سنت رفتار نموده. مرده را از طرف پا داخل قبر می‌کنند با رفق و مدارا.^{۶۸}

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)؛ ج 2؛ ص 341

بسم الله الرحمن الرحيم

را بلند گفتن در همه نمازها مستحب است.

زکاة واجب در هر دویست درهم، پنج درهم است و کمتر از دویست درهم زکات ندارد زکات واجب نمی‌شود مگر اینکه یک سال بگذرد و جایز نیست زکات را به غیر اهل ولایت و امامت داد. در گندم، جو، خرما، مویز یک دهم باید داد وقتی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 342

پنج وسق که هر وسقی شصت صاع و هر صاع چهار مد است برسد.^{۶۹}

زکات فطره واجب است که برای هر فرد کوچک یا بزرگ بنده یا آزاد، مرد یا زن لازم است. یک من گندم یا جو و یا خرما و یا مویز داد و نمی‌توان به غیر معتقدین به ولایت داد.

⁶⁸ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ۲ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ش.

⁶⁹ (۱) در رساله‌های عملی ۲۸۸ من تیریز در - / ۴۵ مثقال کم معادل ۲۰۷ / ۸۴۷ کیلوگرم.

حد اکثر حیض ده روز است و حد اقل آن سه روز. زن مستحاضه پنبه به خود می‌گیرد و غسل می‌کند و نماز را می‌خواند اما زن حائض نماز را نمی‌خواند و قضا هم ندارد اما روزه را نمی‌گیرد ولی قضا باید بنماید.

روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن ماه باید روزه گرفت و با دیدن ماه شوال افطار نمود. نماز مستحب را به جماعت نمی‌توان خواند که این کار بدعت است و هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی در آتش جهنم است. روزه سه روز در هر ماه سنت است در مقابل هر ده روز یک روز که یک چهارشنبه بین دو پنج‌شنبه روزه می‌گیرد. روزه ماه شعبان خوب است برای کسی که بگیرد اگر قضای روزه‌های ماه رمضان را متفرق بگیرد صحیح است.

انجام حج واجب است برای کسی که استطاعت رفتن داشته باشد و استطاعت عبارت از زاد و وسیله سواری و صحت بدن و حج جایز نیست مگر تمتع، حج قرآن و افراد جایز نیست که عامه و اهل سنت آن را انجام می‌دهند مگر برای اهل مکه و حاضرین آنجا. نباید جلوتر از میقات محرم شد. خداوند می‌فرماید **وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ**.

نمی‌توان گوسفند بی‌خایه را قربانی کرد چون ناقص است اما گوسفندی که رگ خایه‌های آن را کشیده باشند تا از کار افتاده شده اشکالی ندارد.

جهاد واجب است با امام عادل کسی که برای حفظ مالش کشته شود شهید است.

نمی‌توان هیچ یک از کفار و ناصبیان را در هنگام تقیه کشت مگر به جنگ

(1) در رساله‌های عملی 288 من تبریز در- / 45 مثقال کم معادل 847 / 207 کیلو گرم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 343

برخیزد و سعی در فساد نماید، آنهم در صورتی است که بر جان خود و دوستان خویش بیم نداشته باشی. تقیه در دار تقیه (هنگام دولتی باطل) واجب است و کفاره قسم لازم نیست بر کسی که برای حفظ جان خود و جلوگیری از ظمی بر خویش قسم خورده باشد.

طلاق به همان روش مرسوم از پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح است که خداوند در قرآن کریم بیان نموده و به غیر آن جایز نیست و هر نوع طلاقی که مخالف قرآن باشد طلاق نخواهد بود. چنانچه هر نوع ازدواجی بر خلاف قرآن ازدواج نیست و نمی‌توان بیش از چهار زن آزاد گرفت اگر زنی را سه مرتبه طلاق داد دیگر به شوهرش حرام است مگر با مرد دیگری ازدواج نماید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پرهیز از ازدواج با زنانی که در یک ساعت سه طلاق داده شده‌اند زیرا آنها شوهر دارند. صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب است همه جا عطسه زدن و کشتار نمودن و جاهای دیگر.

دوستی اولیای خدا واجب است همین طور دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری از آنها و رهبران ایشان.

نیکی به پدر و مادر واجب است اگر چه مشرک باشند ولی اطاعت آنها در معصیت خدا لازم نیست و نه اطاعت دیگری غیر پدر و مادر زیرا اطاعت هیچ کس در ارتباط با معصیت خدا صحیح نیست.

بره داخل شکم گوسفند کشتارش با همان کشتار مادر کافی است وقتی موی و کرک برآورده باشد.

حلال دانستن دو متعه که خدا در کتاب خود بیان کرد و سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله بوده یکی متعه نساء و دیگری حج تمتع.

فرائض به همان صورتی است که در قرآن بیان شده است و عول در آن وجود ندارد. با داشتن فرزند و پدر و مادر هیچ کس جز شوهر و زن ارث نمی‌برد صاحب

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 344

سهم شایسته‌تر است از کسی که سهمی ندارد و عصبه در دین خدا وجود ندارد⁷⁰ عقیقه از پسر و دختر واجب است همین طور نام نهادن و تراشیدن سر در روز هفتم که به وزن موی او طلا یا نقره صدقه بدهد و ختنه سنت واجبی است برای مردان و شایسته است برای زنان.

خداوند تبارک و تعالی هیچ کس را بیش از طاقتش مکلف ننموده و افعال مردم مخلوق خداست به خلق تقدیری نه به خلق تکوینی و خداوند خالق هر چیزی است و نباید معتقد به جبر و تفویض شد.

هرگز خداوند کسی که خطا نکرده به جرم خطاکار نمی‌گیرد و خداوند عذاب نمی‌کند بچه‌ها را به واسطه گناه آباء و هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد و جز سعی و کوشش چیز دیگری برای انسان مفید نیست.

خداوند می‌تواند گناه کاران را ببخشد و به آنها تفضل نماید ولی ستم روا نمی‌دارد و ظلم نمی‌کند زیرا خدا منزه است از چنین نسبتی.

⁷⁰ (۱) عول به مذهب اهل سنت است که عمر بن خطاب به وجود آورد و آن در صورتی است که اگر فرائض و سهام معین شده در قرآن مجموعاً از واحد بیشتر شد مانند ۱/۲ و ۲/۶ و ۱/۴ در سهم دختر و پدر و مادر و شوهر مقدار کمبود را از همه سهام اگر کسر کنند عول است و تعصیب نیز به مذهب آنها است که در صورت کم شدن فرائض از یک واحد در این صورت اهل سنت ما زاد از فرائض معین شده را اختصاص به خویشاوندان پدر می‌دهند ولی مذهب شیعه اضافه دادن و کم کردن هر دو اختصاص دارد به کسانی که سهم آنها معین نشده که چقدر است و آنها اولاد و برادران پدر و مادری یا پدري است تفسیر المیزان سوره نساء.

خداوند اطاعت کسی را که می‌داند مردم را گمراه می‌کند و به بدبختی می‌کشاند لازم ننمود، و هرگز برای نبوت انتخاب نمی‌کند کسی را که می‌داند کافر خواهد شد به او و به عبادتش و شیطان پرست می‌شود.

اسلام غیر ایمان است، هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.

(1) عول به مذهب اهل سنت است که عمر بن خطاب به وجود آورد و آن در صورتی است که اگر فرائض و سهام معین شده در قرآن مجموعاً از واحد بیشتر شد مانند $1/2$ و $2/6$ و $1/4$ در سهم دختر و پدر و مادر و شوهر مقدار کمبود را از همه سهام اگر کسر کنند عول است و تعصیب نیز به مذهب آنها است که در صورت کم شدن فرائض از یک واحد در این صورت اهل سنت ما زاد از فرائض معین شده را اختصاص به خویشاوندان پدر می‌دهند ولی مذهب شیعه اضافه دادن و کم کردن هر دو اختصاص دارد به کسانی که سهم آنها معین نشده که چقدر است و آنها اولاد و برادران پدر و مادری یا پدری است تفسیر المیزان سوره نساء.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 345

دزد در هنگام دزدی ایمان ندارد و زناکار در هنگام زنا مؤمن نیست.⁷¹

کسانی که حد بر آنها است مسلمانند نه مؤمن و نه کافر خداوند عزیز مؤمن را وارد جهنم نمی‌کند که او را وعده بهشت داد و از جهنم کافر را خارج نمی‌نماید که او را مخلد در آتش نموده و کسی که شرک بورزد به او نمی‌آمرزد ولی گناه کمتر از شرک برای کسی که بخواهد می‌آمرزد و گناهکاران موحد داخل جهنم می‌شوند ولی خارج از آن خواهند شد و شفاعت برای آنها جایز است و امروز کشور تقیه است و آن دار الاسلام است نه کشور کفر و نه کشور ایمان.

امر به معروف و نهی از منکر واجب است. در صورت امکان و ترس از نفس وجود نداشته باشد ایمان ادای امانت است و پرهیز از تمام گناهان کبیره و آن عبارت است از عرفان قلبی و اقرار به زبان و عمل به ارکان.

و تکبیر در دو عید واجب است. در عید فطر پس از پنج نماز که ابتدای آن بعد از نماز مغرب در شب عید فطر است و در عید قربان بعد از ده نماز که از نماز ظهر روز قربان شروع می‌شود ولی در منی بعد از پانزده نماز.

زن زائو بیش از هجده روز نباید از نماز خودداری نماید اگر قبل از هجده روز پاک شد نماز می‌خواند اما اگر پاک نشد تا هجده روز گذشت غسل می‌کند و نماز می‌خواند و اعمال مستحاضه را انجام می‌دهد.

⁷¹ (1) در توضیح این مطلب چند نوع جواب داده شده: اول یعنی شایسته صفت ایمان نیست دوم اینکه لفظ اخبار است ولی معنی آن نهی است سوم یعنی در امان خدا نیست چهارم یعنی کسی که این کار را حلال بشمارد ممکن است معنی این باشد که در حال عمل سرقت یا زنا هوای نفس پرده‌ای می‌شود او غرق در هوای نفس خویش است و توجهی به ایمان ندارد که می‌توان این صفت را از آن سلب نمود.

ایمان به عذاب قبر و منکر و نکیر و برانگیخته شدن بعد از مرگ و میزان و صراط و بیزاری از کسانی که ظلم به آل محمد علیهم السلام نموده‌اند و تصمیم به خارج نمودن آنها گرفتند و ستم را بر ایشان رواج دادند و تغییر دادند سنت پیامبر اکرم

(1) در توضیح این مطلب چند نوع جواب داده شده: اول یعنی شایسته صفت ایمان نیست دوم اینکه لفظ اخبار است ولی معنی آن نهی است سوم یعنی در امان خدا نیست چهارم یعنی کسی که این کار را حلال بشمارد ممکن است معنی این باشد که در حال عمل سرقت یا زنا هوای نفس پرده‌ای می‌شود او غرق در هوای نفس خویش است و توجهی به ایمان ندارد که می‌توان این صفت را از آن سلب نمود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 346

صلی الله علیه و آله را و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین واجب است آنها که پرده پیامبر را دریدند و بیعت امام خود را شکستند و آن زن را بیرون آورده با امیر المؤمنین علیه السلام به جنگ پرداختند و شیعیان را کشتند خداوند آنها را رحمت کند.

و همچنین لازم است بیزاری از کسانی که شخصیت‌های برجسته مذهبی را تبعید کردند ولی مطرودها و ملعون‌ها را پناه دادند و بیت المال را وسیله زراندوزی قرار دادند و مردم سفیه و نادان را به کار گماشتند مانند معاویه و عمرو بن عاص که هر دو مورد لعنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند.

و برائت و بیزاری لازم است از پیروان آنها که به جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام پرداختند و انصار و مهاجر و متدینین و صالحین را کشتند و بیزاری از دنیا طلبان و ریاست خواهان و از ابو موسی اشعری و پیروان او که سعی و کوشش آنها در دنیا به هدر رفت و خیال می‌کنند کار خوبی انجام داده‌اند. آنها کافر به آیات خدا شدند و به ولایت امیر المؤمنین و دیدار او کافرنند که خدا را با امامت علی باید دیدار نمایند. اعمال آنها نابود است و ارزشی در قیامت ندارند، سگ‌های جهنمینند و برائت از انصاب و از لام پیشوایان گمراهی و رهبران ستمگری از اول تا آخر و بیزاری از اشخاصی که شبیه پی‌کننده ناقه صالح هستند، تبهکاران پیشین و آنها که بعد آمدند و هر که آنها را دوست بدارد.

و ولایت امیر المؤمنین و کسانی که به سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتار نمودند و هیچ تغییر و تبدیلی به وجود نیاوردند مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان و ابی الهیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و عباده بن صامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابی سعید خدری و امثال آنها رضی الله عنهم و ولایت و دوستی کسانی که پیرو آنهایند از هدایت ایشان استفاده کرده‌اند و راه و روش آنها را پیموده‌اند رضوان الله علیهم و رحمه.

حرام دانستن شراب کم و زیادش را و تحریم هر مست‌کننده‌ای چه کم چه زیاد هر چه زیاد آن مست بکند کم آن هم حرام است و مضطر شراب نمی‌نوشد زیرا

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 347

موجب کشتنش می‌شود.

حرام دانستن گوشت هر درنده پنجه‌دار و هر پرنده چنگال‌دار و تحریم طحال که آن خون است و حرام دانستن جری^{۷۲} و ماهی به روی آب آمده و مار ماهی و زمیر (ماهی آبنوس) و هر نوع ماهی که فلس ندارد.

و اجتناب از کبائر که عبارتند از قتل نفس و زنا و سرقت و شرب خمر و عقوق والدین و فرار از جنگ و مال یتیم خوردن و خوردن گوشت مرده و خون و گوشت خوک و آنچه به غیر نام خدا کشته شده در غیر ضرورت و احتیاج مبرم و رباخواری و حرام خواری و قمار و کم‌فروشی و نسبت ناشایست به زنان محترم دادن و لواط و شهادت به دروغ و یأس از رحمت خدا و ایمن از مکر خدا بودن و ناامید از رحمت خدا شدن و کمک به ستمکاران و اعتماد به آنها و قسم به دروغ خوردن و حبس حق مردم نه به واسطه گرفتاری و دروغ گفتن و تکبر و اسراف و تبذیر و خیانت و حج را سبک شمردن و جنگ با اولیای خدا و اشتغال به کارهای لهو و اصرار بر گناه.

این حدیث از فرزند علی بن شاذان به نام قنبر نیز نقل شده که او می‌گوید امام علیه السلام این مطالب را به صورت نوشته به مأمون نداده و مختصر اختلافی با حدیث سابق دارد که (مرحوم مجلسی می‌نویسد حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس به نظر من صحیح‌تر است.) روایت دیگری از تحف العقول مرحوم مجلسی نقل می‌کند که مأمون فضل بن سهل ذوالریاستین را خدمت حضرت رضا علیه السلام فرستاد تقاضا کرد برایش سنن و آداب و حلال و حرام را بنویسد. همان روایت را با مختصر اختلافی نقل می‌کند مثلاً در فضیلت جماعت بر افرادی که در روایت اول 24 برابر بود در اینجا هزار برابر است و در زکات غلات بین دیم و زراعت که با دلو آب داده می‌شود فرق می‌گذارد که دیم 1/10 زکات دارد و آبیاری به وسیله دست 1/20 و موارد مختصر دیگری که از

(1) قبلاً توضیح جری داده شده، ماهی معروف به حنکلس که در آب‌های شیرین زندگی می‌کند و فقط تیره پشت دارد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 348

ترس تکرار به ترجمه آن نپرداختیم. خود مجلسی می‌نویسد که روایت دیگری هم با سند دیگری در همین مورد دیده‌ام که به جهت تکرار شدن آن را ذکر نمی‌کند.

⁷² (۱) قبلاً توضیح جری داده شده، ماهی معروف به حنکلس که در آب‌های شیرین زندگی می‌کند و فقط تیره پشت دارد.

توضیح: مجلسی رحمه الله علیه می نویسد به خط شیخ محمد بن علی جبائی دیدم که از خط شیخ محمد بن مکی به این صورت نقل می کند:

که سید فقیه ادیب نسابه شمس الدین ابو علی فخار بن معد، جزوه‌ای به من داد که در آن احادیثی مسند وجود داشت. از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و سلسله این نقل را می‌رساند به یوسف بن احمد غازی که می‌گوید حضرت رضا علیه السلام مرا حدیث کرد از پدرش از آباء گرام، خود که نام یکایک آنها را می‌برد تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که آن جناب فرمود: ایمان اقرار به زبان و معرفت با دل و عمل به ارکان است.

علی بن مهرویه گفت که ابو حاتم محمد بن ادريس رازی از ابا صلت هروی نقل کرد که این سند اگر بر دیوانه خوانده شود به هوش می‌آید. شیخ ابو اسحاق گفت از عبد الرحمن بن ابی حاتم رازی شنیدم می‌گفت با پدرم در شام بودم. مردی را دیدم که غش کرده یادم از آن سند آمد، گفتم همین را تجربه نمایم همان سند را بر او خواندم به هوش آمد و گرد و خاک از لباس خود می‌افشاند و رفت.

با همین سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی غش بزند یا به او زیان رساند یا با او به حيله رفتار نماید.

با همین سند فرمود: جبرئیل از جانب خدا پیام آورد که پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید که: یا محمد بشارت بده به مؤمنینی که عمل صالح انجام می‌دهند و ایمان به تو و اهل بیتت دارند به بهشت بهترین پاداش را در نزد من خواهند داشت به زودی وارد بهشت می‌شوند.

با همین اسناد می‌فرماید: مثل مؤمن نزد خدا مانند ملک مقرب است و مؤمن در نزد خداوند برتر از ملک مقرب است. کسی محبوبتر نزد خدا نیست از مرد مؤمن توبه‌کننده و یا زن مؤمن توبه‌کننده.

با همین سند می‌فرماید: پرهیزید از رفت و آمد با سلطان که دین را از میان

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 349

می‌برد و از کمک به او پرهیز نمائید که شما را مورد ستایش قرار نمی‌دهند در کار سلطان.

با همین سند فرمود: هر کس به قبرستان گذر کند و یازده مرتبه **قل هو الله أحد** را بخواند و ثواب آن را ببخشد به مرده‌ها، به تعداد اموات به او اجر می‌دهند.

با همین سند می‌فرماید: هر وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبتلا به سر درد یا چیز دیگر می‌شد، دو دست می‌گشاد و سوره حمد را با دو قل اعوذ می‌خواند و با آن دو دست به صورت خود می‌کشید، ناراحتی‌اش برطرف می‌شد.

با همین سند پیامبر اکرم می‌فرماید هر کس معصیتی را ترک کند از ترس خدا، خداوند او را در روز قیامت خشنود می‌کند.

با همین سند پیامبر اکرم می‌فرماید: فرزند صالح گیاهی خوشبو از گیاه‌های بهشت است.

با همین سند فرمود: علم گنجینه‌هایی است که کلیدهای آن پرسش است. سؤال کنید، خدا شما را رحمت کند که چهار نفر در پرسش شما اجر می‌برند:

1- سؤال‌کننده. 2- معلم. 3- شنونده. 4- دوستدار آنها.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند خشم دارد بر مردی که دفاع از (خانه و زندگی خود نمی‌کند) و با همین سند از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: اگر بنده سرعت و شتاب اجل خود را ببیند، دشمن آرزو و طلب دنیا می‌شود.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: سه چیز است که بر امت پس از خود می‌ترسم:

گمراهی بعد از معرفت، فتنه‌های گمراه‌کننده و شهوت شکم و فرج.

با همین سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: چهار گروه را من شفاعت می‌کنم روز قیامت، گرچه با گناهان اهل زمین وارد شوند: دفاع‌کننده با شمشیر پیشاپیش ذریه‌ام، برآورنده حاجات آنها و کوشش‌کننده در حاجات آنها هنگام اضطرار و دوستدار آنها به قلب و زبان.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: یا علی روز قیامت من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 350

چنگ به لطف خدا می‌زنم و تو چنگ به دامن من و فرزندان چنگ به دامن تو و شیعیان چنگ به دامن فرزندان می‌زنند. خیال می‌کنی ما را به کجا خواهند برد؟! با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مرا صلاهی کوچ داده‌اند و پذیرفته‌ام و در میان شما دو چیز گران‌نهاده‌ام یکی از آن دو گران‌تر از دیگری است.

کتاب خدا ریسمان پیوسته از آسمان تا زمین و عترت و اهل بیت، دقت کنید چگونه رفتار می‌کنید بعد از من با آنها.

با همین سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: شما را سفارش می‌کنم به حسن خلق زیرا خوش اخلاق بدون شک در بهشت است و از بد اخلاقی پرهیزید که بد اخلاق بدون شک در جهنم است.

با همین سند می فرماید: اگر بنده بداند حسن خلق چه ارزشی دارد خواهد فهمید که نیازمند است به اخلاق نیکو.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس وقتی وارد بازار می شود بگوید:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت، بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير

. به اندازه تعداد خلق خدا روز قیامت به او پاداش می دهد.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: محافظت بر نمازهای پنجگانه داشته باشید زیرا خداوند تبارک و تعالی روز قیامت بنده را می خواند، اول چیزی که می پرسد نماز است، اگر کامل آن را آورده بود و گر نه برو در آتش افکنده می شود.

با همین سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: پرنده ای در هوا پر نمی زند مگر اینکه در مورد آن پر زدن در نزد ما دانش و علمی است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 351

بخش بیست و یکم مناظرات اصحاب و اهل زمان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

سید مرتضی رحمه الله علیه در کتاب فصول می نویسد: علی بن میثم رحمه الله علیه از ابا الهذیل علاف سؤال کرده، گفت مگر تو معتقد نیستی که شیطان از تمام کارهای خوب نهی می نماید و به تمام کارهای بد امر می کند؟ گفت چرا.

پرسید ممکن است امر به کار بد بکند ولی کار بد را نشناسد و نهی از کار خوب بکند ولی آن را نشناسد؟ ابو الهذیل جواب داد نه.

علی بن میثم گفت پس شیطان تمام بدی ها و خوبی ها را می داند. ابو الهذیل در پاسخ گفت همین طور است. علی بن میثم گفت حالا بگو ببینم آیا امام و پیشوایی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به او اقتدا می کنی تمام خوبی ها و بدی ها را می داند؟

گفت نه. علی بن میثم گفت پس ابلیس از امام تو داناتر است. ابو الهذیل نتوانست پاسخی بگوید.

علی بن میثم روز دیگری به ابو الهذیل گفت بگو ببینم کسی که اقرار نماید لعنت به خود که دروغگوست و گواهی به دروغ داده، آیا شهادت او در این مقام بر ضرر دیگری مقبول است؟ ابو الهذیل در پاسخ گفت شهادتش پذیرفته نیست.

ابو الحسن علی بن میثم گفت مگر انصار ادعای خلافت را برای خود نکردند سپس در همین مورد خود را تکذیب نمودند و گواهی دروغی دادند سپس اقرار به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 352

خلاف ابی بکر کردند و به نفع او شهادت دادند. چگونه پذیرفته می شود شهادت کسانی که دروغ بر خود بستند و گواهی به دروغ دادند با اینکه قبلا از تو اقرار گرفتم که چنین شهادتی قبول نمی شود.

شیخ می فرماید این یک کلام موجز و مختصری است ولی شرح آن چنین است که وقتی مخالفین ما در مورد خلافت ابا بکر استدلال به اجماع امت از مهاجر و انصار می نمایند، خود معترفند که شهادت انصار باطل است زیرا اقرار نمودند که ادعای خلافت برای خودشان ادعای باطلی بود. با همین تکذیب شهادتشان به امامت ابا بکر باطل می شود و بی ارزش است. در این صورت شهادت به امامت ابا بکر منحصر به بعضی از امت می شود نه همه و ادعای اجماع باطل می گردد و هیچ یک از ما و مخالفین مان در این مطلب تردید نداریم که اجماع بعضی از امت دلیل بر اثبات ادعای آنها نیست و ممکن است اشتباه کرده باشند با این تقریب امامت ابا بکر باطل می شود طبق ادعای آنها و دلیل بر این مطلب از هیچ جهت ندارند.

می نویسد شیخ نیز برایم نقل کرد که ضرار پیش ابو الحسن علی بن میثم رحمه الله علیه آمده گفت آمده ام با تو مناظره کنم. پرسید در چه مورد؟ گفت در مورد امامت.

علی بن میثم گفت به خدا قسم برای مناظره نیامده ای، آمده ای که به زور حرف خود را ثابت کنی. ضرار گفت این حرف را به چه دلیل می گوئی؟

ابو الحسن جواب داد برایت توضیح می دهم. و در توضیح مطلب گفت تو خود می دانی که مناظره گاهی به جایی می رسد جواب به اشکال برمی خورد و لازم است که خصم دلیل بیاورد یا خود را به نادانی می زند و یا عناد می ورزد، گرچه متوجه این مطلب شنونده ها نشوند یا همه و یا برخی از آنان اما برای پیش گیری از چنین پیش آمدی من از تو می خواهم که انصاف را در گفتار بپذیری. یکی از دو پیشنهاد را انتخاب کن یا حرف مرا در باره امامم بپذیر و من حرف تو را در باره امامت بپذیرم این یکی.

ضرار گفت چنین کاری را نمی کنم. ابو الحسن پرسید چرا؟ گفت زیرا اگر من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 353

ادعای تو را در باره امامت بپذیرم خواهی گفت او وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین خلق خدا بعد از آن جناب است و خلیفه پیامبر بر قوم اوست و سرور مسلمانان است. در این صورت ادعای من در باره امامت سودی نمی‌بخشد که می‌گویم او صدیق بود و مردم به امامت انتخابش کردند زیرا در صورت پذیرفتن حرف تو این ادعا باطل می‌شود.

گفت پس کار دیگری بکن. حرف مرا در باره امامت بپذیر و من حرف تو را در باره امام خود می‌پذیرم. ضرار گفت این هم امکان ندارد زیرا اگر من حرف تو را در باره امامت بپذیرم خواهی گفت او گمراه و گمراه‌کننده است و ظالم به آل محمد صلی الله علیه و آله است و خلافت را غصب نموده و حق امام را گرفته و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منافق بوده، در این صورت برایم سودی نخواهد داشت که بگویم او بهتر و با شخصیت بوده و دوست امین پیامبر، زیرا با پذیرفتن ادعای تو در باره او هر چه من بگویم بی‌فایده است چون پذیرفته‌ام که او گمراه و گمراه‌کننده است.

ابو الحسن علی بن میثم به او گفت در صورتی که ادعای خود را در باره امامت نپذیری و نه ادعای مرا در باره او پس تو فقط آمده‌ای که به زور حرف بزنی نه مناظره کنی.

مناظره دیگری از علی بن میثم

شیخ مفید فرمود: ابو الحسن علی بن میثم روزی به مردی نصرانی که صلیب به گردن آویخته بود گفت چرا این صلیب را به گردن آویخته‌ای؟

جواب داد چون شبیه چیزی است که عیسی را بر آن دار زده‌اند. پرسید آیا عیسی دوست داشت بر آن آویخته شود؟ جواب داد نه.

علی بن میثم گفت حالا بگو ببینم آیا عیسی سوار بر الاغ می‌شد و برای انجام کارهای خود به وسیله الاغ رهسپار می‌گردید؟ جواب داد آری. پرسید آیا عیسی الاغ

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 354

را دوست داشت تا به وسیله آن به حاجت خود نائل گردد؟ گفت آری.

گفت پس تو آنچه را عیسی در زمان زندگی دوست داشت و علاقه به بقائش داشت و سوار آن می‌شد برای انجام کارها چون دوستش می‌داشت رها کرده‌ای و چیزی را به گردن آویخته‌ای که عیسی را به زور بر آن بسته‌اند و سوار آن با ناراحتی و خشم شده بود و آن را به گردن آویخته‌ای. باید طبق این استدلال الاغ را به گردن می‌آویختی و صلیب را رها می‌کردی و گر نه خود را به نادانی زده‌ای.

گفتگوهای دیگر از علی بن میثم رحمه الله علیه

شیخ مفید فرمود: از علی بن میثم رحمه الله علیه پرسیدند چرا امیر المؤمنین پشت سر آنها نماز خواند؟ جواب داد آنها را چون دیوارهای مسجد خیال می‌کرد. پرسید چرا ولید بن عقبه را در مقابل عثمان حد زد؟ گفت زیرا اختیار حد دست او بود، در صورتی که امکان بیابد به هر حيله اقامه باید بنماید.

گفت چرا در مشورت با ابا بکر و عمر شرکت می‌کرد و رأی می‌داد؟ جواب داد چون مایل بود که احکام دین زنده بماند و پایدار باشد، چنانچه حضرت یوسف پادشاه مصر را راهنمایی کرد برای نفع مردم. چون زمین و حکومت در زمین مال اوست وقتی بتواند به نفع مردم حرفی بزند می‌زند وقتی برای خودش امکان نداشته باشد به وسیله دیگران که می‌تواند این کار را می‌کند چون مایل است که امر خدا پایدار باشد.

پرسید چرا از جنگ کردن با آنها خودداری نمود؟ جواب داد به همان دلیل که هارون بن عمران برادر حضرت موسی از جنگ با سامری خودداری کرد با اینکه آنها بت پرست شدند گفت قدرت نداشت. جواب داد همان طوری که هارون گفت **أنی مغلوب فانتصر و مانند لوط که گفت لو أن لی بکم قوه أو آوی إلى رکن شدید و مانند هارون و موسی بود که گفت رب إنی لا أملك إلا نفسي و أخی.**

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 355

پرسید چرا در شوری شرکت کرد؟ جواب داد چون خود را قادر بر احتجاج و استدلال می‌دانست و یقین داشت که اگر آنها با او مناظره کنند و انصاف دهند او غالب خواهد بود. در صورتی که چنین نکنند حجت بر آنها تمام می‌شود زیرا کسی که حقی داشته باشد او را دعوت به مناظره کنند در صورتی که دلیل ثابت کننده داشته باشد و به او حقش را بدهند، اگر شرکت نکند حقش از میان می‌رود و با این کار مردم به شبهه می‌افتند. خود فرمود: امروز وارد مجلسی شده‌ام که اگر به انصاف بامن رفتار کنند به حق خود خواهم رسید یعنی ابا بکر به زور در روز سقیفه به آن مسند تکیه کرد و مشورتی ننمود.

پرسید چرا دختران خویش را به ازدواج عمر بن خطاب درآورد؟ جواب داد چون اظهار دو شهادت را می‌کرد لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و به فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار داشت می‌خواست به این وسیله او را به راه بدارد و جلوی او را بگیرد. لوط پیامبر دختران خود را در اختیار قوم خویش گذاشت با اینکه آنها کافر بودند تا از گمراهی آنها را باز دارد و گفت **هؤلاء بناتی هن أطهر لكم فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیفی أ لیس منکم رجل رشید.**

مناظره‌ای دیگر

شیخ مفید رحمه الله علیه گفت روزی ابو الحسن علی بن میثم وارد شد بر حسن بن سهل و دید پهلوی او مرد ملحدی نشسته که حسن خیلی به او احترام می‌گذارد و مردم اطرافش را گرفته‌اند.

رو به آنها نموده گفت چیز عجیبی در کنار خانه شما دیدم. حسن بن سهل پرسید چه چیز؟ جواب داد کشتی‌ای دیدم که بدون ملاح و ریسمان مخصوص که بین نهر می‌گذارند تا قایق به وسیله آن از آب رد شود مردم را از این طرف به آن طرف می‌برد.

مرد منکر خدا به حسن بن سهل گفت این مرد آدم دیوانه‌ایست. علی بن میثم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 356

گفت به چه دلیل من دیوانه‌ام؟ جواب داد یک چوب بدون اراده که زنده نیست و قدرت ندارد چگونه می‌تواند مردم را از این طرف شط به طرف دیگر ببرد؟! ابو الحسن در پاسخ او گفت این کار شگفت‌انگیزتر است یا آبی که بر روی زمین به طرف شرق و غرب جاری است با اینکه نه روح دارد و نه اراده و نه قدرت یا این گیاه که از زمین می‌روید و آب باران که از آسمان می‌بارد که تو مدعی هستی اینها هیچ کدام مدبری ندارند اما انکار می‌کنی که یک قایق بدون قایقران مردم را به این طرف و آن طرف ببرد. شخص منکر و ملحد نتوانست پاسخی بگوید.

با ابو الهذیل علاف.

شیخ مفید رحمه الله علیه گفت ابو الهذیل از علی بن میثم در حضور علی بن ریاح پرسید چه دلیل داری بر اینکه علی از ابا بکر به خلافت و امامت شایسته‌تر بود؟

گفت اجماع تمام مسلمانان که علی هنگام وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مؤمن و عالم و با کفایت بود. اما چنین اجماعی در مورد ابا بکر نیست.

ابو الهذیل گفت چه کس چنین اجماعی را ندارد (که ابا بکر در زمان وفات پیامبر مؤمن و عالم و با کفایت نبوده) جواب داد من و تمام هم عقیده‌های من از گذشتگان و هم کیشان من هم اکنون.

ابو الهذیل گفت تو و یارانت همه گمراه و سرگردانید. ابو الحسن در جواب او گفت پاسخ این استدلال جز ناسزا و فحش دادن چیز دیگری نیست.

استدلال فضل بن شاذان نیشابوری بر امامت علی علیه السلام.

شیخ مفید رحمه الله علیه گفت از ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری پرسیدند چه دلیل بر امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب داری؟ گفت دلیل بر امامت آن جناب هم از کتاب خدا است و هم از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و هم از اجماع مسلمانان.

اما کتاب خدا این آیه **یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الأمر منکم** خداوند ما را مأمور به اطاعت اولی الامر نموده چنانچه امر به اطاعت از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 357

خود و پیامبرش کرده، ما لازم است اولی الامر را بشناسیم. به جستجوی آن به سراغ امت می‌رویم می‌بینیم در معنی اولی الامر اختلاف کرده‌اند ولی اجماع دارند بر مطلبی که آیه فقط شامل علی بن ابی طالب علیه السلام می‌شود.

بعضی گفته‌اند اولو الامر فرماندهان لشکرند و برخی علما را اولو الامر می‌دانند و گروهی گفته اولو الامر فرمانروایان بین مردم و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند عده‌ای هم می‌گویند اولو الامر علی ابن ابی طالب و امامان از ذریه اوست. از دسته اول می‌پرسیم آیا علی ابن ابی طالب فرمانده لشکر نبود؟ می‌گویند چرا. به دسته دوم می‌گوئیم آیا از علما نبود؟ می‌گویند چرا. به دسته سوم می‌گوئیم مگر علی از فرمانروایان بر مردم و آمر به معروف و ناهی از منکر نبود؟ می‌گویند چرا. با این توضیح امیر المؤمنین به اجماع امت به وسیله این آیه معین می‌شود و یقین به این مطلب می‌نمائیم به اقرار مخالف و موافق ما در مسأله امامت پس باید او امام باشد به دلیل این آیه که به اتفاق معلوم شد منظور آن جناب است و لازم نیست به دیگری جز او تمسک جست و امامتش را پذیرفت چون اختلاف در باره اوست و اتفاقی وجود ندارد و دلیلی که جایگزین برهان شود برای کسی نیست.

اما سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، ما می‌بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به منصب قضاوت برای اهل یمن فرستاد و او را فرمانده لشکر کرد و اموالی را در اختیارش گذاشت و دستور داد که به بنی جذیمه پیردازد که خالد بن ولید آنها را به ستم کشته بود و او را مأمور ابلاغ سوره براءت و پیام خداوند کرد و در غیاب خود او را جانشین خویش قرار داد ولی در باره احدی جز خداوند ندیده‌ایم که این اعمال را انجام دهد و در احدی این موارد بعد از پیامبر جمع نشده به آن طور که در باره علی علیه السلام انجام گرفت روش پیامبر بعد از مرگ او نیز لازم الاجرا بود.

چنانچه در زمان حیاتش واجب است و امت احتیاج به امامی دارد که دارای این امتیازات باشد. وقتی این امتیازات را در یک فرد مشاهده کردیم او شایسته‌تر به مقام امامت است از کسانی که هیچ یک از این امتیازات را ندارند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 358

اما اجماع: امامت علی بن ابی طالب علیه السلام به دلیل اجماع از چند جهت ثابت می‌شود: 1- تمام مسلمانان اجماع دارند که علی علیه السلام امام بوده، گرچه برای یک روز باشد و در این مطلب هیچ کدام از مسلمانان اختلاف ندارند ولی در این مورد اختلاف دارند که بعضی می‌گویند در فلان تاریخ امام بوده و بعضی می‌گویند پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته امام بوده است اما امت اجماع بر امامت احدی جز او نکرده‌اند که به اندازه یک چشم به هم زدن بگویند کسی به اجماع تمام امت امام بوده پس اجماع شایسته‌تر است که از آن پیروی شود تا اختلاف.

2- همه مسلمانان اجماع دارند که علی علیه السلام صلاحیت برای امامت داشت و امام برای بنی هاشم است، اما در مورد دیگران اختلاف کرده‌اند. بعضی می‌گویند جز برای علی بن ابی طالب علیه السلام صلاحیت ندارد و غیر بنی هاشم نمی‌تواند امام شود، اجماع یک واقعیت است که شبهه پذیر نیست و اختلاف نمی‌تواند دلیل باشد.

3- تمام مسلمانان اجماع دارند بر اینکه علی علیه السلام پس از پیامبر اکرم عدالت ظاهری داشت و ولایت او واجب بود، بعد اختلاف کرده‌اند. بعضی می‌گویند در عین عدالت معصوم نیز بوده و از انجام گناه کبیره و گمراهی محفوظ بوده است و گروهی گفته‌اند نه، معصوم نبود اما شخصی عادل، نیکوکار و پرهیزگار بوده است.

علی الظاهر که واقعا دچار آلودگیها نشده پس اجماع بر عدالت علی علیه السلام دارند ولی اختلاف در مورد عصمت ایشان است اما تمام امت اجماع دارند که ابا بکر معصوم نبوده زیرا حق دیگران را غضب کرده پس کسی که به اجماع امت عادل است و اختلاف در نفی عصمت او است به امامت شایسته‌تر است از کسی که به اجماع امت معصوم نیست و اختلاف در عادل بودن اوست.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 359

دیگر از پاسخ‌های ابن شاذان رحمه الله علیه

از گفتار شیخ مفید و سخنان اوست که از فضل بن شاذان رحمه الله علیه معنی این روایت را پرسیدند که عامه و اهل سنت روایت نموده‌اند که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: اگر شخصی را بیاورند که مرا بر ابا بکر و عمر فضیلت بخشد او را حد دروغگو و تهمت زن می‌زنم.

در جواب گفت این حدیث را سوید بن غفله نقل کرده و خبرگان خبر اجماع دارند که او غلط زیاد داشته. از آن گذشته خود حدیث متناقض است زیرا امت اجماع دارند که علی علیه السلام در قضاوت کمال عدالت را داشته چگونه حد افتراء می‌زند به کسی که افتراء نبسته. این کار به نظر تمام امت جور و ستم است و علی علیه السلام از چنین کاری مبرا است.

شیخ مفید می‌فرماید این حدیث اگر صحیح باشد که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده با اینکه هرگز صحیح نیست به دلائلی که ذکر خواهیم کرد، چنین توجیه می‌شود که شخص فضیلت دهنده علی علیه السلام بر آن دو نفر باید حد افتراء بخورد که ادعای فضیلت برای آن دو نفر نموده که هیچ استحقاق فضیلت ندارند زیرا برتری و بالاتری نیست مگر بین چند نفر که به هم نزدیک باشند و یکی بهتر باشد و باید در شخص مفضول فضلی وجود داشته باشد. وقتی دلیل‌های مختلف حاکی بود که آنها سخنشان در دین پذیرفته نیست و فضیلتی نخواهند داشت. کسی که از اسلام مرتد باشد در او فضیلتی دینی وجود ندارد. آن دو نفر به واسطه انکار نص از ایمان خارج شدند و دیگر فضلی برای آنها در اسلام باقی نمی‌ماند بعد چگونه دارای فضلی می‌شوند که مشابه و قریب به فضل امیر المؤمنین علیه السلام باشد. وقتی کسی امیر المؤمنین را بر آن دو فضیلت بخشد به ناچار برای آن دو قائل به فضلی در دین شده است. به همین جهت لازم است به او حد مفتری و کاذب زده شود نه حد افترائی که مرتکب عمل قبیح شده باشد زیرا او با تفضیل امیر المؤمنین بر آن دو افترائی زده

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 360

که برای آنها فضیلتی در دین قائل شده است و مشابه آن است که کسی یک فرد متقی و متدین را بر شخص کافری که مرتد و خارج از دین است، فضیلت بخشد و شبیه فضیلت دادن جبرئیل است بر شیطان و فضیلت دادن پیامبر صلی الله علیه و آله بر ابا جهل، زیرا مقایسه فضیلت بین مثالهایی که زدیم موجب فضیلت می‌شود برای کسانی که ابا فضیلتی ندارند. یک نوع فضیلتی که مشابه و مقارن با شخصیت‌هایی که در نزد خداوند دارای فضیلتند این مطلب آشکاری است با اینکه اگر این حدیث صحیح باشد و تأویل آن به همان طوری باشد که آنها گمان می‌کنند لازم است این حد مفتری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زده شود. منزه است از چنین نسبتی زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را بر تمام جهانیان فضیلت بخشیده و او را برادر خویش نموده و به حکم خدا در آیه مباحله او را نفس خود قرار داده و در تمام مردم را به مسجد بست جز درب خانه علی و بیشتر صحابه را از ازدواج با دخترش زهرا علیها السلام رد کرد و به ازدواج او در آورد و در تمام فرمانروائیه‌ها او را بر دیگران مقدم داشت و هرگز او را تحت نظر دیگری قرار نداد.

اعلام کرد که علی علیه السلام خدا و پیامبر را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را دوست می‌دارند و او محبوبترین خلق در نزد خداست و او سرور هر کسی است که پیامبر مولی و سرور اوست و نسبتش به پیامبر صلی الله علیه و آله همچون نسبت هارون است به موسی بن عمران و اینکه او از دو سرور جوانان اهل بهشت افضل است و جنگ او جنگ پیامبر و مسالمت او مسالمت با پیامبر صلی الله علیه و آله است و چیزهای دیگری که شرح آن به طول می‌انجامد.

و نیز لازم بود این حد را بر خود بزند زیرا او خود اظهار کرد که بر سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برتری دارد. آنجا که فرمود: من بنده خدا و برادر پیامبرم، کسی که این ادعا را نکرده و نخواهد کرد مگر اینکه مفتری و دروغگو است. قبل از آنها هفت سال نماز خواندم و به عثمان که گفته بود ابا بکر و عمر بهتر از علی است،

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 361

فرمود: من از تو و آن دو بهترم خدا را قبل از آنها و بعد از آنها پرستیدم و لازم است حد بر فرزند خود امام حسن و تمام فرزندان و پیروان و یاران و اهل بیتش بزند زیرا هیچ تردیدی نیست که آنها علی علیه السلام را برتر از تمام صحابه می دانند.

امام حسن علیه السلام در همان صبحگاه شبی که از دنیا رفت، فرمود: امشب از دنیا رفت مردی که هیچ کس از پیشینیان و آیندگان بر او پیشی نگرفته است. در عمل این سخن به هیچ وجه قابل قبول نیست.

شیخ مفید رحمه الله علیه فرمود: من مخالف این عبارت نیستم که امیر المؤمنین علیه السلام افضل از ابا بکر و عمر در گفتگوهای جدلی بنا به اعتقاد خصم که آنها دارای فضیلت دینی هستند، اما بنا به تحقیق و حقیقت مسأله مفاضله و برتری غلط و باطل است (چون این مقایسه صحیح نیست، آنها فضیلتی ندارند) گواه این ادعایم که در جدل صحیح است و نظیر آن فرمایش خود امیر المؤمنین به اهل کوفه است که فرمود: خدایا من از آنها آزرده‌ام و آنها نیز از من آزرده‌اند و بر آنها سنگینی و دشوار شده‌ام و آنها نیز مرا سنگین و دشوار می‌یابند. خدایا به جای آنها بهتر به من عنایت کن و به جای من بدتری به آنها بده.

این سخن ظاهرش آنست که امیر المؤمنین بد است و بدتری به آنها خدا بدهد و حال اینکه در امیر المؤمنین شر و بدی وجود ندارد. این سخن را مطابق عقیده آنها فرموده است. شبیه این فرمایش مولی گفتار حسان بن ثابت است که در باره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أ تهجوه و لست له بكفو

فخیر كما لشر كما فداء⁷³

با اینکه در پیامبر صلی الله علیه و آله شری وجود ندارد که این سخن مطابق عقیده هجوکننده گفته شده و این آیه نیز **إنا أو إياکم لعلی هدی أو فی ضلال مبین** با

⁷³ (۱) آیا هجو پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌کنی با اینکه با او هیچ مناسبتی در شخصیت نداری. از شما دو تا هر کدام بدتر است فدای نفر بهتر شود.

(1) آیا هجو پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌کنی با اینکه با او هیچ مناسبتی در شخصیت نداری. از شما دو تا هر کدام بدتر است فدای نفر بهتر شود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 362

اینکه پیامبر در ضلالتی نیست (که در گفتگو و جدل سخن را مناسب با عقیده خصم می‌گویند تا بهتر بتوان او را مغلوب کرد).

استدلال دیگر فضل بن شاذان بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام

شیخ مفید می‌فرماید: فضل بن شاذان بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام به این آیه استدلال می‌نماید و **أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین** با این توضیح که طبق این آیه خداوند نزدیکترین فرد را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نظر قرابت ولایت می‌بخشد و حکم می‌کند که او اولی از دیگران است در نتیجه لازم می‌آید که امیر المؤمنین علیه السلام اولی به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد از هر کس.

فضل بن شاذان می‌گوید اگر کسی بگوید: عباس از علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر است به او جواب داده می‌شود که خداوند تنها نسبت با پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر نکرده جز اینکه این نسبت را مشروط به وصفی نموده و فرموده است **النبی أولى بالمؤمنین من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین** شرط اولویت را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان و هجرت قرار داده، عباس از مهاجرین نبود و به اتفاق جمیع دانشمندان سابقه هجرت نداشته.

شیخ رحمه الله می‌فرماید امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک‌تر به پیامبر صلی الله علیه و آله است از عباس و شایسته‌تر به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله از اوست. اگر ثابت شود که مقام پیامبر صلی الله علیه و آله ارثی است زیرا علی علیه السلام پسر عموی پدر مادری پیامبر است ولی عباس عموی پدری ایشان است و کسی که به دو سبب قرابت داشته باشد مقدم است بر کسی که به یک سبب قرابت دارد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 363

و نیز اگر فاطمه علیها السلام هم وجود نداشت، امیر المؤمنین شایسته‌تر از عباس بود نسبت به میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و اگر با فرزند، احدی غیر پدر و مادر و زن و شوهر ارث ببرند باز امیر المؤمنین علیه السلام شایسته‌تر به ارث بود از عباس با بودن فاطمه علیها السلام، به همان دلیل که از دو سبب به ایشان انتساب داشت و عباس تنها از یک جهت.

شیخ می‌فرماید کسی از دانشمندان را ندیده‌ام که در این مطلب نظر مخالفی داده باشد که امیر المؤمنین پسر عموی پدر و مادری پیامبر صلی الله علیه و آله است و عباس عموی پدری آن جناب. دلیل بر این مطلب روایتی است که نقل کردند حضرت ابو طالب از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله رد شد، در حالی که علی علیه السلام در کنارش بود. همین که سلام داد گفت این چیست پسر برادر؟ فرمود: کاری است که خداوند مرا به آن مأمور نموده و موجب تقرب من به او می‌شود. به فرزندش جعفر گفت پسر پهلوی پسر عمویت به نماز بایست. پیامبر اکرم با علی و جعفر نماز خواند و این اولین نماز جماعت در اسلام بود بعد ابو طالب این شعر را سرود:

عند ملم الزمان و الکرب

ان علیا و جعفرا ثقتی

یخذه من بنی ذو حسب

و الله لا اخذل النبی و لا

اخی لأمی من بینهم و ابی

لا تخذلا و انصرا ابن عمکما

و از آن جمله مطلبی است که جابر بن عبد الله انصاری رحمه الله علیه نقل می‌کند که شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام این شعر را می‌خواند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گوش می‌داد:

معه ربیت و سبطاهما ولدی

انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی

و فاطمة زوجتی لا قول ذی فند

جدی و جد رسول الله منفرد

البر بالعبد و الباقي بلا أمد

فالحمد لله شکرا لا شریک له

جابر گفت پیامبر از شنیدن این اشعار لبخندی زده فرمود: راست می‌گویی علی جان.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 364

در همین مورد شاعر می‌گوید:

جدا رسول الله جداه

ان علی بن ابی طالب

من طینة طیبها الله

ابو علی و ابو المصطفی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 365

بخش بیست و دوم مناظرات حضرت جواد و احتجاج‌های آن جناب

در تفسیر قمی صفحه 169-172 نقل می‌کند:

وقتی مأمون تصمیم گرفت دختر خود ام الفضل را به ازدواج حضرت جواد درآورد خویشاوندان نزدیک او پیش مأمون آمدند و اظهار داشتند تو را به خدا سوگند می‌دهیم که این خلافت را که خداوند به ما داده از خاندان ما خارج نکنی و عزت خدادادی را از ما نگیری. تو خود اختلاف بین ما و اولاد علی بن ابی طالب را بهتر می‌دانی.

مأمون به آنها گفت ساکت باشید، حرف هیچ کدام از شما را در باره او نمی‌پذیرم. گفتند می‌خواهی دختر خود را به پسر بچه‌ای بدهی که هنوز معلومات دینی ندارد و بین واجب و مستحب فرق نمی‌گذارد و خوب و بد را تمیز نمی‌دهد، در آن موقع امام جواد علیه السلام ده سال یا یازده سال داشت اگر صبر کنی اقلاً ادب بیاموزد و قرآن فرا گیرد و فرق بین واجب و مستحب بگذارد بهتر است. مأمون به آنها گفت به خدا قسم او از شما فقیه‌تر است و بهتر از شما خدا و پیامبر را می‌شناسد و فرق بین واجب و مستحب می‌گذارد و کتاب خدا را از شما بهتر می‌خواند و دانای‌تر به محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ و تنزیل و تأویل آن است، او را آزمایش کنید اگر حرف شما صحیح بود نظر تان را می‌پذیرم، اگر حرف من درست بود خواهید فهمید که او از شما بهتر است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 366

از پیش مأمون خارج شدند و از پی یحیی بن اکثم فرستاده او را به طمع انداختند و وعده‌هایی به او دادند تا سؤالی برای حضرت جواد ترتیب دهد که نتواند پاسخ آن را در حضور مأمون در مجلس ازدواج بدهد.

مجلس آماده شد. همه حضور یافتند. امام جواد علیه السلام نیز حضور داشت.

عباسیان رو به مأمون نموده گفتند اینک یحیی بن اکثم حاضر است اگر اجازه می‌فرمائید از ابا جعفر علیه السلام مسأله‌ای را سؤال کند. مأمون گفت یحیی از ابا جعفر مسأله‌ای فقهی پرس تا بفهمیم اطلاعات فقهی او چگونه است.

یحیی گفت آقا بفرمائید حکم شخص محرمی که صید و شکاری را کشته باشد چیست؟ امام جواد علیه السلام فرمود: صید را در حل کشته یا در حرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ عمداً بوده یا اشتباه؟ عبد بوده یا آزاد؟ صغیر بوده یا کبیر؟ دفعه اول او

بوده یا برای چندمین بار این کار را کرده؟ صید پرنده بود یا غیر پرنده؟ از شکارهای کوچک بوده یا بزرگ؟ هنوز اصرار بر این کار دارد یا پشیمان شده؟ شب در آشیانه او را گرفته یا در روز آشکار؟ احرام برای حج بسته بوده یا برای عمره؟

یحیی بن اکثم (در توضیحاتی که امام جواد از او پرسید و شقوق مختلف مسأله گنج شد) و نتوانست چیزی بگوید، به طوری که موقعیت درخواست کنندگان و انتظار آنها را هیچ توجهی نداشت. مردم نیز از جواب امام جواد علیه السلام متعجب شدند اما مأمون پر و بال گشود و شاد و خندان شده، روی به امام جواد کرده گفت دخترم را خواستگاری می‌کنی؟ آن جناب جواب داد آری یا امیر المؤمنین.

مأمون گفت الحمد لله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لعظمته و صلی الله علی محمد عند ذکره. خداوند لطفی به مردم نموده و آنها را با استفاده مشروع و حلال از نیروی جنسی بی‌نیاز نموده که به حرام این نیرو را به کار برند و فرموده است:

و أنکحوا الأیامی منکم و الصالحین من عبادکم و إمائکم إن یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم.

اینک محمد بن علی ام الفضل دختر عبد الله مأمون را خواستگاری می‌کند و مهر او را پانصد درهم قرار می‌دهد. من ام الفضل را به ازدواج او در آوردم، آیا شما قبول

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 367

می‌کنید یا ابا جعفر؟! حضرت جواد علیه السلام فرمود: آری یا امیر المؤمنین، این ازدواج را با همین مهر پذیرفتم. بعد مأمون ولیمه داد و مردم از خواص و غیر خواص طبق منصب و موقعیتشان آمدند. ناگاه دیدم که خدمتکاران یک کشتی نقره‌ای را روی زمین می‌کشند که در داخل کشتی پارچه‌های ابریشمی را به جای طناب معمول در کشتی استفاده کرده بودند. کشتی پر از عطر بود. سر و روی خواص را به وسیله آن عطر آگین کردند بعد بردند به مجلسی که سایر مردم بودند آنها را نیز معطر کردند.

وقتی مردم متفرق شدند مأمون روی به امام جواد نموده گفت اگر صلاح بدانید برای ما توضیح بدهید که هر کدام از این شقوق مسأله که در صید حرم ذکر فرمودید چه حکمی دارد؟ امام جواد علیه السلام فرمود: بسیار خوب یا امیر المؤمنین شخص محرم اگر شکاری را در حل (خارج حرم) از پرنده‌های بزرگ بکشد باید یک گوسفند قربانی کند، اگر همین کار را در حرم کرد باید دو برابر جریمه شود. اگر جوجه‌ای را بکشد باید یک بره از شیر گرفته بدهد، قیمتش را نباید بپردازد چون در حرم نبوده اما اگر در حرم بود باید یک بره به اضافه قیمت آن بپردازد چون در حرم بوده.

اما اگر از وحوش بود (نه پرنده) در مورد گورخر یک شتر و همچنین در مورد شتر مرغ اگر قدرت مالی نداشت شصت نفر را طعام می‌دهد، در صورت نداشتن قدرت مالی هجده روز روزه می‌گیرد. اگر گاو وحشی بود باید یک گاو بکشد،

اگر ندارد سی نفر را غذا بدهد، در صورتی که قدرت مالی نداشت نه روز روزه بدارد. اگر آهو بود باید یک گوسفند بکشد، اگر قدرت نداشت ده نفر را غذا می‌دهد در صورت عدم امکان سه روز روزه می‌گیرد و اگر در حرم چنین کرد جریمه او دو برابر می‌شود باید قربانی خود را به مکه بیاورد و واجب است آن را نحر نماید و بکشد. در صورتی که در حج و منی بود در همان قربانگاهی که مردم قربانی می‌کنند قربانی خود را می‌کشد اما اگر عمره انجام می‌داد باید در مکه او را قربانی کند و معادل قیمت آن هم صدقه می‌دهد تا جریمه دو برابر داده باشد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 368

همین طور اگر خرگوشی را صید کرد باید یک گوسفند بدهد اما اگر کبوتری را صید کرد یک درهم صدقه می‌دهد یا به وسیله آن درهم غذا می‌خرد برای کبوتران حرم. در جوجه کبوتر نصف درهم و در تخم کبوتر یک چهارم درهم.

محرم هر چه انجام داد از روی نادانی چیزی بر او نیست به جز صید که باید فدا بدهد چه عالم باشد و چه جاهل، خطا کرده باشد یا عمد. اگر محرم بنده باشد هر چه انجام دهد کفاره آن به گردن آقا و سید و صاحب اوست. معادل آن مقداری که صاحبش جریمه می‌شود اگر صیدکننده صغیر باشد چیزی بر او نیست.

اما در صورت تکرار صید از کسانی خواهد بود که خدا از او انتقام می‌گیرد، کفاره‌ای نباید بپردازد، این انتقام در قیامت است. اگر صید را نشان داده باشد در حال احرام و صید کشته شود باید فدا بدهد و کسی که اصرار به این کار ورزد، علاوه بر فدا، عقوبت آخرت نیز هست. اگر در شب میان آشیانه او را پیدا کرده باشد به صورت اشتباه چیزی بر او نیست مگر اینکه عمداً این کار را کرده باشد، اگر عمداً باشد چه در شب و چه در روز باید فدا بدهد. محرم برای انجام حج فدا را در منی قربانی می‌کند، در همان قربانگاه مردم، ولی کسی که برای عمره احرام بسته در مکه می‌کشد.

مأمون دستور داد تمام آنها را از قول امام جواد علیه السلام نوشتند بعد خویشاوندان خود را که مخالف این ازدواج بودند فرا خواند و گفت آیا کسی میان شما هست که این پاسخ‌ها را بدهد؟ گفتند نه، به خدا حتی قاضی هم نمی‌تواند (منظور همان یحیی بن اکثم است) مأمون گفت وای بر شما، این خانواده از شما و تمام مردم جدا هستند. مگر نمی‌دانید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با امام حسن و امام حسین بیعت کرد در حالی که کودکی نابالغ بودند و جز آن دو با کودک دیگری بیعت نکرد. مگر نمی‌دانید پدر آنها علی علیه السلام در سن ده سالگی ایمان آورد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان او را پذیرفتند و از کودک دیگری نپذیرفتند و جز او هیچ کودکی را به ایمان دعوت نکرد.

همه تصدیق نموده گفتند تو بهتر از ما آنها را می‌شناختی.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 369

سپس مأمون دستور داد سه طبق بسته زعفران و مشک آمیخته با عطر گل که داخل آنها رقع‌هایی بود در یک طبق حکم فرمانداری شهرها و در طبق دوم سند مالکیت باغ‌ها بود به دست هر کس بیاید و در طبق سوم بدره‌های زر.

دستور داد طبقی که حکم فرمانداری داشت بر سر بنی هاشم تنها نثار کنند و آنها که حکم و سند باغ و ملک داشت بر سر وزراء و آنکه بدره زر داشت بر سر فرماندهان سپاه پیوسته امام جواد علیه السلام را احترام می‌کرد در طول زندگی خود به طوری که او را بر فرزند خویش نیز مقدم می‌داشت.

تحف العقول صفحه 454.

مأمون به یحیی بن اکثم گفت سؤالی از ابی جعفر بکن تا فرو ماند. یحیی گفت یا ابا جعفر چه می‌گویی در باره مردی که با زنی به زنا همبستر شده، آیا می‌تواند با او ازدواج نماید؟

فرمود: باید بگذارد مدتی تا از نطفه آن مرد و دیگری پاک شود زیرا اطمینانی به او نیست، شاید با دیگری هم مثل این شخص همبستر شده باشد. بعد از تمام شدن مدت اگر خواست با او ازدواج می‌کند. این مورد مانند درخت خرمائی است که کسی به حرام از میوه آن خورده بعد درخت را می‌خرد و به طور حلال از میوه آن استفاده می‌کند. یحیی بن اکثم نتوانست حرفی بزند.

امام جواد علیه السلام به او گفت یحیی! در توضیح این مسأله چه می‌گوئی مردی زنی بر او صبح حرام است وقتی آفتاب بر می‌آید حلال می‌شود و نزدیک ظهر حرام و ظهر حلال می‌شود بعد عصر حرام می‌گردد و در مغرب نیز حلال می‌شود باز نیمه شب حرام می‌شود سپس هنگام فجر حلال می‌گردد، باز موقع برآمدن آفتاب حرام می‌شود بعد نزدیک ظهر حلال می‌شود.

تمام فقها و یحیی بن اکثم مانند اشخاص لال فرو ماندند. مأمون رو کرد به امام جواد و گفت خداوند به تو عزت عنایت کند، برای ما توضیح بفرمائید. فرمود: این مردی است که نگاه می‌کند به کنیز دیگری که بر او حرام است بعد کنیز را می‌خرد حلال می‌شود، آزادش می‌کند حرام می‌شود بعد با او ازدواج می‌نماید حلال می‌شود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 370

بعد با اوظهار می‌کند⁷⁴ بعد کفارهظهار می‌دهد حلال می‌شود بعد یک طلاق می‌دهد حرام می‌گردد سپس رجوع می‌نماید حلال می‌شود بعد مرد مرتد می‌شود از اسلام، زن بر او حرام می‌گردد بعد توبه می‌کند و بر می‌گردد به اسلام با همان

⁷⁴ (۱)ظهار طلاق جاهلیت بود که می‌گفتند: پشت تو به من مانند پشت مادرم هست بدین وسیله زن خود را طلاق می‌دادند. اسلام این نوع طلاق را طلاق واقعی نمی‌داند زن به او حرام می‌شود تا کفاره بپردازد پس از دادن کفاره به او حلال می‌شود.

ازدواج اول برایش حلال می‌شود چنانچه پیامبر اکرم قبول کرد ازدواج زینب را با ابو العاص بن ربیع، وقتی اسلام آورد با همان عقد اول.

توضیح شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در احتجاج و اربلی در کشف الغمه این سؤال امام جواد علیه السلام پشت سر روایت اول که مسأله عقد و ازدواج بود و یحیی از صید حرم پرسید در همان مجلس ذکر کرده‌اند.

(1) ظهار طلاق جاهلیت بود که می‌گفتند: پشت تو به من مانند پشت مادرم هست بدین وسیله زن خود را طلاق می‌دادند. اسلام این نوع طلاق را طلاق واقعی نمی‌داند زن به او حرام می‌شود تا کفاره بپردازد پس از دادن کفاره به او حلال می‌شود.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 371

بخش بیست و سوم احتجاج‌های امام علی النقی صلوات الله علیه و یاران و بستگان آن جناب با مخالفین و معاندین

تحف العقول صفحه 476-481.

موسی بن محمد بن الرضا گفت با یحیی بن اکثم در سرای عمومی خلیفه ملاقات کردم. از من چند مسأله پرسید. رفتم خدمت برادرم علی بن محمد (امام هادی) علیه السلام بین من و او گفتگوهایی شد که بالاخره مرا به مقام امامت خویش بینا کرد و اطاعتش را به گردن گرفتم.

عرض کردم فدایت شوم یحیی بن اکثم از من چند سؤال کرده و نوشته که جوابش را بدهم. امام علیه السلام خندید و فرمود: جوابش را دادی؟ گفتم نه. پرسید چرا؟

گفتم نمی‌دانستم. پرسید آن مسائل چه بود؟ گفتم از این آیه سؤال کرد قال الذی عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک آیا پیامبر خدا نیاز و احتیاج به علم آصف داشت؟

و از این آیه و رفع أبویه علی العرش و خروا له سجدا آیا یعقوب و فرزندانش برای یوسف سجده کردند به اینکه آنها پیامبرند و از این آیه فإن کنت فی شک مما أنزلنا إلیک فستل الذین یقرؤن الكتاب خداوند در این آیه به چه کس

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 372

خطاب می‌کند که پرس اگر مخاطب پیامبر است پس معلوم می‌شود مشکوک بوده و اگر مخاطب دیگری است پس بر چه کس کتاب نازل شده؟ و از این آیه و لو أن ما فی الأرض من شجرة أقلام و البحر یمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت کلمات الله این دریاها چیست و کجا است و از این آیه فیها ما تشتهی الأنفس و تلذ الأعین آدم اشتها به خوردن گندم پیدا

کرد و خورد و به حوا داد دیگر چرا عقاب شود و از این آیه **أُوْیُوجِہِم ذِکْرَانَا وِ اِنَاثَا** خداوند طبق این آیه مردها را به ازدواج در می آورد ولی کسی که چنین کاری بکند او را عقاب می نماید.

و از گواهی دادن زن به تنهایی با اینکه خداوند در این آیه می فرماید **و اَشْهَدُوا ذُوْی عَدْلٍ مِنْکُمْ** و سؤال از خنثی کرد که علی علیه السلام می فرماید ارث او از طریق ادرار کردن داده می شود وقتی ادرار می کند چه کسی نگاه می نماید شاید زن باشد که مردها او را تماشا می کنند و شاید مرد باشد که زنان او را تماشا می کنند و هیچ کدام حلال نیست.

و شهادت همسایه به نفع خودش پذیرفته نیست و سؤال کرد از شخصی که به گله گوسفندی رسید، دید چوپان با گوسفندی در آمیخته. همین که چشمش به صاحب گوسفند افتاد او را رها کرد. آن گوسفند داخل گله شد، چگونه او را باید کشت؟

می توان او را خورد یا نه؟ و از نماز صبح که بلند نخواند قرائت آن را با اینکه از نمازهای روز است و باید نمازهای شب را بلند خواند و از این سخن امیر المؤمنین علیه السلام که در باره این خبر فرمود بشارت ده به قاتل پسر صفیه که وارد جهنم خواهد شد. چرا او را نکشت با اینکه امام بود؟

و جواب این سؤال را خواست که چرا امیر المؤمنین علیه السلام با اهل صفین به جنگ پرداخت و دستور داد تعقیب کنند از فرارکنندگان و آهنگ حمله کنندگان را نیز بنمایند و بر روی مجروحین گذشت با اینکه در جنگ جمل دستور داد از فرارکننده ها

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 373

تعقیب نکنند و بر روی مجروحین راه نروند و امر به این کار نکرد. فرمود: هر که داخل خانه خود شود ایمن است و هر که سلاح بیندازد در امان است. چرا چنین کاری کرد اگر اول درست بود پس دومی اشتباه بوده و سؤال دیگر، مردی اقرار به لواط کرده، آیا حد بر او جاری می شود یا نباید او را حد زد؟ فرمود: بنویس. گفتم چه بنویسم؟ فرمود: بنویس.

بسم الله الرحمن الرحيم*

خدا راهنمائیت کند. نامهات رسید که می خواستی ما را آزمایش کنی تا اگر نتوانستیم جواب بدهیم بر ما خورده بگیری خداوند بر این نیت تو را کیفر می نماید تمام سؤالهای تو را ملاحظه کردیم. اینک جواب خود را بشنو و درست دقت کن و کاملاً متوجه باش که حجت بر تو تمام می شود و السلام.

از این آیه پرسیده بودی **قال الذی عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک** گویند آصف بن برخیا بود. سلیمان عاجز از آنچه آصف می دانست نبود ولی او می خواست به امت خود از جنیان و انسانها بفهماند که حجت بعد از او آصف بن برخیا است.

این اطلاع آصف از طریق خود سلیمان بود با اجازه خدا به او این مطلب را آموخته بود، تا در مورد امامت و راهنمایی او اختلاف نکنند. چنانچه سلیمان در زمان داود اطلاعی به او داده شد تا بفهمد پیامبر راهنما بعد از داود سلیمان است و حجت بر مردم تثبیت گردد.

اما سجده یعقوب و فرزندانش اطاعت خدا بود و علاقه به یوسف چنانچه سجده ملائکه برای آدم برای خود نبود. اطاعت امر خدا و محبت برای آدم بود.

یعقوب و فرزندان او و خود یوسف با آنها به سجده افتادند. به جهت شکر خدا بود که جدائی چندین سال از بین رفت و اجتماع نمودند. مگر نفهمیدی که در مورد شکر این نعمت می گوید **رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الأحادیث** تا آخر آیه.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 374

اما آیه **فإن كنت في شك مما أنزلنا إلیک فسئل الذین یقرؤن الكتاب** مخاطب در آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و شکی در مورد انزال کتاب نداشته ولی مردم نادان می گفتند چرا خداوند پیامبری از جنس فرشته‌ها نفرستاده زیرا اکنون بین ما و پیامبر خدا فرقی نیست که او از خوردن غذا و آشامیدن و راه رفتن در بازارها بی نیاز باشد. خداوند به پیامبرش وحی می نماید **فسئل الذین یقرؤن الكتاب** سؤال کن از آنها که کتاب می خوانند در حضور این نادان مردم آیا خدا پیامبری را قبل از تو فرستاده جز اینکه غذا می خورده و در بازارها راه می رفته. تو نیز مانند آنهائی. اما اینکه فرموده است **فإن كنت في شك** در رابطه با مماشات نسبت به خصم است. چنانچه در این آیه می فرماید **تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین** اگر می فرمود لعنت خدا بر شما قرار گیرد بطور جزم آنها مباحله‌ای را نمی پذیرفتند با اینکه خداوند می دانست پیامبرش که امر رسالت را صحیح انجام داده از دروغ گویان نیست. همین طور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می دانست که آنچه می گوید صحیح است ولی خواست انصاف را رعایت نماید و طریق مماشات با خصم را ببیند.

اما این آیه **و لو أن ما فی الأرض من شجرة أقالم و البحر یمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت کلمات الله** جریان همین طور است که اگر اشجار دنیا قلم باشد و دریا را هفت دریا کمک و مدد کند و چشمه‌ها بجوشد همه آنها تمام می شوند قبل از تمام شدن کلمات الله و آن چشمه‌ها عبارت از چشمه گوگرد و چشمه نمر (در بعضی از نسخه‌ها یمن است) و چشمه

برهوت (یک سرزمین یا چاهی است در حضر موت) و چشمه طبریه و چشمه آب گرم ماسبندان و آب گرم افریقا به نام لسان و چشمه بحرون. ما کلمات الله هستیم که نابود نمی شویم و فضائل ما را نمی توانند درک کنند.

اما بهشت در آنجا خوردنیها و آشامیدنیها و لهو و بازیها و آنچه دل بخواهد و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 375

چشم لذت ببرد همه آنها را خداوند برای آدم مباح کرده بود و درختی که مورد نهی بود که از آن نخورند، درخت حسد بود که از آنها عهد گرفت به چشم حسد نگاه نکنند به کسانی که خداوند به آنها فضیلت بخشیده. آدم فراموش کرد و نگاه نمود با دیده حسرت و تصمیم استواری نداشت.

اما این آیه **أَوْ يَزُوجَهُمْ ذَكَرَانًا وَ إِنَاثًا** یعنی برایش پسر و دختر هر دو متولد می شود. عرب به هر دو تائی که نزدیک باشند زوجان می گوید که هر کدام یک زوج است. به خدا پناه می برم که به خدا نسبت داده شود آنچه به دل تو خطور کرده بود. تو می خواهی راه چاره ای برای انجام گناه بجوئی هر که چنین کند گرفتار گناه می شود و روز قیامت عذاب او دو چندان است و برای همیشه با خواری در جهنم خواهد بود.

اما گواهی یک زن که پذیرفته است قابله است که شهادت او با رضای خصم تنهائی پذیرفته است، اگر راضی نبود باید لا اقل دو زن باشند که یک زن به جای یک مرد است. در مورد ضرورت چون نمی تواند شاهد زایمان زن بشود، اگر یک زن بود شهادت او پذیرفته است به ضمیمه قسم که می خورد، اما فرمایش علی علیه السلام در مورد خنثی به این طور است که چند نفر عادل هر کدام یک آینه به دست می گیرند و خنثی پشت سر آنها لخت می ایستد. آنها به آینه ها تماشا می کنند و شکل را می بینند و طبق آن حکم می نمایند.

اما مردی که مشاهده کرد چوپان با گوسفندان در آمیخته اگر گوسفند بخصوصی را بشناسد آن را می کشد و می سوزاند. اگر نشناسد گله را به دو قسمت می کند و بین آن دو قسمت قرعه می زند. وقتی یک قسمت از گوسفندان قرعه به آنها اصابت کرد نصفه دیگر آسوده است. باز آن نصف را دو نصف می کند. همین طور پیوسته قرعه می زند تا بماند دو گوسفند. وقتی دو گوسفند باقی ماند بین آن دو قرعه می زند. به هر کدام اصابت کرد، آن را می کشد و آتش می زند، بقیه گوسفندان آزادند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 376

اما نماز صبح باید قرائت آن بلند خوانده شود، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تاریکی آخر شب می خواند. پس قرائت نماز صبح از شب است.

اما سخن علی علیه السلام که فرمود: بشارت باد قاتل ابن صفیه را به آتش جهنم.

این به واسطه فرموده پیامبر اکرم بود (که فرموده بودند قاتل زبیر اهل جهنم است) و این جرموز از کسانی بود که در جنگ نهروان شرکت کرد. امیر المؤمنین علیه السلام آن وقت او را نکشت، چون می دانست این شخص در جنگ نهروان شرکت می کند و با خوارج کشته خواهد شد.

اما سؤالی که در مورد اهل صفین کردی که علی علیه السلام امر به تعقیب از فراریان کرد و بر روی مجروحین عبور کرد و اجازه کشتن آنها را داد. با اینکه در جنگ جمل اجازه تعقیب از فراری را نداد و نه اجازه کشتن مجروح و فرمود: هر که سلاح خود را بیاندازد در امان است و هر که داخل خانه خود شود در امان است زیرا فرمانده و پیشوای سپاه جمل کشته شده بود. دیگر پناهی نداشتند که به آن مراجعه کنند و مردم به خانه خود برمی گشتند، بی آنکه تصمیم جنگ داشته باشند و نه مخالف و متنفر بودند. همین که از آنها دست بردارند خشنود می شدند. حکم در مورد آنها این بود که شمشیر از آنها برداشته شود و آزارشان نکنند زیرا برای جنگ همکار و معاندی نمی جستند.

اما در جنگ صفین جنگجویان برگشتند. به یک گروه مجهز و فرماندهی که برای آنها سلاح و زره و نیزه و شمشیر تهیه می کرد (معاویه) و جایزه به ایشان می داد و خوراک و زاد و توشه برایشان تهیه می دید. از مریض آنها عیادت می کرد و دست و پا شکسته را می بست و مجروح را مداوا می نمود و پیادگان را وسیله سواری می داد و برهنگان را می پوشانید. باز آنها را آماده می کرد و به جنگ می فرستاد. پس بین این دو واقعه مساوات در حکم برقرار نیست. چون علی علیه السلام عارف به حکم جنگ

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 377

با اهل توحید بود. به همین جهت برای آنها توضیح داد هر کس اعراض می کرد حواله به شمشیر می شد یا اینکه توبه نماید از کار خود.

اما شخصی که اعتراف به لواط نموده گواهی بر عمل او نبوده ولی او خود پیشقدم برای این اقرار شده در چنین صورتی امام و پیشوای منصوب از جانب خدا می تواند او را کیفر نماید و به او اجازه عفو از جانب خدا داده اند. این آیه را نشنیده ای **هَذَا عَطَاؤُنَا** تمام سؤالات تو را جواب دادیم. متوجه باشد سید مرتضی رحمه الله علیه و آله از استاد خود شیخ مفید رحمه الله علیه نقل می کند: ابو هاشم داود بن قاسم جعفری وارد شد بر محمد بن طاهر بعد از کشته شدن یحیی بن عمر که در شاهی کشته شد. به او گفت امیر ما آمده ایم به تو تهنیت بگوئیم در مورد پیش آمدی که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده بود به او در مورد این واقعه تسلیت می گفتیم.

سید مرتضی از شیخ مفید نقل می کند از سلیمان بن جعفر که حضرت امام علی النقی به من فرمود: خوابیده بودم و در فکر این شعر ابن ابی حفصه بودم:

انی یکون و لیس و ذاک بکائن

لبنی البنات وراثه الاعمام

ناگاه شنیدم شخصی می گوید:

قد کان اذ نزل القرآن بفضلہ

و مضی القضاء به من الحکام

ان ابن فاطمة المنوه باسمه

حاز الوراثة عن بنی الاعمام

و بقى ابن نثله واقفا متحیرا

و بیکی و یسعه ذو و الراحام⁷⁵

(1) شعر اول از ابن ابی حفصه می خواهد حمایت از ابن عباس بنماید و ارث بردن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی به حضرت علی ارث نمی رسد که پسر عمو است با بودن عمو. در شعر دوم گوینده تصریح می کند پسر فاطمه منظور شاید موسی باشد وراثت به حکم خدا گرفت و بنی عباس گریان و نالان چیزی نتوانستند بگویند و نثله مادر عباس است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 378

در کتاب استدراک نقل می کند که متوکل روزی کاتبی نصرانی را با کنیه (که علامت احترام است) نام برد و گفت ابا نوح. علماء حاضر این عمل او را نپسندیدند و گفتند اهل کتاب را نباید با کنیه نام ببرند و در این مورد متوکل نظریه خواست، به اختلاف سخن گفتند. نامه ای برای امام علی النقی نوشت و از ایشان نظر خواست.

امام علیه السلام در جواب او نوشت: **بسم الله الرحمن الرحيم* تبت یدا اَبی لهب متوکل فهمید که این کار حلال است و اشکالی ندارد، زیرا خداوند ابو لهب کافر را با کنیه نام برده⁷⁶.**

(1) کنیه نامی است که اول آن اب یا ام باشد که علامت احترام است میان عرب.

⁷⁵ (1) شعر اول از ابن ابی حفصه می خواهد حمایت از ابن عباس بنماید و ارث بردن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی به حضرت علی ارث نمی رسد که پسر عمو است با بودن عمو. در شعر دوم گوینده تصریح می کند پسر فاطمه منظور شاید موسی باشد وراثت به حکم خدا گرفت و بنی عباس گریان و نالان چیزی نتوانستند بگویند و نثله مادر عباس است.

⁷⁶ (1) کنیه نامی است که اول آن اب یا ام باشد که علامت احترام است میان عرب.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 379

بخش بیست و چهارم احتجاج حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

مناقب آل ابی طالب ج 2 صفحه 459.

ابو القاسم کوفی در کتاب تبدیل می نویسد: اسحاق کندی که از فیلسوف های زمان خود بود شروع کرد به نوشتن کتابی به نام تناقض القرآن. مدتها مشغول نوشتن آن بود. تنها، بی آنکه کسی را متوجه نماید. به این کار اشتغال داشت.

یکی از شاگردان او خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید. حضرت عسکری فرمودند: یک مرد توانا میان شما وجود ندارد استادت را از سر گرم شدن به قرآن وادارد؟ او گفت ما از شاگردان این مرد هستیم چطور می توانیم بر او اعتراض نمائیم در این مورد یا کار دیگری؟! امام علیه السلام فرمودند: می توانی آنچه به تو می آموزم به او برسانی؟ جواب داد آری. فرمود: می روی پیش او خیلی به او محبت می کنی و در کاری که اشتغال دارد به او کمک خواهی کرد. وقتی بتو انس گرفت و با او نزدیک شدی، می گوئی یک سؤال برایم پیش آمده اگر اجازه می دهی بپرسم؟ او خواهد گفت سؤالت را بکن.

به او بگو گمان کرده ای قرآن پیش تو بیاید و بگوید منظورم از این سخن غیر آن چیزی است که تو گمان کرده ای (و با خود خیال می کنی متناقض است). او در جواب تو خواهد گفت ممکن است زیرا مرد فهمیده ای است وقتی بشنود می پذیرد.

وقتی این کار را کردی بگو شاید غیر آنچه تو خیال کرده ای از سخن خود

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 380

خواسته باشد در این صورت تو کلام او را در غیر معنی مراد متکلم معنی کرده ای.

شاگرد پیش استاد کندی رفت و خیلی به او محبت نمود تا بالاخره این سؤال را کرد. مرد کندی گفت باز حرف خود را برایم تکرار کن. برای مرتبه دوم گفت. استاد کندی به فکر فرو رفت و فهمید چنین چیزی در لغت امکان دارد و جایز است.

توضیح: احتجاجات حضرت ولی عصر را در کتاب غیبیه ذکر نموده است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 381

[بخشهای احتجاجات علماء و دانشمندان امامیه]

بخش بیست و پنجم مطالبی که صدوق محمد بن بابویه رحمه الله علیهما از مذهب امامیه در یک جلسه برای اساتید ذکر کرده

در کتاب مجالس نوشته است دین امامیه اقرار به توحید خدا و نفی تشبیه و منزه دانستن اوست. از آنچه شایسته نیست و اقرار به انبیای خدا و حجج او و ملائکه و کتب او و اقرار به اینکه محمد صلی الله علیه و آله سرور انبیاء و سید مرسلین است و از همه انبیاء و تمام ملائکه مقرب بهتر است و او خاتم انبیاء است که پیامبری پس از او تا روز قیامت نخواهد بود و اینکه تمام انبیاء و رسل و ائمه از ملائکه بهترند و آنها پاک و معصومند از هر پلیدی و گناهی هرگز اراده گناه صغیره و کبیره نخواهند کرد و مرتکب آنها نمی شوند و آنها امان برای مردم زمین هستند. چنانچه ستارگان امان برای اهل آسمانند.

پایه های استواری که اسلام بر آنها بنا شد، پنج چیز است:

1- نماز 2- زکاة 3- روزه 4- حج 5- ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام بعد از او که دوازده نفرند. اولی آنها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بعد امام حسن و بعد امام حسین سپس علی بن الحسین و بعد حضرت باقر محمد بن علی بعد از آن جناب امام صادق سپس حضرت موسی بن جعفر بعد حضرت رضا پس از آن جناب امام جواد محمد بن علی سپس حضرت هادی امام علی النقی بعد از آن جناب حضرت امام حسن عسکری سپس حجة بن الحسن بن علی علیهم السلام است.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 382

و اعتراف به اینکه آنها اولو الامرند که خداوند دستور پذیرفتن اطاعت آنها را داده در این آیه **أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الأمر منکم** و اطاعت آنها اطاعت خدا است و معصیت آنها معصیت خدا. ولی آنها ولی الله است و دشمن آنها دشمن خدای عزیز است و دوستی ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله. وقتی به راه و روش آباء طاهرین خود باشند واجب است بر مردم و همین پاداش رسالت است طبق آیه **قل لا أسئلكم علیه أجرا إلا المودة فی القربی.**

و اقرار به اینکه اسلام عبارت است از اقرار به دو شهادت

لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

است و ایمان عبارت است از اقرار به زبان و اعتقاد قلبی و عمل بوسیله جوارح. بجز این ایمان صحیح نیست.

هر که دو شهادت را بدهد مال و جاننش در پناه اسلام محفوظ است مگر جهت خاصی خون یا مال او را حلال نماید و حسابش بر خدا است و اقرار به سؤال و جواب در قبر هنگام دفن مرده و منکر و نکیر و عذاب قبر و اقرار به آفرینش بهشت و جهنم و معراج پیامبر صلی الله علیه و آله تا آسمان هفتم و از آنجا تا سدره المنتهی و از آنجا تا حجب نور و اقرار به مناجات خدا با او و این عروج بوسیله جسم و روح او بوده در حال کمال صحت و واقعیت نه در خواب و بوسیله رؤیا و این عروج نه برای آن بود که خداوند در آن مکان قرار داشت زیرا خداوند منزه است از احتیاج به مکان بلکه عروج برای این بود که موجب افزایش مقام و شخصیت آن جناب بشود و تا به او ملکوت آسمانها را نشان دهند چنان که ملکوت زمین را نشان دادند و در آنجا مشاهده از عظمت خدای متعال و به امت خویش خبر دهد از آیات و علامات که بر فراز آسمانها دیده.

و اقرار به حوض و شفاعت گناهکاران از اصحاب کبائر و اقرار به صراط و حساب و میزان و لوح و قلم و عرش و کرسی. اقرار به اینکه نماز ستون دین است.

اول چیزی که از بنده راجع به آن سؤال می شود روز قیامت از اعمال و اول چیزی است که پس از معرفت از آن بازخواست می گردد. اگر قبول شود بقیه اعمال نیز قبول می شود و اگر رد شد بقیه نیز رد می شود و نمازهای واجب در شبانه روز پنج قسم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 383

است و هفده رکعت. ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت و مغرب سه رکعت و عشاء آخر چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت.

اما نافله دو برابر فریضه است. سی و چهار رکعت. هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از ظهر قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته بعد از عشاء آخر که یک رکعت حساب می شود و آن نماز وتر است برای کسی که نائل به وتر در آخر نماز شب نشود و نماز شب هشت رکعت است که در هر دو رکعت سلام می دهد و شفع دو رکعت است با سلام و وتر یک رکعت است و نافله صبح دو رکعت است و مجموع نمازها در شبانه روز از فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است.

اذان و اقامه دو تا دو تا است. واجبات نماز هفت قسم است. وقت شناسی و طهارت و توجه و قبله و رکوع و سجود و دعاء و قنوت. در هر رکعت دوم نماز نافله و واجب قبل از رکوع بعد از قرائت می توان در قنوت همین دعا را خواند

رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک أنت الاعز الاجل الاکرم

. می تواند سه مرتبه تسبیح بگوید اگر مایل باشد. نمازگزار ائمه علیهم السلام را در قنوت خود یاد کند و صلوات بر آنها بفرستد احترام به ایشان نموده.

تکبیرة الاحرام یک است ولی هفت تکبیر بهتر است. واجب است

بسم الله الرحمن الرحيم

را بلند بگوید در سوره فاتحه و نیز

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره دیگر را.

بسم الله

یک آیه از قرآن است و این

بسم الله

به اسم اعظم خدا نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آن است. مستحب است دستها را در موقع تکبیر بلند کنند که این آرایش نماز است. قرائت در دو رکعت اول حمد و سوره است به شرط اینکه از سوره هائی که سجده واجب دارد نخواند و آنها الم سجده و حم سجده و النجم و سوره اقرء باسم ربک است و نباید سوره لایلاف یا ألم ألم تر کیف یا و الضحی یا الم نشرح را بخواند زیرا لایلاف و ألم ألم تر کیف هر دو یک سوره است و الضحی و الم نشرح نیز یک سوره است. نباید یکی از آنها را به تنهایی در یک رکعت نماز خواند.

کسی که بخواهد بخواند باید لایلاف و ألم ألم تر کیف را با هم در یک رکعت بخواند و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 384

الضحی و الم نشرح را نیز در یک رکعت. جایز نیست قرآن بین دو سوره نماز واجب اما در نافله نمازگزار هر چه می خواهد می تواند بخواند اشکالی ندارد سوره های سجده واجب دار را در نماز نافله بخواند زیرا این کار در نماز واجب مکروه است.

واجب است در نماز ظهر روز جمعه سوره جمعه و منافقین را بخواند. سنت به همین منوال جاری شد. ذکر رکوع و سجده سه مرتبه تسبیح است که پنج مرتبه بهتر است و از آن بهتر هفت مرتبه است و یک تسبیح تمام هر رکوع و سجده برای مریض و شخصی که عجله دارد کافی است. هر کس در نماز رکوع یا سجده یک تسبیح از سه تسبیح بکاهد و مریض نباشد و عجله نداشته باشد. یک سوم از نماز خود را کاسته و هر کس دو تسبیح بکاهد دو سوم از نماز را ناقص کرده و هر که تسبیح در رکوع و سجده نگوید نمازی نخوانده مگر

لا اله الا الله

بگوید یا الله اکبر و یا صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد به تعداد تسبیحات که این کار کافی است.

در تشهد دو شهادت کافی است، اضافه بر آن مستحب است. سلام نماز یکی کافی است. رو به قبله با چشم به طرف راست توجه می‌کند و کسی که در میان مخالفین بود دو سلام می‌دهد یکی به طرف راست و دیگری به طرف چپ.

همان طوری که آنها انجام می‌دهند. به جهت تقیه شایسته است نمازگزار تسبیح حضرت زهرا علیها سلام را بعد از هر نماز بخواند و آن سی و چهار الله اکبر و سی و سه سبحان الله و سی و سه الحمد لله است. زیرا هر کس در نماز واجب این تسبیح را بخواند قبل از آنکه پای را حرکت دهد خداوند او را می‌آمرزد. بعد صلوات بر پیامبر و ائمه علیهم السلام می‌فرستد و برای خود هر دعائی که می‌خواهد می‌کند. بعد از فراغ از دعا سجده شکر می‌نماید و در آن سه مرتبه می‌گوید

شکرا لله

و این کار را ترک نمی‌کند مگر مخالفی باشد که برای تقیه ترک کند. جایز نیست دستها را در نماز موقع قیام روی هم بگذارد و نه گفتن آمین بعد از تمام شدن سوره حمد و نه گذاشتن دو زانو را قبل از دو دست بر زمین در سجده. و سجده جایز نیست مگر بر زمین و چیزی که از زمین روئیده به شرط اینکه خوردنی و پوشیدنی نباشد می‌توان نماز خواند با لباسی که از موی و کرک حیوان حلال گوشت تهیه شده و اما آنچه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 385

حلال گوشت نیست با موی و کرک آن نمی‌توان نماز خواند مگر چیزهایی که بخصوص اجازه داده شده و آنها عبارتند از سنجاب و السمور و فنک⁷⁷ و خز. بهتر است که در خز نماز نخواند. اما کسی که خواند نمازش صحیح است اما پوست روباه صحیح نیست مگر در حال تقیه و ضرورت.

⁷⁷ (۱) يك نوع روباه است که از روباه‌های معمولی کوچکتر است المنجد.

گاز معده اگر از نماز گزار خارج شود نمازش باطل است. یا چیزهای دیگری که وضو را باطل می‌کند یا اینکه یادش بیاید وضو نداشته یا یک ناراحتی و گرفتاری پیدا کند که نتواند صبر نماید یا خون دماغ کند و از بینی او خون زیاد بیاید یا پشت سر خود را نگاه کند نماز شکسته نمی‌شود. به اینکه چیزی از جلو او مانند سگ یا زن یا الاغ یا چیز دیگری بگذرد.

در نافله سهو وجود ندارد. اگر در نافله سهو کرد بنا را بر هر کدام که مایل است بگذارد. سهو در نماز واجب است. هر کس در دو رکعت اول سهو کرد باید نماز را اعاده کند و همچنین هر کس در نماز مغرب شک کند و کسی که در نماز صبح شک کند نماز را دو مرتبه می‌خواند. هر کس دوم و سوم یا در سوم و چهارم نماز شک کند بنا را بر اکثر می‌گذارد. وقتی سلام داد تکمیل می‌کند هر چه احتمال دارد کم کرده باشد دو سجده سهو بر نماز گزار واجب نیست مگر وقتی حرکت کند در جای نشستن یا بنشیند در جای حرکت یا تشهد را ترک نماید یا نداند کم کرده در نماز یا زیاد و این دو سجده بعد از سلام است. در زیادی و کم کردن و در سجده سهو می‌گوید

بسم الله و بالله السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته

اما سجده واجب قرآن در آن سجده می‌گوید:

لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ايمانا و تصديقا لا اله الا الله عبودية و رقا سجدت لك يا رب تعبدا و رقا لا مستنكفا لا مستكبرا بل انا عبد ذليل خائف مستجير

وقتی سر از سجده برداشت تکبیر می‌گوید. نماز شخص قبول نمی‌شود مگر به مقداری که توجه با قلب دارد بطوری که گاهی یک چهارم و گاهی یک سوم یا نصف یا کمتر از این و یا زیادتر قبول می‌شود ولی خداوند این کمبود را

(1) یک نوع روباه است که از روباه‌های معمولی کوچکتر است المنجد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 386

بوسیله نوافل ترمیم می‌نماید.

و شایسته‌ترین مردم برای امام جماعت شدن کسی است که قرآن بهتر بخواند.

اگر هر دو در قرآن مساوی بودند کسی که زودتر مهاجرت نموده اگر در مهاجرت مساوی بودند سالمندترین آنها، اگر در سن هم برابرند هر کدام خوش صورت‌تر است صاحب مسجد اولی و شایسته‌تر است به مسجد خود. هر کس نماز بخواند به مردم با اینکه در میان آنها دانایان از او هست کارشان پیوسته در انحطاط است تا روز قیامت جماعت در روز

جمعه واجب است و در سایر ایام مستحب. هر کس نماز جماعت را ترک کند به واسطه بی میلی بدون عذر نمازش صحیح نیست.

نماز جمعه از نه دسته برداشته شده شخص صغیر و کبیر (گرفتار) و مجنون و مسافر و برده و زن و مریض و کور و کسی که در فاصله دو فرسخ قرار دارد نماز جماعت فضیلتش بر نماز فرادی معادل بیست و پنج درجه در بهشت است.

نماز واجب در سفر دو رکعت است مگر نماز مغرب که پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر و حضر به همان صورت خوانده در سفر نافله‌های روز هیچ کدام خوانده نمی‌شود و نباید نافله‌های شب را ترک نمود و نماز شب جایز نیست در اول شب مگر در سفر وقتی انسان آن را قضا کند بهتر است از اینکه اول شب بخواند حد سفری که موجب شکستن نماز و خوردن روزه می‌شود هشت فرسخ است اگر چهار فرسخ رفت و تصمیم ندارد شب برگردد می‌تواند شکسته بخواند یا درست هر طور مایل است اما اگر تصمیم برگشت دارد همان روز باید شکسته بخواند کسی که سفر معصیت رفته نماز را تمام و روزه را باید بگیرد کسی که نماز را در سفر تمام بخواند مانند کسی است که نماز را در وطن شکسته بخواند و کسانی که لازم است نماز را تمام بخوانند و روزه بگیرند در سفر عبارتند از مکاری و سوداگر و پیک و چوپان و ملاح زیرا این شغل آنهاست و شکارچی اگر برای هوی و هوس شکار می‌کند اما اگر برای گذران زن و بچه خود صید می‌کند باید نماز و روزه را بشکند این که شخص در سفر روزه مستحبی بگیرد کار خوبی نیست برای کسی که در ماه رمضان روزه‌اش را خورده صحیح نیست مجامعت نماید.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 387

نماز سه قسمت می‌شود یک سوم طهارت، یک سوم رکوع، یک سوم سجود.

نماز درست نیست مگر با طهارت. وضو تا دو مرتبه صحیح است کسی که دو بار وضو بگیرد جایز است اما پاداشی به او نمی‌دهند. تمام آنها پاک است مگر بدانی که نجس شده آب را فاسد نمی‌کند مگر حیوانی که خون جهنده دارد می‌توان با گلاب وضو گرفت و غسل جنابت کرد و آبی که به وسیله آفتاب گرم شده اشکالی برای وضو ندارد و این که وضو و غسل با آن آب کراهت دارد به واسطه این است که موجب برص می‌شود. آب اگر به مقدار کر باشد هیچ چیز او را نجس نمی‌کند و کر عبارت از هزار و دویست رطل مدنی است و روایت شده که کر مقدار سه وجب طول در سه وجب عرض و در سه وجب عمق است. آب چاه تمامش پاک است مادامی که چیزی در آن نیافتاده که نجس نماید آن را و آب دریا همه‌اش پاک است.

وضو را باطل نمی‌کند مگر خارج شدن چیزی از یکی دو مجرای بول یا غائط یا گاز معده و یا منی و خواب اگر بر عقل غلبه نماید و مسح بر عمامه جایز نیست و نه بر روی کلاه و مسح بر روی کفش نیز جایز نیست مگر به واسطه تقیه باشد یا برفی باشد که از سرما بترسد که در این صورت کفش قائم مقام جیبیره می‌شود و روی آنها مسح می‌نماید.

عایشه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اندوهگین‌ترین مردم روز قیامت کسی است که وضوی خود را روی پوست دیگری می‌بیند. عایشه گفت اگر بر روی پشت گورخری در بیابان مسح کنم خوشتر دارم که بر روی کفش مسح نمایم.

هر کس آب نیافت باید تیمم نماید، چنانچه خداوند می‌فرماید **فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا*** صعيد محل مرتفع است و طيب سرایشی است که آب از آن پائین می‌آید. وقتی شخص تصمیم تیمم گرفت هر دو دست خود را بر زمین می‌زند یک بار بعد خاکش را می‌افشاند و با دو دست صورت خود را مسح می‌نماید بعد دست چپ را به زمین می‌زند و مسح می‌نماید با آن دست راست خود را از مرفق تا اطراف انگشتان بعد دست راست را به زمین و دست چپ را مسح می‌نماید از مرفق تا

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 388

اطراف انگشتان و روایت شده که مرد مسح می‌کند پیشانی و ابروان خود را و مسح می‌کند پشت دو دست را و بر همین روش علماء ما عمل کرده‌اند هر چه وضو را باطل می‌کند تیمم را نیز باطل می‌کند و رسیدن به آب تیمم را باطل می‌نماید. کسی که تیمم کند و نماز بخواند بعد آب پیدا کند با اینکه وقت نماز باقی باشد یا وقت گذشته باشد نباید نماز را اعاده کند زیرا تیمم یکی از دو طهارت است باید برای نماز دیگر وضو بگیرد. اشکالی ندارد که شخص با یک وضو نماز شب و روز را هم بخواند تا وقتی که وضویش باطل نشده باشد. همین طور تیمم تا باطل نشده باشد و یا به آب نرسیده باشد.

غسل در هفده مورد است: شب هفده ماه رمضان و شب نوزده و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم و برای دو عید و هنگام دخول مکه و مدینه و هنگام احرام و غسل زیارت و غسل دخول خانه خدا و روز ترویبه و روز عرفه و غسل میت و غسل کسی که میت را غسل داده یا کفن کرده یا دست به او زده بعد از سرد شدن و غسل روز جمعه و غسل خورشید گرفتن وقتی تمام قرص قرمز شود و شخص متوجه نشود و غسل جنابت واجب است همین طور غسل حیض زیرا امام صادق علیه السلام فرمود: غسل جنابت و حیض یکی است و هر غسلی باید برای نماز وضو گرفت مگر غسل جنابت زیرا آن واجب است و زمانی که دو حدث جمع می‌شوند بزرگتر کفایت می‌کند از انجام کوچکتر.

کسی که تصمیم دارد غسل جنابت بکند، سعی کند که ادرار نماید تا هر چه منی در مجرا باقی مانده خارج شود سپس دست خود را سه مرتبه می‌شوید قبل از اینکه در ظرف داخل نماید بعد استنجاء می‌نماید و محل ادرار را پاک می‌کند سپس بر روی سر خود سه مشت آب می‌ریزد و با انگشت موی‌ها را باز می‌کند تا آب به پوست سر برسد بعد ظرف آب را به دست می‌گیرد و بر روی سر و بدن خود دو مرتبه می‌ریزد و بر روی همه بدن خود دست می‌کشد و گوش‌های خود را با انگشت دست می‌کشد و هر جا آب برسد پاک است اما وقتی جنب فرو برود در آب یک مرتبه همین ارتماس به جای غسل کافی است. اگر زیر باران بایستد تا بدن خود را بشوید

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 389

از غسل کردن بی‌نیاز می‌شود. کسی که مایل باشد مضمضه و استنشاق بنماید در غسل جنابت خواهد کرد ولی واجب نیست زیرا غسل مربوط به ظاهر بدن است نه داخل جز اینکه اگر تصمیم خوردن یا آشامیدن داشته باشد. پیش از غسل جنابت جایز نیست مگر دو دست خود را بشوید و مضمضه و استنشاق نماید زیرا اگر قبل از این کار به خوردن و آشامیدن پردازد ممکن است مبتلا به برص شود اگر جنب عرق کند در لباس خود و جنابت او حلال باشد نماز در آن لباس حلال است. اما اگر جنابت از حرام باشد نماز در آن حرام است.

حد اقل حیض سه روز است و حد اکثر آن ده روز و کمترین دوران طی ده روز است و حد اکثر آن معین نیست و حد اکثر ایامی که زن زائو از نماز خودداری می‌کند هجده روز است که بررسی می‌کند به یک روز یا دو روز (یعنی یک روز یا دو روز عمل مستحاضه را انجام می‌دهد) مگر اینکه قبل از آن پاک شود.

و زکات در نه چیز است: گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره پیامبر اکرم از غیر آنها بخشیده است.

زکات را به جز اهل ولایت و مؤمن نمی‌توان داد و به اهل و به اهل ولایت نیز نمی‌توان به پدر و مادر و فرزند و شوهر و همسر و غلام و هر کس واجب النفقه اوست بدهد.

و خمس واجب است بر هر چیزی که قیمت آن به یک دینار برسد از گنج و معادن و صید دریایی و غنیمت و متعلق به خدا و پیامبر و خویشاوندان از اغنیاء و فقراء و یتیمان و مساکین و ابن سبیل از اهل بیت است.

روزه سال در هر ماه سه روز است: یک پنجشنبه و یک چهارشنبه در وسط و یک پنجشنبه در آخر ماه و روزه ماه رمضان واجب است با دیدن ماه نمی‌توان به رأی یا گمان عمل کرد. هر کس قبل از دیدن ماه روزه بگیرد یا افطار کند مخالف مذهب امامیه است.

شهادت زنان در طلاق و دیدن ماه پذیرفته نیست. نماز در ماه رمضان مانند غیر آن ماه است. هر کس مایل است اضافه کند در هر شب بیست رکعت می‌خواند.

هشت رکعت آن بین مغرب و عشاء و دوازده رکعت بعد از عشاء تا بیست شب از ماه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 390

رمضان بگذرد بعد هر شب سی رکعت می‌خواند. شش رکعت از آن بین مغرب و عشاء و بیست و دو رکعت بعد از نماز عشاء و در هر رکعت یک حمد و آنچه میسر شود برای او از قرآن مگر شب بیست و یکم و شب بیست و سوم زیرا مستحب است احیاء آن دو شب و اینکه در هر کدام از این دو شب صد رکعت نماز بخواند که در هر رکعت یک حمد و

ده مرتبه **قل هو الله أحد** می خواند و هر کس این دو شب را احیاء بدارد به مذاکره علم بهتر است و شایسته است مرد در شب فطر نماز مغرب را سه رکعت بخواند سپس سجده نماید و در سجده بگوید

یا ذا الطول یا ذا الحول یا مصطفی محمد و ناصره صل علی محمد و آل محمد و اغفر لی کل ذنب اذنبته و نسیته و هو عندک فی کتاب مبین

سپس صد مرتبه بگوید

اتوب الی الله عز و جل

بعد از نماز مغرب و عشاء و نماز صبح و نماز عید و ظهر و عصر تکبیر می گوید به همان نحوی که در ایام تشریق تکبیر می گوید به این صورت

الله اکبر، الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد و الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا

نباید در این تکبیر بگوید

و رزقنا من بهیمه الانعام

زیرا این ذکر مربوط به ایام تشریق است.

زکات فطره واجب است که باید مرد زکات خود و تمام خانواده اش که متکفل آنها است از صغیر و کبیر و آزاد و بنده و نر و ماده یک من خرما یا مویز یا گندم یا جو بدهد. از همه بهتر خرما است. هر صاع چهار مد است و یک مد به وزن دویست و نود درهم و نصف درهم است که معادل هزار و صد و هفتاد درهم عراقی است.

مثقالی ندارد که قیمت آن خوراکی را طلا یا نقره بدهد می تواند از جانب خود کسانی که تحت تکفل او هستند به یک نفر بپردازد ولی نمی تواند فطره یک نفر را به دو نفر بدهد. می تواند فطره را از روز اول ماه رمضان تا روز آخر خارج نماید و آن زکات است تا نماز عید را بخواند. اگر بعد از نماز خارج نمود صدقه می شود و بهترین وقت آن، روز آخر ماه رمضان است. کسی که دارای غلام مسلمان یا ذمی (اهل کتاب) است باید فطره آنها را بدهد. کسی که برایش فرزند متولد شود، روز عید فطر قبل از ظهر باید فطره او را بدهد اما اگر بعد از ظهر متولد شد فطره ندارد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 391

همین طور است اگر شخص قبل یا بعد از ظهر مسلمان شد.

حج بر سه قسم است: اقران، افراد، تمتع به عمره تا حج، برای اهل مکه تمتع به عمره تا حج جایز نیست، آنها جز به صورت اقران و افراد نمی‌توانند انجام دهند به واسطه این آیه **ذلک لمن لم یکن أهله حاضری المسجد الحرام** و حد کسانی که خانواده آنها در مکه است. اهالی مکه و اطراف آن تا فاصله چهل و هشت مایلی است و کسی که خارج از این فاصله بود جز تمتع به عمره به سوی حج برایش جایز نیست و خداوند غیر آن را نمی‌پذیرد. اول احرام کشتارگاه و آخرش ذات عرق است و اول آن بهتر است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله میقات عراقیان را عقیق و اهل طائف را قرن المنازل و برای اهل یمن یلملم و برای شامیان جحفه و برای اهل مدینه مسجد شجره قرار داده نمی‌توان احرام بست. قبل از رسیدن به میقات و نمی‌توان از میقات نیز به تأخیر انداخت مگر به واسطه عذری یا تقیه.

واجبات حج هفت است، احرام و تلبیه‌های چهارگانه که عبارت است از

لیبک اللهم لیبک لیبک لا شریک لک لیبک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لیبک

غیر از این نوع تلبیه گفتن سنت است و شایسته است لیبک گو زیاد بگوید

لیبک ذا المعارج لیبک

زیرا این تلبیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده طواف بوده، طواف خانه واجب است و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم نیز واجب و همچنین سعی بین صفا و مروه.

وقوف در مشعر واجب است و هدی تمتع واجب است و سایر اعمال حج سنت و مستحب است. هر کس روز ترویبه هنگام ظهر تا شب را درک کرد تمتع را درک کرده و هر کس روز عید قربان مزدلفه را درک کرد و با او پنج نفر از مردم بودند حج را درک نموده.

در حج جایز نیست از شتر مگر پنج سال تمام که داخل شش شده باشد ولی کافی است در بز و گاو یک سال تمام که داخل سال دوم شده باشد و در گوسفند کافی است یک ساله باشد. نباید قربانی معیوب باشد.

یک گاو ماده برای پنج نفر کافی است، اگر از یک خانواده باشند و گاو نر از

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 392

یک نفر و شتر ماده پنج سال تمام برای هفت نفر کافی است و شتر آماده کشتن برای ده نفر که از خانواده‌های مختلف باشند. قوچ از شخص و خانواده‌اش کافی است اگر قربانی کمیاب باشد یک گوسفند از هفتاد نفر کافی است و قربانی را سه قسمت باید کرد، یک سوم را خورد و یک سوم هدیه داده شود و یک سوم را به فقیر باید داد.

روزه ایام تشریق صحیح نیست زیرا روز خوردن و آشامیدن و ازدواج است و سنت معمول شده در افطار روز عید قربان بعد از برگشتن از نماز و در عید فطر قبل از خارج شدن به نماز و تکبیر در ایام تشریق در منی است و بعد از پانزده نماز از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز چهارم و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز سوم.

همبستری با زنان در سه صورت حلال می‌شود:

1- ازدواج با ارث 2- ازدواج بدون ارث 3- ازدواج به خریدن. هیچ کس اختیار دار زن نیست تا وقتی بکر و دختر است مگر پدرش. اما اگر شوهر دیده شد (بیوه) هیچ کس اختیاردار او نیست. پدر یا غیر پدر نمی‌تواند او را به ازدواج دهد مگر با رضایتش و مهر معین.

طلاق جایز نیست مگر به صورتی که قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله حاکی است. قسم در طلاق و در آزاد کردن برده نیست می‌گوید زن طلاق باشم یا بندهام آزاد باشد. طلاق قبل از ازدواج وجود ندارد و آزاد کردن قبل از مالک شده نیست. هیچ نوع آزاد کردنی صحیح نیست مگر در راه خدا باشد.

وصیت میت صحیح نیست مگر تا به مقدار ثلث و هر کس بیشتر از یک سوم وصیت کرده باشد تا یک سوم آن صحیح است. شایسته است مسلمان وصیت برای خویشاوندان خود که از او ارث نمی‌برند بنماید کم یا زیاد هر که چنین کاری نکند کارش به معصیت خاتمه یافته.

سهم الارث در موقع اضافه شدن برگشت (که سهام از واحد زیاد شود) کسر آن برگشت بیشتر سهم نمی‌کند (که آن را عول می‌گویند، قبلاً توضیح داده شد) با بودن فرزند و پدر و مادر به جز زن و شوهر ارث نمی‌برند.

احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 393

مسلمان از کافر ارث می‌برد اما کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. فرزندی که از ملاعنه به وجود آمده باشد (یعنی مرد مدعی شده که زن زنا کرده وقتی لعان کنند از هم جدا می‌شوند) پدرش از او ارث نمی‌برد و نه کس دیگر قبل از پدر، اما مادر از او ارث می‌برد، اگر مادر نداشت، خاله و دایه‌هایش از طرف مادر ارث می‌برند وقتی لعان‌کننده اقرار به فرزندی آن فرزند بنماید بچه به او ملحق می‌شود اما زن بعد از لعان بر نمی‌گردد. اگر پدر بمیرد فرزند ارث می‌برد اما اگر فرزند بمیرد پدرش ارث نمی‌برد.

از شرایط دین امامیه یقین و اخلاص و توکل و رضا و تسلیم و ورع و اجتهاد و زهد و عبادت و صدق و وفا و ادای امانت به شخص خوب و بد است و لو قاتل امام حسین علیه السلام باشد و نیکی به پدر و مادر و مروت داشتن و صبر و شجاعت و پرهیز از حرام و ریشه کن نمودن طمع از آنچه مردم دارند و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا با جان و

مال با شرائط مخصوصی که دارا است و کمک به برادران و پاداش نیکبها و سپاس منعم و ستایش نیکوکار و قناعت و صله رحم و نیکی به پدران و مادران و حسن مجاورت و همسایگی و دیگران را بر خود مقدم داشتن و مصاحبت اخیار و دوری از اشرار و خوش معاشرت کردن و سلام دادن به همه مردم با اینکه معتقد باشد که سلام خدا به ستمگران نمی‌رسد و احترام پیرمرد مسلمان و احترام به بزرگتر و رحم به کوچکتر و احترام به بزرگ هر فامیل و تواضع و خشوع و زیاد ذکر خدا نمودن و تلاوت قرآن و دعا و چشم‌پوشی و تحمل و خوش رفتاری و تقیه و حسن معاشرت و فرو خوردن خشم و محبت به فقرا و مساکین و شرکت در معیشت آنها و پرهیزگاری در پنهان و آشکارا و نیکی به زنان و بردگان و نگه داشتن زبان جز در راه خیر و حسن ظن به خدا و پشیمانی از گناه و سخاوت وجود و اعتراف به تقصیر و تمام کارهای نیک و اخلاق پسندیده در دین و دنیا و پرهیز از کارهای بد به طور اجمال و تفصیل و پرهیز از خشم و قهر و تعصب و حمیت و کبر و ترک بزرگ منشی و ترک تحقیر نمودن مردم و فخر و عجب و بد زبانی و فحش و ستم و قطع رحم و حسد و کارهای بد و قسم دروغ و کتمان

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 394

شهادت و شهادت به دروغ و غیبت و بهتان و حمایت و ناسزا و لعنت کردن و طعنه زدن و مکر و خدعه و کلاهبرداری و پیمان‌شکنی و کشتن بی‌مورد و ظلم و قساوت و ستم و نفاق و ریاء و زنا و لواط و رباخواری و فرار از جنگ و بیابان‌نشینی بعد از هجرت و عقوبت والدین و نیرنگ با مردم و مال یتیم خوردن از روی ستم و نسبت بد دادن به زنان پاک.

این مقدار به طور عجله میسر شد که در مورد مذهب امامیه بنگارم و به زودی شرح و تفسیر این مطالب را می‌نگارم اگر خداوند توفیق داد پس از بازگشت از نیشابور ان شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

توضیح: این قسمت از نوشته‌های شیخ صدوق را ذکر کردیم به واسطه آنکه معظم له از بزرگان فقهای پیشین است و از شخصیت‌های برجسته پیروان ائمه طاهرین علیهم السلام که پیرو هوی و هوس نبود. به همین جهت عقاید و گفتار او و پدرش را رضی الله عنهما به منزله نص منقول و خبر ماثور از ائمه علیهم السلام دانسته‌اند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، ج 2، ص: 395

بخش بیست و ششم بعضی از احتجاج‌های علماء و دانشمندان در زمان غیبت

ابو اعلاء معری طبعی مذهب وارد بر سید مرتضی رحمة الله علیه شد. به او گفت آقا نظر شما در باره کل چیست؟ سید جواب داد نظر تو در باره جزء. گفت چه می گوئی در باره ستاره شعری؟ گفتم آنچه تو در باره دوران فلک می گوئی. پرسید نظر تو در باره عدم انتهای چیست؟ گفتم نظر تو در باره جای گرفتن و چرخ چاه چیست؟

پرسید نظرت در باره هفت تا چیست؟ گفتم تو خود در باره زائد بری از هفت تا چه می گوئی؟ گفت در باره چهار تا چه می گوئی؟ جواب دادم در باره یکی دو تا نظر تو چیست؟ گفت در باره مؤثر چه می گوئی؟ گفتم نظر تو در باره مؤثرات چیست؟

پرسید در باره دو نحس چه می گوئی؟ گفتم در باره دو سعد چه می گوئی؟ ابو العلاء متحیر ماند. سید مرتضی رحمة الله علیه در این موقع گفت هر ملحد ملهد است.

ابو العلاء گفت از کتاب خدا استفاده کرده‌ای یا بنی لا تشرک بالله إن الشرک لظلم عظیم از جای حرکت کرده خارج شد. سید مرتضی گفت این مرد از پیش ما رفت دیگر ما را نخواهد دید.

از سید مرتضی شرح این رمزها را پرسیدند. گفت از من راجع به کل پرسید که در نظر او کل قدیم است و با این لفظ کل اشاره به عالمی می کند که نام آن را عالم کبیر گذاشته‌اند. پرسید نظر تو در باره عالم کبیر چیست؟ جواب دادم تو در باره جزء

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 396

چه می گوئی؟ چون آنها خود جزء را آفریده و محدث می دانند که از عالم کبیر به وجود آمده و این جزء عالم صغیر است در نزد آنها. منظورم این بود که اگر صحیح باشد که عالم صغیر محدث و به وجود آمده است، پس عالم کبیر هم محدث و به وجود آمده است زیرا این هم از جنس آن است. طبق عقیده آنها یک شیء واحد نمی تواند بعضی از آن قدیم باشد و بعضی محدث. از شنیدن حرف من سکوت کرد.

اما ستاره شعری که پرسید منظورش این بود که این ستاره از سیارات نیست.

گفتم نظر تو در باره دوران فلک چیست؟ منظورم این بود که فلک در گردش است، پس اهمیت ندارد که شعری ثابت یا سیار باشد.

اما عدم الانتهای منظورش این بود که عالم نامتناهی است، چون قدیم است. به او گفتم جای گرفتن و گردش به نظر من یک واقعیت است و هر دوی این جای گرفتن و دوران دلیل به انتها است نه متناهی بودن.

اما هفت تا مرادش ستاره‌های سیاری که در نزد آنها صاحب احکام هستند.

گفتم به او این باطل است به واسطه آن زائد بری که محکوم به حکمی است. آن حکم ارتباطی به این سیاره‌ها ندارد و آن سیارات عبارتند از: زهره، مشتری، مریخ، عطارد، خورشید، ماه و زحل.

اما چهار تا منظورش طبایع بود. گفتم تو در باره یک طبیعت حرارت که از آن جانوری بوجود می‌آید پوستش به دست می‌خورد بعد همان پوست را روی آتش می‌گذارند اضافات آن آتش می‌گیرد و پوست سالم می‌ماند چون خداوند آن جنبنده را بر طبیعت آتش آفریده و آتش، آتش را نمی‌سوزاند. یخ در آن کرم‌ها پدید می‌آید با اینکه یک طبیعت است و آب دریا دو طبیعت است. در میان آن ماهیها و قورباغه و مارها و سنگ پشت و چیزهای دیگر بوجود می‌آید با اینکه عقیده او اینست که حیوان فقط از چهار طبیعت بوجود می‌آید.

اما مؤثر منظورش زحل است. به او گفتم نظر تو در باره مؤثر و تحت تأثیر قرار گرفته چیست؟ خواستم به او بفهمانم که تمام مؤثرات تحت تأثیر مؤثر دیگر هستند. پس مؤثر قدیم چگونه مؤثر می‌شود؟ اما دو نحس منظورش این بود که آن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 397

دو ستاره از سیارات وقتی با هم جمع می‌شوند از بین آنها سعد بوجود می‌آید. گفتم نظر تو در باره دو سعد چیست که وقتی جمع می‌شوند نحسی از آنها پدید می‌آید؟

این حکمی است که خداوند آن را باطل کرده تا بیننده بفهمند احکام تحت تأثیر ستاره‌ها نیست زیرا شخص متوجه است که وقتی عسل و شکر با هم مخلوط شود از آنها حنظل که تلخ است پدید نمی‌آید و نه علقم. وقتی علقم و حنظل که هر دو تلخند اگر جمع شوند و آمیخته گردد از آنها شیرینی و شکر پدید نمی‌آید. این دلیل بر بطلان گفتار آنها است.

اینکه گفتم هر ملحدی ملهد است. منظورم این بود که هر مشرکی ظالم است زیرا در لغت (الحد الرجل عن الدین اذا اعدل عن الدین) الحد به معنی انحراف از دین است و (الحد) به معنی ستم و ظلم است. ابو العلاء این مطلب را فهمید و به من گوشزد کرد که من فهمیدم منظورت چیست. برای همین آیه **یا بنی لا تشرک بالله** را خواند.

گویند وقتی معری از عراق خارج شد از او راجع به سید مرتضی رحمة الله علیه پرسیدند. این شعر را خواند:

الا هو الرجل العاری من العار

یا ساتلی عنه لما جئت اساله

لو جتته لرأیت الناس فی رجل

و الدهر فی ساعة و الارض فی دار⁷⁸

مناظره شیخ مفید رحمه الله علیه

سید مرتضی در کتاب فصول می نویسد: شیخ ابی عبد الله مفید با قاضی ابو بکر

(1) ای کسی که از مقام سید می پرسی من وقتی با او ملاقات کردم دیدم شخصی است که نمی توان بر او خورده گرفت و خالی از عیب است. اگر او را ببینی خواهی یافت که خصال تمام مردم در او تنها جمع شده و همه روزگار در یک ساعت و تمام زمین در یک خانه پدید آمده.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 398

احمد بن سیار در خانه ابو عبد الله محمد بن طاهر موسوی با هم برخورد کردند و بیش از صد نفر در آن مجلس حضور داشتند که چند نفر از اشراف سادات علوی و بنی عباس و شخصیت های برجسته و تجار آمده بودند برای دیدن شریف. بالاخره چند نفر بحث را در مورد نص بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام کشیدند. شیخ مفید رحمه الله علیه به اختصار بیانی در این مورد کرد که مناسب با موقعیت داشت.

قاضی ابو بکر گفت: بفرمائید نص در حقیقت چیست و معنی این کلمه چه می باشد؟ شیخ گفت نص یعنی اظهار و آشکار نمودن از این قبیل است سخن عرب که می گوید (فلان نص قلوبها) فلان کس شتر جوان و پر تحرک خود را نشان داد و از میان شتران او را مشخص نمود. به همین جهت شاه نشین را (منصه) می گویند زیرا کسی که در آنجا نشسته از دیگران ممتاز و مشخص است چون این محل او را مشخص می نماید آنجا را (منصه) می گویند. محل ظهور و بروز از این قبیل است نیز گفتار عرب که (قد نص مذهبه) وقتی مذهب خود را اظهار و ابراز نمی کند از همین موارد است قول شاعر

اذا هی نصته و لا بمعطل

و جید کجید الریم لیس بفاحش

⁷⁸ (1) ای کسی که از مقام سید می پرسی من وقتی با او ملاقات کردم دیدم شخصی است که نمی توان بر او خورده گرفت و خالی از عیب است. اگر او را ببینی خواهی یافت که خصال تمام مردم در او تنها جمع شده و همه روزگار در یک ساعت و تمام زمین در یک خانه پدید آمده.

منظورش از (اذا هی نصته) یعنی وقتی اظهار نماید بعضی شعر را (نصبتہ) نقل کرده‌اند باز معنی برگشت به اظهار دارد اما این لفظ در شریعت استعمال شده مطابق همان معنی که قبلاً گفتیم اما اگر می‌خواهی درست معنی آن را بدانی می‌گوییم:

حقیقت نص گفتاری است که خبر از آنچه در باره او سخن گفته شده است بدهد به صورتی که آن را اظهار و آشکار نماید.

قاضی گفت چقدر خوب گفتی و آنچه توضیح دادی واقعا صحیح و درست بود.

اینک بگو ببینم اگر پیامبر نص بر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده پس اظهار وجوب اطاعت او را کرده. وقتی چنین اظهاری بنماید محال است مخفی شود.

پس چرا ما چنین اطلاعی نداریم اگر واقعا طبق گفته شما نص نموده.

شیخ مفید اعلی الله مقامه فرمود: اما اظهار از طرف پیامبر وقوع یافته و مخفی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 399

هم نبوده در حال اظهار آن جناب هر کس در آنجا حضور داشته و کاملا فهمیده هیچ شک و شبهه‌ای برای او باقی نمانده. اما این سؤال تو که چرا حالا شما اطلاع ندارید و در این زمان برای شما مطلب واضح نیست اگر واقعا همان طوری که از دل خود خبر می‌دهی اطلاع نداشته باشی علت آن شبهه‌ایست که از طریق این نص بر تو وارد شده زیرا تو منحرف شده‌ای از بینشی که موجب رسیدنت به این حقیقت بشود. اگر با دقت توجه به دلیل بکنی خواهی فهمید و اگر در زمان تو پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتی هرگز شکی برایت نمی‌ماند ولی علت شک تو همان مطلبی است که توضیح دادم.

قاضی گفت ممکن است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلبی را ابراز و اظهار بنماید در زمان خود و برای کسانی که بعد از او می‌آیند مخفی شود به طوری که آن مطلب را نفهمند مگر با دقت زیاد و استدلال بر آن؟! شیخ مفید جواب داد آری، چنین چیزی امکان دارد بلکه یک مسأله اجتناب ناپذیری است برای کسانی که حضور نداشتند در مورد مطلبی اطلاع از آن باید به وسیله درک و استدلال باشد و نمی‌تواند علم ضروری پیدا کند چون از مسائلی است که در آن حضور نداشته جز اینکه استدلال در این باب مختلف است از نظر مشکل بودن و آسانی و سختی و سادگی بنا بر حسب اعتراضاتی که در رابطه با آن می‌شود گاهی ممکن است راه اطلاع خالی از چنین اعتراضاتی باشد که با کوچکترین استدلال مطلب را درک می‌کند و مانند علم ضروری و بدیهی می‌گردد ولی در طریق نص شبهات زیادی شده و اعتراضات فراوانی نموده‌اند که اطلاع و علم در آن مسیر نیست مگر با دقت نظر و استدلال مداوم و زیاد.

قاضی گفت در این صورت با چنین اعتراضی چه اشکالی دارد که پیامبر نص و تصریح نموده به پیامبر دیگری در زمان خود یا پیامبری که بعد از تو قائم مقامش خواهد شد و چنین اظهار و ابرازی نموده شبیه اظهاری که برای امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرده و ما از آن اطلاع پیدا نکرده‌ایم چنانچه اطلاع از نص و امامت و اسباب آن نداریم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 400

شیخ مفید فرمود: این مطلب را نمی‌توان پذیرفت زیرا علم به این نص برای من و تمام معتقدین به شرع و منکرین آن حاصل است که هر کس ادعای چنین مطلبی را نسبت به پیامبر بنماید که تصریح به رسالت پیامبری دیگر نموده او را تکذیب می‌کنند اگر واقعیت داشت نباید تمام مردم به باطل بودن آن اعتراف نمایند و تکذیب نمایند کسی را که چنین ادعائی کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت تصریح به پیامبری را بدهد. اگر یک شنونده دایم اظهار بی‌اطلاعی نماید از چنین مطلبی در رد او استدلالی می‌نمائی به جز راهی را که می‌گوئی ولی مطلبی را که ذکر کردی مرا بی‌نیاز از اعتماد به دیگری کرد زیرا اگر نص بر امامت نیز نظیر نص بر پیامبری دیگری بود، باید همه مدعی بطلان آن شوند و حتی دو نفر پیدا نشود که اختلاف در این مورد بنماید. همین که مشاهده می‌کنیم در مورد امامت امت اسلام به اختلاف گرائیده بعضی معتقدند که تصریح به امامت شده و برخی این نص را منکرند می‌فهمیم که بین امامت و نص بر پیامبری فرق است.

سپس شیخ مفید رحمه الله علیه فرمود: چرا قاضی انصاف نمی‌دهد و آن اشکالی که بر خصم می‌گیرد در مورد خود نمی‌پذیرد از قبیل نفی آنچه خود معتقد هستند و فرق می‌گذارد بین خود و بین خصم در مورد فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که تصریح به رجم زناکار و انجام آن و محل قطع دست دزد و فعل آن و کیفیت طهارت و نماز و حدود روزه و حج و زکات و انجام آن را نموده و توضیح داده و تکرار کرده و اختلاف در مورد همه اینها نیز وجود دارد و واقعیت در مورد همین نماز و روزه و طهارت و حج با نوعی استدلال کشف می‌شود و همچنین در مورد فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به شق القمر که در زمان حیات خود پیامبر ظاهر و آشکار و مشهور بوده با اینکه گروهی از معتزله و دیگران از مذاهب مختلف و منکرین خدا این را انکار کرده‌اند و مدعی هستند این مسائل را خبرسازان و نویسندگان تاریخ ساخته‌اند و واقعیت ندارد و ما نمی‌توانیم با مخالفین خود ادعا کنیم که علم ضروری در این جهات وجود دارد ما می‌گوئیم ادعای آنها اشتباه است، چگونه می‌تواند خلاص شود از این اشکال که پیامبر تصریح به نبوت پیغمبری دیگر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 401

کرده، گرچه ما علم ضروری به آن نداریم و به چه دلیل رد می‌کند این شبهه را که ممکن است عواملی موجب شده باشد که ما اطلاع از این نص پیدا نکرده‌ایم. چنانچه از همین قبیل عوامل پیدا شده برای کسانی که با او در مورد طهارت و نماز و روزه و حج و شق القمر اختلاف دارند. بین این دو موضوع هیچ فرقی دیده نمی‌شود خلاصه استدلال اینست که برای

اثبات اعتقاد خود در این گونه اختلافات قاضی به علم ضروری متکی نمی‌شود بلکه یک نوع استدلال می‌نماید پس چرا برای نص امامت مدعی است که اگر نص بود باید همه می‌دانستند و اختلاف وجود نداشت؟ قاضی در جواب گفت نص بر امامت شبیه مثالهایی که زدید نیست زیرا فرض نص در نظر شما فرضی عام است و اختلافی که در مثالها نقل کردی یک فروض خاص است، اگر در باره عموم بود باید اختلافی به وجود نمی‌آمد.

شیخ مفید فرمود: اکنون آنچه استدلال کردی باطل شد و فساد ادعایت آشکار گردید و احتیاج به استدلال دیگر داری زیرا تو برای رفع خلاف و بوجود آمدن علم گفتی مطلب باید در یک زمان ظاهر باشد و بین مردم شهرت یابد و دلیل دیگری را به آن اضافه نکردی و هیچ مطلب دیگری را برای ایجاد علم شرط نکردی. وقتی ما این مطلب را باطل کردیم و فهمیدی که این استدلال صحیح نیست. از استدلال خویش صرف نظر کردی و به دلیل دیگری چسبیدی و گفتی در آنجا عموم فرض است و در مورد نماز و روزه فرض خاصی است. چنین استدلالی سابقه ندارد و از این شاخ به آن شاخ رفتن دلیل بر مجاب شدن و مغلوب گردیدن است که دلیلی را رها کنی و دلیل دیگری را بچسبی. تازه چه می‌توانی بگوئی در مقابل این ادعا که پیامبر صلی الله علیه و آله نص بر پیامبری نموده باشد که حفظ شریعت او شده باشد و فرض عمل در عبادت خاصه باشد. چنانچه مواردی که ما نقل کردیم نیز موردی خاص بود.

آیا می‌توانی فرقی بین آنها بگذاری؟ قاضی دیگر جوابی نداد که قابل ذکر باشد (منظور این است که قاضی فرقی گذاشت امامت فرض عام است و نماز فرض خاص اگر نص بر پیامبری را در مورد فرض خاصی چون عبادت ادعا کنند چه فرقی بین این دو خواهد بود؟)

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 402

استدلال دیگری از یکی از شیعیان

شیخ مفید نقل می‌کند که در ضمن استدلال و محاوره‌ای که بین او و مردی ناصبی شده بود راجع به فضیلت آل محمد صلی الله علیه و آله شیعی پرسید: بگو بینم اگر خداوند پیامبر را به رسالت مبعوث نماید بار و بنه خود را کجا خواهد انداخت؟

جواب داد در خانه خویش میان خانواده و فرزندش. شیعی در پاسخ او گفت من نیز علاقه و دوستی خود را جایی پیاده کرده‌ام که پیامبر بار و بنه خود را در آنجا پیاده می‌کند.

از سخنان شیخ مفید در مورد امامت ابا بکر از طریق اجماع که شخصی به نام کتبی از او پرسید چه دلیل دارید بر صحیح نبودن امامت ابا بکر؟ شیخ در پاسخ گفت دلیل زیاد است من فقط یک دلیل را ذکر می‌کنم که تو بهتر بفهمی و آن دلیل اینست که امت اجماع دارند که امام احتیاج به امام دیگری ندارد و تمام امت اجماع نموده‌اند بر اینکه ابا بکر بالای منبر

گفت ولیتکم و لست بخیرکم فان استقمت فاتبعونی و ان اعوججت فقومونی من فرمانروای شما شده‌ام با اینکه بهترین شما نیستم. اگر در طریق مستقیم بودم پیروم شوید ولی اگر راه کج پیمودم مرا به راه راست بدارید.

او خود اعتراف نمود که احتیاج به رعیت دارد و نیازمند به آنها است در تدابیر امور و این مطلب را همه خردمندان قبول دارند کسی که احتیاج به مردم داشته باشد احتیاج او به امام بیشتر است. وقتی ثابت شد احتیاج ابا بکر به امام با امامتش باطل می‌شود به دلیل اجماع بر اینکه امام احتیاج به امام دیگر ندارد.

کتبی دیگر نتوانست حرفی بگوید و اعتراض بنماید ولی در آن جلسه مردی معتزلی مذهب به نام عززآله حضور داشت که زبان گشوده گفت چرا این حرف را نزدی که امت نیز اجماع دارند بر اینکه قاضی احتیاج به قاضی ندارد و امیر محتاج به امیر دیگری نیست. بنا بر این باید امراء نیز معصوم باشند یا خارج از اجماع شویم.

شیخ مفید فرمود: اگر ساکت می‌شدی بهتر از این حرف بود. خیال نمی‌کردم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 403

چنین اشتباهی بکنی یا بی‌اعتباری. دلیلی که ذکر کردی بر تو پوشیده باشد زیرا در موردی که نقل کردی اجماعی وجود ندارد بلکه اجماع بر خلاف آن است زیرا امت اتفاق دارند بر اینکه قاضی که از امام مقامش کمتر است احتیاج به قاضی که امام است دارد. همین مطلب باطل می‌کند استدلال تو را مگر اینکه منظور از امیر و قاضی خود امام باشد که در این صورت او احتیاج به قاضی یا امیر دیگر ندارد و این بی‌نیازی به واسطه عصمت و کمالی است که در او هست. اینک چگونه توانستی ما را ملزم نمائی؟ شخص معترض نتوانست حرفی بزند.

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه الله علیه

مردی معتزلی به نام ابی عمر و شوطی به ایشان گفت مگر امت بر این اجماع ندارند که ظاهر ابا بکر و عمر اسلام بود؟ در جواب او گفت چرا اجماع امت بر این است که آنها تا مدتی ظاهراً مسلمان بودند. اما اینکه اجماع داشته باشند که در تمام عمر مسلمان بودند چنین اجماعی وجود ندارد چون همه اتفاق دارند که آنها مشرک بودند و گروهی نیز معتقدند که آن گروه تعدادشان کم نیست بر اینکه آن دو پس از مسلمان شدن ظاهری کافر شدند بواسطه انکار نص و در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نفاق از آنها سر زد.

شوطی گفت اشکالی که من می‌خواستم بنمایم با استدلالی که کردی باطل شد.

خیال می‌کردم در مورد استدلالی که من کردم تو به اطلاق می‌پذیری. شیخ مفید فرمود: اینک فهمیدی عقیده من چیست و متوجه شدی که منظورم چه بود که اجازه ندادم از آن استفاده نمائی. اینک تو را مجبور می‌کنم به قبول مطلبی که می‌خواستی خصم را به آن دچار نمائی.

آیا امت اجماع ندارند بر اینکه هر کس شک در دین خدا داشته باشد و در نبوت مشکوک شود اعتراف به کفر نموده و اقرار به آن کرده؟ جواب داد چرا.

شیخ فرمود: تمام امت قبول دارند که عمر بن خطاب گفت من هیچ روز شک

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 404

نکردم از روزی که مسلمان شدم مگر روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اهل مکه از در صلح درآمد من خدمت ایشان رسیدم و گفتم مگر تو پیامبر نیستی؟ فرمود:

چرا. گفتم مگر ما مؤمن نیستیم؟ فرمود: چرا. گفتم پس به چه جهت این پستی را پذیرفتی برای خود و به آنها این موقعیت را دادی؟ فرمود: این پستی نیست، این برای تو بهتر است.

گفتم مگر تو وعده ندادی که ما داخل مکه خواهیم شد؟ فرمود: چرا. گفتم پس چرا ما وارد نشدیم؟ فرمود: من به تو گفتم و وعده دادم که امسال وارد خواهیم شد؟

گفتم نه. فرمود: به زودی وارد خواهید شد ان شاء الله تعالی.

پس عمر به شک خود اعتراف نمود و تردیدی که در باره نبوت داشت و موارد شک و علت بوجود آمدن آن را هم اعتراف کرد به این مطلب اجماع بوجود می‌آید بر کفر او. بعد از اظهار ایمان و اعتراف خود به این مطلب.

گروهی از ناصبی‌ها گفته‌اند بعد عمر یقین پیدا کرد. یعنی بعد از شک و تردید یقین پیدا کرد و بعد از کفر به ایمان گرائید. نمی‌توانیم حرف آنها را بپذیریم چون دلیلی ندارند و همان اجماع بر اینکه کافر شده، مورد اعتماد ما است.

گویند نتوانست حرفی بزند جز اینکه گفت تاکنون نشنیده بودم کسی ادعای اجماع بر کفر عمر نماید تا شیخ فرمود حالا فهمیدی و برایت ثابت شد. به جان خود سوگند یاد می‌کنم که این مطلب را کسی قبل از من استدلال نکرده اگر جوابی داری بگو. اما آن شخص جوابی نداشت که بگوید.

استدلال دیگر شیخ مفید

در خانه ابو عبد الله محمد بن محمد بن طاهر رحمه الله عليه مردی از روحانی نمایان به نام ورثانی بود که از جمله رجال با فهم آنها به شمار می‌رفت. رو به شیخ نموده گفت مگر مذهب تو این نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معصوم از خطا بوده و اشتباه و سهو و غلط برایش رخ نداده دارای نفس کامل و بی‌نیاز از مردم

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 405

بوده است. شیخ مفید گفت چرا همین طور بوده. آن جناب گفت پس در مورد این آیه چه می‌گوئی که خداوند می‌فرماید
و شاورهم فی الأمر فإذا عزم فتوکل علی الله.

مگر خداوند به او دستور نداده که در رای و اظهار نظر از آنها کمک بگیرد و او را نیازمند به مشاورت ایشان کرده. چگونه ادعای تو صحیح است با ظاهر این آیه قرآن و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله؟ شیخ در جواب گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحاب خود مشورت نکرد به این طور که نیازمند برای آنها باشد و نیازی به مشورت آنها نداشت چنانچه تو خیالی می‌کنی، بلکه مشورت او جهت دیگری داشت که برایت توضیح می‌دهم و توضیح آن چنین است که ما معتقدیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ارتکاب کبائر معصوم است گرچه تو در انجام صفات با ما مخالف هستی. به اجماع تمام مسلمانان کاملترین خلق و صاحب‌نظرترین آنها و عاقلترین ایشان بود و از همه تدبیر و اندیشه‌اش محکم‌تر بود. ارتباط بین او و خدا پیوسته برقرار بود و ملائکه پیوسته بر او نازل می‌شدند و او را مدد نموده در راه تهذیب کمک بودند و او را از مصالح و واقعیات مطلع می‌کردند. وقتی دارای چنین امتیازاتی باشد دیگر نیازی به اظهار نظر دیگران نداشت زیرا هر کس را نام ببری پائین‌تر از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و مشورت کردن با دیگران برای استفاده از اظهار نظر آنها است و اقتباس از نظرش وقتی بداند که او صاحب‌نظرتر است و دارای تدبیر و اندیشه محکمتری است یا عقل کاملتری دارد و یا این احتمال را بدهد. اما وقتی بداند که او در این موارد پائین‌تر از خود اوست دیگر جای استفاده و استعانت باقی نمی‌ماند زیرا کامل احتیاجی به ناقص ندارد در راه رسیدن به رشد و کمال چنانچه عالم به جاهل نیازمند نیست در راه رسیدن به مسائل علمی آیه نیز با مضمون خود شاهد همین مطلب است. مگر توجه نداری که خداوند می‌فرماید و
شاورهم فی الأمر فإذا عزم فتوکل علی الله انجام امر را به تصمیم پیامبر و در اختیار او می‌گذارد نه به رأی و صوابدید آنها. اگر امر به مشورت با آنها کرده بود تا راه خطا را از صواب تشخیص دهد باید می‌فرمود فاذا أشاروا عليك فاعمل وقتی رأی دادند به آن عمل کن و اگر اتفاق در

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 406

اظهار نظری داشتند خلاف نظر آنها عمل نکن در این صورت انجام کار موکول به اظهار نظر آنها می‌شد نه تصمیم خود پیامبر صلی الله علیه و آله. اما آیه به صورتی که ملاحظه می‌کنی نازل شده و توهم شما صحیح نیست اما اینکه باید آنها را دعوت به مشورت نماید هدف اینست که آنها را به الفت و همبستگی وادارد و در موقع تصمیم‌ها از آداب و سنن پروردگار بیاموزند. هدف از مشورت این بوده نه احتیاج به مشورت آنها داشته باشد. جز اینکه در اینجا وجه دیگری هم

هست آشکارا و واضح و آن اینست که خداوند به او اعلام کرد که در میان امت کسانی هستند که انتظار ناراحتی‌ها را دارند و فتنه‌انگیزی می‌کنند و پنهانی به دشمنی او می‌پردازند و خشم خویش را پنهان می‌کنند و پیوسته در راه از میان بردن امر رسالت هستند و راه نفاق می‌پیمایند. اما آنها را نام نبرد و نه معرفی کرد و در این آیه می‌فرماید **و من أهل المدينة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون إلی عذاب عظیم.** و در این آیه می‌فرماید **و إذا ما أنزلت سورة نظر بعضهم إلی بعض هل یراکم من أحد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بأنهم قوم لا یفقهون.** و در این آیه می‌فرماید **یحلفون لکم لترضوا عنهم فإن رضوا عنهم فإن الله لا یرضی عن القوم الفاسقین.** و می‌فرماید **و یحلفون بالله إنهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون.** و می‌فرماید **و إذا رأیتهم تعجبک أجسامهم و إن یقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله أنى یؤفکون.** و می‌فرماید **و لا یأتون الصلاة إلا و هم کسالی و لا ینفقون إلا و هم کارهون.** و می‌فرماید **و إذا قاموا إلی الصلاة قاموا کسالی یرأون الناس و لا یدکرون الله إلا قلیلا.** خداوند در آیه دیگر پس از این که فی الجمله آنها را معرفی می‌کند، می‌فرماید **و لو نشاء لأریناکهم فلعرفتہم بسیماهم و لتعرفنہم فی لحن القول.**

آنها را به بد زبانی معرفی می‌کند و راه شناسائی آنها را در نفاقی که دارند در گفتار زشت خود مشخص می‌کند. بعد دستور می‌دهد با آنها مشورت نماید تا از گفتار آنها پی به باطنشان ببرد زیرا نصیحت‌کننده باطن خود را در مشورت آشکار می‌کند خیانتکار و منافق نیز از حرف زدنش معلوم می‌شود. هدف از مشورت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 407

شناسائی آنها بود مگر در مشورتی که راجع به بدر نمود. نیت فاسد آنها در مورد اسیرها معلوم نشد و آنها را سرزنش نمود و دغلبازی آنها را آشکار کرد. در این آیه می‌فرماید **ما کان لنبی أن یکون له أسری حتی یتخن فی الأرض تریدون عرض الدنيا و الله یرید الآخرة و الله عزیز حکیم*** **لو لا کتاب من الله سبق لمسکم فیما أخذتم عذاب عظیم** که آنها را مورد سرزنش قرار می‌دهد و آنها را با این رأیی که داده‌اند توییح می‌نماید و برای پیامبر صلی الله علیه و آله وضع آنها را توضیح داد. معلوم می‌شود که مشورت نه از جهت احتیاج به اظهار نظر آنها است. هدف از مشورت همین بود که ذکر شد.

یک نفر از حاضران به نام جراحی گفت سبحان الله تو ابا بکر و عمر را منافق می‌دانی؟ خیال نمی‌کنم شما هم چنین منظوری داشته باشی. و در جنگ بدر با غیر آنها مشورت نکرد. اگر آن دو منافق بودند که ما نمی‌توانیم چنین حرفی را تحمل کنیم و صبر نخواهیم کرد و نمی‌توانیم این نسبت را بشنویم و اگر از منافقین نبودند همان حرف اول را بپذیر که گفتی پیغمبر می‌خواست آنها را عادت به مشورت بدهد و راهنمایی کند که در کارها چکار کنند.

شیخ مفید در جواب او گفت این طریقه بحث و استدلال نیست. چنین برخوردی متکبرانه و از روی بزرگ منشی است نه استدلال و برهان. ما شخص معینی را ذکر نکردیم یک توضیح اجمالی دادیم. اما شیخ آنها را مشخص کرد و لزومی هم نداشت که مشخص شود.

اما جناب وراثانی با صدای بلند فریاد زد صحابه مقامشان بالاتر از آن است که نسبت نفاق به آنها بدهند چه رسد صدیق و فاروق و داد و فریادهائی از این قبیل که بازاریها و ستمگران و آشوب طلبان می کنند به راه انداخت.

شیخ مفید گفت این سر و صداها را رها کن. اگر می توانی دلیل بیاور و برای گشودن راه حل مطلبی ذکر کن و گر نه توضیح کافی داده شد و حق آشکار گردید به کوچکترین سعی و کوشش و الحمد لله رب العالمین*.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 408

استدلال دیگر از شیخ

یکی از اصحاب شیخ مفید رحمه الله علیه گفت معتزلیان و حشویها مدعی هستند که جلوس ابا بکر و عمر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عریش و سایبان از جهاد امیر المؤمنین علیه السلام با شمشیر افضل بوده. اگر آن دو بهترین خلق نبودند این امتیاز را نمی یافتند که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عریش همنشین باشند.

چگونه می توان استدلال را دفع نمود.

شیخ فرمود در جواب باید جریان را معکوس نمود و داستان را زیر و رو کرد به این صورت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر می دانست آنها مبارز هستند و جهاد می نمایند و با این پیکار و جهاد مستوجب ثواب و درجه آخرت می شوند نباید مانع آنها می شد از رسیدن به چنین مقام و منزلتی که بهترین مقام و عالی ترین مرتبه است و از قعود و خودداری از جنگ بسیار با ارزشتر است به صریح آیه که می فرماید **لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر أولى الضرر و المجاهدون فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم ... فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما.**

وقتی می بینیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانع این فضیلت و مقام برای آنها می شود و آن دو را با خود می نشاند می فهمیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانسته اگر آن دو به جنگ پردازند کاری از پیش نمی برند و خراب خواهند کرد یا فرار می کنند و بر می گردند چنانچه در جنگ احد و خیبر و حنین انجام دادند و این به ضرر مسلمانان است و اعتمادی نبود که موجب سستی و پائین آمدن توان رزمی آنها شود که شیخین فرار اختیار کنند یا از ترس و ناراحتی پناه به مشرکان ببرند و امان بخواهند یا مفساد دیگری که خداوند مطلع بوده و ممکن است لطفی خداوند به امت کرده که آنها را از مبارزه و جنگ بازداشته و آنچه آنها توهم کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را با خود

نگه داشته تا از رأی و نظر ایشان استفاده نماید، قبلاً ثابت شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کامل بوده و آنها به مرتبه کمال او نمی‌رسیدند و معصوم بوده که آنها معصوم نبوده‌اند و مؤید به ملائکه بوده که آنها

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 409

نبوده‌اند و قرآن به او وحی می‌شد که به آنها نمی‌شده. پس چه احتیاجی به آنها داشته با توضیحاتی که دادیم جز اینکه کور دلی و نادانی و کمی اعتقاد موجب چنین عقیده‌ای بشود.

آنچه این مطلب را آشکار می‌کند و هدف از نشستن آنها را در عرش واضح می‌نماید، آیه شریفه است **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ.**

این دو نفر یا مؤمن بوده‌اند یا غیر مؤمن. اگر مؤمن بوده‌اند که خداوند جان آنها را خریده بود با جنگی که موجب کشته شدن شود که حریف را بکشند یا حریف آنها را بکشد.

اگر آنها چنین بودند نباید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حائل می‌شد بین آنها و شرطی که با خدا کرده بودند و همین که مانع شده به ما می‌فهماند که آنها دارای این مزایا نبوده‌اند که بعضی از نادانان برای آنها معتقدند و مسأله عرش خود یک نوع وبال و گرفتاری برای آنها است نه مقام و مزیت و برعکس موجب نقص و اشکال می‌شود. به منت خدای متعال.

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه الله علیه

شیخ مفید اعلی الله مقامه می‌گوید ابو الحسین خیاط گفت مردی از معتقدین به امامت، پیش من آمد که مدعی بود رئیس آنها گفته است پیرس از ابو الحسین خیاط این فرمایش پیامبر در آیه قرآن که به ابا بکر می‌گوید **لا تحزن** محزون نباش. آیا ترس ابا بکر اطاعت خدا بوده یا معصیت. اگر اطاعت خدا بوده لازم می‌آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از طاعت خدا نهی نموده باشد و اگر معصیت بوده، لازم می‌آید که ابا بکر معصیت کرده باشد. به او گفتم امروز از جواب صرف نظر کن ولی برو پیش او و از این آیه که خداوند به موسی می‌فرماید **لا تخف*** مترس سؤال کن که خوف

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 410

موسی یا معصیت بوده یا اطاعت. اگر اطاعت بوده خدا از اطاعت نهی کرده و اگر معصیت بوده باید موسی دچار معصیت شده باشد.

خیاط گفت آن مرد رفت و بعد برگشت. پرسیدم اشکال مرا برایش گفتم؟

جواب داد آری. پرسیدم چه جواب داد؟ گفت به من دستور داد که با تو ننشینم.

شیخ مفید می‌فرماید من در صحت این داستان مشکوکم. گمان می‌کنم خیاط این جریان را ساخته باشد. اگر راست می‌گفت که یکی از رؤسای شیعه چنین سؤالی را کرده است باید در جواب اشکال او گیری نمی‌کرد و جوابش را می‌داد. باید خیاط این داستان را ساخته باشد تا بدین وسیله به مردم اعلام کند که شیعه نمی‌تواند جواب بدهد.

اما من به او و یارانش می‌گویم فرق بین این دو مرد بسیار واضح است. به این صورت که اگر ما باشیم و ظاهر آیه لا تخف* خطاب به حضرت موسی و این آیه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و لا یحزنک قولهم و شبیه این گونه خطابها به انبیا علیهم السلام قطع پیدا می‌کنیم که نهی و بازداشتن از کار قبیحی است که سزاوار سرزنش می‌شوند چون ظاهر آیات نهی است لا تفعل. چنانچه ظاهر گفتار مخالف این نهی امر حقیقی است مانند **افعل** اما از این ظاهر به واسطه یک دلیل عقلی عدول می‌کنیم که چاره‌ای جز آن نداریم. چنانچه وقتی دلیلی نداشته باشیم برای عدول از ظاهر، همان ظاهر را صحیح می‌دانیم.

دلیلی که ما را از ظاهر آیه عدول می‌دهد عصمت انبیاء است که گواهی است بر انجام ندادن خطا و گناه. وقتی اجماع امت بر این قرار گرفت که ابا بکر معصوم نیست مانند انبیاء لازم است آیه را به معنی ظاهر آن گرفت که نهی و کار ناشایست است. به همین جهت مورد نهی قرار گرفته که ادامه ندهد، چون دلیلی نیست که ما را از ظاهر آیه منصرف نماید از قبیل عصمت. خبری هم از خداوند و پیامبرش در این مورد نرسیده پس آنچه خیاط ایراد کرده باطل می‌شود. او در حقیقت رئیس معتزلیان است و معلوم می‌شود استدلالش بجائی بند نیست و تأیید مدعای ما را می‌نماید، آنچه از مشایخ و دانشمندان شیعه نقل شده که خداوند هر جا سکینه و آرامش را بر

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 411

پیامبر صلی الله علیه و آله و بر آنها نازل نموده، آیات قرآن شاهد این مطلب است **یوم حنین إذ أعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت الأرض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین. ولی در غار که جز ابا بکر کس دیگری با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود سکینه را اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دهد نه ابا بکر و او را شریک پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌نماید و در آیه می‌فرماید **فأنزل الله سکینته علیه و** **أیده بجنود لم تروها.** اگر او مؤمن می‌بود باید سکینه و آرامش را به او هم می‌دادند مانند سایر مؤمنین به جهت همان کار ناشایستی که در غار از او سر زد که عبارت از حزن او بود. نهی متوجهش گردید تا این حزن را ادامه ندهد چون خداوند او را از سکینه‌ای که به مؤمنین ارزانی داشته در مواردی که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده‌اند محروم نموده که آیات قرآن شاهد این مطالب است و برای کسی که دقت کند واضح و آشکار است.**

شیخ مفید می‌فرماید این استدلال، گروهی از ناصیبیان را متحیر نموده و دل‌تنگ کرده و در فکر چاره برآمده‌اند که راه خلاصی از این استدلال پیدا نمایند و به اختلاف راه‌حلهائی بیان کرده‌اند و مجموعاً آنچه نقل کرده‌اند دلیل بر ضعف عقل و اشتباه آنها و گمراهی اوست. بعضی گفته‌اند سکینه و آرامش بر ابا بکر نازل شده چون او ترسان و ناراحت بود ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطمئن و آسوده می‌نمود.

مسلم است که آرامش خاطر احتیاج به سکینه ندارد ولی خائف و ترسان احتیاج به سکینه دارد.

شیخ مفید می‌فرماید با این استدلال مرتکب جنایت شده‌اید که طعن بر کتاب خدا می‌زنید زیرا اگر ادعای شما صحیح باشد نباید در روز بدر و حنین نیز بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شود چون در آن دو روز نیز خائف و ترسان نبوده و مطمئن بوده و یقین داشته که فتح با اوست و خداوند بر تمام ادیان او را پیروز می‌نماید. گرچه مشرکان نخواستند باشند و آیاتی که صریحاً نزول سکینه را بر شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح می‌فرماید این استدلال را بی‌ارزش و بر باد می‌دهد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 412

اگر بگوئید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این دو مورد خائف بوده ولی اظهار نمی‌کرده به همین جهت سکینه بر او نازل شده است، ما همین ادعای شما را در غار هم می‌کنیم پس چرا شما قبول نمی‌کنید.

اگر بگوئید پیامبر صلی الله علیه و آله احتیاج به سکینه در هر حال داشته تا ترس از او زائل شود و هرگز دچار بیم و هراس نشود، با این ادعا حرف قبلی خود را باطل کرده‌اید با اینکه نص صریح قرآن مخالف ادعای شما است.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا خداوند در این آیه به مردم اطلاع می‌دهد کسی که سکینه بر او نازل نموده همان کسی است که او را تائید کرده بوسیله ملائکه. وقتی ضمیرها در نزول سکینه و تائید و ضمیر از اول آیه یک نفر باشد **إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ** تا این قسمت آیه و **وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا** و هرگز نمی‌تواند دو فرد باشد چنانچه نمی‌تواند در این کلام دو نفر را منظور داشته باشد لقیه زیدا فاکرته و کلمته که زید را دیدم و او را احترام کردم و با او صحبت نمودم. نمی‌تواند ابتدای کلام مربوط به زید باشد ولی کرامت و احترام مربوط به عمر و یا خالد یا بکر باشد. وقتی به اتفاق امت مؤید به ملائکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد ثابت است که سکینه نیز به او اختصاص دارد نه رفیقش و این مطلبی است که شبهه‌ای در آن نیست.

بعضی از آنها گفته‌اند سکینه گرچه اختصاص به پیامبر اکرم داشته اما دلیل بر نقص ابا بکر نیست زیرا احتیاج به سکینه رئیس دارد و نه مرءوس و تابع. در جواب آنها باید گفت این رد خداست زیرا خداوند در بدر و حنین بر مرءوس‌ها و متبوعین نازل کرده و در جاهای دیگر بنا بر آنچه شما گفتید لازم می‌آید خداوند سکینه را در این موارد به کسانی داده باشد که احتیاجی نداشته‌اند و چنین کاری عبث و بیهوده است. خداوند منزله است از چنین نسبتی.

شیخ فرمود در اینجا شبهه‌ای است که می‌توان آن را ایراد کرد و از شبهه قبلی قوی‌تر است جز اینکه آنها این اشکال را متوجه نشده‌اند. خیال نمی‌کنم به خاطر هیچ کدام از آنها رسیده باشد و آن اینست که بگوئیم خداوند دو چیز را ذکر کرده، بعد،

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 413

از یکی به کنایه تعبیر نموده. این کنایه مربوط به هر دوی آنها است نه یکی مانند این آیه **الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله** لفظ کنایه از فضه فقط آورده شد با اینکه منظور طلا و نقره هر دو هست و شاعر هم می‌گوید:

عندک راض و الامر مختلف

نحن بما عندنا و انت بما

منظورش اینست که نحن بما عندنا راضون و انت راض بما عندک یکی را ذکر کرده و دیگری را ذکر ننموده. همین طور خداوند می‌فرماید **فأنزل الله سکینته علیه** و هر دو را مورد نظر داشته باشد.

جواب از این اشکال به توفیق خدا چنین است. اختصار به کنایه با ذکر یکی از موارد و تعمیم حکم به همه یک نوع مجاز و استعاره‌ایست که اهل زبان در موارد بخصوصی به کار برده‌اند و در قرآن هم تعداد معینی بکار برده شده. استعاره استعمال اصلی نیست که در همه جا اجرا شود و نمی‌توان بر آن قیاس نمود و ما نمی‌توانیم ظاهر قرآن را رها کنیم و از استعمال حقیقی صرف نظر نمائیم و به استعاره متوسل شویم مگر مجبور باشیم با اینکه دلیلی در آیه **فأنزل الله سکینته علیه** نداریم که ما را ملزم نماید غیر از کسی که مراد هست از نازل شده سکینه بر او دیگری را هم به استعمال کنائی منظور نمائیم.

مطلب دیگر اینکه عرب این استعمال را به کار می‌برد. وقتی که معنی معروف باشد و اشتباه پیش نیاید در چنین صورتی یکی را ذکر می‌کند و هر دو را منظور می‌نماید به جهت اختصار چون جای اشتباه نیست و تردید بوجود نمی‌آید اما در صورتی که معروف نیست و اشتباه پیش بیاید چنین استعمالی را روا نخواهد داشت و هر که به کار برد کارش لغز و معما است. مگر نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید **و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها** هر کس بشنود می‌داند منظور انفاق نکردن طلا و نقره هر دو است با قرینه‌ای که قبلاً ذکر نموده از کراهت نسبت به ذخیره نمودن و بر هم انباشتن طلا و نقره که مانع انفاق آنها است وقتی هر دو را در مورد ذخیره کردن آورد و حکمی به آن دو داد که شاهد و گواه است بر اینکه انفاق نیز مربوط به هر دو است که از جهت اختصار یکی را بیان نموده. خداوند در این آیه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 414

می‌فرماید **و إذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها** دیدن تجارت و لهو هر دو را سبب و مانع از یاد خدا دانسته و با این قرینه هیچ تردیدی به وجود نمی‌آید که خیال کنند یکی را مانع قرار داده بکله منظورش هر دو است چون اگر یکی را منظور

نماید کلام از فائده عقلانی خالی خواهد بود. با توجه به همین مطلب کافی است که اشاره‌ای بنماید همچنین آیه شریفه و **الله و رسوله أحق أن يرضوه**. در این آیه چون نام خدا را تصریح نموده و پیامبر را نیز یاد کرده معلوم می‌شود این رضایت مربوط به هر دو است و گر نه ذکر خدا و رسول در اول آیه لزومی نداشت و مفید فایده‌ای نبود.

همچنین قول شاعر و انت بما عندک راض و الامر مختلف اگر قبلاً نگفته بود و نحن بما عندنا نمی‌توانست اختصار به یکی بنماید و دیگری را ذکر نکند زیرا اگر از جمله اول راضون را ساقط شده ندانیم کلام بی‌فایده می‌شود نحن بما عندنا چه هستیم باید بگوئیم ما هم آنچه نزد ما است راضی هستیم چون چنین معنایی در نزد مخاطب و اهل فهم کاملاً معلوم است. جایز است از جهت اختصار و ایجاز یکی را بیان کند و دیگری را به کنایه منظور نماید اما آیه شریفه **فأنزل الله سکینته علیه** این طور نیست زیرا معنی کامل و تمام است با نزول سکینه بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نه بر رفیق مصاحب او در غار هیچ احتیاجی به برگرداندن ضمیر به هر دو نیست با اینکه ضمیر در حقیقت کنایه از یک نفر است و ظاهر استعمال عرب هم همین است. اگر هر دو را در نظر داشته باشد اشتباه پیش می‌آید و یک نوع پرده‌پوشی و لغز گوئی است.

زیرا در صورتی که ضمیر را در استعمال برای همه به کار برند ولی منظور یک فرد باشد موجب اشتباه می‌شود. همین طور اگر ضمیر مربوط به یک نفر باشد و منظور از آن همه باشند باز اشتباه پیش خواهد آمد با اینکه دلیلی هم وجود ندارد که چنین منظوری را معنی نماید و کلام هم در صورتی که مربوط به همان یک نفر باشد کامل و بی‌اشکال است. مگر نمی‌بینی اگر گوینده‌ای بگوید لقیث زیدا و معه عمر و فخاطبت زیدا و ناظرته زید را دیدم که عمر و هم با او بود. با زید صحبت کردم و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 415

مناظره نمودم.

اگر منظورش صحبت و مناظره کردن با هر دو باشد چنین استعمالی حالت لغز و معما دارد زیرا جمله دارای قرینه‌ای نیست که نشان دهد مناظره با هر دو بوده. اگر این جمله را مانند آیات گذشته بدانیم یک نوع جهالت و نادانی است چون خیلی فرق بین آیات و این جمله لقیث زیدا هست و تناسبی بین آنها وجود ندارد.

دلیل دیگر اینکه ضمیر دوم در آیه **فأنزل الله سکینته علیه و آیده** مسلماً اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. دیگر صحیح نیست که ضمیر اول به هر دو نسبت داده شود و غیر پیامبر را هم شامل گردد. چون در زبان عرب سابقه ندارد کنایه‌ای مربوط به دو نفر باشد و کنایه بعد مربوط به یک نفر از آنها باشد. در قرآن نظیری و مشابهی وجود ندارد و نه در اشعار عرب و نه در هیچ سخنی و چون (ه) در آیه و **آیده بجنود لم تروها** به اتفاق اختصاص به پیامبر صلی الله علیه

و آله دارد ثابت می‌شود که (ه) در قسمت اول **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ** هم کنایه از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است نه دیگری و معلوم شد این آیه با تمام مثالها و اشعار فرق آشکاری دارد. خداوند راهنمای حقیقت است.

مناظره‌ای از شیخ مفید

مردی از پیروان عقائد کرایسی به شیخ مفید گفت: من جسورتر از شیعیان ندیده‌ام در ادعای محالی که می‌کنند زیرا آنها مدعی هستند آیه **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** در باره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده با اینکه ظاهر آیه در باره ازواج و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است. اگر ظاهر آیه را دقت کنید می‌بینید سیاق آیه فقط در مورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است و هیچ شاهی بر مدعای آنها در آیه وجود ندارد.

شیخ مفید در جواب او گفت: جسورترین مردم در ارتکاب باطل و منکرترین

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 416

آنها نسبت به واقعیتها و نادانترین ایشان کسی است که ادعای تو را بنماید و مخالفت با اجماع کند به دلیل اینکه خلافت بین امت وجود ندارد. بعضی از آیات قرآن اول آن مربوط به چیزی است و آخر آن مربوط به چیز دیگر و وسط آیه اختصاص به مطلبی دارد که اول آن مربوط به مطلب دیگری، موافق و مخالف، نقل کرده‌اند که این آیه در خانه ام سلمه نازل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه بوده با علی علیه السلام و حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که آنها را داخل عبائی خیبری نمود و فرمود

اللهم هؤلاء اهل بیتی

خداوند این آیه را نازل فرمود **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** آیه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرائت فرمود. ام سلمه گفت آیا من از اهل بیت شما نیستم؟

فرمود: تو عاقبت به خیری. نفرمود تو از اهل بیت من نیستی. حتی اصحاب حدیث نقل کرده‌اند عمر از این آیه سؤال کرد به او گفتند از عایشه پرس. عایشه گفت این آیه در خانه خواهرم ام سلمه نازل شد، از او پرسید او بهتر از من می‌داند. هیچ یک از ناصیبان و راویان شیعه اختلافی در مورد این آیه به صورتی که گفتم ندارند.

حمل آیات قرآن را به صورتی که روایت رسیده بهتر است از اینکه توجیه و تفسیر از روی ظن و گمان بکنیم با اینکه خداوند شاهی بر صحت ادعای ما در خود آیه قرار نداده زیرا می‌فرماید **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** و زدودن رجس امکان ندارد مگر با عصمت زیرا گناه از پلیدترین رجسها است و این که خداوند

می‌فرماید اراده کرده رجس را برطرف نماید خبر و اطلاع از وقوع این کار است نه اراده‌ای که به وسیله آن لفظ امر، امر می‌شود خصوصا که اراده را در این آیه قدیم بدانیم و اراده در این آیه فرق دارد با اراده‌ای که در این آیه است **یرید الله لیبین لکم** و این آیه **یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر** زیرا اگر هر دو به یک معنی باشد دیگر معنی ندارد که اختصاص به اهل بیت داشته باشد زیرا اراده‌ای که مقتضای خبر و بیان است شامل همه مردم می‌شود چنانچه در تفسیر و معنی آن ذکر شده. وقتی می‌بینیم این اذهاب رجس را اختصاص

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 417

به اهل بیت علیهم السلام داده دلیل است بر اینکه اراده از بین بردن رجس به معنی انجام کار است و این خود موجب عصمت است طبق توضیحی که دادیم و اینکه تمام امت اتفاق دارند بر اینکه زنان پیامبر معصوم نبوده‌اند خود دلیل است بر اینکه آیه مربوط به زنان پیامبر نیست مضافا بر اینکه اگر کسی عارف به زبان باشد چنین ادعائی را نخواهد کرد و نه توهم آن را می‌نماید زیرا بین عربی زبانان هیچ اختلافی نیست که جمع مذکر با میم و جمع مؤنث با نون و هرگز علامت مذکر را برای مؤنث به کار نبرده‌اند نه بطور حقیقی و نه مجازی و چون می‌بینیم خداوند ابتدای آیات را اختصاص به بانوان پیامبر صلی الله علیه و آله داده و جمع آنها را با نون مؤنث ذکر کرده و فرموده است **یا نساء النبی لستن كأحد من النساء إن اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض** تا این قسمت آیه و **أطعن الله و رسوله** بعد خطاب را از آنها برداشته بعد از این فاصله و جمع مذکر آورده و فرموده است **إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا** وقتی جمع را به وسیله (میم) ذکر نموده و (نون) را ساقط کرده می‌فهمیم خطاب متوجه اشخاص قبل نیست. به همان دلیل استعمال عرب بعد باز خطاب را متوجه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند و می‌فرماید **و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة إن الله کان لطیفا خبیرا** با این تغییر خطاب توجه داده که این طهارت و عصمت و فضیلت عالی اختصاص به آل محمد صلی الله علیه و آله دارد و جای هیچ ادعائی نیست که بگوئید در زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را هم در نظر گرفته‌اند غیر از زنان ما تذکری به حد مردی نرسید (مثلا بچه است) منظور بوده از باب تغلیب جمع را مذکر آورده‌اند. وقتی چنین ادعائی امکان نداشت و خطاب به زنان غیر ممکن بود غیر آنها جز اهل بیت یعنی همانهایی که ذکر کردیم کس دیگری نیست که روایت هم مؤید این مطلب است چنانچه توضیح داده شد.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 418

استدلال شیخ رحمه الله علیه بر اینکه امیر المؤمنین علیه السلام با ابا بکر بیعت نکرد

شیخ مفید رحمه الله علیه می‌فرماید: اجماع تمام امت مسلمان است که علی علیه السلام از بیعت ابا بکر سر باز زد و به تأخیر انداخت از همه کمتر گفته‌اند. پس از سه روز بعد بیعت کرد. بعضی نوشته‌اند تا زمان وفات حضرت زهرا علیها

السلام تأخیر انداخت ولی بعد از درگذشت آن بانوی عزیز بیعت کرد. بعضی نیز چهل روز گفته‌اند و برخی شش ماه. ولی محققین از دانشمندان شیعه معتقدند که یک ساعت هم بیعت نکرده، پس اجماع بر تأخیر بیعت حاصل است. اختلاف در بیعت بعدی است طبق توضیحی که داده شده اما دلیل بر اینکه هرگز بیعت نکرده اینست که ترک بیعت آن مولی برای مدت معینی خالی نیست از اینکه یا هدایت بوده و صحیح و انجام بیعت گمراهی و ضلالت و یا بیعت را تأخیر کردن ضلالت بوده و ترک آن درست و صحیح یا هم تأخیر درست بوده و هم بیعت کردن و یا تأخیر و تقدیم هر دو اشتباه بوده.

اگر بگوئیم تأخیر انداختن ضلالت و گمراهی است باید بگوئیم امیر المؤمنین علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گمراه شده است به واسطه ترک بیعت که باید انجام می‌داده. تمام امت اجماع دارند بر اینکه امیر المؤمنین علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز گمراه نشده.

در تمام دوران ابا بکر و عمر و عثمان و مدتی از ایام حکومت خویش تا آن زمانی که خوارج مخالفت کردند هنگام تحکیم و از امت جدا گردیدند پس نمی‌تواند تأخیر بیعت با ابا بکر ضلالت باشد. اگر تأخیر صحیح بوده و ترک آن خطا و اشتباه صحیح نیست که علی علیه السلام کار صحیح را رها کرده و به اشتباه گرائیده باشد و نه از هدایت به ضلالت. مخصوصاً که اجماع امت بر عدم ضلالت علی علیه السلام در طول مدت زمامداری آنها که جلو افتادند و هرگز نمی‌تواند تأخیر و تعجیل بیعت هر دو خطا باشد به واسطه اجماع بر اینکه چنین چیزی باطل است و قاعده هم این ادعا را باطل می‌داند و نمی‌تواند تأخیر و عدم تأخیر هر دو درست باشد چون

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 419

نمی‌تواند حق و واقعیت در دو جهت مخالف باشد و دو صفت متضاد و دلیل دیگر اینکه مخالفین ما در این مسأله اجماع دارند بر اینکه اشکال در جواز اختیار وجود ندارد و صحت امامت ابا بکر. ولی مردم دو دسته‌اند. شیعیان می‌گویند امامت ابا بکر صحیح نبود که با این فرض هرگز نمی‌توان معتقد به امامت او شد و بعضی از ناصبیان می‌گویند بیعت با ابا بکر صحیح بوده و احدی شک در درستی آن ندارد زیرا نمی‌تواند استحقاق امامت عدالت ظاهری و نسب و علم و قدرت بر اداره امورات و داشتن این امتیازات برای ابا بکر پیش آنها جای شک و تردیدی نیست.

به اعتقاد آنها هرگز تأخیر اندازنده بیعت، کار صحیحی انجام نداده زیرا تأخیر به واسطه نداشتن دلیل نبوده و نه به جهت شیعه. این تأخیر به واسطه عناد و دشمنی بوده و قبلاً ثابت شد با توضیحی که دادیم امیر المؤمنین علیه السلام به هیچ کدام از آن صورتها با ابا بکر بیعت نکرده. ناصبیان از چنین استخراجی غافل بوده‌اند. با توجه به اینکه قائل به تأخیر بیعت برای مدت معینی بوده‌اند، اگر متوجه این اشکال می‌شدند مخالفت در اجماع می‌کردند. با اینکه از آنها بعید نیست که بعد از فهمیدن این ایراد باز مرتکب آن شوند جز اینکه اجماع سابق برای چنین شخصی که مرتکب خلاف شود مفید نیست و دلیل بر رد اوست و جریان احتیاج به بحث و انتقاد زیادی نیست.

استدلال در مورد شفاعت

ابو القاسم کعبی گفت شنیدم ابو الحسین خیاط در رد اعتقاد مرجئه راجع به شفاعت به این آیه استدلال می کرد **أ فمن حق عليه كلمة العذاب أ فأنت تنقذ من في النار** آیا کسی که شایسته عذاب شده تو نجات می دهی کسی را که در جهنم است؟! می گفت شفاعت نیست مگر برای کسی که مستحق عقاب باشد (در این آیه هم می گوید مگر تو نجات می بخشی).

شیخ مفید می فرماید: چقدر ابو الحسین غافل شده و در چه خواب سنگینی است. مگر مرجئه که می گویند پیامبر اکرم شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 420

می شود منظورشان اینست که آن جناب نجات می بخشد از آتش یا می گویند خداوند به فضل و رحمت خود نجات می بخشد و این امتیاز را از جهت احترام به پیامبرش بخشیده. پس چگونه با این آیه می خواهد منکر شفاعت شود؟ مگر نمی داند که حریف های او و مخالفینش معتقدند که باید در مورد اخبار توقف نمود و به ظاهر خبر قطع بر عموم و کلیت پیدا نمی کنند. اگر آیه بفهماند که احدی از آتش خارج نمی شود چنین مفهومی ظاهر و قطعی نیست در نزد آنها با اینکه خود جمله آیه گروه مخصوصی را بیان می کند نه همه را با این قید **أ فمن حق عليه كلمة العذاب** آن اشخاص کیان هستند که این آیه شامل آنها است. دلیل دیگری لازم دارد تا معرفی نماید. از خود آیه فهمیده نمی شود اجماع است بر اینکه آیه متوجه کفار است. کسی از مسلمانان هم هرگز معتقد نشده که شفاعت در مورد کفار هم هست. پس آنچه را خیاط دلیل گرفته باعث رد خود او می شود. ابو القاسم کعبی گفت خیاط در رد شفاعت این آیه را نیز دلیل می گرفت **إن كنا لفي ضلال مبين. إذ نسويكم برب العالمين. و ما أضلنا إلا المجرمون.**

فما لنا من شافعين. و لا صديق حميم شیخ مفید فرمود: من عجیب تر از شما معتزلیان ندیده ام در مورد آن عقایدی که با دیگران شریک هستید. بهترین سخن و استدلال را دارید. همین که سخن به امامت و ارجاء می رسد یک مرتبه بی ربط و عامیانه صحبت می کنید و اشتباه می کنید کورکورانه نمی فهمید چه می گوئید و چه می بافید. اما جای تعجب نیست زیرا شما در مطالبی که از دیگران یاد گرفته اید و کمک به شما کرده اند خوب صحبت می کنید اما در عقاید اختصاصی خودتان قدرت ندارید. مخصوصاً وقتی که می خواهید باطلی را بر کرسی بنشانید که هیچ کس قدرت اثبات باطل ندارد اما تعجب از ادعای فضیلتی است که برای خود می کنید و خود را از دیگران ممتاز می دانید. به خدا قسم اگر این استدلال را مخالف شما برای ما نقل کند، ما مشکوک می شویم در مورد نقل او ولی جای شک نیست. اساتید شما از استاد های خود نقل می کنند بعد به همین نقل هم اکتفا نکرده، با افتخار و مباهات استدلال می نمایند و تو ای مرد از بلند پردازی در این

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 421

مطلب آن را یکی از گول خوردگیها قرار داده‌ای. تو گرچه غیر عرب هستی در اصل اما عربی زبانی و درک صحیح داری. ظاهر آیه در مورد کفار است که مخفی بر اشخاص عادی نیست چه رسد به دیگران. زیرا خداوند در حکایت از گروهی نقل می‌کند که در باره خدایان خود می‌گویند و در خطاب به آن خدایان می‌گویند **إذ نسويكم برب العالمين** خودشان اعتراف به شرک خدا می‌کنند سپس می‌گویند **و ما أضلنا إلا المجرمون** و قبل از آن سوگند یاد می‌کنند و می‌گویند **تالله إن كنا لفي ضلال مبين** جناب ابو القاسم آیا کسی از مخالفان خود را سراغ داری در ارجاء و شفاعت معتقد باشند که شفاعت شامل بت پرستان هم می‌شود و کافران به پیامبران علیهم السلام تا استدلال استاد خود را به این آیه مستحسن شماری بر مشبهه و مجبره و پیروان مذهب آنها از عامه.

اگر ادعای اطلاع از این مطلب بنمائی که تجاهل کرده‌ای و اگر خیال کنی وقتی شفاعت کفار باطل باشد در باره فساق نیز باطل است قیاسی بی‌مورد کرده‌ای از آن قیاس‌ها که ابو حنیفه گفته است **البول في المسجد احيانا احسن من بعض القياس** ادرار کردن در مسجد بعضی وقتها بهتر از بعضی قیاسها است.

چگونه چنین گمان داری به اینکه فقط اظهار نظر را در مورد آیه نقل کردی ولی کیفیت استدلال را بیان نکردی و گمانی کرده‌ای که استدلال در آیه ظاهر است یک غفلت بزرگی است که از تو سرزده با اینکه قیاس بر مدار علل و معانی صحیح است نه بر صورت‌ها و الفاظ و باطل بودن شفاعت در مورد کفار. اگر کسی مدعی شود به صریح قرآن لازم می‌گردد که شفاعت فساق نیز باطل نباشد مگر به وسیله صریح قرآن یا قول پیامبر که شبیه قرآن است و در رد استدلال. وقتی چنین چیزی وجود نداشت قیاس باطل است با اینکه توضیح دادیم که تو منظورت قیاس نبوده، متمسک به ظاهر قرآن شدی و غفلت تو را در این مورد گوشزد کردیم. پیروان تو دقت کنند و این مطلب را به روایت نگه دارند.

با اینکه از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرموده است: در این آیه دلیل شفاعت وجود دارد به این تقریب که اگر جهنمیان در روز قیامت مشاهده نکنند که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 422

بعضی از معذبین در آتش به وسیله شفاعت اشخاصی که شفاعت آنها پذیرفته می‌شود خارج می‌شوند با اینکه استحقاق عذاب دارند، آنها را می‌بخشند. افسوس زیاد نخواهند خورد و هرگز چنین حرفی را نمی‌زنند **فما لنا من شافعين** ما شفیعی نداریم ولی آنها وقتی مشاهده می‌کنند یک شافع شفاعت می‌کند و دوست مهربانی از دوست خود شفاعت می‌نماید، غصه فراوان می‌خورند. در این موقع می‌گویند **فما لنا من شافعين و لا صديق حميم**. **فلو أن لنا كرة فنكون من المؤمنين** سوگند به جان خود می‌خورم که چنین حرفی را نمی‌زند مگر امامی هادی یا کسی که از ائمه هدی علیهم السلام استفاده کرده

باشد. اما آنچه ابو القاسم کعبی نقل کرده شبیه حرفهای خیاطها است و نتیجه اندیشه نادان مردم و ناتوانان در علم دین است.

دلیل بر فضیلت علی علیه السلام بر تمام صحابه

در مجلس ابو الحسن احمد بن قاسم علوی سؤال شد که چه دلیل دارید بر اینکه امیر المؤمنین علیه السلام از تمام صحابه برتر و افضل است؟ شیخ مفید در جواب فرمود: دلیل این مطلب فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود

اللهم ائتنی بأحب خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطائر

خدایا محبوبترین شخص را در نزد خود برآیم برسان تا از پرنده بریان با من بخورد. امیر المؤمنین علیه السلام آمد. ضمناً ثابت شده است که محبوبترین خلق در نزد خدا ثوابش نزد او از همه بیشتر است و کسی که ثوابش از همه بیشتر باشد، بدون شک از همه علمش بیشتر است و عبادتش زیادتیر. به همین دلیل بر فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام بر تمام مردم به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

سؤالکننده گفت چه دلیلی بر صحت این خبر هست، تو خود انکار نداری که خبر مورد اعتمادی نیست زیرا راوی آن فقط انس بن مالک است و اخبار آحاد دلیل نمی شود که موجب قطع و یقین گردد.

شیخ در جواب او فرمود: گرچه این خبر از اخبار آحاد است، همان طوری که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 423

ذکر کردی و انس بن مالک تنها ناقل این خبر است ولی تمام امت این خبر را قبول کرده اند و روایت نرسیده که احدی این خبر را بر انس رد کرده باشد و یا انکار آن را نموده باشد، هنگام روایت نمودن انس. پس اجماع بر صحت این خبر دلیل بر صحیح بودن آن است.

با توضیحی که دادم دیگر استدلال بر اینکه خبر واحد است زبانی نمی رساند. با اینکه به طور متواتر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که همین خبر را به عنوان دلیل بر مناقب خویش در روز شوری که در خانه دربسته بودند بعد از فوت عمر آن جناب استدلال نمود و فرمود

انشدکم الله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم ائتنی بأحب خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطائر

فجاء واحد غیری

؟ شما را به خدا سوگند آیا میان شما کسی هست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد خدایا محبوبترین فرد را نزد خود برایم برسان تا از این مرغ بریان با من بخورد، آیا جز من کسی دیگری آمد؟ همه گفتند خدا را شاهد می گیریم نه. فرمود: خدایا تو گواه باش تمام حاضران اعتراف به صحت خبر نمودند و هرگز امیر المؤمنین استدلال به دلیلی باطل نمی نماید. مخصوصا در مقام منازعه و مقامی که می خواهد استدلال به فضائل خویش نماید تا اثبات بالاترین منصب یعنی امامت و خلافت پیامبر را برای خود بنماید و خود می داند که اشخاص حاضر در شوری مایلند خلافت به آنها برسد نه امیر المؤمنین، با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده علی با حق است و حق با علی، بر محور حرکت علی حق دوران دارد. وقتی جریان به این صورت باشد دلیل بر صحت خبر است با همان توضیح.

یکی از جبری مذهببان حاضر در جلسه گفت استدلال شیعه به خبر انس بن مالک از وقایع شنیدنی است زیرا آنها انس را فاسق بلکه کافر می دانند و مدعی هستند که او شهادت در مورد نص خلافت علی را منکر شد و امیر المؤمنین علیه السلام بر او نفرین نمود به دردی مبتلا شود که لباس نتواند آن را پنهان کند. در سن پیری مبتلا به برص شد و در حال برص از دنیا رفت، چگونه استشهاد به روایت

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 424

کافر می توان جست؟

معتزلیان گفتند دلیل تو را او رد کرد زیرا حجت را روایت انس قرار نداد، بلکه حجت به استدلال او اجماع است، آنچه ذکر کردی یک هذیان است که ابطال آن قبلا ذکر شد.

سؤال کننده گفت بسیار خوب، ما صحت خبر را مسلم داشتیم، ولی خودت می دانی که این خبر دلیل بر فضل امیر المؤمنین بر تمام آنها نمی شود زیرا معنی آن چنین است: خدایا محبوبترین خلق خود را برایم برسان تا از این پرنده بخورد، منظورش این بوده که محبوبترین خلق در نزد تو در رابطه با خوردن این پرنده، نه اینکه محبوبترین خلق واقعی که محبوبیت او در رابطه با کثرت اعمال باشد، زیرا ممکن است خداوند دوست داشته کسی با پیامبر اکرم از آن غذا بخورد که دیگری وجود داشته باشد بهتر از او، ولی به واسطه مصلحتی خدا دوست دارد او بخورد.

شیخ مفید گفت این اعتراض که کردی ساقط است زیرا محبت خدا به واسطه میل طبیعی نیست. محبت خدا ثواب است چنانچه کینه و خشم خدا هم هیجان نیست بلکه همان عقاب و کیفر است و لفظ (افعل) در (احب و بغض) جز همان معنی که ثواب و عقاب است متوجه نخواهد شد. با این توضیح دیگر معنی ندارد که کسی گمان کند محبوبترین خلق خدا در غذا خوردن باشد آنهم مبالغه نماید در آن با صفت عالی و افعل تفضیل زیرا در این صورت از معنی ثواب آن را خارج می کند و به میل طبیعی بر می گرداند و این اعتقاد در صفات خدا محال است.

مضافاً بر اینکه ظاهر خطاب دلیل بر ادعای ما است نه آنچه تو مدعی شدی، گرچه محبت به معنی ثواب هم نباشد زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

خدایا محبوب‌ترین فرد را برایم برسان تا از این غذا با من بخورد. جمله اول که محبوب‌ترین فرد در نزد خود است، کلامی تام ولی بعد از این جمله (با من از این غذا بخورد) جمله‌ایست که از سر گرفته شده و مستانفه است که جمله اول نیازمند به آن نیست، اگر آنچه تو مدعی شدی.

منظور پیامبر بود، باید می‌فرمود: خدایا محبوب‌ترین فرد را در خوردن با من

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 425

برایم بفرست

باحب خلقک الیک فی الاکل

معنی وقتی جمله بر خلاف آن است و به صورتی است که ما ذکر کردیم، جایز نیست عدول از ظاهر خبر به احتمال یک معنی مجازی.

با اینکه اگر هر دو معنی هم مساوی باشند در ظاهر کلام لازم است تو حمل کنی این لفظ را به یکی از دو معنی ظاهری که هر دو مساوی هستند با دلیل، زیرا منافاتی در جمع بین این دو معنی نیست که هر دو مراد باشد، هم محبوب‌ترین فرد در نزد خدا و هم محبوب‌ترین آنها در غذا خوردن. در صورتی که چنین باشد دیگر اعتراض تو ساقط می‌شود.

مردی از زیدیه‌ها که در مجلس حضور داشت گفت این اعتراض بنا بر اعتقاد ما و شما باطل است، زیرا ما معتقدیم که خداوند اراده مباح نمی‌کند و غذا خوردن با پیامبر صلی الله علیه و آله مباح است نه واجب و نه مستحب. پس خداوند او را دوست داشته به جهت فضیلت که موجب مزیت یکی بر دیگری می‌شود. این سؤال‌کننده از پیروان ابو هاشم بود، به همین جهت زیدی اعتراض او را طبق اعتقادش باطل می‌نماید زیرا در اصول به آن زیدی موافق است به مذهب ابی هاشم.

سؤال‌کننده مدتی سرگردان ماند، سپس رو به شیخ مفید نموده گفت من یک اعتراض دیگری می‌نمایم و آن این است که اشکالی ندارد که این جمله علی علیه السلام را با فضیلت‌ترین افراد در همان روز پرنده مشخص نماید ولی چگونه می‌توانی رد کنی اگر بعضی از صحابه بعدها به واسطه کثرت اعمال و معارف بر او برتری جسته باشند، این مطلب به وسیله عقل درک نمی‌شود و دلیل دیگری هم نداری که مانع از استفاده این معنی شود و ثابت کند که علی علیه السلام بهترین صحابه است تا حالا و بحث ما در این مورد نبود که در یک موقع برترین صحابه باشد.

شیخ مفید در پاسخ او فرمود: این اعتراض از اعتراض قبلی سست تر است و جواب آن ساده تر. به دلیل اینکه امت اجماع دارند بر بطلان ادعای کسی که گمان کند یک نفر عملی داشته باشد بیشتر از امیر المؤمنین علیه السلام که فضیلت بر تمام

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 426

آنها دارد. دلیل بر این اجماع چنین است که آنها به این صورت اختلاف نموده اند.

بعضی می گویند امیر المؤمنین افضل از همه بوده در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله. هیچ کس برابری با او نداشته. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله این گروه شیعه امامیه هستند و زیدیه و گروهی از سران معتزله و گروهی از اصحاب حدیث. گروه دیگری معتقدند که ثابت نشده برای امیر المؤمنین علیه السلام هیچ وقت فضیلتی بر صحابه که موجب قطع و یقین شود و بتوان گواهی بر صحت آن داد و نه برای احدی از صحابه فضیلت بر امیر المؤمنین ثابت شده است. اینها واقفی ها در چهار نفر از معتزله که ابو علی و ابو هاشم و پیروان آنها از این جماعتند.

بعضی هم می گویند ابو بکر از امیر المؤمنین افضل بوده در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از او آنها یک دسته از معتزلیان و بعضی از مرجئه و گروهی از اصحاب حدیث هستند. گروهی نیز معتقدند که امیر المؤمنین به واسطه کارهایی که انجام داد از آن فضائل خارج شد و دیگران با او مساوی شدند و برتری جستند بر او کسانی که قبلاً بهتر از او نبودند و آنها خوارج و عده کمی از معتزلیان هستند از قبیل اصم و حاجظ و گروهی از اصحاب حدیث که جنگ با مسلمان را منکرند.

اما آنچه تو ادعا کردی هیچ کس نگفته که تو مدعی شدی. امیر المؤمنین از تمام صحابه برتر بوده و از ولایة الله خارج نشده و معصیتی هم انجام نداده ولی بعد دیگران به واسطه اعمال و ثوابهایی که کسب کرده اند بر او فضیلت یافته اند و چنین چیزی را تجویز هم نکرده اند تا معتبر باشد وقتی از درجه اعتبار ساقط شد به واسطه اتفاق اختلاف آن ساقط می گردد و اجماع قائم مقام فرموده خدا است در صحت آنچه ما بر آن اعتقاد داریم، دیگر چیزی نگفت.

اما شیخ مفید بعد در گفتگویی برایم توضیحات دیگری در رد این اعتراض داد که به آن ملحق نمودم. به این صورت که دلیل دیگری که حرف معترض را رد می کند که او می گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محبوب ترین خلق در نزد خدا برای خوردن را خواسته نه محبوب ترین واقعی این است که روایت از انس بن مالک نقل

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 427

شده که انس گفت وقتی پیامبر دعا کرد محبوب‌ترین خلق خدا را برساند با خود گفتم خدایا این شخص را از انصار قرار بده تا بدین وسیله مرا نیز افتخاری باشد. حضرت علی علیه السلام آمد، او را رد کردم و گفتم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کار دارد.

علی علیه السلام رفت، باز دو مرتبه آمد و اجازه خواست از پیامبر که وارد شود. گفتم پیامبر مشغول کاری است. برای مرتبه سوم آمد. برایش اجازه خواستم و داخل شد.

پیامبر اکرم فرمود: دو مرتبه از خدا خواستم تو را برابرم برساند اگر مرتبه سوم هم نیامده بودی، خدا را قسم می‌دادم تو را بفرستد. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب‌ترین فرد واقعی و بالاترین فرد در ثواب را در فضائل نمی‌خواست، انس این قدر علاقه نشان نمی‌داد که از انصار باشد. اگر او همین معنی را از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله درک نکرده بود، نباید دو مرتبه علی علیه السلام را برگرداند تا این امتیاز اختصاص به یکی از انصار پیدا کند و برای انس هم نتیجه‌ای بیخشد.

دلیل دیگر که اگر احتمال معنی دیگری به جز فضیلت داشت، امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری به آن استدلال نمی‌کرد و همین جریان را دلیل بر افضلیت بر آن جماعت قرار نمی‌داد زیرا اگر طبق ادعای ما نبوده و احتمال آنچه مخالفین می‌گویند داشت که پیامبر درخواست کرده خداوند کسی را بفرستد که محبوب‌ترین مردم در خوردن با پیامبر است هرگز به این حدیث امیر المؤمنین علیه السلام استدلال بر آنها نمی‌کرد. همین که استدلال به حدیث طایر نموده شاهد است که مفهوم حدیث جز فضیلت او را نمی‌رساند و اینکه اهل شوری تسلیم شدند در مقابل ادعای امیر المؤمنین راجع به حدیث و اعتراضی نمودند دلیل است بر صحت آنچه ما مدعی شدیم و همین استدلال کافی است در رد کسی که مدعی است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اطلاق ذکر کرده فضیلت علی را بر تمام، امکان دارد که در آینده کسی پیدا شود افضل از او باشد، زیرا اگر چنین چیزی امکان داشت آنها به این استدلال اعتماد نمی‌کردند و همین مطلب را شبهه‌ای قرار می‌دادند برای جلوگیری از استدلال امیر المؤمنین علیه السلام که از همه آنها بالاتر است و همه از او در فضل پائین‌ترند و همین که اعتراض نکردند، دلیل است که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 428

اطلاق مفید فضیلت اوست بر تمام آنها و هیچ کس را اجازه نمی‌دهد در فضیلت به مرتبه امیر المؤمنین علیه السلام برسد. این مطلب آشکاری است برای کسی که اندیشه کند.

استدلال در شجاعت امیر المؤمنین علیه السلام

از جریانهای شیخ مفید اعلی الله مقامه این جریان است: روزی شیخ در مجلس ابی منصور بن مرزبان بود و در مجلس گروهی از دانشمندان معتزله حضور داشتند.

صحبت به شجاعت امام علیه السلام رسید. ابو بکر بن حراما گفت به نظر من ابابکر بن صدیق از شجاعان عرب و از متقدمین در شجاعت بود. شیخ مفید فرمود: از کجا چنین اعتقادی برای تو پیدا شده و به چه دلیل این مطلب را فهمیده‌ای؟

گفت به دلیل اینکه ابابکر دستور جنگ با اهل رده را داد به تنهایی با چند نفر که موافق او بودند و این رأی او را بیشتر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کردند و از یاری او کناره جستند و گفت به خدا قسم اگر از دادن یک پایبند شتر هم مضایقه کنند با آنها جنگ خواهم کرد از کناره‌گیری اصحاب به خود وحشتی راه نداد و نه موجب تضعیف خاطرش گردید و مانع تصمیم جنگ با آنها نشد. اگر او از همه شجاع تر نبود، هنگامی که دیگران از یاری او سرزدند، چنین صحبتی نمی‌کرد.

شیخ مفید فرمود: من مخالف نیستم با کسی که به تو بگوید در اثبات مدعای خود دلیلی پیدا نکردی زیرا شجاعت را نمی‌تواند شخص شجاع در خود حس نماید و ثابت نمی‌شود با ادعا بلکه شجاعت حالتی نفسانی است که شجاعت به خرج دادن‌ها آن را تقویت می‌کند و راه به ادراک آن در طریق است. یا خداوند که بر دل و قلب مردم مطلع است خبر بدهد از شجاعت شخص و مردم بفهمند او شجاع است، گرچه مورد اظهار آن پیش نیامده، راه دوم این است که کارهایی نشان دهد و ابراز نماید که شجاعت در او دیده شود مانند مبارزه با شجاعان و مقاومت در مقابل ابطال و هم‌آوردی با حریف و توش و توان نشان دادن در جنگ با دشمن و فرار نکردن و

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 429

یک بار هم نمی‌تواند این مطلب را ثابت کند مگر اینکه چندین مرتبه تکرار کند به طوری که یقین حاصل شود که او شجاع است به اتفاق و یا با حملات و چست و چالاکی وقتی از جانب خداوند خبری وجود نداشته باشد که دلیل بر شجاعت او شود و کاری هم که دلیل بر شجاعت او باشد انجام نداده، چگونه می‌تواند شخص عاقل چنین ادعائی بکند فقط به دلیل حرفی که زده و آن حرف هرگز دلیل شجاعت نیست در نظر اهل نظر و تحقیق.

مخصوصاً دلیل ترس و هراس و خوف و ضعف او آنقدر هست که احتیاج به فکر ندارد زیرا او هرگز با حریفی روبرو نشد و نه در مقابل شجاعی مقاومت نمود و هرگز کسی را به دست خود نکشته. در جنگ‌ها با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضور داشت. تمام صحابه از خود نشانی در جنگ داشتند جز او و در جنگ احد و خیبر فرار کرد و به عقب برگشت در روز برخورد با دشمن در تمام این موارد پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشت با اینکه جهاد را خدا بر او واجب کرده

بود. چگونه ممکن است دلائل ترس و دلائل شجاعت در یک فرد و یک زمان جمع شود جز تعصبی که تو را از راه حق و واقعیت به سوی هوای نفس بکشاند.

مردی از شوخی گران شیعه حضور داشت گفت خدا شفایت بخشد، این چه دلیلی است بر شجاعت، چگونه می توان بر آن تکیه کرد؟ تو خود می دانی انسان هنگام خشم می گوید: اگر پادشاه هم مرا به این کار وادار نماید نمی پذیرم. پیرمردی در محله ما هست ناتوان و ضعیف که معلوم می شود ترسو است. امام جماعت مسجد ما است. هر چه پیش آید که از آن ناراحت باشد و مخالف می گوید به خدا نیرو به خرج می دهم برای کار یا پیکار خواهم کرد اگر چه دو قبیله ربیعه و مضر به مخالفت من برخیزند.

آن مرد گفت دلیل بر شجاعت همان دو مطلبی که شما گفتید نیست. این جریانی که من هم گفتم دلالت بر شجاعت می کند. همان طور که اخبار خداوند و تکرار شجاعت دلیل است. دلیل این مطلب آن است که ابا بکر به اتفاق کم عقل و نادان و ناقص العقل نبوده، بلکه به اجماع از عقلاء شمرده می شد و دارای رأی نیکو

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 430

بود. اگر اعتماد به خود نداشت و خویشتن را نمی شناخت در مقابل مهاجر و انصار این حرفها را نمی زد با اینکه اعتمادی نداشت بر اینکه آنها او را وامی گذارند و یاریش نخواهند کرد و او به واسطه ترس عاجز از این عمل خواهد شد. اگر مطلب مطابق ادعای شما بود باید ادامه به پیکار با اهل رده نمی داد و خلاف گفتار خود می نمود و هرگز چنین کاری از عاقل حکیم پیش نخواهد آمد بعد از اینکه ثابت کردیم ابا بکر مردی حکیم بوده گفتارش دلیل بر شجاعت اوست.

شیخ مفید فرمود: تسلیم ما نسبت به عقل ابا بکر و تیزهوشی او موجب تسلیم به شجاعتش نمی شود یا حرفی که از او نقل کردی و چنین مطلبی را نه عرف و نه عقل و نه سنت و نه کتاب خدا می پذیرد، زیرا آنچه تو یاد آورد شدی از حکمت ابا بکر مانع گفتن چنین حرفی نیست از روی ترس و هراس تا یاران خود را تشجیع نماید و آنها که از کمک به او سرباز زده بودند به کمک وادارد و بر جنگ وادارشان نماید و از مخالفت باز دارد. این کارها را حکما در تدبیر و برخوردهای خود دارند، خود را چنان شکیبنا نشان می دهند با اینکه چنان صبری هم ندارند و شجاعت به خرج می دهند با اینکه در طبع ایشان شجاعتی نیست تا بیازمایند یاران خود را و انتظار عاقبت کار را می کشند. اگر پاسخ دادند و به یاریش شتافتند. مخالفینی که جنگ را به کار خواهند بست و عهده دار ناراحتی آن می شوند اگر از یاری سر باز زدند و همه مخالفت کردند، از حرف خود دست بر می دارد. می گویند موقعیت مناسب جنگ بوده و ما تصمیم آن را داشتیم اما وقتی دیدیم یاران موافق نیستند و راضی نمی شوند، لازم شد از آنها بگذرم و خواسته دوستان را بر آورم. این طرز رفتار همه فرمانروایان در گذشته بوده. ابا بکر هم این تصمیم را اظهار نموده تا آنها را وادار به موافقت خود نماید و اظهار جزع نموده مبدا بیشتر سست شوند و بیشتر مصمم شوند به یاری نکردن. بالاخره خالی از این دو حال نیست، اگر همراهی کردند به مقصود رسیده اگر موافقت نمودند از نظر و رأی اول بر می گردد. چنانچه در باره فرمانروایان توضیح دادیم با

اینکه ابا بکر سوگند به خدا نخورد که خود به جنگ اهل رده برود قسم خورد که از انصار و یاران به جنگ روانه کند، قسم به خدا خوردن که خالد را برای جنگ^{۷۹}

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)؛ ج 2؛ ص 431

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 431

بفرستد دلیل بر شجاعت خود او نیست.

مطلب دیگر: ابا بکر این حرف را وقتی زد که خشمگین شده بود از مخالفت مردم با خود و هیچ اختلافی بین عقلاء نیست که شخص عصبانی در هنگام خشم چنان به هیجان می آید که رأی خود را از دست می دهد و حرفهائی می زند که هنگام عادی به آن وفا نمی کند و کارهائی می کند که بعد از فرو نشستن خشم پشیمان می شود. این کار هم دلیل بر دیوانگی و فساد عقل او نیست که لازم باشد او را از میان اندیشمندان خارج نمود. خود او در خطبه مشهورش که احدی در آن اختلاف ندارد و تصریح به این مطلب نموده و یاران خاصش قبول دارند و این حرف او را از مفاخرش می دانند که گفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و هیچ کس از او مطالبه یک شلاق و بالاتر از شلاق را نکرد او معصوم از خطا بود. ملائکه به وحی خدمتش می رسیدند، به من تحمیل نکنید آنچه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله تحمیل می گردید مرا شیطانی است که دچارم می شود، هنگام خشم وقتی دیدید خشمگین هستم از من پرهیز نمائید که مبادا موی از تن شما بکنم و یا پوست بدنتان را بیازارم.

چنانچه ملاحظه می کنید خود این مرد از خشم و غضب خویش پوزش می خواهد در کردار و گفتار و متوجه می کند آنها را به این حال. به همین جهت مطمئن بود از مخالفت و اعتراض مخالفین در هنگام خشم چون می دانستند از مخالفت مخالفین چقدر خشمگین می شود که وادارش کرد این حال به گفتن چنین حرفی. دیگر آن شخص سخنی نگفت.

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه الله علیه

فرمود: جوانی از انصار پیش من می آمد برای آموختن علم کلام. روزی گفت من دیشب با طبرانی رئیس زیدیه بحث کردم به من گفت شما شیعه ها حنبلی مذهب هستید یا اینکه حنبلی ها را مسخره می کنید؟ گفتم به چه دلیل؟ گفت حنبلی ها خواب را معتبر می دانند شما هم معتبر می دانید، آنها ادعای معجزه برای

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 432

⁷⁹ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، 2 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1379 ش.

بزرگان خود می‌کنند شما هم همین طور، حنبلی‌ها زیارت قبر و اعتکاف در کنار قبرها را انجام می‌دهند، شما هم انجام می‌دهید. من نتوانستم جوابی که رضایت‌بخش باشد بدهم. بفرمائید جواب این اشکال چیست؟ شیخ فرمود: برو پیش او بگو حرفی که به من زدی به فلانی گفتم. گفت به او بگو اگر شیعه‌ها حنبلی هستند با این دلیل تو، پس تمام مسلمانان حنبلی باید باشند و قرآن گواه صحت حنبلی‌ها است و درستی اعتقاد ایشان. زیرا خداوند در این آیه می‌فرماید **إِذْ قَالَ يَوْسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَا بَنِي لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ** **إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ** خداوند در این آیات خواب را اثبات می‌نماید و برای آن تأویلی قرار می‌دهد که به اولیای خود آن را تعلیم داده و انبیاء نیز معتبر دانسته‌اند و جانشینان آنها و مؤمنین پیرو ایشان بر آن اعتماد نموده در اطلاع از آینده و جانشین خبر در حال بیداری قرار داده‌اند و مانند بیداری که ببینند خداوند در این آیه می‌فرماید **و دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٌ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** يوسف تأویل خواب آن دو زندانی را گفت. این خود دلیل است که خواب را معتبر می‌دانسته و همان پرسش این دو نفر از خواب خود با اینکه نمی‌دانستند یوسف پیامبر است که آنها خواب را معتبر دانسته‌اند و تأویل برای اکثر خواب‌ها صحیح است، اگر موافق معنای آن باشد.

خداوند در این آیه می‌فرماید **و قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أُرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلْنَ سَبْعَ عَجَافٍ وَ سَبْعَ سَنَابِلَاتٍ خُضْرٍ وَ أَخْرُ يَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رَأْيِي إِن كُنْتُمْ لِلرَّءْيَا تَعْبُرُونَ** قالوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ بعد حضرت یوسف خواب پادشاه را تعبیر نمود و همان طور هم شد. خداوند در داستان ابراهیم و اسماعیل می‌فرماید **فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بَنِي إِنِّي أُرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ** خواب را ثابت کردند و طبق آن عمل نمودند. اسماعیل به پدر خود نگفت با خونی مرا با یک

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 433

خواب مریز. زیرا رؤیا گاهی از ساخته‌های نفس انسان است و مزاج و طبع انسان در پیدایش آن اثر دارند چنانچه معتزله به این معتقدند. پس اعتقاد شیعه در این رابطه مطابق تصریح قرآن است و گفتار این مرد مطابق اطرافیان عزیز مصر است که گفتند **أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ** خواب‌های پر و پوچ است. باید توجه داشت که ما احکام دینی را به وسیله رؤیا و خواب اثبات نمی‌کنیم. در تعبیر آنها به همان مقدار که از وارثان علم پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده تکیه داریم.

اما اعتقاد ما در باره معجزات مانند فرمایش خدا است **وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُوهُ وَإِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ** این آیه خواب را معتبر می‌داند زیرا وحی به مادر موسی در خواب انجام گرفته که به او اطلاع دادند قبل از پیدایش جریان.

خداوند در داستان مریم می‌فرماید فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنْى عبد الله آتانی الكتاب و جعلنى نبيا و جعلنى مباركا أين ما كنت و أوصانى بالصلاة و الزكاة ما دمت حيا سخن گفتن عیسی مسیح معجزه‌ای برای مریم بود زیرا گواهی به پاکدامنی او می‌داد با اینکه مادر موسی و عیسی پیامبر نبودند ولی از بندگان صالح خدا به شمار می‌رفتند. پس بنا بر مذهب شیخ قرآن کریم تصحیح مذهب حنبلی‌ها را می‌کند.

اما زیارت اهل قبور تمام مسلمانان اجماع دارند بر زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله تا آنجا که اگر کسی به مکه برود و به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نرود، او را جفا نموده و حج او به این کار شکست یافته. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است «هر کس به من سلام دهد کنار قبرم، می‌شنوم و هر که از دور سلام دهد به من می‌رسد» سلام الله علیه و برکاته.

و به امام حسن علیه السلام فرمود: هر کس تو را بعد از مرگ زیارت کند یا پدر و یا برادرت را زیارت کند، بهشت به او ارزانی می‌شود.

و به او فرمود در حدیثی: گروهی از امتم به زیارت تو خواهند آمد و منظورشان احترام به من و محبت به من است روز قیامت به زیارت آنها خواهیم رفت. در موقف

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 434

دست آنها را می‌گیرم و از گرفتاریها و شدائد قیامت نجات می‌بخشم.

خلافی نیست میان امت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از فراغ در حجة الوداع کنار قبری که نه آمد و مدتی نشست، سپس گریه کرد. عرض کردند یا رسول الله این قبر چیست؟ فرمود: این قبر مادرم آمنه بنت وهب است. از خدا درخواست کردم به من اجازه زیارتش را بدهد. اجازه داد و فرمود: شما را از زیارت قبرها نهی نمودم. زیارت کنید و از ذخیره نمودن گوشت قربانی بر حذر داشتم ذخیره نمائید. در زمان حیات خود امر می‌کرد به زیارت قبر حمزه و خود به زیارت آنها و شهداء می‌رفت.

فاطمه زهرا علیها السلام پیوسته بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله صبح و شام به زیارت قبر آن جناب می‌رفت و مسلمانان نیز این کار را می‌کردند و ملازم قبر آن جناب بودند. اگر آنچه شیعه‌ها انجام می‌دهند از زیارت مشاهد ائمه علیهم السلام حنبلی باشد و دور از عقل، پس اسلام بر حنبلی بنا شده و رئیس حنبلیها خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. این یک ادعای گزافی است که معلوم می‌شود گوینده آن ضعف دین و بصیرت دارد، بعد به او گفتیم باید بدانی آنچه او در باره رؤیا گفته و حکایت از اعتقاد ما نموده تحریفی است و به صورت زشتی جلوه داده و واقع را بیان نکرده. اعتقاد ما در مورد رؤیا چنین است که خواب چند نوع است. بعضی از خوابها خداوند به وسیله آن بندگان خود را بشارت می‌دهد یا بر حذر می‌دارد و بعضی از طرف شیطان برای اندوهگین کردن آنها است و دروغی است که به خاطر خواب

بیننده می‌گذرد و بعضی از خواب‌ها به واسطه اختلالات مزاجی است. ما به خواب‌ها آن طور که او می‌گوید اعتماد نداریم ولی از بشارت‌ها خوشمان می‌آید و از تحذیر و ترس‌ها خود را بر حذر می‌داریم، و کسی که از طرف وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاعاتی داشته باشد تأویل صحیح آن را از باطل تشخیص می‌دهد و کسی که اطلاعاتی نداشته باشد در خوف و رجا است و این توضیح ساقط می‌کند اشکالی را که ممکن است در مورد خوابهایی که آنها وحی است نمود، چون آن خواب‌ها صحت قطعی دارد ولی خواب‌های مردم مشکوک است با اینکه بعضی از آن

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 435

خواب‌ها طوری است که اشخاص در تعبیر آنها وارد شده‌اند و اختلافی نداشته و خوب می‌دانند این شخص منظورش شیعه نبوده، قصدش امت است و کمک به براهمه و ملاحظه نموده با اینکه من از این جریان او تعجب می‌کنم و او را می‌شناسم که متمایل به مذهب ابي هاشم است و آن را برای خود انتخاب کرده و ابو هاشم در کتاب خود المسأله فی الامامه می‌نویسد: ابا بکر در خواب دید جامه تازه‌ای پوشید که دو خط بر آن نگاشته است. تعبیر خواب خود را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواست. آن جناب فرمود: اگر رؤیای صادقه باشد، مژده فرزندی است و عهده‌دار خلافت خواهی شد دو سال. چنانچه ملاحظه می‌کنید تنها به اثبات رؤیا راضی نشده.

ابو هاشم که به وسیله آن اثبات خلافت هم می‌کند و دلیل امامت ابا بکر می‌داند، بنا بر گفته این استاد زیدی باید ابو هاشم رئیس معتزله هم حنبلی باشد. ابو بکر هم حنبلی باشد بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیرا خواب را معتبر دانسته و به وسیله آن اثبات احکام کرده، این چنین گفته‌ای سخنی یاوه و پوچ است.

بحثی دیگر از شیخ مفید علیه الرحمه

شیخ مفید رحمه الله علیه می‌فرماید: در مجلسی از رؤسای قوم حضور داشتم. در میان آنها شیخی از اهل ری معتزلی مذهب بود که خیلی به او احترام می‌کردند به واسطه خانواده با شخصیتی که داشت و از اطرافیان سلطان بود. از من مسأله‌ای فقهی سؤال کردند. من طبق فرموده و روایات رسیده از ائمه علیهم السلام فتوی دادم. آن شیخ گفت این فتوی مخالف اجماع است گفتم خدا شفایت دهد. منظورت از اجماع چیست؟ گفت منظورم فقهای مشهور در فتوی در مسائل حلال و حرام از تمام بلاد است.

گفتم این سخن نیز محمل است. آیا آل محمد علیهم السلام جزء این فقها هستند یا آنها را خارج می‌کنی از اجماع؟ گفت آنها را در صدر اجماع قرار می‌دهم اگر روایت صحیحی رسیده باشد بر خلاف ما.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 436

گفتم این مذهبی است که در مورد تو و فقهای که نام بردی سابقه ندارد زیرا این فقهاء تمامشان رأی به خلاف امیر المؤمنین علیه السلام که سرور اهل بیت است می دهند در مورد مسائل کثیری که به صحت از آن جناب نقل شده. چگونه وحشت دارند از مخالفت با فرزندانش و بر خود لازم می شمارید قبول قول آنها را در هر حال.

گفت به خدا پناه می برم، ما چنین عقیده ای نداریم و نه هیچ یک از فقهاء. این یک عیبجویی است از تو در مقابل این رؤساء نسبت به این فقهاء. گفتم من بدون دلیل حرف نمی زنم و چیزی را می گویم که چنان شهرت دارد که هیچ یک از اهل علم نمی توانند آن را رد کنند، اما تو می خواهی پیش این آقایان تظاهر بر خلاف مذهب خویش بنمائی.

بعد روی به جانب حاضرین نموده، گفتم اختلافی بین اساتید این مرد و ائمه و فقهای او نیست که امیر المؤمنین علیه السلام ممکن است اشتباه کند در چیزی که عمرو بن عاص اشتباه نمی کند. این سختم را خیلی بزرگ شمرده، اظهار برائت و بیزاری نمودند از چنین اعتقادی و خود او هم انکار زیاد کرد، به او گفتم مگر تو عقیده نداری و همچنین این فقهاء که علی معصوم نیست، مانند عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله. گفت چرا. گفتم پس چرا اشتباه نکند در بعضی از احکام؟

سکوت کرد.

سپس گفتم مگر شما معتقد نیستید که امیر المؤمنین علیه السلام در بیشتر از احکام اجتهاد می کرد در رأی خود؟ و ابا موسی و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه نیز از مجتهدین بودند؟ گفت چرا. گفتم پس چه چیز مانع می شود از اینکه اینها در رأی خود به واقعیت برسند و صحیح بیندارند در مواردی که امیر المؤمنین علیه السلام به آن نرسیده باشد، چون شما معتقدید که معصوم هم نیست و اینها هم اهل اجتهادند.

گفت مانعی از این پیش آمد وجود ندارد. گفتم اینک اقرار کردی به آنچه قبلا انکار می کردی. مضافا بر اینکه تو معتقد نیستی که پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام اشخاص بعضی از گفتارشان را پیروی می کنیم و بعضی از

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 437

گفتارشان را رها می کنیم. مگر همان گفتاری که اجماع بر اتخاذ آنها برقرار شده؟! گفت چرا. گفتم مگر همین اصل موجب نمی شود که در بیشتر از گفتار امیر المؤمنین علیه السلام با او مخالفت کنید آن احکامی که اجماع بر آنها نشده؟! از اینها گذشته من احتیاجی به این همه استدلال و زحمت ندارم و نیازی به آنچه گفتم نیست زیرا کسی از فقهاء نیست مگر اینکه با امیر المؤمنین در بعضی از احکامش مخالفت کرده و متمایل به رأی خلاف آن جناب شده و یک نفر پیدا نمی شود که با ایشان در تمام احکام حلال و حرام موافقت داشته باشد و من تعجب می کنم از انکار تو که امام تو شافعی

مخالف امیر المؤمنین علیه السلام است در میراث و مکاتب و در این دو حکم رأی زید را می‌گیرد و نقل شده که او برای مس قرآن وضو را لازم نمی‌شمارد با اینکه امیر المؤمنین وضو برای مس قرآن را واجب می‌داند و در این حکم امیر المؤمنین با او مخالف است.

ربیع از او نقل می‌کند در کتاب مشهورش که، اشکال ندارد نماز جمعه و عیدین را پشت سر هر امین و غیر امین و متغلب بخوانند چون علی علیه السلام نماز خواند بر امت در حالی که عثمان در حصار و محاصره ما بود. دلیل بر جواز نماز پشت سر متغلب بر امر امت را نماز خواندن علی بر مردم هنگام محاصره عثمان قرار داده. پس تصریح کرد که علی علیه السلام متغلب بوده با اینکه متغلب بر امر امت فاسق و گمراه است و گفته است اشکال ندارد نماز خواندن پشت سر خوارج زیرا آنها در عقاید خود تأویل می‌کنند و گرچه فاسق باشند. پس کسی که چنین مذهبی داشته باشد و این حرف‌ها را امامش بزند، آیا در صورتی که روایت صحیحی از آن مولا یا فرزندانش برسد، به آن ولایت معتقد می‌شود؟ مگر منظورش از این اظهار اعتقاد ظاهر سازی و تلبیس باشد و در میان فقها جز شافعی نیست که او هم در بسیاری از احکام بر خلاف امیر المؤمنین علیه السلام رأی داده و بر آن جناب خورده گرفته، به طوری که تصریح می‌کنند آنچه امیر المؤمنین در احکام ذکر می‌کند معتبر است. اگر استناد به قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرد، قبول می‌کنند به ظاهر عدالت چنانچه از ابو موسی اشعری و ابی هریره و مغیره بن شعبه می‌پذیرند احکامی را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 438

نقل می‌کنند، بلکه از یک حمال بازاری هم به ظاهر عدالت می‌پذیرند. آنچه مستند به قول پیامبر اکرم بنماید. اما آنچه امیر المؤمنین علیه السلام بدون اسناد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرماید بنا به نظر آنها باید دقت کرد و موقوف است اگر درستی آن واضح بود به آن معتقد می‌شوند از باب نظر نه از جهت اینکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده، اما اگر متوجه اشتباهش شدند از آن اجتناب می‌کنند و رد می‌نمایند بر امیر المؤمنین و پیروانش در این حکم. چنین عقیده دارند که معیار رأی خود آنها است نه فرموده امیر المؤمنین علیه السلام.

این چنین اعتقادی را هر کس که مقداری محبت به امیر المؤمنین علیه السلام و حق واجب آن مولی داشته باشد و او را به واسطه دستور خدا تعظیم نماید نخواهد داشت و چنین عقیده‌ای ندارد مگر کسی که فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله را رد نماید که فرمود

علی مع الحق و الحق مع علی يدور حیثما دار

و فرمود

انا مدینه العلم و علی بابها

و فرمود

علی افضاکم

و این فرموده خود امیر المؤمنین که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست بر سینه من گذاشت و فرمود: خدایا قلبش را هدایت فرما و زبانش را ثابت بدار. دیگر هرگز در مورد قضاوت بین دو نفر تردید در خودم نیافتم. صحبت که به اینجا رسید متحیر شد و گفت این تهمت است که بر فقها می‌زنید. آنها دلیل دارند در مورد مطالبی که از ایشان نقل کردی.

بعضی از حاضرین روی به جانب او کرده گفتند ما از این حرفها بیزاریم و هر کس معتقد به چنین حرفی باشد. دیگری به او گفت اگر آنها دلیلی بر آنچه شیخ مفید از آنها نقل کرد داشته باشند، آن دلیل خود کافی است بر ابطال آنچه را که تو اول مدعی شدی که فقها هرگز مخالفت با امیر المؤمنین نمی‌کنند. ما تو را به خدا می‌سپاریم از اعتقاد به چنین قولی زیرا هر چه را تو دلیلی بر خلاف امیر المؤمنین بدانی همان دلیلی است بر ابطال نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله. آن مرد از خجالت سکوت کرد و مردم متفرق شدند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 439

مناظره‌ای دیگر از شیخ مفید رحمه الله علیه

شیخ مفید فرمود: روزی یکی از معتزلیان به من گفت اگر این فقهی که شما نسبت به جعفر بن محمد و پدر و پسرش می‌دهید واقعیت داشته باشد و در این نسبت شما راست می‌گوئید، باید برای ما که مخالف شما هستیم علم ضروری به صحت آن پیدا شود به طوری که شکی در آن نداشته باشیم چنانچه برای شما بوجود آمد. در صحت حکایت از ابو حنیفه و مالک و شافعی و داود و غیر آنها از فقهای شهرها بوسیله روایت پیروان آنها.

چون ما چنین علمی بر صحت ادعای شما نداریم. با شنیدن اخبارتان و مجالست زیادی که با شما داریم این خود دلیل است بر آنکه مطالب شما، من درآوردی است. از اینها گذشته چه شد که فقهای نامبرده (یعنی ابو حنیفه و شافعی و مالک و ...) فتوی‌هاشان به ثبوت رسیده بطوری که شکی در آن نیست ولی ائمه شما با اینکه از آنها مقامشان بالاتر است و برتر از ایشانند مخصوصاً با اعتقادی که شما دارید به آنها از عصمت و مقام عالی و برتری از تمام مردم و فرقی که با دیگران دارند در مورد معجزه و امتیازی که به آنها اختصاص داده شده از خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و وجوب اطاعت آنها بر جن و انس، این مطلب عجیبی است.

فتوی آنها به ثبوت نرسیده.

شیخ فرمود: در جوابش گفتم جواب این اعتراض خیلی ساده است اما من همین مطلب را به تو برمی گردانم که نتوانی از آن فرار نمائی مگر به خارج نمودن این فقهای که نام بردی از جمله علما و معرفت نداشتن آنها و رد کردن گفتار کسانی را که معتقد هستی اهل فتوی هستند و علم ضروری حاصل است برای کسی که توجه به اخبار خلاف و ضد آن داشته باشد و متوجه است که ائمه علیهم السلام بزرگترین فتوی دهندگان بوده‌اند.

دلیل بر مدعی من این است که این ائمه، علیهم السلام اگر چه ما به دروغ به آنها نسبت داده باشیم لا بد فتوایی داشته‌اند که ما بعضی از آنها را نقل می‌کنیم پس چرا ما

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 440

شیعیان بلکه شما ناصبیان مذهب واقعی آنها را به علم ضروری نمی‌دانید آن طوری که مذاهب اهل حجاز و عراق و فقهای که ذکر کردی می‌دانید اگر بگوئی تو مذهب آنها را می‌دانی ولی بر خلاف نسبت‌هایی است که ما به آنها می‌دهیم با اینکه ما عقیده داریم این حرف دروغ است، دیگر فرقی بین ما و تو نیست زیرا ما ادعا داریم صحت آنچه حکایت می‌کنیم از ائمه علیهم السلام به علم ضروری تو و پیروانت نیز همان را می‌دانید اما مکاره آشکار می‌کنید و این جای فرق نیست.

گفت ما مذهب ائمه شما را به اضطرار می‌دانیم چون عقاید آنها در بین مذاهب فقها پراکنده است زیرا آنها انتخاب کرده‌اند گفتار صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین را. پس مجموع اخبار ائمه شما در فتوی‌های فقهاء ما هست.

گفتم همین دلیل عینا در مذهب مالک و ابو حنیفه و شافعی موجود است زیرا آنها نیز انتخاب اقوال صحابه و تابعین را کرده‌اند. باید ما هم مذهب آنها را به اضطرار ندانیم. با اینکه اگر تو به این دلیل خود را قانع سازی در جوابت می‌گوئیم ما علم ضروری به مذاهب ائمه علیهم السلام نداریم به واسطه اینکه فقهاء نظر و مذهب آنها را در بین مذاهب خود تقسیم کرده‌اند و معتقد به آنها از روی اخبار و انتخاب شده‌اند زیرا گفتار ائمه ما متفرق شده در عقاید فقهاء. به همین جهت علم ضروری برای ما پیدا نشده.

گفت بسیار خوب، آن طوری که تو گفتی باشد. پس چرا ما اطلاع نداریم به علم ضروری از مطالبی که شما روایت می‌کنید از ائمه خود که بر خلاف جمیع فقها است؟ گفتم آنچه تو به آن اشاره می‌کنی نیست مگر اینکه یا از صحابه و یا تابعین نقل شده. گرچه فقهای که نام بردی حالا بر خلاف آن فتوی داده باشند به همان دلیلی که قبلا خودت پذیرفتی. برای ما علم ضروری بوجود نیامده^{۸۰} با اینکه تو مدعی هستی که گفتار ائمه علیهم السلام در این ابواب بر خلاف دیگران است و آن

⁸⁰ (۱) آن دلیل این بود که چون در بین فتوی فقهاء مندرج و مخلوط است، ما علم ضروری نمی‌توانیم پیدا کنیم.

(1) آن دلیل این بود که چون در بین فتوی فقهاء مندرج و مخلوط است، ما علم ضروری نمی توانیم پیدا کنیم.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 441

مجموع عقاید فقها است که از صحابه و تابعین گرفته اند پس چرا ما گفتار آنها را به علم ضروری نمی توانیم دریابیم و این از چیزهائی نیست که مذاهب فقها آن را بوجود آورده باشد و کسی در اسلام راجع به آن اختلاف ندارد. هر جوابی در این مورد به ما دادند همان جواب را به تو خواهیم داد تا سؤال تو را باطل نماید. خداوند راهنمای راه درست است. نتوانست حرفی بزند و سخن قابل ذکری نداشت.

سید مرتضی رحمه الله علیه گفت بعد از این حکایت به شیخ گفتم اگر آنها خود را وادار نمایند به اینکه بگویند جعفر بن محمد و پدرش امام باقر علیه السلام و فرزندش موسی بن جعفر اهل فتوی نبودند ولی اهل زهد و صلاح بودند.

شیخ در جواب گفت بسیار خوب، ما در این مکابره مسامحه می کنیم و می پذیریم. به آنها می گوئیم مگر خود شما و هر مسلمان اهل کتاب و دشمن علی علیه السلام و دوست آن جناب معتقد نیست که امیر المؤمنین علیه السلام از اهل فتوی بود. چاره ای ندارند جز اینکه بپذیرند. می گوئیم پس چرا تمام نظرات آن جناب را نمی دانیم آن طوری که مذاهب فقها را مطلع هستیم بلکه نظرات صحابه مانند زید و ابن مسعود و عمر بن خطاب؟

اگر آنها بگویند شما علم ضروری به آن دارید می گوئیم به آنها، این علم ضروری یا همان مطالبی است که شما نقل می کنید یا آنچه ما نقل می کنیم که مطابق فرمایش فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام؟ اگر بگویند مطالبی است که ما نقل می کنیم نه آنچه شما نقل می کنید به آنها می گوئیم ما همان دلیلی که شما آوردید می گوئیم و با شما مکابره می کنیم که چرا ما نباید علم ضروری به گفتار و فتوی آنها داشته باشیم. اگر قبول کنند می گوئیم به آنها پس علم برای شما حاصل است و در مورد آنچه ما از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کنیم ولی شما از روی عناد انکار می کنید و هیچ جای فرق نیست و همین نیز رد می کند دلیلی را که آوردند برای نداشتن علم ضروری به مذاهب اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله که چون بین مذاهب فقها متفرق شده است زیرا امیر المؤمنین علیه السلام قبل از این فقها بوده و او صاحب نظر خاصی بوده است. اگر باز عذر خواستند با اینکه مذاهب او در گفتار صحابه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 442

متفرق شده است، باز ما می گوئیم شما خودتان منکر این مطلب هستید. چرا که روایت کرده اید از امیر المؤمنین بر خلاف آنها با اینکه باید مذهب عمر و ابن مسعود را هم ندانیم زیرا مذهب آنها هم پراکنده شده در مذاهب صحابه و این مطلب ناستوده و ناصحیح است.

بحثی دیگر

شیخ مفید رحمه الله علیه گفت ابو الحسن علی بن نصر در مسجد عکبرا (دهی است در ده فرسخی بغداد) که عازم سامرا بودم. پرسید از من مگر برای ما ثابت نشده که امیر المؤمنین علیه السلام داناترین صحابه و عارفترین آنها به عالم دین بوده که پیوسته از آن جناب فتوی می خواستند چون به او نیازمند بودند و آن جناب بی نیاز از ایشان بود. به هیچ کدام مراجعه نداشت در علم و استفاده از آنها نمی کرد. گفتم چرا، این عقیده ما است که آشکار است و کسی نمی تواند انکار آن را بنماید مگر اهل مکابره و لجبازی باشد.

ابو الحسن گفت بعضی از مخالفین بر رد آن گفته اند که روایت رسیده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده است: هر کس برای من حدیثی نقل کرد او را قسم دادم ولی ابو بکر حدیثی برایم نقل کرد او راست می گفت.

اگر امیر المؤمنین تمام مسائل دینی را می دانست و احتیاج به دیگری نداشت لازم نبود که کسی را قسم بدهد برای حدیثش و نباید از قسم کمک بگیرد برای صحت حدیث. روایت دیگری نقل شده که آن جناب در موردی حکم کرد جوانی از میان مردم گفت اشتباه حکم کردی یا امیر المؤمنین. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود راست می گوئی اشتباه کردم. جواب این استدلال چیست و چگونه باید آن را حل کرد؟

گفتم اول جوابی که به آن باید داد این است که اخبار نمی توانند با هم تقابل داشته باشند و حاکم بر هم باشند مگر اینکه در صفات با یک دیگر مساوی باشند.

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 443

خبر ظاهر مستفیض متقابل با خبری شبیه خود است و خبر متواتر متقابل با خبر متواتر. شاذ می تواند با خبر شاذ مقابله کند. آنچه ما در مورد امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کنیم مستفیض است و خبر بطور متواتر در موردش نقل شده بنا به تحقیق. اما آن دو خبری که آن مرد نقل کرد یکی شاذ است و از طریق آحاد رسیده، سند خوبی هم ندارد و دیگری معلوم است که باطل است چون سند آن قطع شده و از ثقات کسی آن را نقل نکرده. این دو خبر دارای چنین مشخصاتی است که نمی تواند با مثل اخبار متواتر مقابله کند بلکه اخبار ظاهر خبر شاذ را رد می کند و اخبار متواتر اخبار آحاد خلاف خود را باطل می نماید. در مرتبه دوم حدیث اولی که نقل کرد می توان چند وجه برای آن توجیه نمود که سازگار با عقیده ما باشد. در مورد امیر المؤمنین علیه السلام که افضل از همه مردم است در علم: 1- آن جناب قسم می دارد برای اینکه کسی جرات نکند اضافه نماید بر حدیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده، اطلاع داشت ولی به وسیله خبر هم مطلع می شد.

2- آن جناب قسم می‌داد با این که می‌دانست خبر دهنده راست می‌گوید تا شنونده‌ها به صحت خبر بیشتر اعتماد نمایند و شک و تردیدی نداشته باشند.

3- این قسم دادن در مورد چیزهایی که خودش به یقین اطلاع داشت برای آن بود که حجت و دلیل باشد وقتی حکمی نمود در مقابل اهل عناد و مخالفین و کسی نگوید. وقتی حکمی کرد علی علیه السلام حکم شادی نمود.

4- ممکن است قسم دادن در مورد چیزهایی باشد که ارتباط به حکم دینی نداشته. ارتباط به یک مسأله ادبی و موعظه و پند و حکمت یا ستایش فردی یا مذمت از انسانی باشد اشکالی ندارد که در این مسائل از دیگری اطلاع کسب کند. در حالی که آن دیگری در علم دین به ایشان نیازمند است و رتبه‌اش از او در علم پائین تر است. با اینکه لفظ حدیث چنین است

(ما حدثنی احد بحدیث الا استحلفته

« هیچ کدام برایم حدیثی نقل نکرد مگر این که او را قسم دادم. خود این حدیث شاهد است که قسم می‌داده بر چیزی که خودش اطلاع داشته، زیرا محال است که هر کس

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 444

برای ایشان حدیثی نقل می‌کرده علی علیه السلام آن را قبلاً اطلاع نداشته. وقتی ثابت شده که قسم می‌داده با اینکه خودش علم داشته به واسطه یکی از علل چهارگانه که ذکر کردیم بوده یا به علت دیگری، دلیل خصم باطل می‌شود با این تقریب. اما حدیث دوم، باطل بودن آن واضح تر است از اینکه مخفی باشد. با این توضیح که در حدیث است که جوانی گفت حکم، آن طوری که شما کردید نیست. امیر المؤمنین علیه السلام بنا به ادعای آن شخص فرمود تو راست می‌گوئی، من خطا کردم. این مطلب معلوم است که باطل است. طبق توضیحی که دادیم زیرا از دو صورت خارج نیست. یا امیر المؤمنین علیه السلام حکم به خلاف داده با اینکه می‌دانسته این حکم اشتباه است و یا حکم به اشتباه داده به خیال اینکه درست است. اگر به اشتباه حکم کرده با اینکه می‌دانسته در دین خدا معانده و دشمنی کرده و با این اقدام که حکم خدا را تغییر داده، گمراه شده با اینکه مقام ایشان اجل از چنین نسبتی است و چنین گمانی را در باره مولا امیر المؤمنین علیه السلام خوارج نمی‌برند چه رسد به دیگران که دشمنی آنها کمتر است.

اما اگر حکم به اشتباه داده به خیال این که درست است، چگونه نظر می‌دهد با گفتار یک فرد بدون دلیل و برهانی؟ چنین چیزی را هیچ یک از متدینین نمی‌پذیرند مضافاً بر این که اگر این حدیث ریشه‌ای داشت یا معروف بود در نزد اهل خبر باید راوی آن مشهور و معروف می‌بود از نظر نژاد و قبیله و مکان و نیز حکمی که کرده بود در نزد فقهاء شهرت پیدا

می‌کرد و اهل اخبار آن را می‌دانستند. همین شناخته نشدن آن مرد و تعیین نکردن حکم دلیلی است بر بطلان حدیث مضافاً بر اینکه امت اتفاق دارند بر اینکه نقل شده از آن جناب که فرموده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است

«علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار»

کسی که چنین امتیازی داشته باشد نباید در دین خطا کند یا در حکم شک داشته باشد و اجماع دارند بر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره‌اش فرمود «علی اقصاکم» کسی که از همه مردم در قضاوت داناتر باشد نباید در احکام خطا کند و نباید دیگری از او در حکمی واردتر باشد.

اینها همه دلیل است بر رد ادعای خصم و بطلان آن را آشکار می‌نماید. از خدای

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 445

متعال تقاضای توفیق دارم و از او می‌خواهم ما را هدایت به راه راست نماید.

مناظره‌ای دیگر در مسجد کوفه

سید مرتضی فرمود: شیخ مفید در مسجد کوفه وارد شد. از اهالی کوفه و دیگران قریب پانصد نفر در آنجا جمع شدند. یکی از زیدی مذهب‌ان که منظورش فتنه و آشوب بود گفت به چه دلیل تو به خود اجازه می‌دهی که امامت زید بن علی را انکار کنی؟ شیخ در جواب او گفت تو بدگمانی در باره من بر وی. اعتقاد من در باره زید مخالف هیچ یک از زیدیه نیست. نباید اعتقاد مرا به خلاف نسبت دهی.

گفت تو در باره امامت زید چه عقیده‌ای داری؟ شیخ گفت من در باره امامت زید رحمه الله علیه اثبات می‌کنم آنچه را زیدیه معتقدند و نفی می‌کنم آنچه را آنها نفی می‌کنند می‌گویم زید رحمه الله علیه امام بود در علم و زهد و امر به معروف و نهی از منکر و از او نفی می‌کنم امامتی را که موجب عصمت و نص و معجزه باشد. این حرفی است که هیچ زیدی مذهبی مخالف آن نیست، هر جا که بگویم. تمام حاضران از مذهب زیدیه شروع به تشکر کردند و دعا نمودند و آشوب‌طلبی و حيله بازی آن مرد، در هم کوبیده شد.

استدلالی در مورد مناظره

سید مرتضی می‌گوید به شیخ مفید گفتم معتزله و حشویه می‌گویند مناظره‌ای که شیعیان می‌کنند مخالف اصول امامیه است و خارج از اجماع آنها است زیرا مذهب امامیه مخالف مناظره است و از آن نهی کرده‌اند و از ائمه خود نقل کرده‌اند که نسبت به بدعت داده‌اند مناظره را و انجام دهنده آن را سرزنش نموده‌اند. آیا روایتی از اهل بیت در صحت مناظره

داری که تکیه بر دلیل عقلی داشته باشد و نه توجه مخالفت آن، گرچه بر خلاف اجماع آنها باشد؟ فرمود: معتزلی‌ها و حشویها در ادعای خود که

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 446

ما بر خلاف اجماع عمل می‌کنیم اشتباه کرده‌اند و هر کس چنین ادعائی را بکند خطا کرده و تجاهل نموده زیرا فقهای امامیه و رؤسای دینی، اهل مناظره بودند و معتقد به صحت آن و پیوسته از معتقدین این کار به آیندگان سپرده می‌شد و جزء دین آنها بود.

من کاملاً در این مورد توضیح داده‌ام و مناظره‌کنندگان معروف و کتابهای آنها و مدح اهل بیت علیهم السلام را نسبت به ایشان در کتاب کامل در علوم دین و کتاب ارکان در دعائم دین نقل کرده‌ام و من اکنون یک حدیث از آنچه در آن کتاب نقل کرده‌ایم برای روایت می‌کنم ان شاء الله.

ابو جعفر محمد بن نعمان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که آن جناب به من فرمود

«خاصموهم و بینوا لهم الهدی الذی انتم علیه، و بینوا لهم ضلالتهم و باهلوههم فی علی علیه السلام»

با آنها به مخاصمه پردازید و هدایت را بر ایشان آشکار کنید و ضلالت و گمراهی خودشان را توضیح دهید و در مورد امامت حضرت علی علیه السلام با آنها مباحله کنید (یعنی نفرین نمائید).

گفتم من هم پیوسته از معتزلیان شنیده‌ام که نسبت به اسلاف و گذشتگان ما می‌دهند که ما مشبه هستیم و مشبه از عامه را نیز می‌شنوم که همین حرف را می‌زنند و گروهی از اهل حدیث شیعه را نیز می‌بینم که مطابق همین عقیده دارند و می‌گویند ما نفی تشبیه را از معتزله فرا گرفته‌ایم. مایلم حدیثی در رد این مطلب برایم نقل بفرمائید.

فرمود: این حرف هم مثل اولی است و هیچ یک از اسلاف ما معتقد به تشبیه نبوده‌اند و از طریق معنی هشام و پیروان او مخالفت نموده‌اند با جماعتی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام در مورد جسم او گمان کرده خدا جسمی است نه مثل اجسام. روایت شده که از این عقیده بعدها برگشته. به اختلاف از او نقل شده و جز آنچه من برایم نقل کردم به صحت نرسیده اما رد بر هشام و اعتقاد به نفی تشبیه از شماره بیرون روایت از آل محمد صلی الله علیه و آله رسیده.

محمد بن زیاد گفت از یونس بن ظبیان شنیدم می‌گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و گفتم هشام بن حکم در باره خداوند اعتقاد عظیمی دارد جز اینکه

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 447

من چند کلمه از آن اعتقاد را مختصر عرض می‌کنم. او می‌گوید خدا جسم است زیرا اشیاء دو نوع هستند:

1- جسم 2- فعل جسم. پس جایز نیست خدا به معنی فعل باشد. باید به معنی فاعل باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر او. مگر نمی‌داند جسم محدود و متناهی است و قابل زیاد و کم شدن است و هر چه این قابلیت را داشت مخلوق است. اگر خدا جسم باشد بین خالق و مخلوق فرقی نیست. این استدلال حضرت صادق علیه السلام در رد هشام و عقیده‌ای که ابراز داشته چگونه ما از معتزله گرفته‌ایم. مگر آدم دین نداشته باشد چنین نسبتی را بدهد.

گفتم آنها مدعی هستند که جماعت شیعه قائل به جبر و دیدن خدا بوده‌اند تا آنجا که گروهی از متأخرین نیز این نقل را کرده‌اند که معتزلیان نیز از آنهایند. آیا روایتی داریم بر خلاف ادعای آنها؟

فرمود: این هم مانند اولی است. هرگز دانشمندان ما قائل به جبر نشده‌اند مگر یک عامی و بیسوادی باشد که تأویل اخبار را نداند یا فرد نادری از فقها و اهل نظر و روایت آل محمد صلی الله علیه و آله در مورد دیده نشدن خدا و عدالت بیشتر از حد شماره است.

حجاج بن عبد الله گفت از پدرم شنیدم می‌گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که با شخصیت‌ترین دانشمندان و اهل فضل بود. از افعال عباد پرسیدند فرمود: هر چه را خداوند وعده ثواب یا تهدید به عقاب کرده از افعال بندگان است.

و فرمود: پدرم از پدر خود علی بن الحسین نقل کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در ضمن فرمایش خود آنها اعمال شما است که بازگشتش به سوی خود شما است. هر کس به خوبی رسید خدا را سپاسگزار باشد و اگر چیز دیگری یافت جز خود را ملامت نکند.

اما دیده نشدن خدا بوسیله چشم که اجماع فقها و متکلمین از تمام شیعه است جز آنچه از هشام بر خلاف آن نقل شد و دلائل زیادی در این مورد از حضرت صادق و باقر علیهما السلام نقل شده. نامه‌ای به حضرت هادی علیه السلام نوشتند و از دیده

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 448

شدن خدا سؤال کردند.

در جواب نوشت دیدن امکان ندارد مگر بین بیننده و چیزی که دیده می‌شود هوایی فاصله شود که چشم در آن نفوذ نماید. اگر هوا و نور نباشد دیدن امکان ندارد و در وجود اتصال بین رائی و مرئی اشتباه لازم می‌آید و خداوند منزّه است از داشتن شبیه. پس ثابت می‌شود که با چشم نمی‌توان خدا را دید.

این دلیل حضرت هادی است بر نفی رؤیت و به همین دلیل تمام متکلمین اعتماد نموده‌اند و همچنین خبری که از حضرت رضا علیه السلام نقل شد و این دو خبر را در کتاب نام برده قبلی نوشته‌ام، لازم نیست اینجا تکرار کنم.

توضیح احتجاجات اصحاب و مناظره ایشان با مخالفین بیشتر از حد شماره است. در این جلد بهمین مقدار اکتفا نمودیم.

این کتاب به دست مؤلف آن در ماه ربیع الاول سال 1080 هجری پایان یافت.

حمد خدا را از اول تا آخر و درود بر خاتم انبیاء اشرف المرسلین محمد و عترت طاهرین آن جناب. و ترجمه آن به دست این حقیر سراپا تقصیر در تاریخ 14 شعبان سال 1405 تمام شد. به امید هزاران، بلکه بی پایان لطف ائمه طاهرین علیهم السلام. موسی - خسروی

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 449

فهرست عناوین کتاب احتجاجات بحار الانوار جلد دوم

عنوان / صفحه

پیش نوشتار مترجم 3

مقدمه مؤلف 5

بخشهای احتجاجات امیر المؤمنین و مسائل مختلف علمی که از آن جناب رسیده 6

بخش اول احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام با یهودان در مسائل مختلف علمی و بخشهای گوناگون 6

بخش دوم استدلالی دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام با یکی از یهودان با ذکر معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
25

بخش سوم احتجاجهای امیر المؤمنین علیه السلام با نصاری 49

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 450

بخش چهارم احتجاج علی علیه السلام با طیب یونانی و معجزاتی که از آن جناب آشکار شد 67

بخش پنجم سؤالهای شامی از امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه 73

بخش ششم بعضی از احتجاجات امیر المؤمنین علیه السلام و جوامع علمی که از موسی علیه السلام رسیده 79

بخش هفتم تعلیماتی است که امیر المؤمنین علیه السلام در چهار صد بخش از مصالح دین و دنیای مسلمان آموخته 85

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 451

بخش هشتم آنچه امیر المؤمنین علیه السلام به مردم ارزانی داشت به فرمایش خود (سلونی قبل أن تفقدونی) و جوامع علوم 113

بخش نهم مناظرات امام حسن و امام حسین علیهما السلام 125

بخش دهم مناظرات امام علی بن الحسین علیهما السلام 141

بخش یازدهم چند مناظره از اهل زمان امام زین العابدین علیه السلام 143

بخش دوازدهم مناظرات حضرت باقر علیه السلام و احتجاجات آن جناب 145

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 452

بخش سیزدهم احتجاجات حضرت صادق علیه السلام با کفار و مخالفین 157

مناظره حضرت صادق علیه السلام 184

بخش چهاردهم توضیحاتی که حضرت صادق علیه السلام در باره اصول و فروع دین به روایت اعمش داده 209

بخش پانزدهم احتجاج اصحاب امام صادق علیه السلام با مخالفین 217

احتجاج ابی جعفر مؤمن طاق با ابو حنیفه 217

احتجاج فضال بن حسن بن فضال کوفی با ابو حنیفه 219

مناظره سید حمیری 220

بخش شانزدهم احتجاجهای موسی بن جعفر علیه السلام با ارباب مذاهب و خلفاء و بعضی از مسائل مشکل علمی 223

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 453

بخش هفدهم اخباری که علی بن جعفر از برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرد 237

بخش هجدهم احتجاج اصحاب امام علیه السلام با مخالفین 283

مناظره هشام 283

مناظره دیگر هشام 284

مناظره‌ای از هشام 285

مناظره‌ای دیگر 287

بخش نوزدهم مناظرات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با ملل مختلف و ادیان در حضور مأمون و دیگران 291

مناظره عمران صابی 303

این هم مناظره‌ای از حضرت رضا علیه السلام 329

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 454

بخش بیستم دستور العمل‌هایی که حضرت رضا علیه السلام برای مأمون نوشت از اسلام واقعی و دستورات دین و مطالب

دیگری از جوامع علوم 339

بخش بیست و یکم مناظرات اصحاب و اهل زمان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام 351

مناظره علی بن میثم 351

مناظره دیگری از علی بن میثم 353

گفتگوهای دیگر از علی بن میثم رحمه الله علیه 354

مناظره‌ای دیگر 355

استدلال فضل بن شاذان نیشابوری بر امامت علی علیه السلام. 356

دیگر از پاسخ‌های ابن شاذان رحمه الله علیه 359

استدلال دیگر فضل بن شاذان 362

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 455

بخش بیست و دوم مناظرات حضرت جواد و احتجاج‌های آن جناب 365

بخش بیست و سوم احتجاج‌های امام علی النقی صلوات الله علیه و یاران و بستگان آن جناب با مخالفین و معاندین 371

بخش بیست و چهارم احتجاج حضرت امام حسن عسکری علیه السلام 379

بخش بیست و پنجم مطالبی که صدوق محمد بن بابویه رحمه الله علیهما از مذهب امامیه در یک جلسه برای اساتید ذکر کرده 381

بخش بیست و ششم بعضی از احتجاج‌های علماء و دانشمندان در زمان غیبت 395

حتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار)، ج 2، ص: 456

احتجاج سید مرتضی 395

مناظره شیخ مفید رحمه الله علیه 397

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه الله علیه 403

استدلال دیگر شیخ مفید 404

استدلال دیگر از شیخ 408

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه الله علیه 409

مناظره‌ای از شیخ مفید 415

استدلال شیخ رحمه الله علیه بر اینکه امیر المؤمنین علیه السلام با ابا بکر بیعت نکرد 418

استدلال در مورد شفاعت 419

دلیل بر فضیلت علی علیه السلام بر تمام صحابه 422

استدلال در شجاعت امیر المؤمنین علیه السلام 428

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه الله علیه 431

بحثی دیگر از شیخ مفید علیه الرحمة 435

مناظره‌ای دیگر از شیخ مفید رحمه الله علیه 439

بحثی دیگر 442

مناظره‌ای دیگر در مسجد کوفه 445

استدلالی در مورد مناظره 445⁸¹

⁸¹ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ۲ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ش.